

ترجمہ

عَلَمُ الشَّرَاحِ

شیخ صدوق

اسرار انبیاء و علما و احکام

یہ علی حسینی

جلد دوم

ترجمہ

عَلَّامُ الشَّرَائِعِ

شیخ صدوق (رہ)

مرکز تحقیقات کتب و ترمیم و رستوی

اسرار آفرینش و فلسفہ احکام

جمعہ صداری، امروال

مرکز تحقیقات کتب و ترمیم و رستوی، علوم اسلامی

۵۳۸۰۳

برج امروال

جلد دوم

سید علی حسینی

ابن بابویه، محمد بن علی، ۳۱۱-۳۸۱ ق.

[علل الشرایع والاسلام، فارسی]

ترجمة علل الشرایع / مؤلف شیخ صدوق؛ مترجم سید علی حسینی، قم: اندیشه مولانا، ۱۳۸۸.

ج ۲

ISBN : 978-600-5634-26-6

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. احادیث شیعه - قرن ۴ ق. ۲. احادیث احکام - قرن ۴ ق. الف. حسینی، علی، مترجم، ب. عنوان.

ج. عنوان: علل الشرایع والاسلام، فارسی.

۲۹۷/۲۱۲

۸۰۴۱ ع ۲ الف / ۱۲۹ BP

انتشارات
اندیشه مولانا

ترجمة علل الشرایع

(جلد اول و دوم)

مؤلف : شیخ صدوق (ره)

مترجم : سید علی حسینی

ناشر : انتشارات اندیشه مولانا

چاپ : قدس، قم

نوبت چاپ : اول، زمستان ۱۳۸۸

شمارگان : ۲۰۰۰ نسخه

قیمت دوره : ۲۷۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۶۳۴-۲۶-۶ ISBN : 978-600-5634-26-6

اندیشه مولانا

◀ قم، خیابان صفائیه، جنب مدرسه امیرالمؤمنین (ع)، پلاک ۶۳۶

تلفن: ۷۷۴۳۵۴۴ - ۷۷۳۳۶۴۵ - فاکس: ۷۷۳۸۸۱۴

◀ تهران - خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان شهدای ژاندارمری

روبروی اداره پست، پلاک ۱۲۴ - تلفن ۶۶۴۰۸۹۲۷ - ۶۶۴۰۹۳۵۲ - فکس ۶۶۹۷۷۶۲۰

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است





مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



کتابخانه	
مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی	
شماره ثبت:	۳۷۹۵۵
تاریخ ثبت:	

فهرست مطالب

باب ۱: ۳۸
اسرار وضو، اذان و نماز ۳۸
باب ۲: ۵۳
علّت این که خدای سبحان نماز را واجب فرمود ۵۳
باب ۳: ۵۶
فلسفه قبله و تمایل به سمت چپ ۵۶
باب ۴: ۵۸
سرّ این که خداوند به بزرگداشت مساجد دستور فرموده، و علّت تسلّط یافتن «بخت نصر» بر بیت المقدس ۵۸
باب ۵: ۶۱
سرّ این که وقف بر مسجد جایز نیست ۶۱
باب ۶: ۶۲
سرّ این که بلند کردن صدا و خبر دادن از گمشده و تراشیدن تیر در مسجد مکروه است ۶۲
باب ۷: ۶۳
سرّ این که امیرمؤمنان <small>علیه السلام</small> محراب مساجد را می شکستند ۶۳
باب ۸: ۶۴
سرّ این که بنای مسجد نباید مشرف به ساختمان‌های اطرافش باشد ۶۴



باب ۹:

فلسفه باز گرداندن سنگریزه ها به مسجد، در صورتی که از مسجد بیرون آورده شود ... ۶۴

باب ۱۰:

فلسفه کشیدن گردن هنگام رکوع ۶۵

باب ۱۱:

سرّ اجازه و رخصت در جمع کردن میان دو نماز ۶۶

باب ۱۲:

سرّ این که قرائت در نماز ظهر روز جمعه و مغرب و عشاء و صبح بلند خوانده می شود، ولی در نماز ظهر و عصر سایر ایّام آهسته خوانده می شود، و فلسفه این که تسبیح در دو رکعت آخر، برتر از قرائت می باشد ۷۲

باب ۱۳:

علّت این که تنها در نماز صبح باید قرائت را بلند خواند نه در دیگر نمازهای روزانه ۷۳

باب ۱۴:

علّت این که نماز مغرب همواره [در سفر و حضر] سه رکعت خوانده می شود، اما دیگر نمازها در سفر دو رکعت، دو رکعت می باشند ۷۴

باب ۱۵:

فلسفه این که نماز مغرب و نوافل آن در سفر و حضر شکسته نمی شود ۷۶

باب ۱۶:

سرّ این که نماز صبح در سفر و حضر تغییر نکرده و به همین حالت می باشد ۷۷

باب ۱۷:

علّت این که وقتی مأوم یک نفر باشد، سمت راست امام می ایستد ۷۹

باب ۱۸:

فلسفه نماز جماعت و اهمیت آن ۸۰

باب ۱۹:

سرّ این که مأوم پشت سر امام قرائت را نمی خواند ۸۱

باب ۲۰:

علّت این که نمی توان پشت سر نادان و فاسق نماز خواند ۸۲

باب ۲۱:

سرّ این که خواندن نماز در زمین شوره زار جایز نیست ۸۵



باب ۲۲:

سرّ این که شخص ختنه نشده نمی تواند امام جماعت باشد ۸۷

باب ۲۳:

سرّ این که نمازهای واجب و مستحب در طول شبانه روز پنجاه رکعت می باشد ۸۸

باب ۲۴:

فلسفه تشریع نوافل ۸۹

باب ۲۵:

سرّ این که جایز نیست شخصی امام جماعت گردد یا به تنهایی نماز بخواند در حالی که وشاح [پارچه رنگین و مرصّع که به شانه و پهلوی حمایل کند] پوشیده باشد، و علّت این که ترک اذان و اقامه برای بیمار جایز نیست ۹۴

باب ۲۶:

سرّ این که دو رکعت نافله بعد از عشاء به صورت نشسته خوانده می شود ۹۶

باب ۲۷:

سرّ این که رسول خدا ﷺ دو رکعت بعد از عشاء را نمی خواندند: اما به انجام آن امر می فرمودند ۹۹

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

باب ۲۸:

سرّ استحباب نهادن دو دست در حال سجده بر زمین ۱۰۰

باب ۲۹:

علّت روی زمین نهادن دست ها به هنگام سجده پیش از قرار گرفتن زانو ها ۱۰۱

باب ۳۰:

سرّ این که در رکوع «سبحان ربّی العظیم و بحمده» و در سجده «سبحان ربّی الأعلی و بحمده» می گویند ۱۰۲

باب ۳۱:

علّت این که برای امام جماعت، گفتن یک تکبیر در افتتاح نماز، کافی است ۱۰۷

باب ۳۲:

فلسفه این که نماز، دو رکعت و مشتمل بر چهار سجده است ۱۱۰

باب ۳۳:

سرّ استحباب همراه داشتن وسائل و لباس فراوان به هنگام [خواندن] نماز ۱۱۵

«تسبیح و حمد عمومی موجودات جهان» ۱۱۶

گوشه ای از روایات اهل بیت علیهم السلام ۱۱۷



باب ۳۴:

۱۱۹ فلسفه استحباب خواندن نماز صبح هنگام طلوع فجر

باب ۳۵:

۱۲۰ سرّ این که ترک اذان و اقامه در نماز صبح و مغرب (در سفر و حضر) جایز نیست

باب ۳۶:

۱۲۲ سرّ این که خدای سبحان پنج نماز را در پنج وقت واجب کرده است

باب ۳۷:

۱۲۸ فلسفه ناامیده شدن تارک نماز به «کافر»

باب ۳۸:

۱۳۰ سرّ این که امام باقر علیه السلام در نماز با یاران خود، سوره حمد و آیاتی چند از سوره بقره را خواندند

باب ۳۹:

۱۳۱ فلسفه استحباب طولانی شدن سجده

باب ۴۰:

۱۳۳ سرّ این که رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز عشاء را تا نصف شب به تأخیر نیانداختند

باب ۴۱:

۱۳۴ سرّ جواز سجده بر پشت دست به هنگام گرمای شدید

باب ۴۲:

۱۳۵ سرّ این که سجده جایز نیست مگر بر زمین یا آن چه از زمین می‌روید، به شرط این که [از اشیاء] خوردنی و پوشیدنی نباشد

باب ۴۳:

۱۳۹ چرا خواندن نماز - در لباسی که از مو و کرک حیوانی که گوشتش خوردنی نیست، فراهم آمده - جایز نیست
۱۴۰ «بحثی پیرامون مسخ یا تغییر شکل انسانی به صورت حیوان»

باب ۴۴:

۱۴۲ سرّ این که جایز است در مقابل آتش، چراغ روشن، تصویر و صورت نماز خوانده شود



باب ۴۵:

سر استحباب خواندن نافله در ساعت غفلت ۱۴۳

باب ۴۶:

سر استحباب توزیع نوافل در اماکن ۱۴۴

باب ۴۷:

سر عدم جواز خواندن نماز هنگام طلوع و غروب خورشید ۱۴۵

باب ۴۸:

سر این که جایز نیست، مرد در حالی که بر شاربش حناء گذارده، نماز بخواند ۱۴۶

باب ۴۹:

سر این که در زمان رسول خدا ﷺ زنان موظف بودند پیش از مردان سر از رکوع و سجده بردارند. ۱۴۷

باب ۵۰:

سر این که به هنگام دعا، دست‌ها به طرف آسمان بلند می‌شود با این که خدای سبحان در هر مکانی حاضر و ناظر است ۱۴۸

باب ۵۱:

سر این که جایز نیست انسان در پوست سیاه نماز بخواند ۱۴۹

باب ۵۲:

سر این که شراب خوار - وقتی شراب بیاشامد - نمازش تا چهل روز مورد قبول قرار نمی‌گیرد ۱۵۰

باب ۵۳:

سر این که دمیدن [= فوت کردن] به محل سجده مکروه است ۱۵۱

باب ۵۴:

سر این که جایز نیست کنیز به هنگام نماز، سرش را بپوشاند ۱۵۲

باب ۵۵:

سر این که در نماز طلب باران [= استسقاء] عبا را پشت و رو می‌کنند ۱۵۵

باب ۵۶:

سر این که از خواندن نماز در لباس سیاه نهی شده است ۱۵۶
«بحثی پیرامون تقیه و نیم‌نگاهی به مسائل آن» ۱۶۱



باب ۵۷:

سرّ این که برای مرد جایز نیست انگشتر حدید به دست کند و با آن نماز بخواند، و علت
این که برای مرد جایز نیست طلا بپوشد و در آن نماز بخواند ۱۶۴

باب ۵۸:

علّت این که نماز نمازگزار با عبور و مرور چیزی از مقابلش قطع نمی‌شود ۱۶۶

باب ۵۹:

سرّ این که وقت نماز به اندازه یک ذراع و دو ذراع به تأخیر افتاد ۱۶۷

باب ۶۰:

سرّ این که وقت نماز مغرب هنگامی است که سرخی از مشرق برود ۱۶۹

باب ۶۱:

فلسفه ردّ شمس برای امیرمؤمنان علیه السلام در دو نوبت [در زمان حیات رسول خدا و نیز بعد
از حیات آن بزرگوار] ۱۷۴
«داستان ردّ شمس» ۱۷۹

باب ۶۲:

سرّ این که کسی که خضاب نموده [قبل از استحمام و شستشو] نماز نخواند ۱۸۱

باب ۶۳:

سرّ این که صحیح نیست شخص در حال خواندن نماز شمشیری رو بروی خود نهد ۱۸۲

باب ۶۴:

علّت این که نماز خواندن به هنگام خواب آلودگی جایز نیست ۱۸۳

باب ۶۵:

سرّ این که رسول خدا صلی الله علیه و آله صبح و شام سیصد و شصت مرتبه می‌فرمود: «الحمد لله ربّ
العالمین کثیراً علی کلّ حال» ۱۸۴

باب ۶۶:

سرّ این که دو تن وارد مسجد می‌شوند، در حالی که یکی عابد و دیگری فاسق می‌باشد،
اما هنگام بیرون آمدن از مسجد، قضیه به عکس می‌شود ۱۸۶

باب ۶۷:

سرّ دو رکعتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به نماز ظهر اضافه کرده بودند، از نماز جمعه حذف
گردید ۱۸۷



- باب ۶۸: سرّ این که گفتن اذان و اقامه بر زن لازم نیست ۱۹۰
- باب ۶۹: سرّ این که شایسته است در روز جمعه، سوره جمعه و منافقون قرائت شود ۱۹۲
- باب ۷۰: سرّ نهی نمودن از بی اهمیت جلوه دادن نماز، و کوچک شمردن پول ۱۹۳
- باب ۷۱: سرّ جواز پوشیدن خز در نماز ۱۹۶
- باب ۷۲: سرّ جواز خواندن نماز در لباسی که شراب یا چربی گوشت خوک به آن اصابت کرده است ۱۹۸
- باب ۷۳: فلسفه تلاش و حرکت به سوی نماز ۱۹۹
- باب ۷۴: سرّ روی آوردن و توجه کامل به نماز، علّت نهی از دست بسته نماز خواندن، و سبب نهی از قیام به نماز در حال غیر سکون و وقار ۲۰۰
- باب ۷۵: سرّ این که قبرها را در نماز نباید قبله قرار داد ۲۰۲
- باب ۷۶: سرّ این که راکب [= سوار بر حیوان] هرگاه آیه سجده را خواند، سجده بر او واجب است و به هر سمتی که حیوان رو آورد، سجده به همان سو کفایت می‌کند ۲۰۳
- باب ۷۷: سرّ وجوب سلام در نماز ۲۰۵
- باب ۷۸: سرّ گفتن سه تکبیر و بالا بردن دست‌ها پس از سلام نماز ۲۰۸
- باب ۷۹: فلسفه سجده شکر ۲۰۹
- باب ۸۰: سرّ شستن منی و زدودن آن از لباس ۲۱۱



باب ۸۱:

سرّ جواز تنها ایستادن مأوم در صف جماعت ۲۱۳

باب ۸۲:

سرّ واجب نبودن قضاء نوافل بر کسی که به خاطر بیماری آن را به جانیاورده است ... ۲۱۴

باب ۸۳:

سرّ محروم شدن از نماز شب ۲۱۶

باب ۸۴:

فلسفه نماز شب [و آثار شگفت انگیز آن] ۲۱۷

رساترین سخن درباره عبادت شبانه، نیایش سحرگاهان و نجوای عاشقانه ۲۲۰

باب ۸۵:

سرّ بلند کردن صدا به هنگام خواندن نماز شب ۲۲۴

باب ۸۶:

سرّ ثنای خدای سبحان در مورد کسانی که در سحرگاهان استغفار می کنند ۲۲۴

باب ۸۷:

سرّ این که سیمای شب زنده داران، در روز از همه نیکوتر است ۲۲۹

باب ۸۸:

سرّ تسبیح حضرت فاطمه (علیها السلام) ۲۳۱

باب ۸۹:

پاره ای از نوادر اسرار نماز ۲۳۴

باب ۹۰:

فلسفه زکات ۲۳۸

باب ۹۱:

سرّ این که از هر هزار درهم [تنها] بیست و پنج درهم به عنوان زکات داده می شود ۲۴۳

باب ۹۲:

سرّ این که پرداخت زکات به کسی که هفتصد درهم دارد حلال است و آن که پنجاه درهم

دارد، حلال نیست ۲۴۴

باب ۹۳:

سرّ این که به زر و سیم گذاخته [= پاره های طلا و نقره] و پیرایه ها [= زیورآلات] زکات

تعلق نمی گیرد ۲۴۵



باب ۹۴:

سرّ این که پرداخت زکات به فرزند، پدر و مادر، همسر و غلام [= بنده] جایز نیست ... ۲۴۸

باب ۹۵:

سرّ این که پرداخت زکات به غیر مستمندان جایز نیست ۲۴۹

باب ۹۶:

سرّ این که زکات شتر، گاو و گوسفند به افراد آبرومند و عقیف، و زکات طلا و نقره، گندم و جو به تهیدستان و نیازمندان داده می‌شود ۲۵۰

باب ۹۷:

سرّ این که گرفتن زکات برای کسی که روزی و هزینه یک ماه و یا یک سال خود را دارد، جایز است ۲۵۲

باب ۹۸:

سرّ این که به مؤمن، سه هزار یا ده هزار زکات داده می‌شود، اما به فاجر، مقدار کمی، از بابت زکات پرداخت می‌شود ۲۵۳

باب ۹۹:

سرّ این که میراث مملوکی که از زکات خریداری شده به اهل زکات تعلق دارد ۲۵۴

باب ۱۰۰:

سرّ واجب نبودن زکات بر مال مملوک ۲۵۵

باب ۱۰۱:

سرّ این که پنج درهم در زکات از دویست درهم معادل هفت درهم شد ۲۵۶

باب ۱۰۲:

سرّ این که مخالف حق پس از استبصار و توبه، لازم نیست نماز، روزه و حجّ خود را قضا کند، اما زکات را باید مجدداً بپردازد ۲۵۸

باب ۱۰۳:

پاره‌ای از اسرار زکات ۲۶۰

باب ۱۰۴:

فلسفه معافیت پرداخت مالیات [= جزیه] از زن و از پافشارده، نابینا، پیرمرد و خردسالان ۲۶۸

باب ۱۰۵:

سرّ نهی از درو کردن زراعت و چیدن خرما و پاشیدن بذر در شب ۲۷۱



باب ۱۰۶:

۲۷۲ سرّ حلال بودن خمس برای شیعیان

باب ۱۰۷:

۲۷۴ فلسفه گرفتن خمس از شیعه

باب ۱۰۸:

۲۷۵ فلسفه واجب شدن روزه بر مردم

باب ۱۰۹:

سرّ این که خداوند بر امت محمد ﷺ سی روز روزه را واجب نمود و بر امت‌های پیشین
۲۷۷ بیش از سی روز را واجب نموده بود

باب ۱۱۰:

۲۷۹ سرّ این که احتلام، روزه را باطل نمی‌کند، ولی نکاح آن را باطل می‌سازد

باب ۱۱۱:

سرّ نامیده شدن روز سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم هر ماه به «ایام البیض» و علت پدید
۲۸۱ آمدن ریش برای مردان

باب ۱۱۲:

سرّ این که رسول خدا ﷺ در هر ماه، روزه دو پنجشنبه را که بین آن چهارشنبه فاصله
۲۸۵ شده، مستحب دانسته‌اند

باب ۱۱۳:

۲۸۸ فلسفه وجوب افطار بر مریض و مسافر

باب ۱۱۴:

۲۹۳ سرّ این که استشمام ریاحین برای روزه‌دار مکروه است

باب ۱۱۵:

سرّ این که برای هیچ یک از میهمان و میزبان شایسته نیست روزه مستحبی بگیرند، مگر
۲۹۵ با اذن و هماهنگی دیگری

باب ۱۱۶:

۳۰۱ سرّ این که امام باقر ﷺ از روزه گرفتن در روز عرفه کراهت داشتند

باب ۱۱۷:

سرّ این که امام حسن ﷺ روز عرفه را روزه نمی‌گرفتند، ولی امام حسین ﷺ آن روز را
۳۰۳ روزه می‌گرفتند



باب ۱۱۸:

سرّ این که بوسیدن برای روزه‌دار، مکروه است ۳۰۵

باب ۱۱۹:

سرّ این که مجامعت در روز برای مسافری - که نمازش را به صورت شکسته می‌خواند - جایز نیست ۳۰۵

باب ۱۲۰:

سرّ این که اگر کسی روزه مستحبی گرفت و بر برادر دینی خود وارد شد و افطار کرد، دارای دو پاداش است ۳۰۶

باب ۱۲۱:

سرّ این که اگر کسی نذر کرد حینی روزه بگیرد، روزه شش ماه بر او واجب است ۳۰۹

باب ۱۲۲:

سرّ این که مرد روزه‌دار جایز است در آب بنشیند، ولی بر زن روزه‌دار جایز نیست ... ۳۱۰

باب ۱۲۳:

فلسفه وجود شب قدر در هر سال ۳۱۱

باب ۱۲۴:

سرّ نازل شدن آمرزش از گناهان در شب عید فطر بر کسی که ماه رمضان را روزه گرفته است ۳۱۲

باب ۱۲۵:

سرّ توفیق نیافتن عامّه [برای درک فضیلت] عید فطر و قربان ۳۱۴

باب ۱۲۶:

سرّ این که در هر عیدی، حزن و اندوه آل محمد: در آن تازه و تجدید می‌شود ... ۳۱۵

باب ۱۲۷:

فلسفه پرداخت زکات فطره ۳۱۶

باب ۱۲۸:

سرّ این که خرما در زکات فطره از دیگر اجناس بهتر است ۳۱۷

باب ۱۲۹:

سرّ این که مردم در پرداخت زکات فطره از یک صاع به نیم صاع عدول کردند ... ۳۱۸

باب ۱۳۰:

سرّ این که همسایه تهیدست در گرفتن زکات فطره از دیگران سزاوارتر است ۳۲۰



باب ۱۳۱:

۳۲۲ فلسفه تحریم گناهان بزرگ

باب ۱۳۲:

سرّ این که خداوند، کعبه - بیت الحرام - را وسیله‌ای برای استواری و سامان بخشیدن به کار مردم قرار داده است ۳۴۴

باب ۱۳۳:

۳۴۵ فلسفه ساخته شدن خانه خدا (کعبه)

باب ۱۳۴:

۳۴۶ سرّ این که خانه خدا در وسط زمین واقع شده است

باب ۱۳۵:

۳۴۷ سرّ این که سزاوار نیست برای خانه‌های مکه درب قرار دهند

باب ۱۳۶:

۳۴۹ سرّ نامیده شدن مکه به این نام

باب ۱۳۷:

۳۵۰ سرّ نامیده شدن مکه به «بکّه»

باب ۱۳۸:

۳۵۳ سرّ نامیده شدن کعبه بدین نام

باب ۱۳۹:

۳۵۵ سرّ نامیده شدن «بیت الله الحرام» به این نام

باب ۱۴۰:

۳۵۶ سرّ نامیده شدن «بیت العتیق» به این نام

باب ۱۴۱:

۳۵۹ سرّ نامیده شدن «حطیم» به این نام

باب ۱۴۲:

۳۶۲ سرّ وجوب حج و طواف خانه خدا و انجام مناسک

باب ۱۴۳:

۳۸۱ سرّ این که طواف هفت دور گردیده است

باب ۱۴۴:

۳۸۵ سرّ این که عمره همچون حج بر مردم واجب است



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی



باب ۱۴۵:

سرّ این که مسواک زدن بر مُحَرَّم جایز است ۳۸۶

باب ۱۴۶:

سرّ این که مکروه است مُحَرَّم ردای تکمه بسته بپوشد ۳۸۷

باب ۱۴۷:

سرّ این که فرستادن هدیه به کعبه مستحب نیست و وظیفه زائر یا هدیه‌کننده در این خصوص چیست ۳۸۸

باب ۱۴۸:

سرّ نامیده شدن حج بدین نام ۳۹۵

باب ۱۴۹:

سرّ این که در حج تمتّع، نخست عمره سپس مراسم حج را انجام می‌دهند، ولی در حج قرآن و افراد نخست مراسم حج، آنگاه مراسم عمره بجا آورده می‌شود ۳۹۶

باب ۱۵۰:

سرّ نامیده شدن عمره بدین نام ۳۹۷

باب ۱۵۱:

فلسفه مشروعیت غسل برای ورود به حرم خدا ۳۹۸

باب ۱۵۲:

سرّ یا شتاب حرکت کردن در طواف خانه خدا ۴۰۰

باب ۱۵۳:

سرّ این که رسول خدا ﷺ با این که حجّ تمتّع بجا نمی‌آوردند، به انجام تمتّع فرمان دادند ۴۰۳

باب ۱۵۴:

سرّ این که آب زمزم شیرین نیست و در عمق زمین فرو رفته است ۴۱۱

باب ۱۵۵:

سرّ این که گاه آب زمزم شیرین بوده و گاه شیرین نیست ۴۱۲

باب ۱۵۶:

سرّ محترم بودن مسجد الحرام و حرم، و فلسفه وجوب إحرام ۴۱۲

عَلَّةُ التَّلْبِيَةِ ۴۱۴



باب ۱۵۷:

فلسفه تشریع تلبیه در حج ۴۱۴

باب ۱۵۸:

سرّ این که بعضی یک حج، برخی دو حج یا بیشتر بجا می آورند، و برخی حج بجا نمی آورند ۴۲۷

باب ۱۵۹:

سرّ این که محدوده حرم همین مقدار فعلی قرار داده شده است ۴۳۰

باب ۱۶۰:

سرّ بر جای ماندن دو قدم ابراهیم در مقام، و علّت انتقال یافتن مقام از جایگاه خود به مکانی که هم اینک در آن می باشد ۴۳۷

باب ۱۶۱:

سرّ استلام [= دست کشیدن] حجر الأسود، رکن یمانی و رکن مستجار ۴۳۹

باب ۱۶۲:

سرّ این که «حجر» نخست سفید بوده آنگاه سیاه گشت، و علّت شفا نیافتن بیمار به سبب مسّ نمودن حجر در این عصر و زمان ۴۵۲

باب ۱۶۳:

علّت این که مردم، «حجر» و «رکن یمانی» را استلام نموده، و دو رکن دیگر را استلام نمی کنند، و سرّ این که مقام ابراهیم علیه السلام سمت چپ عرش قرار دارد ۴۵۴

باب ۱۶۴:

علّت این که خداوند، «حجرالأسود» را در رکنی که اینک هست قرار داد، و سرّ بوسیدن آن، و علّت بیرون قرار گرفتن از بهشت، و سبب تجدید میثاق با آن ۴۵۸

باب ۱۶۵:

سرّ نامیده شدن «صفا و مروه» بدین نام ۴۶۴

باب ۱۶۶:

فلسفه تشریع سعی بین صفا و مروه ۴۶۶

باب ۱۶۷:

فلسفه هروله بین صفا و مروه ۴۶۸

باب ۱۶۸:

سرّ این که سعی [= بین صفا و مروه] در پیشگاه خداوند محبوب ترین مکان ها می باشد ۴۷۰



- باب ۱۶۹: ۴۷۱ سرّ این که رسول خدا ﷺ از مسجد شجره محرم شدند
- باب ۱۷۰: ۴۷۵ فلسفه اشعار و تقلید
- باب ۱۷۱: ۴۷۸ سرّ نامیده شدن روز ترویج بدین نام
- باب ۱۷۲: ۴۷۹ سرّ نامیده شدن «منی» بدین نام
- باب ۱۷۳: ۴۸۰ سرّ نامیده شدن سرزمین عرفات بدین نام
- باب ۱۷۴: ۴۸۱ سرّ نامیده شدن «خیف» به این نام
- باب ۱۷۵: ۴۸۲ سرّ نامیده شدن مُزدلفه بدین نام
- باب ۱۷۶: ۴۸۴ سرّ نامیده شدن «مزدلفه» به وادی «جمع»
- باب ۱۷۷: ۴۸۵ فلسفه رمی جمرات
- باب ۱۷۸: ۴۸۶ فلسفه قربانی
- باب ۱۷۹: ۴۸۸ سرّ استحباب برگزیدن قربانی فربه و پرگوشت
- باب ۱۸۰: ۴۹۰ سرّ عدم جواز اطعام از گوشت قربانی به مستمندان در مورد کفّاره قسم
- باب ۱۸۱: ۴۹۱ علّت نهی از نگه داشتن گوشت قربانی بیش از سه روز
- باب ۱۸۲: ۴۹۳ سرّ این که می‌توان پوست قربانی را به سلاخ آن داد



باب ۱۸۳:

سرّ این که قرض کردن بهای قربانی بر کسی که واجد آن نیست، واجب است ۴۹۴

باب ۱۸۴:

سرّ کافی بودن شتر از یک نفر، و گاو از پنج نفر ۴۹۷

باب ۱۸۵:

سرّ کافی بودن میش یک ساله و کافی نبودن بز یک ساله در قربانی حجّ ۴۹۹

باب ۱۸۶:

علّت لازم نبودن قربانی برای کسی که از طرف مادرش عمره تمتّع، و از طرف پدرش

محرم به احرام حجّ گردیده است ۵۰۰

باب ۱۸۷:

سرّ ساقط شدن ذبیح و تراشیدن سر از اهل یمن ۵۰۰

باب ۱۸۸:

سرّ نامیده شدن حجّ به «حجّ اکبر» ۵۰۱

باب ۱۸۹:

سرّ نامیده شدن طائف بدین نام ۵۰۳

باب ۱۹۰:

سرّ این که مشعرالحرام به عنوان «موقف» قرار گرفته نه حرم ۵۰۵

باب ۱۹۱:

سرّ این که تا چهار ماه برای حاجی گناهی ثبت نمی‌شود ۵۰۶

باب ۱۹۲:

سرّ چگونگی خروج رسول خدا ﷺ از مشعر بر خلاف اهل جاهلیت ۵۰۷

باب ۱۹۳:

سرّ این که بر جانی در حرم حدّ اقامه می‌شود، ولی بر جانی در غیر حرم وقتی به حرم

پناهنده شود، حدّ جاری نمی‌شود ۵۰۸

باب ۱۹۴:

سرّ نامیده شدن أبطح بدین نام ۵۰۹

باب ۱۹۵:

سرّ این که مُحرم در حال اضطرار می‌تواند از صید استفاده کند، و علّت روایتی که

خوردن میته را برای او تجویز نموده است ۵۱۰



باب ۱۹۶:

فلسفه کراحت داشتن اقامت در مکه ۵۱۳

باب ۱۹۷:

سرّ مکروه بودن احتباء [= به حالت نشسته و دست را در زانو حلقه کردن] در مسجد الحرام ۵۱۵

باب ۱۹۸:

سرّ این که سواره حج نمودن از پیاده بجا آوردن آن بهتر است ۵۱۶

باب ۱۹۹:

سرّ این که مستحب است ایام تشریق در منی به دنبال پانزده نماز تکبیر بگویند، و در غیر منی [دیگر شهرها] به دنبال ده نماز ۵۲۰

باب ۲۰۰:

سرّ متحرّک بودن رکن شامی در زمستان و تابستان ۵۲۱

باب ۲۰۱:

سرّ مرتفع شدن خانه خدا به گونه‌ای که با بالا رفتن از نردبان می‌توان به آن دست یافت ۵۲۳

باب ۲۰۲:

علّت این که قریش، کعبه را بازسازی کردند ۵۲۵

باب ۲۰۳:

سرّ این که رسول خدا ﷺ در تمام حج‌های خود چون به منطقه «مأزمین» می‌رسید از مرکب پیاده می‌شد و آنجا رفع حصر (ادرا) می‌کرد، علّت این که مستحب است هنگام ورود به مسجدالحرام از باب «بنی شیبه» وارد شوند، جهت این که گفتن تکبیر، از شدّت فشار و سختی می‌کاهد، سرّ این که مستحب است کسی که نخستین بار به حجّ مشرف می‌شود، وارد کعبه شود، و علّت تراشیدن سر برای کسی که اولین بار به حجّ مشرف می‌گردد، و علّت این که مستحب است کسی که بار اول حج اوست، با پای خود محکم بر زمین مشعر بکوبد و قدم بر آن گذارد ۵۲۷

باب ۲۰۴:

سرّ این که زمان توقّف در «منی» سه روز می‌باشد ۵۳۰

باب ۲۰۵:

سرّ این که هنگام پوشیدن جامه احرام نمی‌توان بدن را با روغن معطر - همچون مشک و عنبر - خوشبو ساخت ۵۳۲



باب ۲۰۶:

سرّ این که وقتی پرنده اهلی وارد حرم شد، گرفتن و صید آن جایز نیست ۵۳۳

باب ۲۰۷:

سرّ این که رسول خدا ﷺ به عباس اجازه دادند - در ایام توقّف در منی - در مکه

بماند ۵۳۴

باب ۲۰۸:

سرّ این که امیر مؤمنان علیه السلام پس از هجرت از مکه هیچگاه شب را در آن بیتوته نکردند ۵۳۵

باب ۲۰۹:

سرّ این که برای مُحرم جایز نیست بدون عذر از سایبان استفاده کند ۵۳۶

باب ۲۱۰:

ذکر پاره‌ای از نوادر اسرار حج ۵۳۸

باب ۲۱۱:

سرّ وجوب نزدیک شدن به کوه‌ها در «عرفات» ۵۴۸

باب ۲۱۲:

فلسفه تحریم صید در حال احرام ۵۴۹

باب ۲۱۳:

سرّ کراهت استفاده از سرمه برای زن مُحرم ۵۵۰

باب ۲۱۴:

علّة وجوب کفّاره در مورد کسی که در حال احرام به ساق پا، یا عورت زنی بنگرد و

محتلم شود ۵۵۲

باب ۲۱۵:

فلسفه برتر و بالاتر بودن حج از نماز و روزه ۵۵۳

باب ۲۱۶:

سرّ این که شخص مُحرم می‌تواند، کهنه و کرم بزرگ را از خود دور سازد ۵۵۵

باب ۲۱۷:

سرّ این که گاه جدال، جدال [واقعی] به شمار نمی‌آید ۵۵۶

باب ۲۱۸:

سرّ این که جایز نیست مُحرم در آئینه نگاه کند ۵۵۸



باب ۲۱۹:

سرّ این که زن مُحَرَّم می‌تواند شلوار بپوشد ۵۵۹

باب ۲۲۰:

سرّ نامیده شدن مسجد فضیخ به این نام ۵۶۱

باب ۲۲۱:

فلسفه زیارت رسول خدا ﷺ و پیشوایان معصومین علیهم‌السلام بعد از انجام مراسم حجّ ۵۶۲

باب ۲۲۲:

ذکر پاره‌ای از حکایات نادر ۵۶۷

باب ۲۲۳:

سرّ واجب شدن آتش دوزخ بر اهل گناهان کبیره ۶۱۶

باب ۲۲۴:

فلسفه تحریم شراب ۶۲۰

باب ۲۲۵:

سرّ این که شرب خمر از ترک نماز بدتر می‌باشد ۶۲۳

باب ۲۲۶:

سرّ حلال بودن آنچه به ثلث بر می‌گردد ۶۲۴

باب ۲۲۷:

سرّ ممنوعیت نوشیدن شراب در حال اضطرار ۶۲۸

باب ۲۲۸:

فلسفه حرمت قتل نفس ۶۳۰

باب ۲۲۹:

فلسفه حرام شدن نافرمانی و سرکشی از پدر و مادر ۶۳۲

[احترام پدر و مادر در منطق اسلام] ۶۳۳

باب ۲۳۰:

فلسفه تحریم زنا ۶۳۵

باب ۲۳۱:

سرّ حرمت نسبت ناروا به زنان پاکدامن ۶۳۷

باب ۲۳۲:

سرّ حرمت خوردن مال یتیم از روی ظلم ۶۳۹



باب ۲۳۳:

سرّ حرمت فرار از جنگ، و تعزّب بعد از هجرت ۶۴۲

باب ۲۳۴:

سرّ حرام بودن حیوانی که هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن برده شده است ۶۴۳

باب ۲۳۵:

فلسفه تحریم پرندگان درنده و حیوانات وحشی ۶۴۵

باب ۲۳۶:

فلسفه تحریم ربا ۶۴۶

زیان‌های رباخواری ۶۵۰

باب ۲۳۷:

سرّ این که خدای سبحان، شراب، مردار، خون، گوشت خوک، بوزینه، خرس و فیل و سپرز

را حرام نموده است ۶۵۲

باب ۲۳۸:

سرّ این که خوردن گوشت کلاغ، مکروه است ۶۵۹

باب ۲۳۹:

اسرار مسخ شدگان و اقسام آنها ۶۶۰

نگرشی پیرامون مسخ ۶۷۱

باب ۲۴۰:

سرّ این که گاه مؤمن مرتکب کارهای بد شده، و کافر کارهای خوب انجام می‌دهد ۶۷۴

باب ۲۴۱:

سرّ بوی خوش ۶۷۹

باب ۲۴۲:

سرّ این که خداوند امتناع دارد، بدخو به توبه توفیق یابد ۶۸۱

باب ۲۴۳:

سرّ پذیرفته نشدن توبه بدعتگذار ۶۸۲

بحشی پیرامون بدعت و آثار زیانبار آن ۶۸۴

باب ۲۴۴:

سرّ این که شب پره روی زمین راه نمی‌رود و در خانه‌ها ساکن می‌شود ۶۸۶



باب ۲۴۵:

سرّ این که گاو چشم بر هم می نهد و سر به آسمان بلند نمی کند ۶۸۷

باب ۲۴۶:

سرّ این که بز، دمش بالا و عورتش آشکار بوده، ولی گوسفند عورتش پنهان است ۶۸۹

باب ۲۴۷:

سرّ علامت داغ بر دست های چارپایان و کرّه قاطرها ۶۹۰

باب ۲۴۸:

سرّ آفرینش گربه و خوک ۶۹۲

باب ۲۴۹:

فلسفه آفرینش مگس ۶۹۴

باب ۲۵۰:

سرّ آفرینش سگ ۶۹۵

باب ۲۵۱:

سرّ پیدایش ذرات معلق در هوا ۶۹۷

باب ۲۵۲:

سرّ شکسته شدن و چروک برداشتن صورت در سنّ جوانی ۶۹۹

باب ۲۵۳:

نشانه های صبر و شکیبایی ۷۰۰

نگرشی پیرامون صبر و اقسام آن ۷۰۱

باب ۲۵۴:

سرّ این که همت و عزم زنان به مردان است ۷۰۳

باب ۲۵۵:

سرّ مشروعیت حضور شاهد و گواه بر وقوع نکاح ۷۰۴

باب ۲۵۶:

سرّ حرمت ازدواج با دو خواهر در زمان واحد ۷۰۵

باب ۲۵۷:

سرّ نهی شدن ازدواج مرد با زنی که عمّه یا خاله اش همسر اوست ۷۰۶

باب ۲۵۸:

سرّ این که «مهر السنّه» پانصد درهم است ۷۰۸



مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی



باب ۲۵۹:

سرّ این که مهریه زنان نزد اهل تسنّن چهار هزار درهم است ۷۱۰

باب ۲۶۰:

سرّ این که مرد می تواند - قبل از ازدواج - به همسر آینده اش نگاه کند ۷۱۱

باب ۲۶۱:

سرّ این که - اگر مردی به همسرش بگوید: وقتی پیش من آمدی باکره نبودی - حدّی بر

او نخواهد بود ۷۱۳

باب ۲۶۲:

فلسفه مشروعیت مهر، و لزوم آن بر مردان ۷۱۴

مهر یک پشتوانه اجتماعی برای زن ۷۱۴

باب ۲۶۳:

سرّ این که مکروه است مهر کمتر از ده درهم باشد ۷۱۶

باب ۲۶۴:

سرّ این که اگر مردی پیش از نزدیکی با همسرش زنا کند، بین او و همسرش جدایی

می اندازند ۷۱۸

باب ۲۶۵:

سرّ این که اگر زنی پیش از نزدیکی نمودن شوهرش با او، مرتکب زنا شود، بین او و

شوهرش جدایی می اندازند، و استحقاق مهر ندارد ۷۲۰

باب ۲۶۶:

سرّ این که جایز است با زن شگاک ازدواج نمود، ولی جایز نیست به مرد شگاک

زن داد ۷۲۱

باب ۲۶۷:

سرّ این که نزدیکی مرد با زن جایز نیست، هرگاه پسر بچه ای در اطاق باشد ۷۲۲

باب ۲۶۸:

سرّ استبراء نمودن کنیزان ۷۲۳

باب ۲۶۹:

سرّ این که مرد دارای دو زن، می تواند یکی را بر دیگری برتری دهد ۷۲۴

باب ۲۷۰:

سرّ این که ازدواج اسیر تا زمانی که در دست مشرکان گرفتار است، جایز نیست ۷۲۶



باب ۲۷۱:

سرّ این که مرد می تواند چهار زن بگیرد و بیش از آن جایز نیست، و سرّ این که زن بیش از یک شوهر نمی گیرد، و سرّ این که برده می تواند دو همسر بگیرد ۷۲۷

باب ۲۷۲:

سرّ این که خدای سبحان غیرت را برای مردان قرار داد نه برای زنان ۷۲۹

باب ۲۷۳:

فلسفه سر تراشیدن موی نوزاد ۷۳۰

باب ۲۷۴:

فلسفه ختان ۷۳۲

باب ۲۷۵:

سرّ این که طلاق بر اساس کتاب و سنت واقع می شود ۷۳۴

باب ۲۷۶:

سرّ مشروعیت طلاق عدّی، و علّت این که بعد از وقوع نه طلاق زن به همسرش حلال نیست، و جهت این که طلاق مملوک دو بار است ۷۳۶

باب ۲۷۷:

سرّ این که عدّه مطلقه سه ماه یا به مدّت سه مرتبه عادت ماهانه دیدن، و عدّه وفات چهار ماه و ده روز می باشد ۷۴۰

بحثی پیرامون ایلاء ۷۴۱

باب ۲۷۸:

سرّ حرمت ابدی زنی که با شوهرش لعان نموده است ۷۴۲

باب ۲۷۹:

سرّ پذیرفته نشدن شهادت زنان در مورد طلاق و دیدن ماه ۷۴۵

باب ۲۸۰:

سرّ پذیرفته شدن گواهی یک مرد با دو زن ۷۴۶

باب ۲۸۱:

سرّ این که بر مطلقه واجب است از زمان وقوع طلاق، عدّه نگه دارد، و زن شوهر مرده از لحظه ای که خبر فوت شوهرش به او می رسد، باید عدّه وفات نگه دارد ۷۴۷



باب ۲۸۲:

سرّ این که در ثبوت زنا، چهار شاهد لازم است، ولی در قتل دو شاهد کافی خواهد بود..... ۷۴۸

باب ۲۸۳:

سرّ این که هر گاه مردی، همسرش را در مرض وفات طلاق دهد، زن از مرد ارث می برد، ولی مرد از زن ارث نمی برد..... ۷۵۲

باب ۲۸۴:

سرّ این که اگر زنان شیعه در یک مجلس و بدون فاصله سه طلاق بگیرند، اهل سنت نمی توانند با آنان ازدواج کنند، ولی اگر زنان اهل سنت این گونه طلاق گیرند، مردان شیعی می توانند با آنها ازدواج کنند..... ۷۵۳
لزوم تعدّد مجالس طلاق..... ۷۵۴

باب ۲۸۵:

سرّ محصن شدن مرد آزاد با داشتن کنیز..... ۷۵۶

باب ۲۸۶:

فلسفه برتری داشتن مردان بر زنان..... ۷۵۹

باب ۲۸۷:

سرّ این که مرد با داشتن متعه [= ازدواج موقت] محصن به شمار نمی آید..... ۷۶۱

باب ۲۸۸:

سرّ این که از فرمانبرداری زنان نهی شده است..... ۷۶۲
نقد تفکر فمینیسم..... ۷۶۳

باب ۲۸۹:

سرّ پاره ای از مسائل نکاح..... ۷۶۶

باب ۲۹۰:

سرّ کراهت داشتن دمیدن در ظرف غذا..... ۷۸۰

باب ۲۹۱:

سرّ این که جایز نیست زمینی که در آن گندم و جو کاشته می شود به جنس خود یعنی به گندم و جو اجاره دهند، اما می توان آن را به طلا و نقره اجاره داد..... ۷۸۱

باب ۲۹۲:

سرّ این که جایز نیست موی شارب و زیر بغل و زهار را بلند نگاه دارند..... ۷۸۲



باب ۳۰۶:

۸۱۱ سرّ نامیده شدن «رجیم» بدین نام

باب ۳۰۷:

۸۱۱ سرّ نامیده شدن «خنّاس» به این نام

باب ۳۰۸:

۸۱۳ سرّ نهی شدن از تعامل و داد و ستد با افراد کم روزی و بد اقبال

باب ۳۰۹:

۸۱۴ سرّ این که داد و ستد با صاحبان بلا و آفت مکروه است

باب ۳۱۰:

۸۱۵ سرّ مکروه بودن معامله با کردها

باب ۳۱۱:

۸۱۶ سرّ مکروه بودن معاشرت با افراد فرومایه و پست

باب ۳۱۲:

۸۱۷ سرّ مکروه بودن قرض و بدهی

باب ۳۱۳:

۸۲۵ سرّ این که خانه و خدمتکار را برای پرداخت بدهی نمی فروشند

باب ۳۱۴:

۸۲۷ سرّ کراهت داشتن پاره‌ای از حرفه‌ها

باب ۳۱۵:

۸۳۱ سرّ این که لازم است آنچه عامّه می‌گویند، بر خلافش عمل شود

باب ۳۱۶:

۸۳۳ فلسفه آشکار شدن راز بنده

باب ۳۱۷:

۸۳۵ سرّ نهی از خوردن گِل

باب ۳۱۸:

۸۳۸ سرّ کراهت داشتن خلال با چوب ریحان و شاخه انار

باب ۳۱۹:

۸۳۹ سرّ مکروه بودن به پا کردن کفش‌های نرم



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی



باب ۲۹۳:

۷۸۳ سرّ این که بنده و مملوک شخص جزئی از او می باشد

باب ۲۹۴:

۷۸۴ سرّ نهی از جمع نمودن میوه ها هنگام خوردن

باب ۲۹۵:

۷۸۵ سرّ مکروه بودن سیر، پیاز و تره

باب ۲۹۶:

۷۸۷ سرّ نامیده شدن «تبع» به این نام

۷۸۷ قوم تبع چه کسانی بودند

باب ۲۹۷:

۷۸۹ سرّ این که فرار از وباء، نهی شده است

باب ۲۹۸:

۷۹۲ سرّ این که خدای سبحان کیفر و عقوبت بندگان را به تأخیر می اندازد

باب ۲۹۹:

۷۹۶ سرّ جاودانگی بهشتیان در بهشت، و ماندگاری دوزخیان در دوزخ

۷۹۸ بحثی پیرامون خلود

باب ۳۰۰:

۸۰۰ فلسفه نامگذاری «مؤمن» بدین نام

باب ۳۰۱:

۸۰۳ سرّ این که قصد و نیت مؤمن بهتر از عملش می باشد

باب ۳۰۲:

۸۰۵ سرّ حلال بودن مال فرزند برای پدر

باب ۳۰۳:

۸۰۷ سرّ این که کنیز پسر بر پدر حرام بوده، ولی کنیز دختر برای او حلال می باشد

باب ۳۰۴:

۸۰۸ سرّ نامیده شدن «طیب» به این نام

باب ۳۰۵:

۸۰۹ سرّ این که خداوند، ابلیس را تا روز و زمان معین مهلت داد



باب ۳۲۰:

سرّ این که اگر نوجوانی با زنی آمیزش کند، زن را سنگسار نمی‌کنند، اگر چه شوهردار باشد ۸۳۹

باب ۳۲۱:

سرّ اجرای حدّ بر کسی که به زن مکره نسبت ناروا دهد ۸۴۰

باب ۳۲۲:

سرّ جاری نشدن حدّ بر نوجوانی که نسبت ناروا به کسی داده است ۸۴۱

باب ۳۲۳:

سرّ جاری نشدن حدّ سرقت در موردی کسی که زیر شکنجه به سرقت اعتراف نموده، ولی مال مسروقه را نیاورده است ۸۴۲

باب ۳۲۴:

سرّ قطع نشدن دست اجیر و میهمان ۸۴۳

باب ۳۲۵:

سرّ این که حدّ سرقت به بیشتر از قطع دست و پا نخواهد بود ۸۴۶

شرائط مجازات سارق ۸۵۰

باب ۳۲۶:

ذکر پاره‌ای از اسرار نادر حدود ۸۵۳

جنایت تهمت ۸۵۴

بحثی پیرامون حدود و تعزیرات ۸۵۷

«نظر شهید ثانی در کتاب مسالک» ۸۵۷

باب ۳۲۷:

سرّ این که بین اهل ذمه معاقله [= تحمّل تاوان و جبران خسارت] وجود ندارد ... ۸۶۷

باب ۳۲۸:

سرّ این که در امور مالی اقامه بینه بر مدّعی واجب است و مدّعی علیه سوگند یاد می‌کند،

ولی در امور جانی مدّعی علیه باید بینه اقامه کند و مدّعی سوگند می‌خورد ۸۶۹

باب ۳۲۹:

سرّ این که قاتل مجنون قصاص نمی‌شود ۸۷۳

باب ۳۳۰:

سرّ این که وقتی سر میّی را ببرند، دیه‌اش باید در راه‌های خیر صرف شود و به ورثه

داده نمی‌شود، ولی دیه جنین به ورثه داده می‌شود ۸۷۴



باب ۳۳۱:

سرّ این که زناکار را صد تازیانه و میگسار را هشتاد تازیانه می‌زنند ۸۷۶

باب ۳۳۲:

سرّ این که دست طرّار و اختلاس کننده را قطع نمی‌کنند ۸۷۸

باب ۳۳۳:

سرّ این که به سایه کسی که گمان کرده با مادر دیگری محتلم شده تازیانه می‌زنند ۸۷۹

باب ۳۳۴:

سرّ اجرا نشدن حدّ در سرزمین دشمن ۸۸۰

باب ۳۳۵:

سرّ این که حدّ نسبت دهنده ناروا و میگسار، هشتاد تازیانه است ۸۸۱

باب ۳۳۶:

سرّ این که وقتی مردی به همسرش نسبت ناروا دهد، باید چهار بار شهادت دهد، ولی اگر

غیر شوهر این نسبت را دهد، حدّ می‌خورد ۸۸۲

باب ۳۳۷:

سرّ این که حدّ بنده نصف حدّ آزاد است ۸۸۴

باب ۳۳۸:

سرّ این که ساحر مسلمان کشته می‌شود، ولی ساحر کفار کشته نمی‌شود ۸۸۶

نگرشی پیرامون سحر و جادو ۸۸۶

«سحر در عصر حاضر» ۸۸۸

باب ۳۳۹:

سرّ این که زناکار و میگسار بعد از سه بار اجرای حدّ، کشته می‌شوند ۸۸۹

باب ۳۴۰:

سرّ حرام بودن لواط و مساحقه ۸۹۱

تحریم همجنس‌گرایی ۹۱۲

«فلسفه تحریم همجنس‌گرایی» ۹۱۴

باب ۳۴۱:

سرّ این که خدای سبحان به بندگان دستور داد هنگام قرض دادن و معامله کردن

نوشته‌ای بین خود تنظیم نمایند ۹۱۶



باب ۳۴۲:

۹۱۸ سرّ پیدایش مدّ و جزر

باب ۳۴۳:

۹۲۰ سرّ به وقوع پیوستن زلزله

باب ۳۴۴:

۹۲۹ سرّ شستن و زدودن چربی (چرک و آلودگی) از کودکان

باب ۳۴۵:

۹۲۹ سرّ بدتر بودن غیبت از زنا

۹۳۰ «چرا در اسلام غیبت به عنوان یکی از بزرگ‌ترین گناهان شمرده شده»

باب ۳۴۶:

سرّ این که گاه مؤمن از همه تیزبین‌تر، آزمندتر، مشتاق به نکاح می‌باشد، و علت این که

۹۳۲ مؤمن در دینداری از کوه استوارتر است

باب ۳۴۷:

۹۳۴ سرّ پیدایش نقصان در ماه‌ها

باب ۳۴۸:

سرّ این که جعفر بن ابی طالب علیه السلام هرگز شراب ننوشید، دروغ نگفت، زنا نکرد، و بت

۹۳۵ نپرستید

باب ۳۴۹:

۹۳۷ سرّ مکروه بودن مشورت در امور با بنده و افراد فرومایه

باب ۳۵۰:

۹۳۸ سرّ مکروه بودن مشورت با افراد ترسو، بخیل و حریص

۹۳۹ «اهمیت مشاوره در اسلام»

باب ۳۵۱:

۹۴۱ سرّ کراهت داشتن دست کشیدن زیاد به ریش

باب ۳۵۲:

سرّ این که انسان موظف است در امور زندگی و مسائل مادی به افراد پائین‌تر از خود

۹۴۲ بنگرد

باب ۳۵۳:

۹۴۴ سرّ شناخته نشدن [جایگاه واقعی] مؤمن در جامعه



باب ۳۵۴:

سرّ این که مؤمن در همین دنیا کيفر می بیند نه در آخرت ۹۴۷

«بحثی پیرامون استدراج» ۹۴۸

باب ۳۵۵:

سرّ این که خداوند، گوشت گاو، گوسفند و شتر و دیگر حیوانات مأكول را حلال نموده

است ۹۵۰

باب ۳۵۶:

سرّ این که خوردن غده ها مکروه است ۹۵۱

باب ۳۵۷:

سرّ حرام بودن خوردن نخاع، طحال و بیضتین ۹۵۲

باب ۳۵۸:

سرّ مکروه بودن خوردن قلوه ۹۵۴

باب ۳۵۹:

سرّ این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از خوردن گوشت الاغ اهلی در روز [فتح] خیر نهی فرمودند،

و علت حرام شدن گوشت قاطر ۹۵۵

باب ۳۶۰:

سرّ مکروه بودن سوت زدن ۹۵۹

باب ۳۶۱:

سرّ مکروه بودن درخواست نیاز از مخالفان ۹۶۰

باب ۳۶۲:

سرّ این که روز رستاخیز مردم را به اسم مادرهایشان می خوانند ۹۶۱

باب ۳۶۳:

سرّ این که زنازاده رستگار نمی شود ۹۶۱

باب ۳۶۴:

سرّ حرمت نگاه کردن به موهای زنان پوشیده و مستور ۹۶۴

باب ۳۶۵:

سرّ جواز نگاه کردن به سرهای [زنان] اهل تهامه و اعراب و کوه نشینان از اهل ذمه ... ۹۶۶

باب ۳۶۶:

سرّ جایز نبودن کشتن اسیری که از راه رفتن بازمانده است ۹۶۸



باب ۳۶۷:

سرّ طولانی و کوتاه شدن زمان سلطنت فرمانروایان ۹۶۹

باب ۳۶۸:

سرّ این که شایسته نیست شخص از طائفه نبط فردی را به عنوان دوستدار و یار و

مددکار برگزیند ۹۷۰

باب ۳۶۹:

سرّ این که وصیت به ثلث مال تعلّق می‌گیرد ۹۷۱

«فلسفه وصیت» ۹۷۶

باب ۳۷۰:

سرّ این که سهام ورثه بیش از فرائض شش گانه نخواهد بود ۹۷۷

«بحثی پیرامون غول و تعصیب» ۹۷۹

باب ۳۷۱:

سرّ این که ارث مرد، دو برابر ارث زن می‌باشد ۹۸۹

باب ۳۷۲:

سرّ ارث نبردن زن از املاک بر جای مانده از شوهرش، و ارث بردن از غیر آن ۹۹۴

باب ۳۷۳:

سرّ نامیده شدن «قم» بدین نام ۹۹۷

باب ۳۷۴:

سرّ این که پاره‌ای از درختان میوه‌دار، و برخی بدون میوه، و بعضی تیغ دارند ۹۹۸

باب ۳۷۵:

سرّ زرد بودن رنگ زردآلو، و شیرین بودن هسته بعضی از آنها ۱۰۰۰

باب ۳۷۶:

سبب پیدایش کرم در میوه‌ها، و علّت پدید آمدن جو، و سرّ آفریده شدن ذرّت، هویج و

شلغم به صورت‌های فعلی ۱۰۰۲

باب ۳۷۷:

سرّ زردی چهره‌ها، کبودی چشم‌ها، ریزش دندان‌ها و ورم نمودن صورت‌ها ۱۰۰۵

باب ۳۷۸:

سرّ این که وقتی سر درخت خرما را قطع می‌کنند، دیگر نمی‌روید ۱۰۰۶



باب ۳۷۹:

سرّ این که هر درخت خرمائی در مجمع آب می‌روید، مگر [خرمای] عجوه ۱۰۰۷

باب ۳۸۰:

سرّ این که خورشید فروزنده و سوزان بوده، و ماه بر خلاف آن می‌باشد ۱۰۰۸

باب ۳۸۱:

سرّ نامیده شدن «سدرۃ المنتهی» بدین نام ۱۰۰۹

باب ۳۸۲:

سرّ نامیده شدن باد به «شمال» ۱۰۱۲

باب ۳۸۳:

سرّ این که جایز نیست بادهای، کوهها، ساعات، روزها و شبها را دشنام داد ۱۰۱۲

باب ۳۸۴:

سرّ نامیده شدن «طارق» به این نام ۱۰۱۴

باب ۳۸۵:

برشمردن پاره‌ای از اسرار ۱۰۱۶

«بحثی پیرامون فرخندگی و نامبارکی ایّام» ۱۰۹۱





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آله الطاهرين



علل الوضوء، و الأذان و الصلاة

١- قال الشيخ الفقيه، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي مصنف هذا الكتاب: حدثنا أبي و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد (رضي الله عنهما) قالوا: حدثنا سعد بن عبد الله، قال: حدثنا محمد بن عيسى بن عبيد، عن محمد بن أبي عمير، و محمد بن سنان، عن الصباح السدي، و سدير الصيرفي، و محمد بن النعمان مؤمن الطاق، و عمر بن أذينة، عن أبي عبد الله عليه السلام، و حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، و سعد بن عبد الله قالوا: حدثنا محمد بن الحسن بن أبي الخطاب، و يعقوب بن يزيد، و محمد بن عيسى، عن عبد الله بن جبلة، عن الصباح المزني، و سدير الصيرفي، و محمد بن النعمان الأحول، و عمر بن أذينة، عن أبي عبد الله عليه السلام، أنهم حضروه، فقال: يا عمر بن أذينة! ما ترى هذه الناصبة في أذانهم و صلاتهم؟

فقلت: جعلت فداك إنهم يقولون: إنَّ أبي بن كعب الأنصاري رآه في النوم! فقال: كذبوا والله إنَّ الله - تبارك و تعالى - أعزَّ من أن يرى في النوم.

و قال أبو عبد الله عليه السلام: إنَّ الله العزيز الجبار عرج بنبيه عليه السلام إلى سمائه سبعاً، أمَّا أولهنَّ فبارك عليه، و الثانية علَّمه فيها فرضه، و الثالثة أنزل الله العزيز الجبار عليه محملاً من نور فيه أربعون نوعاً من أنواع النور، كانت محدقة حول العرش عرشه تبارك و تعالى تغشى أبصار الناظرين، أمَّا واحد منها فأصفر، فمن أجل ذلك أصفرت الصفرة، و واحد منها أحمر، فمن أجل ذلك أحمرت الحمرة، و واحد منها أبيض، فمن أجل ذلك أبيض البياض، و الباقي على عدد سائر ما خلق من الأنوار و الألوان، في ذلك المحمل خلق و سلاسل من فضة فجلس عليه.

ثم عرج إلى السماء الدنيا، فنفرت الملائكة إلى أطراف السماء، ثم خرَّت سجداً فقالت: سُبُّوح قَدُّوس رَبُّنَا وَ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ، ما أشبه هذا النور بنور ربنا! فقال جبرئيل عليه السلام: الله أكبر الله أكبر، فسكنت الملائكة، و فتحت أبواب السماء، و اجتمعت الملائكة، ثم جاءت فسلمت على النبي عليه السلام أفواجا، ثم قالت: يا محمد! كيف أخوك؟ قال: بخير، قالت: فإن أدركته فاقرأه منَّا السلام، فقال النبي عليه السلام: أتعرفونه؟ فقالوا: كيف لم نعرفه و قد أخذ الله عزَّ وجلَّ ميثاقك و ميثاقه منَّا، و إنا لنصلي عليك و عليه، ثم زاده أربعين نوعاً من أنواع النور لا يشبه شيء منه ذلك النور الأوَّل، و زاده في محمله حلقاً و سلاسل.

باب أوَّل

اسرار وضوء، اذان و نماز

حديث أوَّل

١

٣٨

شيخ فقيه، أبو جعفر محمد بن علي بن حسين بن موسى بن بابويه قمي نويسنده



این کتاب می‌گوید: پدرم، و محمد بن حسن بن احمد بن ولید (رضی الله عنهما) از سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی بن عبید، از محمد بن ابی عمیر، و محمد بن سنان، از صباح سدی و سدید صیرفی و محمد بن نعمان مؤمن طاق^۱ و عمر بن اذینه، از امام صادق علیه السلام، و محمد بن حسن بن احمد بن ولید علیه السلام از محمد بن حسن صفار، و سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، و یعقوب بن یزید، و محمد بن عیسی، از عبدالله بن جبلة، از صباح مزنی، و سدید صیرفی و محمد بن نعمان أحول و عمر بن اذینه، از امام صادق علیه السلام، این چهار تن محضر مبارک حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شدند، حضرت فرمودند:

ای عمر بن اذینه! عقیده‌ات در مورد اذانی که این گروه ناصبی می‌گویند و نمازی که می‌خوانند، چیست؟



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

۱. ابوجعفر محمد بن نعمان کوفی معروف به «أحول» و «مؤمن طاق»، از بزرگان شیعه و از یاران دانشمند و بخت و متکلم امام صادق علیه السلام و از مدافعان حریم ولایت. مخالفان، وی را شیطان طاق می‌گفتند، وی در کوی طاق المعامل کوفه دکانی داشت و از این جهت او را «طاقی» نیز گفته‌اند، و به نقلی اصل وی از روستای قلعه طاق در «طبرستان» بوده و در کوفه سکونت داشته است.

وی با منحرفان عصر خود همچون «ابوحنیفه» و نیز با مذاهب انحرافی آن دوران چونان خوارج و زیدیه مناظرات و مباحثاتی داشته و در این باره کتاب‌هایی همچون: «الإمامة، المعرفة، الرد علی المعتزلة، کتاب فی أمر طلحة و الزبیر و عائشة» تألیف نموده است. وی در اواسط قرن دوم می‌زیسته و وفات او بعد از رحلت امام صادق علیه السلام بود.

مؤمن طاق با ابوحنیفه بحث‌های فراوان داشته، از آن جمله: روزی ابوحنیفه به وی گفت: شما شیعه به رجعت [= بازگشت] امامان خویش معتقدید که روزی مردگان زنده شوند و حکومت به دست پیشوایان شما باشد. گفت: آری چنین است. ابوحنیفه گفت: پس مبلغی وام بده تا هنگام رجعت به تو باز گردانم! مؤمن گفت: وام می‌دهم، به شرط این که کسی ضامن تو شود که آن روز تو به صورت انسان زنده شوی!! (معارف و معاریف، ج ۹، ص ۷۰۵)



عرض کرد: قربانت شوم، آنها می‌گویند: ابی بن کعب انصاری^۱ خدا را در خواب دیده و او این گونه تعلیم نموده است!

حضرت فرمودند: به خدا سوگند، دروغ می‌گویند، خدای سبحان ارجمندتر از آن است که در خواب دیده شوند، خداوند عزیز و جبار، نبی اکرم ﷺ را هفت بار به آسمان برد، مرتبه نخست، برکت و توسعه به او داد، بار دوم، فرائض را به ایشان آموخت، مرتبه سوم، محملی از نور - که حاوی چهل نوع از انواع نور بود - بر وی نازل فرمود، این نورها گرداگرد عرش خدا در حرکت بودند که دیدگان بینندگان را خیره می‌ساختند.

یکی از آن نورها، زرد بود، که زردی رنگ از آن پدید آمد، یکی دیگر از آن انوار، قرمز بود، که قرمزی رنگ از آن به وجود آمد، و دیگری سفید بود که سفیدی اشیاء از آن پدیدار گشت، و دیگر نورها به تعداد سایر انوار و الوانی است که خداوند آفریده است، در این محمل، حلقه‌هایی از نقره بود که رسول خدا ﷺ بر آن محمل نشستند و به آسمان دنیا عروج کردند، فرشتگان در کران تا کران آسمان پراکنده شدند، سپس در حالی که سجده می‌کردند، گفتند: «سُبُّوح، قُدُّوس رَبُّنَا وَ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ»، چقدر این نور، شبیه به نور پروردگار ما است!

آن گاه جبرئیل علیه السلام [برای نفی تشبیه] فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ» یعنی: خدای بی‌همتا و

۱. ابی بن کعب بن قیس بن عید انصاری خزرجی، مکشی به ابومنذر، از فضلاء و فقهاء صحابه پیامبر ﷺ بوده است، وی پیش از آن که اسلام اختیار کند یکی از احبار یهود و آگاه به کتب پیشین و با سواد بود و چون اسلام آورد کاتب وحی گردید و استادترین مسلمانان در خواندن قرآن شد، و از جمله دوازده نفری است که در عقبه منی با پیامبر ﷺ بیعت کردند. مشارالیه در بدر و أحد و احزاب و دیگر غزوات پیامبر ﷺ شرکت داشت و در عهد پیامبر ﷺ احکام اسلام را برای مردم بیان می‌داشت.

در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «ما خاندان پیامبر ﷺ قرآن را آن گونه که ابی خوانده، می‌خوانیم.» (معارف و معاریف، ج ۱، ص ۴۹۴)



بی مانند، بزرگ تر از آن است که به چیزی شبیه باشد! فرشتگان سکوت کردند و در ب های آسمان گشوده شد و آنها گرد هم آمدند و محضر رسول خدا ﷺ شرفیاب شدند، و گروه گروه نزدیک شدند و به آن حضرت سلام کردند، آن گاه عرض کردند: ای محمد! برادرت چگونه است؟

حضرت فرمودند: خوب است، عرض کردند: وقتی او را دیدی، سلام ما را به وی برسان، پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: او را می شناسید؟! عرض کردند: چگونه وی را نشناسیم، در حالی که خدای سبحان عهد و پیمان شما و ایشان را از ما گرفته، و ما بر شما و آن حضرت، صلوات می فرستیم و طلب رحمت می کنیم.

آن گاه خدای سبحان، چهل نوع از انواع نورها را - که هیچ شباهتی به نور اول نداشتند - بر آن نورها، و هم چنین حلقه هایی به حلقه نخست، افزودند.

ثم عرج به إلى السماء الثانية، فلما قرب من باب السماء تنافرت الملائكة إلى أطراف السماء و خرت سجداً، و قالت: يسبحون، قدوس رب الملائكة و الروح، ما أشبه هذا النور بنور ربنا!

فقال جبرئيل عليه السلام: أشهد أن لا إله إلا الله، أشهد أن لا إله إلا الله، فاجتمعت الملائكة و فتحت أبواب السماء، و قالت: يا جبرئيل! من هذا الذي معك؟ فقال: هذا محمد ﷺ قالوا: و قد بعث؟ قال: نعم. قال رسول الله ﷺ: فخرجوا إليّ شبه المعانيق^١ فسلموا عليّ و قالوا: اقرأ أخاك السلام.

فقلت: هل تعرفونه؟ قالوا: نعم، و كيف لا نعرفه و قد أخذ الله ميثاقك و ميثاقه و ميثاق شيعته إلى يوم القيامة علينا، و إنّنا لتتصّفح و جوه شيعته في كلّ يوم خمساً يعنون في كلّ وقت صلاة. قال رسول الله ﷺ: ثم زادني ربّي عزّ وجلّ أربعين نوعاً من أنواع النور لا تشبه الأنوار الأوّل، و زادني حلقاً و سلاسل.

۱. المعانيق: جمع معناق، و هو الفرس الجيد العنق - بفتح تين - و هو ضرب من السير للدابة و الإبل.



ثم عرج بي إلى السماء الثالثة، فنفرت الملائكة إلى أطراف السماء، وخرت سجداً، وقالت: سُبُّوح قُدُّوس ربّ الملائكة و الرُّوح، ما هذا النور الذي يشبه نور ربّنا! فقال جبرئيل عليه السلام: أشهد أن محمداً رسول الله، أشهد أن محمداً رسول الله، فاجتمعت الملائكة، وفتحت أبواب السماء، وقالت: مرحباً بالأوّل و مرحباً بالآخر و مرحباً بالحاشر و مرحباً بالناسر، محمّد خاتم النبيّين و عليّ خير الوصيّين.

فقال رسول الله ﷺ: سلّموا عليّ و سألوني عن عليّ أخي، فقلت: هو في الأرض خليفتي أو تعرفونه؟ قالوا: نعم، و كيف لانعرفه و قد نحجّ البيت المعمور في كلّ سنة مرّة، و عليه رقّ أبيض فيه اسم محمّد ﷺ، و عليّ و الحسن و الحسين و الأئمة و شيعتهم إلى يوم القيامة، و إنّنا لنبارك على رؤوسهم بأيدينا، ثم زادني ربّي عزّ وجلّ أربعين نوعاً من أنواع النور، لا تشبه شيئاً من تلك الأنوار الأوّل، و زادني حلقاً و سلاسل.

آن گاه خداوند بی همتا آن حضرت را به آسمان دوّم عروج داد، وقتی آن بزرگوار نزدیک درب آسمان رسید، فرشتگان اطراف و اکناف آسمان پراکنده شدند و سر به آستان هستی بخش نهاده و با حالت سجده گفتند: «سُبُّوح، قُدُّوس، ربّ الملائكة و الرُّوح»، چقدر این نور شبیه نور پروردگار ما است!

جبرئیل علیه السلام گفت: أشهد أن لا إله إلا الله، أشهد أن لا إله إلا الله، سپس فرشتگان گردهم آمدند و درب های آسمان گشوده شد، گفتند: ای جبرئیل! این شخص کیست؟! جبرئیل گفت: این [وجود مبارک] حضرت ختمی مرتبت ﷺ است، فرشتگان گفتند: آیا به رسالت مبعوث شده است؟ جبرئیل گفت: آری.

رسول خدا ﷺ فرمودند: فرشتگان برق آسا و به سرعت نزد من آمدند و سلام کردند و گفتند: سلام ما را به برادرت ابلاغ کن.

رسول خدا ﷺ فرمودند: به ایشان گفتم: او را می شناسید؟!

عرض کردند: آری، چگونه ممکن است آن حضرت را نشناسیم در حالی که خداوند پیمان شما و او و همه شیعیان را تا روز رستاخیز از ما گرفته است، و در هر



روز پنج نوبت [در اوقات نماز] به چهره‌های شیعیان آن حضرت نگاه می‌کنیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: آن گاه پروردگارم، چهل نوع از انواع نورها - که هیچ گونه شباهتی به نور اول نداشتند - بر آن انوار - و نیز حلقه‌هایی به آن حلقه افزودند، سپس به آسمان سوم اوج گرفتم، فرشتگان این آسمان در کران تا کران فضا پراکنده شدند و در حالی که سجده می‌کردند، گفتند: «سُبُّوح، قُدُّوس، رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ»، به این چه نوری است، چقدر شبیه به نور پروردگارمان است!

آن گاه جبرئیل گفت: أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، دیگر بار فرشتگان اجتماع کردند و درب‌های آسمان گشوده شد، فرشتگان ندا سر دادند: آفرین به آغازت [از نظر رتبه و سرشت و طبیعت]، و به فرجامت [به جهت ظهور و بعثت]، به آن که زمان امتش به رستاخیز اتصال می‌یابد، و آفرین به کسی که پیش از همه موجودات آفریده شده، یعنی «محمد» خاتم پیامبران، و «علی» خیرالأوصیاء.

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: فرشتگان به من سلام کردند، و از حال برادرم علی علیه السلام پرسیدند، گفتم: وی در زمین خلیفه و جانشین من است، مگر او را می‌شناسید؟! گفتند: آری، چگونه ممکن است آن حضرت را نشناسیم و حال آن که در هر سال، یک بار بیت معمور^۱ را زیارت می‌کنیم و بر روی این خانه، پارچه سفید

۱. در مورد «بیت معمور» تفسیرهای گوناگونی شده، بعضی آن را اشاره به خانه‌ای می‌دانند که در آسمان‌ها محاذی «خانه کعبه» است، و با عبادت فرشتگان، معمور و آباد است. (در بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۵۵ به بعد) بیش از ده روایت در این زمینه نقل شده است.

در حدیثی که مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» در تفسیر سوره «نور» از علی علیه السلام نقل کرده، می‌خوانیم: «هُوَ بَيْتٌ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ بِحِثَالِ الْكَعْبَةِ تَعْمُرُهُ الْمَلَائِكَةُ بِمَا يَكُونُ مِنْهَا فِيهِ مِنَ الْعِبَادَةِ، وَ يَدْخُلُهُ كُلُّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ ثُمَّ لَا يَعُودُونَ إِلَيْهِ أَبَدًا: آن خانه‌ای است در آسمان چهارم در مقابل کعبه که فرشتگان با عبادت خود آن را معمور و آباد می‌کنند، هر روز هفتاد هزار فرشته وارد آن می‌شوند و تا ابد به آن باز نمی‌گردند». (مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۶۳)

نازکی^۱ افکنده شده که نام محمد ﷺ، علی، حسن، حسین و دیگر پیشوایان معصوم و شیعیان تا روز حشر، نوشته شده، و ما دست بر سر شیعیان می کشیم و این گونه تبرک می جویم!

سپس پروردگارم، چهل نوع از انواع نور - که با هیچ یک از نورهای اول شبیه نیستند - بر آن نورها افزودند، و هم چنین حلقه هایی به حلقه نخست اضافه کردند.

ثمّ عرج به إلى السماء الرابعة، فلم تقل الملائكة شيئاً، و سمعت دويّاً كأنه في الصدور، و اجتمعت الملائكة ففتحت أبواب السماء، و خرجت إليّ معانيق، فقال جبرئيل عليه السلام: حيّ على الصلّاة، حيّ على الصلّاة، حيّ على الفلاح، حيّ على الفلاح، فقالت الملائكة صوتين مقرونين: بمحمد تقوم الصلّاة و بعليّ الفلاح، فقال جبرئيل: قد قامت الصلّاة، فقالت الملائكة: هي لشيعة أقاموها إلى يوم القيامة، ثم اجتمعت الملائكة، فقالوا للنبيّ: أين تركت أخاك وكيف هو؟

فقال لهم: أتعرفونه؟ فقالوا: نعم، نعرفه و شيعة و هو نور حول عرش الله و إنّ في البيت المعمور لرقاً من نور فيه كتاب من نور، فيه اسم محمد و عليّ و الحسن و الحسين و الأئمة و شيعة، لا يزيد فيهم رجل و لا ينقص منهم رجل، إنّهم لميثاقنا الذي أخذ علينا، و إنّهم ليقرأ علينا في كلّ يوم جمعة، فسجدت لله شكراً، فقال: يا محمد! ارفع رأسك، فرفعت رأسي، فإذا أطنا ب السماء قد خرقت و الحجب قد رفعت، ثم قال لي: طأطأ رأسك و انظر ماذا ترى، فطأطأت رأسي فنظرت إلى بيتكم هذا و حرمكم هذا، فإذا هو مثل حرم ذلك البيت يتقابل لو ألقيت شيئاً من يدي لم يقع إلا عليه.

فقال لي: يا محمد! هذا الحرم و أنت الحرام لكلّ مثل مثال، ثم قال لي ربّي - عزّ وجلّ - يا محمد! مديك فيتلقاك ماء يسيل من ساق العرش الأيمن، فنزل الماء

۱. واژه «رقی» از ماده «رقت» در اصل، به معنای نازک و لطیف بودن است، و به کاغذ یا پوست نازکی که مطلبی بر آن می نویسند نیز گفته می شود.

فتلقّيته باليمين، فمن أجل ذلك صار أول الوضوء اليميني، ثم قال يا محمد! خذ ذلك الماء فاغسل به وجهك و علمه غسل الوجه، فإنك تريد أن تنظر إلى عظمتي و أنت طاهر، ثم اغسل ذراعيك اليمين و اليسار و علمه ذلك، فإنك تريد أن تتلقّى بيديك كلامي، و امسح بفضل ما في يدك من الماء رأسك و رجليك إلى كعبيك و علمه المسح برأسه و رجليه، و قال: إني أريد أن أمسح رأسك و أبارك عليك، فأما المسح على رجليك فإني أريد أن أوطئك موطناً لم يطأه أحد من قبلك، و لا يطأه أحد غيرك فهذا علة الوضوء و الأذان.

آن گاه به آسمان چهارم اوج گرفتم، در این آسمان فرشتگان چیزی نگفتند و تنها صدایی از آنها شنیدم که گویا در سینه‌ها حبس شده بود، آنها گرد هم آمدند و درب‌های آسمان گشوده شد و برق آسا سوی من شتافتند، جبرئیل عليه السلام گفت: حيّ علی الصلّاة، حيّ علی الصلّاة، حيّ علی الفلاح، حيّ علی الفلاح، پس از وی، فرشتگان با دو آوای نزدیک به هم گفتند: «بمحمد تقوم الصلّاة و بعلي الفلاح: به حضرت ختمی مرتبت نماز قائم است، و به علی رستگاری وابسته است»، آن گاه جبرئیل گفت: قد قامت الصلّاة، قد قامت الصلّاة.

فرشتگان گفتند: نماز از آن شیعیان علی عليه السلام خواهد بود که تا روز رستاخیز آن را بر پای می‌دارند، سپس فرشتگان گرد هم آمدند و به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند: برادرت کجاست و چگونه است؟ حضرت فرمودند: او را می‌شناسید؟!

عرض کردند: آری، او و شیعیانش را می‌شناسیم، علی عليه السلام نوری است که در محدوده عرش خداست، و در «بیت معمور» کاغذ یا پوست نازک و لطیفی از نور وجود دارد که با خط نور در آن اسم محمد، علی، حسن، حسین، و دیگر پیشوایان و امامان معصوم و شیعیانشان - بی آن که نام یکی از آنان کم یا زیاد شده باشد - نوشته شده است، از مادر مورد آن حضرت میثاق و پیمان گرفته شده، و در هر جمعه برای ما قرائت می‌نمایند، آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: من به شکرانه این موهبت خدای



سبحان، پیشانی بر آستان حضرت دوست ساییدم! خداوند سبحان فرمود: ای محمد! سرت را بالا کن، سرم را بالا گرفتم، طبقات آسمان را دیدم که از هم شکافته گردید و پرده‌ها برداشته شد، آن گاه به من فرمود: سرت را پایین کن، چه می‌بینی؟ سرم را پایین کردم، چشمم به بیت و حرم شما افتاد و همانند بیت معموری که در آن بودم، می‌باشد، بیت معمور محاذی بیت و حرم شما قرار داشت، به گونه‌ای که اگر چیزی را از دستم رها می‌کردم در حرم و بیت می‌افتاد. خدای سبحان به من فرمود: ای محمد! این حرم است و تو حرام می‌باشی [یعنی: احترام خانه به حرمت تو است] و برای هر مثلی، مثالی می‌باشد [یعنی: هر چیزی در زمین، همانندی در آسمان دارد]، سپس به من فرمود: ای محمد! دستت را دراز کن، آبی خواهی دید که از جانب راست عرش جاری است، پس فروزش آب را حس کردم و دست راستم را به سوی آن گرفتم، و به همین جهت است که نخستین مرحله از وضو، برداشتن آب با دست راست می‌باشد.

آن گاه پروردگارم فرمود: آب برگیر و با آن صورتت را بشوی - امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند برای نخستین بار، شستن صورت در وضو را همان جا به پیامبر تعلیم داد - زیرا تو می‌خواهی در پیشگاه عظمت من قرارگیری، سپس با رطوبت دستانت، سر و پای خود را مسح کن - امام صادق علیه السلام فرمود: خدای سبحان، مسح سر و پاها را همان جا به پیامبر تعلیم نمود - و فرمود: می‌خواهم سرت را مسح کنی تا همچنان پایدار و استوار باشی، و اما مسح بر پاهایت به آن جهت است که می‌خواهم گام‌هایت را جایی قرار دهم - که هرگز نه پیش از تو، و نه پس از تو - کسی در آن وادی گام ننهاد و نخواهد گذاشت.

ثم قال: يا محمد! استقبل الحجر الأسود و هو بحيالي و كبرني بعدد حبيبي، فمن أجل ذلك صار التكبير سبعة، لأن الحجب سبعة و افتتح القراءة عند انقطاع الحجب، فمن أجل ذلك صار الافتتاح سنة و الحجب مطابقة ثلاثاً بعدد النور الذي أنزل على



محمد ثلاث مرّات فلذلك كان الافتتاح ثلاث مرّات، فمن أجل ذلك كان التكبير سبعاً و الافتتاح ثلاثاً، فلما فرغ من التكبير و الافتتاح، قال الله عزّ وجلّ: الآن وصلت إليّ فسمّ باسمي، فقال: بسم الله الرحمن الرحيم، فمن أجل ذلك جعل «بسم الله الرحمن الرحيم» في أول كلّ سورة، ثم قال له: احمدي، فقال: «الحمد لله ربّ العالمين»، و قال النبي ﷺ في نفسه: شكراً، فقال الله: يا محمد! قطعت حمدي فسمّ باسمي، فمن أجل ذلك جعل في الحمد «الرحمن الرحيم» مرتين فلما بلغ «ولا الضّالّين» قال النبي ﷺ: «الحمد لله ربّ العالمين» شكراً، فقال الله العزيز الجبار: قطعت ذكري فسمّ باسمي فقال: بسم الله الرحمن الرحيم، فمن أجل ذلك جعل «بسم الله الرحمن الرحيم» بعد الحمد في استقبال السورة الأخرى، فقال له: اقرأ «قل هو الله أحد» كما أنزلت، فإنّها نسبتي و نعتي.

ثم طأطأ يديك و اجعلها على ركبتيك فانظر إلى عرشي، قال رسول الله ﷺ: فنظرت إلى عظمة ذهبت لها نفسي و غشي عليّ، فألهمت أن قلت: «سبحان ربّي العظيم و بحمده» لعظم ما رأيت، فلما قلت ذلك تجلّى الغشي عني حتّى قلتها سبعاً لهم ذلك، فرجعت إلى نفسي كما كانت، فمن أجل ذلك صار في الركوع «سبحان ربّي العظيم و بحمده».

فقال: ارفع رأسك فرفعت رأسي فنظرت إلى شيء ذهب منه عقلي فاستقبلت الأرض بوجهي و يدي، فألهمت أن قلت: «سبحان ربّي الأعلى و بحمده» لعلّو ما رأيت، فقلتها سبعاً، فرجعت إلى نفسي، كلّما قلت واحدة منها تجلّى عني الغشي، فقعدت فصار السجود فيه «سبحان ربّي الأعلى و بحمده» و صارت القعدة بين السجدين استراحة من الغشي و علوّ ما رأيت، فألهمني ربّي عزّ وجلّ و طالبتني نفسي أن أرفع رأسي، فرفعت فنظرت إلى ذلك العلوّ، فغشي عليّ فخررت لوجهي و استقبلت الأرض بوجهي و يدي و قلت: «سبحان ربّي الأعلى و بحمده» فقلتها سبعاً، ثم رفعت رأسي فقعدت قبل القيام لاثنى النظر في العلوّ، فمن أجل ذلك صارت سجدين و ركعة، و من أجل ذلك صار القعود قبل القيام قعدة خفيفة، ثم قمت.



آن گاه خدای سبحان فرمود: ای محمد! به حجرالأسود که در برابرت قرار گرفته، رو کن و به عدد حجاب‌هایم مرا با بانگ تکبیر به عظمت و بزرگی یاد کن، از این رو، تکبیر افتتاح، هفت تکبیر است، زیرا حجاب‌ها نیز تعدادشان هفت می‌باشد، و پس از انقطاع حجاب‌ها، قرائت را آغاز کن، و به همین جهت است که افتتاح، سنت شده و حجاب‌هایی که روی هم قرار گرفته‌اند، سه عدد بوده به تعداد نوری که بر حضرت ختمی مرتبت ﷺ نازل گردید، از این رو، افتتاح سه مرتبه و تکبیر هفت مرتبه می‌باشد.

زمانی که رسول خدا ﷺ از تکبیر و افتتاح فراغت یافت، خدای سبحان فرمود: اینک به من رسیدی، پس نامم را یاد کن، حضرت عرض کرد: «بسم الله الرحمن الرحيم» از این رو، در آغاز هر سوره، گفتن بسم الله الرحمن الرحيم، تشریع گردید، آن گاه خداوند به حضرت فرمود: مرا ستایش کن. حضرت عرض کرد: «الحمد لله رب العالمين»، رسول خدا ﷺ در نفس خود پس از ایراد حمد، عنوان داشت: «شکراً»، خداوند فرمود: ای محمد! حمد و ستایش مرا با گفتن «شکراً» قطع کردی، پس دیگر بار نام مرا بر زبان جاری کن، از این رو، در سوره حمد عبارت «الرحمن الرحيم» دو مرتبه گفته می‌شود، و آن گاه که به «ولا الضالين» رسید، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «الحمد لله رب العالمين».

خداوند فرمود: یاد مرا با گفتن حمد، قطع کردی، پس بار دیگر اسم مرا بر زبان جاری ساز، پیامبر ﷺ عرض کرد: «بسم الله الرحمن الرحيم» و از این جهت بعد از حمد، در آغاز سوره بعدی گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» مشروع گردیده است. سپس خدای سبحان به حضرت فرمود: بخوان: «قل هو الله أحد...» به همان گونه که نازل گردیده، زیرا این سوره اوصاف مرا بیان می‌کند.^۱

۱. در حدیثی از امام صادق (ع) می‌خوانیم: هنگامی که رسول خدا ﷺ بر جنازه «سعد بن معاذ» نماز

آن گاه دستانت را پایین آور و بر زانوهایت قرار بده و پس از آن به عرش من بنگر، رسول خدا ﷺ می فرماید: به شکوه بی نهایت و عظمت بی نظیر عرش نگاه کردم، از آن همه جلال و جبروت از خود بی خود شدم، آن گاه الهام شدم به این که بگویم: «سبحان ربی العظیم و بحمده» وقتی این ذکر را گفتم آن حالت مدهوشی از من بر طرف شد، لذا این ذکر را هفت بار تکرار کردم، و به حالت نخست باز گشتم، و به همین جهت گفتن «سبحان ربی العظیم و بحمده» در رکوع مشروع گردید.

آن گاه خدای متعال فرمود: سر از رکوع بردار، سر برداشتم و بار دیگر غرق در عظمت و شکوه کبریائی گشتم، زیرا نظرم به چیزی افتاد که مدهوش شدم، بلافاصله با صورت و دستان خود به سجده رفتم و الهام شدم که بگویم: «سبحان ربی الأعلی و بحمده» و این ذکر را هفت بار تکرار کردم، و هر دفعه که می گفتم آن حالت جذبه کمتر شده و در نتیجه حالت غش از من دور می شد، بعد از گفتن این ذکر نشستم، لذا در سجده گفتن «سبحان ربی الأعلی و بحمده» و نیز نشستن بین دو سجده - که رسول خدا ﷺ به منظور دور شدن و استراحت کردن از حالت مدهوشی، و عظمت آنچه دیده بودند، انجام دادند - مشروع گردید.

سپس خداوند به من الهام فرمود و از من خواست تا سر از سجده بردارم، وقتی سر برداشتم، دیگر بار مبهوت و مدهوش شکوه و بلند مرتبگی جبروتش گشتم، در همان

→ گزارد، هفتاد هزار ملک که در میان آنها «جبرئیل» نیز بود بر جنازه او نماز گزاردند! من از جبرئیل پرسیدم او به خاطر کدام عمل مستحق نماز گزاردن شما شد؟ گفت: به خاطر تلاوت «قل هو الله أحد» در حال نشستن و ایستادن، سوار شدن و پیاده روی و رفت و آمد. (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۶۱)

امیر مؤمنان علیه السلام در یکی از خطبه های نهج البلاغه می فرماید: «لم یلد» فیکون مولوداً، «ولم یولد» فیصیر محدوداً... ولا «کف» له فیکافئه، ولا نظیر له فیساویه؛ او کسی را نژاد که خود نیز مولود باشد، و از کسی زاده نشد تا محدود گردد... مانندای ندارد تا با او همتا گردد، و شبیهی برای او تصور نمی شود تا با او مساوی باشد. (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶)

حال با صورت و دستان خود به سجده رفتم و گفتم: «سبحان ربّي الأعلى و بحمده» و این ذکر را هفت بار گفتم و پس از آن سر از سجده برداشتم و پیش از آن که بر خیزم، نشستم تا بار دیگر نظاره گر آن همه عظمت و شکوه باشم، و به همین جهت دو سجده و یک رکعت تشریع گردید و نیز به همین خاطر اندکی نشستن [جلسه استراحت] پیش از برخاستن مشروع گردید، و پس از آن ایستادم.

فقال: يا محمد! اقرأ (الحمد) فقرأتها مثل ما قرأتها أولاً، ثم قال لي: اقرأ ﴿إنا أنزلناه...﴾ فإنها نسبتك و نسبة أهل بيتك إلى يوم القيامة، ثم ركعت فقلت في الركوع و السجود مثل ما قلت أولاً، و ذهبت أن أقوم فقال: يا محمد! اذكر ما أنعمت عليك و سمّ باسمي.

فألهمني الله أن قلت: «بسم الله و بالله لا إله إلا الله و الأسماء الحسنی كلها لله» فقال لي يا محمد! صلّ عليك و على أهل بيتك، فقلت: صلّى الله عليّ و على أهل بيتي - و قد فعل - ثم التفت فإذا أنا بصفوف من الملائكة و النبين و المرسلين، فقال لي: يا محمد! سلّم، فقلت: «السلام عليكم و رحمة الله و بركاته» فقال: يا محمد! إني أنا السلام و التحية و الرحمة و البركات أنت و ذريّتك.

ثم أمرني ربّي العزيز الجبار أن لا التفت يساراً، و أوّل سورة سمعتها بعد قل هو الله أحد، ﴿إنا أنزلناه في ليلة القدر﴾ فمن أجل ذلك كان السلام مرّة واحدة تجاه القبلة، و من أجل ذلك صار التسبيح في السجود و الركوع شكراً، و قوله سمع الله لمن حمده؛ لأنّ النبي ﷺ قال: سمعت ضجّة الملائكة، فقلت: سمع الله لمن حمده بالتسبيح و التهليل، فمن أجل ذلك جعلت الركعتان الأولىان كلّما حدث فيها حدث كان على صاحبها إعادتها، و هي الفرض الأوّل، و هي أوّل ما فرضت عند الزوال يعني صلاة الظهر.

آن گاه خدای متعال فرمود: ای محمد! سوره حمد را قرائت کن، من نیز این سوره

را - همچون دفعه اول - خواندم، سپس فرمود: **﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ...﴾**^۱ را قرائت کن، زیرا این سوره [مقام شامخ و] شأن و منزلت تو و خاندانت را تا روز قیامت بیان می کند، سپس به رکوع رفتم و همان ذکرها را که اول گفته بودم، گفتم و به دنبال آن تصمیم گرفتم برخیزم، خداوند فرمود: ای محمد! یاد آور نعمت هایی باش که به تو ارزانی داشتم و نام مرا ببر، خدای سبحان به من الهام فرمود که بگویم: **«بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى كُلُّهَا لِلَّهِ»**.

آن گاه به من فرمود: ای محمد! پس از این، بر خود و خاندانت درود بفرست، گفتم: **«صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِي»** و خدای سبحان نیز خواسته مرا انجام داد، آن گاه خود را در صف فرشتگان و پیامبران دیدم، پروردگارم فرمود: یا محمد! سلام و درود بفرست، گفتم **«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ»**.

سپس فرمود: ای محمد! همانا من، سلام و تحیت می باشم، تو و خاندانت مایه رحمت و برکت هستید. [مقصود آن است که خداوند هیچ گونه ظلم و ستمی بر کسی روا نمی دارد و همه از ناحیه او در سلامتند].^۲

پس از آن خدای سبحان امر فرمود که به سمت چپ توجه نکنم، نخستین سوره ای

۱. در مورد این که سوره قدر در «مکه» نازل شده یا مدینه؟ مشهور میان مفسران «مکی» بودن آن است، ولی بعضی احتمال داده اند که در مدینه نازل شده است، زیرا در روایتی آمده که رسول خدا ﷺ در خواب دید که «بنی امیه» از منبر او بالا رفته اند، این امر بر پیامبر گران آمد و ناراحت شد، سوره قدر نازل گردید و پیامبر را تسلی داد، لذا بعضی **«لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ»** را ناظر به مدت حکومت بنی امیه که حدود هزار ماه بود می دانند، و می دانیم مسجد و منبر در مدینه تشکیل شده در مکه، ولی معروف «مکی» بودن این سوره است، و این روایت ممکن است از قبیل تطبیق باشد نه شأن نزول. (تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۱۷۸)

۲. اصولاً دعوت او، به سوی سلامت است: **﴿وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ﴾** (یونس: ۲۵) و هدایت او نیز متوجه به سلامت می باشد: **﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ﴾** (مائده: ۱۶) و قرارگاهی را که برای مؤمنان فراهم ساخته نیز سلامت است: **﴿لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾** (أنعام: ۱۲۷)، درود و تحیت بهشتیان نیز چیزی جز «سلام» نیست: **﴿إِلَّا قِيلَ سَلَامًا سَلَامًا﴾** (واقعه: ۲۶)



که پس از «قل هو الله أحد» شنیدم، سوره قدر بود، و به دلیل آن چه گفته شد، یک بار سلام می دهند و در آن حال صورت باید به سمت قبله باشد، و هم چنین به خاطر آن چه گفته شد، تسبیح در رکوع و سجده به عنوان شکر به جا آورده می شود، اما ذکر «سمع الله لمن حمده» از این جهت است که: رسول اکرم ﷺ فرمود: از رکوع که برخاستم، آوای تسبیح و تهلیل فرشتگان را شنیدم، در آن حال گفتم: «سمع الله لمن حمده بالتسبیح و التهلیل»، و بر اساس رعایت همه این نکته ها و لطائف و دقایق است که: هرگاه در رکعت اول و دوم نماز، حدثی رخ دهد و خللی به وجود آید، نمازگزار باید نمازش را اعاده نماید، و این دو رکعت، فرض اول به شمار می آید که در وقت زوال، یعنی نماز ظهر، واجب گردید.



العلّة التي من أجلها فرض الله عز وجل الصلاة

۱- حدّثنا علي بن أحمد بن محمد بن محمد بن أبي عبد الله الكوفي عن محمد بن إسماعيل البرقي، قال: حدّثنا علي بن العباس، عن عمر بن عبد العزيز، قال: حدّثنا هشام بن الحكم، قال سألت أبا عبد الله عن علّة الصلاة، فإنّ فيها مشغلة للناس عن حوائجهم و متبعة لهم في أبدانهم؟!

قال: فيها علل: و ذلك أنّ الناس لو تركوا بغير تنبيه و لاتذكير للنبي ﷺ بأكثر من الخبر الأوّل و بقاء الكتاب في أيديهم فقط لكانوا على ما كان عليه الأولون، فإنّهم قد كانوا اتخذوا ديناً و وضعوا كتباً و دعوا أناساً إلى ما هم عليه، و قتلوهم على ذلك، فدرس أمرهم و ذهب حين ذهبوا، و أراد الله تبارك و تعالى أن لا ينسيهم أمر محمد ﷺ ففرض عليهم الصلاة يذكرونه في كلّ يوم خمس مرّات، ينادون باسمه، و تعبّدوا بالصلاة و ذكر الله لكيلا يغفلوا عنه و ينسوه، فيندرس ذكره.



باب دوم

علّت این که خدای سبحان نماز را واجب فرمود

حدیث اول

۲

علی بن احمد بن محمد رحمه الله از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از محمد بن اسماعیل برقی، از علی بن عباس، از عمر بن عبدالعزیز، از هشام بن حکم نقل نموده، وی می گوید: درباره علّت وجوب نماز از امام صادق علیه السلام سؤال کردم و محضر ایشان عرض نمودم: به جا آوردن این عبادت مردم را نسبت به کارها و نیازهایشان باز می دارد، ضمن این که بدن آنها به زحمت می افتد؟

حضرت در پاسخ فرمودند: اسراری در این عبادت نهفته است، به این بیان که اگر مردم به حال خود رها شوند، و هیچ گونه آگاهی و تذکری از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله متوجه ایشان نباشد و صرفاً کتاب خدا در بین آنها باشد، حالت آنها همچون اقوام و ملت های پیشین می گشت، زیرا اقوام گذشته گرچه دین خدا را قبول کرده و کتاب هایی را در این زمینه وضع و تدوین نموده و افرادی را نیز به کیش و آیین خود فرا می خواندند و گاه با دین ستیزان به جنگ و مقابله بر می خاستند، اما مدّتی پس از رفتن آنها از این دنیا، نامشان از یادها رفت و آیین و مکتب آنها رو به فراموشی نهاد و آن چنان از ذهن و یاد رفتند که گویا در این دنیا نبودند، خداوند اراده کرد تا دین و آیین محمد صلی الله علیه و آله از یادها محو نشود، لذا انجام این عبادت [= نماز] را بر امتش واجب کرد، مردم در هر روز پنج نوبت با صدای رسا، نام پیامبر صلی الله علیه و آله را بر زبان جاری می سازند و با خواندن نماز، خدا را عبادت می کنند^۱ و همواره خدا و رسولش را یاد می نمایند و از

۱. یکی از آثار نماز، غفلت زدائی است، بزرگ ترین مصیبت برای رهروان راه حق آن است که هدف آفرینش خود را فراموش کنند و غرق در زندگی مادی و لذت های زودگذر گردند، اما نماز، به حکم

این رو، هرگز این آیین و مکتب حیات بخش باگذشت زمان به دست فراموشی سپرده نخواهد شد!

۲- حدَّثنا علي بن أحمد بن محمد، قال: حدَّثنا محمد بن يعقوب، قال: حدَّثنا محمد بن أبي عبد الله، عن محمد بن إسماعيل، عن علي بن العباس، قال: حدَّثنا القاسم بن ربيع الصحاف، عن محمد بن سنان، أن أبا الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله أن علة الصلاة إنها إقرار بالربوبية لله عز وجل و خلع الأنداد، و قيام بين يدي الجبار جل جلاله بالذل و المسكنة و الخضوع و الاعتراف و الطلب للإقالة من سالف الذنوب، و وضع الوجه على الأرض كل يوم خمس مرّات إعظاماً لله عز وجل، و أن يكون ذاكراً غير ناس و لا بطر و يكون خاشعاً متذكراً راغباً طالباً للزيادة في الدين و الدنيا مع ما فيه من الانزجار و المداومة على ذكر الله عز وجل بالليل و النهار، لئلا ينسى العبد سيّده و مدبّره و خالقه فيبטר و يطفئ، و يكون في ذكره لربه و قيامه بين يديه زاجراً له عن المعاصي و مانعاً من أنواع الفساد.

حدیث دوم

۳

علی بن احمد بن محمد، از محمد بن یعقوب، از محمد بن ابی عبد الله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: امام هشتم علیه السلام در مورد پاسخ به سؤالاتی که از آن جناب نموده بودند، چنین مرقوم فرمودند:

علّت و فلسفه تشریع نماز توجه و اقرار به ربوبیت پروردگار است، مبارزه با شرک و بت پرستی، و قیام در پیشگاه خداوند در اوج خضوع و نهایت تواضع، اعتراف به

→ این که: در فواصل مختلف و در هر شبانه روز پنج بار انجام می شود، همواره به انسان اخطار می کند، هشدار می دهد، هدف آفرینش او را خاطر نشان می سازد، و این نعمت بزرگی است که انسان، وسیله ای در اختیار داشته باشد که در هر شبانه روز چند مرتبه به او بیدار باش گوید.

گناهان و تقاضای بخشش از معاصی گذشته، و نهادن پیشانی بر زمین، همه روز، برای تعظیم پروردگار!

و نیز هدف این است که: انسان همواره هوشیار و متذکر باشد، غبار فراموشی بر دل او ننشیند، مست و مغرور نگردد، خاشع و خاضع باشد، و خواستار افزونی در مواهب دین و دنیا گردد، علاوه بر این که، مداومت ذکر خداوند در شب و روز، که در پرتو نماز حاصل می گردد، موجب می شود: انسان مولا و مدبر و خالق خود را فراموش نکند، روح سرکشی و طغیانگری بر او غلبه ننماید. و همین توجه به خداوند و قیام در پیشگاه او، انسان را از لغزش ها و گناهان باز می دارد و از انواع فساد و تباهی جلوگیری می کند.

باب ۳
عَلَّةُ الْقِبْلَةِ وَ التَّحْرِيفُ إِلَى الْيَسَارِ

۱- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ إِدْرِيسَ رحمته الله عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ حَسَّانٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانٍ الْوَاسِطِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمْرِو، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ رحمته الله عَنِ التَّحْرِيفِ لِأَصْحَابِنَا ذَاتِ الْيَسَارِ عَنِ الْقِبْلَةِ وَ عَنِ السَّبَبِ فِيهِ؟

فَقَالَ: إِنَّ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ لَمَّا نَزَلَ بِهِ مِنَ الْجَنَّةِ، وَ وَضِعَ فِي مَوْضِعِهِ جَعَلَ أَنْصَابَ الْحَرَمِ مِنْ حَيْثُ لَحِقَهُ النُّورُ نَوْرَ الْحَجَرِ فَهِيَ عَنْ يَمِينِ الْكَعْبَةِ أَرْبَعَةُ أَمْيَالٍ، وَ عَنْ يَسَارِهَا ثَمَانِيَةُ أَمْيَالٍ كُلُّهُ اثْنَا عَشَرَ مَيْلًا، فَإِذَا انْحَرَفَ الْإِنْسَانُ ذَاتَ الْيَمِينِ خَرَجَ عَنْ حَدِّ الْقِبْلَةِ أَنْصَابَ الْحَرَمِ، وَ إِذَا انْحَرَفَ ذَاتَ الْيَسَارِ لَمْ يَكُنْ خَارِجًا عَنْ حَدِّ الْقِبْلَةِ.



باب سوّم

فلسفه قبله^۱ و تمایل به سمت چپ

حدیث اوّل

۴

حسن بن محمد بن ادریس رحمه الله از پدرش، از محمد بن حسان، از محمد بن علی کوفی، از علی بن حسان واسطی، از عمویش عبدالرحمن بن کثیر، از مفضل بن عمر نقل کرده که وی گفت: از امام صادق رحمه الله در مورد علت انحراف از قبله به سمت چپ پرسیدم و عرض کردم: دوستان و برادران ایمانی ما که در سمت چپ کعبه استقرار دارند، می‌توانند به طرف چپ تمایل پیدا کنند، به خلاف کسانی که در سمت راست کعبه قرار گرفته‌اند؟!

حضرت فرمودند: هنگامی که حجرالأسود^۲ از بهشت به زمین آورده شد و در

مرکز حقیقت کعبه بر زمین رسیدی

۱. نخستین سؤالی که در بحث قبله پیش می‌آید، این است که: اگر به هر سو رو کنیم خدا آنجاست،

پس توجه به قبله چه ضرورتی دارد؟

در پاسخ باید گفت: توجه به قبله هرگز مفهومی محدود کردن ذات پاک خدا در سمت معینی نیست، بلکه از آنجا که انسان یک موجود مادی است و بالاخره باید به سوئی نماز بخواند، دستور داده شده است همه به یک سو، نماز بخوانند تا وحدت و هماهنگی در صفوف مسلمین پیدا شود، و از هرج و مرج و پراکندگی جلوگیری به عمل آید.

تصور کنید اگر هر کسی به سوئی نماز می‌خواند و صفوف متفرق تشکیل می‌دادند، چقدر زننده بود؟ به علاوه سمتی که به عنوان قبله تعیین شده (سمت کعبه) نقطه‌ای است مقدس که از قدیمی‌ترین پایگاه‌های توحید است و توجه به آن بیدارکننده خاطرات توحیدی می‌باشد. (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۴۷۵)

۲. سنگی است سیاه رنگ که بر رکن جنوب شرقی کعبه نصب شده که بوسیدن و لمس آن مستحب می‌باشد.

از امام باقر رحمه الله نقل شده که سه سنگ از بهشت آمده: حجرالأسود، سنگ مقام آب، و سنگ بنی اسرائیل (که چشمه‌های آب از آن می‌جوشید). (معارف و معاریف، ج ۴، ص ۴۰۵)



جایگاهش نصب گردید، علامت و نشانه‌های حرم را در جایی نصب کردند که نور حجرالأسود به آن جا می‌رسید، یعنی نور حجرالاسود از راست کعبه تا شعاع چهار میل بود، و از سمت چپ به شعاع هشت میل، و مجموع فاصله میان چپ و راست دوازده میل می‌باشد، لذا کسانی که در سمت راست کعبه هستند، اگر اندکی به چپ متمایل شوند، از حدّ قبله خارج می‌شوند، به خلاف کسانی که در طرف چپ کعبه قرار گرفته‌اند که با چنین انحرافی از حدّ قبله خارج نمی‌شوند.



۲- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمته الله قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصقّار، عن العباس بن معروف، عن علي بن مهزيار، عن الحسن بن سعيد، عن إبراهيم بن أبي البلاد، عن أبي غرة، قال: قال لي أبو عبد الله عليه السلام: البيت قبله المسجد، و المسجد قبله مكّة، و مكّة قبله الحرم، و الحرم قبله الدنيا.

حدیث دوم

۵

محمّد بن حسن بن أحمد بن ولید رحمته الله از محمّد بن حسن صقّار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از حسن بن سعید، از ابراهیم بن ابي البلاد، از ابي غره نقل کرده: که وی گفت: امام صادق عليه السلام به من فرمودند: خانه کعبه، قبله اهل مسجد الحرام، و مسجد الحرام قبله اهل حرم، و حرم قبله برای همه مردم است.

باب ۲

العلّة التي من أجلها أمر الله بتعظيم المساجد،

و العلّة التي من أجلها سلّط الله تعالى بخت نصر على بيت المقدس

۱- حدّثنا علي بن أحمد بن محمّد، قال: حدّثنا محمّد بن أبي عبد الله الكوفي، عن موسى بن عمران، عن عمّه الحسين بن يزيد النوفلي، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي

بصير، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن العلة في تعظيم المساجد، فقال: إنما أمر بتعظيم المساجد، لأنها بيوت الله في الأرض.

باب چهارم

سرّ این که خداوند به بزرگداشت مساجد دستور فرموده،
و علت تسلط یافتن «بخت نصر» بر بیت المقدس

حدیث اول

٦

علی بن احمد بن محمد، از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از موسی بن عمران، از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر نقل نموده که می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: فلسفه تعظیم و بزرگداشت مساجد چیست؟ در پاسخ فرمودند: خداوند خود به احترام نهادن و بزرگ داشتن مساجد دستور فرموده، زیرا مساجد، خانه های خدا در زمین می باشند.^۱

۱. «قال أمير المؤمنين عليه السلام: خير البقاع المساجد و أحبهم إلى الله أولهم دخولاً و آخرهم خروجاً منها: أمير مؤمنان عليه السلام فرمود: مساجد بهترین قطعه های زمین است، محبوب ترین فرد کسی است که پیش از همه به مسجد رود، و دیرتر از همه از مسجد بیرون آید». (روضة المتقين، ج ۷، ص ۲۹)
«عن الصادق عليه السلام: عليكم بآتيان المساجد، فإنها بيوت الله في الأرض، و من أتاها متطهراً طهره الله من ذنوبه و كتب من زواره: امام صادق عليه السلام می فرماید: در مورد رفتن به مساجد سخت پای بند باشید، زیرا مساجد خانه های خدا در زمین هستند، هرکس پاکیزه و با طهارت وارد آنها شود، خداوند او را از گناهان پاک می سازد، و در زمره دیدار کنندگان خود به شمار می آورد». (بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۳۰۸)

«عن علي عليه السلام: من قرء مسجداً لقي الله يوم يلقاه ضاحكاً مستبشراً، و أعطاه كتابه بيمينه: از أمير مؤمنان عليه السلام نقل شده که فرمود: هرکس مسجدی را احترام کند، هنگام ملاقات خدا، خندان و خوشحال است و کتاب اعمالش را به دست راستش گذارند». (بحار الأنوار، ج ۷، ص ۳۰۴)

۲- أبي الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين، عن صفوان بن يحيى، عن كليب الصيداوي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: مكتوب في التوراة: إن بيوتي في الأرض المساجد، فطوبى لمن تطهر في بيته، ثم زارني في بيتي، وحق المزور أن يكرم الزائر.

حدیث دوم

۷

پدرم از سعد بن عبدالله، از محمد بن الحسین، از صفوان بن یحیی، از کلب صیداوی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: در تورات آمده: خانه های من در زمین، مساجد هستند، خوشا به حال کسی که در خانه اش خود را پاک و پاکیزه ساخته آنگاه مرا در خانه ام زیارت کند، و حق صاحب خانه [= مزور] آن است که میهمان [= زائر] را گرامی دارد.

۳- حدثنا محمد بن الحسين بن أحمد بن الوليد قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن العباس بن معروف، عن موسى بن بكر، عن أبي الحسن الأول، قال: قال النبي صلى الله عليه وآله: إن الله أوحى إلى موسى إني منزل عليك من السماء ناراً فاسرج منها في بيت المقدس، فقال: لما خرب بخت نصر البيت و ألقى فيه الكناسات اتخذ فيه حُشاً، فشكت تلك البقعة إلى الله عز وجل فقالت: يا رب عمرتني بملائكتك و جعلتني بيتك، و جعلت في مواضع خيار أنبيائك و رسلك، و سلطت عليّ مجوسياً يعبد النيران، ففعل فيّ ما فعل. قال: فأوحى الله عز وجل إليها إنما فعلت بك هذا ليعلم أهل القرى إنهم إذا عصوني كانوا عليّ أهون.

حدیث سوم

۸

محمد بن حسین بن احمد بن ولید از محمد بن حسن صفار، از عباس بن معروف، از موسی بن بکر، از امام هفتم علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: رسول



خدا ﷻ فرمودند: خداوند به موسی وحی فرمود من آتش را از آسمان برای تو فرستادم، پس از آن در روشن ساختن بیت المقدس استفاده کن.
 موسی ﷺ عرض کرد: هنگامی که بخت نصر^۱ بیت المقدس را ویران ساخت و آن را به زباله دانی تبدیل کرد و مردم در آن قضای حاجت می کردند، آن مکان نزد خداوند شکایت کرد و گفت: پروردگارا! توسط فرشتگانت مرا آباد ساختی و خانه خودت و جایگاه انبیاء و رسولانت قرار دادی، آن گاه یک فرد مجوسی و آتش پرستی را بر من مسلط ساختی که این چنین رفتار کند!
 خداوند به او وحی فرمود: با تو این گونه رفتار کردم تا اهالی این سرزمین بدانند، هرگاه عصیان کنند و راه نافرمانی مرا در پیش گیرند، آنان را به بلا [و ناامنی و فتنه] گرفتار خواهم ساخت.



العلة التي من أجلها لا يجوز الوقف على المسجد

۱- حدثنا جعفر بن علي، عن أبيه، عن جدّه الحسن بن علي الكوفي، عن العباس بن عامر، عن أبي ضحّاك، عن أبي عبد الله ﷺ، قال: قلت له: رجل اشترى داراً فبناها، فبقيت عرصة فبناها بيت غلة، أيوقفه على المسجد؟ قال: إنّ المجوس وقفوا على بيت النار.

۱. بخت نصر (به ضم با و فتح نون و فتح صاد) از پادشاهان کلد که تا ۵۶۲ ق.م، سلطنت داشت، او را «نبوخت نصر» هم گفته اند، اروپائیان «نبوکد نزر» می گویند. (فرهنگ عمید)
 آن چه از تاریخ بنی اسرائیل استفاده می شود این است که: نخستین کسی که بر آنها هجوم آورد و «بیت المقدس» را ویران کرد، «بخت نصر» پادشاه کلد و بابل بود، و هفتاد سال «بیت المقدس» به همان صورت باقی ماند، تا یهود قیام کردند و آن را نو سازی نمودند.
 دومین کسی که بر آنها هجوم برد، قیصر روم «اسپیانوس» بود که وزیرش «طرطوز» را مأمور این کار کرد، او به تخریب «بیت المقدس» و تضعیف و قتل بنی اسرائیل کمر بست، و این حدود یکصد سال قبل از میلاد بود. (تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۴۱)

باب پنجم

سرّ این که وقف بر مسجد جایز نیست

حدیث اول

۹

جعفر بن علی از پدرش، از جدّش حسن بن علی کوفی، از عبّاس بن عامر، از ابی ضحاک، از امام صادق علیه السلام نقل کرده، وی می گوید: از امام علیه السلام پرسیدم: شخصی زمینی را خریداری کرد و در آن خانه‌ای ساخت، بخشی از زمین به صورت عرصه باقی ماند، آن را انبار غله و توشه کرد آیا می تواند این انبار را وقف بر مسجد کند؟ در پاسخ فرمودند: مجوسیان بر آتشکده هایشان وقف می کردند.^۱

باب ۶

العلّة التي من أجلها يكره الصوت و إنشاد الضالة
و بري المشاقص في المسجد

۱- اَبی علیه السلام قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطار، عن محمّد بن أحمد بإسناده رفعه: إنّ رجلاً جاء إلى المسجد ينشد ضالّة له، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: قولوا له: لا ردّ الله عليك، فإنّها لغير هذا بنيت، قال: و رفع الصوت في المساجد يكره، و إنّ رسول الله صلی الله علیه و آله مرّ برجل يبري مشاقص له في المسجد فنّها، و قال: إنّها لغير هذا بنيت.

۱. احتمال دارد مقصود امام علیه السلام این باشد که: «إنّ المجوس وقفوا على بيت النار الباطل» یعنی: مجوس بر چیزی وقف می کردند که از اساس باطل بوده، اما مسلمانان سزاوارتر هستند که در چنین مسیری «الوقف على بيت الله الحق» وقف کنند، نه آن گونه که جناب شیخ صدوق علیه السلام از تشبیه مزبور برداشت کرده اند، زیرا وقف بر مسجد، در حقیقت وقف بر مصالح عام محسوب می شود، و وقف بر نفس مسجد نیست، از این رو، وقف بر مسجد - با توجه و عنایت به توضیح یاد شده - جایز خواهد بود.

باب ششم

سرّ این که بلند کردن صدا و خبر دادن از گمشده
و تراشیدن تیر در مسجد مکروه است

حدیث اول

۱۰

پدرم علیه السلام از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد - به اسنادش حدیث را به صورت مرفوع نقل کرده - و گفته: شخصی وارد مسجد شد و از مال گمشده خود خبر داد [و از اهل مسجد درخواست کرد در صورت یافتن به او باز گردانند]، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: به وی بگویید: خدا گمشده‌ات را به تو برنگرداند، مسجد برای این گونه کارها ساخته نشده است.

آن گاه راوی می‌گوید: بلند کردن صدا در مساجد مکروه است، [و هم چنین تراشیدن تیر در مسجد مکروه است]، رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردی برخورد کردند که در مسجد تیر می‌تراشید، وی را از این کار نهی نموده و فرمودند: مسجد برای غیر این ساخته شده است.

۲- و بهذا الإسناد، عن محمد بن أحمد، عن الحسن بن موسى الخشاب، عن علي بن أسباط، عن بعض رجاله، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: جنبوا مساجدكم الشراء و البيع و المجانين و الصبيان و الضالة و الأحكام و الحدود.

حدیث دوم

۱۱

و با همین اسناد، از محمد بن احمد، از حسن بن موسی خشاب، از علی بن اسباط، از برخی رجال حدیثی خود نقل کرده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: خرید و فروش، دیوانگان و کودکان، هم چنین فریاد کشیدن برای جنس گمشده و نیز رفع

خصوصیت و اجرای حدود را از مساجد خود دور سازید.

باب ۷

العلة التي في كسر أمير المؤمنين عليه السلام المحاريب

۱- أبي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن يحيى الخزاز، عن طلحة بن زيد، عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليه السلام أن علياً عليه السلام كان يكسر المحاريب إذ رآها في المساجد، و يقول: كأنها مذابح اليهود.

باب هفتم

سر این که امیر مؤمنان عليه السلام محراب مساجد را می شکستند

حدیث اول

۱۲

پدرم عليه السلام از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عيسى، از محمد بن يحيى خزاز، از طلحة بن زيد، از امام صادق از پدر بزرگوارش عليه السلام نقل کرده اند که هرگاه امیر المؤمنین عليه السلام محراب مسجدی را می دیدند، آن را می شکستند و خراب می کردند و می فرمودند: این به قربانگاه یهود می ماند.

باب ۸

العلة التي من أجلها لا يجوز أن تشرف المساجد

۱- أبي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن يحيى الخزاز، عن طلحة بن زيد، عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليه السلام أن علياً عليه السلام رأى مسجداً بالكوفة قد شرف، فقال: كأنها بيعة، و قال: إن المساجد لا تشرف تبني جماً.

باب هشتم

سرّ این که بنای مسجد نباید مشرف به ساختمان‌های اطرافش باشد

حدیث اول

۱۳

پدرم علیه السلام از سعد بن عبداللّه، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن یحیی خزاز، از طلحة بن زید، از امام صادق، از پدر بزرگوارش علیه السلام نقل کرده که فرمودند: امیر مؤمنان علیه السلام در کوفه مسجدی را مشاهده کردند که ساختمان آن مسجد به ساختمان‌های اطرافش مشرف بود، فرمودند: گویا این کلیسای نصاری و معبد یهودیان است، مساجد را نباید به گونه‌ای ساخت که مشرف بر ساختمان‌های اطرافش باشد.

باب ۹

العلّة الّتی من أجلها يجب علی من أخرج الحصاة من المسجد
أن یردّها فی مکانها أو فی مسجد آخر

۱- حدّثنا محمد بن علی ماجیلویه، عن أبیه، عن أحمد بن أبی عبداللّه، عن أبیه، عن وهب بن وهب، عن جعفر بن محمد، عن أبیه علیه السلام قال: إذا أخرج أحدکم الحصاة من المسجد فلیردّها مکانها أو فی مسجد آخر، فإنّها تسبّح.

باب نهم

فلسفه باز گرداندن سنگریزه‌ها به مسجد، در صورتی که از مسجد بیرون آورده شود

حدیث اول

۱۴

۶۴

محمد بن علی ماجیلویه، از پدرش، از احمد بن ابی عبداللّه، از پدرش، از وهب بن

و هب، از امام صادق، از پدر بزرگوارش علیه السلام نقل کرده که فرمودند: هرگاه کسی سنگریزه‌های مسجدی را از داخل آن خارج سازد، باید آن را به همان مسجد، یا مسجدی دیگر بازگرداند، زیرا سنگریزه‌ها [جزئی از مسجد بوده و] ذکر خدا می‌گویند.

باب ۱۰

عَلَّةُ مَدِّ الْعُنُقِ فِي الرُّكُوعِ

۱- أخبرني علي بن حاتم، قال: حدثنا إبراهيم بن علي، قال: حدثنا أحمد بن محمد الأنصاري، قال: حدثنا الحسين بن علي العلوي، عن أبي حكيم الزاهد، عن أحمد بن عبد الله، قال: قال رجل لأُمير المؤمنين عليه السلام: يا بن عم خير خلق الله! ما معنى رفع يديك في التكبيرة الأولى؟ فقال عليه السلام: قوله: «الله أكبر» يعني الواحد الأحد الذي ليس كمثله شيء لا يقاس بشيء و لا يلمس بالأخماس و لا يدرك بالحواس، قال الرجل: ما معنى مدّ عنقك في الركوع؟ قال: تأويله آمنت بوحدايتك و لو ضربت عنقي.

باب دهم

فلسفه کشیدن گردن هنگام رکوع

حدیث اول

۱۵

علی بن حاتم، از ابراهیم بن علی، از احمد بن محمد انصاری، از حسن بن علی علوی، از ابو حکیم زاهد، از احمد بن عبد الله نقل کرده که می‌گوید: شخصی خدمت امیر مؤمنان علیه السلام عرض کرد: ای پسر عموی برترین و شایسته‌ترین آفریده خدا! فلسفه و مقصود از بالا بردن دستان در تکبیر نخست چیست؟



فرمودند: مقصود توجه داشتن به معنای «الله أكبر» است، یعنی: خدای یگانه و بی‌همتایی که هیچ چیز همانندش نیست، و به هیچ چیز قیاس نمی‌شود، با اشیاء و اجناس مشته نمی‌گردد و با حواس درک نمی‌شود.

آن شخص عرض کرد: فلسفه و علت کشیدن گردن هنگام رکوع چیست؟
فرمودند: تفسیرش آن است که: «أمنت بوحدايتك ولو ضربت عنقي: خديا! به وحدانيت و يگانگی تو معتقد و پای بندم، گرچه گردنم زنی!».

باب ۱۱

علّة الرخصة في الجمع بين الصلاتين

۱- حدثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رحمته الله عن أبيه، قال: أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن إسحاق بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله صلى الظهر والعصر في مكان واحد من غير علة ولا سبب، فقال له عمر! - وكان أجراً القوم عليه - أحدث في الصلاة شيء؟ قال: لا، ولكن أردت أن أوسع على أمتي.

باب یازدهم

سرّ اجازه و رخصت در جمع کردن میان دو نماز

حدیث اول

۱۶

حسین بن احمد بن ادريس رحمته الله از پدرش، از احمد بن محمد بن عيسى، از علی بن حکم، از اسحاق بن عمار، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: رسول خدا صلى الله عليه وآله نماز ظهر و عصر را در یک جا بدون علت و سببی جمع نمودند، عمر که از همگان در سخن گفتن با آن حضرت جرأت بیشتری داشت، عرض کرد: آیا در نماز

چیزی پیش آمده؟ فرمودند: خیر، ولی خواستم با این عمل، وسعت و گشایش برای امتم فراهم کنم.

■

۲- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ سَنَانَ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ الْقَمِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: قَالَ: قُلْتُ أَجْمَعُ بَيْنَ الصَّلَاتَيْنِ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ؟ قَالَ: قَدْ فَعَلَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَأَرَادَ التَّخْفِيفَ عَلَى أُمَّتِهِ.

حدیث دوم

۱۷

احمد بن محمد بن یحیی عطّار، از پدرش، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از عبدالملک قمی نقل کرده، وی می‌گوید: محضر امام صادق عليه السلام عرض کردم: آیا بدون هیچ علت و سببی می‌توانم بین دو نماز را جمع کنم؟ فرمودند: آری، رسول خدا صلى الله عليه وآله این کار را انجام دادند، و قصدشان تخفیف و آسان گرفتن برای امت بود.

■

۳- أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَكِيرٍ، عَنْ زُرَّارَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: قَالَ: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بِالنَّاسِ الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ حِينَ زَالَتِ الشَّمْسُ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ، وَصَلَّى بِهِمُ الْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ الْآخِرَةَ بَعْدَ سَقُوطِ الشَّفَقِ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ فِي جَمَاعَةٍ، وَإِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لِيَتَّسِعَ الْوَقْتُ عَلَى أُمَّتِهِ.

حدیث سوم

۱۸

پدرم عليه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عبدالله بن بکیر، از زراره، از حضرت صادق عليه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: رسول



خدا ﷺ پس از زوال خورشید، نماز ظهر و عصر را به صورت جماعت بدون هیچ علت و سببی خواندند و میان دو نماز فاصله نیانداختند، و هم چنین پس از زوال شفق، نماز مغرب و عشاء را به صورت جماعت و بدون هیچ سببی جمع نمودند، رسول خدا ﷺ این کار را انجام دادند تا وقت برای امت توسعه داشته باشد.



٤- حَدَّثَنَا عَلِي بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ، وَ عَلِي بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَسَنِ الْقَزْوِينِي الْمَعْرُوفُ بِابْنِ مَقْبَرَةَ، قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ سَعِيدِ الْأَزْرَقِ، قَالَ: حَدَّثَنَا زَهِيرُ بْنُ حَرْبٍ، عَنْ سَفْيَانَ بْنِ عَيْنَةَ، عَنْ أَبِي الزَّيْبَرِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: جَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ مِنْ غَيْرِ خَوْفٍ وَلَا سَفَرٍ، فَقَالَ: أَرَادَ أَنْ لَا يَخْرُجَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أُمَّتِهِ.



علی بن عبد الله وراق، و علی بن محمد بن حسن قزوینی معروف به ابن مقبره، از سعد بن عبد الله، از عباس بن سعید ازرق، از زهیر بن حرب، از سفیان بن عینه، از ابی زبیر، از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل کرده، وی می گوید: رسول خدا ﷺ میان نماز ظهر و عصر در حالی که نه ترسی در بین بود و نه سفری در پیش بود، جمع نمودند، آن گاه ابن عباس گفت: حضرت خواستند زحمت و مشقتی بر امتش نباشد.



٥- حَدَّثَنَا عَلِي بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ، وَ عَلِي بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَسَنِ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ مَقْبَرَةَ الْقَزْوِينِي، قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ سَعِيدِ الْأَزْرَقِ، قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ بْنُ سَلَامٍ الْكُوفِي، عَنْ وَهْبِ بْنِ مَعَاوِيَةَ الْجَعْفِيِّ، عَنْ أَبِي الزَّيْبَرِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ مِثْلَهُ.

حدیث پنجم

۲۰

علی بن عبدالله وراق، و علی بن محمد بن حسن معروف به ابن مقبره قزوینی، از سعد بن عبدالله، از عباس بن سعید ازرق، از ابن عون بن سلام کوفی، از وهب بن معاویه جعفی، از ابوزبیر، از سعید بن جبیر، از ابن عباس مثل روایت پیشین را نقل کرده است.



ع- حدَّثنا علي بن عبدالله الوراق و علي بن محمد بن الحسن القزويني، قال: حدَّثنا سعد بن عبدالله، قال: حدَّثنا محمد بن عبدالله بن أبي خلف، قال: حدَّثنا أبو يعلى بن الليث أخو محمد بن الليث والي قم، قال: حدَّثنا عون بن جعفر المخزومي، عن داود بن قيس الفراء، عن صالح مولى التوأمة، عن ابن عباس: أن رسول الله ﷺ جمع بين الظهر والعصر، والمغرب والعشاء من غير مطر ولا سفر، قال: فقل لابن عباس: ما أراد به؟ قال: أراد التوسع لأُمَّته.

حدیث ششم

۲۱

علی بن عبدالله وراق، و علی بن محمد بن حسن قزوینی، از سعد بن عبدالله، از محمد بن عبدالله بن ابی خلف، از ابویعلی بن لیث برادر محمد بن لیث حاکم قم، از عون بن جعفر مخزومی، از داود بن قیس فراء، از صالح آزاد شده توأمه [= دختر امیه بن خلف]، از ابن عباس نقل کرده که وی گفت: رسول خدا ﷺ بدون این که [ضرورتی ایجاب کند و] بارانی بیاید، یا در سفر باشند بین نماز ظهر و عصر، و نیز نماز مغرب و عشاء را جمع نمودند.

به ابن عباس گفته شد: منظور پیامبر از این کار چه بود؟ ابن عباس گفت: خواستند بر اُمَّت خود توسعه دهند.





٧- حَدَّثَنَا عَلِي بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو خَيْثَمَةَ زَهِيرُ بْنُ حَرْبٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ لَيْثٍ، عَنْ طَاوُسٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَمَعَ بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ، وَالْمَغْرَبِ وَالْعِشَاءِ فِي السَّفَرِ وَالْحَضَرِ.

حدیث هفتم

٢٢

علی بن عبد اللہ وراق، از ابو خيثمة زهير بن حرب، از اسماعيل بن عليه، از ليث، از طاوس، از ابن عباس نقل کرده که وی گفت: رسول خدا ﷺ در سفر و حضر بين نماز ظهر و عصر، و نیز مغرب و عشاء را جمع نمودند.



٨- حَدَّثَنَا عَلِي بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ، وَ عَلِي بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ الْحَسَنِ الْقَزْوِينِي، قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ سَعِيدٍ الْأَزْرَقُ، قَالَ: حَدَّثَنَا سُؤَيْدُ بْنُ سَعِيدٍ الْأَنْبَارِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ، عَنْ الْجُمَحِيِّ، عَنْ الْحَكَمِ بْنِ أَبَانَ، عَنْ عِكْرَمَةَ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، وَ عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى بِالْمَدِينَةِ مُقِيمًا غَيْرَ مُسَافِرٍ جَمْعًا وَ تَمَامًا.

حدیث هشتم

٢٣

علی بن عبد اللہ وراق، و علی بن محمد حسن قزوینی، از سعد بن عبد اللہ، از عباس بن سعید ازرق، از سويد بن سعید انباری، از محمد بن عثمان، از جمحی، از حکم بن ابان، از عكرمة، از ابن عباس، از نافع، از عبد اللہ بن عمر نقل کرده که وی گفت: نبی مکرم ﷺ با این که در مدینه حضور داشتند و مسافر نبودند، نمازشان را تمام و جمع خواندند.



باب ١٢

العلة التي من أجلها يجهر بالقراءة في صلاة الظهر يوم الجمعة،
و صلاة المغرب و العشاء الآخرة و الغداة، و لا يجهر في الظهر و العصر
في سائر الأيام، و العلة التي من أجلها صار التسبيح
في الركعتين الأخيرتين أفضل من القراءة

١- حدثنا حمزة بن محمد العلوي رحمته الله قال: أخبرنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه،
عن علي بن معبد، عن الحسن بن خالد، عن محمد بن حمزة، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام:
لأي علة يجهر في صلاة الفجر و صلاة المغرب و صلاة العشاء الآخرة و سائر الصلوات
مثل الظهر و العصر لا يجهر فيها؟ و لأي علة صار التسبيح في الركعتين الأخيرتين أفضل
من القراءة؟

قال: لأن النبي صلى الله عليه وآله لما أسري به إلى السماء كان أول صلاة فرضها الله عليه صلاة
الظهر يوم الجمعة، فأضاف الله عزّ وجلّ إليه الملائكة تصلي خلفه، و أمر الله عزّ وجلّ
نبيه صلى الله عليه وآله أن يجهر بالقراءة، ليبين لهم فضله، ثم افترض عليه العصر، و لم يضاف إليه أحداً
من الملائكة، و أمره أن يخفي القراءة، لأنه لم يكن وراءه أحد، ثم افترض عليه
المغرب، ثم أضاف إليه الملائكة، فأمره بالإجهار، و كذلك العشاء الآخرة، فلمّا كان
قرب الفجر افترض الله عزّ وجلّ عليه الفجر فأمره بالإجهار و ليبين للناس فضله كما بين
للملائكة، فلهذه العلة يجهر فيها، فقلت: لأي شيء صار التسبيح في الأخيرتين أفضل
من القراءة؟

قال: لأنه لمّا كان في الأخيرتين ذكر ما يظهر من عظمة الله عزّ وجلّ فدهش و قال:
«سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أكبر» فلذلك العلة صار التسبيح أفضل
من القراءة.

باب دوازدهم

سرّ این که قرائت در نماز ظهر روز جمعه و مغرب و
عشاء و صبح بلند خوانده می شود، ولی در نماز ظهر
و عصر سایر ایّام آهسته خوانده می شود، و فلسفه این
که تسبیح در دو رکعت آخر، برتر از قرائت می باشد

حدیث اول

۲۴

حمزة بن محمد علوی رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از علی بن معبد،
از حسن بن خالد، از محمد بن حمزه نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السلام
عرض کردم: به چه جهت قرائت در نماز صبح، مغرب و عشاء بلند خوانده می شود،
اما در دیگر نمازها - همچون ظهر و عصر - بلند خوانده نمی شود؟ و فلسفه این که
تسبیح در دو رکعت آخر [= سوّم و چهارم] برتر از قرائت است، چیست؟
حضرت فرمودند: برای این که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله سوی آسمان اوج گرفت،
نخستین نمازی که خداوند به آن جناب واجب فرمود، نماز ظهر روز آدینه بود که به
فرمان خدای سبحان، فرشتگان نیز به آن حضرت اقتدا کردند، و خدای تعالی به
پیامبرش دستور داد قرائت نماز را بلند بخواند تا بر فرشتگان برتری آن حضرت
نسبت به آنها آشکار گردد، آن گاه نماز عصر را بر پیامبر واجب گردانید با این تفاوت
که پیامبر مأمور بود این نماز را بدون شرکت و حضور فرشتگان و به صورت آهسته
بخواند، زیرا پشت سر آن حضرت کسی نبود، آن گاه نماز مغرب را بر حضرت واجب
کرد و فرشتگان را برای حضور در جماعت به آن جناب افزود، و فرمان داد تا قرائت
این نماز و نیز نماز عشاء را بلند بخواند.

۷۲

وقتی طلوع فجر نزدیک شد، خداوند نماز صبح را بر پیامبر واجب نمود و دستور
داد این نماز را نیز بلند بخواند تا برتری وی بر همگان معلوم گردد، لذا نماز صبح بلند

خوانده می شود.

آن گاه راوی می گوید: محضر امام علیه السلام عرض کردم: سر برتری تسبیح در دو رکعت آخر نسبت به قرائت چیست؟

فرمودند: آن هنگامه که رسول خدا صلی الله علیه و آله در دو رکعت آخر، شکوه غیر قابل توصیف و عظمت مدهوش کننده هستی بخش جهان را متذکر شد، بیم و دهشت فراوانی و جودش را فرا گرفت، در آن حال گفت: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله أكبر»، لذا ذکر تسبیح، برتر از قرائت می باشد.

باب ۱۳

العلة التي من أجلها يجهر في صلاة الفجر
دون غيرها من صلوات النهار

۱- أبي عليه السلام قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري، عن علي بن بشار، عن موسى، عن أخيه، عن علي بن محمد عليه السلام أنه أجاب في مسائل يحيى بن أكرم القاضي: أمّا صلاة الفجر و ما يجهر فيها بالقراءة، و هي من صلاة النهار، و إنّما يجهر في صلاة الليل، قال: جهر فيها بالقراءة، لأنّ النبي صلی الله علیه و آله كان يغلس فيها ثوبها بالليل.

باب سیزدهم

علت این که تنها در نماز صبح باید قرائت
را بلند خواند نه در دیگر نمازهای روزانه

حدیث اول

پدرم علیه السلام از عبد الله بن جعفر حمیری، از علی بن بشار، از موسی، از برادرش، از

امام هادی علیه السلام نقل نموده که آن حضرت در ضمن پاسخ سؤالات یحیی بن اکثم قاضی فرمودند: با توجه به این که نماز صبح از نمازهای روزانه به شمار می آید، اما قرائت در آن بلند خوانده می شود، و رسول خدا صلی الله علیه و آله این گونه انجام می دادند؛ زیرا این نماز به تازیکی آخر شب نزدیک می باشد.

باب ۱۶

العلّة التي من أجلها تصلّي المغرب في السّفر و الحضر
ثلاث ركعات و سائر الصّلوات ركعتين

۱- أخبرني علي بن حاتم فيما كتب إليّ، قال: أخبرنا القاسم بن محمّد، قال: حدّثنا حمدان بن الحسين، عن الحسن بن إبراهيم يرفعه إلى محمّد بن مسلم، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: لأيّ علّة تصلّي المغرب في السّفر و الحضر ثلاث ركعات، و سائر الصّلوات ركعتين؟

قال: لأنّ رسول الله صلی الله علیه و آله فرض عليه الصّلاة مشني مشني، و أضاف إليها رسول الله صلی الله علیه و آله ركعتين، ثمّ نقص من المغرب ركعة، ثمّ وضع رسول الله صلی الله علیه و آله ركعتين في السّفر و ترك المغرب، و قال: إنني استحي أن أنقص منها مرّتين، فلذلك العلّة تصلّي ثلاث ركعات في الحضر و السّفر.

باب چهاردهم

علّت این که نماز مغرب همواره [در سفر و حضر] سه رکعت خوانده می شود، اما دیگر نمازها در سفر دو رکعت، دو رکعت می باشند

حديث أول

علی بن حاتم نامه ای به من نوشت و گفت: قاسم بن محمّد، از حمدان بن حسین،

از حسن بن ابراهیم حدیث را به صورت مرفوع از محمد بن مسلم نقل کرده که وی گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: به چه دلیل نماز مغرب در هر حال [سفر و حضر] سه رکعت خوانده می شود، اما دیگر نمازها [در سفر] دو رکعت است؟ حضرت فرمودند: برای این که نماز بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دو رکعت، دو رکعت واجب گردید، آن گاه خود حضرت دو رکعت به آنها افزودند و مجموع چهار رکعت گردید، سپس از نماز مغرب یک رکعت، و در سفر از نمازهای چهار رکعتی نیز دو رکعت کاستند، ولی نماز مغرب را به همان حالت سه رکعتی باقی نهادند و فرمودند: من حیاً می کنم از نماز مغرب دو بار بکاهم، لذا نماز مغرب در سفر و حضر سه رکعت خوانده می شود.



الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا

لَا تُقْصِرُ فِي صَلَاةِ الْمَغْرِبِ وَ نَوَافِلِهَا فِي السَّفَرِ وَ الْحَضَرِ

۱- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ الْعُلُوِي الدِّينُورِيُّ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَ الْحَدِيثَ إِلَى الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: لِمَ صَارَتِ الْمَغْرِبُ ثَلَاثَ رَكَعَاتٍ، وَ أَرْبَعًا بَعْدَهَا لَيْسَ فِيهَا تَقْصِيرٌ فِي حَضَرٍ وَ لِسَفَرٍ؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَ عَلَى نَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله لِكُلِّ صَلَاةٍ رَكَعَتَيْنِ فِي الْحَضَرِ، فَأَضَافَ إِلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِكُلِّ صَلَاةٍ رَكَعَتَيْنِ فِي الْحَضَرِ، وَ قَصَّرَ فِيهَا فِي السَّفَرِ إِلَّا الْمَغْرِبَ وَ الْغَدَاةَ، فَلَمَّا صَلَّى الْمَغْرِبَ بَلَغَهُ مَوْلِدُ فَاطِمَةَ عليها السلام، فَأَضَافَ إِلَيْهَا رَكَعَةً شُكْرًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَلَمَّا أَنْ وَلَدَ الْحُسَيْنَ عليه السلام أَضَافَ إِلَيْهَا رَكَعَتَيْنِ شُكْرًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَقَالَ: لِلذِّكْرِ مِثْلُ حِظِّ الْأُنثَى، فَتَرَكَهَا عَلَى حَالِهَا فِي الْحَضَرِ وَ السَّفَرِ.



باب پانزدهم

فلسفه این که نماز مغرب و نوافل آن در سفر و حضر شکسته نمی شود

حدیث اول

۲۷

احمد بن محمد بن یحیی عطار، از پدرش، از ابو محمد علوی دینوری به اسنادش - حدیث را به صورت مرفوع - از امام صادق علیه السلام نقل کرده، راوی می گوید: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: به چه جهت نماز مغرب سه رکعت و نوافلی که پس از مغرب خوانده می شود چهار رکعت بوده و در سفر و حضر شکسته نمی شود؟ فرمودند: خدای سبحان حکم نماز را بر پیامبر این گونه نازل فرمود که در هر نماز، دو رکعت بخواند، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به هر نمازی در حضر، دو رکعت افزوده و در سفر تعداد رکعات را کاهش دادند، جز نماز مغرب و صبح، و هنگامی که نماز مغرب را به جا آوردند، به حضرت خیر دادند که فاطمه زهراء علیها السلام چشم به جهان گشودند، آن جناب به منظور شکر و سپاس از پروردگار، یک رکعت به آن افزودند، وقتی امام حسن علیه السلام متولد شدند، به جهت سپاسگزاری از خدای سبحان، دو رکعت به آن افزودند، و پس از به دنیا آمدن امام حسین علیه السلام به شکرانه این موهبت الهی، دو رکعت دیگر به آن افزودند و فرمودند: سهم هر مذکر دو برابر سهم مؤنث است، از این رو، در سفر و حضر، نماز مغرب و چهار رکعت نافله بعدش را به حال خود گذاردند.

باب ۱۶

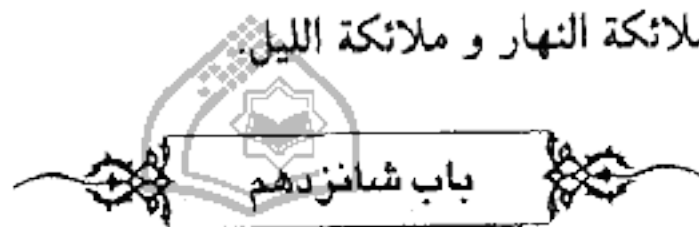
العلّة التي من أجلها تركت صلاة الفجر على حالها

۱- ابي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، قال: حدثنا هشام بن سالم، عن أبي حمزة، عن سعيد، عن المسيب، قال:



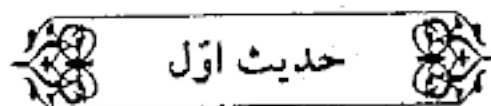
سألت علي بن الحسين عليه السلام فقلت له: متى فرضت الصلاة على المسلمين على ما هم اليوم عليه؟

قال: فقال: بالمدينة حين ظهرت الدعوة و قوي الإسلام و كتب الله عزّ وجلّ على المسلمين الجهاد، زاد رسول الله صلى الله عليه وآله في الصلاة سبع ركعات: في الظهر ركعتين، و في العصر ركعتين، و في المغرب ركعة، و في العشاء الآخرة ركعتين، و أقرّ الفجر على ما فرضت بمكة، لتعجيل عروج ملائكة الليل إلى السماء، و لتعجيل نزول ملائكة النهار إلى الأرض، فكان ملائكة النهار و ملائكة الليل يشهدون مع رسول الله صلى الله عليه وآله صلاة الفجر، فلذلك قال الله عزّ وجلّ: ﴿و قرآن الفجر إن قرآن الفجر كان مشهوداً﴾ ليشهده المسلمون و ليشهده ملائكة النهار و ملائكة الليل.



باب شانزدهم

سرّ این که نماز صبح در سفر و حضر تغییر نکرده
و به همین حالت می باشد



حدیث اول

۲۸

پدرم عليه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از ابو حمزه، از سعید، از مسیب نقل کرده که وی می گوید: از امام سجّاد عليه السلام سؤال کردم: نمازی که امروز مسلمانان به این کیفیت می خوانند، از چه زمانی واجب گردیده است؟^۱

حضرت فرمودند: هنگامی که در مدینه دعوت پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله علنی گردید، و

۱. اصل نماز (در شریعت اسلام) در مکه و در ابتدای بعثت بر پیامبر صلى الله عليه وآله نازل گردید، اما کیفیت و شمار آنها و شمار رکعات، چنان که معهود است در شب معراج نازل گردیده است. (معارف و معاریف، ج ۱۰، ص ۲۰۸)



اسلام قوت گرفت و خداوند جهاد را بر مسلمانان واجب فرمود^۱، رسول خدا ﷺ هفت رکعت به نمازها افزودند، به این کیفیت: دو رکعت به ظهر، دو رکعت به عصر، یک رکعت به مغرب، و دو رکعت به عشاء، اما نماز صبح را به همان حالتی که در مکه نازل شده بود، باقی گذاردند تا فرشتگان شب در عروج به آسمان، و فرشتگان روز در نزول به زمین شتاب کنند، بر این اساس، فرشتگان روز و شب در نماز صبح رسول خدا ﷺ حاضر و شاهد بودند، لذا خدای تعالی می فرماید: ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً﴾: «نماز را از زوال خورشید (هنگام ظهر) تا نهایت تاریکی شب (= نیمه شب) بر پا دارا و هم چنین قرآن فجر [= نماز صبح] را؛ چرا که قرآن فجر، مشهود (فرشتگان شب و روز) است»^۲.

باب ۱۷

العلة التي من أجلها يقوم المأموم
عن يمين الإمام إذا كان المأموم واحداً

۱- أخبرني علي بن حاتم، قال: أخبرني القاسم بن محمد، قال: حدثنا حمدان بن

۱. هنگامی که مسلمانان در «مکه» بودند، مشرکان همواره آنان را مورد آزار و اذیت قرار می دادند، و پیوسته خدمت پیامبر ﷺ می رسیدند و از این وضعیت شکایت می کردند و تقاضای اذن جهاد داشتند، اما پیامبر ﷺ به آنها می فرمود: صبر کنید، هنوز دستور جهاد به من داده نشده، تا این که هجرت شروع شد، مسلمانان از «مکه» به «مدینه» رفتند و پس از هفت ماه، نخستین آیه در مورد جهاد نازل شد: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾. (سوره حج، آیه ۳۹)

۲. سورة اسراء، آیه ۷۸.

آیه فوق می گوید: ﴿إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً﴾: «نماز صبح مورد مشاهده است» اما منظور مشاهده چه کسانی است؟ روایاتی که در تفسیر این آیه به ما رسیده می گوید: مشهود ملائکه شب و روز است؛ زیرا در آغاز صبح، فرشتگان شب که مراقب بندگان خداوند جای خود را به فرشتگان روز می دهند، و چون نماز صبح در همان آغاز طلوع انجام می گیرد، هر دو گروه آن را مشاهده کرده و بر آن گواهی می دهند. (تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۲۴۹)

الحسین، عن الحسین بن الولید، عن أحمد بن رباط، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: قلت له: لأيّ علة إذا صلی اثنان صار التابع علی یمین المتبوع؟ قال: لأنّه أمامه و طاعته للمتبوع، وإنّ الله تبارک و تعالی جعل أصحاب الیمین المطیعین، فلهذه العلة یقوم علی یمین الإمام دون یساره.

باب هفدهم

علت این که وقتی مأوم یک نفر باشد، سمت راست امام می ایستد

حدیث اول

۲۹

علی بن حاتم، از قاسم بن محمد، از حمدان بن حسین، از حسین بن ولید، از احمد بن رباط، از امام صادق عليه السلام نقل کرده و می گویند: به امام عرض کردم: به چه دلیل وقتی دو نفر نماز می خوانند، تابع [= مأوم] باید سمت راست متبوع [= امام] بایستد؟ فرمودند: برای این که متبوع جلو او قرار گرفته و اطاعت از او لازم است، به علاوه خداوند اطاعت کنندگان را در زمره اصحاب یمین و اهل نجات و رستگاری قرار داده است، به همین جهت مأوم سمت راست امام می ایستد نه سمت چپ او.

باب ۱۸

علة الجماعة

۱- حدّثنا الحسین بن أحمد بن إدريس عليه السلام قال: حدّثني أبي، قال: حدّثنا محمد بن علي بن محبوب، عن محمد بن الحسين، عن ذبيان بن حكيم الأزدي، عن موسى النميري، عن ابن أبي يعفور، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنّما جعل الجماعة والاجتماع إلى الصلاة لكي يعرف من يصلي ممّن لا يصلي، و من يحفظ مواقيت الصلاة ممّن

يضيع، و لولا ذلك لم يمكن أحداً أن يشهد على أحد بصلاح؛ لأن من لم يصل في جماعة فلا صلاة له بين المسلمين، لأن رسول الله ﷺ قال: لا صلاة لمن لم يصل في المسجد مع المسلمين إلا من علة.

باب هيجدهم

فلسفه نماز جماعت و اهمیت آن

حدیث اول

۳۰

حسین بن احمد بن ادریس رحمته الله از پدرش، از محمد بن علی بن محبوب، از محمد بن حسین، از ذبیان بن حکیم از دی، از موسی نمیری، از ابن ابی یعفور، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: حضور در جماعت و اجتماع نمودن برای انجام نماز به این خاطر مشروع گردیده که نمازگزار از غیر نمازگزار، و آن که همواره مراقب اوقات نماز است از کسی که اصلاً در قید وقت نماز نیست، شناخته گردد، و اگر جماعت بر پا نمی‌شد و افراد نسبت به یکدیگر شناخت پیدا نمی‌کردند، ممکن نبود کسی بتواند به صلاحیت و درستکاری برخی از افراد شهادت دهد^۱، و هر که از روی بی میلی به نماز و جماعت مؤمنین بدون عذر و علت آن را ترک گوید، از فضیلت نماز بی بهره خواهد بود، از این رو، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی که نمازش را با مسلمانان در مسجد نخواند، در واقع از آثار و برکات نماز بی بهره خواهد بود.

۱. امام صادق علیه السلام فرمود: «من صلی خمس صلوات فی الیوم. و اللیلة فی جماعة فظنوا به خیراً، و أجزوا شهادته: هر کس در شبانه روز نماز پنج‌گانه را به جماعت برگزار کند، به او گمان خوب برید و شهادتش را بپذیرید». (بحار الأنوار، ج ۸۵، ص ۸)



باب ۱۹

العلة التي من أجلها لا يقرأ خلف الإمام

۱- أبي عبد الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، و أحمد بن إدريس جميعاً، قالوا: حدثنا محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى، عن عبد الرحمن بن الحجاج، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الصلاة خلف الإمام أيقراً خلفه؟ قال: أمّا الصلاة التي لا يجهر فيها بالقراءة فإنّ ذلك جعل إليه و لا يقرأ خلفه، و أمّا الصلاة التي يجهر فيها بالقراءة، فإنّما أمر بالجهر لينصت من خلفه، فإن سمعت فانصت، و إن لم تسمع القراءة فاقراً.

باب نوزدهم

سر این که مأوم پشت سر امام قرائت را نمی خواند

حدیث اول

۳۱

پدرم عليه السلام از سعد بن عبد الله، و احمد بن إدريس به اتفاق از محمد بن عبد الجبار، از صفوان بن يحيى، از عبد الرحمن بن حجاج^۱ نقل کرده، وی گفت: از امام صادق عليه السلام پرسیدم:

آیا در نماز جماعت، مأوم می تواند قرائت را بخواند؟

۱. عبد الرحمن بن حجاج بجلی کوفی از افراد کاملاً مورد وثوق و اعتماد در نقل حدیث و نماینده حضرت صادق عليه السلام بود، و حدیث را از آن بزرگوار و امام کاظم عليه السلام نقل نموده و حضرت رضا عليه السلام را نیز درک کرده است.

امام صادق عليه السلام می فرمود: با اهل مدینه بحث کن، دوست دارم مردم همانند تو را در جمع شیعیان ببینند، امام کاظم او را به بهشت بشارت داده، و امام صادق عليه السلام وی را از امینان خوانده است. وی در مدینه و بنا به نقلی بین مکه و مدینه وفات نمود. (معارف و معاریف، ج ۷، ص ۲۱۹)

امام عليه السلام فرمودند: [بستگی به نماز دارد، یعنی] آن نمازهایی که باید آهسته خوانده شود، اختیار با مأموم است، با این تفاوت که اگر نخواند بهتر است، اما نمازهایی که بلند خوانده می شود، امام جماعت باید قرائتش را بلند بخواند و مأمومین سکوت کنند، لذا اگر صدای امام را شنیدی، سکوت کن، و گرنه قرائت را (به صورت آهسته) بخوان.

باب ۲۰

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا لَا يَصِلُي خَلْفَ السَّفِيهِ وَ الْفَاسِقِ

۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارِ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا نُورُ بْنُ غِيلَانَ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ عليه السلام قَالَ: إِنَّ إِمَامَكَ شَفِيعَكَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَلَا تَجْعَلْ شَفِيعَكَ إِلَى اللَّهِ سَفِيهًا وَلَا فَاسِقًا.

باب بیستم

علت این که نمی توان پشت سر نادان و فاسق نماز خواند

حدیث اول

۳۲

محمد بن حسن بن احمد بن ولید عليه السلام از محمد بن حسن صفار، از عباس بن معروف، از محمد بن سنان، از طلحه بن زید، از نور بن غیلان، از جناب ابوذر عليه السلام نقل کرده که ایشان گفتند: امام، شفیع تو نزد خدا خواهد بود، پس هرگز شفیع خود را بی خرد و فاجر قرار مده!



۲- اَبی‌الله علیه السلام قال: حدَّثنا سعد بن عبدالله، عن الهيثم بن أبي مسروق، عن الحسن بن محبوب، عن علي بن رثاب، عن أبي عبيدة، قال: بعضنا سأل أبا عبدالله عن القوم من أصحابنا يجتمعون فتحضر الصلاة فيقول بعضهم لبعض: تقدّم يا فلان! فقال: قال رسول الله يتقدّم من القوم أقرأهم للقرآن، فإن كانوا في القراءة سواء فأقدّمهم هجرة، فإن كانوا في الجهره سواء فأكبرهم سنّاً، فإن كانوا في السنّ سواء فليؤمّمهم أعلمهم بالسنة و أفقهم في الدين، و لا يتقدّم أحدكم الرجل في منزله، و لا صاحب سلطان في سلطانه، و روي في حديث آخر: فإن كانوا في السنّ سواء، فأصبحهم وجهاً.

حدیث دوم

۳۳

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از هیثم بن ابی مسروق، از حسن بن محبوب، از علی بن رثاب، از ابو عبیده نقل نموده که وی گفت: برخی از دوستان از امام صادق علیه السلام پرسید: گاه اتفاق می افتد گروهی از اصحاب گرد هم هستند و زمان خواندن نماز فرا می رسد، بعضی به برخی پیشنهاد می کند که فلانی جلو بایست تا نماز جماعت بخوانیم، حکمش چیست؟

امام علیه السلام بیان داشتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: در جمع دوستان نماز گزار، آن که قرآن را بهتر تلاوت می کند [و از قرائت بهتری برخوردار است]، جلو بایستد و امام جماعت شود، و چنان چه همه افراد از این نظر با هم مساوی باشند، کسی که زودتر از دیگران [از بلاد کفر] هجرت کرده، عهده دار امامت گردد، و اگر در این مورد نیز با هم برابر و مساوی هستند، آن که از نظر سنی از دیگران بزرگ تر است، امام جماعت شود، و اگر در این خصوص هم مساوی بودند، کسی که به سنت و احکام، آگاه تر است جلو بایستد.

اگر در منزل یکی از شما اجتماعی برقرار شد، غیر از میزبان و صاحب خانه جلو نایستد، همان گونه که اگر در قلمرو و محدوده حاکم و فرمانروایی، گروهی اجتماع

کردند، غیر از او کسی جلو نایستد.^۱
و در حدیثی دیگر آمده است: اگر همه افراد با هم مساوی بودند، آن که زیباروتر است، امام جماعت شود.

۳- أبي الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد يرفعه، عن علي بن سليمان، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: إن سرکم أن تزکوا صلاتکم فقدّموا خيارکم.

حدیث سوم

۳۴

پدرم از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد - حدیث را به صورت مرفوع - از علی بن سلیمان، از عبد الله بن سنان، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت بیان کردند: رسول خدا ﷺ فرمودند: اگر دوست دارید نماز شما مورد قبول قرار گیرد، بهترین و شایسته ترین افراد از میان خود را برای امامت انتخاب کنید.^۲

۴- حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن أيوب بن نوح، عن العباس بن عامر، عن داود بن الحصين، عن سفيان الحريري، عن العزمي، عن أبيه رفع الحديث إلى النبي ﷺ قال: من أمّ قوماً وفيهم من

۱. از رسول خدا ﷺ نقل شده: باید کسی که در میان شما نورش بیشتر است امامت کند، و نور، قرآن است (یعنی آنان که بیشتر حافظ قرآن و داناترند امامت کنند) و سزاوار است اهل هر مسجدی امام آن مسجد شود، مگر آن که امیر و حاکم قوم در مسجدی حاضر شود، چه او از اهل مسجد به امامت شایسته تر است. (دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۵۲)

۲. رسول خدا ﷺ فرمود: باید بهترین شما امام جماعت شما باشند؛ زیرا آنان سبقت گیرندگان به بهشتند، و نماز شما وسیله تقرب به خدا است و فقط شایستگان و نیکان خود را برای امامت به جلو بفرستید. (جامع احادیث الشیعه، ج ۶، ص ۴۵۳)

هو أعلم منه لم يزل أمرهم إلى سفال إلى يوم القيامة.

حدیث چهارم

۳۵

محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمه الله از محمد بن حسن صفار، از ایوب بن نوح، از عباس بن عامر، از داود بن حسین، از سفیان حریزی، از عزمی، از پدرش - به صورت مرفوع از - نبی اکرم صلی الله علیه و آله حدیث را نقل کرده، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی که امامت، جماعت و گروهی را به عهده گیرد و در میان آن جمع، فردی داناتر و آگاه‌تر از وی باشد، کار آن گروه - تا روز رستاخیز - به پستی و زوال خواهد انجامید.

باب ۲۱

العلّة التي من أجلها لا يجوز الصلاة في السبخة

۱- ابي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن أبان بن عثمان، عن داود بن الحصين بن السري، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: لم حرم الله الصلاة في السبخة؟ قال: لأن الجبهة لا تتمكن عليها. قلت: وإن كانت الأرض مستوية قال: لا بأس.

باب بیست و یکم

سرّ این که خواندن نماز در زمین شوره‌زار جایز نیست

حدیث اول

۳۶

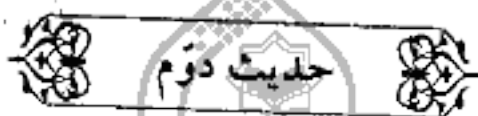
پدرم رحمه الله از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عيسى، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از داود بن حصین بن سری نقل کرده که وی گفت: به امام صادق عليه السلام عرض



کردم: به چه جهت خدای سبحان خواندن نماز در شوره‌زار را حرام کردند؟
حضرت فرمودند: زیرا پیشانی روی این زمین [به هنگام سجده] صاف و بدون
حرکت نمانده و استقرار پیدا نمی‌کند. عرض کردم: در صورتی که زمین هموار و
صاف باشد، چطور؟ فرمودند: در این صورت اشکال ندارد.



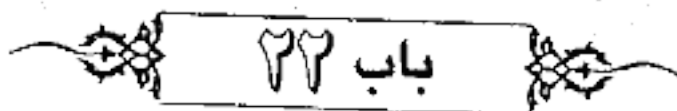
۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رحمته الله قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ
الْصَّفَّارِ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْكَانَ، عَنْ الْحَلْبِيِّ،
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رحمته الله قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّلَاةِ فِي السَّبِيخَةِ؟ فَكَرِهَهُ؛ لِأَنَّ الْجِبْهَةَ لَا تَقَعُ
مُسْتَوِيَةً عَلَيْهَا، فَقُلْنَا: فَإِنْ كَانَتْ أَرْضًا مُسْتَوِيَةً؟ قَالَ: لَا بَأْسَ.



حدیث دوم

۳۷

محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمته الله از محمد بن حسن صفار، از یعقوب بن
یزید، از صفوان بن یحیی، از عبدالله بن مسکان، از حلبی نقل نموده که وی گفت: از
امام صادق رحمته الله پرسیدم: آیا خواندن نماز در زمین شوره‌زار جایز است؟
فرمودند: مکروه است، زیرا پیشانی روی آن به صورت هموار و صاف قرار نمی‌گیرد.
عرض کردم: اگر زمین مسطح و هموار باشد، چطور؟ فرمودند: اشکالی ندارد.



باب ۲۲

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا لَا يَجُوزُ لِلْأَغْلَفِ أَنْ يُؤْمَ النَّاسُ

۱- أَبِي رحمته الله قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي الْجَوْزَاءِ،
قَالَ: الْأَغْلَفُ لَا يُؤْمُ الْقَوْمَ وَ إِنْ كَانَ أَقْرَاهُمْ، لِأَنَّهُ ضَيِّعٌ مِنَ السَّنَةِ أَعْظَمُهَا، وَ لَا تَقْبَلُ لَهُ
شَهَادَةٌ، وَ لَا يَصْلَى عَلَيْهِ إِذَا مَاتَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ تَرَكَ ذَلِكَ خَوْفًا عَلَى نَفْسِهِ.

سرّ این که شخص ختنه نشده نمی تواند امام جماعت باشد

۳۸

حدیث اول

پدرم علیه السلام از سعد بن عبداللّه، از احمد بن ابی عبداللّه، از ابی جوزاء نقل کرده که وی گفت: شخص ختنه نشده نمی تواند امام جماعت باشد، گرچه قرائتش از همه بهتر باشد، زیرا وی بزرگترین سنت را ضایع کرده، و به همین جهت گواهی و شهادتش مورد قبول نیست، و هرگاه فوت کند بر جنازه اش نماز نمی خوانند^۱، مگر این که از انجام آن [ختنه شدن] بر نفس خویش بیمناک باشی، [مثلاً احتمال زیاد می داد اگر به این عمل اقدام کند، می میرد].

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی

۱. مقصود آن است که مردم رغبت چندانی برای حضور در تشیع و خواندن نماز چنین شخصی ندارند، نه این که هیچ کس بر جنازه اش نماز نمی خواند. البته رغبت نداشتن مردم در مراسم تشیع و خاکسپاری چنین شخصی بدین جهت است که اقدام به ختنان از سنن اسلامی است و از زمان حضرت ابراهیم آغاز شده و در کیش و آئین یهود نیز این سنت معمول است.

محمد بن عرفة می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: برخی می گویند: ابراهیم خلیل علیه السلام خود را با تیشه ختنه کرد؟ حضرت فرمود: سبحان الله! پیامبران غلاف آلتشان در روز هفتم ولادتشان می افتد، چنان که نافشان می افتد. (بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۸)

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: فرزندان را در روز هفتم ولادتشان ختنه کنید، و سرما یا گرما شما را از این کار باز ندارد، و زمین در پیشگاه خدا از بول ختنه نشده، ناله می کند.

حنّان می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: اگر مردی نصرانی مسلمان شود و در آن حال موسم حج باشد، می تواند پیش از ختنه، حج به جا آورد؟ فرمود: نه، باید از سنت آغاز کند. (بحار الأنوار، ج ۱۰۴، ص ۸ و ج ۹۹، ص ۱۱۲)



باب ٢٣

العلّة التي من أجلها صارت الصلاة الفريضة
و السنة في اليوم و الليلة خمسين ركعة

١- أبي الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد بن يحيى، عن إبراهيم بن إسحاق، عن محمد بن الحسن بن شمون، عن أبي هاشم الخادم، قال: قلت لأبي الحسن الماضي عليه السلام: لم جعلت الصلاة الفريضة و السنة خمسين ركعة لا يزداد فيها و لا ينقص منها؟

قال: لأنّ ساعات الليل اثنتا عشرة ساعة، و في ما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس ساعة، و ساعات النهار اثنتا عشرة ساعة، فجعل لكلّ ساعة ركعتين، و ما بين غروب الشمس إلى سقوط الشفق غسق، فجعل للغسق ركعة.

باب بيست و سوم

سرّ این که نمازهای واجب و مستحب در طول شبانه روز پنجاه رکعت می باشد

حديث اول

٣٩

پدرم عليه السلام از محمد بن يحيى عطار، از محمد بن احمد بن يحيى، از ابراهيم بن اسحاق، از محمد بن حسن بن شمون، از ابو هاشم خادم نقل کرده که وی گفت: محضر امام هفتم عليه السلام عرض کردم: به چه جهت شمار نمازهای واجب و مستحب [در طول شبانه روز] پنجاه رکعت است؟

فرمودند: برای این که شب، دوازده ساعت است، و ما بین طلوع فجر و طلوع آفتاب یک ساعت، و روز نیز دوازده ساعت می باشد، خداوند برای هر ساعت دو رکعت نماز تشریع فرموده که مجموع آنها پنجاه رکعت می باشد، بین غروب آفتاب تا

زوال شفق [= سرخی افق هنگام غروب آفتاب]، غسق [= تاریکی آغاز شب] است که برای آن نیز یک رکعت نماز قرار داده شده است.

باب ۲۲

العلة التي من أجلها وضعت النوافل

۱- حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمته الله قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن عثمان بن عبد الملك، عن أبي بكر، قال: قال لي أبو جعفر عليه السلام: أتدري لأي شيء وضع التطوع؟ قلت: ما أدري جعلت فداك، قال: إنه تطوع لكم و نافلة للأنبياء، أو تدري لم وضع التطوع؟ قلت: لا أدري جعلت فداك، قال: لأنَّه إن كان في الفريضة نقصان قضيت النافلة على الفريضة حتى تتم، إن الله تعالى يقول لنبيِّه عليه السلام: ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ...﴾.

باب بیست و چهارم

فلسفه تشريع نوافل

حدیث اول

۴۰

محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمته الله از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از عثمان بن عبدالمملک، از ابوبکر نقل کرده، وی می گوید: امام باقر عليه السلام به من فرمودند: آیا می دانی به چه دلیل، نماز نافله تشريع گردیده است؟ عرض کردم: قربانت شوم، نمی دانم، فرمودند: این نماز برای شما تطوع [= مستحب] و برای انبیاء عليهم السلام یک وظیفه و برنامه اضافی^۱ محسوب می گردد.

۱. واژه «نافله» در اصل به معنای مصطلح امروز، یعنی «نماز مستحب» نبوده، بلکه به معنای زیاده و



سپس حضرت فرمودند: آیا می دانی به چه دلیل، تطوع مشروع گردید؟
عرض کردم: فدایت شوم، نمی دانم، فرمودند: بدین خاطر تشریع شده که اگر در
انجام نمازهای واجب، کاستی و نقصانی باشد، خواندن نافله این کاستی را جبران
می کند و بدین ترتیب عبادت، کامل و بدون نقص انجام می شود، خداوند به
رسولش ﷺ می فرماید:

﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾^۱: «و پاسی
از شب را (از خواب برخیز، و) قرآن (و نماز) بخوان؛ این یک وظیفه اضافی برای توست؛ امید
است پروردگارت تو را به مقامی در خور ستایش برانگیزد!»



۲- اَبی بَکَرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ
هَشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: إِنَّ الْعَبْدَ لِيَرْفَعَ مِنْ صَلَاتِهِ
نِصْفَهَا أَوْ ثُلُثَهَا أَوْ رُبْعَهَا أَوْ خُمْسَهَا، وَمَا يَرْفَعُ لَهُ إِلَّا مَا أَقْبَلَ عَلَيْهِ مِنْهَا بِقَلْبِهِ، وَإِنَّمَا
أَمْرُوا بِالنَّوَافِلِ لَتَمَّ لَهُمْ بِهَا مَا نَقَصُوا مِنَ الْفَرِيضَةِ.

حدیث دوم

۴۱

پدرم ﷺ از سعد بن عبدالله، از ایوب بن نوح، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از

→ اضافی است. و هرگاه نماز شب بر پیامبر ﷺ واجب بوده باشد، انجام این کار یک برنامه اضافه بر
فرائض یومیه است.

۱. سوره اسراء، آیه ۷۹.

بسیاری، این جمله «... نافله لك» را دلیل بر آن دانسته اند که: نماز شب بر پیامبر ﷺ واجب بوده
است، زیرا «نافله» به معنای «زیاده» است، اشاره به این که: این فریضه اضافی مربوط به تو است.
برخی دیگر معتقدند: نماز شب بر پیامبر ﷺ قبلاً واجب بوده، به قرینه آیات سوره «مزل» سپس آیه
فوق، آن را نسخ کرده، و مستحب بودن آن را اعلام کرده است. اما این تفسیر، ضعیف به نظر می رسد، و
همان گونه که پیش از این گفته شد: «نافله» به معنای مصطلح امروز «نماز مستحب» نیست، بلکه به
معنای اضافه و زیاده است، یعنی: اضافه بر فرائض یومیه. (تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۲۵۰)



محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام نقل نموده که آن بزرگوار فرمودند: چه بسا، نصف یا ثلث، یا ربع و یا خمس نماز بنده بالا برده می شود [یعنی: تنها این مقدار مورد قبول قرار می گیرد]، و از نماز آن مقداری که بنده این عبادت را با خلوص و حضور قلب انجام داده، بالا می رود، بر همین اساس به انجام نوافل فرا خوانده شدند تا کاستی و نقصان فرائض را جبران نمایند و از مقبولیت بیشتری بهره مند شوند.



۳- أخبرني علي بن حاتم، قال: أخبرني القاسم بن محمد، قال: حدثنا حمدان بن الحسين، عن الحسين بن الوليد، عن عبد الله بن حماد، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: قلت: لأيّ علة أوجب رسول الله صلى الله عليه وآله صلاة الزوال ثمان قبل الظهر و ثمان قبل العصر؟ و لأيّ علة رغب في وضوء المغرب كل الرغبة، و لأيّ علة أوجب الأربع الركعات من بعد المغرب، و لأيّ علة كان يصلي صلاة الليل في آخر الليل و لا يصلي في أول الليل؟

قال: لتأكيد الفرائض؛ لأنّ الناس لو لم تكن صلاتهم إلّا أربع ركعات الظهر لكانوا مستخفّين بها حتّى كاد يفوتهم الوقت، فلمّا كان شيئاً غير الفريضة أسرعوا إلى ذلك لكثرتهم، و كذلك التي من قبل العصر ليسرعوا إلى ذلك لكثرتهم، و ذلك لأنّهم يقولون إن سوفنا و نريد أن نصلي الزوال يفوتنا الوقت، و كذلك الوضوء في المغرب يقولون حتّى نتوضأ يفوتنا الوقت فيسرعوا إلى القيام، و كذلك الأربع ركعات التي من بعد المغرب، و كذلك صلاة الليل في آخر الليل ليسرعوا القيام إلى صلاة الفجر، فلتلك العلة و جب هذا هكذا.



عبدالله بن حماد، از عبدالله بن سنان نقل کرده، وی گفت: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: به چه مناسبت، رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از فریضه ظهر، هشت رکعت و پیش از فریضه عصر نیز هشت رکعت واجب فرمودند: [مقصود از «وجوب» مستحب مؤکد است]، و چرا آن حضرت در مورد وضوء مغرب توجه خاص و ترغیب ویژه‌ای داشتند، و به چه دلیل بعد از انجام فریضه مغرب، خواندن چهار رکعت را واجب نمودند، و چرا نماز شب را در آخر شب می‌خواندند نه در آغاز آن؟

حضرت فرمودند: تشریع نوافل به منظور تأکید در انجام فرائض است، به دلیل این که: اگر نماز مردم فقط همان چهار رکعت ظهر بود، چه بسا احتمال داشت آن را سبک شمرده و بر اثر اهمیت ندادن، وقت نماز سپری می‌شد و آن را انجام نمی‌دادند، اما وقتی غیر از فریضه، نماز دیگری نیز قرار داده شد، به خاطر کثرت و تعدد آن نمازها، در انجامش شتاب می‌نمایند به امید این که بتوانند همه آنها را در وقت درک کنند و هم چنین است سر تشریع نوافلی که پیش از فریضه عصر می‌خوانند، یعنی پس از تشریع آن، مردم در انجامش شتاب می‌نمایند تا توفیق یابند همه نمازها (واجب و نافله) را در وقت معین انجام دهند، به این بیان که:

مردم با خود می‌گویند: اگر تعلل کنیم و نماز را به تأخیر بیاوریم و هنگام زوال بخوانیم، فرصت و زمان از دست می‌رود، و سر توجه داشتن به وضوء در مغرب نیز به همین جهت است، یعنی مردم با خود می‌گویند: اگر در گرفتن وضوء تأخیر نماییم، چه بسا ممکن است فرصت را از دست بدهیم، لذا برای پیشگیری از اتلاف وقت، در گرفتن وضوء مغرب ترغیب و تحریص شده‌اند. اما خواندن نماز شب در آخر شب برای آن است که مردم برای خواندن نماز صبح شتاب کنند، [و آن را در اول وقت به جا آورند].



۴- حدَّثنا محمد بن موسى بن المتوكل عليه السلام قال: حدَّثني محمد بن يحيى العطار، عن يعقوب بن يزيد، عن حماد، عن حريز، عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: إنما جعلت النافلة ليتم بها ما يفسد من الفريضة.

حدیث چهارم

۴۳

محمد بن موسى بن متوكل عليه السلام از محمد بن يحيى عطار، از يعقوب بن يزيد، از حماد، از حريز، از زراره، از امام باقر عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: نافله تشریع شده تا به واسطه آن، تباهی [و کاستی و نقصانی که احتمالاً] در فريضة پديد آمده، ترميم و جبران شود.



العلة التي من أجلها لايجوز للرجل أن يصلي بقوم
أو وحده و هو متوشح، و العلة التي من أجلها
لايجوز للمريض ترك الأذان و الإقامة

۱- أبي عليه السلام قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن الحسن بن علي بن فضال، عن عمرو بن سعيد، عن مصدق بن صدقة، عن عمار الساباطي، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يؤمّ بقوم يجوز له أن يتوشح؟ قال: لا، يصلي الرجل بقوم و هو متوشح فوق ثيابه و إن كان عليه ثياب كثيرة؟ لأنّ الإمام لايجوز له الصلاة و هو متوشح، و قال: لا بدّ للمريض أن يؤذن و يقيم إذا أراد الصلاة و لو في نفسه، إن لم يقدر على أن يتكلّم به بسبيل، فإن كان شديد الوجع فلا بدّ له من أن يؤذن و يقيم؛ لأنّه لا صلاة إلّا بأذان و إقامة، قال محمد بن علي مؤلف هذا الكتاب: يعني صلاة الغداة و صلاة المغرب.



باب بیست و پنجم

سَرّ این که جایز نیست شخصی امام جماعت گردد یا به تنهایی نماز بخواند در حالی که وشاح [پارچه رنگین و مرصع که به شانه و پهلوی حمایل کند] پوشیده باشد، و علت این که ترک اذان و اقامه برای بیمار جایز نیست

حدیث اول

۲۴

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن حسن بن علی بن فضال، از عمرو بن سعید، از مصدق بن صدقه، از عمار ساباطی نقل کرده، وی می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا شخصی که امام جماعت است، جایز است هنگام امامت، وشاح بپوشد؟ حضرت فرمودند: نه، این پوشش هنگام امامت جایز نیست، گرچه لباس های زیادی هم پوشیده باشد، زیرا کسی که وشاح پوشیده، حق ندارد با این پوشش امام جماعت گردد.

آن گاه حضرت فرمودند: بیمار ناگزیر است وقتی که می خواهد نماز بخواند، اذان و اقامه بگوید، گرچه به صورت آهسته و آرام و برای خودش باشد و توان سخن گفتن نداشته باشد، و اگر دردش شدید باشد، در این حال نیز نباید اذان و اقامه را ترک گوید؛ چه آن که نماز بدون اذان و اقامه نماز [کامل] نیست. جناب مصنف می فرماید: مقصود از آن، اذان و اقامه در نماز صبح و مغرب می باشد.

■

۲- أبي عبد الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن الهيثم بن أبي مسروق النهدي، عن الحسن بن محبوب، عن الهيثم بن واقد، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: إنما كره التوشح فوق القميص؛ لأنه من فعل الجبابة.



پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از هیشم بن ابی مسروق نهدی، از حسن بن محبوب، از هیشم بن واقد، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: سر مکروه بودن وشاح روی پیراهن آن است که این فعل از رفتار و کردار ستم پیشگان و بیدادگران و [گردن کشان] می باشد.

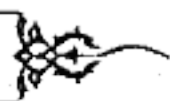
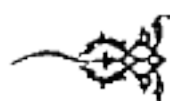


۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ علیه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ سئل مَا الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا لَا يَصْلِي الرَّجُلُ وَ هُوَ مَتَوَشَّحٌ فَوْقَ الْقَمِيصِ؟ قَالَ: لَعَلَّةُ التَّكْبَرِ فِي مَوْضِعِ الْإِسْتِكَانَةِ وَ الذَّلَّةِ.



محمد بن حسن بن احمد بن ولید علیه السلام از محمد بن حسن صفار، از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبدالرحمن، از جماعتی، از امام باقر و امام صادق علیه السلام سؤال کردند: فلسفه این که شخص نباید در حال نماز روی پیراهنش وشاح بپوشد، چیست؟

فرمودند: سرش آن است که نماز گزار باید با حالت خضوع و خشوع باشد، و این گونه لباس پوشیدن، نشان خود بزرگ بینی و گردن فرازی است.



الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا تَصَلِّي الرَّكَعَتَانِ بَعْدَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ مِنْ قَعُودِ

۱- أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ حَاتِمٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ

الحسين، قال: حدثنا إبراهيم بن مخلد، عن أحمد بن إبراهيم، عن محمد بن بشير، عن محمد بن سنان، عن أبي عبد الله القزويني، قال: قلت لأبي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام: لأي علة تصلي الركعتان بعد العشاء الآخرة من قعود؟ قال: لأن الله تبارك و تعالى فرض سبع عشرة ركعة فأضاف إليها رسول الله صلى الله عليه وآله مثلها، فصارت إحدى و خمسين ركعة فتعدان هاتان الركعتان من جلوس بركعة.

باب بیست و ششم

سرّ این که دو رکعت نافله بعد از عشاء به صورت نشسته خوانده می شود

حدیث اول

۴۷

علی بن حاتم، از قاسم بن محمد، از حمدان بن حسین، از ابراهیم بن مخلد، از احمد بن ابراهیم، از محمد بن بشیر، از محمد بن سنان، از ابی عبد الله قزوینی نقل کرده، وی می گوید: محضر امام باقر عليه السلام عرض کردم: به چه جهت بعد از نماز عشاء، دو رکعت نافله به صورت نشسته انجام می گیرد؟

حضرت فرمودند: برای این که خدای سبحان هفده رکعت واجب فرموده، آن گاه رسول خدا صلى الله عليه وآله دو برابر [نمازهای واجب] بر آن افزودند، مجموع [نمازهای واجب و مستحب در طول شبانه روز] پنجاه و یک رکعت گردید، دستور فرمودند این دو رکعت را نشسته بخوانند تا یک رکعت به شمار آید، بدین ترتیب در برابر هر یک رکعت فریضه، دو رکعت نافله قرار می گیرد.



۲- و عنه قال: حدثنا محمد بن حمدان، قال: حدثني الحسن بن محمد بن سماعة، عن جعفر بن سماعة، عن المثني، عن المفضل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت: أصلي العشاء الآخرة، فإذا صليت صليت ركعتين و أنا جالس، فقال: أما أنها واحدة، ولو متّ متّ على وتر.



حدیث دوم

۴۸

محمد بن حمدان، از حسن بن محمد بن سماعه، از جعفر بن سماعه، از مثنی، از مفضل، از امام صادق علیه السلام نقل نموده، وی می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: بعد از آن که عشاء را خواندم، دو رکعت نافله را در حال نشسته می خوانم، چگونه است؟ فرمودند: این نماز، یک رکعت محسوب می گردد، و اگر در این حال، اجل و مرگت فرارسد، مانند کسی خواهی بود که نماز وتر آخر شب را خوانده باشد.



۳- ابي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن عيسى، عن محمد بن اسماعيل بن بزيع، عن عمر بن اذينة، عن حمدان، عن ابي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا يبيتن الرجل و عليه وتر.



حدیث سوم

۴۹

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از عمر بن اذینه، از حمدان، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: شخص نماز گزار شب رابه سر نمی برد [= شب رابه روز نمی آورد] در حالی که نماز وتر [= دو رکعت نافله عشاء] به عهده اش باشد. [مقصود حضرت اهتمام ورزیدن مردم نسبت به انجام این نماز و اهمیت داشتن آن است].



۴- حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن أبي عمير، عن حماد، عن حريز، عن زرارة بن أعين، قال: أبو جعفر عليه السلام: من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يبيتن إلا بوتر.



حديث چهارم

محمد بن حسن بن احمد بن وليد عليه السلام از محمد بن حسن صفار، از يعقوب بن يزيد، از محمد بن ابي عمير، از حماد، از حريز، از زرارة بن أعين، از امام باقر عليه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، نباید بدون خواندن نماز وتر [= دو رکعت نافله بعد از نماز عشاء] بخوابد.

باب ٢٧

العلّة التي من أجلها كان رسول الله صلى الله عليه وآله
لا يصلي الركعتين من جلوس بعد العشاء الآخرة و يأمر بهما

١- حدثنا علي بن أحمد، قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله، عن موسى بن عمران، عن عمّه الحسين بن يزيد، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يبيت إلا بوتر. قال: قلت: يعني الركعتين بعد العشاء الآخرة. قال: نعم، إنهما بركعة، فمن صلاهما ثم حدث به حدث الموت مات على وتر، فإن لم يحدث به حدث الموت يصلي الوتر في آخر الليل. فقلت له: هل صلى رسول الله صلى الله عليه وآله هاتين الركعتين؟ قال: لا، قلت: ولم؟ قال: لأن رسول الله صلى الله عليه وآله كان يأتيه الوحي، و كان يعلم أنه هل يموت في هذه الليلة أولا، و غيره لا يعلم، فمن أجل ذلك لم يصلهما و أمر بهما.



باب بیست و هفتم

سرّ این که رسول خدا ﷺ دو رکعت بعد از عشاء را نمی خواندند:
اما به انجام آن امر می فرمودند

حدیث اول

۵۱

علی بن احمد، از محمد بن ابی عبدالله، از موسی بن عمران، از عمویش حسین بن یزید، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: کسی که به خدا و روز واپسین ایمان دارد، نباید بدون خواندن نماز وتر بخوابد. ابوبصیر گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مقصود شما از «وتر» همان دو رکعت بعد از نماز عشاء است؟ فرمودند: آری، آن دو رکعت جای یک رکعت به حساب می آید، و اگر کسی آن را بخواند، آن گاه مرگش برسد، مانند کسی است که نماز وتر آخر شب را خوانده باشد، و اگر هم نمرد، نماز وتر آخر شب را می خواند. عرض کردم: آیا پیامبر ﷺ هم این دو رکعت را می خواندند؟ فرمودند: خیر، عرض کردم: برای چه؟ فرمودند: به خاطر این که به پیامبر ﷺ وحی می رسید و می دانست که آیا در آن شب فوت می کند یا نه، ولی دیگران این علم را ندارند، و ایشان خود این نماز را نمی خواندند، ولی به دیگران امر می فرمودند که بخوانند.^۱

باب ۲۸

العلة التي من أجلها يستحب مباشرة الأرض بالكفين في السجود

۱- حدثنا محمد بن الحسن، قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن إبراهيم بن

۱. مقصود این روایت که: «آیا پیامبر ﷺ این دو رکعت را می خواندند؟...» این است که آیا پیامبر ﷺ بر خواندن آن مداومت می کرد یا خیر؟!



هاشم، عن النوفلي، عن السكوني، عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليه السلام قال: إذا سجد أحدكم فليباشر بكفيه الأرض؛ لعل الله يصرف عنه الغل يوم القيامة.

باب بیست و هشتم

سر استحباب نهادن دو دست در حال سجده بر زمین

حدیث اول

۵۲

محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفار، از ابراهیم بن هاشم، از نوفلی، از سکونی، از امام صادق، از پدر بزرگوارش عليه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: چون کسی سجده کند، دو کف دست خود را به زمین فرش نماید، امید است خدای تعالی در روز رستاخیز، بند و زنجیر را از او برگرداند.^۱

باب ۲۹

علّة وضع اليدين على الأرض في السجود قبل الركبتين

۱- أخبرني علي بن حاتم، قال: أخبرنا القاسم بن محمد، عن حمدان بن الحسين بن الوليد، عن طلحة السلمي، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: قلت: لأيّ علّة توضع اليدين على الأرض في السجود قبل الركبتين؟ قال: لأنّ اليدين هما مفتاح الصلاة.

۱. از جناب ابوذر نقل شده که: هیچ بنده‌ای سجده‌ای برای خدا نمی‌کند، جز آن که توسط آن مقام و منزلتش را بالا می‌برد، و ثوابی برای او می‌نویسد. (کنز العمال، ج ۷، ص ۳۰۷)

باب بیست و نهم

عَلَّتْ رُوی زَمینِ نِهاندنِ دَست‌ها
بِه هَنگامِ سَجدِه پِیش از قَرارِ گِرَفتنِ زانوها

حدیث اول

۵۳

علی بن حاتم، از قاسم بن محمد، از حمدان بن حسین، از حسین بن ولید، از طلحه سلمی، از امام صادق علیه السلام نقل نموده، وی گفت: محضر امام علیه السلام عرض کردم: چرا به هنگام سجده، دست‌ها را پیش از زانو روی زمین می‌نهند؟ حضرت فرمودند: برای این که دست‌ها، کلید نماز می‌باشند؛ [چه آن که نماز با بالا بردن دست‌ها هنگام گفتن تکبیرة الإحرام، افتتاح و آغاز می‌گردد].

باب ۳۰

العَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا

يُقَالُ فِي الرُّكُوعِ «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ»

و فِي السُّجُودِ «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ»

۱- اَبی‌الله علیه السلام قال: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي النُّصْرُ وَ فَضَالَةُ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام، قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ فِي الصَّلَاةِ إِلَى جَانِبِهِ الْحُسَيْنَ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام فَكَبَّرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَلَمْ يَحِرْ الْحُسَيْنُ علیه السلام التَّكْبِيرَ فَلَمْ يَزَلْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَكْبُرُ وَ يَعَالِجُ الْحُسَيْنَ علیه السلام التَّكْبِيرَ فَلَمْ يَحِرْهُ، حَتَّى أَكْمَلَ سَبْعَ تَكْبِيرَاتٍ فَأَحَارَ الْحُسَيْنَ علیه السلام التَّكْبِيرَ فِي السَّابِعَةِ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: وَ صَارَتْ سُنَّةً.

باب سی ام

سرّ این که در رکوع «سبحان ربّی العظیم و بحمده»
و در سجده «سبحان ربّی الأعلی و بحمده» می گویند

حدیث اوّل

۵۴

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نصر و فضاله، از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به نماز ایستادند، کنارشان امام حسین علیه السلام قرار داشتند، پیامبر صلی الله علیه و آله تکبیر گفتند، ولی حسین علیه السلام تکبیر نگفتند، رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوسته تکبیر می گفتند و منتظر تکبیر حسین علیه السلام بودند، اما آن حضرت جواب نمی دادند، در هفتمین تکبیر حسین علیه السلام جواب تکبیر را دادند، امام صادق علیه السلام فرمودند: بعد از این جریان، گفتن هفت تکبیر در آغاز نماز، سنت شد.

۲- و بهذا الإسناد، عن الحسين بن سعيد، عن ابن أبي عمير، عن عمر بن أذينة، عن زرارة، عن أبي جعفر علیه السلام قال: خرج رسول الله صلی الله علیه و آله إلى الصلاة و قد كان الحسين بن علي علیه السلام أبطأ عن الكلام حتى تخوفوا أن لا يتكلّم، و أن يكون به خرس، فخرج به رسول الله صلی الله علیه و آله حامله على عاتقه و صفّ الناس خلفه، فأقامه رسول الله صلی الله علیه و آله على يمينه فافتتح رسول الله صلی الله علیه و آله الصلاة فكبر الحسين علیه السلام حتى كبر رسول الله صلی الله علیه و آله سبع تكبيرات و كبر الحسين علیه السلام فجرت السنة بذلك.

قال زرارة: فقلت لأبي جعفر علیه السلام فكيف نصنع؟ قال: تكبر سبعاً و تحمده سبعاً و تسبح سبعاً و تحمد الله و تثني عليه ثم تقرأ.



حدیث دوم

۵۵

پدرم با همین اسناد از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از زراره، از امام باقر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: حسین علیه السلام دیر به سخن آمد و در این فاصله‌ای که آن حضرت تکلم نمی‌کردند موجب نگرانی شده بود و بیمناک بودند از این که حضرت نتوانند سخن گویند، رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی برای خواندن نماز بیرون آمدند در حالی که حسین علیه السلام را به دوش گرفته بودند، مردم پشت سر آن حضرت صف بستند، پیامبر صلی الله علیه و آله حسین علیه السلام را سمت راست خود قرار دادند، آن گاه برای نماز آماده شدند و تکبیر گفتند، حسین علیه السلام نیز تکبیر گفت، دیگر بار پیامبر صلی الله علیه و آله تکبیر گفتند، حسین علیه السلام نیز تکبیر گفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله هفت بار تکبیر گفتند و حسین علیه السلام نیز از آن بزرگوار تبعیت کرد، بعد از آن، گفتن هفت تکبیر [در آغاز نماز] به صورت سنت جریان یافت.

زراره می‌گوید: محضر امام علیه السلام عرض کردم: ما چگونه عمل کنیم؟ فرمودند: هفت بار، تکبیر، هفت مرتبه تحمید، و هفت دفعه تسبیح بگو، سپس سپاس و ثنای خدا را به جا آور، بعد از آن حمد را قرائت کن، [و نمازت را ادامه بده].



۳- و بهذا الإسناد، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة، عن حسين، عن زيد الشحام، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: قلت له: ما الافتتاح؟ فقال: تكبيرة تجزيك. قلت: فالسبع؟ قال: ذلك الفضل.

حدیث سوم

۵۶

پدرم با همین اسناد از حسین بن سعید، از فضاله، از حسین، از زید شحام نقل کرده، وی می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: افتتاح چیست؟ فرمودند: تکبیری که تو را کفایت کند. عرض کردم: هفت بار بگویم؟! فرمودند: این عدد، مرتبه فضل و بیانگر استحباب است.



٤- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَاتِمٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ الْحُسَيْنِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْوَلِيدِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: لَأَيِّ عِلَّةٍ صَارَ التَّكْبِيرُ فِي الْإِفْتِتَاحِ سَبْعَ تَكْبِيرَاتٍ أَفْضَلَ؟ وَ لَأَيِّ عِلَّةٍ يُقَالُ فِي الرُّكُوعِ: سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ وَ يُقَالُ فِي السُّجُودِ: سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ؟

قال: يا هشام! إنَّ الله تبارك و تعالى خلق السموات سبْعاً و الأرضين سبْعاً و الحجب سبْعاً، فلَمَّا أُسْرِيَ بالنبي صلى الله عليه وآله و كان من ربه كقَاب قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى رَفَعَ لَهُ حِجَابَ مَنْ حِجَبَهُ، فَكَبَّرَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله و جعل يقول: الكلمات التي تُقال في الافتتاح، فلَمَّا رَفَعَ لَهُ الثَّانِي كَبَّرَ، فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى بَلَغَ سَبْعَ حُجُبٍ وَ كَبَّرَ سَبْعَ تَكْبِيرَاتٍ، فَلِذَلِكَ الْعِلَّةُ يَكَبَّرُ فِي الْإِفْتِتَاحِ فِي الصَّلَاةِ سَبْعَ تَكْبِيرَاتٍ.

فلَمَّا ذَكَرَ مَا رَأَى مِنْ عِظَمَةِ اللَّهِ ارْتَعَدَتْ فَرَائِضُهُ فَايْتَرَكَ عَلَى رِكْبَتَيْهِ وَ أَخَذَ يَقُولُ: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ» فَلَمَّا اعْتَدَلَ مِنْ رُكُوعِهِ قَائِماً إِلَيْهِ فِي مَوْضِعٍ أَعْلَى مِنْ ذَلِكَ الْمَوْضِعِ خَرَّ عَلَى وَجْهِهِ وَ جَعَلَ يَقُولُ: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ» فَلَمَّا قَالَ سَبْعَ مَرَّاتٍ سَكَنَ ذَلِكَ الرَّعْبَ، فَلِذَلِكَ جَرَتْ بِهِ السَّنَّةُ.

حديث چهارم

٥٧

علی بن حاتم، از قاسم بن محمد، از حمدان بن حسین، از حسین بن ولید، از حسین بن ابراهیم، از محمد بن زیاد، از هشام بن حکم، از امام هفتم علیه السلام نقل کرده و می گوید: محضر امام علیه السلام عرض کردم: به چه جهت در آغاز نماز، گفتن هفت تکبیر افضل [و مستحب] است؟ و برای چه در رکوع، ذکر «سبحان ربی العظیم و بحمده» و در سجده، ذکر «سبحان ربی الاعلی و بحمده» گفته می شود؟

در پاسخ فرمودند: ای هشام! خدای تعالی آسمان را هفت طبقه و زمین را هفت طبقه آفرید، و نیز هفت حجاب پدید آورد، هنگامی که نبی اکرم صلى الله عليه وآله را به آسمان برد،



آن گاه که به مقام قرب الهی نزدیک شد تا آن که فاصله او با پیامبر به اندازه فاصله دو کمان یا کمتر بود، خدای سبحان حجابی از حجاب‌های هفت‌گانه را برای پیامبر ﷺ کنار زد، حضرت در آن حال، تکبیر گفت و کلماتی را که در آغاز نماز می‌گویند، بر زبانش جاری کرد، و زمانی که حجاب دوم برداشته شد، دیگر بار حضرت زبان به تکبیر گشود، و هم چنان ادامه داشت تا همه پرده‌ها کنار زده شد و حضرت نیز هفت تکبیر گفت، لذا در افتتاح نماز، گفتن هفت تکبیر، مستحب گردید.

آن هنگامه که حضرت شکوه غیر قابل توصیف پروردگار بی همتا را متذکر شد، آن چنان دچار دهشت گردید که شانه‌هایش سخت لرزید، و به زانوانش تکیه داد، در آن حال عرض کرد: «سبحان ربی العظیم و بحمده»، و زمانی که از رکوع برخاست به نقطه‌ای فراتر از جایگاه قبلی چشم دوخت [آن چنان واله و شیدای عظمت بی مثالش گشت که] به خاک افتاد و صورت بر زمین نهاد [و پیشانی بر آستان محبوب سائید و در آن حال] عرض کرد: «سبحان ربی الأعلی و بحمده»، وقتی این ذکر را هفت بار تکرار کرد، دهشت از وجودش رخت بر بست و آرام گردید، لذا هفت بار گفتن این ذکر، سنت شد.



۵- و عنه قال: حدَّثنا إبراهيم بن عليّ، قال: حدَّثنا أحمد بن محمد الأنصاري، قال: حدَّثنا الحسين بن عليّ العلويّ، عن أبي حكيم الزاهد، عن أحمد بن عبد الله، قال: قال رجل لأُمير المؤمنين عليه السلام يا ابن عمّ خير خلق الله! ما معنى رفع يديك في التكبير الأولى؟

فقال عليه السلام: الله أكبر الواحد الأحد الذي ليس كمثله شيء، لا يقاس بشيء، ولا يلمس بالأخماس، ولا يدرك بالحواس، قال الرجل: ما معنى مدّ عنقك في الركوع؟ قال: تأويله أمنت بوحدايتك و لو ضربت عنقي.



حدیث پنجم

۵۸

علی بن حاتم، از ابراهیم بن علی، از احمد بن محمد انصاری، از حسین بن علی علوی، از ابو حکیم زاهد، از احمد بن عبدالله نقل کرده، وی می گوید: مردی محضر امیر مؤمنان علیه السلام شرفیاب شد، عرض کرد: ای پسر عموی برترین و شایسته ترین آفریده خدا! فلسفه بالا بردن دستان در تکبیر نخست چیست؟

فرمودند: مقصود توجه داشتن به معنای «الله اکبر» است، یعنی: خدای یگانه و بی همتایی که هیچ چیز همانندش نیست، و با هیچ موجودی قیاس نمی شود، با اشیاء و اجناس مشته نمی گردد، و با حواس درک نمی شود.

آن شخص عرض کرد: علت و فلسفه کشیدن گردن هنگام رکوع چیست؟ فرمودند: تفسیرش آن است که: «آمنت بوحدانیک ولو ضربت عنقی: معبودا به وحدانیت و یگانگی تو، سخت پایدار و استوارم، گرچه گردنم زنی!».

مرکز تحقیق و پژوهش اسلامی

ع- ابی الله قال: حدَّثنا أحمد بن إدريس، عن محمد بن أحمد، عن يوسف بن الحارث، عن عبدالله بن يزيد المقرئ، عن موسى بن أيوب الغافقي، عن عقبة بن عامر الجهني، أنه قال: لما نزلت ﴿فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾ قال لنا رسول الله ﷺ: اجعلوها في ركوعكم، و لما نزلت ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ قال لنا رسول الله ﷺ: اجعلوها في سجودكم.

حدیث ششم

۵۹

پدرم علیه السلام از احمد بن ادريس، از محمد بن احمد، از يوسف بن حارث، از عبدالله بن يزيد مقرئ، از موسى بن أيوب غافقی، از عقبة بن عامر جهنی نقل کرده که وی گفت: هنگامی که آیه: ﴿فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾: «حال که چنین است به نام پروردگار

بزرگت تسبیح کن (و او را پاک و منزّه بشمار)؛^۱ نازل شد، پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: آن را ذکر رکوع خود قرار دهید [و در رکوع بگویید: «سبحان ربّي العظیم و بحمده»].
و زمانی که آیه ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾: «منزّه شمار نام پروردگار بلند مرتبهات را»^۲ نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: آن را ذکر سجود خود قرار دهید [و در سجده بگویید: «سبحان ربّي الأعلی و بحمده»].

باب ۳۱

العلّة التي من أجلها يجزي للإمام تكبيرة واحدة في افتتاح الصلاة

۱- ابي ﷺ قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن سعيد، عن فضالة، عن معاوية بن عمّار، عن أبي عبد الله ﷺ، قال: يجزيك إذا كنت وحدك ثلاث تكبيرات، و إذا كنت إماماً أجزاءك تكبيرة واحدة؛ لأنّ معك ذا الحاجة و الضعیف و الكبير.

باب سی و یکم

علت این که برای امام جماعت، گفتن یک تکبیر در افتتاح نماز، کافی است

حدیث اول

۶۰

پدرم ﷺ از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عيسى، از حسن بن سعيد^۳، از

۱. سوره واقعه، آیه ۷۴.

۲. سوره اعلی، آیه ۱.

۳. حسن بن سعید اهوازی برادر حسین بن سعید است، این دو برادر تفسیری تألیف کرده‌اند که به تفسیر «ابن سعید» شهرت یافته و به همین شکل تألیف سی کتاب میان این دو برادر به اشتراک معروف می‌باشد. (الذریعه، ج ۷، ص ۴۷)



فضاله، از معاوية بن عمار، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: وقتی به تنهایی نماز می‌خوانی، گفتن سه تکبیر در افتتاح نماز کافی است، و زمانی که امام جماعت هستی، گفتن یک تکبیر کفایت می‌کند، زیرا در جمع نمازگزاران افراد سالمند، ضعیف و گرفتار هستند [که باید حال آنان رعایت گردد].

باب ۳۲

العلّة التي من أجلها صارت الصلاة ركعتين و أربع سجّادات

۱- حدّثنا محمد بن علي ما جيلويه، عن عمّه محمد بن أبي القاسم، عن محمد بن علي الكوفي، عن صباح الحذاء، عن إسحاق بن عمار، قال: سألت أبا الحسن موسى بن جعفر عليه السلام: كيف صارت الصلاة ركعة و سجّدتين؟ وكيف إذا صارت سجّدتين لم تكن ركعتين؟ فقال: إذا سألت عن شيء ففرّغ قلبك لفهم. إنّ أوّل صلاة صلّاها رسول الله صلى الله عليه وآله إنّما صلّاها في السّماء بين يدي الله تبارك و تعالى قدّام عرشه جلّ جلاله، و ذلك أنّه لما أسري به و صار عند عرشه تبارك و تعالى فتجلّى له عن وجهه حتّى رآه بعينه، قال: يا محمد! أدن من صاد، فاغسل مساجدك و طهرها و صلّ لربّك، فدنا رسول الله صلى الله عليه وآله إلى حيث أمره الله تبارك و تعالى فتوضّأ فأسبغ و ضوءه، ثم استقبل الجبار تبارك و تعالى قائماً، فأمره بافتتاح الصلاة ففعل.

فقال: يا محمد! اقرأ «بسم الله الرحمن الرحيم» «الحمد لله ربّ العالمين» إلى آخرها ففعل ذلك، ثم أمره أن يقرأ نسبة ربّه تبارك و تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم قل هو الله أحد الله الصمد» ثم أمسك عنه القول، فقال رسول الله «قل هو الله أحد الله الصمد» فقال: قل: «لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفواً أحد» فأمسك عنه القول، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: كذلك الله ربّي كذلك الله ربّي كذلك الله ربّي، فلما قال ذلك، قال: اركع يا محمد لربّك، فركع رسول الله صلى الله عليه وآله فقال له و هو راکع: قل: «سبحان ربّي العظيم



و بحمده» ففعل ذلك ثلاثاً، ثم قال: ارفع رأسك يا محمد! ففعل ذلك رسول الله ﷺ فقام منتصباً بين يدي الله عز وجل فقال: اسجد يا محمد لربك فخرّ رسول الله ﷺ ساجداً فقال: قل: «سبحان ربّي الأعلى و بحمده» ففعل ذلك رسول الله ﷺ ثلاثاً فقال له: استو جالساً يا محمد! ففعل.

فلما استوى جالساً ذكر جلال ربّه جلّ جلاله فخرّ رسول الله ﷺ ساجداً من تلقاء نفسه، لا لأمر أمره ربّه عز وجل فسبح أيضاً ثلاثاً فقال: انتصب قائماً ففعل فلم ير ما كان رأى من عظمة ربّه جلّ جلاله فقال له: اقرأ يا محمد! و افعل كما فعلت في الركعة الأولى، ففعل ذلك رسول الله ﷺ ثم سجد سجدة واحدة، فلما رفع رأسه ذكر جلاله ربّه تبارك و تعالى الثانية فخرّ رسول الله ﷺ ساجداً من تلقاء نفسه، لا لأمر أمره ربّه عز وجل فسبح أيضاً.

ثم قال له: ارفع رأسك ثبتك الله و اشهد أن لا إله إلا الله و أنّ محمد رسول الله ﷺ، و أنّ الساعة آتية لا ريب فيها، و إنّ الله يبعث من في القبور، اللهم صلّ على محمد و آل محمد، و ارحم محمداً و آل محمد كما صليت و باركت و ترخمت و مننت على إبراهيم و آل إبراهيم، إنّك حميد مجيد، اللهم تقبل شفاعته في أمته و ارفع درجته، ففعل.

فقال: سلّم يا محمد! استقبل فاستقبل رسول الله ﷺ ربّه تبارك و تعالى و تقدّس وجهه مطرقاً فقال: السّلام عليك فأجابه الجبّار جلّ جلاله فقال: و عليك السّلام يا محمد! بنعمتي قوّيتك على طاعتي، و بعصمتي إياك اتخذتك نبياً و حبيباً، ثم قال أبو الحسن عليه السلام: و إنّما كانت الصلاة التي أمر بهاركتين و سجدتين، و هو ﷺ إنّما سجد سجدتين في كلّ ركعة عمّا أخبرتك من تذكرة لعظمة ربّه تبارك و تعالى فجعله الله عز وجل فرضاً.

قلت: جعلت فداك و ما صاد الذي أمر أن يغسل منه؟ فقال: عين تنفجر من ركن من أركان العرش يقال له: ماء الحياة، و هو ما قال الله عز وجل: ﴿ص و القرآن ذي الذكر﴾ إنّما أمره أن يتوضأ و يقرأ و يصلي.

باب سی و دوم

فلسفه این که نماز، دو رکعت و مشتمل بر چهار سجده است

حدیث اول

۶۱

محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابوالقاسم، از محمد بن علی کوفی، از صباح حدّاء، از اسحاق بن عمار نقل کرده که وی گفت: از امام هفتم علیه السلام پرسیدم: چگونه نماز با دو سجده، یک رکعت به شمار می آید، چرا با دو سجده دو رکعت محسوب نمی شود؟

حضرت فرمودند: اینک که درباره مطلب و نکته ای سؤال کردی، گوش جان سپار و اندیشه ات را از اوهام تهی کن تا آن چه می گویم به خوبی دریابی! نخستین نمازی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به جا آوردند، نمازی بود که آن حضرت در آسمان و در پیشگاه خدای سبحان و آستانه عرش الهی انجام دادند، بدین شرح:

زمانی که آن جناب به آسمان اوج گرفت، به عرش باری تعالی رسید، ذات حق تجلی نمود و رسول خدا صلی الله علیه و آله تماشاگر این جلوه بود، آن گاه خداوند فرمود: ای محمد! نزدیک «صاد»^۱ شو، و مساجد [= مواضعی که به هنگام سجده روی زمین قرار می گیرد] خویش را تطهیر کن، سپس برای پروردگارت نماز بخوان.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به جایگاه و مکانی که خدا امر فرموده بود، نزدیک شد و وضو گرفت، آن گاه در پیشگاه خدا قرار گرفت، دستور داد تا تکبیر افتتاح نماز را بگوید،

۱. «صاد» نام آبی است که از ساق راست عرش می جوشد و جاری می شود. عمر بن اذینه از امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: در شب معراج به من وحی شد که ای محمد صلی الله علیه و آله! به «صاد» نزدیک شو و سجده گاه های خویش را بشوی و طاهر ساز و جهت خداوندگار خویش نماز گزار، پس آن حضرت به «صاد» که چشمه ای است جوشان از ساق راست عرش نزدیک شد و با دست راست خویش از آن آب برداشت و وضو ساخت. (وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۷۴)



حضرت تکبیر گفت، خدا فرمود: ای محمد بخوان: «بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين»... تا آخر سوره، حضرت سوره را خواند، آن گاه خداوند فرمان داد اوصافش را قرائت نماید: «بسم الله الرحمن الرحيم، قل هو الله أحد، الله الصمد» به این جا که رسید، خداوند کلام را قطع نمود، پس رسول خدا ﷺ گفت: «قل هو الله أحد، الله الصمد».

سپس خدای سبحان فرمود: بگو: «لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفواً أحد» به این جا که رسید، خداوند سخن را قطع کرد، رسول خدا ﷺ سه مرتبه گفت: «كذلك الله ربّي». آن گاه خدا فرمود: ای محمد! برای پروردگارت رکوع کن، حضرت نیز رکوع کرد و سه بار گفت: «سبحان ربّي العظيم و بحمده»، سپس فرمود: ای محمد! سر از رکوع بردار، حضرت سر برداشت و در پیشگاه خداوند ایستاد، آن گاه فرمود: ای محمد! برای پروردگارت سجده کن، حضرت سجده کرد، فرمود: بگو: «سبحان ربّي الأعلى و بحمده»، حضرت سه بار این ذکر را تکرار کرد، سپس فرمود: ای محمد! آرام بنشین: حضرت آرام نشست و در این حال شکوه و عظمت پروردگارش را به یاد آورد، پس بدون این که خدای سبحان او را به انجام سجده ای دیگر فرمان دهد، سجده کرد و سه بار ذکر سجود را تکرار نمود.

آن گاه خداوند فرمود: [ای محمد!] بایست، حضرت نیز ایستاد، پس فرمود: آن چه در رکعت اول انجام دادی در رکعت دوم نیز به جا آور، حضرت نیز مانند رکعت اول، رکعتی دیگر به جا آورد، آن گاه به سجده رفت، وقتی شکوه و جلال پروردگارش را به یاد آورد، بدون این که خداوند او را به انجام سجده ای دیگر امر کند، سجده کرد و در آن تسبیح خدا گفت، سپس خداوند به او فرمود: سر از سجده بردار که خدا [همواره] تو را ثابت قدم گرداند، و این گونه بگو: «أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله، و أن الساعة آتية لا ريب فيها و أن الله يبعث من في القبور، اللهم صل على محمد و آل محمد و ارحم محمد و آل محمد، كما صليت و باركت و ترحمت و مننت



علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید، اللّٰهُمَّ تقبّل شفاعته فی امّته و ارفع درجته».

حضرت نیز این گونه گفت: سپس فرمود: ای محمّد! به سمت قبله توجّه نما و بدان سو سلام کن، حضرت نیز به سمت قبله توجّه کرد و به خداوند سلام کرد و گفت: «السّلام علیک» خدا نیز پاسخ داد: «و علیک السّلام یا محمّد! بنعمتی قویّتک علی طاعتی و بعصمتی ایّاک اتّخذتک نبیّاً و حبیباً».

آن گاه امام کاظم علیه السلام فرمود: نمازی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مأمور به انجامش گردید، دو رکعت به همراه دو سجده بود، ولی حضرت در هر رکعت دو سجده به جا آورد، و سرّش همان نکته‌ای بود که تو را از آن باخبر ساخته و گفتم: وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شکوه و عظمت پروردگارش را متذکّر شد، دوباره سجده کرد، و خداوند نیز نماز را به همان کیفیت و شیوه‌ای که پیامبر صلی الله علیه و آله به جا آورد، واجب فرمود.

اسحاق بن عمار می‌گوید: به امام علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم؛ مقصود از واژه «صاد» که پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور بود تا سجده گاه‌های خود را بشوید، چیست؟

فرمودند: چشمه‌ای است جوشان که بر اثر شکافته شدن رکنی از ارکان عرش جاری گشته و به آن آب حیات گفته می‌شود، و همین معنا مقصود خدای سبحان در قرآن کریم است که می‌فرماید: ﴿ص وَالْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ﴾: «ص، سوگند به قرآنی که دارای ذکر است»^۱، خدا پیامبرش را مأمور کرد تا از چشمه صاد وضو بگیرد، حمد را قرائت کند و نماز بخواند.



۲- حدّثنا علی بن أحمد، قال: حدّثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي، عن محمد بن إسماعیل، عن عليّ بن العباس، عن عكرمة بن عبد العزيز، عن هشام بن الحكم، قال:



سألت أبا عبد الله عليه السلام عن علة الصلاة كيف صارت ركعتين و أربع سجعات ألا كانت ركعتين و سجدتين فذكر نحو حديث إسحاق بن عمار عن أبي الحسن عليه السلام يزيد اللفظ و ينقص.

حدیث دوم

۶۲

علی بن احمد، از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از عکرمه بن عبدالعزیز، از هشام بن حکم نقل کرده، وی می گوید: از امام صادق عليه السلام درباره علت نماز سؤال نموده و عرض کردم: چگونه نماز به صورت دو رکعت همراه با چهار سجده گردیده، چرا دو رکعت با دو سجده همراه نگردید؟ امام عليه السلام با اندکی تفاوت در الفاظ روایت همان پاسخی را عنوان فرمودند که در حدیث اسحاق به عمار از امام هفتم نقل شده بود.

۳- حدثنا علي بن أحمد، قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله، عن موسى بن عمران، عن الحسين بن يزيد، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: لم صارت الصلاة ركعتين و أربع سجعات؟ قال: لأن ركعة من قيام بركعتين من جلوس.

حدیث سوم

۶۳

علی بن احمد، از محمد بن ابی عبد الله، از موسی بن عمران، از حسین بن یزید، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر نقل کرده که وی گفت: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: به چه دلیل نماز دو رکعت و مشتمل بر چهار سجده است؟ حضرت فرمودند: به دلیل این که یک رکعت نماز ایستاده، معادل دو رکعت نشسته محسوب می گردد.



٤- أخبرنا علي بن سهل، قال: حدثنا إبراهيم بن علي، حدثنا أحمد بن محمد الأنصاري، عن الحسن بن علي العلوي، قال: حدثني أبو حكيم الزاهد، قال: حدثني أحمد بن علي الراهب، قال: قال رجل لأمير المؤمنين عليه السلام: يا ابن عمّ خير خلق الله! ما معنى السجدة الأولى؟ فقال: تأويله اللهم إنيك منها خلقتني^١ - يعني من الأرض - و رفع رأسك و منها أخرجتنا - و السجدة الثانية و إليها تعيدنا و رفع رأسك من الثانية و منها تخرجنا تارة أخرى. قال الرجل: ما معنى رفع رجلك اليمنى و طرحت اليسرى في التشهد؟ قال: تأويله اللهم أمت الباطل و أقم الحق.

حديث چهارم

٦٤

علي بن سهل، از ابراهيم بن علي، از احمد بن محمد انصاري، از حسن بن علي علوي، از ابو حكيم زاهد، از احمد بن علي راهب نقل کرده، وی می گوید: شخصی محضر امیر مؤمنان عليه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: ای پسر عموی برترین و شایسته ترین آفریده خدا! سجده اول بیانگر چه معنایی است؟

حضرت فرمودند: تفسیرش آن است که: «اللهم إنيك منها خلقتني: بارالها! مرا از زمین [= خاک] آفریدی»، و سر خود را که از سجده بر می داری، یعنی: «منها أخرجتنا: ما را از خاک بیرون آوردی» و سجده دوم گویای این معناست که: «إليها تعيدنا» مجدداً ما را به سوی آن باز خواهی گرداند» و سر خویش که از سجده بر می داری، یعنی: «و منها تخرجنا تارة أخرى: دیگر بار ما را از آن بیرون خواهی آورد»!

آن مرد عرض کرد: این که در تشهد پای راست را بلند می کنیم و آن را [روی] پای چپ قرار می دهیم، بیانگر چه معنایی است؟

فرمودند: تفسیرش این است که: «اللهم أمت الباطل و أقم الحق: معبودا! باطل را محو و نابود، حق و حقیقت را استوار و پای دار گردان».

١. و في بعض النسخ: «خلقتنا».

باب ۳۳

علة استحباب الآلات و الإكثار من الثياب في الصلاة

۱- أبي الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن عبدالله بن ميمون القداح، عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليه السلام قال: إن كل شيء عليك تصلي فيه يسبح معك. قال: و كان رسول الله ﷺ إذا أقيمت الصلاة لبس نعليه و صلى فيهما.

باب سی و سوم

سر استحباب همراه داشتن وسائل
و لباس فراوان به هنگام [خواندن] نماز

حدیث اول

۶۵

پدرم عليه السلام از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالله بن ميمون قداح^۱، از امام صادق، از پدر بزرگوارش عليه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: هر چه [از وسائل و لباس] که در نماز با خود همراه داری، با تو تسبیح می گویند، آن گاه فرمودند: رسول خدا ﷺ هنگام خواندن نماز، نعلین می پوشیدند و در آن نماز می گذاردند.^۲

۱. عبدالله بن ميمون بن داود مخزومی الولا، معروف به ابن القداح، از دانشمندان شیعه و از اصحاب امام باقر عليه السلام و امام صادق عليه السلام و به وثاقت در نقل حدیث توصیف گردیده، از تألیفات اوست: «مبعث النبي» و «صفة الجنة و النار» و «إفادة البصير». پدرش فارسی الأصل بوده و در مکه زندگی می کرده است. وفاتش به سال ۱۸۰ هـ. ق ثبت گردیده است. (معارف و معاریف، ج ۷، ص ۲۵۸)

۲. واژه «نعلین» تشبیه «نعل» است به معنای جفتی از کفش. از امام صادق عليه السلام روایت شده: نخستین کسی که نعلین اختراع کرد، ابراهیم خلیل عليه السلام بود.

علی بن فضال می گوید: امام کاظم عليه السلام را دیدم که در مسجد پیامبر ﷺ از سمت بالای سر، شش یا هشت رکعت نماز خواند در حالی که نعلین به پا داشت. (بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۱۳ و ج ۸۳، ص ۲۷۵)



۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مَتِيلٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، قَالَ: إِنَّ الْإِنْسَانَ إِذَا كَانَ فِي الصَّلَاةِ فَإِنَّ جَسَدَهُ وَثِيَابَهُ وَكُلَّ شَيْءٍ حَوْلَهُ يَسْبَحُ.

حدیث دوم

۶۶

محمّد بن حسن متیل، از محمّد بن الحسن، از محمّد بن یحیی، از طلحة بن زید، از جعفر بن محمّد، از پدر بزرگوارش، از حضرت علی علیه السلام نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمودند: هنگامی که انسان به خواندن نماز اشتغال دارد، بدن، لباس و همه اشیاء پیرامونش ذکر و تسبیح خدا می‌گویند.

[«تسبیح و حمد عمومی موجودات جهان»]

به تناسب حدیث مزبور و اهمیت داشتن آن، لازم دانستم بحث مختصری را به عنوان «تسبیح و حمد عمومی موجودات جهان» مطرح نمایم.

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿... وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...﴾: «هیچ موجودی نیست مگر این که تسبیح و حمد خدا می‌گوید، ولی شما تسبیح آنها را درک نمی‌کنید.»^۱

آیه شریفه بیانگر این معناست که: عالم هستی یک پارچه زمزمه و غوغاست، هر موجودی به نوعی به حمد و ثنای حق مشغول است، و غلغله‌ای خاموش در پهنه جهان هستی طنین افکنده که بی‌خبران توانائی شنیدن آن را ندارند. اما اندیشمندانی که قلب و جانیشان به نور ایمان زنده و روشن است، این صدا را از هر سو به خوبی به گوش جان می‌شنوند و به گفته شاعر:

گر تو را از غیب چشمی باز شد با تو ذرات جهان هم راز شد



نطق آب و نطق خاک و نطق گل
جمله ذرات، در عالم نهان
ما سمیعیم و بصیر و باهشیم
از جمادی سوی جان جان شوید
فشاش تسبیح جمادات آیدت
هست محسوس حواس اهل دل!
با تو می گویند روزان و شبان
با شما نامحرمان ما خامشیم
غلغل اجزای عالم بشنوید
وسوسه تاویل ها بزدایدت

با پیشرفت علم و دانش بشر، و برداشتن پرده از گوشه‌هایی از اسرار و رازهای این عالم پهناور، این حمد و تسبیح عمومی موجودات آشکارتر شده است.

اگر یک روز آن شاعر نکته پرداز، هر برگگی از برگ‌های درختان سبز را دفتری از معرفت کردگار می‌دانست، دانشمندان گیاه شناس امروز، درباره این برگ‌ها نه یک دفتر، بلکه کتاب‌ها نوشته‌اند، و از ساختمان اسرار آمیز کوچک‌ترین اجزای آن، یعنی سلول‌ها گرفته تا طبقات هفتگانه برگ، دستگاه تنفسی آن، رشته‌های آبیاری، تغذیه و سایر ویژگی‌های پیچیده برگ‌ها در این کتاب بحث‌ها کرده‌اند.

بر این اساس هر برگگی، شب و روز نغمه توحید سر می‌دهد و آواز رسای تسبیحش را در درون باغ و جنگل، بر فراز کوه‌ها، در پیچ و خم دره‌ها پخش می‌کند، اما بی خبران چیزی از آن را نمی‌فهمند، خاموششان می‌شمارند و زبان بسته!

گوشه‌ای از روایات اهل بیت علیهم‌السلام

در روایاتی که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه اهل بیت علیهم‌السلام رسیده، تعبیرات جالبی در این زمینه دیده می‌شود، از جمله:

یکی از یاران امام صادق علیه‌السلام می‌گوید: از تفسیر آیه ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾^۱ سؤال کردم. امام علیه‌السلام فرمود: «كُلُّ شَيْءٍ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ إِنَّا لَنَرَى أَنْ يَنْقُضَ الْجِدَارُ وَ هُوَ تَسْبِيحُهَا: آری هر چیز تسبیح و حمد خدا می‌گوید، حتی هنگامی که



دیوار می شکافد (و صدائی از آن به گوش می رسد) همان تسبیح دیوار است.^۱
 امام باقر علیه السلام صدای گنجشکانی را شنید، فرمود: می دانید این ها چه می گویند؟
 «ابو حمزه ثمالی» که از یاران خاص امام بود می گوید عرض کردم: نه.
 فرمود: «يُسَبِّحُنَ رَبَّهُنَّ عَزَّوَجَلَّ وَ يَسْتَلْنَن قُوَّتَ يَوْمِهِنَّ: این ها تسبیح خداوند بزرگ
 را می گویند، و روزی خود را از او می خواهند».

در حدیث دیگری می خوانیم: یک روز پیامبر صلی الله علیه و آله نزد «عایشه» آمده فرمود: این
 دو لباس مرا بشوی، عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله دیروز شستم، فرمود: «أَمَا عَلِمْتَ
 أَنَّ الثَّوْبَ يُسَبِّحُ فَإِذَا اتَّسَخَ انْقَطَعَ تَسْبِيحُهُ: آیا نمی دانی که لباس انسان نیز تسبیح خدا
 می گوید و هنگامی که چرک و آلوده شود تسبیح آن قطع می شود».

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «لِلدَّابَّةِ عَلَى صَاحِبِهَا سِتَّةُ حُقُوقٍ:
 لَا يُحْمَلُهَا فَوْقَ طَاقَتِهَا وَلَا يَتَّخِذُ ظَهْرَهَا مَجْلِسًا يَتَحَدَّثُ عَلَيْهَا وَ يَبْدَأُ بِعَلْفِهَا إِذَا نَزَلَ وَ لَا
 يَسْمُمُهَا وَ لَا يَضْرِبُهَا فِي وَجْهِهَا؛ فَإِنَّهَا تُسَبِّحُ وَ يَغْرِضُ عَلَيْهَا الْمَاءُ إِذَا مَرَّ بِهِ: حیوان بر
 صاحبش، شش حق دارد: بیش از توانائیش بر او بار نکند، پشت او را مجلسی برای
 سخن گفتن قرار ندهد (بلکه هنگامی که به دیگری می رسد و می خواهد با او صحبت
 کند، پیاده شود و پس از اتمام سخن سوار شود)، در هر منزلی وارد می شود، نخست
 علف او را آماده کند، علامت داغ در صورت او نگذارد، و او را نزند - چرا که تسبیح
 خدا می گوید - و هنگامی که بر چشمه آب و مانند آن می گذرد، او را به کنار آب برد» (تا
 اگر تشنه است بنوشد).

مجموع این روایات، که بعضی از آنها معانی دقیق و باریکی دارد، نشان می دهد:
 این حکم عمومی تسبیح موجودات، همه چیز را بدون استثناء در بر می گیرد.
 و این که: در برخی از روایات خواندیم، هنگامی که لباس آلوده و کثیف می شود،



تسبیح آن قطع می‌گردد، ممکن است اشاره به این باشد که: موجودات تا چهره پاک طبیعی دارند، انسان را به یاد خدا می‌اندازند، اما هنگامی که چهره پاک طبیعی خود را از دست دادند، دیگر آن یادآوری از بین می‌رود.^۱

باب ۳۴

العلة التي من أجلها يستحب أن يصلي صلاة الصبح مع الفجر

۱- ابي الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن عبد الرحمن بن سالم، عن إسحاق بن عمار، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أخبرنا عن أفضل المواقيت في الصلاة الفجر؟ قال: مع طلوع الفجر، إن الله تبارك و تعالى يقول: ﴿إِنَّ قرآن الفجر كان مشهوداً﴾ يعني صلاة الفجر تشهدها ملائكة الليل و ملائكة النهار، فإذا صلى العبد صلاة الصبح مع طلوع الفجر أثبت له مرتين أثبتها ملائكة الليل و ملائكة النهار.

باب سی و چهارم

فلسفه استحباب خواندن نماز صبح هنگام طلوع فجر

حديث أول

۶۷

پدرم عليه السلام از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عيسى، از احمد بن محمد بن ابي نصر، از عبد الرحمن بن سالم، از اسحاق بن عمار نقل کرده که وی گفت: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: بهترین زمان خواندن نماز صبح چه وقتی است؟ فرمودند: بهترین زمان برای خواندن نماز صبح، طلوع فجر است، خدای سبحان



می فرماید: ﴿إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾: «و هم چنین قرآن فجر [= نماز صبح] را به پا دار، چرا که قرآن فجر، مشهود (فرشتگان شب و روز) است»^۱

یعنی در آغاز صبح، فرشتگان شب که مراقب بندگان خدایند جای خود را به فرشتگان روز می دهند، و چون نماز صبح در همان آغاز طلوع انجام می گیرد، هر دو گروه آن را مشاهده کرده و بر آن گواهی می دهند، از این رو، مزد و ثوابش دو بار ثبت می شود.

باب ۳۵

العلّة التي من أجلها لا يجوز ترك الأذان والإقامة

في الفجر والمغرب، في سفر و لا حضر

۱- حدثنا محمد بن الحسن، قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن محمد بن عبد الحميد العطار و أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي، عن صفوان بن مهران، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الأذان مثنى مثنى و الإقامة مثنى مثنى، و لا بدّ في الفجر و المغرب من أذان و إقامة في الحضر و السفر؛ لأنّه لا يقصر فيهما في حضر و لا سفر، و يجزىك إقامة بغير أذان في الظهر و العصر و العشاء الآخرة، و الأذان و الإقامة في جميع الصلوات أفضل.

باب سی و پنجم

سرّ این که ترک اذان و اقامه در نماز صبح و مغرب (در سفر و حضر) جایز نیست

حديث أول

۶۸

محمد بن الحسن، از محمد بن حسن صفار، از محمد بن عبد الحميد عطار و احمد

بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی، از صفوان بن مهران، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: فصول اذان و اقامه، دو بار دو بار گفته می شود،^۱ در نماز صبح و مغرب لازم است اذان و اقامه - در سفر و حضر - گفته شود، زیرا نماز صبح و مغرب نه در سفر قصر می شود و نه در حضر، اما در نماز ظهر، عصر و عشاء [نماز قصر می شود و] گفتن اقامه - بدون اذان، کفایت می کند، با این تفاوت که گفتن اذان و اقامه در همه نمازها برتر است.

باب ۳۶

العلّة التي من أجلها فرض الله عزّ وجلّ
على الناس خمس صلوات في خمس مواقيت

۱- حدّثنا محمد بن علي ماجيلويه، عن عمّه محمد بن أبي القاسم، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبي الحسن علي بن الحسين البرقي، عن عبد الله بن جبلة، عن معاوية بن عمّار، عن الحسن بن عبد الله، عن آبائه، عن جدّه الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: جاء نفر من اليهود إلى رسول الله صلّى الله عليه وآله فسأله أعلمهم عن مسائل، فكان فيما سأله أن قال: أخبرني عن الله عزّ وجلّ لأي شيء، فرض هذه الخمس صلوات في خمس مواقيت على أمّتك في ساعات الليل و النهار؟

فقال النبي صلّى الله عليه وآله: إنّ الشمس عند الزوال لها حلقة تدخل فيها، فإذا دخلت فيها زالت الشمس، فيسبّح كلّ شيء دون العرش بحمد ربّي، و هي الساعة التي يصليّ عليّ فيها ربّي، ففرض الله عزّ وجلّ عليّ و على أمّتي فيها الصلاة، و قال: «أقم الصلاة لدلوك الشمس إلى غسق الليل» و هي الساعة التي توتى فيها بجهنّم يوم القيامة، فما من مؤمن يوافق تلك الساعة أن يكون ساجداً أو راکعاً أو قائماً إلا حرّم الله جسده على

۱. دوبار گفتن تکبیر در آغاز اذان کفایت می کند، اما چهار بار گفتن از فضیلت بیشتری برخوردار می باشد.



النار، و أما صلاة العصر فهي الساعة التي أكل آدم فيها من الشجرة، فأخرجه الله من الجنة فأمر الله عز وجل ذريته بهذه الصلاة إلى يوم القيامة، و اختارها لأمتي، فهي من أحب الصلوات إلى الله عز وجل و أوصاني أن أحفظها من بين الصلوات.

و أما صلاة المغرب فهي الساعة التي تاب الله تعالى فيها على آدم و كان بين ما أكل من الشجرة و بين ما تاب الله عليه ثلاثمائة سنة من أيام الدنيا، و في أيام الآخرة يوم كالف سنة و ما بين العصر و العشاء فصلّى آدم ثلاث ركعات: ركعة لخطيئته، و ركعة لخطيئة حواء، و ركعة لتوبته، فافترض الله عز وجل هذه الثلاث ركعات على أمتي، و هي الساعة يستجاب فيها الدعاء فوعدني ربّي عز وجل أن يستجيب لمن دعاه فيها، و هي الصلاة التي أمرني بها ربّي: ﴿سبحان الله حين تمسون و حين تصبحون﴾.

و أما صلاة العشاء الآخرة فإنّ للقبر ظلمة و ليوم القيامة ظلمة فأمرني الله تعالى و أمتي بهذه الصلاة في ذلك الوقت لتتور القبر، و يعطيني و أمتي النور على الصراط، و ما من قدم مشيت إلى صلاة العتمة إلّا حرّم الله جسدها على النار، و هي الصلاة التي اختارها للمرسلين قبلي.

و أما صلاة الفجر فإنّ الشمس إذا طلعت تطلع على قرني شيطان فأمرني الله عز وجل أن أصلي صلاة الغداة قبل طلوع الشمس، و قبل أن يسجد لها الكافر فتسجد أمتي لله عز وجل و سرعتها أحبّ إلى الله عز وجل و هي الصلاة التي تشهدا ملائكة الليل و ملائكة النهار، قال: صدقت يا محمّد!

باب سى و ششم

سرّ این که خدای سبحان پنج نماز را در پنج وقت واجب کرده است

حدیث اول

محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد الله،



از ابی الحسن علی بن حسین برقی، از عبدالله بن جبلة، از معاویة بن عمار، از حسن بن عبدالله، از پدرانش، از جدش حسن بن علی علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: تنی چند از یهودیان محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند، آگاه‌ترین و داناترین آنان مسائلی چند از حضرت پرسید، در ضمن مسائل، این سوال را مطرح کرد: به چه جهت خدای سبحان، این پنج نماز را در پنج وقت بر امت تو - در طول شبانه روز - واجب کرده است؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: هنگام زوال، خورشید حلقه‌ای دارد که وارد آن می‌شود و در این زمان، زوال شمس تحقق می‌یابد، در این زمان همه موجودات زیر عرش، حمد و تسبیح پروردگارم را می‌گویند و آن ساعتی است که پروردگارم بر من سلام و درود می‌فرستد، در همان ساعت خدای سبحان، نماز را بر من و امتم واجب نموده و می‌فرماید:

﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ...﴾ : «نماز را از زوال خورشید (هنگام ظهر) تا نهایت تاریکی شب [=نیمه شب] بر پا دار»^۱ و این همان ساعتی است که در روز

۱. سورة اسراء، آیه ۷۸.

«دُلُوكِ الشَّمْسِ» به معنای «زوال آفتاب» از دایره نصف النهار است که وقت ظهر می‌باشد، و در اصل از ماده «دَلَك» به معنای «مالیدن» گرفته شده، چرا که انسان در آن موقع بر اثر شدت تابش آفتاب چشم خود را می‌مالد، و یا از «دَلَك» به معنای «متمایل شدن» است؛ چرا که خورشید در این هنگام از دایره نصف النهار به سمت مغرب متمایل می‌شود، و یا این که انسان، دست خود را در مقابل آفتاب حائل می‌کند، گویی نور آن را از چشم خود کنار می‌زند و متمایل می‌سازد.

در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «عبید بن زراره» از تفسیر این آیه سؤال کرد، حضرت فرمود: خداوند چهار نماز بر مسلمانان واجب کرده است که آغاز آن وقت زوال شمس (ظهر)، و پایان آن نیمه شب است. (وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۱۵).

در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام در تفسیر همین آیه هنگامی که «زراره» از آن سؤال کرد، چنین فرمود: «دُلُوكَهَا زَوَالُهَا، غَسَقُ اللَّيْلِ إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ، ذَلِكَ أَرْبَعُ صَلَوَاتٍ وَضَعَهُنَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ



قیامت، جهنم را آماده کرده و می آورند، و هیچ فرد با ایمانی نیست که در این زمان سجده یا رکوع نموده یا به نماز ایستاده، مگر آن که خدای سبحان آتش را بر بدنش حرام نموده است.

اما نماز عصر، این نماز در زمانی خوانده می شود که آدم علیه السلام در آن ساعت از میوه آن درخت ممنوع خورد و خدای سبحان او را از بهشت بیرون راند، لذا خدای تعالی به ذریه او فرمان داد تا روز قیامت در این ساعت، نماز عصر را بخوانند و من این نماز را برای امت خود برگزیدم و محبوب ترین نمازها در پیشگاه خداوند بوده، و مرا به مراقبت و حفظ آن توصیه نموده است.

اما نماز مغرب، این نماز در ساعتی خوانده می شود که خدای متعال توبه حضرت آدم علیه السلام را پذیرفت، البته بین زمانی که آدم از میوه شجره ممنوع خورد تا زمانی که توبه کرد و خدای سبحان توبه اش را پذیرفت، سیصد سال از سال های دنیا فاصله شد، و در ایام آخرت یک روزی است همانند هزار سال که بین عصر و عشاء فاصله است، حضرت آدم سه رکعت نماز در این فاصله خوانده، یک رکعت آن به جهت لغزشی که از او سر زد، یک رکعت به منظور لغزش حواء، و یک رکعت هم برای توبه ای که از لغزش خویش نادم گشت.

خدای سبحان این سه رکعت نماز را بر امت من واجب کرده و این همان ساعتی است که در آن دعا اجابت می گردد، زیرا پروردگارم به من وعده فرموده که هر کس وی را در این ساعت بخواند، دعایش اجابت خواهد شد، و این همان نمازی است که خدای سبحان مرا به انجامش مأمور ساخته و فرمودند: ﴿فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ﴾: «تسبیح و تنزیه از آن خدا است، هنگامی که شام می کنید و هنگامی که

→ وَقَتُّهُنَّ لِلنَّاسِ وَ قُرْآنُ الْفَجْرِ صَلَاةُ الْغَدَاةِ: دلوک شمس به معنای زوال آن (از دایره نصف النهار) است، و «غسق اللیل» به معنای نیمه شب است، این چهار نماز است که: پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را برای مردم قرار داد و توقیت نمود، و «قرآن الفجر» اشاره به نماز صبح است. (تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۲۴۷)



صبح می‌کنید.»^۱

اما نماز عشاء، چون قبر آدمی مکانی تاریک بوده و روز رستاخیز نیز تاریک می‌باشد، خدای سبحان من و امتم را به خواندن این نماز فرمان داد تا قبر آدمی، روشن و نورانی گردد و همچنین نور به من و امتم - در روز رستاخیز - ارزانی گردد، هیچ گامی برای خواندن این نماز برداشته نمی‌شود، جز آن که خدای سبحان، او را از آتش دوزخ ایمن می‌سازد، و همان نمازی است که خداوند برای انبیای قبل از من اختیار فرمود.

اما نماز صبح، هنگامی که آفتاب طلوع می‌کند بر دو شاخ شیطان آشکار می‌گردد، خداوند به من فرمان داد پیش از طلوع خورشید و پیش از آن که کافر آن را سجده کند، نماز صبح را بخوانم، از این رو، امت من خدای سبحان را پرستش می‌کنند و سریع خواندن این نماز - در وقت آن - مطلوب و محبوب پروردگار است، و این همان نمازی است که فرشتگان شب و روز آن را مشاهده کرده و بر آن گواهی می‌دهند.

آنگاه شخص یهودی عرض کرد: ای محمد! راست گفتی!



۲- حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل، قال: حدثنا علي بن الحسين السعدآبادي، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبيه، عن فضالة بن أيوب، عن الحسين بن أبي العلاء، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: لما أهبط الله آدم من الجنة ظهرت فيه شامة سوداء في وجهه و من قرنه إلى قدمه، فطال حزنه و بكائه على ما ظهر به، فأتاه جبرئيل عليه السلام فقال له: ما يبكيك يا آدم؟! فقال: لهذه الشامة التي ظهرت بي، قال: قم فصل، فهذا وقت الصلاة الأولى فقام فصلي، فانحطت الشامة إلى عنقه، فجاءه في وقت الصلاة الثانية، فقال: يا آدم! قم فصل فهذا وقت الصلاة الثانية، فقام فصلي، فانحطت الشامة إلى سرتي، فجاءه



وقت الصلاة الثالثة، فقال: يا آدم! قم فصلّ فهذا وقت الصلاة الثالثة، فقام فصلّى، فانحطت الشامة إلى ركبتيه، فجاءه في الصلاة الرابعة، فقال: يا آدم! قم فصلّ فهذا وقت الصلاة الرابعة، فقام فصلّى فانحطت الشامة إلى رجليه، فجاءه في الصلاة الخامسة، فقال: يا آدم! قم فصلّ فهذا وقت الصلاة الخامسة، فقام فصلّى فخرج منها فحمد الله واثنى عليه، فقال جبرئيل: يا آدم! مثل ولدك في هذه الصلاة كمثلك في هذه الشامة، من صلّى من ولدك في كلّ يوم وليلة خمس صلوات خرج من ذنوبه كما خرجت من هذه الشامة.

حدیث دوم

٧٠

محمّد بن موسی بن متوکل، از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش، از فضالة بن ایوب، از حسین بن علاء، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: هنگامی که خدای سبحان، آدم علیه السلام را از بهشت به زمین فرود آورد^۱ دانه ها و خال های سیاه رنگی در صورت و نیز از فرق سر تا پاهای وی ظاهر گشت، حزن و اندوه آدم به درازا کشید و در طول این مدت همچنان ناراحت بود، آن گاه جبرئیل علیه السلام نزد آدم علیه السلام آمد و گفت: چه چیزی تو را گریان و اندوهناک ساخته است؟

۱. ممکن است این سؤال مطرح شود که: بهشت آدم کدام بهشت بود؟ در پاسخ این پرسش باید گفت: یکی از باغ های پر نعمت و روح افزای یکی از مناطق سرسبز زمین بوده است، زیرا: اولاً - بهشت موعود قیامت، نعمت جاودانی است که در آیات بسیاری از قرآن به جاودانگی بودنش اشاره شده، و بیرون رفتن از آن ممکن نیست. ثانیاً - ابلیس آلوده و بی ایمان را در آن بهشت راهی نخواهد بود، در آن جا نه وسوسه های شیطانی است و نه نافرمانی خدا.

ثالثاً - در روایاتی که از اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده این موضوع صریحاً آمده است: یکی از راویان حدیث می گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به بهشت آدم پرسیدم: امام علیه السلام در جواب فرمود: «باغی از باغ های دنیا بود که خورشید و ماه بر آن می تابید، و اگر بهشت جاودان بود هرگز آدم از آن بیرون رانده نمی شد». (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۲۲۹)



آدم عليه السلام گفت: این دانه‌ها و خال‌های سیاه که در من ظاهر شده است. جبرئیل عليه السلام گفت: بایست و نماز بخوان، اینک وقت خواندن نماز اول است. آدم عليه السلام ایستاد و نماز گزارد، اندکی از خال‌ها - یعنی از سر تا گردن - بر طرف شد، آن گاه جبرئیل عليه السلام زمان خواندن نماز دوم نزدش آمد و گفت: بایست و نماز بخوان که اینک وقت نماز دوم است، آدم عليه السلام ایستاد و نماز گزارد و آن خال‌ها از گردن تا ناف وی بر طرف و زایل گشت، دیگر بار نزد آدم عليه السلام آمد و گفت: برخیز و نماز بخوان که هم اینک زمان خواندن نماز سوم است، آدم عليه السلام برخاست و نماز سوم را خواند، و آن خال‌ها از ناف تا سر زانو محو شد.

آن گاه جبرئیل عليه السلام وقت خواندن نماز نزدش آمد و گفت: برخیز و نماز بخوان که این ساعت، وقت خواندن نماز چهارم است، آن حضرت برخاست و نماز خواند، پس خال‌ها از سر زانو تا قدم‌های وی از بین رفت، بار دیگر جبرئیل عليه السلام به هنگام خواندن نماز پنجم نزد آدم عليه السلام آمد و گفت: بایست و نماز گزار که هم اینک وقت خواندن نماز پنجم است، آدم عليه السلام برخاست و نماز خواند و تمام خال‌های سیاه از وی محو گردید، آدم عليه السلام حمد و ثنای الهی را به جا آورد، جبرئیل عليه السلام گفت: ای آدم! مثل فرزندان تو در این نمازها چونان مثل تو در این نقطه‌ها و دانه‌های سیاه است، هر یک از فرزندان تو در طول شبانه روز این پنج نماز را بر پا دارند، از تیرگی گناه و تاریکی عصیان رهایی یافته همان گونه که تو از سیاهی و تیرگی این نقطه‌ها و خال‌های سیاه نجات یافته‌ای.

باب ۳۷

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا سَمِّيَ تَارِكُ الصَّلَاةِ كَافِرًا

۱- اَبِي بَكْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مُسْعَدَةَ



بن صدقة، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام و سئل ما بال الزاني لا تسميه كافراً و تارك الصلاة قد تسميه كافراً و ما الحجة في ذلك؟

قال: لأن الزاني و ما اشبهه إنما يعمل ذلك لمكان الشهوة؛ لأنها تغلبه، و تارك الصلاة لا يتركها إلا استخفافاً بها، و ذلك لأنك لا تجد الزاني الذي يأتي المرأة إلا و هو مستلذ لا يتوانه إياها قاصداً إليها، و كل من ترك الصلاة قاصداً لتركها فليس يكون قصده لتركها اللذة، فإذا انتفت اللذة وقع الاستخفاف، و إذا وقع الاستخفاف وقع الكفر. قيل ما الفرق بين من نظر إلى امرأة فزنى بها، أو خمرأ فشربها، و بين من ترك الصلاة حيث لا يكون الزاني و شارب الخمر مستخفاً كما استخف تارك الصلاة، و ما الحجة في ذلك؟ و ما العلة التي تفرق بينهما؟

قال: الحجة إن كلما ادخلت أنت نفسك فيه و لم يدعك إليه داع و لم يغلبك عليه غالب شهوة مثل الزنا و شرب الخمر، و أنت دعوت نفسك إلى ترك الصلاة، و ليس ثم شهوة فهو الاستخفاف بعينه فهذا فرق بينهما.

باب سى و هفتم

فلسفه نامیده شدن تارك نماز به «کافر»

حديث اول

٧١

پدرم عليه السلام از عبدالله بن جعفر حمیری، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه نقل کرده که وی گفت: از امام صادق عليه السلام شنیدم که در محضر ایشان سؤال شد: چرا به شخص زناکار و ناپاکدامن، «کافر» نگفتند اما کسی که نماز را ترک کرده، «کافر» گویند، سرش چیست؟

حضرت فرمودند: زیرا زناکار و امثال او از افراد ناپاکدامن، به خاطر خواهش نفس و رغبت به درک لذتی که بر آنها چیره شده به این معصیت اقدام می‌کنند، اما تارک



نماز، آن را ترک نکرده، مگر به خاطر سبک و ناچیز شمردن این فریضه الهی! شخص آلوده به زنا وقتی با زنی ارتباط نامشروع پیدا می‌کند، از این تماس و ارتباط لذت می‌برد و قصدش صرفاً همین کام‌جوئی و التذاذ است، اما همه افرادی که خواندن نماز را ترک می‌کنند، تنها قصدشان رها کردن نماز می‌باشد و در واقع هیچ گونه لذتی از ترک آن نمی‌برند، و هنگامی که لذت منتفی گردد، بی‌تردید تنها هدف و قصد آنها خوار و سبک شمردن نماز می‌باشد، و وقتی قصد خفیف و ناچیز پنداشتن این فریضه الهی باشد، قطعاً حالت حق ستیزی و کفر در آنها نمایان می‌گردد.

خدمت امام صادق علیه السلام عرض شد: چه فرقی است بین کسی که به زنی نگاه می‌کند و با وی زنا نماید یا شراب بپاشامد، و بین کسی که نماز را ترک کند؟ اصولاً چرا فرد زناکار و شخص شراب خوار مستخف [= خوار و سبک شمرنده] به شمار نمی‌آید، اما آن که نماز را ترک و رها ساخته، مستخف محسوب می‌گردد؟ دلیل آن چیست و علتی که آنها را از هم جدا می‌سازد کدام است؟

حضرت در پاسخ فرمودند: علتی که آنها را از یکدیگر جدا می‌کند آن است که اصولاً نفس را به هر کاری وادار کنی بی‌آن که انگیزه خاصی و لذت جنسی و کام‌جوئی غالبی در بین باشد، بدون شک انجام این فعل تنها استخفاف و کم‌اهمیت دانستن حکم الهی است، ولی اگر سرچشمه و انگیزه انجام کاری متابعت و پیروی از هوای نفس و دست یازیدن به کام‌جویی‌های ناروا همچون زنا و شراب‌خواری باشد، این گونه افعال استخفاف به شمار نمی‌آید، از این رو، وقتی نفس خویشتن را به ترک نماز واداری بی‌آن که التذاذ و شهوتی در بین باشد، غیر از استخفاف انگیزه دیگری برای ترک نخواهد بود، و همین امر فرق میان این‌ها [= ناپاک‌دامنی، شراب‌خواری و ترک نماز] را مشخص می‌سازد.

باب ٣٨

العلّة التي من أجلها صلى أبو جعفر الباقر عليه السلام
بأصحابه فقرأ الحمد و آية من سورة البقرة

١- أبي عليه السلام قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن الوليد، عن محمد بن الفضل، عن سليمان بن أبي عبد الله، قال: صليت خلف أبي جعفر فقرأ بفاتحة الكتاب و آي من البقرة، فجاء أبي فسأل، فقال: يا بني إنّما صنع ذلك ليفقّحكم و يعلمكم.

باب سی و هشتم

سرّ این که امام باقر عليه السلام در نماز با یاران خود،
سوره حمد و آیاتی چند از سوره بقره را خواندند

حدیث اول

٧٢

پدرم عليه السلام از سعد بن عبد الله، از محمد بن ولید، از محمد بن فضل، از سلیمان بن ابی عبد الله نقل کرده که وی گفت: همراه امام باقر عليه السلام نماز خواندم، آن بزرگوار حمد و چند آیه از سوره بقره را خواندند، وقتی پدرم آمد، جهتش را از وی استفسار کردم؟ پدرم گفت: فرزندم! امام عليه السلام این گونه عمل کردند تا آن را به شما آموزش و تعلیم کرده باشند.

٢- أبي عليه السلام قال: حدّثنا علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن عمرو بن عثمان، عن محمد بن عذاقر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن دخولي مع من أقرأ خلفه في الركعة الثانية، فيركع عند فراغي من قراءة أم الكتاب؟ قال: تقرأ في الأخرين لتكون قد قرأت في ركعتين.

حدیث دوم

پدرم علیه السلام از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عمرو بن عثمان، از محمد بن عذافر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده و می گوید: از آن بزرگوار پرسیدم: به کسی اقتدا کردم که رکعت دوم نمازش بود، و من تنها توانستم سوره حمد را قرائت کنم و او به رکوع رفت، وظیفه من چیست؟ فرمودند: در رکعت دیگر نیز حمد را بخوان تا در هر دو رکعت سوره حمد را خوانده باشی.

باب ۳۹

العلّة التي من أجلها يستحب طول السجود

۱- حدّثنا محمد بن الحسن، قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصفّار، عن العباس بن معروف، عن سعدان بن مسلم، عن أبي بصير، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: يا أبا محمد عليك بطول السجود، فإنّ ذلك من سنن الأوّابين.

باب سی و نهم

فلسفه استحباب طولانی شدن سجده

حدیث اول

محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفّار، از عباس بن معروف، از سعدان بن مسلم، از ابوبصیر نقل کرده که می گوید: امام صادق علیه السلام فرمودند: ای ابا محمد! بر تو باد به طولانی کردن سجده، زیرا این عمل از سنّت ها و شیوه های بازگشت کنندگان است.^۱

۱. واژه «أوّاب» از ماده «أوب» - بر وزن قوم - بازگشت توأم با اراده را می گویند، در حالی که رجوع،



۲- أبي الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن القاسم بن يحيى، عن جده الحسن بن راشد، عن أبي بصير عليه السلام، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: حدثني أبي، عن جدي، عن آبائه عليهم السلام أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: أطيلوا السجود، فما من عمل أشدّ على إبليس من أن يرى ابن آدم ساجداً؛ لأنه أمر بالسجود فعصى، و هذا أمر بالسجود فأطاع فيما أمر.

حدیث دوم

۷۵

پدرم عليه السلام از سعد بن عبد الله، از محمد بن عيسى بن عبيد، از قاسم بن يحيى، از جدش حسن بن راشد، از ابی بصير، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که فرمودند: پدرم، از جدم، از آباء بزرگوارشان عليهم السلام نقل کردند که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: سجده را طولانی کنید، زیرا هیچ عملی بر ابلیس سخت تر از آن نیست که فرزند آدم را در حال سجده ببیند؛ چه آن که خود از سوی خدا مأمور به سجده بود و نافرمانی کرد، حال می بیند فرزند آدم مأمور به سجده شده و در انجامش اطاعت می کند.^۱

→ هم به بازگشت با اراده گفته می شود، و هم بی اراده، به همین دلیل به «توبه»، «اوبه» گفته می شود، زیرا حقیقت توبه بازگشت توأم با اراده به سوی خداست.

و از آن جا که واژه «أواب» صیغه مبالغه است، به کسی گفته می شود که: هر لحظه از او خطا و لغزشی سرزند، به سوی پروردگار باز می گردد.

در قرآن کریم آمده است: ﴿... إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا ۝﴾: «اگر شما صالح باشید (و جبران کنید) او بازگشت کنندگان را می بخشد» البته این احتمال وجود دارد که: ذکر صیغه مبالغه، اشاره به تعدد عوامل بازگشت و رجوع به خدا باشد، زیرا ایمان به پروردگار از یک سو، توجه به دادگاه عالم قیامت از سوی دیگر، وجدان بیدار از سوی سوم، و توجه به عواقب و آثار گناه از سوی چهارم، دست به دست هم می دهند، و انسان را مؤکداً از مسیر انحرافی به سوی خدا می برند. (تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۹۴)

۱. از امیر مؤمنان عليه السلام نقل شده که فرمود: مردی محضر رسول خدا صلى الله عليه وآله شرفیاب شد و عرض کرد: عملی به من بیاموز که خداوند و مردم مرا بدان عمل دوست بدانند و خدا دارائی و ثروت مرا افزون کند، بدین

باب ۲۰

العلّة التي من أجلها

لم يؤخر رسول الله ﷺ العشاء إلى نصف الليل

۱- أبي ﷺ قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن سعيد، عن أحمد بن عبد الله القروي، عن أبان بن عثمان، عن أبي بصير، عن أبي جعفر ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: لولا أن أشق على أمتي لأخّرت العشاء إلى نصف الليل.

باب چهارم

سرّ این که رسول خدا ﷺ نماز عشاء را تا نصف شب به تأخیر نیانداختند

حدیث اول

(۷۶)

پدرم ﷺ از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عيسى، از حسن بن سعيد، از احمد بن عبد الله قروي، از ابان بن عثمان، از ابو بصير، از امام باقر ﷺ نقل کرده که آن حضرت فرمودند: رسول خدا ﷺ فرمودند: اگر بر ائمتّم سخت و دشوار نبود، بی تردید خواندن نماز عشاء را تا نصف شب تأخیر می انداختم.

→ را تندرست و عمرم را طولانی و مرا با تو محشور کند، فرمود: شش خصلت تقاضا داری که نیازمند به شش عملکرد است:

اگر می خواهی خداوند تو را دوست بدارد، از او بترس و تقوا پیشه کن، و اگر خواستی مردم تو را دوست داشته باشند، به آنان نیکی کن و چشم داشتی به مال آنها نداشته باش، و چنان چه آرزوی افزونی مال داری، حقوق مالی (از قبیل زکات) خود را ادا کن، و چون خواستی خدای سبحان بدنت را سالم گرداند، صدقه بده، و در صورت آرزوی طول عمر، صله رحم کن، و اگر می خواهی خداوند تو را با من محشور سازد، در پیشگاه خدای یگانه، سجده را طولانی گردان. (بحار الأنوار، ج ۸۲، ص ۱۶۴)



باب ٦١

العلّة التي من أجلها يجوز السجود على ظهر الكف من حرّ الرّمضاء

١- حدّثنا محمّد بن علي ماجيلويه، قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطار، عن محمّد بن أحمد، عن إبراهيم بن إسحاق، عن عبد الله بن حمّاد، عن أبي بصير، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: جعلت فداك الرجل يكون في السّفر، فيقطع عليه الطريق فيبقى عرياناً في سراويل ولا يجد ما يسجد عليه، يخاف إن سجد على الرّمضاء احترقت وجهه؟ قال: يسجد على ظهر كفه، فإنّها أحد المساجد.

باب چهل و یکم

سرّ جواز سجده بر پشت دست به هنگام گرمای شدید^١

حدیث اول

٧٧

محمّد بن علي ماجيلويه، از محمّد بن يحيى عطار، از محمّد بن احمد، از ابراهيم بن اسحاق، از عبد الله بن حمّاد، از ابوبصير نقل کرده که گفت: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: فدایت شوم، شخصی در سفر، راه بر او قطع می شود [به راهزنان برخورد می کند و آنها اثاثیه و لباس های او را به یغما می برند و تنها] با یک زیر جامه در بیابان رها می گردد و چیزی نمی یابد تا هنگام خواندن نماز، بر آن سجده کند، از طرفی ریگ های صحرا آن چنان گرم و سوزان است می ترسد اگر بر آن سجده کند، صورتش بسوزد، وظیفه اش چیست؟

فرمودند: بر پشت دستش سجده کند، زیرا دست یکی از مواضع هفت گانه سجده محسوب می گردد.

١. واژه «رمض» به معنای گرم شدن روز، سوختن پا از گرمای زمین است. و «رمضاء» به معنای سختی گرما، تابش حرارت آفتاب بر زمین، ریگ تافته از گرمی آفتاب است.

باب ۴۲

العلة التي من أجلها لا يجوز السجود إلا على الأرض
أو على ما أنبتت الأرض إلا ما أكل أو لبس

۱- حدَّثنا علي بن أحمد، قال: حدَّثنا محمد بن أبي عبد الله، عن محمد بن إسماعيل، عن علي بن العباس، عن عمر بن عبد العزيز، عن هشام بن الحكم، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أخبرني عما يجوز السجود عليه و عما لا يجوز؟ قال: السجود لا يجوز إلا على الأرض أو ما أنبتت الأرض إلا ما أكل أو لبس. فقلت له: جعلت فداك، ما العلة في ذلك؟

قال: لأنَّ السجود هو الخضوع لله عزَّ وجلَّ فلا ينبغي أن يكون على ما يؤكل و يلبس؛ لأنَّ أبناء الدُّنيا عبيد ما يأكلون و يلبسون، و السَّاجِد في سجوده في عبادة الله عزَّ وجلَّ فلا ينبغي أن يضع جبهته في سجوده على معبود أبناء الدُّنيا الذين اغتروا بغرورها، و السجود على الأرض أفضل؛ لأنَّه أبلغ في التواضع و الخضوع لله عزَّ وجلَّ.

باب چهل و دوم

سر این که سجده جایز نیست مگر بر زمین یا آن چه از زمین می‌روید،
به شرط این که [از اشیاء] خوردنی و پوشیدنی نباشد

حدیث اول

۷۸

علی بن احمد، از محمد بن ابی عبد الله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از عمر بن عبد العزیز، از هشام بن حکم نقل نموده، وی می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: بفرمایید سجده بر چه چیز جایز، و بر چه چیز جایز نیست؟ فرمودند: سجده جایز نیست، مگر بر زمین یا آن چه از زمین می‌روید، به شرط آن که خوردنی یا پوشیدنی نباشد.



عرض کردم: قربانت گردم، فلسفه آن چیست؟

فرمودند: زیرا سجده، نهایت خضوع و خشوع بنده در پیشگاه خداوند است، بر این اساس سزاوار نیست سجده بر اشیاء خوردنی و پوشیدنی باشد، چه آن که طالبان دنیا، بنده خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها بوده، در حالی که سجده کننده در سجده‌اش تنها به پرستش و عبادت خدای سبحان می‌پردازد، لذا شایسته نیست پیشانی خود را در حال سجده - بر معبود دنیا پرستان که سخت فریفته زرق و برق آن هستند - گذارد، به همین جهت سجده بر زمین افضل است؛ زیرا بیانگر اوج بندگی انسان در پیشگاه خداوند قادر می‌باشد.^۱

■

۲- أبي عبد الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد، عن يعقوب بن يزيد، رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال: السجود على الأرض فريضة، و على غير ذلك سنة.

حدیث دوم

۷۹

پدرم علیه السلام از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از یعقوب بن یزید، حدیث را به صورت مرفوع از امام صادق علیه السلام نقل کرده - که آن حضرت فرمودند: سجده بر زمین، فریضه و بر غیر آن، سنت است.^۲

۱. اسحاق بن فضل از امام صادق علیه السلام پیرامون سجده کردن بر حصیر و بوریا سؤال کرد، آن حضرت فرمود: مانعی ندارد، من دوست دارم که بر زمین سجده شود، چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز دوست می‌داشت پیشانی خود را بر زمین قرار دهد، و من برای تو آن چه را پیامبر صلی الله علیه و آله دوست می‌داشت، دوست دارم. (سنن النبی علامه طباطبائی، ص ۳۱۸)

۲. یعنی: آن چه از فرمان خدای سبحان درباره سجده استفاده می‌شود، در حقیقت نهادن صورت و پیشانی بر زمین است، زیرا این حالت نشان‌گر نهایت خضوع و بندگی است، اما جواز سجده بر غیر زمین، برگرفته از فعل رسول خدا صلی الله علیه و آله که قول آن بزرگوار رخصت و رحمت است و در واقع همانند سخن امام علیه السلام است که فرمود: «فرض الله الصلاة و سن رسول الله صلی الله علیه و آله عشرة أوجه: صلاة السفر و صلاة الحضر...».

۳- حدَّثنا محمد بن الحسن، قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصفَّار، عن العباس بن معروف، عن محمد بن يحيى الصيرفي، عن حماد بن عثمان، عن أبي عبد الله عليه السلام: قال: سمعته يقول: السَّجود على ما أنبتت الأرض إلَّا ما أكل أو لبس.

حدیث سوم

۸۰

محمد بن حسن، از محمد بن صفَّار، از عباس بن معروف، از محمد بن یحیی صیرفی، از حماد بن عثمان نقل کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: سجده باید از اشیائی باشد که از زمین می‌روید، به شرط این که از جنس خوردنی و پوشیدنی نباشد.

۴- أبي عليه السلام قال: حدَّثنا محمد بن يحيى العطَّار، عن محمد بن أحمد، عن علي بن الحسن، عن أحمد بن إسحاق القمي، عن ياسر الخادم، قال: مرَّ بي أبو الحسن عليه السلام و أنا أصلي على الطبري و قد ألقيت عليه شيئاً، فقال لي: مالك لا تسجد عليه، أليس هو من نبات الأرض؟ قال محمد بن أحمد، وسألت أحمد بن إسحاق عن ذلك، فقال، قد رويته.

حدیث چهارم

۸۱

پدرم علیه السلام از محمد بن یحیی عطَّار، از محمد بن احمد، از علی بن حسین، از احمد بن اسحاق قمی، از یاسر خادم نقل کرده که وی می‌گوید: امام هفتم علیه السلام از کنارم عبور کردند - در حالی که بر حصیر طبری [یا کتان بافت طبرستان] که روی آن را با چیزی پوشانده بودم نماز می‌خواندم - فرمودند: چرا بر حصیر طبری سجده نمی‌کنی؟ مگر آن از نبات الأرض [= روئیدنی‌های زمین] به شمار نمی‌آید؟

آن گاه محمد بن احمد می‌گوید: این قضیه را از احمد بن اسحاق قمی پرسیدم، وی گفت: من این حدیث را روایت کرده‌ام.

هـ أبي عبد الله عن محمد بن يحيى، عن محمد بن أحمد، عن السياري، أن بعض أهل المداين كتب إلى أبي الحسن الماضي عليه السلام يسأله عن الصلاة على الزجاج؟ قال: فلما نفذ كتابي إليه فكرت، فقلت: هو ممّا أنبت الأرض، و ما كان لي أن أسأل عنه، قال: فكتب: لا تصلّ على الزجاج و إن حدّثك نفسك أنّه ممّا أنبت الأرض فإنّه ممّا أنبت الأرض، و لكنّه من الرّمْل و الملح و هما ممسوخان. قال مؤلف هذا الكتاب: ليس كلّ رمل ممسوخاً، ولا كلّ ملح، ولكن الرمل و الملح الذي يتخذ منه الزجاج ممسوخان.

حديث پنجم

٨٢

پدرم از محمد بن يحيى، از محمد بن احمد، از سيّارى نقل کرده که فردی از اهالی مدائن نامه‌ای محضر امام هفتم علیه السلام نوشت و از آن بزرگوار پرسید: آیا خواندن نماز روی شیشه چه حکمی دارد؟ سپس نویسنده نامه می‌افزاید: وقتی نامه را خدمت امام ارسال کردم، با خود اندیشیدم و گفتم: شیشه از اشیائی محسوب می‌گردد که جزء روئیدنی‌های زمین است، و نباید از امام سؤال می‌کردم، زیرا سجده بر چیزهایی که از زمین می‌روید، جایز است!

امام علیه السلام در جواب نامه مرقوم فرمودند: بر شیشه نماز نخوان [و بر آن سجده مکن] و اگر در ذهن و اندیشه‌ات خطور کرده که شیشه از مصادیق نبات الأرض به شمار می‌آید، لازم است بدانی، گرچه از روئیدنی‌های زمین می‌باشد، اما ماده اصلی آن شن و نمک است و این دو بر ماهیت اصلی خود باقی نمانده‌اند بلکه تغییر کرده‌اند. مؤلف این کتاب (جناب صدوق - علیه الرحمة -) می‌فرماید: هر شن و نمکی متغیّر نیست، بلکه شن و نمکی که شیشه را از آن می‌سازند، تغییر یافته‌اند.

باب ۴۳

العلة التي من أجلها لايجوز للرجل
أن يصلي في شعر و وبر مالم يؤكل لحمه

۱- حدَّثنا علي بن أحمد رحمته الله قال: حدَّثنا محمد بن عبد الله، عن محمد بن إسماعيل، بإسناد يرفعه إلى أبي عبد الله رحمته الله قال: لايجوز الصلاة في شعر و وبر مالا يؤكل لحمه، لأنَّ أكثرها ممسوخ.
قال محمد بن علي مؤلف هذا الكتاب: يعني أكثر الأشياء التي لا يؤكل لحمها ممسوخ.

باب چهل و سوم

چرا خواندن نماز - در لباسی که از مو و کرک حیوانی
که گوشتش خوردنی نیست، فراهم آمده - جایز نیست

حدیث اول

۸۳

علی بن احمد رحمته الله از محمد بن عبد الله، از محمد بن اسماعیل - به اسنادی که تا امام صادق رحمته الله به صورت مرفوع نقل شده، آمده است که آن حضرت فرمودند: خواندن نماز در لباسی که از مو و کرک حیوان غیر مأكول لحم به دست آمده، جایز نیست، زیرا اکثر این حیوانات، ممسوخ می باشند.
مصنّف این کتاب (مرحوم شیخ صدوق رحمته الله) می فرماید: یعنی بیشتر حیواناتی که گوشتشان خوردنی نیست، از ممسوخات می باشند.

■

۲- أبي رحمته الله قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله، عن أيوب بن نوح، عن الحسن بن علي الوشاء يرفعه، قال: كان أبو عبد الله رحمته الله يكره الصلاة في وبر كل شيء لا يؤكل لحمه.



پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از ایوب بن نوح، از حسن بن علی و شاء به صورت مرفوع نقل کرده و می‌گوید: امام صادق علیه السلام از خواندن نماز در کرک هر حیوانی که گوشتش خوردنی نبود، کراحت داشتند.

[«بحثی پیرامون مسخ یا تغییر شکل انسانی به صورت حیوان»]

به تناسب دو حدیث بالا که در این باب آمده، لازم است درباره مسخ، نکاتی مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

بدون تردید، مسأله «مسخ» یا به تعبیری دیگر، «تغییر شکل انسانی به صورت حیوان» موضوعی بر خلاف جریان عادی طبیعت است. البته «موتاسیون»^۱ به صورت دیگر، در موارد جزئی دیده شده است، و پایه‌های فرضیه تکامل در علوم طبیعی امروز بر همان بنا نهاده شده، ولی مواردی که در آن «موتاسیون» و جهش دیده شده، صفات جزئی حیوانات است، نه صفات کلی، یعنی هرگز دیده نشده که نوع حیوانی بر اثر تغییر، تبدیل به نوع دیگر شود، بلکه خصوصیات از حیوان ممکن است دگرگون گردد، نه این که حیوانی که متولد شده است با جهش تغییر شکل دهد.

بنابراین دگرگون شدن صورت انسان یا حیوانی به صورت نوع دیگر امری است خارق العاده، اما مسائلی بر خلاف جریان عادی طبیعتی وجود دارد، گاه به صورت معجزات پیامبران، و زمانی به صورت اعمال خارق العاده‌ای که از پاره‌ای از انسان‌ها سر می‌زند.

بنابراین پس از قبول امکان وقوع معجزه و خارق العاده، مسخ و دگرگون شدن

۱ موتاسیون (Mutation) تغییر، تبدیل، تغییر ناگهانی که در صفات و خصائص جانور یا گیاهی رخ بدهد.



صورت انسانی به انسان دیگر مانعی ندارد، و وجود چنین خارق عاداتی نه استثناء در قانون علیت است و نه بر خلاف عقل و خرد، بلکه تنها یک جریان «عادی» طبیعی در این گونه موارد شکسته می شود که نظیرش در انسان های استثنائی مشاهده می شود. البته این که بعضی ایراد کرده اند: مسخ بر خلاف قانون تکامل و موجب بازگشت و عقب گرد در خلقت است، درست نیست، زیرا قانون تکامل مربوط به کسانی است که در مسیر تکامل اند، نه آنها که از مسیر انحراف یافته و از محیط شرائط این قانون به کنار رفته اند.

مثلاً یک انسان سالم در سنین طفولیت مرتب در حال رشد و نمو است، اما اگر نقائصی در وجود او پیدا شود، ممکن است نه تنها رشد و نموش متوقف گردد، بلکه رو به عقب برگردد، و نمو فکری و جسمانی خود را تدریجاً از دست بدهد.

باید توجه داشت: مسخ و دگرگونی جسمانی متناسب با اعمالی است که انجام داده اند، یعنی چون عده ای از جمعیت های گنهگار بر اثر انگیزه هواپرستی و شهوت رانی دست به طغیان و نافرمانی خدا می زدند و جمعی با تقلید کورکورانه از آنها، آلوده به گناه شدند، لذا به هنگام مسخ، هر گروه به شکلی که متناسب با کیفیت اعمال او بوده ظاهر می شده است.

در (سوره مائده، آیه ۶۰) از جمعیتی سخن به میان آمده است که به هنگام مسخ بعضی به صورت «خوک» و برخی به صورت «میمون» تغییر چهره دادند، که به گفته بعضی از مفسران (مانند ابن عباس) آیه درباره اصحاب سبت است که پیرمردان سر جنبانان شکم پرست و شهوت پرستان به خوک، و جوانان مقلد، چشم و گوش بسته - که اکثریت را تشکیل می دادند - به میمون تغییر چهره دادند.^۱



باب ٢٢

العلة التي من أجلها يجوز للرجل

أن يصلي و النار و السراج و الصورة بين يديه

١- أبي و محمد بن الحسن (رحمهما الله) قالا: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد، قال: حدثني الحسن بن علي، عن الحسين بن عمر، عن أبيه، عن عمر بن إبراهيم الهمداني، رفع الحديث، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: لا بأس أن يصلي الرجل و النار و السراج و الصورة بين يديه، لأن الذي يصلي له أقرب إليه من الذي بين يديه.

باب چهل و چهارم

سرّ این که جایز است در مقابل آتش، چراغ روشن،
تصویر و صورت نماز خوانده شود

حديث اول

٨٥

پدرم و محمد بن حسن (رحمهما الله)، از محمد بن يحيى عطار، از محمد بن احمد، از حسن بن علي، از حسين بن عمر، از پدرش، از عمر بن ابراهيم بن همداني - به صورت مرفوع - نقل کرده که امام صادق عليه السلام فرمودند: اشکالی ندارد شخص نماز گزار در مقابل آتش، چراغ روشن، تصویر و نقش نماز بخواند، زیرا کسی که نماز برای او خوانده می شود (یعنی خدای سبحان) به نماز گزار نزدیک تر است از آن چه در برابرش قرار گرفته است.^۱

١. در حدیثی آمده است: روزی «ابوحنیفه» خدمت امام صادق عليه السلام عرض کرد: من فرزندت موسی عليه السلام را دیدم که نماز می خواند، و مردم از جلوی او عبور می کردند، اما آنها را نهی نمی کرد، در حالی که این کار مطلوب نیست!

باب ۴۵

العلة التي من أجلها يستحب التنفل في ساعة الغفلة

۱- أبي عبد الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبيه، عن زرعة، عن سماعة، عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: تنفلوا في ساعة الغفلة و لو بركتين خفيفتين، فإنهما يورثان دار الكرامة.
قال محمد بن علي مؤلف هذا الكتاب: ساعة الغفلة بين المغرب و العشاء الآخرة.

باب چهل و پنجم

سر استحباب خواندن نافله در ساعت غفلت

حدیث اول

۸۶

پدرم رحمه الله از سعد بن عبد الله، از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش، از زرعه، از سماعه، از امام صادق رحمه الله، از پدرش عليه السلام نقل کرده که رسول خدا ﷺ فرمودند: در ساعت غفلت، نافله بخوانید، گرچه دو رکعت باشد، زیرا همین دو رکعت موجب بزرگی و ارجمندی نماز گزار خواهد شد.

جناب مصنف می فرماید: ساعت غفلت، فاصله بین مغرب و عشاء می باشد.

→ امام صادق رحمه الله فرمود: فرزندم «موسی» را صدا زنید، حضرت را صدا کردند، امام صادق رحمه الله سخن «ابوحنیفه» را برای فرزندش، موسی بن جعفر رحمه الله تکرار فرمود، در جواب عرض کرد: ای پدر! «إِنَّ الَّذِي كُنْتُ أَصْلِي لَهُ كَانَ أَقْرَبَ إِلَيَّ مِنْهُمْ، يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ: کسی که من برای او نماز می خواندم، از آنها به من نزدیک تر بود، چنان که خداوند متعال می فرماید: ما به انسان از رگ قلب او نزدیک تریم». امام صادق رحمه الله او را در آغوش گرفته، فرمود: «يَا بِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا مُسْتَوْدَعَ الْأَسْرَارِ: پدر و مادرم فدایت باد، ای کسی که اسرار الهی در قلبت به ودیعت نهاده شده است». (نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۰۸، حدیث ۱۸)



باب ٦٦

العلّة التي من أجلها يستحبّ تفريق النوافل في البقاع

١- أبي عبد الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحكم بن مسكين، عن عبد الله بن علي الزرّاد، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام فقال: يصلي الرجل نوافله في موضع أو يفرّقها؟ قال: لا، بل ههنا و ههنا، فإنّها تشهد له يوم القيامة. قال مؤلّف هذا الكتاب: يعني أنّ بقاع الأرض تشهد له.

باب چهل و ششم

سرّ استحباب توزیع نوافل در اماکن

حدیث اول

٨٧

پدرم از سعد بن عبد الله، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از حکم بن مسکین، از عبد الله بن علی زرّاد نقل کرده که می گوید: ابوکهمس از امام صادق علیه السلام پرسید: انسان می تواند نمازهای نافله اش را در یک مکان بخواند یا آنها را در اماکن مختلف توزیع و تفریق نماید؟

حضرت فرمودند: در یک جا نخواند، بلکه در جاهای مختلف بخواند، زیرا این مکان ها روز رستاخیز به نفع او شهادت می دهند. جناب مصنف می فرماید: یعنی بقاع و اماکن زمین به نفع او گواهی می دهند.

باب ٦٧

العلّة التي من أجلها لايجوز الصلاة حين طلوع الشمس و حين غروبها

١- حدّثنا محمد بن علي ماجيلويه، قال: حدّثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن

أحمد بن يحيى، عن علي بن أسباط، عن الحسن بن علي، عن سليمان بن جعفر الجعفري، قال: سمعت الرضا عليه السلام يقول: إنه لا ينبغي لأحد أن يصلي إذا طلعت الشمس؛ لأنها تطلع بقرني شيطان فإذا ارتفعت و صفت فارقها، فيستحب الصلاة في ذلك الوقت، و القضاء و غير ذلك، فإذا انتصف النهار قارنها فلا ينبغي لأحد أن يصلي في ذلك الوقت؛ لأن أبواب السماء قد غلقت، فإذا زالت الشمس و هبت الريح فارقها.

باب چهل و هفتم

سر عدم جواز خواندن نماز هنگام طلوع و غروب خورشید

حدیث اول

۸۸

محمد بن علی ماجیلویه، از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد بن یحیی، از علی بن اسباط، از حسن بن علی، از سلیمان بن جعفر جعفری نقل نموده که وی گفت: شنیدم که امام هشتم علیه السلام فرمودند: شایسته نیست انسان هنگامی که خورشید طلوع می کند نماز بخواند، زیرا خورشید بر دو شاخ شیطان طالع می گردد، و هنگامی که خورشید بالا آمد و صاف و درخشان شد، خواندن نماز در این زمان، مستحب است و وقتی خورشید به وسط آسمان برسد، شیطان مقارنش بوده و در واقع وسوسه های شیطان بیشتر می شود، از این رو شایسته نیست کسی در این وقت نماز بخواند، زیرا درهای آسمان بسته شده، ولی هنگامی که زوال شد و خورشید از وسط آسمان به سمت مغرب گرایش نماید و نسیم رحمت الهی بوزد، استیلای شیطان بر بندگان خدا کمتر می شود و گویا شیطان از خورشید مفارقت می نماید.^۱

۱. در حدیث آمده که پیامبر ﷺ از خواندن نافله در این سه وقت نهی فرموده اند: هنگام طلوع خورشید، و زمان غروب آن و موقعی که آفتاب در وسط آسمان باشد. (بحار الأنوار، ج ۸۷، ص ۴۸-۲۸)

باب ٢٨

العلة التي من أجلها

لا يجوز للرجل أن يصلي و على شارب الحناء

١- أبي الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن إسماعيل بن مرار، عن يونس بن عبد الرحمن، عن جماعة من أصحابنا، قال: سئل أبو عبد الله عليه السلام ما العلة التي من أجلها لا يحل للرجل أن يصلي و على شارب الحناء؟ قال: لأنه لا يتمكن من القراءة و الدعاء.

باب چهل و هشتم

سرّ این که جایز نیست، مرد در حالی که
بر شاربش حناء گذارده، نماز بخواند

حدیث اول

٨٩

پدرم عليه السلام از علی بن ابراهیم، از پدرش، از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبد الرحمن، از جمعی از اصحاب نقل کرده که از امام صادق عليه السلام سؤال شد: چرا بر مرد جایز نیست در حالی که بر شاربش حناء نهاده، نماز بخواند؟
فرمودند: زیرا وی در این حال قادر بر قرائت و دعا نیست.

باب ٢٩

العلة التي من أجلها أمر النساء في زمن رسول الله صلى الله عليه وآله

أن لا يرفعن رؤوسهن إلا بعد الرجال

١- أبي الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن عبد الله بن ميمون، عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليه السلام قال: كنّ يؤمرن النساء في زمن الرسول صلى الله عليه وآله أن لا يرفعن رؤوسهن

إلا بعد الرجال، لقصر أزرهم. قال: وكان رسول الله ﷺ يسمع صوت الصبي يبكي و هو في الصلاة فيخفف الصلاة فتصير إليه أمه.

باب چهل و نهم

سرّ این که در زمان رسول خدا ﷺ زنان موظف بودند پیش از مردان سر از رکوع و سجده برندارند.

حدیث اول

۹۰

پدرم ﷺ از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالله بن میمون، از امام صادق ﷺ نقل نموده که آن بزرگوار فرمودند: در زمان رسول خدا ﷺ زنان موظف بودند پیش از مردان سر از رکوع و سجده برندارند، زیرا (به علت فقر و تنگدستی) پوشش مردان به صورت لنگ و کوتاه بود و در حال رکوع و سجده عورتشان نمایان می شد، از این رو، زنان موظف بودند قبل از مردان سر از رکوع و سجده برندارند. گاه پیامبر ﷺ چون صدای گریه کودکی را در نماز می شنید، نماز خود را کوتاه می کرد تا مادرش به او رسیدگی نماید.

باب ۵۰

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا تَرْفَعُ الْيَدَيْنِ فِي الدُّعَاءِ إِلَى السَّمَاءِ وَاللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي كُلِّ مَكَانٍ

۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّقَّارُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ جَدِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي



عبدالله عليه السلام قال: حدثني أبي، عن أبيه، عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: إذا فرغ أحدكم من الصلاة فليرفع يديه إلى السماء لينصب في الدعاء.
فقال: ابن سبا: يا أمير المؤمنين! أليس الله في كل مكان؟ قال: بلى. قال: فلم يرفع يديه إلى السماء؟ فقال: أو ماتقرأ ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾ فمن أين يطلب الرزق إلا من موضع الرزق، و موضع الرزق و ما وعد الله السماء.

باب پنجاهم

سرّ این که به هنگام دعا، دست‌ها به طرف آسمان بلند می‌شود
با این که خدای سبحان در هر مکانی حاضر و ناظر است

حدیث اول

۹۱

محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفار، از محمد بن عیسی، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از ابوبصیر، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: پدرم، از پدرش، از پدران ایشان عليهم السلام نقل نموده‌اند که امیر مؤمنان عليه السلام فرمودند: هرگاه یکی از شما نمازش تمام شد، دست‌هایش را به طرف آسمان بلند نموده و دعا کند.

ابن سبا عرض کرد: ای امیر مؤمنان! مگر خداوند در همه جا حضور ندارد؟
امیر مؤمنان عليه السلام فرمودند: آری.

عرض کرد: پس چرا به هنگام دعا، دست‌ها را به سوی آسمان بلند می‌کنیم؟
فرمودند: مگر این آیه را نخوانده‌ای؟ ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾: «و روزی شما در آسمان است و آن چه به شما وعده می‌شود»^۱ پس روزی را طلب نمی‌کنند، مگر از مکان و جایگاه روزی، و آن چه خداوند وعده‌اش را داده‌اند، آسمان می‌باشد.

باب ۵۱

العلة التي من أجلها لا يجوز أن يصلي الرجل في جلود الدارش

۱- حدثنا محمد بن علي ماجيلويه، عن محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد، عن أحمد بن محمد السيارى، عن أبي يزيد القسمي، و قسم حي من اليمن بالبصرة - عن أبي الحسن الرضا عليه السلام إنه سأل عن جلود الدارش التي يتخذ منها الخفاف؟ قال: فقال: لاتصل فيها فإنها تدبغ بخرؤ الكلاب.

باب پنجاه و یکم

سر این که جایز نیست انسان در پوست سیاه نماز بخواند

حدیث اول

۹۲

محمد بن علی ماجیلویه، از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از احمد بن محمد سیاری، از ابو یزید قسمی، قسم طائفه ای از اهل یمن هستند که در بصره سکونت دارند - از حضرت رضا عليه السلام نقل کرده که راجع به پوست های سیاهی که از آن کفش می سازند، سؤال کرد؟ حضرت در پاسخ فرمودند: در آنها نماز نخوان، زیرا این پوست ها را به فضله سگ دباغی می کنند.

باب ۵۲

العلة التي من أجلها شارب الخمر

إذا شربها لم تحسب صلاته أربعين صباحاً

۱- حدثنا الحسين بن أحمد عليه السلام عن أبيه، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن خالد، قال: قلت للرضا عليه السلام إنا روينا عن النبي صلى الله عليه وآله أن من شرب الخمر لم



تَحَسِب صَلَاتَهُ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا؟ فَقَالَ: صَدَقُوا.

فَقُلْتُ: وَ كَيْفَ لَا تَحَسِب صَلَاتَهُ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا لِأَقَلِّ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْثَرَ؟ قَالَ: لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدَّرَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ فَصَيَّرَ النُّطْفَةَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا، ثُمَّ نَقَلَهَا فَصَيَّرَهَا عِلْقَةً أَرْبَعِينَ يَوْمًا، ثُمَّ نَقَلَهَا فَصَيَّرَهَا مَضْغَةً أَرْبَعِينَ يَوْمًا، وَ هَكَذَا إِذَا شَرِبَ الْخَمْرَ بَقِيَتْ فِي مَثَانَتِهِ عَلَى قَدَرِ مَا خَلَفَ مِنْهُ، وَ كَذَلِكَ يَجْتَمِعُ غِذَاؤُهُ وَ أَكَلُهُ وَ شَرِبُهُ فِي مَثَانَتِهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا.

باب پنجاه و دوم

سرّ این که شراب خوار - وقتی شراب بیاشامد -
نمازش تا چهل روز مورد قبول قرار نمی گیرد

حدیث اول

۹۳

حسین بن احمد رحمته الله از پدرش، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن خالد نقل کرده که می گوید: خدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم: برای ما روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: کسی که شراب بنوشد^۱ تا چهل روز نمازش مورد قبول قرار نمی گیرد، آیا این روایت صحیح است؟

۱. «خمر» در لغت، در اصل، به گفته «راغب» به معنای پوشانیدن چیزی است، لذا به چیزی که با آن می پوشانند «خمار» گفته می شود، هر چند «خمار» معمولاً به چیزی گفته می شود که زن سر خود را با آن می پوشاند.

در «معجم مقاییس اللغة» نیز برای «خمر» یک ریشه ذکر کرده که دلالت بر پوشاندن، اختلاط و آمیزش در پنهانی می کند و از آن جا که شراب عقل انسان را می پوشاند به آن خمر گفته شده؛ زیرا سبب مستی است و مستی پرده ای بر روی عقل می افکند و نمی گذارد انسان خوب و بد را تشخیص می دهد.

«خمر» در اصطلاح شرع، به معنای شراب انگور نیست، بلکه به معنای هر مایع مست کننده است، خواه از انگور گرفته شده باشد و یا از کشمش، یا خرما و یا هر چیز دیگر، هر چند در لغت برای هر یک از انواع مشروبات الکلی اسمی قرار داده شده است. (تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۴۳)



حضرت فرمودند: آری. عرض کردم: چرا نماز میگسار تا چهل روز - نه کمتر از آن و نه بیشتر - مورد قبول قرار نمی گیرد؟

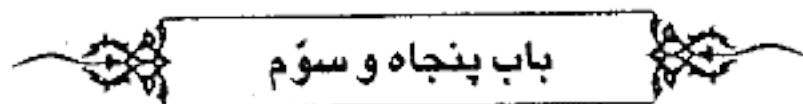
فرمودند: برای این که خداوند، خلقت انسان را مقدر و معین فرمود به این بیان: نطفه را پس از چهل روز ایجاد کرد، آن گاه آن را به مرحله بعدی انتقال داد، پس از چهل روز به صورت علقه در آورد، سپس به مرحله بعدی منتقل ساخت و پس از چهل روز به حالت مضغه نمایان ساخت، و همچنین تکوین پیدا نمود تا به مرحله نهایه رسید، انسان وقتی که شراب آشامید، اثر و بقایای آن تا چهل روز در مثانه اش باقی می ماند، همان گونه که غذا - اعم از خوردنی و آشامیدنی - نیز اثر و بقایا و ذرات آن تا چهل روز در مثانه باقی می ماند، و تا وقتی که این بقایا در مثانه میگسار باشد، نمازش پذیرفته نخواهد شد.



باب ۵۳

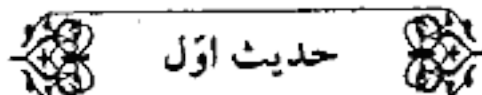
الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا يَكْرَهُ النَّفْخُ فِي مَوْضِعِ السَّجُودِ

۱- ابي عبد الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن يعقوب بن يزيد، عن صفوان بن يحيى، عن ابن مسكان، عن ليث المرادي، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: الرجل يصلي فينفخ في موضع جبهته، قال: ليس به بأس، إنما يكره ذلك إن يؤذي من إلى جانبه.



باب پنجاه و سوم

سرّ این که دمیدن [= فوت کردن] به محلّ سجده مکروه است



حدیث اول

۹۴

پدرم عليه السلام از سعد بن عبد الله، از يعقوب بن يزيد، از صفوان بن يحيى، از ابن مسكان، از ليث مرادی نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق عليه السلام عرض کردم:



کسی نماز می خواند و به سجده گاه - جایی که پیشانی خود را هنگام سجده روی آن می نهد - می دمد^۱، این کار چگونه است؟
فرمودند: اشکالی ندارد و اگر باعث اذاء و آزار کسی باشد که در اطراف نمازگزار است، مکروه می باشد.

باب ۵۶

العلّة التي من أجلها لايجوز للأمة أن تقنع رأسها في الصلاة

۱- أبي عبد الله قال: حدثنا أحمد بن إدريس، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن حماد الخادم، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: سألته عن الأمة تقنع رأسها في الصلاة؟ قال: اضربوها حتى تعرف الحرة من المملوكة.

باب پنجاه و چهارم

سرّ این که جایز نیست کنیز به هنگام نماز، سرش را بپوشاند

حدیث اول

۹۵

پدرم عليه السلام از احمد بن ادريس، از احمد بن محمد بن عيسى، از علی بن حکم، از حماد خادم نقل کرده که می گوید: از امام صادق عليه السلام پرسیدم: آیا کنیز به هنگام خواندن نماز، سر خود را می پوشاند؟

فرمودند: نه، او را از این کار باز دارید تا زن آزاده از کنیز متمایز گردد.

■

۱. در حدیث آمده: «یکره النفخ في الرقي و الطعام و موضع السجود: دمیدن در هنگام دعا که بر بیماری می خوانند و بر غذا و بر سجده گاه، مکروه است. (وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۵۰)

۲- ابي عبد الله قال: حدثنا علي بن سليمان الرازي، قال: حدثنا محمد بن الحسين، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي، عن حماد بن عثمان، عن حماد الخادم، قال: سألت أبا عبد الله عن المملوكة تقنع رأسها إذا صلت؟ فقال: لا، قد كان أبي إذا رأى الخادمة تصلي مقنعة ضربها لتعرف الحرّة من المملوكة.

حديث دوم

۹۶

پدرم از علی بن سلیمان رازی، از محمد بن حسین، از احمد بن محمد بن ابونصر بزنطی، از حماد بن عثمان، از حماد خادم نقل کرده که می گوید: از امام صادق پرسیدم: آیا کنیز به هنگام خواندن نماز، سر خود را بپوشاند؟ فرمودند: نه، پدرم هرگاه می دیدند که کنیز به هنگام خواندن نماز مقنعه بر سر می کرد، او را از این کار باز می داشت تا زن ازاده از کنیز مشخص گردد.

۳- حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل، قال: حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن الحسن بن محبوب، عن هشام بن سالم، عن محمد بن مسلم، قال: سمعت أبا جعفر يقول: ليس على الأمة قناع في الصلاة، ولا على المدبرة قناع في الصلاة، ولا على المكاتب إذا اشترط عليها قناع في الصلاة، وهي مملوكة حتى تؤدّي جميع مكاتبها، و يجرى عليها ما يجري على المملوكة في الحدود كلها.

حديث سوم

۹۷

محمد بن موسی بن متوکل، از علی بن حسین سعد آبادی، از احمد بن ابی عبد الله، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از محمد بن مسلم نقل کرده که وی گفت: شنیدم که امام باقر می فرمود: به هنگام خواندن نماز، گذاشتن مقنعه بر کنیز و



مملوکه‌ای که تدبیر^۱ شده، واجب نیست و هم چنین بر کنیز مکاتبه‌ای که شرط شده مال الکتابه را بپردازد و هنوز مملوکه است، هنگام خواندن نماز، گذاشتن مقنعه واجب نیست تا این که همه مال الکتابه را پرداخت نموده و آزاد شود. و آن چه در حدود بر کنیز جاری است بروی نیز جاری می‌گردد.

باب ۵۵

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا يَحُولُ الرِّدَاءُ فِي صَلَاةِ الْإِسْتِسْقَاءِ

۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ، عَنْ أَبِي طَالِبٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو حَمْزَةَ أَنَسُ بْنُ عِيَاضٍ اللَّيْثِيُّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ

۱. عبد قن به برده خالص اطلاق می‌شود که به هیچ وجه در معرض آزادی نیست. عبد مدبر برده‌ای است که مولایش به او گفته: «أَنْتَ حَرٌّ دَبْرَ مَعَاتِي: تو پس از مرگ من آزادی». عبد مکاتب برده‌ای است که با مولایش در مورد آزادیش قراردادی بسته باشد که هرگاه بهاء و قیمت خود را پرداخت، آزاد شود. در قرآن کریم، نیکی به بردگان و رعایت حال آنها در ردیف نیکی به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و همسایگان آمده: ﴿وَالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ... وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ...﴾ (نساء: ۳۶). پیامبر اکرم ﷺ کراراً درباره آنها سفارش می‌نمود، از آن حضرت نقل شده که می‌فرمود: هرگز مگویید: غلام من و کنیز من، بلکه بگویید: «فتای و فتاتی: جوان من، فرزند من»، «إِخْوَانُكُمْ مِمَّا لِيَكُمْ: بردگان شما برادران شمایند».

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: جبرئیل مدام درباره بردگان به من سفارش می‌نمود و رعایت حالشان را به من تأکید می‌کرد تا جایی که گمان می‌بردم دوران بردگی موقت است و پس از مدتی خود به خود آزاد می‌شوند.

«ابومسعود انصاری» می‌گوید: روزی غلام خود را می‌زدم، ناگهان از پشت سرم صدایی شنیدم که گوینده‌ای می‌گفت: بدان ای ابومسعود، بدان ای ابومسعود قدرت خدا بر تو بیشتر است از قدرت تو بر این غلام. نگاه کردم دیدم پیامبر ﷺ است. عرض کردم: من او را در راه خدا آزاد کردم. فرمود: اگر چنین نمی‌کردی شعله آتش تو را گرفته بود.

پیامبر ﷺ فرمود: هر که بنده مؤمنی را آزاد کند خداوند در برابر هر عضو آن بنده عضوی از اعضای او را از آتش آزاد خواهد ساخت. (معارف و معاریف، ج ۳، ص ۱۳۴)



أبيه عليه السلام : أن رسول الله ﷺ كان إذا استسقى ينظر إلى السماء و يحول رداءه عن يمينه إلى يساره، و من يساره إلى يمينه، قال: قلت له: ما معنى ذلك؟ قال: علامة بينه و بين أصحابه يحول الجذب خصباً

باب پنجاه و پنجم

سرّ این که در نماز طلب باران [= استسقاء]
عباء را پشت و رو می کنند

حدیث اول

۹۸

محمد بن حسن، از محمد بن صفار، از ابی طالب عبدالله بن صلت، از ابی حمزه انس بن عیاض لیثی، از امام صادق علیه السلام و آن حضرت از امام باقر علیه السلام نقل کرده و فرمودند: هرگاه پیامبر ﷺ برای نماز استسقاء به بیابان می رفتند، به آسمان چشم می دوختند، آن گاه عباى خود را پشت و رو می کردند.

راوی می گوید: عرض کردم: مقصود ایشان از این کار چه بود؟
فرمودند: این نشانه ای بین ایشان و اصحاب بود که خشکسالی و قحطی به نعمت [بارندگی و فراوانی] مبدل می گردد.

۲- حدثنا محمد بن علي ماجيلويه، عن عمّه محمد بن أبي القاسم، عن أحمد بن أبي عبدالله، عن أبيه، عن ابن أبي عمير عمّن ذكره، عن أبي عبدالله عليه السلام، قال: سألته لأبي علة حول رسول الله ﷺ في صلاة الاستسقاء رداءه الذي على يمينه على يساره، و الذي على يساره على يمينه؟ قال: أراد بذلك تحول الجذب خصباً.

حدیث دوم

۹۹

محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبدالله،



از پدرش، از ابن ابی عمیر، از کسی که او نامش را برده، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که می گوید: محضر امام علیه السلام عرض کردم: چرا هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله برای نماز استسقاء به بیابان می رفتند، عباي خود را پشت و رو می کردند؟ فرمودند: مقصود این بود که (ان شاء الله) خشکسالی و قحطی به نعمت (بارندگی و فراوانی) تبدیل می شود.^۱

باب ۵۶

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ فِي سِوَاهِ

۱- أبي عليه السلام قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَصَلِّي فِي قَلَنْسُوءٍ سُودَاءَ؟ قَالَ: لَا تَصَلِّ فِيهَا، فَإِنَّهَا لِبَاسُ أَهْلِ النَّارِ.

باب پنجاه و ششم

سرّ این که از خواندن نماز در لباس سیاه نهی شده است

حدیث اول

۱۰۰

پدرم علیه السلام از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن سلیمان، از شخصی - که نامش برده نشده است - نقل کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: نماز خواندن با عرقچین سیاه چه حکمی دارد؟ فرمودند: در آن نماز نخوان، زیرا لباس سیاه، جامه اهل آتش است.

۱. در کتاب «من لا یحضره الفقیه» آمده است که: پیامبر صلی الله علیه و آله در استسقاء سه مرتبه چنین دعا می فرمود: بارالها! به وسیله باران، بندگان و حیوانات را سیراب گردان و رحمتت را منتشر ساز و سرزمین های مردهات را زنده کن. (سنن النبی، ص ۳۳۴)



۲- و بهذا الإسناد عن محمد بن أحمد، عن محمد بن عيسى اليقطيني، عن القاسم بن يحيى، عن جدّه الحسن بن راشد، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: حدّثني أبي، عن جدّي، عن أبيه، عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: فيما علّم أصحابه: لا تلبسوا السّواد فإنّه لباس فرعون.

حدیث دوم

۱۰۱

و با همین اسناد، از محمد بن احمد، از محمد بن عيسى يقطيني، از قاسم بن يحيى، از جدّش حسن بن راشد، از ابوبصير، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: پدرم، از جدّم، از پدرش، از امیر مؤمنان عليه السلام نقل نموده که آن بزرگوار در ضمن مسائلی که به یارانش تعلیم نموده این بود که فرمود: لباس سیاه نپوشید که لباس رسمی فرعون بوده است.^۱



مرکز تحقیقات فقهی و حقوقی اسلامی

۳- و بهذا الإسناد، عن محمد بن أحمد بإسناده يرفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام، قال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله يكره السّواد إلّا في ثلاثة: العمامة و الخفّ و الكساء.

حدیث سوم

۱۰۲

و با همین اسناد، از محمد بن احمد، با اسناد خویش - البته به صورت خبر مرفوع - از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: رسول خدا صلى الله عليه وآله از پوشیدن [لباس] سیاه کراهت داشتند، باستثنای سه چیز: «عمامة، پاپوش [= کفش، پافزار، موزه] و عباء».

۱. از امام صادق عليه السلام نقل شده که: یکی از تعهدات پیامبر صلى الله عليه وآله از زنان این بود که در مصیبت، لباس سیاه به تن نکنند و مو را پریشان نسازند.

و در حدیث دیگر از آن حضرت آمده که: بر زنان جایز نیست که در عزاء، لباس سیاه به تن کنند. (بحار الأنوار، ج ۸۳، ص ۲۴۸ و ج ۸۲، ص ۱۰۳، و ج ۱۰۳، ص ۲۶۱)

در تاریخ آمده که سیاه پوشی شعار بنی عباس بوده است. (معارف و معاریف، ج ۶، ص ۴۰۱)



٤- و بهذا الإسناد، عن محمد بن أحمد، عن الحسن بن الحسين اللؤلؤي، عن محمد بن سنان، عن حذيفة بن منصور، قال: كنت عند أبي عبد الله بالحيرة، فأتاه رسول أبي العباس الخليفة يدعوه فدعا بمظرة له أحد وجهيه أسود و الآخر أبيض، فلبسه، ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: أما إني ألبسه، و أنا أعلم أنه من لباس أهل النار. قال مؤلف هذا الكتاب: لبسه للتقية، و إنما أخبر حذيفة بن منصور بأنه لباس أهل النار؛ لأنه ائتمنه، و قد دخل إليه قوم من الشيعة يسألونه عن السواد و لم يثق إليهم في كتمان السر فاتقاهم فيه.

حدیث چهارم

١٠٣

و با همین اسناد، از محمد بن احمد، از حسن بن حسین لؤلؤی، از محمد بن سنان، از حذيفة بن منصور نقل نموده، وی می گوید: در حیره [= شهری است نزدیک کوفه] محضر امام صادق عليه السلام بودم که فرستاده ابوالعباس خلیفه نزد آن حضرت آمد، امام عليه السلام پالتو [= بارانی] را که یک طرفش سیاه و طرف دیگرش سفید بود، پوشیدند آن گاه فرمودند: من این لباس را می پوشم، و می دانم که لباس اهل آتش است. جناب مصنف (شیخ صدوق عليه السلام) می فرماید: حضرت این لباس را به منظور تقیه

١. ابوالعباس عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم، نخستین خلیفه بنی عباس بود، وی به سال ١٠٨ یا ١٠٩ در حمیمه از ناحیه بلقاء متولد و در آن جا نشو و نما کرد، و در سوم ربیع الأول سال ١٣٢ در نتیجه قیام «ابومسلم خراسانی» و براندازی حکومت مروانیان، در شهر کوفه به عنوان خلافت با وی بیعت شد و آن جا را دارالخلافه خویش ساخت، اما به سال ١٣٤ به انبار بازگشت و آن جا را مقر حکومت خود ساخت، و چون مروان حمار - آخرین خلیفه مروانی - شنید که در عراق با سقّاح بیعت کردند با سپاهی بسیار به قصد پیکار با وی رهسپار عراق شد، دو لشکر نزدیک موصل با یکدیگر تلاقی نمودند و مروان در این جنگ شکست خورد، مروان به مصر گریخت، صالح برادر عبدالله به تعقیب وی رفت و در آن جا او را به قتل رسانید. «سقّاح» به دو صفت خونریزی و سخاوت شهرت داشت که این لقب هر دو معنا را می رساند. (معارف و معاریف، ج ٦، ص ٢٦١)

پوشیدند، اما این که به حذیفه بن منصور خبر دادند که این لباس، لباس اهل آتش است، بدین جهت بود که وی را امین و مورد اعتماد می دانستند، لذا جمعی از افرادی که به ظاهر خود را شیعه می دانستند محضر امام علیه السلام شرفیاب شدند و در مورد پوشیدن لباس سیاه از ایشان سؤال کردند، چون امام علیه السلام به آنها وثوق و اطمینان نداشتند، تقیه نموده و حکم واقعی را بیان نفرمودند.



۵۰ حدیثی محمد بن الحسن، قال: حدیثی محمد بن یحیی العطار، عن محمد بن أحمد، عن علي بن إبراهيم الجعفري، عن محمد بن الفضل، عن داود الرقي، قال: كانت الشيعة تسأل أبا عبد الله عن لبس السواد؟ قال: فوجدناه قاعداً عليه جبة سوداء و قلنسوة سوداء و خفّ أسود مبطن بسواد، قال: ثم فتق ناحية منه، قال: أما أن قطنه أسود و أخرج منه قطن أسود، ثم قال: بيّض قلبك و ألبس ما شئت.

قال محمد بن علي مؤلف هذا الكتاب: فعل ذلك كله تقية، و الدليل على ذلك قوله في الحديث الذي قبل هذا: أما إنّي ألبسه و أنا أعلم أنّه من لباس أهل النار، و أيّ غرض كان له عليه السلام في أن صبغ القطن بالسواد إلاّ لأنّه كان متهماً عند الأعداء إنّّه لا يرى لبس السواد فأحبّ أن يتقى بأجهد ما يمكنه لتزول التهمة عن قلوبهم، فيأمن شرّهم.

حدیث پنجم

۱۰۴

محمد بن حسن، از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از علی بن ابراهیم جعفری، از محمد بن فضل، از داود رقی نقل کرده، وی گفت: شیعه از امام صادق علیه السلام درباره پوشیدن لباس سیاه سؤال می کردند: دیدیم آن حضرت نشسته اند و در این حال جبهه ای سیاه به تن و عرقچینی سیاه به سر، و پاپوشی به رنگ سیاه که در داخل آن پنبه سیاه بود به پا داشتند.

آن گاه حضرت قسمتی از پاپوش را شکافت و فرمود: پنبه ای که داخل آن قرار



دارد، سیاه است و از آن قسمت شکافته شده مقداری پنبه بیرون آورد، فرمود: [ملاک دل آدمی است] دل و قلب خود را سفید نگه دار، هر رنگی خواستی بپوش.

جناب مصنف در این ارتباط می فرماید: پوشیدن لباس های سیاه در مورد این روایت از باب «تقیّه» می باشد، و بهترین دلیل و نشانه بر صدق این مدعا سخن خود امام علیه السلام در حدیث پیشین است که فرمودند: من لباس سیاه می پوشم و می دانم که آن لباس اهل آتش است.

هیچ غرضی نمی توان برای این نکته تصوّر کرد که ایشان پنبه داخل کفش را نیز سیاه قرار دادند، مگر آن که امام علیه السلام از سوی دشمنان متّهم بودند که از لباس سیاه استفاده نمی کنند، لذا آن حضرت تا آن جایی که امکان داشت تقیّه نمودند تا از این رهگذر از ذهن و اندیشه دشمنان این تهمت را محو سازند و از شرّ آنها در امان باشند.

۶- حدّثنا محمّد بن الحسن، قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّقار، عن العباس بن معروف، عن الحسين بن يزيد النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: أوحى الله عزّ وجلّ إلى نبي من أنبيائه: قل للمؤمنين: لا تلبسوا لباس أعدائي، ولا تطعموا طعام أعدائي، ولا تسلكوا مسالك أعدائي، فتكونوا أعدائي، كما هم أعدائي.

حدیث ششم

۱۰۵

محمّد بن حسن، از محمّد بن حسن صفّار، از عباس بن معروف، از حسین بن یزید نوفلی، از سکونی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: خداوند به یکی از پیامبران وحی نمود که به اهل ایمان بگو: لباس دشمنانم را نپوشید و غذای آنها را نخورید، و راهرو آنان نباشید که اگر شبیه آنها گردید، شما نیز دشمن من خواهید شد همان گونه که آنان دشمن من هستند.



۷- و بهذا الإسناد، عن محمد بن أحمد بن علي بن إبراهيم بن الجعفري، عن محمد بن معاوية، بإسناده رفعه، قال: هبط جبرئيل عليه السلام على رسول الله صلى الله عليه وآله و عليه قباء أسود، و منطقة فيها خنجر، قال: فقال رسول الله: يا جبرئيل! ما هذا الزي؟ قال زي ولد عمك العباس يا محمد! ويل لولدك من ولد العباس، فخرج النبي صلى الله عليه وآله إلى العباس، فقال: يا عم! ويل لولدي من ولدك، فقال: يا رسول الله أفأجب نفسي؟ قال: جف القلم بما فيه.



حدیث هفتم



۱۰۶

و با همین اسناد، از محمد بن احمد، از علی بن ابراهیم جعفری، از محمد بن معاویه با اسنادش - البته به صورت مرفوع و حذف برخی از راویان حدیث - چنین نقل کرده: جبرئیل عليه السلام بر رسول خدا صلى الله عليه وآله نازل شد، در حالی که قبایی سیاه بر تن داشت و کمربندی که در آن خنجری قرار داشت به خود بسته بود. رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: ای جبرئیل! این چه شکل و هیأت [و طرز لباس پوشیدن] است؟! جبرئیل عليه السلام عرض کرد: این همان طرز لباس و هیأت پسر عمویت عباس است، ای محمد صلى الله عليه وآله! وای بر فرزندان از دست فرزندان عباس!!، آن گاه پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله نزد عباس رفتند و به او فرمودند: ای عمو! وای بر فرزندانم از دست فرزندان! عباس عرض کرد: ای رسول خدا صلى الله عليه وآله! آیا می توانم خود را مقطوع النسل سازم؟ فرمودند: قلم تقدیر بر لوح قضا این چنین رقم خورده است!!

[«بحثنی پیرامون تقیه و نیم نگاهی به مسائل آن»]

واژه «تقیه» در لغت به معنای خطر پرهیزی و در اصطلاح شرع خود داری از اظهار عقیده و مذهب خویش در مواردی که ضرر مالی، یا جانی، یا عرضی متوجه شخص باشد و به تعبیری دیگر: رهانیدن خویش از خطری که از ناحیه دیگری



متوجه تو است، با گفتار یا کردار، بر خلاف وظیفه اولیه شرعیه.

قرآن کریم در این باره می‌فرماید: ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾: «افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند؛ و هرکس چنین کند، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد؛ مگر این که از آنها بپرهیزد (و به خاطر هدف‌های مهم‌تری تقیه کنید) خداوند شما را از (نافرمانی) خود، بر حذر می‌دارد؛ و بازگشت (شما) به سوی خداست».^۱

مسأله تقیه و رعایت آن، در مذهب شیعه رائج و معمول بوده، چه پیشوایان این مذهب در عصر حکام بنی امیه و بنی عباس - که از نظر شیعه زمامداران باطل و غاصبان مقام خلافت می‌باشند - می‌زیسته‌اند، و با توجه به موقعیت اجتماعی امامان و اعتقادی که بخش عظیمی از مردم به اولویت آنها به مقام زمامداری مسلمانان داشته‌اند، زمامداران وقت، آنها را برای مقام خویش خطر قطعی می‌پنداشته و از نفوذ آنها سخت در هراس بوده‌اند، لذا همواره آنان را زیر نظر می‌گرفتند، از این رو، بسا اتفاق می‌افتاد که به منظور حفظ جان خود و پیروانشان مسأله‌ای را بر خلاف واقع و بر وفق نظر علماء مورد تأیید حکومت وقت، بیان می‌داشتند و گاه خود امام در مورد حکمی از احکام بر خلاف علم خود و به مقتضای تقیه عمل می‌کرد.

مرحوم طبرسی ذیل آیه: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ...﴾ فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین ﴿﴾، (انعام: ۶۸)، نوشته است که جبائی (از مفسرین اهل سنت) گفته: «این آیه دلالت دارد بر بطلان قول شیعه که تقیه را بر پیغمبر و امام جایز می‌دانند». سپس جناب طبرسی در پاسخ می‌فرماید: «شیعه در موردی تقیه را بر امام جایز می‌داند که آن حکم، قبلاً بیان شده باشد و حجت بر



مکلف تمام باشد، و اما اگر تنها راه دسترسی مکلف به حکم همین مورد باشد، امام نمی‌تواند در آن مورد تقیه کند»^۱.

امام صادق علیه السلام فرمود: تقیه هیچ کس به تقیه اصحاب کهف نمی‌رسید؛ زیرا آنان در مراسم اعیاد رسمی حکومت وقت شرکت می‌نمودند، و در عین حال بر دین خویش محکم و استوار بودند، از این رو خداوند پاداش آنها را مضاعف ساخت.

در حدیثی دیگر آمده: امام صادق علیه السلام فرمود: از ما نیست کسی که تقیه را در حضور دوستان مطمئن عادت خویش نسازد که در حضور دشمنان خوی او گردد.

امام باقر علیه السلام فرمود: تقیه از این نظر واجب شده که جانها مصون مانند، و اگر تقیه باعث ریختن خون کسی شود آنجا تقیه جایز نیست.

امام صادق علیه السلام فرمود: به کار بستن تقیه در سرزمینی که خطر دشمن محسوس است، واجب می‌باشد، و اگر کسی سوگند یاد کند که تقیه نکند، تخلف از چنین سوگندی، گناه نبوده، و کفاره ندارد، باشد که بدین وسیله ظلم و بیدادی را از خود دفع سازد.

عبدالله بن عطا گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: دو نفر از مردم کوفه را دستگیر کردند و به آنها گفتند: بیزاری خود را نسبت به علی علیه السلام اعلام کنید. یکی از آن دو قبول کرد و اعلام بیزاری نمود، او را رها ساختند، ولی دیگری امتناع ورزید، او را کشتند، حال این دو چگونه است؟

فرمود: اما آن که اظهار بیزاری نموده، وی مردی دانشمند به دین خود بوده، اما آن که امتناع جسته و بیزاری خویش را اعلام ننموده، مردی بوده که به رفتن به بهشت شتاب ورزیده است.^۲

۱. مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۹۰.

۲. معارف و معاریف، ج ۳، ص ۶۴۳.



باب ٥٧

العلة التي من أجلها لا يجوز للرجل أن يتختم بخاتم حديد
ولا يصلي فيه، ولا يجوز له أن يلبس الذهب ولا يصلي فيه

١- أبي الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن الحسن بن علي بن فضال، عن عمرو بن سعيد المدايني، عن مصدق بن صدقة، عن عمار بن موسى، عن أبي عبد الله عليه السلام في الرجل يصلي و عليه خاتم حديد؟ قال: لا، ولا يتختم به الرجل، لأنه من لباس أهل النار، و قال: لا يلبس الرجل الذهب ولا يصلي فيه، لأنه من لباس أهل النار.

باب پنجاه و هفتم

سرّ این که برای مرد جایز نیست انگشتر حديد به
دست کند و با آن نماز بخواند، و علت این که برای
مرد جایز نیست طلا پوشد و در آن نماز بخواند

حديث اول

١٠٧

پدرم از سعد بن عبد الله، از احمد بن حسن بن علي بن فضال، از عمرو بن سعيد مدايني، از مصدق بن صدقه، از عمار بن موسى نقل کرده، وی می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا مرد می تواند انگشتر حديد به دست کند و با آن نماز بخواند؟ فرمودند: خير، اصولاً نمی تواند انگشتر حديد به دست کند، گرچه در غير نماز باشد، زیرا حديد، لباس اهل آتش است.
و همچنین فرمودند: مرد، لباس طلا پوشد و در آن نماز نخواند، زیرا لباس طلا، لباس اهل دوزخ می باشد.



۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا يَصْلِي الرَّجُلُ فِي خَاتَمٍ حَدِيدٍ.

حَدِيث دَوِّم

۱۰۸

محمّد بن حسن، از محمّد بن حسن صفّار، از ابراهیم بن هاشم، از نوفلی، از سکونی، از امام صادق علیه السلام از آباء بزرگوارشان علیهم السلام نقل نموده که فرمودند: رسول خدا ﷺ فرمودند: مرد نمی تواند انگشتر حدید به دست کند و با آن نماز بخواند.

۳- أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعَلِيِّ عليه السلام: إِنِّي أَحَبُّ لَكَ مَا أَحَبَّ لِنَفْسِي، وَأَكْرَهُ لَكَ مَا أَكْرَهُ لِنَفْسِي، فَلَا تَتَخَتَّمْ خَاتَمَ ذَهَبٍ، فَإِنَّهُ زِينَتُنَا فِي الْآخِرَةِ، وَلَا تَلْبَسِ الْقَرَمِزَ، فَإِنَّهُ مِنْ أَرْدِيَةِ إِبْلِيسَ، وَلَا تَرْكَبْ بِمِثْرَةَ حُمْرَاءَ فَإِنَّهَا مِنْ مَرَاقِبِ إِبْلِيسَ، وَلَا تَلْبَسِ الْحَرِيرَ فَيَحْرِقَ اللَّهُ عِزَّوَجَلَّ جِلْدَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

حَدِيث سَوِّم

۱۰۹

پدرم علیه السلام از احمد بن ادريس، از محمد بن احمد، از محمد بن الحسن، از عبدالله بن جبلة، از ابی جارود، از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: پیامبر اکرم ﷺ به حضرت علی علیه السلام فرمودند: آن چه را برای خود دوست دارم برای تو نیز دوست می دارم، و آن چه برای خود ناپسند می دانم برای تو نیز ناپسند می دارم، لذا توصیه می کنم: انگشتری طلا به دست مکن، زیرا آن زینت و آرایه ما در بهشت است و جامه قرمز نپوش، زیرا آن لباس ابلیس است، و بر مرکبی که بالشچه سرخ جلوی زین آن نهاده اند سوار مشو، زیرا آن از مرکب های شیطان است، و جامه ابریشم مپوش که خدا در روز قیامت



پوست تو را می سوزاند.^۱

باب ۵۸

العلّة التي من أجلها

لا يقطع صلاة المصلي شيء يمرّ بين يديه

۱- أبي الله قال: حدّثنا أحمد بن إدريس، عن محمد بن أحمد، عن علي بن إبراهيم الجعفري، عن أبي سليمان مولى أبي الحسن العسكري عليه السلام قال: سأله بعض موالیه و أنا حاضر عن الصلاة يقطعها شيء يمرّ بين يدي المصلي؟ فقال: لا، ليست الصلاة تذهب هكذا بحیال صاحبها، إنّما تذهب مساوية لوجه صاحبها.

باب پنجاه و هشتم

علت این که نماز نمازگزار

با عبور و مرور چیزی از مقابلش قطع نمی شود

حدیث اول

۱۱۰

پدرم عليه السلام از احمد بن ادريس، از محمد بن احمد، از علي بن ابراهيم جعفري، از ابی سليمان یکی از ارادتمندان و خادمان امام حسن عسکری عليه السلام نقل کرده، وی گفت: در

۱. امام صادق عليه السلام فرمود: دستی محبوب تر از دستی که در آن انگشتری عقیق باشد به سوی خداوند بلند نشده است. (ثواب الأعمال، ص ۳۸۷)

امیر مؤمنان عليه السلام فرمود: انگشتری عقیق به دست کنید تا خدا بر شما مبارک کند و از آفت و بلا در ایمنی باشید. (ثواب الأعمال، ص ۳۸۶)

امام صادق عليه السلام فرمود: هر که انگشتر فیروزه به دست کند فقیر و تهیدست نگردد. (فروع کافی، ج ۶، ص ۴۷۲)



جلسه‌ای که من نیز حضور داشتم برخی از دوستان آن حضرت پرسیدند: آیا با عبور و مرور چیزی از مقابل نمازگزار، نمازش قطع می‌شود؟ فرمودند: خیر، نماز با حایل شدن کسی، و عبور و مرور چیزی از برابر نمازگزار از بین نمی‌رود، بلکه در صورتی قطع می‌شود که چیزی مساوی و مقابل صورت نمازگزار قرار گیرد.

باب ۵۹

العلة التي من أجلها وضع الذراع و الذراعان

أبي عبد الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم عن أبيه، عن إسماعيل بن مرار، عن يونس بن عبد الرحمن، عن عبد الرحمن، عن عبد الله بن سنان، عن إسحاق بن عمار، عن إسماعيل، عن أبي جعفر عليه السلام قال: أتدري لم جعل الذراع و الذراعان؟ قلت: لا. قال: حتى لا تكون تطويع في وقت مكتوبة.

باب پنجاه و نهم

سرّ این که وقت نماز به اندازه یک ذراع و دو ذراع به تأخیر افتاد

حدیث اول

۱۱۱

پدرم علیه السلام از علی بن ابراهیم، از پدرش، از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبد الرحمن، از عبد الرحمن، از عبد الله بن سنان، از اسحاق بن عمار، از اسماعیل، از امام باقر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: آیا می‌دانی چرا یک ذراع و دو ذراع قرار داده شده است؟

عرض کردم: خیر، فرمودند: برای این که نافله در وقت فریضه واقع نشود.



٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَبَانَ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ فَضَالَةَ، عَنْ حُسَيْنٍ، عَنْ ابْنِ مَسْكَانٍ، عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ: قَالَ لِي: أَتَدْرِي لَمْ جَعَلَ الذَّرَاعَ وَالذَّرَاعَانِ؟ قُلْتُ: لَمْ. قَالَ: لِمَكَانِ الْفَرِيضَةِ؛ لِأَنَّ لَكَ أَنْ تَتَنَفَّلَ مِنْ زَوَالِ الشَّمْسِ إِلَى أَنْ تَبْلُغَ فَيْثَكَ ذِرَاعاً، فَإِذَا بَلَغْتَ ذِرَاعاً بَدَأْتَ بِالْفَرِيضَةِ وَتَرَكْتَ النَّافِلَةَ، وَإِذَا فَيْثَكَ ذِرَاعَيْنِ بَدَأْتَ بِالْفَرِيضَةِ وَتَرَكْتَ النَّافِلَةَ.

حديث دوم

١١٢

مُحَمَّدُ بْنُ حُسَيْنٍ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ حُسَيْنِ بْنِ أَبَانَ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ فَضَالَةَ، عَنْ حُسَيْنٍ، عَنْ ابْنِ مَسْكَانٍ، عَنْ زُرَّارَةَ نَقَلَ كَرْدِيهِ عَنْ أَبِيهِ: قَالَ: قَالَ لِي: أَتَدْرِي لَمْ جَعَلَ الذَّرَاعَ وَالذَّرَاعَانِ؟ قُلْتُ: لَمْ. قَالَ: لِمَكَانِ الْفَرِيضَةِ؛ لِأَنَّ لَكَ أَنْ تَتَنَفَّلَ مِنْ زَوَالِ الشَّمْسِ إِلَى أَنْ تَبْلُغَ فَيْثَكَ ذِرَاعاً، فَإِذَا بَلَغْتَ ذِرَاعاً بَدَأْتَ بِالْفَرِيضَةِ وَتَرَكْتَ النَّافِلَةَ، وَإِذَا فَيْثَكَ ذِرَاعَيْنِ بَدَأْتَ بِالْفَرِيضَةِ وَتَرَكْتَ النَّافِلَةَ.

باب ٩٠

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا صَارَ وَقْتُ الْمَغْرَبِ إِذَا ذَهَبَتِ الْحُمْرَةُ مِنَ الْمَشْرِقِ

١- أَبِي اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: وَقْتُ الْمَغْرَبِ إِذَا ذَهَبَتِ الْحُمْرَةُ مِنَ الْمَشْرِقِ، وَتَدْرِي كَيْفَ ذَاكَ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: لِأَنَّ الْمَشْرِقَ مَطْلٌ عَلَى الْمَغْرَبِ هَكَذَا، وَرَفَعَ يَمِينَهُ فَوْقَ يَسَارِهِ، فَإِذَا غَابَتْ هَهُنَا ذَهَبَتِ الْحُمْرَةُ مِنْ هَهُنَا.

باب شصتم

سرّ این که وقت نماز مغرب هنگامی است که سرخی از مشرق برود

۱۱۳

حدیث اول

پدرم علیه السلام از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از احمد بن محمد، از علی بن احمد، از برخی از اصحاب ما به طور مرفوع نقل کرده و گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: وقت فضیلت نماز مغرب هنگامی است که سرخی از طرف مشرق برود، آیا چگونگی آن را می دانی؟

عرض کردم: خیر. فرمود: مشرق این گونه بر مغرب مُشرف است، آن گاه برای نشان دادن آن، دست راستشان را بالای چپ قرار داده و فرمود: آن گاه که آفتاب از این جا [= مغرب] غائب شد، سرخی از آن جا [= مشرق] می رود.

۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّفَّارُ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ رَفَعَهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ، عَنْ شَهَابِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا شَهَابُ! إِنِّي أَحَبُّ إِذَا صَلَّيْتُ الْمَغْرِبَ أَنْ أَرَى فِي السَّمَاءِ كَوْكَبًا.

۱۱۴

حدیث دوم

محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفّار، از عباس بن معروف، وی حدیث را به صورت مرفوع از محمد بن حکیم، و او از شهاب بن عبد ربّه نقل کرده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: ای شهاب! دوست دارم وقتی نماز مغرب را می خوانم در آسمان ستاره باشد.



۳- أبي الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن أبي عمير، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن أبي أسامة زيد الشحام، قال: قال رجل لأبي عبد الله عليه السلام: أوخر المغرب حتى تستبين النجوم؟ قال: فقال خطيبه: إن جبرئيل نزل بها على محمد ﷺ حين سقط القرص.

حديث سوم

۱۱۵

پدرم ﷺ از سعد بن عبد الله، از يعقوب بن يزيد، از محمد بن أبي عمير، از ابراهيم بن عبد الحميد، از ابواسامه زيد شحام، وی گفت: شخصی به امام صادق عليه السلام عرض کرد: آیا می توانم خواندن نماز مغرب را تأخیر اندازم تا ستارگان ظاهر شوند؟ فرمودند: خطایه^۱ می گویند: جبرئیل علیه السلام نماز مغرب را - هنگامی که قرص آفتاب سقوط و افول کرد - بر حضرت محمد ﷺ آورد.

مرکز تحقیقات کلامی و عقاید اسلامی

۴- حدثنا أحمد بن محمد، عن أبيه، عن محمد بن أحمد، عن محمد بن السندي، عن علي بن الحكم رفعه عن أحدهما أنه سأل عن وقت المغرب؟ فقال: إذا غابت كرسيتها. قال: وما كرسيتها؟ قال: قرصها. قال: متى يغيب قرصها؟ قال: إذا نظرت فلم تره.

۱. «خطایه» نام فرقه ای از غلاة شیعه می باشد که پیروان محمد بن ابی زینب اسدی معروف به «ابوالخطاب» اند، او خود را در آغاز از پیروان امام صادق عليه السلام می دانسته و چون منحرف شد، حضرت از او تبری جست، ابوالخطاب به اعتراض امام پی برد و مردم را به سوی خود خواند و دعوی امامت کرد و می گفت: امامان پیامبرانند و خود یکی از آنهاست و به این حد نیز اکتفا نکرد و پیروانش گفتند: امامان خدایند، حسن و حسین علیهما السلام فرزندان خدا و امام صادق عليه السلام نیز خدا می باشد، لکن ابوالخطاب از او برتر است.

آنها معتقدند که بهشت و دوزخ، نعیم و رنج این جهان است و دنیا فناپذیر نیست و پیروان این مسلک، محرّمات را مباح می شمردند و واجبات را ترک می کردند. سرانجام عیسی بن موسی والی کوفه - به سال ۱۴۳ - او را دستگیر و به قتل رسانید. (معارف و معاریف، ج ۵، ص ۱۴۵)



حدیث چهارم

۱۱۶

احمد بن محمد، از پدرش، از محمد بن احمد، از محمد بن سندی، از علی بن حکم حدیث را به صورت مرفوع از یکی دو امام (امام باقر، امام صادق علیه السلام) نقل کرده، راوی از وقت مغرب سؤال می‌کند؟ حضرت می‌فرمایند: زمانی است که کرسی آفتاب افول نموده و غائب شود. راوی می‌پرسد: کرسی آفتاب چیست؟ می‌فرمایند: قرص آفتاب است. دیگر بار می‌پرسد: چه زمانی قرص آفتاب غائب می‌شود؟ می‌فرمایند: آن گاه که بنگری، دیده نشود.



۵- حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ، عَنْ معاوية بن حكيم، عن عبد الله بن مغيرة، عن ابن مسكان، عن ليث، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله لا يؤثر على صلاة المغرب شيئاً إذا غربت الشمس حتى يصليها.

حدیث پنجم

۱۱۷

محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفار، از معاویه بن حکیم، از عبدالله بن مغیره، از ابن مسکان، از لیث، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: هنگامی که غروب می‌شد پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی را بر نماز مغرب مقدم نمی‌داشت تا زمانی که نمازش را می‌خواند.^۱

۱. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی [مثل شام و...] را بر نماز مقدم نمی‌داشت و هنگامی که وقت نماز می‌رسید انگار که هیچ یک از اعضای خانواده و دوستان را نمی‌شناخت. (سنن النبی، علامه طباطبائی، باب شانزدهم، آداب نماز)

عایشه گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله با ما صحبت می‌کرد و ما با او صحبت می‌کردیم، ولی هنگامی که موقع نماز می‌شد، گویی ایشان ما را نمی‌شناخت و ما نیز او را نمی‌شناختیم. (سنن النبی، باب شانزدهم، آداب نماز، حدیث ۲۸۳)

٦- أبي الله و محمد بن الحسن قالا: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد، عن أحمد بن محمد، عن علي بن أحمد، عن محمد بن أبي حمزة، عن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ملعون من أخر المغرب طلباً لفضلها.

قال محمد بن علي مؤلف هذا الكتاب: إنما أوردت هذه الأخبار على أثر الخبر الذي في أول هذا الباب، لأن الخبر الأول احتجت إليه في هذا المكان، لما فيه من ذكر العلة، وليس هو الذي أقصده من الأخبار التي رويتها في هذا المعنى، فأوردت ما أقصده و استعمله و أفتى به على أثره ليعلم ما أقصده من ذلك.

حدیث ششم

۱۱۸

پدرم و محمد بن حسن، از محمد بن يحيى عطار، از محمد بن احمد، از احمد بن محمد، از علي بن احمد، از محمد بن أبي حمزة، از کسی که او نامش را برده، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمودند: کسی که به منظور درکی فضیلت نماز مغرب را به تأخیر اندازد، از رحمت خدا به دور است.

آن گاه جناب مصنف می فرماید: این احادیث را به دنبال خبری که در آغاز این باب عنوان کردم، نقل نمودم، زیرا تنها خبر اول به خاطر علتی که در آن ذکر شده مورد نیاز بوده است، و دیگر اخبار دارای این ویژگی [بیان علت] نیستند. بر این اساس نقل احادیث بعدی به دنبال خبر اول، تنها بدین جهت است که مشخص گردد انگیزه ام از بیان این اخبار، چیست.

→ در کتاب «زهد النبی» آمده است که: هرگاه ایشان به نماز می ایستاد، رنگ صورتش دگرگون می شد و از آن جناب صدای سوزناکی - چونان صدای جوشش دیگ - از سینه یا درونش شنیده می شد. (سنن النبی، آداب نماز، حدیث ۲۸۱)



باب ٩١

العلّة التي من أجلها ترك أمير المؤمنين عليه السلام صلاة العصر
في حياة رسول الله صلى الله عليه وآله حتى فاته، و العلّة التي من أجلها
تركها بعد وفاته حتى ردت عليه الشمس مرّتين

١- حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان، قال: حدّثنا عبدالرحمن بن محمّد الحسيني، قال:
حدّثنا فرات بن إبراهيم الكوفي، قال: حدّثنا جعفر بن محمّد الفزاري، قال: حدّثنا
محمّد بن الحسين، قال: حدّثنا محمّد بن إسماعيل، قال: حدّثنا أحمد بن نوح و أحمد
بن هلال، عن محمّد بن أبي عمير، عن حنان، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ما العلّة
في ترك أمير المؤمنين عليه السلام صلاة العصر، و هو يجب له أن يجمع بين الظهر و العصر
فأخّرها؟

قال: إنّه لما صلّى الظهر التفت إلى جمجمة ملقاة فكلمها أمير المؤمنين عليه السلام فقال:
أيّتها الجمجمة من أين أنت؟ فقالت: أنا فلان بن فلان ملك بلاد آل فلان، قال لها
أمير المؤمنين عليه السلام: فقصي عليّ الخبر، و ما كنت و ما كان عصرك؟ فأقبلت الجمجمة تقصّ
من خبرها و ما كان في عصرها من خير و شرّ، فاشتغل بها حتى غابت الشمس فكلمها
بثلاثة أحرف من الإنجيل، لئلا يفقه العرب كلامها، فلمّا فرغ من حكاية الجمجمة،
قال للشمس: ارجعي، قالت: لأرجع و قد أفلت، فدعا الله عزّ وجلّ فبعث إليها سبعين
ألف ملك بسبعين ألف سلسلة حديد، فجعلوها في رقبتها و سحبوها على وجهها حتى
عادت بيضاء نقيّة حتى صلّى أمير المؤمنين عليه السلام ثم هوت كهوى الكوكب، فهذه العلّة في
تأخير العصر.

باب شصت و یکم

فلسفه ردّ شمس برای امیر مؤمنان علیه السلام در دو نوبت
[در زمان حیات رسول خدا و نیز بعد از حیات آن بزرگوار]

حدیث اول

۱۱۹

احمد بن حسن قطن، از عبدالرحمن بن محمد حسینی، از فرات بن ابراهیم کوفی، از جعفر بن محمد فزاری، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از احمد بن نوح و احمد بن هلال، از محمد بن ابی عمیر، از حنان نقل نموده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: با این که جمع بین نماز ظهر و عصر بر امیر مؤمنان علیه السلام واجب بود پس به چه دلیل نماز عصر را به تأخیر انداختند؟
حضرت فرمودند: زمانی که امیر مؤمنان علیه السلام نماز ظهر را خواند، استخوان جمجمه‌ای تو جبهه آن حضرت را جلب کرد، حضرت با آن به سخن پرداخت و فرمود تو کیستی؟

عرض کرد: من فلانی، پسر فلانی و سلطان فلان سرزمین بودم.
حضرت به آن جمجمه فرمود: قصه خود را برایم بازخوان و بگو چگونه و در چه عصری زندگی می‌کردی؟! جمجمه قصه خود را از آغاز تا فرجام برای آن حضرت باز گفت، حضرت نیز به سخن او گوش فراداد تا این که خورشید غروب کرد، حضرت به سه حرف از انجیل با جمجمه سخن گفت به گونه‌ای که عرب متوجه سخن وی نشوند، آن گاه خطاب به خورشید فرمود: برگرد! خورشید عرض کرد: من غروب کرده‌ام و باز نمی‌گردم.
امیر مؤمنان علیه السلام از خدا درخواست کرد تا خورشید را برگرداند، خدای سبحان نیز هفتاد هزار فرشته را همراه هفتاد هزار زنجیر آهنی به سمت خورشید فرستاد، فرشتگان زنجیرها را در گردن خورشید انداختند و آن را به رو کشاندند تا با پرتوئی درخشان و صاف بازگشت، حضرت نمازشان را خواندند، آن گاه خورشید چونان



ستارگان فرو رفت، این جریان علت تأخیر نماز عصر آن حضرت بود.



۲- حدّثنی بهذا الحديث الحسن بن محمد بن سعيد الهاشمي، عن فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفي بإسناده و ألفاظه.

حدیث دوم

۱۲۰

و حدیث یاد شده را حسن بن محمد بن سعید هاشمی، از فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی با اسناد پیشین و با همان الفاظ و مضامین برای من نقل کرد.



۳- حدّثنا أحمد بن الحسن القطان رحمته الله قال: حدّثنا أبو الحسن محمد بن صالح، قال: حدّثنا عمر بن خالد المخزومي، قال: حدّثنا ابن نباتة، عن محمد بن موسى، عن عمارة بن مهاجر، عن أمّ جعفر أو أمّ محمد بنتي محمد بن جعفر، عن أسماء بنت عميس، و هي جدّتهما قالت: خرجت مع جدّتي أسماء بنت عميس، و عمّي عبد الله بن جعفر حتى إذا كنّا بالصهباء قالت: حدّثتني أسماء بنت عميس، قالت: يا بنيّة كنّا مع رسول الله صلى الله عليه وآله في هذا المكان، فصلّى رسول الله صلى الله عليه وآله الظهر ثم دعا عليّاً عليه السلام فاستعان به في بعض حاجته، ثم جاءت العصر، فقام النبي صلى الله عليه وآله فصلّى العصر، فجاء عليّ عليه السلام فقعد إلى جنب رسول الله صلى الله عليه وآله فأوحى الله تعالى إلى نبيّه صلى الله عليه وآله فوضع رأسه في حجر عليّ عليه السلام حتى غابت الشمس لا يرى منها شيء لا على أرض و لا على جبل، ثم جلس رسول الله صلى الله عليه وآله فقال لعليّ عليه السلام هل صليت العصر؟

فقال: لا، يا رسول الله! أنبت أنك لم تصلّ، فلمّا وضعت رأسك في حجري لم أكن لأحركه. فقال: اللهم إنّ هذا عليّ احتبس نفسه على نبيّك، فردّ عليه شرقها، فطلعت الشمس، فلم يبق جبل و لا أرض إلّا طلعت عليه الشمس، ثم قام عليّ عليه السلام فتوضّأ و صلّى ثم انكسفت.

حدیث سوم

احمد بن حسن قطان رحمه الله از ابوالحسن محمد بن صالح، از عمر بن خالد مخزومی، از ابن نباته، از محمد بن موسی، از عماره بن مهاجر، از أم جعفر یا أم محمد دختران محمد بن جعفر، از اسماء بنت عمیس^۱ که جدّه آن دو بود، یکی از آن دو می گوید: با جدّه خود اسماء بنت عمیس و عمویم عبدالله بن جعفر به منطقه صهباء (نزدیک خیبر) رسیدیم، جدّه ام گفت: دخترم، به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله در همین مکان بودیم که حضرت نماز ظهرش را خواند، سپس علی علیه السلام را طلبید و از آن جناب نسبت به انجام پاره ای از امور کمک خواست، رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام عصر، نماز عصر را خواند و پس از آن علی علیه السلام وارد شد و کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست، خداوند به رسولش وحی فرستاد، پس پیامبر صلی الله علیه و آله سر بر دامن علی علیه السلام نهاد تا خورشید غروب کرد، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست و خطاب به علی علیه السلام فرمود: آیا نماز عصر را خواندی؟ حضرت عرض کرد: خیر، نتوانستم سر مبارکشان را از دامن خویش دور کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله دست به دعا بلند کرد و به پیشگاه خدا عرض کرد: پروردگارا! این علی بنده تو است که خود را به احترام پیامبرت محبوس ساخت، اینک خورشید را برای او بازگردان.

اسماء بنت عمیس می گوید: به خدا سوگند که دیدم خورشید بازگشت و هیچ کوه و زمینی نبود مگر آن که آفتاب بر آن تابید [و وقت فضیلت عصر فرا رسید]، علی علیه السلام وضو گرفت و نماز خواند، آن گاه خورشید فرو رفت.

۱. از بانوان با شخصیت اسلام است که دوران زندگی عجیبی دارد، وی نخست به همسری جعفر بن ابی طالب درآمد و در آغاز بعثت، اسلام آورد و به همراه همسرش به حبشه هجرت کرد و از همسرش «جعفر بن ابی طالب» صاحب سه فرزند «عبدالله، محمد و عون» شد. در سال ششم یا هشتم هجرت باتفاق همسرش به مدینه بازگشت، پس از آن که جعفر در موته به شهادت رسید به همسری ابوبکر درآمد و از او دارای یک فرزند «محمد بن ابی بکر» شد، پس از مرگ ابوبکر، با امیر مؤمنان علی علیه السلام ازدواج کرد و ثمره این ازدواج دو فرزند «یحیی و محمد اصغر» بود. (معارف و معاریف، ج ۲، ص ۱۹۴)



۴- اَبی‌الله علیه السلام قال: حدَّثني سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن أحمد بن عبدالله القزويني، عن الحسين بن المختار القلانسي، عن أبي بصير، عن عبدالواحد بن المختار الأنصاري، عن أمّ المقدام الشقفيه، قالت: قال لي جويرية بن مسهره، قطعنا مع أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام جسر الصراة في وقت العصر فقال: إنّ هذه أرض معذبة لا ينبغي لنبّي ولا وصي نبّي أن يصلي فيها، فمن أراد منكم أن يصلي فيها فليصل، فتفرّق الناس يمنة ويسرة وهم يصلّون، فقلت، أنا والله لأقلدنّ هذا الرجل صلاتي اليوم ولا أصلي حتى يصلي، فسرنا وجعلت الشمس تسفل، وجعل يدخلني من ذلك أمر عظيم، حتى وجبت الشمس و قطعنا الأرض، فقال: يا جويرية! اذّن فقلت: تقول اذّن وقد غابت الشمس؟! فقال: اذّن فأذنت، ثم قال لي: أقم فأقمت، فلما قلت: قد قامت الصلاة رأيت شفّيته يتحرّكان، و سمعت كلاماً ما، كأنه كلام العبرانية، فارتفعت الشمس حتّى صارت في مثل وقتها في العصر، فصلّى فلما انصرفنا هوت إلى مكانها واشتبكت النجوم، فقلت: فأنا أشهد أنّك وصي رسول الله صلى الله عليه وآله. فقال: يا جويرية! أما سمعت الله عزّ وجلّ يقول: ﴿ فسبح باسم ربّك العظيم ﴾؟ فقلت: بلى، قال: فإنّي سألت الله باسمه العظيم فردّها عليّ. وقد أخرجت ما رويت من الأخبار في هذا المعنى في كتاب المعرفة في الفضائل.

حديث چهارم

۱۲۲

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عيسى، از حسين بن سعيد، از احمد بن عبدالله قزوینی، از حسين بن مختار قلانسی، از ابوبصير، از عبدالواحد بن مختار انصاری، از أمّ مقدم ثقفیه نقل نموده، وی می‌گوید: جویریة بن مسهره^۱ به من

۱. جویریة بن مسهره از اصحاب خاص امیر مؤمنان علیه السلام و اهل سر بود، روزی حضرت به وی فرمود: ای جویریة تو را به نزد آن بی رحم پست فطرت (زیاد بن ابیه) می‌برند، او دست و پای تو را قطع می‌کند و تو را بر تنه درخت خرما می‌مزدی کافر به دار آویزد. و چنین شد که زیاد بن ابیه وی را دستگیر نمود و به همان کیفیت که حضرت فرموده بود او را به شهادت رساند. (بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۳۴۲)



گفت: هنگام عصر به همراه امیر مؤمنان علیه السلام از روی پل صراة (نهری است در عراق) می‌گذشتیم، حضرت فرمودند: این جا سرزمینی است که عذاب نازل شده، سزاوار نیست برای پیامبر و وصی پیامبری در این مکان نماز بخواند، اینک هر یک از شما بخواهد در این مکان نماز بخواند، می‌تواند! مردم به این سو و آن سو پراکنده و به خواندن نماز مشغول شدند. به خود گفتم به خدا سوگند امروز در خواندن نماز از مولایم پیروی می‌کنم و هر وقت ایشان به نماز ایستاد من نیز به جا می‌آورم، پس با حضرت حرکت کردیم، به هر حال ما همچنان حرکت می‌کردیم تا خورشید غروب کرد. آن گاه امام علیه السلام فرمودند: اذان بگو! عرض کردم: می‌فرمایید اذان بگویم با آن که خورشید غروب کرده است!

فرمودند: آری، اذان بگو، من نیز اذان گفتم، آن گاه فرمودند: اقامه بگو، من نیز امثال کردم، همین که به «قد قامت الصلاة» رسیدم، متوجه شدم که لب‌های مبارک امام حرکت می‌کند و سخنی شنیدم گویا به زبان عبرانی بود، بلافاصله خورشید بالا آمد تا به جایی رسید که وقت خواندن نماز عصر بود، حضرت به نماز ایستادند، وقتی از نماز فارغ شدیم، دیگر بار خورشید به مکان افول و غروبش فرو رفت و ستارگان در آسمان ظاهر شدند، آن گاه با تمام وجود گفتم: گواهی و شهادت می‌دهم که شما وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله هستید. حضرت فرمودند: ای جویریّه: مگر نشنیده‌ای که خدای سبحان می‌فرماید: ﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾: «(حال که چنین است) به نام پروردگار بزرگت تسبیح کن (و او را پاک و منزّه بشمار)».^۱

عرض کردم: آری، شنیده‌ام. فرمودند: من از خدای سبحان به نام بزرگش درخواست کردم خورشید را برگرداند، لذا خداوند آن را برای من باز گرداند. سپس جناب مصنف در خاتمه این باب می‌فرماید: من در کتاب «المعرفة في الفضائل» روایاتی را به همین مضمون گردآوری کردم.



[«داستان ردّ شمس»]

بازگشتن خورشید، واقعه‌ای است که بر اساس نقل مورّخان و مفسّران هم در امت‌های پیشین و هم در امت اسلام اتفاق افتاده، از جمله:

۱- در مورد «یوشع بن نون» وصی حضرت موسی علیه السلام، وی هنگامی که با مردم کنعان جنگ می‌کرد برای این که جنگ را به پایان برد و دشمن شب هنگام در فکر تجدید قوا نگردد، به خورشید که در افق پنهان شده بود، امر به بازگشت داد.

۲- در مورد حضرت سلیمان بن داود، به موجب یکی از اقوال در تفسیر آیات: ۳۱-۳۳ سوره مبارکه «ص»: ﴿إِذَا عَرِضَ عَلَيْهِ... بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ﴾ که گفته‌اند: زمانی که آن پیامبر بزرگوار به منظور آماده سازی نبرد و جهاد از اسبان سان می‌دید، ناگهان متوجه شد که مقداری از اوّل وقت نماز عصر گذشته است، و یا به نقل جبائی - از مفسّرین معروف - آن حضرت در آخر روز، نافله مخصوصی به جامی آورد، و متوجه شد که وقت آن نافله سپری شده است، پس حضرتش به فرمان خداوند خطاب به ملائکه موکل بر خورشید نمود و فرمود: «رُدّوها عَلَيَّ...» خورشید را به من برگردانید، پس خورشید بازگشت و حضرت سلیمان نماز عصر خود را در وقت فضیلت، یا نافله مخصوص را در وقت خود ادا نمود.^۱

۳- از حوادث سال هفتم هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داستان بازگشتن خورشید به دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله است. این واقعه را بیش از بیست نفر از بزرگان اهل سنت با اختلاف مختصری از اسماء بنت عمیس، ابورافع، امّ سلمه، جابر، ابوسعید خدری و دیگر صحابه نقل کرده‌اند.^۲

اسماء بنت عمیس می‌گوید: روزی هنگام عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله سرش را در دامن علی علیه السلام نهاد و حالت وحی بر آن حضرت عارض شد و طول کشید تا غروب شد،

۱. برگرفته از تفسیر مجمع البیان در ذیل آیات یاد شده.

۲. برای اطلاع بیشتر می‌توانید به جلد پنجم کتاب احقاق الحق، ص ۵۲۱-۵۴۰ مراجعه فرمایید.



علی علیه السلام نماز عصر نخوانده بود اما به احترام پیامبر صلی الله علیه و آله نتوانست از جابر خیزد، و چون پیامبر برخاست به علی علیه السلام فرمود: آیا نماز عصر خوانده‌ای؟ عرض کرد: نه.
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دعا کرد و گفت: «اللَّهُمَّ إِنَّ عَلِيًّا فِي طَاعَتِكَ وَ طَاعَةِ رَسُولِكَ فَارْزُقْ عَلَيْهِ الشَّمْسَ: پروردگارا! علی (بنده تو) در راه اطاعت تو و فرمان برداری رسول تو بوده، پس خورشید را برای او بازگردان».

اسماء گوید: در این وقت خورشید را دیدم که بازگشت و دیوارها را دوباره آفتاب گرفت تا علی علیه السلام وضو گرفت و نمازش را خواند، آن گاه خورشید غروب کرد.
«سبط بن جوزی» یکی از بزرگان اهل سنت به دنبال حدیث «رد شمس» داستان جالب دیگری نقل کرده و می گوید:

جمعی از مشایخ و بزرگان ما در عراق نقل کرده‌اند که هنگام عصر یکی از روزها ابو منصور مظفر بن اردشیر عبادی واعظ در محله ناجیه بر فراز منبر نشسته بود و مشغول ذکر فضائل و مناقب اهل بیت و داستان رد شمس بود و با بیان شیوا و سحرآمیز خود دل‌ها را به خود جذب کرده بود که ناگاه ابر سیاه و غلیظی قسمت مغرب را پوشاند و خورشید از نظرها پنهان گشت و چندان طول کشید که هوا تاریک گشت و مردم گمان کردند خورشید غروب کرده است، در این وقت ابو منصور واعظ روی منبر ایستاد و بادست خود به سوی خورشید اشاره کرد و گفت:

لا تغربی یا شمس حتی ینتهی	مدحی لآل المصطفی و لنجله
واثنی عنانک إن أردت ثنائهم	أنسیت إن کان الوقوف لأجله
إن کان للمولی وقوفک فلیکن	هذا الوقوف لخیله و لرجله

ای خورشید [اندکی صبر کن]، غروب نکن، تا مدح من درباره اهل بیت پیامبر و فرزندان وی پایان یابد، و عنان خود باز گردان، اگر بیان ثنای آنها را خواهانی! آیا درنگ و توقف خود را برای پیامبر فراموش کرده‌ای؟ اگر برای مولی توقف کردی و ایستادی، برای بستگان و نزدیکان و ارادت کیشان او نیز باید توقف کنی!

راویان مزبور گفتند: ناگهان دیدند ابرها به یک سو رفت و خورشید چهره
گشود.^۱

باب ۶۲

العلة التي من أجلها لا يصلي المختضب

۱- ابي عبد الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد، عن البرزطي وغيره،
عن أبان، عن مسمع بن عبد الملك، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لا يصلي
المختضب. قلت: جعلت فداك و لم؟ قال: إنه مُخَصَّر.

باب شصت و دوم

سر این که کسی که خضاب نموده
[قبل از استحمام و شستشو] نماز نخواند

حدیث اول

۱۲۳

پدرم از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد، از برزطی و غیر او، از ابان، از مسمع
بن عبد الملك نقل کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند: شخصی که
خضاب نموده، نماز نخواند. عرض کردم: فدایت شوم، چرا؟ فرمودند: زیرا او از
خواندن قرائت و ذکر و برخی افعال نماز، ممنوع است.

۱. ابن حجر عسقلانی داستان ردّ شمس را در کتاب «الصواعق المحرقة» - ص ۱۲۶، چاپ قاهره - ذکر
کرده و آن را از کرامات علی علیه السلام دانسته و به دنبال آن، داستان ابو منصور واعظ را نیز از کتاب «تذكرة
الخواص» نقل نموده است. (زندگانی حضرت محمد علیه السلام، تألیف دانشمند فرزانه حاج سید هاشم
رسولی محلاتی، ج ۳، ص ۶۴)

باب ٦٣

العلة التي من أجلها لا يجوز للرجل
أن يصلي و بين يديه سيف في القبلة

١- أبي الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، قال: حدثنا محمد بن عيسى اليقطيني، عن القاسم بن يحيى، عن جده الحسن بن راشد، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: حدثني أبي، عن جدي، عن آبائه أن أمير المؤمنين عليه السلام قال: لا تخرجوا بالسيوف إلى الحرم، و لا يصلي أحدكم و بين يديه سيف، فإن القبلة أمن.

باب شصت و سؤم

سر این که صحیح نیست شخص در حال خواندن نماز
شمشیری روبروی خود نهد

حدیث اول

١٢٤

پدرم عليه السلام از سعد بن عبد الله، از محمد بن عيسى يقطيني، از قاسم بن يحيى، از جدش حسن بن راشد، از ابوبصير، از حضرت صادق عليه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمود: پدرم، از جدم، از پدران بزرگوارشان نقل کردند که امیر مؤمنان عليه السلام فرمودند: با سلاح وارد حرم نشوید، و کسی از شما به هنگام خواندن نماز، شمشیر را مقابل خود رو به قبله نهد، زیرا قبله جایگاهی امن است.

باب ٦٤

العلة التي من أجلها لا يجوز للرجل أن يصلي و النوم يغلبه

١- أبي الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن القاسم بن



یحیی، عن جدّه الحسن بن راشد، عن أبی بصیر، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: حدّثنی أبی، عن جدّی، عن آبائه علیهم السلام أنّ أمير المؤمنين علیه السلام قال: إذا غلبتک عينک و أنت فی الصّلاة فاقطع الصّلاة و نم؛ فإنّک لا تدري لعلّک أن تدعو علی نفسک.

باب شصت و چهارم

علّت این که نماز خواندن به هنگام خواب آلودگی جایز نیست

حدیث اول

۱۲۵

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی بن عبید، از قاسم بن یحیی، از جدّش حسن بن راشد، از ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: پدرم، از جدّم، از پدرانش علیهم السلام نقل کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: اگر به هنگام خواندن نماز، خواب بر تو غلبه کرده، نمازت را قطع کن و بخواب، زیرا توجه نداری و نمی دانی، شاید بر ضرر خویش دعا کنی.^۱

۱. در قرآن کریم آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ...»؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، تا بدانید چه می گوئید!». (سوره نساء، آیه ۴۳)

افراد مست نمی توانند مشغول اداء فریضه نماز شوند و نماز آنها در این حال باطل است، فلسفه آن هم روشن است، زیرا نماز گفتگوی بنده و راز و نیاز او با خدا است و باید در نهایت هوشیاری انجام گیرد و افراد مست از این مرحله دور و بیگانه اند.

در روایات متعددی، آیه فوق به «مستی خواب» تفسیر شده، یعنی در حالی که هنوز کاملاً بیدار نشده اید، شروع به نماز نکنید، تا بدانید چه می گوئید.

به هر حال، از جمله «تا بدانید چه می گوئید» استفاده می شود، نماز خواندن در هر حالی که انسان از هوشیاری کامل برخوردار نباشد، ممنوع است، خواه حالت مستی باشد یا خواب آلودگی (تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۵۰۲)



باب ٩٥

العلة التي من أجلها كان رسول الله ﷺ يقول إذا أصبح و إذا أمسى:

«الحمد لله رب العالمين كثيراً على كل حال»

ثلاثمائة و ستين مرة

١- أبي الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن الحسن الميثمي، عن يعقوب بن شعيب، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: قال رسول الله ﷺ: «إن في بني آدم ثلاثمائة و ستين عرقاً، ثمانين و مائة متحركة، و ثمانين و مائة ساكنة، فلو سكن المتحرك لم ينم، أو تحرك الساكن لم ينم، و كان رسول الله ﷺ إذا أصبح، قال: «الحمد لله رب العالمين كثيراً على كل حال» ثلاثمائة و ستين مرة، و إذا أمسى قال: مثل ذلك.

باب شصت و پنجم

سر این که رسول خدا ﷺ صبح و شام سیصد و شصت مرتبه می فرمود:

«الحمد لله رب العالمين كثيراً على كل حال»

حديث أول

١٢٦

پدرم ﷺ از سعد بن عبد الله، از يعقوب بن يزيد، از محمد بن حسن ميثمي، از يعقوب بن شعيب نقل کرده که گفت: از امام صادق عليه السلام شنيدم که می فرمود: رسول خدا ﷺ فرمودند: آدمی دارای سیصد و شصت رگ است که صد و هشتاد رگ متحرک، و صد و هشتاد رگ دیگر ساکن می باشند، اگر رگ های متحرک، ساکن و رگ های ساکن، متحرک شوند، تعادل و آرامش و خواب شخص به طور جدی دستخوش تغيير می شود، رسول خدا ﷺ هر صبح و شام به شکرانه سلامت جسم و



درست عمل کردن رگ‌ها، سیصد و شصت مرتبه می‌فرمود: «الحمد لله رب العالمين كثيراً على كل حال»^۱.

باب ۶۶

العلة التي من أجلها قد يدخل الرجلان المسجد، أحدهما عابد
و الآخر فاسق فيخرجان و العابد فاسق، و الفاسق صديق

۱- أبي‌الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد، عن أحمد بن محمد رفعه قال: قال الصادق (عليه السلام): يدخل رجلان المسجد أحدهما عابد و الآخر فاسق، فيخرجان من المسجد و الفاسق صديق و العابد فاسق، و ذلك أنه يدخل العابد المسجد و هو مدلّ بعبادته و فكرته في ذلك، و يكون فكرة الفاسق في التندّم على فسقه، فيستغفر الله من ذنوبه.

۱. عالی‌ترین مرحله شکر که از انسان ساخته است این است که اظهار عجز و ناتوانی از شکر نعمت‌های خداوند کند، همان گونه که در حدیثی از امام صادق (عليه السلام) می‌خوانیم که فرمود: «فيما أوحى الله عز وجل إلى موسى أشكركني حق شكري، فقال يا رب كيف أشكرك حق شكرك، و ليس من شكر أشكرك به إلا و أنت أنعمت به علي، قال: يا موسى! الآن شكرتني حين علمت أن ذلك مني؛ خداوند به موسی (عليه السلام) وحی فرستاد که حق شکر مرا ادا کن، عرض کرد: پروردگارا! چگونه حق شکر تو را ادا کنم در حالی که هر زمانی شکر تو را به جا آورم، این موفقیت خود نعمت تازه‌ای برای من خواهد بود، خداوند فرمود: ای موسی! اینک حق شکر مرا ادا کردی، چون می‌دانی حتی این توفیق از ناحیه من است». (اصول کافی، ج ۴، ص ۸۰، باب الشکر)

عذر به درگاه خدا آورد
کس نتواند که به جا آورد!

بنده همان به که ز تقصیر خویش
ورنه سزاوار خداوندیش

باب شصت و ششم

سرّ این که دو تن وارد مسجد می شوند، در حالی که یکی عابد و دیگری فاسق می باشد، اما هنگام بیرون آمدن از مسجد، قضیه به عکس می شود

حدیث اول

۱۲۷

پدرم علیه السلام از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از احمد بن محمد - حدیث رابه صورت مرفوع - از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: دو نفر وارد مسجد می شوند، یکی عابد و دیگری فاسق می باشد، آن گاه هر دو از مسجد خارج می شوند، با این تفاوت که شخص فاسق، راستگو گشته و عابد، فاسق می گردد، علتش آن است که شخص عابد به عبادت خویش می بالد و دچار غرور و خودپسندی می شود، اما شخص فاسق از عملکرد خویش سخت پشیمان و ناراحت است و از خدا آمرزش می طلبد تا از گناهانش چشم پوشی نماید.

باب ۶۷

العلّة التي من أجلها وضعت الركعتان
اللّتان أضافهما النبي صلى الله عليه وآله يوم الجمعة

۱- ابي عليه السلام قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن حديد و عبد الرحمن بن أبي نجران، عن حماد بن عيسى، عن حريز بن عبد الله السجستاني، عن زرارة بن أعين، قال: سئل أبو جعفر عليه السلام عمّا فرض الله عزّ وجلّ من الصلاة؟ قال: خمس صلوات في الليل و النهار، قال: قلت: هل سمّاهنّ الله و بيّهنّ في كتابه؟

قال: نعم. قال الله تبارك و تعالى لنبيه صلى الله عليه وآله: ﴿أقم الصلاة لدلوك الشمس إلى غسق



الليل ﴿١﴾، و دلوکها زوالها، ففیما بین دلوک الشمس إلى غسق الليل أربع صلوات، ستاهن الله و بیتهن و وقتهن و غسق الليل انتصافه.

ثم قال: ﴿و قرآن الفجر إن قرآن الفجر كان مشهوداً﴾ فهذه الخامسة، و قال في ذلك: ﴿أقم الصلاة طرفي النهار و زلفاً من الليل﴾ و طرفاه المغرب و الغداة، و زلفاً من الليل و هي صلاة العشاء الآخرة. قال: ﴿حافظوا على الصلوات و الصلاة الوسطى﴾ و هي صلاة الظهر و هي أول صلاة صلاها رسول الله ﷺ و هي وسط صلاتين بالنهار صلاة الغداة و صلاة العصر.

و قال في بعض القراءة: «حافظوا على الصلوات و الصلاة الوسطى و صلاة العصر و قوموا لله قانتين» في صلاة العصر. قال: و أنزلت هذه الآية يوم الجمعة و رسول الله ﷺ في سفر فقلت فيها و تركها على حالها، و أضاف للمقيم ركعتين، و إنما وضعت الركعتان اللتان أضافهما رسول الله ﷺ يوم الجمعة لمكان الخطبتين، فمن صلاها وحده فليصلها أربعاً كصلاة الظهر في سائر الأيام، قال: وقت العصر يوم الجمعة في وقت الظهر في سائر الأيام.

باب شصت و هفتم

سر دو رکعتی که رسول خدا ﷺ به نماز ظهر اضافه کرده بودند،
از نماز جمعه حذف گردید

حدیث اول

۱۲۸

پدرم ﷺ از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حدید و عبدالرحمن بن ابی نجران، از حماد بن عیسی، از حریر بن عبدالله سجستانی، از زرارۃ بن أعین نقل کرده، وی می گوید: از امام باقر علیه السلام درباره نمازی که خدای سبحان واجب فرموده، سؤال شد؟ حضرت در پاسخ فرمودند: در طول شبانه روز، پنج نماز می باشد.



زراره می گوید: محضر مبارک امام علیه السلام عرض کردم: آیا خداوند این پنج نماز را نام برده و در کتابش بیان فرموده است؟

حضرت فرمودند: آری، خدای متعال به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرمود: ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ...﴾: «نماز را از زوال خورشید (هنگام ظهر) تا نهایت تاریکی شب [=نیمه شب] بر پا دار». ^۱ دلوک شمس به معنای «زوال آفتاب» از دایره نصف النهار است که همان وقت ظهر می باشد، بین دلوک شمس تا غسق لیل چهار نماز واقع می شود که خداوند از آنها نام برده و بیان فرموده است. در حقیقت خداوند چهار نماز بر مسلمانان واجب کرده است که آغاز آن وقت زوال شمس «ظهر» و پایان آن نیمه شب است.

سپس خدای سبحان در دنباله آیه می فرماید: ﴿... وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾: «و همچنین قرآن فجر [=نماز صبح] را؛ چرا که قرآن فجر، مشهود (فرشتگان شب و روز) است!». ^۲ این نماز [=نماز صبح] پنجمین نماز محسوب می گردد.

و همچنین خدای سبحان در بیان نمازهای واجب فرموده است: ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَ زُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ﴾: «در دو طرف روز، و اوائل شب، نماز را بر پا دار». ^۳ ظاهر تعبیر «طرفی النهار: دو طرف روز» این است که: نماز صبح و مغرب را بیان می کند، که در دو طرف روز قرار گرفته و «زلف» که جمع «زلفه» به معنای نزدیکی است، به قسمت های آغاز شب که نزدیک به روز است گفته می شود، بنابراین بر نماز عشاء منطبق می گردد.

[البته باید توجه نمود که: بعضی از آیات قرآن، تنها اشاره به یک نماز کرده است] مانند: ﴿حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾: «در انجام همه

۱. سورة اسراء، آیه ۷۸.

۲. سورة اسراء، آیه ۷۸.

۳. سورة هود، آیه ۱۱۴.



نمازها و (به ویژه) نماز وسطی (نماز ظهر) کوشا باشید و از روی خضوع و اطاعت، برای خدا به پا خیزید! ^۱ که مقصود از نماز وسطی، نماز ظهر است و آن اولین نمازی است که رسول خدا ﷺ بر پا داشت. این نماز بین دو نماز در روز - یعنی نماز صبح و نماز عصر - فاصله شده است.

در بعضی از قرائات این چنین خوانده شده: «حافظوا علی الصلوات و الصلاة الوسطی و صلاة العصر و قوموا لله قانتین فی صلاة العصر» ^۲.

آن گاه امام باقر علیه السلام فرمود: این آیه «حافظوا علی الصلوات...» در روز جمعه هنگامی که رسول خدا ﷺ در سفر بود، نازل شد، سپس حضرت در آن نماز وسطی، قنوت خواند و بعد چیزی به آن اضافه نکردند، ولی برای مقیم [= غیر مسافر] دو رکعت افزودند. البته سرّ حذف شدن دو رکعت از نماز جمعه، وجود دو خطبه در آغاز نماز جمعه است که در واقع این دو خطبه جایگزین آن دو رکعتی است که رسول خدا ﷺ به نماز ظهر افزودند، یعنی باید چهار رکعت بخواند هم چون نماز ظهر در دیگر ایام. سپس امام علیه السلام فرمود: وقت نماز عصر روز جمعه همان وقت ظهر در سایر ایام است.

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۸.

۲. در مورد این که منظور از «صلاة وسطی» - نماز میانه - چیست؟ مفسران، تفسیرهای زیادی ذکر کرده‌اند، در تفسیر «مجمع البیان» شش قول، و در تفسیر «فخر رازی» هفت قول، و در تفسیر «قرطبی» ده قول، و در تفسیر «روح المعانی» سیزده قول نقل شده است.

البته با قرائن مختلفی که در دست است روشن می‌شود: منظور، همان «نماز ظهر» است؛ زیرا علاوه بر این که نماز ظهر در وسط روز انجام می‌شود، شأن نزول آیه نیز گواهی می‌دهد، و روایات متعددی که از معصومین علیهم السلام نقل شده، بیانگر همین معناست.

تأکید روی این نماز، به خاطر این بوده که بر اثر گرمی هوای نیمروز تابستان، یا گرفتاری‌های شدید کسب و کار، نسبت به آن کمتر اهمیت می‌دادند، آیه فوق، اهمیت نماز وسطی و لزوم محافظت بر آن را مورد تأکید قرار داده است. (تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۴۳)



باب ٩٨

العلّة التي من أجلها ليس على المرأة أذان ولا إقامة

أبي عبد الله، قال: حدثني سعد بن عبد الله، عن محمد بن إسماعيل، عن عيسى بن محمد، عن محمد بن أبي عمير، عن حماد بن عيسى، عن حريز بن عبد الله، عن زرارة بن أعين، عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: قلت له: المرثة عليها أذان وإقامة؟ فقال: إن كانت تسمع أذان القبيلة فليس عليها شيء، وإلا فليس عليها أكثر من الشهادتين؛ لأن الله تبارك وتعالى قال للرجال: «أقيموا الصلاة» وقال للنساء: «وأقمن الصلاة وآتين الزكاة وأطعن الله ورسوله».

قال: ثم قال: إذا قامت المرأة في الصلاة جمعت بين قدميها، ولا تفرج بينهما وتضم يديها إلى صدرها لمكان ثدييها، فإذا ركعت وضعت يديها فوق ركبتيها على فخذيهما، لئلا تطأ كثيراً فترتفع عجيزتها وإذا جلست فعلى إتيها ليس كما يقعد الرجل وإذا سقطت إلى السجود بدأت بالعود بالركبتين قبل اليدين ثم تسجد لاطية بالأرض، فإذا كانت في جلوسها ضمت فخذيهما ورفعت ركبتيها من الأرض، وإذا نهضت انسلت انسلالاً، لا ترفع عجيزتها أولاً.

باب شصت و هشتم

سر این که گفتن اذان و اقامه بر زن لازم نیست

حديث أول

١٢٩

پدرم (علیه السلام) از سعد بن عبد الله، از محمد بن اسماعیل، از عیسی بن محمد، از محمد بن ابی عمیر، از حماد بن عیسی، از حریز بن عبد الله، از زرارة بن أعین، از امام باقر (علیه السلام)، زراره می گوید: محضر امام (علیه السلام) عرض کردم: آیا گفتن اذان و اقامه بر زن لازم است؟



فرمودند: اگر صدای اذان محله را می شنود، لازم نیست هیچ فصلی از فصول اذان را بگوید، و در غیر این صورت، بیش از گفتن شهادتین بر او واجب نیست، زیرا خداوند خطاب به مردان می فرماید: ﴿أَقِمُوا الصَّلَاةَ﴾: «نماز را بر پا دارید» و به زنان نیز می فرماید: ﴿وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...﴾^۱: «و نماز را به پا دارید، و زکات را بپردازید، و خدا و رسولش را اطاعت کنید».

زراره می گوید: آن گاه امام علیه السلام فرمودند: هرگاه زن به نماز ایستاد، دو قدم خود را نزدیک به هم کرده و سعی کند بین آنها فاصله ای نباشد و دستهایش را به خاطر بر آمدگی های سینه اش به سینه بچسباند [تا برجستگی بدنش مستور باشد] و هنگام رکوع دستهایش را بالای زانو، روی ران ها قرار دهد تا زیاد خم نشده و پشتش بالا نرود، و هنگام نشستن روی کپل هایش بنشیند - نه آن گونه که مرد می نشیند - و هنگام سجده، نخست زانو ها را پیش از دست ها بر زمین نهاده آن گاه به سجده رود، در حالی که خود را به زمین چسبانده باشد، و هنگام نشستن ران ها را به هم نزدیک ساخته و سعی کند بین آنها فاصله ای نباشد، و زانو ها را از زمین بلند کند، و به هنگام برخاستن دست ها را در دو طرف خود قرار داده و بی آن که پشتش را بلند کند، از میان برخیزد [تا حجم بدنش کمتر دیده شود].

باب ۶۹

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا

يُنْبَغِي قِرَاءَةَ سُورَةِ الْجُمُعَةِ وَالْمُنافِقِينَ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ

أَبِي بَكْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعِينٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ يَقُولُ: اقْرَأْ سُورَةَ الْجُمُعَةِ

و المنافقين، فإن قرائتهما سنة في يوم الجمعة في الغداة و الظهر و العصر، و لا ينبغي لك أن تقرأ بغيرهما في صلاة الظهر - يعني يوم الجمعة - إماماً كنت أو غير إمام.

باب شخصت و نهم

سرّ این که شایسته است

در روز جمعه، سوره جمعه و منافقون قرائت شود

حدیث اول

۱۳۰

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از حماد بن عیسی، عن حریز، از زرارة بن أعین، از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار - در ضمن حدیثی مفصل - می فرماید: سوره جمعه و منافقون را بخوان، چه آن که قرائت این دو سوره، روز جمعه در نماز صبح و ظهر و عصر، سنت است، و شایسته نیست در نماز ظهر روز جمعه غیر این دو سوره را بخوانی، چه امام باشی و چه غیر امام.^۱

۱. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْمُنَافِقِينَ بَرِيءٌ مِنَ النِّفَاقِ: کسی که سوره منافقون را بخواند از هر گونه نفاق پاک می شود».

البته هر سوره ای آثار و برکاتی دارد، اما این فضائل و آثار نمی تواند تنها نتیجه تلاوت خالی از اندیشه و عمل باشد، و روایت فوق نیز گویای همین واقعیت است؛ چرا که هرگز خواندن این سوره، بی آن که برنامه زندگی بر آن تطبیق شود، روح نفاق را از انسان بیرون نمی برد. (تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۱۵۸)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: بر هر مؤمنی از شیعیان ما لازم است، در شب جمعه، سوره «جمعه» و «سُبْحِ اسم ربِّک الأعلى» را بخواند، و در ظهر جمعه، سوره «جمعه» و «منافقون» را قرائت نماید، و هرگاه چنین کند گویی عمل رسول الله صلی الله علیه و آله را انجام داده، و پاداش و ثوابش بر خدا بهشت است.

و تأکید زیادی روی این مطلب شده که: سوره «جمعه» و «منافقون» را در نماز جمعه بخوانند. و با توجه به این که عدول از سوره «توحید» و «قل یا ایها الکافرون» به سوره های دیگر در قرائت نماز، جایز نیست، این مسأله در خصوص نماز جمعه استثناء شده است، و عدول از آنها به سوره «جمعه» و «منافقون» جایز، بلکه مستحب شمرده شده است. (تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۱۱۴)



باب ۷۰

عَلَّةُ النَّهْيِ عَنِ اسْتِخْفَافِ بِالصَّلَاةِ وَالبَوْلِ

أَبِي اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى الْجَهَنِيِّ، عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ السَّجِسْتَانِيِّ، عَنْ زُرَّارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: لَا تَسْتَخْفِنَ بِالبَوْلِ وَلَا تَسْتَهْأُونَ بِهِ وَلَا بِصَلَاتِكَ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ عِنْدَ مَوْتِهِ: لَيْسَ مِنِّي مَنْ اسْتَخَفَّ بِصَلَاتِهِ، لَا يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضُ، لَا وَاللَّهِ، لَيْسَ مِنِّي مَنْ شَرِبَ مُسْكِرًا، لَا يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضُ، لَا وَاللَّهِ.

باب هفتم

سر نهی نمودن از بی اهمیت جلوه دادن نماز، و کوچک شمردن بول

حدیث اول

۱۳۱

پدرم عليه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حدید، و عبدالرحمن بن ابی نجران، از حماد بن عیسی جهنی، از حریز بن عبدالله سجستانی، از زراره نقل کرده، وی می گوید: امام باقر عليه السلام فرمودند: ادرار را سبک و ناچیز نگیر، و هم چنین نماز خود را بی اهمیت بدان؛ زیرا رسول اکرم صلى الله عليه وآله در بیماری که منجر به رحلت آن حضرت گشت، فرمود: کسی که نماز را سبک شمرد، از من نیست، به خدا سوگند در کنار حوض بر من وارد نمی شود، و آن که شراب بیاشامد از من نیست، به خدا سوگند در کنار حوض بر من وارد نمی گردد.



۲- أَبِي اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادِ الْعَطَّارِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: لَيْسَ مِنِّي مَنْ اسْتَخَفَّ بِالصَّلَاةِ، لَا يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضُ، لَا وَاللَّهِ.



حدیث دوم

۱۳۲

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از حسن بن زیاد عطار، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: شفاعت من به کسی که نماز را سبک شمرد، نمی رسد، به خدا سوگند در کنار حوض بر من وارد نمی شود.



۳- أبی علیه السلام قال: حدّثنا علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن صفوان بن یحیی، عن موسی بن بکر، عن زرارة، عن أبی جعفر علیه السلام قال: ملک موکل یقول: من نام عن العشاء إلی نصف اللیل فلا أنام الله عینیه.

حدیث سوم

۱۳۳

پدرم علیه السلام از علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان بن یحیی، از موسی بن بکر، از زراره، از امام باقر علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: هر که هنگام عشاء تا نیمه شب بخوابد [و نماز نخواند] فرشته ای مأمور و موکل است که می گوید: خداوند چشمانش را از خواب و آسایش بی نصیب کند.



۴- أبی علیه السلام قال: حدّثنا علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن محمد بن أبی عمیر، عن حمّاد بن عثمان، عن عبید الله بن علیّ الحلبي، عن أبی عبد الله علیه السلام أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: الموتور أهله و ماله من ضیّع صلاة العصر، قلت: ما الموتور أهله و ماله؟ قال: لا یكون له فی الجنة أهل و لامال. قيل: و ما تضییعها؟ قال: یضییعها، فیدعها متعمداً حتّی تصفرّ الشمس و تغیب.



حدیث چهارم

۱۳۴

پدرم علیه السلام از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از عبیدالله بن علی حلبی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی تنها و بدون اهل و مال می باشد که نماز عصر را ضایع سازد. حلبی می گوید: عرض کردم: مقصود شما از تنها و بدون اهل و مال کیست؟ فرمودند: آن که در بهشت نه اهلی دارد و نه سرمایه ای!

محضر مبارکش عرض شد: تزییع [= تباہ ساختن] نماز عصر چگونه است؟ فرمودند: شخص، نماز عصر را از روی عمد ترک کند تا آفتاب زرد گشته و غروب شود.^۱



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی

۱. ابوبصیر می گوید: بر اُمّ حمیده «همسر امام صادق علیه السلام» وارد شدم تا او را در رحلت جانگداز امام علیه السلام تسلیت گویم، او گریست، من نیز گریستم، آن گاه فرمود: ای ابو محمد! اگر امام صادق علیه السلام را هنگام وفات می دیدی چیز عجیبی مشاهده می کردی! حضرت چشمان مبارک را گشود و فرمود: با هر که قرابت و خویشاندوی دارم، نزد من گرد آورید، ما همگان را حاضر ساختیم، امام علیه السلام به آنان نگرست و فرمود: شفاعت ما به کسی که نماز را سبک شمرد، نمی رسد. (سفینة البحار، ج ۲، ص ۱۹)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس نسبت به نماز بی اهمیت باشد، خداوند متعال او را به پانزده آفت و بلا گرفتار سازد: برکت از عمر و روزیش برگیرد، سپهای شایستگان را از چهره و رخسارش محو گرداند، هر عملی که انجام دهد، بی اجر می نهد، دعایش را اجابت نمی فرماید، بهره و نصیبی از دعای صالحان ندارد، به حالت ذلت، گرسنه و تشنه از این سرای رخت بر می بندد، خداوند فرشته ای را در قبر موکل او می نماید تا عذابش دهد و قبرش بر وی تنگ گیرد و تاریک گردد، خدای تعالی فرشته ای بر او گمارد تا او را واژگون بر روی زمین کشد و مردم تماشای او کنند، و به سختی به حساب او رسند، خدا نظر لطف و مهر خویش از وی برگیرد و پاکیزه اش نگرداند و به عذابی دردناک گرفتارش سازد. (سفینة البحار، ج ۲، ص ۴۴)



باب ٧١

علّة الرخصة في الصّلاة في لبس الخزّ

١- أبي الله قال: حدّثنا علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن صفوان بن يحيى، عن عبد الرحمن بن الحجّاج، قال: سألت رجل أبا عبد الله عليه السلام و أنا عنده عن جلود الخزّ؟ فقال: ليس به بأس. فقلت: جعلت فداك إنّها علاجي، و إنّما هي كلاب تخرج من الماء، فقال: إذا خرجت تعيش خارجاً من الماء؟ قلت: لا، قال: ليس به بأس.

باب هفتاد و یکم

سرّ جواز پوشیدن خز در نماز

حدیث اول

(١٣٥)

پدرم علیه السلام از علی بن ابراهیم، از صفوان بن یحیی، از عبد الرحمن بن حجّاج نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السلام بودم که مردی از ایشان درباره پوست خز^۱ سؤال کرد؟

حضرت فرمودند: پوشیدن آن اشکالی ندارد.

راوی می گوید: عرض کردم: فدایت شوم، صید این جانور شغل و حرفه من است، این جاندار، سگ دریائی است که از آب بیرون آورده می شود، چطور می فرماید با آن می توان نماز خواند؟!

حضرت در پاسخ فرمودند: وقتی از آب خارج می شود، آیا بیرون آب به حیات خود ادامه می دهد؟ عرض کردم: خیر.

فرمودند: بنابراین، در پوست آن می توان نماز خواند.

١. جانوری است دریائی که از پوست آن پوستین سازند.



۲- أبي الله قال: حدثنا محمد بن يحيى و أحمد بن إدريس جميعاً، عن أحمد بن محمد بن عيسى و محمد بن عيسى، عن أيوب بن نوح رفعه، قال: قال أبو عبد الله: الصلّة في الخزّ الخالص لا بأس به، و أمّا الذي يخلط فيه الأرناب أو غيرها ممّا يشبه هذا فلا تصلّ فيه.

حديث دوم

۱۳۶

پدرم از محمد بن يحيى و احمد بن ادريس، از احمد بن محمد بن عيسى و محمد بن عيسى، از ايوب بن نوح - روايت رابه طور مرفوع نقل کرده - كه امام صادق فرمودند: خواندن نماز در خز خالص اشكالى ندارد، اما لباسى كه از پوست خز و خرگوش - يا جانورى مشابه آن - مخلوط شده باشد، در آن لباس نماز نخوان.

باب ۷۲

علة الزخصة في الصلّة في ثوب أصابه خمر و ودك الخنزير

۱- أبي الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين و علي بن إسماعيل و يعقوب بن يزيد، عن حماد بن عيسى، عن حرّيز، قال: بكير عن أبي جعفر و أبو الصباح و أبوسعيد و الحسن النّبال عن أبي عبد الله قالوا: قلنا لهما: إنّما نشترى ثياباً يصيبها الخمر و ودك الخنزير عند حاكّتها أنصليّ فيها قبل أن نغسلها؟ قال: نعم: لا بأس بها، إنّما حرّم الله أكله و شربه، و لم يحرم لبسه و مسّه و الصلّة فيه.

۱. از امام رضا نقل شده كه امام سجّاد در زمستان قبا و عبای خز مى پوشيد و كلاى خز به سر مى نهاد و چون تابستان فرا مى رسيد، قباى خز را مى فروخت و بهاي آن را صدقه مى داد و مى فرمود: ﴿قل من حرّم زينة الله التي أخرج لعباده﴾. (معارف و معارف، ج ۸، ص ۷۲۱)



باب هفتاد و دوم

سرّ جواز خواندن نماز در لباسی که شراب
یا چربی گوشت خوک به آن اصابت کرده است

حدیث اول

۱۳۷

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین و علی بن اسماعیل و یعقوب بن
یزید، از حماد بن عیسی، از حرّیز نقل کرده، وی می گوید: بکیر^۱ از امام باقر علیه السلام، و
ابو صباح و ابوسعید و حسن نبال از امام صادق علیه السلام نقل کرده و گفتند: محضر این دو
امام بزرگوار عرض کردیم: گاه لباسی می خریم که هنگام بافته شدن، شراب یا چربی
گوشت خوک به آنها اصابت کرده، آیا قبل از شستن آن لباس می توانیم در آن نماز
بخوانیم؟

فرمودند: آری، اشکال ندارد، خدای تعالی خوردن و آشامیدن آنها را حرام
فرموده، اما پوشیدن، دست زدن [و لمس کردن] و نماز خواندن در آنها را ممنوع
نکرده است.

باب ۷۳

علّة السّعي إلى الصّلاة

۱- حدّثنا جعفر بن محمد بن مسرور علیه السلام قال: حدّثنا الحسين بن محمد بن عامر، عن

۱. بکیر بن اعین کوفی مولی بنی شیبان از یاران امام باقر و امام صادق علیه السلام و مورد عنایت ویژه آن دو
بزرگوار بوده، در حدیث صحیح آمده که چون خبر وفات او به امام صادق علیه السلام رسید، فرمود: به خدا
سوگند، خداوند او را بین پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام جای داد. (جامع الرواة، به نقل از کتاب معارف و
معارف، ج ۳، ص ۲۲۶)



عبدالله بن عامر، عن محمد بن أبي عمير، عن حماد، عن الحلبي، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إذا قمت إلى الصلاة - إن شاء الله - فأتمه، فإن الله عز وجل يقول: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ﴾ و معنى قوله: فاسعوا، هو الانكفاء.

باب هفتاد و سوم

فلسفه تلاش و حرکت به سوی نماز

حدیث اول

۱۳۸

جعفر بن محمد بن مسرور رضی الله عنه از حسین بن محمد بن عامر، از عبدالله بن عامر، از محمد بن ابی عمیر، از حماد، از حلبی نقل کرده که می گوید: امام صادق علیه السلام فرمودند: هرگاه خواستی نماز بخوانی - اگر خدا بخواهد - برنامه را طوری تنظیم کن که تا محل خواندن نماز فاصله ای باشد و برای انجام آن مسافتی را پیموده باشی [و از اجر و ثواب بیشتری برخوردار گردی]، البته با سرعت حرکت نکن، بلکه با آرامش و وقار گام بردار، حال اگر به جماعت رسیدی [چه بهتر] نمازت را بخوان، و اگر مقداری از آن را خوانده بودند، خود را [به صفوف نماز گزاران] برسان و نمازت را به جا آور، خدای سبحان می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ...﴾: «ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که برای نماز روز جمعه اذان گفته شود، به سوی خدا بشتابید»^۲

«فاسعوا» به معنای یورش بردن و شتاب کردن و تسریع به خرج دادن است.

۱. امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه برای نماز خارج می شد، از راه شجره می رفت و از راه معرّس بر می گشت و ایشان برای رفتن به نماز طولانی ترین راه را انتخاب می کرد و هنگام برگشت از کوتاه ترین راه می آمد. (سنن النبی، باب شانزدهم، آداب نماز، حدیث ۳۱۸)

۲. سوره جمعه، آیه ۹.



باب ٧٢

عَلَّةُ الإِقْبَالِ عَلَى الصَّلَاةِ، وَ عَلَّةُ النِّهْيِ عَنِ التَّكْفِيرِ،
و عَلَّةُ النِّهْيِ عَنِ الْقِيَامِ إِلَى الصَّلَاةِ عَلَى غَيْرِ سَكُونٍ وَ وَقَارٍ

١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلُوِيَه، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ زُرَّارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: عَلَيْكَ بِالْإِقْبَالِ عَلَى صَلَاتِكَ، فَإِنَّمَا يُحَسِبُ لَكَ مِنْهَا مَا أَقْبَلْتَ عَلَيْهِ مِنْهَا بِقَلْبِكَ، وَ لَا تَبْعَثْ فِيهَا بِيَدِكَ وَ لَا بِرَأْسِكَ وَ لَا بِلَحْيَتِكَ، وَ لَا تَحَدِّثْ نَفْسَكَ وَ لَا تَتَنَاطَبَ وَ لَا تَتَمَطَّ وَ لَا تَكْفُرْ، فَإِنَّمَا يَفْعَلُ ذَلِكَ الْمَجْهُوسُ، وَ لَا تَقُولَنَّ إِذَا فَرَغْتَ مِنْ قِرَائَتِكَ «آمِينَ»، فَإِنْ شِئْتَ قُلْتَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

و قَالَ: لَا تَلْثَمَ وَ لَا تَحْتَفِزْ وَ لَا تَقْعَ عَلَى قَدَمَيْكَ وَ لَا تَفْتَرِشْ ذِرَاعَيْكَ وَ لَا تَفْرِقْ أَصَابِعَكَ، فَإِنَّ ذَلِكَ كُلَّهُ نَقْصَانٌ فِي الصَّلَاةِ، وَ قَالَ: لَا تَسْقُمْ إِلَى الصَّلَاةِ مُتَكَاسِلًا وَ لَا مُتَنَاعِسًا وَ لَا مُتَثَاقِلًا، فَإِنَّهَا مِنْ خِلَالِ النِّفَاقِ، وَ قَدْ نَهَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يَقُومُوا إِلَى الصَّلَاةِ وَ هُمْ سَكَارَى يَعْنِي مِنَ النَّوْمِ. وَ قَالَ لِلْمُنَافِقِينَ: ﴿وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى يُرَآؤُونَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾.

باب هفتاد و چهارم

سَرِّ رَوَى آوَرْدَن وَ تَوَجَّهَ كَامِلٌ بِهِ نِمَاز،
عَلَّتْ نَهْيٌ از دَسْتِ بَسْتِه نِمَازِ خَوَانْدَن،
وَ سَبَبِ نَهْيِ از قِيَامِ بِهِ نِمَازِ دَر حَالِ غَيْرِ سَكُونِ وَ وَقَارِ

حديث اول

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلُوِيَه، از عَلِيِّ بْنِ اِبْرَاهِيمَ، از پدرش، از حَمَّاد، از حَرِيز، از زُرَّارَه



نقل کرده، وی می گوید: امام باقر علیه السلام فرمودند: بر تو باد [که همواره] نماز را با توجه و حضور قلب به پا داری، زیرا از نماز آن مقدار که با توجه و اقبال قلب همراه باشد پذیرفته می شود.

هنگام خواندن نماز با دست، سر و ریش خود بازی نکن، حدیث نفس مگو، خمیازه نکش، با کشیدن دست ها رفع خستگی نکن، دست بسته به نماز نایست، چه آن که این حرکت، شیوه مجوس است، و هرگاه سوره حمد را قرائت کردی، آمین مگو، ولی اگر خواستی بگو: «الحمد لله رب العالمین».

و همچنین فرمودند: دهانه بر دهان خود نگذار و نماز را با شتاب و سرعت به اتمام نرسان، و بر سر دو پاننشین، و به هنگام سجده آرنج خود را روی زمین فرش نکن^۱، و انگشتان را در هم نتاب تا با خمانیدن آنها صدا کند؛ زیرا همه این کارها موجب نقصان نماز می باشد.

سپس فرمودند: به حالت کسالت و خواب آلودگی و سنگینی به نماز نایست، زیرا این از روش های نفاق است و خدای تعالی مؤمن را نهی فرموده از این که در حال مستی خواب به نماز ایستد و به منافقین نیز هشدار داده است: ﴿... وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى يُرَاوُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾: «(منافقان) هنگامی که به نماز برخیزند، با کسالت بر می خیزند؛ و در برابر مردم ریا می کنند؛ و خدا را جز اندکی یاد نمی نمایند!»^۲.

۱. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله سجده می کرد، بر کف دست تکیه می نمود و بازوهای خود را باز نگه می داشت به حالتی که از عقب زیر بغل ایشان دیده می شد. (سنن النبی، آداب نماز، حدیث ۳۰۹).

۲. سوره نساء، آیه ۱۴۲.

باب ٧٥

العلّة التي من أجلها لا تتخذ القبور قبلة

١- حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل، قال: حدثنا علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن حماد، عن حريز، عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قلت له: الصلاة بين القبور؟ قال: صلّ في خلالها و لا تتخذ شيئاً منها قبلة، فإنّ رسول الله صلى الله عليه وآله نهى عن ذلك، و قال: و لا تتخذوا قبوري قبلة و لا مسجداً؛ فإنّ الله تعالى لعن الذين اتّخذوا قبور أنبيائهم مساجد.

باب هفتاد و پنجم

سرّ این که قبرها را در نماز نباید قبله قرار داد

حدیث اول

١٤٠

محمد بن موسى بن متوكل، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد، از حریز، از زراره نقل کرده که می‌گوید: به امام باقر عليه السلام عرض کردم: آیا بین قبرها می‌توان نماز خواند؟ فرمودند: قبرها را در دو طرف خود قرار بده و هیچ قبری را در نماز، قبله نکن؛ زیرا رسول خدا صلى الله عليه وآله از آن نهی نموده و فرمودند: قبر مرا قبله و مسجد خود قرار ندهید، زیرا خداوند کسانی را که قبور پیامبرانشان را مساجد خود قرار داده‌اند، لعنت کرده‌اند.

باب ٧٦

العلّة التي من أجلها يسجد من يقرأ السجدة

و هو على ظهر دابّته حيث توجّهت به

١- حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور عليه السلام قال: حدثنا الحسين بن محمد بن عامر، عن عمّه عبد الله بن عامر، عن محمد بن أبي عمير، عن حماد، عن الحلبي، عن أبي



عبداللہ ﷺ قال: سألتہ عن الرجل یقرأ السجدة و هو علی ظهر دابّته؟ قال: یسجد حیث توجّہت بہ، فإنّ رسول اللہ ﷺ، کان یصلّی علی ناقته و هو مستقبل المدينة، یقول اللہ تعالیٰ: ﴿فَإِنَّمَا تَوَلَّوْا فِثْمَ وَجْهِ اللّٰهِ﴾.

باب هفتاد و ششم

سرّ این که راکب [= سوار بر حیوان] هرگاه آیه سجده را خواند، سجده بر او واجب است و به هر سمتی که حیوان رو آورد، سجده به همان سو کفایت می‌کند

حدیث اول

(۱۴۱)

جعفر بن محمد بن مسرور رضی اللہ عنہ از حسین بن محمد بن عامر، از عمرو بن عبداللہ بن عامر، از محمد بن ابی عمیر، از حماد، از جلی نقل کرده که می‌گوید: از امام صادق رضی اللہ عنہ پرسیدم: هرگاه شخصی سوار بر مرکب باشد و آیه سجده را تلاوت کند، حکمش چیست؟ حضرت فرمود: به همان جهتی که حیوان رو نموده باید سجده کند، زیرا رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم روی ناقه‌ای که به سمت مدینه در حرکت بود، نماز می‌خواند، خدای سبحان می‌فرماید: ﴿وَلِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَإِنَّمَا تَوَلَّوْا فِثْمَ وَجْهِ اللّٰهِ...﴾: «مشرق و مغرب از آن خداست، و به هر سو رو کنید، خدا آن جاست».^۱

۱. سوره بقره، آیه ۱۱۵.

«ابن عباس» می‌گوید: این آیه مربوط به تغییر قبله است، هنگامی که قبله مسلمانان از «بیت المقدس» به «کعبه» تغییر یافت، یهود در مقام انکار بر آمدند و به مسلمانان ایراد کردند که مگر می‌شود قبله را تغییر داد؟! آیه نازل شد و به آنها پاسخ داد که: شرق و غرب جهان از آن خداست. در روایت دیگری می‌خوانیم: این آیه در مورد نماز مستحبی نازل شده است که هرگاه انسان سوار بر مرکب باشد به هر سو که برود (گرچه پشت به قبله باشد) می‌تواند نماز مستحبی بخواند. (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۴۷۲)

باب ٧٧

علة التسليم في الصلّة

١- حدّثنا علي بن أحمد بن محمد عليه السلام قال: حدّثنا محمد بن أبي عبد الله الأسدي الكوفي، قال: حدّثنا محمد بن إسماعيل البرمكي، عن علي بن العباس، قال: حدّثنا القاسم بن الربيع الصحّاف، عن محمد بن سنان، عن المفضل بن عمر، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن العلة التي من أجلها وجب التسليم في الصلّة؟ قال: لأنّه تحليل الصلّة. قلت: فلأيّ علة يسلم على اليمين و لا يسلم على اليسار؟ قال: لأنّ الملك الموكّل الذي يكتب الحسنات على اليمين، و الذي يكتب السيّئات على اليسار، و الصلّة حسنة ليس فيها سيّئات، فلهذا يسلم على اليمين دون اليسار. قلت: فلم لا يقال: السلام عليك و الملك على اليمين واحد، ولكن يقال: السلام عليكم؟ قال: ليكون قد سلّم عليه و على من على اليسار، و فضل صاحب اليمين عليه بالإيماء إليه.

قلت: فلم لا يكون الإيماء في التسليم بالوجه كلّه ولكن كان بالأنف لمن يصلي وحده بالعين لمن يصلي بقوم؟

قال: لأنّ مقعد الملكين من ابن آدم الشدقين فصاحب اليمين على الشدق الأيمن، و تسليم المصلي عليه ليثبت له صلاته في صحيفته. قلت: فلم يسلم المأموم ثلاثاً؟ قال: تكون واحدة رداً على الإمام و تكون عليه و على ملكيه، و تكون الثانية على من على يمينه و الملكين الموكّلين به، و تكون الثالثة على من على يساره و ملكيه الموكّلين به، و من لم يكن على يساره أحد لم يسلم على يساره إلّا أن يكون يمينه إلى الحائط و يساره إلى مصلي معه خلف الإمام فيسلم على يساره.

قلت: فتسليم الإمام على من يقع؟ قال: على ملكيه و المأمومين، يقول لملائكته: اكتبوا سلامة صلاتي لمن يفسدها و يقول لمن خلفه: سلّمتم و أمنتهم من عذاب الله



عز وجل. قلت: فلم صار تحليل الصلاة التسليم؟

قال: لأنه تحية الملكين، وفي إقامة الصلاة بحدودها وركوعها وسجودها وتسليمها سلامة للعبد من النار، وفي قبول صلاة العبد يوم القيامة قبول سائر أعماله، فإذا سلمت له صلاته سلمت جميع أعماله، وإن لم تسلم صلاته ورددت عليه ردّ ماسواها من الأعمال الصالحة.

باب هفتاد و هفتم

سرّ وجوب سلام در نماز

حدیث اول

۱۴۲

علی بن احمد بن محمد رحمه الله از محمد بن ابی عبدالله اسدی کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر نقل کرده، وی می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: فلسفه وجوب سلام در نماز چیست؟

فرمودند: برای این که سلام، تحلیل نماز به شمار می آید [و با سلام همه امور ممنوع در نماز، حلال می گردد].

عرض کردم: به چه دلیل هنگام سلام، به سمت راست اشاره می کنیم نه طرف چپ؟

فرمودند: زیرا فرشته ای که موکل و مأمور نوشتن نیکی هاست در سمت راست قرار گرفته و فرشته موکل نوشتن بدی ها در جانب چپ می باشد، و نماز از مصادیق بارز حسنات محسوب می گردد، لذا به سمت راست سلام داده می شود نه سمت چپ.

عرض کردم: با توجه به این که فرشته سمت راست یک نفر است چرا نمی گویند: «السّلام علیکم» و به جای آن می گویند: «السّلام علیکم» و به صیغه جمع آورده می شود؟



فرمودند: برای این که هم به فرشته سمت راست و هم به فرشته طرف چپ سلام می کنند، با این تفاوت که چون فرشته سمت راست، افضل از فرشته سمت چپ است، در سلام به سمت راست اشاره می کنند.

عرض کردم: چرا هنگام سلام، تمام رخ اشاره نمی شود، بلکه اگر نمازگزار به صورت تنها باشد، بایستی اشاره می کند و در صورتی که همراه جماعت باشد با چشم اشاره می نماید؟

فرمودند: بدین خاطر که جایگاه این فرشته، فراخی کنج دهان انسان است، یعنی فرشته طرف راست در کنج دهان راست، و فرشته سمت چپ در کنج دهان چپ می باشد، و این که نمازگزار به فرشته سمت راست سلام می دهد بدین جهت است که این فرشته، نماز را در نامه اعمال آدمی ثبت می کند.

عرض کردم: چرا مأموم سه سلام می دهد؟

فرمودند: یکی از آن سه سلام، در واقع پاسخ سلام امام و دو فرشته موکل بر امام است، و سلام دوم به شخصی است که در صف جماعت، سمت راست وی نشسته و همچنین بر دو فرشته موکل او، و سومین سلام به شخصی است که طرف چپ وی قرار دارد و بر دو فرشته موکل او، و چنان چه در سمت چپ نمازگزار، کسی نباشد، به سمت چپ سلام نمی دهد، مگر آن که طرف راست دیوار بوده و سمت چپش نمازگزاری باشد که هر دو پشت سر امام نماز می خوانند که در این صورت به سمت چپش سلام می دهد.

عرض کردم: امام جماعت به چه کسی سلام می دهد؟

فرمودند: بر دو فرشته موکل خودش و نیز بر مأمومین، در سلام به دو فرشته بگوید: صحت و درستی نمازم را برای آن که نمازش را باطل ساخته بنویسید، و در سلام به مأمومین بگوید: [همواره] از خشم و عذاب خدای سبحان محفوظ و در امان باشید.



عرض کردم: به چه دلیل تحلیل نماز، سلام قرار داده شده است؟

فرمودند: برای این که سلام، درود بر دو فرشته است. سپس فرمودند: وقتی که نماز با همه آداب و شرایط آن ادا گردد و بدون کاستی پایان پذیرد، با گفتن سلام نماز، سلامتی بنده از آتش تضمین می گردد، و اگر چنین نمازی در روز واپسین مورد قبول درگاه خداوند قرار گیرد، بدون تردید دیگر اعمال نیز پذیرفته می شوند، از این رو هرگاه نماز بنده ای سالم و بی عیب و نقص باشد، دیگر کارها نیز سالم و بی نقص خواهند بود، و چنان چه نماز در پیشگاه خدای سبحان مردود اعلام گردد، بی شک دیگر کارهای پسندیده و اعمال شایسته نیز مورد قبول نخواهند بود.

باب ۷۸

العلة التي من أجلها

يكبر المصلي بعد التسليم ثلاثاً ويرفع بها يديه

۱- حدَّثنا علي بن أحمد بن محمد رحمهم الله قال: حدَّثنا حمزة بن القاسم العلوي، قال: حدَّثنا جعفر بن محمد بن مالك الفزاري، قال: حدَّثنا محمد بن الحسين بن زيد الزيات، قال: حدَّثنا محمد بن سنان، عن المفضل بن عمر، قلت لأبي عبد الله عليه السلام: لأيّ علة يكبر المصلي بعد التسليم ثلاثاً ويرفع بها يديه؟

فقال: لأنّ النبي صلى الله عليه وآله لما فتح مكة صلى بأصحابه الظهر عند الحجر الأسود، فلما سلّم رفع يديه وكبر ثلاثاً، وقال: لا إله إلا الله وحده أنجز وعده ونصر عبده وأعزّ جُنّده وغلّب الأحزاب وحده، فله الملك وله الحمد، يحيي ويميت ويحيي ويميت، هو على كلّ شيء قدير، ثم أقبل على أصحابه، فقال: لاتدعوا هذا التكبير و هذا القول في دبر كلّ صلاة مكتوبة، فإنّ من فعل ذلك بعد التسليم، و قال هذا القول كان قد أدّى ما يجب عليه من شكر الله تعالى ذكره على تقوية الإسلام و جُنّده.



باب هفتاد و هشتم

سرگفتن سه تکبیر و بالا بردن دست‌ها پس از سلام نماز

حدیث اول

۱۴۳

علی بن احمد بن محمد رحمه الله از حمزة بن قاسم علوی، از جعفر بن محمد بن مالک فزاری کوفی، از محمد بن حسین بن زید زیات، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر نقل کرده، وی می‌گوید: به امام صادق رحمه الله عرض کردم: به چه دلیل نمازگزار بعد از سلام، سه مرتبه تکبیر می‌گوید و دست‌هایش را بالا می‌برد؟

فرمودند: برای این که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که مکه را فتح نمودند، با اصحاب خود نزدیک حجرالأسود، نماز ظهر را خواندند، بعد از سلام، دست‌ها را بلند کردند و سه بار تکبیر گفتند، آن‌گاه فرمودند: «لا إله إلا الله وحده، أنجز وعده و نصر عبده و أعز جنده و غلب الأحزاب وحده، فله الملك و له الحمد، يحيي و يميت، و يميت و يحيي و هو على كل شيء قدير».

سپس خطاب به اصحاب و یاران خویش فرمودند: این تکبیر را رها نکنید و این دعا [=دعای فتح] را به دنبال هر نماز واجب بخوانید؛ و هر که چنین عمل کند، شکر الهی را در برابر این نعمت بزرگی که خدای سبحان، اسلام و سپاه مسلمانان را سربلند و پیروز ساخته، به جا آورده است.

باب ۷۹

علة سجدة الشكر

۱- حدَّثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رحمه الله قال: حدَّثنا أحمد بن محمد بن سعيد الكوفي، قال: حدَّثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام



قال: السجدة بعد الفريضة شكراً لله تعالى ذكره على ما وفق العبد من أداء فرضه، و أدنى ما يجزي فيها من القول أن يقال: شكراً لله ثلاث مرّات. قلت: فما معنى قوله: «شكراً لله»؟ قال: يقول: هذه السجدة منّي شكراً لله على ما وفقني له من خدمته و أداء فرضه، و الشكر موجب للزيادة، فإن كان في الصلاة تقصير تمّ بهذه السجدة.

باب هفتاد و نهم

فلسفه سجده شكر

حدیث اول

۱۴۴

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمته الله از احمد بن محمد بن سعید کوفی، از علی بن حسن بن علی بن فضال، از امام هشتم علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: سجده بعد از نماز واجب، به منظور سپاسگزاری و تشکر بنده از خدای سبحان است که به وی توفیق بخشید تا به وظایف و تکالیف خود عمل کند، و کمترین مقدار شکر آن است که سه مرتبه در حال سجده بگوید: «شکراً لله»^۱.

۱. بدون تردید خداوند در برابر نعمت‌های فراوانی که به ما می‌بخشد، نیازی به شکر ما ندارد، و اگر دستور به شکرگزاری داده، آن هم موجب نعمت دیگری بر ما و در واقع یک مکتب عالی و تربیتی است.

مهم این است که بدانیم حقیقت شکر چیست؟ تا مشخص شود که رابطه آن با افزونی نعمت از کجاست و چگونه می‌تواند خود یک عامل تربیت بوده باشد.

حقیقت شکر تنها «تشکر زبانی» یا گفتن «الحمد لله» یا «شکراً لله» و مانند آن نیست، بلکه شکر دارای سه مرحله است. نخستین مرحله آن است که به دقت بیندیشیم بخشنده نعمت کیست؟ این «توجه و ایمان و آگاهی» اولین پایه شکر است، از آن که بگذریم مرحله «زبان» فرامی‌رسد، اما از آن بالاتر، مرحله «عمل» است، شکر عملی آن است که درست بیندیشیم هر نعمتی برای چه هدفی به



راوی می گوید: محضر امام علیه السلام عرض کردم: این شکر «شکراً لله» بیانگر چه معنائی است؟

فرمودند: بنده با این عبارت «شکراً لله» می گوید: سپاس خدای را که به من توفیق ارزانی داشت تا تکالیف و وظایف خود را به انجام برسانم. البته ماهیت شکر [و توجه به نعمت های بی پایان الهی] به گونه ای است که خود موجب افزایش توفیق می باشد و اگر در انجام نماز بنده، کوتاهی و نقصانی باشد، این سجده، آن کاستی و کمبود را جبران می کند.

باب ۸۰

عَلَّةُ غَسْلِ الْمَنِيِّ إِذَا أَصَابَ الثَّوْبَ

۱- أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: أَنَّهُ أَصَابَ ثَوْبِي دَمَ الرَّعَافِ أَوْ غَيْرِهِ أَوْ شَيْءٍ مِنْ مَنِيِّي، فَعَلِمْتُ أَثَرَهُ إِلَى أَنْ أَصِيبَ لَهُ مَاءٌ، فَأَصَبْتُ الْمَاءَ وَحَضَرَتِ الصَّلَاةُ وَنَسِيتُ أَنْ بَثْوِبِي شَيْئاً فَصَلَّيْتُ، ثُمَّ إِنِّي ذَكَرْتُ بَعْدَ؟

قال: تَعِيدُ الصَّلَاةَ وَتَغْسِلُهُ. قَالَ: قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ أَكُنْ رَأَيْتُ مَوْضِعَهُ وَ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهُ فَطَلَبْتَهُ فَلَمْ أَقْدِرْ عَلَيْهِ، فَلَمَّا صَلَّيْتُ وَجَدْتُهُ؟ قَالَ: تَغْسِلُهُ وَتَعِيدُ. قَالَ: قُلْتُ: فَإِنْ ظَنَنْتُ أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهُ وَ لَمْ أَتَيَّقَنَّ ذَلِكَ، فَنَظَرْتُ فَلَمْ أَرِ شَيْئاً، ثُمَّ طَلَبْتُ فَرَأَيْتَهُ فِيهِ بَعْدَ الصَّلَاةِ؟ قَالَ: تَغْسِلُهُ وَ لَا تَعِيدُ الصَّلَاةَ.

→ ما داده شده است، آن را در مورد خودش مصرف کنیم، چه اگر چنین نکنیم کفران نعمت کرده ایم. و از این جا رابطه میان «شکر» و «فزونی نعمت» روشن می شود، چرا که هرگاه انسان ها نعمت های خدا را درست در همان هدف های واقعی نعمت صرف کردند، عملاً ثابت کرده اند که شایسته و لایقند، و این شایستگی سبب فیض بیشتر و موهبت افزون تر می گردد. (تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۲۷۸)

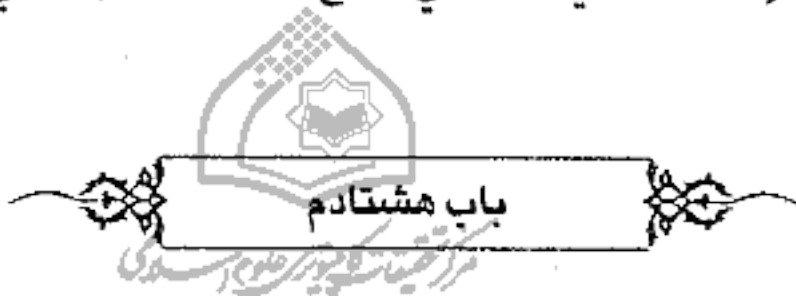


قال: قلت: و لم ذاك؟ قال: لأنك على يقين من نظافته، ثم شككت فليس ينبغي لك أن تنقض اليقين بالشك أبداً.

قلت: فإني قد علمت أنه قد أصابه و لم أدر أين هو فأغسله؟ قال: تغسل من ثوبك الناحية التي ترى أنه أصابها حتى تكون على يقين من طهارته.

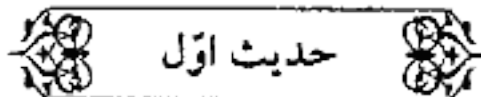
قال: قلت: فهل عليّ إن شككت في أنه أصابه شيء أن أنظر فيه فأقلبه؟ قال: لا، ولكنك إنما تريد بذلك أن تذهب الشك الذي وقع في نفسك.

قال: قلت: فإني رأيته في ثوبي و أنا في الصلاة؟ قال: تنقض الصلاة و تعيد إذا شككت في موضع منه ثم رأيته فيه، و إن لم تشك ثم رأيته رطباً قطعت و غسلته ثم بنيت على الصلاة فإنك لا تدري لعله شيء وقع عليك، فليس ينبغي لك أن تنقض بالشك اليقين.



باب هشتم

سرّ شستن منی و زدودن آن از لباس



حدیث اول

۱۴۵

پدرم علیه السلام از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد، از حریز، از زراره نقل کرده که وی گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: به لباسم اندکی خون بینی یا نجاست دیگر، یا مقداری منی اصابت کرد، آن قسمت را نشان گذاردم و در صدد بودم تا به آب رسیدم آن را بشویم، زمان خواندن نماز فرا رسید و از یاد بردم که لباسم آلوده و نجس شده است، به هر حال نماز خواندم، بعد از نماز متوجه آن شدم، وظیفه‌ام چیست؟ حضرت فرمودند: باید نمازت را اعاده کنی و آن قسمت از جامه‌ات که آلوده و نجس شده آب بکشی.

آن گاه زراره می‌گوید: عرض کردم: اگر موضع آلوده و جای اصابت نجس را نیافتم



ولی یقین داشتیم که لباسم نجس شده، از این رو هر چه واریسی کردم چیزی نیافتم، اما بعد از نماز آن را پیدا کردم، بفرمایید حکمش چیست؟

فرمودند: آن قسمت را آب بکش و نمازت را اعاده کن.

عرض کردم: اگر گمان می‌کردم که نجاستی به لباسم اصابت کرده اما یقین و قطع نداشتم، بررسی نیز کردم چیزی ندیدم، ولی بعد از نماز واریسی کردم آن را یافتم، اینک وظیفه‌ام چیست؟

فرمودند: آن قسمت از جامه‌ات را آب بکش، اما اعاده نماز لازم نیست.

عرض کردم: به چه دلیل؟

پاسخ دادند: برای این که پیش از این به پاک بودن لباست یقین و قطع داشتی و بعد

در مورد آن شک کردی، این رو شایسته نیست یقین را به سبب وجود شک، نقض نمایی.

عرض کردم: اگر یقین پیدا کردم که نجاست به لباسم اصابت کرده اما آن محدوده را

پیدا نکردم تا بشویم، بفرمایید وظیفه‌ام چیست؟

فرمودند: آن قسمت و محدوده‌ای را که دیدی نجس شده است، همان ناحیه و حوالی

را باید آب بکشی تا یقین پیدا کنی که محل و جای اصابت نجس را تطهیر کرده‌ای.

عرض کردم: اگر گمان می‌کردم نجاستی به جامه‌ام تماس داشته است، در این

صورت آیا لازم است آن را واریسی کنم؟

فرمودند: خیر، لازم نیست، اما چون می‌خواهی شک و تردید را از خود دور

سازی، می‌توانی واریسی و تفحص کنی.

عرض کردم: اگر در حال خواندن نماز، متوجه شدم و دیدم که جامه‌ام نجس است،

چگونه عمل کنم؟

فرمودند: در این فرض، لازم است نمازت را نقض کنی، نخست لباست را آب

بکشی، آن گاه نماز را اعاده کنی، به شرط آن که پیش از نماز، شک داشته باشی که

قسمتی از جامه‌ات نجس شده یا نه، سپس در حال خواندن نماز، متوجه شوی که



لباست متنجس گردیده است، اما اگر پیش از نماز شک نکرده بودی، بلکه به طور ناگهانی متوجه شدی که بخشی از لباست مرطوبی و آلوده است، در این فرض باید نماز را قطع کنی، نخست آن محدوده از لباست را بشویی، سپس دنباله نمازت را بخوانی، نه آن که نماز را اعاده کنی، زیرا نمی دانی، شاید در حال خواندن نماز، نجاستی با لباست ملاقات کرده و پیش از آن نیز یقین داشتی که لباست پاک است، از این رو، شایسته نیست یقین به طهارت را با حدوث شک، نقض کنی.

باب ۸۱

عَلَّةُ قِيَامِ الرَّجُلِ وَحْدَهُ فِي الصَّفِّ

۱- اَبی بکرؓ قال: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ يَقُومُ فِي الصَّفِّ وَحْدَهُ؟ قَالَ: لَا بَأْسَ، إِنَّمَا تَبْدَأُ الصُّفُوفَ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ.

باب هشتاد و یکم

سَرَّ جَوَازِ تَنَاهَا اِیستادن مأموم در صف جماعت

حدیث اول

۱۴۶

پدرمؓ از سعد بن عبدالله، از ایوب بن نوح، از محمد بن فضل، از ابوصباح کنانی نقل کرده، وی می گوید: از امام صادقؑ پرسیدم: آیا مأموم می تواند به تنهایی در صف جماعت بایستد؟

فرمودند: اشکالی ندارد، زیرا صف های نماز جماعت از به هم پیوستن افراد شکل می گیرد.

باب ٨٢

العلّة التي من أجلها لا يجب قضاء النوافل على من تركها بمرض

١- أبي عبد الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن حديد، و عبد الرحمن بن أبي نجران، عن حماد، عن حريز، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قلت له: رجل مرض فتوحش فترك النافلة؟ فقال: يا محمد! إنها ليست بفريضة، إن قضاها فهو خير له، وإن لم يفعل فلا شيء عليه.

باب هشتاد و دوم

سر واجب نبودن قضاء نوافل بر کسی که
به خاطر بیماری آن را به جا نیاورده است

حدیث اول

١٤٧

پدرم عليه السلام از سعد بن عبد الله، از أحمد بن محمد بن عيسى، از علی بن حديد، و عبد الرحمن بن أبي نجران، از حماد، از حريز، از محمد بن مسلم نقل کرده که می گوید: محضر امام باقر عليه السلام عرض کردم: شخصی بیمار شد و از شدت درد و اندوه نتوانست نافله ها را به جا آورد و در طول این مدت آن را رها کرد، اینک وظیفه اش چیست؟ حضرت فرمودند: ای محمد! نافله، واجب نیست، اگر دوست داشت آن را قضا کند چه بهتر، و اگر قضا نکند، تکلیفی بر او نیست.

٢- أبي عبد الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير، عن مرزم، قال: سأل إسماعيل بن جابر أبا عبد الله عليه السلام فقال: أصلحك الله، إن علي نوافل كثيرة فكيف أصنع؟ فقال: إقضها. فقال له: إنها أكثر من ذلك، قال: إقضها. قال: لأحصيها، قال: توخّه. قال مرزم: فكنت مرضت أربعة أشهر و لم أصل نافلة، فقال: ليس عليك قضاء،



إِنَّ الْمَرِيضَ لَيْسَ كَالصَّحِيحِ، كُلَّمَا غَلَبَتْ عَلَيْهِ فَالَلَهُ أُولَى بِالْعَذْرِ فِيهِ.



حدیث دوّم



۱۴۸

پدرم علیه السلام از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از مرازم نقل کرده که وی گفت: اسماعیل بن جابر از امام صادق علیه السلام پرسید: نافله‌های زیادی بر عهده‌ام هست، چگونه آنها را انجام دهم؟ فرمودند: قضای همه آنها را به جا آور.

عرض کرد: این نوافل، بیشتر از مقدار معمول است [یعنی مدّتی است که نتوانسته‌ام نافله‌ها را به جا آورم]، فرمودند: قضا کن.

عرض کرد: به طور دقیق نمی‌دانم چه مقدار است. فرمودند: کوشش کن و ببین چه مقدار بوده است.

آن گاه مرازم گفت: مدّت چهار ماه بیمار بودم و نتوانستم نافله بخوانم.

حضرت فرمودند: قضای آنها بر تو نیست، چه آن که شخص بیمار همانند فرد تندرست و سالم نیست؛ زیرا آن چه بر انسان غلبه کند و به واسطه آن انجام تکلیفی از او فوت گردد، خدای سبحان سزاوارتر است که پذیرای عذر بنده‌اش باشد، [از این رو، تکلیف فوت شده را با داشتن عذر، از او مطالبه نخواهد کرد].

باب ۸۳

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا يَحْرُمُ الرَّجُلُ صَلَاةَ اللَّيْلِ

۱- اَبی علیه السلام قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعِطَّارُ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسَى، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام! إِنِّي قَدْ حَرَمْتُ الصَّلَاةَ بِاللَّيْلِ. قَالَ: فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: أَنْتَ رَجُلٌ قَدْ قَيَّدْتَكَ ذُنُوبَكَ.



باب هشتاد و سوم

سر محروم شدن از نماز شب

حدیث اول

۱۴۹

پدرم علیه السلام از محمد بن یحیی عطار، از عمران بن موسی، از حسن بن علی بن نعمان، از پدرش، از برخی رجال حدیثی او نقل کرده، وی گفت: مردی محضر امیر مؤمنان علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: ای امیر مؤمنان علیه السلام! از خواندن نماز شب محروم هستم، بفرمایید چه کنم؟!

حضرت فرمودند: تو کسی هستی که گناهانت تو را به بند کشیده است!

۲- حدَّثنا محمد بن الحسن علیه السلام قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار، عن هارون بن مسلم، عن علي بن الحكم، عن حسين بن الحسن الكندي، عن أبي عبد الله علیه السلام قال: إنَّ الرَّجُلَ لِيَكْذِبَ الْكَذْبَةَ فَيَحْرُمَ بِهَا صَلَاةَ اللَّيْلِ، فَإِذَا حَرَّمَ صَلَاةَ اللَّيْلِ حَرَّمَ الرِّزْقَ.

حدیث دوم

۱۵۰

محمد بن حسن علیه السلام از محمد بن حسن صفار، از هارون بن مسلم، از علی بن حکم، از حسین بن حسن کندی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمودند: انسان گاهی دروغ می گوید و بر اثر آن از خواندن فیض بزرگی همچون نماز شب محروم می گردد، هنگامی که از نماز شب محروم شد، از رزق و روزی (و مواهب مادی و معنوی) نیز محروم می شود.

باب ۸۴

علة صلاة الليل

۱- أبي ۱ قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد، عن أبي زهير النهدي، عن آدم بن إسحاق، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله ۱ قال: عليكم بصلاة الليل، فإنها سنة نبيكم و دأب الصالحين قبلكم، و مطردة الداء عن أجسادكم، و قال أبو عبد الله ۱: صلاة الليل تبيض الوجه، و صلاة الليل تطيب الريح، و صلاة الليل تجلب الرزق.

باب هشتاد و چهارم

فلسفه نماز شب [و آثار شگفت انگیز آن]

حدیث اول

۱۵۱

پدرم ۱ از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از ابی زهیر نهدی، از آدم بن اسحاق، از برخی اصحابش، از امام صادق ۱ نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: ملازم نماز شب باشید، چه آن که سنت پیامبر شما، و روش صالحان و شایستگان پیش از شما است، و درد [و ناتوانی و بیماری] را از پیکر شما دور می کند.^۱
و نیز فرمودند: نماز شب چهره را نورانی می کند و بوی بدن را پاکیزه و معطر می سازد و باعث جلب روزی می شود.

۱. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: عَلَيْكُمْ بِقِيَامِ اللَّيْلِ، فَإِنَّهُ دَأْبُ الصَّالِحِينَ قَبْلَكُمْ، وَإِنْ قِيَامَ اللَّيْلِ قُرْبَةٌ إِلَى اللَّهِ وَ مِنْهَاةٌ عَنِ الْإِثْمِ، وَ تَكْفِيرٌ لِلْسَّيِّئَاتِ، وَ مُطَرِدَةٌ الدَّاءِ فِي الْجَسَدِ: رَسُولُ أَكْرَمَ ﷺ فرمود: ملازم نماز شب باشید، زیرا آن روش نیکان و شایستگان پیش از شما بود، به راستی که نماز شب موجب قرب به خدا، و سبب بازداشت از گناه، و پوشاندن بدی ها، و دور کردن بیماری و درد از تن است.»
(بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۱۲۳)



٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عليه السلام، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَلِيمَانَ الدَّيْلَمِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا سَلِيمَانُ! لَا تَدْعُ قِيَامَ اللَّيْلِ، فَإِنَّ الْمَغْبُورَ مِنْ حَرَمِ قِيَامِ اللَّيْلِ.

حدیث دوم

١٥٢

محمد بن حسن عليه السلام، از محمد بن یحیی عطّار، از محمد بن احمد، از ابراهیم بن اسحاق، از محمد بن سلیمان دیلمی، از پدرش نقل کرده که می گوید: امام صادق عليه السلام فرمودند: ای سلیمان! قیام در شب را ترک نکن، زیرا مغبور [واقعی] کسی است که از نماز شب محروم باشد.^۱

٣- أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ﴾ قَالَ: صَلَاةُ اللَّيْلِ.

حدیث سوم

١٥٣

پدرم عليه السلام از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از علی بن اسباط، از محمد بن علی بن ابی عبد الله، از امام هفتم عليه السلام نقل کرده که آن بزرگوار در ذیل آیه شریفه ﴿... وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ...﴾: «رهبانیت و تاری دنیا بودن را بدعت نهادند، ما بر آنها جز آن که رضایت و خشنودی خدا را طلب کنند چیزی ننوشتیم»^۲ فرمودند: مقصود از «رضوان الله» نماز شب می باشد.

۱. امام حسن عسکری عليه السلام فرمود: همانا رسیدن به خدای تعالی سفری است که جز با مرکب راهوار نماز شب نمی توان به آن رسید. (بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۸۰)
۲. سوره حدید، آیه ۲۷.



۴- أبي الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن حسان الرازي، عن محمد بن علي رفعه، قال: قال رسول الله ﷺ: من صلى بالليل حسن وجهه بالنهار.

حدیث چهارم

۱۵۴

پدرم از محمد بن يحيى عطار، از محمد بن حسان رازی، از محمد بن علي که حدیث را به صورت مرفوع نقل کرده است، وی می گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: کسی که نماز شب بخواند، صورت (و سیرتش) در روز نیکو خواهد بود.

۵- أبي الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم، عن محمد بن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل: ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً﴾ قال: يعني بقوله: «و أقوم قیلاً» قیام الرجل عن فراشه بين يدي الله عز وجل لا يريد به غيره.

حدیث پنجم

۱۵۵

پدرم از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار در ارتباط با آیه ذیل مطلبی را بیان فرموده که نخست اصل آیه، آن گاه فرمایش امام علیه السلام عنوان می شود:

﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً﴾ : «به طور قطع، نماز و عبادت شبانه پابرجاتر و با استقامت تر است».^۱

امام علیه السلام فرمودند: مقصود از «أَقْوَمُ قِيلاً» برخاستن شخص از بستر است که هدفی جز عبادت خدا نداشته باشد.^۲

۱. سوره مزمل، آیه ۶.

۲. واژه «أَقْوَمُ» از ماده «قیام» به معنای پا برجاستر و صاف تر است، و «قیل» به معنای سخن گفتن است که در این جا اشاره به ذکر خدا و تلاوت قرآن است.



[رساترين سخن درباره عبادت شبانه، نيايش سحرگاهان و نجوای عاشقانه
واژه «ناشئة» از ماده «نشيء» - بر وزن نثر، به معنای «حادثه» است و سه تفسیر برای
آن ذکر شده:

۱- منظور «ساعات شب» است که یکی پس از دیگری حادث می‌گردد، یا خصوص
ساعت آخر شب و سحرگاه.

۲- مقصود برنامه «قیام برای نماز» و عبادت و تلاوت قرآن است، همان گونه که در
حدیثی از امام صادق علیه السلام این معنا ذکر شده است.

۳- غرض «حالات معنوی و روحانی» و «نشاط و جذبه ملکوتی» است که در دل و
جان انسان در این ساعات مخصوص شب به وجود می‌آید که آثارش در روح انسان
عمیق‌تر و دوامش بیشتر است.

واژه «وطناً» در اصل به معنای گام نهادن و نیز به معنای توافق کردن است. تعبیر به
«أشدَّ وَطْناً» یا به معنای رحمت و مشقتی است که قیام و عبادت شبانه دارد، و یا به معنای
تأثیرات ثابت و راسخی است که در پرتو این عبادات در روح و جان انسان پیدا می‌شود.
البته این احتمال نیز وجود دارد که به معنای توافق بیشتری است که در این لحظات در
میان قلب، چشم و گوش انسان و هماهنگی همه آنها در مسیر عبادت پیدا می‌شود.

آیه شریفه فوق، از آیاتی است که با تعبیرهای پر محتوایش، رساترین سخن را
درباره «عبادت شبانه»، «نیايش سحرگاهان» و «راز و نیاز با محبوب» در ساعاتی که
اسباب فراغت خاطر از هر زمان فراهم‌تر است، و نیز تأثیر آن در تهذیب نفس و
پرورش روح و جان انسانی، بیان کرده است.



۶- أبي بن حنبل قال: حدثنا محمد بن إسحاق بن خزيمة النيسابوري، قال: حدثنا حريش
بن محمد بن حريش، قال: سمعت جدي يقول: سمعت أنس بن مالك يقول: سمعت
رسول الله ﷺ يقول: ركعتان في جوف الليل أحب إلي من الدنيا وما فيها.

حدیث ششم

۱۵۶

پدرم علیه السلام از محمد بن اسحاق بن خزیمه نیشابوری، از حریش بن محمد بن حریش نقل کرده که گفت: از جدم شنیدم که می گفت: از انس بن مالک شنیدم که می گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمودند: دو رکعت نماز در دل شب نزد من از دنیا و آن چه در آن است، محبوب تر می باشد.

۷- اَبی علیه السلام قال: حَدَّثَنَا عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ حَدَّثِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾ قَالَ: صَلَاةُ الْمُؤْمِنِ بِاللَّيْلِ يُذْهِبُ بِمَا عَمِلَ مِنْ ذَنْبِ النَّهَارِ.

حدیث هفتم

۱۵۷

پدرم علیه السلام از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر، از کسی که برای او حدیث گفته، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار در ذیل آیه شریفه: ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾: «کارهای نیک اثر کارهای بد را از بین می برد»^۱ فرمودند: نماز مؤمن در شب گناهان روز را از بین می برد.

۸- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ زُرَّارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ: ﴿أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ قَالَ: يَعْنِي صَلَاةَ اللَّيْلِ.

حدیث هشتم

۱۵۸

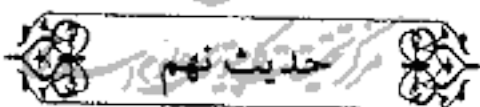
و با همین اسناد، از حماد بن عیسی، از حریز، از زراره نقل کرده که گفت: محضر



امام صادق عليه السلام عرض کردم: مقصود از ﴿أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ، قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ...﴾^۱ چیست؟
فرمودند: مقصود، نماز شب است.



۹- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلُوِيَه، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعِطَّارُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْبَغْدَادِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شُمُونَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيِّ، قَالَ: سَمِعْتَهُ يَقُولُ: إِنَّ الْعَبْدَ لَيَقُومُ فِي اللَّيْلِ فَيَمِيلُ بِهِ النَّعَاسُ يَمِينًا وَشِمَالًا، وَ قَدْ وَقَعَ ذَقْنُهُ عَلَى صَدْرِهِ، فَيَأْمُرُ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَبْوَابَ السَّمَاءِ فَتَفْتَحُ، ثُمَّ يَقُولُ لِمَلَائِكَتِهِ: انظُرُوا إِلَيَّ عَبْدِي مَا يَصْنَعُ فِي التَّقَرُّبِ إِلَيَّ بِمَا لَمْ أَفْرُضْ عَلَيْهِ رَاجِيًا مِنِّي لِثَلَاثِ خِصَالٍ: ذَنْبٌ أَغْفَرَهُ، أَوْ تَوْبَةٌ أَجَدَّدَهَا، أَوْ رِزْقٌ أَزِيدَهُ فِيهِ، أَشْهَدُكُمْ مَلَائِكَتِي أَنِّي قَدْ جَمَعْتُهُنَّ لَهُ.



۱۵۹

محمد بن علی ماجیلویه، از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از موسی بن جعفر بغدادی، از محمد بن حسن بن شمون، از علی بن محمد نوفلی نقل کرده که

۱. (سوره زمر، آیه ۹) یعنی: (آیا چنین کسی با ارزش است) یا کسی که در ساعات شب به عبادت مشغول است و در حال سجده و قیام، از عذاب آخرت می ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است؟! آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟
واژه «قانت» از ماده «قنوت» به معنای ملازمت اطاعت توأم با خضوع است. «آناء» جمع «انا» - بر وزن صدا و فنا - به معنای ساعت و مقداری از وقت است.
تکیه روی ساعات شب به خاطر آن است که در آن ساعات، حضور قلب بیشتر، و آلودگی به ریا از هر زمان کمتر است.

مقدم داشتن «ساجدًا» بر «قائمًا» به خاطر آن است که: سجده مرحله بالاتر از عبادت است، و مطلق بودن رحمت و مقید نشدن آن به آخرت، دلیل بر وسعت رحمت الهی و شمول آن نسبت به دنیا و آخرت است. (تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۴۱۳)



می‌گوید: شنیدم از او که می‌فرمود: بنده خدا برای عبادت در دل شب برمی‌خیزد، اما چرت [= سستی و غنودگی، سستی و فترت در حواس] بر او چیره می‌شود و او را به راست و چپ متمایل می‌سازد و چانه‌اش روی سینه‌اش می‌افتد، در این حال، خدای سبحان فرمان می‌دهد که درب‌های آسمان را بگشایند، آن گاه به فرشتگانش می‌فرماید: به بنده‌ام بنگرید که چگونه با عبادتی که بر او واجب نکرده‌ام به من تقرّب می‌جوید و امیدوار است سه خواسته و حاجت وی را اجابت کنم، گناهی که مرتکب شده نادیده انگارم، همواره توبه‌اش را پذیرا گردم، به رزق و روزی‌اش توسعه بخشم. شما ای فرشتگان! گواه و شاهد باشید که هر سه خواسته‌اش را بر آورده خواهم ساخت! ^۱



باب ۸۵

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا

يَنْبَغِي لِلرَّجُلِ إِذَا صَلَّى بِاللَّيْلِ أَنْ يَرْفَعَ صَوْتَهُ

۱- اَبِي بَكْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ، عَنْ عَمِّهِ يَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ الرَّجُلِ يَقُومُ فِي آخِرِ اللَّيْلِ يَرْفَعُ صَوْتَهُ بِالْقِرَاءَةِ؟ قَالَ: يَنْبَغِي لِلرَّجُلِ إِذَا صَلَّى بِاللَّيْلِ أَنْ يَسْمَعَ أَهْلَهُ، لِكَيْ يَقُومَ النَّائِمُ وَ يَتَحَرَّكَ الْمُتَحَرِّكُ.

۱. قریب به همین مضمون روایت دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: هنگامی که بنده با چشمانی خواب آلود از بستر گرم و نرم خود برمی‌خیزد تا پروردگارش را با خواندن نماز شب راضی و خشنود کند، خداوند به وجود چنین بنده‌ای مباحثات نموده و می‌فرماید: ای فرشتگان! آیا بنده‌ام را نمی‌بینید که از بستر راحت و خواب شیرین برخاسته تا نمازی را به پا دارد که بر او واجب نکرده‌ام، شما شاهد و گواه باشید که من از گناهانش در گذشتم. (اعلام الدین دیلمی، ص ۲۶۲)



باب هشتماد و پنجم

سر بلند کردن صدا به هنگام خواندن نماز شب

حدیث اول

۱۶۰

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن خالد، از علی بن أسباط، از عمویش یعقوب بن سالم، وی از امام صادق علیه السلام درباره شخصی که در آخر شب برای نماز می ایستد و آوای خود را بلند می کند، سؤال کرد؟
حضرت فرمودند: شایسته است که چون شخص برای خواندن نماز شب برخاست صدایش را به اهلش برساند تا آن که خوابیده بیدار گردد و آن که در حرکت است از جای بجنبد [و او نیز به عبادت و نماز شب مشغول شود].

باب ۸۹

العلّة التي من أجلها مدح الله عز وجل المستغفرين بالأسحار

۱- ابي عليه السلام قال: حدثنا علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن الحسن بن محبوب، عن معاوية بن عمار، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: في قول الله عز وجل: ﴿وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾ قال: كانوا يستغفرون الله في آخر الوتر في آخر الليل سبعين مرة.

باب هشتماد و ششم

سر ثنای خدای سبحان در مورد کسانی که در سحر گاهان استغفار می کنند

حدیث اول

۱۶۱

پدرم علیه السلام از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از معاویه بن عمار نقل

کرده، وی می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که آن بزرگوار در ذیل آیه شریفه ﴿وَبِالْأَشْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾: «آنان در سحرگاهان استغفار می کنند»^۱ می فرمود: (شب زنده داران) در سحرگاهان و آخر نماز وتر، هفتاد مرتبه استغفار می کنند.^۲

■

۲- أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ أَبِي إِسْمَاعِيلَ السَّرَاجِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْكَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: اسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْوُتْرِ سَبْعِينَ مَرَّةً تَنْصِبُ يَدَكَ الْيُسْرَى وَ تَعْدُّ بِالْيَمَنِ.

حدیث دوم

۱۶۲

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل بن بزيع، از ابی اسماعیل سراج، از عبدالله بن مسكان، از عبدالله بن ابی یعفور، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: در نماز وتر، هفتاد مرتبه استغفار کن و به هنگام استغفار، دست چپ را برابر صورت خود قرار ده، و با دست راست تعداد استغفار را محاسبه کن.

■

۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو سَعِيدٍ الْأَدَمِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ الرَّازِيِّ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عليه السلام قَالَ: كَانَ إِذَا اسْتَوَى مِنَ الرُّكُوعِ فِي آخِرِ رَكَعَتِهِ مِنْ

۱. سوره ذاریات، آیه ۱۸.

۲. در روایتی در تفسیر «دُرِّ الْمَنثور» آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ آخِرَ اللَّيْلِ فِي التَّهَجُّدِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَوَّلِهِ، لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَبِالْأَشْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ: آخر شب برای تهجد (نماز شب) نزد من محبوب تر است از آغاز آن، زیرا خداوند می فرماید: پرهیزکاران در سحرگاهان استغفار می کنند».

(دُرِّ الْمَنثور، ج ۶، ص ۱۱۳)



الوتر قال: اللَّهُمَّ إِنَّكَ قُلْتَ فِي كِتَابِكَ الْمَنْزِلَ: ﴿كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ وَ
بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾ طَال وَاللَّهِ هَجُوعِي وَ قَلَّ قِيَامِي وَ هَذَا السَّحَرُ وَأَنَا اسْتَغْفِرُكَ
لِذُنُوبِي اسْتَغْفَارَ مَنْ لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نَشُورًا ثُمَّ يَخْرُ
سَاجِدًا.

حدیث سوم

۱۶۳

محمد بن حسن علیه السلام از محمد بن یحیی عطّار، از محمد بن احمد، از ابوسعید آدمی،
از احمد بن عبدالعزیز رازی، از برخی اصحاب نقل کرده که می گوید: امام کاظم علیه السلام
هرگاه از رکوع - در آخر نماز وتر - سر برداشته و می ایستادند، به پیشگاه خدای
سبحان عرض می کردند:

پروردگارا! تو خود در کتاب آسمانی [=قرآن] خویش فرمودی: ﴿كَانُوا قَلِيلًا مِنَ
الَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾: «آنها کمی از شب را می خوابیدند و در
سحرگاهان طلب آمرزش و مغفرت می کرده اند» به خدا سوگند خوابم در شب طولانی شد و
قیامم در آن اندک گشت، اینک در این سحرگاه برای بخشیده شدن گناهانم از تو طلب
آمرزش می کنم، طلب و درخواست کسی که قدرت و توانائی ندارد ضرری را از خود
دفع، یا منفعتی را سوی خود جلب نماید، و در زندگی و مرگ و زنده شدن در روز
واپسین [=رستاخیز] هیچ اختیاری از خود ندارد. آن گاه امام علیه السلام به سجده می رفتند.



۴- حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمَغِيرَةِ، عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ
بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحِذَاءِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ:
﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا﴾ لَعَلَّكَ تَرَى أَنَّ الْقَوْمَ لَمْ
يَكُونُوا يَنَامُونَ؟

۲۲۶



قال: قلت: الله ورسوله و ابن رسوله أعلم. قال: فقال: لا بد لهذا البدن من أن تريحه حتى يخرج نفسه، فإذا خرج النفس استراح البدن، و رجع الروح فيه قوة على العمل، فإنما ذكرهم ﴿تتجافى جنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم خوفاً و طمعا﴾ أنزلت في أمير المؤمنين (عليه السلام) و أتباعه من شيعةنا ينامون في أول الليل فإذا ذهب ثلثا الليل أو ماشاء الله فزعوا إلى ربهم راغبين مرهبين طامعين فيما عنده، فذكرهم الله في كتابه، فأخبرك الله بما اعطاهم أنه أسكنهم في جواره و أدخلهم في جنته، و آمن خوفهم و أذهب رعبهم.

قال: قلت: جعلت فداك، إن أنا قمت في آخر الليل أي شيء أقول؟ قال: إذا قمت، قل: «الحمد لله رب العالمين و صلى الله على المرسلين و الحمد لله الذي يحيى الموتى و يبعث من في القبور» فإنك إذا قلتها ذهب عنك رجز الشيطان و وسواسه إن شاء الله تعالى.

حديث چهارم

۱۶۴

جعفر بن علی بن حسن بن علی بن عبد الله بن مغیره، از جدش حسن بن علی، از عباس بن عامر، از جابر، از ابو عبیده حداء، از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که آن بزرگوار در ذیل آیه شریفه: ﴿تَتَجَافَى عَنْهُمْ جُؤُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً...﴾: «شبانه پهلوهایشان از بسترها دور می شود (و به پا می خیزند و رو به درگاه خدا می آورند) و پروردگار خود را با بیم و امید می خوانند»^۱ فرمودند: شاید چنین می پنداری که این جماعت - که خدای سبحان آنان را مورد مدح و ثنای خویش قرار داده - اصلاً شبها نمی خوابند؟!

راوی (ابو عبیده) می گوید: عرض کردم: خدا و رسول و فرزند رسولش داناتر هستند! آن گاه حضرت فرمودند: بدن آدمی نیاز به استراحت و آرامش دارد، از این رو باید



مقداری بخواهد تا نفس و روح تجدید قوا نماید، وقتی روح خارج شد بدن استراحت می‌کند و پس از بازگشت روح به بدن، جسم آدمی توان بیشتری پیدا می‌کند. خداوند سبحان در این آیه، این عده از مؤمنان راستین را ستوده و می‌فرماید: «پهلوهایشان از بسترها در دل شب دور می‌شود، به پا می‌خیزند و پروردگار خود را با بیم و امید می‌خوانند».^۱

سپس حضرت فرمودند: این آیه در شأن و منزلت [مولای عارفان، امیر عاشقان] حضرت علی علیه السلام و شیعیان حضرتش نازل شده؛ چه آن که رهروان راستین ولایت، آغاز شب می‌خوابند، وقتی دو ثلث از شب سپری شد - یا آن مقدار که خدا توفیق شب زنده‌داری به آنان ارزانی می‌دارد - از بستر خویش بر می‌خیزند و به درگاه الهی پناهنده می‌شوند، در حالی که به عبادتش مشتاق، از عذابش بیمناک و به رحمت و مهر او سخت امیدوار هستند. خدای سبحان آنها را در کتاب خود (به نیکی) یاد فرموده است. بنابراین، از آن چه به ایشان عنایت فرموده تو را با خبر ساختم و اینک خاطر نشان می‌کنم که خدای تعالی آنان را در جوار رحمتش ساکن نموده و در بهشت برین وارد ساخته و از هر دهشت و هراسی ایمنشان می‌نماید.

راوی می‌گوید: محضر امام علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، اگر آخر شب از خواب

۱. آری، آنها به هنگامی که چشم غافلان در خواب است، مقداری از شب را بیدار می‌شوند، و آن گاه که برنامه‌های عادی زندگی تعطیل است و شواغل فکری به حداقل می‌رسد، سکوت و آرامش همه جا را فرا گرفته، با همه وجودشان رو به درگاه معبود می‌آورند، سر بر آستان معشوق می‌سایند، و آن چه در دل دارند با او در میان می‌گذارند، با یاد او زنده‌اند و ظرف قلب خود را از مهر و عشق او لبریز می‌سازند.

دو ویژگی دیگر آنها «خوف و رجا» یا «بیم و امید» است. نه از غضب و عذاب او ایمن می‌شوند، و نه از رحمت بی‌پایانش نومید می‌گردند، موازنه این بیم و امید که ضامن تکامل و خروج آنان در راه خداست، همواره در جانشان حکمفرماست؛ چرا که غلبه بیم بر امید، انسان را به نومیدی و سستی می‌کشاند، و غلبه امید، آدمی را به غرور و غفلت وامی‌دارد.



برخاستم چه بگویم؟

فرمودند: هرگاه از خواب برخاستی، بگو: «الحمد لله رب العالمين و صلى الله على المرسلين، و الحمد لله الذي يحيي الموتى و يبعث من في القبور: حمد و ستایش یگانه معبودی را سزد که پروردگار جهانیان است و درود و سلام به پیشگاه پیام آوران و سفیران الهی، حمد و سپاس ویژه هستی بخشی است که مردگان را زنده ساخته و همه کسانی را که در قبرها هستند زنده می کند».

در خاتمه امام علیه السلام فرمودند: هرگاه این دعا را خواندی، باز داشتن و وسوسه شیطان - ان شاء الله - از تو بر طرف می شود.

باب ۸۷

العلة التي من أجلها صار المتجهدون بالليل أحسن الناس
وجهاً في النهار

۱- أبي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن يعقوب بن يزيد، عن إسماعيل بن موسى بن جعفر، عن أخيه علي بن موسى الرضا، عن أبيه، عن جده عليه السلام قال: سئل علي بن الحسين عليه السلام ما بال المتجهدين بالليل من أحسن الناس وجهاً؟ قال: لأنهم خلوا بالله فكساهم الله من نوره.

باب هشتاد و هفتم

سرّ این که سیمای شب زنده داران، در روز از همه نیکوتر است

حدیث اول

۱۶۵

پدرم علیه السلام از سعد بن عبد الله، از یعقوب بن یزید، از اسماعیل بن موسی بن جعفر، از برادر ارجمندش حضرت رضا علیه السلام از پدر بزرگوارش، از جدش علیه السلام نقل نموده که

فرمود: از امام سجّاد علیه السلام سؤال شد: چرا چهره و سیمای شب زنده داران از همه مردم نیکوتر [و جذاب تر] است؟

فرمودند: برای این که اهل تهجد با خدای خویش خلوت می کنند، خداوند نیز نور خود را به آنها ارزانی می دارد.^۱

باب ۸۸

علة تسبیح فاطمة علیها السلام

۱- حدّثنا أحمد بن حسن القطان، قال: حدّثنا أبو سعيد الحسن بن علي بن الحسين السكري، قال: حدّثنا الحكم بن اسلم، قال: حدّثنا ابن عليّ عن الحريري، عن أبي الورد بن تمام، عن علي عليه السلام أنّه قال لرجل من بني سعد: ألا أحدثك عنّي و عن فاطمة؟ أنّها كانت عندي و كانت من أحبّ أهلها إليّ، و إنّها استقت بالقربة حتى أترفي صدرها،

۱. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «مَا مِنْ حَسَنَةٍ إِلَّا وَلَهَا ثَوَابٌ مُبَيَّنٌّ فِي الْقُرْآنِ، إِلَّا صَلَاةَ اللَّيْلِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ اسْمُهُ لَمْ يُبَيِّنْ ثَوَابَهَا لِعَظَمِ حَظِّهَا، قَالَ: فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ: هِيَ عَمَلِي نِيَسْت، مَكْرَ اَيْنَ كِهْ ثَوَاب رُوشَنِي دَر قُرْآن بَرای آن بِيَان شُدِه، مَكْرَ نَمَاز شَب كِه خَدَاوَنَد بَزَرْگ، ثَوَاب آن رَا بِه خَاطِر اَهْمِيَّتِ آن رُوشَن نَسَاخْتِه، لَذا فَرَمُودِه اسْت: هِيَج كَس نَمِي دَاَنَد چِه ثَوَاب هَايِي كِه مَايِه رُوشَنَانِي چَشْمَان اسْت بَرای آنِهَا نَهْفْتِه شُدِه اسْت».

در این جا سؤالی پیش می آید و آن این که: چرا پاداش عظیم مستور و مخفی نگاهداشته شده است؟ مفسر بزرگ مرحوم «طبرسی» در «مجمع البيان، ج ۸، ص ۳۳۱» سه پاسخ برای این سؤال ذکر می کند:

۱- امور مهم و بسیار پر ارزش چنان است که با الفاظ و سخن به آسانی نمی توان حقیقت آن را درک کرد و با این حال گاه اخفا و ابهام آن نشاط انگیزتر و از نظر فصاحت بلیغ تر است.

۲- اصولاً چیزی که مایه روشنی چشم ها است آن چنان دامنه اش وسیع و گسترده است که علم و دانش آدمی به ژرفا و همه خصوصیات آن نمی رسد.

۳- چون این پاداش برای نماز شب که مخفی است قرار داده شده است، متناسب این است که جزای عمل نیز، بزرگ و مخفی باشد. (تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۱۶۶)



و طحنت بالرحى حتى مجلت يداها و كسحت البيت حتى اغبرت ثيابها، و أوقدت النار تحت القدر حتى دكنت ثيابها فأصابها من ذلك ضرر شديد.

فقلت لها: لو أتيت أباك فسألتيه خادماً يكفيك حرماً أنت فيه من هذا العمل، فأتت النبي ﷺ فوجدت عنده حدائاً فاستحييت و انصرفت. قال: فعلم النبي ﷺ أنها جاءت لحاجة، قال: فغدا علينا و نحن في لفاعنا، فقال: السلام عليكم يا أهل اللفاع! فسكتنا و استحيينا لمكاننا، ثم قال: السلام عليكم فسكتنا، ثم قال: السلام عليكم فخشينا إن لم نرد عليه أن ينصرف، و قد كان يفعل ذلك يسلم ثلاثاً فإن أذن له و إلا انصرف.

فقلت: و عليك السلام يا رسول الله! ادخل، فلم يعد أن جلس عند رؤوسنا، فقال: يا فاطمة! ما كانت حاجتك أمس عند محمد؟ قال: فخشيت إن لم تجبه أن يقوم، قال: فأخرجت رأسي فقلت: أنا والله أخبرك يا رسول الله! أنها استقت بالقربة حتى أثر في صدرها و جرت بالرحا حتى مجلت يداها، و كسحت البيت حتى اغبرت ثيابها، و أوقدت تحت القدر حتى دكنت ثيابها، فقلت لها: لو أتيت أباك فسألتيه خادماً يكفيك حرماً أنت فيه من هذا العمل! قال: أفلا أعلمكما ما هو خير لكما من الخادم؟ إذا أخذتما منامكما فسيحاً ثلاثاً و ثلاثين، و أحداً ثلاثاً و ثلاثين، و كبراً أربعاً و ثلاثين. قال: فأخرجت فاطمة ﷺ رأسها، فقالت: رضيت عن الله و رسوله، و رضيت عن الله و رسوله، و رضيت عن الله و رسوله.

باب هشتماد و هشتم

سر تسبیح حضرت فاطمه ﷺ

حديث أول

احمد بن حسن قطان، از ابوسعید حسن بن علی بن حسین سکری، از حکم بن اسلم، از ابن علی، از حریری، از ابی الورد بن تمامه، از علی ﷺ نقل کرده که آن



حضرت به مردی از قبیله بنی سعد فرمود: می خواهی از وضع خودم و فاطمه برای تو تعریف کنم؟ او نزد من بود در حالی که محبوب ترین افراد نزد اهلش بود، آن قدر با مشک آب کشید که آثار آن در سینه اش دیده می شد، آن قدر آسیا می کرد که دست هایش تاول زد، آن قدر در نظافت و مرتب کردن و روفتن منزل و پختن نان و تهیه غذا زحمت می کشید که لباس هایش کثیف می شد، بدین جهت کار بر آن بانوی بزرگ، سخت شد.

گفتم خوب است خدمت پیامبر برسی و جریان را برای ایشان بازگو کنی، شاید خادمی برایت تهیه کند تا در امور خانه داری به تو کمک کند.

فاطمه علیها السلام خدمت رسول خدا رسید تا خواسته اش را اظهار کند، محضر پیامبر که رسید دید با گروهی از اصحاب صحبت می کند، خجالت کشید حاجتش را مطرح کند، بدون عرض حاجت به خانه برگشت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله احساس کرد که فاطمه حاجتی داشته است، لذا بامداد روز بعد به منزل ما تشریف آوردند و مادر حال استراحت بودیم، حضرت با صدای رسا فرمود: سلام بر شما ای اهل بستر! ما ساکت شدیم و از این که در حال استراحت و در بستر بودیم خجالت کشیدیم، سپس فرمود: سلام بر شما، این بار نیز سکوت کردیم، دیگر بار فرمود: سلام بر شما، ما ترسیدیم که اگر جواب ندهیم، پیامبر بر می گردد، زیرا شیوه آن بزرگوار چنین بود که سه بار سلام می کردند، اگر پاسخ می شنیدند و اجازه ورود داده می شد، وارد می شدند و گرنه بر می گشتند، لذا عرض کردم: و علیک السلام یا رسول الله! داخل شوید، سپس آن جناب وارد شدند و بالای سر ما نشستند، فرمودند: ای فاطمه! دیروز حاجتی داشتی به منزل ما آمدی؟

حضرت علی علیه السلام می فرماید: ترسیدم اگر پاسخ ندهم آن حضرت بایستند، لذا سر از لحاف بیرون آوردم و عرض کردم: یا رسول الله! فاطمه علیها السلام آن قدر با مشک آب کشیده که بند مشک در سینه اش اثر گذاشته، آن قدر آسیا گردانیده که دست هایش آبله



کرده، به اندازه‌ای در نظافت خانه کوشیده که لباس‌هایش گردآلود شده، آن قدر غذا پخته که لباس‌هایش چرک گردیده است. من گفتم خدمت شما برسد شاید خادم و کمک کاری به وی عطا کنی تا از این وضعیت رها گردد.

رسول خدا ﷺ فرمودند: دوست دارید عملی به شما تعلیم کنم که از خادم بهتر باشد؟ هرگاه خواستید بخوابید سی و سه مرتبه «سبحان الله»، سی و سه مرتبه «الحمد لله»، و سی و چهار مرتبه «الله اکبر» بگویید.

آن گاه فاطمه علیها السلام سر از لحاف بیرون آورده و سه مرتبه گفتند: از خدا و رسولش راضی و خشنود شدم!

باب ۸۹

نواذر علل الصلاة

۱- ابي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن أبي عبدالله، عن محمد بن علي الكوفي، عن محمد بن أسلم الجبلي، عن صباح الحذاء، عن إسحاق بن عمار، قال: سألت أبا الحسن موسى بن جعفر عليه السلام عن قوم خرجوا في سفر لهم، فلما انتهوا إلى الموضع الذي يجب عليهم فيه التقصير قصّروا، فلما أن صاروا على رأس فرسخين أو ثلاثة أو أربعة فراسخ تخلف عنهم رجل لا يستقيم لهم السفر إلا بمجيئه إليهم، فأقاموا على ذلك أياماً لا يدرون هل يمضون في سفرهم أو ينصرفون، هل ينبغي لهم أن يتموا الصلاة أو يقيموا على تقصيرهم؟

۱. ابوهارون مكفوف می‌گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای اباهارون! ما کودکانمان را به تسبیح فاطمه علیها السلام امر می‌کنیم، چنان که آنان را به نماز دستور می‌دهیم، پس بر آن مداومت کن که هر بنده به آن مداومت نماید، به شقاوت دچار نگردد.

و از آن حضرت نقل شده که فرمود: تسبیح حضرت زهرا علیها السلام پس از هر نماز نزد من، بهتر از آن است که کسی هر روز، هزار رکعت نماز بخواند. (بحار الأنوار، ج ۸۵، ص ۳۲۸-۳۳۱)



فقال: إن كانوا بلغوا مسيرة أربعة فراسخ فليقيموا على تقصيرهم، أقاموا أم انصرفوا،
و إن ساروا أقل من أربعة فراسخ فليتموا الصلاة ما أقاموا، فإذا مضوا فليقصروا، ثم
قال ﷺ: و هل تدري كيف صارت هكذا؟ قلت: لأدري.
قال: لأن التقصير في بردين و لا يكون التقصير في أقل من ذلك، فلما كانوا قد
ساروا بريداً و أرادوا أن ينصرفوا بريداً كانوا قد ساروا سفر التقصير، و إن كانوا قد
ساروا أقل من ذلك لم يكن لهم إلا تمام الصلاة. قلت: أليس قد بلغوا الموضع الذي
لا يسمعون فيه أذان مصرهم الذي خرجوا منه؟ قال: بلى، إنما قصروا في ذلك الموضع،
لأنهم لم يشكوا في سيرهم و إن السير سيجذبهم في السفر، فلما جاءت العلة في مقامهم
دون البريد صاروا هكذا.

باب هشتاد و نهم

پاره‌ای از نوادر اسرار نماز

حدیث اول

۱۶۷

پدرم ﷺ از سعد بن عبدالله، از احمد بن أبي عبدالله، از محمد بن علی کوفی، از
محمد بن أسلم جبلی، از صباح الحذاء، از اسحاق بن عمار، نقل کرده که وی گفت: از
امام هفتم ﷺ پرسیدم: گروهی به سفر رفتند و به مکانی رسیدند که باید نمازشان را
شکسته می خواندند، لذا در آن مکان نمازشان را به صورت قصر به جا آوردند، وقتی
به دو، یا سه و یا چهار فرسخی رسیدند، یک نفر از این جمع هنوز به آنها ملحق نشده
بود، و بدون او هم نمی توانستند به سفرشان ادامه بدهند، لذا چند روز در آن جا توقف
کردند و نمی دانستند که آیا به سفرشان ادامه می دهند یا منصرف می شوند، نمازشان
چگونه است؟ آیا باید به صورت شکسته بخوانند یا تمام؟!

حضرت فرمودند: اگر چهار فرسخ سیر کرده اند، باید همچنان نماز را شکسته



به جا آورند. خواه در آن جا توقف کنند و خواه برگردند - و اگر به مقدار کمتر از چهار فرسخ سیر کرده‌اند، تا زمانی که آن جا هستند، نماز را باید کامل و تمام بخوانند، و اگر به سیر خود ادامه دهند و به چهار فرسخ برسند، نمازشان شکسته خواهد بود.

آن گاه امام علیه السلام فرمودند: آیا می‌دانی چرا چنین حکم می‌شود؟

عرض کردم: نمی‌دانم.

فرمودند: شکسته شدن نماز برای مسافر، مسافت دو برید^۱ است و در کمتر از این مسافت نماز شکسته نمی‌شود، اگر به مقدار مسافت یک برید آمده باشند و بخواهند برگردند، در این صورت رفتن و برگشتن آنها به مقدار دو برید خواهد بود، لذا باید نماز را به صورت شکسته به جا آورند، و چنان چه کمتر از این مقدار باشد، باید نماز را تمام بخوانند.

اسحاق بن عمار می‌گوید: عرض کردم: این عده به مکانی رسیدند که اذان شهر خود را نمی‌شنوند، پس چگونه می‌فرمایید نمازشان را باید تمام بخوانند؟!

فرمودند: آری، در صورتی که صدای اذان شهر را نشنوند، باید نماز را شکسته بخوانند زیرا شکی ندارند که به سفر خود ادامه می‌دهند و در این تصمیم جدی هستند، حال اگر به مسافت کمتر از برید رسیده و در آن اقامت کنند - چون ادامه سفر آنها قطعی است - باید نمازشان را به صورت قصر به جا آورند.



۲- حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ أَبِي الْمَعْزَاءِ حَمِيدِ بْنِ الْمُثَنَّى الْعَجَلِيِّ، عَنْ

۱. واژه «برید» در اصل از کلمه لاتینی وردوس گرفته شده. به معنای چارپای، چاپار و اسب چاپار، سپس به معنی پیک، بعدها به اداره و دستگاه چاپار، و عاقبت بر منزلی که بین دو مرکز چاپار است اطلاق گردید. این منزل در بلاد ایران، دو فرسنگ سه میلی و در ممالک غربی اسلامی چهار فرسنگ سه میلی است. (معارف و معاریف، ج ۳، ص ۱۶۶)

سماعة، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: لولا نوم الصبي، و
علة الضعيف، لأُخِّرَت العتمة إلى ثلث الليل.

حدیث دوم

۱۶۸

محمد بن حسن عليه السلام از محمد بن حسن صفار، از محمد بن حسن بن ابی طالب، از
علی بن فضال، از ابی المعزاء حمید بن مثنیٰ عجل، از سماعة، از ابی بصیر، از امام
صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: رسول خدا ﷺ فرمودند: اگر خواب
کودک، و بیماری و رنجوری برخی نبود، خواندن نماز عشا را تا ثلث آخر شب تأخیر
می‌انداختم.

۳- حدَّثنا علي بن عبد الله الوراق، و علي بن محمد بن الحسن المعروف، بابن مقبرة
القزويني قالا: حدَّثنا سعد بن عبد الله بن أبي خلف، قال: حدَّثنا العباس بن سعيد
الأزرق، قال: حدَّثنا سويد بن سعيد الأنباري، عن محمد بن عثمان الجمحي، عن الحكم
بن أبان، عن عكرمة، قال: قلت لا بن عباس: أخبرني لأي شيء حذف من الأذان حيّ
على خير العمل؟ قال: أراد عمر بذلك ألا يتكل الناس على الصلاة و يدعوا الجهاد،
فلذلك حذفها من الأذان.

حدیث سوم

۱۶۹

علی بن عبد الله وراق، و علی بن محمد بن حسن معروف به ابن مقبره قزوینی، از
سعد بن عبد الله بن ابی خلف، از عباس بن سعید ازرق، از سويد بن سعيد انباری، از
محمد بن عثمان جمحی، از حکم بن ابان، از عکرمه نقل کرده که وی گفت: به ابن
عباس گفتم: چرا «حيّ على خير العمل» از اذان حذف شد؟
در پاسخ گفت: قصد عمر از حذف این جمله از اذان این بود که مردم تنها بر نماز

اتکال نداشته باشند و به جهاد رو آورند، لذا این جمله را از اذان حذف نمود!



۴- حدَّثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النيسابوري رحمته الله قال: حدَّثنا علي بن قتيبة، عن الفضل بن شاذان، قال: حدَّثني محمد بن أبي عمير أنه سأل أبا الحسن عليه السلام عن حيٍّ على خير العمل لم تركت من الأذان؟ فقال: تريد العلة الظاهرة أو الباطنة؟ قلت: أريدهما جميعاً. فقال: أما العلة الظاهرة فلئلا يدع الناس الجهاد اتكالاً على الصلاة، و أما الباطنة فإنَّ خير العمل الولاية، فأراد من أمر بترك «حيٍّ على خير العمل» من الأذان ألا يقع حتاً عليها و دعا إليها.

حدیث چهارم

۱۷۰

عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری رحمته الله از علی بن قتیبه، از فضل بن شاذان، از محمد بن ابی عمیر^۱، وی از امام هفتم علیه السلام درباره «حيٍّ على خير العمل» سؤال کرد که چرا این عبارت از اذان برداشته شده است؟ حضرت فرمودند: مقصودت علت ظاهری آن است یا می خواهی از علت باطنی

۱. محمد بن ابی عمیر از شخصیت های برجسته شیعه و موثق ترین چهره نزد شیعه و سنی می باشد. وی در عبادت و تقوی سرآمد زمان خویش بود. در ایام هارون الرشید مسند قضاوت به وی پیشنهاد شد اما نپذیرفت، از این جهت او را به زندان انداختند، و برخی گفته اند: بدین جهت وی را زندانی کردند تا اسامی شیعیان و یاران امام کاظم علیه السلام را به آنها خبر دهد، اما هر چه وی را شکنجه دادند تسلیم نشد تا این که بنا به نقل مرحوم کشی - مبلغ بیست و یک هزار درهم از او گرفتند و - بنا به نقل مرحوم مفید - پس از گذشت هفده سال او را از بند رها کردند.

در دوران زندان، خواهرش از ترس، همه کتابهای او را به زیر خاک پنهان ساخت و چون از زندان آزاد گردید، همه کتابها پوسیده بودند، و بعضی گفته اند: کتابها در میان اتاقی بود و باران بر آنها بارید، از این رو، روات از محفوظات او، و از کتابهایی که پیش از زندان از وی به دست اشخاص رسیده بود، روایت کرده اند. وی به سال ۲۱۷ چهره در نقاب خاک کشید.

این شخصیت نامدار، دوران سه امام (هفتم و هشتم و نهم) را درک کرد. (معارف و معاریف، ج ۹، ص ۱۵۹)



این امر سؤال کنی؟

عرض کردم: از هر دو می پرسم.

فرمودند: علت ظاهرش آن است که مردم جهاد را به خاطر نماز ترک نکنند،

اما علت باطنی آن، «خیر العمل» ولایت است، کسی که دستور حذف «حی علی

خیر العمل» را صادر کرده، انگیزه اش این بود که نسبت به ولایت تشویق و تحریصی

در کار نباشد.

باب ۹۰

علة الزكاة

۱- أبي الله قال: حدثنا سعد بن عبدالله، قال: حدثنا محمد بن الحسين بن ابي الخطاب، عن محمد بن اسماعيل بن بزيع، عن يونس بن عبدالرحمن، عن مبارك العرقوفي، قال: سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول: إنما وضعت الزكاة قوتاً للفقراء، و توفيراً لأموال الأغنياء.

باب نودم

فلسفه زکات

حدیث اول

(۱۷۱)

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از محمد بن حسن بن ابی خطاب، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از یونس بن عبدالرحمن، از مبارک العرقوفی، وی می گوید: از امام کاظم علیه السلام شنیدم که فرمودند: زکات برای این وضع و تشریع شده تا روزی نیازمندان و تهیدستان تأمین گردد، و دارایی و اموال ثروتمندان با [پرداختن زکات]



۲- حدَّثنا مُحَمَّد بن الحسن عليه السلام قال: حدَّثنا مُحَمَّد بن الحسن الصَّفَّار، عن العَبَّاس بن معروف، عن علي بن مهزيار، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إِنَّ الله تعالى فرض الزكاة كما فرض الصلاة، فلو أَنَّ رجلاً حمل الزكاة فأعطها علانية لم يكن عليه في ذلك عتب، و ذلك أَنَّ الله عزَّ وجلَّ فرض للفقراء في أموال الأغنياء ممَّا يكتفون به، ولو علم الله أَنَّ الذي فرض لهم لم يكفهم لزادهم، فإنَّما يؤتى الفقراء فيما أوتوا من منع من منعهم حقوقهم، لا من الفريضة.



حدیث دوم



۱۷۲

محمّد بن حسن عليه السلام از محمد بن حسن صفّار، از عباس بن معروف، از علی بن

مرکز تحقیقات کلامی و عقاید اسلامی

۱. «زکات» یکی از عوامل مهم عدالت اجتماعی، مبارزه با فقر و محرومیت، کم کردن فاصله طبقاتی و تقویت بنیه مالی حکومت اسلامی و پاک سازی روح و جان از حبّ دنیا و مال پرستی، و وسیله بسیار مؤثری برای قرب الهی است.

در بسیاری از روایات اسلامی تعبیراتی آمده که نشان می دهد «ترک زکات» در سر حد کفر است. به عنوان نمونه در حدیثی از امام صادق عليه السلام می خوانیم از جمله وصایای پیامبر صلی الله علیه و آله به علی عليه السلام این بود: «یا علی! کفر بالله العظیم من هذه الأُمَّة عشرة، و عدّ منهم، مانع الزكاة... ثم قال یا علی! من منع قیراطاً من زکات ماله فلیس بمؤمن و لا مسلم و لا کرامة، یا علی! تارک الزکات یسأل الله الرجعة إلى الدنیا، و ذلك قوله عزَّ وجلَّ ﴿حَتَّى إِذَا جَاء أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُون...﴾: ای علی! ده طایفه و صنف از این امت، به خداوند بزرگ کافر شده اند، و یکی از این ده گروه را مانع الزکات شمرد... سپس فرمود: ای علی! هر کس قیراطی از زکات مالش را نپردازد، نه مؤمن است و نه مسلمان و ارزشی در پیشگاه خدا ندارد، ای علی! ترک کننده زکات هنگام مرگ تقاضای بازگشت به این دنیا (برای جبران گناه بزرگ خود می کند اما پذیرفته نمی شود) و این همان است که خداوند در قرآن به آن اشاره فرمود: «زمانی که مرگ یکی از آنها فرا رسد می گوید: پروردگارا! مرا باز گردانید (اما پاسخ منفی می شنود)...» (وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۸-۱۹، باب ثبوت الکفر والارتداد و القتل بمنع الزكاة استحقاقاً و جحوداً)



مهزیار، از حسین بن سعید، از نصر بن سويد، از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمودند: خداوند بزرگ زکات را همانند نماز واجب فرمود، هر کس زکات را بدوش کشد و آن را آشکارا به نیازمندان و مستحقان برساند، در این کار عیب و ملامتی بر او نیست، زیرا خدای سبحان در اموال توانمندان حقی برای تهیدستان و ضعیفان قرار داده و اگر ثروتمندان این حق را پرداخت نمایند، نیاز مستمندان بر طرف می شود، و اگر خداوند می دانست آنچه را واجب نموده برای نیاز تهیدستان و مستمندان کافی نیست، به طور قطع آن را افزایش می داد، اما او از همه چیز آگاه است و می داند که حق معین شده برای فقیران و نیازمندان کافی است، اما اشکال کار در این است که افراد ثروتمند حقوق زیردستان و تهیدستان را نمی دهند، و از پرداخت آنچه را خدا برای مستمندان معین نموده، امساک می ورزند.^۱



۳- حدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ رضی الله عنه قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الرَّبِيعِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانٍ أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا علیه السلام كَتَبَ إِلَيْهِ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ: أَنَّ عِلَّةَ الزَّكَاةِ مِنْ أَجْلِ قَوْتِ الْفُقَرَاءِ وَتَحْصِينِ أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ كَلَّفَ أَهْلَ الصَّحَةِ الْقِيَامَ بِشَأْنِ أَهْلِ الزَّمَانَةِ مِنَ الْبُلُوِّ كَمَا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿تَلْبُونَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ﴾ «فِي أَمْوَالِكُمْ» إِيخْرَاجُ الزَّكَاةِ، وَفِي «أَنْفُسِكُمْ» تَوْطِينُ النَّفْسِ عَلَى الصَّبْرِ مَعَ مَا فِي ذَلِكَ مِنْ أَدَاءِ شُكْرِ نِعَمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالتَّطَمُّعِ فِي الزِّيَادَةِ مَعَ مَا فِيهِ مِنَ الزِّيَادَةِ وَالرَّافَةِ وَالرَّحْمَةِ

۱. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ أَدَّوْا زَكَاةَ أَمْوَالِهِمْ مَا بَقِيَ فَقِيرٌ مُحْتَاجٌ... وَإِنَّ النَّاسَ مَا افْتَقَرُوا، وَلَا اخْتَجُّوا، وَلَا جَاعُوا، وَلَا عَرَوْا، إِلَّا بِذُنُوبِ الْأَغْنِيَاءِ: اگر همه مردم زکات اموال خود را بپردازند، مسلمانی به عنوان تهیدست و نیازمند باقی نخواهد ماند... و مردم، محتاج، گرسنه و برهنه نمی شوند، مگر به خاطر گناه ثروتمندان!» (من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۷، حدیث ۱۵۷۹)



لأهل الضعف، و العطف على أهل المسكنة، و الحثّ لهم على المساواة، و تقوية الفقراء و المعونة لهم على أمر الدين، و هي عظة لأهل الغنى و عبرة لهم ليستدلوا على فقر الآخرة بهم، و ما لهم من الحثّ في ذلك على الشكر لله تبارك و تعالی لما خولهم و أعطاهم و الدعاء و التضرعّ و الخوف أن یصیروا مثلهم في أمور كثيرة في أداء الزكاة و الصدقات و صلة الأرحام و اصطناع المعروف.

حدیث سوم

۱۷۳

علی بن احمد رحمه الله از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی نامه‌ای به امام هشتم علیه السلام نوشت و پرسشهایی را عنوان کرد، امام علیه السلام پاسخها را مرقوم فرموده و نوشتند: فلسفه زکات آن است که: روزی و نیاز تهیدستان و مستمندان تأمین می‌گردد، و اموال ثروتمندان حفظ [و بیمه] می‌شود،^۱ زیرا خداوند بزرگ افراد تندرست و توانمند را موظف فرموده که به ناتوانان و از پا افتادگان رسیدگی کنند و امور آنها را اصلاح نمایند، چنانچه در قرآن کریم آمده: ﴿لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ...﴾: «به یقین (همه شما) در اموال و جان‌های خود، آزمایش می‌شوید!»،^۲ مقصود از «أموالکم» آن است که از دارایی و ثروت خود، باید زکات دهید، و مراد از «أنفسکم» این است که نفس خود را بر صبر و شکیبایی در برابر ناملازمات آماده

۱. در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «حَصَّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ: دارایی و اموال خود را با

پرداخت زکات، مصون (بیمه) کنید». (تحف العقول، ص ۱۱۳، بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۱۱۳)

در حدیثی دیگر می‌فرماید: «سُوسُوا إِيْمَانَكُمْ بِالصَّدَقَةِ وَ حَصَّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ وَادْفَعُوا أَمْوَاجَ الْبَلَاءِ بِالْإِعْتِصَامِ: ایمان خود را با دهش و صدقه حفظ کنید، دارایی و ثروت خویش را با پرداخت زکات بیمه نمایید، و امواج بلا و گرفتاریها را به وسیله دعا و نیایش بر طرف سازید». (بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۲۲)

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۸۶.



کنید و شکر نعمت الهی را ادا کنید، و امید داشته باشید که این نعمتها همچنان برای شما ادامه داشته باشد و افزایش پیدا کند، به شرط این که شما مهرورزی خود را نسبت به تهیدستان و از پافتادگان افزایش داده و بر مسکینان ترحم ورزید، آنان را به مساوات ترغیب و تشویق نموده و بنیه مالی آنها را تقویت کرده و در امور دینی حمایتشان کنید.

زکات، پند و اندرزی است برای ثروتمندان و عبرتی است برای زیردستان و ناتوانان، انسانهای ثروتمند با دقت در فلسفه زکات به فقر و نیاز خود در روز واپسین اندیشه کنند و از هم اینک کوشش کنند با کمک کردن به تهیدستان و از پافتادگان، توشه‌ای برای جهان آخرت فراهم سازند.

یکی از آثار و برکات زکات آن است که ثروتمندان را به شکر از خدای سبحان تشویق و ترغیب می‌نماید، زیرا پرداختن زکات به مستمندان و نیازمندان مستلزم آن است که انسان از نظر مالی دارای توان و امکانات باشد و این تمکن و استطاعت مالی را خداوند به آنان عنایت فرموده و همین امر موجب می‌گردد تا شکر منعم را بجا آورند.

از جمله آثار زکات آن است که ثروتمندان وقتی جایگاه خود را مشاهده می‌کنند که چه امکاناتی در اختیار دارند، و موقعیت تهیدستان را می‌بینند به درگاه الهی دعا و تضرع نموده و از این که روزی همچون آنها تهیدست شوند، بیمناک هستند و این امر موجب می‌شود تا در پرداخت زکات و انجام کارهای شایسته و صله ارحام توجه و اهتمام بیشتری داشته باشند.

باب ۹۱

العلة التي من أجلها صارت الزكاة
من كل ألف درهم خمسة و عشرين درهماً

۱- أبي عبد الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد، عن إبراهيم بن محمد، عن محمد بن حفص، عن صباح الحذاء، عن قثم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: جعلت فداك أخبرني عن الزكاة كيف صارت من كل ألف درهم خمسة و عشرين درهماً لم يكن أقلّ منها أو أكثر، ما وجهها؟
قال: إنّ الله تعالى خلق الخلق كلّهم فعلم صغيرهم و كبيرهم و علم غنيهم و فقيرهم فجعل من كل ألف إنسان خمسة و عشرين مسكيناً، فلو علم أنّ ذلك لا يسعهم لزادهم، لأنّه خالقهم و هو أعلم بهم.

باب نود و یکم

سرّ این که از هر هزار درهم [تنها]
بیست و پنج درهم به عنوان زکات داده می شود

حدیث اول

۱۷۴

پدرم از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از ابراهیم بن محمد، از محمد بن حفص، از صباح حذاء، از قثم، از امام صادق علیه السلام نقل کرده، وی می گوید: به امام علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، به چه دلیل از هر هزار درهم، تنها بیست و پنج درهم بابت زکات پرداخت می شود، نه کمتر و نه بیشتر از این مقدار؟!

فرمودند: خداوند هستی بخش همه انسانها را آفرید، و از حال همه - کوچک و بزرگ، تهیدست و توانمند - آگاه می باشد. از هر هزار نفر تنها بیست و پنج نفر آنها



مسکین و نیازمندند، و اگر می دانست این مبلغ هزینه آنان را تأمین نمی کند، به طور قطع سهم و حق آنها را افزایش می داد، زیرا خدای توانا و قادر همه انسانها را آفریده و به وضع و حال آنها از همه داناتر و آگاهتر است.

باب ۹۲

العلة التي من أجلها تحل الزكاة لمن له سبعمائة درهم،
و لا تحل لمن له خمسون درهماً

۱- أبي عبد الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن معاوية بن حكيم، عن علي بن الحسن بن رباط، عن العلاء بن رزين، عن محمد بن مسلم أو غيره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: تحل الزكاة لمن له سبعمائة درهم إذا لم يكن له حرفة، و يخرج زكاتها منها، و يشتري منها بالبعض قوتاً لعياله، و يعطي البقية أصحابه، و لا تحل الزكاة لمن له خمسون درهماً و له حرفة يقوت بها عياله.

باب نود و دوم

سرّ این که پرداخت زکات به کسی که هفتصد درهم دارد حلال است
و آن که پنجاه درهم دارد، حلال نیست

حدیث اول

۱۷۵

پدرم علیه السلام از سعد بن عبد الله، از معاوية بن حكيم، از علی بن حسن بن رباط، از علاء بن رزين، از محمد بن مسلم یا غیر او، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمودند: گاه به کسی که هفتصد درهم دارد، پرداخت زکات بدون اشکال است و آن در صورتی است که شغل و حرفه ای نداشته باشد، این شخص زکات هفتصد درهم را می پردازد و



قسمتی از باقی مانده پولش را برای خانواده خود هزینه می‌کند و بخشی از آن را برای دوستانش خرج می‌کند، آنگاه تهیدست می‌شود، لذا پرداخت زکات به وی جایز است.

اما کسی که تنها پنجاه درهم دارد، پرداخت زکات به وی جایز نخواهد بود، زیرا این شخص دارای حرفه و شغلی است که با درآمد آن می‌تواند هزینه خانواده‌اش را تأمین کند، لذا مستحق زکات نیست.

باب ۹۳

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا لَا تَجِبُ الزَّكَاةُ عَلَى السَّبَائِكِ وَالْخُلْيِ

۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رضی الله عنه قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَارٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ، عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ رضی الله عنه قَالَ: لَا تَجِبُ الزَّكَاةُ فِيمَا سَبَكَ. قُلْتُ: فَإِنْ كَانَ سَبَكَه فَرَاراً مِنَ الزَّكَاةِ؟ فَقَالَ: أَلَا تَدْرِي أَنَّ الْمُنْفَعَةَ قَدْ ذَهَبَتْ مِنْهُ لِذَلِكَ لَا تَجِبُ عَلَيْهِ الزَّكَاةُ.

باب نود و سوم

سَرَّ این که به زر و سیم گداخته [= پاره‌های طلا و نقره]
و پیرایه‌ها [= زیورآلات] زکات تعلق نمی‌گیرد

حدیث اول

۱۷۶

محمّد بن حسن رضی الله عنه از محمد بن حسن صفّار، از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبدالرحمن، از ابوالحسن، از امام هفتم علیه السلام نقل کرده که فرمودند: در زر و سیم گداخته [= پاره‌های طلا و نقره] زکات نیست.

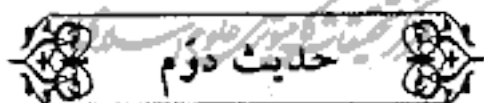


راوی می گوید: عرض کردم: اگر طلا و نقره مسکوک را در قالب ریخته و به صورت زر و سیم گداخته در آورد و بدین ترتیب بخواهد از دادن زکات فرار کند، چه حکمی دارد؟

فرمودند: اگر با دقت بنگری، کسی که به این عمل مبادرت کرده، منفعت و سود [معنوی و اخروی] از دستش رفته، از این رو، زکات بر او واجب نیست.^۱



۲- ابي عبد الله قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري، عن إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه علي، عن إسماعيل بن سهل، عن حماد بن عيسى، عن حريز، عن هارون بن خارجة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت إن أخي يوسف ولي لهؤلاء أعمالاً أصاب فيها أموالاً كثيرة، وإنه جعل ذلك المال حلياً أراد أن يفر من الزكاة، أعليه زكاة؟ قال: ليس على الحلّي زكاة، وما أدخل على نفسه من النقصان في وضعه و منعه نفسه أكثر ممّا خاف من الزكاة.



۱۷۷

پدرم از عبدالله بن جعفر حمیری، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی، از اسماعیل بن سهل، از حماد بن عیسی، از حرّیز، از هارون بن خارجه، از امام

۱. امام صادق علیه السلام فرمود: «السُّرَّاقُ ثَلَاثَةٌ: مَانِعُ الزَّكَاةِ وَ مُسْتَجِلُّ مَهْوَرِ النِّسَاءِ وَ كَذَلِكَ مَنْ اسْتَدَانَ وَ لَمْ يَتَوَقَّضْهُ: دُزْدَسَه گُونه است: کسی که زکات ندهد، آن کس که مهریه زن را ندهد، و همچنین کسی که وام بگیرد و قصد باز پرداخت آن را نداشته باشد». (بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۱۲)

امام رضا علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَمَرَ بِثَلَاثَةِ مَقْرُونٍ بِهَا ثَلَاثَةٌ أُخْرَى: أَمَرَ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ، فَمَنْ صَلَّى وَ لَمْ يَزَكْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ صَلَاتُهُ، وَ أَمَرَ بِالشُّكْرِ لَهُ وَ لِلْوَالِدَيْنِ، فَمَنْ لَمْ يَشْكُرْ وَالِدَيْهِ لَمْ يَشْكُرْ اللَّهَ، وَ أَمَرَ بِاتِّقَاءِ اللَّهِ وَ صَلَةِ الرَّحِمِ، فَمَنْ لَمْ يَصِلْ رَحِمَهُ لَمْ يَتَّقِ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ: خداوند فرمان داد سه چیز نزدیک و مقرون به سه چیز باشد: فرمان به نماز و زکات داد، آن که نماز بخواند و زکات ندهد، نمازش پذیرفته نیست، امر به شکر خود و پدر و مادر فرمود، پس کسی که شکر پدر و مادر نگوید، از خدا شکر گزاری نکرده، و به پرهیزکاری و صله رحم فرمان داد، پس کسی که صله رحم نکند، از خداوند ترسیده و تقوی پیشه نکرده است». (عیون اخبار الرضا، ص ۲۵۸)

صادق علیه السلام نقل کرده، وی می گوید: محضر امام علیه السلام عرض کردم: برادرم یوسف در دستگاه حکومتی اموری را به عهده گرفت و از این رهگذر اموال زیادی به دست آورد، و همه اموال را به صورت پیرایه و زیور آلات درآورد تا از دادن زکات فرار کند، آیا زکات به او تعلق می گیرد؟

حضرت فرمودند: در زیور آلات، زکات نیست، اما ضرری که وی با این کار به خود روا داشته، به مراتب بیشتر از زیان و وحشتی است که با پرداخت زکات تصور می کرد!!



۳- أبي عبد الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن إبراهيم بن هاشم، عن إسماعيل بن مرار، عن يونس بن عبد الرحمن، عن أبي الحسن علي بن يقطين، عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال: لا تجب الزكاة فيما سبك فراراً من الزكاة. ألا ترى أن المنفعة قد ذهبت فلذلك لا تجب الزكاة.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

حدیث سوم

۱۷۸

پدرم علیه السلام از سعد بن عبد الله، از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبد الرحمن، از ابو حسن علی بن یقطین، از امام کاظم علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: زکات، به طلاها و نقره های مسکوک که شخص به منظور فرار از زکات آنها را به صورت سیم و زر گداخته درآورده، تعلق نمی گیرد. آیا ملاحظه نمی کنی که چه سود سرشار و منفعت [معنوی و پاداش بزرگی] را از دست داده است؟! به همین جهت زکات به او تعلق نمی گیرد.^۱

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لا تزال أمتي بخير ما تحابوا، و تهادوا، و أدوا الأمانة، و اجتنبوا الحرام، و قروا الضیف، و أقاموا الصلاة، و آتوا الزكاة، فإذا لم يفعلوا ذلك ابتلوا بالقحط و السنين: أمت اسلام

باب ٩٢

العلّة التي من أجلها لا يجوز أن يعطى الولد،
و الوالدان، و المرأة و المملوك من الزكاة

١- حدّثنا محمّد بن علي ماجيلويه عليه السلام قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطار، عن محمّد بن أحمد، عن إبراهيم بن هاشم، عن أبي طالب، عن عدّة من أصحابنا يرفعونه إلى أبي عبد الله عليه السلام أنّه قال: خمسة لا يعطون من الزكاة: الولد، و الوالدان، و المرأة، و المملوك؛ لأنّه يجبر على النفقة عليهم.

باب نود و چهارم

سرّ این که پرداخت زکات به فرزند، پدر و مادر،
همسر و غلام [بنده] جایز نیست

حدیث اول

١٧٩

محمّد بن علي ماجيلويه عليه السلام از محمّد بن يحيى عطار، از محمّد بن احمد، از ابراهيم بن هاشم، از ابو طالب، از عدّه‌ای اصحاب که به صورت مرفوع از امام صادق عليه السلام نقل کرده‌اند که آن بزرگوار فرمودند: پنج صنف و گروه هستند که زکات به آنان داده نمی‌شود که عبارتند از: فرزند، پدر و مادر، همسر و بنده، و سرّش آن است که این عدّه واجب‌النفقه شخص به شمار می‌آیند و باید هزینه آنها را با مال خود تأمین کند.

→ پیوسته در خیر و نیکی هستند تا وقتی که به یکدیگر مهر ورزند، به همدیگر هدیه دهند، امانت را به صاحبش برگردانند، از حرام پرهیز کنند، مهمان نواز باشند، نماز به پای دارند و زکات بدهند، و چون این وظایف و تکالیف را انجام ندهند، به قحطی و خشکسالی گرفتار شوند». (بحار الأنوار، ج ٩٣، ص ١٤)

باب ۹۵

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا

لَا يَجُوزُ دَفْعُ الزَّكَاةِ إِلَى غَيْرِ الْفُقَرَاءِ

۱- اَبی‌الله‌علیه‌السلام قال: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ عِثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَشْرَكَ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ وَالْفُقَرَاءِ فِي الْأَمْوَالِ فَلَيْسَ لَهُمْ يَصْرِفُوهَا إِلَى غَيْرِ شُرَكَائِهِمْ.

باب نود و پنجم

سرّ این که پرداخت زکات به غیر مستمندان جایز نیست

حدیث اول

۱۸۰

پدرم علیه‌السلام از سعد بن عبدالله، از محمد بن حسن ابی خطاب، از عثمان بن عیسی، از ابی مغراء، از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: خدای سبحان، ثروتمندان و مستمندان را در اموال شریک هم قرار داده، لذا توانمندان و ثروتمندان حق ندارند اموال را به غیر شریکان خود [یعنی: به غیر مستمندان و تهیدستان] بدهند.^۱

۱. در حدیث دیگری از امام صادق علیه‌السلام آمده است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَرَضَ لِلْفُقَرَاءِ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ فَرِيضَةً لَا يُخْمَدُونَ إِلَّا بِأَدَائِهَا وَهِيَ الزَّكَاةُ، بِهَا حَقُّوا دِمَائِهِمْ وَبِهَا سَمُّوا مُسْلِمِينَ: خداوند بزرگ برای فقیران در اموال ثروتمندان فریضه و حقی قرار داده که جز با اداء آن شایسته ستایش نیستند، و آن زکات است که به وسیله آن خون خود را حفظ می‌کنند و نام مسلمان بر آنها می‌گذارند».



باب ٩٦

العلة التي من أجلها تدفع صدقة الخُفّ و الظِّلْف إلى المتجملين،
و صدقة الذهب و الفضة و الحنطة و الشعير إلى الفقراء

١- حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكل عليه السلام قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطار، عن محمّد بن أحمد، عن إبراهيم بن إسحاق، عن محمّد بن سليمان الديلمي، عن عبدالله بن سنان، قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: إنّ صدقة الظِّلْف و الخُفّ تدفع إلى المتجملين من المسلمين، فأما صدقة الذهب و الفضة و ما كيل بالقفيز ممّا أخرجت الأرض فإلى الفقراء المدقعين. قال ابن سنان: قلت: فكيف صار هذا هكذا؟ قال: لأنّ هؤلاء متجملون من الناس فيدفع إليهم أجمل الأمور عند الناس و كلّ صدقة.

باب نوّه و ششم

سرّ این که زکات شتر، گاو و گوسفند به افراد آبرومند و عقیف،
و زکات طلا و نقره، گندم و جو به تهیدستان و نیازمندان داده می شود

حدیث اول

١٨١

محمّد بن موسى بن متوكل عليه السلام از محمّد بن يحيى عطار، از محمّد بن احمد، از ابراهيم بن اسحاق، از محمّد بن سليمان ديلمي، از عبدالله بن سنان نقل کرده، وی می گوید:
امام صادق عليه السلام فرمودند: زکات شتر، گاو و گوسفند به افراد متشخص و مسلمانان آبرومند داده می شود، و زکات طلا و نقره و روئیدنی های زمین که وزن می شوند (همچون گندم، جو، مویز و خرما) به تهیدستان از کار افتاده و باز نشسته داده می شود.

راوی (عبدالله بن سنان) می گوید: محضر امام عليه السلام عرض کردم: به چه دلیل این گونه

محاسبه می شود؟!



حضرت فرمودند: برای این که اشخاص نجیب و عقیف [گرچه از نظر مالی ضعیف‌اند، اما] افرادی با شخصیت و آبرو مند بوده [و در جامعه از جایگاه ویژه‌ای برخوردار می‌باشند]، از این رو، بهترین قسمت زکات [حیوانات سه گانه] و نیز دیگر صدقات را نخست باید [با کمال احترام] به آنان تقدیم نمود.^۱

باب ۹۷

العلة التي من أجلها يجوز للرجل أن يأخذ الزكاة و عنده قوت شهر أو قوت سنة

۱- ابي‌الله عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن صفوان بن يحيى، عن علي بن إسماعيل الدغشي، قال: سألت أبا الحسن عليه السلام عن السائل و عنده قوت يوم، أيحل له أن يستل، و أن أعطي شيئاً من قبل أن يستل يحل له أن يقبله؟ قال: يأخذه و عنده قوت شهر، و ما يكفيه لسنة من الزكاة، لأنها إنما هي من سنة إلى سنة.

۱. در قرآن کریم آمده است: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُخْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْباً فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافاً...﴾: «(بخشش و انفاق شما باید) برای نیازمندانی باشد که در راه خدا، در تنگنا قرار گرفته‌اند؛ (و نمی‌توانند برای تأمین هزینه زندگی، دست به کسب و تجارتی بزنند)؛ نمی‌توانند مسافرتی کنند (و سرمایه‌ای به دست آورند)؛ و از شدت خویشتن داری، افراد ناآگاه آنها را بی‌نیاز می‌پندارند؛ اما آنها را از چهره هایشان می‌شناسی؛ و هرگز با اصرار چیزی از مردم نمی‌خواهند». (سوره بقره، آیه ۲۷۳)

واژه «سیماء» در لغت به معنای علامت و نشانه است و این که در فارسی امروز آن را به معنای چهره و صورت به کار می‌برند، معنی تازه‌ای است. به هر حال منظور این است که: آنها گرچه سختی از حال خود نمی‌گویند، ولی در چهره هایشان نشانه‌هایی از رنج درونی وجود دارد که برای افراد فهمیده آشکار است، و به سخن دیگر: «رنگ رخساره خبر می‌دهد از سر درون». (تفسیر نمونه، ج ۲،

باب نود و هفتم

سرّ این که گرفتن زکات برای کسی که روزی و هزینه
یک ماه و یا یک سال خود را دارد، جایز است

حدیث اول

۱۸۲

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از صفوان بن
یحیی، از علی بن اسماعیل دغشی نقل کرده که وی گفت: از امام کاظم علیه السلام پرسیدم:
کسی که هزینه یک روز خود را دارد، می تواند درخواست دریافت زکات کند، و اگر
پیش از درخواست، چیزی از بابت زکات به او داده شود، می تواند قبول کند؟
حضرت فرمودند: اگر به وی زکات داده شود - گرچه هزینه و روزی یک ماه و نیز
مایحتاج یک سال را داشته باشد - می تواند قبول کند، زیرا زکات به عنوان خرج و
هزینه مستمندان از این سال تا سال دیگر به آنها داده می شود.

باب ۹۸

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا يُعْطَى الْمُؤْمِنُ مِنَ الزَّكَاةِ
ثَلَاثَةَ آلَافٍ أَوْ عَشْرَةَ آلَافٍ وَيُعْطَى الْفَاجِرُ بِقَدَرِ

۱- حدّثنا محمد بن الحسن علیه السلام قال: حدّثنا أحمد بن إدريس و محمد بن يحيى العطار
جميعاً، عن محمد بن أحمد بن يحيى، عن علي بن محمد، عن بعض أصحابنا، عن بشر
بن بشار، قال: قلت للرجل - يعني أبا الحسن علیه السلام - : ما حدّ المؤمن الذي يعطى الزكاة؟
قال: يعطى المؤمن ثلاثة آلاف، ثم قال: أو عشرة آلاف، و يعطى الفاجر بقدر؛ لأنّ
المؤمن ينفقها في طاعة الله عزّ وجلّ، و الفاجر في معصية الله تعالى.



باب نود و هشتم

سرّ این که به مؤمن، سه هزار یا ده هزار زکات داده می شود،
اما به فاجر، مقدار کمی، از بابت زکات پرداخت می شود

حدیث اول

۱۸۳

محمد بن حسن رضی الله عنه از محمد بن ادریس و محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد بن یحیی، از علی بن محمد، از برخی اصحاب، از بشر بن بشار، وی می گوید:
محضر امام کاظم علیه السلام عرض کردم: چه مقدار از زکات به مؤمن پرداخت می شود؟
فرمودند: به شخص با ایمان، سه هزار از بابت زکات داده می شود، سپس فرمودند:
یا ده هزار، اما به فرد بد کردار مقدار اندکی از مال زکات داده می شود، چه آن که مؤمن
آن مبلغ را در راه فرمانبرداری از خدا و خشنودی او هزینه می کند، اما فاجر و بد کردار
آن را در مسیر گناه و نافرمانی مصرف می کند.

باب ۹۹

العلة التي من أجلها

يكون ميراث المشتري من الزكاة لأهل الزكاة

۱- أبي رضی الله عنه قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن هارون بن مسلم، عن أيوب بن الحرّ
أخي أديم بن الحرّ، قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: مملوك يعرف هذا الأمر الذي نحن
عليه، اشتريه من الزكاة فأعتقه؟ قال: فقال: أشتريه وأعتقه. قلت: فإن هو مات و
ترك مالا؟ قال: فقال: ميراثه لأهل الزكاة؛ لأنّه الذي اشتري بسهمهم، وفي حديث آخر
بمالهم.

باب نود و نهم

سرّ این که میراث مملوکی که از زکات خریداری شده به اهل زکات تعلق دارد

حدیث اول

۱۸۴

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از هارون بن مسلم، از ایوب بن حرّ برادر اَدیم بن حرّ نقل کرده، وی می گوید: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: مملوکی است - به آنچه ما اعتقاد داریم [= اعتقاد به ولایت] او نیز باور دارد - او را از مال زکات می خرم، آنگاه در راه خدا آزاد می سازم، آیا این کار درست است؟

امام فرمودند: او را از مال زکات خریداری کن و در راه خدا آزاد ساز! عرض کردم: اگر آن مملوک [= بنده] از دنیا رفت و مالی از خود باقی نهاده، به چه کسی تعلق می یابد؟

فرمودند: در این فرض، مال بر جای مانده از او، به مستحقین زکات تعلق دارد، زیرا مملوک از مال و سهم مستحقین خریداری شده، لذا اموالش نیز به آنها تعلق می گیرد. البته در حدیث دیگر به جای «مملوک با سهم مستحقین زکات خریداری شده» این چنین آمده است: «مملوک با مال مستحقین خریده شده است».

باب ۱۰۰

العلة التي من أجلها لا يجب على مال المملوك زكاة

۱- أبی علیه السلام قال: حدّثنا أحمد بن إدريس، عن محمد بن أحمد، عن الحسن بن موسى الخشاب، عن علي بن الحسن، عن محمد بن حمزة، عن عبدالله سنان، قال: قلت: لأبي عبدالله علیه السلام: مملوك في يده مال أعليه زكاة؟ قال: لا. قلت: و لا على سيّده؟ قال: لا، إن لم يصل إلى سيّده و ليس هو للمملوك.



باب صدم

سر واجب نبودن زکات بر مال مملوک

حدیث اول

۱۸۵

پدرم علیه السلام از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از حسن بن موسی خشاب، از علی بن حسن، از محمد بن حمزه، از عبدالله بن سنان نقل کرده، وی می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: در دست مملوکی، مالی قرار گرفته، آیا به این مال، زکات تعلق می گیرد؟ حضرت فرمودند: خیر. عرض کردم: بر آقا و مولایش نیز زکات تعلق نمی گیرد؟ فرمودند: خیر، اگر آن مال به دست مولایش نرسد، و چون مال مملوک نیز به حساب نمی آید، زکات تعلق نمی گیرد.



باب ۱۰۱

العلة التي من أجلها صارت الخمسة

في الزكاة من المائتين وزن سبعة

۱- أبي و محمد بن الحسن رحمهما الله قالوا: حدثنا سعد بن عبدالله، و عبدالله بن جعفر الحميري، عن أحمد بن أبي عبدالله، عن سلمة بن الخطاب، عن الحسين بن راشد، عن علي بن إسماعيل الميثمي، عن حبيب الخثعمي، قال: كتب أبو جعفر الخليفة إلى محمد بن خالد بن عبدالله القسري و كان عامله على المدينة إن أسأل أهل المدينة عن الخمسة في الزكاة من المائتين كيف صارت وزن سبعة و لم يكن هذا على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله و أمره أن يسأل فيمن يسأل عبدالله بن الحسن و جعفر بن محمد عليهما السلام فسأل أهل المدينة فقالوا: أدركنا من كان قبلنا على هذا، فبعث إلى عبدالله بن الحسن و جعفر بن محمد عليهما السلام فسأل عبدالله فقال كما قال المستفتون من أهل المدينة. قال: فما تقول أنت يا عبدالله؟



فقال: إنَّ النبي ﷺ جعل في كلِّ أربعين أوقية، أوقية فإذا حسبت ذلك كان على وزن سبعة. قال حبيب: فحسبناه فوجدناه كما قال، فأقبل عليه عبدالله بن الحسن فقال: من أين أخذت هذا؟

فقال: قرأته في كتاب أمك فاطمة عليها السلام ثم انصرف فبعث إليه محمد ابني بكتاب فاطمة، فأرسل إليه أبو عبدالله الجواب إنِّي إنما أخبرتك إنِّي قرأته، و لم أخبرك أنه عندي. قال: حبيب: فجعل محمد يقول: ما رأيت مثل هذا قط.

باب صد و يكم

سرّ این که پنج درهم در زکات از دویست درهم معادل هفت درهم شد

حدیث اول

۱۸۶

پدرم و محمد بن حسن رحمهما الله از سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن ابی عبدالله، از سلمة بن خطاب، از حسین بن راشد، از علی بن اسماعیل میثمی، از حبيب خثعمی نقل کرده، وی می گوید: ابو جعفر خلیفه به محمد بن خالد بن عبدالله قسری که کارگزار وی در مدینه بود، نوشت: از اهل مدینه سؤال کن: چگونه پنج درهم در زکات از دویست درهم معادل هفت درهم شده، و حال آن که در زمان رسول خدا ﷺ این گونه نبود، و نیز به او فرمان داد تا از شخصی که از عبدالله بن حسن و امام صادق علیه السلام درباره این مسأله پرسیده، سؤال کند. محمد بن خالد از اهل مدینه درباره این موضوع سؤال کرد، آنها گفتند: آنان که پیش از ما بودند به همین موضوع معترف بودند و در زمان آنها نیز پنج درهم معادل هفت درهم بود، سپس از عبدالله بن حسن سؤال کرد، او نیز جوابی همانند پاسخ اهل مدینه داد، پس از آن محمد بن خالد محضر امام صادق علیه السلام رسید و از آن جناب پرسید، نظر شما در این موضوع چیست؟



حضرت فرمودند: رسول خدا ﷺ در هر چهل اوقیه^۱ از غلات یک اوقیه را به عنوان زکات واجب کرد، وقتی محاسبه کردیم، متوجه شدیم که هر پنج اوقیه آن زمان از نظر وزن، معادل هفت اوقیه این زمان می باشد. حبیب خثعمی می گوید: ما نیز بررسی کردیم همان گونه بود که امام علی علیه السلام محاسبه نموده بودند.

آنگاه عبدالله بن حسن محضر امام علی علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: این محاسبه را از کدام مأخذ به دست آورده اید؟ حضرت فرمودند: آن را در کتاب مادرت فاطمه علیها السلام خواندم، سپس محمد بن خالد کسی را نزد امام علی علیه السلام فرستاد و از ایشان تقاضا کرد که کتاب فاطمه علیها السلام را از نزدیک ببیند.

امام علی علیه السلام فرمودند: من فقط این خبر را به تو دادم که محاسبه مورد بحث را در کتاب فاطمه علیها السلام خواندم، اما نگفتم که آن نوشته اینک نزد من است. حبیب می گوید: محمد بن خالد گفت: من هرگز پاسخی این گونه منطقی نشنیده بودم.

باب ۱۰۲

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا لَا يَجِبُ عَلَى الَّذِي يَكُونُ عَلَى
غَيْرِ الطَّرِيقَةِ، ثُمَّ يَعْرِفُ وَيَتُوبُ أَنْ يَقْضِيَ شَيْئاً
مِنْ صَلَاتِهِ وَصِيَامِهِ وَحُجَّهِ إِلَّا الزَّكَاةَ وَحَدَّهَا

۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَذِينَةَ، عَنْ زُرَّارَةَ وَبَكِيرٍ وَفَضِيلٍ وَمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَبُرَيْدِ بْنِ مَعَاوِيَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُمَا قَالَا: فِي الرَّجُلِ يَكُونُ فِي بَعْضِ هَذِهِ الْأَهْوَاءِ الْحَرُورِيَّةِ وَالْمَرْجُئَةِ وَالْعُثْمَانِيَّةِ وَالْقَدْرِيَّةِ، ثُمَّ يَعْرِفُ هَذَا الْأَمْرَ، يُعِيدُ كُلَّ صَلَاةٍ صَلَّاهَا أَوْ

۱. «اوقیه» وزنه ای معادل هفت مثقال، یک دوازدهم رطل است. (غیاث اللغات)

صوم أو زكاة أو حج؟

قال: ليس عليه إعادة شيء من ذلك غير الزكاة، فإنه لا بد أن يؤدّيها؛ لأنه وضع الزكاة في غير موضعها، وإنما موضعها أهل الولاية.

باب صد و دوم

سرّ این که مخالف حق پس از استبصار و توبه، لازم نیست نماز، روزه و حجّ خود را قضا کند، اما زکات را باید مجدداً بپردازد

حدیث اول

۱۸۷

محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از حسن بن سعید، از حماد بن عیسی، از عمر بن اذینه، از زراره و بکیر و فضیل و محمد بن مسلم و برید بن معاویه،^۱ از امام باقر و امام صادق علیهما السلام پرسیدند: شخصی که مسلک حروریّه، یا مرجئه، یا عثمانیه و یا قدریه^۲ داشته، آنگاه مذهب و

۱. برید بن معاویه عجلای کوفی، از یاران خاص امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام و در ردیف «ابوبصیر» و «محمد بن مسلم» و «زراره بن أعین» است که امام صادق علیه السلام درباره این چهار تن فرمود: آنان را به بهشت مژده باد که مردان امین و نجیب خدا بر حلال و حرامش هستند و اگر نبودند آثار نبوت می گسیخت. برید در عصر امام صادق علیه السلام از دنیا رفت. (معارف و معاریف، ج ۳، ص ۱۶۷)
۲. «حروریّه» یکی از فرق پانزده گانه خوارج و پیروان «نجدة بن عامر حنفی حروری خارجی» می باشند و از این جهت آنها را حروری گویند که آغاز اجتماعشان در حروراء بود.

«مرجئه» نام فرقه ای از فرق اسلامی که در پایان نیمه اول قرن اول هجری پدید آمد، اینها گروهی از خوارج اند که مرتکب گناه کبیره را مغلد در دوزخ نمی دانستند. اکثریت مرجئه امامت را برای غیر قریشی جایز نمی دانستند ولی بعضی از آنان می گفتند هر کس احکام قرآن و سنت رسول را برپا دارد، می تواند امام باشد، مکتب اعتقادی مرجئه برای امویان که از ارتکاب معاصی بزرگ پرهیزی نداشتند پناهگاه خوبی بود، لذا امویان از مرجئه پشتیبانی می کردند.

«قدریه» نام فرقه ای که قائل به قدرت انسان در اعمال خود شدند و گویند خداوند اختیار کارهای



آئین حق را برگزیده و توبه کرده است، تکلیف چنین فردی در ارتباط با نماز، روزه، حج و زکاتش چگونه است؟!

امام علیه السلام فرمودند: اعاده هیچ یک از این واجبات به استثنای زکات واجب نیست، چه آن که زکات را در محل و موردش - اهل ولایت - قرار نداده است!

باب ۱۰۳

نوادر علل الزکاة

۱- أبي عليه السلام قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد، عن محمد بن معروف، عن أبي الفضل، عن علي بن مهزيار، عن إسماعيل بن سهل، عن حماد بن عيسى، عن حريز، عن زرارة، قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: رجل كانت عنده دراهم أشهراً فحوّلها دنائير، فحال عليها منذ يوم ملكها دراهم حول أيزكيها؟ قال: لا. ثم قال: أرايت لو أن رجلاً دفع إليك مائة بعير، و أخذ منك مائتي بقرة، فلبثت عنده أشهراً، و لبثت عندك أشهراً فموتت عندك إبله و موتت عنده بقرک أكنتما تزكياتها؟ فقلت: لا. قال: كذلك الذهب و الفضة، ثم قال: و إن حوّلت برّاً أو شعيراً، ثم قلبته ذهباً أو فضة فليس عليك فيه شيء إلا أن يرجع ذلك الذهب أو تلك الفضة بعينها أو عينه، فإن رجع ذلك إليك فإن عليك الزكاة؛ لأنك قد ملكتها حولاً.

→ بشر را به خود او محول کرده و حتی در اسباب کار یا ایجاد انگیزه در مختار تصرفی ندارد. این مسلک در زمان بنی امیه رواج یافت. گویند معاویه بن یزید و یزید بن ولید به این مسلک گرویدند. همین مسلک راهگشاه معتزله شد و مسلک تفویض را بر این بنا نهادند.

شخصی به امام صادق علیه السلام گفت: خانواده‌ای دارم که قدری مذهب اند، حضرت فرمود: به خانواده ات بگو: آیا می توانی خاطره های تلخ زندگی را به یاد نیاوری و خاطرات شیرین زندگی را فراموش نکنی؟! اگر گفت نه، معلوم می شود از عقیده اش دست کشیده، و اگر گفت آری، با وی سخن نگو که وی مدّعی خدائی است. (معارف و معارف، ج ۸، ص ۲۶۱)



قلت له: فإن لم يخرج ذلك الذهب من يدي يوماً؟ قال: إن خلط بغيره فيها فلا بأس، ولا شيء فيما رجع إليك منه. ثم قال: إن رجع إليك بأسره بعد أياس منه فلا شيء عليك فيه إلاّ حولاً.

قال: فقال زرارة عن أبي جعفر عليه السلام ليس في النيف شيء حتى يبلغ ما يجب فيه واحد، ولا في الصدقة والزكاة كسور، ولا تكون شاة ونصف ولا بعير ونصف ولا خمسة دراهم ونصف، ولا دينار ونصف، ولكن يؤخذ الواحد، ويطرح ما سوى ذلك حتى يبلغ ما يؤخذ منه واحد، فيؤخذ من جميع ماله.

قال: قال زرارة وابن مسلم: قال أبو عبد الله عليه السلام: أيما رجل كان له مال، وحال عليه الحول فإنه يزكّيه. قلت له: فإن وهبه قبل حوله بشهر أو يوم؟ قال: ليس عليه شيء إذن. قال: وقال زرارة عنه: أنه قال: إنما هذا بمنزلة رجل أفطر في شهر رمضان يوماً في إقامته، ثم خرج في آخر النهار في سفر، فأراد بسفره ذلك إبطال الكفارة التي وجبت عليه. وقال: إنه حين رأى الهلال الثاني عشر وجبت عليه الزكاة، ولكنه لو كان وهبها قبل ذلك لجاز ولم يكن عليه شيء، بمنزلة من خرج ثم أفطر، إنما لا يمنع الحال عليه، فأما ما لم يحلّ عليه فله منعه، ولا يحلّ له منع مال غيره فيما قد حلّ عليه.

باب صد و سوّم

پاره‌ای از اسرار زکات

حدیث اول

۱۸۸

پدرم عليه السلام از محمد بن یحیی عطّار، از محمد بن احمد، از محمد بن معروف، از ابی الفضل، از علی بن مهزیار، از اسماعیل بن سهل، از حمّاد بن عیسی، از حرّیز، از زراره نقل کرده، وی می‌گوید: محضر مبارک امام باقر عليه السلام عرض کردم: شخصی مقدار قابل ملاحظه‌ای درهم داشته که چند ماه نزد وی بود، سپس آن درهم‌ها را به دینار تبدیل کرد و



از زمانی که مالک دینارها شد یکسال می‌گذرد، آیا به این دینارها زکات تعلق می‌گیرد؟
حضرت فرمودند: خیر، اگر کسی صد شتر به شما بدهد و به جای آن دویست
رأس گاو بگیرد، این تعداد گاو چند ماه نزد او بماند و آن شترها نیز چند ماه نزد تو باقی
بماند، آنگاه شتران او نزد تو تلف گردد و گاوهای تو نیز پیش او از بین برود، آیا شما
دو نفر زکات آنها را می‌پردازید؟

عرض کردم: خیر، حضرت فرمودند: طلا و نقره نیز همین حکم را دارد، پس فرمودند:
اگر طلا و نقره به گندم و جو تبدیل شوند، و پس از مدّتی گندم و جو به طلا و نقره معاوضه
گردد، زکاتی به تو تعلق نمی‌گیرد، مگر آنکه همان طلا و نقره اوّلی برگردد که در این فرض
وظیفه داری زکات آن را پردازی، چه آن که یک سال از مدّت آن گذشته است.

عرض کردم: اگر طلا و نقره اوّلی یک روز هم از دستم بیرون نرفته باشد، حکمش
چیست؟

فرمودند: اگر با غیر خودش مخلوط گردد، اشکالی ندارد، در نتیجه زکات به شما
تعلق نمی‌گیرد، و اگر طلا و نقره اوّلی بدون کم و کاست به تو باز گردد و دیگر بار
مالک آن شدی، قبل از سال، زکات ندارد، اما بعد از سپری شدن یک سال، زکات دارد.
حرّیز می‌گوید: زراره از امام باقر علیه السلام نقل کرد که آن بزرگوار فرمودند: در کمتر از
نصاب، زکات نیست، مگر آنکه مقدار مال به مرز حدّ اقل نصاب «نصاب اوّل» برسد.
[مثلاً پنج شتر، نصاب اوّل شتر است^۱ که باید یک رأس گوسفند به عنوان زکات داده
شود، و در کمتر از پنج شتر، که از آن به «نِیْف» تعبیر می‌کنند، زکات تعلق نمی‌گیرد،

۱. شتر دوازده نصاب دارد، پنج شتر یک گوسفند، ده شتر دو گوسفند، پانزده شتر سه گوسفند، بیست
شتر چهار گوسفند، بیست و پنج شتر پنج گوسفند، بیست و شش شتر، یک شتر یکساله داخل در سال
دوّم، سی و شش شتر، یک شتر دو ساله داخل در سال سوّم، چهل و شش شتر، یک شتر سه ساله
داخل در سال چهارم، شصت و یک، یک شتر چهار ساله داخل در سال پنجم، هفتاد و شش، دو شتر
دو ساله، نود و یک، دو شتر سه ساله، و چون به صد و بیست و یک شتر برسد، هر پنجاه شتر، یک شتر
سه ساله، و هر چهل شتر، یک شتر دو ساله به عنوان زکات داده می‌شود.



چنانچه چهل رأس گوسفند نصاب اول گوسفند است که یک رأس گوسفند به عنوان زکات داده می شود^۱ و در کمتر از آن زکات نیست. یا مثلاً در طلا، نصاب اول آن، بیست دینار است که نیم مثقال به عنوان زکات پرداخت می شود و در کمتر از این مقدار زکات تعلق نمی گیرد].

اصولاً در صدقه و زکات، کسر وجود ندارد، بر این اساس فرض کنید کسی مالک هفت رأس و نیم شتر باشد، تنها یک رأس گوسفند به عنوان زکات باید پردازد، و اگر مالک صد و بیست و پنج رأس باشد، دو شتر سه ساله به عنوان زکات می پردازد، و لازم نیست دو رأس و نیم شتر بابت زکات بدهد. و اگر کسی دارای دویست و بیست درهم باشد، تنها پنج درهم بابت زکات می دهد، و لازم نیست برای بیست درهم دیگر، نیم درهم بدهد. و اگر صاحب شصت دینار باشد، لازم نیست یک دینار و نیم بابت زکات پردازد^۲، بلکه مقداری که به نصاب اول رسیده، محاسبه می کنند و مقدار اضافی را نادیده می گیرند تا به نصاب بعدی برسد که در این صورت نصاب بعدی را محاسبه می نمایند.

حریر می گوید: زراره و محمد بن مسلم گفتند: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کسی مالی داشته باشد [مقصود مال متعلق زکات است]، و سال بر آن گذرد، لازم است زکاتش را پردازد.

زراره می گوید: عرض کردم: اگر یک ماه، و یا یک روز به سال مانده، مال را به کسی ببخشد و هدیه کند، آیا زکات دارد؟

حضرت فرمودند: در این فرض، زکات بر ذمه مالک نخواهد بود، اما اگر بعد از

۱. گوسفند دارای پنج نصاب است: چهل گوسفند، یک گوسفند، صد و بیست و یک، دو گوسفند، دویست و یک، سه گوسفند، سیصد و یک، چهار گوسفند، و چون از چهار صد به بالا افزایش یابد، از هر صد رأس گوسفند، یک گوسفند زکات آن می باشد.

۲. زکات طلا و نقره، یک چهارم می باشد.



سال بخواهد آن را هدیه کند، زکات از عهده‌اش ساقط نمی‌شود.

حریز می‌گوید: زرارہ نقل کرد کہ امام علیه السلام فرمودند: کسی کہ بعد از سپری شدن سال، مال خود را بخشیده، همچون شخصی است کہ در ماه رمضان در محلّی اقامت کرده و در یکی از این روزها روزه نگرفته، و برای باطل کردن کفّاره‌ای کہ به عهده‌اش آمده، در آخر روز به سفر برود، همان گونه کہ در اینجا سفر، کفّاره را ساقط نمی‌کند، بخشش و هبه نیز، زکات را از بین نمی‌برد.

آنگاه امام علیه السلام فرمودند: همین کہ شخص هلال ماه دوازدهم را ببیند، زکات بر او واجب می‌شود، اما اگر پیش از دیدن هلال، مال خود را هدیه کند و به کسی ببخشد، اشکالی ندارد و زکات به مالک تعلق نمی‌گیرد، و همانند کسی است کہ از محلّ اقامت خود خارج شود و سپس افطار کند.

صاحب مال پس از حلول سال نمی‌تواند مستحقّین زکات را از آن مال منع کند، البتّه تا زمانی کہ سال سپری نشده، می‌تواند مستحقّین زکات را منع کند و به هر کسی کہ دلش خواست، هبه کند. حال اگر با این مال - کہ پیش از حلول سال به کسی می‌بخشد - مال دیگری - کہ سال از آن گذشته و زکات به آن تعلق گرفته - همراه باشد، این همراهی مانع از هبه نخواهد شد.

قال زرارۃ: قلت له: مائتا درهم بين خمس إناس أو عشرة حال عليه الحول، و هي عندهم أوجب عليهم زكاتها؟ قال: لا، هي بمنزلة تلك - يعني جوابه في الحرث - ليس عليهم شيء حتى يتم لكل إنسان منهم مائتا درهم. قلت: و كذلك في الشاة و الإبل و البقر و الذهب و الفضة و جميع الأموال؟ قال: نعم.

قال زرارۃ: و قلت له: رجل كانت عنده مائتا درهم فوهبها لبعض إخوانه أو ولده أو لأهله فراراً بها من الزكاة فعل ذلك قبل حلّها بشهر؟ قال: إذا دخل الشهر الثاني عشر فقد حال عليه الحول و وجبت عليه فيها الزكاة. قلت له: فإن أحدث فيها قبل الحول؟ قال: جاز ذلك له. قلت له: فإنه فرّ بها من الزكاة؟ قال: ما أدخل على نفسه أعظم ممّا



منع من زكاتها.

فقلت له: إنَّه يقدر عليها، فقال: و ما علمه إنَّه يقدر عليه، و قد خرجت من ملكه؟ قلت: فإنَّه دفعها إليه على شرط. فقال: إنَّه إذا سمَّاها هبة جازت الهبة، و سقط الشرط و ضمن الزكاة.

قلت له: كيف يسقط الشرط و يمضي الهبة و يضمن و تجب الزكاة؟ قال: هذا شرط فاسد، و الهبة المضمونة ماضية، و الزكاة لازمة عقوبة له. ثم قال: إنَّما ذلك له إذا اشترى بها داراً و أرضاً أو متاعاً. قال زرارة: قلت له: إنَّ أباك قال لي: من فرَّ بها من الزكاة فعليه أن يؤدِّيها، فقال: صدق أبي عليه السلام عليه أن يؤدِّي ما وجب عليه، و ما لم يجب عليه فلا شيء عليه فيه.

ثم قال عليه السلام: أ رأيت لو أنَّ رجلاً أغمى عليه يوماً ثم مات قبل أن يؤدِّيها أعليه شيء؟ قلت: لا. إنَّما يكون إن أفاق من يومه، ثم قال: لو أنَّ رجلاً مرض في شهر رمضان ثم مات فيه أكان يصام عنه؟ قلت: لا. قال: وكذلك الرجل لا يؤدِّي عن ماله إلَّا ما حلَّ عليه.

زراره عرض می‌کند: دو یست درهم (نصاب اول نقره) به پنج یاده نفر تعلق دارد و یک سال نیز از آن گذشته است، آیا زکات آن بر این افراد واجب است؟ حضرت فرمودند: خیر، حکم این مسأله همانند آن مسأله است (یعنی: همان جوابی است که در مورد غلات [گندم و جو، خرما و کشمش] عنوان می‌شود، که هر کس به تنهایی باید مالک نصاب باشد و در غیر این صورت زکات ندارد) بر این اساس، بر هیچ یک از افراد مزبور، زکات تعلق نمی‌گیرد، مگر این که هر یک به تنهایی صاحب دو یست درهم باشند.

عرض کردم: انعام سه گانه (گوسفند، گاو و شتر) و طلا و نقره در تمام اموال همین حکم را دارند؟ فرمودند: آری.

آنگاه محضر امام علیه السلام عرض کردم: شخصی داری دویست درهم است و پیش از حلول سال آن را به بعضی از برادران یا فرزند یا همسرش هبه می‌کند تا از پرداخت زکات فرار کند، بفرمایید حکمش چیست؟

فرمودند: با هلال ماه دوازدهم، سال فرا می‌رسد و در همان زمان زکات واجب می‌شود نه قبل از آن، بنابراین زکات به این شخص تعلق نمی‌گیرد.

عرض کردم: اگر پیش از حلول سال، تغییری در آن مال به وجود آورد، آیا شرعاً می‌تواند چنین عملی انجام دهد؟

فرمودند: آری، می‌تواند.

عرض کردم: او صرفاً این کار را به منظور فرار از زکات انجام داده، آیا در این فرض نیز اشکالی ندارد؟

فرمودند: از این نظر خلافی مرتکب نشده، اما باید بداند زیان و ضرری که از این ناحیه بر خود وارد نموده، [یعنی خود را از اجر معنوی و پاداش اخروی محروم ساخته] به مراتب بیشتر از خسران و ضرری است که با ندادن زکات تصور می‌کرد.

به امام علیه السلام عرض کردم: وی قدرت دارد، دیگر بار آن مال را به دست آورد. فرمودند: چگونه می‌داند که توان باز پس گرفتن آن را دارد، در حالی که از ملک او خارج گشته است؟

عرض کردم: برای این که، مال را با شرط هدیه و هبه کرده است!

فرمودند: هنگامی که نام آن مال را «هبه» نامیده، چنین امری جایز بوده و شرط ساقط است، در نتیجه نسبت به زکات ضامن است.

عرض کردم: چگونه «هبه» مورد امضاء قرار می‌گیرد و شرط ساقط می‌شود و

نسبت به زکات، ضامن می‌باشد؟

فرمودند: شرط، فاسد و غیر مؤثر است و هبه مضمونه، نافذ بوده، زکات نیز از باب

جریمه و عقوبت بر او واجب می‌گردد.



آنگاه فرمودند: هزینه کردن مال زکوی - قبل از فرار سیدن سال - به منظور فرار از زکات، زمانی موجب سقوط زکات می شود که با آن، خانه یا زمین یا کالایی بخرد. عرض کردم: پدر شما به من فرمودند: کسی که به خاطر فرار از زکات، مال زکوی را هزینه کند، باید زکاتش را بدهد!

فرمودند: پدرم کاملاً درست فرموده، اما منظور آن بزرگوار زکاتی است که به ذمه شخص تعلق گرفته، ولی زکاتی که هنوز واجب نشده، اشکالی ندارد، آن را در جای دیگر هزینه کند، سپس فرمودند: فرض کن کسی از آغاز تا پایان روز بیهوش شده و پیش از آن که تکلیف و وظیفه واجب خود را انجام دهد، فوت کند آیا در این صورت چیزی بر عهده اش خواهد بود؟

عرض کردم: خیر، تکلیفی ندارد. زمانی تکلیف فوت شده بر عهده اش می آمد که در همان روز از حالت اغماء به هوش می آمد.

آنگاه فرمودند: اگر کسی در ماه رمضان بیمار گردد، سپس در همان ماه بر اثر آن بیماری از دنیا برود، آیا از طرف او کسی باید آن روزه ها را قضا کند؟ عرض کردم: خیر.

فرمودند: مال زکوی نیز چنین است، یعنی زکات تنها به مالی تعلق می گیرد که سال بر آن گذشته باشد.



۲- حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: بَاعَ أَبِي عليه السلام مِنْ هِشَامِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ أَرْضاً لَهُ بِكَذَا وَكَذَا أَلْفَ دِينَارٍ، وَاشْتَرَطَ عَلَيْهِ زَكَاةَ ذَلِكَ الْمَالِ عَشْرَ سَنِينَ وَ إِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ لِأَنَّ هِشَاماً كَانَ هُوَ الْوَالِي.



محمد بن موسی علیه السلام از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان نقل کرده، وی می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند: پدرم از هشام بن عبدالملک زمینی را به مبلغ هزار دینار خریداری کرده و شرط کردند که هشام به مدت ده سال زکات آن را بپردازد، این شرط به خاطر آن صورت گرفت که هشام، حکمران و والی بود.^۱

باب ۱۰۴

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا سَقَطَتِ الْجَزِيَّةُ عَنِ النِّسَاءِ وَالْمَقْعَدِ
وَالْأَعْمَى وَالشَّيْخِ الْفَانِي وَالْوَلْدَانَ وَرَفَعَتْ عَنْهُمْ

۱- ابي عليه السلام قال: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِيِّ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمَنْقَرِيِّ، عَنْ عِيسَى بْنِ يُونُسَ، عَنِ الْأَوْزَاعِيِّ، عَنْ الزَّهْرِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ النِّسَاءِ كَيْفَ سَقَطَتِ الْجَزِيَّةُ وَرَفَعَتْ عَنْهُمْ؟
فَقَالَ: لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله نَهَى عَنِ قَتْلِ النِّسَاءِ وَالْوَلْدَانِ فِي دَارِ الْحَرْبِ إِلَّا أَنْ تَقَاتِلَ، وَإِنْ قَاتَلْتَ أَيْضاً فَأَمْسِكْ عَنْهَا مَا أَمْكَنْكَ وَلَمْ تَخَفْ خِلَافاً. فَلَمَّا نَهَى عَنْ قَتْلِهِمْ فِي دَارِ الْحَرْبِ كَانَ ذَلِكَ فِي دَارِ الْإِسْلَامِ أَوَّلَى، وَ لَوْ امْتَنَعْتَ أَنْ تُؤَدِّيَ الْجَزِيَّةَ لَمْ يُمْكِنْ قَتْلَهَا، فَلَمَّا لَمْ يُمْكِنْ قَتْلَهَا رَفَعَتْ الْجَزِيَّةُ عَنْهَا، وَ لَوْ مَنَعَ الرِّجَالُ وَ أَبَوَا أَنْ يُؤَدُّوا الْجَزِيَّةَ كَانُوا نَاقِضِينَ لِلْعَهْدِ، وَ حَلَّتْ دِمَاؤُهُمْ وَ قَتْلُهُمْ؛ لِأَنَّ قَتْلَ الرِّجَالِ مَبَاحٌ فِي دَارِ الشَّرْكِ، وَ كَذَلِكَ الْمَقْعَدُ مِنَ أَهْلِ الشَّرْكِ وَ الذِّمَّةُ وَ الْأَعْمَى وَ الشَّيْخُ الْفَانِي وَ الْمَرْأَةُ وَ الْوَلْدَانُ فِي أَرْضِ الْحَرْبِ، فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ رَفَعَتْ عَنْهُمْ الْجَزِيَّةَ.

۱. البته ممکن است امام علیه السلام تصمیم داشتند آن زمین را به همان صورت نگه داشته و در طول این مدت فعالیت روی آن زمین انجام ندهند.

باب صد و چهارم

فلسفه معافیت پرداخت مالیات [= جزیه] از زن
و از پافتاده، نابینا، پیرمرد و خردسالان

حدیث اول

۱۹۰

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از قاسم بن محمد اصفهانی، از سلیمان بن داود منقری، از عیسی بن یونس، از اوزاعی، از زهری، از امام سجّاد علیه السلام نقل کرده، وی می گوید: از حضرت پرسیدم: چگونه زنان از پرداخت جزیه^۱ [= مالیات] معاف هستند؟ حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله از کشتن زنان و کودکان در سرزمین کفر نهی

۱. واژه «جزیه» از ماده «جزاء» به معنای مالی است که از غیر مسلمانان که در پناه حکومت اسلامی قرار می گیرند گرفته می شود و این نامگذاری به خاطر آن است که آن را به عنوان «جزاء» در برابر حفظ مال و جانیشان به حکومت اسلامی می پردازند.
و به تعبیر دیگر: نشانه ای برای همزیستی مسالمت آمیز و قبول موقعیت یک اقلیت سالم و محترم در برابر اکثریت حاکم بوده است.

البته «جزیه» قبل از اسلام هم بوده است، بعضی معتقدند نخستین کسی که جزیه گرفت، «انوشیروان» پادشاه ساسانی بود.

در اسلام «جزیه» بر مسلمانان لازم نیست؛ زیرا جهاد بر همه واجب است و به هنگام لزوم، همگی باید در میدان نبرد در برابر دشمن حاضر شوند، اما چون اقلیتهای مذهبی از شرکت در جهاد معافند به جای آن باید جزیه بپردازند، تا از این طریق در حفظ امنیت کشور اسلامی که در آن آسوده زندگی می کنند، سهمی داشته باشند.

و نیز معاف بودن کودکان اقلیتهای مذهبی و هم چنین زنان، پیرمردان و نابینایان از حکم جزیه دلیل دیگری بر این موضوع است.

توجه به این نکته نیز لازم است که: «جزیه» اندازه مشخصی ندارد و میزان آن بستگی به توانایی جزیه دهندگان دارد، ولی آنچه از تواریخ اسلامی به دست می آید این است که: غالباً مبلغ مختصری در این زمینه قرار داده می شد. و این مبلغ گاه در حدود یک دینار در سال بیشتر نبود، حتی گاهی در عهدنامه ها قید می شد که جزیه دهندگان موظفند به مقدار توانایشان جزیه بپردازند. (تفسیر نمونه، ج

نمودند، مگر آن که در میدان جنگ حاضر شوند و به مقاتله بپردازند، که در این صورت نیز تا حد امکان از کشتن آنان خودداری می شود، اگر ترسی از ناحیه آنها وجود نداشته باشد، وقتی از کشتن زنان در سرزمین کفر نهی شده است، در بلاد اسلامی به طریق اولی باید از کشتن آنها خودداری شود. و چنانچه از پرداخت جزیه و مالیات سر باز زنند، باز هم کشتن آنان جایز نیست، پس وقتی به هیچ وجه کشتن آنها جایز و مشروع نباشد، مالیات نیز از آنها ساقط می گردد، و این حکم در مورد مردان متفاوت است، یعنی اگر از پرداخت مالیات امتناع ورزند، عهد و پیمان را شکسته، از این رو خونشان مباح می گردد؛ چه آنکه کشتن مردان در بلاد کفر جایز است و در بلاد اسلامی در صورت امتناع از پرداخت مالیات، مباح می باشد.

افراد زمین گیر و از پافتاده، نابینا، پیرمرد، زن و کودک از اهل شرک و ذمه در سرزمین کفر و میدانهای مبارزه همگی مشمول این حکم می باشند، از این رو کشتن هیچ یک از افراد یاد شده جایز نیست، چنانچه مالیات نیز از آنها برداشته شده است.



۲- أبي الله قال: حدثنا محمد بن يحيى، عن محمد بن أحمد، عن سهل بن زياد، عن علي بن الحكم، عن فضيل بن عثمان الأعور، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: ما من مولود ولد إلا على الفطرة فإبواه يهودانه وينصرانه ويمجسانه وإنا أعطى رسول الله صلى الله عليه وآله الذمة و قبل الجزية عن رؤوس أولئك بأعيانهم على أن لا يهودوا و لا ينصروا و لا يمجسوا فأما الأولاد و أهل الذمة اليوم فلا ذمة لهم.

حدیث دوم

۱۹۱

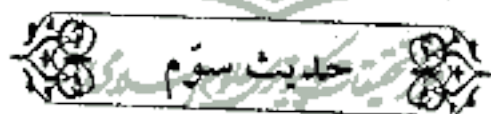
پدرم از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از سهل بن زیاد، از علی بن حکم، از فضیل بن عثمان اعور نقل کرده، وی می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: هر نوزادی بر فطرت اسلام و دین خالی از شرک متولد می شود، با این تفاوت که این



پدر و مادر است که آنها را یهودی، نصرانی و مجوسی بار می آورند.
 آنگاه فرمودند: رسول خدا ﷺ به کافران و مشرکان امان دادند و از ایشان به تعداد
 افرادشان مالیات گرفتند به شرط این که آیین یهودی و نصرانی و زرتشتی را به
 صورت آشکار ترویج نکنند، اما فرزندان و اهل ذمه در این زمان هیچ ذمه و امانی
 برای آنها نیست.

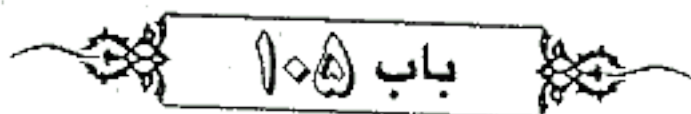


۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ،
 عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ، عَنْ زُرَّارَةَ،
 عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَبْلَ الْجَزِيَةِ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ عَلَى أَنْ لَا يَأْكُلُوا الرِّبَا،
 وَلَا يَأْكُلُوا لَحْمَ الْخَنزِيرِ، وَلَا يَنْكِحُوا الْأَخْوَاتِ، وَلَا بَنَاتِ الْأَخِ، وَلَا بَنَاتِ الْأَخْتِ، فَمَنْ
 فَعَلَ ذَلِكَ مِنْهُمْ بَرِئَتْ ذِمَّةُ اللَّهِ وَ ذِمَّةُ رَسُولِهِ، وَقَالَ: لَيْسَتْ الْيَوْمَ لَهُمْ ذِمَّةٌ.



۱۹۲

محمد بن موسی بن متوکل از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن
 عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رثاب، از زراره، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که
 فرمودند: رسول خدا ﷺ که از اهل ذمه جزیه پذیرفت بدین شرط بود که از این به بعد
 ربا نگیرند، گوشت خوک نخورند، با خواهر و دختر برادر و دختر خواهر ازدواج
 نکنند، و اگر یکی از آنها از این شروط تخلف می ورزید، از امان اسلام خارج
 می گشت. سپس فرمودند: اما امروز برایشان هیچ امانی نیست.



باب ۱۰۵

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا نَهَى عَنْ الْحَصَادِ وَالْجِذَازِ وَالْبَذْرِ بِاللَّيْلِ

۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، عَنْ



أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن عبدالله بن مسكان، عن أبي بصير، قال: قال أبو عبدالله عليه السلام لا تجذ بالليل ولا تحصد بالليل، قال: وتعطي الحفنة بعد الحفنة و القبضه بعد القبضه إذا حصده، وكذلك عند الصرام، وكذلك البذر، ولا تبذر بالليل؛ لأنك تعطي في البذر كما تعطي في الحصاد.

باب صد و پنجم

سر نهی از درو کردن زراعت و چیدن خرما و پاشیدن بذر در شب

حدیث اول

(۱۹۳)

محمد بن موسی بن متوکل رضی الله عنه از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن مسکان، از ابو بصیر نقل کرده، وی می گوید: امام صادق علیه السلام فرمودند: خرما را در شب نچین و زراعت را در شب درو نکن، آنگاه فرمودند: وقتی زراعت را درو می کنی، یک مشت یک مشت آن را به افراد مستمند بده، همچنین هرگاه خرما را از درخت می چینی یک مشت آن را به مستحق بده، سپس در ادامه چیدن آنان را از محصول خود محروم ساز. و در شب دانه و بذر مپاش، زیرا همان گونه که هنگام درو کردن به سائل می بخشی، در وقت بذر پاشی هم ببخش.^۱

۱. عبدالکریم بن عقبه هاشمی می گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد تفسیر آیه کریمه: ﴿وَأَتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ﴾: «و حق آن را در روز درو کردن بدهید» پرسیدم، فرمود: آن غیر از مقدار زکات واجب است. یک مشت یا یک دسته به هنگام درو کردن به محتاج می دهی. رسول اکرم صلی الله علیه و آله از درو کردن و قربانی نمودن در شب نهی کرد و فرمود: اگر در شب درو کنی، نیازمند نزدت نمی آید، و اگر شب هنگام قربانی کنی، نیازمند به تو مراجعه نمی کند. (جامع أحادیث الشیعه، ج ۸، ص ۱۳۹)

عبدالله بن سنان می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه: ﴿وَأَتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ﴾ پرسیدم، فرمود: هر مسلمان نیازمندی که نزدت آمد به او ببخش، و اگر هیچ کس از محتاجان مسلمان حاضر نشوند و تنها مشرکی بیاید به او نیز چیزی عطا کن. (جامع أحادیث الشیعه، ج ۶، ص ۱۴۲)

باب ١٠٦

العلّة التي من أجلها جعلت الشيعة في حلّ من الخمس

١- حدّثنا محمد بن الحسن عليه السلام قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصفّار، عن العباس بن معروف، عن حمّاد بن عيسى، عن حريز، عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السلام أنّه قال: إنّ أمير المؤمنين عليه السلام حلّ لهم من الخمس - يعني الشيعة - لطيب مولدهم.

باب صد و ششم

سرّ حلال بودن خمس برای شیعیان

حدیث اول

١٩٤

محمد بن الحسن عليه السلام از محمد بن حسن صفّار، از عباس بن معروف، از حمّاد بن عيسى، از حريز، از زراره، از حضرت باقر عليه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: امیر مؤمنان عليه السلام شیعه را از ناحیه خمس در حلّیت قرار دادند تا ولادتشان پاکیزه و [نسل آنان پاک باشد].

٢- و بهذا الإسناد عن زرارة و محمد بن مسلم و أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: هلك الناس في بطونهم و فروجهم، لأنهم لا يؤدّون إلينا حقّنا، ألا و إنّ شيعتنا من ذلك و أبناؤهم في حلّ.

حدیث دوم

١٩٥

و با همین اسناد از زراره و محمد بن مسلم و ابوبصیر از امام باقر عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: امیر مؤمنان عليه السلام فرمودند: مردم از ناحیه شکم و عورتشان نابود و هلاک شدند؛ چه آنکه حقّ ما را اداء نمی کنند، اما شیعیان ما و فرزندانمان از این نظر

در توسعه بوده و در حلیت می باشند.

۳- حدَّثنا أحمد بن محمد رحمه الله عن أبيه، عن محمد بن أحمد، عن الهيثم النهدي، عن السندي بن محمد، عن يحيى بن عمران الزيات، عن داود الرقي، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: الناس كلهم يعيشون في فضل مظلمتنا إلا أنا أحللنا شيعتنا من ذلك.

حدیث سوم

۱۹۶

احمد بن محمد رحمه الله از پدرش، از محمد بن احمد، از هيثم نهدي، از سندی بن محمد، از يحيى بن عمران زيات، از داود رقی نقل کرده که می گوید: از امام صادق عليه السلام شنیدم که می فرمودند: همه مردم از نظر این که خمس مالشان را نمی پردازند مدیون ما هستند، ولی ما شیعیان خود را از این نظر در حلیت قرار دادیم.^۱

باب ۱۰۷

عَلَّةُ اخْذِ الْخُمْسِ

۱- أبي عليه السلام قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن علي بن فضال، عن عبد الله بن بكير، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إني لأخذ من أحدكم الدرهم و إني لمن أكثر أهل المدينة مالاً ما أريد بذلك إلا أن تطهروا.

۱. در توقیع شریف امام زمان عليه السلام آمده است: «بسم الله الرحمن الرحيم، لعنت و نفرین خدا و فرشتگان و همه مردم بر کسی باد که به مقدار درهمی از مال ما «خمس» را که بر وی حرام است، حلال شمرده و بخورد». (بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۱۸۵)

امام باقر عليه السلام یا امام صادق عليه السلام فرمود: سخت ترین و شدیدترین حالی که در روز قیامت به مردم دست می دهد آن است که مستحقان برخیزند و بگویند: پروردگارا! خمس ما را از مدیونین بگیر! ما برای شیعیان پاک ساختیم تا موالید آنان پاک و فرزندانشان حلال و پاکیزه گردند. (وافی، ج ۶، ص ۲۷۶)

باب صد و هفتم

فلسفه گرفتن خمس از شیعه

حدیث اول

۱۹۷

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از عبدالله بن بکیر نقل کرده، وی می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: من از شما شیعیان [بابت خمس] درهم و مال می گیرم، و قصد و نیت من آن است که پاک و پاکیزه شوید.^۱

باب ۱۰۸

العلّة التي من أجلها جعل الصيام على الناس

۱- حدّثنا علي بن أحمد، قال: حدّثنا محمد بن أبي عبدالله، قال: حدّثنا محمد بن إسماعيل، عن علي بن العباس، قال: حدّثنا القاسم بن الربيع الصحاف، عن محمد بن سنان أن أبا الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله: علّة الصوم لعرفان مسّ الجوع و العطش ليكون العبد ذليلاً مستكيناً مأجوراً محتسباً صابراً فيكون ذلك دليلاً على شدائد الآخرة، مع ما فيه من الانكسار عن الشهوات، واعظاً له في

۱. در خبری که از ناحیه مقدّسه حضرت بقیّة الله - ارواحنا فداء - وارد شده، آمده: کسی که از مالهای ما «خمس» بخورد، همانا آتش را وارد شکم خود نموده و به زودی عذاب دوزخ را خواهد چشید. (سفينة البحار، ج ۱، ص ۴۲۸)

حسن بن صباح از پدرش نقل کرده که امام صادق علیه السلام به او فرمود: ای صباح! پاداش درهمی از خمس که به امام برسد، سنگین تر از کوه أحد است. (اصول کافی، ج ۲، ص ۶۲۵)

امام صادق علیه السلام فرمود: درهمی از خمس که به امام برسد، ثوابش از دو میلیون درهم در غیر خمس از وجوه برّ بیشتر است. (اصول کافی، ج ۲، ص ۶۲۵)

العاجل، دليلاً على الآجل؛ ليعلم شدة مبلغ ذلك من أهل الفقر و المسكنة في الدنيا والآخرة.

باب صد و هشتم

فلسفه واجب شدن روزه بر مردم

حدیث اول

۱۹۸

علی بن احمد، از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که گفت: امام رضا علیه السلام در نامه‌ای پاسخ پرسشهای مراد داده و در ضمن آن مرقوم فرمودند: فلسفه تشریع روزه آن است که انسان طعم گرسنگی و تشنگی را با تمام وجود لمس کند، و بر اثر آن، خاضع و آرام، مأجور و شکیب‌گردد، و از این رهگذر درباره سفر سخت و پر پیچ و خم آخرت که در پیش رو دارد، اندیشه نموده و ره توشه‌ای بگیرد، علاوه بر آن که روزه تمایلات نفسانی و غرایز جنسی انسان را به مقدار قابل ملاحظه‌ای کاهش داده و تعدیل می‌نماید.

روزه همچون واعظی است که انسان را بر مقدار نیاز و احتیاج و تهیدستی در دنیا و آخرت آگاه می‌سازد.



۲- و عنه قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي، عن البرمكي، عن علي بن العباس، عن عمر بن عبد العزيز، قال: حدثنا هشام بن الحكم، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن علة الصيام؟ قال: العلة في الصيام ليستوي به الفقير و الغني، و ذلك لأن الغني لم يكن ليجد مسّ الجوع فيرحم الفقير؛ لأن الغني كلما أراد شيئاً قدر عليه، فأراد الله أن يسوي بين خلقه، و أن يذيق الغني مسّ الجوع و الألم ليرقّ على الضعيف و يرحم الجائع - فأجابني بمثل جواب أبيه - .

حدیث دوم

علی بن احمد، از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از برمکی، از علی بن عباس، از عمر بن عبدالعزیز، از هشام بن حکم نقل کرده، وی می گوید: از امام صادق علیه السلام از علت تشریع روزه پرسیدم؟

فرمودند: روزه به این دلیل واجب شده که میان تهیدست و توانمند مساوات برقرار گردد، و این به خاطر آن است که ثروتمند، طعم گرسنگی و تشنگی را بچشد و نسبت به مستمند و ناتوان ادای حق کند؛ چرا که اغنیاء معمولاً هر چه را بخواهند برای آنها فراهم است، خدا می خواهد میان بندگان مساوات باشد، و طعم گرسنگی و درد و رنج را به اغنیاء بچشانند تا به ضعیفان و گرسنگان رحم کنند.

آنگاه هشام بن حکم می گوید: جوابی که امام علیه السلام بیان داشتند، همانند پاسخی بود که پدر بزرگوارشان بیان فرموده بودند.

مرکز تحقیقات پژوهش‌های اسلامی

باب ۱۰۹

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا فَرَضَ اللَّهُ تَعَالَى الصَّوْمَ عَلَى أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

ثَلَاثِينَ يَوْمًا وَ فَرَضَ عَلَى الْأُمَمِ السَّالِفَةِ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ

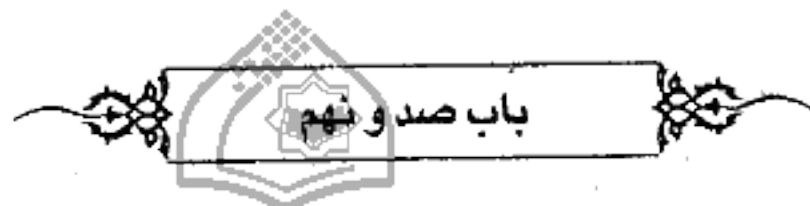
۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيَّةً، عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ: جَاءَ نَفَرٌ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَأَلَهُ أَعْلَمُهُمْ عَنْ مَسَائِلَ، فَكَانَ فِيمَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ: لِأَيِّ شَيْءٍ فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الصَّوْمَ عَلَى أُمَّتِكَ بِالنَّهَارِ ثَلَاثِينَ يَوْمًا وَ فَرَضَ عَلَى أُمَمِ السَّالِفَةِ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ؟

فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ آدَمَ لَمَّا أَكَلَ مِنَ الشَّجَرَةِ بَقِيَ فِي بَطْنِهِ ثَلَاثِينَ يَوْمًا، فَفَرَضَ اللَّهُ



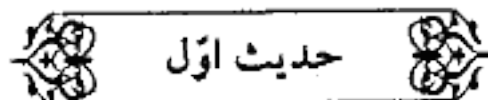
على ذرّيته ثلاثين يوماً الجوع و العطش، و الذي يأكلونه تفضّل من الله تعالى عليهم، و كذلك كان على آدم، ففرض الله ذلك على أمّتي.

ثم تلا رسول الله ﷺ هذه الآية: ﴿كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين من قبلكم لعلكم تتقون أياماً معدودات﴾ قال اليهودي: صدقت يا محمّد! فما جزاء من صامها؟ فقال النبي ﷺ: ما من مؤمن يصوم شهر رمضان احتساباً إلا أوجب الله له سبع خصال: أولها يذوب الحرام من جسده، و الثانية يقرب من رحمة الله، و الثالثة يكون قد كفر خطيئة أبيه آدم عليه السلام و الرابعة: يهون الله عليه سكرات الموت، و الخامسة أمان من الجوع و العطش يوم القيامة، و السادسة يعطيه الله برائة من النار، و السابعة يطعمه الله من طيبات الجنّة. قال: صدقت يا محمّد!



باب صد و نهم

سرّ این که خداوند بر امت محمد ﷺ سی روز روزه را واجب نمود
و بر امت های پیشین بیش از سی روز را واجب نموده بود



حدیث اول

۲۰۰

محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبدالله، از ابی الحسن علی بن حسن برقی، از عبدالله بن جبلة، از معاویة بن عمّار، از حسن بن عبدالله، از آباء و پدرانیش، از جدّش امام حسن مجتبیٰ علیهما السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: تنی چند از یهودیان محضر رسول خدا ﷺ شرفیاب شدند، داناترین آنان مسائلی را عنوان کرد، از جمله این که پرسید: به چه دلیل خداوند بر امت شما سی روز روزه واجب کرد، اما بر امت های پیشین بیش از سی روز واجب نمود؟

رسول خدا ﷺ فرمودند: وقتی آدم علیه السلام از درخت ممنوع تناول کرد، اثرش به مدّت سی روز در بدنش باقی ماند، از این رو خدای سبحان بر فرزندان او واجب کرد به



مَدَّت سی روز روزه بگیرند [و تشنه و گرسنه باشند]، و آنچه در بین این سی روز [مقصود خوردن و آشامیدن در طول شب‌ها است] می‌خورند، تَفْضُل و لطفی از جانب خداوند بر آنان است و این حکم در مورد آدم علیه السلام نیز جریان داشت و بر امت من نیز واجب گردید، آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ أَيْامًا مَعْدُودَاتٍ...﴾ : «ای افرادی که ایمان آورده‌اید! روزه بر شما نوشته شده، همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد؛ تا پرهیزگار شوید، چند روز معدودی را باید روزه بدارید».^۱

مرد یهودی عرض کرد: ای محمد! کاملاً راست گفتی، اینک بفرمایید: اجر و پاداش کسی که این سی روز را روزه می‌گیرد چیست؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هیچ مؤمنی نیست که ماه رمضان را به امید ثواب و پاداش روزه بگیرد، مگر این که خدای سبحان او را به هفت ویژگی امتیاز می‌بخشد:

- ۱- حرام را از بدنش، ذوب می‌کند؛

- ۲- به رحمت خویش نزدیکش می‌سازد؛

۱. (سوره بقره، آیه ۱۸۳-۱۸۴) از «تورات» و «انجیل» فعلی نیز برمی‌آید که روزه در میان یهود و نصاری بوده و اقوام و ملل دیگر هنگام مواجه شدن با غم و اندوه، روزه می‌گرفته‌اند، در «قاموس کتاب مقدس» - ص ۴۲۷ (یونس، ۳: ۵) آمده است: «روزه به طور کلی در تمام اوقات، در میان هر طائفه، هر ملت و مذهب، در موقع ورود اندوه و زحمت غیر مترقبه، معمول بوده است».

و نیز از «تورات» برمی‌آید که: موسی علیه السلام چهل روز را روزه داشته است، چنان که می‌خوانیم: هنگامی که من به کوه برآمدم تا لوح‌های سنگ یعنی لوح‌های عهدی را که خداوند با شما بست بگیرم، آنگاه چهل روز و چهل شب در کوه ماندم نه نان خوردم و نه آب نوشیدم». (تورات سفر تثبیه، فصل ۹، ص ۲۸۸)

و چنان که از «انجیل» استفاده می‌شود، حضرت مسیح صلی الله علیه و آله نیز چهل روز روزه گرفته است! «آنگاه عیسی به دست روح به بیابان برده شد تا ابلیس او را تجربه نماید و چون چهل شبانه روز روزه داشت آخر گرسنه گردید». (انجیل متی، باب ۴، شماره‌های ۱ و ۲)

- ۳- روزه اش کفاره لغزش پدرش آدم علیه السلام می باشد؛
 - ۴- خداوند سختی های مرگ را بر او آسان می نماید؛
 - ۵- از گرسنگی و تشنگی روز رستاخیز ایمنش می گرداند؛
 - ۶- رهایی از آتش دوزخ را به او ارزانی می دارد؛
 - ۷- از نعمت های بهشت بهره مندش می کند؛
- مرد یهودی عرض کرد: ای محمد! راست گفتی.

باب ۱۱۰

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا لَا يَفْطُرُ الْإِحْتِلَامُ وَالنِّكَاحُ يَفْطُرُهُ

۱- أخبرني علي بن حاتم، قال: أخبرني القاسم بن محمد، قال: حدثنا حمدان بن الحسن، عن الحسين بن الوليد، عن عمر بن يزيد، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: لأي علة لا يفطر الاحتلام الصائم، و النكاح يفطر الصائم؟ قال: لأن النكاح فعله، و الاحتلام مفعول به.

باب صد و دهم

سرّ این که احتلام، روزه را باطل نمی کند، ولی نکاح آن را باطل می سازد

حدیث اول

۲۰۱

علی بن حاتم، از قاسم بن محمد، از حمدان بن حسن، از حسین بن ولید، از عمر بن یزید نقل کرده، وی می گوید: محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم: چرا احتلام [= جنب شدن] روزه را باطل نمی کند، اما نزدیکی نمودن از مفطرات روزه به حساب می آید؟



در پاسخ فرمودند: برای این که نزدیکی کردن، فعل اختیاری است، یعنی عملی است که انسان از روی اراده و اختیار آن را انجام می دهد، به خلاف احتلام که اختیاری نبوده، بلکه خود به خود صورت می گیرد.

باب ۱۱۱

العلة التي من أجلها سمي يوم الثالث عشر و الرابع عشر
و الخامس عشر من الشهر أيام البيض، و علة اللحية للرجل

۱- حدَّثنا أبو الحسن علي بن عبدالله بن أحمد الاسواري الفقيه، قال: حدَّثنا مكِّي بن سعدويه البرذعي، قال: حدَّثنا أبو محمد نوح بن الحسن، قال: حدَّثنا أبو سعيد جميل بن سعد، قال: أخبرنا أحمد بن عبد الواحد بن سليمان العسقلاني، قال: حدَّثنا القاسم بن حميد، قال: حدَّثنا حماد بن سلمة، عن عاصم بن أبي النجود، عن زرين حبیش، قال: سألت ابن مسعود عن أيام البيض ما سببها وكيف سمعت؟

قال: سمعت النبي ﷺ يقول: إِنَّ آدَمَ لَمَّا عَصَى رَبَّهُ تَعَالَى ناداه مناد من لدن العرش يا آدم! أخرج من جوارِي، فَإِنَّهُ لَا يَجَاوِرُنِي أَحَدٌ عَصَانِي، فَبَكَى وَبَكَتِ الْمَلَائِكَةُ، فَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ جَبْرَائِيلَ فَأَهْبَطَهُ إِلَى الْأَرْضِ مَسْوُوداً، فَلَمَّا رَأَتْهُ الْمَلَائِكَةُ ضَجَّتْ وَبَكَتْ وَانْتَحَبَتْ وَقَالَتْ: يَا رَبِّ! خَلَقْنَا خَلْقَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِكَ، وَاسْجَدْتَ لَهُ مَلَائِكَتُكَ بِذَنْبٍ وَاحِدٍ حَوَّلْتَ بَيَاضَهُ سَوَاداً فَنادى مناد من السماء أن صم لربك اليوم، فصام فوافق يوم الثالث عشر من الشهر فذهب ثلث السواد، ثم نودي يوم الرابع عشر أن صم لربك اليوم فصام فذهب ثلثا السواد، ثم نودي يوم الخامس عشر بالصيام، فصام فأصبح و قد ذهب السواد كله، فسميت أيام البيض للذي ردَّ الله عزَّوَجَلَّ فيه على آدم من بياضه، ثم نادى مناد من السماء يا آدم! هذه الثلاثة أيام جعلتها لك و لولدك من صامها في كل شهر فكأنما صام الدهر.



قال حميد: قال أحمد بن عبد الواحد و سمعت أحمد بن شيبان البرمكي يقول: و زاد الحميري في الحديث فجلس آدم ﷺ جلسة القرفصاء و رأسه بين ركبتيه كثيراً حزناً، فبعث الله تبارك و تعالى إليه جبرئيل، فقال: يا آدم! ما لي أراك كثيراً حزناً؟ قال: لا أزال كثيراً حزناً حتى يأتي أمر الله.

قال: فإني رسول الله إليك و هو يقرؤك السلام، و يقول: يا آدم! حيّاك الله و بيّاك. قال: أما حيّاك فأعرفه فما بيّاك؟ قال: اضحك، قال: فسجد آدم، فرفع رأسه إلى السماء، و قال: يا ربّ زدني جمالاً، فأصبح و له لحية سوداء كالحمم، فضرب بيده إليها، فقال: يا ربّ ما هذه؟ قال: هذه اللحية زيتتك بها أنت و ذكور ولدك إلى يوم القيامة. قال مصنف هذا الكتاب: هذا الخبر صحيح ولكن الله تبارك و تعالى فوّض إلى نبيّه محمد ﷺ أمر دينه، فقال: ﴿ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا﴾ فسنّ رسول الله ﷺ مكان أيام البيض خميساً في أوّل الشهر، و أربعاء في وسط الشهر، و خميساً في آخر الشهر، و ذاك صوم السنة، من صامها كان كمن صام الدهر، لقول الله عزّ وجلّ: ﴿من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها﴾ و إنّما ذكرت الحديث لما فيه من ذكر العلّة و ليعلم السبب في ذلك، لأنّ الناس أكثرهم يقولون: إنّ أيام البيض سمّيت بيضاً؛ لأنّ ليا ليها مقمرة من أوّلها إلى آخرها و لا حول و لا قوّة إلاّ بالله العليّ العظيم.

باب صد و یازدهم

سرّ نامیده شدن روز سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم هر ماه به «ایام البيض» و علّت پدید آمدن ریش برای مردان

حديث اول

۲۰۲

ابوالحسن علی بن عبدالله بن احمد اسواری فقیه، از مکی بن سعدویه بردعی، از ابومحمد نوح بن حسن، از ابوسعید جمیل بن سعد، از احمد بن عبد الواحد بن



سليمان عسقلاني، از قاسم بن حميد، از حماد بن سلمه، از عاصم بن ابي النجود، از زرين حبيش نقل کرده، وی می گوید: از ابن مسعود درباره «أَيَّامُ الْبَيْضِ» سؤال کردم: عَلَتْ نامیده شدن این ایام بدین نام «أَيَّامُ الْبَيْضِ» چیست و چه شنیده‌ای؟

ابن مسعود گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمودند: هنگامی که آدم ﷺ دچار لغزش شد، منادی از عرش ندا سرداد: ای آدم! از جوار رحمت من بیرون رو، زیرا آن که از دستورم سرپیچی کند، در جوار قرب من نخواهد بود، آدم سخت گریست و فرشتگان نیز از این بابت گریستند، آنگاه خدای سبحان، جبرئیل را نزد آدم فرستاد، وی آدم را که سر تا پا سیاه شده بود به زمین فرود آورد، فرشتگان وقتی این صحنه را دیدند ضجه سر داده و سخت گریستند و به پیشگاه پروردگار عرض کردند:

۱. بدون تردید آدم ﷺ مقام والائی از نظر معرفت و تقوا داشت، او نماینده خدا در زمین بود، او معلم فرشتگان و مسجود ملائکه بود، این آدم با این امتیازات به طور قطع گناه نمی کند، به علاوه می دانیم او پیامبر بود و هر پیامبری معصوم است، لذا این سؤال مطرح می شود: آنچه از آدم سر زد چه بود؟ در این خصوص سه تفسیر وجود دارد که مکمل یکدیگرند:

۱- آنچه آدم ﷺ مرتکب شد «ترک اولی» و یا به عبارت دیگر «گناه نسبی» بود نه «گناه مطلق». «گناه مطلق» گناهی است که از هر کس سرزند، گناه است و در خور مجازات (مانند شرک، کفر، ظلم و بیداد) و «گناه نسبی» آن است که گاه بعضی اعمال مباح و یا حتی مستحب، در خور مقام افراد بزرگ نیست، آنها باید از این اعمال چشم پوشند که در غیر این صورت «ترک اولی» کرده اند. مثلاً نمازی که می خوانیم قسمتی از آن با حضور قلب و قسمتی بی حضور قلب انجام می گیرد در خور شأن ما است، اما این نماز هرگز در خور شأن پیامبر اکرم ﷺ نیست، او باید سراسر نمازش غرق در حضور در پیشگاه خدا باشد، و اگر غیر این کند حرامی مرتکب نشده اما «ترک اولی» کرده است. آدم نیز سزاوار بود از آن درخت نخورد، هر چند برای او ممنوع نبود، بلکه «مکروه» بود.

۲- نهی خداوند در اینجا «نهی ارشادی» است، یعنی همانند دستور پزشک که می گوید: فلان غذا را نخور که بیمار می شوی، خداوند نیز به آدم ﷺ فرمود: اگر از درخت ممنوع بخوری از بهشت بیرون خواهی رفت و به درد و رنج گرفتار خواهی شد، بنابراین آدم مخالفت فرمان خدا نکرد، بلکه مخالفت نهی ارشادی کرد.

۳- اصولاً بهشت جای تکلیف نبود، بلکه دورانی بود برای آزمایش و آماجی آدم ﷺ برای آمدن در روی زمین و این نهی تنها جنبه آزمایشی داشت. (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۲۳۰)



خدایا! مخلوقی را آفریدی و از روح خود در او دمیدی، فرشتگان را به سجده نمودن او امر فرمودی، حال با یک لغزش رنگ سفیدش را به سیاه مبدل ساختی؟! منادی از سوی آسمان ندا سر داد: ای آدم! امروز را برای پروردگارت روزه بگیر، آدم علیه السلام آن روز را که مصادف با روز سیزدهم ماه بود روزه گرفت، آنگاه یک سوم سیاهی از حضرت آدم محو گشت، سپس منادی در روز چهاردهم ندا کرد: امروز نیز برای پروردگارت روزه بگیر، آدم علیه السلام آن روز را روزه گرفت و یک سوم دیگر از سیاهی از بین رفت، دیگر بار منادی ندا سر داد و آدم علیه السلام روز پانزدهم را روزه گرفت، این بار با رفتن ثلث باقی مانده سیاهی، تمام سیاهی او از بین رفت، و به همین جهت این ایام، ایام البیض نامیده شده است، چه آن که در این ایام، خدای سبحان سفیدی آدم را به او باز گرداند. آنگاه منادی ندا سر داد: ای آدم! این سه روز را برای تو و فرزندانت قرار دادم، کسی که در هر ماه این ایام را روزه بگیرد، گویا در طول دهر روزه گرفته است. حمید می گوید: احمد بن عبدالواحد گفت: از احمد بن شیبان برمکی شنیدم که می گفت: حمیری این قسمت را به حدیث افزوده است:

آدم علیه السلام نشست در حالی که زانوی غم در بغل گرفته و سر به گریبان نهاده بود، خداوند جبرئیل علیه السلام را نزدش فرستاد، جبرئیل گفت: ای آدم! تو را افسرده و ناراحت می بینم، چه چیز تو را غمگین ساخته؟!

آدم علیه السلام گفت: همواره بدین حالت خواهم بود، تا فرمان الهی بیاید! جبرئیل گفت: من فرستاده خداوند به سوی تو هستم، خدای سبحان سلام رسانده، می فرماید: «حِیَّاکَ اللهُ وَ بَیَّاکَ» آدم گفت: معنای «حِیَّاکَ اللهُ» را می دانم [یعنی: خدا تو را باقی بدارد]، اما «بَیَّاکَ» چیست؟ جبرئیل علیه السلام گفت: یعنی: خدا تو را بخنداند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: آنگاه آدم علیه السلام سجده کرد، سپس سرش را به سمت آسمان بلند کرد و عرض کرد: پروردگارا! به زیبایی من بیفز! آنگاه ریشی سیاه فام در

صورتش پدیدار گشت، وی محاسن خود را گرفت و عرض کرد: خدایا! این چیست؟
خدای سبحان فرمود: این ریش است، تو و فرزندان ذکورت را تا روز قیامت به آن
زینت دادم.

در پایان این بحث جناب مصنف می فرماید: این خبر، صحیح است، ولی خداوند،
شرح وظایف و تبیین احکام دین خود را به پیامبرش حضرت محمد ﷺ واگذار
نموده و فرموده: ﴿... مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ...﴾:
«آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید (و اجرا کنید)، و از آنچه نهی کرده خودداری
نمائید»^۱، رسول خدا ﷺ به جای «ایام البیض» روزه نخستین پنجشنبه دهه اول، و
اولین چهارشنبه دهه وسط، و آخرین پنجشنبه از هر ماه را سنت قرار داده، و روزه این
ایام را معادل روزه سال عنوان کرده و فرمودند: کسی که این سه روز را در هر ماه روزه
بگیرد، همانند کسی است که تمام دهر را روزه گرفته باشد، و دلیل بر این اجر و
فضیلت سخن خدای سبحان است که می فرماید: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ
أَمْثَالِهَا﴾: «هر کسی کار نیکی بجا آورد، ده برابر آن پاداش دارد»^۲.

آنگاه جناب مصنف می افزاید: این حدیث را به دو جهت ذکر نمودم:

- ۱- علت پدیدار شدن ریش در مردان بیان گردیده است؛
- ۲- علت نامیده شدن «ایام البیض» بدین نام بیان شده است، چه آن که بیشتر مردم بر
این باورند که علت نامگذاری این ایام به «ایام البیض» بدان جهت است که شب های
این سه روز، از آغاز تا پایان روشن و درخشان است، در حالی که وجه تسمیه این
نیست، بلکه علتش همان است که در حدیث بیان شده، به علاوه شب های این سه
روز، از آغاز تا پایان تابناک و درخشان نیست، زیرا شب سیزدهم همانند شب
چهاردهم و پانزدهم نیست.

۱. سوره حشر، آیه ۷.

۲. سوره انعام، آیه ۱۶۰.

باب ۱۱۲

العلة التي من أجلها سنّ رسول الله ﷺ
في كلّ شهر صوم خميسين بينهما أربعاء

۱- حدّثنا الحسين بن أحمد رحمته الله، عن أبيه، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن هشام بن الحكم، عن الأحول، عن ابن سنان عمّن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام: أنّ رسول الله ﷺ سئل عن صوم خميسين بينهما أربعاء؟ فقال: أمّا الخميس فيوم تعرض فيه الأعمال، و أمّا الأربعاء فيوم خلقت فيه النار، و أمّا الصوم فجنة من النار.

باب صد و دوازدهم

سرّ این که رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر ماه، روزه دو پنجشنبه را که بین آن چهارشنبه فاصله شده، مستحب دانسته‌اند

حدیث اول

۲۰۳

حسین بن احمد رحمته الله از پدرش، از احمد بن محمد بن عيسى، از حسین بن سعيد، از نضر بن سويد، از هشام بن حکم، از احول، از ابن سنان^۱، از کسی که یادش نموده، از امام صادق عليه السلام نقل کرده، حضرت فرمودند: از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره روزه دو پنجشنبه‌ای که بین آن چهارشنبه فاصله شده، سؤال کردند؟

حضرت فرمودند: امّا پنجشنبه، روزی است که در آن اعمال عرضه می‌شود، امّا چهارشنبه، روزی است که دوزخ در آن روز به وجود آمد، و امّا خود روزه، چونان

۱. مقصود «عبدالله بن سنان» است نه «محمد بن سنان» زیرا عبدالله سنان از «احول» روایت می‌کند.

سپری است در برابر آتش دوزخ.^۱

۲- و عنه، عن أبيه، عن أحمد بن محمد، عن عثمان بن عيسى رفعه إلى أبي عبدالله عليه السلام قال: الأربعاء يوم نحس مستمر؛ لأنه أول يوم و آخر يوم من الأيام التي قال الله تعالى: ﴿سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا﴾.

حدیث دوم

۲۰۴

حسین بن احمد، از پدرش، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی که مرفوعاً از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: چهارشنبه روزی است که نامبارکی آن استمرار داشته، زیرا اولین و آخرین روز «از صبح چهارشنبه تا غروب چهارشنبه بعدی» از ایامی است که خدای سبحان فرموده است: ﴿سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا...﴾: «(خداوند) این تندباد بنیان‌کن را هفت شب و هشت روز پی در پی بر آنها مسلط ساخت».^۲

۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ، عَنْ عَنبَسَةَ الْعَابِدِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: آخِرُ خَمِيسٍ فِي الشَّهْرِ تَرْفَعُ فِيهِ الْأَعْمَالُ.

حدیث سوم

۲۰۵

محمد بن حسن عليه السلام از محمد بن حسن صفار، از محمد بن حسین بن ابی خطاب،

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «الْصَّوْمُ جُنَّةٌ يَغْنِي جِجَابٌ مِنَ النَّارِ: روزه سپری، یعنی حجاب و پرده‌ای از

آتش [دوزخ] است. (جامع احادیث الشیعة، ج ۹، ص ۹۶)

۲. سوره الحاقة، آیه ۷.

از علی بن اسباط، از عبدالصمد، از عبدالملک، از عنبسه عابد نقل کرده که می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند: آخرین پنجشنبه هر ماه، اعمال را بالا می برند.

■

۴- و عنه، عن محمد بن الحسن الصفار، عن إبراهيم بن هاشم، عن إسماعيل بن مرار، عن يونس بن عبدالرحمان، عن إسحاق بن عمار، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنما يصام يوم الأربعاء؛ لأنه لم يعذب الله عز وجل أمة فيما مضى من الأيام إلا يوم الأربعاء وسط الشهر، فيستحب أن يصام ذلك اليوم.

حدیث چهارم

۲۰۶

محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفار، از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبدالرحمن، از اسحاق بن عمار، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: روز چهارشنبه را به خاطر این روزه می گیرند که خدای سبحان هیچ امتی را در هیچ یک از ایام عذاب نکرد، مگر در روز چهارشنبه وسط ماه، از این رو، روزه گرفتن در این روز، مستحب می باشد.

باب ۱۱۳

العلة التي من أجلها وجب الإفطار على المريض و المسافر

۱- أبي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن إبراهيم بن هاشم، عن النوفلي، عن السكوني، عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إن الله عز وجل أهدى إلي و إلى أمتي هدية لم يهداها إلى أحد من الأمم كرامة من الله لنا. قالوا: و ما ذلك يا رسول الله؟ قال: الإفطار في السفر و التقصير في الصلاة، فمن لم يفعل ذلك فقد ردّ على الله عز وجل هديته.

باب صد و سیزدهم

فلسفه وجوب افطار بر مریض و مسافر

حدیث اول

۲۰۷

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن هاشم، از نوفلی، از سکونی، از امام صادق، از پدر بزرگوارش علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خدای سبحان، من و امتم را مشمول لطف و بزرگواری خویش قرار داده و هدیه ای مرحمت فرموده که برای هیچ یک از امت های پیشین چنین هدیه و ارمانی قرار نداده اند.

عرض کردند: ای رسول خدا! این هدیه و تحفه چیست؟
فرمودند: جواز افطار و شکسته شدن نماز در سفر، از این رو، کسی که در سفر افطار نکند و نمازش را به قصر بخواند، بدان آن است که این تحفه و هدیه الهی را نپذیرفته باشد.



۲- حدَّثنا محمد بن الحسن، قال: حدَّثنا الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد، عن سليمان بن عمرو، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: اشتكت أم سلمة عيناها في شهر رمضان، فأمرها رسول الله صلی الله علیه و آله أن تفتّر، وقال: عشاء الليل لعينك رديء.

حدیث دوم

۲۰۸

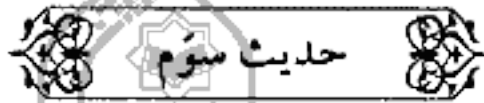
محمد بن حسن، از حسین بن حسن بن أبان، از حسین بن سعید، از سلیمان بن عمرو، از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: در ماه رمضان، چشم ام سلمه [بر اثر روزه گرفتن] دچار درد و عارضه ای شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله از این وضعیت اطلاع یافت، به ام سلمه دستور داد تا روزه اش را افطار کند، سپس فرمودند:



تاریکی شب به بینایی چشمت آسیب می‌رساند، یعنی اگر الآن افطار نکنی و همچنان روزه باشی، بینایی چشمت سخت در معرض آسیب قرار می‌گیرد.



۳- حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عَتَبَةَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ رَجُلًا أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَصُومُ شَهْرَ رَمَضَانَ فِي السَّفَرِ؟ فَقَالَ: لَا. قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّهُ عَلَيَّ يَسِيرٌ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ تَصَدَّقَ عَلَى مَرْضَى أُمَّتِي وَ مَسَافِرِيهَا بِالْإِفْطَارِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ، أَيْعَجِبُ أَحَدُكُمْ إِذَا تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ أَنْ تَرَدَّ عَلَيْهِ صَدَقَتُهُ.



۲۰۹

حسین بن احمد، از پدرش، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از عبدالملک بن عتبه، از اسحاق بن عمار، از یحیی بن ابی علاء، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: مردی محضر رسول خدا صلى الله عليه وآله شرفیاب شد، عرض کرد: آیا در سفر می‌توانم روزه ماه رمضان را بگیرم؟

فرمودند: خیر. عرض کرد: روزه گرفتن در سفر برای من آسان و راحت است! فرمودند: خداوند به بیماران و مسافران در ماه رمضان بخشش نموده و آن دهش و بخشش این است که به آنان اجازه افطار داده است، آیا یکی از شما دوست دارد وقتی چیزی به کسی می‌دهد، آن شخص آن هدیه و بخشش را نپذیرد؟!



۴- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ امْرَأَةٍ مَرَضَتْ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ، وَ مَاتَتْ فِي شَوَّالٍ، فَأَوْصَيْتَنِي أَنْ أَقْضِيَ عَنْهَا؟ قَالَ: هَلْ بَرِئَتْ مِنْ مَرْضَاهَا؟ قُلْتُ: لَا، مَاتَتْ فِيهِ.



قال: فلا يقضى عليها، فإنّ الله تعالى لم يجعله عليها. قلت: فإني أشتبه أن أقضيه.
قال: فإن اشتهيت أن تصوم لنفسك فصم.

حدیث چهارم

٢١٠

و باهمین اسناد، از علی بن حکم، از محمد بن یحیی، از ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرد که می گوید: از امام علیه السلام پرسیدم: زنی در ماه رمضان بیمار گشت و در ماه شوال از دنیا رفت، وی وصیت کرد روزه ماه رمضان را از طرف او قضا کنم، وظیفه چیست؟ حضرت فرمودند: آیا در ماه رمضان از آن بیماری بهبودی پیدا کرده بود؟ عرض کردم: خیر، بلکه بر اثر همان بیماری از دنیا رفت. فرمودند: قضا بر او واجب نیست، زیرا روزه این رمضان - که وی در آن ماه بیمار بوده - بر او واجب نبوده است. عرض کردم: مایل هستم از طرف او قضا کنم؟! فرمودند: اگر دوست داری و مایل هستی برای خودت روزه بگیری، این کار را بکن [که نفس عمل، مطلوب و پسندیده است]، اما از طرف او لازم نیست [چه آن که اصل روزه به علت بیماری بر او واجب نبوده است].

■

٥- حدّثنا محمد بن موسی بن المتوکل، قال: حدّثنا علی بن الحسین السعدآبادی، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن محمد بن علي الكوفي، عن محمد بن أسلم الجبلي، عن صباح الحذاء، عن إسحاق بن عمار، قال: سألت أبا الحسن موسى بن جعفر عليه السلام عن قوم خرجوا في سفر لهم، فلما انتهوا إلى الموضع الذي يجب عليهم فيه التقصير قصّروا، فلما صاروا على فرسخين أو ثلاثة أو أربعة فراسخ تخلف عنهم رجل لا يستقيم لهم السفر إلا بمجيئه إليهم، فأقاموا على ذلك أياماً لا يدرون يمضون في سفرهم أو ينصرفون، هل ينبغي لهم أن يتموا الصلاة أم يبقوا على تقصيرهم؟

٢٩٠



فقال: إن كانوا بلغوا مسيرة أربعة فراسخ فليقيموا على تقصيرهم أقاموا أم انصرفوا، وإن ساروا أقل من أربعة فراسخ فليتموا الصلاة ما أقاموا، فإذا مضوا فليقصروا. ثم قال: و هل تدري كيف صار هكذا؟ قلت: لا أدري. قال: لأن التقصير في بريدين، و لا يكون التقصير في أقل من ذلك، فلما كانوا قد ساروا بريداً فأرادوا أن ينصرفوا بريداً كانوا قد ساروا سفر التقصير، فإن كانوا ساروا أقل من ذلك لم يكن لهم إلا إتمام الصلاة. قلت: أليس قد بلغوا الموضع الذي لا يسمعون فيه أذان مصرهم الذي خرجوا منه؟ قال: بلى، إنما قصروا في ذلك اليوم؛ لأنهم لم يشكوا في مسيرهم، فلما جاءت العلة في مقامهم دون البريد صاروا هكذا.

حدیث پنجم

۲۱۱

محمد بن موسی بن متوکل، از علی بن حسین سعد آبادی، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از محمد بن علی کوفی، از محمد بن اسلم جبلی، از صباح حداء، از اسحاق بن عمار، وی می گوید: از امام موسی کاظم علیه السلام پرسیدم: عده ای به سفر رفتند و به مکانی رسیدند که باید نمازشان را شکسته می خواندند، لذا در آن مکان نمازشان را به صورت قصر بجا آوردند، وقتی به دو، یا سه، یا چهار فرسخی رسیدند، یک نفر از این جمع هنوز به آنها ملحق نشده بود، و بدون او هم نمی توانستند به سفرشان ادامه دهند، لذا چند روز در آن مکان توقف کردند و هنوز نمی دانستند که آیا به سفرشان ادامه می دهند یا منصرف می شوند، وظیفه این گروه چیست؟ آیا باید نمازشان را به صورت شکسته بخوانند یا تمام؟

حضرت فرمودند: اگر چهار فرسخ سیر کرده اند، باید همچنان نماز را شکسته بخوانند - خواه در آن مکان توقف کنند و خواه برگردند - و چنانچه کمتر از چهار فرسخ سیر کرده اند، تا زمانی که آنجا هستند، نماز را باید کامل و تمام بخوانند، و اگر به سیر خود ادامه دهند و به حد چهار فرسخ برسند، نمازشان قصر خواهد بود.

آنگاه امام عليه السلام فرمودند: آیا می دانی چرا این گونه حکم می شود؟
عرض کردم: نمی دانم.

فرمودند: شکسته شدن نماز برای مسافر، مسافت دو برید [هر برید، دو فرسخ است] می باشد، و در کمتر از این مقدار نماز شکسته نمی شود، اگر به مقدار مسافت یک برید آمده باشند و بخواهند برگردند، در این صورت رفتن و برگشتن آنها به مقدار دو برید خواهد بود، لذا باید نماز را به صورت قصر بجا آورند، و اگر کمتر از این مقدار باشد، باید تمام بخوانند.

اسحاق بن عمار می گوید: عرض کردم: این گروه به مکانی رسیدند که اذان شهر خود را نمی شنوند، پس چگونه می فرمایید نمازشان را باید کامل و تمام بخوانند؟! فرمودند: آری، در صورتی که صدای اذان شهر را نشنوند، باید نماز را به صورت قصر بخوانند، زیرا شکی ندارند که به سفر خود ادامه می دهند و در این تصمیم جدی هستند، حال اگر به مسافت کمتر از برید رسیده و در آن اقامت کنند - چون ادامه سفر آنها قطعی است - باید نمازشان را به صورت شکسته بجا آورند.

باب ۱۱۶

الْعَلَّةُ فِي كَرَاهَةِ شَمِّ الرِّيحِ فِي الصَّائِمِ

۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدِ آبَادِي، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ إِسْحَاقَ الْحِذَّاءِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَيْضِ التِّيمِيِّ، عَنْ ابْنِ رِثَابٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَنْهَى عَنِ النَّسْرِ جَسَ لِلصَّائِمِ. فَقُلْتُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ فَلَمْ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ رِيحَانُ الْأَعَاجِمِ. وَ ذَكَرَ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا أَنَّ الْأَعَاجِمَ كَانَتْ تَشْمُهُ إِذَا صَامُوا وَ يَقُولُونَ: أَنَّهُ يَمْسُكُ مِنَ الْجُوعِ.



باب صد و چهاردهم

سرّ این که استشمام ریاحین برای روزه دار مکروه است

حدیث اول

۲۱۲

محمد بن موسی بن متوکل رضی الله عنه از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از داود بن اسحاق حدّاء، از محمد بن فیض تیمی، از ابن رثاب نقل کرده، وی می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که آن حضرت روزه دار را از بوئیدن گل نرگس نهی می فرمودند.

محضر ایشان عرض کردم: قربانت شوم، به چه جهت نهی می فرمایید؟ فرمودند: زیرا نرجس، ریحان [= گل و گیاه خوشبو] عجم ها است. محمد یعقوب از برخی اصحاب نقل کرده که عجم ها وقتی روزه بودند این گل را می بوئیدند و می گفتند: از گرسنگی جلوگیری می کند.



۲- و بهذا الإسناد عن أحمد بن أبي عبدالله، عن عبدالله بن الفضل النوفلي، عن الحسن بن راشد، قال: كان أبو عبدالله عليه السلام إذا صام لا يشم الرياحان، فسأله عن ذلك؟ فقال: أكره أن أخلط صومي بلذة.

حدیث دوم

۲۱۳

و با همین اسناد از احمد بن ابی عبدالله برقی، از عبدالله بن فضل نوفلی، از حسن بن راشد، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: شخص وقتی که روزه گرفت، ریحان [= گل و گیاه خوشبو] استشمام نکند.

راوی [= حسن بن راشد] می گوید: محضر امام علیه السلام عرض کردم: به چه دلیل؟ فرمودند: دوست ندارم روزه ام را با لذت مخلوط کنم.



٣- أبي عبد الله قال: حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن بعض أصحابنا بلغ به حريز، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن المحرم يشم الرياحان؟ قال: لا. قلت: فالصائم؟ قال: لا. قلت له: يشم الصائم الغالية و الدخنة؟ قال: نعم. قلت: كيف حل له شم الطيب و لا يشم الرياحان؟ قال: لأن الطيب سنة و الرياحان بدعة للصائم.

حدیث سوم

٢١٤

پدرم از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبدالله، از برخی اصحاب، از حریز^۱ نقل کرده، وی گفت: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا مُحَرَّم، می تواند ریحان را استشمام کند؟

فرمودند: خیر. عرض کردم: شخص روزه دار چگونه؟

فرمودند: خیر. عرض کردم: آیا روزه دار می تواند، عطر غالیه^۲ و دُخْنَه^۳ را استشمام کند؟

فرمودند: آری. عرض کردم: چرا بوئیدن عطر برای روزه دار [مباح و] حلال است، اما ریحان این گونه نیست؟

فرمودند: استفاده از عطر و بوئیدن آن سنت است، اما استشمام ریحان برای روزه دار، بدعت است.

١. حریز بن عبدالله سجستانی، از یاران نخبه امام صادق علیه السلام به شمار می آمد.

٢. «غالیه» نوعی عطر است که جنبه دارویی نیز دارد، بسیار خوشبو که از ترکیب مشک و عنبر و زعفران درست می کردند و برای تقویت دماغ و قلب و تسکین صداع و لقوه به کار می رفته است.

٣. بوی خوشی است که در خانه ها آن را دود می کنند.



باب ۱۱۵

العلة التي من أجلها لا ينبغي للضيف أن يصوم تطوعاً إلا بإذن صاحبه و لا لصاحبه أن يصوم تطوعاً إلا بإذن ضيفه

۱- حدَّثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله قال: حدَّثنا علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن أحمد بن محمد السَّيَّاري، عن محمد بن عبدالله الكوفي، عن رجل ذكره، قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يروي عن أبيه، عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: إذا دخل الرجل بلدة فهو ضيف على من بها من أهل دينه حتى يرحل عنهم، و لا ينبغي للضيف أن يصوم إلا بإذنهم، لئلا يعملوا له الشيء فيفسد عليهم، و لا ينبغي لهم أن يصوموا إلا بإذن ضيفهم، لئلا يحتشمهم فيشتم الطعام فيتركه لمكانهم.

باب صد و پانزدهم

سر این که برای هیچ یک از میهمان و میزبان شایسته نیست
روزه مستحبی بگیرند، مگر با اذن و هماهنگی دیگری

حدیث اول

۲۱۵

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از احمد بن محمد سیاری، از محمد بن عبدالله کوفی، از کسی که ذکرش نموده، وی گفت: از امام باقر عليه السلام شنیدم که از پدر بزرگوارش عليه السلام از رسول خدا صلى الله عليه وآله نقل کردند که آن بزرگوار فرمودند: هر گاه کسی به شهری وارد شود، میهمان هم‌کیشان خود در آن شهر است تا از آن خارج گردد. شایسته نیست میهمان بدون هماهنگی و اجازه میزبان روزه بگیرد، زیرا چه بسا ممکن است میزبان غذایی را [با شوق فراوان] تهیه کند و میهمان [به خاطر روزه گرفتن از آن غذا نخورد و در نتیجه] فاسد شود و از بین برود.



و همچنین سزاوار نیست میزبان بدون اذن میهمان روزه بگیرد، زیرا چه بسا ممکن است میهمان رو دروasi کند و به خاطر روزه دار بودن میزبان و ملاحظه حال او، در عین گرسنه بودن و میل داشتن به غذا، از آن استفاده نکند [و همچنان گرسنه باشد].



۲- حدَّثنا علي بن بندار، عن إبراهيم بن إسحاق، بإسناده عمَّن ذكره، عن الفضل بن يسار، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: إذا دخل رجل بلدة فهو ضيف على من بها من أهل دينة حتَّى يرحل عنهم، و لا ينبغي للضيف أن يصوم إلا بإذنهم، لئلا يعملوا له الشيء فيفسد عليهم، و لا ينبغي لهم أن يصوموا إلا بإذن الضيف، لئلا يحتشمهم الطعام فيتركه لمكانهم.



۲۱۶

علی بن بندار، از ابراهیم بن اسحاق، به اسنادش از کسی که ذکرش نموده، از فضل بن یسار، از امام باقر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر کسی وارد شهری شود، میهمان هم دین و هم کیشان خود در آن شهر محسوب می شود [و تا زمانی که در آنجا رحل اقامت افکنده میهمان اهالی آن شهر خواهد بود]، مگر این که از آنجا کوچ کند. سزاوار نیست میهمان بدون اجازه گرفتن از میزبان روزه بگیرد، زیرا چه بسا اتفاق می افتد که صاحب خانه [به منظور ارج نهادن به میهمان و درک ثواب با علاقه فراوان و قبول زحمت غذایی را تدارک نماید] اما میهمان به خاطر روزه داشتن از آن غذا استفاده نکند و در نتیجه غذا فاسد شود و از بین برود.

و شایسته نیست میزبان نیز بدون هماهنگی میهمان روزه بگیرد، زیرا ممکن است میهمان به خاطر روزه دار بودن میزبان و ملاحظه وضعیت او، با این که گرسنه است و تمایل زیادی به صرف غذا دارد، از خوردن غذا امساک کند.



۳- أخبرنا الحسين بن محمد، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن عبد الله الكوفي، عن رجل ذكره، قال: بلغني أن بعض أهل المدينة يروي حديثاً عن أبي جعفر عليه السلام فأتيته فسألته عنه فزبرني و حلف لي بأيمان غليظة لا يحدث به أحداً، فقلت: أجل الله هل سمعه معك أحد غيرك؟

قال: نعم، سمعه رجل يقال له الفضل، فقصدته حتى إذا صرت إلى منزله استأذنت عليه، فسألته عن الحديث فزبرني و فعل بي كما فعل المدايني، فأخبرته بسفري و ما فعل بي المدايني فرق لي، و قال: نعم.

سمعت أبا جعفر محمد بن علي عليه السلام يروي، عن أبيه، عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: إذا دخل رجل بلداً فهو ضيف على من بها من أهل دينه حتى يرحل عنهم، و لا ينبغي للضيف أن يصوم إلا بإذنهم، لئلا يعملوا له الشيء فيفسد عليهم، و لا ينبغي لهم أن يصوموا إلا بإذنه لئلا يحتشمهم، فيترك لمكانهم، ثم قال لي: أين نزلت؟ فأخبرته، فلمّا كان من الغد إذا هو قد بكر عليّ و معه خادم له على رأسه خوان عليها من ضروب الطعام، فقلت له: ما هذا؟ رحمك الله، فقال: سبحان الله ألم أرولك الحديث بالأمس عن أبي جعفر عليه السلام ثم انصرف.

حديث سوم

۲۱۷

حسين بن محمد، از احمد بن محمد، از محمد بن عبد الله كوفي، از کسی که ذكرش نموده، وی گفت: متوجه شدم یکی از اهالی مدینه حدیثی را از امام باقر عليه السلام روایت نموده است، نزد راوی رفتم و مضمون حدیث را از او جويا شدم، او مرا از محتوای حدیث بازداشت و سوگندهای زیاد و غلیظی یاد کرد که برای کسی بازگو نخواهم کرد. به او گفتم: آیا این حدیث را دیگری نیز با تو از امام عليه السلام شنیده است؟ در پاسخ گفت: آری، او مردی است به نام فضل.

من نیز به قصد دیدار فضل به سوی منزلش حرکت کردم، وقتی به خانه اش رسیدم،



اجازه گرفتم و داخل منزلش شدم و از وی مضمون و محتوای حدیث را جویا شدم، او نیز مرا از آن بازداشت و همانند مرد مدائنی رفتار کرد، به ناچار ماجرای سفر خود را برای او گفتم و از رفتار مرد مدائنی او را باخبر ساختم، پس از شنیدن ماجرا، دلش به حالم سوخت، از این رو گفت: آری، از امام باقر علیه السلام شنیدم که از پدرش علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که آن بزرگوار فرمودند: وقتی کسی وارد شهری می شود، میهمان هم کیشان خود در آن شهر است و تا زمانی که در آن شهر هست میهمان هم دینان خود خواهد بود و آنها نیز میزبانان او محسوب می شوند. و سزاوار نیست میهمان بدون هماهنگی و اجازه میزبان خود روزه بگیرد، چه آن که غذا تدارک می بینند و اگر از آن استفاده نکند، زحمت میزبانان و غذا از بین می رود.

همچنین شایسته نیست میزبانان بدون اذن میهمان روزه بگیرند، زیرا ممکن است میهمان [به خاطر روزه دار بودن میزبانان] خجالت بکشد و از غذایی که میل و اشتها دارد، نخورد.

آنگاه فضل به من گفت: کجا مستقر می شوی؟ من نیز آدرس منزل را به او دادم. هنگام صبح به دیدارم آمد، خادمی او را همراهی می کرد و بر سرش طبقی از انواع غذاها گذارده بود، به او گفتم: رحمت خدا بر تو بادا این چیست؟ گفت: سبحان الله! مگر روز گذشته [درباره احترام نهادن به میهمان و فضیلت پذیرایی از آن] حدیث امام باقر علیه السلام را برای تو نقل نکردم!! این را گفت و رفت.



۴- أبي الله قال: حدثنا أحمد بن إدريس، عن محمد بن أحمد، عن أحمد بن هلال، عن متروك بن عبيد، عن نشيط بن صالح، عن الحكم بن عتيق الكرابيس، عن أبي عبد الله، عن أبيه عليه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من فقه الضيف أن لا يصوم تطوعاً إلا بإذن صاحبه، و من طاعة المرأة لزوجها أن لا تصوم تطوعاً إلا بإذنه و أمره، و من صلاح العبد و نصحه لمولاه أن لا يصوم تطوعاً إلا بإذن موالیه و أمرهم، و من برّ الولد أن لا



يصوم تطوعاً و لا يحجّ تطوعاً و لا يصليّ تطوعاً إلاّ بإذن أبويه و أمرهما، و إلاّ كان الضيف جاهلاً، و المرأة عاصية، و كان العبد فاسداً عاصياً غاشياً، و كان الولد عاقاً قاطعاً للرحم.

قال محمد بن عليّ مؤلف هذا الكتاب عليه السلام: جاء هذا الخبر هكذا، ولكن ليس للوالدين على الولد طاعة في ترك الحجّ تطوعاً كان أو فريضة، و لا في ترك الصلاة، و لا في ترك الصوم تطوعاً كان أو فريضة، و لا في شيء من ترك الطاعات.

حدیث چهارم

۲۱۸

پدرم عليه السلام از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از احمد بن هلال، از متروک بن عبید، از نشیط بن صالح، از حکم (تاجر کرباس)، از امام صادق عليه السلام، از پدر بزرگوارش عليه السلام نقل نموده که آن حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: از نشانه‌های فهم و درایت میهمان است که بدون هماهنگی با میزبانش روزه مستحبی نگیرد، و از مصادیق بارز اطاعت زن از شوهرش به حساب می‌آید که بدون هماهنگی و اجازه شوهرش روزه مستحبی نگیرد، و از علائم نکوکاری و محبت خالص بنده نسبت به مولایش است که بدون فرمان و اجازه مولای خود روزه نگیرد، و از نشانه‌های [رشد و شکوفایی و ارادت و] نکوکاری فرزندی به پدر و مادرش محسوب می‌شود که بدون اجازه و رضایت قلبی آندو، روزه، حجّ و نماز مستحبی انجام ندهد، چه در غیر این صورت میهمان، نادان و زن، عصیانگر، و بنده، نابکار و فاسد، و فرزند، عاق^۱ و قاطع رحم تلقی می‌شوند.

جناب مصنف عليه السلام می‌فرماید: خبر مزبور به همین مضمون نقل شده است، اما در

۱. «عاق» یعنی آزاردهنده پدر و مادر، نافرمان، سرکش. اسم فاعل از «عقوق» است. این واژه در اصل به معنای شکافتن و پاره نمودن است، بدین جهت نافرمان به پدر و مادر را «عاق» نامند که رشته طاعت و فرمان آنها را گسسته است.

مورد اطاعت فرزند از پدر و مادر باید گفت: حکم شرعی آن است که انجام ندادن حج - خواه مستحب و خواه واجب - و رها کردن نماز و ترک روزه - چه واجب و چه مستحب - و نیز در مورد ترک نمودن دیگر طاعات و عبادات، اطاعت از پدر و مادر واجب نیست. [جای هیچ گونه تردیدی نیست که اطاعت از پدر و مادر در پاره‌ای از امور - که جناب مصنف به آن اشاره نموده - واجب نیست، این حکم از نظر شرعی کاملاً درست و به مورد است، اما روایت ناظر به یک مسأله اخلاقی و در واقع بیانگر جایگاه پدر و مادر و مقام والای آن دو در آینه اسلام است.

به طور مسلم غالب والدین نه تنها فرزندش را از انجام این گونه عبادات و اعمال مستحب باز نمی‌دارند، بلکه همواره با تمام وجود او را به انجام این گونه کارها تشویق نموده و به داشتن چنین فرزندی افتخار می‌کنند.

با این که جهاد، یکی از مهم‌ترین برنامه‌های اسلامی است، تا زمانی که جنبه وجوب عینی پیدا نکند، یعنی دأو طلب به قدر کافی باشد، در خدمت پدر و مادر بودن از آن مهم‌تر است، و اگر موجب ناراحتی آنها شود، جایز نیست.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده عرض کرد: من جوان بانشاط و ورزیده‌ای هستم و جهاد را دوست دارم ولی مادری دارم که از این موضوع ناراحت می‌شود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «از جَعْفَرُ مَعَ وَالِدَتِكَ قَوْا الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَأُنْصَحَ بِكَ لَيْلَةً خَيْرٌ مِنْ جِهَادٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ سَنَةً: برگرد و نزد مادر خود باش، سوگند به آن خدایی که مرا به حق مبعوث ساخته است، یک شب، مادر با تو مانوس گردد از یک سال جهاد در راه خدا بهتر است»^۱.

البته وقتی که جهاد جنبه وجوب عینی پیدا کند و حضور همگان لازم شود، هیچ عذری پذیرفته نیست، حتی نارضائی پدر و مادر.

در مور سائر واجبات کفائی و نیز مستحبات، مسأله همان گونه است که در مورد جهاد گفته شد. «سید قطب» در تفسیر «فی ظلال القرآن» حدیثی به این مضمون از رسول خدا ﷺ نقل می کند که: مردی مشغول طواف، مادرش را بر دوش گرفته طواف می داد، پیامبر ﷺ را در همان حال مشاهده نمود، عرض کرد: آیا حق مادرم را با این کار انجام دادم، فرمود: نه حتی جبران یکی از ناله های او را (به هنگام وضع حمل) نمی کند.^۱

باب ۱۱۶

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا كَرِهَ الْبَاقِرُ أَنْ يَصُومَ يَوْمَ عَرَفَةَ

۱- اَبی بکر قال: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ حَنَّانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: سَأَلْتَهُ عَنْ صَوْمِ يَوْمِ عَرَفَةَ، فَقُلْتُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ إِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ يَعْدِلُ صَوْمَ سَنَةٍ؟

قال: كَانَ أَبِي ﷺ لَا يَصُومُ. قُلْتُ: وَلَمْ جَعَلْتَ فِدَاكَ؟ قَالَ: يَوْمَ عَرَفَةَ يَوْمَ دَعَاءٍ وَ مَسْأَلَةٍ، فَاتَخَوَّفُ أَنْ يَضْعِفَنِي عَنِ الدَّعَاءِ وَ أَكْرَهُ أَنْ أَصُومَهُ، وَ أَتَخَوَّفُ أَنْ يَكُونَ يَوْمَ عَرَفَةَ يَوْمَ الْأَضْحَى وَ لَيْسَ بِيَوْمِ صَوْمٍ.

باب صد و شانزدهم

سر این که امام باقر علیه السلام از روزه گرفتن در روز عرفه کراهت داشتند

حدیث اول

۲۱۹

پدرم ﷺ از سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین، از کسی که او نامش را برده، از

حنان بن سدير، از پدرش^۱ نقل کرده که وی گفت: از امام باقر علیه السلام در مورد روزه گرفتن در روز عرفه سؤال نموده، عرض کردم: قربانت شوم، مردم چنین می‌پندارند که روزه در این روز معادل روزه یک سال است؟
فرمودند: پدرم علیه السلام آن روز را روزه نمی‌گرفتند.
عرض کردم: فدایت گردم، چرا؟
فرمودند: روز عرفه، روز دعا و نیایش و درخواست از خدا است، می‌ترسم به واسطه روزه، ضعف بر من عارض شود، و از دعا و نیایش بازمانم، لذا از روزه گرفتن در این روز کراهت دارم، و نیز بیم آن دارم که عرفه، روز عید قربان باشد که روز روزه‌دار بودن نیست.

باب ۱۱۷

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا كَانَ لَا يَصُومُ الْحَسَنُ عليه السلام
يَوْمَ عَرَفَةَ وَيَصُومُهُ الْحُسَيْنُ عليه السلام

۱- حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ، عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمَغِيرَةِ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: أَوْصَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام وَحَدَّهُ وَأَوْصَى عَلِيٌّ إِلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ جَمِيعاً وَكَانَ الْحَسَنُ أَمَامَهُ، فَدَخَلَ رَجُلٌ يَوْمَ عَرَفَةَ

۱. سدير بن حکيم صيرفي کوفي از ياران امام باقر علیه السلام پدر حنان که از ياران امام صادق علیه السلام بوده است. از «زيد شحام» نقل شده که گفت: در طواف کعبه بودم، دستم در دست امام صادق علیه السلام بود، ناگهان ديدم اشک از ديدگان امام بر گونه‌هايش سرازير گشته است، فرمود: ای شحام! نديدي خدايم چه عنايتي درباره‌ام نمود! سپس حضرت گريست و دعا کرد، فرمود: ای شحام! هم اينک درباره «سدير» و «عبدالسلام بن عبدالرحمن» دعا کردم و از خدا خواستم آن دو را که در زندان بودند به من ببخشد، پس خداوند آنها را از بند رها ساخت و به من بخشيد.

صاحب رجال کشی می‌گوید: این حدیث معتبر است و بر جلالت قدر و منزلت آندو دلالت دارد.
(معارف و معاریف، ج ۶، ص ۲۲۹)



علی الحسین علیه السلام و هو یتغذی و الحسین علیه السلام صائم، ثم جاء بعد ما قبض الحسن علیه السلام فدخل علی الحسین علیه السلام يوم عرفة و هو یتغذی و علی بن الحسین صائم، فقال له الرجل: إني دخلت علی الحسن و هو یتغذی و أنت صائم، ثم دخلت علیک و أنت مفطر، فقال: إن الحسن علیه السلام كان إماماً فأفطر لئلا یتخذ صومه سنة، و لیتأسی به الناس، فلما أن قبض کنت الإمام فأردت أن لا یتخذ صومي سنة فیتأسی الناس به.

باب صد و هفدهم

سرّ این که امام حسن علیه السلام روز عرفة را روزه نمی گرفتند،
ولی امام حسین علیه السلام آن روز را روزه می گرفتند

حدیث اول

۲۲۰

جعفر بن علی، از پدرش، از جدش حسین بن علی کوفی، از جدش عبدالله بن مغیره، از سالم، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به تنهایی سفارش فرمودند، و علی علیه السلام به امام حسن و امام حسین علیه السلام وصیت و سفارش کردند [و در مورد اسرار ولایت و امامت مطالبی را بیان داشتند]. مردی در روز عرفة بر امام حسن علیه السلام وارد شد در حالی که آن بزرگوار غذا میل می کردند و امام حسین علیه السلام روزه بودند. آن مرد پس از شهادت امام حسن علیه السلام در روز عرفة بر امام حسین علیه السلام وارد شد، در حالی که آن جناب غذا میل می کردند و فرزندشان امام سجّاد علیه السلام روزه بودند.

آنگاه عرض کرد: در روز عرفة بر امام حسن علیه السلام وارد شدم، آن بزرگوار غذا می خوردند و شما روزه داشتید، پس از شهادت ایشان در روز عرفة ای بر شما وارد شدم در حالی که غذا میل می کردید، سرّش چیست؟

حضرت در پاسخ فرمودند: آن زمان، امام حسن علیه السلام در منصب امامت بودند و به



این خاطر غذا می خوردند تا روزه این روز، سنت نشود و مردم به آن حضرت تأسی کنند و چنین پندارند که روزه در این روز واجب است، وقتی امامت به من رسید، من نیز به همین جهت روزه نگرفتم.^۱

باب ۱۱۸

العلّة التي من أجلها تكره القبلة للصائم

۱- أبي عبد الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بإسناده رفعه، قال: جاء رجل إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال: أقبل و أنا صائم؟ فقال: اعف صومك، فإن بدء القتال اللطام.



مرکز تحقیقات فقهی و حقوقی اسلامی

۱. «عرفه» نهم ماه ذیحجه، علت نامگذاری عرفه آن است که در این روز موقف حاجیان به سرزمین عرفه است. شب عرفه از شبهای باارزش و شب مناجات با پروردگار و توبه در آن مقبول و دعا در آن مستجاب است و شب زنده داری در این شب معادل صد و هفتاد سال عبادت است. از امام صادق علیه السلام روایت شده که روزه روز عرفه کفاره دو سال گناه است. بشیر دهان می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم در ایامی که آن بزرگوار در حیره بود و جمعی از دوستداران در خدمتش بودند، در آن حال حضرت رو به من کرد و فرمود: ای بشیر! امسال حج کرده ای؟ عرض کردم: فدایت شوم نه، ولی عرفه را در کنار مرقد امام حسین علیه السلام بودم. فرمود: ای بشیر! به خدا سوگند آنچه به حاجیان در مکه می رسد از دست نداده ای. عرض کردم: آخر آنجا موقف عرفات است، بیشتر توضیح دهید. فرمود: ای بشیر! هر مردی از شما که در شط فرات غسل کند، آنگاه به زیارت امام حسین علیه السلام برود در حالی که به امامت آن حضرت معترف باشد، خداوند به ازای هر گام که بر می دارد، صد حج و صد عمره مقبول و صد جهاد که همراه پیامبری مرسل با سرسخت ترین دشمن خدا انجام دهد به وی عطا می کند.

ای بشیر! به جان دل بشنو و به هر کسی که قلبش ظرفیت دارد، برسان که هر کس قبر حسین علیه السلام را در روز عرفه زیارت کند، چونان کسی باشد که خدای سبحان را در عرش زیارت کرده است. (بحار الأنوار، ج ۹۷ و ۱۰۱ به نقل از کتاب معارف و معاریف، ج ۷، ص ۳۴۲)



باب صد و هیجدهم

سرّ این که بوسیدن برای روزه‌دار، مکروه است

حدیث اول

۲۲۱

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین، به اسنادش مرفوعاً نقل نموده، می‌گوید: شخصی محضر امیر مؤمنان علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: آیا در حال روزه، می‌توانم همسر خود را ببوسم؟ فرمودند: روزه خود را نگهدار، زیرا آغاز جنگ سیلی زدن به یکدیگر است.

باب ۱۱۹

العلة التي من أجلها لا يجوز للسافر
الذي يجب عليه التقصير أن يجمع بالنهار

۱- ابي عليه السلام قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن محمد بن عبدالله بن هلال، عن العلاء، عن محمد بن مسلم، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إذا سافر الرجل في شهر رمضان فلا يقرب النساء بالنهار فإنّ ذلك محرّم عليه.

باب صد و نوزدهم

سرّ این که مجامعت در روز برای مسافری - که نمازش را به صورت شکسته می‌خواند - جایز نیست

حدیث اول

۲۲۲

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از محمد بن عبدالله

هلال، از علاء، از محمد بن مسلم، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: هر گاه مردی در ماه رمضان مسافرت کند، در روز با زنان نزدیکی نکند؛ چه آن که این عمل بر او حرام است.

باب ۱۲۰

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا مِنْ دَخَلَ عَلَى أَخِيهِ
وَهُوَ صَائِمٌ تَطَوُّعاً فَأَفْطَرَ كَانَ لَهُ أَجْرَانِ

۱- ابي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن الحسن بن علان، عن محمد بن عبدالله، عن عبدالله بن جندب، عن بعض الصادقين عليه السلام قال: مَنْ دَخَلَ عَلَى أَخِيهِ وَهُوَ صَائِمٌ تَطَوُّعاً فَأَفْطَرَ كَانَ لَهُ أَجْرَانِ أَجْرَ لَيْتِهِ لَصِيَامِهِ، وَ أَجْرَ لِدَخَالِ السَّرُورِ عَلَيْهِ.

باب صد و بیستم

سرّ این که اگر کسی روزه مستحبی گرفت و بر برادر دینی خود وارد شد و افطار کرد، دارای دو پاداش است

حدیث اول

۲۲۳

پدرم عليه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از محمد بن حسین بن علان، از محمد بن عبدالله، از عبدالله بن جندب،^۱ از یکی از امامان معصوم عليه السلام نقل کرده که

۱. عبدالله بن جندب بجلی از عبّاد و زهّاد و از یاران خاص حضرت کاظم عليه السلام و حضرت رضا عليه السلام بوده و سمت نمایندگی آن دو بزرگوار را داشته و مورد احترام آنان بوده است.

علی بن ابراهیم از پدرش نقل می کند که گفت: عبدالله را در عرفات دیدم و موقفی را بهتر از موقف او



فرمود: اگر کسی بر برادر مؤمن خود وارد شود، در حالی که روزه [مستحبی] گرفته، آنگاه نزد او افطار کند، دارای دو اجر و پاداش است؛ یک اجر به خاطر این که نیت روزه داشته، و پاداش دیگر برای آن که برادر دینی خود را مسرور و شادمان ساخته است.



۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ سَفْيَانَ، عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّي، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: لِإِفْطَارِكَ فِي مَنْزِلِ أَخِيكَ الْمُسْلِمِ أَفْضَلُ مِنْ صِيَامِكَ سَبْعِينَ ضِعْفًا أَوْ تِسْعِينَ ضِعْفًا.

حدیث دوم

۲۲۴

محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفار، از محمد بن عیسی، از حسن بن ابراهیم، از سفیان، از داود رقی، وی می گوید: از امام صادق عليه السلام شنیدم که می فرمودند: افطار کردن تو در منزل برادر مسلمان هفتاد، یا نود برابر از روزه گرفتن تو - از نظر ثواب و پاداش - برتر و بالاتر است.



۳- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عَقْبَةَ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَنْ دَخَلَ عَلَى أَخِيهِ وَهُوَ صَائِمٌ فَأَفْطَرَ عِنْدَهُ، وَلَمْ يَعْلَمْهُ بِصَوْمِهِ فَيَمَنْ عَلَيْهِ كُتِبَ اللَّهُ لَهُ عَزَّوَجَلَّ صَوْمُ سَنَةٍ.

→ ندیده بودم، چه آن که مدام دستها را به سوی آسمان گرفته و از دیدگانش اشک جاری بود و پیوسته دعا می کرد، چون از دعا فارغ گشت به وی گفتم: بهترین موقف را در تو مشاهده کردم! گفتم: به خدا سوگند در همه این مدت برادران و دوستانم را دعا می کردم.

از امام موسی بن جعفر عليه السلام شنیدم که می فرمود: هر کس در غیاب، برادران خود را دعا کند، از عرش خدا به وی ندا شود که صد هزار برابر آن اجر و پاداش تو باشد، و من نخواستم صد هزار را با یک عوض کنم که آن هم معلوم نیست به اجابت برسد یا نرسد. (معارف و معاریف، ج ۷، ص ۲۳۳)

حدیث سوم

احمد بن محمد، از سعد بن عبدالله، از محمد بن الحسین، از صالح بن عقبه، از جمیل بن درّاج^۱، وی می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمودند: هر روزه‌داری که بر برادر دینی خود وارد شود و نزدش افطار کند و او را از روزه داشتن خود باخبر نسازد - تا به خاطر افطار، مَنّی بر او نهاده باشد - خداوند اجر و پاداش یک سال روزه را به وی ارزانی می‌دارد.

باب ۱۲۱

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا صَارَ عَلِيٌّ مِنْ نَذْرٍ
أَنْ يَصُومَ حِينَ صَوْمِ سِتَّةِ أَشْهُرٍ

۱- أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنِ النُّوفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عليه السلام أَنَّ عَلِيًّا عليه السلام قَالَ فِي رَجُلٍ نَذَرَ أَنْ يَصُومَ زَمَانًا، قَالَ: الزَّمَانُ خَمْسَةُ أَشْهُرٍ، وَ الْحَيْنُ سِتَّةُ أَشْهُرٍ؛ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: ﴿تَوْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾.

۱. جمیل بن درّاج بن عبدالله نخعی کوفی از بزرگان شیعه و چهره درخشان این طایفه و از یاران بنام و مورد اعتماد امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام بوده است.

جمیل در آخر عمر نابینا شد و در زمان حضرت رضا علیه السلام رخ در نقاب خاک کشید. وی از جمله شش نفری بوده که شیعه به وثاقت آنها اتفاق نظر داشتند، آنان عبارتند از: «جمیل بن درّاج، عبدالله بن مسکان، عبدالله بن بکیر، حمّاد بن عیسی، حمّاد بن عثمان و ابان بن عثمان». (معارف و معاریف، ج ۴، ص ۲۰۷)

باب صد و بیست و یکم

سرّ این که اگر کسی نذر کرد حینی روزه بگیرد،
روزه شش ماه بر او واجب است

حدیث اول

۲۲۶

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن هاشم، از نوفلی، از سکونی، از امام صادق، از پدر بزرگوارش علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: کسی که نذر کرده زمانی روزه بگیرد، «زمان» پنج ماه است، از این رو، باید پنج ماه روزه بگیرد، و اگر نذر کند «حینی» روزه بگیرد، روزه شش ماه بر او لازم است، چه آن که در قرآن آمده است: ﴿تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾: «آن درخت پاکیزه به اذن پروردگارش در هر وقتی که او مقرر فرموده «شش ماه» میوه می دهد»^۱.

باب ۱۲۲

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا يُجُوزُ لِلرَّجُلِ الصَّائِمِ
أَنْ يَسْتَنْقِعَ فِي الْمَاءِ، وَ لَا يُجُوزُ لِلْمَرْأَةِ

۱- حدّثنا محمد بن الحسن علیه السلام قال: حدّثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد، عن أحمد السّیّاری، عن محمد بن علي الهمدانی، عن حنّان بن سدير، قال: سألت أبا عبد الله علیه السلام عن الصّائم يستنقع في الماء؟ قال: لا بأس، ولكن لا يغمس، و المرأة لا تستنقع في الماء؛ لأنّها تحمل الماء بقبلها.

باب صد و بیست و دوم

سرّ این که مرد روزه دار جایز است در آب بنشیند،
ولی بر زن روزه دار جایز نیست

حدیث اوّل

۲۲۷

محمد بن حسن رضی الله عنه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از احمد سیّاری، از محمد بن علی همدانی، از حنان بن سدید نقل کرده، وی می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا روزه دار می تواند در آب بنشیند و خود را بشوید؟ فرمودند: اشکالی ندارد، ولی نباید سر خود را بزیر آب فرو برد^۱، و زن روزه دار در آب ننشیند، زیرا [ممکن است] آب از طریق برخی از منافذ به داخل و جوفش وارد شود.

باب ۱۲۳

العلّة التي من أجلها تكون ليلة القدر في كلّ سنة

۱- ابي رضی الله عنه قال: حدّثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد، عن أحمد بن محمد السيّاري، عن بعض أصحابنا، عن داود بن فرقد، قال: سمعت رجلاً سأل أبا عبد الله عليه السلام عن ليلة القدر، فقال: أخبرني عن ليلة القدر كانت أو تكون في كلّ عام؟ فقال له أبو عبد الله عليه السلام: لو رفعت ليلة القدر لرفع القرآن.

۱. «عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام قال: الصائم يستنقع في الماء و يصبّ على رأسه و يبرّد بالثوب و ينضح بالمروحة و ينضح البوريا تحته و لا يغمس رأسه في الماء». (فروع کافی، ج ۴، ص ۱۰۶)

امام باقر عليه السلام فرمود: روزه دار می تواند در آب فرود آید، و بر سر خود آب بریزد و لباسش را به منظور خنک شدن ترکند، و بر بادبزنی آب بپاشد و به وسیله آن خود را باد زند، و روی حصیری که می نشیند آب بپاشد، ولی نباید سر خود را بزیر آب فرو برد.



باب صد و بیست و سوم

فلسفه وجود شب قدر در هر سال

حدیث اول

۲۲۸

پدرم علیه السلام از محمد بن عطار، از محمد بن احمد، از احمد بن محمد سیاری، از برخی اصحاب، از داود بن فرقد نقل کرده که وی گفت: شنیدم مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا شب قدر شبی بود که سپری شد و گذشت، یا در هر سال بوده و خواهد بود؟ فرمودند: اگر شب قدر برداشته شود، قرآن کریم برداشته خواهد شد. [کنایه از این که شب قدر همواره خواهد بود].^۱



باب ۱۲۶

العلّة التي من أجلها تنزل المغفرة على من صام شهر رمضان ليلة العيد

۱- ابي عليه السلام قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد، عن أحمد بن محمد السیّاري، عن القاسم بن يحيى، عن جدّه الحسن بن راشد، قال: قلت جعلت فداك

۱. ممکن است این سؤال مطرح شود: «آیا شب قدر در اّمّت‌های پیشین نیز بوده است؟» در پاسخ می‌توان گفت: ظاهر آیات سوره قدر بیانگر آن است که «شب قدر» مخصوص زمان نزول قرآن و عصر پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام نبوده بلکه همه ساله تا پایان جهان تکرار می‌شود. تعبیر به فعل مضارع «تنزل» که دلالت بر استمرار دارد، و همچنین تعبیر به جمله اسمیه «سلام هی حتی مطلع الفجر» که نشانه دوام است گویای همین معناست، به علاوه روایات بسیاری این معنا را تأیید می‌کند.
- ولی آیا در اّمّت‌های پیشین نیز بوده است یا نه؟ صریح روایات متعددی این است که «شب قدر» از مواهب الهی بر این اّمّت می‌باشد، چنانکه در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ وَهَبَ لِأُمَّتِي لَيْلَةَ الْقَدْرِ لَمْ يَعْطَهَا مِنْ كَانَ قَبْلَهُمْ: خَدَّائِدٌ بِهْ أُمَّتٌ مِنْ شَبِّ قَدَرٍ رَا بَخْشِيْدَةً وَ أَحَدِيْ مِنْ أُمَّتِ هَایْ پِشِیْنِ اَز اَیْنِ مَوْهَبْتِ بَر خَوْرْدَارِ نَبُوْدَه‌اَنْد». (تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۱۹۰)

إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ: إِنَّ الْمَغْفِرَةَ تَنْزِلُ عَلَى مَنْ صَامَ شَهْرَ رَمَضَانَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ؟
فَقَالَ: يَا حَسَنُ! إِنَّ الْقَارِ يَجَارُ إِنَّمَا يُعْطَى أَجْرَتُهُ عِنْدَ فَرَاغِهِ، وَ ذَلِكَ لَيْلَةُ الْعِيدِ. قُلْتُ:
جَعَلْتَ فِدَاكَ فَمَا يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَعْمَلَ فِيهَا؟

فَقَالَ: إِذَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ فَاغْتَسِلْ، وَ إِذَا صَلَّيْتَ ثَلَاثَ رَكَعَاتٍ مِنَ الْمَغْرِبِ فَارْفَعْ
يَدَيْكَ، وَ قُلْ: يَا ذَا الطُّوْلِ! يَا ذَا الْحَوْلِ! يَا ذَا الْجُودِ! يَا مُصْطَفَى مُحَمَّدٍ وَ نَاصِرِهِ! صَلِّ عَلَى
مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَ اغْفِرْ لِي كُلَّ ذَنْبٍ أَحْصَيْتَهُ عَلَيَّ وَ نَسَيْتَهُ وَ هُوَ عِنْدَكَ فِي كِتَابِ
مُبِينٍ، وَ تَخَرَّ سَاجِدًا وَ تَقُولُ مِائَةَ مَرَّةٍ: أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ وَ أَنْتَ سَاجِدٌ، وَ سَلْ حَوَائِجَكَ.

باب صد و بیست و چهارم

سر نازل شدن آمرزش از گناهان در شب عید فطر
بر کسی که ماه رمضان را روزه گرفته است

حدیث اول

۲۲۹

پدرم علیه السلام از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از احمد بن محمد سیاری، از
قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد نقل کرده که وی گفت: محضر امام علیه السلام
عرض کردم: فدایت شوم، مردم می گویند: آمرزش از گناهان بر کسی که ماه رمضان را
روزه گرفته، در شب قدر حاصل می شود، آیا این سخن درستی است؟
حضرت فرمودند: ای حسن! هنگامی که کارگر از کار خود فارغ شود، اجرتش را
می پردازند، و فرجام عمل روزه دار، شب عید فطر است، از این رو، در شب عید
آمرزش از گناهان که پاداش روزه داران است نازل می شود.^۱

۱. امام صادق علیه السلام فرمود: امیرمؤمنان علی علیه السلام در عید فطر برای مردم خطبه خواند و فرمود: ای مردم! نیکوکاران پاداش می برند و بدکاران زیان می بینند، امروز به روز رستخیز شباهت دارد از بیرون

عرض کردم: قربانت شوم، سزاوار است در این شب چه عملی انجام دهم؟
فرمودند: هنگامه غروب آفتاب غسل کن، بعد از خواندن نماز مغرب [با حالت
تضرع] دست به سوی آسمان بلند کن، بگو: «یا ذا الطول! یا ذا الحول! یا ذا الجود! یا
مصطفی محمد و ناصره! صلّ علی محمد و علی اهل بیتی و اغفر لی کلّ ذنب أحصیته
علیّ و نسیته و هو عندک فی کتاب مبین».
آنگاه سجده کن و در سجده صد مرتبه بگو: «أتوب إلى الله»، سپس خواسته‌های
خود را از خدا بخواه.

باب ۱۲۵

العلة التي من أجلها لا توفّق العامة لفطر و لا أضحي

۱- حدّثنا محمد بن الحسن، قال: حدّثنا محمد بن يحيى، عن محمد بن أحمد، عن
السيّاري، عن محمد بن إسماعيل الرازي، عن أبي جعفر الثاني عليه السلام قال: قلت: جعلت
فداك ما تقول في العامة، فإنّه قد روي أنّهم لا يوفّقون لصوم! فقال لي: أما أنّه قد
أجبت دعوة الملك فيهم. قال: قلت: وكيف ذلك جعلت فداك؟
قال: إنّ الناس لما قتلوا الحسين بن علي عليه السلام أمر الله عزّ وجلّ ملكاً ينادي: أيّتها الأمة
الظالمة القاتلة عترة نبيّها! لا وفّقكم الله لصوم و لا فطر.
و في حديث آخر: لفطر و لا أضحي.

→ آمدن خود از خانه‌ها و رو آوردن به مصلى، بیرون آمدن از قبرها و رو به سوی پروردگار کردن
خویشتن را یاد کنید، و از ایستادن در مصلى، ایستادن در پیشگاه پروردگار، و از برگشتن به خانه‌ها،
مراجعت خود در بهشت یا دوزخ را به یاد آورید.
ای بندگان خدا! بدانید که کمترین پاداش زنان و مردان روزه‌دار آن است که در آخرین روز ماه مبارک
رمضان فرشته‌ای به آنان ندا کند: بر شما مژده باد که خداوند از گناهان گذشته شما چشم پوشید،
بنگرید در آینده چگونه رفتار خواهید کرد! (امالی صدوق، ص ۱۰۰)

باب صد و بیست و پنجم

سر توفیق نیافتن عامه [برای درک فضیلت] عید فطر و قربان

حدیث اول

۲۳۰

محمد بن حسن، از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از سیاری، از محمد بن اسماعیل رازی، از امام جواد علیه السلام نقل کرده، وی می گوید: محضر امام علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، درباره عامه چه می فرمایید؟! چه آن که از برخی نقل شده، عامه موفق به روزه نمی شوند، آیا این سخن درست است؟

حضرت فرمودند: هان! دعاء فرشته در مورد آنها به اجابت رسیده است. عرض کردم: فدایت شوم چه دعائی؟

فرمودند: زمانی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند، خدای سبحان فرشته ای را مأمور کرد، ندا کند: ای امت ستم پیشه و کشنده خاندان پیامبر! خداوند، [هرگز] شما را برای روزه و فطر موفق نسازد.

و در حدیث دیگر آمده است: خداوند، شما را برای [درک فضیلت] فطر و قربان موفق نکند.



۲- حدثنا علي بن أحمد رضي الله عنه قال: حدثني محمد بن يعقوب، عن علي بن محمد، عن ذكره، عن محمد بن سليمان، عن عبد الله بن الجنيد التفليسي، عن رزين، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: لما ضرب الحسين بن علي - صلوات الله و سلامه عليه - بالسيف فسقط ثم ابتدر ليقطع رأسه نادى مناد من بطنان العرش: ألا أيتها الأمة المتجبرة الضالة بعد نبئها! لا وفقكم الله لأضحى ولا فطر، قال: ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: فلا جرم والله ما وفقوا ولا يوفقون حتى يثور نائر الحسين عليه السلام.

حدیث دوم

۲۳۱

علی بن احمد رضی الله عنه از محمد بن یعقوب، از علی بن محمد، از کسی که نامش را برده، از محمد بن سلیمان، از عبدالله بن جنید تفلیسی از رزین نقل کرده، وی می گوید: امام صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که حضرت ابی عبدالله حسین بن علی علیه السلام را با شمشیر زدند و آن بزرگوار بر زمین افتاد، برای بریدن سر مبارک آن حضرت سرعت و شتاب کردند، در این لحظه منادی از جانب عرش ندا سر داد: ای امت بیدادگر و حق ستیزی که پس از پیامبرتان به یکباره گمراه شدید، خداوند شما را به درک عید قربان و فطر موفق نکند! آنگاه راوی گفت: امام علیه السلام فرمودند: به خدا سوگند، موفق نشده و موفق نیز نخواهند شد، تا وقتی که منتقم حقیقی خون سالار شهیدان، قیام کند.

باب ۱۲۶

العلّة التي من أجلها يتجدّد لآل محمد عليه السلام في كلّ عيد حزن جديد

۱- ابي عليه السلام قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن الحسن، عن عمرو بن عثمان، عن حنّان بن سدير، عن عبدالله دينار، عن أبي جعفر عليه السلام قال: يا عبدالله! ما من عيد للمسلمين أضحي ولا فطر إلاّ و هو يتجدّد فيه لآل محمد حزن. قلت: فلم؟ قال: لأنّهم يرون حقّهم في يد غيرهم.

باب صد و بیست و ششم

سرّ این که در هر عیدی، حزن و اندوه آل محمد علیهم السلام در آن تازه و تجدید می شود

حدیث اول

۲۳۲

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حسن، از



عمرو بن عثمان، از حنّان بن سدير، از عبدالله بن دينار، از امام صادق نقل کرده که آن حضرت فرمودند: ای عبدالله! در هر عيد اضحی و فطری که مسلمانان در آن شادی و شادمانی دارند، حزن و اندوه آل محمد ﷺ در آن تازه و تجدید می شود.

عرض کردم: برای چه اندوهشان تجدید می شود؟
فرمودند: برای این که می بینند حقشان در دست دیگری است. [مقصود آن است که رهبری و زعامت از آن خاندان نبوت است و دیگران غصب کرده اند.]

باب ۱۲۷

علة إخراج الفطرة

۱- أبي الله قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن محمد بن عبدالله، عن محمد بن عبدالجبار، عن صفوان بن يحيى، عن إسحاق بن عمار، عن معتب، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: اذهب فاعط عن عيالنا الفطرة، و أعط عن الرقيق بأجمعهم، و لا تدع منهم أحداً، فإنك إن تركت منهم إنساناً تخوّفت عليه الفوت، فقلت: و ما الفوت؟ قال: الموت.

باب صد و بیست و هفتم

فلسفه پرداخت زکات فطره

حدیث اول

۲۳۳

پدرم ﷺ از سعد بن عبدالله، از محمد بن عبدالله، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن يحيى، از اسحاق بن عمار، از معتب، وی می گوید: امام صادق ﷺ به من فرمودند: برو، از خانواده ما زکات را پرداز، و نیز فطره همه خدمتگزاران را پرداخت نما و کسی از آنان را وامگذار، چون اگر کسی را کنار گذاری از فوتش بیمناکم.



عرض کردم: مقصودتان از «فوت» چیست؟

فرمودند: مردن.

باب ۱۲۸

العلة التي من أجلها صار التمر في الفطرة أفضل من غيره

۱- حدَّثنا محمد بن الحسن عليه السلام قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار، عن ابن هاشم، و أيوب بن نوح، و محمد بن عبد الجبار، و يعقوب بن يزيد، عن محمد بن أبي عمير، عن هشام بن عبد الحكم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: التمر في الفطرة أفضل من غيره، لأنه أسرع منفعة، و ذلك أنه إذا وقع في يد صاحبه أكل منه. و قال: نزلت الزكّات و ليس للنّاس أموال، و إنّما كانت الفطرة.

باب صد و بیست و هشتم

سرّ این که خرما در زکات فطره از دیگر اجناس بهتر است

حدیث اول

(۲۳۴)

محمد بن حسن عليه السلام از محمد بن حسن صفار، از ابن هاشم و ایوب بن نوح و محمد بن عبد الجبار و یعقوب بن يزيد، از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن حکم، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: خرما در زکات فطره از دیگر اشیاء بهتر است، زیرا سریع تر از دیگر اجناس به مصرف می رسد، و همین که به مستحقش داده شود، از آن استفاده می کند.

آنگاه حضرت فرمودند: حکم زکات هنگامی نازل شد که مردم اموال چندانی نداشتند و فقط فطره به آنها تعلق می گرفت نه زکات مال.



باب ١٢٩

العلّة التي من أجلها عدل الناس في الفطرة من صاع إلى نصف صاع

١- حدثنا محمد بن الحسن عليه السلام قال: حدثنا الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة، عن أبي المغراء، عن الحسن الحذاء، عن أبي عبد الله عليه السلام أنّه ذكر صدقة الفطرة إنّها على كلّ صغير و كبير من حرّ أو عبد ذكر أو أنثى صاع من زبيب أو صاع من شعير أو صاع من ذرة، قال: فلمّا كان في زمن معاوية و خصب الناس عدل الناس ذلك إلى نصف صاع من حنطة.

باب صد و بیست و نهم

سرّ این که مردم در پرداخت زکات فطره
از یک صاع به نیم صاع عدول کردند

حدیث اول

٢٣٥

محمد بن حسن، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از فضالة، از ابی مغراء، از حسن حذاء، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: زکات فطره بر هر فرد صغیر و کبیر، آزاد یا بنده، مرد یا زن واجب می باشد و مقدار آن یک صاع [= یک من] از کشمش، جو و یا ذرت است، و چون در زمان معاویه تنگدست و کم درآمد شدند، از آن مقدار «یک صاع» به نیم صاع از گندم، عدول کردند.



٢- و عنه، عن حمّاد بن عیسی، عن معاوية بن وهب، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: في الفطرة جرت السنّة بصاع من تمر أو صاع من زبيب أو صاع من شعير، فلمّا كان في زمن عثمان و كثرت الحنطة قومه الناس، فقال: نصف صاع من برّ بصاع من شعير.



حدیث دوم

۲۳۶

محمد بن حسن، از حماد بن عیسی، از معاویه بن وهب نقل نموده، وی می گوید:
از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: در زکات فطره سنت بر این جاری شده بود که
یک صاع از خرما، یا کشمش و یا جو پردازند، اما در زمان عثمان گندم فراوان و
ارزشمند شد، عثمان گفت: نیم صاع از گندم معادل یک صاع جو می باشد.



۳- و عنه، عن علي بن الحسن بن فضال، عن عباد بن يعقوب، عن إبراهيم بن يحيى،
عن أبي عبدالله، عن أبيه عليه السلام: إنَّ أوَّلَ من جعل مَدِينَ من البرِّ عدل صاع من تمر عثمان.

حدیث سوم

۲۳۷

محمد بن حسن، از علی بن حسن بن فضال، از عباد بن یعقوب، از ابراهیم بن
یحیی، از امام صادق، از پدر بزرگوارش نقل کرده که فرمودند: نخستین کسی که دو
مد [= دو چارک] از گندم را معادل یک من از خرما قرار داد، عثمان بود.



۴- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ
يَزِيدَ، عَنْ يَاسِرِ الْقَمِيِّ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ: الْفِطْرَةُ صَاعٌ مِنْ حِنْطَةٍ، أَوْ صَاعٌ
مِنْ تَمْرٍ، أَوْ صَاعٌ مِنْ زَبِيبٍ، وَ إِنَّمَا خَفَّفَ الْحِنْطَةَ مُعَاوِيَةُ.

حدیث چهارم

۲۳۸

محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفار، از یعقوب بن یزید، از یاسر قمی، از
امام رضا علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: مقدار زکات فطره یک من گندم، یا
خرما و یا کشمش می باشد، اما معاویه گندم را تخفیف داد و کمتر حساب نمود.

باب ۱۳۰

العلة التي من أجلها

روي أن الجيران أحق بالفطرة من غيرهم

۱- أبي الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرحمن، عن إسحاق بن عمار، عن أبي إبراهيم عليه السلام قال: سألته عن صدقة الفطرة أعطيها غير أهل ولايتي من فقراء جبراني؟ قال: نعم، الجيران أحق بها لمكان الشهرة.

باب صدق و سوام

سر این که همسایه تهیدست

در گرفتن زکات فطره از دیگران سزاوارتر است

حدیث اول

۲۳۹

۱. پدرم عليه السلام از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمن، از اسحاق بن عمار، از حضرت کاظم عليه السلام نقل کرده، وی می گوید: از آن حضرت پرسیدم: آیا زکات فطره را می توانم به غیر نزدیکانم یعنی همسایه های تنگدست و نیازمند بدهم؟ فرمودند: آری، همسایگان سزاوارترند، زیرا ظاهر حالشان، آشکار و مشخص است.^۱

۱. «حق جوار» در اسلام به اندازه ای اهمیت دارد که در وصایای معروف امیرمؤمنان عليه السلام می خوانیم: «مَا زَالَ رَسُولُ اللَّهِ يُوصِي بِهِمْ حَتَّى ظَنُّوا أَنَّهُ سَيُورِثُهُمْ؛ آن قدر پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آنها سفارش کرد، که ما فکر کردیم شاید دستور دهد همسایگان از یکدیگر ارث ببرند». (نهج البلاغه، بخش نامه ها، شماره ۴۷) در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که: در یکی از روزها سه بار فرمود: «وَاللَّهِ لَا يُؤْمِنُ: به خدا سوگند چنین کسی ایمان ندارد...».

عرض شد: چه کسی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الَّذِي لَا يَأْمَنُ جَارُهُ بَوَائِقِهِ؛ کسی که همسایه اش از مزاحمت و آزار او در امان نیست». (بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۹۶)



باب ١٣١

العلة التي من أجلها حرم الله عز وجل الكبائر

١- حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمته الله قال: حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي، قال: حدثنا أحمد بن أبي عبدالله، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، قال: حدثني أبو جعفر محمد بن علي الرضا، قال: حدثني أبي الرضا علي بن موسى، قال: سمعت أبا الحسن موسى بن جعفر رحمته الله يقول: دخل عمرو بن عبيد البصري على أبي عبدالله رحمته الله فلما سلم و جلس عنده تلا هذه الآية قوله تعالى: ﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشِ﴾ ثم أمسك عنه، فقال له أبو عبدالله: ما أسكتك؟ قا: أحب أن أعرف الكبائر من كتاب الله.

فقال: نعم، يا عمرو! أكبر الكبائر الشرك بالله، يقول الله تبارك و تعالى: ﴿إِنَّهُ مَنْ يَشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ﴾. و بعده الأيأس من روح الله؛ لأن الله تعالى يقول: ﴿وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾، و الأمن من مكر الله؛ لأن الله يقول: ﴿وَلَا يَأْمَنُ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ﴾. و منها عقوق الوالدين؛ لأن الله تعالى جعل العاق جباراً شقيّاً، و قتل النفس التي حرم الله إلا بالحق؛ لأن الله تعالى يقول: ﴿فَجَزَاءُ هُ جَهَنَّمَ خَالِداً فِيهَا﴾، و قذف المحصنات؛ لأن الله تعالى يقول: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ﴾ إلى قوله: ﴿لَعَنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾، و أكل مال اليتيم ظلماً لقوله تعالى: ﴿إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَاراً سَيَصْلُونَ سَعيراً﴾، و الفرار من الزحف؛ لأن الله تعالى يقول: ﴿وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمَ وَ بئس المصير﴾.

و أكل الربا؛ لأن الله عز وجل يقول: ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ﴾، و السحر؛ لأن الله تعالى يقول: ﴿وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ



اشتراه ماله في الآخرة من خلاق ﴿﴾، و الزنا؛ لأن الله تعالى يقول: ﴿و من يفعل ذلك يلق أثاماً يضاعف له العذاب يوم القيامة و يخلد فيه مهاناً إلا من تاب﴾، و اليمين الغموس؛ لأن الله عز وجل يقول: ﴿إن الذين يشترون بعهد الله و أيمانهم ثمناً قليلاً أولئك لا خلاق لهم في الآخرة﴾.

و الغلول، يقول الله عز وجل: ﴿و من يغلل يأت بما غل يوم القيامة﴾، و منع الزكاة المفروضة؛ لأن الله تعالى يقول: ﴿فتكوي بها جباههم و جنوبهم﴾، و شهادة الزور، و كتمان الشهادة؛ لأن الله تعالى يقول: ﴿و من يكتمها فإنه آثم قلبه﴾، و شرب الخمر؛ لأن الله عز وجل عدل بها عبادة الأوثان، و ترك الصلاة متعمداً؛ لأن رسول الله ﷺ قال: من ترك الصلاة متعمداً فقد برئ من ذمة الله و ذمة رسول الله ﷺ، و نقض العهد، و قطيعة الرحم؛ لأن الله عز وجل يقول: ﴿أولئك لهم اللعنة و لهم سوء الدار﴾.

قال: فخرج عمرو و له صراخ من بكائه و هو يقول: هلك من قال برأيه، و نازعكم في الفضل و العلم.

مرکز تحقیقات فقهی و حقوقی اسلامی

باب صد و سی و یکم

فلسفه تحریم گناهان بزرگ

حدیث اول

۲۴۰

محمد بن موسی بن متوکل رضی الله عنه از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبدالله، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از امام جواد علیه السلام، حضرت فرمود: پدرم علی بن موسی علیه السلام فرمود: از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که فرمود: عمرو بن عبید بصری^۱

۱. عمرو بن عبید بصری، مکنی به «ابوعثمان» و «ابومروان» شیخ معتزله در عصر خویش، جد او از فارس بود، پدرش ابتدا بافنده و سپس از افراد پلیس حجاج در بصره شد.



محضر امام صادق علیه السلام شرفیاب شد، سلام کرد و نزد آن حضرت نشست، آنگاه این آیه شریفه را تلاوت کرد:

﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ...﴾: «آنان که از گناهان بزرگ و اعمال زشت دوری می‌کنند...»^۱ سپس سکوت کرد و چیزی نگفت!

امام علیه السلام فرمودند: چرا ساکت شدی؟

عرض کرد: دوست دارم - از کتاب خدا و بیان شما - درباره گناهان کبیره شناخت پیدا کنم.^۲

امام علیه السلام فرمودند: ای عمرو! بزرگ‌ترین گناهان، شرک به خداوند است، در قرآن کریم آمده است: ﴿...إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ...﴾: «زیرا هر کس شریکی برای خدا قرار دهد، خداوند بهشت را بر او حرام کرده است؛ و جایگاه او دوزخ است».^۳

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی

→ عمرو به زهد و علم شهرت یافت و نزد منصور خلیفه عباسی تقریبی بسیار داشت. وی ابتدا شاگرد ابوالحسن اشعری بود، سپس بر اثر اختلاف با او در برخی مسائل کلامی از او جدا شد. مشار الیه به سال ۱۴۴ هـ. ق در «مران» نزدیک مکه درگذشت. (معارف و معاریف، ج ۷، ص ۵۲۲)

۱. سوره نجم، آیه ۳۲.
۲. بعضی همه گناهان را کبیره می‌دانند، چون در برابر خداوند بزرگ هر گناهی بزرگ است، بعضی «کبیره» و «صغیره» را امر نسبی تلقی کرده، و هر گناهی را نسبت به گناه مهم‌تر صغیره می‌دانند، و نسبت به گناه کوچک‌تر کبیره. برخی نیز، معیار در کبیره بودن را وعده عذاب الهی نسبت به آن در متن قرآن دانسته‌اند، ولی از همه بهتر این که گفته شود: با توجه به این که تعبیر به «کبیره» دلیل بر عظمت گناه است، هر گناهی که یکی از شرائط زیر را داشته باشد، «کبیره» به شمار می‌آید:

الف: گناهانی که خداوند وعده عذاب درباره آن داده است.

ب: گناهانی که در نظر اهل شرع و لسان روایات، با عظمت یاد شده است.

ج: گناهانی که در منابع شرعی، بزرگ‌تر از گناهی شمرده شده که جزء کبائر است.
د: و بالاخره، گناهانی که در روایات معتبر، به کبیره بودن آن تصریح شده است. (تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۵۵۰)

۳. سوره مائده، آیه ۷۲.



بعد از آن، مایوس شدن و ناامیدی از رحمت خداوند است، زیرا خدای سبحان در قرآن می‌فرماید: ﴿... وَ لَا تَتَّأَسُّوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ، إِنَّهُ لَا يَتَّأَسُّ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾: «و از رحمت خدا مایوس نشوید که از رحمت خدا جز قوم کافر مایوس نمی‌شوند».^۱

یکی دیگر از گناهان کبیره، ایمن دانستن از مکر خداوند است، چه آن که خدای سبحان در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ﴾: «آیا آنها خود را از مکر الهی در امان می‌دانند؟! در حالی که جز زیانکاران خود را از مکر (و مجازات) خدا ایمن نمی‌دانند».^۲

[«مکر» در لغت عرب با آنچه که در فارسی امروز از آن می‌فهمیم بسیار تفاوت دارد. در فارسی امروز، مکر به معنای نقشه‌های شیطانی و زیان‌بخش می‌باشد، در حالی که در ریشه اصلی لغت عرب «مکر» به معنای هر نوع چاره‌اندیشی برای بازگرداندن کسی از هدفش می‌باشد، اعم از این که به حق باشد یا به باطل. بنابراین، منظور از «مکر الهی» آن است که: خداوند، مجرمان را با نقشه‌های قاطع و شکست‌ناپذیر بدون اختیار خودشان از زندگانی مرفه و هدف‌های خوشگذرانی باز می‌دارد، و اشاره به همان کیفرها و بلاهای ناگهانی و بیچاره‌کننده است].^۳

یکی دیگر از گناهان کبیره، «عاق والدین» است، خداوند بزرگ، شخص مغضوب والدین را ستمگر و نگون‌بخت معرفی کرده است.

[پیامبر اکرم ﷺ فرمود: إِيَّاكُمْ وَ عُقُوقَ الْوَالِدَيْنِ فَإِنَّ رِيحَ الْجَنَّةِ تُوْجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَلْفِ عَامٍ وَ لَا يَجِدُهَا عَاقٌ؛ بترسید از این که: عاق پدر و مادر و مغضوب آنها شوید، زیرا بوی بهشت از هزار سال راه به مشام می‌رسد، ولی هیچ گاه به کسانی که مورد

۱. سوره یوسف، آیه ۸۷.

۲. سوره اعراف آیه ۹۹.

۳. تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۳۲۰.



خشم پدر و مادر هستند، نخواهد رسید».^۱

این تعبیر اشاره لطیفی به این موضوع است که: چنین اشخاصی نه تنها در بهشت گام نمی‌گذارند، بلکه در فاصله بسیار زیادی از آن قرار دارند و حتی نمی‌توانند به آن نزدیک شوند.

«قتل نفس» نیز یکی از گناهان کبیره است که خدای سبحان آن را حرام نموده، مگر آن که به حق باشد، زیرا خداوند بزرگ در قرآن مجید می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا...﴾: «هر کس، فرد باایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است در حالی که همیشه و جاودانه در آن می‌ماند».^۲

[در روایات تعبیراتی پیرامون اهمیت قتل افراد بی‌گناه و باایمان وارد شده که انسان با شنیدن آن می‌لرزد، در حدیثی از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «لَزَّوَالُ الدُّنْيَا أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ قَتْلِ امْرِئٍ مُسْلِمٍ» از بین رفتن جهان در پیشگاه خدا از کشتن یک فرد مسلمان کوچک‌تر است» و نیز می‌فرماید: «لَوْ أَنَّ رَجُلًا قُتِلَ بِالمَشْرِقِ وَ آخَرُ رَضِيَ بِالمَغْرِبِ لَأَشْرَكَ فِي دَمِهِ» اگر انسانی در شرق جهان کشته شود و دیگری در غرب عالم به این عمل راضی باشد، شریک خون او است»].^۳

یکی دیگر از گناهان کبیره، نسبت ناروا به زنان پاکدامن و عقیف است، چه آن که خدای سبحان می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَ الآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾: «کسانی که زنان پاکدامن و بی‌خبر (از هر گونه آلودگی) و مؤمن را متهم می‌سازند، در دنیا و آخرت از رحمت الهی بدورند و عذاب بزرگ [و هولناکی] در انتظار آنهاست».^۴

۱. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۵۷.

۲. سوره نساء، آیه ۹۳.

۳. المنار، ج ۵، ص ۳۶۱، به نقل از تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۷۰.

۴. سوره نور، آیه ۲۳.



[در آیه شریفه، سه صفت برای این زنان ذکر شده است: محصنات: «زنان پاکدامن»، غافلات: «دور از هر گونه آلودگی» مؤمنات: «زنان با ایمان» و بدین ترتیب، نشان می‌دهد: تا چه اندازه نسبت ناروا دادن به این افراد، ظالمانه، ناجوانمردانه و در خور کیفری بس بزرگ و هولناک است.]^۱

از جمله گناهان کبیره، خوردن مال یتیم از روی ظلم و بیداد است؛ چه آن که خدای تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾: «آنان که اموال و دارائی یتیمان را از روی ستم و ظلم می‌خورند، (در حقیقت) تنها آتش می‌خورند؛ و به زودی در شعله‌های آتش (دوزخ) می‌سوزند».^۲

[از آیه شریفه چنین استفاده می‌شود که اعمال ما، گذشته از چهره ظاهری خود، یک چهره واقعی نیز دارد که در این جهان از نظر ما پنهان و مستور است، این چهره‌های واقعی و درونی در سرای دیگر آشکار می‌شوند و در واقع مسأله «تجسم اعمال» را تشکیل می‌دهند.

قرآن می‌فرماید: کسانی که مال یتیم را می‌خورند، گر چه چهره ظاهری عملشان بهره‌گیری از غذاهای لذیذ و رنگین است، اما چهره واقعی و باطنی این غذاها، شعله‌های آتش سوزان است.

چهره واقعی عمل، همواره تناسب خاصی با کیفیت ظاهری عمل دارد، همان گونه که خوردن مال یتیم و از بین بردن حقوقش، قلب او را می‌سوزاند و روح او را آزار می‌دهد، چهره واقعی این عمل، همان آتش سوزان است.]

۱. تعبیر به «غافلات» تعبیر لطیف و جالبی است که اوج پاکی آنها را از هر گونه انحراف و آلودگی و ناپاکدامنی مشخص می‌کند، یعنی آنها نسبت به انحراف و آلودگی‌های جنسی آن چنان بی‌اعتنا هستند که گوئی اصلاً از آن خبر ندارند؛ چه آن که موضع انسان در برابر گناه و لغزش، گاه به صورتی در می‌آید که: اساساً تصور گناه از ذهن و اندیشه او بیرون می‌رود، و این عالی‌ترین مرحله تقوا است.

۲. سوره نساء، آیه ۱۰.



از جمله گناهان کبیره، فرار از جنگ و جهاد است، خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ يَشْسُ الْمَصِيرُ﴾: «و هر کس در آن هنگام [= مصاف با دشمن] به آنها پشت کند - مگر این که هدفش کناره‌گیری از میدان جنگ برای حمله مجدد، و یا به قصد پیوستن به گروهی از مجاهدان باشد - چنین کسی به غضب خدا گرفتار خواهد شد؛ و جایگاه او دوزخ است، و چه بد جایگاهی است!...»^۱

یکی دیگر از گناهان کبیره، رباخواری است، خداوند می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا...﴾: «کسانی که ربا می‌خورند، (در قیامت) برنمی‌خیزند، مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان دیوانه شده (و نمی‌تواند تعادل خود را حفظ کند)».^۲

[در روایتی در تفسر آیه می‌خوانیم: امام صادق علیه السلام فرمود: «أَكِلُ الرِّبَا لَا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّىٰ يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ» رباخوار از این دنیا بیرون نمی‌رود، مگر این که به نوعی از جنون مبتلا خواهد شد».^۳

و در روایت دیگر برای مجسم ساختن حال رباخواران شکمبار که تنها به فکر منافع خویش هستند و ثروتشان و بال آنها خواهد شد، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده: (هنگامی که به معراج رفتم گروهی را دیدم به حدی شکم آنان بزرگ بود که هر چه تلاش می‌کردند بر خیزند و راه روند، نمی‌توانستند و پی در پی به زمین می‌خوردند، از جبرئیل سؤال کردم: اینها چه افرادی هستند و جرمشان چیست؟ جواب داد: اینها رباخواران هستند).^۴

۱. سوره انفال، آیه ۱۶.

۲. سوره بقره، آیه ۲۷۵.

۳. بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۱۲۰.

۴. بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۱۱۶.



روایت اول، حالت آشفته‌گی رباخوار را در این جهان منعکس می‌سازد، و حدیث دوم، حالات آنها را در صحنه قیامت بیان می‌کند.^۱

از جمله گناهان کبیره، سحر و جادو است، خداوند می‌فرماید: ﴿...وَيَتَعَلَّمُونَ مِمَّا يَصْرِفُهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ...﴾: «آنها قسمت هائی را فرا می‌گرفتند که به آنان زیان می‌رسانید و سودی نمی‌داد و به طور مسلم می‌دانستند هر کسی خریدار این گونه متاع باشد، در آخرت بهره‌ای نخواهد داشت».^۲

[همه فقهای اسلام می‌گویند یاد گرفتن و انجام دادن اعمال سحر و جادوگری حرام است، حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئًا مِنَ السَّحْرِ قَلِيلًا أَوْ كَثِيرًا فَقَدْ كَفَرَ وَكَانَ آخِرَ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ...» کسی که سحر بیاموزد، کم یا زیاد، کافر شده است، و رابطه او با خداوند به کلی قطع می‌شود».^۳

البته اگر یاد گرفتن آن به منظور ابطال سحر ساحران باشد اشکالی ندارد، بلکه گاهی به عنوان واجب کفائی می‌بایست عده‌ای سحر را بیاموزند تا اگر مدعی دروغگوئی خواست از این طریق مردم را اغفال یا گمراه کند، سحر و جادوی او را ابطال نمایند، و دروغ مدعی را فاش سازند.

شاهد این سخن، حدیثی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده: یکی از ساحران و جادوگران که در برابر انجام عمل سحر مزد می‌گرفت خدمت امام صادق علیه السلام رسید و عرض کرد: حرفه من سحر بوده است و در برابر آن مزد می‌گرفتم، مخارج زندگی من نیز از همین راه تأمین می‌شد و با همان درآمد، حج خانه خدا را انجام داده‌ام، ولی اکنون آن را ترک و توبه کرده‌ام، آیا برای من راه نجاتی هست؟

۱. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۲۶.

۲. سوره بقره، آیه ۱۰۲.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۲۱۰.



امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمود: «عقد سحر را بگشا، ولی گره جادوگری مزن».^۱
از این حدیث استفاده می شود برای گشودن گره سحر، آموختن و عمل آن بی اشکال است.^۲

یکی دیگر از گناهان کبیره، «زنا» است، خداوند می فرماید: ﴿...وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا إِلَّا مَنْ تَابَ...﴾: «و هر کس چنین کند، مجازات سختی خواهد دید و عذاب او در قیامت مضاعف می گردد، و همیشه با خواری در آن خواهد ماند، مگر کسانی که توبه کنند».^۳

از جمله گناهان کبیره، «سوگند به دروغ» است، خداوند می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ...﴾: «کسانی که پیمان الهی و سوگندهای خود (به نام مقدس او) را به بهای ناچیزی می فروشند، آنها بهره ای در آخرت نخواهند داشت».^۴

از جمله گناهان کبیره، «خیانت» است، چه آن که در قرآن کریم آمده است: ﴿...أَنْ يَغُلَّ وَ مَنْ يَغُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...﴾: «هر کس خیانت کند، روز رستاخیز، آنچه را در آن خیانت کرده، با خود (به صحنه محشر) می آورد».^۵

[امیر مؤمنان علیه السلام در پرهیز از خیانت و نیرنگ می فرماید: ای مردم! وفا همراه راستی است، که سپری محکم تر و نگهدارنده تر از آن سراغ ندارم. آن کس که از بازگشت خود به قیامت آگاه باشد، خیانت و نیرنگ ندارد.

اما امروز در محیط و زمانه ای زندگی می کنیم که بیشتر مردم حيله و نیرنگ را،

۱. بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۲۱۰.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۴۳۵.

۳. سوره فرقان، آیه ۶۸-۷۰.

۴. سوره آل عمران، آیه ۷۷.

۵. سوره آل عمران، آیه ۱۶۱.

زیرکی می‌پندارند، و افراد جاهل آن را اهل تدبیر می‌خوانند.
چگونه فکر می‌کنند؟ خدا بکشد آنها را!!

چه بسا شخصی تمام پیش آمدهای آینده را می‌داند، و راههای مکر و حيله را می‌شناسد، ولی امر و نهی پروردگار مانع اوست، و با این که قدرت انجام آن را دارد، رهایش می‌سازد، اما آن کس که از گناه و مخالفت با دین پروا ندارد از فرصت‌ها برای خیانت و نیرنگ‌بازی، استفاده می‌کند.^۱

یکی دیگر از گناهان کبیره، «خودداری از پرداخت زکات» است، چه آن که خدای سبحان می‌فرماید: ﴿يَوْمَ يُخْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ...﴾: «در آن روز که آن را در آتش جهنم، گرم و سوزان کرده، و با آن صورت‌ها و پهلوها و پشت‌هایشان را داغ می‌کنند؛ (و به آنها می‌گویند) این همان چیزی است که برای خود اندوختید (و گنجینه ساختید)!!».^۲

[آنچه واجب است پرداخت زکات سالانه است و نه غیر آن، بنابراین، هرگاه انسان اموالی را جمع‌آوری کند و هر سال مرتباً مالیات اسلامی آن، یعنی زکات را بپردازد، مشمول آیه فوق نخواهد بود.

در حدیثی از پیامبر ﷺ چنین می‌خوانیم: «أَيُّ مَالٍ أَدَيْتَ زَكَاتَهُ فَلَيْسَ بِكَنْزٍ: هر مال که زکات آن را بپردازی کنز نیست».

و نیز می‌خوانیم، هنگامی که آیه فوق نازل شد، کار بر مسلمانان مشکل گردید و گفتند: با این حکم، هیچ یک از ما نمی‌تواند چیزی برای فرزندان خود ذخیره کند و آینده آنها را تأمین نماید... سرانجام از پیامبر ﷺ سؤال کردند.

رسول خدا ﷺ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَفْرِضِ الزَّكَاةَ إِلَّا لِطَيِّبٍ بِهَا مَا بَقِيَ مِنْ أَمْوَالِكُمْ وَ إِنَّمَا فَرَضَ الْمَوَارِيثَ مِنْ أَمْوَالٍ تَبَقَّى بَعْدَكُمْ: خداوند زکات را واجب نکرده است، مگر

۱. نهج البلاغه، خطبه ۴۱.

۲. سوره توبه، آیه ۳۵.



به خاطر این که باقی مانده اموال شما را برایتان پاک و پاکیزه گردانند، لذا قانون ارث را درباره اموالی که بعد از شما می ماند قرار داده است.» یعنی، اگر گردآوری مال به کلی ممنوع بود، قانون ارث موضوع نداشت.^۱

یکی از گناهان بزرگ، «شهادت دروغین و کتمان آن» است، خدای سبحان می فرماید: ﴿... وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ...﴾: «و شهادت را کتمان نکنید! و هر کس آن را کتمان کند، قلبش گناهکار است».^۲

[بنابراین، کسانی که از حقوق دیگران آگاهند، موظف اند به هنگام دعوت برای ادای شهادت آن را کتمان نکنند، بلکه بسیاری معتقدند در مورد حقوق مردم بدون دعوت نیز، باید ادای شهادت کرد.

از آنجا که کتمان شهادت و خودداری از اظهار آن، به وسیله دل و روح انجام می شود، آن را به عنوان یک گناه قلبی معرفی کرده، می گوید: کسی که چنین کند قلب او گناهکار است].

از گناهان کبیره، «شراب خواری» است، چه آن که خدای سبحان این عمل را معادل پرستش بت ها و قرین آن ساخته است، [آنجا که می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ...﴾: «ای کسانی که ایمان آورده اید! شراب و قمار و بت ها و ازلام (نوعی بخت آزمائی)، پلید و از عمل شیطان است»].^۳

شراب و قمار هم ردیف بت ها ذکر شده است و نشان می دهد خطر شراب و قمار به قدری زیاد است که در ردیف بت پرستی است.

به همین دلیل، در روایتی از پیامبر ﷺ می خوانیم: «شَارِبُ الْخَمْرِ كَعَابِدِ الْوَثْنِ:

۱. تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۴۶۸.

۲. سوره بقره، آیه ۲۸۳.

۳. سوره مائده، آیه ۹۰.

شراب خوار همانند بت پرست است.^۱

از جمله گناهان بزرگ، «نخواندن نماز از روی عمد» است، رسول خدا ﷺ می فرماید: «هر کس نماز را از روی قصد و عمد ترک کند، از پناه خدا و پناه پیامبرش بیزاری جسته است».

«پیمان شکنی و بریدن پیوند خویشاوندی» از گناهان بزرگ محسوب می گردد، خدای سبحان می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾: «و آنها که عهد الهی را پس از محکم کردن می شکنند، و پیوندهائی را که خدا دستور برقراری آن را داده قطع می کنند و در روی زمین فساد می نمایند، لعنت^۲ برای آنهاست و بدی (و مجازات) سرای آخرت».^۳

در خاتمه حدیث امام جواد علیه السلام فرمود: آنگاه راوی «عمرو بن عبید بصری» از محضر امام صادق علیه السلام مرخص شد در حالی که با صدای بلند می گریست و چنین زمزمه می کرد: هلاک شد آن که به رأی خویش عمل کرد و با شما در فضل و دانش به منازعه برخاست.

۲- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى، قَالَ: حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَسَّانٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ بَكِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْكِبَائِرَ سَبْعَ.

۱. همین حدیث در تفسیر «نور الثقلین» ج ۱، ص ۶۶۹ از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است.

۲. «راغب» در کتاب «مفردات» می گوید: «لعن» به معنای طرد کردن و دور ساختن توأم با خشم است. این واژه آنگاه که به خدا در آخرت اضافه شود اشاره به عقوبت و کیفر است، و در دنیا به معنای بریدن از قبول رحمت، و اگر از ناحیه مردم باشد به معنای نفرین است.

۳. سوره رعد، آیه ۲۵.



حدیث دوم

۲۴۱

احمد بن حسن، از احمد بن یحیی، از بکر بن عبدالله بن حبیب، از محمد بن عبدالله، از علی بن حسان، از عبدالرحمن بن بکیر، از امام صادق نقل نموده که آن حضرت فرمودند: هفت گناه از گناهان کبیره به شمار می آید.^۱



۳- اَبی‌الله قال: حدَّثنا عبدالله بن جعفر الحمیری، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة، عن جعفر بن محمد، عن آبائه علیهم السلام: أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: تاركوا الترك ما ترکوکم، فإن کلبهم شدید، و کلبهم خسیس.

حدیث سوم

۲۴۲

پدرم علیه السلام از عبدالله بن جعفر حمیری، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، از امام صادق علیه السلام از نیاکان بزرگوارشان علیهم السلام نقل کرده که فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تا زمانی که ترکان متعرضتان نگشته اند با آنان مستیزید، چه آنکه سگ آنها سخت و پست می باشد.^۲

۱. در روایات اسلامی، تعداد کبائر مختلف ذکر شده، در بعضی تعداد آنها هفت گناه «قتل نفس، عقوق والدین، رباخواری، بازگشت به دارالکفر پس از هجرت، نسبت زنا به زنان پاکدامن دادن، خوردن مال یتیم و فرار از جهاد».

و در برخی دیگر تعداد آن هفت گناه شمرده شده، با این تفاوت که به جای عقوق والدین «کُلَّمَا أُوجِبَ اللهُ عَلَيْهِ النَّارُ: آنچه خداوند دوزخ را برای آن واجب کرده» ذکر شده است.

در بعضی دیگر، تعداد آنها ده گناه، و در بعضی نوزده گناه، و در برخی تعداد بیشتری دیده می شود. این تفاوت در شمارش تعداد کبائر، به خاطر آن است که همه گناهان کبیره نیز یکسان نیست، بلکه بعضی از اهمیت بیشتری برخوردار است، و به تعبیر دیگر «اکبر الکبائر» است، بنابراین تضادی در میان آنها وجود ندارد.

۲. «تُرک» تَقِیض «تازیکی»: طایفه بزرگی از طوایف انسانی که گویند از نسل «یافت بن نوح»



۴- أبي الله قال: سعد بن عبدالله، عن ابراهيم بن هاشم، عن عبدالله بن حماد، عن شريك، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: لا تسبوا قريشاً، ولا تبغضوا العرب، ولا تذلوا الموالي، ولا تساكنوا الخوز، ولا تزوجوا إليهم، فإن لهم عرقاً يدعوهم إلى غير الوفاء.

حدیث چهارم

۲۴۳

پدرم ﷺ از سعد بن عبدالله، از ابراهيم بن هاشم، از عبدالله بن حماد، از شريك، از

→ می باشند. از حدیقه یمانی نقل شده که رسول خدا ﷺ فرمود: تا زمانی که ترکان متعرضتان نگشته اند با آنان ستیز ننمایید، زیرا نخستین گروهی که سلطنت و مواهب خدادادی امت مرا به تاراج می برند، «بنو قنطور بن کرکر» می باشند، و آنها همین ترکانند. تاریخ نگاران نوشته اند: نخستین خلیفه ای که ترکان را به امور اداری گماشت، معتصم عباسی بود، و ترکان بودند که متوکل عباسی را به قتل رسانیدند، و این امر گفتار پیامبر ﷺ را تصدیق می کند که طبرانی به سند صحیح از ابن مسعود روایت کرده که آن حضرت فرمود: «أتركوا الترك ما تركوكم؛ فإن أول من يسلب أمتي ملكهم و ما خولهم الله بنو قنطوراء: تا زمانی که ترکان متعرضتان نشده اند متعرضشان مشوید؛ زیرا نخستین کسی که سلطنت و مواهب خداوندی را از امت من می ستاند همین ترکانند. از افراسیاب نقل شده که گفت: ترکان به در و مشک می مانند، که تا از معدنشان جدا نشوند، درخشش نکنند.

از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمود: امت مرا گروهی بهن چهره، کوچک چشم، سه بار مورد حمله قرار دهند و تا جزیره العرب آنها را تعقیب کنند، در هجوم نخستین هر که از آنها بگریزد نجات یابد، در دومین هجوم برخی نجات یافته و برخی هلاک می شوند، و در سومین یورش همه را قلع و قمع می کنند.

عرض شد: یا رسول الله! آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: ترک، و آنچنان بر این امت چیره شوند که اسبهایشان را به درب مساجد ببندند.

لازم به توضیح است که مقصود از «ترک» در روایات یاد شده (بر فرض صحت سند آنها) نژاد خاصی است از بشر، نه دارندگان زبان خاصی، چنان که به ظاهر چنین توهم می شود. (معارف و معاریف، ج ۳، ص ۵۴۷)



جابر، از امام باقر علیه السلام نقل شده که آن بزرگوار فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: قریش را دشنام ندهید و با عرب کینه توزی نکنید، ولی نعمت های خود را خوار و توهین نکنید، در منطقه خوزستان اقامت نکنید و با اهالی آن ازدواج ننمایید که در آنها رگی است که به بی وفائی می خواند.

[جوهری و دیگران گفته اند که خُوزی، نژادی از مردم است. (مجمع البحرین) در معجم البلدان آمده: خوزی اهالی خوزستان را گویند. برخی می گویند: اهالی کوهی در اصفهان به این نام موسومند].



۵- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانٍ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ عَبْدِوَسِّ بْنِ أَبِي عُبَيْدَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ الرَّضَاءَ علیه السلام يَقُولُ: أَوَّلُ مَنْ رَكِبَ الْخَيْلَ إِسْمَاعِيلُ، وَكَانَتْ وَحْشِيَّةً لَا تَرْكَبُ، فَسَخَّرَهَا اللَّهُ تَعَالَى عَلَى إِسْمَاعِيلَ مِنْ جَبَلٍ مَنَى، وَإِنَّمَا سَمَّيْتُ الْخَيْلَ الْعَرَابَ؛ لِأَنَّ أَوَّلَ مَنْ رَكَبَهَا إِسْمَاعِيلُ.



محمد بن حسن علیه السلام از محمد بن حسن صفار، از عباس بن معروف، از محمد بن سنان، از طلحه بن زید، از عبدوس بن ابی عبیده، وی می گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمودند: نخستین کسی که بر اسب سوار شد، حضرت اسماعیل علیه السلام بود و پیش از آن اسب جزء حیوانات وحشی بوده است، خداوند این حیوان را از کوه منی آورد و برای اسماعیل علیه السلام رام ساخت و چون اسماعیل علیه السلام عرب زبان بوده، اسبان نجیب را «عراب» نامند.



۶- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ

معروف، عن عاصم، عن أبي بكر الحضرمي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن الرجل يفتری علی الرجل من جاهلیة العرب؟ قال: یضرب حدّاً. قلت: حدّاً؟! قال: نعم، إنّه یدخل علی رسول الله صلی الله علیه و آله.

حدیث ششم

۲۴۵

محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفار، از عباس بن معروف، از ابی بکر حضرمی، وی می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی به کسی افترا بسته و گفته: این عمل و این حرکتی که انجام داده بیانگر نادانی و جهل عرب بودنش می باشد، بفرمایید حکمش چیست؟

حضرت فرمودند: بر شخص افترازننده حد جاری می شود!
عرض کردم: او را حد بزنند؟! فرمودند: آری، او با این کلام در واقع به رسول خدا صلی الله علیه و آله اهانت نموده است!

مرکز تحقیقات فقهی و حقوقی

۷- حدّثنا الحسین بن أحمد رضی الله عنه عن أبيه، عن محمد بن أحمد بن محمد، عن الأصمغ، عن بعض أصحابنا، عن رواه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سمع أبو عبد الله رجلاً من قريش يكلم رجلاً من أصحابنا، فاستطال عليه القرشي بالقرشية، و استخزى الرجل لقرشيته، فقال له أبو عبد الله عليه السلام: اجبه، فإنك بالولاية أشرف منه نسباً.

حدیث هفتم

۲۴۶

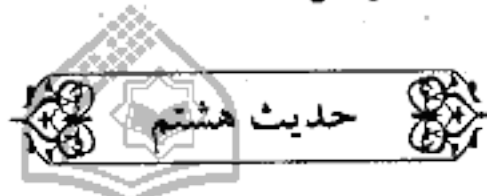
حسین بن احمد رضی الله عنه از پدرش، از محمد بن احمد بن محمد، از اصمغ، از برخی اصحاب، از کسی که روایت کرده، از امام صادق علیه السلام، راوی می گوید: امام صادق علیه السلام از مردی قریشی شنیدند که با فردی از اصحاب ما بحث و گفتگو می کرد، مرد قریشی خود را بر آن مرد برتر دانسته و همواره فخر می فروخت و آن شخص در برابر قریشی



اظهار کوچکی می کرد. حضرت به او فرمود: پاسخ او را بده (و در برابر او خودت را کوچک و ذلیل نکن)، تو به واسطه محبت به ما و داشتن ولایت، از نظر نسب، برتر و شریف تر از او هستی!



۸- و بهذا الإسناد، عن محمد بن أحمد، عن إبراهيم بن هاشم، عن جعفر بن محمد إبراهيم الهمداني، عن العباس بن العاص، عن إسماعيل بن دينار، يرفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال: افتخر رجلان عند أمير المؤمنين عليه السلام فقال: أتفتخران بأجساد بالية، و أرواح في النار، إن يكن لك عقل فإن لك خلقاً، و إن يكن لك تقوى فإن لك كرماً، و إلا فالحمار خير منك، و لست بخير من أحد.



حدیث هشتم

۲۴۷

با همان اسناد پیشین، از محمد بن احمد، از ابراهیم بن هاشم، از جعفر بن محمد ابراهیم همدانی، از عباس بن عاص، از اسماعیل بن دینار - حدیث را به صورت مرفوع - از امام صادق عليه السلام نقل کرد که آن بزرگوار فرمودند: دو نفر در حضور امیر مؤمنان عليه السلام صحبت می کردند و بر یکدیگر فخر می فروختند، حضرت فرمودند: آیا به این بدن هائی که به زودی در معرض نابودی قرار می گیرند و به روح هائی که گرفتار آتش خواهند شد، افتخار می کنید و به هم می بالید؟!

اگر از اندیشه و عقلی سالم برخوردار باشید، خلقتی در خور تحسین داری، یا اگر از گوهر تقوا و پرهیزکاری بهره مند باشی، از کرامت و سیادت برخورداری، و گرنه درازگوش از تو بهتر است، و از کسی برتر نخواهی بود.^۱

۱. امیر مؤمنان عليه السلام درباره ترک غرور و خود بزرگ بینی می فرماید: «ضَعْ فَخْرَكَ، وَ اخْطُطْ كِبْرَكَ، وَ ادْكُرْ قَبْرَكَ: فخر فروشی را کنار بگذار، خود بزرگ بینی را رها کن، به یاد مرگ باش.» (نهج البلاغه).

۹- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّقَّارُ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَارٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، رَفَعَهُ قَالَ: قَالَ لَقْمَانُ لَابْنَهُ: يَا بَنِي! اخْتَرِ الْمَجَالِسَ عَلَى عَيْنِيكَ، فَإِنْ رَأَيْتَ قَوْمًا يَذْكُرُونَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَاجْلِسْ مَعَهُمْ، فَإِنَّكَ إِنْ تَكَّ عَالِمًا يَنْفَعُكَ عِلْمُكَ، وَيَزِيدُوكَ عِلْمًا، وَإِنْ كُنْتَ جَاهِلًا عِلْمُوكَ، وَ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَصْلَحَهُمْ بِرَحْمَةٍ فَتَعَمَّكَ مَعَهُمْ، وَإِذَا رَأَيْتَ قَوْمًا لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ فَلَا تَجْلِسْ مَعَهُمْ، فَإِنَّكَ إِنْ تَكَّ عَالِمًا لَا يَنْفَعُكَ عِلْمُكَ، وَإِنْ تَكَّ جَاهِلًا يَزِيدُوكَ جَهْلًا، وَ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَصْلَحَهُمْ بِعُقُوبَةٍ فَتَعَمَّكَ مَعَهُمْ.

حدیث نهم

۲۴۸

محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفار، از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبدالرحمن، حدیث را به صورت مرفوع نقل نموده که جناب لقمان به فرزندش گفت:

پسر من! در مورد ورود و خروج به مجالس و نشست و برخاست با مردم، خوب اندیشه کن اگر گروهی را دیدی که به یاد خداوند هستند، با آنان بنشین، چه آن که اگر عالم باشی، چنین مجلسی به میزان دانش و آگاهی تو خواهد افزود، و چنانچه ناآگاه باشی، در این صورت به تو آگاهی و دانش می بخشد، امید است خداوند لطف و رحمت خود را شامل ایشان نماید، تو را نیز مشمول آن قرار دهد.

اگر گروهی را دیدی که از یاد خداوند غافل اند از مجالست و همراهی با آنان پرهیز کن، چه آن که اگر عالم باشی، دانش و آگاهی تو نفعی به حالت نخواهد داشت، و

→ حکمت ۳۹۸

و در مورد راه غرور زدایی می فرماید: «مَا لِابْنِ آدَمَ وَالْفَخْرِ: أَوَّلُهُ نُطْقُهُ، وَ آخِرُهُ جِيفَتُهُ وَ لَا يَزُقُّ نَفْسَهُ، وَ لَا يَدْفَعُ حَتْفَهُ: فرزند آدم را با فخر فروشی چه کار؟ او که در آغاز نطفه ای گندیده، و در پایان مرداری بدبو است، نه می تواند روزی خویشتن را فراهم کند، و نه مرگ را از خود دور سازد!»

(نهج البلاغه، حکمت ۴۵۴)



چنانچه ناآگاه باشی، چنین مجلسی بر جهل و نادانی تو خواهد افزود، شاید کیفر خداوند به آنان برسد که در این صورت تو را نیز در بر خواهد گرفت.

[در مورد شخصیت «لقمان» حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که: «حَقًّا أَقُولُ لَمْ يَكُنْ لُقْمَانُ نَبِيًّا، وَلَكِنْ كَانَ عَبْدًا كَثِيرَ التَّفَكُّرِ، حَسَنَ الْيَقِينِ، أَحَبَّ إِلَهُهُ فَأَحَبَّهُ وَ مَنْ عَلَيْهِ بِالْحِكْمَةِ...» به حق می‌گویم: «لقمان» پیامبر نبود، ولی بنده‌ای بود که بسیار تفکر و اندیشه می‌کرد، ایمان و یقینش عالی بود، خدا را دوست می‌داشت، و خدا نیز او را دوست داشت و نعمت حکمت را به او ارزانی فرمود...».

در بعضی از روایات آمده: شخصی به «لقمان» گفت: مگر تو با ماشبانی نمی‌کردی؟ در پاسخ گفت: آری چنین است. پرسید: پس از کجا این همه دانش و حکمت نصیب تو شد؟

در پاسخ گفت: «قَدَّرَ اللَّهُ، وَ أَدَاءُ الْأَمَانَةِ وَ صِدْقُ الْحَدِيثِ وَ الصَّمْتُ عَمَّا لَا يُغْنِينِي: این خواست خدا بود، اداء امانت کردن، راستگویی و سکوت در برابر آنچه به من مربوط نبود.»^۱



۱۰- أَبِي اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ زُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ بَرِيدِ الْعَجَلِيِّ قَالُوا: قَالَ رَجُلٌ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ لِي ابْنًا قَدْ أَحَبَّ أَنْ يَسْأَلَكَ عَنْ حَلَالٍ وَ حَرَامٍ، لَا يَسْأَلُكَ عَمَّا لَا يُغْنِيهِ؟ قَالَ: فَقَالَ: وَ هَلْ يَسْأَلُ النَّاسُ عَنْ شَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ.



پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از حماد بن عیسی، از حریز بن عبدالله، از زراره و محمد بن مسلم و برید عجللی نقل کرده و گفتند: شخصی محضر

امام صادق عليه السلام عرض کرد: فرزندی دارم که خیلی مایل است مسائل حلال و حرام را از شما سؤال کند، ولی از مطالبی که مورد استفاده اش قرار گیرد، سؤال نمی کند! امام عليه السلام فرمودند: آیا مردم از مطالبی سؤال می کنند که از حلال و حرام بهتر و بالاتر باشد؟

۱۱- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، بَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْعَالَمَ وَالْعَابِدَ، فَإِذَا وَقَفَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، قِيلَ لِلْعَابِدِ: انْطَلِقْ إِلَى الْجَنَّةِ، وَ قِيلَ لِلْعَالِمِ: قِفْ تَشْفَعْ لِلنَّاسِ بِحَسَنِ تَأْدِيكَ لَهُمْ.

حدیث یازدهم

۲۵۰

احمد بن محمد، از پدرش، از احمد بن محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمن، از کسی که روایت کرده، از امام صادق عليه السلام نقل نموده که فرمودند: خداوند در روز رستاخیز عالم و عابد را مبعوث نموده و هر دو در پیشگاه او می ایستند، به عابد گفته می شود: به بهشت برو، به عالم گفته می شود: درنگ کن، اینک به پاداش هدایت و تربیت شایسته ای که درباره مردم نمودی از آنها شفاعت کن [و به بهشت برین رهسپار گردید].

۱۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْإِسْفَهَانِيِّ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمَنْقَرِيِّ، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا رَأَيْتُمُ الْعَالَمَ مُحِبًّا لِلدُّنْيَا فَاتَّهَمُوهُ عَلَى دِينِكُمْ، فَإِنَّ كُلَّ مُحِبٍّ يَحُوطُ بِمَا أَحَبَّ.

۳۴۰

و قال: أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ عليه السلام لَا تَجْعَلَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ عَالِمًا مَفْتُونًا بِالدُّنْيَا



فیصدک عن طریق محبتی، فإن أولئك قطاع طریق عبادي المریدین، إن أدنی ما أنا صانع بهم أن أنزع حلاوة مناجاتی من قلوبهم.

حدیث دوازدهم

۲۵۱

محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفار، از علی بن محمد کاشانی، از قاسم بن محمد بن محمد اصفهانی، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: هرگاه دانشمندی را دیدی که دنیاپرست است به او بهتان بزنید؛ زیرا هر دوستداری گرد چیزی می‌گردد که بدان علاقه‌مند است.

و خدای سبحان به حضرت داود علیه السلام وحی فرمود که بین من و خودت عالمی را که شیفته مظاهر دنیا گشته، واسطه قرار مده که این گونه عالمان راهزنان بندگان من هستند، کمترین کاری که من درباره این قسم از عالمان انجام می‌دهم این است که آنها را از لذت مناجات با خود محروم می‌سازم!



۱۳- أبی الله قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن أبی عبدالله، عن محمد بن إسماعیل بن بزیع، عن جعفر بن بشیر، عن أبی حصین، عن أبی بصیر، عن أحدهما علیهما السلام قالوا: لا تکذبوا بحديث أتاكم به مرجئي و لا قدری و لا خارجی نسبة إلینا، فإنکم لا تدرون لعله شيء من الحق فتکذبوا الله عزوجل فوق عرشه.

حدیث سیزدهم

۲۵۲

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از جعفر بن بشیر، از ابی حصین، از ابی بصیر، از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام نقل کرده که فرمودند: حدیثی را که مرجئی مسلک، یا قدری مشرب و یا خارجی مذهب برای شما نقل کرد و آن را به ما نسبت داد، بلافاصله و بدون تعمق تکذیب نکنید؛ زیرا

نمی‌دانید شاید حدیث صحیح و درست باشد و شما ناخواسته خدای سبحان را در فوق عرشش تکذیب کنید.



۱۴- أبي الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن الوليد، و السندي بن محمد، عن أبان بن عثمان الأحمر، عن محمد بن بشير و حريز، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: إنه ليس شيء أشد علي من اختلاف أصحابنا. قال: ذلك من قبلي.

حدیث چهاردهم

۲۵۳

پدرم از سعد بن عبد الله، از محمد بن ولید و سندی بن محمد، از ابان بن عثمان احمر، از محمد بن بشیر و حرّیز، از امام صادق، حرّیز می‌گوید: محضر امام صادق عرض کردم: هیچ امری برای من سخت‌تر و سنگین‌تر از این نیست که بین اصحاب ما اختلاف می‌باشد؟
حضرت فرمودند: این اختلاف را من میان آنها ایجاد کردم [چه آن که وجود این اختلاف، مایه رحمت است].



۱۵- حدثنا محمد بن الحسن، قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن محمد، عن ابن سنان، عن أبي أيوب الخزاز، عن حمّ بن حذّ، عن أبي الحسن عليه السلام قال: اختلاف أصحابي لكم رحمة، و قال: إذا كان ذلك جمعتم على أمر واحد، و سئل عن اختلاف أصحابنا؟ فقال عليه السلام: أنا فعلت ذلك بكم لو اجتمعتم على أمر واحد لأخذ برقابكم.

حدیث پانزدهم

۲۵۴

محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد، از ابن سنان، از ابی ایوب خزاز، از کسی که حدیث را برای او نقل کرده، از امام هفتم علیه السلام که فرمودند:



اختلاف بین اصحاب من برای شما مایه رحمت است. و نیز فرمودند: هنگامی که میان اصحاب من اختلاف باشد، من شما را بر امر واحدی متفق خواهم نمود.
از ایشان درباره اختلاف اصحاب و فلسفه آن سؤال شد؟ در پاسخ فرمودند: این اختلاف را خودم ایجاد کردم، و سرش این است که اگر بین شما هیچ اختلافی وجود نداشته باشد، دشمنان گردن شما را خواهند زد.



۱۶- أبی‌الله قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن محمد بن عبدالجبار، عن الحسن بن علی بن فضال، عن ثعلبة بن میمون، عن زرارة، عن أبی جعفر علیه السلام قال: سألته عن مسألة فأجابني، قال: ثم جاء رجل فسأله عنها، فأجابه بخلاف ما أجابني، ثم جاء رجل آخر فأجابه بخلاف ما أجابني و أجاب صاحبي، فلمّا خرج رجلان قلت: یا بن رسول الله! رجلان من أهل العراق من شيعتك قدما يسألان فأجبت كلّ واحد منهما بغير ما أجبت به الآخر؟! قال: فقال: یا زرارة! إنّ هذا خیر لنا، و أبقى لنا و لكم، و لو اجتمعتم علی أمر واحد لقصدكم الناس، و لكان أقلّ لبقائنا و بقائكم، قال: فقلت: لأبی عبدالله علیه السلام: شيعتكم لو حملتموهم علی الاسنة. أو علی النار لمضوا و هم یخرجون من عندكم مختلفین؟! قال: فسكت، فأعدت علیه ثلاث مرّات فأجابني بمثل جواب أبيه.

حدیث شانزدهم

۲۵۵

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از محمد بن عبدالجبار، از حسن بن علی بن فضال، از ثعلبة بن میمون، از زراره، وی می گوید: از امام باقر علیه السلام راجع به مسأله ای سؤال کردم و ایشان پاسخ دادند، آنگاه شخصی همان مسأله را از حضرت سؤال کرد، ایشان پاسخی بر خلاف جواب من عنوان کردند، سپس شخص دیگری وارد شد و همان مسأله را پرسید، امام علیه السلام پاسخی بر خلاف - جوابی که به من و آن مرد قبلی داده بودند - بیان فرمودند. پس از آن که این دو نفر بیرون رفتند، عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! دو

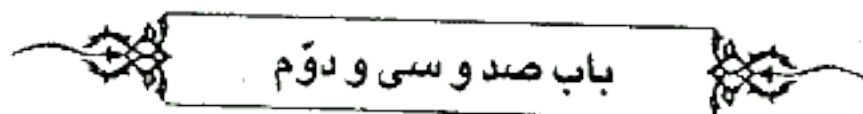


نفر از اهل عراق و شیعیان شما درباره مسأله‌ای سؤال کردند، شما به هر یک پاسخی غیر از پاسخ دیگری بیان کردید؟!
 فرمودند: ای زراره! این عمل، خیر ما و صلاح شماست، اگر بر یک امر متفق باشید، دشمن شما را آسوده نخواهند گذاشت و بقاء ما و شما در معرض خطر خواهد بود.
 عرض کردم: اگر شما شیعیان را بر نیزه‌ها حمل نمایید و بر ورود در آتش فرمان دهید، طبق خواسته و نظر مبارک شما عمل خواهند کرد، پس چرا زمانی که از محضر شما مرخص می‌شوند با هم اختلاف دارند؟!
 زراره می‌گوید: امام علیه السلام سکوت اختیار کردند و در این مورد جوابی ندادند، به ناچار سؤال خود را تا سه بار تکرار کردم، سرانجام امام همان پاسخی را که پدر بزرگوارشان فرموده بودند، بیان داشتند.

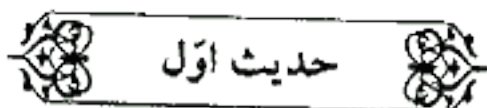


الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ

۱- أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ اللَّوْلُؤِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا مَا قَامَتِ الْكَعْبَةُ.



سرّ این که خداوند، کعبه - بیت الحرام - را وسیله‌ای برای استواری و سامان بخشیدن به کار مردم قرار داده است



پدرم علیه السلام از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از حسن بن حسین لؤلؤیی،



از حسن بن علی بن فضال، از ابی مغراء، از ابی بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: تا زمانی که کعبه برپاست، دین استوار خواهد ماند.

باب ۱۳۳

العلّة التي من أجلها وضع البيت

۱- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدّثنا الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لو عطل الناس الحجّ لوجب على الإمام أن يجبرهم على الحجّ إن شاءوا وإن أبوا؛ لأنّ هذا البيت إنّما وضع للحجّ.

باب صد و سی و سوم

فلسفه ساخته شدن خانه خدا (کعبه)

حديث أول

۲۵۷

محمّد بن حسن بن أحمد بن ولید عليه السلام از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از نضر بن سويد، از عبد الله بن سنان، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: اگر مردم حجّ را تعطیل کنند، بر امام است که آنها را به رفتن حجّ مجبور سازد - چه بخواهند و چه امتناع ورزند - زیرا کعبه نخستین خانه توحید است و بی سابقه ترین معبدی است که در روی زمین وجود دارد.^۱

۱. هیچ مرکزی پیش از آن، مرکز نیایش و پرستش پروردگار نبوده، خانه‌ای است که برای مردم و به سود جامعه بشریت در نقطه‌ای که مرکز اجتماع و محلی پربرکت است ساخته شده است. تاریخ و منابع اسلامی هم به ما می‌گوید: خانه کعبه به دست آدم علیه السلام ساخته شده و در طوفان نوح علیه السلام آسیب دید و به وسیله ابراهیم خلیل علیه السلام تجدید بنا گردید. (تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۳)

باب ١٣٦

العلّة التي من أجلها وضع البيت وسط الأرض

١- حدّثنا علي بن أحمد بن موسى عليه السلام قال: حدّثنا محمّد بن أبي عبد الله، عن محمّد بن إسماعيل، عن علي بن العباس، قال: حدّثنا القاسم بن الربيع الصحّاف، عن محمّد بن سنان إنّ أبا الحسن الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله: علّة وضع البيت وسط الأرض، لأنّه الموضع الذي من تحته دحيت الأرض و كلّ ريح تهبّ في الدّنيا فإنّها تخرج من تحت الركن الشامي و هي أوّل بقعة وضعت في الأرض، لأنّها الوسط ليكون الفرض لأهل المشرق و المغرب سواء.

باب صد و سى و چهارم

سرّ این که خانه خدا در وسط زمین واقع شده است

حدیث اوّل

٢٥٨

علی بن احمد بن موسى عليه السلام از محمّد بن ابی عبد الله، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمّد بن سنان نقل کرده که گفت: امام هشتم حضرت رضا عليه السلام در ضمن پاسخ مسائلی که از آن بزرگوار سؤال کرده بودم، مرقوم فرمودند:

علّت واقع شدن کعبه در وسط زمین آن است که زمین از همین موضع و نقطه گسترش یافت و هر بادی در دنیا از آنجا می وزد، چه آن که زمین از زیر رکن شامی - اوّلین بقعه‌ای که در زمین ساخته شد - خارج گردید و رکن شامی نقطه وسط زمین است و از این رو، اهل مشرق و مغرب در انجام فریضه حج با هم مساوی هستند.



باب ۱۳۵

العلة التي من أجلها

لم يكن ينبغي أن يوضع لدور مكة أبواب

۱- أبي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد و عبدالله ابني محمد بن عيسى، عن محمد بن أبي عمير، عن حماد بن عثمان الناب، عن عبيدالله بن علي الحلبي، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سألته عن قول الله تعالى: ﴿سَاءَ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ﴾ فقال: لم يكن ينبغي أن يصنع على دور مكة أبواب؛ لأنَّ للحجَّاج أن ينزلوا معهم في دورهم في ساحة الدار حتى يقضوا مناسكهم، وإنَّ أوَّل من جعل لدور مكة أبواباً معاوية.

باب صد و سی و پنجم

سرّ این که سزاوار نیست برای خانه‌های مکه درب قرار دهند

حدیث اوّل

۲۵۹

پدرم عليه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد و عبدالله فرزندان محمد بن عيسى، از محمد بن ابی عمير، از حماد بن عثمان ناب، از عبيدالله بن علي حلبي، از امام صادق عليه السلام نقل کرده، وی می‌گوید: از امام صادق عليه السلام درباره آیه شریفه ﴿سَاءَ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ﴾: «آن را برای همه مردم، برابر قرار دادیم، چه کسانی که در آنجا زندگی می‌کنند یا از نقاط دور وارد می‌شوند»^۱ سؤال کردم.

حضرت فرمودند: شایسته نیست که برای خانه‌های مکه درب قرار دهند، زیرا حجّاج می‌توانند در خانه‌های اهل مکه وارد شوند تا وقتی که از مناسک و مراسم حج

فراغت یابند، نخستین کسی که برای خانه‌های مکه درب گذاشت معاویه بود.^۱

باب ۱۳۶

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا سَمِيَتْ مَكَّةُ مَكَّةً

۱- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ رحمته الله قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الرَّبِيعِ الصَّخَّافُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَاءَ رحمته الله كَتَبَ إِلَيْهِ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ: سَمِيَتْ مَكَّةُ مَكَّةً، لِأَنَّ النَّاسَ كَانُوا يُمْكُونُ فِيهَا وَكَانَ يُقَالُ لِمَنْ قَصَدَهَا: قَدِمَ مَكَا، وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مَكَاءً وَتَصَدِيَةً﴾ فَاَلْمَكَاءُ: التَّصْفِيرُ، وَالتَّصَدِيَةُ: صَفْقُ الْيَدَيْنِ.

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

۱. جمعی از فقهاء، خرید، فروش و اجاره خانه‌های مکه را تحریم کرده‌اند و آیه ﴿سَوَاءُ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ﴾ را شاهد بر آن می‌دانند.

در روایات اسلامی نیز تأکید شده: نباید زوار خانه خدا را از سکونت در خانه‌ها و منازل «مکه» جلوگیری کرد که: بعضی به صورت تحریم و بعضی به صورت کراهت است.

در «نهج البلاغه» در نامه‌ای که حضرت علی رحمته الله به «قثم بن عباس» فرماندار «مکه» نگاشت، چنین می‌خوانیم: «وَمُرُّ أَهْلِ مَكَّةَ إِلَّا يَأْخُذُوا مِنْ سَاكِنٍ أَجْرًا، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: «سَوَاءُ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ» فَالْعَاكِفُ الْمُقِيمُ بِهِ، وَالْبَادِي الَّذِي يَحُجُّ إِلَيْهِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ: به مردم مکه دستور ده، تا از کسانی که در این شهر سکنی می‌کنند اجاره بها نگیرند؛ زیرا خداوند می‌فرماید: در این سرزمین کسانی که مقیم‌اند یا از بیرون می‌آیند یکسانند، منظور از «عاکف» کسی است که در آنجا اقامت دارد، و از «بادی» کسی است که از دیگر نقاط به قصد حج می‌آید». (نهج البلاغه، نامه ۶۷)

البته حکم به تحریم مشکل است ولی بدون شک سزاوار است اهل مکه هر گونه تسهیلاتی برای زوار خانه خدا قائل شوند و هیچ گونه اولویت و امتیازی برای خود نسبت به آنها حتی در خانه‌ها قائل نشوند، و روایات نهج البلاغه و مانند آن نیز ظاهراً اشاره به همین است. (تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۷۴)

سرّ نامیده شدن مکه به این نام

حدیث اول

۲۶۰

علی بن احمد بن محمد رحمه الله از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمد بن سنان، وی می گوید: حضرت رضا علیه السلام در جواب مسائل وی مرقوم فرمودند: «مکه» را از این جهت مکه نامیدند که مردم در آن جا فریاد می زدند^۱ و هر کسی آنجا را قصد می کرد، می گفتند فلانی فریاد کشید و آیه شریفه ذیل به همین معنا اشاره دارد:

﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً...﴾: «نماز آنها (که مدعی هستند ما هم نماز داریم) نزد خانه (خدا) چیزی جز سوت کشیدن و کف زدن نبود».^۲ پس واژه «مکاء» به معنای فریاد زدن و سوت کشیدن و «تصدیه» به معنای کف زدن می باشد.^۳

۱. شرقی بن قطامی گفته: «مکه» را از این جهت مکه گویند که عربها در عصر جاهلیت می گفتند: حج ما به کمال نرسد، مگر این که به کنار کعبه رفته مانند مکاء (که نوعی پرنده است) سوت بکشیم، (معارف و معاریف، ج ۹، ص ۵۷۵)

۲. سوره انفال، آیه ۳۵.

۳. در تاریخ می خوانیم گروهی از اعراب در زمان جاهلیت به هنگام طواف خانه کعبه برهنه می شدند، سوت می کشیدند و کف می زدند و نام آن را «عبادت» می گذاشتند. (بحار الانوار، ج ۹، ص ۹۷) و نیز نقل شده شده: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در کنار حجر الاسود (رو به سوی شمال می ایستاد که هم مقابل کعبه باشد و هم بیت المقدس) مشغول نماز می شد، دو نفر از طایفه «بنی سهم» در طرف راست و چپ آن حضرت می ایستادند، یکی فریاد می کشید و دیگری کف می زد، تا نماز پیامبر را مشوش کنند. (تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۱۹۷)

هنگامی که انسان صفحات تاریخ عرب جاهلی را ورق می زند و قسمت هائی را که از آن در قرآن آمده مورد بررسی قرار می دهد، می بیند در عصر ما نیز کسانی هستند که با تکرار اعمال زمان



باب ١٣٧

العلة التي من أجلها سميت مكة بكّة

١- أبي عبد الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسن، عن جعفر بن بشير، عن العزرمي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنما سميت مكة بكّة، لأن الناس يتباكون فيها.

باب صد و سی و هفتم

سرّ نامیده شدن مکه به «بکه»

حدیث اول

٢٦١

پدرم از سعد بن عبد الله، از محمد بن حسن، از جعفر بن بشیر، از عزرمی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: «مکه» را از این جهت «بکه» نامیدند که مردم در آن می گریستند.

٢- حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل عليه السلام قال: حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن الحسن بن محبوب، عن عبد الله بن سنان، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام لم سميت الكعبة بكّة؟ فقال: لبكاء الناس حولها وفيها.

حدیث دوم

٢٦٢

محمد بن موسى بن متوكل از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد الله

→ جاهلیت خود را در صف عبادت کنندگان می پندارند.

آیات قرآن و گاه اشعاری که در مدح پیامبر ﷺ و علی علیه السلام است با نغمه های موسیقی توأم نموده و حرکاتی شبیه رقص به سر و گردن و دست های خود می دهند و نام آن را بزرگداشت این مقدسات می گذارند.



برقی، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان، وی می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: به چه جهت «کعبه» بدین نام «بکّه» خوانده می‌شود؟ فرمودند: زیرا مردم در آن و پیرامونش می‌گریند.



۳- أبي عليه السلام قال: حدّثنا أحمد بن إدريس، قال: حدّثنا أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن علي بن النعمان، عن سعيد بن عبدالله الأعرج، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: موضع البيت بكّة، و القرية مكّة.

حدیث سوم

۲۶۳

پدرم علیه السلام از احمد بن ادريس، از احمد بن محمد بن عيسى، از حسين بن سعيد، از علي بن نعمان، از سعيد بن عبدالله أعرج، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: «مکّه» نام مجموع شهر است و «بکّه» نام محلی است که خانه کعبه در آنجا بنا شده است.



۴- حدّثنا محمد بن الحسن، قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصفّار، عن العباس بن معروف، عن علي بن مهزيار، عن فضالة، عن أبان، عن الفضيل، عن أبي جعفر عليه السلام قال: إنّما سمّيت مكّة بكّة؛ لأنّه يبکّ بها الرجال و النساء و المرأة تصلّي بين يديک و عن يمينک و عن شمالک [و عن يسارک] و معک، و لا بأس بذلك إنّما يکره في سائر البلدان.

حدیث چهارم

۲۶۴

محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفّار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزيار، از فضاله، از ابان، از فضیل، از امام باقر عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:



«مکه» را به این جهت «بکه» نامیده‌اند که مردان و زنان در آن ازدحام و اجتماع می‌کنند^۱، و در آن مکان اشکالی ندارد که زن جلو، یا راست، یا چپ و یا در عرض مردان بایستد و نماز بخواند، ولی در دیگر شهرها این عمل، مکروه است.



هـ أبي الله قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد و عبدالله ابني محمد بن عيسى، عن محمد بن أبي عمير، عن حماد بن عثمان، عن عبيدالله بن علي الحلبي، قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام لم سميت مكة بكة؟ قال: لأن الناس يبك بعضهم بعضاً فيها بالأيدي.

حدیث پنجم

۲۶۵

پدرم از سعد بن عبدالله، از احمد و عبدالله فرزندان محمد بن عیسی، از محمد بن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از عبيدالله بن علي الحلبي، وی می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: به چه جهت «مکه» به این نام «بکه» خوانده می‌شود؟ فرمودند: زیرا مردم در اثر کثرت ازدحام و اجتماع یکدیگر را بادست از خود دور می‌سازند.

۱. «بکه» در اصل از ماده «بک» - بر وزن فک - به معنای «ازدحام و اجتماع» است و این که به خانه کعبه، یا زمینی که خانه کعبه در آن ساخته شده است «بکه» گفته‌اند به خاطر ازدحام و اجتماع مردم در آنجاست و بعید نیست که این اسم از آغاز روی آن نبوده و پس از رسمیت یافتن برای عبادت، روی آن گذاشته شده باشد.

برای نامگذاری خانه کعبه و محل آن به «بکه» وجه دیگری نیز گفته‌اند و آن این که: ماده مزبور به معنای از بین بردن نخوت و غرور آمده است، و چون در این مرکز بزرگ، همه تبعیضات برچیده می‌شود و گردنکشان و مغروران همچون مردم عادی باید به نیایش برخیزند و غرور آنها به این وسیله در هم شکسته می‌شود، به آن «بکه» گفته شده است. (تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۲۹)



باب ۱۳۸

العلة التي من أجلها سميت الكعبة كعبة

۱- حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رحمته الله عن عمه محمد بن أبي القاسم، عن أحمد بن أبي عبدالله، عن أبي الحسين البرقي، عن عبدالله بن جبلة، عن معاوية بن عمار، عن الحسن بن عبدالله، عن آبائه، عن جدّه الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: جاء نفر من اليهود إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فسألوه عن أشياء فكان فيما سألوه عنه أن قال له أحدهم: لأي شيء سميت الكعبة كعبة؟ فقال النبي صلى الله عليه وآله: لأنها وسط الدنيا.

باب صد و سی و هشتم

سرّ نامیده شدن کعبه بدین نام

حدیث اول

۲۶۶

محمد بن علی ماجیلویه از عمویش محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبدالله، از ابو حسین برقی، از عبدالله بن جبلة، از معاوية بن عمار، از حسن بن عبدالله، از پدرانش، از جدّش امام حسن مجتبی عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: تنی چند از یهودیان محضر رسول خدا صلى الله عليه وآله شرفیاب شدند و از حضرتش سؤالاتی کردند، یکی از سؤال‌ها این بود که پرسیدند: به چه دلیل، کعبه بدین نام خوانده می‌شود؟

رسول خدا صلى الله عليه وآله در پاسخ فرمودند: برای این که در وسط دنیا واقع شده است.



۲- و روي عن الصادق عليه السلام أنه سئل لم سميت الكعبة كعبة؟ قال: لأنها مربعة، فقل

له: و لم صارت مربعة؟

قال: لأنها بحذاء البيت المعمور و هو مربع. فقليل له: و لم صار البيت المعمور مربعاً؟ قال: لأنه بحذاء العرش و هو مربع.
فقليل له: و لم صار العرش مربعاً؟ قال: لأنّ الكلمات التي بني عليها الإسلام أربع و هي: «سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أكبر».

حدیث دوم

۲۶۷

از امام صادق علیه السلام سؤال شد: چرا «کعبه» به این نام خوانده می شود؟
فرمودند: زیرا چهارگوش است. عرض شد: برای چه چهارگوش می باشد؟
فرمودند: زیرا برابر و محاذی «بیت المعمور» و آن چهارگوش می باشد.
عرض شد: به چه جهت «بیت المعمور» چهارگوش است؟ فرمودند: زیرا محاذی عرش بوده و آن چهارگوش است.
عرض شد: چرا عرش، مربع است؟
فرمودند: برای این که: کلماتی که اسلام بر آن بنا شده چهار واژه است که عبارتند از: «سبحان الله، و الحمد لله، و لا إله إلا الله، و الله أكبر».^۱

۱. واژه «کعبه» به معنی برآمدگی پشت پا است، سپس به هر نوع بلندی و برآمدگی اطلاق شده، و اگر به «مکعب» نیز مکعب گفته می شود به خاطر آن است که از چهار طرف دارای برآمدگی است.
به هر حال این واژه «کعبه» هم اشاره به بلندی ظاهری خانه خدا است و هم رمزی از عظمت و بلندی مقام آن می باشد.

کعبه تاریخیچه بسیار طولانی و پرحادثه ای دارد و تمام این حوادث از عظمت و اهمیت آن سرچشمه می گیرد. اهمیت کعبه به اندازه ای است که ویران کردن آن در روایات اسلامی در ردیف قتل پیامبر و امام قرار گرفته است. نگاه کردن به آن عبادت، و طواف گرد آن از بهترین اعمال است، حتی در روایتی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَرْفَعَ بَنَانَهُ فَوْقَ الْكَعْبَةِ: شایسته نیست کسی خانه خود را بالاتر از کعبه بسازد». (تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۱۱۸)



باب ۱۳۹

العلة التي من أجلها سمي بيت الله الحرام

۱- أخبرني علي بن حاتم، قال: أخبرنا القاسم بن محمد، عن حمدان بن الحسين، عن الحسين بن الوليد، عن حنان، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: لم سمي بيت الله الحرام؟ قال: لأنه حرم على المشركين أن يدخلوه.

باب صد و سی و نهم

سرّ نامیده شدن «بيت الله الحرام» به این نام

حديث اول

۲۶۸

علی بن حاتم، از قاسم بن محمد، از حمدان بن حسین، از حسین بن ولید، از حنان نقل کرده، وی می گوید: محضر امام صادق عليه السلام عرض کردم: چرا «بيت الله الحرام» بدین نام موسوم گردید؟ فرمودند: زیرا حرام است مشرکان وارد آن شوند.

باب ۱۴۰

العلة التي من أجلها سمي بيت العتيق

۱- أبي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن علي الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبي خديجة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: لم سمي البيت العتيق؟ قال: إن الله عز وجل أنزل الحجر الأسود لآدم من الجنة و كان البيت درة بيضاء، فرفعه الله إلى السماء و بقي أسه فهو بحيال هذا البيت يدخله كل يوم سبعون ألف ملك لا يرجعون إليه أبداً فأمر الله إبراهيم و إسماعيل بينان على القواعد، و إنما سمي البيت العتيق، لأنه أعتق من الغرق.



باب صد و چهل

سر نامیده شدن «بیت العتیق» به این نام

حدیث اول

۲۶۹

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از احمد بن عائذ، از ابی خدیجه، از امام صادق علیه السلام نقل کرده، وی می گوید: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: برای چه «بیت العتیق» به این نام موسوم گردید؟ فرمودند: خداوند، حجر الاسود را از بهشت برای آدم علیه السلام فرو فرستاد و بیت چونان مروارید سفید و درخشان بود، خداوند آن را به آسمان برد و نشانه اش بر جای ماند و محاذی آن [= بیتی که به آسمان برده شد] قرار گرفت که در هر روز هفتاد هزار فرشته از آسمان به این مکان نزول می کنند و هرگز از آن بر نمی گردند. خداوند بزرگ، حضرت ابراهیم و اسماعیل علیه السلام را مأمور ساخت تا پایه های بیت را در همان مکانی که نشانه اش بر جای مانده بود، بسازند. و «بیت» را از این جهت «عتیق» نامند از غرق شدن در سیل رهایی یافته است.^۱

۱. «عتیق» از ماده «عتق» به معنای آزاد شدن از بند رقیت است، ممکن است از این نظر باشد که خانه کعبه از قید ملکیت بندگان آزاد است، و در هیچ زمانی جز خدا، مالکی نداشته است و نیز از قید سیطره جبارانی همچون «ابرهه» ها آزاد شده است. یکی از معانی «عتیق» گرامی و گرانبهاست که این مفهوم نیز در خانه کعبه به وضوح دیده می شود. دیگر از معانی «عتیق» قدیم است، چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید: «العتیق المتقدم فی الزمان أو المكان أو الرتبة: عتیق چیزی است که از نظر زمان یا مکان یا مرتبه متقدم باشد». این نیز روشن است که خانه کعبه قدیمی ترین کانون توحید است و به گفته قرآن اولین خانه ای است که برای انسان ها برپا شده است. به هر حال هیچ مانعی ندارد که اطلاق این کلمه، بر خانه خدا به ملاحظه تمام این امتیازات در آن باشد، هر چند هر یک از مفسران به بخشی از آن اشاره کرده اند و یا در روایات مختلف در هر یک به نکته ای اشاره شده است. (تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۱۰۱)



۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رحمته الله قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعاً، عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مَرْوَانَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ رحمته الله فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ: لِأَيِّ شَيْءٍ سَمَّاهُ اللَّهُ الْعَتِيقَ؟
 قَالَ: لَيْسَ مِنْ بَيْتٍ وَضَعَهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَّا لَهُ رَبٌّ وَ سَكَّانٌ يَسْكُنُونَهُ غَيْرَ هَذَا الْبَيْتِ، فَإِنَّهُ لَا يَسْكُنُهُ أَحَدٌ، وَ لَا رَبٌّ لَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ هُوَ الْحَرَامُ، وَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَهُ قَبْلَ الْخَلْقِ، ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِ فَدَحَاها مِنْ تَحْتِهِ.

حدیث دوم

۲۷۰

مُحَمَّدُ بْنُ حَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رحمته الله أَزْ مُحَمَّدَ بْنَ يَحْيَى عَطَّارَ وَ أَحْمَدَ بْنَ إِدْرِيسَ، أَزْ مُحَمَّدَ بْنَ أَحْمَدَ، أَزْ يَحْيَى بْنَ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ، أَزْ حَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ، أَزْ مَرْوَانَ بْنَ مُسْلِمٍ، أَزْ أَبَا حَمْزَةَ ثَمَالِيٍّ، وَیْ گُفْتُ: دَرِ خِدْمَتِ اِمَامِ باقر رحمته الله دَرِ مَسْجِدِ الْحَرَامِ بُوْدَمُ، عَرَضُ کَرْدَمُ: بَهْ چِه مَناسِبَتِ خُدایِ سَبْحانَ، کَعْبَه رَا «بیت العتیق» نَامِیدَه اَسْتُ؟
 فَرَمُودَنَدُ: هَبِیچْ خَانه‌ای رَا خُداوند رُوی صَفْحَه زَمِینِ بِنَا نَکَرَدُ، مَگَرِ اَن کِه بَرایِ اَن صَاحِبِ وَ ساکنی قَرار دَادُ، جَزِ اَینِ بَیت کِه کُسی دَرِ اَن ساکنِ نِیست، وَ صَاحِبِی جَزِ خُدایِ سَبْحانِ نَدَارَدُ.
 سَپَسِ اَفزُودَنَدُ: خُداوند اَینِ بَیت رَا پِیشِ اَزِ اَفَرِینِش دِیگَرِ مَخْلُوقَاتِ اَفَرِیدُ، پَسِ اَزِ اَن زَمِینِ رَا اِیجَادِ کَرَدُ وَ اَزِ زَیرِ اَن گُسْتَرِش دَادُ.



۳- أَبِي رحمته الله قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنْ أَخِيهِ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عَثْمَانَ، عَمَّنْ أَخْبَرَهُ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ رحمته الله قَالَ: قُلْتُ لَهُ: لِمَ سَمَّيَ الْبَيْتَ الْعَتِيقَ؟
 قَالَ: لِأَنَّهُ بَيْتٌ حَرٌّ عَتِيقٌ مِنَ النَّاسِ وَ لَمْ يَمْلِكْهُ أَحَدٌ.

حدیث سوم

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش، از حماد، از ابان بن عثمان، از کسی که به او خبر داده، از امام باقر علیه السلام، راوی می گوید: محضر امام علیه السلام عرض کردم: به چه جهت «کعبه»، به این نام «بیت العتیق» موسوم گردیده است؟ فرمودند: زیرا خانه ای است که از قید ملکیت بندگان آزاد است و در هیچ زمانی جز خدا، مالکی نداشته است.

■

٤- أبي الله قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن علي بن النعمان، عن سعيد الأعرج، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنما سمي البيت العتيق؛ لأنه أعتق من الفرق، و أعتق الحرم معه، كفت عنه الماء.

حدیث چهارم

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از علی بن نعمان، از سعید اعرج، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: «کعبه» را به این جهت «بیت العتیق» نامیده اند که از غرق شدن در آب و سیل رهاگشته و حرم نیز از این ویژگی برخوردار است و به هیچ وجه، آب آن را در بر نخواهد گرفت.

■

٥- أبي الله قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحسن الطویل، عن عبدالله بن المغيرة، عن ذريح بن يزيد المحاربي، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إن الله عز وجل أغرق الأرض كلها يوم نوح إلا البيت، فيومئذ سمي العتيق؛ لأنه أعتق يومئذ من الفرق، فقلت له: أصدع إلى السماء؟ فقال: لا، لم يصل إليه الماء و رفع عنه.



حدیث پنجم

۲۷۳

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از علی بن حسن طویل، از عبدالله بن مغیره، از ذریح بن یزید محاربی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: خداوند در زمان نوح همه نقاط زمین - به استثنای کعبه - را در آب غرق نمود، از همان روز این مکان پرشکوه و با عظمت، «بیت عتیق» نام گرفت، زیرا در آن روز از غرق رها و آزاد گشت.

راوی می گوید: عرض کردم: آیا آن روز، این بنا به آسمان صعود کرد؟
فرمودند: خیر، آب به حریم آن راه پیدا نکرد و «بیت» بالاتر از آب قرار گرفت.

باب ۱۶۱

العلة التي من أجلها سمي الحطيم حطيماً

۱- حدَّثنا أبي عليه السلام قال: حدَّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن علي بن فضال، عن ثعلبة بن ميمون، عن معاوية بن عمار، قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الحطيم؟ فقال: هو ما بين الحجر الأسود و باب البيت. قال: و سألته لم سمي الحطيم؟ قال: لأنَّ الناس يحطم بعضهم بعضاً هنالك.

باب صد و چهل و یکم

سرّ نامیده شدن «حطیم» به این نام

حدیث اول

۲۷۴

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عيسى، از حسن بن علی بن فضال، از ثعلبة بن ميمون، از معاوية بن عمار، وی گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم:



«حطيم» کجای کعبه است؟ فرمودند: بین حجرالأسود و درب خانه.
عرض کردم: به چه مناسبت آنجا را «حطيم» نامند؟
فرمودند: برای این که مردم بر اثر کثرت ازدحام به زیر دست و پاله می‌شوند.^۱

باب ۱۶۲

علة وجوب الحجّ و الطّواف بالبيت و جميع المناسك

۱- حدّثنا أبي عبد الله قال: حدّثنا علي بن سليمان الرّازي، قال: حدّثنا محمّد بن الحسين بن أبي الخطاب، قال: حدّثنا محمّد بن سنان، عن إسماعيل بن جابر و عبد الكريم بن عمر، عن عبد الحميد بن أبي الديلم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنّ الله تبارك و تعالى لما أراد أن يتوب على آدم عليه السلام أرسل إليه جبرئيل، فقال له: السّلام عليك يا آدم الصّابر على بليّته التّائب عن خطيئته، إنّ الله تبارك و تعالى بعثني إليك لأعلّمك المناسك التي يريد أن يتوب عليك بها، و أخذ جبرئيل بيده، و انطلق به حتى أتى البيت، فنزلت عليه غمامة من السماء، فقال له جبرئيل: خطّ برجلك حيث اظلك هذا الغمام.
ثم انطلق به حتى أتى به منى فأراه موضع مسجد منى، فخطّه و خطّ المسجد الحرام بعد ما خطّ مكان البيت، ثم انطلق به إلى عرفات، فأقامه على العرفة، و قال له: إذا غربت المشس فاعترف بذنبك سبع مرّات، ففعل ذلك آدم، و لذلك سمّي العرفة؛ لأنّ آدم عليه السلام اعترف عليه بذنبه، فجعل ذلك سنة في ولده يعترفون بذنوبهم كما اعترف أبوهم، و يسألون

۱. «حطم» به معنای شکسته شدن و خرد شدن است، «ادخلوا مساكنكم لا يحطمنكم سليمان و جنوده». (نمل: ۱۸)

«حُطْمَه» یعنی: دوزخ یا در آن، جهنم را از آن جهت «حطمه» گویند که هر چیز را در هم می‌شکنند و خرد می‌کند: «كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطْمَةِ و مَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطْمَةُ نَارُ اللَّهِ الْمَوْقُودَةُ». (همزه: ۴-۶)
«حطيم» یعنی: خرد شده، آنچه ازدحام بر آن گرد آمده و پایمال گشته باشد. (معارف و معاریف، ج ۴، ص ۵۷۶)



الله عزوجل التوبة كما سألها أبوه آدم، ثم أمره جبرئيل عليه السلام فأفاض من عرفات، فمَرَّ على الجبال السبعة فأمره أن يكبّر على كل جبل أربع تكبيرات، ففعل ذلك آدم. ثم انتهى به إلى جمع ثلث الليل فجمع فيها بين صلاة المغرب و بين صلاة العشاء الآخرة، فلذلك سَمِّي جمعاً، لأنَّ آدم جمع فيها بين صلاتين، فوقت العتمة في تلك الليلة ثلث الليل في ذلك الموضع ثم أمره أن يتبَطَّح في بطحاء جمع، فانبطح حتى انفجر الصبح.

ثم أمره أن يصعد على الجبل جبل جمع، و أمره إذا طلعت الشمس أن يعترف بذنبه سبع مرات، و يسأل الله تعالى التوبة و المغفرة سبع مرات، ففعل ذلك آدم كما أمره جبرئيل، و إنما جعل اعترافين، ليكون سنّة في ولده، فمن لم يدرك عرفات و أدرك جمعاً فقد وفى بحجّه، فأفاض آدم من جمع إلى منى، فبلغ منى ضحى، فأمره أن يصلي ركعتين في مسجد منى، ثم أمره أن يقرب إلى الله عزوجل قرباناً ليتقبّل الله منه، و يعلم أنّ الله قد تاب عليه، و يكون سنّة في ولده القربان، فقرب آدم عليه السلام قرباناً فقبل الله منه قربانه، و أرسل الله عزوجل ناراً من السماء فقبضت قربان آدم فقال له جبرئيل: إنّ الله تبارك و تعالى قد أحسن إليك إذ علّمك المناسك التي تاب عليك بها و قبل قربانك فاحلق رأسك تواضعاً لله تعالى إذ قبل قربانك.

فحلق آدم رأسه تواضعاً لله تبارك و تعالى، ثم أخذ جبرئيل بيد آدم فانطلق به إلى البيت، فعرض له إبليس عند الجمرة العقبة فقال له: يا آدم! أين تريد؟ قال جبرئيل: يا آدم ارمه بسبع حصيات، و كبّر مع كل حصاة تكبيرة، ففعل ذلك آدم كما أمره جبرئيل، فذهب إبليس، ثم أخذ جبرئيل بيده في اليوم الثاني فانطلق به إلى الجمرة الأولى فعرض له إبليس، فقال له جبرئيل: ارمه بسبع حصيات و كبّر مع كل حصاة تكبيرة، ففعل آدم ذلك، فذهب إبليس.

ثم عرض له عند الجمرة الثانية، فقال له: يا آدم أين تريد؟ فقال جبرئيل: ارمه بسبع حصيات و كبّر مع كل حصاة، ففعل آدم ذلك، فذهب إبليس. ثم عرض له عند الجمرة

الثالثة، فقال له: يا آدم أين تريد؟

فقال له جبرئيل: ارمه بسبع حصيات و كبر مع كل حصاة تكبيرة، ففعل آدم ذلك، فذهب إبليس. ثم فعل ذلك به في اليوم الثالث و الرابع فذهب إبليس، فقال له جبرئيل: إنك لن تراه بعد مقامك هذا أبداً، ثم انطلق به إلى البيت، فأمره أن يطوف بالبيت سبع مرّات ففعل ذلك آدم، فقال له جبرئيل: إن الله تبارك و تعالى قد غفرلك، و قبل توبتك و حلّت لك زوجتك.

باب صد و چهل و دوم

سرّ وجوب حج و طواف خانه خدا و انجام مناسک

حدیث اول

(٢٧٥)

پدرم علیه السلام فرمود: علی بن سلیمان رازی، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبدالکریم بن عمر، از عبدالحمید بن ابی دیلم، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: هنگامی که خداوند بزرگ خواست توبه آدم علیه السلام را بپذیرد، جبرئیل علیه السلام را نزد او فرستاد، جبرئیل گفت: سلام بر تو ای آدم! ای کسی که بر مصیبت و رنج، پیش آمد ناگوار صبر و شکیبایی نمودی و از لغزش خود توبه کردی، خداوند مرا نزد تو فرستاده تا مناسکی را به تو بیاموزم که با انجام آن توبهات پذیرفته می شود.

آنگاه جبرئیل علیه السلام دست آدم علیه السلام را گرفت و با او حرکت کرد تا به «بیت الله» رسیدند، در این لحظه ابری بر سر آدم علیه السلام سایه افکند، جبرئیل گفت: هر جا این ابر سایه افکند، با پای خود آنجا را علامت و نشان گذار.

جبرئیل و آدم با هم قدم زدند تا به «منی» رسیدند، جبرئیل مسجد منی را به آدم علیه السلام نشان داد، آدم آن مکان را علامت گذارد و همچنین مسجد الحرام و نیز خانه خدا را



علامت و نشان گذارد، پس از آن راهی «عرفات» شدند، جبرئیل، آدم را بر زمین برآمده و نمایان ایستاند و به او گفت: منتظر باش، هر گاه آفتاب غروب کرد، هفت بار به لغزش خود اعتراف کن. آدم علیه السلام پس از غروب آفتاب این کار را انجام داد و به لغزش خویش اعتراف کرد، لذا آن مکان، «عرفه» نامیده می شود، و از آن پس این عمل در بین فرزندان آدم سنت شد که به گناهان خود اعتراف نمایند چنان که پدرشان به لغزش خود اعتراف کرد، و از خدا طلب مغفرت و آمرزش کنند آن گونه که پدرشان از لغزش خویش طلب آمرزش نمود.

آنگاه جبرئیل به آدم گفت: از «عرفات» کوچ کند و خارج شود، پس آدم علیه السلام از «عرفات» بیرون آمد و در مسیر خود به هفت کوه برخورد کرد، به دستور جبرئیل بر سر هر کوهی، چهار تکبیر گفت، سپس ثلثی از شب گذشته بود که به وادی «جمع» رسید، در آن مکان، نماز مغرب و عشاء را جمع کرد، از این رو، آن مکان وادی جمع نامیده می شود، زیرا آدم علیه السلام در آن مکان، نماز مغرب و عشاء را با هم خواند.

وقت خواندن نماز عشاء در این شب و در این وادی به مقدار سپری شدن ثلثی از شب است. بعد از خواندن نماز مغرب و عشاء، جبرئیل فرمان داد تا حضرت آدم علیه السلام در وادی «بطحاء» یعنی سرزمین مشعر، تا صبح به صورت طاقباز بخوابد، آدم علیه السلام به این دستور عمل کرد، پس از آن به فرمان جبرئیل به بالای کوه وادی جمع رفت و وقتی خورشید طلوع کرد، هفت بار به لغزش خویش اعتراف کرد و هفت بار از خدای سبحان طلب آمرزش و پذیرش توبه کرد.

سرّ این که آدم علیه السلام دو بار به لغزش خویش اعتراف کرد آن است که این شیوه در میان فرزندانش نیز جاری شود. و کسی که «عرفات» را درک نکند و تنها وادی جمع [= مشعر] را درک کند و در آن وقوف نماید، حج و مناسکش درست و صحیح است، به هر حال آدم علیه السلام بعد از وقوف از وادی جمع به سمت «منی» خارج شد و ظهر به این وادی رسید، آنگاه به دستور جبرئیل دو رکعت نماز در مسجد منی خواند، سپس به



فرمان جبرئیل موظف گشت قربانی کند و بدین وسیله به خدای سبحان تقرب جوید و قربانی او مورد قبول قرار گیرد و توبه‌اش پذیرفته شود و این عمل در میان فرزندانیش نیز به عنوان یک سنت اجرا گردد.

به هر حال حضرت آدم علیه السلام به دستور جبرئیل، قربانی کرد، و خدای سبحان نیز این قربان را از وی پذیرفت و آتشی از آسمان فرستاد که قربانی آدم را در میان گرفت. جبرئیل علیه السلام گفت: ای آدم! خداوند تو را مشمول لطف و احسان خود قرار داده و با مناسکی که به تو تعلیم فرموده و توسط آن توبه‌ات را پذیرفته و قربانیت نیز مورد قبول قرار گرفت، در برابر این احسان، تواضع کن و سرت را بتراش.

آنگاه آدم علیه السلام برای تواضع و فروتنی در پیشگاه با عظمت و جبروت خدای سبحان، سرش را تراشید، جبرئیل دست آدم را گرفت و او را به سمت خانه خدا برد، در این مسیر، یعنی کنار جمره عقبه به «ابلیس» برخورد کردند، ابلیس گفت: ای آدم! قصد داری چه کاری انجام دهی؟

جبرئیل گفت: ای آدم! او را با هفت سنگریزه از خود دور کن و در هر بار، یک تکبیر بگو، آدم به دستور جبرئیل عمل کرد و بدین ترتیب ابلیس از آن‌ها دور شد. جبرئیل روز دوم دست آدم را گرفت و به سمت جمره اولی برد، این بار نیز در اثنای مسیر به ابلیس برخوردند، جبرئیل گفت: او را با هفت سنگریزه بزن و در هر بار، یک تکبیر بگو، آدم طبق فرمان جبرئیل رفتار کرد و بدین سان ابلیس از آنها دور شد.

دیگر بار، نزدیک جمره دوم به ابلیس برخوردند، ابلیس گفت: قصد انجام چه کاری داری؟ جبرئیل گفت: او را با هفت ریگ بزن و با هر ریگ، یک تکبیر بگو، آدم به دستور جبرئیل عمل کرد و بدین ترتیب ابلیس را از خود دور ساخت، ابلیس نزدیک جمره سوم خود را نشان داد و گفت: ای آدم! بر انجام چه کاری تصمیم گرفتی؟ جبرئیل گفت: ای آدم! او را با هفت سنگریزه بزن و از خود دور ساز و با هر سنگریزه، یک تکبیر بگو، آدم نیز چنین کرد و ابلیس را از خود دور ساخت، در روز سوم و چهارم نیز

آدم به راندن ابليس اقدام کرد.

جبرئیل به آدم عليه السلام گفت: دیگر او را نخواهی دید، سپس آدم را به «بیت» برد و فرمان داد، هفت بار خانه خدا را طواف کند، آدم نیز طبق دستور جبرئیل عمل کرد. جبرئیل گفت: خدای سبحان تو را آمرزید و توبهات را پذیرفت و همسرت بر تو حلال گشت.

■

۲- أخبرنا علي بن حبشي بن قوني رضي الله عنه فيما كتب إلي، قال: حدثنا جميل بن زياد، قال: حدثنا القاسم بن إسماعيل، قال: حدثنا محمد بن سلمة، عن يحيى بن أبي العلاء الرازي، إن رجلاً دخل على أبي عبد الله عليه السلام فقال: جعلت فداك أخبرني عن قول الله تعالى: ﴿وَالْقَلَمُ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾ و أخبرني عن قول الله عز وجل لإبليس: ﴿فإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ و أخبرني عن هذا البيت كيف صار فريضة على الخلق أن يأتوه؟ قال: فالتفت أبو عبد الله عليه السلام إليه و قال: ما سألتني عن مسألتك أحد قط قبلك، إن الله عز وجل لما قال للملائكة: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ صَبَّتِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ ذَلِكَ وَ قَالُوا: يَا رَبِّ! إِنْ كُنْتَ لَا بَدَّ جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً فَاجْعَلْهُ مِنَّا مِمَّنْ يَعْمَلُ فِي خَلْقِكَ بِطَاعَتِكَ، فَرَدَّ عَلَيْهِمْ: ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ فَظَنَّتِ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ ذَلِكَ سَخَطٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيْهِمْ فَلَاذُوا بِالْعَرْشِ يَطُوفُونَ بِهِ، فَأَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُمْ بَيْتٌ مِنْ مَرْمَرٍ سَقْفُهُ يَاقُوتُهُ حُمْرَاءُ وَ أَسَاطِينُهُ الزُّبُرُجْدُ يَدْخُلُهُ كُلُّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلِكٍ لَا يَدْخُلُونَهُ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ. قال: و يوم الوقت المعلوم يوم ينفخ في الصور نفخة واحدة، فيموت إبليس ما بين النفخة الأولى و الثانية.

و أمّا «ن» فكان نهراً في الجنة أشدَّ بياضاً من الثلج و أحلى من العسل، قال الله تعالى: كن مداداً فكان مداداً، ثم أخذ شجرة فغرسها بيده، ثم قال: واليد القوة و ليس بحيث تذهب إليه المشبهة، ثم قال لها: كوني قلماً، ثم قال له: أكتب، فقال له: يا رب و ما أكتب؟ قال: أكتب ما هو كائن إلى يوم القيامة، ففعل ذلك، ثم ختم عليه، و قال: لا تنطقن إلى يوم الوقت المعلوم.

حدیث دوم

علی بن حبشی بن قونی رضی الله عنه در نامه‌ای که برایم نوشت، چنین عنوان کرد: جمیل بن زیاد، از قاسم بن اسماعیل، از محمد بن سلمه، از یحیی بن ابی العلاء رازی نقل کرده، شخصی خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد: فدایت شوم، بفرمایید مقصود از آیه شریفه ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾: «ن، سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند»^۱ چیست؟ و همچنین بفرمایید مراد خدای سبحان - خطاب به ابلیس - در آیه شریفه: ﴿فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾: «تو از مهلت یافتگانی (امانه تا روز رستاخیز، بلکه تا روز و وقت معینی»^۲ و نیز درباره خانه خدا «کعبه» توضیح دهید که چگونه واجب است انسان‌ها آن را زیارت کنند؟

امام علیه السلام در پاسخ فرمودند: پیش از تو کسی چنین پرسش‌های را مطرح ننموده، [اینک به دقت گوش کن و] بدان خدای سبحان هنگامی که به فرشتگان فرمود: ﴿...إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...﴾: «من در روی زمین جانشینی قرار خواهم داد»^۳ فرشتگان از این سخن برآشفتنده و باناله و زاری گفتند: پروردگارا! اگر می‌خواهی در زمین برای خود جانشینی قرار دهی او را از جنس ما انتخاب کن تا همواره به پرستش و طاعت تو پردازیم.

خداوند فرمود: ﴿...إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾: «من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید»^۴. فرشتگان چنین گمان کردند که سخن خدای سبحان، ناشی از غضب او نسبت به فرشتگان است، از این رو، به عرش پناهنده شده و آن را طواف می‌کردند. خداوند به فرشتگان فرمان داد تا خانه‌ای را که از جنس مرمر و سقفش از یاقوت سرخ

۱. سوره قلم، آیه ۱.

۲. سوره حجر، آیه ۳۷-۳۸.

۳. سوره بقره، آیه ۳۰.

۴. سوره بقره، آیه ۳۰.



و ستون‌های آن از زبرجد بنا شده، طواف کنند، خانه‌ای که هر روز هفتاد هزار فرشته وارد آن می‌شدند و پس از آن تا روز وقت معینی بر آن وارد نمی‌شدند.

آنگاه امام علیه السلام فرمودند: روز وقت معلوم، روزی است که در صور دمیده می‌شود و بین دمیدن اول و دوم، ابلیس هلاک و نابود می‌گردد. اما مقصود از «ن» نهی است در بهشت برین که رنگش از برف سفیدتر، و از عسل شیرین تر است، خداوند به این آب می‌فرماید: مرکب شو، بلافاصله مرکب می‌شود، آنگاه درختی را با دست خود می‌نشانند، مقصود از «ید» دست قدرت است، نه آن معنایی که گروه مشبهه توهّم کرده‌اند، پس از آن به درخت فرمان می‌دهد، قلم شو، سپس به قلم دستور می‌دهد: بنویس. قلم عرض می‌کند: چه بنویسم؟ خداوند می‌فرماید: آنچه را تا روز قیامت واقع خواهد شد، بنویس. پس قلم به فرمان خداوند تمام وقایع را ثبت می‌کند [و آن را به نفخ صور و هلاکت ابلیس ختم می‌کند]، آنگاه به آن می‌فرماید: تا روز وقت معین، سخن مگو.

مرکز تحقیقات کلامی و عقاید اسلامی



۳- حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ حَدِيدٍ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحَدِهِمَا أَنَّهُ سَأَلَ عَنْ ابْتِدَاءِ الطَّوَافِ؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا أَرَادَ خَلْقَ آدَمَ عليه السلام قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ فَقَالَ مَلَكٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ: ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يَفْسُدُ فِيهَا، وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾ فَوَقَعَتِ الْحَجَبُ فِيمَا بَيْنَهُمَا وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَكَانَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى نُورَهُ ظَاهِرًا لِلْمَلَائِكَةِ، فَلَمَّا وَقَعَتِ الْحَجَبُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُمَا عَلِمَا أَنَّهُ قَدْ سَخَطَ قَوْلَهُمَا، فَقَالَا لِلْمَلَائِكَةِ: مَا حَلَيْتَنَا وَمَا وَجَّهَ تَوْبَتَنَا؟

فَقَالُوا: مَا نَعْرِفُ لَكُمَا مِنَ التَّوْبَةِ إِلَّا أَنْ تَلُودَا بِالْعَرْشِ، قَالَ: فَلَاذَا بِالْعَرْشِ حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى تَوْبَتَهُمَا وَرَفَعَتِ الْحَجَبُ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَهُمَا، وَ أَحَبَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَعْبُدَ بَتَلَكِ الْعِبَادَةِ، فَخَلَقَ اللَّهُ الْبَيْتَ فِي الْأَرْضِ، وَ جَعَلَ عَلَى الْعِبَادِ الطَّوَافَ حَوْلَهُ، وَ خَلَقَ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ

في السماء يدخله كل يوم سبعون ألف ملك لا يعودون إليه إلى يوم القيامة.

حدیث سوم

٢٧٧

پدرم عليه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حدید، از ابن ابی عمیر، از برخی اصحاب ما، از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام نقل کرده‌اند که از آن بزرگوار درباره زمان نخستین طواف سؤال شد؟

حضرت فرمودند: خداوند هنگامی که اراده کرد آدم عليه السلام را بیافریند به فرشتگان فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾: «من در روی زمین جانشینی قرار خواهم داد»^۱، دو فرشته از جمع فرشتگان عرض کردند: ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾: «بار خدایا! آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی می‌کند؟»^۲، پس بین آن دو فرشته و خدای سبحان، حجاب‌ها قرار گرفت در حالی که نور خداوند برای دیگر فرشتگان ظاهر و آشکار بود، بعد از به وجود آمدن حجاب، آن دو فرشته متوجه شدند که سخن آنها موجب غضب پروردگار نسبت به آنها شده، از این رو، به دیگر فرشتگان گفتند: تدبیر چیست و چگونه توبه کنیم؟

فرشتگان گفتند: ما نمی‌دانیم به چه کیفیتی باید توبه کنید، مگر این که به عرش پناه ببرید.

امام عليه السلام فرمودند: سپس آن دو فرشته به عرش پناه بردند تا این که خداوند توبه آنها را پذیرفت و حجاب‌ها را از میان برداشت و چون دوست دارد با چنین عبادتی مورد پرستش قرار گیرد، لذا «کعبه» را در روی زمین به وجود آورد و بر بندگان، طواف آن را واجب کرد، و «بیت المعمور» را در آسمان پدید آورد که هر روز هفتاد هزار فرشته وارد آن می‌شوند و تا روز رستاخیز همانجا خواهند ماند.

۱. سوره بقره، آیه ۳۰.

۲. سوره بقره، آیه ۳۰.



٤- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ، وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمُؤَدَّبِ الرَّازِيِّ، وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رحمته الله قَالُوا: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ الْفَضْلِ بْنِ يُونُسَ، قَالَ: كَانَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ مِنْ تَلَامِذَةِ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ، فَانْحَرَفَ عَنِ التَّوْحِيدِ، فَقِيلَ لَهُ: تَرَكْتَ مَذْهَبَ صَاحِبِكَ وَ دَخَلْتَ فِيْمَا لَا أَصْلَ لَهُ وَ لَا حَقِيقَةَ، فَقَالَ: إِنَّ صَاحِبِي كَانَ مَخْلُطاً كَانَ يَقُولُ طَوْرًا بِالْقَدَرِ وَ طَوْرًا بِالْجَبْرِ، وَ مَا أَعْلَمُهُ اعْتَقَدَ مَذْهَبًا دَامَ عَلَيْهِ!

قال: وَ دَخَلَ مَكَّةَ تَمَرِّدًا وَ إِنْكَارًا عَلَى مَنْ يَحُجُّ، وَ كَانَ يَكْرَهُ الْعُلَمَاءَ مَسَائِلَتَهُ إِيَّاهُمْ وَ مَجَالَسَتَهُ لَهُمْ، لَخَبِثَ لِسَانُهُ وَ فَسَادَ سِرِيرَتُهُ، فَاتَى جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ رحمته الله فَجَلَسَ إِلَيْهِ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ نَظَرَائِهِ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! إِنَّ الْمَجَالِسَ بِالْأَمَانَاتِ وَ لَا بُدَّ لِكُلِّ مَنْ بِهِ سَعَالٌ أَنْ يَسْعَلَ أَفْتًا ذَنْ لِي فِي الْكَلَامِ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ رحمته الله: تَكَلَّمْ بِمَا شِئْتَ. فَقَالَ: إِلَى كَمْ تَدُوسُونَ هَذَا الْبِيدَرَ، وَ تَلُوذُونَ بِهَذَا الْحَجَرِ، وَ تَعْبُدُونَ هَذَا الْبَيْتَ الْمَرْفُوعَ بِالطُّوبِ وَ الْمَدْرِ، وَ تَهْرُولُونَ حَوْلَهُ هَرُولَةَ الْبَعِيرِ إِذَا نَفَرَ؟! إِنَّ مَنْ فَكَّرَ فِي هَذَا الْأَمْرِ قَدْ عَلِمَ أَنَّ هَذَا فِعْلٌ أَسَّسَهُ غَيْرُ حَكِيمٍ وَ لَا ذِي نَظَرٍ، فَقُلْ فَإِنَّكَ رَأْسُ هَذَا الْأَمْرِ وَ سَنَامُهُ وَ أَيْوُوكُ أَسَّهُ وَ نِظَامُهُ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ رحمته الله: إِنَّ مَنْ أَضَلَّهُ اللَّهُ وَ أَعْمَى قَلْبَهُ اسْتَوْخَمَ الْحَقَّ فَلَمْ يَسْتَعِذْ بِهِ وَ صَارَ الشَّيْطَانُ وَلِيَّهُ، يُوْرِدُهُ مَنَاهِلَ الْهَلَكَةِ، ثُمَّ لَا يَصْدُرُهُ، وَ هَذَا بَيْتٌ اسْتَعْبَدَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ خَلْقَهُ، لِيَخْتَبِرَ بِهِ طَاعَتَهُمْ فِي اتِّبَانِهِ، فَحَثَّهِمْ عَلَى تَعْظِيمِهِ وَ زِيَارَتِهِ، وَ جَعَلَهُ مَحَلًّا أَنْبِيَائِهِ وَ قِبْلَةً لِلْمُصَلِّينَ لَهُ، فَهُوَ شُعْبَةٌ مِنْ رِضْوَانِهِ، وَ طَرِيقٌ يُؤَدِّي إِلَى غُفْرَانِهِ مَنْصُوبٌ عَلَى اسْتِوَاءِ الْكَمَالِ، وَ مَجْتَمَعُ الْعِظَمَةِ وَ الْجَلَالِ، خَلَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى قَبْلَ دَحْوِ الْأَرْضِ بِأَلْفِي عَامٍ، وَ أَحَقَّ مَنْ أَطَاعَهُ فِيْمَا أَمَرَ وَ انْتَهَى عَمَّا نَهَى عَنْهُ وَ زَجَرَ، اللَّهُ الْمُنْشِئُ لِلْأَرْوَاحِ وَ الصُّوْرِ.

فَقَالَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ: ذَكَرْتَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! فَاحْلَتِ عَلَى غَائِبٍ، فَقَالَ: وَيْلَكَ وَ كَيْفَ يَكُونُ غَائِبًا مَنْ هُوَ فِي خَلْقِهِ شَاهِدٌ، وَ إِلَيْهِمْ أَقْرَبُ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ، يَسْمَعُ كَلَامَهُمْ، وَ يَرَى أَشْخَاصَهُمْ، وَ يَعْلَمُ أَسْرَارَهُمْ، وَ إِنَّمَا الْمَخْلُوقُ الَّذِي إِذَا انْتَقَلَ عَنْ مَكَانٍ اشْتَغَلَ بِهِ

مكان، و خلا منه مكان، فلا يدري في المكان الذي صار إليه ما حدث في المكان الذي كان فيه، فأما الله العظيم الشأن الملك الديان، فإنه لا يخلو منه مكان و لا يشتغل به مكان، و لا يكون إلى مكان أقرب منه إلى مكان، و الذي بعثه بالآيات المحكمة و البراهين الواضحة و أيده بنصره، و اختاره لتبليغ رسالاته صدقنا قوله بأن ربّه بعثه و كلمه.

فقال عنه ابن ابي العوجاء فقال لأصحابه: من ألقاني في بحر هذا؟ سألتكم أن تلتمسوا إلى خمرة فالتيموني إلى جمرة. قالوا: ما كنت في مجلسه إلاّ حقيراً. قال: إنه ابن من خلق رؤوس من ترون.

حدیث چهارم

۲۷۸

احمد بن زياد بن جعفر همدانی، و حسن بن ابراهيم بن احمد بن هشام مؤدّب رازی، و علی بن عبدالله و راقی رحمته الله از علی بن ابراهيم بن هاشم، از پدرش، از فضل بن یونس نقل کرده، وی گفت: ابن ابي العوجاء از شاگردان حسن بصری است و از مسیر توحید منحرف شد.

برخی به او گفتند: تو مسلک استاد و دوستت را رها کردی و در آئینی وارد شدی که بنیان و اساسی ندارد!

گفت: دوست و استادم، شیوه و مسلک خاصی نداشت، گاه به قدر و زمانی به جبر استدلال می کرد، از این رو، هیچگاه ندیدم نسبت به آئین و مکتب خود ثابت قدم و

۱. عبدالکریم بن نویره، از جمله کسانی است که در نیمی اوّل قرن دوم هجری به «زندقه» مشهور بود، زندقه در آن عصر به طور خاص به ثنویه یا دوگانه پرستان و از جمله «مانویان» گفته می شد، و به طور عام بر همه کسانی اطلاق می شد که با مبانی دین اسلام مخالف بودند، یا به وجود صانع و خالق برای عالم اعتقاد نداشتند.

در سال ۱۵۵ ه. ق، محمد بن سلیمان والی کوفی در زمان منصور خلیفه عباسی، حکم به توقیف ابن ابي العوجاء داد، بعد از مدتی او را گرفت و به قتل رساند. (معارف و معاریف، ج ۱، ص ۲۲۵)



استوار باشد!

فضل بن یونس می گوید: ابن ابی العوجاء وارد مکه شد در حالی که نسبت به زائران بیت الله اعتراض داشت و علماء نیز از گفتگو و مصاحبت با او سخت کراهت داشتند، زیرا وی بدزبان و بدطینت بود.

به هر حال، وی به اتفاق تعدادی از هم مسلکان و همفکران خود خدمت امام صادق علیه السلام رسیده عرض کرد: ای اباعبدالله! «المجالس بالأمانات: آنچه در محافل و مجالس گفته می شود، باید به صورت امانت حفظ گردد»، کسی که به سرفه مبتلا شده، باید سرفه کند.

پس از ذکر این دو مقدمه گفت: آیا اجازه می دهید، صحبت کنم؟!

حضرت فرمودند: آنچه خواستی، بگو!

عرض کرد: تا چه زمان باید در این صحرا اجتماع کنید و به این سنگ پناه ببرید و این خانه را که از مشتی آجر و گل ساخته شده عبادت نمایید، و گرد آن چونان شتر هروله کنید، هر کس در کار شما اندیشه کند، به خوبی در می یابد که این گونه افعال و اعمال را فرد غیر حکیم بدون تعمق و ژرف نگری تأسیس نموده، پس پاسخ ده، زیرا تو بزرگ و رئیس این قوم و جماعتی، پدرت اصل به شمار می آمد و تدبیر و نظام این گروه وابسته به او بوده است!!

امام علیه السلام فرمودند: آن کس که خدا گمراهش کرده و چشم دلش را کور ساخته، همواره حق و حقیقت را تلخ و ناگوار دانسته و هرگز بیان واقع کاش را شیرین نخواهد ساخت، و شیطان پیشوا و رهبرش بوده و او را به پرتگاه نیستی و هلاکت می کشاند.

این خانه با عظمت، خانه ای است که خدای سبحان از بندگان خواسته [تا گرد آن جمع آمده و در این مراسم باشکوه] او را عبادت کنند و بدین وسیله آنان را در انجام این عبادت مورد آزمایش قرار دهد، و بر همین اساس بندگان را بر انجام و



بزرگداشت و زیارت این خانه با عظمت، تشویق و تحریص می نماید، و این مکان را جایگاه انبیاء و قبله نمازگزاران قرار داده است.

این خانه، شعبه ای از رضوان و بهشت خداوند و راهی است که به آمرزش و غفران می انجامد، این خانه، در نهایت کمال نصب گردیده و محل تمرکز شکوه و جلال گشته، خداوند بزرگ، این خانه را دو هزار سال پیش از گسترده شدن زمین آفرید، از این رو، تنها کسی که شایسته مقام اطاعت و فرمانبرداری - در آنچه نسبت به آن امر فرموده و از آنچه نهی نموده - است، پروردگار جهانیان می باشد. همو که جسم و جان را به فرمان و اراده خود ایجاد می نماید.

ابن ابی العوجاء گفت: ای ابا عبدالله! خدا را یاد کردی، پس امر محالی را که از دیدگان غائب است ادعا کردی!

امام علیه السلام خطاب به او فرمود: وای بر تو، چگونه غائب است کسی که همواره شاهد و ناظر بر همه موجودات و مخلوقاتش است و از رگ گردن به بندگان نزدیک تر می باشد، سخنان را می شنود و آنان را می بیند و از اسرار و باطنشان آگاه و عالم است. این مخلوق است که هر گاه از مکانی انتقال یابد، مکان دیگری را اشغال می کند و در نتیجه مکان اول را خالی می گذارد و تا زمانی که در مکان دوم است از رخدادها و حوادث مکان اول بی خبر و ناآگاه است، اما خداوند بزرگ که بر همه چیز قاهر و مسلط است هیچ مکانی از او خالی نیست همان گونه که هیچ مکانی او را به خود مشغول نمی سازد و هیچ موجود و پدیده ای در هیچ مکانی نزدیک تر از او نخواهد بود. ما سخنان و گفتار کسی را که خدای سبحان او را با نشانه های استوار و دلائل روشن و آشکار مبعوث نموده و با حمایت و مدد خویش تأییدش کرده و او را برای رساندن پیامهایش به مردم برگزیده، تصدیق می کنیم، زیرا آن بزرگوار فرموده: خداوند مهربان او را مبعوث نموده و با وی سخن گفته است.

پس از آن که امام علیه السلام این سخنان را بیان کردند، ابن ابی العوجاء از جا برخاست و به



دوستان و هم کیشان‌ش گفت: چه کسی مرا در این دریای بی‌کران انداخت؟! من از شما خمره‌ای تقاضا کردم، اما شما مرا در آتشی سوزان انداختید!!
دوستان و همراهان‌ش گفتند: به راستی که تو در برابر آن حضرت، ذلیل و ناچیز بودی.

در پاسخ گفت: او فرزند کسی است که سرهای این جماعتی که می‌بینید تراشیده [و این سیل جمعیت همواره از دستورهای او پیروی و اطاعت می‌کنند].



۵- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ بْنُ أَحْمَدَ رحمته الله قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ رِبْعٍ الصَّخَّافُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانٍ أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام كَتَبَ إِلَيْهِ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ: أَنَّ عِلَّةَ الْحَجِّ الْوَفَادَةَ إِلَى اللَّهِ وَ طَلِبَ الزِّيَادَةِ، وَ الْخُرُوجَ مِنْ كُلِّ مَا اقْتَرَفَ، وَ لِيَكُونَ تَائِباً مِمَّا مَضَى، مُسْتَأْنِفاً لِمَا يَسْتَقْبِلُ، مَعَ مَا فِيهِ مِنْ اسْتِخْرَاجِ الْأَمْوَالِ، وَ تَعَبِ الْأَبْدَانِ، وَ حَظَرِهَا عَنْ الشَّهَوَاتِ وَ اللَّذَاتِ، وَ التَّقَرُّبَ فِي الْعِبَادَةِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ الْخُضُوعَ وَ الْاسْتِكَانَةَ وَ الذِّلَّ، شَاخِصاً فِي الْحَرِّ وَ الْبَرْدِ وَ الْأَمْنِ وَ الْخَوْفِ دَائِباً فِي ذَلِكَ دَائِماً وَ مَا فِي ذَلِكَ لِجَمِيعِ الْخَلْقِ مِنَ الْمَنَافِعِ وَ الرِّغْبَةِ وَ الرِّهْبَةِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى وَ مِنْهُ تَرَكَ قِسَاوَةَ الْقَلْبِ وَ خَسَاسَةَ الْأَنْفُسِ، وَ نَسْيَانَ الذِّكْرِ وَ انْقِطَاعَ الرَّجَا وَ الْأَمَلِ، وَ تَجْدِيدَ الْحَقُوقِ وَ حَظَرَ الْأَنْفُسَ عَنِ الْفُسَادِ وَ مَنْفَعَةٍ مِنْ فِي الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ، وَ مِنْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ مِمَّنْ يَحِجُّ وَ مِمَّنْ لَا يَحِجُّ مِنْ تَاجِرٍ وَ جَالِبٍ وَ بَايِعٍ وَ مُشْتَرِيٍّ وَ كَاسِبٍ وَ مُسْكِينٍ، وَ قِضَاءِ حَوَائِجِ أَهْلِ الْأَطْرَافِ وَ الْمَوَاضِعِ الْمُمْكِنِ لَهُمُ الْاجْتِمَاعُ فِيهَا كَذَلِكَ «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ».

و عِلَّةُ فَرَضِ الْحَجِّ مَرَّةً وَاحِدَةً، لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَضَعَ الْفَرَائِضَ عَلَى أَدْنَى الْقَوْمِ قُوَّةً، فَمَنْ تَلَكَ الْفَرَائِضَ الْحَجَّ الْمَفْرُوضَ وَاحِدًا، ثُمَّ رَغِبَ أَهْلُ الْقُوَّةِ عَلَى قَدْرِ طَاقَتِهِمْ.
قال محمد بن علي مؤلف هذا الكتاب: جاء هذا الحديث هكذا والذي اعتمده وافتي

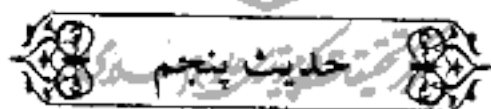


به أن الحج على أهل الجدة في كل عام فريضة.

حدثنا محمد بن الحسن عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن يعقوب بن يزيد، عن ابن أبي عمير، عن أبي جرير القمي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الحج فرض على أهل الجدة في كل عام.

وحدثنا أحمد بن محمد، عن أبيه، عن محمد بن أحمد، عن السندي بن الربيع، عن محمد بن القاسم، عن أسد بن يحيى، عن شيخ من أصحابنا، قال: الحج واجب على من وجد السبيل إليه في كل عام.

حدثنا أحمد بن الحسين، قال: حدثنا أحمد بن إدريس، عن محمد بن أحمد، عن أحمد بن محمد، عن علي بن مهزيار، عن عبد الله بن الحسين الميثمي رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال: إن في كتاب الله تعالى فيما أنزل ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ﴾ في كل عام ﴿مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾.



٢٧٩

علی بن احمد عليه السلام از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده، وی گفت: امام رضا عليه السلام در پاسخ مسائل وی نامه‌ای ارسال نموده و در آن مرقوم فرموده بودند: فلسفه تشریع حج اموری است، از جمله این که:

الف: حرکت به سوی خدا [= آغاز یک سفر روحانی]؛

ب: درخواست افزایش در مسائل مادی و معنوی؛

ج: خارج شدن انسان از گناهان و لغزش‌هایی که مرتکب شده، بازگشت از گناه و توبه نمودن از معصیت‌های گذشته، تصمیم جدی بر انجام کارهای نیک و شایسته و جبران مافات؛

د: هزینه کردن دارائی و به زحمت و داشتن جسم و تن، و بازداشتن آن از



خواهشهای نفسانی؛

ه: نزدیک شدن به پیشگاه خدای سبحان با انجام عبادت؛

و: اظهار خاکساری و فروتنی در برابر خداوند در گرما و سرما؛

ز: ایمنی و ترس در طول سفر و انجام عمل بارنج و سختی؛

ح: منفعت و سود رساندن به خلق، اظهار میل و رغبت به خدای سبحان؛

ط: ریشه کن ساختن تیرگی دل و قساوت قلب، و برطرف ساختن خساست از

نفس؛

ی: همواره در یاد خدا بودن و او را فراموش نکردن، امیدوار بودن به لطف و

محبت او؛

ک: تجدید حقوق؛



ل: باز داشتن نفوس از ظلم و بیداد، فساد و تباهی؛

م: بهره بردن قشرهای مختلف، آنان که در مشرق و مغرب، خشکی و دریا هستند،

چه زائر خانه خدا باشند و چه نباشند، تاجر و غیر تاجر، فروشنده یا خریدار، کاسب یا

مسکین؛

ن: برطرف شدن نیازهای کسانی که در این مسیر قرار گرفته و در اطراف و اکناف

خانه خدا اجتماع کرده اند تا شاهد منافع خود باشند.

سر این که زیارت خانه خدا تنها یک بار به عنوان واجب انجام می گیرد آن است که

خداوند انجام تکالیف واجب را بر اساس توان و نیروی ضعیف ترین فرد در نظر

گرفته است، از جمله تکالیف واجب، انجام حج است که تنها یک بار به عنوان واجب

تحقق می یابد، اما آنان که از قدرت و توان بیشتری برخوردارند، می توانند بر اساس

توان و قدرت خود به انجام این عمل اقدام نمایند.

جناب مصنف می فرماید: حدیث مزبور این گونه نقل شد، ولی آنچه من بر آن

اعتماد نموده و بر اساس آن فتوا می دهم این است که: انجام مناسک حج و زیارت



خانه خدا بر کسانی که استطاعت و قدرت دارند، در هر سال واجب می باشد، و دلیل بر این مدعا، سه حدیث ذیل است:

الف: محمد بن حسن رضی الله عنه از محمد بن حسن صفار، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از ابی جریر قمی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمودند: بر اهل تمکن و استطاعت در هر سال انجام حج، واجب است.

ب: احمد بن محمد، از پدرش، از محمد بن احمد، از سندی بن ربیع، از محمد بن قاسم، از اسد بن یحیی، از برخی اصحاب و بزرگان نقل کرده که وی گفت: کسانی که از استطاعت و قدرت لازم برخوردارند، انجام این فریضه در هر سال، واجب می باشد.

ج: احمد بن حسین، از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از احمد بن محمد، از علی بن مهزیار، از عبدالله بن حسین رضی الله عنه به صورت مرفوع حدیث را از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: خداوند بزرگ در قرآن مجید می فرماید: ﴿...لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا...﴾: «برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه او کنند، آنان که توانائی رفتن به سوی آن دارند»^۱ مقصود آن است: کسانی که تمکن و توانائی دارند، انجام حج در هر سال واجب می باشد.



ع: حدَّثنا علي بن أحمد بن محمد رضی الله عنه و محمد بن أحمد السناني و الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المؤدّب قالوا: حدَّثنا محمد بن أبي عبدالله الكوفي، عن محمد بن إسماعيل، قال: حدَّثنا علي بن العباس، عن عمر بن عبدالعزيز، عن رجل، قال: حدَّثنا هشام بن الحكم، قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام فقلت له: ما العلة التي من أجلها كلف الله العباد الحجّ و الطواف بالبيت؟



فقال: إنَّ الله تعالى خلق الخلق لا لعلَّة، إلَّا أنَّه شاء ففعل فخلقهم إلى وقت مؤجَّل، و أمرهم و نهاهم ما يكون من أمر الطاعة في الدين و مصلحتهم من أمر دنياهم، فجعل فيه الاجتماع من المشرق و المغرب ليتعارفوا و ليتربَّح كلَّ قوم من التجارات من بلد إلى بلد، و لينتفع بذلك المكارى و الجمال، و لتعرف آثار رسول الله ﷺ و تعرف أخباره، و يذكر و لا ينسى، و لو كان كلَّ قوم إنَّما يتكلمون على بلادهم و ما فيها هلكوا، و خربت البلاد، و سقط الجلب و الأرباح، و عميت الأخبار، و لم يقفوا على ذلك فذلك علَّة الحجِّ.

حدیث ششم

۲۸۰

علی بن احمد بن محمد رحمته الله و محمد بن احمد سنائی و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب جملگی از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از عمر بن عبدالعزیز، از مردی، از هشام بن حکم نقل کرده که وی گفت: از امام صادق رحمته الله درباره فلسفه تشریع حج سؤال کردم: چرا خداوند مردم را به انجام حج و طواف خانه خود فرمان داده است؟

حضرت در پاسخ فرمودند: خدای سبحان خلق را آفرید نه به خاطر علت و سببی، بلکه خواست بیافریند، پس آنان را تا وقت معینی آفرید و نسبت به آنچه در دین طاعت به شمار می آید و مصالح دنیای آنان را در بر دارد به ایشان فرمان داد، و از آنچه موجب مفسده باشد، نهی فرمود.

آنان را به عمل حج دستور داد که اطاعت دین و مصالح دنیای آنها را در بر دارد، در موسم حج مسلمانان از مشرق و مغرب گرد هم جمع می شوند تا با یکدیگر آشنا گردند و برای این که هر ملتی از تجارت ها و فرآورده های اقتصادی ملت های دیگر استفاده کنند و به خاطر این که مسافران و حمل و نقل دهندگان در این سفر با کرایه دادن وسیله های نقلیه خود بهره ببرند. و برای این که با آثار اخبار پیامبر اکرم رحمته الله آشنا

گردند و این آثار همچنان زنده بماند و به دست فراموشی سپرده نشود. و اگر بنا باشد هر ملتی فقط به امور زندگی محیط خود اکتفا کنند، هلاک می گردند، شهرها ویران می شود و استفاده ها و منافع تجارتي از میان می رود و اخبار و روایات مأثوره از معصوم عليه السلام محو گشته و کسی بر آنها اطلاع نمی یابد، این امور فلسفه تشریع حج است.



٧- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الرَّبِيعِ الصَّخَّافُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانٍ أَنَّ الرِّضَاءَ عليه السلام كَتَبَ إِلَيْهِ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ: عِلَّةُ الطَّوَّافِ بِالْبَيْتِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾ فَرَدُّوا عَلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى هَذَا الْجَوَابَ فَعَلِمُوا أَنَّهُمْ أَذْنَبُوا فَندَمُوا فَلَاذُوا بِالْعَرْشِ فَاسْتَغْفَرُوا، فَأَحَبَّ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَتَعَبَّدَ بِمِثْلِ ذَلِكَ الْعِبَادِ، فَوَضَعَ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ بَيْتًا بِحِذَاءِ الْعَرْشِ يَسْمَى الضَّرَاحُ، ثُمَّ وَضَعَ فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا بَيْتًا يَسْمَى الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ بِحِذَاءِ الضَّرَاحِ، ثُمَّ وَضَعَ هَذَا الْبَيْتَ بِحِذَاءِ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ، ثُمَّ أَمَرَ آدَمَ فَطَافَ بِهِ، فَتَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَجَرَى ذَلِكَ فِي وَلَدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

حدیث هفتم

٢٨١

علی بن احمد عليه السلام از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده، وی گفت: امام رضا عليه السلام در جواب مسائلی که محضرش ارسال داشتم، مرقوم فرمودند: علت تشریع طواف خانه خدا «بیت الله» آن است که خداوند به فرشتگان فرمود: ﴿...إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ...﴾: «من در روی زمین، جانشینی قرار خواهم داد. فرشتگان گفتند: خدایا! آیا کسی را در آن قرار می دهی که فساد و خونریزی کند؟!»^۱

٣٧٨



[خداوند فرمود: ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾: «من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.»]^۱ پس از این پاسخ، فرشتگان چنین برداشت کردند که مرتکب اشتباه شده‌اند، بر این اساس از سخنی که ایراد کرده بودند، سخت پشیمان شده و به عرش پناه بردند و با طواف پیرامون آن از خداوند طلب بخشایش کردند، خداوند دوست داشت بندگان را نیز او را همچون فرشتگان این گونه «طواف» عبادت کنند، لذا در آسمان چهارم، خانه‌ای به نام «ضراح» محاذی عرش بنا نمود، بعد در آسمان دنیا خانه‌ای به نام «بیت المعمور» محاذی «ضراح» قرار داد، پس از آن، این خانه «کعبه» را محاذی «بیت المعمور» بنا نهاد، و به آدم فرمان داد آن را طواف کند، آدم به طواف آن پرداخت و بدین ترتیب خداوند توبه‌اش را پذیرفت، آنگاه اجرای این عمل در فرزندان آدم تا روز رستاخیز به عنوان «سنت» قرار گرفت.

۸ - أخبرنا علي بن حاتم، قال: حدثنا حميد بن زياد، قال: حدثنا الحسن بن محمد بن سماعة، قال: حدثني الحسين بن هاشم، عن عبدالله بن مسكان، عن أبي حمزة الثمالي، قال: دخلت على أبي جعفر عليه السلام و هو جالس على الباب الذي إلى المسجد و هو ينظر إلى الناس يطوفون فقال: يا أبا حمزة! بما أمروا هؤلاء؟ قال: فلم أدر ما أورد عليه، قال:

۱. فرشتگان فکر می‌کردند اگر هدف، عبودیت و بندگی است، ما مصداق کامل آن هستیم و از همه کس سزاوارتر به خلافت! بی‌خبر از این که عبادت آنها با توجه به این که شهوت و غضب و خواست‌های گوناگون در وجودشان راه ندارد با عبادت و بندگی این انسان که امیال و شهوات او را احاطه کرده و شیطان از هر سو او را وسوسه می‌کند، تفاوت فراوانی دارد، اطاعت و فرمانبرداری این موجود طوفان زده کجا؟ و عبادت و پرستش آن ساحل نشینان آرام و سبکبار کجا؟!

آنها چه می‌دانستند از نسل این آدم، پیامبرانی همچون محمد، ابراهیم، نوح، موسی و عیسی علیهم السلام و پیشوایانی چونان امامان معصوم علیهم السلام و بندگان صالح و مردان و زنانی که همه هستی خود را عاشقانه در راه خدا می‌دهند قدم به عرصه وجود خواهند گذاشت، افرادی که تنها چند لحظه تفکر آنها برابر با سال‌ها عبادت فرشتگان است. (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۲۱۶)



إِنَّمَا أَمْرُوا أَنْ يَطُوفُوا بِهَذِهِ الْأَحْجَارِ، ثُمَّ يَأْتُونَا فَيَعْلَمُونَا وَلَا يَتَّبِعُونَ.

حدیث هشتم

۲۸۲

علی بن حاتم، از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از حسین بن هاشم، از عبدالله بن مسکان، از ابو حمزه ثمالی نقل کرده که وی گفت: محضر امام باقر علیه السلام مشرف شدم، آن بزرگوار به سمت دربی که در مسجد نصب شده بود، نشسته و به مردمی که طواف می کردند نگاه می کردند. حضرت به من فرمودند: ای اباحمزه! این مردم، مأمور به چه چیزی هستند؟ من پاسخ مناسبی برای این پرسش نداشتم، لذا از جواب باز ماندم، حضرت خود در پاسخ این پرسش فرمودند: آنها دستور دارند که این سنگ ها را طواف کنند، آنگاه نزد ما آیند و دوستی و محبت خود را به ما نشان دهند.^۱

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

۱. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: آن حضرت، جمله «ثُمَّ لِيُقَضُّوا تَقَشُّهُمُ...» سپس باید آلودگی هایشان را برطرف سازند» (سوره حج، آیه ۲۹) را تفسیر به ملاقات امام علیه السلام کرد، و هنگامی که راوی توضیح خواست اشاره به تفسیر این آیه در مورد گرفتن ناخن و مانند آن کرد، امام علیه السلام فرمود: «قرآن، ظاهر و باطنی دارد».

یعنی مسأله ملاقات امام در اینجا مربوط به باطن آیه است. این حدیث، ممکن است اشاره به یک نکته لطیف باشد که زوآر خانه خدا پس از انجام مناسک حج، همان گونه که آلودگی های بدن را برطرف می سازند، باید آلودگی های روح و جان خود را با ملاقات امام علیه السلام و پیشوای خود برطرف نمایند، به ویژه که در بسیاری از اعصار، خلفای جبار اجازه چنین ملاقاتی را در شرائط عادی نمی دادند، و مراسم حج بهترین فرصت برای رسیدن به این هدف بود. به همین مناسبت در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «تَمَامُ الْحَجِّ لِقَاءُ الْإِمَامِ» تکمیل حج به آن است که انسان امام را ملاقات کند».

در واقع هر دو تطهیر است، یکی تطهیر ظاهر از چرک ها و آلودگی ها، و دیگری تطهیر باطن از ناآگاهی و مفسد اخلاقی. (تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۱۰۰)



باب ۱۶۳

العلّة التي من أجلها صار الطواف سبعة أشواط

۱- حدّثنا علي بن حاتم، قال: حدّثنا القاسم بن محمّد، قال: حدّثنا حمدان بن الحسين، عن الحسين بن الوليد، عن أبي بكر، عن حنّان بن سدير، عن أبي حمزة الثمالي، عن علي بن الحسين عليه السلام قال: قلت: لم صار الطواف سبعة أشواط؟ قال: لأنّ الله تبارك وتعالى قال للملائكة: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ فردّوا على الله تبارك وتعالى وقالوا: ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ؟﴾ قال الله: ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ وكان لا يحجبهم عن نوره فحجبهم عن نوره سبعة آلاف عام، فلاذوا بالعرش سبعة آلاف سنة فرحهمهم و تاب عليهم، و جعل لهم البيت المعمور الذي في السماء الرابعة، و جعله مثابة و وضع البيت الحرام تحت البيت المعمور، فجعله مثابة للناس و أمناً فصار الطواف سبعة أشواط واجباً على العباد لكل ألف سنة شوطاً واحداً.

باب صد و چهل و سوم

سرّ این که طواف هفت دور گردیده است.

حدیث اول

۲۸۳

علی بن حاتم از قاسم بن محمّد، از حمدان بن حسین بن ولید، از ابی بکر، از حنّان بن سدير، از ابو حمزه ثمالی، از امام سجّاد عليه السلام نقل کرده، وی می گوید: محضر امام عليه السلام عرض کردم: به چه مناسبت طواف هفت شوط^۱ گردیده است؟

امام عليه السلام فرمودند: خداوند به فرشتگان فرمود: «من در روی زمین جانشینی قرار



خواهم داد»، فرشتگان عرض کردند: «آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟!» خداوند فرمود: «من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید».

خدای سبحان، فرشتگان را از نور خود محروم نکرده بود، ولی پس از ایراد این سخن فرشتگان، آنها را از آن محروم و محجوب داشت، این محرومیت به مدت هفت هزار سال طول کشید، فرشتگان به عرش پناه بردند و در طول این مدت دور عرش طواف می‌کردند.

خداوند توبه آنها را پذیرفت و «بیت المعمور» را که در آسمان چهارم است برای آنها قرار داد و به ازای آن «بیت الحرام» را در زمین برای مردم مأمّن و محلّ عبادت قرار داد، از این رو، بر زائر خانه خدا واجب است هفت دور به گرد کعبه طواف کند، یعنی برای هر هزار سال طواف فرشتگان، یک شوط در نظر گرفته شده است.



۲- و عنه قال: حدّثني أبو القاسم حميد بن زياد، قال: حدّثنا عبد الله بن أحمد، عن علي بن الحسين الطاطري، عن محمد بن زياد، عن أبي خديجة، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: مرّ بأبي عليه السلام رجل، و هو يطوف فضرب بيده على منكبه، ثم قال: أسألك عن خصال ثلاث لا يعرفهنّ غيرك و غير رجل آخر، فسكت عنه حتى فرغ من طوافه، ثم دخل الحجر، فصلّى ركعتين و أنا معه فلمّا فرغ نادى أين هذا السائل؟ فجاء فجلس بين يديه، فقال له: سل، فسأله عن ﴿ن والقلم و ما يسطرون﴾ فأجابه، ثم قال: حدّثني عن الملائكة حين ردّوا على الرّبّ حيث غضب عليهم، و كيف رضي عنهم؟ فقال: إنّ الملائكة طافوا بالعرش سبعة آلاف سنة يدعونه و يستغفرونه، و يسألونه أن يرضى عنهم، فرضي عنهم بعد سنين، فقال: صدقت. ثم قال: حدّثني عن رضى الرّبّ عن آدم؟

فقال: إنّ آدم أنزل فنزل في الهند، و سأل ربّه تعالى هذا البيت فأمره أن يأتيه فيطوف به أسبوعاً و يأتي منى و عرفات، فيقضي مناسكه كلّها فجاء من الهند و كان



موضع قدمیه حیث یطأ علیه عمران، و ما بین القدم إلى القدم صحاری، لیس فیها شیء، ثم جاء إلى البیت، فطاف أسبوعاً و أتى مناسکة ففضاها کما أمره الله، فقبل الله منه التوبة و غفر له.

قال: فجعل طواف آدم لَمَّا طافت الملائكة بالعرش سبع سنین، فقال جبرئیل: هنیئاً لک یا آدم! قد غفر لک، لقد طفت بهذا البیت قبلک بثلاثة آلاف سنة. فقال آدم: یا رب! اغفر لی و لذریئتی من بعدی، فقال: نعم، من آمن منهم بی و برسلی، فقال: صدقت و مضی.



حدیث دوم



۲۸۴

علی بن حاتم، از قاسم بن محمد، از ابی القاسم حمید بن زیاد، از عبدالله بن احمد، از علی بن حسین طاطری، از محمد بن زیاد، از ابی خدیجه نقل کرده، وی می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند: پدرم در حال طواف بود که مردی دستش را روی شانه ایشان نهاد و گفت: سه سؤال از شما می پرسم که کسی غیر از شما و مردی دیگر، پاسخ آن را نمی داند.

پدرم در آن لحظه جوابی ندادند تا از طوافشان فارغ شدند، سپس وارد حجر اسماعیل شدند، دو رکعت نماز خواندند و من نیز همراهشان بودم، بعد از نماز، آن شخص را صدا زدند، آن مرد آمد و در مقابل ایشان نشست، پدرم به او فرمودند: پرسش های خود را مطرح کن، آن مرد، نخست از تفسیر آیه شریفه ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾: «سوگند به قلم و آنچه می نویسند»^۱ پرسید؟ پدرم جوابش را دادند.

سپس آن مرد پرسید: وقتی فرشتگان نسبت به خواست و تصمیم خدا اعتراض کردند و این امر موجب ناراحتی و غضب خداوند به آنها شد، چگونه و به چه کیفیت از آنان راضی شد؟



حضرت در پاسخ فرمودند: فرشتگان به مدت هفت هزار سال^۱ پیرامون عرش طواف کردند و از خدا طلب آمرزش نمودند و از او خواستند تا از آنان راضی و بخشود گردد. پس از سپری شدن این مدت، خدا از آنها راضی شد. آن مرد گفت: کاملاً درست است.

آنگاه عرض کرد: بفرمایید چگونه خداوند از آدم عليه السلام راضی شد؟

فرمودند: وقتی آدم از بهشت رانده شد به سرزمین «هند» فرو آمد، و از خدا تقاضا کرد تا راهی «بیت الله» شود، خداوند نیز خواسته اش را اجابت فرمود و به او فرمان داد تا به آن مکان برود و آن را هفت بار طواف کند، و بعد از طواف به سرزمین «منی» و «عرفات» برود و اعمال آنجا را بجا آورد، آدم عليه السلام از سرزمین «هند» به قصد زیارت «بیت الله» حرکت کرد - و جای دو قدمش همان جایی است که عمران گام نهاد - و بین هر گام و قدم بعدی آدم صحراهایی که در آنها چیزی نبود فاصله می گشت و بدین ترتیب خود را به «بیت الله» رساند.

بعد از ورود به «بیت الله» نخست هفت بار پیرامون خانه خدا طواف کرد، آنگاه مناسک و اعمال را بر حسب فرمان خدا انجام داد، پس از انجام مراسم و مناسک، خداوند توبه حضرت آدم را پذیرفت و او را مشمول آمرزش خود قرار داد.

آنگاه امام عليه السلام فرمودند: چون فرشتگان در اطراف عرش [هفت هزار سال، یا به نقل بعضی از نسخه های علل الشرائع] هفت سال طواف کردند، طواف آدم در اطراف «بیت» نیز هفت دور قرار داده شد، و بعد از اتمام طواف و انجام مناسک، جبرئیل به آدم عليه السلام بشارت داد و گفت: ای آدم! بر تو گوارا باد که خدای سبحان تو را مشمول لطف و آمرزش خود قرار داد، من سه هزار سال پیش از تو این «بیت» را طواف کرده ام.

۱. در بعضی از نسخه ها «هفت سال» آمده است.

آدم عليه السلام به پیشگاه خداوند عرض کرد: پروردگارا! آیا من و فرزندانم را می‌آمیزی؟
خداوند فرمود: آری، هر یک از آنان که به من و پیامبرانم ایمان آورند، می‌آمزم. آن
مرد پس از شنیدن سخنان امام، آن حضرت را تصدیق کرد، آنگاه پدرم فرمودند: این
جبرئیل است که نزد شما آمده تا معالم و اسرار دین را به شما آموزش و تعلیم دهد.

باب ۱۶۶

العلة التي من أجلها

صارت العمرة على الناس واجبة بمنزلة الحج

۱- حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن
الصفار، عن العباس بن معروف، عن علي بن مهزيار، عن الحسين بن سعيد، عن ابن أبي
عمير و حماد و صفوان بن يحيى و فضالة بن أيوب، عن معاوية بن عمار، عن أبي
عبدالله عليه السلام قال: العمرة واجبة على الخلق بمنزلة الحج من استطاع، لأن الله تعالى يقول:
﴿وَاتِمُوا الْحَجَّ وَالْعَمْرَةَ لِلَّهِ﴾ و إنما نزلت العمرة بالمدينة، و أفضل العمرة عمرة رجب.

باب صد و چهل و چهارم

سرّ این که عمره همچون حجّ بر مردم واجب است

حدیث اول

۲۸۵

محمد بن حسن بن احمد بن ولید عليه السلام از محمد بن حسن صفار، از عباس بن
معروف، از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر و حماد و صفوان بن
یحیی و فضالة بن ایوب، از معاویة بن عمار، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن بزرگوار
فرمودند: عمره همچون حجّ بوده، از این رو، کسانی که از تمکّن و استطاعت

برخوردارند، در طول عمر یک بار واجب است این عمل را بجا آورند، زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ...﴾: «حج و عمره را برای خدا به اتمام رسانید». آیه‌ای که عمره را همچون «حج»^۱ واجب نموده در مدینه نازل شده^۲، و برترین عمره، عمره‌ای است که در ماه رجب انجام گیرد.^۳

باب ۱۲۵

العلة التي من أجلها يجوز للمحرم أن يستاك

۱- أبي عبد الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن يعقوب بن يزيد، عن ابن أبي عمير، عن معاوية، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت للمحرم يستاك؟ قال: نعم. قلت: فإن أدمى يستاك؟ قال: نعم، هو من السنة.

باب صد و چهل و پنجم

سرّ این که مسواک زدن بر مُحَرَّم جایز است

حدیث اول

۲۸۶

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از معاویه [بن عمار]

۱. سوره بقره، آیه ۱۹۶.
۲. دقیقاً روشن نیست آیات مربوط به حج در قرآن مجید در چه تاریخی نازل شده است ولی به اعتقاد برخی از مفسران بزرگ، در «حجة الوداع» نازل گشته، در حالی که بعضی گفته‌اند: جمله «فَإِنْ أَخْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ»: «اگر محصور شدید، آنچه از قربانی فراهم شود (ذبح کنید و از احرام خارج شوید)» ناظر به جریان «حدیبه» است که در سال «ششم هجرت» واقع شد و مسلمانان از زیارت خانه خدا ممنوع شدند. (تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۵۵)
۳. از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده که: «عمره» کفاره هر گناهی است و بهترین عمره، عمره رجب است. (معارف و معاریف، ج ۷، ص ۵۲۵)



نقل کرده، وی می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا مُحَرَّم می تواند مسواک بزند؟
فرمودند: آری. عرض کردم: اگر خون جاری شود چگونه؟
فرمودند: در این حالت نیز جایز است، زیرا مسواک زدن، سنت می باشد.

باب ۱۴۶

العلة في كراهية لبس الطيلسان المززر للمحرم

۱- أبي عليه السلام قال: حدَّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد و عبدالله ابني محمد بن عيسى،
عن محمد بن أبي عمير، عن حماد بن عثمان، عن عبدالله بن علي الجعفي، عن أبي
عبدالله عليه السلام قال: وجدنا في كتاب جدِّي عليه السلام لا يلبس المحرم طيلساناً مززراً، فذكرت
ذلك لأبي، فقال: إنما فعل ذلك كراهية أن يزوره عليه الجاهل، فأما الفقيه فإنه لا بأس
أن يلبسه.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

باب صد و چهل و ششم

سرّ این که مکروه است مُحَرَّم ردای تکمه بسته بپوشد

حدیث اول

۲۸۷

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد و عبدالله فرزندان محمد بن عيسى، از محمد
بن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از عبدالله بن علی جعفی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده
که آن حضرت فرمودند: در کتاب جدّم به این مسأله برخوردیم که: مُحَرَّم ردای تکمه
بسته به دوش نگیرد.

آنگاه حضرت فرمودند: من این مسأله را برای پدرم عنوان کردم و سرّش را جویا

شدم.



پدرم فرمود: این کراحت ویژه شخصی است که نسبت به مسأله ناآگاه باشد و بخواهد برای چنین ردائی در حال احرام تکمه گذاشته و آن را ببندد، اما نسبت به فقیه و آگاه به مسأله پوشیدن ردای مزبور و بدون تکمه اشکالی ندارد.^۱

باب ۱۶۷

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا لَا يَسْتَحِبُّ الْهَدْيُ إِلَى الْكَعْبَةِ
وَمَا يَجِبُ أَنْ يَعْمَلَ بِمَا قَدْ جَعَلَ هَدِيًّا لِلْكَعْبَةِ

۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمَغِيرَةِ، عَنْ السَّكُونِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: لَوْ كَانَ لِي وَادِيَانِ يَسِيلَانِ ذَهَبًا وَاقْضَةُ مَا أَهْدَيْتُ إِلَى الْكَعْبَةِ شَيْئًا، لَأَنَّهُ يَصِيرُ إِلَى الْحُجَّةِ دُونَ الْمَسَاكِينِ.

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی

باب صد و چهل و هفتم

سرّ این که فرستادن هدیه به کعبه مستحب نیست
و وظیفه زائر یا هدیه کننده در این خصوص چیست

حدیث اول

۲۸۸

محمّد بن حسن، از محمد بن حسن صفّار، از ابراهیم بن هاشم، از عبدالله بن مغیره، از سکونی، از امام صادق، از پدر بزرگوارش، از امیر مؤمنان علیه السلام، حضرت فرمودند: اگر دو وادی داشته باشم که از هر دو سیل طلا و نقره سرازیر می شد، چیزی به کعبه هدیه نمی کردم؛ زیرا می دانم همه این اموال به دست کلیدداران و متولیان

۳۸۸

۱. طیلسان: ردا، جامه گشاد و بلند که به دوش می اندازند. «زَرَّ الْقَمِيصَ زَرًّا: تکمه پیراهن را بست».



[= پرده داران بنوشیبه] می رسید و چیزی عائد تهیدستان و محتاجان نمی شد.^۱



۲- اَبی‌الله قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ بَنَانِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ جَعَلَ جَارِيَتَهُ هَدِيًّا لِلْكَعْبَةِ، كَيْفَ يَصْنَعُ بِهَا؟

فَقَالَ: إِنَّ أَبِي عليه السلام أَتَاهُ رَجُلٌ قَدْ جَعَلَ جَارِيَتَهُ هَدِيًّا لِلْكَعْبَةِ، فَقَالَ لَهُ: قَوْمُ الْجَارِيَةِ أَوْ بَعَهَا، ثُمَّ مَرَّ مُنَادِيًا يَقُولُ عَلَى الْحَجَرِ، فَيَنَادِي أَلَا مَنْ قَصَرَتْ نَفَقَتُهُ أَوْ قَطَعَ بِهِ طَرِيقُهُ أَوْ نَفَدَ طَعَامُهُ، فَلِيَّاتُ فُلَانٍ بَنِ فُلَانٍ، وَ مَرَهُ أَنْ يُعْطِيَ أَوَّلًا فَأَوَّلًا حَتَّى يَنْفَدَ ثَمَنُ الْجَارِيَةِ.

حدیث دوم

۲۸۹

پدرم عليه السلام از محمد بن یحیی عطّار، از بنان بن محمد، از موسی بن قاسم، از علی بن جعفر، از برادرش امام کاظم نقل کرده، وی می گوید: از برادرم پرسیدم: اگر کسی کنیزی را به کعبه هدیه کرده باشد چه وظیفه‌ای دارد؟

حضرت فرمودند: آن را به قیمت درآور یا بفروش، سپس کسی را مأمور کن تا بر دیوار حجر بایستد و فریاد زند: آیا کسی هست که هزینه راهش تمام شده یا دزد برده باشد؟ هر که این چنین است به فلان جا نزد فلان کس مراجعه کند و تدریجاً بهای آن را در همین راه مصرف کند تا تمام شود.



۱. بنوشیبه یا «بنوشیان» نام کلیدداران و متولیان و پرده داران کعبه بوده که از قدیم عهده دار این سمت بوده‌اند.

باب بنی شیبیه یکی از درهای مسجد الحرام بوده که پس از توسعه مسجد اکنون در مطاف جای آن مشخص است. و هنگامی که امیرمؤمنان عليه السلام در فتح مکه بت «هبل» را از فراز کعبه به زیر انداخت، پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد آن را در آستانه آن در دفن کنند، لذا ورود از آن در، سنت شد. (معارف و معاریف،

٣- حدَّثني محمد بن علي ماجيلويه، قال: حدَّثنا علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن حريز، قال: أخبرني ياسين، قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: إنَّ قوماً أقبلوا من مصر، فمات رجل، فأوصى إلى رجل بألف درهم للكعبة، فلما قدم مكة سأل عن ذلك، فدلّوه على بني شيبه، فأتاهم فأخبرهم الخبر. فقالوا: قد برئت ذمتك، ادفعها إلينا فقام الرجل، فسأل الناس فدلّوه على أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام، قال أبو جعفر محمد بن علي عليه السلام: فأتاني فسألني، فقلت له، إنَّ الكعبة غنيّة عن هذا أنظر إلى من أمَّ هذا البيت و قطع أو ذهب نفقته أو ضلت راحلته أو عجز أن يرجع إلى أهله فادفعها إلى هؤلاء الذين سمّيت لك.

قال: فأتى الرجل بني شيبه فأخبرهم بقول أبي جعفر عليه السلام فقالوا: هذا ضالّ مبتدع ليس يؤخذ عنه ولا علم له، ونحن نسألك بحقّ هذا البيت و بحقّ كذا و كذا لما أبلغته عنا هذا الكلام. قال: فأتيت أبا جعفر عليه السلام فقلت له: لقيت بني شيبه فأخبرتهم، فزعموا أنك كذا و كذا، و أنك لا علم لك، ثم سألوني بالله العظيم لما أبلغك ما قالوا. قال: و أنا أسألك بما سألوك لما أتيتهم، فقلت لهم: إنَّ من علمي لو وليت شيئاً من أمور المسلمين لقطعت أيديهم ثم علقتها في أستار الكعبة، ثم أقمتهم على المصطبة، ثم أمرت منادياً ينادي أن هؤلاء سراق الله فأعرفوهم.

حديث سوم

٢٩٠

محمد بن علي ماجيلويه، از علی بن ابراهیم، از حماد بن عیسی، از حریر نقل کرده، وی می گوید: یاسین ضریر برای من نقل کرده، گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمودند: جمعی از اهل مصر که عازم حج بودند در بین راه یکی از آنها فوت می کند، وی وصیت می کند که هزار درهم از مال و دارائی مرا به کعبه هدیه دهید. چون یاران او به «مکه» رسیدند، وصی به جستجو افتاد که این مال را به چه کسی بسپارد؟ او را به «بنی شیبه» که خدمه کعبه بودند هدایت کردند. وی چون نزد آنها رفت و ماجرا را



تعریف کرد، آنها گفتند: تو بیش از این تکلیفی نداری، امانت را که به ما رسانی گویا چنان باشد که به کعبه رسانده باشی، اما او به این مقدار قانع نشد، و باز در صدد تحقیق برآمد، وی را به من هدایت کردند، چون مسأله را از من پرسید به او گفتم: «کعبه» از این مال بی نیاز است، بین در جمع حاجیان در مانده‌ای، خرجی تمام شده‌ای، گرفتاری که نتواند به وطن خویش باز گردد اگر بود، این مبلغ را در این مسیر هزینه کن.

وی از نزد من برخاست و باز به نزد بنی شیبه رفت و گفتار مرا برای آنها بازگو کرد. آنها گفتند: این مردی گمراه و بدعت‌گذار است و کسی از او مسأله نمی‌پرسد، زیرا وی از علم و دانشی برخوردار نیست، ما از تو می‌خواهیم و به این خانه سوگند می‌دهیم آنچه را به تو گفتیم برای او بازگو نکنی!

آن مرد گفت: نزد امام علیه السلام رفتم و خدمت ایشان عرض کردم: با آنها ملاقات کردم و سخنان شمارا برای آنان بازگو کردم، آنها پنداشتند که شما فلان... و فلان بوده و از علم و دانشی برخوردار نیستید و از من خواستند که سخن آنها را نزد شما بازگو نکنم.

حضرت فرمودند: من از تو تقاضا می‌کنم وقتی نزد ایشان رفتی از طرف من به آنها بگو: از علم و دانش من یکی این است که اگر بخشی از امور مسلمانان به دست من باشد، دست اینها را می‌بریدم و به پرده کعبه می‌آویختم و همه آنها را در برابر دید مردم و می‌داشتم و می‌گفتم منادی ندا کند: اینها دزدان دین خدا هستند، خوب آنها را بشناسید.



۴- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَتِيلٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ أَبَانَ، عَنْ ابْنِ الْحَرِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ، فَقَالَ: إِنِّي أَهْدِيْتُ جَارِيَةً إِلَى الْكَعْبَةِ، فَأَتَيْتُ بِهَا خَمْسَمِائَةَ دِينَارٍ فَمَاتَرِي؟ قَالَ: بَعَهَا، ثُمَّ خَذْتُ مِنْهَا، ثُمَّ قَمَّ عَلَى هَذَا الْحَائِطِ يَعْنِي الْحَجَرَ، ثُمَّ نَادَى وَأَعْطَى كُلَّ مَنْقَطَعٍ بِهِ وَكُلِّ مُحْتَاجٍ مِنَ الْحَاجِّ.

حدیث چهارم

محمد بن حسن عليه السلام از حسن بن متیل، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از جعفر بن بشیر، از ابان، از ابن حرّ، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: شخصی محضر امام باقر عليه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: کنیزی را برای کعبه هدیه نمودم و پانصد دینار نیز به او بخشیدم، در این مورد چه می‌فرمائید؟ فرمودند: کنیز را بفروش، و بهای آن را بگیر و روی این دیوار بایست و با صدای رساندا کن، آنگاه بهای آن را برای هر حاجی نیازمند و گرفتاری که نتواند به وطن خویش باز گردد، هزینه کن.

۵ - أبی عليه السلام قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحسين الميثمي، عن أخويه محمد و أحمد، عن علي بن يعقوب الهاشمي، عن مروان بن مسلم، عن سعيد بن عمر الجعفي، عن رجل من أهل مصر، قال: أوصى أخي بجارية كانت له مغنية فارهة، و جعلها هدياً لبیت الله الحرام، فقدّمت مكّة، فسألت، فقيل لي: ادفّعها إلى بني شيبّة، و قيل لي: غير ذلك من القول، فاختلف عليّ فيه، فقال لي رجل من أهل المسجد: ألا أرشدك إلى من يرشدك في هذا إلى الحق؟

قلت: بلى. قال: فأشار إلى شيخ جالس في المسجد، فقال: هذا جعفر بن محمد عليه السلام فاسأله. قال: فأتيته، فسألته، و قصصت عليه القصّة. فقال: إنّ الكعبة لا تأكل و لا تشرب، و ما أهدى لها فهو لزوارها، فبع الجارية، و قم على الحجر، فناد هل من منقطع به؟ و هل من محتاج من زوارها؟ فإذا أتوك فسل عنهم و اعطهم و اقسم فيهم ثمنها. قال: فقلت له: إنّ بعض من سألته أمرني بدفعها إلى بني شيبّة؟ فقال: أما إنّ قائمنا لو قد قام لقد أخذهم و قطع أيديهم و طاف بهم، و قال: هؤلاء سراق الله!



پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از علی بن حسین میثمی، از دو برادرش محمد و احمد، از علی بن یعقوب هاشمی، از مروان بن مسلم، از سعید بن عمر جعفی، از مردی از اهل مصر، وی گفت: برادرم کنیزی آوازه‌خوان و نمکین داشت، آن را به کعبه هدیه نمود، من به مکّه آمدم و از برخی برای انجام این کار راهنمایی خواستم، به من گفتند او را به متولّی کعبه «بنی شیبّه» واگذار کن، البته برخی سخن دیگری را مطرح کردند و این امر موجب گردید تا دچار شک و دودلی گردم. مردی از اهل مسجد به من پیشنهاد کرد و گفت: تو را نزد کسی راهنمایی کنم که بر صواب باشی؟ گفتم: آری.

پس آن مرد به آقای بزرگواری که در مسجد نشسته بود اشاره کرد و گفت: این شخصیت، امام صادق علیه السلام است، با ایشان در این باره مشورت کن و حقیقت امر را جویا شو، من نزد ایشان رفتم و ماجرا را تعریف کردم.

حضرت فرمودند: «کعبه» نیازی به آن ندارد، آنچه به کعبه اهداء می‌شود، به زائران تعلق می‌گیرد، کنیز را بفروش و بر روی این سنگ بایست و با صدای بلند بگو: آیا در جمع حاجیان و زائران خانه خدا نیازمند و گرفتاری هست که نتواند به وطن خویش باز گردد؟

وقتی نزد تو آمدند، از ایشان سؤال کن، آنگاه بهای کنیز را در میان آنها تقسیم کن و آن مبلغ را در این مسیر هزینه کن.

محضر امام علیه السلام عرض کردم: برخی به من پیشنهاد کردند: کنیز را به متولیان و پرده‌داران کعبه «بنی شیبّه» واگذار کنم.

حضرت فرمودند: هان! آنگاه که قائم ما ظهور کند، این گروه و جماعت را گرفته و دستهایشان را قطع می‌کرد و آنان را به همگان معرفی می‌نمود و می‌فرمود: اینها دزدان دین خدا هستند [خوب آنها را بشناسید].

٦- حدَّثني محمد بن موسى بن المتوكل، قال: حدَّثني علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن أبيه، بإسناده، عن بعض أصحابنا، قال: دفعت إلي امرأة غزلاً، و قالت لي ادفعه بمكة ليخاط به كسوة الكعبة، فكرهت أن أدفعه إلى الحجة و أنا أعرفهم، فلما صرت إلى المدينة دخلت على أبي جعفر عليه السلام فقلت له: جعلت فداك إن امرأة اعطتني غزلاً و أمرتني أن أدفعه بمكة ليخاط به كسوة الكعبة، فكرهت أن أدفعه إلى الحجة.

فقال: اشتر به عسلاً و زعفراناً و خذ طين قبر أبي عبدالله عليه السلام و أعجنه بماء السماء، و اجعل فيه شيئاً من العسل و الزعفران، و فرقه على الشيعة ليداووا به مرضاهم.

حدیث ششم

٢٩٣

محمد بن موسى بن متوكل، از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از پدرش، به اسنادش از برخی اصحاب می گوید: زنی [ریسنده] مقداری پشم به من داد و گفت: این را برای مکه هدیه نمودم، آن را به اهل مکه بده تا پوشش و پرده ای برای کعبه تهیه کنند، با توجه به شناختی که نسبت به متولیان و کلیدداران [بنی شیبه] داشتم، دلخوش نبودم آن را به آنان تحویل دهم، از این رو، وقتی وارد مدینه شدم، خدمت امام باقر عليه السلام رسیدم تا کسب تکلیف کنم، بر این اساس ماجرا را تعریف نموده و عرض کردم: بفرمایید وظیفه ام چیست؟

حضرت فرمودند: [آن را بفروش و با بهای آن] عسل و زعفران بخر، و تربت قبر امام حسین عليه السلام را بگیر و با آب باران مخلوط کن، آنگاه مقداری از عسل و زعفران در آن بریز، سپس این شربت شفابخش را میان [محبان و لایت و دوستداران خاندان عترت و] شیعیان توزیع کن تا با آن بیماران خویش را مداوا کنند.

باب ۱۶۸

العلة التي من أجلها سمّي الحجّ حجّاً

۱- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمته الله قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار، عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب، عن حمّاد بن عيسى، عن أبان بن عثمان، عمّن أخبره، عن أبي جعفر رحمته الله قال: قلت له: لم سمّي الحجّ حجّاً؟ قال: حجّ فلان، أي أفلح فلان.

باب صد و چهل و هشتم

سرّ نامیده شدن حج بدین نام

حدیث اول

۲۹۴

محمّد بن حسن بن ولید رحمته الله از محمّد بن حسن صفّار، از محمّد بن حسین بن ابی خطّاب، از حمّاد بن عیسی، از ابان بن عثمان، از کسی که به او خبر داده، از امام باقر رحمته الله نقل کرده، راوی می گوید: به امام باقر رحمته الله عرض کردم: برای چه حج بدین نام موسوم گردیده است؟

فرمودند: برای این که وقتی می گویند: فلان شخص حج بجا آورد، یعنی رستگار و نیکبخت شد.^۱

۱. واژه «حجّ» در اصل به معنای «قصد» است و به همین جهت به جاده و راه «مَحَجَّة» گفته می شود؛ زیرا انسان را به مقصد می رساند.

قرآن کریم می فرماید: «فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ...»: «پس به سوی خدا بگریزید» تعبیر به «فرار» در اینجا تعبیر جالب و لطیفی است، معمولاً «فرار» در جایی گفته می شود که آدمی از یکسو، با وجود یا حادثه وحشتناکی روبرو شده، و از سوی دیگر، پناهگاهی در نقطه ای سراغ دارد، لذا با سرعت تمام

باب ١٢٩

العلّة التي من أجلها يجب التمتع بالعمرة

إلى الحج دون القران و الأفراد

١- حدّثنا أبي عبد الله قال: حدّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير، عن حماد بن عثمان، عن عبيد الله بن علي الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنّ الحجّ متّصل بالعمرة؛ لأنّ الله عزّ وجلّ يقول: ﴿فَإِذَا أُمْتِمَ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعِمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ﴾ فليس ينبغي لأحد أن يتمتّع؛ لأنّ الله عزّ وجلّ أنزل ذلك في كتابه و سنّة رسول الله ﷺ.

باب صدق و چهل و نهم

سرّ این که در حج تمتّع، نخست عمره سپس مراسم حج را انجام می دهند، ولی در حج قران و افراد نخست مراسم حج، آنگاه مراسم عمره بجا آورده می شود

حدیث اول

٢٩٥

پدرم ﷺ از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از حماد بن

→ از محل حادثه دور می شود و به نقطه امن و امان روی می آورد، شما نیز از شرک و بت پرستی که عقیده و حشمتناکی است بگریزید، و به توحید خالص که منطقه امن و امان واقعی است روی آورید. در بعضی از روایات از امام صادق علیه السلام نقل شده که منظور از «فرار به سوی خدا» حج و زیارت خانه او است.

روشن است که منظور، ذکر یکی از مصادیق واضح فرار به سوی خدا می باشد؛ چرا که حج، انسان را به حقیقت «توحید» و «توبه» و «انابه» آشنا می سازد، و در پناه الطاف خداوندی جای می دهد. (تفسیر نمونه، ج ٢٢، ص ٣٨٩)



عثمان، از عبیدالله بن علی حلبی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: حج به عمره متصل است، زیرا خداوند می فرماید: ﴿...فَإِذَا أُمِيتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ...﴾: «و هنگامی که [از بیماری و دشمن] در امان بودید، هر کس با ختم عمره، حج را آغاز کند، آنچه از قربانی برای او میسر است [ذبح کند]».^۱

بنابراین، برای کسی هیچ نوع حجی جایز نیست، مگر این که تمتع بجا آورد [نخست عمره، سپس مراسم حج را بجا آورد]، زیرا خداوند آن را در کتابش نازل فرموده و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بر آن جاری شده است.^۲

باب ۱۵۰

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا سَمَّيْتُ الْعُمْرَةَ عُمْرَةً

باب صد و پنجاهم

سر نامیده شدن عمره بدین نام

در بیشتر نسخه های «علل الشرائع» تنها عنوان این باب آمده، ولی در نسخه اصلی این باب اصلاً ذکر نشده است.

۱. سوره بقره، آیه ۱۹۶.

۲. فقهای بزرگ ما با الهام از آیات قرآن، سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام حج را به سه قسم تقسیم کرده اند: «حج تمتع، حج قران و افراد».

«حج تمتع» ویژه کسانی است که فاصله آنها از مکه ۴۸ میل یا بیشتر باشد (۱۶ فرسخ، حدود ۹۶ کیلومتر) و «حج قران» و «افراد» مربوط به کسانی است که در کمتر از این فاصله زندگی می کنند.

در حج تمتع، نخست عمره را به جا می آورند، آن گاه از احرام بیرون می آیند، بعداً مراسم حج را در ایام مخصوصش انجام می دهند، ولی در حج قران و افراد اول، مراسم حج به جا آورده می شود، بعد از آن مراسم عمره، با این تفاوت که در حج قران، قربانی همراه می آورند و در حج افراد این قربانی نیست.

(تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۶۲)

باب ۱۵۱

علة غسل دخول البيت

۱- حدثنا محمد بن الحسن عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد و
عبدالله ابني محمد بن عيسى، عن محمد بن أبي عمير، عن حماد بن عثمان، عن عبيدالله
بن علي الحلبي، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام أتغتسل النساء إذا أتين البيت؟ قال: نعم، إنَّ
الله عز وجل يقول: ﴿أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾، فينبغي للعبد
أن لا يدخل إلا وهو طاهر قد غسل عنه العرق والأذى وتطهر.

باب صدق وینجاه ویکم

فلسفه مشروعیت غسل برای ورود به حرم خدا

حدیث اول

۲۹۶

محمد بن حسن عليه السلام از محمد بن حسن صفار، از احمد و عبدالله فرزندان محمد بن
عيسى، از محمد بن ابی عمير، از حماد بن عثمان، از عبيدالله بن علي حلبي، وی
می گوید: از امام صادق عليه السلام پرسیدم: آیا زنان قبل از ورود به «بیت الله» غسل می کنند؟
فرمودند: آری، خدای سبحان می فرماید: ﴿... أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾: «ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم که: «خانه مرا برای طواف کنندگان و
مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان پاک و پاکیزه کنید»^۱

از این رو، شایسته است انسان با طهارت وارد «بیت الله»^۲ شود، یعنی بدنش را با

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۵.

۲. در آیه فوق از خانه کعبه به عنوان «بیتی» - خانه من - تعبیر شده، در حالی که روشن است، خداوند،



شستن از عرق و آلودگی پاکیزه ساخته، آنگاه وارد شود.^۱

باب ۱۵۲

عَلَّة الرَّمْل بِالْبَيْت

۱- أَبِي بَكْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ ثَعْلَبَةَ، عَنْ زُرَّارَةَ أَوْ مُحَمَّدَ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ الطَّوَّافِ أَيْ رَمَلٍ فِيهِ الرَّجُلُ؟ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَمَّا أَنْ قَدِمَ مَكَّةَ، وَكَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمُشْرِكِينَ الْكِتَابُ الَّذِي قَدْ عَلِمْتُمْ، أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يَتَجَلَّدُوا وَقَالَ: أَخْرِجُوا أَعْضَادَكُمْ وَأَخْرِجْ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَضْدِيهِ، ثُمَّ رَمَلَ بِالْبَيْتِ، لِيَرِيَهُمْ إِنَّهُمْ لَمْ يَصْبِهِمْ جَهْدٌ، فَمَنْ أَجَلَ ذَلِكَ يَرْمِلُ النَّاسَ، وَإِنِّي لَأَمْشِي مَشْيًا، وَقَدْ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ يَمْشِي مَشْيًا.

مرکز تحقیقات قرآنی و حدیثی

→ نه جسم است و نه نیاز به خانه دارد، منظور از این اضافه همان «اضافه تشریفی» است، به این معنا که: برای بیان شرافت و عظمت چیزی آن را به خدا نسبت می دهند، ماه رمضان را «شهر الله» و خانه کعبه را «بیت الله» می گویند.

۱. بعضی گفته اند: مقصود از «طهارت» طهارت از لوث و جودبت ها است، بعضی گفته اند: از آلودگی ظاهری و مخصوصاً از خون و محتویات شکم حیواناتی که قربانی می کردند؛ زیرا بعضی از ناآگاهان چنین اعمالی را انجام می دادند. و بعضی گفته اند: طهارت در اینجا به معنای خلوص نیت به هنگام بنای این خانه توحید است. ولی هیچ دلیلی نداریم که مفهوم طهارت را در اینجا محدود کنیم، بلکه منظور پاک ساختن ظاهری و معنوی این خانه توحید از هر گونه آلودگی است، لذا در بعضی از روایات می خوانیم: این آیه، تعبیر به پاکسازی از مشرکان شده و در بعضی دیگر به شستشوی بدن و پاکیزگی از آلودگی ها. (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۵۱۳)



باب صد و پنجاه و دوم

سرّ با شتاب حرکت کردن در طواف خانه خدا

حدیث اول

۲۹۷

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله، از ابن فضال، از ثعلبه، از زراره یا محمد بن مسلم نقل کرده، راوی می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: شخص به هنگام طواف با برداشتن گام های متوسط به شتاب حرکت کند؟^۱
حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به مکه آمدند، بین آن حضرت و مشرکان مکه قراردادی امضا شده بود [که به صلح حدیبیه شهرت داشت]^۲، رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب و یاران خود فرمان دادند، در برابر مشرکان جست و خیز نموده و از خود چالاکی نشان دهند و همچنین به آنها فرمودند: هنگام طواف، بازوهای خود را باز کرده و خود ایشان نیز چنین کردند، سپس دور خانه خدا با قدم های نزدیک به هم به

۱. «رَمَلَ» یعنی: تند رفتن با نزدیکی گام ها به یکدیگر. نقل شده است که: پیامبر صلی الله علیه و آله در فتح مکه یا «حجّة الوداع» به اصحاب فرمود: این مردم «مشرکان» چنین می پندارند که شما بر اثر گرسنگی و لاغری از پا در آمده اید، نیروی جسمی خود را به آنها نشان دهید، و در سه شوط اول با گام های متوسط به شتاب حرکت کنید. (کنز العمال)

۲. در سال ششم هجرت پیامبر اسلام با هزار و پانصد تن از یاران به قصد زیارت خانه خدا عازم مکه شدند، ولی در آن سال به علت ممانعت کفار مکه این کار صورت نگرفت و حضرت با آنها بر این قرار صلح نمود که این سال (حدیبیه) به مدینه باز گردد و سال دیگر به مکه آیند. و سه روز مشرکان، شهر مکه را تخلیه کنند تا پیامبر صلی الله علیه و آله و همراهانش با کمال اطمینان خاطر خانه خدا را زیارت کنند و اعمال عمره را بجا آورند که این صلح به «صلح حدیبیه» معروف شد.

سال هفتم هجرت در ماه ذی قعدة پیامبر صلی الله علیه و آله اعلان فرمود همه کسانی که سال گذشته به قصد عمره رفته و موفق نشده اند حرکت کنند. همه آنها باستثنای کسانی که در جنگ خیبر کشته شده یا بین سال فوت کرده بودند حرکت کردند و جمعی دیگر از مسلمانان به آنان پیوستند که تعدادشان به دوهزار نفر رسید. (معارف و معاریف، ج ۷، ص ۵۲۶)



شتاب و سرعت طواف کردند، تا به مشرکان مکه نشان دهند که [رنج و سختی این ایام آنان را از مبارزه با کفر باز نداشته و همچنان شاداب و پرنشاط بوده و با تمام وجود از دین و آئین حیات بخش اسلام و پیامبر خدا ﷺ دفاع خواهند کرد و چونان صخره‌ها بر صلابت و همچون کوه‌ها استوار و پابرجا هستند]، از این رو به هنگام طواف این گونه گام بر می‌داشتند.

آنگاه امام صادق علیه السلام فرمودند: من به هنگام طواف، آهسته گام بر می‌دارم، همان گونه که حضرت سجاد علیه السلام آهسته گام بر می‌داشت.



۲- و بهذا الإسناد عن ثعلبة، عن يعقوب الأحمر، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: كان في غزوة الحديبية وادع رسول الله ﷺ أهل مكة ثلاث سنين، ثم دخل ففوضى نسكه، فمر رسول الله ﷺ بنفر من أصحابه جلوس في فناء الكعبة، فقال: هؤلاء قومكم على رؤوس الجبال لا يرونكم فيروا فيكم ضعفاً، قال: فقاموا فشدوا أزرهم، وشدوا أيديهم على أوساطهم، ثم رملوا.



با همین اسناد پیشین از ثعلبه، از یعقوب احمر نقل شده که وی گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: در صلح حدیبیه پیامبر ﷺ با اهل مکه به مدت سه سال صلح نامه‌ای امضا کردند، آنگاه پیامبر برای انجام مراسم حج وارد مکه شد و اعمال حج را بجا آوردند، در این اثنا به تعدادی از یاران و اصحاب خود برخورد کردند که در آستانه کعبه نشسته بودند، رسول خدا ﷺ فرمودند: آن گروه [= مشرکان مکه] که بر قلّه کوه‌ها ایستاده‌اند، با این حال شما را ضعیف و ناتوان می‌پندارند. این عده با شنیدن سخنان رسول خدا ﷺ آن چنان تحت تأثیر قرار گرفتند و بیک باره از جا برخاسته و آستین همت بالا زده و با گام‌های به هم نزدیک با شتاب خانه خدا را طواف کردند و

بدين ترتيب به مشرکان نشان دادند که همچنان در تصميم خود و دفاع از کيان دين و آئين و حمايت رسول خدا ﷺ استوار و ثابت قدم مى باشند.

باب ١٥٣

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا لَمْ يَتَمَتَّعِ النَّبِيُّ ﷺ
بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ وَأَمْرٌ بِالتَّمَتُّعِ

١- أبى الله قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن عمير، عن حماد، عن الحلبي، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: خرج رسول الله ﷺ حين حجّ حجة الوداع خرج في أربع بقين من ذي القعدة، حتى أتى مسجد الشجرة فصلّى بها، ثم قاد راحلته حتى أتى البيداء، فأحرم منها وأهل بالحج و ساق مائة بدنة، وأحرم الناس كلّهم بالحج، لا يريدون عمرة، ولا يبدون ما المتعة، حتى إذا قدم رسول الله ﷺ مكة طاف بالبيت و طاف الناس معه، ثم صلى ركعتين عند مقام إبراهيم و استلم الحجر، ثم أتى زمزم فشرب منها، وقال: لولا أن أشق على أمتي لأستقيت منها ذنوباً^١ أو ذنوبين. ثم قال: ابدؤا بما بدء الله عزّوجلّ به فأتى الصفا فبدأ به، ثم طاف بين الصفا و المروة سبعة، فلمّا قضى طوافه عند المروة قام، فخطب أصحابه و أمرهم أن يحلّوا و يجعلوها عمرة و هو شيء أمر الله عزّوجلّ به فأحلّ الناس. و قال رسول الله ﷺ: لو كنت استقبلت من أمري ما استدبرت لفعلت كما أمرتكم ولكن لم يكن يستطيع أن يحلّ من أجل الهدى الذي معه، إنّ الله عزّوجلّ يقول: ﴿وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ﴾ فقام سراقه بن مالك بن جعشم الكناني، فقال: يا رسول الله! علمنا كأنّا خلقنا اليوم، أ رأيت هذا الذي أمرتنا به لعامنا هذا أم لكلّ عام؟!



فقال رسول الله ﷺ: لا، بل للأبد، وإن رجلاً قام فقال: يا رسول الله! نخرج حجاً و
رؤوسنا تقطر من النساء؟!!

فقال رسول الله ﷺ: إنك لن تؤمن بها أبداً. و أقبل علي ﷺ من اليمن حتى وافى
الحج، فوجد فاطمة ﷺ قد أحلت، و وجد ریح الطیب، فسانطلق إلى رسول الله ﷺ
مستفتياً و محرّشاً على فاطمة ﷺ فقال رسول الله ﷺ: يا علي! بأي شيء أهلت؟ فقال:
أهلت بما أهل النبي ﷺ.

فقال: لا تحل أنت، و أشركه في هديه، و جعل له من الهدی سبعاً و ثلاثین و نحر
رسول الله ﷺ ثلاثاً و ستین نحرها بيده، ثم أخذ من كل بدنة بضعة فجعلها في قدر
واحد، ثم أمر به فطبخ، فأكلا منها و حسوا من المرق، فقال: قد أكلنا الآن منها جميعاً،
فالمتعة أفضل من القارن السایق الهدی، و خیر من الحج المفرد، و قال: إذا استمتع
الرجل بالعمرة، فقد قضی ما علیه من فريضة المتعة، و قال ابن عباس: دخلت العمرة في
الحج إلى يوم القيامة.

مرکز تحقیقات کتب و تاریخ اسلامی

باب صد و پنجاه و سوم

سراین که رسول خدا ﷺ با این که حج تمتع
بجا نمی آوردند، به انجام تمتع فرمان دادند

حدیث اول

۲۹۹

پدرم ﷺ از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن عمیر، از
حماد، از حلبی، از امام صادق ﷺ نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: چهار روز از ماه
ذیقعد باقی بود که رسول خدا ﷺ برای انجام «حجّة الوداع»^۱ از مدینه بیرون آمدند و

۱. آخرین حج پیامبر ﷺ که خانه خدا را بدان وداع نمود. «حجّة البلاغ» و «حجّة التمام» نیز خوانده می شود.



به مسجد شجره^۱ رسیدند، در آن جا نماز گزارند، آنگاه سوار بر مرکب شدند تا به «بیداء» رسیدند، در این مکان مُحرم شدند و برای مراسم حج آماده شدند و صد رأس شتر همراه آوردند و همه مردم نیز محرم به احرام حج شدند و هیچ یک از مردم برای انجام عمره محرم نشده بودند، و اصولاً نمی دانستند تمتع چیست [البته مقصود حج تمتع است که نخست اعمال عمره بجا آورده می شود، بعداً مراسم حج را در ایام مخصوصش انجام می دهند].

به هر حال مردم به همراه رسول خدا ﷺ وارد مکه شدند، نخست خانه خدا را طواف کردند و مردم نیز چنین کردند، سپس حجرالأسود را استلام کردند، پس از آن کنار زمزم رفتند و از آب آن نوشیدند و فرمودند: اگر بر اتمم سخت و دشوار نبود از آنان می خواستم یک یا دو سطل لبریز از آن بنوشند.

آنگاه فرمودند: به آنچه خدای سبحان در قرآن ابتدا کرده شما نیز ابتدا نمایید، از این رو، به صفا^۲ رفتند و هفت بار بین صفا و مروه سعی کردند، سپس در مروه ایستادند، و برای اصحاب و همراهان خطبه خواندند و پس از اتمام خطبه دستور دادند تا اصحاب و یاران از احرام بیرون آیند و آنچه از اعمال انجام دادند، عمره به حساب آورند، زیرا فرمان خداوند این چنین است، مردم نیز از احرام بیرون آمدند.

پس از آن رسول خدا ﷺ فرمودند: اگر آنچه از این امر تحقق می یابد [= رسیدن قربانی به محلّ خودش] پیش از این به وقوع پیوسته بود، آنچه شما را امر می کردم خود نیز آن را انجام می دادم، اما کسی که قربانی را همراه آورده نمی تواند از احرام

۱. مسجدی واقع در «ذوالحلیفه» شش میلی جنوب مدینه که میقات اهل مدینه است.

۲. سعی در اصطلاح شرع: مسافت بین دو کوه صفا و مروه را هفت بار طی کردن است. این عمل از واجبات رکنیه حج و عمره است، در هر دو عمل محل آن پس از انجام نماز طواف زیارت است. سعی باید از صفا آغاز و به مروه ختم گردد. رفتن از صفا به مروه یک شوط و بازگشت از مروه به صفا شوط دیگر به حساب می آید.

خارج گردد، مگر پس از رسیدن قربانی به محلش، زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا تَخْلِقُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ...﴾: «و سرهای خود را نتراشید تا قربانی به محلش برسد [و در قربانگاه ذبح شود]».^۱

سراقه بن مالک بن جعشم کنانی^۲ گفت: دانستیم که گویا امروز خلق شده‌ایم، آیا دستوری که صادر کردید نسبت به امسال است یا این حکم هر سال اجرا می‌شود؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: خیر، اختصاص به امسال نداشته، بلکه تا ابد استمرار خواهد داشت.

مردی دیگر برخاست و گفت: آیا شایسته است که آب غسل جنابت از سر و رویمان بچکد (زیرا حاجیان بر اساس فرمان جدید که حج تمتع باشد بین عمره و حج از احرام بیرون می‌آمدند و می‌توانستند با زنان آمیزش کنند) و با این حال وارد حج شویم؟!

پیامبر ﷺ فرمودند: اما تو هرگز به این حکم ایمان نخواهی آورد! در این اثنا حضرت علی علیه السلام که جهت اخذ صدقات به یمن رفته بودند، وارد مکه شدند و چون به حج افراد نیت بسته بودند به احرام خویش باقی ماندند، وقتی به رسول خدا ﷺ و اصحاب رسیدند، دیدند فاطمه علیها السلام از احرام بیرون آمده‌اند و عطر خوشی از آن حضرت استشمام نمودند.

علی علیه السلام محضر رسول خدا ﷺ رسیدند در حالی که این مسأله را از حضرت می‌پرسیدند و بر فاطمه علیها السلام نیز اعتراض داشتند [که چگونه از احرام خارج شده‌اند]. رسول خدا ﷺ فرمود: ای علی! به چه چیز از احرام بیرون می‌آیی؟! عرض کرد: به آنچه رسول خدا ﷺ محلّ شوند.

۱. سوره بقره، آیه ۱۹۶.

۲. سراقه بن مالک بن جعشم مدلجی مکنی به «ابوسفیان» از صحابه پیامبر ﷺ است. وی به سال ۲۴ هـ. ق درگذشت.



پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: الآن مُحَلٌّ نشو، سپس آن حضرت را در قربانی شریک قرار دادند، سی و هفت رأس از شتران را برای امیر مؤمنان (علیه السلام) در نظر گرفتند و شصت و سه رأس دیگر را با دست خود نحر کردند، آنگاه بخشی از هر شتر را برداشته و آنها را در دیگ بزرگی نهاده و دستور دادند که آن را بپزند و خود ایشان و امیر مؤمنان از آن خوردند و مردم نیز از آن خوردند.

آنگاه رسول خدا ﷺ فرمودند: تمتع برتر از حج قرانی است که همراه با قربانی باشد، همان گونه که از حج مفرد نیز برتر می باشد.

سپس فرمودند: هر گاه کسی عمره تمتع بجا آورد، یعنی احرام حجش را به احرام عمره تبدیل کند و از آن مُحَلٌّ شود، فریضه تمتعی که بر عهده اش هست بجا آورده است.

ابن عباس می گوید: از آن زمان تا روز رستاخیز، عمره در حج داخل گردید.^۱

۱. ظاهر آیه ﴿... فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ...﴾ آن است: وظیفه کسانی که مُقیم «مکه» نیستند، حج تمتع می باشد، یعنی: حجی که با عمره شروع می شود و بعد از اتمام مراسم عمره از احرام بیرون می آیند، و مجدداً برای حج احرام می بندند و مراسم حج را به جا می آورند، و هیچ گونه دلیلی بر نسخ این آیه در دست نیست، و روایات زیادی در کتب شعیه و اهل تسنن در این زمینه وارد شده است. از جمله محدثان معروفی از اهل سنت مانند «نسائی» در کتاب «سنن» خود، و «احمد» در کتاب «مسند» و «ابن ماجه» در «سنن» و «بیهقی» در «سنن الکبری» و «ترمذی» در «صحیح» خود، و «مسلم» نیز در کتاب معروف خود، روایات فراوانی در مورد حج تمتع نقل کرده اند که این حکم نسخ نشده و تا روز قیامت باقی است.

بسیار از فقهای اهل سنت نیز آن را افضل انواع حج می دانند، ولی در حدیث معروفی که از عمر نقل شده می خوانیم که گفت: «مُتَعَتَانِ کَانَتَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ أَنَا أَنَهَى عَنْهُمَا وَ أَغَاقِبُ عَلَيْهِمَا مُتَعَةَ النِّسَاءِ وَ مُتَعَةَ الْحَجِّ: دو متعه در زمان رسول الله ﷺ مجاز و مورد عمل بود که من از آن دو نهی می کنم و هر کس انجام دهد مجازات می نمایم متعه نساء و متعه حج».

«فخر رازی» در ذیل آیه مورد بحث، پس از نقل این حدیث از عمر می گوید: «منظور از متعه حج این است که هر دو احرام (احرام حج و احرام عمره) را با هم جمع کند، سپس نیت حج را فسخ کند



۲- حدَّثنا مُحَمَّد بن الحسن، قال: حدَّثنا مُحَمَّد بن الحسن الصَّقَّار، عن يعقوب بن يزيد، عن مُحَمَّد بن أبي عمير وصفوان بن يحيى، عن معاوية بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ في حجة الوداع لما فرغ من السعي قام عند المروة، فخطب الناس، فحمد الله و أثنى عليه، ثم قال: يا معشر الناس! هذا جبرئيل و أشار بيده إلى خلفه يأمرني أن أمر من لم يسق هدياً أن يحلّ، و لو استقبلت من أمري ما استدبرت لفعلت كما أمرتكم، و لكنني سقت الهدي، و ليس لسابق الهدي أن يحلّ حتّى يبلغ الهدي محله، فقام إليه سراقه بن مالك بن جعشم الكناني، فقال: يا رسول الله! علمنا ديننا فكأنّا خلقنا اليوم رأيت هذا الذي أمرتنا به لعامنا أم لكلّ عام؟ فقال رسول الله ﷺ: لا، بل للأبد، و إنّ رجلاً قام فقال: يا رسول الله! فخرج حجّاجاً و رؤسنا تقطر من النساء؟ فقال له رسول الله ﷺ: إنّك لن تؤمن بها أبداً.



حدیث دوم



۳۰۰

محمّد بن حسن، از محمد بن حسن صفّار، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر و صفوان بن یحیی، از معاویه بن عمار، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: رسول خدا ﷺ در «حجّة الوداع» پس از فراغت از سعی، بر فراز مروه ایستاد و برای مردم خطبه خواندند، پس از حمد و ثناء فرمودند: ای مردم! هم اینک جبرئیل پشت سر من ایستاده و از جانب پروردگار مرا امر می کند که هر کس قربانی به همراه نیاورده از احرام بیرون آید و اگر من نیز قربانی با خود نداشتم مُحَلّ می شدم.

→ و عمره به جا آورد و بعد از آن حج نماید.

بدیهی است: هیچ کس جز پیامبر اکرم ﷺ حق اعلام نسخ حکمی را ندارد و اصولاً این تعبیر که پیامبر ﷺ چنین گفت، و من چنین می گویم، تعبیری است که برای هیچ کس قابل تحمّل نمی باشد، مگر می توان فرمان پیامبر را زمین نهاد و به دنبال گفتار دیگران رفت، این غیر قابل قبول است. (تفسیر

نمونه، ج ۲، ص ۶۴)



در این حال سراقه بن مالک بن جعشم کنانی عرض کرد: ای رسول خدا! به دین خود آگاه و دانا گشتیم، گویا امروز آفریده شدیم، آیا این دستور (حج تمتع) به امسال اختصاص دارد یا برای همیشه است؟

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: نه، اختصاص به امسال ندارد، بلکه برای همیشه و تا روز قیامت استمرار خواهد داشت [آنگاه دو دست خویش را در هم فرو برد و فرمودند: تا روز قیامت عمره در حج آمیخته شد].

سپس مردی «عمر» بپا خاست و گفت: یا رسول الله! آیا شایسته است که آب غسل جنابت از سر و رویمان بچکد و بدین حال وارد حج شویم؟! رسول خدا ﷺ فرمودند: تو هرگز به این حکم ایمان نخواهی آورد!

۳- حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِيِّ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمَنْقَرِيِّ، عَنْ فَضِيلِ بْنِ عِيَّاضٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ اخْتِلَافِ النَّاسِ فِي الْحَجِّ؟ فَبَعْضُهُمْ يَقُولُ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَهْلًا بِالْحَجِّ، وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: مَهْلًا بِالْعُمْرَةِ، وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: خَرَجَ قَارِنًا، وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: خَرَجَ يَنْتَظِرُ أَمْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهَا حَجَّةٌ لَا يَحُجُّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْدَهَا أَبَدًا فَجَمَعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ ذَلِكَ كُلَّهُ فِي سُفْرَةٍ وَاحِدَةٍ لِيَكُونَ جَمِيعُ ذَلِكَ سَنَةً لِأُمَّتِهِ، فَلَمَّا طَافَ بِالْبَيْتِ وَ بِالصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ أَمَرَهُ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَجْعَلَهَا عُمْرَةً، إِلَّا مَنْ كَانَ مَعَهُ هَدْيٌ فَهُوَ مُحْبُوسٌ عَلَى هَدْيِهِ، لَا يَحِلُّ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ﴾ فَجَمَعَتْ لَهُ الْعُمْرَةُ وَ الْحَجُّ، وَ كَانَ خَرَجٌ عَلَى خُرُوجِ الْعَرَبِ الْأَوَّلِ، لِأَنَّ الْعَرَبَ لَا تَعْرِفُ إِلَّا الْحَجَّ، وَ هُوَ فِي ذَلِكَ يَنْتَظِرُ أَمْرَ اللَّهِ تَعَالَى وَ هُوَ يَقُولُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «النَّاسُ عَلَى أَمْرِ جَاهِلِيَّتِهِمْ إِلَّا مَا غَيَّرَهُ الْإِسْلَامُ»، وَ كَانُوا لَا يَرُونَ الْعُمْرَةَ فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ، فَشَقَّ عَلَى أَصْحَابِهِ، حِينَ قَالَ: اجْعَلُوهَا عُمْرَةً، لِأَنَّهُمْ كَانُوا لَا يَعْرِفُونَ الْعُمْرَةَ فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ، وَ هَذَا الْكَلَامُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِنَّمَا



كان في الوقت الذي أمرهم فيه بفسخ الحج، فقال: دخلت العمرة في الحج إلى يوم القيامة، و شَبَّكَ بين أصابعه، يعني في أشهر الحج.
قلت: أفيعتد بشيء من أمر الجاهلية؟
فقال: إن أهل الجاهلية ضَيَّعُوا كلَّ شيء من دين إبراهيم عليه السلام إلا الختان و التزويج و الحج، فإنهم تَمَسَّكُوا بها و لم يَضَيَّعُوها.

حدیث سوم

۳۰۱

پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن وليد رضی الله عنه از سعد بن عبدالله، از قاسم بن محمد اصفهانی، از سلیمان بن داود منقري، از فضیل بن عیاض نقل کرده، وی گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردم درباره حج رسول خدا صلی الله علیه و آله اختلاف نظر دارند؛ چه آن که برخی می گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به احرام حج مُحَرَّم شدند، بعضی می گویند: به احرام عمره مُحَرَّم شدند، برخی دیگر می گویند: با احرام حج قرآن از احرام بیرون آمدند، جمعی دیگر می گویند: در انتظار فرمان الهی بودند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: خدای سبحان می دانست که این آخرین سفر حج پیامبرش می باشد، از این رو، خداوند تمام نسک و اعمال را در یک مرحله برای پیامبرش جمع نمود تا این عمل و مراسم برای امت رسول خدا صلی الله علیه و آله سنت گردد.
زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله، طواف خانه خدا را انجام داد و سعی بین صفا و مروه را به پایان برد، جبرئیل به آن حضرت امر نمود آن را عمره قرار دهد، بر این اساس همه کسانی که همراه پیامبر بودند احرامشان را به عمره تمتع تبدیل کردند، مگر کسی که با خود قربانی آورده بود که نمی توانست از احرام بیرون آید، مگر این که قربانی به محلش برسد، زیرا خداوند می فرماید: ﴿... حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ...﴾: «تا قربانی به محلش برسد (و در قربان گاه ذبح شود)».^۱

پیامبر اکرم ﷺ که بر احرامش باقی ماند و به عمره تمتع عدول نکرد، خداوند عمره و حج را برای آن حضرت جمع کرد، زیرا پیامبر بر اساس عرف و عادت عرب که تنها به حج آشنا بودند و از «عمره» اطلاعی نداشتند، نخست با احرام حج خارج گشت، با این وجود منتظر فرمان الهی بود.

سپس امام علیؑ فرمودند: مردم در آن زمان به همان شیوه و آئین جاهلیت رفتار می کردند، مگر آنچه را که اسلام تغییر داده بود، از این رو، مردم انجام عمره را در ماه های حج روا نمی دانستند، وقتی رسول خدا ﷺ به آن ها فرمودند: احرام حج را که در ماه های حج بسته اید به «عمره» تبدیل نمایید، باور آن برای آن ها سخت و گران آمد، زیرا نمی دانستند که «عمره» را می توان در ماه های حج به جا آورد، در چنین زمانی و با چنین پنداری، رسول خدا ﷺ به آن ها فرمودند: احرام حج را تبدیل به عمره نمایید، سپس فرمودند: از این زمان تا روز قیامت، عمره در حج داخل گشت، و در حال ایراد این سخن، انگشتان دو دست خویش را در هم فرو بردند، مقصود این بود: عمره ای که داخل در حج شده، زمان انجام آن در ماه های حج می باشد.

راوی می گوید: محضر امام صادق علیہ السلام عرض کردم: آیا به چیزی از شیوه و آئین جاهلیت می توان اعتماد نمود؟!

فرمودند: اهل جاهلیت همه احکام و شرائع دین ابراهیم علیهِ السلام و آئین حنیف را از بین بردند، مگر سه چیز: ختان، تزویج و حج، تنها امور یاد شده را ضایع نکردند.

باب ۱۵۶

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا لَمْ يَعْذِبَ مَاءُ زَمْزَمَ وَ صَارَ غَوْرًا

۱- ابي الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن

بن علي بن فضال، عن عقبة، عن عمّن رواه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كانت زمزم أبيض من اللبن، و أحلى من الشهد، و كانت سايحة، فبغت على المياه، فأغارها الله عزّوجلّ و أجرى إليها عيناً من صبر.

باب صد و پنجاه و چهارم

سرّ این که آب زمزم شیرین نیست
و در عمق زمین فرو رفته است

حدیث اول

۳۰۲

پدرم عليه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از عقبه، از کسی که روایت را نقل کرده، از امام صادق عليه السلام، حضرت فرمودند: زمزم در آغاز، آبی بود سفیدتر از شیر، و شیرین تر از عسل، و روی سطح زمین جاری بود، ولی بر دیگر آبها تعدی نمود، از این رو خدای سبحان آن را در اعماق زمین فرو برد و چشمه‌ای از صبر که بسیار تلخ و بد مزه است بر آن جاری کرد، و به همین جهت از شیرینی به تلخی گرایید.

باب ۱۵۵

العلة التي من أجلها يعذب ماء زمزم في وقت دون وقت

۱- أبي عليه السلام قال: حدّثني محمد بن يحيى العطار، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن ابن عقبة، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ذكر ماء زمزم، فقال: تجري إليها عين من تحت الحجر، فإذا غلب ماء العين عذب ماء زمزم.

باب صد و پنجاه و پنجم

سرّ این که گاه آب زمزم شیرین بوده و گاه شیرین نیست

حدیث اول

۳۰۳

پدرم علیه السلام از محمد بن یحیی عطار، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابن عقبه، از برخی اصحاب، از امام صادق علیه السلام، راوی می گوید: در حضور امام علیه السلام نامی از آب زمزم به میان آمد، حضرت فرمودند: چشمه ای از زیر حجر به سمت زمزم جاری است، هرگاه آب چشمه بر زمزم غلبه پیدا کند، آب زمزم شیرین می شود.

باب ۱۵۶

علّة تحریم المسجد و الحرم و وجوب الإحرام

۱- أبی علیه السلام قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن عيسى بن عبید، عن العباس بن معروف، عن بعض أصحابنا، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: حرم المسجد لعلّة الکعبة، و حرم الحرم لعلّة المسجد، و وجب الإحرام لعلّة الحرم.

باب صد و پنجاه و ششم

سرّ محترم بودن مسجد الحرام و حرم، و فلسفه وجوب إحرام

حدیث اول

۳۰۴

پدرم علیه السلام از سعد بن عبد الله، از محمد بن عيسى بن عبید، از عباس بن معروف، از برخی اصحاب، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: مسجد الحرام قابل احترام است به خاطر کعبه، و حرم محترم است به خاطر مسجد، و احرام به خاطر



احترام حرم، واجب گردیده است.

۲- حدَّثنا أبي عبد الله قال: حدَّثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري، عن الحسن بن الحسين اللؤلؤي، عن عبد الله بن محمد الحجال، عن بعض رجاله، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن الله تبارك و تعالى جعل الكعبة قبلة لأهل المسجد، و جعل المسجد قبلة لأهل الحرم، و جعل الحرم قبلة لأهل الدنيا.

حدیث دوم

۳۰۵

پدرم از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از حسن بن حسین لؤلؤی^۱، از عبد الله بن محمد حجال، از برخی رجال حدیثی خود، از امام صادق علیه السلام، راوی می گوید: امام علیه السلام فرمودند: خداوند، کعبه را قبله برای اهل مسجد، و مسجد را قبله برای حرم، و حرم را قبله اهل عالم قرار داده است.

۳- حدَّثنا أبي عبد الله قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله، قال: حدَّثنا محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن عثمان بن عيسى، عن أبي المغرا حميد بن المثنى العجلي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كانت بنو إسرائيل إذا قربت القربان تخرج نار، فتأكل قربان من قبل منه، و إن الله تبارك و تعالى جعل الإحرام مكان القربان.

حدیث سوم

۳۰۶

پدرم از سعد بن عبد الله، از محمد بن الحسین بن ابی خطاب، از عثمان بن عیسی، از ابی المغرا حمید بن مثنی عجللی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار

۱. حسن بن حسین لؤلؤی کوفی، از راویان کثیر الروایة شیعه و در نقل حدیث مورد وثوق است. محمد بن حسن بن ولید روایات محمد بن احمد بن یحیی را که منحصرأ از لؤلؤی نقل کرده باشد، ضعیف شمرده، و ابوجعفر بن بابویه نیز از او پیروی کرده است. (معارف و معاریف، ج ۸، ص ۷۸۴)

فرمودند: هرگاه بنی اسرائیل قربانی می آوردند، آتش پدید می آمد، و قربانی مورد قبول را در بر می گرفت و می خورد، خداوند احرام را به جای قربانی قرار داده است.

باب ۱۵۷

علة التلبية

۱- حدَّثنا أبي عبد الله عليه السلام قال: حدَّثنا الحسين بن محمد بن عامر، عن عمِّه عبد الله بن عامر، عن محمد بن أبي عمير، عن حماد بن عثمان، عن عبيد الله بن علي الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته لم جعلت التلبية؟ فقال: إنَّ الله عزَّ وجلَّ أوحى إلى إبراهيم عليه السلام ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا﴾ فنادى فأجيب من كلِّ فجٍّ عميق يلبّون.

باب صد و پنجاه و هفتم

فلسفه تشریع تلبیه در حج

حدیث اول

۳۰۷

پدرم عليه السلام از حسین بن محمد بن عامر، از عمویش عبد الله بن عامر، از محمد بن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از عبيد الله بن علی حلبی، از امام صادق عليه السلام نقل کرده، وی گفت: از امام عليه السلام پرسیدم: به چه مناسبت تلبیه تشریع شده است؟ فرمودند: خداوند به حضرت ابراهیم عليه السلام وحی فرمود: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾: «و مردم را به حج فرا خوان؛ تا

۱. «تلبیه» لَبَّيْكَ گفتن. در آغاز حج و عمره، واجب است لَبَّيْكَ گفته شود و مقدار واجب آن: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ» می باشد، و مستحب است به دنبال آن گفته شود: «إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ».



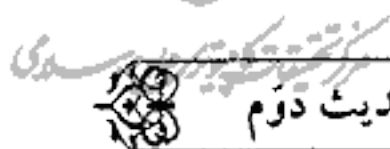
پیاده و سواره و بر مرکب‌های لاغر از هر راه دور به سوی تو آیند».^۱

حضرت ابراهیم علیه السلام ندا سر داد و با صدای بلند مردم را برای انجام مراسم حج دعوت نمود، مردم نیز از هر سو و از راه دور و نزدیک دعوتش را اجابت کرده و تلبیه گویان به سوی او شتافتند [و از این رو، تلبیه سنت شد].^۲



۲- حدَّثَنَا عَلِي بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ رضی الله عنه قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْأَسَدِيِّ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادِ الْأَدَمِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عُثْمَانَ الدَّارِمِيِّ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنْ التَّلْبِيَةِ وَ عَلَتِهَا؟

فَقَالَ: إِنَّ النَّاسَ إِذَا أَحْرَمُوا نَادَاهُمُ اللَّهُ تَعَالَى ذَكَرَهُ فَقَالَ: عِبَادِي وَ إِمَائِي! لِأَحْرَمْتَكُمْ عَلَى النَّارِ كَمَا أَحْرَمْتُمْ لِي، فَيَقُولُونَ: لَيْتَكَ اللَّهُمَّ لَيْتَكَ، إِبْجَابَةً لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى نَدَائِهِ إِيَّاهُمْ.



حدیث دوم

۳۰۸

علی بن احمد بن محمد رضی الله عنه از ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی، از سهل بن زیاد

۱. سوره حج، آیه ۲۷.

۲. در روایتی در تفسیر «علی بن ابراهیم» آمده: هنگامی که ابراهیم علیه السلام چنین دستوری را دریافت داشت، عرض کرد: پروردگارا! صدای من به گوش مردم نمی‌رسد، اما خداوند به او فرمود: «عَلَيْكَ الْأَذَانُ وَ عَلَيَّ الْبَلَاغُ: تو اعلام کن و من به گوش آن‌ها می‌رسانم». «ابراهیم علیه السلام» بر محل «مقام» بر آمد و انگشت در گوش گذاشت و رو به سوی شرق و غرب کرده، صدا زد، گفت: «أَيُّهَا النَّاسُ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْحَجُّ إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ فَأَجِيبُوا رَبَّكُمْ: ای مردم حج خانه خدا بر شما نوشته شده، دعوت پروردگارتان را اجابت کنید».

و خداوند صدای او را به گوش همگان - حتی کسانی که در پشت پدران و رحم مادران بودند - رسانید، و آن‌ها در پاسخ گفتند: «لَيْتَكَ اللَّهُمَّ لَيْتَكَ...» و تمام کسانی که از آن روز تا روز قیامت در مراسم حج شرکت می‌کنند از کسانی هستند که در آن روز دعوت حضرت ابراهیم علیه السلام را اجابت کردند.

(تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۸۲)



آدمی، از جعفر بن عثمان دارمی، از سلیمان بن جعفر نقل کرده که وی گفت: از امام موسی کاظم علیه السلام درباره تلبیه و علت آن سؤال کردم؟

حضرت فرمودند: هنگامی که مردم برای انجام مناسک حج، مُحَرَّم می‌شوند، خداوند آن‌ها را ندا داده و می‌فرماید: ای بندگان و کنیزانم! همان گونه که شما برای من احرام بستید، من نیز آتش [دوزخ] را بر شما حرام خواهم ساخت، مردم می‌گویند: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ».

بنابراین، تلبیه را مردم در مقام اجابت خدای سبحان که آنان را مورد ندا قرار داده، عنوان می‌کنند.



۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْأُسْتُرَابَادِيُّ الْمُفَسِّرُ رحمته الله قَالَ: حَدَّثَنِي يُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ زِيَادٍ وَ عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِيهِمَا، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى الرَّضَاءِ عليه السلام فَقَالَ يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» مَا تَفْسِيرُهُ؟

فَقَالَ: لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ جَدِّي، عَنِ الْبَاقِرِ، عَنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ، عَنْ أَبِيهِ عليه السلام أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» مَا تَفْسِيرُهُ؟

فَقَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» هُوَ أَنْ عَرَفَ عِبَادَهُ بَعْضُ نِعْمِهِ عَلَيْهِمْ جَمَلًا، إِذْ لَا يَقْدِرُونَ عَلَى مَعْرِفَةِ جَمِيعِهَا بِالتَّفْصِيلِ، لِأَنَّهَا أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تَحْصَى أَوْ تَعْرِفَ، فَقَالَ لَهُمْ: قُولُوا: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَنْعَمَ بِهِ عَلَيْنَا رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ وَ هُمُ الْجَمَاعَاتُ مِنْ كُلِّ مَخْلُوقٍ مِنَ الْجَمَادَاتِ وَ الْحَيَوَانَاتِ.

أَمَّا الْحَيَوَانَاتُ فَهُوَ يَقْلِبُهَا فِي قُدْرَتِهِ وَ يَغْذُوهَا مِنْ رِزْقِهِ وَ يَحُوطُهَا بِكَفِّهِ وَ يَدَبِّرُ كُلَّهَا مِنْهَا بِمَصْلَحَتِهِ، وَ أَمَّا الْجَمَادَاتُ فَهُوَ يُمْسِكُهَا بِقُدْرَتِهِ، يُمْسِكُ الْمُتَّصِلَ مِنْهَا أَنْ يَتَهَافَتَ،



و یمسک المتهافت منها أن يتلاصق، و یمسک السماء أن تقع على الأرض إلا بإذنه، و یمسک الأرض أن تنخسف إلا بأمره، إنه بعباده لرؤوف رحیم.

قال ﷺ: «رب العالمین» مالکهم و خالقهم و ساقی أرزاقهم إلیهم من حیث هم یعلمون و من حیث لا یعلمون، و الرزق مقسوم، و هو یأتی ابن آدم على أي سیرة سارها من الدنیا، لیس تقوی متقی بزیادة، و لا فجور فاجر بناقصه، و بیننا و بینہ ستر و هو طالبه، و لو أن أحدکم یفرّ من رزقه لطلبه رزقه كما یطلبه الموت.

فقال الله جلّ جلاله: قولوا: الحمد لله على ما أنعم به علينا، و ذکرنا به من خبر فی کتب الأولین قبل أن نكون، ففي هذا إیجاب على محمد و آل محمد و على شیعتهم أن یشکروه بما فضلهم، و ذلك أن رسول الله ﷺ قال: لما بعث الله عزّ وجلّ موسى بن عمران ﷺ و اصطفاه نجیاً، و فلق له البحر، و نجى بنی اسرائیل و أعطاه التوراة و الألواح و رأى مكانه من ربّه عزّ وجلّ فقال: یا رب! لقد أکرمتني بکرامة لم تکرّم بها أحداً قبلي، فقال الله جلّ جلاله: یا موسى! أما علمت أن محمداً أفضل عندي من جميع ملائکتی و جميع خلقي؟

حدیث سوم

۳۰۹

محمد بن قاسم استرآبادی مفسر ﷺ از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن یسار، از پدرشان، از امام حسن عسکری ﷺ نقل نموده که آن حضرت فرمودند: شخصی خدمت امام رضا ﷺ رسید و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا ﷺ: تفسیر «الحمد لله رب العالمین» چیست؟

حضرت فرمودند: پدرم، از جدّم، از امام باقر ﷺ، از امام سجّاد ﷺ، از پدرش ﷺ نقل کردند که شخصی محضر امیر مؤمنان ﷺ شرفیاب شده، عرض کرد: تفسیر «الحمد لله رب العالمین» چیست؟



امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: «الحمد لله»^۱ تفسیرش این است که بندگان نسبت به برخی از نعمت‌های الهی به طور اجمال شناخت و معرفت پیدا کنند؛ چه آن که قادر بر دانستن و معرفت همه نعمت‌ها به طور تفصیل نخواهند بود، زیرا نعمت‌ها قابل شمارش یا شناخت و دانستن نیست، از این رو، خدای سبحان به بندگان خود می‌فرماید، بگویید: حمد از آن خداست در برابر نعمت‌هایی که پروردگار جهانیان به ما ارزانی داشته است و «رب العالمین» اشاره به مجموع همه مخلوقات است اعم از موجودات بی‌جان و جاندار.

اما حیوانات را مورد نعمت قرار داد، به خاطر این که خداوند به قدرت خود آن‌ها را حرکت داد، از رزق خود روزی آن‌ها ساخت، و همه را در کنف و حمایت خود گرفت، و هر یک را به نحوی که مصلحت ایجاب می‌کند، تدبیر نمود.

و اما جمادات را از لطف و نعمت خود بهره‌مند ساخت، به خاطر این که آن‌ها را با قدرت خود نگه داشت، جمادات متصل را از فروپاشی و انفصال حفظ فرمود، و جمادات منفصل و جدای از هم را از اتصال حفظ کرد، آسمان را از سقوط بر روی زمین مصون داشت، مگر آن که خود به اضمحلال آن فرمان دهد، همان گونه که زمین

۱. الف و لام «الحمد» به اصطلاح «الف و لام جنس» است و در این جا معنی عمومیت را می‌بخشد، چنین نتیجه می‌گیریم که هر گونه حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است.

حتی هر انسانی که سرچشمه خیر و برکتی است؛

هر پیامبر و رهبر الهی که نور هدایت در دل‌ها می‌پاشد؛

هر معلمی که تعلیم می‌دهد؛

هر شخص سخاوتمندی که بخشش می‌کند؛

و هر طیبی که مرهمی بر زخم جانکاهی می‌نهد، ستایش آن‌ها از ستایش خدا سرچشمه می‌گیرد؛ چه آن که همه این مواهب در اصل از ناحیه ذات پاک او است.

و به سخن دیگر: حمد اینها، حمد خدا، و ستایش اینها ستایشی برای او است. (تفسیر نمونه، ج ۱،



را از فرو رفتن حفظ کرده، مگر آن که خود به فرو پاشیدن آن فرمان دهد، اساس خلقت، تربیت و حاکمیت او بر پایه رحمت و رحمانیت است، و محور اصلی نظام تربیتی جهان را همین اصل تشکیل می دهد.

آن گاه امام علیه السلام فرمودند: «رَبِّ الْعَالَمِينَ» یعنی: خدای سبحان مالک و خالق جهانیان بوده، رزق و روزی آنان را به سویشان می فرستد، از آن جایی که می دانند و چه نمی دانند، رزق و روزی تقسیم شده و همه از آن بهره مند می شوند، نه پرهیزکاری و تقوای نکوکار آن را زیاد کرده، نه طغیان و ناسپاسی بدکردار و معصیت پیشه آن را کاهش داده، میان ما و روزی پرده ای است که رزق خواهان آن است، به گونه ای که اگر یکی از شما بخواهد از آن بگریزد، روزی او را دنبال کرده و به او می رسد، همان گونه که از مرگ گریزی نیست.

پروردگار جهانیان می فرماید، بگوئید: حمد برای خداوند است در مقابل نعمت هایی که به ما ارزانی داشته، و در کتاب های پیشینیان پیش از آن که آفریده شویم، ما را یاد نموده است، پس در این جمله کوتاه و در عین حال پر محتوا بر محمد و آل او علیهم السلام و شیعیان آنها واجب و لازم است که خدا را شکر نموده و در برابر برتری و تفصیلی که به ایشان نسبت به دیگر امت ها داده، به نحو شایسته از او قدر دانی کنند. [اما در ارتباط با این نکته که در کتاب های پیشینیان از محمد و آل محمد و شیعیانشان یاد شده] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هنگامی که خداوند، حضرت موسی علیه السلام را به پیامبری مبعوث فرمود و دریا را برای او شکافت و بنی اسرائیل را از قید بردگی و بندگی بیداد گران رها کنید، تورات و الواح را به وی عنایت کرد، و خویشان را در پیشگاه خداوند، صاحب جلال و شرافت دید، عرض کرد:

پروردگارا! به من لطف و کرامتی ویژه ارزانی داشتی که پیش از من این گونه کسی را از آن بهره مند نساختی!

خداوند فرمود: ای موسی! آیا می دانی که محمد صلی الله علیه و آله در پیشگاه من از همه



فرشتگان و تمام مخلوقاتم برتر و بالاتر است؟

قال موسى: يا رب! فإن كان محمد أكرم عندك من جميع خلقك فهل في آل الأنبياء أكرم من آلي؟

قال الله جلّ جلاله: يا موسى! أما علمت أن فضل آل محمد على جميع النبيين كفضل محمد على جميع المرسلين؟

فقال موسى: يا رب! فإن كان آل محمد كذلك فهل في أمم الأنبياء أفضل عندك من أمّتي؟

ظلمت عليهم الغمام و أنزلت عليهم المنّ و السّلوى و فلقت لهم البحر؟! فقال الله جلّ جلاله: يا موسى! أما علمت أن فضل أمة محمد على جميع الأمم كفضله على جميع خلقي؟

فقال موسى: يا رب! ليتني كنت أراهم، فأوحى الله عزّ وجلّ إليه يا موسى! إنك لن تراهم و ليس هذا أوان ظهورهم، و لكن سوف تراهم في الجنان جنات عدن و الفردوس بحضرة محمد، في نعيمها يتقلبون، و في خيراتها يتباحثون، أفتحبّ أن أسمعك كلامهم؟! كلامهم؟!

قال: نعم، يا الهي! قال الله جلّ جلاله: قم بين يدي واشدد مئزرَكَ قيام العبد الذليل بين يدي الملك الجليل، ففعل ذلك موسى عليه السلام. فنادى ربّنا عزّ وجلّ: يا أمة محمد فأجابوه كلّهم، و هم في أصلاب آبائهم و أرحام أمّهاتهم: «لبيك اللهمّ لبيك لا شريك لك لبيك، إنّ الحمد و النعمة لك و الملك لا شريك لك»، قال: فجعل الله عزّ وجلّ تلك الإجابة شعار الحج، ثم نادى ربّنا تعالى، يا أمة محمد! إنّ قضائي عليكم إنّ رحمتي سبقت غضبي، و عفوي قبل عقابي، فقد استجبت لكم من قبل أن تدعوني و أعطيتكم من قبل أن تسألوني، من ثقتني منكم بشهادة أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، و أنّ محمدًا عبده و رسوله صادق في أقواله محق في أفعاله، و أنّ علي بن أبي طالب أخوه و وصيّ من بعده و وليّه، ملتزم طاعته كما يلتزم طاعة محمد، و أنّ



أوليائه المصطفين المطهرين الميامين بعجائب آيات الله و دلائل حجج الله من بعدهما
أوليائه أدخله جنتي و إن كانت ذنوبه مثل زبد البحر.

قال: فلما بعث الله تعالى محمداً ﷺ قال: يا محمد! و ما كنت بجانب الطور إذ نادينا
أمتك بهذه الكرامة، ثم قال عز وجل لمحمد ﷺ قال: «الحمد لله رب العالمين» على ما
اختصني به من هذه الفضيلة، و قال لأمته: و قولوا أنتم: «الحمد لله رب العالمين» على
ما اختصنا به من هذه الفضائل.

موسی ﷺ عرض کرد: پروردگارا! اگر محمد ﷺ در پیشگاه تو از همه آفریده‌ها
برتر و بالاتر است آیا در میان خاندان انبیاء، کسی از خاندانم برتر و بالاتر است؟
خداوند بزرگ فرمود: ای موسی! آیا نمی‌دانی که مراتب فضل و برتری خاندان
محمد بر همه انبیاء چونان فضل و برتری محمد بر همه پیامبران است؟

موسی ﷺ عرض کرد: پروردگارا! اگر آل محمد این چنین هستند، آیا در میان
امت‌های پیشین قوم و ملتی در پیشگاه تو از امت من برتر و بالاتر می‌باشد؟ زیرا ابر بر
ایشان سایه افکند و شیره مخصوص درختان و مرغ بریان^۱ بر آنها نازل فرمودی، و
دریا را برای نجاتشان شکافتی؟

خداوند متعال فرمود: ای موسی! آیا نمی‌دانی فضل و برتری امت محمد ﷺ بر
دیگر امت‌ها همچون برتری خود او نسبت به تمام مخلوقاتم است؟

موسی عرض کرد: خدایا! ای کاش می‌توانستم آنان را ببینم. خداوند به موسی
وحی فرمود که: هرگز ایشان را نخواهی دید، چه آن که هنوز زمان ظهور و خلقت

۱. واژه «مَنْ» در لغت به گفته برخی، قطرات کوچکی هم چون قطرات شب‌نم است که بر درختان
می‌نشینند و طعم شیرینی دارد. و بعضی گفته‌اند: طعم آن شیرینی توأم با ترشی بوده است.

«سَلَوَى» در اصل به معنای «آرامش و تسلی» است و بعضی از ارباب لغت و بسیاری از مفسران آن را
یک نوع «پرنده» دانسته‌اند که شبیه و اندازه «کبوتر» است و این پرنده در آن سرزمین معروف

می‌باشد. (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۱۴)



آن‌ها فرا نرسیده است، ولی به زودی آنان را در بهشت جاویدان و فردوس^۱ برین در محضر حضرت محمد ﷺ خواهی دید که چگونه غرق در نعمت‌های بهشتی و زیبایی‌های آن هستند. آیا دوست داری سخن امت محمد را به گوش تو برسانم؟
موسی ﷺ عرض کرد: آری، ای خدای من.

خداوند فرمود: اینک در برابر من بایست و آستین همت بالا بزنی و چونان بنده‌ای خاضع در مقابل سلطان با عظمت و شوکت قرار بگیری!
موسی ﷺ امتثال امر کرد، خدای سبحان ندا کرد: ای امت محمد! همه آنان در حالی که در پشت پدران و رحم مادران خود بودند، این ندا را با تمام وجود اجابت کرده، گفتند: «لَیْکَ اللَّهُمَّ لَیْکَ لا شَرِیکَ لَکَ لَیْکَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ لَکَ وَ الْمَلِکَ لا شَرِیکَ لَکَ».

آن‌گاه امام علی ﷺ فرمود: خدای سبحان این اجابت امت محمد ﷺ را، شعار آئین و مراسم حج قرار داد، پس از آن خداوند ندا کرد: ای امت محمد! حکم من بر شما چنین رقم خورده که همواره رحمت و لطف من نسبت به شما بر خشم و غضبم پیشی گیرد و پیوسته آمرزش و بخشش من پیش از کیفر و عقوبتم باشد، پیش از آن که مرا بخوانید دعای شما را مستجاب می‌کنم، و قبل از آن که از من درخواست کنید، به شما ارزانی خواهم داشت.

۱. «فردوس» برترین جای بهشت است، بعضی گفته‌اند: این واژه در اصل از زبان «رومی» گرفته شده، و بعضی ریشه آن را از زبان «حبشی» می‌دانند که به زبان عرب انتقال یافته است (تفسیر فخر رازی و تفسیر مجمع البیان به نقل از تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۶۱۴).

در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ می‌خوانیم: «هر وقت از خدا تقاضای بهشت می‌کنید، تقاضای فردوس کنید که جامع‌ترین و کامل‌ترین منزل‌گاه‌های بهشت است».

این حدیث اشاره لطیف و دقیقی به این نکته دارد که: همت افراد با ایمان، باید در همه چیز و در همه حال، عالی باشد، حتی در تمنای بهشت به مراحل پایین‌تر قناعت نکنند، هر چند مراحل پایین‌تر هم غرق نعمت است. (تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۶۱۵).



شما را در بهشت جاویدان خود مأوای خواهم داد، گرچه گناهانش همچون کف روی دریا باشد، به شرط این که هر یک از شما با من ملاقات کند به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر ﷺ و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام، و اطاعت و پیروی از رسول خدا ﷺ و جانشین او، ملتزم باشد.

و هم چنین گواهی و شهادت دهد که اوصیاء و اولیای آن حضرت که همگی از خاصان، برگزیدگان، پاکیزگان، راهنمایان هدایت و رستگاری و حجت‌های خداوند بعد از آن دو [= رسول خدا ﷺ و علی علیه السلام] می‌باشند.

آن‌گاه امام علی علیه السلام فرمود: بعد از آن که خداوند، حضرت محمد ﷺ را به رسالت مبعوث نمود، فرمود: ای محمد! تو در کوه طور نبودی، آن هنگام که امت تو را ندا کردم و به این کرامت اختصاص دادم، ای محمد! بگو: «الحمد لله رب العالمین علی ما اختصني به من هذه الفضيلة: حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است، همو که ما را به این فضائل و کرامت اختصاص داده است».

و به امت آن حضرت هم فرمود: بگویید: «الحمد لله رب العالمین علی ما اختصنا به من هذه الفضائل: حمد و سپاس از آن خداوندی است که پروردگار جهانیان می‌باشد، همان خدایی که این فضائل و امتیازات را به ما ارزانی داشته است».



۴- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَبَانَ بْنِ عَثْمَانَ، عَمَّنْ أَخْبَرَهُ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: لَمْ سَمَّيْتَ التَّلْبِيَةَ تَلْبِيَةً؟ قَالَ: إِجَابَةُ أَجَابَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ رَبَّهُ.



معروف، از علی بن مهزیار، از حماد بن عیسی، از ابان بن عثمان، از کسی که به او خبر داده، از امام باقر علیه السلام، راوی می گوید: محضر امام علیه السلام عرض کردم: به چه مناسبت تلبیه بدین نام موسوم گردیده است؟

فرمودند: به خاطر ندائی بود که موسی علیه السلام با آن پروردگارش را اجابت نمود.



۵ - حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِسْحَاقَ التَّاجِرِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى وَ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: أَحْرَمَ مُوسَى عليه السلام مِنْ رَمْلَةِ مِصْرَ، وَ مَرَّ بِصَفَائِحِ الرُّوحَاءِ مُحْرَمًا يَقُودُ نَاقَتَهُ بِخَطَامٍ مِنْ لَيْفٍ، فَلَبَّى تَجِيهَهُ الْجِبَالُ.



۳۱۱

پدرم علیه السلام از محمد بن یحیی عطّار، از حسین بن اسحاق تاجر، از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از عثمان بن عیسی و علی بن حکم، از فضل بن صالح، از جابر، از امام باقر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: حضرت موسی علیه السلام از شهر رمله مصر، مُحْرَم شد و از سرزمین های پهناور روحاء (مکانی است در فاصله چهل یا سی میلی مدینه) در حالی که بر روی ناقه ای نشسته و آن را با بهاری از لیف کنترل می کرد عبور کرد، وقتی آن حضرت، تلبیه گفت، کوه ها نیز با او همخوانی کردند.



۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّقَّارِ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: مَرَّ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عليه السلام فِي سَبْعِينَ نَبِيًّا عَلَى فِجَاجِ الرُّوحَاءِ عَلَى جَمَلٍ أَحْمَرَ خَطَامُهُ لَيْفٌ عَلَيْهِمُ الْعَبَاءُ الْقَطْوَانِيَّةُ يَقُولُ: لَيْيَكُ عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدِكَ لَيْيَكُ.



محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابی بصیر، وی می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمودند: حضرت موسی علیه السلام همراه با هفتاد پیغمبر از سرزمین و راه های وسیع روحاء که روی شتر سرخی نشسته و آن حیوان را با مهاری از لیف کنترل و هدایت می کرد، و همگی عبای قطوانیه^۱ بر تن داشتند، عبور کرده و می گفت: «لَبَّيْكَ عَبْدُكَ و ابن عبدك لَبَّيْكَ: پروردگارا! بنده و فرزند بنده تو، دعوت تو را اجابت کرده است».



۷- حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَرَّ مُوسَى النَّبِيُّ عليه السلام بِصَفَائِحِ الرُّوحَاءِ عَلَى جَمَلٍ أَحْمَرَ، خَطَامُهُ مِنْ لَيْفٍ، عَلَيْهِ عِبَائَتَانِ قَطْوَانِيَتَانِ، وَ هُوَ يَقُولُ: «لَبَّيْكَ يَا كَرِيمُ لَبَّيْكَ»، مَرَّ يُونُسُ بْنُ مَتَّى عليه السلام بِصَفَائِحِ الرُّوحَاءِ، وَ هُوَ يَقُولُ: «لَبَّيْكَ كَشَّافُ الْكَرْبِ الْعِظَامِ لَبَّيْكَ»، وَ مَرَّ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عليه السلام بِصَفَائِحِ الرُّوحَاءِ، وَ هُوَ يَقُولُ: «لَبَّيْكَ عَبْدُكَ و ابن أمتك لَبَّيْكَ»، وَ مَرَّ مُحَمَّدٌ عليه السلام بِصَفَائِحِ الرُّوحَاءِ، وَ هُوَ يَقُولُ: «لَبَّيْكَ ذَا الْمَعَارِجِ لَبَّيْكَ».



پدرم علیه السلام از عبدالله بن جعفر حمیری، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از ابن ابی عمیر، از هشام بن حکم، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت

۱. قَطْوَان: نام مکانی در کوفه، و هم چنین نام قریه ای در «سمرقند» است که «لباس قطوانیه» منسوب به آنجا می باشد.

فرمودند: حضرت موسی بن عمران علیه السلام در حالی که بر شتر سرخی نشسته بود و آن را با مهاري از ليف کنترل می کرد، و دو جامه قطوانیه بر تن کرده بود، از راه وسیع و پهناور «روحاء» عبور کرد و همواره می گفت: «لَبَّيْكَ يَا كَرِيم، لَبَّيْكَ».

و حضرت یونس بن متی علیه السلام نیز از همین مسیر عبور کرده، می گفت: «لَبَّيْكَ كَشَافَ الْكَرْبِ الْعِظَام، لَبَّيْكَ».

و حضرت عیسی بن مریم علیه السلام نیز از همین جاده گذر کرد و می گفت: «لَبَّيْكَ عَبْدُكَ وَ ابْنُ أُمَّتِكَ، لَبَّيْكَ».

رسول خدا صلی الله علیه و آله هم از این مسیر گذر کرده و در آن حال به پیشگاه خدای سبحان عرض می کرد: «لَبَّيْكَ ذَا الْمَعَارِج، لَبَّيْكَ».



العلة التي من أجلها يكون في الناس من يحج حجة،
و فيهم من يحج حجتين أو أكثر، و فيهم من لا يحج أبداً

۱- أبي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن علي بن فضال، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لما أمر الله عز وجل إبراهيم و إسماعيل عليهما السلام ببنيان البيت و تم بنائه أمره أن يصعد ركناً، ثم ينادي في الناس ألا هلمّ الحجّ هلمّ الحجّ فلو نادى هلمّوا إلى الحجّ لم يحجّ إلّا من كان يومئذ انسياً مخلوقاً و لكنّه نادى هلمّ الحجّ، فلبّى الناس في أصلاب الرجال لبّيك داعي الله، فمن لبّى عشراً حجّ عشراً، و من لبّى خمساً حجّ خمساً، و من لبّى أكثر فبعدد ذلك، و من لبّى واحداً حجّ واحداً، و من لم يلبّ لم يحجّ.

باب صد و پنجاه و هشتم

سرّ این که بعضی یک حج، برخی دو حج یا بیشتر
بجا می آورند، و برخی حج بجا نمی آورند

حدیث اول

۳۱۴

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: هنگامی که خداوند به ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام دستور بنای خانه کعبه را صادر فرمود، آن‌ها خانه را به اتمام رساندند، سپس فرمان داد تارکنی را بالا ببرند و در بین مردم ندا کنند: هان، بیا حج، بیا حج.

اگر ندا سر می دادند: بیایید، به سوی حج بشتابید، تنها کسانی به این ندا پاسخ می دادند که در آن زمان و هنگام ندا زسنگی می کردند و دیگر انسان‌ها را در بر نمی گرفت، ولی وقتی این چنین ندا شد: بیا حج [به جا آورید]، تمام انسان‌ها [حتی آن‌ها که در پشت پدران و رحم مادران بودند] را در بر گرفت، پس آنان «لَبَّيْكَ» گفته و به این ندا پاسخ دادند، کسانی که ده بار «لَبَّيْكَ» گفتند، ده مرتبه موفق شدند حج به جا آورند، و آنان که پنج بار «لَبَّيْكَ» گفتند، پنج مرتبه حج به جا آورده، و آن که بیشتر «لَبَّيْكَ» گفت به تعداد آن، حج به جا آورده، و کسی که یک بار پاسخ داده، یک بار حج به جا آورده، و آن که اصلاً اجابت نکرد، به انجام حج توفیق نیافت.

■

۲- حَدَّثَنَا أَبِي علیه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ وَ عَلِيُّ ابْنَا الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ أَبِيهِمَا، عَنْ غَالِبِ بْنِ عَثْمَانَ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ لَمَّا أَمَرَ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام يَنَادِي فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ فَامَّ عَلَى الْمَقَامِ فَارْتَفَعَ بِهِ حَتَّى صَارَ بَازَاءَ أَبِي قَبَيْسٍ، فَنَادَى فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ، فَأَسْمَعَ مَنْ فِي

أصلا ب الرجال و أرحام النساء إلى أن تقوم الساعة.

حدیث دوم

۳۱۵

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد و علی فرزندان حسن بن فضال، از پدرشان، از غالب بن عثمان، از مردی از اصحاب ما، از امام باقر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: هنگامی که خداوند بزرگ به حضرت ابراهیم علیه السلام فرمان داد، در میان مردم ندا کند و آنان را برای شرکت در مراسم حج دعوت نماید، وی محاذی کوه ابوقبیس، بالای مقام ایستاد و با صدای بلند مردم را برای انجام حج فرا خواند، وی با این ندا، صدای خود را به گوش همه کسانی که در پشت مردان و رحم زنان قرار می گیرند تا روز قیامت - رسانید.



۳- حدَّثنا علي بن أحمد بن محمد، قال: حدَّثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي، عن موسى بن عمران النخعي، عن عمِّه الحسين بن يزيد النوفلي، عن علي بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من لم يكتب له في الليلة التي يفرق فيها كل أمر حكيم لم يحج تلك السنة، و هي ليلة ثلاث و عشرين في شهر رمضان، لأنَّ فيها يكتب وفد الحاج، و فيها يكتب الأرزاق و الآجال، و ما يكون من السنة إلى السنة. قال: قلت: فمن لم يكتب في ليلة القدر لم يستطع الحج؟ فقال: لا. قلت: كيف و يكون هذا؟ قال: لست في خصوصتكم من شيء هكذا الأمر.

حدیث سوم

۳۱۶

علی بن احمد بن محمد، از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسن بن یزید نوفلی، از علی بن سالم، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: برای کسی که در شب بیست و سوم ماه رمضان - شبی که همه امور بندگان در آن رقم می خورد - حج نوشته نشود، در آن سال به حج نخواهد رفت،



در این شب سفر همه حاجیان در آن سال، نوشته می شود، و اصولاً رزق و روزی ها و عمر انسان ها و همه رخدادها و حوادث سال، در آن شب، رقم خورده می شود. علی بن سالم می گوید: محضر امام علیه السلام عرض کردم: کسی که در این شب نامش در دفتر حاجیان ثبت نشود، قدرت و استطاعت مشرف شدن به خانه خدا را نخواهد داشت؟! فرمودند: خیر. عرض کردم: چگونه چنین می باشد؟ فرمودند: من در این خصوص با شما بحث و مجادله نمی کنم، واقع امر این چنین بوده و بدین گونه مقدر شده است.^۱

باب ۱۵۹

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا صَارَ الْحَرَمُ مَقْدَارَ مَاهُو

۱- حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرٍ الْبِزْنَطِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَاءَ عليه السلام عَنْ الْحَرَمِ وَأَعْلَامِهِ كَيْفَ

۱. شب قدر به این جهت «قدر» نامیده می شود که همه مقدرات بندگان در طول سال در آن شب تعیین می شود، در این شب مقدرات یک سال انسان ها تعیین می گردد، ارزاق و سرآمد عمرها، و امور دیگر در آن ليله مبارکه تفریق و تبیین می شود.

البته این امر هیچ گونه تضادی با آزادی اراده انسان و مسأله اختیار ندارد، چرا که تقدیر الهی به وسیله فرشتگان بر اساس شایستگی ها و لیاقت های افراد، و میزان ایمان و تقوی و پاکی نیت و اعمال آن ها است.

یعنی برای هر کس آن مقدر می کنند که لایق آن است، یا به تعبیر دیگر زمینه هایش از ناحیه خود او فراهم شده، و این نه تنها منافاتی با اختیار ندارد، بلکه تأکیدی بر آن است.

در مورد این که شب قدر، کدامیک از شب های ماه رمضان است، روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «تقدیر مقدرات در شب نوزدهم، و تحکیم آن در شب بیست و یکم، و امضا در شب بیست و سوم است».

(نور الثقلین، ج ۵، ص ۶۲۶ حدیث، ۶۲ به نقل از تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۱۸۸)



صار بعضها أقرب من بعض و بعضها أبعد من بعض؟

فقال: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا أَهْبَطَ آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ أَهْبَطَهُ عَلَى أَبِي قَبَيْسٍ، فَشَكَّى إِلَى رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ الْوَحْشَةَ، وَ إِنَّهُ لَا يَسْمَعُ مَا كَانَ يَسْمَعُ فِي الْجَنَّةِ، فَأَهْبَطَ اللَّهُ تَعَالَى يَاقُوتَةَ حَمْرَاءَ، فَوَضَعَهَا فِي مَوْضِعِ الْبَيْتِ، فَكَانَ يَطُوفُ بِهَا آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَانَ ضَوْؤُهَا يَبْلُغُ مَوْضِعَ الْأَعْلَامِ، فَعَلِمَتْ الْأَعْلَامُ عَلَى ضَوْئِهَا، فَجَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ حَرَمًا.

باب صد و پنجاه و نهم

سرّ این که محدوده حرم همین مقدار فعلی قرار داده شده است

حدیث اول

۳۱۷

پدرم علیه السلام از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از احمد بن محمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی نقل کرده، وی گفت: از امام رضا علیه السلام درباره حرم و علائم و نشانه‌هایش سؤال نموده، عرض کردم: چرا برخی از آن‌ها نسبت به بعضی نزدیک‌تر، و بعضی از آن‌ها دورتر می‌باشند؟

حضرت در پاسخ فرمودند: خداوند، وقتی آدم علیه السلام را از بهشت فرود آورد، بر فراز کوه ابوقبیس مستقر ساخت، وی دچار وحشت شد و بر اثر همین ترس، نزد خدا شکایت نموده، عرض کرد: آن‌چه در بهشت می‌شنیدم، در این مکان نمی‌شنوم، خداوند یاقوت سرخی از بهشت فرو فرستاد و آن را در مکانی که اینک «بیت الله» هست، قرار داد. آدم، گرد آن طواف می‌کرد و درخشش و نور آن تا شعاع علائم و نشانه‌هایی که اینک به عنوان محدوده حرم نصب شده، می‌رسید. بنابراین، نشانه‌هایی که امروز به عنوان حدّ حرم نصب شده، پرتو و شعاع نورهای آن یاقوت بوده که خداوند آن‌ها را محدوده حرم قرار داده است.



٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَبِي هَمَامٍ إِسْمَاعِيلَ بْنِ هَمَامٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَاءِ عليه السلام نَحْوَ هَذَا.



حديث دوم



٣١٨

مُحَمَّدُ بْنُ حَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ وَلِيدِ عليه السلام أَزْ مُحَمَّدَ بْنَ حَسَنِ صَقَّارٍ، أَزْ أَحْمَدَ بْنَ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، أَزْ أَبِي هَمَامٍ إِسْمَاعِيلَ بْنِ هَمَامٍ، أَزْ إِمَامِ رِضَاءِ عليه السلام هَمَانْدِ أَيْنَ رَوَايَتِ رَا نَقْلِ كَرْدِه اسْت.



٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ، عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى جِبْرِيلَ: أَنَا اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ أَنِّي قَدْ رَحِمْتُ آدَمَ وَ حَوَّاءَ لَمَّا شَكِيَا إِلَيَّ مَا شَكِيَا، فَأَهْبَطَ عَلَيْهِمَا بِخِيْمَةٍ مِنْ خِيَمِ الْجَنَّةِ، فَإِنِّي قَدْ رَحِمْتُهُمَا لِبَكَائِهِمَا وَ وَحْشَتِهِمَا وَ وَحْدَتِهِمَا، فَأَضْرَبُ الْخِيْمَةَ عَلَى التَّرْعَةِ الَّتِي بَيْنَ جِبَالِ مَكَّةَ.

قال: و التَّرْعَةُ مَكَانُ الْبَيْتِ وَ قَوَاعِدُهُ الَّتِي رَفَعْتُهَا الْمَلَائِكَةُ قَبْلَ آدَمَ، فَهَبَطَ جِبْرِيلُ عَلَى آدَمَ عليه السلام بِالْخِيْمَةِ عَلَى مَقْدَارِ مَكَانِ الْبَيْتِ وَ قَوَاعِدُهُ فَنَصَبَهَا.

قال: وَ أَنْزَلَ جِبْرِيلُ عليه السلام آدَمَ مِنَ الصِّفَا وَ أَنْزَلَ حَوَّاءَ مِنَ الْمَرُوءَةِ، وَ جَمَعَ بَيْنَهُمَا فِي الْخِيْمَةِ. قَالَ: وَ كَانَ عُمُودُ الْخِيْمَةِ قُضِيْبًا مِنْ يَاقُوتٍ أَحْمَرَ فَأَضَاءَ نُورُهُ وَ ضَوْئُهُ جِبَالُ مَكَّةَ وَ مَا حَوْلَهَا قَالَ: فَامْتَدَّ ضَوْءُ الْعُمُودِ فَهُوَ مُوَاضِعُ الْحَرَمِ الْيَوْمَ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ مِنْ حَيْثُ بَلَغَ ضَوْئُهُ. قَالَ: فَجَعَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى حَرَمًا لِحَرَمَةِ الْخِيْمَةِ وَ الْعُمُودِ، لِأَنَّهُمَا مِنَ الْجَنَّةِ. قَالَ: وَ لِذَلِكَ جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى الْحَسَنَاتِ فِي الْحَرَمِ مُضَاعَفَاتٍ، وَ السَّيِّئَاتِ مُضَاعَفَةً.

قال: وَ مَدَّتْ أَطْنَابُ الْخِيْمَةِ حَوْلَهَا فَمُنْتَهَى أَوْتَادُهَا مَا حَوْلَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ. قَالَ: وَ



كانت أوتادها صخوراً من عقيان الجنة، و أطناها من ضفاير الأرجوان. قال: و أوحى الله تعالى إلى جبرئيل عليه السلام بعد ذلك اهبط على الخيمة بسبعين ألف ملك يحرسونها من مردة الشيطان، و يؤنسون آدم، و يطوفون حول الخيمة للبيت و الخيمة.

حدیث سوم

٣١٩

محمد بن موسی بن متوکل عليه السلام از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از محمد بن اسحاق، از امام باقر عليه السلام و آن حضرت از آباء بزرگوارشان علیه السلام نقل کرده که فرمودند: خدای سبحان به جبرئیل و حی فرمود: من خداوند بخشنده و مهربانم، به آدم و حواء رحم کردم، زیرا شکوه و گله کردند، از این رو، چادری از خیمه های بهشتی برای آنها فرو فرستادم و به خاطر گریه و وحشت و تنهایی، آنها را مورد لطف و مهر خود قرار دادم و خیمه را بر ثرعه - بین کوه های مکه - بر افراشتم.

آن گاه حضرت فرمودند: «ثرعه» مکان فعلی بیت و ستون های آن که فرشتگان پیش از آدم آن را نصب کردند، می باشد. جبرئیل علیه السلام خیمه را - که به مقدار حجم بیت بود - جای آن نصب کرد، و آدم را از صفا، و حواء را از مروه آورد، و هر دو را در خیمه ساکن ساخت.

سپس حضرت فرمودند: عمود و ستون خیمه، شاخه ای از یاقوت سرخ بود که پرتو آن کوه های مکه و اطرافش را روشن می کرد، این نور امتداد داشت و شعاع و بُرد آن، محدوده حرم کنونی محسوب می شود. و سرّ حرم قرار دادن خیمه و عمود آن بود که این دو از بهشت بوده و حرمتشان لازم می باشد، و به همین جهت خداوند، اجر و حسنات در حرم را مضاعف قرار داده، همان گونه که کیفر و مؤاخذه سیئات را دو چندان قرار داده است.

سپس امام علیه السلام فرمودند: ریسمان های خیمه از اطراف کشیده شد، و پایان آن که



میخ‌های چادر را آن جا می‌کوبند، حریم مسجد الحرام به حساب آمد. میخ‌های خیمه، سنگ‌هایی از طلای خالص بهشتی، و طناب‌های آن از موهای به هم بافته سرخ رنگ بود.

خداوند به جبرئیل علیه السلام وحی نمود که: هفتاد هزار فرشته به زمین فرود آورد تا خیمه را از پیروان و دستیاران ابلیس محافظت نمایند و فرشتگان با آدم علیه السلام انس گرفته، و برای بزرگداشت و اکرام بیت و خیمه، گرد آن طواف کنند.

قال: فهبط بالملائكة فكانوا بحضرة الخيمة يحرسونها من مردة الشيطان و يطوفون حول أركان البيت و الخيمة كل يوم و ليلة، كما كانوا يطوفون في السماء حول البيت المعمور. قال: و أركان البيت الحرام في الأرض حبال البيت المعمور الذي في السماء. قال: ثم إن الله تبارك و تعالى أوحى إلى جبرئيل عليه السلام بعد ذلك أن أهبط إلى آدم و حواء فنحهما عن موضع قواعد بيتي، و ارفع قواعد بيتي لملائكتي و لخلي من ولد آدم، فهبط جبرئيل عليه السلام على آدم و حواء فأخرجهما من الخيمة و نحاها عن ترعة البيت، و نحى الخيمة عن موضع الترعة.

قال: و وضع آدم على الصفا و حواء على المروة، فقال آدم عليه السلام يا جبرئيل! أسخط من الله تعالى جل ذكره حولتنا و فرقت بيننا أم برضى و تقدير علينا؟ فقال لهما: لم يكن بسخط من الله تعالى ذكره عليكما، ولكن الله تعالى لا يسأل عما يفعل يا آدم! إن السبعين ألف ملك الذين أنزلهم الله تعالى إلى الأرض ليؤنسوك و يطوفوا حول أركان البيت و الخيمة سألوا الله تعالى أن يبني لهم مكان الخيمة بيتاً على موضع الترعة المباركة حبال البيت المعمور، فيطوفون حوله كما كانوا يطوفون في السماء حول البيت المعمور، فأوحى الله تبارك و تعالى إليّ أن أنحيك و ارفع الخيمة.

فقال آدم عليه السلام: رضينا بتقدير الله تعالى و نافذ أمره فينا، فرفع قواعد البيت الحرام بحجر من الصفا، و حجر من المروة، و حجر من طور سيناء، و حجر من جبل السلام، و هو ظهر الكوفة، فأوحى الله عز وجل إلى جبرئيل عليه السلام أن ابنه و أتمه، فاقتلع جبرئيل عليه السلام



الأحجار الأربعة بأمر الله عز وجل من مواضعها بجناحه، فوضعها حيث أمره الله تعالى في أركان البيت على قواعد التي قدرها الجبار جلّ جلاله و نصب أعلامها ثم أوحى الله إلى جبرئيل ابنه و أتمه من حجارة من أبي قبيس، و اجعل له باباً شرقاً و باباً غرباً. قال: فأتته جبرئيل، فلما فرغ طافت الملائكة حوله، فلما نظر آدم و حواء إلى الملائكة يطوفون حول البيت انطلقا، فطافا سبعة أشواط، ثم خرجا يطلبان ماياً كلان.

حضرت فرمودند: جبرئیل علیه السلام فرشتگان را پایین آورد، آن‌ها در آستانه خیمه به پاسداری خیمه پرداخته تا از گزند پیروان و دستیاران ابلیس محفوظ ماند، و همواره گرد ستون‌های بیت و خیمه طواف می‌کردند، همان‌گونه که در آسمان، گرد بیت المعمور طواف می‌کردند. ارکان و پایه‌های «بیت الحرام» در زمین، محاذی «بیت المعمور» در آسمان می‌باشد. خداوند به جبرئیل علیه السلام وحی نمود که نزد آدم و حواء به زمین برو، و آن‌ها را از محدوده ستون‌هایی که برای بیت من نصب می‌شود، دور کن و ستون‌های خانه‌ام را برای فرشتگان و فرزندان آدم، بالا ببر.

جبرئیل علیه السلام نزد آدم و حواء آمد و آن‌ها را از خیمه دور ساخت، یعنی از ترعه و پایه‌های بیت کنار برد و خیمه را در مکانی دورتر از پایه‌ها، بر پا کرد، پس آدم را به کوه صفا، و حواء را به مروه فرستاد.

آدم علیه السلام گفت: ای جبرئیل! آیا به خاطر خشم خداوند، ما را از این مکان دور ساختی، و میان من و حواء جدایی افکندی، یا تقدیر الهی این گونه اقتضا می‌کرد؟! جبرئیل گفت: این دوری و جدایی به خاطر غضب خدا نیست، ولی در عین حال نباید از خدا بازخواست کرد [او هر گونه صلاح باشد، عمل خواهد کرد]، ای آدم! هفتاد هزار فرشته‌ای که خداوند به جهت انس گرفتن با تو و طواف ارکان خیمه به زمین فرستاده، اینک درخواست کرده‌اند تا در جای خیمه، خانه‌ای مبارک و فرخنده به محاذی «بیت المعمور» بنا کند تا گرد آن طواف کنند، همان‌گونه که در آسمان اطراف «بیت المعمور» طواف می‌کردند.

حضرت آدم علیه السلام پس از شنیدن این سخن گفت: ما به تقدیر الهی گردن نهاده و راضی هستیم و به فرمانش که در مورد ما نافذ و مؤثر است، خشنودیم. آن گاه جبرئیل علیه السلام پایه های بیت را با سنگی از صفا، سنگی از مروه، سنگی از طور سیناء و سنگی از کوه «السلام» - واقع در پشت کوفه - بنا کرد، سپس خداوند به جبرئیل علیه السلام وحی فرمود که: «بیت» را بساز و به اتمام برسان، جبرئیل به فرمان خدا، چهار سنگ مزبور را با بال خود کند، و در همان مواضعی که دستور داشت، نصب کرد، آن گاه فرمود: «بیت» را از سنگ کوه ابوقبیس ساخته و برای آن دو در تعبیه نماید، دربی به سمت شرق، و دربی به سوی غرب.

امام علیه السلام فرمودند: بدین سان جبرئیل علیه السلام خانه را ساخت و به اتمام رساند، وقتی از بنای آن فراغت یافت، فرشتگان گرد آن به طواف پرداختند و چون آدم و حواء، طواف فرشتگان را مشاهده کردند، آنها نیز هفت دور، طواف کردند، سپس برای استراحت و صرف غذا، از طواف بیرون آمدند.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

۴- حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی الله عنه قال: حدثنا محمد بن الحسن الصقار، عن العباس بن معروف، عن صفوان بن يحيى، قال: سئل الحسن عليه السلام عن الحرم و أعلامه؟ فقال: إنَّ آدم عليه السلام لَمَّا هَبَطَ مِنَ الْجَنَّةِ هَبَطَ عَلَى أَبِي قَبَيْسٍ، وَ النَّاسُ يَقُولُونَ بِالْهَنْدِ، فَشَكَّى إِلَى رَبِّهِ الْوَحْشَةَ، وَ إِنَّهُ لَا يَسْمَعُ مَا كَانَ يَسْمَعُ فِي الْجَنَّةِ، فَأَهْبَطَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ يَاقُوتَةَ حَمْرَاءَ، فَوَضَعَتْ فِي مَوْضِعِ الْبَيْتِ، فَكَانَ يَطُوفُ بِهَا آدَمُ عليه السلام وَ كَانَ يَبْلُغُ ضَوْؤُهَا الْأَعْلَامَ، فَعَلِمَتِ الْأَعْلَامُ عَلَى ضَوْئِهَا، فَجَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَرَمًا.

حدیث چهارم

۳۲۰

محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه از محمد بن حسن صفار، از عباس بن معروف، از صفوان بن یحیی، وی می گوید: از امام حسن علیه السلام درباره حرم و حدود آن سؤال شد؟



فرمودند: هنگامی که حضرت آدم عليه السلام از بهشت فرود آمد، بر فراز کوه ابوقبیس استقرار یافت - البته مردم معتقدند که آن حضرت در «هند» فرود آمد - به هر حال آدم عليه السلام از غربت و وحشت به درگاه خدا شکایت کرد و عنوان نمود: آن چه در بهشت می شنید، اینک نمی شنود، خداوند یاقوتی سرخ رنگ به زمین فرو فرستاد که در مکان «بیت» نصب گردید و آدم عليه السلام آن را طواف می کرد، پرتو و درخشش آن به مکانی که نشانه ها را نصب کرده اند می رسید، از این رو، محدوده حرم بر اساس شعاع و پرتو آن یاقوت قرار داده شد، و خداوند این محدوده را حرم محسوب نمود.

باب ۱۶۰

علة تأثير قدمي إبراهيم عليه السلام في المقام،

و علة تحويل المقام من مكانه إلى حيث هو الساعة

۱- أبي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبد الله، قال: حدثنا أحمد و علي ابنا الحسن بن علي بن فضال، عن عمرو بن سعيد المدائني، عن موسى بن قيس بن أخي عمار بن موسى السبابطي، عن مصدق بن صدقة، عن عمار بن موسى، عن أبي عبد الله عليه السلام، أو عن عمار، عن سليمان بن خالد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لما أوحى الله تعالى إلى إبراهيم عليه السلام أن أذن في الناس بالحج أخذ الحجر الذي فيه أثر قدميه و هو المقام، فوضعه بحذاء البيت لاصقاً بالبيت بحيال الموضع الذي هو فيه اليوم، ثم قام عليه فنادى بأعلى صوته بما أمره الله تعالى به، فلما تكلم بالكلام لم يحتمله الحجر، ففرقت رجلاه فيه فقلع إبراهيم عليه السلام رجله من الحجر قلعاً، فلما كثر الناس و صاروا إلى الشر و البلاء ازدحموا عليه، فرأوا أن يضعوه في هذا الموضع الذي هو فيه اليوم، ليخلو المطاف لمن يطوف بالبيت، فلما بعث الله عز وجل محمداً عليه السلام و في زمن أبي بكر و أول و لاية عمر،



ثم قال عمر: ازدحم الناس على هذا المقام، فأيتكم يعرف موضعه في الجاهلية؟ فقال له رجل: أنا أخذت قدره بقدر، قال: و القدر عندك؟ قال: نعم، قال: فانت به، فجاء به فأمر بالمقام فحمل وردّ إلى الموضع الذي هو فيه الساعة.

باب صد و شصتم

سرّ بر جای ماندن دو قدم ابراهیم در مقام، و علت انتقال یافتن مقام از جایگاه خود به مکانی که هم اینک در آن می باشد

حدیث اول

(۳۲۱)

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد و علی فرزندان حسن بن علی بن فضال، از عمرو بن سعید مدائنی، از موسی بن قیس فرزند برادر عمار بن موسی ساباطی، از مصدّق بن صدقه، از عمار بن موسی، از امام صادق علیه السلام، یا از عمار، از سلیمان بن خالد، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: هنگامی که خدای سبحان به ابراهیم علیه السلام وحی فرمود که مردم را برای انجام مراسم حج دعوت کند، آن حضرت سنگی - که در آن اثر دو قدمش بود، یعنی مقام - را برداشت و آن را محاذی بیت، تقریباً چسبیده به آن - در مقابل همان مکانی که هم اکنون هست - قرار داد، سپس روی آن ایستاد و با صدای بلند فرمان الهی را به مردم ابلاغ نمود و آنان را برای انجام مناسک حج دعوت کرد، وقتی به سخن آغاز کرد، سنگ تحمّل نیاورد، در نتیجه پاهای حضرت ابراهیم علیه السلام در سنگ فرو رفت، ابراهیم علیه السلام پای خود را از سنگ بیرون کشید.

وقتی تعداد مردم رو به ازدیاد و افزایش نهاد، خود این فشردگی افراد و سیل خروشان جمعیت، انجام مراسم و طواف خانه خدا را با رنج فراوان و مشقت بسیار

توأم می ساخت، از این رو، مردم اطراف سنگ اجتماع کردند، و همگی اتفاق نظر پیدا کردند که سنگ را از آن مکان به مکانی دیگر - که هم اینک قرار دارد - انتقال دهند، تا انجام طواف با زحمت کمتری صورت گیرد.

پس از آن که خدای سبحان، حضرت محمد ﷺ را به پیامبری مبعوث فرمود، و نیز در زمان خلافت ابوبکر و اوائل حکومت عمر، سنگ هم چنان در مطاف بود، تا این که عمر گفت: مردم گرد مقام اجتماع کرده اند، کدامیک از شما مکان و جایگاه این سنگ را در زمان جاهلیت می دانید؟

شخصی گفت: من جایگاه سابق آن را به طور دقیق می دانم!

عمر گفت: آیا تو دقیقاً جای این سنگ را می دانی؟

آن شخص گفت: آری، عمر گفت: آن جا را نشان بده. آن مرد موضع سنگ را در عصر جاهلیت نشان داد، سپس سنگ را از آن مکان به مکانی که هم اینک هست، انتقال داد.

باب ۱۶۱

عَلَّةُ اسْتِلامِ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ،

و عَلَّةُ اسْتِلامِ رُكْنِ الْيَمَانِي وَ الْمُسْتَجَارِ

۱- أبي ﷺ قال: حدثني علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير، عن حماد بن عثمان، عن عبيد الله بن علي الحلبي، عن أبي عبد الله ﷺ قال: سألته لم يستلم الحجر؟ قال: لأن موثق الخلاق فيه.

و في حديث آخر قال: لأن الله عز وجل لما أخذ موثق العباد أمر الحجر فالتقمها فهو يشهد لمن وافاه بالموافاة.

سر استلام [= دست کشیدن] حجر الأسود، رکن یمانی و رکن مستجار

حدیث اول

۳۲۲

پدرم علیه السلام از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از عبیدالله بن علی حلبی، از حضرت صادق علیه السلام، وی می گوید: از امام علیه السلام پرسیدم: به چه جهت، مردم حجر الأسود را مس می نمایند؟ فرمودند: زیرا تجدید عهد نمودن مردم با خدا در همین دست کشیدن به حجر الأسود است.

و در حدیثی دیگر آمده است: امام علیه السلام در پاسخ پرسش مزبور، فرمودند: هنگامی که خداوند از بندگان میثاق گرفت، به حجر الأسود فرمان داد، پس این سنگ میثاق بندگان را در خود فرو برد، بر این اساس، هر که پیمان دوستی را حفظ کند، حجر الأسود گواهی و شهادت می دهد که وی به پیمان و عهدش وفادار بوده است.^۱

۱. عده ای می گویند: یک قطعه سنگ چه ارزش و اهمیتی دارد که هر سال میلیون ها نفر برای «استلام» آن بر یکدیگر پیشی می گیرند و به عنوان یک عمل مستحب مؤکد در برنامه زائران خانه خدا گنجانیده شود؟!

ولی توجه به تاریخچه این سنگ مخصوص نشان می دهد: امتیازی در آن است که در هیچ سنگ دیگری در جهان نمی توان پیدا کرد؛ زیرا پر سابقه ترین چیزی است که به عنوان مصالح ساختمان، در یک مرکز عبادت و پرستش خداوند به کار رفته؛ چرا که تمام معابد روی زمین و حتی کعبه که نخستین پرستشگاه است بارها تجدید بنا شده و مصالحی که در ساختمان آنها به کار رفته، تغییر یافته است و تنها همین قطعه سنگ است که با مرور هزاران سال هنوز به عنوان مصالح ثابت در این معبد پر سابقه پا بر جا مانده است.

بنابراین اهمیت آن در واقع همان سابقه داشتن در مسیر خدا و خدمت به مردم است، به علاوه این سنگ، تاریخ خاموشی از نسل های فراوان مؤمنان در قرون و اعصار مختلف است.



۲- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ الرَّبِيعِ الصَّخَّافِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ، أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَاءِ عليه السلام كَتَبَ إِلَيْهِ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ: عَلَّةُ اسْتِلَامِ الْحَجَرِ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا أَخَذَ مِيثَاقَ بَنِي آدَمَ التَّقَمَةَ الْحَجَرِ، فَمَنْ ثُمَّ كَلَّفَ النَّاسَ بِمُعَاهَدَةِ ذَلِكَ الْمِيثَاقِ، وَ مِنْ ثُمَّ يُقَالُ عِنْدَ الْحَجَرِ: أَمَانَتِي أَدَيْتُهَا وَ مِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالْمُوَافَاةِ. وَ مِنْهُ قَوْلُ سَلْمَانَ عليه السلام لِيَجِئَنَّ الْحَجَرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِثْلَ جَبَلِ أَبِي قَبَيْسٍ، لَهُ لِسَانٌ وَ شَفَتَانِ، يَشْهَدُ لِمَنْ وَافَاهُ بِالْمُوَافَاةِ.

حدیث دوم

۳۲۳

علی بن محمد عليه السلام از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صخّاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: امام رضا عليه السلام در پاسخ مسائل و سؤالات من، چنین مرقوم فرمودند: سرّ دست کشیدن و مسّ نمودن حجر الأسود آن است که خدای سبحان وقتی از بنی آدم، عهد و پیمان گرفت، حجر الأسود آن میثاق را در خود فرو برد، از این رو، مردم متعهد شده‌اند آن عهد و پیمان را با استلام به حجر الأسود، تجدید نمایند و بر این اساس هنگامی که در برابر حجر الأسود می‌ایستند، خطاب به آن می‌گویند: من امانت خویش را ادا کرده و نسبت به عهد و پیمان خود کوتاهی نکرده‌ام و تو گواه باش که من به تعهد خویش عمل کرده‌ام.

و سخن جناب سلمان فارسی عليه السلام به همین معنا اشاره دارد که فرمود: روز قیامت حجر الأسود می‌آید در حالی که همچون کوه ابوقبیس یک زبان و دو لب دارد و نسبت به کسانی که به عهد خود وفادار بوده‌اند، شهادت می‌دهد.

→ این سنگ زنده کننده خاطره استلام انبیای بزرگ و بندگان خاص خدا است که در کنار آن به نیایش پروردگار برخاستند. (تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۲۴)

۳- حدَّثنا مُحَمَّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدَّثنا أحمد بن إدريس، عن مُحَمَّد بن حسان، عن الوليد بن أبان، عن علي بن جعفر، عن مُحَمَّد بن مسلم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: طوفوا بالبيت، و استلموا الركن، فإنه يمين الله في أرضه يصافح بها خلقه مصافحة العبد أو الدَّخِيل، و يشهد لمن استلمه بالموافاة. قال مصَنَّف هذا الكتاب: معنى يمين الله، طريق الله الذي يأخذ به المؤمنون إلى الجنة، و لهذا قال الصادق عليه السلام: إنه بابنا الذي ندخل منه الجنة، و لهذا قال عليه السلام: إن فيه باباً من أبواب الجنة، لم يغلق منه فتح، و فيه نهر من الجنة تلقى فيه أعمال العباد، و هذا هو الركن اليماني لاركن الحجر.

حدیث سوم

(۳۲۴)

مُحَمَّد بن حسن بن احمد بن وليد عليه السلام از احمد بن ادريس، از مُحَمَّد بن حسان، از وليد بن ابان، از علي بن جعفر، از مُحَمَّد بن مسلم، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: رسول خدا ﷺ فرمودند: خانه خدا را زیارت و طواف کنید، و رکن را استلام نمایید، زیرا رکن [= حجر الأسود]^۱ در واقع سوگند و میثاق خدا در زمین است که بندگان خدا با آن مصافحه می کنند، همچون مصافحه بنده یا شخص دخیل [که با حالتی خاضعانه و تواضع صورت می گیرد]، و هر کسی به استلام حجر مبارک

۱. «کعبه» دارای چهار رکن است که هر یک به نامی معروف است. رکن بصری یا رکن حجر الأسود، رکن یمانی و آن زاویه ای از خانه است که سمت یمین قرار دارد، رکن عراقی و رکن شامی. از امام سجّاد عليه السلام نقل شده که: «بهترین بقعه روی زمین، ما بین رکن (حجر الأسود) و مقام (ابراهیم) می باشد».

از امام صادق عليه السلام نقل شده که فرمود: در حال طواف بودم که مردی به من گفت: چرا مردم رکن یمانی و رکن حجر الأسود را مسح می کنند، ولی دو رکن دیگر کعبه را مسح نمی نمایند؟ به او گفتم: برای این که رسول خدا ﷺ این دو رکن را مسح نمودند، و چیزی که پیامبر خدا ﷺ متعرض نشد، متعرض مشو. (بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۲۲۲-۲۲۹)



ورزد، خود حجر شهادت می دهد که وی به عهد و پیمانش وفادار بوده است. آن گاه جناب مصنف می فرماید: مقصود و معنای «يمين الله» در این روایت، طریق خدا و مسیر الهی است که مؤمنان با انتخاب آن مسیر، به بهشت برین رهنمون می شوند، لذا امام صادق علیه السلام فرمودند: «حجر الأسود» درب ورودی ما به بهشت است، و بر این اساس است که آن حضرت فرمودند: در «بيت الله» دربی از درب های بهشت وجود دارد و از آن روزی که گشوده شده، بسته نشده و همچنان باز است، و در آن نهری از بهشت جاری است که عملکرد بندگان در آن نهاده می شود و آن رکن یمانی است.



۴- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ يُونُسَ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْمُلْتَزِمِ لَأَيِّ شَيْءٍ يُلْتَزِمُ وَ أَيْ شَيْءٍ يَذْكَرُ فِيهِ؟ فَقَالَ: عِنْدَهُ نَهْرٌ مِنَ الْجَنَّةِ، يَلْقَى فِيهِ أَعْمَالُ الْعِبَادِ كُلِّ خَمِيسٍ.

حدیث چهارم

۳۲۵

محمد بن حسن بن احمد بن ولید علیه السلام از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از ابن فضال، از یونس، از کسی که او نامش را برده، از امام صادق علیه السلام، راوی می گوید: از آن حضرت راجع به ملتزم (موضعی از کعبه که پشت آن واقع است) پرسیدم و عرض کردم: در آن مکان به چه چیزی باید ملتزم شد و چه سخنی بر زبان جاری ساخت؟^۱

۱. «مُلْتَزِمٌ» موضعی از کعبه که پشت آن واقع است. اسم مکان از التزام (به آغوش کشیدن). وجه تسمیه آن بدین نام برای آن است که حاجیان خود را به آن موضع می چسبانند و آن را در آغوش می گیرند. آن



حضرت فرمودند: در این مکان، نهری از بهشت جاری است که در هر پنج شنبه اعمال بندگان در آن نهاده می شود.



۵- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رحمته الله قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارِ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَ زُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدَ بْنَ مُسْلِمٍ كُلَّهُمْ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رحمته الله قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ، ثُمَّ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى الْعِبَادِ، ثُمَّ قَالَ لِلْحَجَرِ: التَّقِمْهُ، وَ الْمُؤْمِنُونَ يَتَعَاهَدُونَ مِيثَاقَهُمْ.

حدیث پنجم

۳۲۶

محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمته الله از محمد بن حسن صقار، از عباس بن معروف، از حماد بن عیسی، از حریز، از ابوبصیر و زراره و محمد بن مسلم که همگی از امام صادق رحمته الله نقل کردند که آن حضرت فرمودند: خداوند، حجر الاسود را پدید آورد، سپس از بندگان عهد و پیمان گرفت، آن گاه به حجر الاسود فرمان داد که این میثاق را فرو برد، اهل ایمان عهد و پیمان خود را در کنار این سنگ، تجدید می کنند.



۶- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رحمته الله قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ زِيَادِ الْقَنْدِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانٍ، قَالَ: بَيْنَا نَحْنُ فِي الطَّوَافِ إِذْ مَرَّ مِنْ آلِ عَمْرٍ، فَأَخَذَ بِيَدِهِ رَجُلٌ، فَاسْتَلَمَ الْحَجَرَ فَانْتَهَرَهُ وَ أَغْلَظَ لَهُ،

→ جا محل استجابت دعا و اعتراف به گناه است. (معارف و معاریف، ج ۹، ص ۵۹۲)

امیرمؤمنان رحمته الله فرمود: کنار ملتزم به گناه خود - اعم از آن چه که به یاد دارید و آن چه را که از یاد برده اید - اعتراف کنید و بگویید: پروردگارا! آن چه را تو ثبت و ضبط نموده و ما آن را از یاد برده ایم، بر ما ببخشای! زیرا کسی که در آن موضع به گناه خویش اقرار و اعتراف کند و گناهانش را شمارش نماید و نام برد و از آن پوزش طلبد، بر خدا است که او را مورد مغفرت و آمرزش خود قرار دهد. (بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۹۶)



و قال له، بطل حجك، إن الذي تستلمه حجر لا ينفع و لا يضر، فقلت لأبي عبد الله عليه السلام: جعلت فداك أما سمعت قول العمري لهذا الذي استلم الحجر فأصابه ما أصابه؟ فقال: و ما الذي قال؟ قلت: قال له: يا عبد الله! بطل حجك ثم إنما هو حجر لا يضر و لا ينفع.

فقال أبو عبد الله عليه السلام: كذب ثم كذب ثم كذب، إن للحجر لساناً ذلقاً يوم القيامة، يشهد لمن وافاه بالموافاة، ثم قال: إن الله تبارك و تعالى لما خلق السموات و الأرض خلق بحرین بحراً عذباً و بحراً أجاجاً، فخلق تربة آدم من البحر العذب، و شن عليها من البحر الأجاج، ثم جبل آدم فعرك عرك الأديم فتركه ماشاء الله، فلما أراد أن ينفخ فيه الروح أقامه شبهاً، فقبض قبضة من كتفه الأيمن فخرجوا كالذر، فقال: هؤلاء إلى الجنة و قبض من كتفه الأيسر، و قال: هؤلاء إلى النار.

فانطلق الله عز وجل أصحاب اليمين و أصحاب اليسار، فقال أهل اليسار: يا رب! لم خلقت لنا النار، و لم تبين لنا و لم تبعث إلينا رسولاً؟ فقال الله عز وجل لهم: ذلك لعلمي بما أنتم صايرون إليه، و إنني سأبليكم فأمر الله عز وجل النار فأسعرت، ثم قال لهم: تقحموا جميعاً في النار فإني أجعلها عليكم برداً و سلاماً، فقالوا: يا رب! إنما سألناك لأي شيء جعلتها لنا، هرباً منها، ولو أمرت أصحاب اليمين مادخلوا فأمر الله عز وجل النار، فأسعرت، ثم قال لأصحاب اليمين: تقحموا جميعاً في النار فتقحموا جميعاً، فكانت عليهم برداً و سلاماً، فقال لهم جميعاً: ألسنت برئكم؟

قال أصحاب اليمين: بلى طوعاً. و قال أصحاب الشمال: بلى كرهاً، فأخذ منهم جميعاً ميثاقهم و أشهدهم على أنفسهم. قال: و كان الحجر في الجنة، فأخرجه الله عز وجل فالتقم الميثاق من الخلق كلهم فذلك قوله تعالى: ﴿وله أسلم من في السموات و الأرض طوعاً و كرهاً و إليه ترجعون﴾.

فلما أسكن الله تعالى آدم الجنة و عصى أهبط الله تعالى الحجر فجعله في ركن بيته، و أهبط آدم على الصفا، فمكث ماشاء الله، ثم رآه في البيت فعرفه و عرف ميثاقه

و ذكره، فجاء إليه مسرعاً فأكبّ عليه، و بكى عليه أربعين صباحاً تائباً من خطيئته، و نادماً على نقضه ميثاقه، قال: فمن أجل ذلك أمرتم أن تقولوا إذا استلمتم الحجر: «أمانتي أديتها و ميثاقي تعاهدته، لتشهد لي بالموافاة يوم القيامة».

حدیث ششم

۳۲۷

محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمته الله از محمد بن حسن صفار، از محمد بن عیسی بن عبید، از زیاد قندی، از عبدالله بن سنان، وی می گوید: در حال طواف بودیم، مردی از آل عمر از کنار ما گذشت و دستش را مرد دیگری گرفته بود، آن مرد استلام حجر کرد، مرد عمری از این عمل سخت برآشفته و بر سرش داد زد و به او گفت: حجّ تو باطل شده، این چیزی که تو استلام می کنی، سنگی بیش نیست، نه سودی به تو می رساند و نه زیانی!!

راوی «عبدالله بن سنان» می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، آیا سخن آن مرد عمری را شنیدید به کسی که استلام حجر کرد، چه گفت و چه اعتراض تندی به او داشت؟! حضرت فرمودند: چه چیز به او گفت؟

عرض کردم: به او گفت: ای بنده خدا! حجّ تو باطل گشته، این که تو استلامش کردی، سنگی بی اهمیت است که سود و زیانی برای تو نخواهد داشت!

امام علیه السلام فرمودند: دروغ گفت، دروغ گفت، دروغ گفت، روز رستاخیز همین سنگ [که از نظر آن مرد، چیز بی ارزش و بی اهمیت است] زبانی تیز و گویا داشته، و به وفاداری کسی که به عهد و پیمان خود ثابت و استوار بود، شهادت می دهد.

آن گاه حضرت فرمودند: هنگامی که خدای سبحان، آسمانها و زمین را ایجاد کرد، دو دریا پدید آورد، یکی دارای آبی شیرین، و آن دیگری تلخ مزه، تربت آدم علیه السلام را از آن دریای شیرین فراهم آورد، سپس از دریای تلخ بر آن پاشید، آن گاه او را آفرید، سپس او را همچون پوست مالید، بعد رهایش کرد، وقتی اراده کرد در آن روح بدمد،

او را به صورت شبیحی برپای داشت، مشتی از کتف راستش برداشت، اجزای ریزی همچون مورچه از آن خارج شدند، پس فرمود: این ها اهل بهشت هستند، سپس یک مشت از کتف چپش برداشت و فرمود: اینان اهل جهنم هستند.

آن گاه خدای سبحان، اصحاب یمین [ذراتی که از کتف راست بیرون آمده بودند] و اصحاب یسار [ذراتی که از کتف چپ خارج شده بودند] به سخن وا داشت. اصحاب یسار عرض کردند: پروردگارا! چرا آتش را برای ما آفریدی، و حق را برای ما آشکار نساختی، پیامبری به سوی ما مبعوث نکردی؟!

خداوند به آنها می فرماید: برای این که می دانم شما به سوی دوزخ می روید، گرچه بعد از روشن ساختن حق و فرستادن پیامبر و اتمام حجّت باشد، من به زودی شما را امتحان و آزمایش خواهم کرد. خداوند به آتش فرمان داد، گرم شود، آتش گرم و افروخته شد، سپس به آنها فرمود: همه داخل آتش شوید، من آن را برای شما سرد و سلامت می گردانم.

عرض کردند: خدایا! از تو سؤال کردیم چرا آتش را برای ما آفریدی، انگیزه ما از این سؤال، فرار از آن بود، اینک ما را امر می کنی که داخل آن شویم، اگر به اصحاب یمین نیز فرمان دهی، وارد آن نمی شوند.

خداوند به آتش امر کرد تا گرم و افروخته گردد، سپس به اصحاب یمین فرمان داد تا در آتش وارد شوند و آتش بر آنان سرد و سلامت می گردد، آن گاه به آنها فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟!

اصحاب یمین، از روی شوق گفتند: آری، ولی اصحاب یسار از روی بی میلی و کراهت گفتند: چرا. پس خدای سبحان از همه آنها پیمان گرفت و آنان را بر خودشان شاهد و گواه قرار داد.

سپس حضرت فرمودند: «حجرالأسود» آن وقت، در بهشت بود، خدای سبحان او را از آن جایگاه بیرون آورد و این سنگ، میثاق و پیمان بندگان را در خود فرو برد، و

آیه شریفه به همین معنا اشاره دارد: ﴿أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْتَغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾: «آیا آن‌ها غیر از آئین خدا می‌طلبند؟! و آئین او همین اسلام است!» و همه کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، از روی اختیار یا از روی اجبار، در برابر فرمان او تسلیم‌اند؛ و همه به سوی او بازگردانده می‌شوند.^۱

هنگامی که خداوند، حضرت آدم را در بهشت ساکن کرد و وی دچار لغزش شد، حجر را از بهشت فرود آورد، و آن را در رکنی از ارکان بیت قرار داد و آدم را از بهشت فرود آورد و در کوه صفا مستقر ساخت، آدم مدتی در آن جا درنگ کرد، سپس «حجر» را در «بیت» دید، آن را شناخت و پیمان خویش را به یاد آورد، از این رو، با شتاب خود را به «حجر» رسانید، سپس خویش را بر روی آن افکند و مدت چهل بامداد گریست و از لغزش خود توبه کرد و از این که عهد و پیمانش را نقض کرده بود، اظهار ندامت کرد. سپس امام علیه السلام می‌فرمایند: به موجب اهمیت همین امر است که توصیه و سفارش شده هر گاه «حجر» را استلام می‌کنید، بگویید: «أَمَانَتِي أَدَيْتَهَا وَ مِيثَاقِي تَعَاهَدْتَهُ لِتَشْهَدَنِي بِالْمُؤَافَاةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: امانتم را ادا کردم و به میثاق خویش پای بند و وفادار بودم، تو نیز به وفاداری از این عهد و پیمان من در روز رستاخیز، گواه و شاهد باش».



۷- حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو الْخَثْعَمِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ الْأَرْوَاحَ جُنُودَ مَجْنَدَةٍ، فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا فِي الْمِيثَاقِ اثْتَلَفَ هِيَهْنَا، وَ مَا تَنَافَرَ مِنْهَا فِي الْمِيثَاقِ اخْتَلَفَ هِيَهْنَا، وَ الْمِيثَاقُ هُوَ فِي هَذَا الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ. أَمَّا وَ اللَّهِ إِنَّ لَهُ لَعَيْنِينَ وَ أذْنَيْنِ وَ فَمّاً وَ لِسَاناً ذَلْقاً، وَ لَقَدْ كَانَ أَشَدَّ بَيَاضاً مِنَ اللَّبَنِ، وَلَكِنَّ الْمَجْرِمِينَ يَسْتَلْمُونَهُ وَ الْمُنَافِقِينَ، فَبَلَغَ كَمَثَلِ مَا تَرُونَ.



حدیث هفتم

۳۲۸

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از عبدالکریم بن عمرو خثعمی، از عبدالله بن ابی یعفور، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: ارواح چونان لشگرهایی آراسته و منظم اند، پس آنچه از ارواح که در عالم میثاق با هم آشنا شده اند، در این عالم نیز با یکدیگر انس و الفت دارند، و آنچه از ارواح که در عالم میثاق میانشان تفرقه و جدایی بوده، در این عالم نیز همین اختلاف و جدایی حاکم و جاری است، و عهد و میثاق در این «حجر» نهفته است.

سپس حضرت فرمودند: به خدا سوگند، «حجر» چشم، گوش، دهان و زبان تیز و گویا دارد، این سنگ در آغاز، سفیدتر از شیر بود، اما به خاطر استلام مجرمان و منافقان اندک اندک به تیرگی گرایید تا به این وضع کنونی - که می بینید - درآمد.

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی

۸- حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار، عن علي بن حسان الواسطي، عن عمِّه عبدالرحمن بن كثير الهاشمي، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: مرَّ عمر بن الخطاب على الحجر الأسود، فقال: والله يا حجراً إنا لنعلم أنك حجر لا تضرُّ ولا تنفع إلا أننا رأينا رسول الله صلى الله عليه وآله يحبُّك فنحن نحُبُّك. فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: كيف يابن الخطاب! فوالله ليعثنه الله يوم القيامة، و له لسان و شفتان، فيشهد لمن و افاه، و هو يمين الله في أرضه يبائع بها خلقه، فقال عمر: لا أبقانا الله في بلد لا يكون فيه علي بن أبي طالب.

حدیث هشتم

۳۲۹

محمد بن حسن بن احمد بن ولید علیه السلام از محمد بن حسن صفار، از علی بن حسان واسطی، از عمویش عبدالرحمن بن کثیر الهاشمی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن



حضرت فرمودند: عمر بن خطاب بر «حجر الأسود» گذر کرده، گفت: ای سنگ! به خدا سوگند، می دانیم که تو چیزی با ارزش نیستی نه به حال کسی سودی داری و نه زیانی، ولی دیده ایم که رسول خدا ﷺ تو را دوست دارد، ما نیز از این جهت تو را دوست داریم!

امیر مؤمنان علی (ع) به او فرمود: ای پسر خطاب! چرا در مورد «حجرالأسود» چنین پنداری داری! به خدا سوگند، در روز قیامت خدای سبحان همین سنگ را بر می انگیزد، در حالی که زبانی [گویا و فصیح] دارد، و در حق کسانی که نسبت به او وفادار بوده اند، گواهی و شهادت می دهد، این سنگ، سوگند [و عهد و میثاق] خدا در روی زمین است، که خلق خدا با او بیعت می کنند. عمر گفت: خداوند ما را در دیاری که علی بن ابی طالب در آن نباشد، باقی و زنده ندارد.



۹- أخبرني علي بن حاتم فيما كتب إلي، قال: حدثنا جميل بن زياد، قال: حدثنا أحمد بن الحسين النخاس، عن زكريّا أبي محمد المؤمن، عن عامر بن معقل، عن أبان بن تغلب، قال: قال أبو عبد الله (ع): أتدري لأي شيء صار الناس يلثمون الحجر؟ قلت: لا، قال: إنّ آدم (ع) شكى إلى ربه عز وجل الوحشة في الأرض، فنزل جبرئيل (ع) بياقوتة من الجنة كان آدم إذا مرّ عليها في الجنة ضربها برجله، فلما رآها عرفها فبادر يلثمها، فمن ثم صار الناس يلثمون الحجر.



علی بن حاتم در نامه ای که برای من مرقوم نمود، از جمیل بن زیاد، از احمد بن حسن نخاس، از زکریّا ابو محمد مؤمن، از عامر بن معقل، از ابان بن تغلب نقل کرده که وی گفت: امام صادق (ع) فرمودند: آیا می دانی به چه جهت مردم «حجرالأسود» را [لمس نموده و] می بوسند؟! عرض کردم: خیر.



فرمودند: آدم عليه السلام از تنهایی و وحشت به خداوند شکایت کرد، جبرئیل نازل شد و یاقوتی از بهشت آورد و این همان یاقوتی بود که هر گاه آدم عليه السلام در بهشت به آن عبور می کرد، با پای خود به آن می زد، وقت این یاقوت را در زمین دید، شناخت [با شتاب به سویش حرکت کرد و] آن را بوسید، و به همین جهت است که مردم، «حجر الأسود» را می بوسند.



۱۰- أخبرنا أبو عبد الله محمد بن شاذان بن أحمد بن عثمان البراوازي، قال: حدثنا أبو علي محمد بن الحارث بن سفيان الحافظ السمرقندي، قال: حدثنا صالح بن سعيد الترمذي، قال: حدثنا عبد المنعم بن إدريس، عن أبيه، عن وهب اليماني، عن ابن عباس، أن النبي صلى الله عليه وآله قال لعائشة و هي تطوف معه بالكعبة حين استلما الركن و بلغا إلى الحجر: يا عائشة! لولا ما طبع الله على هذا الحجر من أرجاس الجاهلية و أنجاسها إذا لاستشفى به من كل عاهة، و إذن لألقى كهيفة يوم أنزله الله تعالى و ليعثنه الله على ما خلق عليه أول مرة، و إنه لياقوتة بيضاء من ياقوت الجنة، ولكن الله عز وجل غيّر حسنه بمعصية العاصين و سترت بنيته من الأئمة و الظلمة، لأنه لا ينبغي لهم أن ينظروا إلى شيء بدؤه من الجنة، لأن من نظر إلى شيء منها على جهته و جبت له الجنة، و إن الركن يمين الله في الأرض، و ليعثنه الله يوم القيامة و له لسان و شفتان و عینان، و لينطقنه الله يوم القيامة بلسان طلق ذلق، يشهد لمن استلمه بحق، استلامه اليوم بيعة لمن لم يدرك بيعة رسول الله صلى الله عليه وآله.

و ذکر وهب: أن الركن و المقام یاقوتتان من یاقوت الجنة أنزلا، فوضعا على الصفا، فأضاء نورهما لأهل الأرض ما بین المشرق و المغرب كما یضيء المصباح في الليل المظلم، يؤمن الروعة و يستأنس إليهما، و ليعثن الركن و المقام و هما في العظم مثل أبي قبيس يشهدان لمن وافاهما بالموافاة، فرفع النور عنهما و غيّر حسنهما و وضعا حيث هما.

ابو عبدالله محمد بن شاذان بن احمد بن عثمان براوازی، از ابو علی محمد بن حارث بن سفیان حافظ سمرقندی، از صالح بن سعید ترمذی، از عبدالمنعم بن ادریس، از پدرش، از وهب یمانی، از ابن عباس نقل کرده که گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به همراه عائشه خانه خدا را طواف می کردند، وقتی رکن را استلام کرده و به حجر رسیدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به عائشه فرمود: اگر پلیدی و آلودگی عصر جاهلیت بر این سنگ منتقل نشده بود، به وسیله این سنگ، انسان از هر بیماری و مرضی بهبود می یافت و به همان هیأت و شکلی که روز نخست خدای سبحان آن را به زمین فرستاده بود، دیده می شد، زیرا این سنگ در آغاز به صورت یاقوت سفید بود و یکی از یاقوت های بهشتی به شمار می آمد، اما خداوند، جلوه و زیبایی این سنگ را به واسطه [دست کشیدن و مس نمودن] معصیت پیشگان تغییر داد و آن را از گناهکاران و بیدادگران مستور ساخت، زیرا برای ظالمان و حق ستیزان شایسته نیست به چیزی که آغاز پیدایش و وجودش از بهشت بوده بنگرند، زیرا هر که به چیزی که آغازش از بهشت باشد نگاه کند، بهشت بر او واجب می شود.

سپس افزودند: رکن، در حقیقت سوگند [و عهد و پیمان] الهی در زمین به شمار می آید و خدای سبحان آن را در روز رستاخیز بر می انگیزد در حالی که دارای زبان، لب و چشم است، و در آن روز او را به سخن و امی دارد و بازبانی گویا و فصیح برای کسی که استلامش نموده، شهادت و گواهی می دهد، «استلام حجر» در این عصر به منزله بیعت در حق کسانی خواهد بود که بیعت با رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک نکرده اند.

آنگاه وهب یمانی می گوید: رکن و مقام، هر دو از یاقوت های بهشتی به شمار می آیند که در این دنیا قرار گرفته و بر روی کوه صفا نهاده شدند، درخشش معنوی و پرتو روحانی آنها شرق و غرب را برای اهل زمین روشن و تابناک ساخته، همان گونه که شبانگاه چراغ پرفروغ، شب تیره و تاریک را همچون روز، روشن می سازد، به واسطه

این دو [= رکن و مقام] نگرانی و اضطراب بر طرف گشته و انس و الفت تحقق می یابد، خدای سبحان این دو را برانگیخت در حالی که از نظر شکوه و عظمت چونان کسوه ابوقبیس بوده، و برای کسانی که آنها را استلام کرده و تجدید عهد و میثاق نموده باشند، شهادت به وفاداری می دهند. درخشندگی و پرتو نور آنها «رکن و مقام» بعدها [به واسطه استلام معصیت کاران و بیدادگران] به تدریج از میان رفت و جلوه و زیبایی آنها تغییر یافت، و به حالت و وضعی که اینک مشاهده می کنید، درآمد.

باب ۱۶۲

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا صَارَ الْحَجَرُ أَسْوَدَ بَعْدَ مَا كَانَ أَبْيَضَ،
وَالْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا لَا يَجْرُءُ ذُو عَاهَةِ بِمَسِّهِ الْآنَ

۱- حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ وَالحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ جَمِيعاً، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كَانَ الْحَجَرُ الْأَسْوَدَ أَشَدَّ بَيَاضاً مِنَ اللَّبَنِ، فَلَوْلَا مَسُّهُ أَرْجَاسُ الْجَاهِلِيَّةِ مَا مَسَّهُ ذُو عَاهَةِ إِلَّا بَرءً.

باب صد و شصت و دوم

سرّ این که «حجر» نخست سفید بوده آنگاه سیاه گشت،
و علت شفا نیافتن بیمار به سبب مس نمودن حجر در این عصر و زمان

حدیث اول

۳۳۲

پدرم عليه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از عبدالرحمن بن ابی نجران و حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از حریز بن عبدالله، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: «حجر الأسود» پیش از این سفیدتر از شیر بود، اگر

پلیدی و آلودگی عصر جاهلیت آن را لمس نمی کرد، هیچ بیماری آن را استلام نمی کرد، جز آن که از مرض و بیماری خود بهبود می یافت.

■

۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رحمته الله قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدٍ التَّغْلِبِيِّ، عَنْ أَبِي طَاهِرٍ الْوَرَّاقِ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّهُ ذَكَرَ الْحَجَرَ، فَقَالَ: أَمَا إِنَّ لَهُ عَيْنِينَ وَأَنْفًا وَلِسَانًا، وَلَقَدْ كَانَ أَشَدَّ بَيَاضًا مِنَ اللَّبَنِ، أَمَا إِنَّ الْمَقَامَ كَانَ بِتِلْكَ الْمَنْزِلَةِ.

حدیث دوم

۳۳۳

محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمته الله از سعد بن عبدالله، از اسماعیل بن محمد تغلبی، از ابی طاهر وراق، از حسن بن ایوب، از عبدالکریم بن عمرو، از عبدالله بن ابی یعفر، از امام صادق عليه السلام نقل کرده، راوی محضر امام عليه السلام از «حجر الأسود» نام برد، حضرت فرمودند: هان، این سنگ «حجر الأسود» چشم و بینی و زبان دارد، پیش از این، سفیدتر از شیر بود، و مقام نیز از همین عظمت و موقعیت برخوردار است.

باب ۱۶۳

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا صَارَ النَّاسُ يَسْتَلِمُونَ الْحَجَرَ وَ
الرَّكْنَ الْيَمَانِي وَ لَا يَسْتَلِمُونَ الرِّكَنَيْنِ الْآخَرَيْنِ، وَ الْعَلَّةُ
الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا صَارَ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام عَلَى يَسَارِ الْعَرْشِ

۱- أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ حَاتِمٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ النَّحْوِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيْسَى، عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ وَ غَيْرِهِ، عَنْ بَرِيدِ بْنِ مَعَاوِيَةَ الْعَجَلِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: كَيْفَ صَارَ النَّاسُ يَسْتَلِمُونَ الْحَجَرَ وَ الرِّكَنَ الْيَمَانِي، وَ لَا يَسْتَلِمُونَ الرِّكَنَيْنِ الْآخَرَيْنِ؟

فقال: قد سألتني عن ذلك عباد بن صهيب البصري، فقلت له: لأن رسول الله ﷺ استلم هذين و لم يستلم هذين، فإنما على الناس أن يفعلوا ما فعل رسول الله ﷺ و سأخبرك بغير ما أخبرت به عباداً، إن الحجر الأسود و الركن اليماني عن يمين العرش، و إنما أمر الله تبارك و تعالى أن يستلم ما عن يمين عرشه.

قلت: فكيف صار مقام إبراهيم عن يساره؟ فقال: لأن إبراهيم عليه السلام مقاماً في القيامة، و لمحمد ﷺ مقاماً، فمقام محمد عن يمين عرش ربنا عز وجل، و مقام إبراهيم عن شمال عرشه، فمقام إبراهيم في مقامه يوم القيامة، و عرش ربنا مقبل غير مدبر.

باب صد و شصت و سوم

علت این که مردم، «حجر» و «رکن یمانی» را استلام نموده، و دو رکن دیگر را استلام نمی کنند، و سر این که مقام ابراهیم علیه السلام سمت چپ عرش قرار دارد

حدیث اول

۳۳۴

علی بن حاتم، از علی بن حسین نحوی، از ابن فضال، از ثعلبة بن میمون و غیر او، از برید بن معاویه عجلای نقل نموده، وی می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چگونه مردم، حجر و رکن یمانی را استلام کرده، ولی دو رکن دیگر را استلام نمی کنند؟

حضرت فرمودند: پیش از این، عباد بن صهیب بصری نیز همین سؤال را مطرح کرد، به او گفتم: برای این که رسول خدا ﷺ فقط همین دو رکن را استلام کردند و آن دو رکن دیگر را استلام نکردند، و بر مردم لازم است آنچه را رسول خدا ﷺ بجا آوردند، انجام دهند. البته نکته ای را برای تو بیان می کنم که به عباد بن صهیب نگفتم، این سخن است: «حجر الأسود» و «رکن یمانی» در سمت راست عرش قرار دارند، خداوند امر فرمودند: آنچه را در طرف راست عرش قرار گرفته، استلام کنیم.



آنگاه برید می گوید: محضر امام علیه السلام عرض کردم: چگونه مقام ابراهیم در سمت چپ عرش قرار دارد؟!

حضرت فرمودند: برای این که حضرت ابراهیم علیه السلام در قیامت مقام و جایگاهی دارد و حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز از موقعیت و مقامی برخوردار می باشند، مقام رسول خدا صلی الله علیه و آله طرف راست عرش، و مقام ابراهیم علیه السلام سمت چپ عرش است، بر این اساس مقام ابراهیم در قیامت سمت چپ عرش، و عرش خدای سبحان رو به سمت ما می باشد.



۲- حدَّثَنَا أَبِي رضی الله عنه قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ مَعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: بَيْنَا أَنَا فِي الطَّوَافِ إِذَا رَجُلٌ يَقُولُ مَا بَالُ هَذَيْنِ الرُّكْنَيْنِ يَمْسَحَانِ - يَعْنِي الْحَجْرَ وَالرُّكْنَ الْيَمَانِي - وَهَذَيْنِ لَا يَمْسَحَانِ؟ قَالَ: فَقُلْتُ: لَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ يَمْسَحُ هَذَيْنِ، وَلَمْ يَمْسَحْ هَذَيْنِ، فَلَا تَتَعَرَّضُ لَشَيْءٍ لَمْ يَتَعَرَّضْ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله.

حدیث دوم

۳۳۵

پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبدالله، از ایوب بن نوح، از صفوان بن یحیی، از معاویه بن عمار، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: در حال طواف بودم، کسی سؤال کرد: چرا مردم این دو رکن - یعنی: حجر و رکن یمانی - را مسح می کنند، ولی دو رکن دیگر را مسح نمی کنند؟!

در پاسخ گفتم: برای این که رسول خدا صلی الله علیه و آله این چنین عمل کرده و این دو رکن را مسح نموده، آن دو رکن را مسح نکرده اند، و چیزی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله متعرض نشد، متعرض مشو.



٣- حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيُّ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَمَّا انْتَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِلَى الرُّكْنِ الْغَرْبِيِّ، فَقَالَ لَهُ الرُّكْنُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَلَسْتُ قَعِيداً مِنْ قَوَاعِدِ بَيْتِ رَبِّكَ فَمَا لِي لَا أُسْتَلَمُ؟ فَدَنَا مِنْهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله فَقَالَ لَهُ: اسْكُنْ عَلَيْكَ السَّلَامَ غَيْرَ مَهْجُورٍ.

حدیث سَوَم

۳۳۶

پدرم عليه السلام از سعد بن عبدالله، از محمد بن عبدالجبار، از جعفر بن محمد کوفی، از فردی از اصحاب که خبر را به صورت مرفوع از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: رسول خدا صلى الله عليه وآله به هنگام طواف به «رکن غربی» رسیدند، رکن به آن حضرت عرض کرد: ای رسول خدا! آیا من رکنی از ارکان خانه پروردگارت نیستم؟ پس چرا مرا استلام نمی کنند؟ پیامبر صلى الله عليه وآله نزدیک رکن رفته و به آن فرمودند: آرام باش، سلام بر تو باد، [هرگز] جدا مانده و دور افتاده نخواهی بود.

باب ۱۶۴

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا وَضَعَ اللَّهُ الْحَجَرَ فِي الرُّكْنِ
الَّذِي هُوَ فِيهِ وَ لَمْ يَضَعْهُ فِي غَيْرِهِ، وَ الْعَلَّةُ الَّتِي
مِنْ أَجْلِهَا يَقْبَلُ، وَ الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا أَخْرَجَ مِنَ
الْجَنَّةِ، وَ الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا جَعَلَ الْمِيثَاقَ فِيهِ

١- أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعِطَّارُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى، عَنْ عَمْرِو بْنِ سَنَانٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْقَمَّاطِ، عَنْ بَكِيرِ بْنِ أَعِينٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لَأَيِّ عِلَّةٍ وَضَعَ اللَّهُ الْحَجَرَ فِي الرُّكْنِ الَّذِي هُوَ فِيهِ وَ لَمْ يَضَعْهُ فِي غَيْرِهِ، وَ



لأَيِّ عِلَّةٍ يَقْبَلُ، و لأَيِّ عِلَّةٍ أخرج من الجنة، و لأَيِّ عِلَّةٍ وضع فيه ميثاق العباد و العهد، و لم يوضع في غيره، و كيف السبب في ذلك تخبرني - جعلت فداك - فإن تفكرني فيه لعجب؟

قال: فقال سألت وأعضلت في المسألة و استقصيت، فافهم و فرغ قلبك و أصغ سمعك أخبرك إن شاء الله، إن الله تبارك و تعالى وضع الحجر الأسود و هو جوهرة أخرجت من الجنة إلى آدم فوضعت في ذلك الركن لعل الميثاق، و ذلك أنه لما أخذ من بني آدم من ظهورهم ذريتهم حين أخذ الله عليهم الميثاق في ذلك المكان، و في ذلك المكان ترائى لهم ربهم، و من ذلك المكان يهبط الطير على القائم، فأول من يبایعه ذلك الطير، و هو والله جبرئيل عليه السلام و إلى ذلك المقام يسند ظهره و هو الحجة و الدليل على القائم، و هو الشاهد لمن وافاه في ذلك المكان، و الشاهد لمن أدى إليه الميثاق، و العهد الذي أخذ الله [به] على العباد.

و أما القبله و الاستلام فلعلّ العهد تجديداً لذلك العهد و الميثاق، و تجديداً للبيعة و ليؤدّوا إليه في ذلك العهد الذي أخذ عليهم في الميثاق فيأتونه في كلّ سنة و ليؤدّوا إليه ذلك العهد، ألا ترى إنك تقول: أمانتي أديتها و ميثاقي تعاهدته لتشهد لي بالموافاة [و] الله ما يؤدّي ذلك أحد غير شيعتنا، و لا حفظ ذلك العهد و الميثاق أحد غير شيعتنا، و إنهم ليأتونه فيعرفهم و يصدّقهم و يأتيه غيرهم فينكرهم و يكذبهم، و ذلك إنّه لم يحفظ ذلك غيركم، فلكم و الله يشهد، و عليهم و الله يشهد بالخفر و الجحود و الكفر و هو الحجة البالغة من الله عليهم يوم القيامة، يجيء و له لسان ناطق و عينان في صورته الأولى يعرفه الخلق و لا ينكرونه، يشهد لمن وافاه و جدّد العهد و الميثاق عنده بحفظ الميثاق و العهد و أداء الأمانة، و يشهد على كلّ من أنكر و جحد و نسي الميثاق بالكفر و الإنكار.

باب صد و شصت و چهارم

عَلَّتْ اَيْنَ كِه خِداوند، «حَجْرُ الْأَسْوَد» را در ركنى كِه
اينك هست قرار داد، و سَر بوسيدن آن، و عَلَّتْ بيرون
قرار گرفتن از بهشت، و سبب تجديد ميثاق با آن

حديث اول

۳۳۷

پدرم عليه السلام از محمد بن يحيى عطار، از محمد بن احمد، از موسى، از عمر، از ابن
سنان، از ابوسعيد قَمَاط، از بكير بن أعين نقل كرده، وى مى گويد: از امام صادق عليه السلام
پرسيدم: چرا خداوند، «حَجْرُ الْأَسْوَد» را در ركنى كِه هم اكنون هست قرار داد نه در
ديگر ارکان؟ و به چه دليل، هنگام استلام آن را مى بوسند؟ و به چه مناسبت از بهشت
بيرون آورده شد؟ و به چه جهت حاجيان و زائران با آن تجديد ميثاق مى كنند؟ فدايت
شوم، خواهشمندم پاسخ پرسش هاى ياد شده را بفرماييد كه سخت اندیشه و ذهن مرا
به خود مشغول ساخته است!!

راوى [= بكير بن أعين] مى گويد: امام عليه السلام فرمودند: درباره مسأله پيچيده و سختى
سؤال كردى، پس آنچه مى گويم، گوش جان سپار!

خداوند، «حَجْرُ الْأَسْوَد» را كه سنگ گرانبهاى بود از بهشت بيرون آورد و نزد
آدم عليه السلام نهاد و در آن ركن وضع كرد، زيرا عهد و پيمان مردم در آن بود، [اين خلاصه اى
از مسأله ياد شده است، اما شرح آن بدین صورت است كه:]

زمانى كه ذريه آدم از پشت آنها خارج شد، خداوند در همان مكان از آنها عهد و
پيمان گرفت و در همان مكان آنها راديد و همچنين از همانجا پرنده بر حضرت
قائم عليه السلام فرو فرستاده شد، به خدا سوگند، نخستين كسى كه با حضرت قائم عليه السلام بيعت
كرد، همان پرنده بود، و آن كسى نبود، جز جبرئيل عليه السلام و حضرت به همان مكان تكيه
خواهد داد و آن تكيه گاه، حَجَّت و برهان بر حضرت قائم عليه السلام است، همان گونه كه گواه



و شاهد کسی است که با آن حضرت در آن مکان به عهد و میثاق خود وفا نموده باشد و همچنین گواه و شاهد کسی است که عهد و پیمانش را - که خدا از بندگان گرفته - به آن حضرت ادا کند.

اما علت این که زائران و حاجیان، «حجرالأسود» را استلام کرده و می‌بوسند، آن است که بدین وسیله مردم یک بار دیگر تجدید عهد کرده و در واقع پیمانی که خدای سبحان از آنها در عالم میثاق گرفته، ادا می‌کنند، لذا در هر سال نزدیک حجر می‌آیند و

۱. در قرآن مجید (سوره اعراف، آیه ۱۷۲) ﴿وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا﴾ سخن از پیمانی به میان آمده که به طور سر بسته از فرزندان آدم علیهم السلام گرفته شده، اما این که این پیمان چگونه بوده است، توضیحی درباره جزئیات آن در متن آیه نیامده، البته نظراتی در این ارتباط وجود دارد که از همه مهم‌تر دو نظر زیر است:

نظر اول: هنگامی که آدم علیهم السلام آفریده شد، فرزندان آینده او تا آخرین فرد بشر از پشت او به صورت ذراتی بیرون آمدند، آنها دارای عقل و شعور کافی برای شنیدن سخن و پاسخ گفتن بودند، در این هنگام از طرف خداوند به آنها خطاب شد: ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾: «آیا پروردگار شما نیستم؟!» همگی در پاسخ گفتند: ﴿بَلَى شَهِدْنَا﴾: «آری؛ همه بر این حقیقت گواهیم». سپس همه این ذرات به صلب آدم بازگشتند و به همین جهت این عالم را «عالم ذر» و این پیمان و میثاق را «پیمان آلست» می‌نامند. بنابراین پیمان مزبور یک «پیمان تشریعی» و قرارداد خودآگاه در میان انسان و پروردگارشان بوده است.

نظر دوم: منظور از این عالم و این پیمان همان «عالم استعدادها» و «پیمان فطرت» و تکوین و آفرینش است، با این ترتیب که: هنگام خروج فرزندان آدم به صورت «نطفه» از صلب پدران به رحم مادران که در آن هنگام ذراتی بیش نیستند خداوند استعداد و آمادگی برای درک حقیقت توحید را به آنها داده است، هم در نهاد و فطرتشان این سرّ الهی به صورت یک حس درون ذاتی به ودیعه گذارده شده است و هم در عقل و خردشان به صورت یک حقیقت خودآگاه!

بر این اساس، همه افراد بشر دارای روح توحیدند و سؤالی که خداوند از آنها کرده به زبان تکوین و آفرینش است و پاسخی که آنها داده‌اند نیز به همین زبان است.

این گونه تعبیرها در گفتگوهای روزانه نیز کم نیست، مثلاً می‌گوییم: «رنگ رخساره خبر می‌دهد از سرّ درون» یا می‌گوییم: «چشمان به هم ریخته او می‌گوید دیشب به خواب نرفته است».



آن عهد و پیمان را تجدید می‌کنند، مگر توجه نداری وقتی به «حجرالأسود» رسیدی، می‌گویی: «أمانتي أديتها و ميثاقي تعاهدته لتشهد لي بالموافاة: امانت خود را ادا کردم و به میثاق و پیمان خویش وفادار بودم، تو ای حجرالأسود! امیدوارم شاهد و گواه من در این وفاداری باشی!».

به خدا سوگند غیر از دوستداران و شیعیان ما، کسی آن عهد را وفا نمی‌کند، و اصولاً غیر از شیعیان کسی آن میثاق را حفظ نکرده است. شیعیان هر گاه نزدش می‌آیند، آنها را شناخته و تصدیقشان می‌کند، و دیگران که نزدش می‌آیند، انکارشان می‌کند و به آنچه می‌گویند تکذیبشان می‌نماید.

دلیلش این است که غیر از شما شیعیان، کسی آن امانت و عهد را حفظ نکرده، از این رو، «حجرالأسود» به نفع شما و علیه دیگران گواهی و شهادت می‌دهد، یعنی: گواهی می‌دهد که شما نسبت به پیمان خود استوار و وفادار بودید، و دیگران آن را نقض و انکار کرده و نسبت به آن کافر بودند.

گواهی «حجر» در روز رستاخیز، حجت آشکار و دلیل روشن علیه آنان است و «حجر» در آن روز از چشم و زبان گویا و بلیغی برخوردار است، البته این شکل حجر، در واقع همان هیأت و صورت نخستین او است که ذریه آدم او را به آن صورت می‌شناسند و انکار نمی‌کنند.

به هر حال، هر کس در دنیا به عهدش وفا نموده و پیمانش را با استلام حجر تجدید کرده و بدین وسیله ثابت کرد که آن را حفظ نموده و امانت خود را ادا کرده، «حجر» نیز

→ اگر نظر اول را بپذیریم، به اشکالاتی مواجه خواهیم شد، ولی اگر تفسیر دوم را بپذیریم هیچ ایرادی نخواهد داشت؛ زیرا سؤال و جواب و پیمان مزبور یک پیمان فطری بوده که الآن نیز هر کس در درون جان خود آثار آن را می‌یابد و حتی طبق تحقیقات روانشناسان اخیر، «حس مذهبی» یکی از احساسات اصیل روان ناخودآگاه انسانی است، و همین حس است که بشر را در طول تاریخ به سوی خداشناسی رهنمون بوده و با وجود این فطرت، هیچ گاه نمی‌تواند به این عذر که پدران ما بت پرست بودند توسل جوید، «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا». (تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۱۵)



به نفع وی شهادت خواهد داد، و آن که انکارش کرده و میثاق را از خاطر برده، نسبت به او، شهادت به کفر و انکار خواهد داد.

و أمّا علّة ما أخرجه الله من الجنّة، فهل تدري ما كان الحجر؟ قال: قلت: لا. قال: كان ملكاً عظيماً من عظماء الملائكة عند الله تعالى فلما أخذ الله من الملائكة الميثاق كان أوّل من آمن به و أقرّ ذلك الملك، فاتخذ الله أميناً على جميع خلقه، فألقمه الميثاق و أودعه عنده و استعبد الخلق أن يجذّوا عنده في كلّ سنة الإقرار بالميثاق، و العهد الذي أخذ الله [به] عليهم، ثم جعله الله مع آدم في الجنّة يذكره الميثاق، و يجذّد عنده الإقرار في كلّ سنة.

فلما عصى آدم فأخرج من الجنّة أنساه الله العهد و الميثاق الذي أخذ الله عليه و على ولده لمحمّد و وصيّته، و جعله باهتاً حيراناً، فلما تاب على آدم حول ذلك الملك في صورة درّة بيضاء، فرماه من الجنّة إلى آدم و هو بأرض الهند، فلما رآه أنس إليه و هو لا يعرفه بأكثر من أنّه جوهرة، فأنطقها الله عزّ وجلّ فقال: يا آدم! أتعرفني؟ قال: لا. قال: أجل استحوذ عليك الشيطان، فأنساك ذكر ربّك و تحوّل إلى الصورة التي كان بها في الجنّة مع آدم، فقال لآدم: أين العهد و الميثاق؟ فوثب إليه آدم و ذكر الميثاق و بكى و خضع له و قبله و جدد الإقرار بالعهد و الميثاق.

ثم حوّل الله تعالى إلى جواهر الحجر درّة بيضاء صافية تضيء، فحمله آدم على عاتقه إجلالاً و تعظيماً، فكان إذا أعيأ حمله عنه جبرئيل حتى و افى به مكّة، فما زال يأنس به بمكّة و يجذّد الإقرار له كلّ يوم و ليلة.

ثم إنّ الله لما أهبط جبرئيل إلى أرضه و بنى الكعبة هبط إلى ذلك المكان بين الركن و الباب، و في ذلك المكان ترائى لآدم حين أخذ الميثاق، و في ذلك الموضع القم الملك الميثاق، فتلك العلّة وضع في ذلك الركن، و نحى آدم من مكان البيت إلى الصفا و حوّا إلى المروة، فأخذ الله الحجر فوضعه بيده في ذلك الركن، فلما أن نظر آدم من الصفا و قد وضع الحجر في الركن كبر الله و هلّله و مجّده، فلذلك جرت السنة



بالتكبير في استقبال الركن الذي فيه الحجر من الصفا، وإن الله عز وجل أودعه العهد و الميثاق و ألقمه إتياء دون غيره من الملائكة، لأن الله تعالى لما أخذ الميثاق له بالربوبية و لمحمد بالنبوة و لعلي عليه السلام بالوصية اصطكت فرايص الملائكة، و أول من أسرع إلى الإقرار بذلك [ذلك] الملك، و لم يكن فيهم أشد حبا لمحمد و آل محمد منه، فلذلك اختاره الله تعالى من بينهم و ألقمه الميثاق، فهو يجيء يوم القيامة و له لسان ناطق و عين ناظرة ليشهد لكل من وافاه إلى ذلك المكان و حفظ الميثاق.

قال محمد بن علي مؤلف هذا الكتاب: جاء هذا الخبر هكذا و معنى قوله أن الله أهبط إلى أرضه و بنى الكعبة أهبطهم إلى ما بين الركن و المقام، و في ذلك المكان ثوابه جزيل لآدم فأخذ الميثاق، و أمّا قوله أخذ الله الحجر بيده فإنه يعني بقدرته.

اما علت اين كه خداوند، «حجر» را از بهشت بيرون آورد:

امام عليه السلام به بکیر بن أعین فرمود: آیا می دانی اصل «حجر الأسود» چیست؟

بکیر می گوید: عرض کردم: خیر، فرمود: «حجر» فرشته ای بزرگ و ارجمند از بزرگان فرشتگان بود، وقتی خداوند از فرشتگان عهد و پیمان گرفت، او نخستین کسی از فرشتگان بود که اقرار کرد و ایمان آورد، از این رو، خداوند او را امین بر همه مخلوقات خود قرار داد، و ميثاق خلایق را در او به امانت نهاد و از همگان اقرار گرفت که نزد او در هر سال - به ميثاقی که خدا از آنها گرفته - تجدید عهد نمایند، سپس او را با آدم در بهشت قرین هم ساخت، تا آدم را به عهد و ميثاقش هشدار دهد، و هر سال آدم نزد او عهد و پیمان خود را تجدید نماید.

وقتی آدم دچار لغزش شد و از بهشت مهجور گردید، خداوند عهدي را که آدم و فرزندانش برای محمد ﷺ و وصی او علی عليه السلام گرفته بود، از یاد او [= آدم] برد، از این رو، آدم حیران و متحیر ماند، هنگامی که خدای سبحان توبه آدم را پذیرفت، آن فرشته [= حجر] را به صورت دُر سفیدی درآورد، سپس آن را از بهشت به سمت آدم پرتاب کرد، وی در آن زمان در «هند» بود، وقتی آن دُر را دید با آن مأنوس شد، ولی آدم نسبت



به آن دُر شناختی نداشت، تنها همین مقدار می دانست که سنگ باارزشی است! خداوند آن سنگ را به سخن واداشت، از این رو به آدم گفت: ای آدم! آیا مرا می شناسی؟ آدم علیه السلام گفت: خیر. سنگ گفت: تو مرا می شناسی، با این تفاوت که شیطان بر تو چیره گشته و باعث شد تا خدا را از یاد ببری! سپس به همان صورت نخستین خود - که در بهشت با آدم بود - درآمد، گفت: آن عهد و پیمان کجاست؟

در این لحظه، آدم به سوی او شتافت و پیمان خود را به یاد آورد، و بر حال خود گریست و سنگ را احترام کرد و بوسید و عهد خود را نزد او تجدید کرد.

وقتی خداوند، جبرئیل را به زمین فرستاد و کعبه را بنا کرد، به آن مکان - که بین رکن و درب بیت - فرود آمد، در آنجا آدم را دید، و این همان مکانی بود که خداوند از آدم و ذریه اش میثاق گرفته بود، و فرشته آن عهد و پیمان را در خود فرود برد، و به همین جهت است که خداوند، «حجر» را در آن رکن قرار داد، نه در دیگر ارکان.

آنگاه خداوند، آدم را از مکان بیت، به سمت صفا، و حواء را به سمت مروه فرستاد، و به دنبال آن، «حجر» را با دست قدرت خود در همان رکن قرار داد، وقتی آدم از صفا، چشمش به «حجر» افتاد که در رکن نصب شده است، تکبیر و تهلیل گفت، و خدا را به بزرگی و عظمت یاد کرد.

خدای سبحان، عهد و میثاق را در آن حجر به ودیعه نهاد و در بین فرشتگان تنها او بود که میثاق را در خود فرو برد، زیرا وقتی خداوند از فرشتگان درباره ربوبیت خود، نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و وصایت علی علیه السلام اقرار و اعتراف خواست، پشت ملائکه لرزید، و نخستین کسی که به این عمل مبادرت ورزید، همان فرشته بود، زیرا او دوستدارترین فرد در جمع فرشتگان نسبت به محمد و آل او بود، لذا خداوند او را از میان فرشتگان برگزید و میثاق را در وجود او به ودیعه نهاد.

او در روز قیامت - در حالی که زبانی گویا و چشمی بینا دارد - برای همه کسانی که با او در آن مکان تجدید عهد کرده و این امانت را به شایستگی حفظ کردند، شهادت و



گواهی خواهد داد.

آنگاه جناب مصنف می فرماید: خبر مزبور به همین ترتیب که نقل گردیده، حکایت شد و مقصود از این عبارت «إِنَّ اللَّهَ أَهْبَطَ إِلَى أَرْضِهِ وَبَنَى الْكَعْبَةَ» آن است که خداوند وقتی آنها [= آن فرشته، آدم و حواء و جبرئیل] را به زمین فرستاد. و مراد از «أَرْضِهِ» بین رکن و مقام است. و این مکان، ثواب و اجر فراوانی برای آدم داشت، از این رو خداوند در همان مکان، عهد و پیمان گرفت. و منظور از «بِئِدْ» در عبارت: «أَخَذَ اللَّهُ الْحَجَرَ بِيَدِهِ»، قدرت است.

باب ۱۶۵

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا سَمِّيَ الصِّفَا صِفَا، وَ الْمَرُوءَةُ مَرُوءَةً

۱- حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ سَنَانٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ وَ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِي الدَّيْلَمِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَمِّيَ الصِّفَا صِفَا، لِأَنَّ الْمُسْطَفَى آدَمَ هَبَطَ عَلَيْهِ، فَقَطَعَ لِلْجَبَلِ اسْمَ مِنْ اسْمِ آدَمَ عليه السلام يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ وَ هَبَطَتْ حَوَّاءُ عَلَى الْمَرُوءَةِ، وَ إِنَّمَا سَمِّيَتْ الْمَرُوءَةُ، لِأَنَّ الْمَرَأَةَ هَبَطَتْ عَلَيْهَا، فَقَطَعَ لِلْجَبَلِ اسْمَ مِنْ اسْمِ الْمَرَأَةِ.

باب صد و شصت و پنجم

سرّ نامیده شدن «صفا و مروه» بدین نام

حدیث اول

۳۳۸

۴۶۴

پدرم عليه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبدالکریم بن عمرو، از عبدالحمید بن ابی دیلم، از امام



صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: «صفا» را از آن جهت «صفا» نامیده‌اند که «مصطفی» یعنی برگزیده شده آدم بود که بر کوه صفا، فرود آمد، لذا از اسم آدم، نامی برای کوه انتخاب گردید، و دلیل بر این که آدم، «مصطفی»^۱ است، آیه شریفه ذیل می‌باشد:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ : «خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد».^۲

و چون «حواء» بر کوه «مروه» فرود آمد، این کوه، «مروه» خوانده می‌شود، زیرا «مرأه» یعنی «زن» که حواء باشد بر آن فرود آمده، لذا از اسم «مرأه» نامی برای کوه انتخاب شد.

باب ۱۶۶

العلّة التي من أجلها جعل السعي بين الصفا و المروة

۱- حدّثنا أبي عليه السلام قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن أبي عمير، عن معاوية بن عمار، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إن إبراهيم عليه السلام لما خلف إسماعيل بمكة عطش الصبي، و كان فيما بين الصفا و المروة شجرة، فخرجت أمّه حتى قامت على الصفا، فقالت: هل بالوادي من أنيس؟ فلم يجبها أحد، فمضت حتى انتهت إلى المروة، فقالت: هل بالوادي من أنيس؟ فلم يجبها أحد، ثم رجعت إلى الصفا، فقالت: كذلك حتى صنعت ذلك سبعا، فأجرى الله ذلك سنة، فأتاها جبرئيل عليه السلام فقال لها: من أنت؟ فقالت: أنا أم ولد إبراهيم، فقال: إلى من وكلّكم؟ فقالت: أمّا إذا قلت ذلك فقد قلت له حيث أراد الذهاب يا إبراهيم! إلى من تكلّنا؟ فقال: إلى الله تعالى. فقال جبرئيل: لقد وكلّكم إلى كاف.

۱. واژه یاد شده از ماده «صَفَو» بر وزن (عفو) به معنی خالص شدن چیزی است و «صَفْوَة» به معنی خالص هر چیزی است، سنگ صاف را در لغت عرب از این نظر «صفا» می‌گویند که دارای خلوص و پاکی است.

۲. سوره آل عمران، آیه ۳۳.



قال: و كان الناس يتجنبون الممرَ بمكةَ لمكان الماء، ففحص الصبي برجله فنبعت زمزم، و رجعت من المروة إلى الصبي و قد نبع الماء، فأقبلت تجمع التراب حوله مخافة أن يسيح الماء، و لو تركته لكان سيحاً، قال: فلما رأت الطير الماء حلقت عليه، قال: فمرَّ ركب من اليمن فلما رأوا الطير حلقت عليه قالوا: ما حلقت إلا على ماء، فأتوهم ليستقونهم فسقوهم من الماء، و أطعموا الركب من الطعام، و أجرى الله تعالى لهم بذلك رزقاً فكانت الركب تمرَّ بمكةَ، فيطعمونهم من الطعام، و يسقونهم من الماء.

باب صد و شصت و ششم

فلسفه تشريع سعی بین صفا و مروه

حدیث اول

۳۳۹

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از معاویه بن عمار، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: هنگامی که حضرت ابراهیم علیه السلام، اسماعیل را که کودکی شیرخواره بود در مکه گذارد، کودک بر اثر گرما، تشنه گردید و بین کوه صفا و مروه درختی بود، مادر اسماعیل «هاجر» برای پیدا کردن آب به کوه صفارفت، کسی را در آن مکان ندید، در حالت یأس و ناامیدی گفت: آیا در این وادی کسی است [که یاریم کند]، کسی جوابش را نداد، به ناچار از آنجا گذشت تا به مروه رسید، دیگر بار گفت: آیا در این سرزمین کسی هست؟ باز جوابی نشنید، پس به صفا بازگشت، و کلامش را تکرار کرد و همچون گذشته پاسخی نشنید، باز به مروه برگشت و همچنان فاصله میان این دو کوه^۱ را هفت بار پیمود، و به همین جهت است

۱. این دو کوه کوچک به فاصله تقریباً ۴۲۰ متر در برابر یکدیگر قرار دارند و اکنون این فاصله به صورت سالن بزرگ سرپوشیده‌ای درآمده که زائران و حاجیان در زیر سقف آن به سعی می‌پردازند، ارتفاع کوه صفا پانزده متر و مروه هشت متر است.



که این عمل [سعی بین صفا و مروه] سنت شد.

جبرئیل علیه السلام نزد هاجر آمد و به او فرمود: تو کیستی؟

هاجر جواب داد: من مادر فرزند ابراهیم هستم!

جبرئیل گفت: ابراهیم در این سرزمین شما را به چه کسی سپرد؟

مادر اسماعیل گفت: همین سؤال را من از ابراهیم کردم، او در پاسخ گفت: شما را به خداوند بزرگ می سپارم.

جبرئیل گفت: او شما را به کسی سپرده که کفایت کننده است!

آنگاه امام صادق علیه السلام فرمود: مردم به خاطر نبودن آب در این سرزمین از رفت و آمد در این مسیر اجتناب می کردند.

به هر حال، کودک شیرخواره از شدت تشنگی پای بر زمین سائید و در اثر آن چشمه زمزم از زمین جوشید، مادر اسماعیل وقتی این صحنه را دید، اطراف آن را خاک ریخت تا آب جاری نشود، و اگر این کار را نمی کرد، آب چشمه جاری می گشت.^۱

امام علیه السلام فرمود: وقتی آب جمع شد به شکل حوض کوچکی در آمد، پرندگان وقتی

۱. سعی بین صفا و مروه به ما می آموزد در نومییدی ها، بسی امید است، هاجر مادر اسماعیل علیه السلام در جایی که آبی به چشم نمی خورد تلاش کرد، خدا هم از راهی که تصور نمی کرد او را سیراب نمود. کوه صفا حق دارد به خود ببالد و بگوید: من نخستین پایگاه تبلیغات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بودم، هنگامی که شهر مکه در ظلمت شرک فرو رفته بود، آفتاب هدایت از من طلوع کرد. شما ای حاجیان که امروز سعی صفا و مروه می کنید به خاطر داشته باشید اگر امروز هزاران نفر در کنار این کوه دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را اجابت کرده اند، روزگاری بود که پیغمبر در بالای این کوه مردم را به خدا دعوت می کرد اما کسی او را اجابت نمی کرد.

سعی صفا و مروه به ما می گوید: قدر این آئین و مرکز توحید را بدانید افرادی خود را تالاب پرتگاه مرگ رساندند تا این مرکز توحید را تا امروز برای شما حفظ کردند. به همین دلیل، خداوند بر هر فردی از زائران خانه اش واجب کرده با لباس مخصوص و عاری از هر گونه تشخص و امتیاز، هفت مرتبه برای تجدید آن خاطره ها بین این دو کوه را بپیماید.

آب را مشاهده کردند، دور آن حلقه زدند، قافله‌ای از یمن از این سرزمین عبور می‌کرد، وقتی پرندگان را دیدند، با خود گفتند: پرندگان جایی حلقه نمی‌زنند، مگر آن که در کنار آبی باشد، پس با شتاب خود را به آن مکان رساندند، وقتی به آب رسیدند، از آن نوشیدند، و غذای خود را در کنار همین آب خوردند. بدین سان قافله‌ها از این سرزمین عبور می‌کردند و در کنار همین چشمه غذا می‌خوردند و از آن آب می‌نوشیدند.

باب ۱۶۷

علة الهرولة بين الصفا و المروة

۱- حدثنا أبي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن أيوب بن نوح، عن صفوان بن يحيى، عن معاوية بن عمار، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: صار السعي بين الصفا و المروة، لأن إبراهيم عليه السلام عرض له إبليس فأمره جبرئيل عليه السلام فشد عليه فهرب منه فجرت به السنة، يعني بالهرولة.

باب صد و شصت و هفتم

فلسفه هروله بین صفا و مروه

حدیث اول

۳۴۰

پدرم عليه السلام از سعد بن عبدالله، از ایوب بن نوح، از صفوان بن يحيى، از معاوية بن عمار، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: سعی بین صفا و مروه بدین جهت تشریع شد که ابلیس بر حضرت ابراهیم عليه السلام ظاهر شد، جبرئیل به حضرت فرمان داد بر او سخت بگیرد و او را با شدت از خود براند، ابراهیم عليه السلام نیز به صورت



هروله کنان با شتاب در پی ابلیس رفت، و عاقبت ابلیس فرار کرد، از این رو، حرکت به صورت هروله کنان بین کوه صفا و مروه، سنت شد.

■

۲- حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ وَ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِي مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ الْحَلْبِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لِمَ جَعَلَ السَّعْيَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ؟

قَالَ: لِأَنَّ الشَّيْطَانَ تَرَانِي لِإِبْرَاهِيمَ عليه السلام فِي الْوَادِي فَسَعَى وَ هُوَ مَنَازِلُ الشَّيْطَانِ.



حدیث دوم



۳۴۱

پدرم عليه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد و عبدالله فرزندان محمد بن عیسی، از محمد بن ابی عمیر، از حماد، از حلبی نقل کرده، وی می گوید: از امام صادق عليه السلام پرسیدم: علت تشریع سعی بین صفا و مروه چیست؟ فرمودند: شیطان در این وادی به نظر حضرت ابراهیم آمد، آن حضرت سعی کرد و به دنبالش دوید و بدین سان او را از خود دور ساخت، چه آن که حضرت ابراهیم عليه السلام به شدت با شیطان پیکار می کرد.

باب ۱۶۸

العلة التي من أجلها

صار المسعى أحبَّ البقاع إلى الله تعالى

۱- حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ مَعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَا لِلَّهِ تَعَالَى مِنْسَكٌ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنْ مَوْضِعِ الْمَسْعَى، وَ ذَلِكَ أَنَّهُ يَذُلُّ فِيهِ كُلَّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ.

باب صد و شصت و هشتم

سرّ این که مسعی [= بین صفا و مروه]
در پیشگاه خداوند محبوب‌ترین مکان‌ها می‌باشد

حدیث اول

۳۴۲

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از ابن ابی عمیر، از معاویه بن عمار نقل کرده، وی می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمودند: هیچ بقعه و مکانی نزد خدا محبوب‌تر از مکان مسعی نیست، و دلیلش آن است که در این مکان هر سرکش گردن فراز و حق‌ستیز خوار و ذلیل می‌گردد.^۱

۲- حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الولید، قال: حدّثنا محمد بن یحیی العطار و أحمد بن إدريس جميعاً، عن محمد بن أحمد بن یحیی بن عمران الأشعري، قال: حدّثنا محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن محمد بن أسلم، عن یونس، عن أبي بصير، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: ما من بقعة أحبّ إلى الله عزّ وجلّ من المسعی؛ لأنّه يذلّ فيه كلّ جبار.

حدیث دوم

۳۴۳

محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادريس، از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعري، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از

۱. کسانی که در اثر کبر و غرور حاضر نبودند حتی در معابر عمومی قدم بردارند و ممکن نبود در خیابان‌ها به سرعت راه بروند، در آنجا باید به خاطر امتثال فرمان خدا گاهی آهسته و زمانی «هروله‌کنان» به سرعت پیش بروند، و بنا به روایات متعدد، اینجا مکانی است که دستوراتش برای بیدار کردن متکبران است. (کافی ج ۴، ص ۴۳۴، باب السعی بین الصفا و المروة و ما یقال فیه)

محمد بن اسلم، از یونس، از ابی بصیر نقل کرده، وی می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: هیچ مکان و موضعی نزد خدا ارجمندتر و محبوب تر از مکان سعی نیست، چه آن که در آنجا هر متکبر و سرکشی خوار و ذلیل می گردد.

باب ۱۶۹

العلة التي من أجلها أحرم رسول الله صلى الله عليه وآله
من مسجد الشجرة و لم يحرم دون ذلك

۱- أخبرني علي بن حاتم، قال: أخبرنا القاسم بن محمد، قال: حدثنا حمدان بن الحسين، عن الحسين بن الوليد، عن ذكره، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام لأي علة أحرم رسول الله صلى الله عليه وآله من مسجد الشجرة و لم يحرم من موضع دونه؟ قال: لأنه لما أسري به إلى السماء و صار بهذاء الشجرة و كانت الملائكة تأتي إلى البيت المعمور بهذاء المواضع التي هي مواقيت سوى الشجرة، فلما كان في الموضع الذي بهذاء الشجرة نودي يا محمد! قال: لبيك. قال: ألم أجذك يتيماً فأويت؟ و وجدتک ضالاً فهديت؟ قال النبي صلى الله عليه وآله: «إن الحمد و النعمة و الملك لك لا شريك لك ليك» فلذلك أحرم من الشجرة دون المواضع كلها.

باب صد و شصت و نهم

سرّ این که رسول خدا صلى الله عليه وآله از مسجد شجره محرم شدند

حديث أول

۳۴۴

علی بن حاتم، از قاسم بن محمد، از حمدان بن حسین، از حسین بن ولید، از کسی که نامش را برده، راوی می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: به چه جهت



رسول خدا ﷺ از مسجد شجره^۱ محرم شدند نه از غیر آن؟

حضرت فرمودند: هنگامی که رسول خدا ﷺ در آسمان اوج می گرفت و به معراج برده می شد، در آسمان به محاذی مسجد شجره رسیدند، فرشتگان به «بیت المعمور» که می آمدند از محاذی همه مواقیت به استثنای مسجد شجره عبور می کردند، هنگامی که رسول خدا ﷺ به محاذی این مسجد رسیدند، ندا آمد: ای محمد! حضرت عرض کرد: «لَیْکَ». خداوند فرمود: آیا تو را یتیم نیافتم، آنگاه پناهت دادم؟! و تو را گمشده یافتم پس هدایت کردم؟^۲

رسول خدا ﷺ عرض کرد: سپاس و نعمت و سلطنت از آن توست، به یقین شریک و همتایی نداری، از این رو، از مسجد شجره احرام بستند.

۲- أبی بن حذافه عن سعد بن عبد الله، عن أيوب بن نوح، عن صفوان بن يحيى، عن معاوية بن عمار، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إعلم أن من تمام الحجّ و العمرة أن تحرم من الوقت الذي وقته رسول الله ﷺ لا تتجاوز إلا و أنت محرم، فإنه وقت لأهل العراق و لم يكن يومئذ عراق بطن العقيق من قبل العراق، و وقت قرن المنازل، و وقت لأهل المغرب الجحفة، و هي مكتوبة عندنا مهيعة، و وقت لأهل المدينة ذا الحليفة، و وقت لأهل اليمن يلملم، و من كان منزله بخلف هذه المواقیت ممّا يلي مكة فوقته منزله.

۱. مسجدی واقع در «ذوالحلیفه» شش میلی جنوب مدینه، که میقات اهل مدینه است به حج یا عمره. (معارف و معاریف، ج ۹، ص ۳۵۷)

۲. در روایتی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم: «ألم يجدك يتيماً فأوى، قال: فرداً لا مثل لك في المخلوقين فأوى الناس إليك، و وجدك ضالاً أي ضالة في قوم لا يعرفون فضلك فهداهم إليك، و وجدك عائلاً تعول أقواماً بالعلم فأغناهم بك: آیا تو را یتیم یعنی فردی بی نظیر در میان مخلوقات خود نیافت و سپس مردم را در پناه تو قرار داد؟ و تو را گمشده و ناشناخته در میان قومی یافت که مقام فضل تو را نمی دانستند و خدا آنها را به سوی تو هدایت کرد، تو را سرپرست اقوامی در علم و دانش قرار داد و آنها را به وسیله تو بی نیاز ساخت». (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۰۶)



پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از ایوب بن نوح، از صفوان بن یحیی، از معاویه بن عمار نقل کرده وی گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: کمال و صحت حج و عمره منوط به آن است که از میقاتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مشخص و معین کرده‌اند، مُحَرَّم شوی و از آن عبور نکنی، مگر این که مُحَرَّم باشی.^۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله برای اهل عراق - آن زمانی که عراقی در کار نبود - وادی «عقیق» از طرف عراق را میقات قرار دادند. و برای اهل طائف، «قرن المنازل»، و برای اهل مغرب، «جُحْفَه»^۲ - که نزد ما مُهَيَّعَه نوشته شده - و برای اهل مدینه، «ذوالحلیفه»، و برای اهل یمن، «یَلَمْلَم» را به عنوان میقات معین نموده‌اند. البته برای کسانی که منزل آنها پشت این مواقیت به سمت مکه هست، یعنی فاصله منزل آنها تا مکه، از فاصله همه این مواقیت نسبت به مکه کمتر می‌باشد، میقاتشان همان منزلشان است.

نسخه کتبیه مسجد رسالت

۳- اَبی علیه السلام قال: حَدَّثَنَا عَلِي بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: حَدَّثَنِي عَنْ الْعَقِيقِ وَقْتُ وَقْتِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَوْ شَيْءٌ صَنَعَهُ النَّاسُ؟ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَقَّتْ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ ذَا الْحَلِيفَةِ، وَ وَقَّتْ لِأَهْلِ الْمَغْرِبِ الْجُحْفَةَ، وَ هِيَ عِنْدَنَا مَكْتُوبَةٌ مَهْيَعَةٌ، وَ وَقَّتْ لِأَهْلِ الْيَمَنِ يَلَمْلَمَ، وَ وَقَّتْ لِأَهْلِ الطَّائِفِ قَرْنَ الْمَنَازِلِ، وَ وَقَّتْ لِأَهْلِ نَجْدِ الْعَقِيقِ وَ مَا أُنْجَدَتْ.

۱. کسی که به عزم حج یا عمره تمتع از این مواقیت بگذرد بر او واجب است که در اینجا مُحَرَّم شود، و اگر بدون احرام بگذرد، باید باز گردد. احرام بستن پیش از این مواقیت جایز نیست، مگر به نذر یا عهد یا قسم.

میقات حج تمتع مکه، و میقات حج افراد منزل حاج است. میقات معتبر به عمره مفرده (اگر از میقات‌های پنجگانه مُحَرَّم نشده و یا جایگاهش هنگام عزم به عمره نزدیکتر از آنها به مکه بوده و یا در خود شهر مکه باشد، ادنی الحل، یعنی مرز حرم است. (معارف و معاریف، ج ۴، ص ۳۶۷)

۲. میان آن و مکه سه مرحله است و آن میقات شامیان است.

پدرم علیه السلام از علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان بن یحیی، از ابویوب خزّاز نقل کرده، وی می‌گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم، آیا وادی عقیق، میقاتی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله تعیین کرده‌اند یا مردم خودشان آن را یکی از مواقیت قرار دادند؟ حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای اهل مدینه، «ذوالحلیفه»^۱ و برای اهل مغرب، «جحفه»^۲ - که نزد ما «مُهِیَعَه» نوشته شده - و برای اهل یمن، «یللم»^۳، و برای اهل طائف، «قرن المنازل»^۴ و برای اهل نجد و هر سرزمینی که به نجد منتهی گردد، «عقیق»^۵ را به عنوان میقات تعیین کرده‌اند.



ترجمه و تفسیر

۱. ذوالحلیفه - به ضم هاء و فتح لام و فاء - میقات مدینه است، یعنی کسانی که از مدینه منوره به سوی مکه معظمه می‌روند، چه اهل مدینه باشد و چه کسانی که از مدینه به حج مشرف می‌شوند مانند ایرانی‌ها که قبل از حج، به مدینه مشرف می‌شوند.
۲. جحفه - به ضم جیم و سکون حاء و فتح فاء - میقات اهل شام و کسانی که از راه شام، عازم مکه باشند، این مکان در سه منزلی مکه «۲۴ فرسخ» واقع است و «جحفه» نام شهری بوده که سیل آن را برده و به همین جهت «جحفه» خوانده می‌شود.
۳. یللم به فتح یاء و نیز فتح هر دو لام، نام کوهی است از کوه‌های تهامه در جنوب شرقی مکه که فاصله آن تا مکه دو منزل «۱۶ فرسخ» است.
۴. قرن المنازل، نام کوهی کوچک است در دو منزلی مکه، نزدیک طائف.
۵. عقیق نام بیابانی به طول بیش از ۲۴ میل است که در حدود صد کیلومتر با مکه فاصله دارد و جوهری «صاحب صحاح اللغة» گفته: هر وادی که سیل آن را شکافته و توسعه دهد، عقیق خوانده می‌شود، و چون سیل موجب شکاف و وسعت این منطقه شده، از این رو به وادی عقیق شهرت یافته است.

باب ۱۷۰

علّة الإشعار و التقليد

۱- أبي عبد الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن النوفلي، عن السكوني، عن جعفر بن محمد عليه السلام أنه سئل ما بال البدنة تقلد النعل و تشعر؟ قال: أما النعل فتعرف أنها بدنة، و يعرفها صاحبها بنعله، و أما الإشعار فإنه يحرم ظهرها على صاحبها من حيث أشعرها، و لا يستطيع الشيطان أن يمسه.

باب صد و هفتادم

فلسفه إشعار و تقليد

حديث اول

(۳۴۷)

پدرم عليه السلام از سعد بن عبد الله، از ابراهيم بن هاشم، از پدرش، از نوفلي، از سکونی، وی می گوید: از امام صادق عليه السلام می پرسد: چرا شتر را تقلید [= زائر و حاجی کفش خود را به گردن قربانی می آویزد] یا إشعار [= سمت راست کوهان شتر قربانی را شکافته و آنجا را به خون حیوان آغشته نمایند] می کنند؟

اما تقلید [= آویختن نعلین یا کفش به گردن قربانی] جهتش آن است که بدین طریق معلوم می شود که این حیوان برای قربانی آماده شده، لذا اگر گم گردد، کسی در آن تصرف نمی کند، گذشته از این، صاحب شتر [که کفش خود را به گردن قربانی آویخته]، آن را می شناسد، و از دیگر شترها قابل تشخیص است.

اما إشعار [= سمت راست کوهان قربانی را شکافته و آنجا را به خون حیوان آغشته می کنند] علتش آن است که بدین وسیله اعلام می دارند که این حیوان برای قربانی مهیا شده و کسی - حتی صاحب آن - حق ندارد، در آن تصرف کند.



۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنْ فَضَالَةَ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِنَّمَا اسْتَحْسَنُوا الْإِشْعَارَ لِلْبُذْنِ، لِأَنَّهُ أَوَّلُ قَطْرَةٍ تَقْطُرُ مِنْ دَمِهَا يَغْفِرُ اللَّهُ لَهُ عَلَى ذَلِكَ.

حدیث دوم

۳۴۸

محمد بن حسن عليه السلام از محمد بن حسن صفار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از فضاله، از سیف بن عمیره، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام باقر عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: شترها را شایسته و نیکو اشعار کنید؛ زیرا نخستین قطره خونی که از حیوان می ریزد، خداوند صاحبش را مورد آمرزش قرار می دهد.^۱

۳- أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ وَ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِي مُحَمَّدَ بْنَ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنِ الْحَلْبِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: أَيُّ رَجُلٍ سَاقَ بَدَنَةً فَانْكَسَرَتْ قَبْلَ أَنْ تَبْلُغَ مَحَلَّهَا، أَوْ عَرَضَ لَهَا مَوْتُ أَوْ هَلَكَ فَلْيَنْحَرْهَا إِنْ قَدَرَ عَلَى ذَلِكَ، ثُمَّ لِيَلْطِخْ نَعْلَهَا الَّتِي قَلَدَتْ بِهِ بَدَمَ حَتَّى يَعْلَمَ مِنْ مَرِّ بِهَا إِنَّهَا قَدْ ذَكَّيَتْ، فَيَأْكُلْ مِنْ لَحْمِهَا إِنْ أَرَادَ، وَإِنْ كَانَ الْهَدْيُ الَّذِي انْكَسَرَ أَوْ هَلَكَ مَضمُوناً فَإِنَّ عَلَيْهِ أَنْ يَبْتَاعَ مَكَانَ

۱. در قرآن کریم آمده است: ﴿وَالْبُذْنُ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا حَيَرٌ...﴾: «و شترهای فربه را (در حج) برای شما از شعائر الهی قرار دادیم؛ در آنها برای شما خیر است». (سوره حج، آیه ۳۶)
«بُذْن» - بر وزن قدس - جمع «بدنة» - بر وزن عجله - به معنای شتر بزرگ و چاق و گوشت دار است. و از آنجا که چنین حیوانی برای مراسم قربانی، اطعام فقرا و نیازمندان مناسبتر است، مخصوصاً روی آن تکیه شده است، و گرنه می دانیم چاق بودن حیوان قربانی از شرائط الزامی نیست بلکه همین مقدار کافی است که لاغر نباشد. آنگاه اضافه می کند: «برای شما در چنین حیوانی خیر و برکت است» زیرا از یکسو از گوشت آنها استفاده می کنید و دیگران را اطعام می نمائید و از سوی دیگر به خاطر این ایشار و عبادت پروردگار، از نتایج معنوی آن بهره مند خواهید شد و به پیشگاه او تقرب می جوئید.

الذي انكسر أو هلك، و المضمون هو الشيء الواجب عليك في نذر أو غيره، و إن لم يكن مضموناً و إنما هو شيء تطوع به فليس عليه أن يبتاع مكانه إلا أن يشاء أن يتطوع.

حدیث سوم

۳۴۹

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد و عبدالله فرزندان محمد بن عیسی، از محمد بن ابی عمیر، از حماد، از حلبی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: هرگاه کسی شتری را به منظور قربانی تهیه کند و پیش از آن که حیوان به محل قربانی برسد، دست و پایش بشکند، یا از بین برود، در صورت توان و امکان باید آن حیوان را نحر و قربانی کند، سپس کفش خود را که به گردن حیوان انداخته بود به خورش اغشته نماید و به عنوان نشانه همانجا حیوان را رها کند تا دیگران متوجه شوند که حیوان تذکیه شده و خوردن گوشت آن جایز است.

و اگر حیوان قربانی که دست و پایش شکسته و یا از بین رفته مضمون باشد، در این صورت بر صاحبش واجب است حیوان دیگری را به منظور قربانی تهیه کند. مقصود از مضمون آن است که بر شخص به خاطر نذر یا غیر نذر [همچون قسم] واجب گردیده قربانی را با خود به قربانگاه ببرد. و چنانچه قربانی مزبور [= دست و پا شکسته یا از بین رفته] مضمون نباشد، بلکه صاحبش آن را از باب تطوع همراه خویش آورده، واجب نیست به جای آن، حیوان دیگری را جایگزین کند.

باب ۱۷۱

العلة التي من أجلها سمي يوم التروية يوم التروية

۱- أبي عليه السلام قال: حدثنا علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير، عن حماد

بن عثمان، عن عبيد الله بن علي الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته لم سمي يوم التروية يوم التروية؟ قال: لأنه لم يكن بعرفات ماء، وكانوا يستقون من مكة من الماء لريتهم و كان يقوم بعضهم لبعض: ترويتم ترويتم فسمي يوم التروية لذلك.

باب صد و هفتاد و يك

سر نامیده شدن روز ترويه بدین نام

حدیث اول

۳۵۰

پدرم عليه السلام از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از عبيد الله بن علي الحلبي، از امام صادق عليه السلام نقل کرده و می گوید: محضر امام عليه السلام عرض کردم: چرا روز ترويه به این نام موسوم گردیده است؟ فرمودند: زیرا در عرفات، آب نبود و حاجیان و زائران روز هشتم ذی حجه از مکه آب بر می داشتند و به عرفات می بردند، و غالباً در این روز وقتی به یکدیگر می رسیدند، می گفتند: «ترويتم لتخرجوا؟» برای خارج شدن از مکه و رفتن به عرفات آب برداشته اید؟! و به همین خاطر روز هشتم «روز ترويه» نامیده شده است.

باب ۱۷۲

العلّة التي من أجلها سميت منى منى

۱- حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدثنا الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة بن أيوب، عن معاوية بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن جبرئيل أتى إبراهيم عليه السلام فقال: تمن يا إبراهيم فكانت تسمى منى فسمّاها الناس منى.



باب صد و هفتاد و دوم

سر نامیده شدن «منی» بدین نام

حدیث اول

۳۵۱

محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمه الله از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از فضالة بن ایوب، از معاویه بن عمار، از امام صادق رحمه الله نقل کرده که آن حضرت فرمودند: جبرئیل رحمه الله در این وادی نزد حضرت ابراهیم رحمه الله آمد و خطاب به او گفت: ای ابراهیم! آرزو کن! از آن به بعد مردم نام این وادی را «منی» نامیدند.

۲- حدَّثنا علي بن أحمد رحمه الله قال: حدَّثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي، عن محمد بن إسماعيل البرمكي، عن علي بن عباس، قال: حدَّثنا القاسم بن الربيع الصحافي، عن محمد بن سنان أن أبا الحسن الرضا رحمه الله كتب إليه: العلة التي من أجلها سميت منى منى: أن جبرئيل رحمه الله قال هناك: يا إبراهيم! تمنّ على ربك ما شئت، فتمنّى إبراهيم في نفسه أن يجعل الله مكان ابنه إسماعيل كبشاً يأمره بذبحه فداء له، فأعطى مناه.

حدیث دوم

۳۵۲

علی بن احمد رحمه الله از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحافی، از محمد بن سنان نقل کرده که امام رضا رحمه الله در ضمن نامه‌ای به او چنین مرقوم فرمودند: علت نامیده شدن «منی» بدین نام آن است که جبرئیل رحمه الله در سرزمین منی به حضرت ابراهیم رحمه الله گفت: ای ابراهیم! آنچه می‌خواهی از پروردگارت تمنا کن!

ابراهیم رحمه الله در ضمیرش آرزو کرد خداوند به جای قربانی شدن فرزندش، قوچی را به این منظور ذبح کند، خداوند آرزوی ابراهیم رحمه الله را برآورد [و خواسته‌اش را عملی کرد].



باب ١٧٣

العلّة التي من أجلها سمّيت عرفات عرفات

١- حدّثنا حمزة بن محمّد العلوي، قال: أخبرنا علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن محمّد بن أبي عمير، عن معاوية بن عمّار، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن عرفات لم سمّيت عرفات؟

فقال: إنّ جبرئيل عليه السلام خرج بإبراهيم - صلوات الله عليه - يوم عرفة، فلمّا زالت الشمس قال له جبرئيل: يا إبراهيم! اعترف بذنبك، و اعرف مناسكك، فسمّيت عرفات، لقول جبرئيل عليه السلام اعترف فاعترف.

باب صد و هفتاد و سوّم

سرّ نامیده شدن سرزمین عرفات بدین نام

حدیث اوّل

٣٥٣

حمزة بن محمّد علوی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از معاویة بن عمّار نقل کرده که وی گفت: از امام صادق عليه السلام پرسیدم: علّت نامیده شدن عرفات به این نام چیست؟

آن حضرت فرمودند: روز نهم ذیحجه «عرفه» جبرئیل عليه السلام حضرت ابراهیم عليه السلام را بیرون برد، وقتی خورشید از نیم روز گذشت و به زوال گرائید به او گفت: ای ابراهیم! به لغزش خود اعتراف کن و به مناسک خویش آشنا و آگاه باش. از این رو که جبرئیل عليه السلام گفت: «اعترف: اعتراف کن» و ابراهیم عليه السلام نیز اعتراف کرد، نام این سرزمین، «عرفات» نامیده شد.^١

٤٨٠

١. بعید نیست این نامگذاری اشاره به حقیقت دیگری باشد، یعنی اشاره به این معنا که این سرزمین،

باب ۱۷۶

العلة التي من أجلها سمّي الخيف خيفاً

۱- حدّثنا محمد بن الحسن عليه السلام قال: حدّثنا الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد، عن صفوان بن يحيى، عن معاوية بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: لم سمّي الخيف خيفاً؟ قال: إنّما سمّي الخيف، لأنّه مرتفع عن الوادي، وكلّ ما ارتفع عن الوادي سمّي خيفاً.

باب صد و هفتاد و چهارم

سرّ نامیده شدن «خيف» به اين نام

حدیث اول

۳۵۴

محمد بن حسن عليه السلام از حسین بن حسن بن أبان، از حسین بن سعید، از صفوان بن يحيى، از معاوية بن عمّار، وی می گوید: از امام صادق عليه السلام پرسیدم: به چه مناسبت «خيف» به این نام موسوم گردیده است؟

→ محیط بسیار آماده‌ای برای معرفت پروردگار و شناسائی ذات پاک اوست.

آن جذبه معنوی و روحانی که انسان به هنگام ورود در عرفات پیدا می‌کند، با هیچ بیانی قابل توصیف نیست، همه یک شکل و یکنواخت، همه بیابان نشین، همه از هیاهوی شهر و از هیاهوی دنیای مادی و زرق و برقش فرار کرده، در زیر آن آسمان نیلی گرد آمده‌اند، در آن هوای آزاد و پاک از آلودگی گناه، در آنجا که فرشته وحی بال و پر گشوده، در آنجا که لابلای نسیمش صدای زمزمه جبرئیل و آهنگ ابراهیم خلیل عليه السلام و طنین روح پرور و حیات بخش صدای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مجاهدان صدر اسلام شنیده می‌شود.

انسان در این حال و هوانه تنها از نشسته عرفان پروردگار سرمست می‌شود، بلکه خودش را که عمری گم کرده و به دنبالش می‌گشت، پیدا می‌کند و به حال خود آگاه می‌گردد، در می‌یابد که گویی گوهر دیگری در جان او نهفته است. آری این سرزمین را «عرفات» می‌نامند، به راستی که چه اسم زیبا و مناسبی است!!

فرمودند: زیرا هر جای مرتفع که در جلگه‌ای باشد، «خیف» نامیده می‌شود.^۱

باب ۱۷۵

العلّة التي من أجلها سميت المزدلفة مزدلفة

۱- حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمهم الله قال: حدثنا الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد، عن صفوان، عن معاوية بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: في حديث إبراهيم عليه السلام: إن جبرئيل عليه السلام انتهى به إلى الموقف فأقام به حتى غربت الشمس، ثم أفاض به، فقال: يا إبراهيم! ازدلف إلى المشعر الحرام، فسميت مزدلفة.

باب صد و هفتاد و پنجم

سرّ نامیده شدن مُزدَلَفَه بدین نام

حدیث اول

۳۵۵

محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمهم الله از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از صفوان، از معاویه بن عمار، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: چون جبرئیل عليه السلام حضرت ابراهیم را به موقف «عرفات» رسانید و او را تا غروب آفتاب در آنجا نگه داشت، سپس ابراهیم عليه السلام را به سوی مشعر کوچ داد و به وی گفت: «ازدلف إلى المشعر الحرام» یعنی به مشعر الحرام نزدیک شو. از این جهت

۱. هر سرازیری و سربالائی که در دامنه کوه باشد، «خیف» نامیده می‌شود.

در حدیث آمده که: در مسجد خیف هفتاد هزار پیغمبر نماز گزارده است. و مستحب است حاجیان تا زمانی که در «منی» هستند، نمازهای خود را در آن مسجد برگزار کنند. (بهار الأنوار، ج ۹۹، ص ۲۷۱-۲۴۷)



«مشعر الحرام»، به این نام «مزدلفه»^۱ نامیده شده است.



۲- ابي بنی قال: حدَّثنا سعد بن عبدالله، عن ابراهيم بن مهزيار، عن أخيه علي بن مهزيار، عن فضالة بن أيوب، عن معاوية بن عمار، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنما سميت مزدلفة، لأنهم ازدلفوا إليها من عرفات.

حدیث دوم

۳۵۶

پدرم از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از فضالة بن ایوب، از معاویه بن عمار، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: «مزدلفه» از این جهت بدین نام خوانده شده که حاجیان از سرزمین «عرفات» به سویش کوچ می کنند.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

باب ۱۷۶

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا سَمِيَتْ الْمَزْدَلِفَةُ جَمْعاً

۱- ابي بنی قال: حدَّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن محمد بن سنان، عن إسماعيل بن جابر و عبدالكريم بن عمرو، عن عبدالحميد بن أبي الديلم، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سميت المزدلفة جمعاً، لأنَّ آدم جمع فيها بين الصلاتين المغرب والعشاء.

۱. مزدلفه نام محلی است بین عرفات و مکه که آنجا را «مشعر» نیز نامند، و آن یکی از مواقف است و شب دهم ذیحجه را حاجیان در آنجا بسر می برند، و حد واجب و قوف در آن، از طلوع فجر تا طلوع خورشید است. «مزدلفه» اسم فاعل از «ازدلاف» به معنی به پیش رفتن و به چیزی نزدیک شدن است، زیرا حاجیان از این مکان به سوی منی به پیش می روند. یا از «ازدلاف» به معنای «اجتماع» است که مردم در اینجا گرد می آیند، لذا این محل را «جمع» نیز نامند. «مجمع البحرين»

باب صد و هفتاد و ششم

سرّ نامیده شدن «مزدلفه» به وادی «جمع»

حدیث اول

۳۵۷

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبدالکریم بن عمرو، از عبدالحمید بن ابی دیلم، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: «مزدلفه» را به این جهت «جمع» نامیدند که آدم علیه السلام در آن مکان، نماز مغرب و عشاء را جمع کرد و با هم خواند.

۲- و قال أبي عليه السلام في رسالته إلي: إنما سميت المزدلفة جمعاً، لأنه فيها المغرب والعشاء بأذان واحد وإقامتين.

حدیث دوم

۳۵۸

پدرم علیه السلام در نامه‌اش به من نوشت: «مزدلفه» را به این جهت «جمع» نامند که در این مکان، نماز مغرب و عشاء را با یک اذان و دو اقامه می‌خوانند.

باب ۱۷۷

علة رمي الجمار

۱- أبي عليه السلام قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن العمركي الخراساني، عن علي بن جعفر، عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال: سألت عن رمي الجمار لم جعل؟ قال: لأن إبليس اللعين كان يترأى لإبراهيم عليه السلام في موضع الجمار فرجمه إبراهيم فجرت السنة بذلك.



باب صد و هفتاد و هفتم

فلسفه رمی جمرات

حدیث اول

۳۵۹

پدرم علیه السلام از محمد بن یحیی عطار، از عمر کی خراسانی، از علی بن جعفر، از برادرش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل نموده، وی می گوید: از آن حضرت پرسیدم: علت تشریع رمی جمار چیست؟

حضرت فرمودند: در جایگاه پرتاب ریگ، ابلیس ملعون به نظر حضرت ابراهیم علیه السلام آمد، آن حضرت، ابلیس را باریگ زد، پس از آن، این عمل سنت گردید.



۲- ابی علیه السلام قال: حدَّثنا سعد بن عبدالله، عن أيوب بن نوح، عن صفوان بن يحيى، عن معاوية بن عمار، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: أول من رمى الجمار آدم عليه السلام، وقال: أتى جبرئيل عليه السلام إبراهيم، فقال: إرم يا إبراهيم! فرمى جمره العقبة، و ذلك أن الشيطان تمثل له عندها.

حدیث دوم

۳۶۰

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از ایوب بن نوح، از صفوان بن یحیی، از معاویه بن عمار، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: نخستین کسی که ریگ ها را پرتاب کرد و این مراسم را انجام داد، آدم علیه السلام بود، آنگاه فرمودند: جبرئیل علیه السلام نزد حضرت ابراهیم آمد و گفت: ای ابراهیم! پرتاب کن، ابراهیم علیه السلام جمره عقبه را باریگ زد، زیرا شیطان در کنار جمره به نظر ابراهیم علیه السلام آمده بود.

باب ١٧٨

علة الأضحى

١- أبي الله قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن الحسين بن يزيد النوفلي، عن إسماعيل بن مسلم السكوني، عن جعفر بن محمد، عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله ﷺ: إنما جعل الله هذا الأضحى لتسع مساكنكم من اللحم فأطعموهم.

باب صد و هفتاد و هشتم

فلسفه قربانی

حدیث اول

٣٦١

پدرم ﷺ از سعد بن عبدالله، از حسین بن یزید نوفلی، از اسماعیل بن مسلم سکونی، از امام صادق، از آباء بزرگوارشان عليهم السلام نقل کرده که رسول خدا ﷺ فرمودند: خداوند متعال این قربانی را تشریع فرمود تا نیازمندان و تهیدستان شما از نظر گوشت در فراخی قرار گیرند، پس آنان را از این نعمت بی بهره مسازید.



٢- حدثنا علي بن أحمد بن محمد ﷺ قال: حدثنا محمد بن أبي عبدالله الكوفي الأسدي، عن موسى بن عمران النخعي، عن عمه الحسين بن يزيد النوفلي، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله ﷺ قال: قلت له: ما علة الأضحى؟ فقال: إنه يغفر لصاحبها عند أول قطرة تقطر من دمها إلى الأرض، و ليعلم الله تعالى من يتقيه بالغيب، قال الله تعالى: ﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَ لَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ﴾، ثم قال: انظر كيف قبل الله قربان هابيل، و ردّ قربان قابيل.

علی بن احمد بن محمد رحمه الله از محمد بن ابی عبدالله کوفی اسدی، از موسی بن عمران نخعی، از عمرویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر، وی می گوید: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: سرّ تشریع قربانی برای چیست؟ فرمودند: نخستین قطره خونی که از حیوان قربانی ریخته می شود، خدای سبحان صاحب قربانی را مورد آمرزش قرار می دهد، علاوه بر این، با انجام قربانی، اهل تقوی از غیر خود ممتاز می گردند و تنها عمل اهل تقوی مورد قبول قرار می گیرد، چنانچه در قرآن کریم آمده است: ﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ...﴾: «نه گوشت ها و نه خون های آنها، هرگز به خدا نمی رسد، آنچه به او می رسد، تقوا و پرهیزگاری شماست».^۱

آنگاه حضرت فرمودند: بنگر، چگونه خداوند قربانی هاییل را پذیرفت، ولی قربانی قابیل را قبول نکرد.^۲

۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رحمه الله قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارِ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ لَحْمِ الْأَضَاحِيِّ، فَقَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَابْنُهُ مُحَمَّدٌ عليهما السلام يَتَصَدَّقَانِ بِالثَّلْثِ عَلَى جِيرَانِهِمَا، وَبِثُلْثِ عَلَى الْمَسَاكِينِ، وَثُلْثٌ يُمْسِكُهُنَّ لِأَهْلِ الْبَيْتِ.

۱. سوره حج، آیه ۳۷.

۲. بنابراین، خداوند نیازی به قربانی شما ندارد، او نه جسم است و نه نیازمند، او وجودی است کامل و بی انتها از هر جهت. بلکه آنچه به خدا می رسد تقوا، پرهیزگاری و پاکی اعمال شما بندگان است. به تعبیر دیگر: هدف آن است که شما با پیمودن مدارج تقوا در مسیر یک انسان کامل قرار گیرید. همه عبادات، کلاس های تربیت برای شما انسان ها است، قربانی، درس ایثار، فداکاری، گذشت و آمادگی برای شهادت در راه خدا به شما می آموزد، و درس کمک به نیازمندان و مستمندان. (تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۱۲۳)



محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمته الله از محمد بن حسن صفار، از عباس بن معروف، از ابی جمیله، وی می گوید: از امام صادق رحمته الله درباره نحوه تقسیم گوشت قربانی سؤال کردم:

حضرت فرمودند: امام سجّاد و فرزندشان امام باقر رحمتهما الله یک سوم از گوشت قربانی را به همسایگان اختصاص می دادند، یک سوم را به نیازمندان و مستمندان، و یک سوم باقی مانده را برای اهل و عیال خود در نظر می گرفتند.

باب ۱۷۹

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا يَسْتَحَبُّ اسْتِفْرَاحُ الضَّحَايَا

۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رحمته الله قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْبَغْدَادِيِّ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُوسَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى رحمته الله قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اسْتَفْرَحُوا ضَحَايَاكُمْ فَإِنَّهَا مَطَايَاكُمْ عَلَى الصَّرَاطِ.

باب صد و هفتاد و نهم

سر استحباب برگزیدن قربانی فربه و پرگوشت

محمد بن موسی بن متوکل رحمته الله از محمد بن یحیی عطّار، از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از موسی بن جعفر بغدادی، از عبیدالله بن عبدالله، از موسی بن ابراهیم، از امام موسی کاظم رحمته الله نقل کرده که آن حضرت فرمود: رسول خدا ﷺ

فرمودند: قربانی [سالم] و چاق و فربه انتخاب کنید، زیرا آنها مرکب‌های [راهوار] شما [برای عبور] از صراط است.^۱

باب ۱۸۰

العلة التي من أجلها لا يجوز إطعام المساكين في كفارة اليمين من لحوم الأضاحي

۱- حدَّثنا علي بن أحمد بن محمد بن محمد بن أبي عبد الله الكوفي، عن سهل بن زياد، عن الحسين بن يزيد، عن إسماعيل بن أبي زياد، عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليه السلام: أن علياً عليه السلام سئل هل يطعم المساكين في كفارة اليمين من لحوم الأضاحي؟ قال: لا، لأنَّه قربان لله تعالى.

مرکز تحقیقات فقهی و حقوقی

۱. رسیدن به مقام نیکوکاران واقعی، شرایط زیادی دارد که یکی از آنها «انفاق» کردن از اموالی است که مورد علاقه انسان است؛ زیرا عشق و علاقه واقعی به خدا، و احترام به اصول انسانیت و اخلاق، آن‌گاه روشن می‌شود که انسان بر سر دوراهی قرار گیرد، در یک طرف مال و ثروت یا مقام و منصبی قرار داشته باشد که مورد علاقه شدید او است، و در طرف مقابل خدا و حقیقت و عواطف انسانی و نیکوکاری.

یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله به نام «ابوطلحه انصاری» در «مدینه» نخلستان و باغی بسیار زیبا داشت که همه در مدینه از آن سخن می‌گفتند، در آن چشمه آب صافی بود که هر موقع پیامبر صلی الله علیه و آله به آن باغ می‌رفت از آن آب میل می‌کرد و وضو می‌ساخت.

علاوه بر همه اینها آن باغ درآمد خوبی برای «ابوطلحه» داشت، وی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده، عرض کرد: می‌دانی محبوب‌ترین اموال من همین باغ است، من می‌خواهم آن را در راه خدا انفاق کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بَخَّ بَخْ ذَلِكَ مَالٌ رَّابِعٌ لَكَ: آفرین بر تو، آفرین بر تو، این ثروتی است که برای تو سودمند خواهد بود».

سپس فرمود: من صلاح می‌دانم آن را به خویشاوندان نیازمند خود بدهی، «ابوطلحه» دستور پیامبر صلی الله علیه و آله را عمل کرد و آن را در میان بستگان خود تقسیم کرد. (تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۲)

باب صد و هشتادم

سرّ عدم جواز اطعام از گوشت قربانی
به مستمندان در مورد کفّاره قسم

حدیث اول

۳۶۵

علی بن احمد بن محمد علیه السلام از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از سهل بن زیاد، از حسین بن یزید، از اسماعیل بن ابی زیاد، از امام صادق، از پدر بزرگوارش علیه السلام نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمودند: از امیر مؤمنان علیه السلام سؤال شد: آیا می‌توان از گوشت قربانی در مورد کفّاره قسم به محتاجان و مستمندان اطعام کرد؟ فرمودند: خیر، این قربانی ویژه خدای سبحان است و در مورد دیگر هزینه نمی‌شود.

باب ۱۸۱

العلة التي من أجلها نهى عن حبس لحوم
الأضاحي فوق ثلاثة أيام ثم أطلق في ذلك

۱- حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد علیه السلام قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصفّار، قال: حدّثنا أحمد بن محمد بن عيسى، عن عبدالرحمن بن أبي نجران، عن محمد بن حمران، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر علیه السلام قال: كان النبي صلی الله علیه و آله نهى أن يحبس لحوم الأضاحي فوق ثلاثة أيام من أجل الحاجة، فأما اليوم فلا بأس به.

باب صد و هشتاد و یکم

عَلَّتْ نَهْيٌ از نگه داشتن گوشت قربانی بیش از سه روز

حدیث اول

۳۶۶

محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمته الله از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از عبدالرحمن بن ابی نجران، از محمد بن حمران، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد استفاده نکردن از گوشت قربانی و در دسترس قرار ندادن آن به نیازمندان بیش از سه روز نهی کردند، اما در این عصر و زمان [به لحاظ فراوان بودن گوشت و کمتر بودن نیازمندان] اشکالی ندارد.

۲- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ حَبْسِ لَحُومِ الْأَضَاحِيِّ فَوْقَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ بِمَنَى؟ قَالَ: لَا بَأْسَ بِذَلِكَ الْيَوْمِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّمَا نَهَى عَنْ ذَلِكَ أَوَّلًا، لِأَنَّ النَّاسَ كَانُوا يَوْمِئِذٍ مَجْهُودِينَ، فَأَمَّا الْيَوْمَ فَلَا بَأْسَ.

و قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: كُنَّا نَنْهِي النَّاسَ عَنْ إِخْرَاجِ لَحُومِ الْأَضَاحِيِّ بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ لِقَلَّةِ اللَّحْمِ وَكَثْرَةِ النَّاسِ، فَأَمَّا الْيَوْمَ فَقَدْ كَثُرَ اللَّحْمُ وَقَلَّ النَّاسُ فَلَا بَأْسَ بِإِخْرَاجِهِ.

حدیث دوم

۳۶۷

احمد بن محمد بن یحیی عطاری رحمته الله از پدرش، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از یونس، از جمیل بن دراج، وی می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره نگه داشتن گوشت های قربانی در سرزمین منی بیش از سه روز، سؤال کردم؟



حضرت فرمودند: در این عصر و زمان اشکالی ندارد، رسول خدا ﷺ نسبت به این امر [= نکه داشتن بیش از سه روز] در آن زمان نهی فرموده بودند؛ زیرا مردم در آن عصر از نظر وضع معیشتی دوران سختی داشتند، اما امروزه این مشکل وجود ندارد، بر این اساس نکه داشتن آن خالی از اشکال است.

سپس امام علی (ع) افزودند: پیش از این، مردم را از این که گوشت‌های قربانی را بعد از سه روز به مصرف برسانند، نهی می‌کردیم، این امر به خاطر کمبود گوشت و کثرت مردم بود، ولی اکنون که نسبت به آن زمان، گوشت بیشتری وجود دارد و تعداد مردم نیازمند نیز کمتر است، اشکالی ندارد که گوشت را بعد از سه روز، به مصرف برسانند.



۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ (ع) قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ الْعَلَوِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ خَالِهِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَلِيٍّ (ع) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: نَهَيْتُكُمْ عَنْ ثَلَاثٍ: نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ إِلَّا فُزُورُهَا، وَنَهَيْتُكُمْ عَنْ إِخْرَاجِ لَحُومِ الْأَضَاحِيِّ مِنْ مَنَى بَعْدَ ثَلَاثٍ إِلَّا فَكَلُوا وَادَّخَرُوا، وَنَهَيْتُكُمْ عَنْ النَّبِيذِ إِلَّا فَانْبَذُوا، وَكُلَّ مُسْكِرٍ حَرَامٍ يَعْنِي الَّذِي يَنْبِذُ بِالْغَدَاةِ وَيشرب بالعشي، وَ يَنْبِذُ بِالْعَشِيِّ وَ يشرب بالغداة فإذا غلى فهو حرام.

حدیث سَوَم

۳۶۸

محمد بن حسن بن احمد بن ولید (ع) از عبدالله بن عباس علوی، از محمد بن عبدالله بن موسی بن عبدالله، از پدرش، از دایی اش زید بن علی، از پدرش، از جدش، از امیر مؤمنان علی (ع) نقل کرده که آن حضرت فرمود: رسول خدا ﷺ فرمودند: پیش از این شما را از سه چیز باز می‌داشتیم:

الف: از زیارت قبور نهی می‌کردم، اینک اعلام می‌کنم به زیارت اهل قبور بروید؛
ب: از بیرون آوردن گوشت‌های قربانی از منی پس از سه روز نهی می‌کردم، اما



الآن اعلام می دارم که از آنها بخورید و ذخیره نمایید؛

ج: از نبیذی^۱ که صبح انداخته شود و شب نوشیده شود، یا شب انداخته شود و صبح نوشیده شود بدون اشکال است، اما توجه کنید وقتی به غلیان آمد، حرام است و آشامیدنش جایز نیست.

باب ۱۸۲

العلّة التي من أجلها يجوز أن يعطى الأضحية من يسلخها بجلدها

۱- أبي و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمهما الله قالا: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري، عن علي بن إسماعيل، عن صفوان بن يحيى الأزرق، قال: قلت لأبي إبراهيم عليه السلام: الرجل يعطي الأضحية من يسلخها بجلدها؟ قال: لا بأس به. إنما قال عز وجل: ﴿فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعَمُوا﴾ و الجلد لا يؤكل و لا يطعم.

باب صد و هشتاد و دوم

سرّ این که می توان پوست قربانی را به سلاخ آن داد

حدیث اول

۳۶۹

پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمهما الله از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از علی بن اسماعیل، از صفوان بن یحیی

۱. شیر خرم و مانند آن که در کوزه و ظرفی مانند آن انداخته می شود تا مدتی بماند و نوشابه ای گردد که گاه مسکر شود و گاه به حد اسکار نرسد. عامه نوشیدن آن را در حد سکر حرام می دانند و کمتر از آن را حلال می شمارند، ولی شیعه نوشیدن مسکر را به طور مطلق حرام می دانند، و می گویند: «ما أسکر کثیره فقليله حرام». (معارف و معاریف، ج ۱۰، ص ۷۱)

ازرق، از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده، وی می گوید: محضر امام کاظم علیه السلام عرض کردم: آیا پوست قربانی را می توان به سلاخ داد؟ فرمودند: آری، اشکالی ندارد؛ چه آن که خدای سبحان در قرآن مجید می فرماید: ﴿...فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا الْبَوَائِشَ الْفَقِيرَ﴾: «پس از گوشت آنها بخورید، و بینوای فقیر را نیز اطعام نمایید»^۱ بنابراین، پوست حیوان قربانی، نه خورده می شود و نه اطعام می گردد، و چون عنوان «ماکول» و «مطعموم» بر آن صادق نیست، اعطای آن به سلاخ اشکالی ندارد.

باب ۱۸۳

العلّة التي من أجلها يجب على من لا يجد ثمن الأضحية أن يستقرض

۱- حدّثنا محمد بن موسى بن المتوكل عليه السلام قال: حدّثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري، عن موسى بن جعفر البغدادي، عن عبيدالله بن عبدالله، عن موسى بن إبراهيم، عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لأُمّ سلمة، و قد قالت له: يا رسول الله! نحضر الأضحية و ليس عندي ما أضحي به فاستقرض و أضحي؟ قال: فاستقرضي، فإنّه دين مقضي!

باب صد و هشتاد و سوم

سرّ این که قرض کردن بهای قربانی بر کسی که واجد آن نیست، واجب است

حدیث اول

(۳۷۰)

محمد بن موسی بن متوکل علیه السلام از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از موسی بن جعفر بغدادی، از عبيدالله بن عبدالله، از موسی



بن ابراهیم، از امام موسی کاظم علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: ام سلمه^۱ از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: ای رسول خدا! گاه عید قربان فرامی‌رسد و پولی که با آن بتوانم قربانی تهیه کنم ندارم، آیا می‌توانم قرض نموده و بابت قربانی هزینه کنم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: حتی شده قرض کنی، این کار را انجام بده؛ چه آن که پرداخت چنین قرضی، تضمین شده است.



۲- حدَّثَنَا أَبِي رضی الله عنه قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى الْمَقْرِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى، عَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ شَرِيحِ بْنِ هَانِي، عَنْ عَلِيٍّ رضی الله عنه أَنَّهُ قَالَ: لَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَا فِي الْأَضْحِيَةِ لَاسْتَدَانُوا وَضَحَّوْا؛ إِنَّهُ لِيَغْفِرُ لَصَاحِبِ الْأَضْحِيَةِ عِنْدَ أَوَّلِ قَطْرَةٍ تَقْطُرُ مِنْ دُمِّهَا.



۱. دختر سهیل معروف به ابوامیه قرشی مخزومی، مادرش عاتکه بنت عبدالمطلب است. وی پیش از این که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله ازدواج کند، همسر عبدالله بن عبدالأسد مکنی به «ابوسلمه» بود. ابوسلمه در جنگ «أُحُد» مجروح گردید و پس از هشت ماه به شهادت رسید، ام سلمه پس از پایان عده به کابین پیامبر صلی الله علیه و آله درآمد.

وی بانویی با کمال و شایسته بود، در واقعه سقیفه با ابوبکر بحث کرد و در جریان جمل، عایشه را از این حرکت، سخت بر حذر داشت و حجت بر او تمام کرد. وی آن چنان مورد اعتماد امیر مؤمنان علیه السلام بود که هنگام عزیمت به عراق وصیت نامه خویش و ودایعی از این قبیل به وی سپرد.

محمد بن حوشب می‌گوید: روزی نزد ام سلمه نشسته بودم، ناگهان مردی از در وارد شد و سلام کرد، از او سؤال شد کیستی؟ گفت: ابو ثابت غلام ابوذر. ام سلمه گفت: بفرما بنشین، چون نشست ام سلمه به وی گفت: ای ابا ثابت! آن روز که دل‌ها به جاهایی پرواز می‌کرد، دل تو به کدام سمت پرواز می‌کرد؟ ابو ثابت گفت: دل من به سوی علی رضی الله عنه پرواز می‌کرد. ام سلمه گفت: موفق باشی، به خدا سوگند که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود: علی رضی الله عنه با قرآن و قرآن با علی است از هم جدا نشوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند، و من فرزندان عمر و برادرزاده‌ام عبدالله بن امیه را همراه با امیر مؤمنان علیه السلام فرستادم تا در رکابش بچنگند، و اگر نه این بود که پیامبر صلی الله علیه و آله ما را از بیرون رفتن از خانه نهی فرموده بود، همانا من خود از مدینه حرکت می‌کردم و می‌رفتم تا در صف علی رضی الله عنه بایستم! (معارف و معاریف، ج ۲، ص ۴۳۲)

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از احمد بن یحیی مفری، از عبدالله بن موسی، از اسرائیل، از ابی اسحاق، از شریح بن هانی، از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: اگر مردم از اجر و پاداش قربانی اطلاع داشته و آگاه بودند، به طور قطع - حتی اگر شده بهای آن را قرض می گرفتند - و به این عمل مبادرت می کردند؛ زیرا نخستین قطره خونی که از قربانی می ریزد، صاحب آن مورد لطف و آمرزش خدای سبحان قرار می گیرد!

باب ۱۸۶

العلّة التي من أجلها تجزى البدنة عن نفس واحدة،
و تجزى البقرة عن خمسة أنفس

۱- حدّثنا أبی علیه السلام قال: حدّثنا علی بن ابراهیم بن هاشم، عن علی بن معبد، عن الحسين بن خالد، عن أبي الحسن علیه السلام قال: قلت له: عن كم تجزى البدنة؟ قال: عن نفس واحدة. قلت: فالبقرة؟ قال: عن خمسة إذا كانوا يأكلون على مائدة واحدة!

قلت: كيف صارت البدنة لا تجزى إلا عن واحدة، و البقرة تجزى عن خمسة؟ قال: لأنّ البدنة لم يكن فيها من العلة ما في البقرة، إنّ الذين أمروا قوم موسی علیه السلام بعبادة العجل كانوا خمسة أنفس، و كانوا أهل بيت يأكون على خوان واحد: و هم اذیویة، و أخوه مذویة، و ابن أخیه، و ابنته، و امرأته هم الذين ذبحوا البقرة التي أمر الله تعالى بذبحها.

قال مصنف هذا الكتاب: جاء هذا الحديث هكذا فأوردته كما جاء لما فيه من ذكر العلة، و الذي أفتى به و اعتمده أنّ البقرة و البدنة تجزيان عن سبعة نفر من أهل بيت واحد و من غیرهم.



حدَّثنا بذلك محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصقار، قال: حدَّثنا محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن وهيب بن حفص، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: البقرة و البدنة تجزيان عن سبعة إذا اجتمعوا من أهل بيت و من غيرهم.

حدَّثنا أبي عليه السلام قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله، عن بنان بن محمد، عن محمد بن الحسن، عن يونس بن يعقوب، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن البقرة يضحى بها؟ قال: فقال: تجزي عن سبعة متفرقين.

باب صد و هشتاد و چهارم

سر کافی بودن شتر از یک نفر، و گاو از پنج نفر

حدیث اول

۳۷۲

پدرم عليه السلام از علی بن ابراهیم بن هاشم، از علی بن معبد، از حسین بن خالد، از امام کاظم عليه السلام نقل کرده، راوی می گوید: خدمت امام موسی کاظم عليه السلام عرض کردم: شتر به عنوان قربانی از چند نفر کفایت می کند؟ فرمودند: از یک نفر. عرض کردم: گاو از چند نفر؟

فرمودند: از پنج نفر، در صورتی که این تعداد در کنار یک سفره غذا بخورند. عرض کردم: چگونه ممکن است شتر از یک نفر کفایت کند، اما گاو به منظور قربانی از پنج نفر؟

حضرت فرمودند: علتی که در این حیوان است، در شتر وجود ندارد، کسانی که به قوم موسی فرمان دادند گوساله را بپرستند، پنج تن بودند که همه آنها بر سر یک سفره غذا می خوردند، این پنج تن عبارت بودند از: اذیبویه، برادرش مذویه، پسر برادر و پسر دختر و همسرش، این عده گاوی را که خدای سبحان دستور ذبح آن را داده بود،

ذبح کردند.

آنگاه جناب مصنف می فرماید: حدیث مزبور را به همان گونه که نقل شده و علتی که در آن بیان شده، آوردم، ولی آنچه بر اساس آن فتوا می دهیم و معتقد هستیم این است که این دو حیوان [گاو و شتر] هر دو به عنوان قربانی از هفت نفر مجزی می باشد، خواه همه آن افراد بر سر یک سفره غذا بخورند و خواه به صورت جداگانه باشد. البته دلیل و مدرک من در این فتوا دو حدیث است که ذیلاً عنوان می شود:

- ۱- محمد بن حسن صفار، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از وهیب بن حفص، از ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: گاو و شتر از هفت نفر مجزی می باشد، چه از یک خانواده و بر سر یک سفره باشند و خواه این گونه نباشد.
- ۲- پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از بنان بن محمد، از محمد بن حسن، از یونس بن ابی یعقوب نقل کرده، وی می گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد گاو قربانی پرسیدم؟ فرمودند: از هفت نفر به طور متفرق که از یک خانواده نباشد، کفایت می کند.

باب ۱۸۵

العلّة التي من أجلها يجزى في الهدى الجذع
من الضأن، و لا يجزى الجذع من المعز

- ۱- حدّثنا محمد بن موسى المتوكل علیه السلام قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن العباس بن معروف، عن علي بن مهزيار، عن محمد بن يحيى الخزاز، عن حماد بن عثمان، قال: قلت لأبي عبدالله علیه السلام: أدنى ما يجزى في الهدى من أسنان الغنم؟ قال: فقال: الجذع من الضأن. قال: قلت: الجذع من المعز؟ قال: فقال: لا يجزى. قال: فقلت له: جعلت فداك ما العلّة فيه؟ قال: فقال: لأنّ الجذع من الضأن يلقح، و الجذع من المعز لا يلقح.

باب صد و هشتاد و پنجم

سر کافی بودن میش یک ساله و کافی نبودن بز یک ساله در قربانی حج

حدیث اول

۳۷۳

محمد بن موسی متوکل رحمه الله از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از محمد بن یحیی الخزاز، از حماد بن عثمان نقل کرده، وی می گوید: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: کمترین سن از گوسفند که در قربانی کفایت کند چیست؟

حضرت فرمودند: میش یک ساله.^۱

عرض کردم: آیا بز یک ساله هم کافی است؟

فرمودند: مجزی نیست.

عرض کردم: فدایت شوم، علتش چیست؟

فرمودند: میش یک ساله عمل تولید مثل را انجام می دهد، به خلاف بز یک ساله که چنین استعداد و قابلیت را ندارد.

باب ۱۸۶

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا سَقَطَ الذَّبْحُ عَنْ تَمَتُّعٍ عَنْ أَمَةٍ وَ أَهْلِ بَحْجَه عَنْ أَبِيهِ

۱- حدَّثَنَا أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ

۱. جَذَع: گوسفند و گاو به سال دوم درآمده، و آن پیش از ثنی باشد و به اصطلاح فقهاء بزه ای که بیشتر سال بر او گذشته باشد. صاحب صراح گوید: آنچه به سال دوم درآمده باشد از گوسفند و به سال سوم از گاو و به سال پنجم از شتر. (معارف و معاریف، ج ۴، ص ۱۱۴)

بزيع، عن صالح بن عقبة، عن الحارث بن المغيرة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن رجل تمتع عن أمه و أهل بحجّه عن أبيه؟ قال: إن ذبح فهو خير له و إن لم يذبح فليس عليه شيء، لأنّه تمتع عن أمه، و أهل بحجّه عن أبيه.

باب صد و هشتاد و ششم

علت لازم نبودن قربانی برای کسی که از طرف مادرش عمره تمتع،
و از طرف پدرش محرم به احرام حج گردیده است

حدیث اول

۳۷۴

پدرم عليه السلام از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از محمد بن اسماعیل بن بزيع، از صالح بن عقبه، از حارث بن مغیره، از امام صادق عليه السلام نقل کرده و می گوید: از آن حضرت پرسیدم: شخصی از طرف مادرش عمره تمتع و از طرف پدرش احرام حج بسته، وظیفه اش چیست؟ فرمودند: اگر اقدام به قربانی کند، عمل نیکی است و اگر انجام ندهد بر او واجب نیست، چه آن که عمره تمتع را از طرف مادرش انجام داده و احرام حجش را نیز به نیت پدرش بجا آورده است.

باب ۱۸۷

العلّة التي من أجلها رفع عن أهل اليمن الذبح و الحلق

باب صد و هشتاد و هفتم

سرّ ماقط شدن ذبح و تراشیدن سر از اهل یمن

در بیشتر نسخه های کتاب «علل الشرائع» در این باب، حدیثی نقل نشده است.

باب ۱۸۸

العلة التي من أجلها سمي الحج الأكبر

۱- حدثنا محمد بن الحسن عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن علي بن محمد القاشاني، عن القاسم بن محمد الأصبهاني، عن سليمان بن داود المنقري، عن حفص بن غياث النخعي القاضي، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تعالى: ﴿وَأَذَانُ مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ﴾ فقال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: كنت أنا الأذان في الناس، قلت: فما معنى هذه اللفظة الحج الأكبر؟ قال: إنما سمي الأكبر لأنها كانت سنة حج فيها المسلمون و المشركون و لم يحج المشركون بعد تلك السنة.

باب صد و هشتاد و هشتم

سرّ نامیده شدن حج به «حج اکبر»

حديث أول

۳۷۵

محمد بن حسن عليه السلام از محمد بن حسن صفار، از علی بن محمد کاشانی، از قاسم بن محمد اصفهانی، از سلیمان بن داود منقري، از حفص بن غیاث نخعی قاضی نقل کرده، وی می گوید: از امام صادق عليه السلام در مورد آیه شریفه: ﴿وَأَذَانُ مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ...﴾: «و این، اعلامی است از ناحیه خدا و پیامبرش به عموم مردم در روز حج اکبر «روز عید قربان» پرسیدم؟ حضرت صادق عليه السلام فرمود: امیر مؤمنان عليه السلام فرمودند: من «أذان» در میان مردم هستم.



عرض کردم: معنای این لفظ «حج اکبر»^۱ چیست؟
فرمودند: به این خاطر حج اکبر نامیده شد که در سالی هم مسلمانان و هم مشرکان
حج بجا آوردند و پس از آن سال، دیگر مشرکان حج نکردند.

باب ۱۸۹

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا سَمِيَ الطَّائِفُ طَائِفًا

۱- اَبی بکرؓ قال: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيٍّ بِإِسْنَادِهِ، قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِؑ فِي الطَّائِفِ: أَتَدْرِي لِمَ سَمِيَ الطَّائِفُ؟ قُلْتُ: لَا. فَقَالَ: إِنَّ إِبْرَاهِيمَؑ دَعَا رَبَّهُ أَنْ يَرْزُقَ أَهْلَهُ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ، فَقَطَعَ لَهُمْ قِطْعَةً مِنَ الْأُرْدَنِ، فَأَقْبَلْتُ حَتَّى طَافْتُ بِالْبَيْتِ سَبْعًا ثُمَّ أَقْرَاهَا اللَّهُ تَعَالَى فِي مَوْضِعِهَا، فَإِنَّمَا سَمِيَ الطَّائِفُ لَطَوَافِهِ بِالْبَيْتِ.

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

۱. در میان مفسران در مورد روز «حج اکبر» گفتگو است، اما آنچه از بسیاری از روایات که از طرق اهل بیتؑ و اهل سنت نقل شده، استفاده می شود این است که: منظور از آن روز «دهم ذیحجه»، روز عید قربان، و به تعبیر دیگر روز پایان یافتن مدت چهار ماه تا روز دهم ماه ربیع الثانی طبق آنچه در منابع اسلامی آمده، دلیل دیگر بر این موضوع است.

به علاوه در روز عید قربان در واقع قسمت اصلی اعمال حج پایان می یابد و از این رو، روز حج می توان به آن اطلاق کرد. و اما این که چرا آن را «اکبر» گفته اند: به خاطر آن است که در آن سال همه گروه ها اعم از مسلمانان و بت پرستان (طبق سنتی که از قدیم داشتند) در مراسم حج شرکت کرده بودند ولی این کار در سال های بعد به کلی موقوف شد، گرچه قرآن اعلام بیزای و برائت خدا از مشرکان را به صورت سربسته بیان کرده است، اما از روایات اسلامی استفاده می شود که علیؑ مأمور بود چهار موضوع را به مردم ابلاغ کند:

الف: القای پیمان مشرکان؛

ب: عدم حق شرکت آنها در مراسم حج در سال آینده؛

ج: ممنوع بودن طواف افراد عریان و برهنه که تا آن زمان در میان مشرکان مرسوم بود؛

د: ممنوع بودن ورود مشرکان به خانه خدا. (تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۳۴۵)

سر نامیده شدن طائف بدین نام

حدیث اول

۳۷۶

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی به اسنادش نقل کرده که حضرت موسی کاظم علیه السلام درباره طائف فرمودند: آیا می دانی به چه مناسبت «طائف» را بدین نام می خوانند؟ راوی می گوید: عرض کردم: خیر. فرمودند: حضرت ابراهیم علیه السلام در پیشگاه خدای سبحان دعا کرد که از همه میوه ها به اهل او روزی کند، خداوند قطعه زمینی را از «اردن» جدا نمود، آن زمین به فرمان الهی جلو آمد تا به «بیت الله» رسید و دور آن هفت بار طواف کرد، آنگاه خداوند آن را در مکانش مستقر ساخت، و از این جهت که دور «خانه خدا» طواف کرده، به آن «طائف» گفته می شود.^۱



۲- أخبرني علي بن حاتم، قال: حدثنا محمد بن جعفر و علي بن سليمان، قالا: حدثنا أحمد بن محمد، قال: قال الرضا عليه السلام: أتدري لم سميت الطائف طائفاً؟ قلت: لا. قال: لأن الله تعالى لما دعاه إبراهيم عليه السلام أن يرزق أهله من كل الثمرات، أمر بقطعة من الأردن فسارت بثمارها حتى طافت بالبیت، ثم أمرها أن تنصرف إلى هذا الموضع الذي سمي الطائف، فلذلك سمي الطائف.

۱. شهری است در حجاز، جنوب شرقی مکه به دوازده فرسنگی آن، مقر قبیله «ثقیف» این شهر دارای دو محله است، یکی بنام «طائف ثقیف» و دیگری بنام «وهط»، مابین این دو محله، رودی جاری است که محل شست و شوی چرم است، در قدیم این شهر را «وج» می نامیدند. (معارف و معاریف، ج ۷، ص ۲۶)



حدیث دوم

۳۷۷

علی بن حاتم، از محمد بن جعفر و علی بن سلیمان، از احمد بن محمد نقل کرده‌اند که وی گفت: امام رضا علیه السلام فرمودند: آیا می‌دانی به چه مناسبت، «طائف» به این نام موسوم گردیده است؟
عرض کردم: خیر.

فرمودند: برای این که وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام در پیشگاه خدای سبحان دعا کرد و از او خواست که از همه میوه‌ها به اهل او روزی کند، خداوند به قطعه زمینی از «اردن» فرمان داد، آن زمین با میوه هایش حرکت کرد تا به «بیت» رسید، پس دور بیت طواف کرد، سپس خداوند دستور داد در همین مکانی که اینک بدین نام «طائف» موسوم گشته، استقرار یابد، و به جهت طواف به دور بیت، «طائف» خوانده می‌شود.

باب ۱۹۰

العلّة التي من أجلها صير الموقوف بالمشعر ولم يصير بالحرم

۱- حدثنا الحسين بن علي بن أحمد الصايغ رحمته الله قال: حدثنا الحسن بن الحجاج، عن سعد بن عبد الله، قال: حدثني محمد بن الحسن الهمداني، قال: سألت ذا النون المصري، قلت: يا أبا الفيض! لم صير الموقوف بالمشعر و لم يصير بالحرم؟
قال: حدثني من سأل الصادق عليه السلام ذلك، فقال: لأنّ الكعبة بيت الله و الحرم حجاب و المشعر بابه، فلما أن قصده الزائر و وقفهم بالباب حتى أذن لهم بالدخول، ثم وقفهم بالحجاب الثاني، و هو مزدلفة فلما نظر إلى طول تضرّعهم أمرهم بتقريب قربانهم، فلما قربوا قربانهم وقفوا تفتهم، و تطهروا من الذنوب التي كانت لهم حجاب؛ دونه أمرهم بالزيارة على طهارة.

قال: فقلت: فلم كره الصيام في أيام التشريق؟ فقال: لأنّ القوم زوّار الله و هم

[أضيافه و] في ضيافته، و لا ينبغي للضيف أن يصوم عند من زاره و أضافه.
قلت: فالرجل يتعلّق بأستار الكعبة ما يعني بذلك؟ قال: مثل ذلك مثل الرجل يكون بينه و بين الرجل جناية فيتعلّق بثوبه يستخذي له رجاء أن يهب له جرمه.

باب صد و نودم

سرّ این که مشعر الحرام به عنوان «موقف» قرار گرفته نه حرم

حدیث اوّل

۳۷۸

حسین بن علی بن احمد بن صایغ رحمه الله از حسین بن حجاج، از سعد بن عبدالله، از محمد بن حسن همدانی، وی می گوید: از ذا النون مصری پرسیدم: ای ابافض! چرا مشعر الحرام به عنوان «موقف» انتخاب گردید نه حرم؟
وی گفت: کسی همین سؤال را از امام صادق علیه السلام پرسید، امام علیه السلام به او فرمودند: زیرا «کعبه» بیت الله و حرم، حجاب آن، و مشعر چونان درب آن می باشد، از این رو هنگامی که زائران قصد زیارت خانه خدا را دارند، نخست باید به نزدیک درب آن آمده تا به آنها اجازه داده شود و به داخل فراخوانده شوند، سپس آنها را جنب حجاب دوم [= مزدلفه] نگه می دارند، وقتی به حالت تضرّع آنها توجه می شود، به آنها فرمان داده می شود تا قربانی های خویش را نزدیک آورند، پس از انجام این عمل و دیگر اعمال و پاک شدن از گناهانی که موجب حجاب میان آنها و پروردگارشان بوده، به آنها دستور داده می شود که با طهارت، خانه خدا را زیارت کنند.

راوی می گوید: از امام علیه السلام پرسیدم: چرا در ایام تشریق [= روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذیحجه] روزه گرفتن کراهت دارد؟

فرمودند: برای این که حاجیان، زائران خدا و میهمانان او هستند، و برای میهمان پسندیده نیست نزد میزبان روزه بگیرد.

عرض کردم: این که شخص به پرده کعبه چنگ زده و به آن می چسبد، بیانگر چه معنایی است؟

فرمودند: رفتار این شخص بسان حرکت و عمل کسی را ماند که جنایت و بیدادی در حق کسی روا داشته، آنگاه به حرکت زشت و کار ناپسند خود پی برده، سخت پشیمان گشته و در این حال لباس او [= بر کسی که جنایت و ظلم روا داشته] را می گیرد و خاضعانه از وی درخواست می کند تا از گناهش چشم پوشد.

باب ۱۹۱

العلة التي من أجلها لا يكتب على الحاج ذنب أربعة أشهر

۱- حدثنا محمد بن الحسن، قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أبيه، عن الحسين بن خالد، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: لأي شيء صار الحاج لا يكتب لهم ذنب أربعة أشهر؟
قال: لأن الله تبارك و تعالى أباح للمشركين أشهر الحرم أربعة أشهر، إذ يقول: ﴿فسيحوا في الأرض أربعة أشهر﴾ فمن ثم وهب لمن حج من المؤمنين البيت الذنوب أربعة أشهر.

باب صد و نود و یکم

سرّ این که تا چهار ماه برای حاجی گناهی ثبت نمی شود

حدیث اول

۳۷۹

محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد بن عيسى، از پدرش، از حسين بن خالد نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق عليه السلام عرض کردم: به چه جهت برای حاجیان تا چهار ماه گناهی نوشته نمی شود؟!

فرمودند: برای این که خداوند، مشرکان را در ماه‌های حرام که چهار ماه است در آزادی و توسعه قرار داده، چنانچه در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ...﴾: «با این حال تا چهار ماه (مهلت دارید که آزادانه) در زمین سیر کنید (و هر جا می‌خواهید بروید)»^۱، لذا خداوند تا چهار ماه از مراسم حج، گناهان کسانی را که خانه خدا را زیارت کرده‌اند، می‌بخشد.

باب ۱۹۲

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا أَفَاضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْمَشْعَرِ خِلَافَ أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ

۱- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى وَابْنِ أَبِي عَمِيرٍ وَفَضَالَةَ، عَنْ معاوية بن عمار، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ: أَشْرَقَ ثَبِيرٌ يَعْنُونَ الشَّمْسُ كَيْمَا نَغِيرُ، وَإِنَّمَا أَفَاضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْمَشْعَرِ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَفِضُونَ بِأَيْجَافِ الْخَيْلِ وَإِيضَاعِ الْإِبِلِ، فَأَفَاضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالسَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ وَالِدَّعَةِ، وَأَفَاضَ بِذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَالِاسْتِغْفَارِ وَحَرَكَةِ لِسَانِهِ.

باب صد و نود و دوم

سرّ چگونگی خروج رسول خدا ﷺ از مشعر بر خلاف اهل جاهلیت

حدیث اول

۳۸۰

پدرم رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از صفوان بن یحیی و ابن ابی عمیر و فضاله، از معاویة بن عمار، از امام صادق رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ نقل



کرده که آن حضرت فرمودند: اهل جاهلیت هنگامی که می خواستند از مشعر خارج شوند، صبر می کردند تا خورشید طلوع کند و می گفتند: «ثبیر تابید» یعنی: خورشید درخشید و باید مکان خود را تغییر دهیم و از مشعر خارج شویم. آنها به هنگام خروج از مشعر، اسبان و شتران را سریع می تاختند، ولی رسول خدا ﷺ بر خلاف آنها، با وقار و آرامش همراه ذکر خدا و استغفار از مشعر بیرون می آمدند و همواره در طول این مسافت، مشغول ذکر خدا بودند.

باب ۱۹۳

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا يُقَامُ الْحَدُّ عَلَى الْجَانِي فِي الْحَرَمِ

و لَا يُقَامُ عَلَى الْجَانِي فِي غَيْرِ الْحَرَمِ إِذَا فَرَّ إِلَى الْحَرَمِ

۱- ابي عبد الله قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن ابراهيم بن مهزيار، عن أخيه علي، عن ابن أبي عمير، عن حفص بن البختري، قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الرجل يجني الجنابة في غير الحرم، ثم يلجأ إلى الحرم، يقام عليه الحد؟ قال: لا. و لا يطعم و لا يسقى و لا يكلم و لا يبايع، فإنه إذا فعل ذلك به يوشك أن يخرج فيقام عليه الحد، و إذا جنى في الحرم جنابة أقيم عليه الحد في الحرم، لأنه لم ير للحرم حرمة.

باب صد و نود و سوم

سرّ این که بر جانی در حرم حدّ اقامه می شود،

ولی بر جانی در غیر حرم وقتی به حرم پناهنده شود، حدّ جاری نمی شود

حدیث اول

۳۸۱

۵۰۸

پدرم از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی، از ابن ابی عمیر، از حفص بن بختری، وی گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: کسی در غیر حرم مرتکب

جنایتی شده، سپس به حرم پناهنده شده، آیا حدّ بر او اقامه می شود؟
فرمودند: خیر، ولی آب و غذا به او داده نمی شود و همچنین کسی با او سخن نمی گوید و از داد و ستد نیز منع می گردد، ممکن است بر اثر سخت گیری از حرم بیرون بیاید، آنگاه بر او حدّ جاری می کنند، زیرا وی احترام حرم را رعایت نکرده است.

باب ۱۹۶

العلة التي من أجلها سمي الأبطح أبطح

أبي عبد الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن محمد بن سنان، عن إسماعيل بن جابر و عبد الكريم بن عمرو، عن عبد الحميد بن أبي الديلم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سمي الأبطح أبطح، لأنّ آدم أمر أن ينطح في بطحاء جمع فانطح حتى انفجر الصبح، ثم أمر أن يصعد جبل جمع، و أمر إذا طلعت الشمس أن يعترف بذنبه، ففعل ذلك آدم، فأرسل الله عز وجل نارا من السماء فقبضت قربان آدم.

باب صد و نود و چهارم

سرّ نامیده شدن أبطح بدین نام

حدیث اول

۳۸۲

پدرم از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبد الکرم بن عمرو، از عبد الحمید بن ابی دیلم، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: «أبطح»^۱ بدین جهت به این نام موسوم



گردید که به حضرت آدم عليه السلام امر شد خود را در سنگلاخ و قسمت پایین وادی جمع، به روی زمین افکند، وی نیز چنین کرد تا صبح آشکار شد، پس از آن به وی امر گردید بر فراز کوه این وادی برود، او نیز چنین کرد، آنگاه دستور آمد پس از طلوع آفتاب به گناهِش اعتراف نماید، وی نیز به لغزش خود اعتراف کرد، در این لحظه خدای سبحان از آسمان آتشی فرو فرستاد، و آن آتش قربانی آدم عليه السلام را در میان گرفت [و بدین ترتیب توبه حضرت آدم پذیرفته شد].

باب ۱۹۵

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا يَأْكُلُ الْمَحْرَمُ الصَّيْدَ إِذَا اضْطُرَّ إِلَيْهِ وَ عِلَّةٌ مِنْ رُوي أَنَّهُ يَأْكُلُ الْمَيْتَةَ

۱- اَبی عليه السلام قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ الْعَمْرِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَحْرَمِ إِذَا اضْطُرَّ إِلَى أَكْلِ صَيْدٍ وَ مَيْتَةٍ؟ وَ قُلْتُ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى حَرَّمَ الصَّيْدَ وَ أَحَلَّ الْمَيْتَةَ؟ قَالَ: يَأْكُلُ وَ يَفْدِيهِ، فَإِنَّمَا يَأْكُلُ مِنْ مَالِهِ.

باب صد و نود و پنجم

سرّ این که مُحَرَّم در حال اضطرار می تواند از صید استفاده کند، و علت روایتی که خوردن میته را برای او تجویز نموده است

حدیث اول

۳۸۳

پدرم عليه السلام از مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَطَّار، از عمرکی، از علی بن جعفر، از برادرش موسی بن جعفر عليه السلام نقل کرده، وی می گوید: از برادرم پرسیدم: هرگاه مُحَرَّم اضطرار پیدا کند که از صید و میته استفاده کند - البته به برادرم عرض کردم: خداوند صید را در چنین حالتی حرام کرده ولی میته را حلال نموده - وظیفه اش چیست؟



فرمودند: در این حال، از صید بخورد و کفاره‌اش را بدهد، چه آن که در این صورت از مال خودش خورده است.



۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَّارٍ، عَنْ فَضَالَةَ، عَنْ أَبَانَ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ اضْطُرَّ وَهُوَ مُحَرَّمٌ إِلَى صَيْدٍ وَ مَيْتَةٍ مِنْ أَيْتِهْمَا يَأْكُلُ؟ قَالَ: يَأْكُلُ مِنَ الصَّيْدِ. قُلْتُ: فَإِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُ عَلَيْهِ وَ أَحَلَّ لَهُ الْمَيْتَةَ؟! قَالَ: يَأْكُلُ وَ يَفْذِي فَإِنَّمَا يَأْكُلُ مِنْ مَالِهِ.



حدیث دوم



(۳۸۴)

محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از فضاله، از ابان، از ابی ایوب، وی می گوید: از امام صادق عليه السلام پرسیدم: مردی در حال احرام، مضطر به خوردن از صید یا میت شده، از کدامین بخورد؟ فرمودند: از صید بخورد.

عرض کردم: استفاده از صید را خداوند بر مُحَرَّم حرام کرده، اما میت را در صورت اضطرار حلال شمرده است، چگونه از صید بخورد نه از میت؟ فرمودند: از صید استفاده کند و کفاره‌اش را بپردازد، زیرا در این صورت از مال خودش خورده است.



۳- أَبِي اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مُحَرَّمٌ قَدْ اضْطُرَّ إِلَى صَيْدٍ وَ إِلَى مَيْتَةٍ، فَمِنْ أَيْتِهْمَا يَأْكُلُ؟ قَالَ: يَأْكُلُ مِنَ الصَّيْدِ. قُلْتُ: أَلَيْسَ قَدْ أَحَلَّ اللَّهُ الْمَيْتَةَ لِمَنْ اضْطُرَّ إِلَيْهَا؟ قَالَ: بَلَى وَلَكِنْ يَفْذِي، أَلَا تَرَى أَنَّهُ إِنَّمَا يَأْكُلُ مِنْ مَالِهِ وَ يَأْكُلُ الصَّيْدَ وَ عَلَيْهِ فِدَاؤُهُ. وَ رَوَى أَنَّهُ يَأْكُلُ الْمَيْتَةَ، لِأَنَّهَا أَحَلَّتْ لَهُ، لَمْ يَحِلَّ لَهُ الصَّيْدُ.



پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از محمد بن عبدالحمید، از یونس بن یعقوب، از منصور بن حازم، وی می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: کسی در حال احرام مضطر به خوردن از صید یا میته می شود، از کدامیک می تواند استفاده کند؟ فرمودند: از صید بخورد.

عرض کردم: مگر خداوند، در حال اضطرار استفاده از میته را حلال نکرده است؟ فرمودند: آری، ولی کفاره و فدیة صید را بدهد، مگر نمی بینی که اگر از صید بخورد و بر عهده اش کفاره بیاید، در واقع از مال خود خورده است! و در روایتی آمده: در حالت اضطرار از میته استفاده کند، زیرا میته برای مضطر حلال است، ولی استفاده از صید برای او حلال نخواهد بود.

باب ۱۹۶

علة كراهة المقام بمكة

۱- أبی علیه السلام قال: حدّثنا أحمد بن إدريس، قال: حدّثنا أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن محمد بن الفضل، عن أبي الصباح الكناني، قال: سألت أبا عبد الله علیه السلام عن قول الله تعالى: ﴿وَمَنْ يَرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نَذَقَهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ﴾ فقال: كلّ ظلم يظلم به الرجل نفسه بمكة من سرقة أو ظلم أحد أو شيء من الظلم، فإنّي أراه الحاداً، و لذلك كان ينهى أن يسكن الحرم.



فلسفه کراهت داشتن اقامت در مکه

حدیث اول

۳۸۶

پدرم علیه السلام از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از محمد بن فضل، از ابو صباح کنانی، وی می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه: ﴿... وَ مَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نَذَقَهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ﴾: «و (نیز) هر که بخواهد در این سرزمین از راه حق منحرف گردد و دست به بیداد زند، ما از عذابی دردناک به او می چشانیم.»^۱

سؤال کردم؟

حضرت فرمودند: هر گونه ستمی که انسان به خودش در سرزمین مکه کند، اعم از سرقت و ظلم به دیگران و هر گونه ستم، همه اینها را الحاد^۲ [و مشمول این آیه] می دانم، و به همین خاطر است که از سکونت در حرم و مکه نهی شده است [چرا که گناه در این سرزمین کیفر سنگین تری دارد].



۲- حدَّثنا جعفر بن محمد بن مسرور علیه السلام قال: حدَّثنا الحسين بن محمد بن عامر، قال: حدَّثنا أحمد بن محمد السیاری، قال: روی جماعة من أصحابنا رفعوه إلى أبي عبد الله علیه السلام إنه كره المقام بمكة، و ذلك أن رسول الله صلی الله علیه و آله أخرج عنها، و المقيم بها يقسو

۱. سوره حج، آیه ۲۵.

۲. واژه «الحاد» در لغت به معنای انحراف از حد اعتدال است و «لحد» را از این جهت لحد گویند که حفره ای در کنار قبر و خارج از حد وسط آن است. بنابراین، منظور از جمله فوق، کسانی است که با توسل به ظلم از حد اعتدال خارج می شوند، و در آن سرزمین مرتکب خلاف می گردند، از این رو، برخی از مفسران، ظلم را در اینجا به معنای وسیع کلمه یعنی هر گونه گناه و ارتکاب حرام حتی دشنام و بدگوئی به زیردستان را در مفهوم آن داخل می دانند و می گویند: ارتکاب هر گونه گناه در آن سرزمین مقدس کیفرش شدیدتر و سنگین تر است. (تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۷۷)



قلبه حتى يأتي في غيرها.

حدیث دوم

۳۸۷

جعفر بن محمد بن مسرور رضی الله عنه از حسین بن محمد بن عامر، از احمد بن محمد سیاری نقل کرده، وی گفت: جمعی از اصحاب حدیث را به صورت مرفوع از امام صادق رضی الله عنه نقل کرده‌اند که آن بزرگوار از سکونت و اقامت در مکه کراحت داشتند، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله را از این شهر بیرون راندند، و دیگر آن که هر کس در این شهر اقامت کند، حالت گستاخی به وی دست می‌دهد و همان گناهایی که در جای دیگر می‌کرده در آنجا نیز مرتکب می‌شود، و در نتیجه سنگدل می‌گردد، مگر آن که در شهر و سرزمین دیگری اقامت کند.



۳- و عنه قال: حدثنا الحسين بن محمد، عن أحمد بن محمد السیاري، عن محمد بن جمهور، رفعه إلى أبي عبد الله رضی الله عنه قال: إذا قضى أحدكم نسكة فليركب راحلته، و ليلحق بأهله، فإن المقام بمكة يقسي القلب.

حدیث سوم

۳۸۸

جعفر بن محمد بن مسرور، از حسین بن محمد، از احمد بن محمد سیاری، از محمد بن جمهور، وی حدیث را به صورت مرفوع از امام صادق رضی الله عنه نقل کرده که آن حضرت فرمودند: به محض این که اعمالتان را در مکه به انجام رساندید بر مرکب خویش سوار شوید و به خانواده‌تان پیوندید که ماندن در آنجا موجب قساوت قلب می‌شود.



۴- أبي بن حنبل قال: حدثنا علي بن سليمان الرازي، قال: حدثنا محمد بن خالد الخزاز، عن العلاء، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر رضی الله عنه قال: لا ينبغي للرجل أن يقيم بمكة سنة. قلت: فكيف يصنع؟ قال: يتحول عنها إلى غيرها، و لا ينبغي لأحد أن يرفع بنائه فوق الكعبة.

حدیث چهارم

۳۸۹

پدرم علیه السلام از علی بن سلیمان رازی، از محمد بن خالد خزازی، از علاء، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: شایسته نیست که شخص یک سال در مکه اقامت گزیند.

محمد بن مسلم می گوید: به امام علیه السلام عرض کردم: پس چه بکند؟

فرمودند: از آنجا به مکان دیگر انتقال یابد.

سپس فرمودند: شایسته نیست که اهل مکه، خانه های خود را از کعبه بالاتر و بلندتر سازند.

باب ۱۹۷

العلة التي من أجلها يكره الاحتباء في المسجد الحرام

۱- ابي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن يحيى، عن حماد بن عثمان، قال: رأيت أبا عبدالله عليه السلام يكره الاحتباء للمحرم، قال: و يكره الاحتباء في المسجد الحرام إغظاماً للكعبة.

باب صد و نود و هفتم

سر مکروه بودن احتباء [= به حالت نشسته و دست را در زانو حلقه کردن] در مسجد الحرام

حدیث اول

۳۹۰

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن يحيى، از حماد بن عثمان، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت از این نوع نشستن [= بر نشیمنگاه خود بنشینند و رانها را به

بغل بگیرد^۱ برای مُحرم، کراحت داشتند، و فرمودند: این گونه نشستن در مسجد الحرام مکروه است؛ چه آن که بزرگداشت و تعظیم مکه اقتضا می کند این کار ترک شود.

باب ۱۹۸

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا صَارَ الرُّكُوبُ فِي الْحَجِّ أَفْضَلَ مِنَ الْمَشْيِ

۱- أَبِي عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ مُوسَى النَّخَّاسِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْحَجِّ مَاشِياً أَوْ رَاكِباً؟ قَالَ: بَلْ رَاكِباً، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله حَجَّ رَاكِباً.

باب صد و نود و هشتم

سرّ این که سواره حج نمودن از پیاده بجا آوردن آن بهتر است

حدیث اول

۳۹۱

پدرم عليه السلام از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از رفاعه بن موسی نخّاس، از امام صادق عليه السلام نقل شده که از آن حضرت سؤال شد: آیا سواره حج بجا آوردن بهتر است یا پیاده؟

حضرت فرمودند: سواره حج نمودن برتر و بهتر است؛ چه آن که رسول خدا صلى الله عليه وآله این گونه بجا آوردند.

۱. احتباء: به خود پیچیدن جامه و مانند آن، نوعی نشستن که بر نشیمنگاه خود بنشینند و دست را در زانوهای حلقه کنند، یا آنها را به جامه‌ای به خود بچسبانند. از این نوع نشستن در حال مشغول بودن امام به خطبه جمعه نهی شده است. (بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۶۱)
چنانچه از این نحو نشستن در مسجد الحرام نیز نهی شده است. (بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۶۰)



۲- و أخبرني علي بن حاتم، قال: أخبرني الحسن بن علي بن مهزيار، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن رفاعه و عبدالله بن بكير، عن أبي عبدالله عليه السلام مثله.

حدیث دوم

۳۹۲

علی بن حاتم، از حسن بن علی بن مهزیار، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از رفاعه و عبدالله بن بکیر، از امام صادق علیه السلام همانند حدیث پیشین را نقل نموده است.



۳- و عنه، قال: حدَّثنا محمد بن حمدان، قال: حدَّثنا عبدالله بن أحمد، عن ابن أبي عمير، عن رفاعه بن موسى النخاس مثله.

حدیث سوم

۳۹۳

علی بن حاتم، از محمد بن حمدان، از عبدالله بن احمد، از ابن ابی عمیر، از رفاعه بن موسی نخاس همانند حدیث پیشین را نقل کرده است.



۴- و عنه، قال: حدَّثنا محمد بن حمدان الكوفي، قال: حدَّثنا الحسن بن محمد بن سماعة، عن صفوان بن يحيى، عن سيف التمار، قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: إنا كنا نخرج مشاة فبلغنا عنك شيء فماترى؟ قال: إنَّ الناس يحجّون مشاة و يركبون. قلت: ليس ذلك أسألك. فقال: عن أي شيء تسألني؟ قلت: أيما أحب إليك أن نضع؟ قال: تركبون أحب إليّ، فإنَّ ذلك أقوى لكم على العبادة و الدعاء.

حدیث چهارم

۳۹۴

علی بن حاتم، از محمد بن حمدان کوفی، از حسن بن محمد بن سماعه، از صفوان بن یحیی، از سیف تمّار، نقل کرده، وی می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ما



پیاده به حج می‌رویم، خبری از شما به ما رسیده، خواستیم بفرمائید نظر شما در این باره چیست؟

حضرت فرمودند: مردم، هم سواره و هم پیاده به حج می‌روند.

عرض کردم: مقصودم این مطلب نبود.

فرمودند: پس در مورد چه چیز سؤال کردی؟

عرض کردم: مقصودم آن است که کدامیک از این دو [= سواره و پیاده حج انجام

دادن] نزد شما بهتر و محبوب‌تر است، ما نیز همان گونه انجام دهیم.

حضرت فرمودند: سواره به حج روید نزد من بهتر است؛ چه آن که سواره انجام

دادن حج موجب می‌گردد تا در عبادت و دعا از توان و حال بهتری برخوردار باشید.

۵- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ رحمته الله قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا

سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ

قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ رحمته الله عَنِ الْمَشْيِ أَفْضَلُ أَوِ الرُّكُوبُ؟ فَقَالَ: إِذَا كَانَ الرَّجُلُ مُوسِرًا

فَمَشْيٌ لِيَكُونَ أَقْلٌ لِنَفَقَتِهِ فَالرُّكُوبُ أَفْضَلُ.

حدیث پنجم

۳۹۵

علی بن احمد رحمته الله از احمد بن ابی عبدالله کوفی، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد

بن ابی نصر، از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر نقل کرده، وی می‌گوید: از امام

صادق رحمته الله پرسیدم: آیا پیاده به حج رفتن بهتر است یا سواره؟

فرمودند: در صورتی که شخص از توان و استطاعت مالی خوبی برخوردار باشد و

به این خاطر پیاده به حج می‌رود تا هزینه کمتری را مصرف کند، به طور مسلم سواره

رفتن در مورد چنین شخصی بهتر از پیاده رفتن به حج می‌باشد.



٦- و عنه، عن محمد بن أبي عبدالله، قال: حدثنا موسى بن عمران، عن الحسين بن سعيد، عن الفضل بن يحيى، عن سليمان، قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: إنا نريد أن نخرج إلى مكة مشاة؟

فقال: لا تمشوا أخرجوا ركباناً. فقلنا: أصلحك الله إنا بلغنا عن الحسن بن علي - صلوات الله عليه - أنه حجّ عشرين حجاً ماشياً. فقال: إن الحسن بن علي عليه السلام كان يحجّ و تساق معه الرجال.

حديث ششم

٣٩٦

علی بن احمد، از محمد بن ابی عبدالله، از موسی بن عمران، از حسین بن سعید، از فضل بن یحیی، از سلیمان نقل کرده، وی می گوید: محضر امام صادق عليه السلام عرض کردم: قصد داریم به صورت پیاده به حج مشرف شویم، بفرمائید نظر مبارک شما در این باره چیست؟

فرمودند: پیاده نروید، بلکه سواره به حج مشرف شوید.

عرض کردم: ما شنیدیم که امام حسن مجتبی عليه السلام بیست بار به صورت پیاده به حج مشرف شدند؟

فرمودند: امام حسن عليه السلام به صورت پیاده حج بجا آوردند، در حالی که کجاوه ها پیشاپیش آن حضرت حرکت می کردند.

باب ۱۹۹

العلّة التي من أجلها صار التكبير أيام التشريق بمنى

في دبر خمس عشرة صلاة و بالأمصار في دبر عشر صلوات

٥١٩

١- أبي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن يعقوب بن يزيد و محمد بن الحسن و علي بن إسماعيل، عن حماد بن عيسى، عن حريز، عن زرارة، قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام:

التكبير أيام التشريق في دبر الصلاة؟

قال: التكبير بمنى في دبر خمس عشرة صلاة من صلاة الظهر يوم النحر إلى صلاة الغداة فقال: تقول فيه: «الله أكبر الله أكبر لا إله إلا الله و الله أكبر الله أكبر على ما هدانا، و الله أكبر على ما رزقنا من بهيمة الأنعام و الحمد لله على ما أبلانا» و إنما جعل في سائر الأمصار في دبر عشر صلوات التكبير، لأنه إذا نفر الناس في نفر الأول أمسك أهل الأمصار عن التكبير، و كبر أهل منى ما داموا بمنى إلى نفر الآخر.

باب صد و نود و نهم

سرّ این که مستحب است ایام تشریق در منی به دنبال پانزده نماز
تکبیر بگویند، و در غیر منی [دیگر شهرها] به دنبال ده نماز

حدیث اول

٣٩٧

پدرم عليه السلام از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید و محمد بن حسین و علی بن اسماعیل، از حماد بن عیسی، از حرّیز، از زرارہ نقل کرده، وی گفت: به امام باقر عليه السلام عرض کردم: آیا تکبیر در ایام تشریق به دنبال هر نماز گفته می شود؟
حضرت فرمودند: در منی به دنبال پانزده نماز، گفتن تکبیر مستحب است، یعنی بعد از نماز ظهر روز عید قربان [= روز دهم ذیحجه] آغاز می شود و بعد از نماز صبح روز سیزدهم خاتمه می یابد.

و آن تکبیر و ذکر، این است: «الله أكبر الله أكبر، لا إله إلا الله و الله أكبر، على ما هدانا، و الله أكبر على ما رزقنا من بهيمة الأنعام والحمد لله على ما أبلانا».

البته تکبیر در این پانزده نوبت مخصوص کسانی است که در سرزمین «منی» و ایام حج باشند، اما کسانی که در سایر بلادند، این تکبیرات را تنها بعد از ده نماز می خوانند، یعنی از نماز روز عید شروع می شود و به نماز صبح روز دوازدهم ختم می گردد.

باب ۲۰۰

العلّة التي من أجلها

صار الركن الشامي متحركاً في الشتاء و الصيف

۱- أبي عبد الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن الحسين بن إسحاق التاجر، و عن علي بن مهزيار، عن الحسن بن الحصين، عن محمد بن فضيل، عن العرزمي، قال: كنت مع أبي عبد الله عليه السلام جالساً في الحجر تحت الميزاب، و رجل يخاصم رجلاً، و أحدهما يقول لصاحبه: و الله ما ندري من أين تهب الريح، فلما أكثر عليه، قال له أبو عبد الله عليه السلام: هل تدري من أين تهب الريح؟ فقال: لا، ولكن أسمع الناس يقولون. فقلت: أنا لأبي عبد الله عليه السلام من أين تهب الريح؟

فقال: إنّ الريح مسجونة تحت هذا الركن الشامي، فإذا أراد الله تعالى أن يرسل منها شيئاً أخرجه: أما جنوباً فجنوب، و أما شمالاً فشمال، و أما صباء فصباء، و أما دبوراً فدبور. ثم قال: و آية ذلك إنك لا تزال ترى هذا الركن متحركاً أبداً في الشتاء و الصيف و الليل و النهار.

باب دویستم

سرّ متحرّک بودن رکن شامی در زمستان و تابستان

حدیث اول

۳۹۸

پدرم از محمد بن یحیی عطار، از حسین بن اسحاق تاجر، و از علی بن مهزیار، از حسن بن حصین، از محمد بن فضیل، از عرزمی نقل کرده، وی گفت: در حجر اسماعیل، زیر ناودان با امام صادق علیه السلام نشسته بودیم، در این اثنا مردی با مردی دیگر به گفتگو و بحث پرداختند، یکی از آن دو به دیگری می گفت: به خدا سوگند،

نمی دانیم باد از کجا می وزد، وقتی این بحث و گفتگو به درازا کشید، امام صادق علیه السلام فرمودند: آیا می دانی باد از کجا می وزد؟

عرض کردم: خیر، در این خصوص از مردم سخنانی شنیدم، اما صحت و سقم آن را نمی دانم.

پس به حضرت عرض کردم: از کجا باد می وزد؟

حضرت فرمودند: باد زیر این رکن شامی^۱ محبوس است، هر گاه خداوند اراده کند بخشی از آن را آزاد کرده و از سمتی بیرون می فرستد، یا از سوی جنوب که در این حالت از سمت جنوب می وزد، یا از طرف شمال آن را رها و آزاد می سازد که در این صورت از ناحیه شمال می وزد، و در صورتی که از طرف مشرق آن را بیرون آورد، باد شرقی می وزد و چنانچه از سمت مغرب آن را رها سازد، باد غربی می وزد. آنگاه افزودند: علامت و نشان این رکن آن است که همواره - در زمستان و تابستان، روز و شب - متحرک است.

باب ۲۰۱

العلّة التي من أجلها صار البيت مرتفعاً يصعد إليه بالدرج

۱- ابي عبد الله قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن أبي عمير، عن أبي علي صاحب الأنماط، عن أبان بن تغلب، قال: لما هدم الحجاج الكعبة

۱. «کعبه» دارای چهار رکن است:

الف: رکن شمالی - زمانی که طواف کنندگان از درب بیت عبور کنند، در قسمت شمال شرقی اندکی به حجر اسماعیل مانده به نقطه ای می رسند که به آن رکن شامی یا عراقی گویند و چون در قسمت شمال کعبه قرار گرفته به نام «رکن شمالی» نیز از آن یاد می کنند.

ب: رکن جنوبی - که قبل از رکن شرقی واقع است و از آن به «رکن یمانی» نیز نام می برند.

ج: رکن شرقی - و آن رکنی است که حجر الأسود در آن نصب گردیده است.

د: رکن غربی - و آن رکنی است که بعد از حجر اسماعیل واقع شده است.

فرّق الناس ترابها فلمّا صاروا إلى بنائها، و أرادوا أن يبنوها خرجت عليهم حيّة، فمنعت الناس البناء حتى انهزموا، فأتوا الحجّاج فأخبروه، فخاف أن يكون قد منع بنائها فصعد المنبر، ثم أنشد الناس، و قال: أنشد الله عبداً عنده ممّا ابتلينا به علم لمّا أخبرنا به؟ قال: فقام إليه شيخ، فقال: إن يكن عند أحد علم فعند رجل رأيته جاء إلى الكعبة فأخذ مقدارها ثم مضى. فقال الحجّاج من هو؟ فقال: علي بن الحسين عليه السلام. فقال: معدن ذلك، فبعث إلى علي بن الحسين عليه السلام فأتاه فأخبره بما كان من منع الله إتياء البناء، فقال له علي بن الحسين: يا حجّاج عمدت إلى بناء إبراهيم و إسماعيل، فألقيته في الطريق و انتهيته، كأنك ترى أنّه تراث لك، أصعد المنبر فأنشد الناس أن لا يبقى أحد منهم أخذ منه شيئاً إلا ردّه.

قال: ففعل فأنشد الناس أن لا يبقى أحد منهم أخذ منه شيئاً إلا ردّه. قال: فردّوه، فلمّا رأى جميع التراب أتى علي بن الحسين فوضع الأساس و أمرهم أن يحفروا. قال: فتغييت الحية عنهم و حفروا حتى انتهوا إلى مواضع القواعد، فقال لهم علي بن الحسين: تنحّوا فتنحّوا فدنا منها، فغطاها بثوبه، ثم بكى ثم غطاها بالتراب بيد نفسه، ثم دعا الفعلة، فقال: ضعوا بناءكم فوضعوا البناء، فلمّا ارتفعت حيطانه أمر بالتراب فألقى في جوفه، فلذلك صار البيت مرتفعاً يصعد إليه بالدرج.

باب دویست و یکم

سرّ مرتفع شدن خانه خدا به گونه ای که با بالا رفتن
از نردبان می توان به آن دست یافت

حدیث اول

۳۹۹



علی صاحب أنماط، از ابان بن تغلب، وی می‌گوید: پس از آن که حجاج^۱ کعبه را خراب کرد، مردم خاک‌های آن را بین خود تقسیم کردند، بعدها که تصمیم گرفتند کعبه را از نو بنا کنند، ماری از زمین بیرون آمد و آنها را از ساختن کعبه باز داشت به گونه‌ای که مردم با دیدن این صحنه، فرار کردند و نزد حجاج رفتند و ماجرا را برای او تعریف کردند، وی ترسید از این که از ساختن کعبه محروم گردد، بر فراز منبر رفت و مردم را فرا خواند و گفت: خدا رحمت کند بنده‌ای را که بداند چاره آنچه ما بدان مبتلا گشته‌ایم چیست و ما را از آن باخبر سازد!

ابان می‌گوید: پیرمردی از میان جمعیت برخاست و گفت: چاره این کار نزد همان کسی است که دیدم به سمت کعبه آمد، اندازه آن را گرفت و رفت. حجاج گفت: او کیست؟ پیرمرد در پاسخ گفت: وی حضرت زین العابدین امام سجاد^{علیه السلام} است. حجاج گفت: بی گمان او گنجینه و اساس این کار است، از این رو، کسی را نزد حضرت فرستاد و از ایشان تقاضا کرد تا چاره‌ای بیاندیشند. حجاج گفت: خداوند او را از ساختن کعبه محروم و ممنوع کرده است!

امام زین العابدین^{علیه السلام} فرمودند: ای حجاج! بنائی که حضرت ابراهیم و اسماعیل آن را ساخته بودند، منهدم کردی، خاک‌هایش را در مسیر آمد و شد مردم ریختی و آن را غارت کردی، گویا پنداشتی که میراث تو است! اینک وظیفه‌ات آن است که به مردم بگویی، کسی چیزی از خاک‌های کعبه را نزد خود نگه نداشته، بلکه آنچه هست برگردانند.

۱. حجاج بن یوسف بن حکم ثقفی، مکنی به «ابو محمد» (۹۵۴۰ هـ = ۶۶۰ - ۷۱۴ م) از بیدادگران دولت اموی و نامش در تاریخ به عنوان نمونه ظلم و بیداد ثبت گردیده است، چنان که روزی عبدالملک به او گفت: هیچ کس نیست که عیب خود نداند، تو عیب خویش بازگو! حجاج گفت: ای امیر مؤمنان! مرا از این امر معاف دار. گفت: چاره‌ای نیست، باید بگویی. گفت: من لجوج، کینه‌توز و حسودم! عبدالملک گفت: بدتر از آنچه که گفتی در شیطان هم نباشد. (معارف و معاریف، ج ۴، ص ۳۸۸)

حجّاج به دستور امام علیه السلام مردم را فرا خواند و سوگند داد، همه خاک‌های کعبه را تحویل دهند، مردم نیز چنین کردند و خاک‌ها در یک محل جمع شد، حجّاج نزد امام علیه السلام آمد و از ایشان تقاضا کرد هر گونه صلاح می‌داند عمل کند، حضرت اساس و پایه کعبه را وضع نمود، سپس دستور داد آن را حفر نمایند، بعد از فرمان امام علیه السلام، مار از آن مکان دور شد، و آنان پایه کعبه را گود کرده تا به ستون‌ها رسیدند، حضرت به آنان دستور داد تا از آن نقطه دور شوند، آنان نیز امتثال امر کردند، خود حضرت نزدیک آمد و با لباس خویش روی جایگاه ستون‌ها را پوشانده، سپس گریست، بعد روی ستون‌ها را خاک ریخته و آنها را پوشاند، آنگاه کارگران را فراخواند و فرمود: ساختمان را بنا کنید، آنها نیز به دستور حضرت، ساختمان کعبه را بنا کرده و دیوارها را بالا آوردند، وقتی دیوارها بالا آمد، حضرت فرمان دادند تا خاک‌ها را داخل بنا بریزند، از این رو، کعبه مرتفع و بلند گردید به گونه‌ای که با نردبان می‌توان به آن رسید.

باب ۲۰۲

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا هَدَمْتُ قَرِيشَ الْكَعْبَةِ

۱- حدّثنا محمد بن علی ماجیلویه، عن عمّه محمد بن ابی القاسم، عن أحمد بن ابی عبدالله، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن ذكره، عن أبي عبدالله علیه السلام قال: إنّما هدمت قريش الكعبة، لأنّ السيل كان يأتيهم من أعلا مكة فيدخلها فانصدعت

باب دویست و دوم

علت این که قریش، کعبه را بازسازی کردند

حدیث اول

محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبدالله،



از پدرش، از ابن ابی عمیر، از کسی که نامش را برده، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: سرّ این که قریش، کعبه را منهدم کردند، آن بود که غالباً سیل از بالا مکّه به سمت خانه خدا سرازیر می‌گشت و بدین ترتیب وارد کعبه می‌شد و آن را در بر می‌گرفت [از این رو، قریش تصمیم گرفتند آن را به گونه‌ای بنا کنند که از این خطر محفوظ ماند].

باب ٢٠٣

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَمُرُّ فِي كُلِّ حَجَّةٍ مِنْ حَجَّجِهِ بِالْمَأْزَمِينَ فَيَنْزِلُ فِيَبُولُ، وَالْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا صَارَ الدُّخُولُ إِلَى الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ مِنْ بَابِ بَنِي شَيْبَةَ، وَالْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا صَارَ التَّكْبِيرُ يَذْهَبُ بِالضُّغَاطِ، وَالْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا صَارَ الصَّرُورَةُ يَسْتَحَبُّ لَهُ دُخُولُ الْكَعْبَةِ، وَالْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا صَارَ الْحَلْقُ عَلَى الصَّرُورَةِ وَاجِباً، وَالْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا يَسْتَحَبُّ لِلصَّرُورَةِ أَنْ يَطَأَ الْمُشْعَرَ بِرِجْلِهِ

١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السَّنَانِي، وَ عَلِيٌّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الدَّقَاقِ، وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمَكْتَبِ، وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقِ، وَ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ رحمهم الله قَالُوا: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنُ زَكْرِيَا الْقَطَّانُ، قَالَ: حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بَهْلُولٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعَبْدِيِّ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مَهْرَانَ، قَالَ: قُلْتُ لَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام: كَمْ حَجَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ: عَشْرِينَ حَجَّةً مُسْتَتَرّاً، فِي كُلِّ حَجَّةٍ يَمُرُّ بِالْمَأْزَمِينَ فَيَنْزِلُ فِيَبُولُ. فَقُلْتُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ! وَلَمْ كَانَ يَنْزِلُ هُنَاكَ فِيَبُولُ. قَالَ: لِأَنَّهُ أَوَّلُ مَوْضِعٍ عَبْدٌ فِيهِ الْأَصْنَامُ، وَ مِنْهُ أَخَذَ الْحَجَرُ الَّذِي نَحْتُ مِنْهُ هَبْلَ الَّذِي رَمَى بِهِ عَلِيُّ عليه السلام مِنْ ظَهْرِ الْكَعْبَةِ، لَمَّا عَلَا ظَهْرَ رَسُولِ اللَّهِ فَأَمَرَ بِدَفْنِهِ عِنْدَ بَابِ بَنِي شَيْبَةَ، فَصَارَ الدُّخُولُ إِلَى الْمَسْجِدِ مِنْ بَابِ بَنِي شَيْبَةَ سَنَةً لِأَجْلِ ذَلِكَ.

قال سليمان: فقلت: فكيف صار التكبير يذهب بالضغاط هناك؟ قال: لأن قول العبد:



الله أكبر معناه الله أكبر من أن يكون مثل الأصنام المنحوتة و الآلهة المعبودة دونه، و أنّ إبليس في شياطينه يضيّق على الحاجّ مسلكهم في ذلك الموضع، فإذا سمع التكبير طار مع شياطينه، و تبعهم الملائكة حتى يقعوا في اللجة الخضراء.

فقلت: فكيف صار الصرورة يستحبّ له دخول الكعبة، دون من قد حجّ؟ فقال: لأنّ الصرورة قاضی فرض مدعو إلى حجّ بیت الله، فيجب أن يدخل البيت الذي دعي إليه ليكرم فيه. قلت: فكيف صار الحلق عليه واجباً دون من قد حجّ؟ فقال: ليصير بذلك موسماً بسمّة الآمنين، ألا تسمع الله تعالى يقول: ﴿لَتَدْخُلَنَّ المسجد الحرام إن شاء الله آمنين محلقين رؤسكم و مقصّرين لا تخافون﴾. قلت: فكيف صار وطىء المشعر عليه واجباً؟ قال: ليستوجب بذلك وطىء بحبوحة الجنة.

باب دویست و سوّم

سرّ این که رسول خدا ﷺ در تمام حج های خود چون به منطقه «مازمین» می رسید از مرکب پیاده می شد و آنجا رفع حصر (ادرار) می کرد، علت این که مستحب است هنگام ورود به مسجدالحرام از باب «بنی شیبه» وارد شوند، جهت این که گفتن تکبیر، از شدت فشار و سختی می کاهد، سرّ این که مستحب است کسی که نخستین بار به حجّ مشرف می شود، وارد کعبه شود، و علت تراشیدن سر برای کسی که اولین بار به حجّ مشرف می گردد، و علت این که مستحب است کسی که بار اول حج اوست، با پای خود محکم بر زمین مشعر بکوبد و قدم بر آن گذارد

حدیث اول

۴۰۱

محمد بن احمد سنائی و علی بن احمد بن محمد دقاق و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب و علی بن عبدالله و راق و احمد بن حسن قطان از ابی عباس



احمد بن يحيى بن زكريا قطان، از بكر بن عبدالله بن حبيب، از تميم بهلول، از پدرش، از ابي حسن عبدی، از سليمان بن مهران، وی می گوید: از امام صادق عليه السلام پرسیدم: رسول خدا صلى الله عليه وآله چند حج بجا آوردند؟

فرمودند: بیست حج به طور پنهانی بجا آوردند و در تمام این موارد چون به «مأزمین»^۱ می رسیدند از مرکب پیاده می شدند و در آنجا رفع حصر می کردند.

عرض کردم: چرا آنجا پیاده می شدند و به این عمل اقدام می کردند؟ فرمودند: برای این که نخستین مکانی بود که اعراب بت ها را می پرستیدند و سنگی که بت «هبل»^۲ را ساختند از آن مکان آورده بودند.

راوی می گوید: عرض کردم: سر این که تکبیر گفتن زائران هنگام وارد شدن به مسجد از درب بنی شیبه از شدت فشار جمعیت می کاهد، چیست؟

فرمودند: وقتی بنده می گوید: «الله اکبر» معنایش آن است که خدا بزرگتر از این است که چونان بت های تراشیده شده یا خدایان دروغین باشد، و چون ابلیس با

۱. تشبیه مأزم، راه تنگ و باریکی است که میان دو کوه قرار گرفته و آن حدّ نهائی مشعر از سمت عرفات است.

امام صادق عليه السلام فرمود: هر که از مأزمین عبور کند و در دلش تکبری نباشد خداوند او را می آمرزد. عرض شد: تکبر چیست؟ فرمود: این که مردم را حقیر شمارد، و پیروی از حق را بی خردی بداند. از آن حضرت روایت شده که رسول خدا در تمام حجهایش چون به مأزمین می رسید از مرکب پیاده می شد و ادرار می کرد. (معارف و معاریف، ج ۹، ص ۵۰)

۲. نام بتی است که در جاهلیت دو قبیله «بنی کنانه» و «قریش» آن را پرستش می نمودند، مجسمه این بت به صورت انسانی که دست راستش شکسته باشد، بود و در درون کعبه تعبیه شده بود که در جریان فتح مکه به همراه دیگر بتها منهدم گردید.

این بت، بزرگترین بت عرب جاهلی بوده که خزیمه بن مدرکه آن را نصب کرده بود. نقل است: سنگی که بت هبل را از آن تراشیدند از کوه مأزمین بوده، و چون علی عليه السلام آن را از بام کعبه به زمین افکند، پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود، آن را به باب «بنی شیبه» دفن کنند، لذا مستحب است که از این در، به مسجد الحرام وارد شوند که به زیر پاها لگدکوب شود. (بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۳۹۸)



پیروان و دستیاران خود در همین مکان راه را بر زائران و حاجیان تنگ و باریک می‌کند، وقتی بانگ تکبیر زائران را می‌شنوند، از ترس و وحشت آن محل را رها کرده و از آنجا می‌گریزند، فرشتگان نیز به تعقیب آنها پرداخته تا سرانجام به رود نیل می‌افتند.

راوی می‌گوید: عرض کردم: چرا برای کسی که نخستین بار به حج مشرف می‌شود، مستحب است داخل کعبه شود؟!

فرمودند: زیرا چنین شخصی را به این دعوت فرا خوانده‌اند که به عزم زیارت بیت الله به آنجا رود، لذا سزاوار است وارد خانه‌ای شود که وی را به آن خانه دعوت کرده‌اند تا بدین وسیله از وی تجلیل و اکرام به عمل آید.

عرض کردم: به چه جهت تراشیدن سر تنها برگشتی واجب است که برای نخستین بار به حج مشرف می‌شود؟

حضرت فرمودند: زیرا وی با اقدام به این عمل، در زمره ایمن یافتگان قرار می‌گیرد، و شاهد بر این سخن، قرآن مجید است که می‌فرماید: ﴿...لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ...﴾: «به طور قطع همه شما به خواست خدا وارد مسجدالحرام می‌شوید در نهایت امنیت و در حالی که سرهای خود را تراشیده یا کوتاه کرده‌اید، و از هیچ کس ترس و وحشتی ندارید».^۱

راوی می‌گوید: عرض کردم: چرا کسی که نخستین بار به حج مشرف می‌شود، سزاوار است وقتی وارد مشعر می‌شود، با پای خود محکم بر زمین مشعر گام نهاده و قدم در آن گذارد؟!

فرمودند: تا با این عمل، همچنان ثابت قدم و استوار بوده و بتواند در وسط بهشت گام نهاده و وارد آن شود.

باب ٢٠٢

العلّة التي من أجلها جعلت أيام منى ثلاثة

١- حدّثنا أبي و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد، قالا: حدّثنا سعد بن عبد الله، قال: حدّثنا إبراهيم بن هاشم، قال: حدّثنا محمد بن أبي عمير، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال لي أتدري لم جعلت أيام منى ثلاثاً؟ قال: قلت: لأي شيء جعلت فداك، ولماذا؟ قال لي: من أدرك شيئاً منها أدرك الحجّ. قال محمد بن علي بن الحسين مصنّف هذا الكتاب: جاء هذا الحديث هكذا فأوردته في هذا الموضع لما فيه من ذكر العلّة و تفرد بروايته إبراهيم بن هاشم، و أخرجه في نوادره. و الذي أفتى به و أعتمده في هذا المعنى ما حدّثنا به شيخنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصفّار، عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن أبي عمير، عن جميل بن درّاج، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من أدرك المشعر الحرام يوم النحر قبل زوال الشمس فقد أدرك الحجّ، و من أدركه يوم عرفة قبل زوال الشمس فقد أدرك المتعة.

باب دويست و چهارم

سرّ این که زمان توقّف در «منی» سه روز می باشد

حدیث اول

٢٠٢

پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن وليد، از سعد بن عبد الله، از ابراهيم بن هاشم، از محمد بن ابی عمير، از برخی اصحابش، از امام صادق عليه السلام نقل کرده، راوی می گوید: حضرت صادق عليه السلام به من فرمودند: آیا می دانی به چه جهت زمان توقّف در «منی» سه روز است؟ عرض کردم: قربانت شوم، برای چه؟



فرمودند: کسی که بخشی از این زمان را در «مینی» درک کند، همه حج را درک کرده است.

جناب مصنف می‌فرماید: این خبر به همین صورت نقل شده و چون بیانگر علت بوده آن را در این موضع ذکر کرده‌ام و از جمله روایاتی است که تنها جناب ابراهیم بن هاشم آن را نقل کرده و غیر او، نقل نکرده است، وی این روایت را در نوادرش ثبت و ضبط نموده، اما آن چه من به او اعتماد نموده و بر اساس آن فتوی می‌دهم، روایتی است که استاد ما، شیخ محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمته الله نقل نموده، وی چنین عنوان کردند: محمد بن حسن صفار، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از جمیل بن دراج، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

کسی که روز دهم «عید قربان» پیش از زوال آفتاب، مشعر را درک کند، حج را درک کرده، و آن که روز عرفه «روز نهم ذیحجه» پیش از زوال آفتاب، مشعر را درک کند، عمره را درک کرده است.

باب ۲۰۵

العلة التي من أجلها لا يجوز للرجل أن يدهن
حين يريد الإحرام بدهن فيه مسك أو عنبر

۱- حدثنا أبي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد و عبدالله ابني محمد بن عيسى، عن محمد بن أبي عمير، عن حماد بن عثمان التائب، عن عبيد الله بن علي بن الحلبي، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: لا تدهن حين تريد أن تحرم بدهن فيه مسك ولا عنبر من أجل أن ريحه تبقى في رأسك من بعد ما تحرم، و ادهن بما شئت من الدهن حين تريد أن تحرم، فإذا أحرمت فقد حرم عليك الدهن حتى تحلّ.

باب دویست و پنجم

سرّ این که هنگام پوشیدن جامه احرام نمی توان بدن را
با روغن معطر - همچون مشک و عنبر - خوشبو ساخت

حدیث اول

۴۰۳

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد و عبدالله فرزندان محمد بن عیسی، از
محمد بن ابی عمیر، از حماد بن عثمان ناب، از عبیدالله بن علی حلبی، از امام
صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: هر گاه خواستی مُحرم شوی، از روغنی
که از ماده خوشبوکننده همچون مشک و عنبر به دست آمده، استعمال نکن و آن را
به بدن خود نمال، ولی مالیدن روغن غیر معطر به بدن اشکالی ندارد، البته وقتی
خواستی مُحرم شوی، روغن بر تو حرام می شود تا زمانی که از احرام بیرون بیایی و
مُحلّ شوی.

باب ۲۰۶

العلة التي من أجلها لا يؤخذ الطير الأهلي إذا دخل الحرم

۱- حدّثنا أبي عليه السلام قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أيوب بن نوح، عن صفوان بن
يحيى، عن معاوية بن عمّار، عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه سئل عن طير أهلي أقبل فدخل
الحرم؟ قال: لا يمسّ، لأنّ الله تعالى يقول: ﴿وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾.



سرّ این که وقتی پرنده اهلی وارد حرم شد،
گرفتن و صید آن جایز نیست



حدیث اول



۴۰۴

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از ایوب بن نوح، از صفوان بن یحیی، از معاویه بن
عمار، از امام صادق علیه السلام نقل کرده، وی می گوید از امام علیه السلام سؤال شد: هر گاه پرنده اهلی
وارد حرم شود، حکمش چیست؟

فرمودند: نباید آن را گرفت، چه آن که خداوند در قرآن می فرماید: ﴿فِيهِ آيَاتٌ
بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا...﴾: «در آن نشانه های روشن، از جمله مقام
ابراهیم است؛ و هر کس داخل آن (خانه خدا و حرم) شود، در امان خواهد بود».^۱

مرکز تحقیقات فقهی و حقوقی

۱. سوره آل عمران، آیه ۹۷. ابراهیم علیه السلام بعد از بنای خانه کعبه امنیت شهر «مکه» را از خداوند
درخواست نموده، گفت: ﴿رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا﴾: «پروردگارا! این سرزمین را سرزمین امن و
امانی قرار بده». (سوره ابراهیم آیه ۳۵)

خداوند دعای ابراهیم علیه السلام را اجابت کرد و آن را یک مرکز امن قرار داد که هم مایه آرامش روح و
امنیت اجتماعی مردمی است که به آنجا می آیند و از آن الهام می گیرند و هم از نظر قوانین مذهبی،
امنیت آن، چنان محترم شمرده شده که هر گونه جنگ و مبارزه در آن ممنوع است.

مخصوصاً در اسلام، کعبه و حرم به عنوان یک مأمن و پناهگاه شناخته شده و حتی حیوانات این
سرزمین از هر نظر باید در امنیت باشند و کسی مزاحم آنها نشود، اشخاصی که به آن پناه می برند نیز
در امان هستند حتی اگر قاتل و جانی باشند نمی توان متعرض آنها شد، ولی برای این که این احترام
خاص خانه خدا مورد سوء استفاده قرار نگیرد، و حق مظلومان پایمال نگردد، اگر افراد جنایتکار و
مجرمی به آن پناهنده شوند دستور داده شده آنها را از نظر آب و غذا در مضیقه قرار دهند، تا مجبور
گردند آنجا را ترک گویند، آنگاه آنها را به کیفر برسانند. (تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۴)



باب ٢٠٧

العلّة التي من أجلها أذن رسول الله للعبّاس أن يلبث بمكة ليالي منى

١- أبي و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد (رضي الله عنهما) قالوا: حدثنا سعد بن عبدالله، عن الهيثم بن أبي مسروق النهدي، عن الحسن بن محبوب، عن علي بن رثاب، عن مالك بن أعين، عن أبي جعفر عليه السلام أن العباس استأذن رسول الله ﷺ أن يلبث بمكة ليالي منى، فأذن له رسول الله ﷺ من أجل سقاية الحاج.

باب دويست و هفتم

سرّ این که رسول خدا ﷺ به عباس اجازه دادند
- در ایام توقف در منی - در مکه بماند

حديث اول

٤٠٥

پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن وليد (رضي الله عنهما) از سعد بن عبدالله، از هيثم بن ابی مسروق نهدي، از حسن بن محبوب، از علی بن رثاب، از مالک بن أعين، از امام باقر عليه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: عباس از رسول خدا ﷺ اجازه خواستند در ایام توقف در منی، در مکه بماند، پیامبر اکرم ﷺ نیز به وی اجازه دادند، زیرا وی عهده‌دار منصب سقاية الحاج [= آب دادن به زائران و حاجیان] بود.^۱

۱. ضرورت و نیاز شدید حاجیان در ایام حج به آب آن هم در آن سرزمین خشک، سوزان و کم آب که غالب ایام سال هوا گرم است به این موضوع «سقایات حاج» اهمیت خاصی می‌داد، و کسی که سرپرست این مقام بود، طبعاً از موقعیت ویژه‌ای برخوردار می‌شد؛ چرا که خدمت او به حجاج یک خدمت حیاتی به شمار می‌رفت.

هم چنین «کلید داری» و عمران و آبادی مسجدالحرام که مقدس‌ترین و بزرگ‌ترین کانون مذهبی



باب ۲۰۸

العلة التي من أجلها لم يبت أمير المؤمنين عليه السلام
بمكة إذ هاجر منها حتى قبض

۱- حدَّثنا أبي عليه السلام قال: حدَّثنا أحمد بن إدريس، عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري، عن محمد بن معروف، عن أخيه عمر، عن جعفر بن عقبة، عن أبي الحسن عليه السلام قال: إنَّ علياً عليه السلام لم يبت بمكة بعد إذ هاجر منها حتى قبضه الله عزَّ وجلَّ إليه. قال: قلت له: و لم ذاك؟ قال: يكره أن يبيت بأرض قد هاجر منها رسول الله صلى الله عليه وآله فكان يصلي العصر و يخرج منها و يبيت بغيرها.

باب دویست و هشتم

سرّ این که امیر مؤمنان عليه السلام پس از هجرت از مکه
هیچگاه شب را در آن بیتوته نکردند

حدیث اول

۴۰۶

پدرم عليه السلام از احمد بن ادريس، از محمد بن احمد بن يحيى بن عمران اشعري، از محمد بن معروف، از برادرش عمر، از جعفر بن عقبة، از امام موسى كاظم عليه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: حضرت علی عليه السلام پس از هجرت از مکه تا زمانی که از این دنیا رحلت کردند، شب را در آن به صبح نرسانده و در آن بیتوته نکردند.

راوی می گوید: به امام عليه السلام عرض کردم: سرّش چه بود؟

فرمودند: امیر مؤمنان عليه السلام کراهت داشتند در سرزمینی که پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله از آن

→ حتی در زمان جاهلیت محسوب می شد، احترام فوق العاده ای برای شخص یا اشخاصی که متصدی آن بودند، برمی انگيخت. با همه اینها، قرآن مجید می گوید: ایمان به خدا و جهاد در راه او از تمام این کارها برتر و بالاتر است. (تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۳۸۵)

هجرت کرده‌اند، بیتوته کنند، لذا نماز عصر خود را در مکه می‌خواندند و از آن شهر خارج می‌شدند و شب را در غیر آن شهر به صبح می‌رساندند.

باب ۲۰۹

العلة التي من أجلها لا يجوز للمحرم
أن يظل على نفسه من غير علة

۱- حدثنا محمد بن الحسن عليه السلام قال: حدثنا الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد، عن حماد، عن عبدالله بن المغيرة، قال: قلت لأبي الحسن الأول عليه السلام: أظل و أنا محرم؟ قال: لا. قلت: فأظل و أكفر؟ قال: لا. قلت: فإن مرضت؟ قال: ظل و كفر، ثم قال: أما علمت أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: ما من حاج يضحى ملبياً حتى تغيب الشمس إلا غابت ذنوبه معها.

باب دویست و نهم

سر این که برای محرم جایز نیست بدون عذر از سایبان استفاده کند

حدیث اول

۴۰۷

محمد بن حسن عليه السلام از حسین بن حسن بن أبان، از حسین بن سعيد، از حماد، از عبدالله بن مغیره، وی می‌گوید: از امام موسی کاظم عليه السلام پرسیدم: آیا در حال احرام می‌توانم از سایبان استفاده کنم؟ فرمودند: خیر.

عرض کردم: اگر بیمار گردم چطور؟ فرمودند: در این صورت کفاره بده و از سایبان استفاده کن.

آنگاه فرمودند: آیا می‌دانی رسول خدا ﷺ فرمودند: هیچ حاجی و زائری نیست که در طول روز تا غروب آفتاب در حال تلبیه گفتن باشد، مگر آن که با پنهان شدن آفتاب، گناهانش نیز پنهان و از بین می‌رود.^۱

باب ۲۱۰

نوادِر علل الحجّ

۱- اَبی بکرؓ قال: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ رَبِيعٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ نَاسًا مِنْ هَؤُلَاءِ الْقَصَاصِ يَقُولُونَ: إِذَا حَجَّ رَجُلٌ حَجَّهُ ثُمَّ تَصَدَّقَ وَ وَصَلَ كَانَ خَيْرًا لَهُ، فَقَالَ: كَذَبُوا، لَوْ فَعَلَ هَذَا النَّاسُ لَعَطَّلَ هَذَا الْبَيْتَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ هَذَا الْبَيْتَ قِيَامًا لِلنَّاسِ.

۱. مهم‌ترین فلسفه حج، همان دگرگونی اخلاقی است که در انسان‌ها به وجود می‌آورد. مراسم «احرام» انسان را به کلی از تعیّنات مادی و امتیازات ظاهری و لباس‌های رنگارنگ و زر و زیور بیرون می‌آورد و با تحریم لذّت و پرداختن به خودسازی که از وظائف محرم است او را از جهان ماده جدا کرده و در جهانی از نور، روحانیت و صفا فرو می‌برد، و آنها را که در حال عادی بار سنگین امتیازات موهوم، درجه‌ها و مدال‌ها را بر دوش خود احساس می‌کنند، یک مرتبه سبک‌بار، راحت و آسوده می‌سازد.

دیگر مراسم حج نیز علاقه‌های معنوی انسان را لحظه به لحظه با خدایش محکم‌تر و قوی‌تر می‌سازد، او را از گذشته تاریک و گناه‌آلودش بریده و به آینده‌ای روشن و پر از صفا و نور پیوند می‌دهد. بی‌جهت نیست که در روایات اسلامی می‌خوانیم: کسی که حج را به طور کامل انجام دهد، «يَخْرُجُ مِنْ ذَنْبِهِ كَهَيئَةِ يَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ» از گناهان خود بیرون می‌آید، همانند روزی که از مادر متولد شده است. آری، حج برای مسلمانان یک تولد ثانوی است، تولدی که آغازگر یک زندگی نوین انسانی در فروغ معنویت و رستگاری می‌باشد.

البته این برکات و آثار، نه برای کسانی است که از حج تنها به پوسته‌ای از آن قناعت کرده، و مغز آن را به دور افکنده‌اند، و نه برای آنها که حج را وسیله تفریح، سیر و سیاحت و یا تظاهر و ریا و تهیه وسائل مادی شخصی قرار داده، و هرگز به روح آن واقف نشده‌اند، سهم آنها همان است که به آن رسیده‌اند.

(تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۹۰)



باب دویست و دهم

ذکر پاره‌ای از نوادر اسرار حج

حدیث اول

۴۰۸

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حماد، از ربیع، از عبدالرحمن بن ابی عبدالله، وی می‌گوید: محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم: گروهی از داستان سرایان و قصه پردازان می‌گویند: وقتی شخصی یک بار به حج مشرف شده، دیگر لزومی ندارد که این عمل را تکرار کند، بلکه باید به جای آن صدقه دهد و صله رحم بجا آورد که این گونه اعمال به مراتب از حج برتر و بالاتر است!! حضرت فرمودند: اگر مردم این کار را بکنند، این بیت [= خانه خدا] تعطیل می‌شود، در حالی که خداوند، کعبه را وسیله‌ای برای استواری و سامان بخشیدن به کار مردم قرار داده است.

[حج همان عبادتی است که امیر مؤمنان علیه السلام آن را «پرچم» و شعار مهم اسلام نامیده و در وصیت خویش فرموده: «وَاللّٰهُ اللّٰهُ فِی بَیْتِ رَبِّکُمْ لَا تُخْلَوْهُ مَا بَقِیْتُمْ فَإِنَّهُ إِنْ تُرِكَ لَمْ تُنَظَرُوا: خدا را خدا را! در مورد خانه پروردگارتان تا آن هنگام که هستید آن را خالی نگذارید که اگر خالی گذارده شود مهلت داده نمی‌شوید (و بلای الهی شما را فرا خواهد گرفت)».^۱

و به خاطر اهمیت این موضوع است که فصلی در روایات اسلامی تحت این عنوان گشوده شده است که اگر یک سال مسلمانان بخواهند حج را تعطیل کنند بر حکومت اسلامی واجب است با اجبار آنها را به مکه بفرستد.^۲

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۷، وصیت حضرت علی علیه السلام به امام حسن و امام حسین علیهما السلام.

۲. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۵.



۲- و بهذا الإسناد، عن الحسين بن سعيد، عن ابن أبي عمير، عن عمر بن أذينة، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تعالى: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾. يعني به الحجّ دون العمرة؟ فقال: لا. ولكنّه يعني الحجّ و العمرة جميعاً، لأنّهما مفروضان.



حدیث دوم



۴۰۹

و با اسناد حدیث پیشین، از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه نقل کرده، وی می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره معنای آیه شریفه ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا...﴾^۱ پرسیدم، عرض کردم: آیا مقصود تنها حج است نه عمره؟

فرمودند: خیر، بلکه مراد هر دو است زیرا هر دو فرض و واجب می باشد.

مرکز تحقیقات فقهی و حقوقی

۳- حدّثنا محمّد بن موسی بن المتوکل علیه السلام قال: حدّثنا عبد الله بن جعفر الحميري، قال: حدّثنا أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن خالد بن جریر، عن أبي الربيع الشامي، قال: سئل أبو عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾؟ قال: فما يقول الناس؟ قال: فقيل له: الزاد و الراحلة. فقال: هلك الناس إذن. لئن كان له زاد و راحلة قدر ما يقوت على عياله و يستغني به عن الناس ينطلق إليه فيسلبهم إياه لقد هلكوا إذن.

فقيل له: فما السبيل؟ قال: فقال: السعة في المال إذا كان يحجّ ببعض و يبقى بعضاً يقوت به عياله. أليس قد فرض الله الزكاة فلم يجعلها إلا على من يملك مأتي درهم.



محمد بن موسی بن متوکل رضی الله عنه از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از خالد بن جریر، از ابی الربیع شامی نقل کرده که وی گفت: از امام صادق رضی الله عنه در مورد معنای آیه شریفه: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا...﴾^۱ سؤال شد.

حضرت فرمودند: مردم در تفسیر آیه شریفه چه می گویند؟
محضر ایشان عرض کردم: مقصود از «سبیل» استطاعت داشتن از زاد و توشه و مرکب است.

حضرت فرمودند: [صرف داشتن این مقدار کافی نیست، زیرا] اگر کسی از توشه و مرکب برخوردار بوده و به اندازه هزینه عیالش نیز داشته و فعلاً از مردم بی نیاز است، اما اگر به حج مشرف گردد، باید برای تأمین هزینه این سفر، از مخارج عیالش بکاهد، لازمه این حکم آن است که مردم هلاک شوند؛ چه آن که در طول این مدت، هزینه عیالش از کجا تأمین می شود؟!

محضر امام رضی الله عنه عرض شد: پس مقصود از استطاعت چیست؟
حضرت فرمودند: از نظر اقتصادی باید به گونه ای باشد که بخشی از دارائی را برای انجام این سفر هزینه کند، و قسمتی دیگر را برای عائله خود هزینه کند، چنان که در مورد زکات، خداوند آن را بر کسی واجب کرده که صاحب دویست درهم باشد و تنها یک چهلیم [= پنج درهم] آن را به عنوان زکات می پردازد.



۴- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّقَّارُ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبَانَ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ

عثمان و معاویة بن حفص، عن منصور جميعاً، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان أبو عبد الله عليه السلام في المسجد الحرام، فقيل له: إنَّ سُبُعاً من سباع الطير على الكعبة، ليس يمرّ به شيء من حمام الحرم إلّا ضربه؟ فقال: انصبوا له واقتلوه، فإنّه قد ألحد في الحرم.

حدیث چهارم

(۴۱۱)

محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفار، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از حماد بن عثمان و معاویة بن حفص، از منصور که از امام صادق عليه السلام نقل کرده، راوی می گوید: حضرت صادق عليه السلام در مسجد الحرام بودند، از ایشان سؤال شد: پرندۀ ای شکاری بر فراز کعبه در پرواز است و هر کبوتری از کبوتران حرم را که در آن حوالی به پرواز درآید صید می کند، حکمش چیست؟ فرمودند: راه چاره کشتن آن است؛ چه آن که از حدّ خویش تجاوز کرده است.

مرکز تحقیقات فقهی و حقوقی

۵ - و بهذا الإسناد، عن الحسين بن سعيد، عن محمد بن أبي عمير و فضالة، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: شجرة أصلها في الحرم و فرعها في الحل؟ فقال: حرّم فرعها لمكان أصلها.

حدیث پنجم

(۴۱۲)

با اسناد پیشین، از حسین بن سعید، از محمد بن ابی عمیر و فضاله نقل شده، وی گفت: محضر امام صادق عليه السلام عرض کردم: ریشه درختی در حرم قرار گرفته، ولی شاخه هایش خارج حرم است، آیا می توان شاخه هایش را برید؟ فرمودند: بریدن شاخه اش جایز نیست، زیرا اصلش در حرم قرار گرفته است.

۶ - و بهذا الإسناد، عن الحسين بن سعيد، عن صفوان بن يحيى، عن ابن مسكان، عن إبراهيم بن ميمون، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: رجل نتف ريش حمامة من حمام الحرم؟ قال:

يَتَصَدَّقُ بِصَدَقَةٍ عَلَى مَسْكِينٍ، وَ يُعْطِي بِالْيَدِ الَّتِي نَتَفَّ بِهَا، فَإِنَّهُ قَدْ أَوْجَعَهُ بِهَا.

حدیث ششم

۴۱۳

با اسناد پیشین، از حسین بن سعید، از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از ابراهیم بن میمون نقل شده، وی گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: شخصی یکی از پره‌های کبوتر حرم را کنده، حکمش چیست؟ فرمودند: لازم است به مسکینی صدقه دهد، البته با همان دستی که مرتکب این عمل شده و پرنده را آورده، صدقه دهد.

۷- و بهذا الإسناد، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة و حمّاد، عن معاوية، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن طير أهلي أقبل فدخل الحرم؟ فقال: لا يمَسُّ إنَّ الله تعالى يقول: ﴿وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾.

حدیث هفتم

۴۱۴

با اسناد پیشین، از حسین بن سعید، از فضاله و حمّاد، از معاویه نقل شده که وی گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: پرنده‌ای اهلی به سمت حرم رو آورده و وارد آن محدوده شد، وظیفه چیست؟

فرمودند: نباید آن پرنده را بگیرید، چه آن که خداوند می‌فرماید: ﴿...وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا...﴾: «هر کس داخل آن (خانه خدا) شود، در امان خواهد بود».^۱

۸- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ رَمَى صَيْدًا فِي الْحَلِّ وَ هُوَ يَوْمَ الْحَرَمِ فِيمَا



بین البرید و المسجد، فأصابه في الحلّ، فمضى برميه حتى دخل الحرم، فأصاب من رميه، هل عليه جزاء؟

فقال: ليس عليه جزاء، و إنما مثل ذلك رجل نصب شركاً في الحلّ إلى جانب الحرم، فوقع فيه صيد فاضطرب حتى دخل الحرم فمات، فليس عليه جزاء، لأنّه نصب و هو حلال، و رمى حيث رمى و هو حلال، فليس عليه فيما كان بعد ذلك شيء. فقلت: هذا عند الناس القياس. فقال: إنّما شبهت لك شيئاً بشيء لتعرفه.



حدیث هشتم



۴۱۵

محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از صفوان، از عبدالرحمن حجاج نقل کرده، وی گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: شخصی به صیدی که در بیرون محدوده حرم بوده و به سمت حرم می‌رود و حدود دو فرسخ با مسجد الحرام فاصله دارد، تیری می‌زند، حیوان خود را به حرم می‌رساند و در آنجا از بین می‌رود، آیا بر تیرانداز کفاره‌ای تعلق می‌گیرد؟

فرمودند: در این فرض، کفاره‌ای بر او نیست، وی همانند کسی است که در خارج از حرم، تله‌ای نصب می‌کند، صیدی در دام می‌افتد و باز حمت خود را از دام رها نکرده و وارد حرم می‌شود و در آن می‌میرد، در این فرض بر پهن کننده دام و تله کفاره‌ای نیست، زیرا دام را در جایی گذارده که حلال بوده، در مورد سؤال نیز تیرانداز در مکانی تیراندازی کرده که حلال بوده، لذا کفاره‌ای بر او نخواهد بود.

عرض کردم: این سخن، از نظر مردم قیاس است!

فرمودند: به منظور تقریب ذهنی چیزی را همانند چیز دیگر کرده و بدان تشبیه نمودم تا صورت مسأله را برای تو روشن سازم، چنین مطلبی، قیاس نخواهد بود.



٩- أبي عبد الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن خلاد، عن أبي عبد الله عليه السلام في رجل ذبح حمامة من حمام الحرم؟ قال: عليه الفداء. قال: فسيأكله؟ قال: لا. قال: فيطرحه؟ قال: إذن يكون عليه فداء آخر. قال: فما يصنع به؟ قال: يدفنه.

حدیث نهم

٤١٦

پدرم از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از خلاد، از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده، وی می گوید: در مورد کسی که کبوتری از کبوتران حرم را شکار کرده و آن را سر برید، سؤال کردم؟

فرمودند: وی باید فداء آن را بپردازد.^۱

راوی عرض کرد: آیا خوردن آن جایز است؟

فرمودند: خیر. عرض کرد: بعد از سر بریدن اگر حیوان را رها کند و برود، چطور؟ فرمودند: در این صورت دو کفاره و فداء بر او واجب می شود.

راوی عرض کرد: با کبوتر چه کند؟ فرمودند: آن را در جایی دفن کند تا تنها یک کفاره بر عهده اش باشد.



١٠- حدثنا محمد بن الحسن، قال: حدثنا الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد، عن حماد بن عيسى، عن معاوية بن وهب، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: مكة و المدينة كسائر البلدان؟ قال: نعم. قلت: قد روي عنك بعض أصحابنا إنك قلت لهم: اتموا بالمدينة بخمس. فقال: إن أصحابكم هؤلاء كانوا يقدمون فيخرجون من المسجد عند الصلاة، فكرهت ذلك لهم فلذلك قلته.

١. در مورد شکار کردن کبوتر، کفاره اش یک گوسفند است، اگر محرم در خارج از حرم آن را صید نموده باشد، و اگر محرم نباشد ولی در حرم مرتکب چنین عملی گردد، کفاره آن یک درهم است. (شرح لمعه، کتاب حج، مبحث کفاره صید)

محمد بن حسن، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از معاویه بن وهب، وی می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا مکه و مدینه همچون دیگر شهرها هستند؟

فرمودند: آری. عرض کردم: برخی از اصحاب و یاران ما نقل کرده اند که شما به آنها فرمودید: در مدینه پنج نماز را تمام و کامل بخوانند! فرمودند: این اصحاب شما به مدینه می آمدند، و هنگام نماز از مسجد بیرون می رفتند، من از این حرکت و رفتار آنان کراهت داشتم، از این رو چنین گفتم.



۱۱- و بهذا الإسناد، عن حماد بن عیسی و فضالة، عن معاوية، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إنَّ معي والدتي و هي وجعة؟ فقال: قل لها: فلتحرم من آخر الوقت، فإنَّ رسول الله صلى الله عليه وآله وَّ قَت لأهل المدينة ذا الحليفة، و لأهل المغرب الجحفة. قال: فأحرمت من الجحفة.

و با اسناد پیشین، از حماد بن عیسی و فضاله، از معاویه، وی گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: در سفر حج، مادرم همراه من آمده، ولی بیمار و رنجور است، وظیفه اش چیست؟

فرمودند: به او بگو از آخرین میقات و نزدیک ترین آنها به مکه، مُحَرَّم شود؛ چه آن که رسول خدا صلى الله عليه وآله برای اهل مدینه ذوالحلیفه، و برای اهل مغرب جحفه را میقات قرار دادند.

راوی می گوید: مادرم از «جحفه» محرم شد.



۱۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، قَالَ: قَالَ إِبْرَاهِيمُ الْكَرْخِيُّ، سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ أَحْرَمَ بِحُجَّهِ فِي غَيْرِ أَشْهُرِ الْحَجِّ مِنْ دُونِ الْوَقْتِ الَّذِي وَقَّتَ رَسُولُ اللَّهِ؟ فَقَالَ: لَيْسَ إِحْرَامُهُ بِشَيْءٍ، إِنْ أَحَبَّ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى مَنْزِلِهِ فَلْيَرْجِعْ، وَلَا أَرَى عَلَيْهِ شَيْئاً، وَإِنْ أَحَبَّ أَنْ يَمْضِيَ فَلْيَمْضِ، فَإِذَا انْتَهَى إِلَى الْوَقْتِ فَلْيَحْرِمْ مِنْهُ، وَيَجْعَلْهَا عَمْرَةً، فَإِنَّ ذَلِكَ أَفْضَلُ مِنْ رَجُوعِهِ، لِأَنَّهُ أَعْلَنَ الْإِحْرَامَ بِالْحَجِّ.

حدیث دوازدهم

۴۱۹

محمّد بن موسی بن متوکل، از محمّد بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب نقل کرده که وی گفت: ابراهیم کرخی گفت: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی در غیر ماه‌های حج از غیر مواقیتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله تعیین فرموده، احرام حج بسته است، حکمش چیست؟ فرمودند: احرامش صحیح نیست، اگر خواست به منزلش برگردد، برگردد و اگر خواست ادامه دهد، ادامه دهد، با این تفاوت که اگر به یکی از مواقیت تعیین شده، رسید از آنجا محرم گردد و آن را عمره قرار دهد، این کار از بازگشتن به منزلش بهتر است؛ چه آن که این شخص اعلان کرده که به احرام حج محرم شده است.



۱۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ، عَنْ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ النَّضْرِ بْنِ عَاصِمٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ الْمَحْرَمِ يَشْدُ عَلَى بَطْنِهِ الْمَنْطِقَةَ الَّتِي فِيهَا نَفَقَتُهُ؟

۱. منظور از ماه‌های حج، ماه‌های شوال، ذی القعدة و ذی الحجة است (تمام ماه ذی الحجة یا همان ده روز اول) و این ماه‌ها را «اشهر حج» می‌نامند؛ زیرا اعمال حج (اعم از عمره تمتع و مناسک حج) را در غیر این ماه‌ها نمی‌توان انجام داد، عمره تمتع را در هر سه ماه می‌توان، ولی حج را باید فقط در ذی الحجة در ایام مخصوص (روزهای نهم تا دوازدهم) به جا آورد. (تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۶۷)

قال: يستوثق منها، فإنها تمام الحجة.

حدیث سیزدهم

۴۲۰

محمد بن حسن رضی الله عنه از محمد بن حسن صفار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از نصر بن عاصم، از ابوبصیر نقل کرده که وی گفت: از امام صادق رضی الله عنه پرسیدم: شخص مُحرمی، نفقه‌اش را در کمربندی قرار داده و آن را به شکمش بسته، این کار چه حکمی دارد؟! حضرت فرمودند: خوب از نفقه‌اش محافظت و مراقبت کند، چه آن که توسط آن، خج خود را به اتمام می‌رساند!

۱۴- أبي الله قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن يعقوب بن يزيد، عن حماد، عن حريز، عن زرارة، عن أبي جعفر رضی الله عنه في المحرم يأتي أهله ناسياً؟ قال: لا شيء عليه، إنما هو بمنزلة من أكل في شهر رمضان و هو ناس.

حدیث چهاردهم

۴۲۱

پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از حماد، از حریر، از زراره، از امام صادق رضی الله عنه نقل کرده که آن بزرگوار در مورد شخص مُحرمی که از روی نسیان و فراموشی با همسرش آمیزش نموده، فرمودند: چیزی بر عهده‌اش نخواهد بود؛ چه آن که وی همانند کسی است که در ماه رمضان از روی غفلت و فراموشی غذایی خورده باشد!

باب ۲۱۱

۵۴۷

العلة التي من أجلها يجب الدنو من الهضبات بعرفات

۱- حدثنا محمد بن الحسن رضی الله عنه قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد و



عبدالله ابني محمد بن عيسى، عن محمد بن أبي عمير، عن حماد بن عثمان، عن عبدالله بن علي الحلبي، قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: إذا وقفت بعرفات فادن من الهضبات و هي الجبال، فإن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: أصحاب الأراك لا حج لهم، يعني الذين يقفون عند الأراك.

باب دويست و يازدهم

سرّ وجوب نزديك شدن به کوه‌ها در «عرفات»

حديث اول

۴۲۲

محمد بن حسن عليه السلام از محمد بن حسن صفار، از احمد و عبدالله فرزندان محمد بن عيسى، از محمد بن أبي عمير، از حماد بن عثمان، از عبدالله بن علي الحلبي، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: هر گاه در «عرفات» وقوف کردی به کوه‌ها^۱ نزديك شو؛ چه آن که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: کسانی که نزديك اراک^۲ توقف کنند، حجی نیست. یعنی: چنین وقوفی مجزی نیست.

باب ۲۱۲

علة منع الصيد

۱- أبي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد و عبدالله ابني محمد بن عيسى، عن محمد بن أبي عمير، عن حماد، عن الحلبي، قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن قول الله

۱. واژه «هَضْبَة» به معنای پشته، کوه گسترده بر زمین است. (معارف و معاریف، ج ۱۰، ص ۴۹۴)

۲. مکانی است نزديك مکه و موضعی است از «نمره» که قسمتی از سرزمین عرفه است. در روایات شیعه از اکتفا به وقوف در «اراک» برای حاجیان در روز نهم ذیحجه نهی شده است، و این که چنین وقوفی مجزی نیست. (معارف و معاریف، ج ۲، ص ۶۹)



تعالی: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيْلُونَكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرَمَاحُكُمْ﴾ ؟
قال: حشر عليهم الصيد من كل مكان، حتى دنا منهم، ليلوهم الله.

باب دویست و دوازدهم

فلسفه تحریم صید در حال احرام

حدیث اول

(۴۲۳)

پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبدالله، از احمد و عبدالله فرزندان محمد بن عیسی، از محمد بن ابی عمیر، از حماد، از حلبی نقل کرده، وی می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره معنای آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيْلُونَكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرَمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ...﴾ : «ای کسانی که ایمان آوردید! خداوند شما را به چیزی از شکار که دست‌ها و نیزه‌هایتان به آن می‌رسد، می‌آزماید؛ تا معلوم شود چه کسی با ایمان به غیب از خدا می‌ترسد»^۱ پرسیدم؟

حضرت فرمودند: از هر سو، شکار و صید در تیررس اهل ایمان بود و این حیوانات به شکل و سوسه انگیزی در اطراف خیمه‌ها و در گرداگرد آنها رفت و آمد داشتند، و بدین وسیله خداوند آنها را مورد آزمون و امتحان قرار داده بود؛ تا معلوم گردد چه کسی با ایمان به غیب از خدا می‌ترسد و از شکار و صید حیوانات در حال احرام پرهیز می‌کند!^۲

۱. سوره مائده، آیه ۹۴.

۲. هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان در سال «حدیبیه» برای عمره با حال احرام حرکت کردند، در وسط راه با حیوانات وحشی فراوانی روبه‌رو شدند، آن قدر نزدیک که می‌توانستند آنها را با دست و نیزه‌ها صید کنند! این شکارها به قدری زیاد بودند که بعضی نوشته‌اند دوش به دوش مرکب‌ها و از نزدیک خیمه‌ها رفت و آمد می‌کردند. آیه شریفه در این هنگام نازل شد و مسلمانان را از صید برحذر

باب ۲۱۳

علة كراهية الكحل للمرأة المحرمة

۱- أبي الله قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد و عبدالله ابني محمد بن عيسى، عن محمد بن أبي عمير، عن حماد، عن الحلبي، قال: سألت أبا عبدالله عن المرأة تكتحل و هي محرمة؟ قال: لا تكتحل. قلت: بسواد ليس فيه طيب؟ قال: فكرهه من أجل أنه زينة، و قال: إذا اضطرت إليه فلتكتحل.

باب دویست و سیزدهم

سر کراحت استفاده از سرمه برای زن مُحرم

حدیث اول

۴۲۴

پدرم از سعد بن عبدالله، از احمد و عبدالله فرزندان محمد بن عيسى، از محمد بن ابی عمیر، از حماد، از حلبی، وی می گوید: از امام صادق درباره زن محرمی که سرمه می کشید، سؤال کردم؟ حضرت فرمودند: در حال احرام، سرمه نکشد.

→ داشت و به آنها اخطار کرد که: این یک نوع امتحان برای آنها محسوب می شود.

این حکم به قدری دقیق تشریع شده که نه تنها صید حیوانات، بلکه کمک کردن حتی نشان دادن و ارائه صید به صیاد نیز تحریم گردیده، چنان که در روایات وارده از طریق اهل بیت می خوانیم که امام صادق به یکی از یارانش فرمود:

«لَا تَسْتَحِلُّ شَيْئًا مِنَ الصَّيْدِ وَأَنْتَ حَرَامٌ وَلَا أَنْتَ حَلَالٌ فِي الْحَرَمِ وَلَا تَدُلُّ عَلَيْهِ مُجَلًّا وَلَا مُخْرِمًا فَيَضْطَادَّهُ وَلَا تُشِيرَ إِلَيْهِ فَيَسْتَحِلُّ مِنْ أَجْلِكَ فَإِنَّ فِيهِ فِدَاءً لِمَنْ تَعَمَّدَهُ: هرگز چیزی از صید را در حال احرام حلال مشمرا و همچنین صید حرم را در غیر حال احرام، و نیز صید را به شخص محرم و غیر محرم نشان مده که آن را شکار کند و حتی اشاره به آن مکن (و دستور مده) تا به خاطر تو صید را حلال بشمرد؛ زیرا این کار موجب کفاره برای شخص متعمد می شود». (تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۱۱۳)

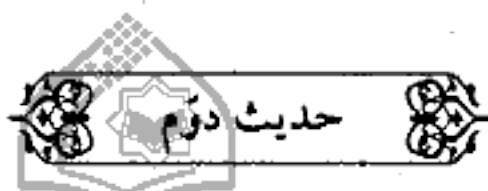


عرض کردم: اگر سرمه، سیاه رنگ بوده و همراه با ماده خوشبو کننده نباشد، چطور؟

فرمودند: نفس این عمل در حال احرام، مکروه است؛ چه آن که زینت به شمار می آید، آنگاه فرمودند: اگر حالت اضطرار باشد [مثلاً برای درمان و مداوای چشم]، سرمه کشیدن اشکالی ندارد.



۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَا تَكْتَحِلُ الْمَرْأَةُ بِالسَّوَادِ، إِنْ السَّوَادُ مِنَ الزَّيْنَةِ.



۴۲۵

محمد بن حسن، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از حریز، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: زن در حال احرام [حتی] از سرمه سیاه نیز استفاده نکند؛ چه آن که از مصادیق زینت محسوب می شود.

باب ۲۱۶

عَلَّةُ وَجُوبِ الْبَدَنَةِ عَلَى الْمَحْرَمِ يَنْظُرُ إِلَى سَاقِ امْرَأَةٍ أَوْ إِلَى فَرْجِهَا فَيَمْنَى

۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلُوِيَه، عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكَوْفِيِّ، عَنْ خَالِدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَمِّ بْنِ ذَكْرَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ مَحْرَمٍ يَنْظُرُ إِلَى سَاقِ امْرَأَةٍ أَوْ إِلَى فَرْجِهَا حَتَّى أَمْنَى؟

قال: إِنْ كَانَ مُوسِرًا فَعَلَيْهِ بَدَنَةٌ، وَ إِنْ كَانَ مُتَوَسِّطًا فَعَلَيْهِ بَقَرَةٌ، وَ إِنْ كَانَ فَقِيرًا فَشَاةٌ. ثُمَّ قَالَ: أَمَّا إِنِّي لَمْ أَجْعَلْهَا عَلَيْهِ لِمَنْيَةٍ إِلَّا لِنَظَرِهِ إِلَى مَا لَا يَحِلُّ لَهُ النَّظَرُ إِلَيْهِ.



باب دویست و چهاردهم

علّة وجوب كفّاره^۱ در مورد کسی که در حال احرام
به ساق پا، یا عورت زنی بنگرد و محتلم شود

حدیث اول

۴۲۶

محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از محمد بن علی
کوفی، از خالد بن اسماعیل، از کسی که نامش را برده، از ابی بصیر نقل کرده، وی گفت:
از امام صادق علیه السلام در مورد شخص محرمی که به ساق پا، یا عورت زنی نگاه کرده و
محتلم شده، سؤال کردم؟

حضرت فرمودند: اگر از نظر مالی فرد توانگری باشد، باید یک شتر به عنوان كفّاره
چنین عملی بدهد، و اگر از نظر مالی، متوسط است، باید یک گاو بابت كفّاره بدهد، و
چنانچه تنگدست و فقیر باشد، باید یک گوسفند قربانی کند.

سپس امام علیه السلام فرمودند: هان، هشیار باش که كفّاره یاد شده به خاطر احتلام و
خروج منی از او نیست، بلکه به جهت چشم دوختن و نگاه کردن به چیزی است که
حق نداشت به آن نگاه کند.

باب ۲۱۵

العلّة التي من أجلها صار الحجّ أفضل من الصلاة والصيام

۱- أبی عليه السلام قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين
بن سعيد، عن صفوان، عن سيف التمار، عن أبی عبدالله عليه السلام قال: كان أبی يقول: الحجّ
أفضل من الصلاة والصيام. إنّما المصلّي يشتغل عن أهله ساعة، وإنّ الصائم يشتغل عن

۱. بدّنه به شتر ماده جوانی اطلاق می شود که پنج سالش تمام شده باشد.



أهله بياض يوم، وإن الحجَّ يتعب بدنه، و يضجر نفسه، و ينفق ماله، و يطيل الغيبة عن أهله، لا في مال يرجوه، و لا إلى تجارة. و كان أبي يقول: و ما أفضل من رجل يجيء يقود بأهله، و الناس وقوف بعرفات يمينا و شمالا، يأتي بهم الفج فيسئل بهم الله تعالى.



باب دویست و پانزدهم



فلسفه برتر و بالاتر بودن حج از نماز و روزه



حدیث اول



۴۲۷

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از صفوان، از سیف تمّار، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: پدرم می فرمود: جایگاه حج، از نماز و روزه بالاتر و برتر است؛ چه آن که نمازگزار در طول شبانه روز، تنها ساعتی از اهل خود منصرف گشته و به عبادت اشتغال می یابد، فرد روزه دار نیز به اندازه روشنی روز، از برخی چیزها خودداری می کند، ولی کسی که برای تشرّف به خانه خدا گام بر می دارد، با مشکلات فراوانی دست به گریبان می شود؛ چه آن که بدنش را به سختی و زحمت واداشته، خواهشهای نفس خویش را در تنگنا قرار داده و سخت با آن مبارزه می کند، دارائی و مالش را در این سفر روحانی هزینه می کند، زمانی نسبتاً طولانی از خانه و اهلش دور می گردد، نه در پی مال اندوزی است و نه به دنبال تجارت، [و بالاخره همه تلاش خود را برای درک این سفر معنوی و جلب رضایت خدای سبحان به کار می گیرد]، لذا این عبادت از نماز و روزه برتر و بالاتر می باشد.

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم می فرمود: [در پیشگاه خداوند] کسی برتر و بهتر از مردی نیست که به حج آمده و اهلش را همراه خود آورده، و در آن حال که مردم در صحرای عرفات وقوف داشته و سراسر این بیابان را با جمعیت انبوه خود پر کرده اند، وی در جستجوی رضایت پروردگار خویش است و از خدا می خواهد تا



اهلش را در پناه و حمايت خود از هر خطري حفظ فرمايد.



٢- و بهذا الإسناد عن صفوان و فضالة، عن القاسم بن محمد، عن الكاهلي، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يذكر الحج، فقال: قال رسول الله ﷺ: هو أحد الجهادين، هو جهاد الضعفاء، و نحن الضعفاء. أمّا أنّه ليس شيء أفضل من الحج إلا الصلاة في الحج، ههنا صلاة و ليس في الصلاة حج، لا تدع الحج و أنت تقدر عليه، أما ترى إنّهُ يشعث فيه رأسك و يقشف فيه جلدك، و تمتنع فيه من النظر إلى النساء، و إنّنا نحن ههنا و نحن قريب، و لنا مياه متصلة ما نبلغ الحجّ حتى يشقّ علينا، فكيف أنت في بعد البلاد. و ما من ملك و لا سوقة يصل إلى الحجّ إلا بمشقة في تغيّر مطعم و مشرب أو ريح أو شمس لا يستطيع ردّها، و ذلك لقوله تعالى: ﴿و تحمل أثقالكم إلى بلد لم تكونوا بالغيه إلا بشقّ الأنفس إنّ ربكم لرؤوف رحيم﴾.

حديث دوم

٢٢٨

و با همین اسناد، از صفوان و فضالة، از قاسم بن محمد، از کاهلی نقل کرده که وی گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که درباره اهمیت حج، سخنی به میان آورده، سپس فرمود: رسول خدا ﷺ فرمودند: جهاد بر دو بخش است، حج بخشی از جهاد و در واقع جهاد ضعیفاء به شمار می آید، و ما ضعیفاء هستیم.

آگاه باش! هیچ عبادتی برتر از حج نیست، مگر نماز در حجّ، در حج، نماز هست ولی در نماز، حج نیست، بنابراین حج از نماز نیز برتر و بالاتر است، در صورت تمکّن و استطاعت حج را ترک مکن.

آیا توجه و دقت نمی کنی که در انجام این عبادت سراسر روحانی و معنوی، سر و صورتت غبار آلود گشته، پوست صورت و بدنت سوخته، و از نظر به زنان ممنوع هستی! ما با توجه به این که چندان فاصله ای با مکه نداریم و از امکانات بیشتری



برخوردار هستیم، با این وصف این سفر توأم با مشقت و سختی است، چه رسد به شما که از مسافت‌های طولانی و امکانات اندکی این همه سختی و رنج را تحمل می‌کنید!

هیچ سلطان و رعیتی به حج نمی‌آید، مگر این که باید رنج و مشقت فراوانی را متحمل گردد، زیرا در طول این مسیر، آب و غذایش تغییر می‌کند، در مسیر بادهای آزاردهنده و تابش آفتاب سوزان - که قدرت بر تغییر آنها را ندارد - قرار می‌گیرد، چنان که خداوند بزرگ در قرآن مجید به همین معنا اشاره کرده، می‌فرماید:

﴿وَتَحْمِلُ أُنْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِآلِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَوُفٌ رَّحِيمٌ﴾: «آنها بارهای سنگین شما را به شهری حمل می‌کنند که جز با مشقت زیاد، به آن نمی‌رسیدید، پروردگارتان رؤف و رحیم است.»^۱

باب ۲۱۶

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا أُطْلِقَ لِلْمَحْرَمِ أَنْ يَطْرَحَ عَنْهُ الْقِرَادَ وَالْحَلَمَ

۱- اَبی‌الله قال: حَدَّثَنَا عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ الْحَلْبِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ رَجُلًا، فَقَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلِيٌّ قِرَادًا أَوْ حَلَمَةً أَطْرَحُهَا عَنِّي؟ قَالَ: نَعَمْ، وَصَغَارًا لَهَا، لِأَنَّهَا رَقِيًا فِي غَيْرِ مَرَقَاهَا.

باب دویست و شانزدهم

سرّ این که شخص محرم می‌تواند، کنه و کرم بزرگ را از خود دور سازد

حدیث اول

(۴۲۹)

پدرم عليه السلام از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حمّاد، از حلبی، از امام



صادق عليه السلام نقل کرده، وی می گوید: شخصی از آن حضرت پرسید: اگر در حال احرام، کتفه، یا کرم درشت و بزرگی که به من چسبیده می توانم از خود دور سازم؟ فرمودند: آری، حتی کوچک این دو را نیز می توانی از خود دور کنی؛ زیرا در جایی قرار گرفته اند که محلّ و جایگاهشان نیست.

باب ۲۱۷

العلّة التي من أجلها لا يكون الجدال جدالاً في بعض الأحيان

۱- حدثنا محمد بن علي ماجيلويه، عن عمّه محمد بن أبي القاسم، عن محمد بن علي الكوفي، عن خالد بن إسماعيل، عن ذكره، عن أبي بصير، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن المحرم يريد أن يعمل العمل، فيقول له صاحبه: [لا] والله لا تعمله، فيقول: والله لأعملنّه فيخالفه مراراً، أيلزم ما يلزم صاحب الجدال؟ قال: لا، لأنّه أراد بهذا إكرام أخيه، إنّما ذلك ما كان لله معصية. قال: و سألّه عن محرم رمى ظبيّاً فأصاب يده، فخرج منها؟ قال: إنّ كان الظبي مشى عليها و رعى فليس عليه شيء، و إنّ كان ذهب على وجهه فلم يدر ما يصنع فعليه الفداء، لأنّه لا يدري لعلّه هلك.

باب دویست و هفدهم

سرّ این که گاه جدال، جدال [واقعی] به شمار نمی آید

حدیث اوّل

۴۳۰

محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از محمد بن علی کوفی، از خالد بن اسماعیل، از کسی که یادش کرده، از ابی بصیر، وی می گوید: از امام



صادق علیه السلام پرسیدم: شخصی در حال احرام قصد انجام کاری را دارد، دوست و رفیقش می‌گوید: تو را به خدا سوگند، نکن! او در پاسخ می‌گوید: مسلماً انجام خواهم داد، این گفت و شنود چندین بار رخ می‌دهد و آن دوستش همچنان بر انجام کار پافشاری می‌کند، آیا این صورت از مصادیق جدال به شمار می‌آید؟^۱

حضرت فرمودند: خیر، زیرا وی با این سخن می‌خواهد دوست و برادر دینی خود را اکرام نماید، و کفاره در جایی است که معصیت خدا صورت گیرد.

ابوبصیر می‌گوید: آن مرد سؤال دیگری از حضرت پرسید و عرض کرد: اگر شخصی در حال احرام آهویی را با تیر بزند، و تیر به دست حیوان اصابت کند و آن را لنگ نماید، حکمش چیست؟

حضرت فرمودند: اگر آهو، روی همان دست راه برود و به چرا مشغول گردد، بر محرم چیزی تعلق نمی‌گیرد، و چنانچه به صورت خود را از صحنه دور سازد، و تیرانداز نداند که آهو در چه حال است، باید تاوان و کفاره آن را بدهد، چه آن که ممکن است حیوان، هلاک شده باشد.

۱. قرآن کریم می‌فرماید: «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ...» : «حج، در ماه‌های معینی است! و کسانی که (با بستن احرام، و شروع به مناسک حج)، حج را بر خود فرض کرده‌اند، (باید بدانند که) در حج، آمیزش جنسی با زنان، و گناه و جدال نیست». (سوره بقره، آیه ۱۹۷)

«جدال» به معنای گفتگوی توأم با نزاع است، و در اصل، به معنای «محکم پیچیدن طناب» است و از آنجا که طرفین گفتگوی آمیخته با نزاع به یکدیگر می‌پیچند و هر کدام می‌خواهد سخن خود را به کرسی بنشانند، این واژه در آن به کار رفته است.

به هر حال، طبق این دستور حاجیان به هنگام احرام، نه حق نزدیکی با همسران دارند و نه دروغ گفتن و نه فحش دادن (گرچه این کار در غیر موقع احرام نیز حرام است، ولی یکی از بیست و پنج امری است که محرم باید ترک کند) و همچنین از کارهایی که بر آنها حرام است، «جدال» و سوگند خوردن، خواه راست باشد یا دروغ، و گفتن «لا والله» - بلی والله». (تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۶۷)



باب ٢١٨

العلة التي من أجلها لا يجوز للمحرم أن ينظر في المرأة

١- أبي عبد الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن حماد، عن حريز، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لا تنظر في المرأة و أنت محرم، لأنه من الزينة.

باب دويست و هجدهام

سر این که جایز نیست مُحرم در آئینه نگاه کند

حديث اول

٤٣١

پدرم از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن محمد بن عيسى، از حسين بن سعيد، از حماد، از حريز، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: در حال احرام، در آئینه منگر؛ چه آن که این عمل، زینت محسوب می گردد.

باب ٢١٩

العلة التي من أجلها يجوز للمرأة لبس السراويل

١- حدثنا محمد بن الحسن عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، قال: حدثنا الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد، عن صفوان، عن إسحاق بن عمار، عن أبي بصير، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: رجل نظر إلى ساق امرأة فأمنى، قال: إن كان موسراً فعليه بدنة، و إن كان متوسطاً فعليه بقرة، و إن كان فقيراً فشاة، ثم قال: إنني لم أجعل عليه لأنه أمني، ولكني إنما أجعله عليه، لأنه نظر إلى ما لا يحل له.



سرّ این که زن مُحَرَم می تواند شلوار بپوشد



حدیث اوّل



۴۳۲

محمّد بن حسن علیه السلام از محمّد بن حسن صفّار، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از صفوان، از اسحاق بن عمار، از ابوبصیر، وی گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی در حال احرام، به ساق پای زنی نامَحَرَم چشم دوخته و محتلم شده، حکمش چیست؟

حضرت فرمودند: اگر از نظر مالی، فرد توانگری است، باید یک شتر به عنوان کفّاره چنین عملی بدهد، و اگر وضع متوسطی دارد، یک گاو بابت کفّاره بدهد، و چنانچه تنگدست و ناتوان است، باید یک گوسفند به عنوان کفّاره بدهد. آنگاه حضرت فرمودند: این کفّاره، به خاطر آن نیست که محتلم شده، بلکه از آن جهت بر او قرار دادم که به چیزی چشم دوخته که حق نگریستن بر آن نداشت.



۲- و بهذا الإسناد، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة و حمّاد و ابن أبي عمير، عن معاوية، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا أحرمت فاتق قتل الدواب كلّها إلّا الأفعى و العقرب و الفأرة، و أمّا الفأرة فإنّها توهي السقاء و تحرق على أهل البيت، و أمّا العقرب فإنّ نبي الله صلى الله عليه وآله مدّ يده إلى جحر فلسعته عقرب، فقال لعنك الله لا برأ تدعينه و لا فاجراً، و الحيّة إذا أرادتک فاقتلها، و إن لم تردک فلا تردها، و الكلب العقور و السبع إذا أرادک و إن لم يرداک فلا تردهما، و الأسود الغدار فاقته على كلّ حال، و إرم الغراب رمياً عن ظهر بعيرک، و قال: إنّ القراد ليس من البعير، و الحلّة من البعير.

حدیث دوم

و با همین اسناد، از حسین بن سعید، از فضاله و حماد و ابن ابی عمیر، از معاویه، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: هر گاه جامه احرام بر تن کردی از کشتن [و آزار رساندن] همه جنبندگان دوری کن، مگر افعی، عقرب و موش. اما کشتن و از بین بردن موش به این جهت است که مشک را پاره می کند و بسا اهل خانه را به آتش می کشد، و کشتن عقرب بدین جهت است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستش را داخل سوراخی کردند، عقرب آن را گزید، حضرت خطاب به عقرب فرمود: خدا لعنتت کند که به حال تو فرقی ندارد و همه را نیش می زنی، نه شخص صالح و نیک کردار را رها می کنی و نه فاجر و بدکردار را و او می گذاری! اما کشتن مار سمی و خطرناک، در صورتی که قصد آزار تو را دارد، آن را بکش ولی اگر متعرض تو نشد، او را رها کن.

اما سگ گیرنده و جانور درنده در صورتی که قصد اذیت و آزار تو را دارند، آنها را بکش و در غیر این صورت کاری به آنها نداشته باش، و مار سیاه بزرگ و خطرناک را در هر حال بکش، و کلاغ را از پشت شتر خود با تیر بزن.

سپس فرمودند: کنه، از شتر نیست، یعنی مکانش آنجا نیست، لذا می توانی آن را از حیوان دور سازی، ولی کرمکی که در پوست شتر می افتد، مکانش همانجا است و کاری به آن نداشته باش.

باب ۲۲۰

العلة التي من أجلها سمّي مسجد الفضيخ مسجد الفضيخ

١- حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمته الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن عيسى، عن الحسن بن علي بن فضال، عن المفضل بن صالح، عن



أبي بصير ليث المرادي، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: لم سمي مسجد الفضيف مسجد الفضيف؟ قال: النخل سمي الفضيف فلذلك سمي.

باب دویست و بیستم

سر نامیده شدن مسجد فضیف به این نام

حدیث اول

۴۳۴

محمد بن حسن بن احمد بن ولید عليه السلام از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از مفضل بن صالح، از ابی بصیر لیث مرادی نقل کرده، وی گفت: خدمت امام صادق عليه السلام عرض کردم: به چه مناسبت مسجد فضیف بدین اسم شهرت یافته است؟

فرمودند: درخت خرما، فضیف نامیده می شود، چون در صحن این مسجد درخت خرما بوده، مسجد به همین نام «مسجد فضیف» شهرت یافته است.

[البته مرحوم مجلسی (در بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۱۴) عنوان کرده، از نظر لغوی فضیف به این معنا (درخت خرما) نیامده، ولی این احتمال وجود دارد که نام این درخت، فضیف بوده و به همین مناسبت مسجد مزبور بدین نام شهرت یافته است].^۱

۱. در کتاب «منتهی الارب» آمده: «فضیف» یعنی: دوشاب انگور، شرابی که از عصاره غوره خام فراهم شده است.

«مسجد فضیف» یکی از مساجد اطراف شهر مدینه است. بنا بر نقل بعضی از روایات جریان «رد الشمس» برای امیرمؤمنان در این مسجد اتفاق افتاده است. (مجمع البحرین)

از امام باقر عليه السلام روایت شده: بدین جهت مسجد فضیف به این نام موسوم گشته که روز نزول آیه حرمت شراب، رسول خدا صلی الله علیه و آله در این مسجد نشست و فرمود: خم های شراب را که بیشتر در آن کوی بود شکستند، و به جهت این که بیشتر شراب مدینه فضیف بود، این مسجد را فضیف نامیدند. (بحار الأنوار،

باب ٢٢١

العلّة التي من أجلها

وجبت زيارة النبي ﷺ والأئمة ﷺ بعد الحج

١- حدّثنا محمد بن أحمد السناني رحمه الله قال: حدّثنا أحمد بن محمد بن يحيى بن زكريّا القطّان، قال: حدّثنا أبو بكر بن عبد الله بن حبيب، قال: حدّثنا تميم بن بهلول، عن أبيه، عن إسماعيل بن مهران، عن جعفر بن محمد رحمه الله قال: إذا حجّ أحدكم فليختم حجّه بزيارتنا، لأنّ ذلك من تمام الحجّ.

باب دويست و بیست و یکم

فلسفه زیارت رسول خدا ﷺ و پیشوایان معصومین

بعد از انجام مراسم حجّ

حدیث اول

٤٣٥

محمد بن احمد سناني رحمه الله از احمد بن محمد بن يحيى بن زكريّا قطّان، از ابوبكر بن عبدالله بن حبيب، از تميم بن بهلول، از پدرش، از اسماعيل بن مهران، از امام صادق رحمه الله نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: هر گاه یکی از شما از انجام مراسم حج فراغت یافت، حجّ خود را با زیارت ما ختم کند؛ چه آن که این زیارت حجّش را کامل و تکمیل خواهد ساخت.

٢- حدّثنا محمد بن علي ماجيلويه رحمه الله قال: حدّثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن محمد بن سنان، عن عمّار بن مروان، عن جابر، عن أبي جعفر رحمه الله قال: تمام الحجّ لقاء الإمام.



حدیث دوم

۴۳۶

محمد بن علی ماجیلویه علیه السلام از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از جابر، از امام باقر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: کمال حج، فیض زیارت و درک دیدار امام معصوم است.



۳- حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الولید علیه السلام قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن علی الوشاء، قال: سمعت أبا الحسن الرضا علیه السلام يقول: إنَّ لكلَّ إمام عهداً في عنق أوليائه و شيعته، و إنَّ من تمام الوفاء بالعهد و حسن الأداء زيارة قبورهم، فمن رآهم رغبة في زيارتهم و تصديقاً بما رغبوا فيه كانوا أئمتهم شفائهم يوم القيامة.

حدیث سوم

۴۳۷

محمد بن حسن بن احمد بن ولید علیه السلام از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی و شاء، وی می گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: هر امامی بر ذمه دوستان و محبانش عهدی دارد، و وفای کامل به عهد این گونه تحقق می یابد که دوستان و ارادتمندانش قبور آنها را زیارت کنند، و هر کس با میل و اشتیاق آنان را زیارت کند، در روز قیامت از پیروانشان شفاعت خواهند کرد.



۴- حدَّثني أبي عليه السلام قال: حدَّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير، عن عمر بن أذينة، عن زرارة، عن أبي جعفر علیه السلام قال: إنما أمر الناس أن يأتوا هذه الأحجار، فيطوفوا بها، ثم يأتوا فيخبرونا بولائهم، و يعرضوا علينا نصرتهم.



حدیث چهارم

پدرم علیه السلام از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از زراره، از امام باقر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: مردم، مأمور شدند گرد این سنگ‌ها آمده و آن را طواف کنند و پس از آن، نزد ما آمده و آنان را به دوستی و ولایت خود باخبر سازیم و آنها نصرت و کمکشان را بر ما عرضه بدارند!



۵ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل عليه السلام قال: حدثنا علي بن الحسين السعدآبادي، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن عثمان بن عيسى، عن المعلي بن شهاب، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال: الحسين بن علي عليه السلام لرسول الله صلى الله عليه وآله يا أبتاه! ما جزاء من زارك؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا بني! من زارني حياً وميتاً، أو زار أباك، أو زار أخاك، أو زارك كان حقاً علي أن أزوره يوم القيامة، فأخلصه من ذنوبه.

حدیث پنجم

محمد بن موسی بن متوکل علیه السلام از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از عثمان بن عیسی، از معلی بن شهاب، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمود: امام حسن مجتبی علیه السلام به رسول خدا صلى الله عليه وآله عرض کرد: ای پدر! پاداش کسی که به زیارت شما نائل گردد چیست؟ رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: پسر! هر که مراد از زندگی یا پس از مرگم زیارت کند، یا به زیارت پدرت، یا برادرت توفیق یابد، یا تو را زیارت کند، بر عهده من است که روز قیامت به زیارت او بروم و از گناهانش خلاصی بخشم.



۶ - حدثنا أبي عليه السلام قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، قال: حدثنا محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، عن صالح بن عقبة، عن زيد الشحام، قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: ما لمن زار واحداً منكم؟ قال: كمن زار رسول الله صلى الله عليه وآله.



پدرم علیه السلام از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از صالح بن عقبه، از زید شحام نقل کرده، وی گفت: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: ثواب و پاداشی کسی که یکی از خاندان شما را زیارت کند، چیست؟ فرمودند: [از نظر پاداش و اجر] همچون کسی است که به زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شده باشد.



۷- حدَّثَنَا أَبِي علیه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عِبَادِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي حَجَرٍ الْأَسْلَمِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مَنْ أَتَى مَكَّةَ حَاجًّا وَلَمْ يَزِرْنِي إِلَى الْمَدِينَةِ جَفَانِي، وَمَنْ جَفَانِي جَفَوْتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ جَآئَنِي زَائِرًا وَجِبْتَ لَهُ شِفَاعَتِي، وَمَنْ وَجِبْتَ لَهُ شِفَاعَتِي وَجِبْتَ لَهُ الْجَنَّةَ.

قال مصنف هذا الكتاب: العلة في زيارة النبي صلی الله علیه و آله أن من حجّ و لم يزره فقد جفاه و زيارة الأئمة تجري مجرى زيارته، بما قد روي عن الصادق علیه السلام و ذكرهم في هذا الباب.



پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از عباد بن سلیمان، از ابراهیم بن ابی حجر اسلمی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هر کسی برای انجام مناسک حج به مکه معظمه مشرف شود و مراد در مدینه منوره زیارت نکند، به من جفا نموده، و کسی که به من جفا کند، روز قیامت به او جفا خواهم کرد، و هر کس مرا زیارت کند، از او شفاعت خواهم کرد، و شفاعتم بر هر کس واجب گشت، بهشت بر او واجب خواهد شد.

جناب مصنف می فرماید: سرّ زیارت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن است که هر کس حج انجام

دهد و آن حضرت را زیارت نکند، به آن بزرگوار جفا نموده است، البته زیارت ائمه معصومین علیهم السلام نیز از نظر ثواب و فضیلت همچون زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله است، چه آن که این معنا از امام صادق علیه السلام نقل شده و بزرگان و راویان آن را عنوان نموده اند.

باب ۲۲۲

النواذر

۱- حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور رضی الله عنه قال: حدثنا الحسين بن محمد بن عامر، عن المعلي بن محمد البصري، عن بسطام بن مرة، عن إسحاق بن حسان، عن الهيثم بن واقد، عن علي بن الحسن العبدي، عن أبي سعيد الخدري أنه سئل ما قولك في هذا السمك الذي يزعم إخواننا من أهل الكوفة أنه حرام؟

فقال أبو سعيد: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: الكوفة جمجمة العرب و رمح الله تبارك و تعالی و كنز الإيمان فخذ عنهم أخبرك رسول الله صلی الله علیه و آله إنه مكث بمكة يوماً و ليلة بذی طوی، ثم خرج و خرجت معه، فمررنا برفقة جلوس يتغدون، فقالوا: يا رسول الله! الغداء. فقال لهم: اخرجوا لنبيكم فجلس بين رجلين، و جلست، و تناول رغيفاً فصدع نصفه، ثم نظر إلى إدامهم، فقال: ما إدامكم؟ قالوا: الجري يا رسول الله! فرمى بالكسرة من يده و قام.

قال أبو سعيد: و تخلفت بعده لأنظر ما رأى الناس فاختلف الناس فيما بينهم، فقالت طائفة: حرم رسول الله صلی الله علیه و آله الجري، و قالت طائفة: لم يحرمه، ولكن عافه و لو كان حرمه نهانا عن أكله، قال: فحفظت مقالة القوم و تبعت رسول الله صلی الله علیه و آله حتى لحقته، ثم غشينا رفقة أخرى يتغدون، فقالوا: يا رسول الله الغداء، فقال: نعم، اخرجوا لنبيكم فجلس بين رجلين و جلست، فلما تناول كسرة نظر إلى إدامهم، فقال: ما إدامكم هذا؟ قالوا: ضب يا رسول الله! فرمى بالكسرة و قام.



قال أبو سعيد: فتخلّفت بعده فإذا بالناس فرقتان، قالت فرقة: حرّم رسول الله الضبّ، فمن هناك لم يأكله، وقالت فرقة أخرى: إنّما عافه، ولو حرّمه لنهاننا عنه. ثم قال: تبع رسول الله ﷺ حتى لحقته، فمررنا بأصل الصفا، وفيها قدور تغلى، فقالوا: يا رسول الله! لو تكرمت علينا حتى تدرك قدورنا، قال لهم: ما في قدوركم؟ قالوا: حمرنا نركبها، فقامت فذبحنها، فدنا رسول الله ﷺ من القدور فأكفأها برجله، ثم انطلق جواداً و تخلّفت بعده، فقال بعضهم: حرّم رسول الله ﷺ لحم الحمير، وقال بعضهم: كلا، إنّما أفرغ قدوركم حتى لا تعودوه فتذبحوا دوابكم.

قال أبو سعيد: فتبع رسول الله ﷺ فقال: يا أبا سعيد! ادع بلالاً فلما جاءه بلال قال: يا بلال! اصعد أبا قبيس فناد عليه أن رسول الله ﷺ حرّم الجريّ و الضبّ و الحمر الأهلّة. ألا فاتّقوا الله و لا تأكلوا من السمك إلّا ما كان له قشر، و مع القشر فلوس إنّ الله تبارك و تعالى مسح سبعمائة أمة عصوا الأوصياء بعد الرسل، فأخذ أربعمائة أمة منهم برّاً و ثلاثمائة أمة منهم بحرّاً، ثم تلا هذه الآية: ﴿فجعلناهم أحاديث و مزقناهم كلّ ممزق﴾.

باب دویست و بیست و دوم

ذكر پاره‌ای از حکایات نادر

حدیث اول

(۴۲۲)

جعفر بن محمد بن مسرور رضی الله عنه از حسین بن محمد بن عامر، از معلى بن محمد بصری، از بسطام بن مرّه، از اسحاق بن حسان، از هيثم بن واقد، از علی بن حسن عبدی نقل کرده، وی گفت: از ابوسعید خدری^۱ سؤال شد: نظر شما در مورد این ماهی

۱. سعد بن مالک بن سنان یا «شیبان» خزرجمی خدری - منسوب به جدش خدره بن عوف - متوفی به



که اهل کوفه می‌پندارند حرام است، چیست؟

ابوسعید در پاسخ گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: کوفه، مغز عرب و نیزه خدای سبحان و گنجینه ایمان می‌باشد، پس از اهل آن فراگیرید. رسول خدا ﷺ یک روز و شب در وادی «ذی طوی» اقامت کرد، سپس از آنجا خارج شد، من نیز همراه آن حضرت بودم، به کاروانی برخوردیم که مشغول صرف غذا بودند، ما را که دیدند، گفتند: ای رسول خدا! بفرمایید غذا میل کنید.

رسول خدا ﷺ به آنها فرمودند: به پیامبرتان جا دهید، آنها جا باز کرده و حضرت نشست و من نیز نشستم، آنگاه رسول خدا ﷺ گرده نانی را برداشت و نصف کرد، سپس به خورش آنها نگاه کند و فرمود: خورشتان چیست؟ عرض کردند: جزی [= سگ ماهی]، حضرت نصف نانی که در دست داشت، انداخت و از سفره کناره گرفت.

ابوسعید می‌گوید: من همانجا نشستم تا ببینم رأی مردم چگونه است. مردم اختلاف نظر پیدا کردند، برخی گفتند، رسول خدا ﷺ این نوع ماهی را حرام نموده، بعضی گفتند: آن را حرام نکرده، زیرا اگر حرام می‌دانست ما را از خوردن آن نهی می‌فرمود.

→ سال ۷۴ هـ. ق. از صحابه رسول خدا ﷺ و از فقیه‌ترین و دانشمندترین یاران آن حضرت است، وی کثیر الحفظ و کثیر الروایه بود، و به عقل و درایت و نقل حدیث شهرتی بسزا داشت و از جمله کسانی بود که در رجوع به امامت علی ﷺ پیشتاز بود، و امام صادق ﷺ درباره منزلت و مقامش می‌فرماید: به راستی این امر (مذهب تشیع) نصیب ابوسعید گشت.

وی در چندین غزوه در رکاب رسول خدا ﷺ بود، و از یاران نخبه امیر مؤمنان ﷺ است و در هر سه جنگ آن حضرت شرکت داشت، حدیث غدیر خم را نقل کرد، و از او نقل شده که می‌گفت: مادر عصر رسول خدا ﷺ، منافقان را به دشمنی با علی ﷺ می‌شناختیم. (معارف و معاریف، ج ۱، ص ۴۱۹)

۱. از امام صادق ﷺ نقل شده که فرمود: جزی [= سگ ماهی] و مار ماهی و زمیر و ماهی مرده در آب و هر ماهی که فاقد پولک باشد، خوردنش حرام است. (معارف و معاریف، ج ۹، ص ۴۷)



ابو سعید می گوید: نظر مردم را به خاطر سپردم و به دنبال رسول خدا ﷺ رفتم تا به حضرت ملحق شدم، همراه ایشان بودم تا به قافله دیگری برخوردیم که آنها نیز مشغول خوردن غذا بودند، تا حضرت را دیدند، گفتند: ای رسول خدا! بفرمایید غذا میل کنید. حضرت فرمود: جا باز کنید تا بنشینم، من و حضرت نشستیم، وقتی پاره نانی به دست گرفت، از آنها پرسید: این خورش چیست؟ عرض کردند: ای رسول خدا ﷺ! این سوسمار است.

حضرت نان را از دستش رها کرد و دیگر بار از سفره کناره گرفت. ابو سعید می گوید: من همچنان نشستم تا نظر مردم را بشنوم، این بار نیز مردم دو گروه شدند، برخی گفتند: رسول خدا ﷺ آن را حرام دانسته و نخورد، گروهی گفتند: حرام نمی دانسته، زیرا اگر حرام می دانست ما را از خوردن آن باز می داشت!

سپس ابو سعید می گوید: به دنبال رسول خدا ﷺ رفتم تا به وی ملحق شدم، همراه وی رفتیم تا به آخر صف رسیدیم، جمعی را دیدیم که دیگ ها را بار گذاشته بودند، آن گروه گفتند: ای رسول خدا! بر ما منت نهید و غذا میل کنید.

حضرت فرمود: در این دیگ ها چه چیزی بار گذاشتید؟ گفتند: الاغ هایی داشتیم که به عنوان مرکب استفاده می کردیم ولی از حرکت یاز ایستادند، ما نیز آنها را سر بریده و پختیم!

رسول خدا ﷺ به دیگ ها نزدیک شد و با پای خود آنها را واژگون ساخت، سپس سوار بر مرکب شد و از این جمع دور شد. من ماندم و شنیدم که برخی می گفتند: رسول خدا ﷺ استفاده از گوشت این حیوان را حرام فرموده، بعضی دیگر گفتند: هرگز این طور نیست، حضرت برای این دیگ ها را واژگون ساخت تا شما این کار را تکرار نکنید و حیوان سواری را سر نبرید!

ابو سعید می گوید: در پی حضرت رفتم تا به ایشان رسیدم، حضرت فرمود: ای



اباسعيدا بلال را صدا کن، وقتی بلال آمد، رسول خدا ﷺ فرمود: ای بلال، بر فراز کوه ابوقبیس برو و با صدای رسا بگو:

رسول خدا، سگ ماهی، سوسمار و الاغ اهلی را حرام کرده، از خدا بترسید و تنها از ماهی‌هایی تغذیه کنید که دارای پوست و پولک باشد. خداوند، هفتصد امت از امت‌های پیشین را که با فرستادگان الهی مخالفت کرده و سر از طاعت آنها برتافتند، مسخ نموده، چهارصد امت را در خشکی، و سیصد امت را در دریا قرار داد، آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: ﴿...فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَ مَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ...﴾: «ما آنان را داستان‌هایی (برای عبرت دیگران) قرار دادیم و جمعیتشان را متلاشی ساختیم».^۱



۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ معروف، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ محبوب، عَنِ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ بَكَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَ بَقَاعُ الْأَرْضِ الَّتِي كَانَتْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَيْهَا، وَ أَبْوَابُ السَّمَاءِ الَّتِي كَانَتْ تَصْعَدُ بِأَعْمَالِهِ فِيهَا، وَ ثَلَمَ فِي الْإِسْلَامِ ثَلَمَةٌ لَا يَسْذُهَا شَيْءٌ، لِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ حَصُونُ الْإِسْلَامِ كَحَصْنِ سَوْرِ الْمَدِينَةِ لَهَا.

حدیث دوم

۴۴۳

محمد بن حسن ﷺ از محمد بن حسن صفار، از عباس بن معروف، از حسن بن محبوب، از علی بن رثاب نقل کرده، وی گفت: از امام موسی کاظم ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: هر گاه مؤمنی از این دنیا رخت بربندد، فرشتگان و مکان‌هایی از زمین - که وی روی آنها به عبادت می‌پرداخته - و دربهای آسمان - که اعمال او را به بالا می‌بردند - همه بر او می‌گریند، و رخنه و شکافی در اسلام پدید می‌آید که هیچ چیزی آن را ترمیم نمی‌کند؛ چه آن که مؤمنان بناهای مستحکم و استوار اسلامند، چونان بنای



محکم حصار و دژ که شهر را در امنیت قرار می دهد.^۱

■

۳- و بهذا الإسناد، عن العباس بن معروف، عن ابن أبي عمير، عن عبدالرحمن بن الحجاج، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: ما مرّ بالنبي صلى الله عليه وآله يوم كان أشدّ عليه من يوم خيبر، و ذلك أنّ العرب تباغت عليه.

حدیث سوم

(۴۴۴)

و به همین اسناد (محمد بن حسن) از عباس بن معروف، از ابن ابی عمیر، از عبدالرحمن بن حجاج، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: هیچ روزی برای پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله سخت تر و سنگین تر از روز خیبر نبود؛ چه آن که اعراب هم پیمان با آن حضرت بیک باره عهد خویش شکستند و به جنگ با حضرت [و در واقع اسلام] برخاستند.

از حقیقت کتب بزرگ و قدس

۴- أبي الله قال: حدثنا سعد بن عبدالله، قال: حدثنا أبو الجوزاء المنبه بن عبدالله، عن الحسين بن علوان، عن عمرو بن خالد، عن زيد بن علي، عن آبائه، عن علي عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إذا التقى المسلمان بسيفهما على غير سنة، فالقاتل و المقتول في النار. فقليل: يا رسول الله! هذا القاتل فما بال المقتول؟ قال: لأنّه أراد قتله.

۱. رسول خدا صلى الله عليه وآله به کعبه، خانه خدا نگاهی کرد، فرمود: خوشا به حال تو خانه ای که چقدر خداوند بزرگت داشته و احترامت را بر افراشته! به خدا سوگند که مؤمن نزد خدا از تو محترم تر است، زیرا خداوند از تو یک چیز را حرام کرده - و آن قتل و کشتار در پیرامون تو است - ولی از برای مؤمن سه چیز را حرام و ناروا فرموده است: خون، مال و گمان بد بردن به او. (سفینه البحار، ماده امن)
از حضرت علی عليه السلام روایت شده که: پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله فرمود: جبرئیل عليه السلام بر من نازل شد و گفت: ای محمد! خدایت درود فرستاده و می فرماید: برای مؤمن نامی از نامهایم را گرفته ام، و وی را مؤمن نامیده ام، پس مؤمن از من است و من از مؤمنم، هر کس به مؤمن اهانت کند، به راستی برای جنگیدن با من روبه رو شده است. (بخارالأنوار، ج ۷۵، ص ۲۷۶)



حدیث چهارم

۴۴۵

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از ابو جوزاء منبه بن عبدالله، از حسین بن علوان، از عمر بن خالد، از زید بن علی، از آباء و پدرانیش، از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: هر گاه دو فرد مسلمان - بی جهت و بدون دلیل - با شمشیر در برابر هم قرار گیرند، قاتل و مقتول در دوزخ خواهند بود! محضر امام علیه السلام عرض شد: تکلیف قاتل مشخص و معلوم است، اما مقتول به چه تناسب وارد دوزخ می شود؟ فرمودند: مقتول، نیز قصد داشت طرف مقابل را از پای درآورد.



۵ - حدثنا محمد بن الحسن علیه السلام قال: حدثنا الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد، عن محمد بن الفضيل، عن أبي الصباح الكناني، عن أبي عبد الله علیه السلام قال: كان صبيان في زمن علي علیه السلام يلعبون بأخطار لهم، فرمى أحدهم بخطرته فدق رباعية صاحبه، فرفع ذلك إلى علي علیه السلام فأقام الرامي البيعة بأنه قد قال: حذار فدرئ علي علیه السلام عنه القصاص، وقال: قد أعذر من حذر.

حدیث پنجم

۴۴۶

محمد بن حسن علیه السلام از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از محمد بن فضیل، از ابوصباح کنانی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: در زمان امیر مؤمنان علیه السلام چند کودک با فلاخن^۱ بازی می کردند، یکی از آنها فلاخن را رها کرد و به دندان کودک اصابت کرد و در نتیجه دچار آسیب و مصدومیت شد. برای داوری آنها را خدمت علی علیه السلام بردند، فرد ضارب، شاهد اقامه کرد که هنگام پرتاب هشدار

۱. مقلع یا «فلاخن» رشته ای که از نخ یا ابریشم می بافند و با آن از جایی به جایی دیگر سنگ می اندازند، آلت سنگ اندازی، قلاب سنگ، دستاسنگ. (فرهنگ عمید)



داده بود، اما وی به این هشدار توجه نکرد و از خود مراقبت ننمود. حضرت فرمودند: قصاص، از ضارب ساقط شده؛ زیرا آن که هشدار داده، معذور است.



ع- ابي الله قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن أيوب بن نوح، عن صفوان بن يحيى، عن معاوية بن عمار، قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: الصّاعقة لا تصيب المؤمن، فقال له رجل: فإنّا قد رأينا فلاناً يصلي في المسجد الحرام فأصابته. فقال أبو عبدالله عليه السلام: إنّه كان يرمي حمام الحرم.



حدیث ششم



۴۴۷

پدرم از سعد بن عبدالله، از ایوب بن نوح، از صفوان بن يحيى، از معاوية بن عمار نقل کرده، وی گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: صاعقه [= آذرخش] به مؤمن اصابت نمی کند. مردی عرض کرد: ما فلانی را دیدیم با این که اهل ایمان بود و در حال خواندن نماز بود، صاعقه ای آمد و او را در میان گرفت. حضرت فرمودند: این حادثه به خاطر آن بود که کبوتر حرم را با تیر زده بود!



۷- و بهذا الإسناد، قال: الصّاعقة تصيب المؤمن و الكافر، و لا تصيب ذاكراً.



حدیث هفتم



۴۴۸

و با همین اسناد، نقل شده که امام صادق علیه السلام فرمودند: صاعقه به مؤمن و کافر اصابت می کند، ولی به آن که [همواره] یاد خدا باشد، اصابت نمی کند.^۱

۱. منظور از «ذکر خدا» تنها یادآوری به زبان نیست، که زبان ترجمان قلب است، هدف این است که آدمی با تمام روح و روان به ذات پاک خدا توجه داشته باشد، همان توجهی که انسان را از گناه باز ←



٨ - أبي الله قال: حدثنا عبدالله بن جعفر الحميري، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة، عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليه السلام قال: كان علي عليه السلام يقوم في المطر أوّل مطر يمطر حتى يبتل رأسه و لحيته و ثيابه: فيقال له: يا أمير المؤمنين! الكنّ الكنّ، قال: إنّ هذا ماء قريب العهد بالعرش، ثم أنشأ يحدث فقال: إنّ تحت العرش بحراً فيه ماء ينبت به أرزاق الحيوان، و إذا أراد الله أن ينبت ما يشاء لهم رحمة منه أوحى الله عزّ وجلّ فمطر منه ما شاء من سماء إلى سماء حتى يصير إلى السماء الدنيا فيلقيه السحاب، و السحاب بمنزلة الغربال.

ثم يوحى الله عزّ وجلّ إلى الريح أطحنه و اذيبه ذوبان الملح في الماء، ثم انطلقى به إلى موضع كذا و كذا فامطري عليهم فيكون كذا و كذا عباباً و غير ذلك فتقطر عليهم على النحو الذي يأمرها به، فليس من قطرة تقطر إلّا و معها ملك يضعها موضعها، و لم ينزل من السماء قطرة من مطر إلّا بقدر معدود، و وزن معلوم إلّا ما كان يوم الطوفان على عهد نوح فإنه نزل منها منهراً بلا عدد، و لا وزن.

حديث هشتم

٢٢٩

پدرم عليه السلام از عبدالله بن جعفر حمیری، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، از امام صادق از امام باقر علیه السلام نقل کردند که فرمودند: حضرت علی علیه السلام به هنگام آمدن

→ می دارد و به اطاعت او دعوت می کند، در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم که به امام علی علیه السلام وصیت فرمود، از جمله وصایای آن حضرت این بود: «ثَلَاثٌ لَا تُطِيقُهَا هَذِهِ الْأُمَّةُ الْمَوَاسَاةُ لِلْأَخِ فِي مَالِهِ وَ انْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِهِ وَ ذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ لَيْسَ هُوَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَلَكِنْ إِذَا وَرَدَ عَلَى مَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ خَافَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَهُ وَ تَرَكَهُ: سه کار است که این امت توان انجام آن را (به طور کامل) ندارند: مواسات و برابری با برادر دینی در مال، و ادای حق مردم با قضاوت عادلانه نسبت به خود و دیگران، و خدا را در هر حال یاد کردن، منظور «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر» نیست، بلکه مقصود این است: هنگامی که کار حرامی در مقابل او قرار می گیرد، از خدا بترسد و آن را ترک کند». (بحار الانوار، ج ٧٤، ص ٢٥)



نخستین قطرات باران، می ایستادند تا سر و محاسن و لباس های آن حضرت خیس می شد، به ایشان عرض می کردند: ای امیر مؤمنان! زیر سقف پناه بگیرد تا از خیس شدن در امان باشید! حضرت می فرمودند: این آبی است که از نزدیک عرش الهی به سوی زمین فرستاده شده، در زیر عرش دریائی وجود دارد که با آن ارزاق حیوانات از زمین می روید، و هر گاه پروردگار اراده کند از زمین آنچه را که مشیت او تعلق گرفته برویاند و مهر و رحمتش را شامل حیوانات سازد، به باران فرمان می دهد تا به آسمان دنیا ببارد و با ابرهای زیر این آسمان برخورد کند، ابر همچون غربال است که از خود دانه ها را رد می نماید.

آنگاه خداوند به باد فرمان می دهد که باران را نرم و ذوب کند همان گونه که نمک در آب حل می شود، سپس دستور می دهد هر قطره ای از آن را در فلان مکان بیاندازد و چنین و چنان (به صورت رگبار یا آرام و آهسته) ببارد، هیچ قطره ای از آسمان به زمین نمی بارد، مگر آن که فرشته ای مأمور است که آن قطره را در مکان و جای خودش قرار دهد، و هیچ قطره ای به زمین نمی افتد مگر به مقداری که از پیش تعیین شده، مگر باران و طوفانی که در زمان حضرت نوح علیه السلام اتفاق افتاد که از نظر مقدار و وزن بسیار زیاد و در واقع مرگبار و نابودکننده بود.^۱



۹- أبي بن حبه قال: حدثنا أحمد بن إدريس، قال: حدثنا محمد بن أحمد، عن علي بن الريان، عن الحسين بن محمد، عن عبدالرحمن بن أبي نجران، عن عبدالرحمن بن حماد،

۱. واژه «مُنْهَمِر» از ماده همر - بر وزن صبر - به معنای فرو ریختن شدید آب است، در قرآن کریم (سوره قمر، آیه ۱۱) آمده است: «فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ: پس درهای آسمان را با آبی فراوان گشودیم». تعبیر به «گشودن درهای آسمان»، تعبیر بسیار زیبایی است که به هنگام نزول باران های شدید به کار می رود، همان گونه که در فارسی نیز می گوئیم: «گوئی درهای آسمان باز شده و هر چه آب است فرو می بارد».



عن ذريح المحاربي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: جاء رجل إلى النبي صلى الله عليه وآله فقال: يا رسول الله! يسأل الله عما سوى الفريضة؟ فقال: لا. قال: فوالذي بعثك بالحق لا تقربت إلى الله بشيء سواها. قال: و لم؟

قال: لأن الله قبّح خلقي! قال: فأمسك النبي صلى الله عليه وآله و نزل جبرئيل عليه السلام فقال: يا محمد! ربك يقرؤك السلام و يقول: اقرأ عبي فلاناً السلام، و قل له: أما ترضى أن أبعثك غداً في الآمنين؟ فقال: يا رسول الله! و قد ذكرني الله عنده؟! قال: نعم. قال: فوالذي بعثك بالحق لا بقي شيء يتقرب به إلى الله عنده إلا تقرب به.

حدیث نهم

٤٥٠

پدرم عليه السلام از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از علی بن ریان، از حسین بن محمد، از عبدالرحمن بن ابی نجران، از عبدالرحمن بن حماد، از ذريح محاربي، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: مردی محضر پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله شرفیاب شد، عرض کرد: ای رسول خدا! آیا خداوند از غیر واجب سؤال خواهد کرد؟

حضرت فرمودند: خیر. آن مرد عرض کرد: سوگند به کسی که شما را به حق برانگیخت، تاکنون به عملی غیر از واجب به خدا تقرب نجستم! حضرت فرمودند: چرا؟ عرض کرد: به خاطر این که خداوند مرا زشت و بدصورت آفریده است!!

امام عليه السلام فرمودند: پیامبر صلى الله عليه وآله چیزی نگفتند و سکوت اختیار کردند، آنگاه جبرئیل عليه السلام نازل شد و به رسول خدا صلى الله عليه وآله گفت: ای محمد! پروردگارت سلام رسانده، می فرماید: سلام مرا به بنده ام برسان و به او بگو! اگر روز رستاخیز تو را از زمره کسانی که از کیفر و عذاب من در امانند قرار دهم، آیا راضی و خشنود می شوی؟

رسول خدا صلى الله عليه وآله پیام خدای سبحان را به آن مرد رساندند، آن مرد عرض کرد: ای



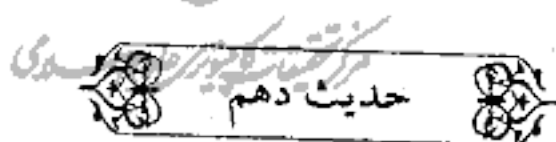
رسول خدا! خداوند مرا نزد خود یاد نموده؟!

پیامبر ﷺ فرمودند: آری.

عرض کرد: سوگند به آن کسی که شما را به حق مبعوث فرموده، از این پس هر عملی که توسط آن به خدا تقرّب جویم، انجامش خواهم داد.



۱۰- حدّثنا حمزة بن محمد العلوي، قال: أخبرنا أحمد بن محمد الهمداني، قال: حدّثنا المنذر بن محمد، قال: حدّثنا الحسين بن محمد، قال: حدّثنا سليمان بن جعفر، عن الرضا ﷺ قال: أخبرني أبي، عن أبيه، عن جدّه، أن أمير المؤمنين ﷺ أخذ بطيخة ليأكلها، فوجدها مّرة، فرمى بها، فقال: بعداً و سحقاً. فقیل له: یا أمير المؤمنين! و ما هذه البطيخة؟ فقال: قال رسول الله ﷺ: إنّ الله تبارک و تعالی أخذ عقد مودّتنا علی کلّ حیوان و نبت، فما قبل الميثاق كان عذباً طیباً، و ما لم یقبل الميثاق كان ملحاً زعاقاً.



(۴۵۱)

حمزة بن محمد علوی، از احمد بن محمد همدانی، از منذر بن محمد، از حسین بن محمد، از سلیمان بن جعفر، از امام رضا ﷺ نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: پدرم، از پدرش، از جدّش نقل کرده که امیر مؤمنان ﷺ خربزه‌ای برداشتند تا میل کنند، وقتی خواستند بخورند متوجه شدند تلخ و بدمزه است، از خوردنش منصرف گشته و فرمودند: (از نزد من دور شو)!

خدمت ایشان عرض شد: این خربزه چه نقصی داشت؟!

فرمود: رسول خدا ﷺ فرمودند: خداوند بزرگ، دوستی و مودّت ما را به هر حیوان و نباتی عرضه داشت، آنچه از آنها این دوستی را پذیرا گشتند، شیرین و پاکیزه شدند، و آنچه تمرد کردند، شور و تلخ [و غیر قابل خوردن و استفاده] شدند.



١١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلُوِيهِ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعِطَّارُ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَوْرَمَةَ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَيْضِ، قَالَ: قُلْتُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ يَمْرُضُ مِنَّا الْمَرِيضُ فَيَأْمُرُهُ الْمَعَالِجُونَ بِالْحِمِيَةِ؟ قَالَ: لَا، وَلَكِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ لَا نَحْتَمِي إِلَّا مِنَ التَّمْرِ وَنَتَدَاوِي بِالتَّفَاحِ وَ الْمَاءِ الْبَارِدِ. قَالَ: قُلْتُ: وَ لَمْ تَحْتَمُونَ مِنَ التَّمْرِ؟ قَالَ: لِأَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ صلى الله عليه وآله حَمَى عَلَيْنَا عليه السلام مِنْهُ فِي مَرَضِهِ.

حدیث یازدهم

۴۵۲

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلُوِيهِ عليه السلام از مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عِطَّارُ، از حُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ، از مُحَمَّدِ بْنِ أَوْرَمَةَ، از حَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ، از مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ، از مُحَمَّدِ بْنِ الْفَيْضِ، نقل کرده، وی می گوید: خدمت امام عليه السلام عرض کردم: قربانت گردم، کسی از ما بیمار شده، او را نزد پزشک می برند، اطباء بر این نکته اتفاق نظر دارند که باید پرهیز کند. امام فرمودند: این دستور، درست نیست، از نظر ما بیمار از چیزی نباید پرهیز کند، مگر از خوردن خرما، ما بیماران را با سیب و آب خنک مداوا می کنیم. عرض کرد: چرا از خرما باید پرهیز کند؟

فرمودند: هنگامی که امیر مؤمنان عليه السلام بیمار شده بودند، رسول خدا صلى الله عليه وآله وی را از خوردن خرما پرهیز دادند.

■

١٢- أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ جَدِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ جَدِّي، عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: أَحْسِنُوا صَحْبَةَ النَّعْمِ قَبْلَ فِرَاقِهَا، فَإِنَّهَا تَزُولُ وَ تَشْهَدُ عَلَى صَاحِبِهَا بِمَا عَمِلَ فِيهَا.



حدیث دوازدهم

۴۵۳

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی بن عبید، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: پدرم، از جدم، از پدران بزرگوارشان علیهم السلام نقل کردند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: از نعمت‌ها - پیش از آن که از دست دهید - به شایستگی استفاده کنید، زیرا هر نعمتی در معرض کاستی و زوال است و در قیامت بر صاحبان و دارندگان خود گواهی و شهادت می‌دهند و از بکار بردن نادرست آنها شکایت خواهند کرد.^۱



۱۳- و بهذا الإسناد، قال أمير المؤمنين عليه السلام يخرج المسلم في الجهاد مع من لا يؤمن على الحكم و لا ينفذ في الفیء ما أمر الله عز وجل فإنه إن مات في ذلك المكان كان معیناً لعدونا في حبس حقنا، و الإشاطة بدمائنا، و میته میته جاهلیة.

حدیث سیزدهم

۴۵۴

و با همین اسناد نقل شده که امیر مؤمنان فرمودند: وقتی فرد مسلمان در جهاد همراه و یاور کسی باشد که به حکم دین اعتقاد راسخ نداشته و در مورد غنیمت دستور خدا را نافذ نداند، این فرد [با چنین تفکر و باوری] اگر در میدان کارزار و جهاد

۱. امیر مؤمنان علیه السلام در مورد هشدار از پشت کردن نعمت‌ها می‌فرماید: «اخْذَرُوا نِفَارَ النِّعَمِ فَمَا كُلُّ شَارِدٍ يَتَرَدَّدُ: از فرار نعمت‌ها بپرهیزید، زیرا هر گریخته‌ای باز نمی‌گردد. (نهج البلاغه، حکمت ۲۴۶) و درباره مسؤولیت نعمت‌ها می‌فرماید: «أَقْلُ مَا يَلْزَمُكُمْ لِلَّهِ أَلَّا تَسْتَعِينُوا بِنِعْمِهِ عَلَى مَعَاصِيهِ: کمترین حق خدا بر عهده شما این است که از نعمت‌های الهی در گناهان یاری نگیرید. (نهج البلاغه، حکمت ۳۳۰)

و همچنین راجع به مسؤولیت نعمت‌های الهی می‌فرماید: «إِنَّ لِلَّهِ فِي كُلِّ نِعْمَةٍ حَقًّا، فَمَنْ أَدَاهُ زَادَهُ مِنْهَا، وَ مَنْ قَصَّرَ فِيهِ خَاطَرَ بَزَوَالٍ نِعْمَتِهِ: خدا را در هر نعمتی حقی است، هر کس آن را بپردازد، افزونی یابد، و آن کس که نپردازد و کوتاهی کند، در خطر نابودی قرار گیرد. (نهج البلاغه، حکمت ۲۴۴)

از بین برود، یاری دهنده دشمن ما در باز داشتن حق و تباه نمودن خون ما به شمار می آید و مرگش نیز چونان مرگ جاهلیت [در حال کفر و غفلت] تلقی می گردد.



۱۴- و بهذا الإسناد، قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: سمّوا أولادكم قبل أن يولدوا، فإن لم تدروا أذكر أو أنثى فسمّوهم بالأسماء التي تكون للذكر و الأنثى، فإن اسقاطكم إذا لقوكم في القيامة و لم تسمّوهم يقول السقط لأبيه: ألا سمّيتني؟ و قد سمّي رسول الله صلى الله عليه وآله محسناً قبل أن يولد. و قال: و إياكم و شرب الماء قياماً على أرجلكم، فإنه يورث الداء الذي لا دواء له إلا أن يعافي الله عزّ وجلّ.

قال مؤلف هذا الكتاب عليه السلام: يعني بالليل، أمّا النهار فإن شرب الماء من أدّر للعروق و أقوى للبدن، كما قال الصادق عليه السلام: و قال علي عليه السلام: إذا أراد أحدكم النوم فليضع يده اليمنى تحت خدّه الأيمن، فإنه لا يدري أينته من رقدته أم لا.

حدیث چهاردهم

۴۵۵

و با همین اسناد نقل شده که امیر مؤمنان عليه السلام فرمودند: اسم فرزندان خود را پیش از تولدشان انتخاب کنید، و اگر نمی دانید که پسر یا دختر است، اسم هایی را برگزیند که میان آن دو مشترک می باشد، زیرا فرزند سقط شده وقتی روز قیامت با شما دیدار کند به پدرش می گوید: آیا برای من نامی انتخاب نکردی، در حالی که رسول خدا صلى الله عليه وآله پیش از تولد فرزندش، نام محسن را برای او برگزیده بود.

و همچنین امیر مؤمنان عليه السلام فرمودند: از آشامیدن آب در حال ایستاده بپرهیزید، زیرا موجب مرضی خواهد بود که درمانی ندارد، مگر آن که خداوند عافیت دهد.

جناب مصنف (مرحوم صدوق) می فرماید: مقصود از آشامیدن آب در حال ایستاده، هنگام شب است اما در روز هنگام نوشیدن آب در حال ایستاده بهتر است، چه آن که امام صادق عليه السلام فرمودند: در روز بدین حال آب نوشیدن، رگ ها را باز، و بدن



را تقویت می‌کند.

و همچنین امام علی علیه السلام فرمودند: هر گاه خواستید بخوابید، دست راست خود را زیر سمت راست صورت قرار دهید، چه آن که نمی‌دانید آیا دیگر بار از این خواب بیدار خواهید شد یا نه.



۱۵- حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلُوِيَّةَ، عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاشَانِيِّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْمُعَلَّى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْخَطَّابِ بْنِ الْفَرَاءِ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: شَكْتُ أَسَافِلَ الْحَيِّطَانِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْ ثَقَلِ أَعَالِيهَا، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهَا يَحْمِلُ بَعْضُكَ بَعْضًا. وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِذَا أَفْلَتْتَ مِنْ أَحَدِكُمْ كَلِمَةً حَمَقَاءَ يَخَافُ مِنْهَا عَلَى نَفْسِهِ، فَلْيَتَّبِعْهَا بِكَلِمَةٍ تَعْجِبُ مِنْهَا تَحْفَظُ وَ تَنْسَى تَلْكَ.

حدیث پانزدهم

۴۵۶

محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبدالله، از علی بن محمد کاشانی، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از علی بن معلی، از ابراهیم بن خطاب بن فراء، وی حدیث را به صورت مرفوع از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: قسمت‌های زیرین دیوارها از فشار و سنگینی قسمت‌های بالا به خداوند شکایت کردند، خدای سبحان به قسمت‌های بالا وحی فرمود که برخی از اجزائت باید برخی دیگر را بردارد تا از سنگینی قسمت‌های زیرین کاسته شود. و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر گاه لفظی نادرست و کلمه‌ای احمقانه از کسی صادر شود که جان او را در مخاطره قرار دهد، لازم است در پی آن، واژه‌ای شگفت‌آور ایراد کند تا کلمه دوم در ذهن شنونده ثبت و ضبط گردیده، و لفظ اول به فراموشی سپرده شود.



١٦- حدثنا محمد بن الحسن عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن العباس بن معروف، عن الحسن بن محبوب، عن علي بن رثاب، عن محمد بن قيس، قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: ملكان هبطا من السماء، فالتقيا في الهواء، فقال أحدهما لصاحبه: فيما هبطت؟ قال: بعثني الله عز وجل إلى بحر إيل أحشر سمكة إلى جبار من الجبابرة اشتهي عليه سمكة في ذلك البحر، فأمرني أن أحشر إلى الصياد سمكة البحر حتى يأخذها له ليلبلغ الله عز وجل الكافر غاية مناه في كفره.

قال الآخر لصاحبه: ففيما بعثت أنت؟ قال: بعثني الله عز وجل في أعجب من الذي بعثك فيه: بعثني إلى عبده المؤمن الصائم القائم المعروف دعائه و صومه في السماء لاكفي قدره التي طبخها لإفطاره، ليلبلغ الله في المؤمن من الغاية في اختبار إيمانه.

حديث شانزدهم

٤٥٧

محمد بن حسن عليه السلام از محمد بن حسن صفار، از عباس بن معروف، از حسن بن محبوب، از علی بن رثاب، از محمد بن قیس نقل کرده، وی می گوید: از امام باقر عليه السلام شنیدم که می فرمود: دو فرشته از آسمان به زمین فرود می آمدند، در هوا با هم برخوردند، یکی از آن دو به دیگری گفت: برای انجام چه مأموریتی فرود می آیی؟ گفت: خداوند مرا به دریای اهل ایل^۱ فرستاد و مأموریت داد تا یکی از ماهیان را صید نموده و به یکی از ظالمان و بیدادگران برسانم؛ زیرا وی مایل به خوردن ماهی این دریا است. لذا خداوند مرا مأمور ساخت نزد صیادی که ماهی های آن دریا را صید می کند بروم و او را به صید ماهی مورد علاقه آن بیدادگر ترغیب نمایم و بدین ترتیب خداوند حکیم آن ستمکار را به نهایت آرزویش برساند.

فرشته دیگر به دوستش گفت: تو در پی انجام چه مأموریتی هستی؟

۵۸۲

۱. شاید واژه «ایل» مخفف «ایله» باشد که شهری است بین یمن و مصر، و بنی اسرائیل هنگام عبور از مصر به کنعان از آنجا عبور کردند. (معارف و معاریف، ج ۲، ص ۶۱۰)



گفت: خداوند مرا برای انجام کاری عجیب‌تر از مأموریت تو فرستاده، مرا مأمور فرموده به سوی بنده‌اش که فردی باایمان و روزه‌دار و شب زنده‌دار است بروم، و ظرف غذایی که برای افطارش تهیه نموده، واژگون سازم تا بدین وسیله آزمون نهایی ایمان از او صورت گیرد.^۱



۱۷- أبي بن حنبل قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد، عن بكر بن صالح الجعفري، قال: سمعت موسى بن جعفر عليه السلام و هو يقول: ادفعوا معالجة الأطباء ما اندفع الداء عنكم، فإنه بمنزلة البناء قليله يجر إلى كثيره.

حدیث هفدهم

(۴۵۸)

پدرم عليه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از بكر بن صالح جعفری نقل کرده، وی گفت: از امام موسی کاظم عليه السلام شنیدم که می فرمودند: مداوا و معالجه پزشکان را در مورد درد اندک و بیماری جزئی رها کنید [و نسبت به این گونه دردهای اندک و زودگذر حساس نشوید، و وسواس به خرج ندهید]، چه آن که مداوا و معالجه چونان بنای ساختمان است که اندکش به افزایش و گسترش منجر خواهد شد. [یعنی شروع

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آزمون و ابتلای مؤمن فرمود: «يُبْتَلَى الْمُؤْمِنُ عَلَى قَدْرِ إِيْمَانِهِ وَ حُسْنِ عَمَلِهِ، فَمَنْ صَحَّ إِيْمَانُهُ وَ حَسُنَ عَمَلُهُ، إِشْتَدَّ بَلَاءُهُ، وَ مَنْ سَخِفَ إِيْمَانُهُ وَ ضَعُفَ عَمَلُهُ، قَلَّ بَلَاءُهُ؛ مُؤْمِنٌ بِهِ اِنْدَازَةُ اِيْمَانِ وَ خُوشِ كِرْدَارِشْ بَه بَلِيَّاتِ اَمْتِحَانِ وَ اَزْمَاشِشْ مِی شُود؛ هَر كِه اِيْمَانِشْ دَرَسْتُ وَ عَمَلْكَرْدَشْ بَهْتَرْ بَاشَد، اِبْتِلَاشِشْ سَخْت تَر اَسْتُ، وَ هَر كِه اِيْمَانِشْ سَبَكْ وَ عَمَلِشْ نَاجِيزْ بَاشَد، اِبْتِلَاشِشْ كَمْتَر مِی بَاشَد». (بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۵۸)

و در حدیثی دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد ایمان راسخ و استوار مؤمن فرمود: «الْمُؤْمِنُ أَشَدُّ فِي دِينِهِ مِنَ الْجَبَالِ الرَّاسِيَةِ، وَ ذَلِكَ أَنَّ الْجَبَلَ قَدْ يَنْحَتُ مِنْهُ، وَ الْمُؤْمِنُ لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ أَنْ يَنْحَتَ مِنْهُ شَيْئاً لِيُضَيِّعَ بَدِينَهُ وَ شُحِيحَ عَلَيْهِ؛ مُؤْمِنٌ دَر دِيْنِ خُود، اَز كُوه‌هَای مُحْكَمْ وَ اسْتِوَارْ سَخْت تَر وَ ثَابِت تَر اَسْتُ، گَاهِ اَز كُوهِ قَطْعَاتِي جَدَا مِی كُنَنْد، اَمَّا هِيچ كَسْ تَوَانِ اَن رَا نَدَارَد كِه اَز مُؤْمِنِ چِيْزِي بَكَاَهْد، وَ اِيْن بَه جِهْتِ اِطْمِيْنَانِ وَ اَزْمَنْدِي وَی بَه دِيْنِشْ مِی بَاشَد». (سفينة البحار، ماده أمن)



در مداوای جرئی، موجب دل مشغولی و اضطراب گشته و خود این امر به افزایش بیماری منجر می گردد.]



۱۸- حدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ الْعَمْرِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يُؤْمَرُ بِرَجَالٍ إِلَى النَّارِ، فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ جَلَالَهُ لِمَالِكٍ: قُلْ لِلنَّارِ: لَا تَحْرِقِي لَهُمْ أَقْدَاماً فَقَدْ كَانُوا يَمْشُونَ إِلَى الْمَسَاجِدِ، وَلَا تَحْرِقِي لَهُمْ أَوْجَهَا فَقَدْ كَانُوا يَسْبِغُونَ الْوُضُوءَ، وَلَا تَحْرِقِي لَهُمْ أَيْدِيّاً فَقَدْ كَانُوا يَرْفَعُونَهَا بِالْدُّعَاءِ، وَلَا تَحْرِقِي لَهُمْ أَلْسِنَةً فَقَدْ كَانُوا يَكْثُرُونَ تِلَاوَةَ الْقُرْآنِ، قَالَ: فَيَقُولُ لَهُمْ خَازِنُ النَّارِ: يَا أَشْقِيَاءُ! مَا كَانَ حَالُكُمْ؟ قَالُوا: كُنَّا نَعْمَلُ لِفَيْرِ اللَّهِ تَعَالَى، فَقِيلَ لَنَا: خَذُوا ثَوَابَكُمْ مِمَّنْ عَمَلْتُمْ لَهُ.



۴۵۹

احمد بن محمد، از پدرش، از عمرکی، از علی بن جعفر، از برادرش حضرت موسی بن جعفر، از آباء و اجداد بزرگوارشان عليهم السلام نقل نموده که فرمودند: رسول خدا ﷺ فرمودند: روز قیامت فرمان داده می شود افرادی را وارد دوزخ کنند، خداوند به خازن دوزخ می فرماید: به آتش بگو: پاهایشان را نسوزاند، زیرا با این پاهای به مساجد می رفتند، و نیز صورتهایشان را نسوزاند، چون وضوی کامل می گرفتند، و دستهایشان را هم نسوزاند، چون برای دعا بالا می گرفتند، و زبانهایشان را نیز نسوزاند، چه آن که تلاوت قرآن می کردند.

آنگاه رسول خدا ﷺ فرمودند: خازن دوزخ به آنها می گوید: ای تیره بختان! برای چه شما را به سوی دوزخ می برند؟

در جواب می گویند: چون اعمال خود را برای غیر خدا [و به قصد ریا و خودنمایی] انجام می دادیم، به ما گفته شد: بنابراین، پاداش اعمال خود را از کسانی که



برای آنها کار می کردید، بگیریدها!

۱۹- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ رحمته الله قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمِيمٍ قَالَ: قِيلَ لَهُ: لَا تَذُمَّ النَّاسَ، قَالَ: مَا أَنَا بِرَاضٍ عَنْ نَفْسِي فَافْتَرِغْ مِنْ ذَمِّهَا إِلَى ذَمِّ غَيْرِهَا، فَإِنَّ النَّاسَ خَافُوا اللَّهَ فِي ذُنُوبِ النَّاسِ وَاتَّمَنَوْهُ عَلَى ذُنُوبِ أَنْفُسِهِمْ.

حدیث نوزدهم

۴۶۰

حسن بن احمد رحمته الله از پدرش، از محمد بن حمیم نقل کرده، وی می گوید: به او گفته شد: مردم را نکوهش و ملامت مکن! وی گفت: من از نفس خود راضی و خشنود نیستم، چه آن که از نکوهش آن منصرف گشته و به ملامت و سرزنش مردم پرداختم؛ چه آن که مردم از گناهانی که دیگران مرتکب می شوند، خوفناک بوده و ولی از گناهانی که خود مرتکب می شوند احساس امنیت نموده و هیچ هراس و وحشتی ندارند!

۲۰- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مِهْزَمٍ، قَالَ: وَ جَدِّي فِي زَمَنِ وَهْبِ بْنِ مَنْبَهٍ حَجَرَ، فِيهِ كِتَابٌ بِغَيْرِ الْعَرَبِيَّةِ، فَطَلَبَ مِنْ يَقْرُؤُهُ، فَلَمْ يَوْجَدْ حَتَّى أَتَى بِهِ ابْنُ مَنْبَهٍ، وَ كَانَ صَاحِبَ كُتُبٍ، فَقَرَأَهُ، فَبَازَا فِيهِ [مَكْتُوبٌ] يَا بَنَ آدَمَ! لَوْ رَأَيْتَ قَصْرَ مَا بَقِيَ مِنْ أَجْلِكَ لَزَهَدْتَ فِي طَوْلِ مَا تَرَجَوُ مِنْ أَمَلِكَ، وَ لَقَلَّ حَرَصُكَ وَ طَلِبُكَ، وَ رَغِبْتَ فِي الزِّيَادَةِ فِي عَمَلِكَ، فَإِنَّكَ إِنَّمَا تَلْقَى يَوْمَكَ لَوْ قَدْ زَلَّتْ قَدَمُكَ، فَلَا أَنْتَ إِلَى أَهْلِكَ بِرَاجِعٍ، وَ لَا فِي عَمَلِكَ بِزَايِدٍ، فَاعْمَلْ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ قَبْلَ الْحَسْرَةِ وَ النَّدَامَةِ.

حدیث بیستم

۴۶۱

با همین اسناد، از محمد بن احمد، از محمد بن عبد الحمید، از ابراهیم بن مهزم نقل

کرده، وی گفت: در زمان وهب بن منبه^۱ سنگی پیدا شد که در آن به خط غیر عربی مطلبی نوشته شده بود، وهب از کسی که بتواند آن خط را بخواند تفحص کرد، مدتی گذشت کسی را برای انجام این کار نیافتند، آنگاه کسی را یافتند و نزد وی آوردند، او از دانش و اطلاع کافی برخوردار بود، از این رو توانست سنگ نوشته را بخواند، روی سنگ نوشته شده بود:

ای فرزند آدم! اگر از اندک مقدار باقی مانده عمر خود واقف گردی، به یقین از دراز بودن آرزوهایت خواهی کاست و آزمندی و خواستهات را کم خواهی کرد، بلکه سعی می‌کنی به کردار و عمل خود بیفزایی؛ چه آن که وقتی کوتاهی عمر برای تو معلوم و مشخص گردد، به خوبی در می‌یابی به زودی با روزی مواجه خواهی شد که اگر در طول عمر خود لغزشی از تو سرزده باشد، پس از آن روز، هرگز به اهل خود باز نخواهی گشت، و چیزی نیز بر اعمال خود نخواهی افزود، از این رو، پیش از آن که حسرت و ندامت همه وجودت را فرا گیرد، برای آن روز، توشه‌ای فراهم کن.



۲۱- أبي بن كعب قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن عمرو، عن صالح بن سعيد، عن أخيه سهل الهلواني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: بينا عيسى بن مريم عليه السلام في سياحته إذ مرّ بقرية، فوجد أهله موتى في الطريق و الدور، قال: فقال: إن هؤلاء ماتوا بسخطه، و لو ماتوا بغيرها تدافنوا.

قال: فقال أصحابه: وددنا أننا عرفنا قصّتهم. فقيل له: ناهم يا روح الله! قال: فقال: يا

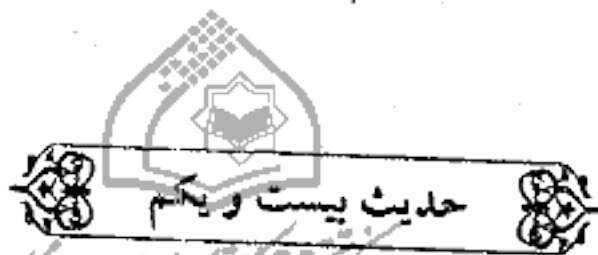
۱. مکئی به «ابو عبدالله» از ایرانیان متولد در یمن بود، گویند از تیره‌ای است که کسری آنها را به یمن فرستاد. وی در اصل از اهل کتاب بوده، سپس به اسلام گرائید، در آغاز اسلامش قدری مسلک بود، آنگاه از کیش و آئین قدری دست کشید.

او به اخبار و حوادث گذشته به ویژه اسرائیلیات اطلاع کافی داشت. عمر بن عبدالعزیز او را برای کرسی قضاوت «صنعا» انتخاب کرد و در همانجا - به سال ۱۱۶ هـ. ق. - درگذشت.



أهل القرية! فأجابه مجيب منهم: لتيك يا روح الله! قال: ما حالكم و ما قصتكم؟
قال: أصبحنا في عافية و بتنا في الهاوية. قال: فقال: و ما الهاوية؟ قال: بحار من نار
فيها جبال من نار. قال: و ما بلغ بكم ما أرى؟ قال: حب الدنيا و عبادة الطاغوت. قال: و
ما بلغ من حبكم للدنيا؟ قال: حب الصبي لأمه إذا أقبلت فرح، و إذا أدبرت حزن. قال: و
ما بلغ من عبادتكم الطاغوت؟ قال: كانوا إذا أمروا أطعناهم. قال: فكيف أجبتني أنت من
بينهم؟

قال: لأنهم ملجمون بلجم من نار، عليهم ملائكة غلاظ شداد، و إنني كنت فيهم، و لم
أكن منهم، فلما أصابهم العذاب أصابني معهم، فأنا معلق بشجرة^١ أخاف أن أكبكب
في النار. فقال عيسى عليه السلام لأصحابه: النوم على المزابل و أكل خبز الشعير كثير مع
سلامة الدين.



(۴۶۲)

پدرم از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از محمد بن عمرو، از صالح بن
سعید، از برادرش سهل حلوانی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
حضرت عیسی علیه السلام - به همراه اصحاب و یارانش - به قریه‌ای رسیدند که همه اهالی آن
دیار و قریه مرده بودند و در معابر و خانه‌ها جنازه‌هایشان دیده می‌شد. حضرت
عیسی علیه السلام با دیدن این صحنه متوجه شد که آنها به غضب خداوند کیفر و مجازات
شدند، زیرا در غیر این صورت جنازه‌های آنها دفن می‌شد.

اصحاب و یاران آن حضرت به وی گفتند: دوست داریم سرگذشت ایشان را
بدانیم. به حضرت عیسی علیه السلام ندا آمد: ای روح الله! آنها را صدا بزن.
حضرت عیسی علیه السلام فرمود: ای اهل قریه! یک نفر از آنها در پاسخ گفت: بلی، ای
روح الله!

۱. و في جملة من النسخ «بشجرة» بدل «بشجرة».



حضرت عیسیٰ علیه السلام فرمود: سرگذشت و حکایت شما چیست؟
او در جواب گفت: صبحگاه در آرامش و عافیت بودیم، شامگاه در هلاکت و
تیره‌بختی!

حضرت عیسیٰ علیه السلام فرمود: هاویه چیست؟ گفت: دریایی از آتش که در آن
کوه‌هایی از آتش قرار داشت.

حضرت فرمود: چه کاری موجب شد که به این کیفر گرفتار گردید؟
در پاسخ گفت: دنیا زدگی و پرستش طاغوت.

حضرت فرمود: مگر علاقه و وابستگی شما به دنیا چگونه بوده است؟
گفت: چونان کودک که سخت به مادرش وابسته است، هر گاه مادر سوی کودکش
برود، بسیار شادمان می‌گردد، و اگر از فرزند جدا گردد، سخت محزون می‌شود!

حضرت فرمود: چه اندازه پیرو طاغوت بودید و از او اطاعت می‌کردید؟
گفت: هر گاه دستور می‌دادند، بی‌چون و چرا پاسخ می‌دادیم.
حضرت فرمود: در میان آن جمع، چگونه تنها تو پاسخ دادی؟

گفت: برای این که دیگران لجام‌هایی از آتش بر دهان دارند، فرشتگانی با شدت و
تندی توصیف ناپذیری بر آنها مأمورند که نمی‌توانند سخن بگویند، من به ظاهر در
جمع آنها بودم اما همفکر و هم عقیده ایشان نبودم، ولی آنگاه که عذاب و کیفر الهی
نازل شد، مرا نیز در بر گرفت، اینک به درختی معلق گشته‌ام، هر لحظه بیم آن دارم که
در آتش افکنده شوم.

حضرت عیسیٰ علیه السلام به اصحاب و یارانش فرمود: در خاکدان‌ها خوابیدن، و به نان
جوئی قناعت کردن، خود نعمت بزرگی است، به شرط آن که با سلامت دین همراه باشد.



۲۲- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْكُوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْجَوْهَرِيُّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمَّارَةَ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: سَمِعْتُ الصَّادِقَ



جعفر بن محمد علیه السلام میگوید: المؤمن علوی، لآنّہ علا فی المعرفة، و المؤمن هاشمی، لآنّہ هشم الضلالة، و المؤمن قرشی، لآنّہ أقر بالشیء المأخوذ عنا، و المؤمن عجمی، لآنّہ استعجم علیه أبواب الشر، و المؤمن عربی، لأنّ نبیہ صلی الله علیه و آله عربی، و کتابہ المنزل بلسان عربی مبین، و المؤمن نبطی، لآنّہ استنبط العلم، و المؤمن مهاجری، لآنّہ هجر السیئات. و المؤمن أنصاری، لآنّہ نصر رسولہ و أهل بیت رسول الله، و المؤمن مجاهد، لآنّہ یجاهد أعداء الله تعالى فی دولة الباطل بالتقیة، و فی دولة الحق بالسیف.



حدیث بیست و دوم



۴۶۳

احمد بن حسن قطان، از حسن بن علی کوفی، از محمد بن زکریا جوهری، از جعفر بن محمد بن عماره، از پدرش نقل کرده، وی میگوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود:

مؤمن علوی است؛ چون در معرفت و شناخت دین، دارای مقامی عالی و بلند مرتبه می باشد.

مؤمن هاشمی است؛ چه آن که ضلالت و گمراهی را در هم می شکند.

مؤمن قرشی است؛ زیرا آنچه از طریق ما به او رسیده، اعتقاد و ایمان دارد.

مؤمن عجمی است؛ برای این که در رازهای شر و بدی بر روی او بسته شده است.

مؤمن عربی است؛ به دلیل این که پیامبرش صلی الله علیه و آله عرب و کتابش به زبان عربی روشن و آشکار می باشد.

مؤمن نبطی است؛ به جهت این که علم و دانش را درک نموده است.

مؤمن مهاجری است؛ به علت این که از بدی ها و لغزش ها دوری نموده است.

مؤمن انصاری است؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت او را یاری و نصرت کرده است.

مؤمن مجاهد است؛ چه آن که با دشمنان خدا، جهاد و پیکار می کند، مبارزه اش این گونه است که در عصر دولت باطل، با تقیه دین و مکتبش را حفظ می کند، و در



زمان حکومت حق، با شمشیر در برقراری قسط و عدل با دشمنان خدا مبارزه می‌کند.



۲۳- حدثنا أبو سعيد محمد بن الفضل بن محمد بن إسحاق المذکر النیسابوری بنیسا بور، قال: سمعت عبدالرحمن بن محمد بن محمود، يقول: سمعت إبراهيم بن محمد بن سفيان، يقول: إنما كانت عداوة أحمد بن حنبل مع علي بن أبي طالب عليه السلام أن جدّه ذا النديّة الذي قتله علي بن أبي طالب يوم النهروان كان رئيس الخوارج.

حدیث بیست و سوم

۴۶۴

ابوسعید محمد بن فضل بن محمد بن اسحاق مذكر نیشابوری می‌گوید: از عبدالرحمن بن محمد بن محمود نقل شده که می‌گوید: از ابراهیم بن محمد بن سفيان شنیدم که می‌گفت: سبب عداوت و کینه‌توزی احمد بن حنبل^۱ نسبت به امیر مؤمنان عليه السلام بدین جهت بود که آن حضرت جدّ وی «ذوالشديه»^۲ را - که رئیس خوارج بود - در نهروان کشت.

۱. یکی از پیشوایان اهل سنت است که به سال ۱۶۲ هـ. ق در مرو متولد شد و در دوران خردسالی به اتفاق خانواده‌اش به بغداد آمد. وی در مصر نزد امام شافعی درس خواند و در مسأله خلق قرآن که در عصر مأمون مطرح بوده مخالفت ورزید، پس از فراگیری فقه به بغداد بازگشت و امامت اهل سنت را به عهده داشت.

وی به جهت جمع‌آوری حدیث از بغداد که محلّ زندگی او بود به کوفه، بصره، مکه، مدینه، شام و یمن سفر کرد و پس از آن به بغداد بازگشت.

جمعی از بزرگان محدّثین سنت از او حدیث گرفتند، از قبیل محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج نیشابوری. مشارالیه کتاب‌های زیادی را تألیف نموده، از آن جمله کتاب مسند که مشتمل بر سی هزار حدیث است و کتاب مناقب علی بن ابی طالب. وی به سال ۲۴۱ در بغداد دیده از این جهان فرو بست و در همانجا به خاک سپرده شد. (معارف و معاریف، ج ۱، ص ۵۹۵)

۲. حرقوص بن زهیر یکی از رؤسای خوارج که در جنگ نهروان به دست امیر مؤمنان عليه السلام کشته شد. بدین سبب او را به این لقب نامند که گویند: پاره‌گوشتی همانند یک پستان بر شانه‌اش بوده است.

(معارف و معاریف، ج ۵، ص ۵۴۹)



۲۴- حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ أَنَّهُ سَمِعَ هَذِهِ الْحِكَايَةَ مِنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ سَفْيَانَ بَعَيْنَهَا.

حدیث بیست و چهارم

۴۶۵

ابو سعید برای ما نقل کرد که این حکایت را از ابراهیم بن محمد بن سفیان شنیده است.

۲۵- حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ أَحْمَدَ بْنَ يَعْقُوبَ الْجَوْزْجَانِيَّ قَاضِيَّ هَرَاةَ، يَقُولُ: سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ فُورَكٍ الْهَرَوِيَّ، يَقُولُ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ حَشْرَمٍ، يَقُولُ: كُنْتُ فِي مَجْلِسِ أَحْمَدَ بْنَ حَنْبَلٍ فَجَرَى ذَكَرَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَقَالَ: لَا يَكُونُ الرَّجُلُ مُجْرِمًا حَتَّى يَبْغِضَ عَلِيًّا قَلِيلًا، قَالَ عَلِيَّ بْنَ حَشْرَمٍ: فَقُلْتُ: لَا يَكُونُ الرَّجُلُ مُجْرِمًا يَحِبُّ عَلِيًّا كَثِيرًا. وَفِي غَيْرِ هَذِهِ الْحِكَايَةِ قَالَ عَلِيَّ بْنَ حَشْرَمٍ: فَضْرَبُونِي وَطَرَدُونِي مِنَ الْمَجْلِسِ.

حدیث بیست و پنجم

۴۶۶

ابو سعید محمد بن فضل، از عبدالرحمن بن محمد بن محمود، از محمد بن احمد بن یعقوب جوزجانی قاضی هرات، از محمد بن فورک هروی، از علی بن حشرم نقل کرده که وی گفت: در مجلس احمد بن حنبل بودم، از امیر مؤمنان عليه السلام سخن به میان آمد، احمد بن حنبل گفت: شخص مجرم نیست، مگر آن که عداوتش نسبت به علی، کم باشد!

علی بن حشرم می گوید: گفتم: شخص گناهکار و مجرم نیست، اگر محبت و علاقه اش به آن حضرت، فراوان باشد! در غیر این حکایت، خود علی بن حشرم گفته: پس از ایراد سخن مزبور، مرا کتک زدند و از مجلس خود بیرون راندند.



۲۶- حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ يَحْيَى الْبَجَلِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ ابْنِ عَوَانَةَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ السَّائِبِ، قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ عَبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ جَدِّي، قَالَ: إِذَا رَأَيْتَ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ يَبْغِضُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَاعْلَمْ أَنَّ أَصْلَهُ يَهُودِيٌّ.

حدیث بیست و ششم

۴۶۷

حسین بن یحیی بجلی، از پدرش، از ابن عوانه، از عطاء بن سائب، از ابن عبادة بن صامت، از پدرش، از جدش نقل نموده که وی گفت: هر گاه دیدید مردی از انصار، کینه و عداوت حضرت علی علیه السلام را در دل دارد، بدانید اصلش یهودی است.



۲۷- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ الْحَسَنِ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ مَقْبَرَةَ الْقَزْوِينِيِّ، قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَكَمِ، قَالَ: حَدَّثَنَا بَشَرُ بْنُ غِيَاثٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو يَوْسُفَ، قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي لَيْلَى، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: صَلَاةُ اللَّيْلِ مَثْنِي مَثْنِي، فَإِذَا خَفَتِ الصُّبْحُ فَأَوْتِرْ بِوَاحِدَةٍ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَحِبُّ الْوَتَرَ، لِأَنَّهُ وَاحِدٌ.

حدیث بیست و هفتم

۴۶۸

علی بن عبدالله وراق و علی بن محمد حسن معروف به ابن مقبره قزوینی، از سعد بن عبدالله، از محمد بن حکم، از بشر بن غیاث، از ابویوسف، از ابن ابی لیلی، از نافع، از ابن عمر، از رسول خدا ﷺ نقل کرده که آن حضرت فرمودند: نماز شب، دو رکعت دو رکعت است، چنانچه فرصت اندک باشد و بیم آن داری که اذان صبح نزدیک است، [برای درک فضیلت و ثواب نماز شب] فقط یک رکعت نماز وتر را بخوان، زیرا خداوند وتر را دوست می دارد، چه آن که خودش نیز یگانه و واحد می باشد.





۲۸- أخبرني أبو الحسن طاهر بن محمد بن يونس الفقيه، قال: حدثنا محمد بن عثمان الهروي، قال: حدثنا أبو حامد أحمد بن تميم، قال: حدثنا محمد بن عبيدة، قال: حدثنا محمد بن حميدة الرازي، قال: حدثنا محمد بن عيسى، عن عبد الله بن يزيد، عن أبي الدرداء، قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: إن الله عز وجل يجمع العلماء يوم القيامة و يقول لهم: لم أضع نوري و حكمتي في صدوركم إلا و أنا أريد بكم خير الدنيا و الآخرة، اذهبوا فقد غفرت لكم على ما كان منكم.



حدیث بیست و هشتم



۴۶۹

أبو الحسن طاهر بن محمد بن يونس فقيه، از محمد بن عثمان هروی، از ابو حامد احمد بن تميم، از محمد بن عبيده، از محمد بن حميده رازی، از محمد بن عيسى، از عبدالله بن يزيد، از ابی درداء^۱ نقل کرده که وی گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمودند: خدای سبحان روز قیامت علماء و دانشمندان را جمع نموده و به آنها می فرماید: نور دانش، و فروغ حکمت را در سینه های شما قرار ندادم، مگر آن که خواهان خیر دنیا و آخرت برای شما بودم، اینک همه شما را آمرزیدم.



۱. صحابی معروف پیامبر اسلام و از دانشمندان و خردمندان صحابه به شمار می آمد، رسول خدا ﷺ بین او و سلمان عقد اخوت بست.

ابودرداء - پیش از پذیرش اسلام - بتی در خانه داشت که آن را می پرستید، عبدالله بن رواحه و محمد بن مسلم مراقب بودند که روزی وی در خانه نباشد و بتش را بشکنند، فرصتی دست داد و این کار را انجام دادند. ابودرداء چون بازگشت و بت را به آن حالت دید، از همسرش پرسید، وی گفت: من نیز در خانه نبوده ام، اگر کاری از بت ساخته بود از خودش دفاع می کرد.

ابودرداء لباس بر تن کرد و راهی خانه رسول خدا ﷺ شد، حضرت پیش از ورود او به یارانش فرمود: اینک ابودرداء می آید و اسلام می آورد، ناگهان وارد شد و مسلمان گشت. (معارف و معاریف، ج ۱،



٢٩- حدَّثنا أحمد بن الحسن القطَّان، قال: حدَّثنا الحسن بن علي السكري، قال: حدَّثنا محمد بن زكريَّا الجوهري، قال: حدَّثنا جعفر بن محمد بن عمار، عن أبيه، قال: قال الصادق جعفر بن محمد عليه السلام: مطلوبات الناس في الدنيا الفانية أربعة: الغنى و الدعة و قلة الاهتمام و العزَّ، فأما الغنى فموجود في القناعة، فمن طلبه في كثرة المال لم يجده، و أما الدعة فموجودة في خفة الحمل، فمن طلبها في ثقله لم يجدها، و أما قلة الاهتمام فموجودة في قلة الشغل، فمن طلبها مع كثرتِه لم يجدها، و أما العزَّ فموجود في خدمة الخالق، فمن طلبه في خدمة المخلوق لم يجده.

حدیث بیست و نهم

٢٧٠

احمد بن حسن قطَّان، از حسن بن علي سکری، از محمد بن زکریّا جوهری، از جعفر بن محمد بن عماره، از پدرش نقل کرده که وی گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: خواسته‌های مردم در این دنیای فانی و زودگذر، چهار چیز است: بی نیازی، آسایش و راحتی^۱، فراغت خاطر، و ارجمندی.

اما بی نیازی در قناعت است، هر کس آن را در فراوانی مال و دارائی طلب کند نخواهد یافت. و اما آسایش در سبک‌باری است، هر کس بار خود را سنگین کند، آن را نخواهد یافت. و اما فراغت خاطر در کمی مشاغل است، هر کس آن را در افزایش و ازدیاد مشاغل طلب کند، به یقین بدان دست نخواهد یافت. و اما عزّت و ارجمندی در فرمانبرداری از پروردگار است، هر کس آن را در خدمت مردم بجوید، خیالی بیش نخواهد بود.^۲

۱. واژه «دَعَة» که در متن حدیث آمده، از «وداعة» و هاء آن عوض از واو است، به معنای راحت، تن آسائی، فراخی زندگانی، آرامش و آسایش. (معارف و معاریف، ج ۵، ص ۴۲۱)

۲. امیرمؤمنان در مورد برخورداری از ارزش‌های والای اخلاقی فرمود: «لا شرف أعلی من الإسلام، و لا عزَّ أعزَّ من التقوی، و لا معقل أحسن من الورع، و لا شفیع أنجح من التوبة، و لا كنز أغنی من

۳۰- حدَّثنا عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، قال: حدَّثنا منصور بن عبدالله بن إبراهيم الإصبهاني، قال: حدَّثنا علي بن عبدالله الإسكندراني، قال: حدَّثنا سعد بن عثمان، قال: حدَّثنا محمد بن أبي القاسم، قال: حدَّثنا عباد بن يعقوب، قال: أخبرنا علي بن هاشم، عن ناصح بن عبدالله، عن سماك بن حرب، عن أبي سعيد الخدري، قال: قال سلمان، يا نبي الله! إن لكل نبي وصيًا، فمن وصيك؟ قال: فسكت عني، فلما كان بعد غد رأني من بعيد، فقال: يا سلمان! قلت: لبيك وأسرعت إليه. فقال: تعلم من كان وصي موسى؟ قلت: يوشع بن نون. ثم قال: ذاك لأته يومئذ خيرهم وأعلمهم. ثم قال: وإني أشهد اليوم أن عليًا خيرهم وأفضلهم، وهو وليي ووصيي ووارثي.

حدیث سیام

(۴۷۱)

عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، از منصور بن عبدالله بن ابراهیم اصفهانی، از علی بن عبدالله اسکندرانی، از سعد بن عثمان، از محمد بن ابی القاسم، از عباد بن یعقوب، از علی بن هاشم، از ناصح بن عبدالله، از سماک بن حرب، از ابی سعید خدری نقل کرده، وی گفت: سلمان فارسی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای رسول خدا! هر پیامبری وصی و جانشینی دارد، وصی شما کیست؟

→ القناعة، ولا مال أذهب للفاقة من الرضى بالقوت. و من اقتصر على بلغة الكفاف فقد انتظم الراحة، و تبوأ خفض الدعة. و الرغبة مفتاح النصب، و مطية التعب، و الحرص و الكبر و الحسد دواع إلى التّقحّم في الذنوب، و الشرّ جامع مساوي العيوب: هیچ شرافتی برتر از اسلام، و هیچ عزّتی گرامی تر از تقوا، و هیچ سنگری نیکوتر از پارسایی، و هیچ شفاعت کننده‌ای کارسازتر از توبه، و هیچ گنجی بی نیاز کننده تر از قناعت، و هیچ مالی در فقرزدایی، از بین برنده تر از رضایت دادن به روزی نیست. و کسی که به اندازه کفایت زندگی از دنیا بردارد به آسایش دست یابد، و آسوده خاطر گردد، در حالی که دنیا پرستی کلید دشواری، و مرکب رنج و گرفتاری است، و حرص ورزی و خود بزرگ بینی و حسادت، عامل بی پروایی در گناهان است، و بدی، جامع تمام عیب‌ها است. (نهج البلاغه، حکمت ۳۷۱)



سلمان می گوید: رسول خدا ﷺ پاسخ مرا آن لحظه ندادند، روز بعد که مرا از دور دیدند، فرمودند: ای سلمان! عرض کردم: بلی، و به سرعت خودم را به حضرت رساندم.

حضرت فرمودند: آیا می دانی وصی حضرت موسی چه کسی بوده است؟
عرض کردم: یوشع بن نون.^۱

رسول خدا ﷺ فرمودند: یوشع به خاطر آن که بهترین فرد آن امت و داناترین شخص در میان آنها بود، وصی حضرت موسی ﷺ شد، من امروز شهادت و گواهی می دهم که علی ﷺ بهترین فرد و داناترین شخص این امت است، او ولی، وصی و وارث من می باشد.

۳۱- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الْعُلَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي جَدِّي، قَالَ: حَدَّثَنِي
بَكْرُ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ، قَالَ: حَدَّثَنِي عِيسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ

۱. یوشع بن نون بن افرام بن یوسف بن یعقوب، وصی موسی بن عمران که پس از او به مقام نبوت نائل گشت. وی مقامی والا داشت و مستجاب الدعوه بود که هنگام جنگ وی با مردم کنعان برای این که جنگ به پایان برسد، از خداوند خواست خورشید را برگرداند. به امر خداوند رد شمس شد. وی پس از درگذشت موسی امور را به عهده گرفت و با طاغوتیان زمانش با صبر و استقامت ادامه حیات داد، بر آزار و اذیت آنها شکیبا بود تا این که سه تن از طاغوتیان را پشت سر نهاد، از آن پس بر امور مسلط شد، ولی دو نفر از منافقان قومش به همراه «صفوراء» دختر شعیب و همسر موسی بر او خروج کردند و با لشکری صد هزار سرباز به جنگ وی آمدند و نیردی سخت میان آنها درگرفت و سرانجام یوشع بر آنها پیروز گشت و «صفوراء» را اسیر کرد و به وی گفت: تو را در دنیا می بخشم، ولی در آخرت به نزد همسرت موسی از تو شکایت می کنم. صفوراء گفت: وای بر من که اگر مرا به بهشت برند از روی موسی حیا کنم.

از امام باقر ﷺ روایت شده که: شبی که یوشع بن نون در آن به قتل رسید به زیر هر سنگی که به روی زمین بود خون تازه دیده می شد. یوشع ۱۲۸ سال عمر کرد و به نقلی وی عمه زاده موسی ﷺ بوده، از حضرت صادق ﷺ نقل شده که: وی به امر خداوند فرزندان هارون را وصی خویش ساخت. پیامبر بعد از او «کالب بن یوفنا» بوده است. (معارف و معاریف، ج ۱۰ ص ۶۲۳)



دفن فاطمة بنت أسد بن هاشم، و كانت مهاجرة مبايعة بالزّوجاء مقابل حَمَام أبي قطيعة، قال: و كَفَّنَهَا رسول الله ﷺ في قميصه، و نزل في قبرها، و تمرّغ في لحدها، فقیل له في ذلك، فقال: إِنَّ أَبِي هَلَك، و أنا صغير فأخذتني هي و زوجها، فكانا يوسعان عليّ و يؤثراني على أولادهما، فأحببت أن يوسّع الله عليها قبرها.



حدیث سی و یکم



(۴۷۲)

حسن بن محمد بن یحیی علوی رحمته الله می گوید: جدّم از بکر بن عبدالوہاب، از عیسی بن عبدالله، از پدرش، از جدّش نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله، فاطمه بنت اسد بن هاشم را دفن نمودند، این بانوی باشخصیت از مهاجرین بوده و در منطقه روحاء (واقع در چهل میلی مدینه) مقابل حَمَام قطیعه با رسول خدا بیعت کرد، آن حضرت فاطمه بنت اسد را در پیراهن خود کفن نمود و داخل قبر شد و در قبرش خوابید.

محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض شد: سبب این همه محبت و لطف چیست؟ حضرت فرمود: پدرم وقتی از دنیا رفت، کودکی بیش نبودم، این بانو و همسرش مرا تحت تکفل خود گرفته و همواره مرا بر فرزندان خود مقدّم می داشتند، لذا دوست دارم که خدای سبحان با خوابیدن من در قبرش، قبرش را فراخ ساخته و توسعه دهد.^۱

۱. از ابن عباس روایت شده که می گوید: چون فاطمه بنت اسد از دنیا رفت، علی رضی الله عنه گریان شد، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و جریان را به عرض رسانید، پیامبر نیز گریست و پیراهن خود را از تن بیرون آورده به علی داد و فرمود: این جامه را بگیر و به زنان بگو او را به خوبی غسل دهند و در این جامه دفن کنند تا من بیایم، و پس از ساعتی آن حضرت آمد و بر جنازه فاطمه نماز گزارد، سپس داخل قبر شد و در قبر او خوابید، آنگاه بیرون آمد و دستور داد او را دفن کنند و با دست خود خاک روی قبر او ریخت و در حق او دعا کرد.

در روایت کافی آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرگ فاطمه بنت اسد فرمود: «الیوم فقدت برّ أبي طالب، أن كانت لتكون عندها الشيء فتؤثرني به علی نفسها و ولدها: امروز نیکی های ابوطالب را از دست دادم، به راستی شیوه فاطمه چنان بود که اگر چیزی نزد او پیدا می شد، مرا بر خود و فرزندان مقدّم می داشت.» (زندگانی حضرت محمد خاتم النبیین، ج ۳، ص ۱۵۷)



۳۲- حدَّثنا الحسن بن محمد بن يحيى العلوي عليه السلام قال: حدَّثني جدي، عن يعقوب، قال: حدَّثني ابن أبي عمير، عن عبدالله بن سنان، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إن فاطمة بنت أسد بن هاشم أوصت إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فقبل وصيتها، فقالت: يا رسول الله! إنني أردت أن أعتق جاريّتي هذه، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما قدمت من خير فستجدينه، فلما ماتت - رضوان الله عليها - نزع رسول الله صلى الله عليه وآله قميصه، قال: كفنوها فيه، واضطجع في لحدها، فقال: أمّا قميصي فأمان لها يوم القيامة، و أمّا اضطجاعي في قبرها فليوسع الله عليها.



حدیث سی و دوم



(۴۷۳)

حسن محمد بن يحيى علوی عليه السلام می گوید: جدّم از يعقوب، از ابن ابی عمير، از عبدالله بن سنان، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: فاطمه بنت اسد بن هاشم، رسول خدا صلى الله عليه وآله را وصیّ خود قرار داد، آن حضرت نیز وصیت آن بانو را پذیرفتند. فاطمه بنت اسد عرض کرد: ای رسول خدا! می خواهم کنیزم را آزاد سازم. رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: هر کار نیکی که پیش فرستی، پاداش و اجر آن را خواهی یافت.

پس از آن که آن بانوی بزرگوار از دنیا رفت، رسول خدا صلى الله عليه وآله پیراهن خود بیرون آورده و فرمودند: او را در این جامه کفن کنند، سپس خود حضرت تشریف آوردند، داخل قبر شدند و در قبر او خوابیدند، آنگاه فرمودند: پیراهن من بر آن بانو، در روز قیامت موجب امنیت و امان ایشان خواهد بود، امّا این که در قبرش خوابیدم برای آن بود که خدای سبحان قبرش را وسیع و فراخ گرداند.^۱

۱. رسول خدا صلى الله عليه وآله این چنین در مورد فاطمه بنت اسد دعا کردند:

«اللَّهُمَّ ثَبِّتْ فَاطِمَةَ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ، رَبِّ اغْفِرْ لَأُمِّي فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدٍ، وَ وَسِّعْ عَلَيْهَا مَدْخَلَهَا بِحَقِّ نَبِيِّكَ



۳۳- حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ يَحْيَى بْنِ ضَرِيسَ الْبَجَلِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ عَمَارَةُ السَّكُونِيُّ السَّرِيَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَاصِمٍ بَقَزَوِيْن، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ هَارُونَ الْكَرْخِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ يَزِيدُ بْنُ سَلَامٍ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَزِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ سَلَامٍ، أَنَّهُ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لَهُ: لَمْ سَمِّيَ الْفَرْقَانُ فَرْقَانًا؟ قَالَ: لِأَنَّهُ مَتَفَرَّقُ الْآيَاتِ وَالسُّورِ، أَنْزَلَتْ فِي غَيْرِ الْأَلْوَاحِ وَغَيْرِهِ مِنَ الصُّحُفِ وَالتَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ كُلِّهَا جُمْلَةً فِي الْأَلْوَاحِ وَالْوَرَقِ.

قال: فما بال الشمس والقمر لا يستويان في الضوء والنور؟
قال: لما خلقهما الله عز وجل أطاعا ولم يعصيا شيئاً، فأمر الله تعالى جبرئيل عليه السلام أن يمحو ضوء القمر فمحاه، فأثر المحو في القمر خطوطاً سوداء، ولو أن القمر ترك على حاله بمنزلة الشمس ولم يمح، لما عرف الليل من النهار، ولا النهار من الليل، ولا علم الصائم كم يصوم، ولا عرف الناس عدد السنين، وذلك قول الله عز وجل: ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابِ﴾.

قال: صدقت يا محمد! فأخبرني لم سمي الليل ليلاً؟
قال: لأنه يلايل الرجال من النساء، جعله الله عز وجل ألفة ولباساً وذلك قول الله تعالى: ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا﴾ قال: صدقت يا محمد! فما بال النجوم تستبين صغاراً وكباراً ومقدارها سواء؟ قال: لأن بينها وبين السماء الدنيا بحراً يضرب الريح أمواجها فلذلك تستبين صغاراً وكباراً ومقدار النجوم كلها سواء.



قال: فأخبرني عن الدنيا لم سميت الدنيا؟ قال: الدنيا دنيّة خلقت من دون الآخرة، و لو خلقت مع الآخرة لم يفن أهلها كما لا يفنى أهل الآخرة.

قال: فأخبرني عن القيامة لم سميت القيامة؟

قال: لأنها فيها قيام الخلق للحساب.

قال: فأخبرني لم سميت الآخرة آخرة؟

قال: لأنها متأخرة تجيء من بعد الدنيا، لا توصف سنينها، و لا تحصى أيامها، و لا يموت سكانها.

قال: صدقت يا محمد! أخبرني عن أوّل يوم خلق الله عزّ وجلّ؟ قال: يوم الأحد. قال: و لم سمّي يوم الأحد؟ قال: لأنه واحد محدود. قال: فالاثنين؟ قال: هو اليوم الثاني من الدنيا. قال: و الثلاثاء؟ قال: الثالث من الدنيا. قال: فالأربعاء؟ قال: اليوم الرابع من الدنيا. قال: فالخميس؟ قال: هو يوم خامس من الدنيا، و هو يوم أنيس، لعن فيه إبليس و رفع فيه إدريس عليه السلام.

قال: فالجمعة؟ قال: و هو يوم مجموع له الناس، و ذلك يوم مشهود و هو شاهد و مشهود.

قال: فالسبت؟ قال: يوم مسبوت، و ذلك قوله عزّ وجلّ في القرآن: ﴿و لقد خلقنا السموات و الأرض و ما بينهما في ستة أيّام﴾ فمن الأحد إلى يوم الجمعة ستة أيّام، و السبت معطل. قال: صدقت يا رسول الله!



حديث سي و سوم



٤٧٤

حسين بن يحيى بن ضريس بجلى، از ابو جعفر عماره سكونى، از ابراهيم بن عاصم در قزوین، از عبدالله بن هارون كرخى، از ابو جعفر احمد بن عبدالله بن يزيد بن سلام بن عبدالله نقل کرده كه وى از رسول خدا ﷺ پرسيد: چرا قرآن، «فرقان» ناميده مى شود؟



حضرت فرمودند: زیرا آیات و سوره هایش متفرق و پراکنده بوده و زمانی که قرآن نازل شد، در الواح نبوده است، به خلاف غیر قرآن، یعنی صحف، تورات، انجیل و زبور همه در الواح و اوراق یکجا نازل شده‌اند.

سپس پرسید: چرا خورشید و ماه در درخشش و نور با هم برابر نیستند؟ فرمودند: هنگامی که خدای سبحان آن دو را آفرید، هر دو از خدا پیروی و اطاعت کردند، پروردگار به جبرئیل علیه السلام فرمان داد تا پرتو و شعاع ماه را محو کند، وی نیز امتثال کرد و نور ماه را محو کرد، اثر این محو، خطوطی است که در صفحه ماه نمایان می‌باشد. اگر ماه به حال خود وا گذاشته می‌شد، یعنی نور آن محو نمی‌شد، شب و روز از همدیگر تشخیص داده نمی‌شد، و بر روزه‌داران معلوم نمی‌شد که چقدر باید امساک کنند، و مردم تعداد سال‌ها را نمی‌دانستند، و آیه شریفه ذیل به همین معنا اشاره می‌کند:

﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلُّ شَيْءٍ فَصْلَانَهُ تَفْصِيلًا﴾: «ما شب و روز را دو نشانه (توحید و عظمت خود) قرار دادیم؛ سپس نشانه شب را محو کرده، و نشانه روز را روشنی بخش ساختیم تا (در پرتو آن) فضل پروردگارتان را بطلبید (و به تلاش زندگی برخیزید)، و عدد سال‌ها و حساب را بدانید؛ و هر چیزی را به طور مشخص (و آشکار) بیان کردیم».^۱

سائل گفت: ای محمد! راست گفتی. اکنون بفرمائید چرا «لَیْل» به این نام خوانده شده؟

۱. سوره اسراء آیه ۱۲. در «نهج البلاغه» ضمن بیان نشانه‌های عظمت خداوند، چنین می‌خوانیم: «وَجَعَلَ شَمْسَهَا آيَةً مُّبْصِرَةً لِّنَّهَارِهَا وَقَمَرَهَا آيَةً مَّخْوَةً مِّن لَّيْلِهَا وَأَجْرَاهُمَا فِي مَنَاقِلٍ مَّجْرَاهُمَا وَقَدَّرَ سَيْرَهُمَا فِي مَدَارِجٍ دَرَجَتَهُمَا لِيُمَيِّزَ بَيْنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بِهِمَا وَلِيُعْلَمَ عَدَدُ السِّنِينَ وَالْحِسَابُ بِمَقَادِيرِهِمَا؛ خورشید را نشانه روشنی بخش روز، و ماه را نشانه محوکننده شب قرار داد، و آن دو را در مجرایشان به جریان انداخت، و مراحل سیرشان را اندازه‌گیری نمود، تا میان شب و روز تفاوت ایجاد کند و با اندازه‌گیری این دو، شماره سال‌ها و حساب دانسته شود.» (نهج البلاغه، خطبه ۹۱)



حضرت فرمودند: برای این که در این مقطع از زمان، مردان با زنان انس و الفت گرفته، همان گونه که لباس به بدن تماس پیدا می کند، خدای سبحان، شب را مایه انس و الفت، و چونان پوشش و لباس قرار داده است: ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا﴾: «و شب را پوشش برای شما قرار دادیم، و روز را وسیله ای برای زندگی و معاش»^۱.
سائل گفت: ای محمد! درست گفتی، اینک بفرمائید: با این که اندازه ستارگان با هم مساوی است، چرا کوچک و بزرگ به نظر می رسند؟

حضرت فرمودند: برای این که میان کوكب ها و آسمان دنیا، دریایی وجود دارد، وقتی باد می وزد با سطح این دریا برخورد می کند، امواج پدید می آید و چون موج ها کوچک و بزرگ هستند، ستارگان نیز که فراسوی این امواج قرار دارند، بر اساس کوچکی و بزرگی امواج، متفاوت به نظر می رسند.
سؤال کرد: چرا «دنیا» را «دنیا» می نامند؟

حضرت فرمودند: دنیا در برابر آخرت، ناچیز و حقیر است و اگر در عرض آن بود، اهل آن فانی نمی شدند، همان گونه که اهل آخرت فانی نمی شوند.
پرسید: چرا «قیامت» را «قیامت» نامند؟

فرمودند: زیرا در آن روز، انسان ها برای حساب بر می خیزند.

سؤال کرد: چرا آخرت را «آخرت» گویند؟

فرمودند: به جهت این که بعد از دنیا می آید، سال هایش توصیف نگشته، و ایامش شمارش نشده، و ساکنانش هرگز نمی میرند!

پرسید: نخستین روزی که خدای سبحان آن را پدید آورد، کدامین روز بود؟

حضرت فرمودند: روز یکشنبه. سؤال کرد: چرا آن را یکشنبه می گویند؟ فرمودند:

چون یکی و محدود بوده و قبل از آن روزی نبوده است.



پرسید: دوشنبه، چه روزی است؟ فرمودند: روز دوم دنیا. عرض کرد: سه شنبه چه روزی است؟ فرمودند: روز سوم دنیا. سؤال کرد: چهارشنبه چطور؟ فرمودند: روز چهارم دنیا. پرسید: پنجشنبه چه روزی است؟ فرمودند: روز پنجم دنیا، و آن روزی است که انسان با آن انس و الفت دارد، ابلیس از درگاه خداوند رانده شد، و ادریس علیه السلام ترفیع مقام پیدا کرد. عرض کرد: جمعه چه روزی است؟ فرمودند: روزی است که مردم در آن دور هم جمع می‌شوند، و روز شاهد و مشهود می‌باشد. سؤال کرد: روز «سبت» چه روزی است؟ فرمودند: روزی است که در آن به استراحت و راحتی می‌پردازند،^۱ خداوند بزرگ در قرآن مجید می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾: «ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آنهاست در شش روز آفریدیم».^۲

فأخبرني عن آدم لم سمّي آدم؟ قال: لأَنَّهُ خُلِقَ مِنْ طِينِ الْأَرْضِ وَأَدِيمَهَا. قال: فآدم خلق من طين كَلَهْ أو من طين واحد؟ قال: بل من الطين كَلَهْ، و لو خلق من طين واحد لما عرف الناس بعضهم بعضاً، وكانوا على صورة واحدة. قال: فلهم في الدنيا مثل؟ قال: التراب فيه أبيض، وفيه أخضر، وفيه أشقر وفيه أغبر، وفيه أحمر، وفيه أزرق، وفيه عذب، وفيه ملح، وفيه خشن، وفيه لين، وفيه أصهب فلذلك صار الناس فيهم لين، وفيهم خشن، وفيهم أبيض، وفيهم أصفر و أحمر و أصهب و أسود على ألوان التراب. قال: فأخبرني عن آدم خلق من حواء أم خلقت حواء من آدم؟ قال: بل حواء خلقت

۱. در قرآن کریم آمده است: ﴿وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُباتاً﴾: «و خواب را مایه آرامش قرار دادیم». (سوره نبا، آیه ۹) «سبات» از ماده «سبت» - بر وزن وقت - در اصل به معنای قطع نمودن است، سپس به معنای «تعطیل کار» به منظور استراحت آمده، و این که «روز شنبه» در لغت عرب «يوم السبت» نامیده شده، به خاطر آن است که این نامگذاری متأثر از برنامه‌های یهود بوده، که روز شنبه را روز تعطیلی می‌دانستند. (تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۳۲)

۲. سوره ق، آیه ۳۸.



من آدم، و لو كان آدم خلق من حواء لكان الطلاق بيد النساء، و لم يكن بيد الرجال. قال: فمن كله خلقت أم من بعضه؟ قال: من بعضه، و لو خلقت من كله لجاز القصاص في النساء كما يجوز في الرجال. قال: فمن ظاهره أو باطنه؟ قال: بل من باطنه، و لو خلقت من ظاهره لا تكشفن النساء كما ينكشف الرجال، فلذلك صارت النساء مستترات.

قال: فمن يمينه أو شماله؟ قال: بل من شماله، و لو خلقت من يمينه لكان للأنثى كحظ الذكر من الميراث، فلذلك صار للأنثى سهم، و للذكر سهمان، و شهادة امرأتين مثل شهادة رجل واحد. قال: فمن أين خلقت؟ قال: من الطينة التي فضلت من ضلعه الأيسر. قال: صدقت يا محمد! فأخبرني عن الوادي المقدس، لم سمي المقدس؟ قال: لأنه قدست فيه الأرواح و اصطفت فيه الملائكة و كلم الله عز وجل موسى تكليماً. قال: فلم سميت الجنة جنة؟ قال: لأنها جنينة خيرة نقيّة و عند الله تعالى ذكره مرضيّة.

سائل عرض کرد: آیا آدم از تمام گل ها آفریده شده، یا از یک گل به وجود آمده است.

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

حضرت فرمودند: از تمام گل ها، زیرا اگر از یک گل آفریده می شد، مردم همدیگر را نمی شناختند، به دلیل این که همه به یک شکل و صورت بودند. سؤال کرد: بنابراین، باید در دنیا موادی وجود داشته باشد که مماثل و مشابه مردم باشند؟

فرمودند: خاک از نظر رنگ، طعم و جنس انواع و اقسامی دارد. اما از نظر رنگ عبارتند از: سفید، سبز، سرخ، سفید، کدر، خاکستری، قرمز و کبود. و از نظر طعم، برخی شیرین و برخی شور هستند. و از نظر جنس نیز مختلفند؛ زیرا بعضی زبر و خشن، و برخی نرم و ملایم می باشند. از این رو، مردم نیز همانند خاک، اقسام و انواعی دارند، و در میان آنان برخی نرم و ملایم، بعضی خشن، دسته ای سفید، گروهی زرد، جمعیتی سرخ و سفید، و طایفه ای سیاه می باشند.

سائل پرسید: آیا آدم از حواء خلق شده، یا حواء از آدم؟



حضرت فرمودند: حواء، از آدم آفریده شده، و اگر به عکس بود، طلاق باید در دست زنان باشد نه مردان.

عرض کرد: آیا حواء از تمام آدم آفریده شده یا از بعضی؟
فرمودند: از بعضی آفریده شده، و اگر از تمامش آفریده می‌شد، می‌بایست قصاص در زنان همانند مردان اجرا می‌شد.

عرض کرد: حواء از ظاهر آدم خلق شده یا از باطنش؟
فرمودند: از باطنش، زیرا اگر از ظاهر وی خلق می‌شد، می‌بایست زنان همانند مردان بدون پوشش باشند، و حال آن که زنان باید مستور و پوشیده باشند.

عرض کرد: از طرف راست آدم پدید آمده یا از قسمت چپ آن؟
فرمودند: از قسمت چپ آدم آفریده شده، و اگر از طرف راست به وجود می‌آمد، می‌بایست سهم ارث مؤنث با مذکر یکسان باشد، و به همین جهت است که برای مؤنث یک سهم، و برای مذکر دو سهم در نظر می‌گیرند، و شهادت دو زن همانند شهادت یک مرد قرار داده شده است.

عرض کرد: حواء از کجای قسمت چپ آدم به وجود آمده است؟
فرمودند: از گِلِ زیادی دنده چپ.

پرسید: ای محمد! درست گفتی، اینک بفرمایید: چرا به «وادی مقدس»، «مقدس» گفته می‌شود؟

فرمودند: زیرا در آن وادی، ارواح تقدیس و تنزیه شده، فرشتگان زیادی در آنجا رفت و آمد داشتند، و خداوند بزرگ با موسی علیه السلام تکلم نموده‌اند.^۱

۱. در قرآن کریم (سوره طه، آیه ۱۱۲) آمده است: ﴿... إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾: «تو در سرزمین مقدس طوی هستی». تعبیر به «طوی» یا به خاطر آن است که نام آن سرزمین، سرزمین «طوی» بوده، و یا این که «طوی» در اصل به معنای «پیچیدن» است و در اینجا کنایه از آن است که این سرزمین را برکات معنوی از هر سو احاطه کرده است. (تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۱۹۳)



عرض کرد: به چه تناسب به «جنت»، «جنت» گفته می شود؟
فرمودند: برای این که از چشم مخلوق مستور و پنهان است، و پسندیده و پاکیزه می باشد، در پیشگاه خداوند، یادش مرضی و مطلوب است.



٣٤- أخبرنا أبو الحسن محمد بن هارون الريحاني، قال: حدثنا معاذ بن المثنى العبيري، قال: حدثنا عبد الله بن أسماء، قال: جويرة بن سفيان، عن المنصور، عن أبي وائل، عن وهب، قال: وجدت في بعض كتب الله تعالى إنَّ ذا القرنين لما فرغ من عمل السد انطلق على وجهه، فبينما هو يسير في جنوده، إذ مرَّ على شيخ يصلي، فوقف عليه بجنوده حتى انصرف من صلاته، فقال له ذو القرنين: كيف لم يروعك ما حضرک من الجنود؟ قال: كنت أناجي من هو أكثر جنوداً منك، و أشدَّ سلطاناً، و أشدَّ قوَّة، و لو صرفت وجهي إليك لم أدرك حاجتي قبله.

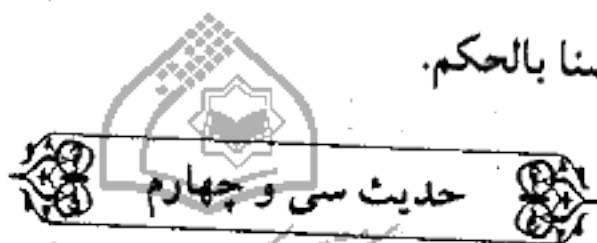
فقال له ذو القرنين: هل لك في أن تنطلق معي فأواسيك بنفسي، و أستعين بك على بعض أمري؟ قال: نعم، إن ضمنت لي أربع خصال: نعيماً لا يزول، صحة لا سقم فيها، و شباباً لا هرم فيه، و حياة لا موت فيها. فقال له ذو القرنين: و أي مخلوق يقدر على هذه الخصال؟ فقال الشيخ: فإني مع من يقدر عليها، و يملكها و إياك.

ثم مرَّ برجل عالم، فقال لذي القرنين: أخبرني عن شيئين منذ خلقهما الله تعالى قائمين، و عن شيئين جارين، و شيئين مختلفين، و شيئين متباغضين؟ قال له ذو القرنين: أمّا الشيطان القائم فالسماوات و الأرض، و أمّا الشيطان الجاريان فالشمس و القمر، و أمّا الشيطان المختلفان فالليل والنهار، و أمّا الشيطان المتباغضان فالموت و الحياة.

فقال: انطلق فإنك عالم، فانطلق ذو القرنين يسير في البلاد حتى مرَّ بشيخ يقلب جماجم الموتى، فوقف عليه بجنوده، فقال له: أخبرني أيها الشيخ! لأي علة تقلب هذه الجماجم؟ قال: لأعرف الشريف من الوضيع، و الغني من الفقير، فما عرفت، و إنني أقلبها منذ عشرين سنة. فانطلق ذو القرنين و تركه و قال: ما عنيت بهذا أحداً غيري، فبينما هو



یسیر إذ وقع على الأمة العادلة الذين هم قوم موسى الذين يهدون بالحق و به يعدلون، فلما رآهم قال لهم: أيها القوم! أخبروني بخبركم، فإني قد درت الأرض شرقها و غربها، و برّها و بحرّها، و سهلها و جبلها، و نورها و ظلمتها، فلم ألق مثلكم. فأخبروني ما بال قبور موتاكم على أبواب بيوتكم؟ قالوا: فعلنا ذلك لئلا ننسى الموت، و لا يخرج ذكره من قلوبنا. قال: فما بال بيوتكم ليس عليها أبواب؟ قالوا: ليس فينا لصّ و لا ظنين و ليس فينا إلا أمين. قال: فما بالكم ليس عليكم امراء؟ قالوا: لا نتظام. قال: فما بالكم ليس فيكم ملوك؟ قالوا: لا نتكاثر. قال: فما بالكم لا تتفاضلون و لا تتفاوتون؟ قالوا: من قبل إنا متواسون متراحمون. قال: فما بالكم لا تتنازعون و لا تختلفون؟ قالوا: من قبل ألفة قلوبنا و صلاح ذات بيننا. قال: فما بالكم لا تتسائون و لا تتقاتلون؟ قالوا: من قبل أنا غلبنا طبائعنا بالعزم و سننا أنفسنا بالحكم.



حدیث سی و چهارم

(۴۷۵)

ابوالحسن محمد بن هارون ریحانی می گوید: معاذ بن مثنی عنبری، از عبدالله بن اسماء، از جویریة بن سفیان، از منصور، از ابی وائل، از وهب نقل کرده که وی گفت: در برخی از کتاب های آسمانی دیدم که ذوالقرنین وقتی از ساختن سدّ فارغ شد،

۱. اگر چه برخی مایل اند، این سدّ را با دیوار معروف چین، که هم اکنون برپاست و صدها کیلومتر ادامه دارد، منطبق بدانند، اما روشن است که دیوار چین نه از آهن و مس ساخته شده، و نه در یک تنگه باریک کوهستانی قرار دارد، بلکه دیواری است که از مصالح معمولی ساخته شده. برخی اصرار دارند که: این همان «سدّ مأرب» در سرزمین «یمن» می باشد، در حالی که سدّ مأرب گرچه در یک تنگه کوهستانی بنا شده ولی برای جلوگیری از سیلاب و به منظور ذخیره آب بوده و ساختمانش از آهن و مس نیست.

طبق گواهی دانشمندان در سرزمین «قفقاز» میان دریای خزر و دریای سیاه، سلسله کوه هانی است همچون یک دیوار که شمال را از جنوب جدا می سازد، تنها تنگه ای که در میان این کوه های دیوار مانند وجود دارد، تنگه «دارپال» معروف است، و در همانجا تاکنون دیوار آهنین باستانی به



مسرور و شادمان گردید، وی همواره بالشگریانش به سیر و سیاحت می پرداخت، در یکی از این سفرها به پیرمردی برخورد که مشغول خواندن نماز بود، وی با سپاهیانش ایستادند تا آن پیرمرد از نماز و نیایش فارغ گردد.

ذوالقرنین به او گفت: چگونه از این همه سپاه که اطراف تو قرار گرفتند، بیمناک نشدی و همچنان به عبادت و نیایش پرداختی؟!

پیرمرد گفت: با کسی به راز و نیاز مشغول بودم که سپاهیانش از تو بیشتر، و قدرت و حکومتش از تو به مراتب بالاتر و برتر است، اگر از او روی بر می گردانیدم و به تو التفات می کردم، حاجت خود را از او نمی گرفتم!

ذوالقرنین گفت: آیا با من همراه می شوی تا تو را یاری دهم و تو نیز در پاره‌ای از امور مرا یاری کنی؟

پیرمرد گفت: اگر چهار چیز را ضمانت کنی، البته همراه تو خواهم آمد، آنها عبارتند از: نعمتی که هرگز زایل نشود، عافیت و سلامتی که در آن بیماری راه نیابد، شادابی و جوانی که به کاستی و پیری نگراید، و زندگانی و حیاتی که مرگ در آن رخنه نکند!! ذوالقرنین گفت: کدام پدیده و آفریده‌ای است که بر این چهار امر قدرت داشته باشد؟! پیرمرد گفت: اینک من با کسی همراه هستم که قادر بر آنها بوده، مالک آنها و تو نیز می‌باشد.

ذوالقرنین از نزد آن پیرمرد گذشت و به دانشمندی رسید، آن عالم به ذوالقرنین گفت: از دو چیز مرا باخبر ساز که از آغاز آفرینش سرپا بودند، و دو چیزی که همواره

→ چشم می‌خورد، و به همین جهت، بسیاری معتقدند: «سد ذوالقرنین» همین سد است.

جالب این که: در آن نزدیکی نهری وجود دارد به نام «سائرس» که به معنی «کوروش» است. (یونانیان کوروش را سائرس می‌نامیدند).

در آثار باستانی ارمنی از این دیوار، به نام «بهاگ گورائی» یاد شده و معنای این کلمه «تنگه کوروش» یا «معبر کوروش» است، و این سند نشان می‌دهد که: بانی این سد او بوده است. (تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۹۴)



جریان دارند، و نیز دو چیزی که با هم اختلاف دارند، و دو چیز که متناقض می باشند؟! ذوالقرنین گفت: اما آن دو چیزی که از آغاز آفرینش برپا و قائم هستند، آسمان و زمین است، و آن دو چیزی که همواره ساری و جاری اند، خورشید و ماه می باشد، و آن دو چیز مختلف، عبارتند از روز و شب، و آن دو چیزی که با هم در تناقض اند، مرگ و زندگی است.

فرد دانشمند به ذوالقرنین گفت: برو، که تو شخص عالم و دانشمندی! ذوالقرنین از نزد آن عالم نیز گذشت و همچنان سیر می کرد تا به پیرمردی برخورد که جمجمه مردگان را زیر و رو می کرد. ذوالقرنین همراه با سپاهیانش بالای سر آن پیرمرد ایستاد و گفت: ای پیرمرد! برای چه این جمجمه ها را پایین و بالا می کنی؟ پیرمرد در پاسخ گفت: بدین خاطر که افراد شریف را از پست، و ثروتمند را از تهیدست باز شناسم، اما نتوانستم این کار را انجام دهم، حدود بیست سال است که به این کار مشغول هستم و تاکنون به مقصود خویش دست نیافتم! ذوالقرنین از این مرد نیز جدا گشت و همچنان به سفر خود ادامه داد، این بار به جمعیتی آگاه و عادل برخورد که از قوم موسی علیه السلام بودند.

ذوالقرنین به آنها گفت: مرا از زندگی خود باخبر سازید؛ چه آن که همه زمین، شرق و غرب، خشکی و دریا، سرزمین های هموار و کوهستانی، جاهای روشن و تاریک را گشته ام و با هیچ ملت و گروهی که همانند شما باشند تاکنون برخورد نکرده ام. اکنون دوست دارم بدانم: چرا قبر مردگان خود را کنار خانه های خود قرار دادید؟! در پاسخ گفتند: این کار را کردیم تا همواره یاد مرگ باشیم و هرگز آن را از دل و خاطره خود محو نسازیم.

ذوالقرنین گفت: چرا خانه های شما در ندارد؟ گفتند: برای این که در جمع ما، نه دزد وجود دارد و نه متهم، و همگی امین و مورد اطمینان می باشند.



ذوالقرنین گفت: چرا در میان شما، امیران و حاکمان وجود ندارد؟! گفتند: برای این که نسبت به هم ظلم و بیداد نمی‌کنیم تا امیران بر ما حکومت کنند!! ذوالقرنین پرسید: چرا در جمع شما، کسی به عنوان پادشاه و سلطان وجود ندارد؟! گفتند: چون زیاده‌طلب و آتش‌افروز نیستیم.

ذوالقرنین گفت: چرا تفاوت و تفاضل در میان شما وجود ندارد؟ گفتند: برای این که اصل برابری و مهرورزی در میان ما حاکم است.

ذوالقرنین گفت: چگونه هیچ اختلاف و نزاعی میان شما واقع نمی‌شود؟ گفتند: به دلیل این که دل‌های ما بر اساس آئین مهرورزی به هم پیوند خورده و همواره صلح و صفا، آسایش و آرامش در میان ما حکمفرماست.

ذوالقرنین گفت: چگونه هرگز به یکدیگر ناسزا نمی‌گویید و هیچگاه با هم جنگ و پیکار نمی‌کنید؟ گفتند: ما بر خواهش نفسانی خود غالب بوده و همواره خویشتن را به گوهر ادب آراسته ساخته و پیروی از حکمت‌ها را سرلوحه زندگی خود قرار می‌دهیم.

قال: فما بالکم کلمتکم واحدة و طریقتکم مستقیمه؟ قالوا: من قبل انا لا نتکاذب، و لا نتخادع، و لا یغتاب بعضنا بعضاً. قال: فأخبرونی لم لیس فیکم مسکین و لا فقیر؟ قالوا: من قبل انا نقسم أموالنا بالسویة. قال: فما بالکم لیس فیکم فظ و لا غیظ؟ قالوا: من قبل الذلّ و التواضع. قال: فلم جعلکم الله تعالی أطول الناس أعماراً؟ قالوا: من قبل انا نتعاطی الحق، و نحکم بالعدل. قال: فما بالکم لا تقحطون؟ قالوا: من قبل انا لا نغفل عن الاستغفار. قال: فما بالکم لا تحزنون؟ قالوا: لانا و طنا أنفسنا علی البلاء، فعزینا أنفسنا.

قال: فما بالکم لا تصیبکم الآفات؟ قالوا: من قبل انا لا نتوکل علی غیر الله عزّوجلّ و لا نستمطر بالأنواء و النجوم. قال: حدّثونی أيها القوم هکذا وجدتم آبائکم یفعلون؟ قالوا: وجدنا آبائنا یرحمون مسکینهم، و یواسون فقیرهم، و یعفون عمّن ظلمهم و یحسنون إلی من أساء إلیهم، و یتغفرون لمسیئهم، و یصلون أرحامهم، و یؤدّون



أمانتهم، و یصدقون و لا یکذبون، فأصلح الله لهم بذلك أمرهم، فأقام عندهم ذوالقرنین حتی قبض، و کان له خمسائة عام.

ذوالقرنین گفت: چگونه با هم اتحاد و اتفاق داشته و همگی به راه مستقیم [= سعادت و نیک بختی] گام می سپارید؟!

گفتند: چون به هم دروغ نمی بافیم، خدعه و نیرنگ نمی کنیم، و دهان به غیبت نمی گشاییم.

ذوالقرنین گفت: چرا در میان شما، تهدیدست و بینوا وجود ندارد؟
گفتند: برای این که اموال و دارائی خود را با یکدیگر به طور مساوی و برابر تقسیم می کنیم.

ذوالقرنین گفت: چرا درشت خویی و قهر و غیض در میان شما وجود ندارد؟
گفتند: چون نسبت به هم فروتن و متواضع هستیم.

ذوالقرنین گفت: چرا عمر شما طولانی تر از دیگر مردم است؟
گفتند: چون حق را گرفته و به عدل و داد حکم می کنیم.

ذوالقرنین گفت: چگونه به قحطی و گرانی مبتلا نمی شوید؟
گفتند: زیرا هیچگاه از استغفار غفلت نمی کنیم.

ذوالقرنین گفت: چرا دل افسرده و غمگین نیستید؟
گفتند: زیرا همواره خود را برای رویارویی با گرفتاری ها آماده ساخته و نفس خود را در برابر آماج گرفتاری ها صابر و شکیب قرار می دهیم.

ذوالقرنین گفت: چرا کاستی ها و آفت ها به شما نمی رسد؟
گفتند: برای این که به غیر خدا امیدی نداشته، و باران را از انواء^۱ و نجوم طلب

۱. اعراب جاهلیت بر این باور و اعتقاد بودند که در دوران سال ۲۸ ستاره است که هر یک نام ویژه ای دارند، هر سیزده روز یکی از آنها هنگام طلوع فجر در مغرب غروب می کند، و همزمان ستاره دیگری



نمی‌کنیم.

ذوالقرنین گفت: ای قوم! آیا پدرانتان نیز به همین شیوه عمل می‌کردند؟ گفتند: آری، آنها به تهیدستان عطاوت نموده، با زیردستان و بینوایان به مواسات رفتار می‌کردند، از ظلم دیگران چشم‌پوشی می‌کردند، با آنان که بدی می‌کردند، احسان می‌نمودند، برای گناهکاران، استغفار می‌کردند، با خویشان و بستگان پیوند برقرار می‌کردند، امانت‌ها را به صاحبشان باز می‌گردانیدند، سخن به صدق می‌گفتند و از دروغ، سخت پرهیز می‌کردند، و به همین جهت خداوند کار آنها را اصلاح می‌فرمود. ذوالقرنین^۱ پس از این گفتگو، نزد آن جماعت اقامت کرد و همچنان نزد آنها بود تا از دنیا رحلت کرد، سن او هنگام مرگ، پانصد سال بود.



→ از مشرق بر می‌آید، و بر این اعتقاد بودند که با طلوع هر یک باران می‌بارد، یا باد می‌وزد و چون بارانی می‌بارید، می‌گفتند: این باران به سبب نوء ثریا، یا نوء دبران، یا نوء سناک، یا فلان نوء آمده است و بدین جهت آن را «نوء» می‌گفتند که «نوء» به معنای جهش آرام است و ستاره با جهش آرام طلوع می‌کند. (معارف و معاریف، ج ۱۰، ص ۲۳۳)

۱. چرا «ذوالقرنین» صاحب دو قرن» به این نام نامیده شده است؟ بعضی معتقدند: این نامگذاری به خاطر آن است که: او به شرق و غرب عالم رسید که عرب از آن تعبیر به «قرنی الشمس» (دو شاخ آفتاب) می‌کند.

بعضی دیگر برآنند: این نام به خاطر این بود که: دو قرن زندگی و حکومت کرد، و در این که: مقدار قرن چه اندازه است؟ نیز نظرات متفاوتی دارند.

برخی می‌گویند: در دو طرف سر او برآمدگی مخصوصی بود، و به همین خاطر به «ذوالقرنین» معروف شد. و بالاخره بعضی بر این عقیده‌اند که: تاج مخصوص او دارای دو شاخک بود.

ناگفته نماند، در قرن نوزدهم میلادی در نزدیکی «استخر» در کنار نهر «مرغاب» مجسمه‌ای از کوروش کشف گردید که: تقریباً به قامت یک انسان است، و کوروش را در صورتی نشان می‌دهد که دو بال همانند بال عقاب از دو جانبش گشوده شده، و تاجی بر سر دارد که دو شاخ، همانند شاخ‌های قوچ در آن دیده می‌شود. برای گروهی از دانشمندان مسلم شد که: شخصیت تاریخی «ذوالقرنین» از این طریق کاملاً آشکار شده است. آنچه این نظریه را تأیید می‌کند: اوصاف اخلاقی است که در تاریخ برای «کوروش» نوشته‌اند. (تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۸۶)



۳۵- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عَثْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عليه السلام قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ إِلَى حَيٍّ يُقَالُ لَهُمْ: بَنُو الْمِصْطَلِقِ مِنْ بَنِي جَذِيمَةَ، وَكَانَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ بَنِي مَخْزُومٍ إِحْنَةٌ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، وَكَانُوا قَدْ أَطَاعُوا رَسُولَ اللَّهِ، وَأَخَذُوا مِنْهُ كِتَابًا لِسِيرَتِهِ عَلَيْهِمْ، فَلَمَّا وَرَدَ عَلَيْهِمْ خَالِدٌ أَمَرَ مُنَادِيَهُ يَنَادِي بِالصَّلَاةِ، فَصَلَّى وَصَلَّوْا، ثُمَّ أَمَرَ الْخَيْلَ فَشَنُّوا عَلَيْهِمُ الْغَارَةَ فَقَتَلَ فَأَصَابَ، فَطَلَبُوا كِتَابَهُمْ فَوَجَدُوهُ، فَأَتَوْا بِهِ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله وَحَدَّثُوهُ بِمَا صَنَعَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ، فَاسْتَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الْقِبْلَةَ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ».

قال: ثُمَّ قَدِمَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بَتَرٌ وَمَتَاعٌ، فَقَالَ لِعَلِيِّ عليه السلام: يَا عَلِيُّ! آيَتُ بَنِي جَذِيمَةَ مِنْ بَنِي الْمِصْطَلِقِ فَأَرْضَهُمْ مِمَّا صَنَعَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ، ثُمَّ رَفَعَ صلى الله عليه وآله قَدَمِيهِ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ! اجْعَلْ قَضَاءَ أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ تَحْتَ قَدَمِيكَ، فَأَتَاهُمْ عَلِيُّ عليه السلام فَلَمَّا انْتَهَى إِلَيْهِمْ حَكَمَ فِيهِمْ بِحُكْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله قَالَ: يَا عَلِيُّ! أَخْبِرْنِي بِمَا صَنَعْتَ. فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ عَمِدْتُ فَأَعْطَيْتُ لِكُلِّ دِمَةٍ، وَ لِكُلِّ جَنِينِ غُرَّةٍ، وَ لِكُلِّ مَالٍ مَالًا، وَ فَضَلْتُ مَعِيَ فَضْلَةً، فَأَعْطَيْتُهُمْ لِمِيلَغَةِ كِلَابِهِمْ وَ حَبْلَةَ رِعَاتِهِمْ وَ فَضَلْتُ مَعِيَ فَضْلَةً، فَأَعْطَيْتُهُمْ لِرَوْعَةِ نِسَائِهِمْ، وَ فَرَزْتُ صَبْيَانَهُمْ، وَ فَضَلْتُ مَعِيَ فَضْلَةً فَأَعْطَيْتُهُمْ لِمَا يَعْلَمُونَ وَ لَمَّا لَا يَعْلَمُونَ، وَ فَضَلْتُ مَعِيَ فَضْلَةً فَأَعْطَيْتُهُمْ لِيَرْضَوْا عَنْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالَ صلى الله عليه وآله: أَعْطَيْتُهُمْ لِيَرْضَوْا عَنِّي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ - يَا عَلِيُّ! أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.



محمد بن حسن بن احمد بن وليد عليه السلام از محمد بن حسن صقار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از فضالة بن ایوب، از ابان بن عثمان، از محمد بن مسلم، از

امام باقر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله خالد بن ولید^۱ را به سوی قبیله بنی مصطلق - که از طایفه بنی جذیمه بودند و بین آنها و طایفه بنی مخزوم در عصر جاهلیت عداوت و کینه بود - فرستاد.

بنی مصطلق پیش از آن از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان می بردند و از آن حضرت نوشته ای دریافت کردند که در آن نوشته برخورد شایسته مسلمانان نسبت به آنها قید شده بود. وقتی خالد بر آنها وارد شد، دستور داد برای خواندن نماز آماده شوند، مردم نیز با او نماز خواندند، آنگاه خالد به افراد سپاه خود فرمان داد بر آن قبیله تاخته و غارتشان کنند. قبیله بنی مصطلق نوشته ای که با رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد برخورد شایسته مسلمانان نسبت به آنها داشتند، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند و از رفتار ناپسند خالد نسبت به آنها خبر دادند، پیامبر رو به سمت قبله ایستاد و فرمود: «اللهم انی ابرء إلیک ممّا صنع خالد: خدایا! من از عمل خالد به درگاه تو بیزاری می جویم (و هرگز به کار او راضی نیستم)».

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

امام باقر علیه السلام فرمود: در این حال مالی فراوان برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آوردند، حضرت آن مال را به علی علیه السلام داد و فرمود: نزد بنی جذیمه که گروهی از بنی مصطلق هستند، برو با این اموال آنها را راضی کن و از رفتار ناشایست خالد بن ولید عذرخواهی کن! سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله پاهای خود را بلند نموده و فرمود: ای علی! حکم اهل جاهلیت را زیر گامهایت قرار ده و کوچک ترین توجهی به آن مکن. علی علیه السلام نزد بنی جذیمه آمد و بر اساس حکم خدا در میان ایشان حکم فرمود، وقتی نزد پیامبر بازگشت، حضرت فرمود: یا علی! مأموریت خود را به انجام رساندی؟

۱. خالد بن ولید بن مغیره مخزومی قرشی، از معارف مکه قبل از اسلام بود، در جنگ های مردم مکه ریاست سواران را داشته و در همه جنگ های مشرکان علیه پیامبر اسلام شرکت داشت، در سال هشتم هجری پیش از فتح مکه به اتفاق عمرو عاص اسلام آورد و به مدینه هجرت کرد، از آن به بعد جزء سپاهیان اسلام شد. (معارف و معاریف، ج ۵، ص ۲۴)



علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! در برابر هر خونی که ریخته شد، دیه پرداختم، و در مقابل هر جنینی که سقط شد، برده بابت خون بهای آن دادم، بهای اموالشان را پرداختم، از اموالی که نزد من بود، مبلغی اضافه آمده بود، بهای ظرف آب سگانشان و طناب چوپانهایشان را نیز دادم، و از آن مبلغ بخشی را بابت وحشت زنان و گریه و ترس کودکان و نیز مبلغی را به ازای آنچه می دانستند از بین رفته یا نمی دانستند، پرداختم، و سرانجام اندکی از مال نزد من باقی مانده بود، آن را نیز به آنها بخشیدم تا از شما راضی شوند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به آنان پرداختی تا از من راضی شوند؟! یا علی! خدا از تو خشنود و راضی باشد، جایگاه تو نزد من، بسان منزلت هارون نزد موسی است، جز این که پس از من پیامبری نخواهد آمد.



باب ۲۲۳

العلة التي من أجلها أوجب الله على أهل الكبائر النار

۱- حدَّثنا محمد بن الحسن، قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار، عن علي بن حسان الواسطي، عن عمه عبدالرحمن بن كثير، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنَّ الكبائر سبع: فإنا أنزلت و منّا استحلّت. فأولها الشرك بالله العظيم، و قتل النفس التي حرّم الله، و أكل مال اليتيم، و عقوق الوالدين، و قذف المحصنة، و الفرار من الزحف، و إنكار حقنا. فأما الشرك بالله فقد أنزل الله فينا ما أنزل، و قال رسول الله صلی الله علیه و آله فينا ما قال، فكذبوا الله و رسوله و أشركوا بالله. و أمّا قتل النفس التي حرّم الله قتلها، فقد قتلوا الحسين بن علي - صلوات الله عليه - و أصحابه. و أمّا أكل مال اليتيم فقد ذهبوا بفيئتنا الذي جعله الله لنا و أعطوه غيرنا. و أمّا عقوق الوالدين فقد أنزل الله ذلك في كتابه، فقال: والنبيّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم و أزواجه أمهاتهم، فعقّوا رسول الله صلی الله علیه و آله في ذريته، و



عَقُوا أُمَّهَ خَدِيجَةَ فِي ذَرِيَّتِهَا.

وَأَمَّا قَذْفُ الْمُحَصَّنَةِ فَقَدْ قَذَفُوا فَاطِمَةَ عليها السلام عَلَى مَنَابِرِهِمْ. وَأَمَّا الْفِرَارُ مِنَ الزَّحْفِ فَقَدْ أَعْطَوْا أُمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بَيْعَتَهُمْ طَائِعِينَ غَيْرَ مُكْرَهِينَ، فَفَرَّوْا عَنْهُ وَخَذَلُوهُ. وَأَمَّا إِنْكَارُ حَقِّهَا فَهَذَا مَا لَا يَنَازَعُونَ فِيهِ.

باب دویست و بیست و سوم

سرّ واجب شدن آتش دوزخ بر اهل گناهان کبیره

حدیث اول

۴۷۷

محمّد بن حسن، از محمد بن حسن صفّار، از علی بن حسان واسطی، از عمویش عبدالرحمن بن کثیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: در میان گناهان، هفت گناه کبیره محسوب می شود که دستور آنها درباره ما نازل شده، و به خاطر مخالفت با ما تحقق پیدا می کنند که عبارتند از: شرک به خدای بزرگ، کشتن نفسی که خداوند کشتن آن را حرام فرموده، خوردن مال یتیم، نافرمانی از دستور پدر و مادر، نسبت ناروا به زن پاکدامن و عقیف دادن، فرار از جهاد، انکار حق ما.

نخستین گناه کبیره، شرک ورزیدن است، خداوند درباره ما آیاتی را نازل فرموده، رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در مورد ما سفارشات ایراد نموده، ولی برخی از مردم خدا و رسولش را تکذیب نموده و به خدای سبحان شرک ورزیدند.

دومین گناه کبیره، کشتن نفسی است که خداوند آن را حرام نموده، این مردم امام حسین علیه السلام و یارانش را به قتل رساندند.

سومین گناه کبیره، خوردن مال یتیم است، برخی از مردم سهم خمس را که خداوند برای ما قرار داده است، به دیگران دادند.

چهارمین گناه کبیره، سرپیچی از فرامین و دستورات پدر و مادر است، خداوند در



قرآن مجید می فرماید: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ...﴾ :
«پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است، و همسران او مادران آنها [= مؤمنان]
محسوب می شوند».^۱

بنابراین، برخی رسول خدا ﷺ را درباره فرزندان نافرمانی کردند، و نیز
حضرت خدیجه - اُمّ المؤمنین - را نسبت به فرزندان عصیان و نافرمانی کردند.
پنجمین گناه کبیره، نسبت ناروا به زنان پاکدامن و شوهردار است، به راستی که
برخی فاطمه زهراء علیها السلام را در منابر خود به نسبت ناروا متهم ساختند.
ششمین گناه کبیره، فرار از جهاد است، که با کمال رضایت و بدون هیچ اجباری با
امیر مؤمنان علی علیهما السلام بیعت کردند، آنگاه از بیعت خود دست شستند و امام علی را تنها
گذارند.

هفتمین گناه کبیره، انکار حق ما اهل بیت است، این امری مسلم بوده و همگان نسبت
به آن معترف می باشند، با این وصف به صورت روشن و آشکار به انکار آن پرداختند!

۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ
الصَّقَّارِ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ بَعْضِ
أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكِبَائِرَ خَمْسَةً: الشُّرْكُ، وَ
عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ، وَ أَكْلُ الرِّبَا بَعْدَ الْبَيْتَةِ، وَ الْفِرَارُ مِنَ الزَّحْفِ، وَ التَّعَرُّبُ بَعْدَ الْهَجْرَةِ.

حدیث دوم

(۲۷۸)

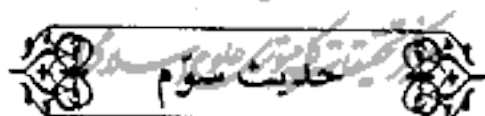
محمد بن حسن بن احمد بن ولید از محمد بن حسن صفار، از ایوب بن نوح و
ابراهیم بن هاشم، از محمد بن ابی عمیر، از برخی اصحابش، از امام صادق علیهما السلام نقل
کرده که آن حضرت فرمودند: در کتاب علی علیهما السلام یافتیم که پنج گناه از گناهان کبیره به

شمار می آید که عبارتند از:

شرک، حق ناسپاسی و نافرمانی از پدر و مادر، رباخواری پس از دانستن حکم آن، فرار از جبهه جنگ، پیوستن به بلاد کفر پس از هجرت از آنجا به بلاد اسلام.



۳- أبي الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن عبد العزيز العبدی، عن عبيد بن زرارة، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أخبرني عن الكبائر؟ فقال: هنّ خمس و هنّ ما أوجب الله عليهنّ النار، قال الله تعالى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا﴾. و قال: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ﴾ إلى آخر الآية، و قوله عزّ وجلّ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا﴾ إلى آخر الآية، و رمي المحصنات الغافلات المؤمنات، و قتل مؤمن متعمداً على دينه.



(۴۷۹)

پدرم عليه السلام از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از عبد العزيز عبدی، از عبيد بن زرارة نقل کرده، وی می گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: بفرمایید گناهان کبیره چیست؟

حضرت فرمودند: پنج گناه از گناهان بزرگ محسوب می گردد، اصولاً گناهانی است که خدای سبحان آتش دوزخ را نسبت به مرتکبین آن واجب فرموده، چنان که در قرآن مجید می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا﴾: «کسانی که اموال یتیمان را به ظلم و ستم می خورند، (در حقیقت) تنها آتش می خورند؛ و به زودی در شعله های آتش (دوزخ) می سوزند»^۱ و همچنین می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ...﴾:



«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که با انبوه کافران در میدان نبرد روبه‌رو می‌شوید به آنها پشت نکنید (و فرار ننمائید)»^۱

و نیز می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ، فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ...﴾: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از مخالفت فرمان خدا پرهیزید، و آنچه از (مطالبات) ربا باقی مانده، رها کنید؛ اگر ایمان دارید! و اگر چنین نمی‌کنید، بدانید خدا و رسولش، با شما پیکار خواهند کرد»^۲

دیگر از گناهان بزرگ، نسبت ناروا دادن به زنان پاکدامن است.
از جمله گناهان بزرگ، آن است که کسی فرد مؤمنی را از روی عمد و به خاطر دینش بکشد.

باب ۲۲۴

عَلَّةُ تَحْرِيمِ الْخَمْرِ

۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رحمته الله قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدِ أَبَادِي، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ رحمته الله يَقُولُ: حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْخَمْرَ لِمَا فِيهَا مِنَ الْفُسَادِ، وَ مِنْ تَغْيِيرِهَا عَقُولَ شَارِبِيهَا، وَ جَمْلَهَا إِيَّاهُمْ عَلَى إِنْكَارِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ الْفِرْيَةِ عَلَيْهِ وَ عَلَى رُسُلِهِ، وَ سَائِرِ مَا يَكُونُ مِنْهُمْ مِنَ الْفُسَادِ وَ الْقَتْلِ وَ الْقَذْفِ وَ الزَّانَا وَ قَلَّةِ الْإِحْتِجَازِ عَنْ شَيْءٍ مِنَ الْمَحَارِمِ فَبِذَلِكَ قَضَيْنَا عَلَى كُلِّ مُسْكِرٍ مِنَ الْأَشْرَبَةِ إِنَّهُ حَرَامٌ مُحَرَّمٌ، لِأَنَّهُ يَأْتِي مِنْ عَاقِبَتِهِ مَا يَأْتِي مِنْ عَاقِبَةِ الْخَمْرِ، فَلْيَجْتَنِبْ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ، وَ يَتَوَلَّانَا وَ يَنْتَحِلْ مَوَدَّتَنَا كُلَّ شَارِبٍ مُسْكِرٍ، فَإِنَّهُ لَا عَصْمَةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ شَارِبِهِ.

۱. سوره انفال، آیه ۱۵.

۲. سوره بقره، آیه ۲۷۸-۲۷۹.

باب دویست و بیست و چهارم

فلسفه تحریم شراب^۱

حدیث اول

۴۸۰

محمد بن موسی بن متوکل علیه السلام از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن سنان نقل کرده، وی گفت: از امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمودند: خدای سبحان، شراب را به چند علت حرام فرموده است:

الف: موجب فساد و تباهی است؛

ب: عقل و خرد نوشنده آن را در معرض تغییر و زوال قرار می دهد؛

ج: آدمی را وادار می کند تا خداوند و خالق هستی را انکار کند؛

د: باعث می شود تا بر خدا و پیامبران علیهم السلام دروغ ببندد؛

ه: اعمالی ناشایست و رفتارهای همچون قتل و خونریزی، نسبت ناروا دادن، ابتلاء به زنا، از انسان سر می زند؛

و: این عمل باعث می شود تا آدمی نسبت به پرهیز از محارم الهی، کم اعتناء و بی تفاوت باشد. آنگاه امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمودند: بر همین

۱. «خمر» در لغت، در اصل به گفته «راغب» به معنای پوشاندن چیزی است و لذا به چیزی که با آن می پوشانند «خمار» گفته می شود، هر چند «خمار» معمولاً به چیزی گفته می شود که زن سر خود را با آن می پوشاند.

در «معجم مقاییس اللغة» نیز برای «خمر» یک ریشه ذکر کرده که دلالت بر پوشاندن، اختلاط و آمیزش پنهانی می کند و از آنجا که شراب عقل انسان را می پوشاند به آن خمر گفته شده؛ زیرا سبب مستی است و مستی پرده ای بر روی عقل می افکند و نمی گذارد انسان خوب و بد را تشخیص دهد.

«خمر» در اصطلاح شرع، به معنای شراب انگور نیست، بلکه به معنی هر مایع مست کننده است، خواه از انگور گرفته شده باشد یا از کشمش، یا خرما و یا هر چیز دیگر، گرچه در لغت برای هر یک از انواع مشروبات الکلی اسمی قرار داده شده است. (تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۴۲)



اساس است که هر مایع مست کننده‌ای حرام است، چه آن که فرجامی که مترتب بر خمر است، بر دیگر مایعات مست کننده نیز مترتب می‌باشد، و کسی که به پروردگار جهان هستی و روز واپسین ایمان دارد و به دوستی و ولایت ما خاندان رسالت پای بند است، باید از شرابخواری اجتناب کند، چه آن که بین ما و شرابخوار هیچ گونه پیوند و ارتباطی وجود ندارد.



۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيه، عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكَوْفِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمْرِو، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: لِمَ حَرَّمَ اللَّهُ الْخَمْرَ؟ قَالَ: حَرَّمَ اللَّهُ الْخَمْرَ لِفَعْلِهَا وَفَسَادِهَا، لِأَنَّ مَدْمَنَ الْخَمْرِ تَوْرَثَهُ الْارْتِعَاشُ وَتَذَهَبُ بِنُورِهِ، وَتَهْدُمُ مَرْوَتَهُ، وَتَحْمِلُهُ عَلَى أَنْ يَجْتَرَّ عَلَى ارْتِكَابِ الْمُحَارَمِ، وَسَفْكَ الدَّمَاءِ، وَرُكُوبِ الزَّانَا، وَلاَ يُؤْمِنُ إِذَا سَكَرَ أَنْ يَشُبَّ عَلَى حَرَمِهِ، وَلاَ يَعْقِلُ ذَلِكَ، وَلاَ يَزِيدُ شَارِبُهَا إِلَّا كُلَّ شَرٍّ تَحْتِ كَيْدِهِ وغيره.



حدیث دوم



(۴۸۱)

محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از محمد بن علی کوفی، از عبدالرحمن بن سالم، از مفضل بن عمر نقل کرده، وی گفت: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: خدای سبحان به چه دلیل شراب را حرام کرده است؟ فرمودند: خداوند به خاطر تأثیر بدی که شراب به وجود می‌آورد، حرام فرموده؛ چه آن موجب به هم خوردن سیستم عصبی بدن و لرزش اندام گردیده، نورانیت و جوانمردی را در انسان ریشه کن ساخته و او را وادار می‌کند که نسبت به انجام محرمات همچون خونریزی، زنا و دیگر اعمال زشت و پلشت بی پروا باشد، و وقتی مست شد از حالت طبیعی خارج می‌شود، به گونه‌ای که ممکن است با محارم خود نزدیکی کند. اصولاً شرابخواری باعث می‌شود انسان به هر عمل ناپسند و زشتی دست یازد.



۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عليه السلام عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِي يَوْسُفَ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ، عَنْ أَحَدِهِمَا، قَالَ: الْغِنَاءُ عُشُّ النِّفَاقِ، وَ الشَّرَابُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ، وَ مَدْمَنُ الْخَمْرِ كَعَابِدِ الْوَثْنِ، مَكْذَبُ بَكْتَابِ اللَّهِ، لَوْ صَدَّقَ كِتَابُ اللَّهِ لَحَرَّمَ حَرَامَ اللَّهِ.

حدیث سوم

۴۸۲

محمد بن حسن عليه السلام از محمد بن حسن صفار عليه السلام از یعقوب بن یزید، از ابراهیم، از ابویوسف، از ابوبکر حضرمی، از امام باقر یا امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمودند: غناء، لانه نفاق، شرابخواری کلید هر بدی، و شرابخوار چونان بت پرست است. او کتاب خدا را تکذیب می نماید؛ چه آن که اگر کتاب پروردگار را تصدیق می کرد، حرام خدا را حرام می دانست و از آن اجتناب می کرد.

در تبیین و توضیح حدیث

۱. شرابخواری و می‌گساری در زمان جاهلیت و قبل از ظهور اسلام فوق العاده رواج داشت، و به صورت یک بلای عمومی درآمده بود، تا آن جا که بعضی از مورخان می‌گویند: عشق عرب جاهلی در سه چیز خلاصه می‌شد: شعر، شراب و جنگ!

و از روایات نیز استفاده می‌شود: حتی بعد از تحریم شراب مسأله ممنوعیت آن برای بعضی از مسلمانان سنگین و مشکل بود، تا آنجا که می‌گفتند: «مَا حُرِّمَ عَلَيْنَا شَيْءٌ أَشَدُّ مِنْ الْخَمْرِ: هیچ حکمی بر ما سنگین تر از تحریم شراب نبود». (در المنثور، ج ۲، ص ۳۱۵)

آشنائی مسلمانان با احکام اسلام و آمادگی فکری آنها برای ریشه کن ساختن این مفسده بزرگ اجتماعی که در اعماق وجود آنها نفوذ کرده بود، سبب شد که دستور نهائی با صراحت کامل و بیان قاطع نازل گردید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شراب و قمار و بت‌ها و ازلام (نوعی بخت آزمائی) پلید و از عمل شیطان است، از آنها دوری کنید تا رستگار شوید». (سوره مائده، آیه ۹۰)

ضمناً باید توجه داشت: «اجتناب» مفهومی رساتر از نهی است؛ زیرا معنای اجتناب، فاصله گرفتن و دوری کردن و نزدیک نشدن است که به مراتب از جمله «ننوشید» رساتر می‌باشد. (تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۹۲)

باب ۲۲۵

العلة التي من أجلها صار شرب الخمر أشد من ترك الصلاة

۱- حدثنا أبي عليه السلام قال: حدثنا إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير، عن إسماعيل بن يسار، قال: سألت رجلاً أبا عبد الله عليه السلام عن شرب الخمر أشد أم ترك الصلاة؟ فقال: شرب الخمر أشد من ترك الصلاة. و تدري لم ذاك؟ قال: لا. قال يصير في حال لا يعرف الله عز وجل ولا يعرف خالقه.

باب دویست و بیست و پنجم

سرّ این که شرب خمر از ترک نماز، بدتر می باشد

حدیث اول

۴۸۳

پدرم عليه السلام از ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از اسماعیل بن یسار نقل کرده، وی گفت: شخصی از امام صادق عليه السلام پرسید: آیا نوشیدن شراب بدتر است یا ترک نماز؟

حضرت فرمودند: شرابخواری از ترک نماز بدتر است. آنگاه فرمودند: آیا سرّش را می دانی که چرا بدتر است؟

آن شخص عرض کرد: خیر.

فرمودند: زیرا شرابخوار در حالتی قرار می گیرد که پرودگار خود را نمی شناسد.

باب ۲۲۶

العلة التي من أجلها أحل ما يرجع إلى الثالث من الطلاء

۱- حدثنا أبي عليه السلام قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن سهل بن زياد، عن الحسن



بن محبوب، عن خالد بن حریز، عن أبي الربیع الشامي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنَّ آدم عليه السلام لَمَّا هبط من الجنة اشتهى من ثمارها، فَأَنزَلَ اللهُ تبارك و تعالیٰ علیه قضيبين من عنب فغرسهما، فلَمَّا أورقا و أثمرتا وبلغا جاء إبليس فحاط عليهما حائطاً، فقال له آدم: مالك يا ملعون؟ فقال له إبليس: إنَّهما لي. فقال كذبت فرضيا بينهما بروح القدس، فلَمَّا انتهيا إليه فقَصَّ آدم عليه السلام قصَّته فأخذ روح القدس شيئاً من نار فرمى بها عليهما فالتهبت في أغصانها حتَّى ظنَّ آدم أنَّه لم يبق منها شيء إلاَّ احترق، و ظنَّ إبليس مثل ذلك. قال: فدخلت النار حيث دخلت، و قد ذهبت منهما ثلاثهما، و بقي الثلث. فقال الروح: أمَّا ما ذهب منهما فحفظ لإبليس، و ما بقي فلک يا آدم.

باب دویست و بیست و ششم

سرّ حلال بودن آنچه به ثلث بر می گردد

حدیث اول

۴۸۴

پدرم عليه السلام از محمد بن یحیی عطّار، از سهل بن زیاد، از حسن بن محبوب، از خالد بن حریز، از ابی ربیع شامی، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: هنگامی که آدم عليه السلام از بهشت به زمین فرستاده شد، به خوردن میوه های بهشتی اشتیاق پیدا کرد، خداوند دو شاخه انگور از بهشت برای او فرستاد، این دو شاخه را کاشت، وقتی تبدیل به نهال شد و به بار نشست و به حدّ خوردن رسید، ابلیس دور آنها دیوار چید.

حضرت آدم عليه السلام به او گفت: ای ملعون! چرا چنین می کنی؟! ابلیس گفت: این دو درخت از آن من است. آدم گفت: دروغ می گویی، و هر دو به قضاوت و داوری «روح القدس»^۱ راضی شدند، وقتی نزد روح القدس آمدند، آدم ماجرا را تعریف و

۱. مفسران بزرگ درباره «روح القدس»، تفسیرهای گوناگونی دارند، برخی گفته اند: منظور «جبرئیل»



بازگو کرد، روح القدس مقداری آتش برداشت و روی آن دو درخت پاشید، شاخه‌های درخت شعله‌ور گشت به گونه‌ای که آدم گمان می‌کرد چیزی از درخت باقی نمی‌ماند، ابلیس نیز چنین تصویری داشت. امام علیه السلام فرمودند: آتش بدانجا که باید می‌رسید، رسید و دو ثلث از آن دو درخت دچار حریق شد و یک سوّم آن باقی ماند، روح القدس به آدم گفت: آنچه از بین رفته و سوخته، نصیب ابلیس است و آنچه باقی مانده بهره تو است.



۲- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رضی الله عنه قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَارٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ الْعَلَاءِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كَانَ أَبِي عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ نُوْحًا عليه السلام حِينَ أَمَرَ بِالْفَرْسِ كَانَ إِبْلِيسُ إِلَى جَانِبِهِ، فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَفْرَسَ الْعَنْبَ، قَالَ: هَذِهِ الشَّجَرَةُ لِي. فَقَالَ لَهُ نُوْحٌ عليه السلام: كَذِبْتَ. فَقَالَ إِبْلِيسُ فَمَا لِي مِنْهَا؟ فَقَالَ نُوْحٌ: لَكَ الثَّلَاثَانُ، فَمِنْ هُنَا طَابَ الطِّلَاءُ عَلَى الثَّلَاثِ.

→ است، شاهد این سخن آیه ۱۰۲ سوره نحل است: ﴿قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسُ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ﴾: «بگو روح القدس آن را به حقیقت بر تو نازل کرده است».

اما چرا جبرئیل را «روح القدس» می‌گویند؟ به خاطر این است که از طرفی جنبه روحانیت در فرشتگان مسأله روشنی است و اطلاق کلمه «روح» بر آنها کاملاً صحیح است، و اضافه کردن آن به «القدس» اشاره به پاکی و قداست فوق‌العاده این فرشته است.

برخی معتقدند: «روح القدس» همان نیروی غیبی است که حضرت عیسی علیه السلام را تأیید می‌کرد، و با همان نیروی مرموز مردگان را به فرمان خدا زنده می‌کرد.

البته این نیروی غیبی به صورت ضعیف‌تر در همه مؤمنان با تفاوت درجات ایمان وجود دارد و همان امدادهای الهی است که انسان را در انجام طاعات و کارهای مشکل مدد می‌کند، و از گناهان باز می‌دارد، لذا در برخی از روایات در مورد بعضی از شعرای اهل بیت علیهم السلام می‌خوانیم که پس از خواندن اشعارش، امام علیه السلام به او فرمود: «إِنَّمَا نَطَقَ رُوحُ الْقُدُسِ عَلَى لِسَانِكَ: روح القدس بر زبان تو جاری ساخت و آنچه گفتی به یاری او بود». (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۹۳)

حدیث دوم

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی اللہ عنہ از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبدالرحمن، از علا، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام و آن حضرت از پدر بزرگوارش نقل کرده که فرمودند: هنگامی که حضرت نوح علیه السلام مأمور به کاشتن تاک [= درخت انگور، رز، مو] شد، ابلیس در کنار آن حضرت بود، و به مجرد این که نوح اراده کاشتن درخت انگور را داشت، ابلیس گفت: این درخت از آن من است!

نوح علیه السلام گفت: دروغ می گویی. ابلیس گفت: از آن، چه مقداری مال من می باشد؟
نوح علیه السلام گفت: دو سوم آن مال تو، و یک سوم باقی مانده بهره و نصیب من می باشد، و به همین جهت است مأكولات و مشروباتی که به ثلث بر می گردد، حلال می باشد.

۳- أخبرنا أبو عبد الله محمد بن شاذان بن أحمد بن عثمان البرواذي، قال: حدثنا أبو علي محمد بن محمد بن الحارث بن سفيان الحافظ السمرقندي، قال: حدثنا صالح بن سعيد الترمذي، عن عبد المنعم بن إدريس، عن أبيه، عن وهب بن منبه اليماني، قال: لما عرج نوح عليه السلام من السفينة غرس قضباناً كانت معه في السفينة من النخل و الأعناب و سائر الثمار، فأطعمت من ساعتها، و كانت معه حيلة العنب، و كانت آخر شيء أخرج حيلة العنب، فلم يجدها نوح، و كان إبليس قد أخذها فنهض نوح عليه السلام ليدخل السفينة فيلتمسها، فقال له الملك الذي معه: اجلس يا نبي الله! ستؤتى بها، فجلس نوح عليه السلام فقال له الملك: إن لك فيها شريكاً في عصيرها فأحسن مشاركته.

فقال: نعم له السبع، و لي ستة أسباع. قال له الملك: أحسن فأنت محسن. قال نوح عليه السلام له السدس، و لي خمسة أسداس. قال له الملك: أحسن فأنت محسن. قال نوح عليه السلام له الخمس، و لي أربعة أخماس. قال له الملك: أحسن فأنت محسن. قال نوح عليه السلام له الربع، و لي ثلاثة أرباع. قال له الملك: أحسن فأنت محسن. قال: فله

النصف، و لی النصف. قال له الملك: أحسن فانت محسن.
قال ﷺ: لی الثلث، و له الثلثان، فرضي فما كان فوق الثلث من طبخها فلا بليس و هو
حظّه، و ما كان من الثلث فما دونه فهو لنوح ﷺ و هو حظّه و ذلك الحلال الطيب
ليشرب منه.

حدیث سوم

۲۸۶

ابو عبدالله محمد بن شاذان بن احمد بن عثمان پروازی، از ابو علی محمد بن محمد
بن حارث بن سفیان حافظ سمرقندی، از صالح بن سعید ترمذی، از عبدالمنعم بن
ادریس، از پدرش، از وهب بن منبه یمانی نقل کرده، وی گفت: هنگامی که حضرت
نوح ﷺ از کشتی بیرون آمد، نهال انواع درختان از جمله خرما و انگور که در کشتی
بود، کاشت و درختان همان لحظه بارور شدند، البته زمانی که نوح ﷺ در کشتی بود،
نهال انگور یا شاخه انگور در کشتی بود و آخرین وسیله‌ای که از کشتی خارج شد،
همان نهال بود و نوح ﷺ هر چه تفحص کرد آن را نیافت، بعد معلوم شد که ابلیس آن
را برداشته، فرشته‌ای که همراه نوح ﷺ بود به او گفت: ای پیامبر خدا! اندکی بنشین، به
زودی نزد شما حاضر خواهد شد. فرشته گفت: در فشرده انگور، شریکی با تو خواهد
بود، از این رو حق شریکت را به شایستگی رعایت کن!
نوح ﷺ گفت: یک هفتم عصیر مال شریک و شش هفتم از آن من باشد. فرشته
عرض کرد: به او بیشتر بده، زیرا تو نیکوکار هستی. نوح گفت: یک ششم نصیب او، و
پنج ششم بهره من باشد. فرشته عرض کرد: احسان کن و به او بیشتر بده که نیکوکاری.
نوح عنوان کرد: یک پنجم سهم او، و چهار پنجم از آن من باشد. فرشته عرض کرد:
بیشتر احسان کن. نوح گفت: یک چهارم به او اختصاص یابد و سه چهارم دیگر به من
تعلق گیرد. فرشته عرض کرد: بیشتر احسان کن که تو نیکوکار هستی. نوح گفت: آن را
به طور مساوی تقسیم می‌کنم. فرشته گفت: بیشتر احسان نما که شیوه تو نیک کرداری



است! نوح گفت: یک سوّم بهره من و دو سوّم نصیب او گردد. فرشته به این تقسیم خرسند و راضی گشت که آنچه افزون از ثلث است و جوشیده و بخار می گردد بهره ابلیس باشد، و آنچه کمتر از ثلث است به نوح علیه السلام اختصاص یابد که برای آشامیدن پاک و حلال است.

باب ۲۲۷

علة منع شرب الخمر في حال الاضطرار

۱- أخبرني علي بن حاتم فيما كتب إليّ قال: حدّثنا محمد بن عمر، قال: حدّثنا علي بن محمد بن زياد، قال: حدّثنا أحمد بن الفضل المعروف بأبي عمر [و] طيبة، عن يونس بن عبد الرحمن، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: المضطرّ لا يشرب الخمر، لأنّها لا تزيدّه إلّا شرّاً، ولأنّه إن شربها قتلتّه، فلا يشرب منها قطرة. وروي لا تزيدّه إلّا عطشاً.

قال محمد بن علي بن الحسين مصنف هذا الكتاب: جاء هذا الحديث هكذا كما أوردته. و شرب الخمر في حال الاضطرار مباح مطلق مثل الميتة و الدّم و لحم الخنزير، و إنّما أوردته لما فيه من العلة و لا قوّة إلّا بالله.

باب دویست و بیست و هفتم

سرّ ممنوعیت نوشیدن شراب در حال اضطرار

حدیث اول

۲۸۷

علی بن حاتم در نامه ای که برای من ارسال داشت نوشته بود: محمد بن عمر، از علی بن محمد بن زیاد، از احمد بن فضیل معروف به ابی عمر، از یونس بن عبد الرحمن، از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن



حضرت فرمودند: انسان در حالت اضطراب نیز شراب نیاشامد؛ چه آن که این عمل جز بدی و زشتی فایده دیگری در پی نخواهد داشت، و سرانجام شرابخوار را از پای درآورده و به ورطه هلاکت و نیستی می کشاند، هر چند از روی اضطراب به این عمل مبادرت ورزد، از این رو سزاوار است یک قطره هم از آن نیاشامد.

در روایتی آمده است که: شراب، حرص و عطش آدمی را افزایش می دهد.^۱
جناب مصنف می فرماید: حدیث مزبور به همان گونه که نقل شده در این بخش عنوان گردید، ولی شرب خمر در حال اضطراب و جنبه ثانوی قضیه، مباح است، چنانکه مردار، خون و گوشت خوک نیز دارای چنین وضعیتی می باشند.
سپس می افزاید: این روایت را بر اساس علتی که در آن بیان شده، آورده ام.



باب ۲۲۸

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا حَرَّمَ قَتْلَ النَّفْسِ

۱- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ بْنُ أَحْمَدَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الرَّبِيعِ الصَّخَّافُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانٍ أَنَّ أَبَا

۱. امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که در دنیا شراب بنوشد، روز قیامت روسیاه محشور می گردد، در حالی که چهره اش برگشته و زبانش را از کام بیرون افکنده و از تشنگی فریاد بر می آورد. (فروع کافی، ج ۶، ص ۳۹۷)

در حدیثی از رسول خدا می خوانیم: قسم به خدایی که مرا به حق مبعوث فرمود همانا شرابخوار در روز قیامت در حالی وارد محشر می شود که رویش سیاه شده، و سر خود را بر زمین می کوبد و فریاد العطش (تشنگی) او بلند است و می گوید: وای از تشنگی. (مجموعه ورام، ص ۳۲۶)
«عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ، قَالَتْ: نَبَذْتُ نَبِيذًا فِي كُوْزٍ فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَغْلِي. فَقَالَ: مَا هَذَا؟ قُلْتُ: اِسْتَكْتُتُ ابْنَةً لِي فَصَنَعْتُ لَهَا هَذَا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْ شِفَاءَكُمْ فِيَمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ: أَمْ سَلِمَ كُفْتُ: مَقْدَارِي نَبِيذٍ (شراب حاصل از خرما یا کشمش و امثال آن) را در کوزه ریخته بودم و آن می جوشید. رسول خدا ﷺ وارد شد، فرمود: این چیست؟ عرض کردم: دخترم بیمار است این را برای او می سازم. فرمود: خداوند در چیز حرام شفا و علاج قرار نداده است. (سنن بیهقی، ج ۱۰، ص ۵)

الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله حرّم قتل النفس
لعلّة فساد الخلق في تحليله لو أحلّ، و فنائهم و فساد التدبير.

باب دویست و بیست و هشتم

فلسفه حرمت قتل نفس

حدیث اول

(۴۸۸)

علی بن احمد، از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از
قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده، وی گفت: امام رضا علیه السلام در جواب
مسائل محمد بن سنان چنین مرقوم فرمودند: خدا قتل نفس را بدین علت حرام
فرموده که اگر آن را روا می داشت موجب فساد و فناء خلق، و تباهی تدبیر آنان
می شد.^۱

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

۲- حدّثنا محمد بن موسی، قال: حدّثنا علی بن الحسین السعدآبادی، عن أحمد بن
محمد بن أبی عبدالله، عن عبدالعظیم بن عبدالله، قال: حدّثني محمد بن علی، عن أبيه،
عن جدّه، قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: قتل النفس من الكبائر، لأنّ الله تعالى يقول:
﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فِجْزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ
عَذَابًا عَظِيمًا﴾.

۱. در احادیث تعبیراتی درباره اهمیت کشتن افراد بی گناه و باایمان وارد شده که پشت انسان را
می لرزاند، در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «لَزَوَالُ الدُّنْيَا أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ قَتْلِ
أَمْرٍ مُسْلِمٍ: از بین رفتن جهان در پیشگاه خدا از کشتن یک فرد مسلمان کوچک تر است». و
نیز می فرماید: «لَوْ أَنَّ رَجُلًا قُتِلَ بِالشَّرْقِ وَ آخَرُ رَضِيَ بِالْمَغْرِبِ لِأَشْرَكَ فِي دَمِهِ: اگر کسی در
شرق جهان کشته شود و دیگری در غرب به آن راضی گردد، بی تردید شریک خون او است». (المنار،
ج ۵، ص ۳۶۱)



محمد بن موسی، از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن محمد بن ابی عبدالله، از عبدالعظیم بن عبدالله، از محمد بن علی، از پدرش، از جدش نقل کرده، وی می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: قتل نفس از گناهان بزرگ است؛ چه آن که خداوند در قرآن مجید می فرماید: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَبِجَزَائِهِ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَةُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾: «و هر کس فرد باایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است، در حالی که جاودانه در آن می ماند؛ و خداوند بر او غضب می کند؛ و او را از رحمتش دور می سازد؛ و عذاب سهمگینی برای او آماده ساخته است»^۱.

باب ۲۲۹

العلة التي من أجلها حرم عقوق الوالدين

۱- حدَّثنا علي بن أحمد، قال: حدَّثنا محمد بن أبي عبدالله، عن محمد بن إسماعيل، عن علي بن العباس، قال: حدَّثنا القاسم بن الربيع الصخاف، عن محمد بن سنان: إنَّ الرضا عليه السلام كتب إليه: حَرَّمَ اللهُ عَقُوقَ الْوَالِدَيْنِ، لِمَا فِيهِ مِنَ الْخُرُوجِ مِنَ التَّوْفِيقِ لَطَاعَةِ اللهِ تَعَالَى، وَ التَّوْقِيرِ لِلْوَالِدَيْنِ، وَ تَجَنُّبِ كُفْرِ النِّعْمَةِ، وَ إِبْطَالِ الشُّكْرِ، وَ مَا يَدْعُو مِنْ ذَلِكَ

۱. سوره نساء، آیه ۹۳. در آیه شریفه، چهار مجازات شدید و کیفر سنگین اخروی - علاوه بر مسأله قصاص، که مجازات دنیوی است - در نظر گرفته شده است:

۱- خلود، یعنی جاودانه در آتش دوزخ ماندن.

۲- خشم و غضب الهی.

۳- دوری از رحمت خدا.

۴- مهیا ساختن عذاب بزرگ و سهمگینی برای او.

و بدین ترتیب، از نظر مجازات اخروی حداکثر تشدید در مورد قتل عمدی شده است، به طوری که در هیچ مورد از قرآن این چنین مجازات شدیدی بیان نگردیده است.



إلى قلة النسل و انقطاعه، لما في العقوق من قلة توقير الوالدين و العرفان بحقهما، و قطع الأرحام، و الزهد من الوالدين في الولد، و ترك التربية، لعلّة ترك الولد برّهما.

باب دویست و بیست و نهم

فلسفه حرام شدن نافرمانی و سرکشی از پدر و مادر

حدیث اول

۴۹۰

علی بن احمد، از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده، وی گفت: امام رضا علیه السلام در نامه‌ای که به او [= محمد بن سنان] ارسال نمودند، چنین مرقوم فرمودند: خداوند سرپیچی از دستورات والدین و نافرمانی از آنها را حرام کرده، و سرّ آن چند چیز است که عبارتند از:

الف: سرپیچی و نافرمانی والدین، موجب سلب توفیق فرزندان از اطاعت و فرمانبرداری از خدا می‌شود.

ب: نافرمانی از آنها باعث می‌شود که شخص نسبت به تعظیم و تکریم و احترام آنها غفلت کند.

ج: سرپیچی از دستور آنها باعث می‌گردد، انسان دچار کفران نعمت گردد و از شکر نعمت نیز غافل شود.

د: موجب کاهش نسل و گاه انقطاع آن می‌شود؛ زیرا به خاطر احترام نکردن به والدین، و آگاه نبودن به حقوق آنها و قطع رحم، چه بسا پدر و مادر نسبت به فرزندان دل‌سرد شده و علاقه چندانی در تربیت فرزندان از خود نشان ندهند و همین امر نتیجه ترک احسان فرزندان نسبت به والدین است.

۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ السَّعْدِ أَبَادِي، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيِّ، عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: عَقُوقُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ الْكِبَايَرِ، لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ الْعَاقَ عَصِيًّا شَقِيًّا.

حدیث دوم

(۴۹۱)

محمّد بن موسی، از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبدالله، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از محمد بن علی، از پدرش، از جدش نقل کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند: نافرمانی از پدر و مادر از گناهان بزرگ محسوب می گردد؛ چه آن که خداوند عاق^۱ والدین را عصیانگر و تیره بخت قرار داده است.

[احترام پدر و مادر در منطق اسلام]

گرچه عواطف انسانی و مسأله حق شناسی، به تنهایی برای رعایت احترام در برابر پدر و مادر کافی است از آنجا که اسلام، حتی در مسائلی که هم عقل در آن استقلال کامل دارد، و هم عاطفه آن را به روشنی در می یابد، سکوت روا نمی دارد، بلکه به عنوان تأکید در این گونه موارد دستورات لازم را صادر می کند و در مورد احترام والدین آن قدر تأکید کرده که در کمتر مسأله ای دیده می شود.

به عنوان نمونه تنها به چند قسمت اشاره می کنیم:

در چهار سوره از قرآن مجید، احسان و نیکی به پدر و مادر، بلافاصله بعد از مسأله توحید قرار گرفته، هم ردیف بودن این دو مسأله، گویای این نکته لطیف و دقیق است

۱. «عاق» آزاردهنده پدر و مادر، نافرمان، سرکشی نسبت به پدر و مادر. واژه «عاق» اسم فاعل از «عقوق» و در اصل به معنای شکافتن و پاره نمودن است، از این جهت آزاردهنده و نافرمان به پدر و مادر را عاق نامند که رشته طاعت آنها را گسسته است.

که اسلام تا چه اندازه برای پدر و مادر احترام قائل است.

در «سوره بقره، آیه ۸۳» می‌خوانیم: ﴿لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾.

در «سوره نساء، آیه ۳۶» می‌فرماید: ﴿وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾.

و در «سوره انعام، آیه ۱۵۱» تصریح می‌کند: ﴿أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾.

اهمیت این موضوع تا آن حد است که هم قرآن و هم روایات به طور تصریح توصیه می‌کنند: حتی اگر پدر و مادر کافر باشند، رعایت احترامشان لازم است.

در «سوره لقمان، آیه ۱۵» می‌خوانیم: ﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾: «اگر آنها به تو اصرار کنند که مشرک شوی، اطاعتشان مکن، ولی در زندگی دنیا با آنها معاشرت نما».

و شکرگزاری در برابر پدر و مادر در قرآن مجید، در ردیف شکرگزاری در برابر نعمت‌های خدا قرار داده شده، چنان که در «سوره لقمان، آیه ۱۴» می‌خوانیم: ﴿أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ﴾. با این که نعمت خدا بیش از آن اندازه است که قابل شمارش باشد، این دلیل بر عمق و وسعت حقوق پدر و مادر می‌باشد.

قرآن کریم حتی کمترین بی‌احترامی را در برابر والدین اجازه نداده است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «لَوْ عَلِمَ اللَّهُ شَيْئًا هُوَ أَذْنَى مِنْ أَفٍّ لَنَهَى عَنْهُ وَهُوَ مِنْ أَذْنَى الْعُقُوقِ وَ مِنَ الْعُقُوقِ أَنْ يَنْظُرَ الرَّجُلُ إِلَى وَالِدَيْهِ فَيُحِدَّ النَّظَرَ إِلَيْهِمَا: اگر چیزی کمتر از واژه «اف» وجود داشت، خداوند از آن نهی می‌کرد - اف کمترین اظهار ناراحتی است - و از آن جمله، نگاه کردن تند و غضب‌آلود به پدر و مادر می‌باشد»^۱.

بحث خود را در این زمینه، با حدیثی از امام کاظم علیه السلام به پایان می‌بریم: کسی نزد



پیامبر ﷺ آمد و از حق پدر و مادر سؤال کرد، فرمود: «لَا يُسَمِّيهِ بِاسْمِهِ وَلَا يَمْشِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا يَجْلِسُ قَبْلَهُ وَلَا يَسْتَسِيبُ لَهُ» باید او را با نام صدا نزنند (بلکه بگویند پدرم!) جلوتر از او راه نرود، قبل از او ننشینند، و کاری نکنند که مردم به پدرش بدگوئی کنند (نگویند خدا پدرت را نیامرزد که چنین کردی!)

باب ۲۳۰

العلة التي من أجلها حرم الزنا

۱- حدَّثنا علي بن أحمد، قال: حدَّثنا محمد بن أبي عبد الله، عن محمد بن إسماعيل، عن علي بن العباس، عن القاسم بن الربيع الصخاف، عن محمد بن سنان، أن أبا الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله حرم الزنا لما فيه من الفساد، من قتل النفس، وذهاب الأنساب، وترك التربية للأطفال، وفساد الموارث، و ما أشبه ذلك من وجوه الفساد.

باب دویست و سیام

فلسفه تحریم زنا

حدیث اول

(۴۹۲)

علی بن احمد، از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صخاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: امام رضا علیه السلام در نامه‌ای در جواب مسائلش فرمودند: زنا، حرام شده؛ زیرا آثار شومی همچون کشتن نفس، از بین رفتن قرابت و خویشاوندی، رها شدن کودکان بی سرپرست و بی هویت، از بین رفتن میراث و اموری از این قبیل که همگی از آثار نامبارک و فسادانگیز



این عمل پلشت می باشد.^۱



۲- أخبرني علي بن حاتم، قال: حدثنا أبو محمد النوفلي، قال: حدثنا أحمد بن هلال، عن علي بن أسباط، عن ابن إسحاق الخراساني، عن أبيه، أن علياً عليه السلام قال: إياكم و الزنا فإن فيه ستّ خصال: ثلث في الدنيا، و ثلث في الآخرة، فأما اللواتي في الدنيا فيذهب بالبهاء، و يقطع الرزق الحلال، و يعجل الفناء إلى النار. و أما اللواتي في الآخرة فسوء الحساب، و سخط الرحمن، و الخلود في النار.

حدیث دوم

۴۹۳

علی بن حاتم، از محمد نوفلی، از احمد بن هلال، از علی بن اسباط، از ابن اسحاق خراسانی، از پدرش نقل کرده که گفت: حضرت علی علیه السلام فرمود: بر شما باد که [همواره] از زنا دوری کنید؛ چه آن که داری شش اثر سوء است، سه قسمت آن در دنیا، و سه قسمت آن در آخرت:

اما آنها که در دنیا است: صفا و نورانیت را از انسان می گیرد، روزی حلال را قطع، و

۱. پیدایش هرج و مرج در نظام خانواده، و از میان رفتن رابطه فرزندان و پدران، رابطه ای که وجودش نه تنها سبب شناخت اجتماعی است، بلکه موجب حمایت کامل از فرزندان می گردد، و پایه های محبتی را که در تمام طول عمر سبب ادامه این حمایت است، می گذارد. در جامعه ای که فرزندان نامشروع و بی پدر، فراوان گردند روابط اجتماعی که بر پایه روابط خانوادگی بنیان شده، سخت دچار تزلزل می گردد. (تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۲۳)

فکر نمی کنیم عواقب شومی که به خاطر این عمل، دامن فرد و جامعه را می گیرد، بر کسی مخفی باشد، ولی توضیح مختصری در این زمینه لازم است:

پیدایش این عمل زشت و گسترش آن بدون شک، نظام خانواده را در هم می ریزد. رابطه فرزند و پدر را میهم و تاریک می کند. فرزندان فاقد هویت را که طبق تجربه تبدیل به جنایتکاران خطرناکی می شوند، در جامعه زیاد می کند. این عمل ننگین، سبب انواع برخوردها و کشمکش ها در میان هوسبازان است، به علاوه بیماری های روانی و آمیزشی که از آثار شوم آن است، بر کسی پنهان نیست. کشتن فرزندان، سقط جنین و جنایاتی مانند آن، از آثار شوم این عمل است.



تسریع در نابودی انسان‌ها می‌کند.

و اما آن سه که در آخرت است: غضب پروردگار، سختی حساب، خلود در آتش

دوزخ می‌باشد.

باب ۲۳۱

العلة التي من أجلها حرم قذف المحصنات

۱- حدَّثنا علي بن أحمد، قال: حدَّثنا محمد بن أبي عبدالله، عن محمد بن إسماعيل، عن علي بن العباس، قال: حدَّثنا القاسم بن الربيع الصحاف، عن محمد بن سنان، أن أبا الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله حرم الله عز وجل قذف المحصنات، لما فيه من فساد الأنساب، ونفي الولد، وإبطال المواريث، وترك التربية، وذهاب المعارف، وما فيه من المساويء والعلة التي تؤدي إلى فساد الخلق.

باب دویست و سی و یکم

سر حرمت نسبت ناروا به زنان پاکدامن

حدیث اول

(۴۹۴)

علی بن احمد، از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده، وی گفت: امام رضا علیه السلام در نامه‌ای درباره جواب مسائلی چنین مرقوم فرمودند: خداوند، نسبت ناروا به زنان پاکدامن را حرام کرده؛ چه آن که این نسبت آثار زیانباری بر جای خواهد گذاشت، همچون: از بین رفتن نسبت خویشاوندی، نفی و سلب فرزندان مادر، از بین رفتن میراث، مسامحه در تربیت فرزندان، فقدان هویت و دیگر آثاری که همگی در پیدایش هرج و مرج نظام خانوادگی و در نتیجه از هم پاشیدن جامعه مؤثر می‌باشد.



۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَقُولُ: قَذَفَ الْمُحَصَّنَاتُ مِنَ الْكِبَائِرِ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: ﴿لَعَنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾.

حدیث دوم

(۴۹۵)

مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ، از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن محمد، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از امام جواد، از امام رضا، از امام کاظم، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمودند: نسبت ناروا به زنان پاکدامن از جمله گناهان بزرگ به شمار می آید؛ چه آن که خداوند در قرآن کریم می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحَصَّنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾: «کسانی که زنان پاکدامن و بی خبر (از هر گونه آلودگی) و مؤمن را متهم می سازند، در دنیا و آخرت از رحمت الهی بدورند و عذاب سهمگینی برای آنهاست».^۱

[سه صفت برای این زنان ذکر شده، که هر کدام دلیلی است بر اهمیت ظلمی که بر آنها از طریق تهمت، وارد می گردد:

«محصنات: زنان پاکدامن»، «غافلات: دور از هر گونه آلودگی» و «مؤمنات: زنان با

۱. سوره نور، آیه ۲۳. واژه «رمی» در اصل به معنای انداختن تیر، یا سنگ و مانند آن است، و طبیعی است در بسیاری از موارد آسیب هائی می رساند. سپس این کلمه به عنوان کنایه در متهم ساختن افراد، دشنام دادن و نسبت های ناروا به کار رفته است؛ چرا که گوئی این سخنان همچون تیری بر پیکر طرف می نشیند و او را مجروح می سازد. شاید به همین دلیل است که در آیه این کلمه به صورت مطلق به کار رفته، مثلاً فرموده است: «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحَصَّنَاتِ بِالزُّنَا - کسانی که زنان پاکدامن را به زنا متهم می کنند»؛ زیرا در مفهوم «یرمون» مخصوصاً با توجه به قرائن کلامی، کلمه «زنا» قرار گرفته است. (تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۳۹۸)



ایمان» و به این ترتیب، نشان می دهد تا چه حد نسبت ناروا دادن به این افراد، ظالمانه و ناجوانمردانه و در خور عذاب عظیم است.]

باب ۲۳۲

العلة التي من أجلها حرم أكل مال اليتيم ظلماً

۱- حدَّثنا علي بن أحمد، قال: حدَّثنا محمد بن أبي عبد الله، عن محمد بن إسماعيل، عن علي بن العباس، قال: حدَّثنا القاسم بن الربيع الصحَّاف، عن محمد بن سنان، أنَّ أبا الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله حرم أكل مال اليتيم ظلماً لعل كثيرة من وجوه الفساد، أوَّل ذلك إذا أكل مال اليتيم ظلماً فقد أَعان على قتله إذ اليتيم غير مستغن، و لا محتمل لنفسه، و لا قائم بشأنه، و لا له من يقوم عليه و يكفيه كقيام والديه، فإذا أكل ماله فكأنَّه قد قتله و صيَّره إلى الفقر و الفاقة مع ما خوف الله عزَّوجلَّ من العقوبة في قوله: ﴿و ليخشَّ الذين لو تركوا من خلفهم ذرِّية ضِعافاً خافوا عليهم فليتَّقوا الله﴾ و لقول أبي جعفر عليه السلام إِنَّ الله عزَّوجلَّ وعد في أكل مال اليتيم عقوبتين، عقوبة في الدنيا و عقوبة في الآخرة. ففي تحريم مال اليتيم استبقاء اليتيم و استقلاله بنفسه، و السلامة للعقب أن يصيبه ما أصابهم لما وعد الله فيه من العقوبة، مع ما في ذلك من طلب اليتيم بثَّاره إذا أدرك، و وقوع الشحنة و العداوة و البغضاء حتى يتفانوا.

باب دویست و سی و دوم

سر حرمت خوردن مال یتیم از روی ظلم

حدیث اوّل

علی بن احمد، از محمد بن ابی عبد الله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از



قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده، وی گفت: امام رضا علیه السلام در نامه‌ای مربوط به جواب مسائلی چنین مرقوم فرمودند: خوردن مال یتیم از روی ظلم و بیداد به چند دلیل حرام به شمار می‌آید که برخی از آنها عبارتند از:

نخست این که: هر گاه کسی از روی ستم مال یتیمی را بخورد، گوئی بر کشتن او کمک کرده؛ چه آن که از نظر اداره زندگی به تنهایی نمی‌تواند با مشکلات زندگی مواجه گردد و کسی را ندارد که همچون پدر و مادر از او حمایت کند، به همین جهت هر گاه کسی مال وی را بخورد، او را کشته [یا دست کم] باعث شده تهیدست و بینوا گردد، گذشته از هشداری که خداوند مهربان در این خصوص داده و از ظلم و بیداد نسبت به زیردستان و یتیمان بر حذر داشته، چنان که در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ...﴾: «کسانی که اگر فرزندان ناتوانی از خود به یادگار بگذارند از آینده آنان می‌ترسند، باید (از ستم درباره یتیمان مردم) بترسند، و از مخالفت خدا بپرهیزند».^۱

[بنابراین مفهوم آیه چنین است: «آنها که از وضع آینده فرزندان خود می‌ترسند، باید از خیانت درباره یتیمان و آزار آنها بترسند».

منظره کودکان بی پناه، و اطفال بی سرپرست خود را که تحت سرپرستی انسانی سنگدل و خیانت پیشه قرار گرفته که نه به احساسات آنها پاسخ مثبت می‌دهد، و نه در اموال آنها رعایت عدالت می‌کند، در نظر بگیرید، این منظره دردناک چه اندازه شما را ناراحت می‌کند؟ همان اندازه نسبت به یتیمان دیگران علاقه‌مند باشید، و از ناراحتی آنها ناراحت شوید].

دوم این که: امام باقر علیه السلام فرمودند: خدای سبحان در مورد خوردن مال یتیم، وعده دو عقوبت داده، یک عقوبت در دنیا، و دیگری در آخرت.



بر این اساس، حکمت در تحریم خوردن مال یتیم، یکی دستگیری از یتیم و حمایت از وی است تا بدین وسیله بتواند در جامعه رشد کند و خود در آینده فردی مفید و قدرشناس گردد، [و پیوسته خود را مرهون تلاش و زحمات دیگران بداند]. و دیگر این که نسل و فرزندان همان افرادی که یتیمان را سرپرستی می‌کنند، حفظ می‌گردد؛ چه آن که اگر در آینده یتیم شوند، دیگران به شایستگی از آنها حمایت خواهند کرد. اما اگر در این امر کوتاهی کنند، در آینده که افراد یتیم به سن رشد برسند و بتوانند از حقوق خود دفاع کنند نه تنها بر اساس حس انتقامجویی و کینه‌توزی، حق خویش را مطالبه می‌کنند، بلکه نفرت و دشمنی همواره میان آنها حاکم خواهد شد.

باب ۲۳۳

العلة التي من أجلها حرّم الفرار من الزحف، و التعرّب بعد الهجرة

۱- حدّثنا علي بن أحمد، قال: حدّثنا محمد بن أبي عبد الله، عن محمد بن إسماعيل، عن علي بن العباس، قال: حدّثنا القاسم بن الربيع الصخّاف، عن محمد بن سنان، أنّ أبا الحسن الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله: حرّم الله تعالى الفرار من الزحف، لما فيه من الوهن في الدين، والاستخفاف بالرّسل و الأئمة العادلة، و ترك نصرتهم على الأعداء، و العقوبة لهم على إنكار مادعوا إليه من الإقرار بالربوبية، و إظهار العدل، و ترك الجور، و إماتة الفساد، و لما في ذلك من جرّئة العدو على المسلمين، و ما يكون في ذلك من السبي و القتل، و إبطال دين الله تعالى، و غيره من الفساد. و حرّم التعرّب بعد الهجرة، للرجوع عن الدين، و ترك الموازنة للأتبياء و الحجج عليهم السلام، و ما في ذلك من الفساد، و إبطال حقّ كلّ ذي حقّ، لا لعلّة سكنى البدو، و لذلك لو عرف الرجل الدين كاملاً لم يجز مساكنة أهل الجهل، و الخوف عليه لا يؤمن أن يقع منه ترك العلم، و الدخول مع أهل الجهل و التماذي في ذلك.

باب دویست و سی و سوم

سر حرمت فرار از جنگ، و تعرب بعد از هجرت

حدیث اول

۴۹۷

علی بن احمد، از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده، وی گفت: امام رضا علیه السلام در نامه‌ای پیرامون جواب مسائل محمد بن سنان چنین مرقوم فرمودند: خداوند به این دلیل فرار از جهاد را تحریم کردند که موجب وهن و سستی در دین و تحقیر برنامه پیامبران، امامان و پیشوایان عادل می‌گردد، و نیز سبب می‌شود آنها نتوانند بر دشمنان پیروز شوند و دشمن را به خاطر مخالفت با دعوت به توحید پروردگار و اجرای عدالت و ترک ستمگری و از میان بردن فساد، کیفر دهند.

به علاوه، سبب می‌شود: دشمنان در برابر مسلمانان جسور شوند و حتی مسلمانان به دست آنها اسیر گشته و کشته شوند و سرانجام آئین خداوند متعال برچیده شود. سپس فرمودند: تعرب بعد از هجرت نیز حرام است؛ چه آن که موجب بازگشت از دین، و یاری نکردن پیامبران و پیشوایان علیهم السلام است و مایه ابطال و فساد حق هر صاحب حقی است؛ زیرا انسان در سرزمین کفر نمی‌تواند مظاهر دینی را آن گونه که هست اجرا کند.

البته علت حرمت تعرب بعد از هجرت، صرف اقامت کردن در سرزمین کفر و جهل نیست، از این رو، اگر شخصی نسبت به دین کاملاً از شناخت کافی و درک درست برخوردار باشد، در این صورت هم جایز نیست که با اهل جهل و کفر هم‌نشین و هم‌مسکن گردد؛ زیرا بیم آن وجود دارد که به مرور ایام از اعتقادات خود به تدریج دست بردارد و علم و دانش را رها کند و با اهل کفر هم‌نوا و هم‌سلک شود و همچنان به آئین و مسلک آنها گرایش پیدا کند.

باب ۲۳۶

عَلَّةُ تَحْرِيمِ مَا أَهْلٌ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ

۱- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الرَّبِيعِ الصَّخَّافُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانٍ، أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَاءَ عليه السلام كَتَبَ إِلَيْهِ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ: حَرَّمَ مَا أَهْلٌ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ لِلَّذِي أَوْجِبَ عَلَى خَلْقِهِ مِنَ الْإِقْرَارِ بِهِ، وَذَكَرَ اسْمَهُ عَلَى الذَّبَايِحِ الْمُحَلَّلَةِ، وَثَلَاثًا يَسَاوِي بَيْنَ مَا تَقَرَّبَ بِهِ إِلَيْهِ، وَ مَا جَعَلَ عِبَادَةَ الشَّيَاطِينِ وَالْأَوْثَانِ، لِأَنَّ فِي تَسْمِيَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ الْإِقْرَارَ بِرَبُوبِيَّتِهِ وَتَوْحِيدِهِ، وَ مَا فِي الْإِهْلَالِ لِغَيْرِ اللَّهِ مِنَ الشَّرْكِ وَالتَّقَرُّبِ إِلَى غَيْرِهِ، لِيَكُونَ ذِكْرُ اللَّهِ وَتَسْمِيَتُهُ عَلَى الذَّبِيحَةِ فَرَقًا بَيْنَ مَا أَحَلَّ وَبَيْنَ مَا حَرَّمَ.

باب دویست و سی و چهارم

سَرِّ حَرَامِ بُوْدَنِ حَيَوَانِي كِه هَنگَام ذَبْحِ نَامِ غَيْرِ خُدا بِرِ آن بَرْدِه شْدِه اسْت

حديث اول

۴۹۸

علی بن احمد، از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده، وی گفت: امام رضا علیه السلام در نامه‌ای به او در پاسخ مسائلی چنین مرقوم فرمود: حیوانی که هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن برده شده حرام است؛ چه آن که خداوند بر بندگانش واجب فرموده که به وحدانیت و یگانگی او اقرار نموده و هنگام ذبح حیوان حلال گوشت، نام مبارکش را بر زبان جاری کنند، تا این که بین آنچه توسط آن به خدا تقریب حاصل می‌شود و بین آنچه مورد پرستش شیاطین و بت‌ها است، امتیاز باشد؛ زیرا انسان همین که یاد خدا را بر زبان جاری کند، به ربوبیت و وحدانیت او اقرار نموده، و اگر اسم غیر او را ببرد، اظهار



شرک کرده و به غیر او تقرّب جسته، بر این اساس بر زبان ساختن نام خدای سبحان هنگام سر بریدن حیوان، وجه امتیاز مذبح محلّل از غیر محلّل می باشد.^۱

باب ۲۳۵

علّة تحریم سباع الطیر و الوحش

۱- حدّثنا علی بن أحمد بهذا الإسناد أنّ الرضا عليه السلام كتب إلى محمد بن سنان: حرّم سباع الطیر و الوحش کلّها، لأکلها من الجیف و لحوم الناس و العذرة و ما أشبه ذلك، فجعل الله عزّوجلّ دلائل ما أحلّ من الوحش و الطیر و ما حرّم كما قال أبي عليه السلام: کلّ ذي ناب من السباع، ذي مخلب من الطیر حرام، و کلّ ما كان له قانصة من الطیر فحلال، و علّة أخرى تفرّق بین ما أحلّ من الطیر و ما حرّم، قوله: کلّ ما دفّ و لا تأکل ما صفّ و حرّم الإرنب، لأنّها بمنزلة السنور، و لها مخالب كمخالب السنور و سباع الوحش، فجرت مجریها فی قدرها فی نفسها، و ما یكون منها من الدم كما یكون من النساء، لأنّها مسخ.

۱. خداوند در قرآن می فرماید: ﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلٌ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ...﴾: «خداوند، تنها (گوشت) مردار، خون، گوشت خوک و آنچه را نام غیر خدا به هنگام ذبح بر آن گفته شود، حرام کرده است». (سوره بقره، آیه ۱۷۳)

از جمله گوشت هائی که در این آیه از خوردن آنها نهی شده، گوشت حیواناتی است که مثل زمان جاهلیت به نام غیر خدا (بت ها) ذبح شود.

آیا بردن نام خدا یا غیر خدا، هنگام ذبح از نظر بهداشتی در گوشت حیوان اثر می گذارد؟!

در پاسخ می گوئیم: لازم نیست نام خدا و غیر خدا در ماهیت گوشت از نظر بهداشتی اثر بگذارد؛ زیرا محرمات در اسلام روی جهات مختلفی است:

گاه تحریم چیزی به خاطر بهداشت و حفظ جسم است، گاه به خاطر تهذیب روح، و زمانی به خاطر حفظ نظام اجتماع.

و تحریم گوشت هائی که به نام بت ها ذبح می شود، در حقیقت جنبه معنوی، اخلاقی و تربیتی دارد، آنها انسان را از خدا دور می کند، و اثر روانی و تربیتی نامطلوبی دارد؛ چرا که از سنت های شرک و بت پرستی است و تجدیدکننده خاطره آنها. (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۶۶۵)

فلسفه تحریم پرندگان درنده و حیوانات وحشی

حدیث اول

۴۹۹

علی بن احمد با اسناد پیشین نقل کرده: امام رضا علیه السلام در نامه‌ای که به محمد بن سنان ارسال داشته، مرقوم فرمودند: همه پرندگان درنده [و شکاری] و حیوانات وحشی [و درنده] حرام می‌باشند، زیرا مردار و گوشت انسان و نجاسات و امثال آن می‌خورند، خداوند علائم و نشانه‌هایی به منظور امتیاز و فرق حیوان وحشی از حلال گوشت و پرندگان حلال از حرام گوشت آنها قرار داده است.

آنگاه امام رضا علیه السلام می‌فرماید: پدرم در این خصوص فرمود: هر حیوان درنده‌ای که دارای دندان نیش باشد، و هر پرنده‌ای که دارای چنگال باشد، حرام گوشت است، چنانچه هر پرنده‌ای که سنگدان دارد، حلال گوشت می‌باشد. امتیاز دیگری که بین پرندگان حلال گوشت و حرام گوشت وجود دارد آن است که: هر پرنده‌ای که هنگام پرواز بال خود را تکان دهد، گوشت آن حلال است و از آن بخور، و هر پرنده‌ای که هنگام پرواز بال خود را صاف نگه دارد، حرام گوشت است و در نتیجه از خوردن گوشت آن پرهیز کن.^۱

آنگاه فرمودند: خرگوش، حرام گوشت است، زیرا به منزله سنور [= نوعی گربه] است، و همان گونه که حیوانات درنده و وحشی و سنور چنگال دارند، خرگوش نیز دارای چنگال است و در مورد آن گفته‌اند: این موجود [= خرگوش] همچون زنان خون حیض می‌بیند؛ زیرا از جمله مسخ شدگان است.

۱. از پرندگان آنچه هنگام پرواز بال بهم زدن آن از بال بهم زدن آن بیشتر باشد، حرام گوشت محسوب می‌شود، اما عکس آن حرام نخواهد بود، و یا این که این دو حالت در آنها مساوی باشد. و همچنین در میان پرندگان آنچه دارای سنگدان و چینه‌دان و خار عقب یا نباشد، حرام است.



باب ٢٣٦

علة تحريم الربا

١- حدثنا علي بن أحمد، قال: حدثنا محمد بن أبي عبدالله، قال: حدثنا محمد بن أبي بشر، عن علي بن العباس، عن عمر بن عبدالعزيز، عن هشام بن الحكم، قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن علة تحريم الربا؟ قال: إنه لو كان الربا حلالاً لترك الناس التجارات، و ما يحتاجون إليه، فحرّم الله الربا لتنفّر الناس عن الحرام إلى التجارات و إلى البيع و الشراء، فيتصل ذلك بينهم في القرض.

باب دویست و سی و ششم

فلسفه تحریم ربا

حدیث اول

۵۰۰

علی بن احمد عليه السلام از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن ابی بشر، از علی بن عباس، از عمر بن عبدالعزیز، از هشام بن حکم نقل کرده، وی گفت: از امام صادق عليه السلام درباره فلسفه تحریم ربا پرسیدم؟ فرمودند: اگر ربا حلال بود، مردم کار و کسب و تجارت را رها می کردند و نیازی به آن نداشتند، از این رو، خداوند ربا را حرام نموده تا مردم از حرام اجتناب کرده و به تجارت و داد و ستد رو آورند، پس ربا در قرض بین مردم باقی ماند.^۱

۱. در حدیثی از امام صادق عليه السلام می خوانیم: «الرِّبَا رِبَانَانِ أَحَدُهُمَا حَلَالٌ، وَ الْآخَرُ حَرَامٌ، فَأَمَّا الْحَلَالُ فَهُوَ أَنْ يُعْرَضَ الرَّجُلُ أَخَاهُ قَرْضًا يُرِيدُ أَنْ يَزِيدَهُ وَ يُعَوِّضَهُ بِأَكْثَرٍ مِمَّا يَأْخُذُهُ بِلاَ شَرْطٍ بَيْنَهُمَا، فَإِنْ أَعْطَاهُ أَكْثَرَ مِمَّا أَخَذَهُ عَلَى غَيْرِ شَرْطٍ بَيْنَهُمَا فَهُوَ مُبَاحٌ لَهُ وَ لَيْسَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ ثَوَابٌ فِيمَا أَقْرَضَهُ، وَ هُوَ



۲- أخبرني علي بن حاتم، قال: حدثنا أبو عبدالله محمد بن أحمد بن ثابت، قال: حدثنا عبيد، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنما حرم الله عز وجل الربا لئلا تمتنعوا عن اصطناع المعروف.

حدیث دوم

۵۰۱

علی بن حاتم، از ابو عبدالله محمد بن احمد بن ثابت، از عبيد، از ابن ابی عمير، از هشام بن سالم، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: خدای سبحان، ربا را حرام کرد تا مردم از انجام کار نیک [= انفاق و قرض] خودداری نکنند.^۱



۳- و عنه قال: حدثنا أبو القاسم حميد، قال: حدثني عبدالله بن أحمد النهيكي، عن علي بن الحسن الطاهري، عن درست بن أبي منصور، عن محمد بن عطية، عن زرارة، قال: قال أبو جعفر عليه السلام: إنما حرم الله الربا لئلا يذهب المعروف.

حدیث سوم

۵۰۲

علی بن حاتم، از ابو القاسم حميد، از عبدالله بن احمد نهیکی، از علی بن حسن

→ قَوْلُهُ فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ، وَ أَمَّا الْحَرَامُ فَالرَّجُلُ يَقْرَضُ قَرْضًا وَيَشْتَرِطُ أَنْ يَرُدَّ أَكْثَرَ مِمَّا أَخَذَهُ فَهَذَا هُوَ الْحَرَامُ: ربا بر دو گونه است: یکی «حلال» و دیگری «حرام»، اما «ربای حلال» آن است که انسان به برادر مسلمانانش قرضی دهد، به این امید که او به هنگام باز پس دادن چیزی بر آن بیفزاید، بی آن که شرطی در میان این دو باشد، در این صورت اگر شخص وام گیرنده چیزی بیشتر به او بدهد - بی آن که شرط کرده باشد - این افزایش برای او حلال است، ولی ثوابی از قرض دادن نخواهد برد، و این همان است که قرآن در جمله «فلا يربوا عند الله...» بیان کرده، اما «ربای حرام» آن است که انسان قرضی به دیگری بدهد و شرط کند که بیش از آنچه وام گرفته، بازپرداخت کند، این رباي حرام است. (تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۴۶۹)

۱. چه آن که رباخواری موجب افزایش فقر در جامعه، تراکم ثروت در دست عده‌ای محدود و محرومیت اکثر افراد اجتماع، پیدایش بخل، کینه، نفرت و ناپاکی است، به عکس انفاق سبب پاکی دل، طهارت نفوس، و آرامش جامعه است.



طاهری، از درست بن ابی منصور، از محمد بن عطیه، از زراره نقل کرده، وی گفت: امام باقر علیه السلام فرمودند: خداوند ربا را حرام فرمود تا عمل معروف و کار پسندیده در جامعه از بین نرود.



۴- حدَّثنا علي بن أحمد، قال: حدَّثنا محمد بن أبي عبدالله، عن محمد بن إسماعيل، عن علي بن العباس، قال: حدَّثنا القاسم بن الربيع الصحَّاف، عن محمد بن سنان، أنَّ أبا الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله: علَّة تحريم الرِّبا إنَّما نهى الله عزَّ وجلَّ عنه، لما فيه من فساد الأموال، لأنَّ الإنسان إذا اشترى الدرهم بالدرهمين كان ثمن الدرهم درهماً و ثمن الآخر باطلاً، فبيع الرِّبا و شرائه و كس على كلِّ حال على المشتري و على البائع، فحظر الله تبارك و تعالى على العباد الرِّبا، لعلَّة فساد الأموال كما حظر على السَّفيه أن يدفع إليه ماله، لما يتخوَّف عليه من إفساده، حتى يؤنس منه رشداً، فلهذه العلَّة حرَّم الله الرِّبا و بيع الدرهم بدرهمين يداً بيد.

و علَّة تحريم الرِّبا بعد البيئَة، لما فيه من الاستخفاف بالحرام المحرَّم، و هي كبيرة بعد البيان و تحريم الله تعالى لها، و لم يكن ذلك منه إلاَّ استخفافاً بالمحرَّم للحرام و الاستخفاف بذلك دخول في الكفر.

و علَّة تحريم الرِّبا بالنسيئة، لعلَّة ذهاب المعروف، و تلف الأموال، و رغبة الناس في الربح، و تركهم القرض و صنایع المعروف، و لما في ذلك من الفساد و الظلم و فناء الأموال.

حدیث چهارم

۵۰۳

علی بن احمد، از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحَّاف، از محمد بن سنان نقل کرده، وی گفت: امام رضا علیه السلام در نامه‌ای در جواب مسائل او چنین مرقوم فرمودند: فلسفه تحريم ربا آن است كه خدای



سبحان از آن نهی فرموده، زیرا موجب از بین رفتن اموال است، بدلیل این که وقتی انسان یک درهم را به دو درهم خرید، عوض یک درهم همان درهم است، در نتیجه درهم دیگر فاسد و باطل می باشد، پس داد و ستد ربوی در هر صورت برای فروشنده و خریدار زیان آور است و خدای سبحان، ربا را به خاطر فساد و تباهی اموال حرام فرموده همان گونه که سپردن مال سفیه را به او ممنوع ساخته، زیرا بیم آن وجود دارد که سفیه مال خود را از بین ببرد و تلف نماید، ولی وقتی به رشد عقلی و بلوغ فکری رسید و خوب و بد را تشخیص داد، سپردن اموال به دست وی جایز است، از این رو خدای سبحان، ربا را حرام کرده، و فلسفه تحریم ربا بعد از بیان و علم به آن این است که شخص رباخوار، حرام الهی را سبک پنداشته و به آن اعتنا نکرده است و این خود یکی از گناهان کبیره است، زیرا با علم به حرمت نسبت به آن اقدام نموده و این سبک شدن حرام الهی است، و سبک شمردن محرمات، موجب، ورود در آتش دوزخ است.^۱

مرکز تحقیقات فقهی و حقوقی اسلامی

و علت تحریم ربا در داد و ستد نسبی آن است که معروف [= کارهای شایسته و پسندیده] در جامعه از بین می رود و اموال فاسد گشته و مردم در گرفتن بهره و سود تمایل پیدا می کنند و به این ترتیب قرض و انجام کارهای پسندیده [کمک و احسان و انفاق] را به دست فراموشی می سپارند، گذشته از این که ربا و رباخواری موجب ظلم و ستم و انحطاط جامعه و بهره نگرستن از سرمایه ها در مسیر درست اقتصادی است.

۱. خداوند در قرآن می فرماید: ﴿... أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾: «خدا بیع را حلال کرده، و ربا را حرام! (زیرا فرق میان این دو، بسیار است)، و اگر کسی اندرز الهی به او رسید، و از رباخواری خودداری کند، سودهایی که در سابق به دست آورده، مال اوست؛ و کار او به خدا واگذار می شود؛ اما کسانی که باز گردند اهل آتشند؛ و همیشه در آن می مانند». (سوره بقره، آیه ۲۷۵)



[زیان‌های رباخواری]

الف - رباخواری تعادل اقتصادی را در جامعه‌ها به هم می‌زند و ثروت‌ها را در یک قطب اجتماع جمع می‌کند؛ زیرا جمعی بر اثر آن، فقط سود می‌برند و زیان‌های اقتصادی همه متوجه جمعی دیگر می‌گردد، و اگر می‌شنویم فاصله میان کشورهای ثروتمند و فقیر جهان، روز به روز بیشتر می‌گردد یک عامل آن همین است.

ب - رباخواری یک نوع تبادل اقتصادی ناسالم است که عواطف و پیوندها را سست می‌کند، و بذرکینه و دشمنی را در دل‌ها می‌پاشد؛ زیرا رباخوار فقط سود پول خود را در نظر می‌گیرد و هیچ توجهی به ضرر و زیان بدهکار ندارد. اینجاست که بدهکار چنین می‌فهمد: رباخوار پول را وسیله بیچاره ساختن او و دیگران قرار داده است.

ج - درست است که ربا دهنده در اثر احتیاج تن به ربا می‌دهد، اما هرگز این بی‌عدالتی را فراموش نخواهد کرد، و حتی کار به جایی می‌رسد که فشار پنجه رباخوار را هر چه تمام‌تر بر گلوی خود احساس می‌کند، این موقع است که سراسر وجود بدهکار به رباخوار لعن و نفرین می‌فرستد، تشنه خون او می‌شود و با چشم خود می‌بیند که هستی و درآمدی که به قیمت جانش تمام شده در جیب رباخوار سرازیر می‌شود.

در این شرایط بحرانی است که گاه بدهکار دست به خودکشی می‌زند، گاه در اثر شدت ناراحتی طلبکار را به وضع فجیعی می‌کشد و گاه به صورت یک بحران اجتماعی در می‌آید.^۱

باب ۲۳۷

العلة التي من أجلها حرم الله - عز وجل - الخمر والميتة
والدم ولحم الخنزير والقرد والدب والفيل والطحال

١- حدثنا محمد بن الحسن عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، عن محمد بن عذافر، عن بعض رجاله، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قلت له: لم حرم الله عز وجل الخمر والميتة والدم ولحم الخنزير؟

فقال: إن الله تبارك وتعالى لم يحرم ذلك على عباده وأحلّ لهم ما سوى ذلك من رغبة فيما أحلّ لهم، ولا زهد فيما حرمه عليهم، ولكنّه تعالى خلق الخلق فعلم ما يقوم به أبدانهم وما يصلحهم فأحلّه لهم وأباحه، وعلم ما يضرهم فنهاهم عنه وحرمه عليهم، ثمّ أحلّه للمضطر في الوقت الذي لا يقوم بدنه إلاّ به، فأمره أن ينال منه بقدر البلغة لا غير ذلك.

ثم قال: أمّا الميتة فإنّه لم ينل أحد منها إلاّ لضعف بدنه، أو وهنت قوته، وانقطع نسله، ولا يموت أكل الميتة إلاّ فجأة. وأمّا الدم فإنّه يورث أكله الماء الأصفر، ويورث الكلب، وقساوة القلب، وقلة الرأفة والرحمة، حتى لا يؤمن على حميمه، ولا يؤمن على من صحبه. وأمّا لحم الخنزير فإنّ الله تعالى مسح قوماً في صور شتى مثل الخنزير والقرد والدب، ثم نهى عن أكل المثلة لكيما ينتفع بها، ولا يستخف بعقوبته. وأمّا الخمر فإنّه حرمها لفعالها وفسادها، ثم قال: إنّ مدمن الخمر كعابد الوثن وتورثه الإرتعاش، وتهدم مروّته، وتحمله على أن يجسر على المحارم ومن سفك الدماء وركوب الزنا، حتى لا يؤمن إذا سكر أن يشب على حرمه، وهو لا يعقل ذلك. والخمر لن تزيد شاربها إلاّ كلّ شرّاً.



باب دویست و سی و هفتم

سرّ این که خدای سبحان، شراب، مردار، خون، گوشت خوک، بوزینه، خرس و فیل و سپرز را حرام نموده است

حدیث اول

۵۰۴

محمد بن حسن رضی الله عنه از محمد بن حسن صفار، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از محمد عذافر، از برخی رجال حدیثی، از امام باقر علیه السلام، راوی می گوید: محضر امام علیه السلام عرض کردم: چرا خداوند، شراب، مردار، خون، گوشت خوک را حرام کرده است؟

حضرت در پاسخ فرمودند: خداوند متعال امور یاد شده را بر بندگان حرام نکرد و غیر آنها را حلال قرار نداد تا ایشان را به آنچه حلال کرده مایل و نسبت به آنچه حرام فرموده بی میل نموده باشد، بلکه خدای سبحان پس از آفرینش انسان، آنچه جسم و بدن آنها نسبت به آن استوار و سالم می گردد و به خیر و صلاحشان است به آنها آموخت و تفهیم نمود که این گونه امور حلال و مباح است و به آنچه برای جسم و بدنشان مضر و زیان آور بود، به آنان هشدار داد و اعلام کرد که این سنخ از اشیاء بر آنها حرام است، و پس از آن برای شخص مضطر استثناء قائل شد، به این معنا که اگر در پاره ای از موارد برای استفاده برخی از این محرّمات ناچار شد، در چنین وضعیتی می تواند به مقدار ضرورت - نه بیشتر از آن - از آن استفاده کند.^۱

۱. قرآن کریم می فرماید: ﴿...فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ...﴾: «آن کس که مجبور شود، در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد، گناهی بر او نیست.» (سوره بقره، آیه ۱۷۳)

از آنجا که گاه ضرورت هایی پیش می آید که انسان برای حفظ جان خویش مجبور به استفاده از بعضی از غذاهای حرام می شود. قرآن برای این که اضطرار بهانه و دستاویزی برای زیاده روی در خوردن غذاهای حرام نشود، با دو کلمه «غَيْرَ بَاغٍ» و «لَا عَادٍ» گوشزد می کند که: این اجازه تنها برای



آنگاه امام علیه السلام فرمودند: اما مردار، کسی حق ندارد از آن استفاده کند، مگر در حالت ضرورت به این معنا که بدنش ضعیف و رنجور می شود، نیروی او را می کاهد، و نسل را قطع می کند، و آن کس که به این کار ادامه دهد با سخته و مرگ ناگهانی از دنیا می رود. و خوردن خون^۱ نیز حرام است و این کار موجب می شود تا فرد بیمار دچار بیماری خطرناکی گشته - همچون بالا آوردن زردآب - و مبتلا به مرض جوع و عطش گردیده و از نظر معنوی نیز مبتلا به قساوت قلب و بی مهری شده به گونه ای که نسبت به اطرافیانش سخت بی اعتقاد و بی محبت می شود.

اما استفاده و خوردن گوشت خوک نیز حرام است، خداوند گروه و طایفه ای را در صورت های مختلف نظیر صورت خوک، بوزینه و خرس مسخ نمود، آنگاه از خوردن گوشت حیوانات هم شکل و مماثل آنها نهی فرمود، تا از استفاده شدن آنها جلوگیری به عمل آید، و کیفر و عقوبتی که آنها گرفتار شدند، ناچیز انگاشته نشود!

اما پرهیز از مشروبات الکلی، خداوند آن را حرام فرمود؛ چه آن که هم مستی ایجاد می کند و هم فساد و تباهی، تا جایی که شرابخوار همچون بت پرست است، و زیان های شوم و مرگباری را به دنبال دارد؛ چه آن که سیستم عصبی را مختل می سازد و فرد مبتلا به تشنج و ضعف اعصاب گرفتار می شود و از نظر معنوی نیز سخت در معرض نابودی قرار می گیرد به گونه ای که صفات انسانی همچون مروّت و جوانمردی در او مرده و نسبت به محرمات الهی همچون قتل و خونریزی و زنا جسور می گردد، کار به جایی می رسد که ممکن است به محارم خود - در اثر فقدان

→ کسانی است که خواهان لذّت از خوردن این محرمات نباشند و از مقدار لازم که برای نجات از مرگ ضروری است تجاوز نکنند. (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۶۶۰)

۱. منظور از تحریم خون، تحریم خوردن آن است، بنابراین استفاده های معقول دیگر، همچون تزریق خون برای نجات جان مجروحان و مصدومان و بیماران هیچ اشکالی ندارد، حتی دلیلی بر تحریم خرید و فروش خون در این مورد در دست نیست؛ چرا که استفاده ای است کاملاً عقلانی، مشروع و مورد نیاز عموم. (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۶۶۶)



عقل و حواس - تجاوز کند، به سخن دیگر: شرابخواری کلید هر زشتی و فساد است.



۲- حدَّثَنَا أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى وَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ جَمِيعاً، عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ عِذَّافِرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام سِوَاءٍ.

حدیث دوم

۵۰۵

پدرم عليه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی و ابراهیم بن هاشم، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از محمد بن عذافر، از پدرش، از حضرت باقر عليه السلام همانند روایت پیشین را نقل کرده است.

۳- حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ مَاجِيلَوِيَّةً، عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَخْبِرْنِي لِمَ حَرَّمَ اللَّهُ تَعَالَى لَحْمَ الْخَنزِيرِ؟ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَسَخَ قَوْمًا فِي صُورِ شَيْءٍ مِثْلِ الْخَنزِيرِ وَ الْقَرْدِ وَ الدَّبِّ، ثُمَّ نَهَى عَنْ أَكْلِ الْمِثْلَةِ، لِكَيْلَا يَنْتَفِعَ بِهَا، وَ لَا يَسْتَخَفَّ بِعَقُوبَتِهِ.

حدیث سوم

۵۰۶

پدرم عليه السلام از محمد بن ابی القاسم ماجیلویه، از محمد بن علی کوفی، از عبدالرحمن بن سالم، از مفصل بن عمر نقل کرده، وی گفت: محضر امام صادق عليه السلام عرض کردم: بفرمایید چرا خداوند، خوردن گوشت خوک را حرام نموده است؟ حضرت فرمودند: خدای متعال، گروهی را در شکل های مختلف همچون خوک، بوزینه و خرس مسخ کرد، آنگاه از خوردن گوشت حیوانات هم شکل آنها نهی فرمود تا مورد استفاده قرار نگیرد، در ضمن کیفر و عقوبتی که آن گروه بدان مبتلا شدند، سبک تلقی نشود.

۴- حدَّثنا علي بن أحمد بن محمد رحمته الله قال: حدَّثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي، عن محمد بن إسماعيل البرمكي، عن علي بن العباس، قال: حدَّثنا القاسم بن الربيع الصخاف، عن محمد بن سنان، أن الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله: حرَّم الخنزير، لأنَّ مشوّه جعله الله تعالى عظة للخلق و عبرة و تخويفاً و دليلاً على ما مسخ على خلقته، و لأنَّ غذاؤه أقذر الأقدار مع تعلل كثيرة، و كذلك حرَّم القرد، لأنَّه مسخ مثل الخنزير جعل عظة و عبرة للخلق و دليلاً على ما مسخ على خلقته و صورته، و جعل فيه شبه من الإنسان ليدلّ على أنّه من الخلق المفضوب عليهم.

و كتب الرضا عليه السلام إلى محمد بن سنان فيما كتب إليه من جواب مسائله: حرّمت الميتة، لما فيها من فساد الأبدان و الآفة، و لما أراد الله تعالى أن يجعل التسمية سبباً للتحليل، و فرقاً بين الحلال و الحرام. و حرّم الله تعالى الدم كتحریم الميتة، لما فيه من فساد الأبدان، و لأنَّه يورث الماء الأصفر، و يبخر الفم، و ينتن الريح، و يسيء الخلق، و يورث القسوة للقلب، و قلّة الرأفة و الرحمة، حتى لا يؤمن أن يقتل ولده و والده و صاحبه. و حرّم الطحال، لما فيه من الدم، و لأنَّ علته و علّة الدّم و الميتة واحدة، لأنَّه يجري مجريها في الفساد.

حدیث چهارم

(۵۰۷)

علی بن احمد بن محمد رحمته الله از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صخاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت رضا عليه السلام در نامه‌ای که به محمد بن سنان - در جواب پرسش‌ها و مسائل او - ارسال داشته، چنین مرقوم فرمودند: خوک به این خاطر حرام شده که حیوانی زشت منظر و کریه می‌باشد، البته این زشتی را وسیله‌ای برای پند و عبرت بندگان، مایه بیم و ترس مردمان، و نشانه مسخ شدن خلقت این حیوان قرار داده است. و دلیل دیگر بر تحریمش آن است که تغذیه این حیوان از ناپاک‌ترین چیزهاست،



و دلائل دیگری نیز بر حرمت آن وجود دارد.^۱

و همچنین بوزینه نیز حرام است، زیرا همچون خوک از مسموختات است و خداوند تعالی زشتی این حیوان را نیز مایه عبرت انسان‌ها و نشانه مسخ بر خلقت آن قرار داده است.

و همچنین امام رضا علیه السلام در نامه‌ای به محمد بن سنان در جواب مسائل او چنین مرقوم فرمودند: مردار حرام است؛ چه آن که تغذیه از آن موجب تباه شدن بدن و بروز آفت در آن می‌باشد، و فلسفه دیگر حرمتش آن است که خداوند بدین وسیله هشدار می‌دهد که گفتن نام خدا به هنگام ذبح موجب حلال بودن مذبوح، و ترک آن باعث

۱. خوک نزد اروپائیان که بیشتر گوشت آن را می‌خورند، سمبل بی‌غیرتی و حیوانی است کثیف، خوک در امور جنسی فوق العاده بی تفاوت و لایالی است و علاوه بر تأثیر غذا در روحيات که از نظر علم ثابت شده، تأثیر این غذا در خصوص لایالی‌گری در مسائل جنسی مشهود است. در شریعت حضرت موسی علیه السلام حرمت گوشت خوک نیز اعلام شده، و در اناجیل، گناهکاران به خوک تشبیه شده‌اند، و در ضمن داستان‌ها مظهر شیطان خوک معرفی شده است.

جای تعجب است که بعضی با چشم خود می‌بینند از یکسو خوراک خوک نوعاً از کثافات و گاه از فضولات خودش است و از سوی دیگر این حیوان پلید دارای دو نوع انگل خطرناک به نام «تریشین» و «کرم کدو» است، باز هم در استفاده از گوشت آن اصرار می‌ورزند.

تنها کرم «تریشین» کافی است که در یک ماه پانزده هزار تخم‌ریزی کند و در انسان موجب امراض گوناگونی همچون کم‌خونی، سرگیجه، تب‌های مخصوص اسهال، دردهای رماتیسمی، کشش اعصاب، خارش داخل بدن، تراکم پیه‌ها، کوفتگی و خستگی، و... گردد.

در یک کیلو گوشت خوک، ممکن است ۴۰۰ میلیون نوزاد کرم «تریشین» باشد و شاید همین امر سبب شد که چند سال قبل، در قسمتی از کشور «روسیه» خوردن گوشت خوک ممنوع اعلام شود.

برخی می‌گویند: امروزه با وسائل پیشرفته می‌توان تمام این انگل‌ها را کشت، ولی به فرض که با وسائل و امکانات بهداشتی با پختن گوشت خوک در حرارت بسیار، انگل‌های مزبور به کلی از میان بروند، باز زیان گوشت خوک قابل انکار نیست؛ زیرا طبق اصل مسلمی که اشاره شد، گوشت هر حیوانی حاوی صفات آن حیوان است و از طریق غده‌ها و تراوش آنها (هورمون‌ها) در اخلاق کسانی که از آن تغذیه می‌کنند اثر می‌گذارد. (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۶۶۳)



حرام بودن آن می گردد.^۱

و خداوند، خون را نیز همانند مردار حرام کرده، زیرا تغذیه آن موجب [بروز انواع بیمارهای خطرناک و کشنده] همچون زردآب، بوی متعفن دهان، و بدبو شدن جسم، بدخلقی و سنگدلی، بی عاطفگی به گونه‌ای که گاه ممکن است فرزند، پدر و دوست خود را به قتل رسانند.

و خدای سبحان، طحال [= اسپرز یا سپرز] را نیز حرام نموده، زیرا خون در آن وجود دارد [عمل این غده ذخیره ساختن گلبول‌های سرخ خون است]، و علت تحریم آن با علت تحریم خون و مردار یکی است، زیرا طحال در فساد [و بروز انواع بیماری‌ها] همانند آنها می باشد.

[خون خواری هم زیان جسمی دارد، و هم اثر سوء اخلاقی؛ چه آن که خون از یکسو ماده کاملاً آماده‌ای است برای پرورش انواع میکروب‌ها.

تمام میکروب‌هایی که وارد بدن انسان می شوند، به خون حمله می کنند، به همین دلیل گلبول‌های سفید که سربازان کشور تن انسان هستند، همواره در منطقه خون پاسداری می کنند. هنگامی که خون از جریان می افتد - و به اصطلاح می میرد - گلبول‌های سفید از بین می روند، و به همین دلیل میکروب‌ها به سرعت رشد کرده و گسترش می یابند.

از سوی دیگر، امروزه در علم تغذیه‌شناسی ثابت شده که غذاها از طریق تأثیر در غده‌ها و ایجاد هورمون‌ها در روحيات و اخلاق انسان اثر می گذارند].^۲



۱. این مفاسد ممکن است به خاطر آن باشد که دستگاه گوارش نمی تواند از مردار، خون سالم و زنده بسازد، به علاوه مردار کانونی است از انواع میکروب‌ها، اسلام علاوه بر این که خوردن گوشت مردار را تحریم کرده، آن را نجس هم دانسته تا مسلمانان کاملاً از آن دوری کنند. (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۶۶۲)

۲. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۶۶۲.



٥- حدثنا محمد بن علي ماجيلويه عليه السلام عن عمه محمد بن أبي القاسم، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن محمد بن أسلم الجبلي، عن الحسين بن خالد، قال: سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام هل يحل أكل لحم الفيل؟ فقال: لا. فقلت: لم؟ قال: لأنه مثله، وقد حرم الله تعالى لحوم الأمساخ و لحوم ما مثل به في صورتها.

حديث پنجم

٥٠٨

محمد بن علي ماجيلويه عليه السلام از عمویش محمد بن ابوالقاسم، از احمد بن ابو عبدالله برقی، از محمد بن اسلم جبلی، از حسین بن خالد نقل کرده، وی گفت: از امام رضا عليه السلام پرسیدم: آیا خوردن گوشت فیل، حلال است؟ فرمودند: خیر. عرض کردم: به چه جهت؟ فرمودند: زیرا این حیوان مماثل و هم شکل فیل است، و خداوند گوشت مسموحات و نیز گوشت آنچه را مثل آنها باشد، حرام نموده است.

باب ۲۳۸

العلّة التي من أجلها يكره أكل لحم الغراب

١- حدثنا أبي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن محمد بن يحيى الخزاز، عن غياث بن إبراهيم، عن جعفر بن محمد عليه السلام أنه كره لحم الغراب، لأنه فاسق.



باب دویست و سی و هشتم

سرّ این که خوردن گوشت کلاغ، مکروه است

حدیث اول

۵۰۹

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از محمد بن یحیی خزاز، از غیاث بن ابراهیم، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت از خوردن گوشت کلاغ کراهت داشتند؛ چه آن که فاسق و بدکار است.

باب ۲۳۹

علل المسوخ و أصنافها

۱- حدّثنا أبی علیه السلام قال: حدّثنا علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن إسماعیل بن مهران، عن محمد بن الحسن بن علان، قال: سألت أبا الحسن علیه السلام عن المسوخ؟ فقال: اثني عشر صنفاً، و لها علل: فأما الفیل فإنه مسخ، لأنه كان ملكاً زناً لوطياً. و مسخ الدب، لأنه كان رجلاً دیوثاً. و مسخت الإرنب، لأنها كانت امرأة تخون زوجها، و لا تغتسل من حیض و لا جنابة. و مسخ الوطواط، لأنه كان يسرق تمر الناس. و مسخ سهیل، لأنه كان عشّاراً باليمن، و مسخت الزهرة، لأنها كانت امرأة فتن بها هاروت و ماروت. و أما القردة و الخنازیر، فإنهم قوم من بني إسرائيل اعتدوا في السبّ. و أما الجرّی و الضبّ ففرقة من بني إسرائيل حين نزلت المائدة علی عیسی لم یؤمنوا به فتأهوا، فوقع فرقة فی البحر، و فرقة فی البرّ. و أما العقرب فإنه كان رجلاً نماماً. و أما الزنبور فكان لحاماً يسرق فی المیزان.



باب دویست و سی و نهم

اسرار مسخ شدگان و اقسام آنها

حدیث اول

۵۱۰

پدرم علیه السلام از علی بن ابراهیم، از پدرش، از اسماعیل بن مهران، از محمد بن حسن بن علان نقل کرده، وی گفت: از امام رضا علیه السلام درباره مسخ شدگان سؤال کردم؟ حضرت فرمودند: مسخ شدگان دوازده صنف بودند که هر یک سرّی دارد: اما فیل: این حیوان مسخ شده، چه آن که در اصل پادشاه ظالم و بیدادگری بود، هرزه و دامن آلوده که زنا و لواط می کرد. خرس، نیز از مسخ شدگان است؛ زیرا در اصل مردی بی غیرت بود و مردان اجنبی را نزد همسرش می برد. خرگوش، این موجود نیز از اصناف مسخ شده ها می باشد، و در اصل زنی بوده که به همسرش خیانت می کرد، و از حیض و جنابت غسل نمی کرد. خفاش نیز از صنف مسخ شدگان است که خرماهای مردم را می دزدید. سهیل و زهره [دو موجود دریایی بودند که به نام دو ستاره موسوم می باشند] نیز از مسخ شدگان می باشند، سهیل در یمن مأمور گمرک بوده، و زهره در اصل زنی بود که هاروت و ماروت توسط او گول خوردند. بوزینه ها و خوک ها، فرقه ای از بنی اسرائیل بودند، که در روز شنبه تعدی و ستم کردند.

و جرّی [= نوعی ماهی] و سوسمار از مسخ شدگان می باشند، وقتی مائده آسمانی برای حضرت عیسی علیه السلام نازل شد، گروهی از بنی اسرائیل به آن حضرت ایمان نیاوردند و عاقبت کیفر دیدند، برخی در دریا افتاده و بعضی در خشکی رها شدند، آنها که در دریا افتادند به صورت جرّی درآمد، و آنها که در خشکی رها گشتند به



شکل سوسمار شدند. اما عقرب، در اصل مرد سخن چینی بود، پس از مسخ به این شکل درآمد. و زنبور، در اصل قصاب بود که کم فروشی می کرد.



۲- حدَّثنا علي بن أحمد بن محمد رحمه الله قال: حدَّثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي، قال: حدَّثنا محمد بن أحمد بن إسماعيل العلوي، حدَّثني علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب، قال: حدَّثنا علي بن جعفر، عن أخيه موسى بن جعفر، عن محمد بن محمد رحمه الله قال: المسوخ ثلاثة عشر: الفيل و الدَّب و الإرنب و العقرب و الضَّب و العنكبوت و الدعموص و الجرّي و الوطواط و القرد و الخنزير و الزهرة و سهيل.

قيل: يابن رسول الله! ما كان سبب مسخ هؤلاء؟ قال: أما الفيل فكان رجلاً جبّاراً لوطياً لا يدع رطباً و لا يابساً. و أما الدَّب فكان رجلاً مخنثاً يدعو الرجال إلى نفسه. و أما الإرنب فكانت امرأة قذرة لا تغتسل من حيض و لا جنابة و لا غير ذلك. و أما العقرب فكان رجلاً هماًزاً لا يسلم منه أحد. و أما الضَّب فكان رجلاً أعرابياً يسرق الحاج بمحجنه. و أما العنكبوت فكانت امرأة سحرت زوجها. و أما الدعموص فكان رجلاً نماماً يقطع بين الأحبة.

و أما الجرّي فكان رجلاً ديوثاً يجلب الرجال على حلاله. و أما الوطواط فكان رجلاً سارقاً يسرق الرطب من رؤوس النخل. و أما القردة فاليهود اعتدوا في السبت. و أما الخنازير فالنصارى حين سألوا المائدة فكانوا بعد نزولها أشد ما كانوا تكذيباً. و أما سهيل فكان رجلاً عشاراً باليمن. و أما الزهرة فإنها كانت امرأة تسمى ناهيد، و هي التي تقول الناس: إنّه افتتن بها هاروت و ماروت.





اسماعیل علوی، از علی بن حسین بن علی بن ابی طالب، از علی بن جعفر^۱، از حضرت جعفر بن محمد^{علیه السلام} نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: مسخ شدگان سیزده صنف اند: فیل، خرس، خرگوش، کژدم، سوسمار، عنکبوت، کرم سیاه، سگ ماهی، خفاش، بوزینه، خوک، زهره و سهیل.

خدمت امام^{علیه السلام} عرض شد: ای فرزند رسول خدا! سر مسخ شدن آنها چه بود؟ فرمودند: فیل، در اصل مردی بیدادگر و اهل لواط بود و به هر کس دست می یافت، به این عمل پلشت می و رزید. خرس در اصل مردی بود که به حالت زنان گرایش داشت و مردان را سوی خود فرا می خواند. خرگوش، زنی بود آلوده و کثیف که اهل طهارت و پاکیزگی نبود. و عقرب، مرد یاوه گویی بود که هیچ کس از آزارش در امان نبود.



۱. علی بن جعفر الصادق^{علیه السلام} شخصیتی در علم، فضل، تقوی و ورع ممتاز و در فضایل اخلاقی شهره تاریخ شیعه است. این شخصیت نامدار چهار امام - از پدر بزرگوارش تا امام جواد^{علیه السلام} - را درک کرده و روایات فراوانی را - به ویژه از برادرش امام کاظم^{علیه السلام} - نقل نموده است. آن بزرگوار آن چنان در برابر حق تسلیم بود که هر گاه امام جواد^{علیه السلام} را - که در سن کودکی بود و خود قریب نود سال از عمرش می گذشت - می دید از جا بر می خاست و به پای آن حضرت می افتاد و محاسن خود را به خاک پایش می سود.

حسین بن موسی بن جعفر نقل می کند: روزی طبیبی نزد امام جواد آمد که رگ بزند، علی بن جعفر گفت: ای سرورم، اجازه دهید، نخست پزشک تیغش را در بدن من آزمایش کند، اگر تیغ سالم بود، آنگاه برای شما مورد درمان قرار گیرد. آنگاه حسین بن موسی بن جعفر می گوید: وقتی امام جواد^{علیه السلام} برخاست، علی بن جعفر نعلین حضرت را جفت کرد.

وی بیش از صد سال عمر کرد و بنا بر نقل برخی در سال ۲۵۲ ه. ق دیده از این جهان فرو بست. «کتاب المناسک و کتاب الحلال و الحرام» از آثار اوست.

در مورد محل دفن این شخصیت، چند قول است، یکی در یک فرسخی مدینه - که وی در آنجا املاکی داشته و محل سکونت ایشان بوده - و دیگر در شهر قم که مرحوم مجلسی اول آن را به واقع نزدیک تر می داند و سوّم در سمنان که به نظر اهل تاریخ بسیار ضعیف و بعید است. (معارف و معاریف، ج ۷،

سوسمار، مردی صحرانشین بود که با عصای خود، اموال حاجیان را به یغما می برد. عنکبوت، زنی بود که به همسرش خیانت می کرد. کرم سیاه، مرد سخن چینی بود که میان دوستان جدایی می افکند. و سگ ماهی، مرد بی غیرتی بود که مردان بیگانه را سوی همسرش فرا می خواند. خفّاش، مرد دزدی بود که از درختان خرما، خرمای آنها را می دزدید. بوزینه، گروهی از یهود بودند که در روز شنبه تعدی و ستم کردند. خوک نیز از مسخ شدگان است، جمعی از نصاری از خدا خواستند تا برای آنها مائده ای نازل کند، پس از نزول مائده در تکذیب پیامبر خدا کوتاهی نکردند. اما سهیل در اصل در یمن مأمور گمرک بود. و زهره، زنی بود. به نام ناهید. مردم درباره وی معتقدند: سبب فریفته شدن هاروت و ماروت گردیده است.

۳- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عِبَادُ بْنُ سُلَيْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدِّيلَمِيِّ، عَنْ الرَّضَاءِ أَنَّهُ قَالَ: كَانَتْ الْخَفَّاشُ امْرَأَةً سَحَرَتْ ضَرَّةَ لَهَا، فَمَسَخَهَا اللَّهُ تَعَالَى خَفَّاشًا، وَ إِنَّ الْفَارَّكَانَ سَبَطًا مِنَ الْيَهُودِ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فَمَسَخَهُمْ فَأَرَأَ. وَ إِنَّ الْبَعُوضَ كَانَ رَجُلًا يَسْتَهْزِئُ بِالْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَشْتُمُهُمْ وَ يَكْلَحُ فِي وَجُوهِهِمْ وَ يَصْفُقُ بِيَدِيهِ، فَمَسَخَهُ اللَّهُ تَعَالَى بَعُوضًا. وَ إِنَّ الْقُمَّلَةَ هِيَ مِنَ الْجَسَدِ وَ أَنَّ نَبِيًّا مِنَ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ قَائِمًا يَصَلِّي، إِذَا أَقْبَلَ إِلَيْهِ سَفِيهٌ مِنْ سَفَهَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَجَعَلَ يَهْزَأُ بِهِ وَ يَكْلَحُ فِي وَجْهِهِ، فَمَا بَرَحَ مِنْ مَكَانِهِ حَتَّى مَسَخَهُ اللَّهُ سَبْحَانَهُ وَ تَعَالَى قُمَّلَةً. وَ إِنَّ الْوَزْغَ كَانَ سَبَطًا مِنْ أَسْبَاطِ بَنِي إِسْرَائِيلَ يَسْبُونَ أَوْلَادَ الْأَنْبِيَاءِ وَ يَبْغُضُونَهُمْ، فَمَسَخَهُمُ اللَّهُ أَوْزَاغًا. وَ أَمَّا الْعَنْقَاءُ فَمِنْ غَضَبِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيْهِ، فَمَسَخَهُ وَ جَعَلَهُ مِثْلَهُ، فَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ وَ نَقْمَتِهِ.



سلیمان دیلمی، از امام رضا علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار درباره مسخ شدگان فرمودند: خفّاش، زنی بود که رقیب خود را سحر و جادو کرد، و خداوند او را به شکل خفّاش مسخ نمود. موش، یکی از نوادگان یهود بود که مورد غضب خداوند قرار گرفت و به صورت موش مسخ کرد. پشه، مرد خبیثی بود که پیامبران علیهم السلام را به تمسخر می گرفت و ناسزا می گفت و هنگام برخورد با آنها رو ترش می کرد و در برابرشان کف می زد، خداوند او را به صورت پشه مسخ کرد. شپش حشره ای است که در بدن قرار می گیرد و شرح مسخ شدنش به این صورت بود که: پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل که در حال خواندن نماز بود، فرد نادانی از قوم بنی اسرائیل جلو آمد و آن پیامبر را به استهزاء گرفت و چهره ترش کرد، هنوز از مکان خود برنخاسته بود که خداوند او را به صورت شپش مسخ کرد.

مارمولک، در اصل گروهی از نوادگان بنی اسرائیل بودند که فرزندان انبیاء را نفرین می کردند و به آنها کینه می ورزیدند، خداوند آنها را به صورت مارمولک مسخ نمود. اما عنقاء بر اثر غضب خداوند به این صورت و شکل گردید. پناه می بریم به خدا از غضب و کفر او.



۴- حدّثنا محمّد بن علی ماجیلویه رحمته الله قال: حدّثنا محمّد بن یحیی العطار، عن محمّد بن أحمد بن یحیی بن عمران الأشعري، قال: حدّثنا محمّد بن الحسین بن أبی الخطاب، عن علی بن أسباط، عن علی بن جعفر، عن مغيرة، عن أبی عبد الله، عن أبیه، عن جدّه علیه السلام قال: المسوخ من بني آدم ثلاثة عشر صنفاً: منهم القردة و الخنازير و الخشّاف و الضّبّ و الدّبّ و الفیل و الدعموص و الجرّي و العقرب و سهیل و القنفذ و الزهرة و العنكبوت.

فأمّا القردة فكانوا قوماً ينزلون بلدة على شاطئ البحر اعتدوا في السبت فصادوا الحيتان، فمسخهم الله تعالى قردة. و أمّا الخنازير فكانوا قوماً من بني إسرائيل دعا



علیهم عیسی بن مریم علیه السلام فمسخهم الله تعالى خنازیراً. و أما الخشّاف، فكانت امرأة مع ضرّة لها فسحرتها، فمسخها الله تعالى خشّافاً، و أما الضّبّ فكان أعرابیّاً بدویّاً لا یرع عن قتل من مرّ به من الناس، فمسخه الله تعالى ضبّاً. و أما الفیل فكان رجلاً ینکح البهائم، فمسخه الله تعالى فیلاً. و أما الدعموص فكان رجلاً زانی الفرج لا یرع من شیء، فمسخه الله تعالى دعموصاً.

و أما الجرّی فكان رجلاً نقاماً، فمسخه الله تعالى جرّیّاً. و أما العقرب فكان رجلاً همّازاً لَمَازاً، فمسخه الله عقرباً. و أما الدّبّ فكان رجلاً یسرق الحاجّ، فمسخه الله تعالى دبّاً. و أما سهیل فكان رجلاً عشاراً صاحب مکّاس، فمسخه الله تعالى سهیلاً. و أما الزّهرة فكانت امرأة فتن بها هاروت و ماروت، فمسخها الله تعالى زهرة. و أما العنکبوت فكانت امرأة سیّئة الخلق عاصیة لزوجها مؤلّیة عنه، فمسخها الله تعالى عنکبوتاً، و أما القنفذ فكان رجلاً سیّئ الخلق، فمسخه الله تعالى قنفذاً.

حدیث چهارم

۵۱۳

محمّد بن علی ماجیلویه علیه السلام از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از محمّد بن حسین بن ابی خطّاب، از علی بن أسباط، از علی بن جعفر، از مغیره، از امام صادق، از پدر بزرگوارش، از جدّ ارجمندش علیه السلام نقل نموده که فرمودند: مسخ شدگان سیزده صنف اند که عبارتند از:

بوزینه، خوک، خفّاش، سوسمار، خرس، فیل، کرم سیاه، سگ ماهی، کژدم، سهیل، خارپشت، زهره و عنکبوت.

اما بوزینه، گروهی در سرزمینی نزدیک دریا فرود آمده و در آن منطقه ساکن شدند، این گروه در روز شنبه مرتکب معصیت شدند و ماهیان را - که صیدشان در این روز ممنوع بود - صید می کردند، خداوند آنها را به صورت بوزینه مسخ نمود. و خوک ها، جمعی از بنی اسرائیل بودند که مورد نفرین حضرت عیسی علیه السلام قرار گرفته و



خداوند آنها را به این شکل مسخ کرد. و شب پره، در اصل زنی بود که با رقیب خود به طور مسالمت آمیز زندگی می کرد، ولی او را سحر و جادو کرد، خداوند او را بدین صورت مسخ کرد. و سوسمار، مردی صحرانشین بود، و هر کس از آن وادی می گذشت او را می کشت، خدای سبحان او را به صورت سوسمار مسخ کرد. اما فیل، مردی بود که با حیوانات نزدیکی می کرد. خداوند او را کیفر داد و به صورت فیل مسخ کرد. کرم خاکی، مردی ناپاکدامن و آلوده بود که از هیچ گناهی روگردان نبود، خدا او را به این صورت مسخ نمود. و سگ ماهی، در اصل مردی سخن چین بود، که به کیفر کردارش به این صورت مسخ گردید. عقرب، مردی عیب جو و یاوه گو بود، خداوند او را به این شکل مسخ نمود. و اما خرس، در اصل مردی بود که اموال حاجیان را به سرقت می برد، خداوند وی را کیفر داد و به این شکل مسخ نمود. و سهیل، در اصل مردی بود باجگیر، خداوند او را به این صورت کیفر داد و مسخ کرد. زهره، در اصل زنی بود که هاروت و ماروت توسط وی فریفته شدند، خداوند وی را به این شکل مسخ نمود. اما عنکبوت، زنی بداخلاق و نافرمان نسبت به همسرش بود که از شوهرش رو برگردانید، خدای سبحان وی را به صورت عنکبوت مسخ نمود. و خارپشت در اصل، مردی ترش رو و بداخلاق بود که به کیفر کردارش به این صورت مسخ گردید.



۵- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَسْوَارِيُّ، حَدَّثَنَا مَكِّي بْنُ أَحْمَدَ بْنِ سَعْدَوِيهِ الْبَرْدَعِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو زَكْرِيَا بْنُ يَحْيَى بْنُ عُبَيْدٍ الْعَطَّارُ بِدَمِيَّاطَ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَلَانَسِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَوْسِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ مَعْتَبِ مَوْلَى جَعْفَرٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَنْ الْمَسْخُوحِ؟ قَالَ: هُم ثَلَاثَةٌ عَشَرَ: الْفِيلُ وَالدَّبُّ وَالْخَنْزِيرُ وَ الْقَرْدُ وَ الْجَرَّيُّ وَ الضَّبُّ وَ الْوَطَاطُ وَ الدِّعْمُوصُ وَ الْعَقْرَبُ وَ الْعَنْكَبُوتُ وَ الْإِرْنَبُ وَ الزَّهْرَةُ وَ السَّهِيلُ.



فقيل: يا رسول الله! ما كان سبب مسخهم؟ قال: أما الفيل: فكان رجلاً لوطياً لا يدع رطباً ولا يابساً. وأما الذب فكان رجلاً مخنثاً يدعوا الرجال إلى نفسه. وأما الخنزير فقوم نصارى سألوا ربهم تعالى أن ينزل المائدة عليهم، فلما نزلت عليهم كانوا أشد كفراً وأشد تكذيباً. وأما القردة فقوم اعتدوا في السبت. وأما الجرّي فكان ديوثاً يدعوا الرجال إلى أهله. وأما الضب فكان أعرابياً يسرق الحاج بمحجنه. وأما الوطواط فكان يسرق الثمار من رؤوس النخل. وأما الدعموص فكان نماماً يفرق بين الأحبة. وأما العقرب فكان رجلاً لذاعاً لا يسلم من لسانه أحد. وأما العنكبوت فكانت امرأة سحرت زوجها. وأما الإرنب فكانت امرأة لا تطهر من حيض ولا غيره. وأما سهيل فكان عشّاراً باليمن. وأما الزهرة فكانت امرأة نصرانيّة، وكانت لبعض ملوك بني إسرائيل، وهي التي فتن بها هاروت وماروت، وكان اسمها ناهيل، والناس يقولون ناهيد.

قال محمد بن علي بن الحسين مصنف هذا الكتاب: إنّ الناس يغلطون في الزهرة و سهيل، ويقولون: إنهما كوكبان، وليسا كما يقولون ولكنهما دابّتان من دواب البحر سمّيتا بكوكبين كما سمّي الحمل والثور والسرطان والأسد والعقرب والحوت والجدي، وهذه الحيوانات سمّيت على أسماء الكواكب، وكذلك الزهرة و سهيل، وإنّما غلط الناس فيهما دون غيرهما لتعدّر مشاهدتهما والنظر إليهما، لأنّهما من البحر المطيف بالدنيا بحيث لا تبلغه سفينة، ولا تعمل فيه حيلة، وما كان الله تعالى لمسوخ العصاة أنواراً مضيئة فيبقيهما ما بقيت الأرض والسماء، والمسوخ لم تبق أكثر من ثلاثة أيّام حتى ماتت، وهذه الحيوانات التي تسمّى المسوخ، فالمسوخية لها اسم مستعار مجازي، بل هي المسوخ الذي حرّم الله تعالى ذكره أكل لحومها، لما فيه من المضار. وقال أبو جعفر الباقر عليه السلام: نهى الله تعالى عن أكل المثلة لكيلا ينتفع بها، ولا يستخف بعقوبته.

حدّثنا محمد بن علي بن بشار القزويني، قال: حدّثنا أبو الفرج المظفر بن أحمد القزويني، قال: سمعت أبا الحسين محمد بن جعفر الأسدي الكوفي يقول في سهيل و الزهرة إنهما دابّتان من دواب البحر المطيف بالدنيا في موضع لا تبلغه سفينة، ولا تعمل



فيه حيلة، و هما المسخان المذكوران في أصناف المسوخ، و يغلط من يزعم أنّهما الكوكبان المعروفان بسهيل و الزهرة، و إنّ هاروت و ماروت كانا روحانيين قد هبّا و رشحا للملائكة و لم يبلغ حدّ الملائكة، فاختار المحنة و الابتلاء فكان من أمرهما ما كان، و لو كانا ملكين لعصما فلم يعصيا، و إنّما سمّاهما الله تعالى في كتابه ملكين بمعنى أنّهما خلقا ليكونا ملكين، كما قال الله تعالى لنبيّه ﷺ: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ و إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ بمعنى ستكون مَيِّتاً و يكونون موتى.

حدیث پنجم

۵۱۴

ابو حسن علی بن عبدالله اسواری، از مکی بن احمد بن سعدویه بردعی، از ابو زکریا بن یحیی بن عبید عطار بدمیاط، از قلانسی، از عبدالعزیز بن عبدالله اویسی، از علی بن جعفر، از معتب غلام امام صادق علیه السلام، از آن حضرت، از پدر بزرگوارش، از جدّ ارجمندش، از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل کردند که آن حضرت فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره مسخ شدگان سؤال شد؟ حضرت فرمودند: مسخ شدگان سیزده صنف اند:

فیل، خرس، خوک، بوزینه، سگ ماهی، سوسمار، خفّاش، کرم سیاه، کژدم، عنکبوت، خرگوش، زهره و سهیل.

خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض شد: ای رسول خدا! سرّ مسخ شدن آنها چه بود؟ حضرت فرمودند: اما فیل، مردی بیدادگر و اهل لواط بود و به هر کس می رسید به این عمل زشت مبادرت می ورزید. خرس، در اصل مردی بود که به حالت زنان گرایش داشت و مردان را به سوی خود فرا می خواند. خوک نیز از مسخ شدگان است، جمعی از نصاری از خدا درخواست کردند تا برای آنها مائده ای نازل کند، پس از نزول مائده نه تنها ایمان نیاوردند، بلکه بر کفر و تکذیب خود افزودند. و بوزینه، گروهی از یهود بودند که در روز شنبه تعدی و ستم کردند. اما سگ ماهی، مرد بی

غیرتی بود که مردان بیگانه را سوی همسرش فرامی خواند. سوسمار، مرد صحرانشینی بود که با عصای خود اموال حاجیان را به یغما می برد. خفّاش، مرد دزدی بود که از درختان خرما، خرمای آنها را می دزید. اما کرم سیاه، مرد سخن چینی بود که میان دوستان جدایی می افکند. و کژدم، مرد یاوه گویی بود که بازبانش دیگران را نیش می زد و کسی از زبان او در امان نبود. و اما عنکبوت، زنی بود که همسرش را سحر و جادو کرد. خرگوش، زنی بود که اهل طهارت و پاکیزگی نبود. اما سهیل، شخصی بود که در یمن مأمور گمرک بود و از مردم باج می گرفت. و زهره، زنی نصرانی بود و همسر یکی از پادشاهان بنی اسرائیل بود، و این همان کسی است که هاروت و ماروت توسط او فریفته شدند، اسمش «ناھیل» بود، مردم وی را «ناھید» می نامند.

آنگاه جناب مصنف می فرماید: مردم درباره زهره و سهیل اشتباه کرده اند که می گویند: این دو، ستاره اند، ولی این گونه نیست، زیرا دو موجود زنده دریایی بودند که به نام این دو ستاره، موسوم می باشند، همان گونه که حمل «برّه»، ثور «گاو» سرطان «خرچنگ»، اسد «شیر»، عقرب «کژدم»، حوت «ماهی» و جدی «بزغاله» حیواناتی هستند که نام ستارگان بر آنها نهاده شده و در مورد آنها کسی دچار اشتباه نشده است. علت این که مردم تنها در مورد این دو «سهیل و زهره» دچار اشتباه شده اند، آن است که: دیدن این دو حیوان امکان پذیر نبود و نمی توان آنها را شناخت؛ چه آن که دو موجودی هستند که در دریایی زندگی می کنند که دور دنیا می چرخد به گونه ای که هیچ کشتی تاکنون به آن نرسیده و تدبیری در آن کارساز نیست.

و نمی توان گفت که: خدای سبحان، معصیت پیشگان و گناهکاران را ستاره پرفروغی ساخته و تا آسمان و زمین پابرجاست، آنها نیز باقی هستند. البته مسخ شدگان بیش از سه روز زنده نمی مانند و پس از آن از بین می روند و از نسل آنها نیز چیزی باقی نمی ماند. این موجوداتی که مسوخ نامیده شده اند، در واقع اسامی آنها مجازی و از باب استعاره است، این حیوانات مسخ شدگانی بودند که خداوند خوردن



گوشت آنها را حرام کرده؛ زیرا زیان بخش اند.

امام باقر علیه السلام در مورد استفاده نکردن از گوشت آنها فرمودند: سرّ این که خداوند از خوردن گوشت حیوانات مماثل مسوخ، نهی فرموده، به دو جهت است:

- ۱- نخست این که: از گوشت آنها به هیچ وجه استفاده نشود؛
- ۲- دیگر این که: کيفر و عقوبتی که آن گروه بدان مبتلا شدند، سبک و ناچیز تلقی نشود.

محمد بن علی بن بشار قزوینی، از ابوالفرج مظفر بن احمد قزوینی نقل کرده که وی گفت: از ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی کوفی شنیدم که درباره سهیل و زهره می گفت:

این دو، دو موجود و جنبنده از موجودات و جنبندگان دریایی هستند که دور دنیا و بر گرد جهان می چرخند به گونه ای که تاکنون هیچ کشتی به آن نرسیده و هیچ تدبیری در آن کارساز نیست.

به هر حال، این دو، از اصناف مسخ شدگان به شمار می آیند، و کسانی که پنداشته اند: سهیل و زهره، همان دو ستاره معروف اند، اشتباه کرده اند، همان گونه که گمان به فرشته بودن هاروت و ماروت نیز اشتباه است، زیرا «هاروت و ماروت» دو موجود روحانی بودند که جهت فرشته شدن آماده شده بودند، اما به حد فرشتگان نرسیدند، رنج و محنت را پذیرا شدند و خویشان را در بوته امتحان و آزمون قرار دادند و تقدیر به همان گونه که رقم خورده بود، در مورد آنها اجرا گردید.

اگر آن دو، فرشته بودند، از لغزش و خطا مصون می ماندند و عصیان و نافرمانی نمی کردند. [ممکن است این پرسش مطرح شود که اگر فرشته نبودند، پس چرا در قرآن از آن دو به عنوان ملک یاد شده است؟ در پاسخ این پرسش می توان گفت: این که خداوند در قرآن، آن دو را ملک نامیده، مقصود این است که: آن دو آفریده شدند تا ملک و فرشته شوند نه آن که بالفعل فرشته هستند، همان گونه که خدای سبحان به



پیامبرش - رسول اکرم ﷺ - می فرماید: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾: «تو می میری و آنها نیز خواهند مرد!». ^۱ مقصود خدای سبحان این است که به زودی تو و ایشان می میرید نه این که هم اینک، و به اصطلاح بالفعل از مردگان هستید!

[نگرشی پیرامون مسخ]

در بحث‌های پیشین به تناسب مسأله مسخ به این نکته اشاره شد، که «مسخ» یا به تعبیری دیگر، «تغییر شکل انسانی به صورت حیوان» به طور قطع موضوعی بر خلاف جریان عادی طبیعت است.

البته «موتاسیون» و جهش و تغییر شکل حیوانات به صورت دیگر، در موارد جزئی دیده شده، و پایه‌های فرضیه تکامل در علوم طبیعی امروز بر همان بنا نهاده شده است. ولی مواردی که در آن «موتاسیون» و جهش دیده شده، صفات جزئی حیوانات است، نه صفات کلی، یعنی هرگز دیده نشده: نوع حیوانی بر اثر «موتاسیون» به نوع دیگر تبدیل گردد، بلکه خصوصیتی از حیوان ممکن است دگرگون گردد، و تازه جهش در نسل‌هایی که به وجود می‌آیند دیده می‌شود، نه این که: حیوانی که متولد شده است با جهش تغییر شکل دهد.

بر این اساس، دگرگون شدن صورت انسان یا حیوانی به صورت نوع دیگر امری خارق العاده است. اما مسائلی بر خلاف جریان عادی طبیعی وجود دارد، گاه به

۱. سوره زمر، آیه ۳۰. آری، «مرگ» از مسائلی است که همه انسان‌ها در آن یکسانند، هیچ گونه استثنا و تفاوت در آن وجود ندارد، راهی است که همه باید سرانجام آن را طی کنند. برخی از مفسران گفته‌اند: دشمنان پیامبر ﷺ انتظار مرگ او را می‌کشیدند و خوشحال بودند که سرانجام او خواهد مرد! قرآن در این آیه به آنها پاسخ می‌گوید که: اگر پیامبر ﷺ بمیرد آیا شما زنده خواهید ماند؟

در سوره انبیاء، آیه ۲۴ نیز آمده است: ﴿أَفَأَنْتُمْ مِثَّ الْخَالِدُونَ﴾: «آیا اگر تو بمیری آنها زندگی جاویدان دارند؟» (تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۲۶۶)



صورت معجزات پیامبران، و زمانی به صورت اعمال خارق العاده‌ای که از برخی از انسان‌ها سر می‌زند، که البته با معجزات متفاوت است.

وجود چنین خارق عاداتی نه استثناء در قانون علیت است، و نه برخلاف عقل و خرد، بلکه تنها یک جریان «عادی» طبیعی در این گونه موارد شکسته می‌شود که نظیرش را در انسان‌های استثنائی بسیار دیده‌ایم.^۱

در هر حال، باید توجه داشت طبق روایات، مسخ شدگان تنها چند روی زنده می‌ماندند و سپس از دنیا می‌رفتند، و نسلی از آنها به وجود نمی‌آید.^۲

باب ۲۳۰

العلة التي من أجلها قد يرتكب المؤمن المحارم،
و يعمل الكافر الحسنات

۱- حدَّثنا محمد بن موسى المتوكل رحمته الله قال: حدَّثنا علي بن الحسين السَّعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبدالله، عن أبيه، قال: حدَّثنا عبدالله بن محمد الهمداني، عن إسحاق القمي، قال: دخلت على أبي جعفر الباقر عليه السلام فقلت له: جعلت فداك، أخبرني عن المؤمن يزني؟ قال: لا. قلت: فيلوط؟ قال: لا. قلت: فيشرب المسكر؟ قال: لا. قلت: فيذنب؟ قال: نعم. قلت: جعلت فداك، لا يزني و لا يلوط و لا يرتكب السيئات، فأَيُّ شيء ذنبه؟ فقال: يا إسحاق! قال الله تبارك و تعالى: ﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ﴾ و قد يَلْمُ المؤمنُ بالشَّيءِ الَّذِي لَيْسَ فِيهِ مَرَادٌ. قلت: جعلت فداك، أخبرني عن الناصب لكم يظهر بشيء أبداً؟ قال: لا. قلت: جعلت فداك، قد أرى المؤمن الموحَّد الَّذِي يَقُولُ بِقَوْلِي و يَدِينُ بِوَلَايَتِكُمْ، و لَيْسَ بَيْنِي و بَيْنَهُ خِلَافٌ، يَشْرَبُ الْمُسْكِرَ

۱. برای آگاهی و اطلاع بیشتر می‌توانید به کتاب «آیا صبح نزدیک نیست» مراجعه فرمایید.

۲. تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۴۹۹.



و یزنی و یلوط، و آتیه فی حاجة واحدة فأصیبه معبس الوجه كالح اللون، ثقیلاً فی حاجتی، بطیئاً فیها، و قد أرى الناصب المخالف لما آتی علیه و یعرفنی بذلك، فآتیه فی حاجة فأصیبه طلق الوجه، حسن البشر، متسرعاً فی حاجتی فرحاً بها، یحبّ قضائها كثير الصلاة، كثير الصوم، كثير الصدقة، يؤدي الزكاة، و يستودع فیؤدي الأمانة!

قال: یا إسحاق! لیس تدرّون من أين أوتیتم؟ قلت: لا والله جعلت فداک إلا أن تخبرنی. فقال: یا إسحاق! إن الله تعالى لما كان متفرّداً بالوحدانیة ابتداء الأشياء لا من شيء، فأجرى الماء العذب على أرض طيبة طاهرة سبعة أيام بلياليها، ثم نضب الماء عنها فقبض قبضة من صفوة ذلك الطين، و هي طينتنا أهل البيت، ثم قبض قبضة من أسفل ذلك الطين، و هي طينة شيعتنا، ثم اصطفانا لنفسه، فلو أن طينة شيعتنا تركت كما تركت طينتنا لما زنى أحد منهم، و لا سرق و لا لاط و لا شرب المسكر و لا اكتسب شيئاً ممّا ذكرت، ولكن الله تعالى أجرى الماء المالح على أرض ملعونة سبعة أيام و لياليها، ثم نضب الماء عنها، ثم قبض قبضة و هي طينة ملعونة من حمأ مسنون، و هي طينة خبال و هي طينة أعدائنا، فلو أن الله عزّوجلّ ترك طينتهم كما أخذها لم تروهم فی خلق الآدميين، و لم یقرّوا بالشهادتين، و لم یصوموا، و لم یصلّوا، و لم یزکّوا، و لم یحبّوا البيت، و لم تروا أحداً منهم بحسن خلق، ولكن الله تبارک و تعالی جمع الطینتين: طینتکم و طینتهم، فخلطهما و عرکهما عرک الادیم و مزجهما بالمائین، فما رأیت من أخیک المؤمن من شرّ لفظ أو زنا أو شيء ممّا ذكرت من شرب مسکر أو غیره فلیس من جوهریته، و لا من إیمانه، إنّما هو بمسحة الناصب اجترح هذه السيئات التي ذكرت، و ما رأیت من الناصب من حسن وجه، و حسن خلق، أو صوم، أو صلاة، أو حجّ بیت، أو صدقة، أو معروف فلیس من جوهریته، إنّما تلك الأفاعیل من مسحة الإیمان اكتسبها و هو اكتساب مسحة الإیمان.

قلت: جعلت فداک فإذا كان يوم القيامة فمه؟ قال لي: یا إسحاق! أیجمع الله الخیر و الشرّ فی موضع واحد؟ إذا كان يوم القيامة نزع الله تعالى مسحة الإیمان منهم فردّها إلى



شیعتنا، و نزع مسحة الناصب بجميع ما اكتسبوا من السيئات، فردّها إلى أعدائنا، و عاد كلّ شيء إلى عنصره الأوّل الذي منه ابتداء. أما رأيت الشمس إذا هي بدت؟ ألا ترى لها شعاعاً زاجراً متصلاً بها أو مбайناً منها؟ قلت: جعلت فداك، الشمس إذا هي غربت بدأ إليها الشعاع كما بدأ منها، و لو كان بایناً منها لما بدأ إليها. قال: نعم یا إسحاق! كلّ شيء يعود إلى جوهره الذي منه بدأ.

قلت: جعلت فداك تؤخذ حسناتهم فتردّ إلینا، و تؤخذ سيئاتنا فتردّ إليهم؟ قال: إي والله الذي لا إله إلا هو. قلت: جعلت فداك، أجدّها في كتاب الله تعالى؟ قال: نعم یا إسحاق! قلت: في أيّ مكان؟ قال لي: یا إسحاق! أما تتلو هذه الآية: ﴿وَأُولَئِكَ يَبْدُلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً﴾ فلم يبدّل الله سيئاتهم حسنات إلاّ لكم والله يبدّل لكم.

باب دویست و چهلّم

سرّ این که گاه مؤمن مرتکب کارهای بد شده،
و کافر کارهای خوب انجام می دهد

حدیث اوّل

۵۱۵

محمّد بن موسی بن متوکل علیه السلام از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش، از عبدالله بن محمد همدانی، از اسحاق قمی نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک امام باقر علیه السلام شرفیاب شده، عرض کردم: قربانت شوم، بفرماید: آیا مؤمن به ناپاکدامنی [= زنا و لواط] دست می یازد؟ فرمودند: خیر. عرض کردم: آیا میگساری می کند؟ فرمودند: خیر. عرض کردم: آیا مرتکب گناه می شود؟ فرمودند: آری. عرض کردم: فدایت گردم، اگر زنا و لواط نمی کند و بدی ها را انجام نمی دهد، پس گناهی که مرتکب می شود، چیست؟

فرمودند: ای اسحاق! خداوند متعال می فرماید: ﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ﴾: «آنها کسانی هستند که از گناهان کبیره و اعمال زشت دوری می کنند، و اگر گناهی از آنها سرزند، تنها صغیره است».^۱ مؤمن گاه گناه صغیره ای که قصد انجامش را نداشته، مرتکب می شود.^۲

عرض کردم: فدایت شوم، بفرمایید آن کس که عداوت شما را در دل دارد و خاندان رسالت را سب می نماید، آیا با چیزی پاک و تطهیر می شود؟
فرمودند: خیر.

عرض کردم: قربانت گردم، گاه مشاهده می کنم فرد باایمان و یگانه پرستی که باوری های دینی اش همچون معتقدات خودم می باشد و به ولایت و محبت شما خاندان نیز پای بند است و ظاهراً بین من و او اختلافی نیز وجود ندارد، با این حال می بینم بسیاری از محرمات الهی و گناهان کبیره را انجام می دهد، و گاه که برای برطرف شدن نیاز و حاجتی نزدش می روم باروی گرفته و عبوس با من برخورد

۱. سوره نجم، آیه ۳۲.

۲. «کبائر» جمع کبیره، و «إثم» در اصل به معنای عملی است که انسان را از خیر و ثواب دور می کند، لذا معمولاً به گناهان اطلاق می شود.

«لَمَم» - بر وزن قلم - به گفته جناب راغب در «مفردات» به معنای «نزدیک شدن به گناه» است، و از گناهان صغیره نیز به «لَمَم» تعبیر می شود، این واژه در اصل از ماده «إلغام» گرفته شده که به معنای نزدیک شدن به چیزی بدون انجام آن است، و گاه به اشیاء اندک و کم نیز اطلاق شده است، و اطلاق آن بر گناه صغیره نیز به همین جهت است.

قرائن موجود در آیه نیز گواهی می دهد که «لَمَم» به معنای گناهانی است که احیاناً از انسان سر می زند، سپس متوجه می شود و آن را ترک می گوید، زیرا استثناء «لَمَم» از «کبائر» - با توجه به این که ظاهر استثناء، استثناء متصل است - گواه بر این معناست.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «اللَّمَامُ الْقَبْدُ الَّذِي يُلْمُ الذَّنْبُ بَعْدَ الذَّنْبِ لَيْسَ مِنْ سَلِيقَتِهِ أَيْ مِنْ طَبِيعَتِهِ: انجام دهنده «لَمَم» بنده ای است که گاه گناه از او سر می زند، ولی طبیعت او نیست». (تفسیر نمونه،



می‌کند و در برآوردن خواسته‌ام نیز چندان اشتیاقی از خود نشان نمی‌دهد، بلکه با کندی و سنگینی و از روی کراهت در مسیر رفع نیازم گام بر می‌دارد!

از آن سو، گاه فردی ناصبی که باورهای دینی‌اش در تضاد با اعتقادات من است، وقتی برای رفع گرفتاری و درخواستی نزدش می‌روم - علی‌رغم تضاد عقیدتی - با روی باز و چهره‌ای گشاده با من دیدار می‌کند، و در رفع نیازم تلاش می‌کند و در عین حال می‌بینم به امور دینی نیز پای‌بند است، بسیار نماز می‌خواند، روزه زیاد می‌گیرد، صدقه و زکات فراوان می‌دهد، در امانت خیانت نمی‌کند!

حضرت فرمودند: ای اسحاق! آیا نمی‌دانید، به چه دلیل و جهت مرتکب معصیت و گرفتار لغزش و گناه می‌شوید؟

عرض کردم: فدایت شوم به خدا سوگند، سرش را نمی‌دانم، مگر آن که شما فلسفه‌اش را تشریح بفرمایید.

فرمودند: خداوند، موجودی است که در یگانگی و بی‌همتایی متفرد بوده و چیزی همانند او نیست، و همه پدیده‌ها را از روی اقتدار آفرید، ولی نه از ماده و چیزی، بلکه شرح آفرینش این چنین است که: آب شیرین را به مدت هفت شبانه روز بر زمینی پاک و پاکیزه جاری ساخت، آنگاه آن را قطع کرد، یک مشت از خاک پاک که به صورت گِل درآمده بود، برداشت، این مشت گِل، طینت و سرشت اهل بیت بود، سپس از زیر آن گِل، مشتی دیگر برداشت، و آن گِل، سرشت و طینت شیعیان و دوستان ما بود، پس از آن، ما را برای خود برگزید، و اگر طینت شیعیان را همانند طینت ما به خود وا می‌گذارد، هیچگاه کسی از شیعیان این اعمال ناپسند و کارهای ناشایستی را که بر شمردی انجام نمی‌داد، اما این گونه نشد؛ چه آن که خداوند، آب شور را به مدت هفت شبانه روز بر زمینی ناپاک و آلوده جاری نمود، آنگاه آن را قطع کرد، یک مشت از آن گِل را که بر اثر مجاورت با آن آب شور، تغییر رنگ داده و به سیاهی گرائیده بود، برداشت.



این مشیت از گِل با وصف یاد شده، طینت دشمنان ما بود، اگر خداوند، سرشت و طینت دشمنان ما را به حال خود و اَمی گذارد، هرگز آنها را در میان انسان ها نمی دیدی، و هیچگاه به شهادتین اقرار نمی کردند، روزه نمی گرفتند، نماز نمی خواندند، زکات نمی دادند، حج بجا نمی آوردند، و هیچگاه آنها را با اخلاق نیک و حسن خلق ملاقات نمی کردی، اما خداوند، گِل طینت شما را با گِل سرشت آنها درهم آمیخت، سپس آن دو را با هم در آب ممزوج کرد، از این رو، هر لفظ زننده و واژه ناهنجار، یا هر یک از کارهای زشت و اعمال ناپسندی که یاد کردی از برادر مؤمن خود می بینی، برگرفته از طینت و جوهر، یا ایمان وی نیست، بلکه در واقع بر اثر تماسی است که ناصبی با طینت او پیدا کرده و در نتیجه بر انجام کارهای ناپسند و اعمال زشت اقدام می کند، همان گونه که هر حرکت خوب و زیبا و هر عمل پسندیده از قبیل روزه، نماز، حج، صدقه که ناصبی انجام می دهد، ناشی از ذات و طینت او نبوده، بلکه تماس وی با ایمان موجب گردیده تا این گونه اعمال نیک و شایسته از او سرزند.

عرض کردم: قربانت گردم، روز رستاخیز وضعیت به چه صورتی خواهد بود؟
در پاسخ فرمودند: ای اسحاق! آیا خدای سبحان، نیکی و بدی، خیر و شر را در یک جا جمع خواهد کرد؟!

آنگاه که قیامت برپا شود، خداوند آنچه از ایمان که با طینت ناصبی ها تماس داشته و سرچشمه کارهای پسندیده شده از آنها گرفته و به شیعیان باز می گرداند، و آنچه از ناخالصی و آلودگی ناصبی که با طینت شما تماس داشته و موجب گردیده بر اثر آن به پاره ای از گناهان دست یازید و آلوده گردید، از شما گرفته و به ایشان بر می گرداند. اصولاً هر چیزی به عنصر اولیه خود که در آغاز و اصل خلقت و آفرینش بوده، باز می گردد.

آیا خورشید را هنگامه آغاز طلوعش ندیدی؟ آیا پرتو و درخشش خورشید متصل به آن است، یا از آن جدا می باشد؟



عرض کردم: فدایت شوم، وقتی خورشید غروب می‌کند، پرتو و روشنائی به آن بر می‌گردد، همان گونه که از آن صادر گشته بود، و دلیل بر آن است که روشنائی از خورشید جدا نبوده، بلکه متصل به آن است.

حضرت فرمودند: آری، هر چیزی به اصل خود که از آن صادر گشته، باز می‌گردد. عرض کردم: قربانت گردم، آیا کارهای خوب و اعمال پسندیده را از ناصبی‌ها می‌گیرند و به ما باز می‌گردانند، و بدی‌ها و کارهای ناروای ما را به آنها بر می‌گردانند؟ فرمودند: آری، سوگند به خدایی که غیر از او معبودی نیست، چنین خواهد بود. عرض کردم: فدایت شوم، آیا در کتاب خداوند، شاهد و دلیلی بر این گفتار می‌یابم؟ فرمودند: آری.

عرض کردم: کدامین آیه، بیانگر آن است؟

فرمودند: آیا این آیه را تلاوت نکردی؟

﴿... فَأُولَٰئِكَ يَبْدُلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴾ : «خداوند گناهان

آنان را به حسنات مبدل می‌کند؛ و خداوند همواره آمرزنده و مهربان است».^۱

خداوند تنها گناهان و سیئات شما را که دوستان ما هستید به حسنات مبدل می‌کند.^۲

۱. سوره فرقان، آیه ۷.

۲. در روایتی از «ابوذر» از پیامبر اسلام می‌خوانیم: روز قیامت که می‌شود، بعضی از افراد را حاضر می‌کنند، خداوند دستور می‌دهد: گناهان صغیره او را به وی عرضه کنید و کبیره‌ها را بپوشانید. به او گفته می‌شود: تو در فلان روز، فلان گناه صغیره را انجام دادی، و او به آن اعتراف می‌کند، ولی قلبش از کبائر ترسان و لرزان است.

در اینجا هر گاه خدا بخواهد به او لطفی کند دستور می‌دهد: به جای هر سیئه حسنه‌ای به او بدهید، عرض می‌کند: پروردگارا! من گناهان مهمی داشتم که آنها را در اینجا نمی‌بینم.

ابوذر می‌گوید: در این هنگام پیامبر ﷺ تبسم کرده به گونه‌ای که دندان‌هایش آشکار گشت، سپس این آیه را ﴿فَأُولَٰئِكَ يَبْدُلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾ تلاوت فرمود. (نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۲)

باب ۲۶۱

علة الطيب و سببه

۱- حدَّثنا محمد بن الحسن عليه السلام قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار، عن علي بن حسان الواسطي، عن بعض أصحابه، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: أهبط آدم من الجنة على الصفاء، و حواء على المروة، و قد كانت امتشطت في الجنة، فلما صارت في الأرض قالت: ما أرجوا من المشط و أنا مسخوط عليّ، فحلّت مشطتها، فانتشر من مشطتها العطر الذي كانت امتشطت به في الجنة، فطارت به الريح، فألقت أثره في الهند، فلذلك صار العطر بالهند.

و في حديث آخر إنها حلّت عقيصتها فأرسل الله تعالى على ما كان فيها من ذلك الطيب ريحاً، فهبّت به في المشرق و المغرب.

باب دویست و چهل و یکم

سرّ بوی خوش

حديث اول

۵۱۶

محمد بن حسن عليه السلام از محمد بن حسن صفار، از علی بن حسان واسطی، از برخی اصحابش، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: حضرت آدم عليه السلام از بهشت به کوه صفا، و حواء به کوه مروه فرو فرستاده شدند، این در حالی بود که حواء در بهشت موهایش را شانه کرده بود. هنگامی که در زمین مستقر شد، گفت: اینک که مورد غضب قرار گرفته‌ام، به شانه کردن موهایم علاقه‌ای ندارم، از این رو موهای شانه شده را از هم گشود، موها پراکنده شدند و بر اثر انتشار آن، عطری که به واسطه شانه زدن در بهشت وجود داشت، در فضا پخش شد، باد آن را به سرزمین هند برد، و



روی همین جهت بوی خوش در هند متمرکز گردید.

و در حدیث دیگری آمده: هنگامی که حواء گیسوان بافته خود را گشود، خدای سبحان باد را مأمور ساخت تا به موهای حواء وزیده و عطر خوش آن را در شرق و غرب عالم پراکنده سازد.



۲- أبی‌الله قال: حدّثنا علی بن سلیمان الرازی، قال: حدّثنا محمّد بن الحسین، عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر، عن أبی الحسن الرضا عليه السلام قال: قلت: کیف کان أوّل الطیب؟ قال: فقال لی: ما یقول من قبلکم فیه؟ قلت: یقولون: إنّ آدم لمّا هبط إلى أرض الهند، فبکی علی الجنّة سالت دموعه، فصارت عروقاً فی الأرض فصارت طیباً، فقال: لیس كما یقولون، ولكن حواء کانت تغلف قرونها من أطراف شجر الجنّة، فلمّا هبطت إلى الأرض، و بلیت بالمعصیة رأّت الحیض، فأمرت بالغسل فنفضت قرونها، فبعث الله تعالی ریحاً طارت به، و حفظته فذرتّه حیث شاء الله عزّوجلّ فمن ذلک الطیب.

حدیث دوم

۵۱۷

پدرم علیه السلام از علی بن سلیمان رازی، از محمّد بن حسین، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از امام رضا علیه السلام نقل کرده، وی می‌گوید: محضر مبارک امام عرض کردم: آغاز پیدایش عطر و بوی خوش چه زمان و چگونه است؟

فرمودند: کسانی که پیش از شما بودند، چه می‌گفتند؟

عرض کردم: می‌گفتند: هنگامی که آدم علیه السلام از بهشت به زمین هبوط کرد، به هند فرود آمد، و از فراق بهشت آن چنان گریست که از اشکهایش نهرها جاری شد و همین اشکها فضای عالم را معطر ساخت.

حضرت فرمودند: آن گونه که گفتند نیست، بلکه سبب پیدایش بوی خوش در دنیا این بود: هنگامی که حواء در بهشت بود، گیسوانش را در غلافی از سر شاخه‌های

درخت بهشت قرار داده بود، زمانی که به لغزش گرفتار آمد و به دنیا هبوط کرد، عادت ماهانه شد و پس از سپری شدن ایام عادت، فرمان رسید که غسل کند و خود را تطهیر نماید، آنگاه گیسوانش را باز کرد و بر اثر تکانیدن گیسوانش، غلاف‌ها جدا شدند، خداوند به باد فرمان داد تا این غلاف‌ها را به صورت ذراتی در هوا منتشر سازد، و از همین جا بوی خوش در عالم پدیدار گشت.

باب ۲۶۲

العلة التي من أجلها

أبى الله عز وجل لصاحب الخلق السيئ بالتوبة

۱- أبى الله قال: حدثنا محمد بن يحيى، عن محمد بن أحمد بن محمد، عن أبيه، عن يونس بن عبد الرحمن، عن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: أبى الله تعالى لصاحب الخلق السيئ بالتوبة. قيل: وكيف ذاك؟ قال: لأنه لا يخرج من ذنب حتى يقع فيما هو أعظم منه.

باب دویست و چهل و دوم

سرّ این که خداوند امتناع دارد، بدخو به توبه توفیق یابد

حدیث اول

۵۱۸

پدرم از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد بن محمد، از پدرش، از یونس بن عبد الرحمن، از کسی که یادش کرده، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: خداوند اباء و امتناع دارد که: بدخو، به توبه دست یابد. محضر آن حضرت عرض شد: چگونه از این توفیق محروم است؟



فرمودند: چون شخص بدخو از گناهی که توبه کند، در گناهی بزرگتر از آن خواهد افتاد.^۱

باب ۲۴۳

العلة التي من أجلها لا يقبل توبة صاحب البدعة

۱- حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور عليه السلام قال: حدثنا الحسين بن محمد بن عامر، عن معلى بن محمد، عن محمد بن جمهور العمي بأسناده رفعه قال: قال رسول الله ﷺ: أباي الله لصاحب البدعة بالتوبة. قيل: يا رسول الله! وكيف ذاك؟ قال: إنه قد أشرب قلبه حبها.

باب دویست و چهل و سوم

سر پذیرفته نشدن توبه بدعتگذار

حدیث اول

۵۱۹

جعفر بن محمد بن مسرور عليه السلام از حسین بن محمد بن عامر، از معلى بن محمد، از محمد بن جمهور العمي با اسنادش حدیث را به صورت مرفوع نقل کرده که: رسول خدا ﷺ فرمودند: خداوند، ابا و امتناع دارد که توبه بدعتگذار را بپذیرد. محضر ایشان عرض شد: دلیلش چیست؟

۱. امیر مؤمنان عليه السلام فرمود: هر گناهی توبه پذیر است، و توبه و آمرزشخواهی همه توبه کنندگان را به سلامت می‌دارد، مگر بدخوی را که چون از گناهی توبه کند در گناهی سخت یا بدتر خواهد افتاد. (بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۹۷)

و در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا عليه السلام آمده است پیامبر ﷺ فرمود: «عَلَيْكُمْ بِحُسْنِ الْخُلُقِ، فَإِنَّ حُسْنَ الْخُلُقِ فِي الْجَنَّةِ لَا مَحَالَةَ، وَإِيَّاكُمْ وَ سُوءَ الْخُلُقِ فَإِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ فِي النَّارِ لَا مَحَالَةَ: بر شما لازم است به سراغ حسن خلق بروید، زیرا حسن خلق سرانجام در بهشت است، و از سوء خلق پرهیزید که سوء خلق سرانجام در آتش است. (روح البیان، ج ۱۰، ص ۱۰۸)



فرمودند: زیرا وابستگی و علاقه شدید به بدعت در روح و روانش رسوخ کرده است.



۲- ابی‌الله قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، قال: أيوب بن نوح، قال: حدّثنا محمد بن أبي عمير، عن هشام بن الحكم، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كان رجل في الزمن الأوّل طلب الدنيا من حلال فلم يقدر عليها، و طلبها من حرام فلم يقدر عليها، فأتاه الشيطان فقال له: يا هذا! إنك قد طلبت الدنيا من حلال فلم تقدر عليها، و طلبتها من حرام فلم تقدر عليها، أفلا أدلك على شيء تكثر به دنياك و يكثر به تبعك؟ قال: بلى.

قال: تبتدع ديناً و تدعو إليه الناس، ففعل فاستجاب له الناس، فأطاعوه و أصاب من الدنيا. ثم إنّه فكر فقال: ما صنعت، ابتدعت ديناً، و دعوت الناس! ما أرى لي توبة إلاّ آتي من دعوته إليه، فأردّه عنه، فجعل يأتي أصحابه الذين أجابوه، فيقول: إنّ الذي دعوتكم إليه باطل، و إنّما ابتدعته، فجعلوا يقولون: كذبت و هو الحقّ، و لكنك شككت في دينك فرجعت عنه، فلمّا رأى ذلك عمد إلى سلسلة فوتلها و بدأ، ثم جعلها في عنقه، و قال: لا أحلّها حتى يتوب الله تعالى عليّ، فأوحى الله تعالى إلى نبيّ من الأنبياء قل لفلان: و عزّتي [و جلالی] لو دعوتني حتى تنقطع أوصالك ما استجبت لك حتى تردّ من مات إلى ما دعوته إليه، فيرجع عنه.



پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از ایوب بن نوح، از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن حکم، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: در گذشته مردی بود که هر چه تلاش می‌کرد از راه حلال مالی به دست آورد، موفق نمی‌شد، از راه حرام نیز دنبال کرد چیزی به دست نیاورد. تا این که روزی شیطان نزد او آمد و گفت: می‌خواهی تورا به کاری راهنمایی و هدایت کنم که هم مال و ثروت فراوان شود و هم جمع زیادی



پیرامونت گرد آیند و از تو پیروی کنند؟

گفت: آری. شیطان گفت: دینی اختراع کن و مردم را به آن دعوت نما.

وی چنین کرد و به راهنمایی شیطان دین تازه‌ای آورد و مردم دعوتش را پذیرفتند و بازارش گرم شد، مال و منال فراوانی نصیبش گشت، تا مدتی گذشت، روزی به خود آمد و گفت: وای بر من! چه کاری بود که انجام دادم، مردم را گمراه نمودم و فردا می‌میرم جواب خدا را چه دهم؟ و تا مردم را از این بدعت برنگردانم، خداوند توبه‌ام را قبول نخواهد کرد، به ناچار پیروان خود را از نو دعوت کرد و به آنها گفت:

دینی که من شما را به آن خواندم، دین باطل بوده و بدعتی بود که من از خود آورده بودم، دست از آن بردارید و به دین حق باز گردید. آنها در جواب گفتند: خیر، هرگز چنین نخواهیم کرد، دین، دین حقی است و تو خود در این دین شک کرده‌ای، ما از آن دست نخواهیم کشید.



وی چون چنین دید، زنجیری به گردنش افکند و میخی بر زمین کوبید و گفت: زنجیر از گردنم نخواهم گشود تا خداوند توبه‌ام را بپذیرد.

خداوند به پیامبری که در آن زمان بود وحی نمود که به وی بگو: به شکوه و جلالم سوگند، اگر آنقدر مرا بخوانی که بند از بندت جدا شود، توبه‌ات را نخواهم پذیرفت، تا این که کسانی را که بر بدعت تو مرده‌اند زنده کنی، و از دین تو برگردند.

[بحثی پیرامون بدعت و آثار زیانبار آن]

بدعت، یعنی دینی نو، یا قانونی نو آوردن که آن را در کتاب و سنت اصلی نباشد و از این باب است، حدیث: «من توضعاً ثلاثاً فقد ابدع: هر که سه بار عضو و ضویش را به نیت وضو بشوید، بدعت نهاده است».^۱

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: دین را ویرانگری چونان بدعت نباشد.

امام صادق علیه السلام فرمود: هرگز با اهل بدعت مصاحبت و همنشینی نکنید، مبادا در نظر مردم یکی از آنها بشمار آئید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عالم و دانشمندان این جهت بر عابد امتیاز دارد که چون شیاطین (جنی یا انسی) در میان مردم بدعتی نهند عالم متوجه شود و مردم را از آن بازدارد، ولی عابد تنها به فکر عبادت خویش است، نه متوجه بدعت می شود و نه از آن نهی می کند.

و در جای دیگر فرمود: زمانی بر مردم خواهد آمد که دل مسلمان آن چنان آب می شود که سرب در آتش ذوب می گردد؛ زیرا او دینش را دچار بلاها و آفات و در معرض بدعت هایی می بیند، از طرفی نمی تواند از دین خود دفاع کند و بدعت ها را از میان بردارد.^۱



العلة التي من أجلها صار الخطاف لا يمشي على الأرض و سكن البيوت

۱- حدَّثنا أبو الحسن محمد بن عمرو بن علي بن عبد الله البصري، قال: حدَّثنا أبو عبد الله محمد بن عبد الله بن أحمد بن جبلة الواعظ، قال: حدَّثنا أبو القاسم عبد الله بن أحمد بن عامر الطائي، قال: حدَّثنا أبي، قال: حدَّثنا علي بن موسى الرضا، عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي، عن أبيه علي بن أبي طالب عليه السلام: أن رجلاً من أهل الشام سأله عن مسائل، فكان فيما سأله أن قال: ما بال الخطاف لا يمشي؟ قال: لأنه ناح على بيت المقدس، فطاف حوله أربعين عاماً يبكي عليه، و لم يزل يبكي مع آدم عليه السلام فمن هناك سكن البيوت، و معه تسع آيات من كتاب الله عز وجل مما كان آدم يقرأه في

الجنة و هي معه إلى يوم القيامة، ثلاث آيات من أول الكهف، و ثلاث آيات من سبحان، و إذا قرأت القرآن، و ثلاث آيات من يس ﴿و جعلنا من بين أيديهم سداً و من خلفهم سداً﴾.

باب دویست و چهل و چهارم

سرّ این که شب پره روی زمین راه نمی‌رود و در خانه‌ها ساکن می‌شود

حدیث اول

(۵۲۱)

ابو حسن محمد بن عمرو بن علی بن عبدالله بصری، از ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن احمد بن جبلة واعظ، از ابو القاسم عبدالله بن احمد بن عامر طایی، از پدرش، از امام رضا، از پدرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: مردی از اهل شام از امام علیه السلام درباره مسائلی سؤال کرد، در ضمن پرسشهای خود عنوان نمود: چرا شب پره روی زمین راه نمی‌رود؟ حضرت فرمودند: این موجود، پیرامون و اطراف بیت المقدس به مدت چهل سال با آدم علیه السلام گریه و زاری کرد و به همین جهت در خانه‌ها سکونت می‌گزیند، در ذهن این پرنده، نه آیه از آیات قرآن که آدم علیه السلام آن را در بهشت قرائت می‌کرد، قرار دارد که همچنان تا قیامت محفوظ می‌ماند، سه آیه از آغاز سوره کهف، و سه آیه از سوره اسراء و این سه آیه از ﴿وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّشْتُورًا﴾^۱، و سه آیه از سوره یس که از این آیه ﴿وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا...﴾^۲ شروع می‌شود.

۱. سوره اسراء، آیه ۴۵.

۲. سوره یس، آیه ۹.

باب ۲۴۵

العلة التي من أجلها صار الثور غاضاً طرفه،
لا يرفع رأسه إلى السماء

۱- حدَّثنا أبو الحسن محمد بن عمرو بن علي بن عبد الله البصري، قال: حدَّثنا أبو عبد الله محمد بن عبد الله بن أحمد بن جبلة الواعظ، قال: حدَّثنا أبو القاسم عبد الله بن أحمد بن عامر الطائي، قال: حدَّثنا أبي، قال: حدَّثنا علي بن موسى الرضا عليه السلام، عن أبيه، عن آبائه، عن علي بن أبي طالب عليه السلام أنه سأله رجل من أهل الشام عن مسائل، فكان فيما سأله عن الثور، ما باله غاض طرفه لا يرفع رأسه إلى السماء؟ قال: حياء من الله عز وجل لما عبد قوم موسى العجل نكس رأسه.

باب دویست و چهل و پنجم

سرّ این که گاو چشم بر هم می نهَد و سر به آسمان بلند نمی کند

حدیث اول

۵۲۲

ابو حسن محمد بن عمرو بن علی بن عبد الله بصری، از ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن احمد بن جبلة واعظ، از ابو القاسم عبد الله بن احمد بن عامر طایی، از پدرش، از حضرت رضا عليه السلام از پدرش، از آباء بزرگوارش، از امیر مؤمنان علی عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: مردی از اهل شام مسائلی چند از امام عليه السلام پرسید، در ضمن آن پرسشها، سؤال کرد: چرا گاو چشم بر هم می نهَد، و سرش را سمت آسمان بلند نمی کند؟

حضرت فرمودند: به خاطر شرم و حياء از خداوند؛ چه آن که وقتی قوم موسی عليه السلام گوساله پرست شدند، این حیوان سرش را به زیر افکند.



٢- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَصْرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمَّادٍ بْنُ عَمْرِو النَّهْأَوْنَدِيِّ بِنَهْأَوْنَدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ الْمُسْتَثْنَى بْنِ أَبِي الْخَصِيبِ بِالْمَصِيصَةِ بِاللَّيْلِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ الْحَسَنِ بِمَدِينَةِ الرَّسُولِ ﷺ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ شَرِيحٍ الْكَنْدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ أَنَسٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَكْرَمُوا الْبَقْرَ، فَإِنَّهَا سَيِّدُ الْبَهَائِمِ، مَا رَفَعَتْ طَرْفَهَا إِلَى السَّمَاءِ حَيَاءً مِنْ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْذُ عَبْدِ الْعَجَلِ.

حديث دوم

٥٢٣

ابو حسن محمد بن عمرو بن علی بن عبدالله بصری، از ابو اسحاق ابراهیم بن حماد بن عمر نهاوندی در نهاوند، از ابوبکر احمد بن مستثنی بن ابی خصیب در مصیصه، از موسی بن حسن در مدینه، از ابراهیم بن شریح کندی، از ابن وهب، از یحیی بن ایوب، از جمیل بن انس نقل کرده که وی گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: گاو را اکرام کنید؛ زیرا بزرگ چارپایان است، این حیوان - از زمانی که گوساله پرستیده شد - به خاطر شرم و حیاء از خدای سبحان، سر به آسمان بلند نکرد.

باب ٢٢٦

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا صَارَتِ الْمَاعِزُ مَفْرَقَةً الذَّنْبِ بَادِيَةِ الْحَيَاءِ وَالْعَوْرَةِ وَصَارَتِ النُّعْجَةُ مَسْتَوْرَةً الْحَيَاءِ وَالْعَوْرَةِ

١- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَصْرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ جَبَلَةَ الْوَاعِظُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرٍ الطَّائِي، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَاءِ ﷺ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ أَنَّهُ سَأَلَ مَا بَالُ الْمَاعِزِ مَفْرَقَةُ الذَّنْبِ بَادِيَةِ الْحَيَاءِ وَالْعَوْرَةِ؟ فَقَالَ: لِأَنَّ الْمَاعِزَ عَصَتْ نُوحًا ﷺ لَمَّا أَدْخَلَهَا السَّفِينَةَ، فَدَفَعَهَا فَكَسَرَ ذَنْبَهَا، وَ



النَّعْجَةُ مستورة الحياء و العورة، لأنَّ النعجة بادرت بالدخول إلى السفينة، فمسح نوح عليه السلام يده على حياؤها و ذنبها فاستوت الإلية.

باب دویست و چهل و ششم

سرّ این که بز، دمش بالا و عورتش آشکار بوده،
ولی گوسفند عورتش پنهان است

حدیث اول

۵۲۴

ابو حسن محمد بن عمرو بن علی بن عبدالله بصری، از ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن احمد بن جبلة واعظ، از ابو القاسم عبدالله بن احمد بن عامر طایی، از پدرش، از امام رضا عليه السلام از پدرش، از آباء بزرگوارش عليهم السلام نقل کرده که فرمودند: از امیر مؤمنان عليه السلام سؤال شد: چرا، بز دمش بالا و عورتش آشکار است؟ فرمودند: برای این که وقتی حضرت نوح عليه السلام خواست این حیوان را وارد کشتی کند، به آسانی وارد آن نشد و به این سو و آن سو می پرید، و بر اثر آن، دمش شکست، ولی گوسفند به آرامی وارد کشتی شد، نوح عليه السلام دست بر دُم گوسفند نهاد، و بر اثر آن، کپل هایش هم آمد و عورتش پنهان گشت.

باب ۲۶۷

عَلَّةُ الْكِي عَلَى أَيْدِي الدَّوَابِّ وَ نَتَاجُ الْبُغْلِ

۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدِ أَبَادِي، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَثْمَانَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّا نَرَى الدَّوَابَّ فِي بَطُونِ أَيْدِيهَا الرِّقْعَتَيْنِ مِثْلَ الْكِيِّ، فَمِنْ أَيِّ شَيْءٍ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: ذَلِكَ مَوْضِعُ مَنْخَرِيهِ فِي بَطْنِ أُمِّهِ، وَ ابْنُ آدَمَ مُنْتَصِبٌ



في بطن أمه، و ذلك قول الله تعالى: ﴿لقد خلقنا الإنسان في كبد﴾ و ما سوى ابن آدم
فرأسه في دبره، و يداه بين يديه.

باب دویست و چهل و هفتم

سر علامت داغ بر دست های چارپایان و کره قاطرها

حدیث اول

۵۲۵

محمد بن موسی بن متوکل علیه السلام از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی
عبدالله برقی، از پدرش، از محمد بن یحیی، از حماد بن عثمان نقل کرده که وی گفت:
محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: در میان دست های چارپایان نشانی همچون
علامت داغ می بینم، جهتش چیست؟
فرمودند: آن نشان دو طرف سوراخ بینی آنها است، زیرا چارپایان در شکم مادر،
اطراف بینی آنها در میان دست هایشان چسبیده است، و این نشان [= علامت داغ] در
آنجا شکل گرفته است، به خلاف انسان که در شکم مادر به صورت مستوی القامه و
راست قرار گرفته، و از این رو خداوند سبحان می فرماید: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي
كَبَدٍ﴾: «ما انسان را در شکم مادر به صورت مستوی القامه آفریدیم»^۱.

۱. سوره بلد، آیه ۴. البته معنای واژه کَبَد [= مستوی القامه، الاستواء و الاستقامة] بر اساس روایات
مزبور است، و بنا به گفته طبرسی در «مجمع البیان» به معنای «شدت» است، لذا هنگامی که شیر
غلیظ شود «تکبد اللبن» می گویند.

ولی به گفته «راغب» در «مفردات»، «کبد» - بر وزن حسد - به معنای دردی است که عارض کبد
انسان «جگر سیاه» می شود، سپس به هر گونه مشقت و رنج اطلاق شده است.

آری، انسان از آغاز زندگی حتی از آن لحظه ای که نطفه او در قرارگاه رحم واقع می شود، مراحل
زیادی از مشکلات و درد و رنج ها را طی می کند تا متولد شود، و بعد از تولد نیز در دوران طفولیت،
جوانی و پیری مواجه به انواع مشقت ها و رنج ها است و این طبیعت زندگی است و غیر آن انتظار
←



۲- و بهذا الإسناد، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن أبيه، عن يونس بن عبدالرحمن، عن عبدالله بن مسكان، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنَّ الشيء إذا اختلف لم يفرخ. قلت: فإنَّ الناس يزعمون أنَّ الطير الراعي أحد أبويه ورشان، و قد نراه يبيض و يفرخ! قال: كذبوا إنَّه قد يلقى الورشان على الطير، فيتزاوج و يبيض و يفرخ، و لا يفرخ نسله أبداً.



حدیث دوم



(۵۲۶)

و با اسناد پیشین، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از پدرش، از یونس بن عبدالرحمن، از عبدالله بن مسکان^۱، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: هر گاه حیوانی از دو جنس مختلف متولد شود، تولید مثل نخواهد کرد. ابن مسکان می گوید: محضر مبارک امام عرض کردم: مردم گمان می کنند که کبوتر راعبی [= نوعی کبوتر]^۲ یکی از پدر و مادرش، قمری^۳ است [و با پرنده دیگری جفت می شود و] در عین حال تخم می گذارد و تخمش جوجه می شود!

→ داشتن، اشتباه است و به قول شاعر عرب:

صفوا عن الأكدار و الأقذار؟

طبع علی کدر و أنت تریدها

متطلب فی الماء جدوة نار؟

و مکلف الأيام ضد طباعها

طبیعت جهان بر کدورت است و تو می خواهی از هر گونه کدورت و ناپاکی پاک باشد؟!

هر کس دوران جهان و گردش ایام را بر ضد طبیعتش طلب کند، چونان کسی است که در میان امواج آب، شعله آتش جستجو می کند! (تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۱۰)

۱. عبدالله بن مسکان کوفی از اصحاب کثیر الروایه امام صادق عليه السلام و در وثاقت مورد اتفاق علمای شیعه است و از اصحاب اجماع به شمار می آمد. وی چنین عادت داشت که احادیث امام صادق عليه السلام را از دیگر یاران آن حضرت دریافت و ثبت می کرد و کمتر به حضور امام می رسید که مبادا حق ایشان را نتواند ادا کند. (معارف و معاریف، ج ۱، ص ۳۰۱)

۲. و در حدیث آمده که این پرنده بر قاتلین امام حسین عليه السلام لعنت می فرستد. (بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۱۵)

۳. قمری: پرنده ای است خاکی رنگ و کوچکتر از کبوتر، جفت جفت با هم زندگی می کنند، در فارسی «کوکو» و «کالنج» هم نامیده می شود. (فرهنگ عمید)

حضرت فرمودند: مردم در اشتباه‌اند، قمری گاه با پرنده دیگری جفت‌گیری می‌کند و تخم‌ش جوجه می‌شود، ولی این جوجه که از نسل قمری است، هرگز تولید مثل نخواهد کرد.

باب ۲۴۸

علة خلق الهز و الخنزير

۱- أخبرنا أبو عبد الله محمد بن شاذان بن أحمد بن عثمان البرواذي، قال: حدثنا أبو علي محمد بن محمد بن الحارث بن سفيان الحافظ السمرقندي، قال: حدثنا صالح بن سعيد الترمذي، عن عبد المنعم بن إدريس، عن أبيه، عن وهب بن منبه اليماني، قال: لما ركب نوح عليه السلام السفينة ألقى الله تعالى السكينة على ما فيها من الدواب و الطير و الوحش، فلم يكن شيء منها يضر شيئاً كانت الشاة تحتك بالذئب، و البقرة تحتك بالأسد، و العصفور يقع على الحية، فلا يضر شيء شيئاً و لا يهيجه، و لم يكن فيها ضجر و لا صخب و لا سب و لا لعن قد اهتمهم أنفسهم، و أذهب الله تعالى حمة كل ذي حمة، فلم يزالوا كذلك في السفينة حتى خرجوا منها، و كان الفأر قد كثر في السفينة و العذرة، فأوحى الله تعالى إلى نوح عليه السلام أن يمسح الأسد، فمسحه فعطس فخرج من منخريه هران: ذكر و انثى، فخفف الفأر، و مسح وجه الفيل فعطس فخرج من منخريه خنزيران: ذكر و انثى، فخفف العذرة.

باب دویست و چهل و هشتم

سر آفرینش گربه و خوک

حديث أول

أبو عبد الله محمد بن شاذان بن أحمد بن عثمان برواذي، از ابو علي محمد بن محمد



بن حارث بن سفیان حافظ سمرقندی، از صالح بن سعید ترمذی، از عبدالمنعم بن ادریس، از پدرش، از وهب بن منبه یمانی نقل کرده که وی گفت: هنگامی که حضرت نوح علیه السلام سوار کشتی شد، خداوند آرامش و امنیتی خاص بر اهل کشتی حاکم نمود به گونه‌ای همه موجودات داخل کشتی، اعم از حیوانات وحشی و چارپایان و پرندگان بدون هیچ برخوردی در آن به آسودگی زندگی می‌کردند، و هیچ یک از آن موجودات به دیگری زیانی نمی‌رساند، گوسفند در کنار گرگ، گاو نزدیک شیر، گنجشک بالای سر مار به آرامی همراه با امنیت بسر می‌بردند و در آن کشتی فریاد، ناسزا، لعن و نفرینی نبود، خداوند قصد و نیت هر یک را نسبت به دیگری از بین می‌برد و همواره بدین حالت بودند تا از کشتی بیرون آمدند.

این سفر طولانی با وجود این همه موجودات، فضولات زیادی بر جای گذاشته بود، و وجود آذوقه نیز سبب فراوان شدن موش در کشتی شده بود. خداوند به حضرت نوح علیه السلام وحی فرمود که شیر را مسح کند، پس از آن شیر عطسه‌ای کرد و از مجرای بینی او دو گربه نر و ماده بیرون آمدند و با خوردن موش‌ها از تعدادشان کاسته شد، و همچنین نوح علیه السلام صورت فیل را مسح کرد، پس از آن فیل عطسه‌ای کرد و از مجرای بینی او دو خوک نر و ماده بیرون آمدند و با خوردن فضولات داخل کشتی آن وضعیت نامطلوب بهتر شد.

باب ۲۶۹

العلة التي من أجلها خلق الله تعالى الذباب

۱- حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رحمته الله عن عمه محمد بن أبي القاسم، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن أبيه، عن ذكره، عن الربيع صاحب المنصور، قال: قال المنصور يوماً لأبي عبدالله عليه السلام وقد وقع على المنصور ذباب فذبّه عنه، ثم وقع عليه فذبّه عنه،



ثم وقع عليه فذبه عنه، فقال: يا أبا عبد الله! لأي شيء خلق الله الذباب؟ قال: ليذل به الجبارين.

باب دویست و چهل و نهم

فلسفه آفرینش مگس

حدیث اول

(۵۲۸)

محمد بن علی ماجیلویه رحمته الله از عمویش محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از پدرش، از کسی که نامش را برده، از ربیع ندیم منصور دوانیقی، وی می گوید: روزی منصور در محضر امام صادق علیه السلام بود، مگسی روی او نشست، منصور آن مگس را از خود دور کرد، دیگر بار مگس روی او نشست، مگس را از خود راند، برای مرتبه سوم بر او نشست، منصور این بار نیز مگس را از خود دور کرد، و در این حال به امام علیه السلام عرض کرد: خداوند برای چه مگس را آفریده است؟! حضرت فرمودند: برای آن که توسط آن بیدادگران و گردنکشان را خوار و ذلیل سازد.



۲- حدثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رحمته الله قال: حدثنا أبي، عن محمد بن أبي الصهبان، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لولا ما يقع من الذباب على طعام الناس ما وجد فيهم إلا مجذوماً.

حدیث دوم

(۵۲۹)

حسین بن احمد بن ادريس رحمته الله از پدرش، از محمد بن ابی صهبان، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: اگر مگس بر روی غذای مردم نمی نشست، همه آنها به جذام مبتلا می شدند.



باب ۲۵۰

علّة خلق الكلب

۱- حدّثنا أحمد بن محمد بن عیسی العلوی الحسینی رحمته الله قال: حدّثنا محمد بن ابراهیم بن أسباط، قال: حدّثنا أحمد بن محمد بن زیاد القطّان، قال: حدّثنا أبو الطیب أحمد بن محمد بن عبد الله، قال: حدّثني عیسی بن جعفر العلوی، عن آبائه، عن عمر بن علی، عن أبيه علی بن أبي طالب رحمته الله: أنّ النّبی صلی الله علیه و آله سئل ممّا خلق الله تعالی الكلب؟ قال: خلقه من بزاق إبلیس. قيل: وكيف ذاك يا رسول الله؟ قال: لمّا أهبط الله تعالی آدم وحوّاء إلى الأرض أهبطهما كالفرخين المرتعشين، فعدا إبلیس الملعون إلى السّباع وکانوا قبل آدم فی الأرض، فقال لهم: إنّ طیرین قد وقعا من السّماء لم یر الرّأوون أعظم منهما، تعالوا، فكلوهما، فتعادت السّباع معه و جعل إبلیس يحثهم و یصیح و یعدّهم بقرب المسافة، فوقع من فیہ من عجلة کلامه بزاق، فخلق الله تعالی من ذلك البزاق کلبین أحدهما ذکر و الآخر انثی، فقاما حول آدم و حواء، الکلبۃ بجدة، و الكلب بالهند، فلم یترکوا السّباع أن یقرّبوهما، و من ذلك الیوم، الكلب عدوّ السبع، و السبع عدوّ الكلب.

باب دویست و پنجاهم

سرّ آفرینش سگ

حدیث اوّل

(۵۳۰)

احمد بن محمد بن عیسی علوی حسینی رحمته الله از محمد بن ابراهیم بن اسباط، از احمد بن محمد بن زیاد قطّان، از ابو الطیب احمد بن محمد بن عبد الله، از عیسی بن



جعفر علوی عمری، از نیاکانش، از عمر بن علی^۱، از پدرش حضرت علی^{علیه السلام} نقل کرده کہ آن حضرت فرمودند: از رسول خدا^{صلی اللہ علیہ وسلم} سؤال شد، خداوند، سگ را از چہ چیزی آفرید؟

حضرت فرمودند: از آب دہان ابلیس آفرید.

عرض شد: چگونہ؟

فرمودند: هنگامی کہ خداوند، آدم و حواء را از بہشت بہ زمین فرستاد، آن دو همانند دو جوجہ بہ خود می لرزیدند، ابلیس نزد درندگان کہ پیش از آدم در زمین بودند رفت و بہ آنها گفت: دو پرندہ از آسمان بہ زمین آمدہ اند کہ تا بہ حال بزرگتر از آنها دیدہ نشدہ، بروید و آن دو را بخورید. درندگان بہ سمت آدم و حواء حرکت کردند، ابلیس ہموارہ آنها را بہ خوردن آدم و حواء تحریص و ترغیب می نمود و فریاد می زد و بہ ہر صورت ابلیس، درندگان را نزدیک آدم و حواء آورد، از شتاب و سرعت کلام ابلیس، آب دہانش بیرون ریخت، خداوند از آن آب، دو سگ نر و مادہ آفرید، این دو سگ اطراف آدم و حواء ایستادند، سگ مادہ در جدہ، و سگ نر در ہند استقرار یافتند و ہموارہ از آدم و حواء دفاع می کردند و نمی گذاشتند درندگان بہ آن دو نزدیک شوند، از همان روز، سگ دشمن درندگان، و درندگان دشمن سگ شدند.

۱. عمر بن علی بن ابی طالب، مادرش صہباء از اسرای بنی تغلب بود، وی ہشتاد و پنج سال عمر کرد تا این کہ چند تن از فرزندان امیرمؤمنان^{علیہ السلام} بدون وارث مردند، نیمی از میراث علی^{علیہ السلام} بہ او رسید. عمر مردی فاضل و محدث بود، ہمسرش اسماء بنت عقیل و فرزندانش محمد، ام موسی و ام حبیب بودند. عبدالملک مروان صدقات پیامبر^{صلی اللہ علیہ وسلم} و امیرمؤمنان^{علیہ السلام} کہ یکجا ادارہ می شد بہ امام سجاد^{علیہ السلام} برگردانید، عمر نزد عبدالملک از آن حضرت شکوہ نمود. (بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۷۵ و ج ۴۶، ص ۱۲۱)

باب ۲۵۱

علّة خلق الذرّ

۱- حدّثنا أحمد بن محمد بن عیسی العلوی الحسینی علیه السلام قال: حدّثنا محمد بن ابراهیم بن اسباط، قال: حدّثنا أحمد بن محمد بن زیاد القطّان، قال: حدّثني أبو الطیب أحمد بن محمد بن عبد الله، قال: حدّثني عیسی بن جعفر العلوی العمري، عن آبائه، عن عمر بن علی، عن أبيه علی بن أبي طالب علیه السلام أنّه سئل: ممّا خلق الله الذرّ الذي يدخل في كوة البيت؟

فقال: إنّ موسى علیه السلام لما قال: ﴿رَبِّی أَرْنِی أَنْظِرْ إِلَیْکَ﴾. قال الله تعالى: إنّ استقرّ الجبل لنوري فإنّک ستقوی علی أن تنظر إليّ، و إنّ لم يستقرّ فلا تطیق أبصاري لضعفک، فلما تجلّی الله تبارک و تعالی للجبل تقطع ثلاث قطع، فقطعة ارتفعت في السماء، و قطعة عارضت تحت الأرض، و قطعة تفتّت، فهذا الذرّ من ذلك الغبار، غبار الجبل.

باب دویست و پنجاه و یکم

سرّ پیدایش ذرات معلق در هوا

حدیث اول

(۵۳۱)

احمد بن محمد بن عیسی علوی حسینی علیه السلام از محمد بن ابراهیم بن اسباط، از احمد بن محمد بن زیاد قطّان، از ابو الطیب احمد بن محمد بن عبد الله، از عیسی بن جعفر علوی عمري، از نیاکانش، از عمر بن علی، از پدر بزرگوارش حضرت علی علیه السلام نقل کرده که از آن بزرگوار سؤال شد: خداوند، ذراتی را که وارد در روزنه های خانه می شوند، از چه چیزی آفریده است؟ حضرت فرمودند: هنگامی که موسی علیه السلام به خدا عرض



کرد: ﴿رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ﴾: «پروردگارا! خودت را به من نشان ده، تا تو را ببینم»^۱. خداوند فرمود: [ای موسی! به کوه بنگر] اگر در جای خود ثابت ماند، مرا خواهی دید، و اگر در جای خود ثابت نماند، معلوم می‌شود، دیدگانت تاب و توان دیدن مرا ندارد. وقتی خداوند بر کوه تجلی نمود، کوه سه قطعه شد، بخشی از آن به آسمان رفت، قسمتی به زمین فرود آمد، و قطعه‌ای ذره ذره شد و در هوا منتشر گردید، این ذرات داخل در روزنه‌ها از غبار همان کوه است.

باب ۲۵۲

عَلَّةُ خَلْقِ الْوَجْهِ مِنْ غَيْرِ كَبَرٍ

۱- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عِيسَى الْعُلُوِي الْحُسَيْنِي رحمته الله قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَصْبَاطٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ زِيَادِ الْقَطَّانِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الطَّيِّبِ

مَرْحُومُهُ

۱. سوره اعراف، آیه ۱۴۳. در آیه یاد شده می‌خوانیم: خداوند به موسی عليه السلام می‌فرماید: «به کوه بنگر اگر در جای خود باقی ماند مرا خواهی دید» آیا مفهوم این سخن آن است که به راستی خداوند قابل مشاهده است؟

در پاسخ باید گفت: این تعبیر در حقیقت کنایه از محال بودن چنین موضوعی است. همانند آیه شریفه (سوره اعراف، آیه ۴۰): ﴿حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ﴾: «کافران به بهشت نخواهند رفت مگر آن که شتر از سوراخ سوزن بگذرد». و از آنجا که معلوم بوده کوه در برابر جلوه خداوند محال است پایدار و استوار بماند، چنین تعبیری ذکر شده است.

بنابراین، این که نفی رؤیت در آیه شریفه بدون هیچ قید و شرطی ذکر شده، دلیل بر این است که: در هیچ زمان و در هیچ شرائطی خداوند، قابل رؤیت نیست.

دلالتی عقلی نیز، ما را به همین حقیقت رهنمون می‌گرداند؛ زیرا رؤیت ویژه اجسام است. بنابراین، اگر در روایات اسلامی یا آیات قرآن تعبیر «لقای پروردگار» آمده است، منظور همان مشاهده با چشم دل و دیده خرد است؛ زیرا قرینه عقلی و نقلی بهترین شاهد برای این موضوع می‌باشد. (تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۴۲۵)



أحمد بن محمد بن عبدالله، قال: حدّثني عيسى بن جعفر العلوي العمري، عن آبائه، عن عمر بن علي، عن أبيه علي بن أبي طالب عليه السلام: أن النبي صلى الله عليه وآله قال: مرّ أخي عيسى عليه السلام بمدينة و فيها رجل و امرأة يتصايحان، فقال: ما شأنكما؟ قال: يا نبي الله! هذه امرأتي و ليس بها بأس صالحة و لكنني أحبّ فراقها. قال: فأخبرني على كلّ حال ما شأنها؟ قال: هي خلقة الوجه من غير كبر. قال: يا امرأة أتحيين أن يعود ماء وجهك طرياً؟ قالت: نعم. قال لها: إذا أكلت فأياك أن تشبعين، لأنّ الطعام إذا تكاثّر على الصدر فزاد في القدر ذهب ماء الوجه، ففعلت ذلك فعاد وجهها طرياً.

باب دویست و پنجاه و دوم

سرّ شکسته شدن و چروک برداشتن صورت در سنّ جوانی

حدیث اول

۵۳۲

أحمد بن محمد بن عيسى علوي حسيني عليه السلام از محمد بن ابراهيم بن اسباط، از أحمد بن محمد بن زياد قطان، از ابوطيب أحمد بن محمد بن عبدالله، از عيسى بن جعفر علوي عمري، از نياكانش، از عمر بن علي، از پدرش حضرت علي عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: برادرم، عيسى عليه السلام به شهری عبور کرد که در آن مرد و زنی سر و صدا می کردند. حضرت عيسى عليه السلام به آنها فرمود: چرا این گونه فریاد می زنید؟ آن مرد عرض کرد: ای پیامبر خدا! این زن، همسر من است، از او راضی هستم و هیچ ایراد و اشکالی ندارد، بلکه زنی نیک کردار و شایسته است، در عین حال مایلم از او جدا گردم!

حضرت عيسى عليه السلام فرمود: ماجرا را بازگو کن، بینم چه نقصی دارد که می خواهی از او جدا شوی؟

آن مرد عرض کرد: بدون این که به سن پیری برسد، صورتش در هم ریخته است!

حضرت عیسیٰ علیه السلام به آن زن فرمود: آیا دوست داری شادابی صورتت مجدداً باز گردد؟

زن عرض کرد: آری.

حضرت عیسیٰ علیه السلام فرمود: هنگام صرف غذا سعی کن زیاده روی نکنی، اندکی قبل از سیری، از خوردن غذا خودداری کن؛ چه آن که غذا وقتی در معده تراکم یابد، از شادابی صورت می‌کاهد. زن نیز به این توصیه حضرت عیسیٰ علیه السلام عمل کرد، [پس از مدتی] دیگر بار، صورتش شاداب و باطراوت گردید.

باب ۲۵۳

علّة علامات الصبر

۱- حدّثنا أحمد بن محمد بن عيسى العلوي الحسيني عليه السلام قال: حدّثنا محمد بن إبراهيم بن أسباط، قال: حدّثنا أحمد بن محمد بن زياد القطان، قال: حدّثنا أبو الطيّب أحمد بن محمد بن عبد الله، قال: حدّثني عيسى بن جعفر العلوي، عن آبائه، عن عمر بن علي بن أبي طالب عليه السلام أن النبي صلى الله عليه وآله قال: علامة الصابر في ثلاث: أولها أن لا يكسل، و الثانية أن لا يضجر، و الثالثة أن لا يشكو من ربّه تعالى، لأنّه إذا كسل فقد ضيّع الحق، و إذا ضجر لم يؤدّ الشكر، و إذا شكى من ربّه عزّ وجلّ فقد عصاه.

باب دویست و پنجاه و سوم

نشانه‌های صبر و شکیبایی

حدیث اول

۵۳۳

۷۰۰

احمد بن محمد بن عیسیٰ علوی حسینی علیه السلام از محمد بن ابراهیم بن اسباط، از احمد بن محمد بن زیاد قطان، از ابوطیب احمد بن محمد بن عبد الله، از عیسیٰ بن

جعفر علوی عمری، از نیاکانش، از عمر بن علی علیه السلام نقل کرده، وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: علامت و نشانه شخص صابر و شکیبا در سه چیز است:

۱- تنبل و کسل نشود؛

۲- بی قراری نکند؛

۳- از خدای خود گله و شکایت ننماید؛ چه آن که اگر تنبل و کسل شود، حق را ضایع و تباه کرده است، و اگر بی تابی و ناآرامی کند، ادای شکر و سپاس نکرده است، و چنانچه از پروردگارش شکایت کند، در واقع نافرمانیش کرده است.

[نگرشی پیرامون صبر و اقسام آن]

«صبر» هرگز به معنای تحمل بدبختی‌ها و تن دادن به ذلت و تسلیم در برابر عوامل شکست نیست، بلکه صبر و شکیبایی به معنای «پایداری و استقامت» در برابر هر مشکل و حادثه است، لذا بسیاری از علمای اخلاق برای «صبر» سه شاخه ذکر کرده‌اند:

- ۱- «صبر بر اطاعت» یعنی مقاومت در برابر مشکلاتی که در راه طاعت وجود دارد.
- ۲- «صبر بر معصیت»، یعنی ایستادگی در برابر انگیزه‌های گناه و شهوات سرکش و طغیانگر.

- ۳- «صبر بر مصیبت»، یعنی پایداری در برابر حوادث ناگوار و عدم خوددبختگی و شکست روحی و ترک جزع و فزع.

کمتر موضوعی را می‌توان در قرآن یافت که مانند «صبر» تکرار و مورد تأکید قرار گرفته باشد، در قرآن مجید حدود هفتاد مورد از «صبر» سخن به میان آمده که بیش از ده مورد از آن به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص دارد.

تاریخ مردان بزرگ گواهی می‌دهد: یکی از عوامل مهم یا مهم‌ترین عامل پیروزی آنان استقامت و شکیبایی بوده است، افرادی که از این صفت بی بهره‌اند در گرفتاری‌ها بسیار زود از پا در می‌آیند، به همین دلیل در قرآن مجید روی این موضوع با



مؤکدترین بیان تکیه شده است، آنجا که می فرماید: ﴿إِنَّمَا يُوقَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾: «صابران، پاداش خود را بی حساب می گیرند».^۱

ویژگی بارز استقامت و پایمردی این است که: فضائل دیگر بدون آن ارج و منزلتی نخواهند داشت، چرا که پشتوانه همه آنها صبر است، لذا در «نهج البلاغه» در کلمات قصار می خوانیم:

«وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ، فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ وَلَا فِي إِيمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ؛ بر شما باد به صبر و پایداری که صبر در برابر ایمان چونان سر در مقابل تن است، تن بی سر فایده ای ندارد، همان گونه که ایمان بدون صبر، ناپایدار و بی نتیجه است».^۲

در روایات اسلامی عالی ترین صبر را آن دانسته اند که به هنگام فراهم آمدن وسایل عصیان و گناه، انسان مقاومت کند و از لذت گناه چشم پوشد.^۳

به هر حال، صابران با استقامت برترین اجر و پاداش را در پیشگاه خداوند دارند، و اهمیت هیچ عملی به پایه صبر و استقامت نمی رسد.

شاهد این سخن، حدیث معروفی است که امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند: «إِذَا نُشِرَتِ الدَّوَابُّ وَنُصِبَتِ الْمَوَازِينُ، لَمْ يُنْصَبْ لِأَهْلِ الْبَلَاءِ مِيزَانٌ، وَلَمْ يُنْشَرْ لَهُمْ دِيْوَانٌ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: إِنَّمَا يُوقَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ؛ هنگامی که نامه های اعمال گشوده می شود، و ترازوهای عدالت پروردگار نصب می گردد، برای کسانی که گرفتار بلاها و حوادث سخت شدند و استقامت ورزیدند، نه میزان سنجشی نصب می گردد، و نه نامه عملی گشوده خواهد شد، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان شاهد

۱. زمر، آیه ۱۰.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۸۲.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۵۹۰.

سخنش، آیه فوق را تلاوت فرمود که خداوند پاداش صابران را بی حساب می دهد.^۱

باب ۲۵۲

العلة التي من أجلها صارت همّة النساء في الرجال

۱- أبي الله قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن محمد بن يحيى الخزاز، عن غياث بن أبي إبراهيم، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنّ المرأة خلقت من الرجل، و إنّما همّتها في الرجال، فاحبسوا نسائكم، و إنّ الرجل خلق من الأرض، و إنّما همّته في الأرض.

باب دویست و پنجاه و چهارم

سرّ این که همّت و عزم زنان به مردان است

حدیث اول

(۵۳۴)

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از محمد بن یحیی خزاز، از غیاث بن ابی ابراهیم، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: زن، از مرد آفریده شده (اشاره به این که خلقت حواء از آدم علیه السلام بوده است)، از این رو، اراده و توجّه زنان به مردان معطوف است، آن ها را در خانه ها حفظ کنید و از آنان مراقبت به عمل آورید، ولی مرد از خاک و زمین آفریده شده (اشاره به آفرینش آدم علیه السلام از خاک) از این رو، تمام قصد و توجّه اش به زمین است. (کنایه از این که همواره در پی تلاش و تأمین روزی است و به همین منظور بیرون از منزل به فعالیت و کسب و کار مشغول است).



باب ٢٥٥

العلّة التي من أجلها جعل الشهادة في النكاح

١- حدّثنا محمّد بن الحسن عليه السلام قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار، قال: حدّثنا إبراهيم بن هاشم، عمّن ذكره، عن درست بن أبي منصور، عن محمّد بن عطية، عن زرارة، قال: قال أبو جعفر عليه السلام: إنّما جعل الشهادة في النكاح للميراث.

باب دويست و پنجاه و پنجم

سرّ مشروعت حضور شاهد و گواه بر وقوع نكاح

حديث اول

٥٣٥

محمّد بن حسن عليه السلام از محمّد بن حسن صفّار، از ابراهيم بن هاشم، از کسی که نامش را برده، از درست بن ابی منصور، از محمّد بن عطیه، از زراره نقل کرده، وی می گوید: امام باقر عليه السلام فرمودند: حضور شاهد بر وقوع نكاح به منظور پاسداری از ارث و حفظ آن تشریع گردیده است.

باب ٢٥٦

العلّة التي من أجلها حرّم الجمع بين الأختين

١- أخبرني علي بن حاتم، قال: أخبرنا القاسم بن محمّد، قال: حدّثنا حمدان بن الحسين، عن الحسن بن الوليد، عن مروان بن دينار، قال: قلت لأبي إبراهيم عليه السلام: لأيّ علّة لا يجوز للرجل أن يجمع بين الأختين؟ فقال لتحسين الإسلام، و في سائر الأديان ترى ذلك.

سر حرمت ازدواج با دو خواهر در زمان واحد^۱

حدیث اول

۵۳۶

علی بن حاتم، از قاسم بن محمد، از حمدان بن حسین، از حسن بن ولید، از مروان بن دینار نقل کرده، وی می گوید: خدمت امام کاظم علیه السلام عرض کردم: چرا مرد نمی تواند با دو خواهر در زمان واحد ازدواج کند؟ فرمودند: برای حفظ اسلام؛ چه آن که دیگر ادیان آن را تجویز نموده اند.



مرکز تحقیقات حقوقی و پاسخگویی

۱. در قرآن کریم (سوره نساء، آیه ۲۳) آمده است: «... وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً»؛ «و نیز حرام است بر شما جمع میان دو خواهر، مگر آنچه در گذشته واقع شده؛ چرا که خداوند آمرزنده و مهربان است».

یعنی: ازدواج با دو خواهر در زمان واحد مجاز نیست، بنابراین اگر با دو خواهر یا بیشتر در زمان های مختلف و بعد از جدایی از خواهر قبلی انجام گیرد، مانعی ندارد. و از آنجا که در زمان جاهلیت جمع میان دو خواهر رایج بود، و افرادی مرتکب چنین ازدواج هایی شده بودند، قرآن بعد از جمله فوق می گوید: «إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ»؛ مگر آنچه در گذشته واقع شده. یعنی این حکم (همانند احکام دیگر) عطف به گذشته نمی شود، و کسانی که قبل از نزول این قانون، چنین ازدواجی انجام داده اند، کیفر و مجازاتی ندارند، گر چه هم اکنون باید یکی از آن دو را انتخاب کرده و دیگری را رها کنند.

شاید رمز این که اسلام از چنین ازدواجی جلوگیری کرده، این باشد که دو خواهر به حکم نسب و پیوند طبیعی نسبت به یکدیگر علاقه شدیدی دارند، ولی به هنگامی که رقیب هم شوند، طبعاً نمی توانند آن علاقه سابق را حفظ کنند، و به این ترتیب یک نوع «تضاد عاطفی» در وجود آنها پیدا می شود که برای زندگی آنها زیان بار است؛ چه آن که همواره «انگیزه محبت» و «انگیزه رقابت» آنها در حال کشمکش و مبارزه اند. (تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۴۱۷)



باب ۲۵۷

العلة التي من أجلها نهى عن تزويج المرأة على عمّتها و خالتها

۱- حدّثنا علي بن أحمد رحمه الله قال: حدّثنا محمد بن أبي عبدالله، عن محمد بن إسماعيل، عن علي بن العباس، عن عبدالرحمن بن محمد الأسدي، عن أبي أيوب الخزاز، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام قال: إنّما نهى رسول الله صلى الله عليه وآله عن تزويج المرأة على عمّتها و خالتها إجلالاً للعمة و الخالة، فإذا أذنت في ذلك فلا بأس.

باب دويست و پنجاه و هفتم

سرّ نهی شدن ازدواج مرد با زنی که عمّه یا خاله اش همسر اوست

حدیث اول

(۵۳۷)

علی بن احمد رحمه الله از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از عبدالرحمن بن محمد اسدی، از ابی ایوب خزاز، از محمد بن مسلم، از امام باقر عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: رسول خدا صلى الله عليه وآله از ازدواج با زنی که عمّه یا خاله همسر مرد است، نهی فرمودند؛ این نهی به خاطر احترام و تکریم عمّه و خاله است، در نتیجه اگر عمّه و خاله با این ازدواج مخالفتی نداشته باشند و اجازه دهند، اشکالی ندارد.^۱

۱. اگر زن انسان، عمّه یا خاله دختری است، مرد نمی تواند با آن دختر ازدواج کند، مگر با اجازه عمّه یا خاله دختر «یعنی همسر خود» باشد.

لزوم اذن عمّه و خاله برای صحت عقد با خواهرزاده و برادرزاده، از قوانین آمره است و مانند حقّ خيار نیست که قابل فسخ و یا اسقاط باشد. بنابراین، اگر ضمن عقد نکاح یا عقد لازم دیگری، شوهر با زن خود شرط نماید که حق مداخله در نکاح برادرزاده و خواهرزاده خود ندارد، این شرط صحیح



۲- اَبی‌الله قال: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ، عَنِ ابْنِ بَكِيرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: لَا تَنْكَحُ ابْنَةَ الْأَخِّ، وَلَا ابْنَةَ الْأَخْتِ عَلَى عَمَّتِهَا، وَلَا عَلَى خَالَتِهَا، وَتَنْكَحُ الْعَمَّةَ وَالْخَالَهَ عَلَى ابْنَةِ الْأَخِّ وَالْأَخْتِ بِغَيْرِ إِذْنِهِمَا.

حدیث دوم

۵۳۸

پدرم عليه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از حسن بن علی بن فضال، از محمد بن مسلم، از امام باقر عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: با زنی که دختر برادر یا دختر خواهر همسرت است (یعنی: همسرت عمه یا خاله آن زن محسوب می‌شود) ازدواج مکن، ولی با عمه یا خاله همسرت بدون اذن او نیز می‌توانی ازدواج کنی.

باب ۲۵۸

العَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا صَارَ مَهْرُ السَّنَةِ خَمْسَمِائَةَ دِرْهَمٍ

۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلُوِيَه، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مَعْبُدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنْ مَهْرِ السَّنَةِ كَيْفَ صَارَ خَمْسَمِائَةَ دِرْهَمٍ؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَوْجِبَ عَلَى نَفْسِهِ أَنْ لَا يَكْبُرَهُ مُؤْمِنٌ مِائَةَ تَكْبِيرَةٍ، وَيَحْمَدَهُ مِائَةَ تَحْمِيدَةٍ، وَيُسَبِّحُهُ مِائَةَ تَسْبِيحَةٍ، وَيَهْلَلُهُ مِائَةَ تَهْلِيلَةٍ، وَيُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ مِائَةَ مَرَّةٍ، ثُمَّ يَقُولُ: اللَّهُمَّ زَوِّجْنِي مِنَ الْحُورِ الْعِينِ إِلَّا زَوْجَهُ اللَّهُ حُورَاءَ مِنَ الْجَنَّةِ وَجَعَلَ ذَلِكَ مَهْرَهَا، فَمَنْ ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ إِلَى نَبِيِّهِ عليه السلام أَنْ يَسَنَّ مَهْرَ الْمُؤْمِنَاتِ خَمْسَمِائَةَ دِرْهَمٍ، فَفَعَلَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام.

→ نیست، ولی اگر در ضمن عقد نکاح یا عقد لازم دیگر با زن شرط کند که برادرزاده یا خواهرزاده زن را نیز بگیرد، صحیح بوده و اشکالی ندارد، و ظاهراً زن از اجازه خود که در ضمن عقد لازم داده است، حقّ عدول ندارد. (ترجمه و توضیح لمعه، از آثار مترجم، ج ۲، ص ۴۸۳)

باب دویست و پنجاه و هشتم

سرّ این که «مهر السنّه» پانصد درهم است

حدیث اول

۵۳۹

محمد بن علی ماجیلویه، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از حسین بن خالد نقل کرده، وی گفت: از امام کاظم علیه السلام درباره «مهر السنّه»^۱ پرسیدم که چگونه پانصد درهم شده است؟

حضرت فرمودند: خداوند بر خود فرض و واجب فرمود که هر گاه مؤمنی، صد بار تکبیر «الله اکبر»، صد بار تحمید «الحمد لله»، صد مرتبه تسبیح «سبحان الله»، و صد مرتبه تهلیل «لا اله الا الله»، و صد بار بر پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش صلوات فرستد، آنگاه بگوید: «خدایا از حورالعین بهشتی نصیبم گردان» مسلماً یکی از حوریان بهشتی را به تزویجش درمی آورد، و این اذکار را مهر و کابین آن قرار داده است، سپس به پیامبرش وحی فرستاد که مهریه زنان مؤمنه را پانصد درهم قرار دهد، رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز چنین کردند.

■

۲- حدّثنا الحسین بن أحمد بن إدريس، عن أبيه، عن أحمد بن محمد، عن عيسى، عن ابن أبي نصر، عن الحسين بن خالد، قال: قلت لأبي الحسن عليه السلام: جعلت فداك كيف صار مهر النساء خمسمائة درهم اثني عشر أوقية ونش؟ قال: إن الله أوجب على نفسه أن لا يكبره مؤمن مائة مرة، و يسبحه مائة مرة، و يحمّده مائة مرة، و يهلّله مائة مرة، و يصلي على محمد و آل محمد مائة مرة، ثم يقول: اللهم زوجني من الحور العين إلا

۱. مهر، یعنی صداق، کابین، مالی که مرد هنگام ازدواج برای زن به عهده می گیرد. مهر سنّت مبلغی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در کابین همسرانش مقرر داشت، و آن پانصد درهم، پنجاه دینار (سه ربع مثقالی) بوده است. (مجمع البحرین)



زَوْجَهُ اللَّهُ، فَمَنْ ثَمَّ جَعَلَ مَهْرَ النِّسَاءِ خَمْسَمِائَةَ دِرْهَمٍ. وَ أَيْمًا مُؤْمِنٍ خُطِبَ إِلَى أَخِيهِ حَرَمِهِ، فَبَذَلَ لَهُ خَمْسَمِائَةَ دِرْهَمٍ، وَ لَمْ يَزُوجْهُ فَقَدْ عَقَّه، وَ اسْتَحَقَّ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْ لَا يَزُوجْهُ حَوْرَاءَ.

حدیث دوم

۵۴۰

حسین بن احمد بن ادریس، از پدرش، از احمد بن محمد، از عیسی، از ابن ابی نصر، از حسین بن خالد نقل کرده که وی گفت: خدمت امام کاظم علیه السلام عرض کردم: قربانت کردم، چگونه مهریه زنان پانصد درهم (یعنی: دوازده اوقیه و نیم)^۱ اگر دیده است؟

حضرت فرمودند: خدای سبحان بر خود فرض و واجب نموده که هر گاه مؤمنی، صد بار تکبیر «الله اکبر»، و صد بار تحمید «الحمد لله»، و صد مرتبه تسبیح «سبحان الله»، و صد مرتبه تهلیل «لا اله الا الله»، و صد بار بر پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش درود و صلوات بفرستد، سپس بگوید: «پروردگارا! از حورالعین بهشتی نصیبم گردان» بی تردید خداوند یکی از حوریان بهشتی را به تزویجش در می آورد، از این رو مهریه زنان پانصد درهم قرار گرفته است.

هر مؤمنی که نزد برادر ایمانی خود از حرم او خواستگاری کند و پانصد درهم برای انجام این کار در نظر بگیرد، و آن برادر ایمانی از این کار امتناع کند، به طور قطع با این عمل خود آن برادر دینی را از خود آزاده، و از حوریه بهشتی محروم خواهد شد.

۱. اوقیه: وزنی معادل هفت مثقال یک دوازدهم رطل است. (غیاث اللغات)

هر اوقیه، چهل درهم است. (بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۱۹۸)

بنابراین مجموع دوازده اوقیه و نیم، پانصد درهم می شود.

باب ٢٥٩

العلة التي من أجلها

صار مهر النساء عند المخالفين أربعة آلاف درهم

١- أبي عبد الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، قال: حدثنا أحمد بن أبي عبد الله، عن السيارى، عن عمّ بن ذكره، عن حمّاد، عن حريز، عن محمد بن إسحاق، قال: قال أبو جعفر: أتدري من أين صار مهر النساء أربعة آلاف درهم؟ قلت: لا. قال: إنّ أمّ حبيبة بنت أبي سفيان كانت بالحبشة فخطبها النبي ﷺ فساق عنه النجاشي أربعة آلاف درهم، فمن ثم هؤلاء يأخذون به، فأما المهر فاثني عشر أوقية و نش.

باب دویست و پنجاه و نهم

سر این که مهریه زنان

نزد اهل تسنن چهار هزار درهم است

حديث اول

٥٤١

پدرم از سعد بن عبد الله، از احمد بن ابی عبد الله، از سیاری، از کسی که نامش را برده، از حمّاد، از حریز، از محمد بن اسحاق^۱ نقل کرده، وی می گوید: امام باقر علیه السلام فرمودند: آیا می دانی بر چه اساس مهریه زنان چهار هزار درهم شده است؟ عرض کردم: خیر.

١. محمد بن اسحاق بن یسار مدنی، جدش یسار از اسرای عین التمر بود و نخستین اسیری به شمار می آمد که از عراق به مدینه آورده شد. محمد بن اسحاق از دانشمندان و تاریخ دانان و از آگاهان به مغازی رسول خدا ﷺ بود، ولی عامی مذهب و از یاران امام باقر و امام صادق علیه السلام بوده و از آن دو بزرگوار حدیث نقل می نمود. وی به سال ۱۵۰ هـ ق در بغداد درگذشت. (معارف و معاریف، ج ۹، ص ۱۶۰)

فرمودند: اُم حبیبه^۱ دختر ابوسفیان در حبشه بود، پیامبر اکرم ﷺ از او خواستگاری کرد، نجاشی از طرف رسول خدا ﷺ چهار هزار درهم فرستاد، به همین خاطر اهل سنت آن را معیار قرار دادند، ولی «مهرالسنه» در واقع همان دوازده و نیم اوقیه «پانصد درهم» می باشد.

باب ۲۶۰

العلة التي من أجلها يجوز للرجل أن ينظر إلى امرأة يريد تزويجها

۱- أبي عبد الله عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن البزنطي، عن يونس بن يعقوب، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: الرجل يريد أن يتزوج المرأة، يجوز أن ينظر إليها؟ قال: نعم، و ترقق له الثياب، لأنه يريد أن يشتريها بأغلاثن.

باب دویست و شصتم

سرّ این که مرد می تواند - قبل از ازدواج - به همسر آینده اش نگاه کند

حدیث اول

(۵۴۲)

پدرم ﷺ از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عيسى، از بزنطی، از یونس بن یعقوب نقل کرده، وی می گوید: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا مرد می تواند -

۱. به نام «رمله» یا «آمنه» دختر ابوسفیان از جمله زنانی بود که در آغاز بعثت، اسلام آورد و به اتفاق شوهرش «عبید الله بن جحش» همراه جعفر بن ابی طالب به «حبشه» هجرت کرد. در آنجا همسرش به آئین نصاری درآمد و بعد از مدتی از دنیا رفت.

رسول خدا ﷺ پس از پایان یافتن عده اُم حبیبه به «نجاشی» پادشاه حبشه نامه نوشت که وی را جهت حضرتش خواستگاری کند، نجاشی طی تشریفات وی را به کابین رسول خدا ﷺ درآورد. در آن روز اُم حبیبه، سی و چند سال داشت. ابن ابی الحدید گفته: وی مانند برادرش با علی علیه السلام دشمن بود. او به سال ۴۴ هـ ق از دنیا رفت. (معارف و معاریف، ج ۲، ص ۴۲۲)



به زنی که قصد ازدواج با او را دارد - نگاه کند؟

فرمودند: آری، بلکه آن زن می‌تواند در این خصوص از جامه و چادر نازک استفاده کند تا همسر آینده‌اش به او نگاه کند؛ چه آن که مرد می‌خواهد او را به گرانباترین قیمت [مقصود تشکیل زندگی مشترک] خریداری کند.^۱

باب ۲۶۱

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لَامْرَأَتِهِ:

مَا أَتَيْتَنِي وَ أَنْتَ عَذْرَاءٌ، لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ حَدٌّ

۱- أَبِي بَلَلَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيِّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكِيرٍ، عَنْ زُرَّارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي رَجُلٍ قَالَ لَامْرَأَتِهِ: مَا أَتَيْتَنِي وَ أَنْتَ عَذْرَاءٌ؟ قَالَ: لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ، قَدْ تَذَهَبَ الْعَذْرَاءُ مِنْ غَيْرِ جَمَاعٍ.

۱. جمعی از مفسران در آیه شریفه (سوره احزاب، آیه ۵۲): ﴿...وَلَوْ أَغْنَيْتَكَ حُسْنُهُنَّ...﴾ این جمله را دلیل بر حکم معروفی گرفته‌اند که: در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده، و آن این که: کسی که می‌خواهد با زنی ازدواج کند می‌تواند قبلاً به او نگاه کند، نگاهی که وضع قیافه و اندام او را برای وی مشخص کند.

فلسفه این حکم این است: انسان با بصیرت کامل همسر خود را انتخاب کند و از ندامت و پشیمانیهای آینده که پیمان زناشویی را به خطر می‌افکند، جلوگیری نماید. چنان که در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: به یکی از یاران خود که می‌خواست ازدواج کند، فرمود: «أَنْظُرْ إِلَيْهَا فَإِنَّهُ أَجْدَرُ أَنْ يُؤَدِمَ بَيْتَكُمْ»؛ قبلاً به او نگاه کن که این سبب می‌شود مودّت و الفت میان شما پایدار شود.

در حدیث دیگری می‌خوانیم که امام صادق عليه السلام در پاسخ این سؤال که: آیا مرد، می‌تواند به هنگام تصمیم بر ازدواج با زنی، او را به دقت بنگرد، و به صورت و پشت سر او نگاه کند؟ فرمود: «نَعَمْ لَا بَأْسَ أَنْ يَنْظُرَ الرَّجُلُ إِلَى الْمَرْأَةِ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا إِلَى خَلْفِهَا وَ إِلَى وَجْهِهَا»؛ آری مانعی ندارد، هنگامی که مردی بخواهد با زنی ازدواج کند، به او نگاه کند، و به صورت و پشت سر او بنگرد.

البته این حکم، مخصوص مواردی است که انسان به راستی می‌خواهد درباره زنی تحقیق کند که اگر شرایط در او جمع بود، با او ازدواج کند، اما کسی که هنوز تصمیم بر ازدواج نگرفته، تنها به احتمال ازدواج، یا به عنوان تحقیقات نمی‌تواند به زنان نگاه کند. (تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۲۲)



باب دویست و شصت و یکم

سرّ این که - اگر مردی به همسرش بگوید:
وقتی پیش من آمدی باکره نبودی - حدّی بر او نخواهد بود

حدیث اول

۵۴۳

پدرم علیه السلام از عبدالله بن جعفر حمیری، از ابراهیم بن هاشم، از صفوان، از موسی بن بکیر، از زراره نقل کرده، وی گفت: از امام باقر علیه السلام درباره مردی که به همسرش گفت: وقتی با من ازدواج کردی، باکره نبودی، سؤال شد؟ حضرت فرمودند: بر مرد به خاطر گفتن این مطلب، حدّی جاری نمی شود؛ چه آن که گاه پرده بکارت بدون عمل نزدیکی از بین می رود، از این رو، سخن مرد بر نسبت ناروا دلالت ندارد تا حدّ بر او ثابت گردد.

باب ۲۶۲

علّة المهر و وجوبه علی الرجال

۱- حدّثنا علی بن أحمد علیه السلام قال: حدّثنا محمد بن أبی عبدالله، عن محمد بن إسماعیل، عن علی بن العباس، قال: حدّثنا القاسم بن الرّبيع الصّحّاف، عن محمد بن سنان أنّ أباً الحسن علی بن موسی الرّضا علیه السلام کتب إلیه فی ما کتب من جواب مسائله، قال: علّة المهر و وجوبه علی الرجال، ولا یجب علی النساء أن یعطین أزواجهنّ؟ قال: لأنّ علی الرجال مؤنة المرأة، لأنّ المرأة بایعة نفسها، و الرجل مشتری، و لا یكون البیع بلا ثمن و لا شراء بغير إعطاء الثمن، مع أنّ النساء محظورات عن التعامل و المتجر مع علل كثيرة.

باب دویست و شصت و دوم

فلسفه مشروعیت مهر، و لزوم آن بر مردان

حدیث اول

۵۴۴

علی بن احمد رحمه الله از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: امام رضا علیه السلام در جواب مسائش - از جمله این مسأله که چرا پرداخت مهر بر مردان واجب است نه بر زنان - فرمودند: سرش آن است که بر مردان تأمین زندگی و هزینه آن واجب است، زن در این ارتباط چونان فروشنده و مرد همچون مشتری به شمار می آید، و داد و ستد بدون پرداخت ثمن تحقق نمی یابد. از این گذشته، زنان از معامله و تجارت ممنوع هستند [کنایه از این که نوعاً به خانه داری و تنظیم امور منزل و مدیریت آن مشغول اند]، البته علت های دیگری نیز وجود دارد که مهر بر عهده مرد است نه زن.

[بیان یک نکته]

مهر یک پشتوانه اجتماعی برای زن:

در عصر جاهلیت نظر به این که برای زن ارزشی قائل نبودند، غالباً مهر را که حق مسلم زن بود، در اختیار اولیای آنها قرار می دادند، و آن را ملک مسلم آنها می دانستند. گاه نیز مهر یک زن را ازدواج زن دیگری قرار می دادند، به این گونه که: مثلاً برادری، خواهر خود را به ازدواج دیگری در می آورد که او هم در مقابل، خواهر خود را به ازدواج وی درآورد، و مهر این دو زن همین بود.

اسلام بر این رسوم ظالمانه خط بطلان کشیده و «مهر» را به عنوان حق مسلم به زن اختصاص داده، و در آیات قرآن کراراً مردان را به رعایت کامل این حق توصیه کرده است. البته در اسلام برای مهر، مقدار معینی تعیین نشده، و بسته به توافق طرفین - زن و



مرد است، گر چه در روایات فراوانی تأکید شده که مهر را سنگین قرار ندهند، ولی این یک حکم الزامی نیست، بلکه مستحب است.

طرح یک پرسش و پاسخ آن

مرد و زن هر دو از ازدواج و زناشویی به طور یکسان بهره می گیرند، و پیوند زناشویی پیوندی است بر اساس منافع متقابل طرفین، با این حال چه دلیلی دارد که مرد مبلغ کم یا زیادی به عنوان «مهر» به زن بپردازد؟ وانگهی آیا این موضوع به شخصیت زن لطمه نمی زند، و شکل خرید و فروش به ازدواج نمی دهد؟

در پاسخ می توان گفت: درست است مرد و زن هر دو از زندگی زناشویی به طور یکسان سود می برند، ولی نمی توان انکار کرد که در صورت جدایی زن و مرد، زن متحمل خسارت بیشتری خواهد شد زیرا: اولاً - مرد بر اساس استعداد خاص بدنی، معمولاً در اجتماع از نفوذ بیشتری برخوردار است.

ثانیاً - مردان برای انتخاب همسر مجدد، امکانات بیشتری دارند، اما امکانات زنان برای انتخاب همسر جدید کمتر است.

بنابراین، امکانات و سرمایه ای را که زن با ازدواج از دست می دهد، بیش از امکاناتی است که مرد از دست می دهد، و در حقیقت مهر چیزی است به عنوان جبران خسارت برای زن، و وسیله ای برای تأمین زندگی آینده او.

علاوه بر این، مسأله مهر معمولاً به شکل ترمزی در برابر تمایلات مرد نسبت به جدایی محسوب می شود. درست است که مهر از نظر قوانین اسلام با برقرار شدن پیمان ازدواج به ذمه مرد تعلق می گیرد، و زن حق مطالبه فوری آن را دارد، ولی چون معمولاً به صورت بدهی بر ذمه مرد می ماند، هم اندوخته ای برای آینده زن محسوب می شود، و هم پشتوانه ای برای حفظ حقوق او و از هم نپاشیدن پیمان زناشویی است. و اگر بعضی برای مهر تفسیر غلطی کرده اند و آن را یک نوع «بهای زن» پنداشته اند

ارتباطی به قوانین اسلام ندارد؛ زیرا در اسلام مهر به هیچ وجه جنبه بها و قیمت کالا ندارد، و بهترین دلیل آن همان صیغه عقد ازدواج است که در آن به طور رسمی مرد و زن به عنوان دو رکن اساسی پیمان ازدواج به حساب آمده‌اند.

به همین دلیل اگر در صیغه عقد، اسمی از مهر نبرند، عقد باطل نیست، در حالی که اگر در خرید و فروش معاملات، اسمی از قیمت برده نشود، مسلماً باطل خواهد بود. بنابراین، «مهر» جنبه «جبران خسارت» و «پشتوانه برای احترام به حقوق زن» دارد.^۱

باب ۲۶۳

العلة التي من أجلها يكره أن يكون المهر أقل من عشرة دراهم

۱- أبي عبد الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، قال: حدثنا أحمد بن أبي عبد الله، عن أبيه، عن وهب بن وهب، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آبائه عليه السلام قال علي عليه السلام: إني لا كره أن يكون المهر أقل من عشرة دراهم لئلا يشبه مهر البغي.

قال محمد بن علي مؤلف هذا الكتاب: جاء هذا الحديث هكذا فأوردته في هذا المكان لما فيه من ذكر العلة، والذي اعتمده و أفتي به أن المهر هو ما تراضيا عليه ما كان، و لو تمثال سكرة.

باب دویست و شصت و سوّم

سرّ این که مکروه است مهر کمتر از ده درهم باشد

حدیث اول

۵۴۵

پدرم عليه السلام از سعد بن عبد الله، از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش، از وهب بن وهب، از



امام باقر، از پدرش، از نیاکانش علیه السلام نقل نموده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: دوست ندارم که کمتر از ده درهم را به عنوان مهر قرار دهند، تا این که به مهر زن آلوده و ناپاکدامن شباهت پیدا نکند.

جناب مصنف می فرماید: حدیث یاد شده به همان صورتی که نقل شده در این باب مطرح گردیده، و به جهت ذکر علت آن را در اینجا عنوان کردم، ولی چیزی که بر اساس آن بتوان فتوا داد و مستند فقهی قرار گیرد، آن است که: «مهر» هر چیزی است که زن و مرد نسبت به آن با هم به توافق رسیده باشند، گر چه نماد و نقشی از یک کاسه سفالی باشد.^۱



۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ صفوان بن يحيى، عن ابن مسكان، عن أبي أيوب الخراساني، عن محمد بن مسلم، عن أبي عبد الله علیه السلام قال: قلت: أدنى ما يجزي من المهر؟ قال: تمثال من سكرة.



حدیث دوم



(۵۴۶)

محمد بن حسن علیه السلام از محمد بن حسن صفار، از یعقوب بن یزید، از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از ابی ایوب خراسانی، از محمد بن مسلم نقل کرده که وی

۱. واژه «سُكْرَة» که در متن حدیث آمده به معنای: کاسه، کاسه سفالی، پیاله، ظرفی که در آن خوراک بریزند، سکوره هم نامیده می شود، و به عربی «سُكْرُجَه» هم خوانده می شود. واژه تمثال به معنای صورت نقاشی شده، تصویر شخص که بر کاغذ نگاشته شده باشد، تندیس، مجسمه و پیکر. شاید مقصود از «تمثال سكرة» در روایت یاد شده، کاسه سفالی قدیمی باشد که نقاشی شده است.

در مورد مقدار «مهر» باید گفت: هر چه از عین یا منفعت که مالیت داشته و قابل تملک باشد، مهر قرار دادن آن صحیح است و مقدار مهریه از نظر کمی و زیادی، محدودیتی ندارد، تنها از ناحیه اندک بودن، باید چیزی باشد که مالیت داشته و قابل تملک باشد. (ترجمه و توضیح لمعه، از آثار مترجم، ج ۲،



گفت: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: کمترین مقداری که جایز است به عنوان مهر قرار گیرد، چیست؟

حضرت فرمودند: نقشی بر جای مانده از یک کاسه و پیاله سفالین.

باب ۲۶۴

العلة التي من أجلها إذا زنى الرجل قبل الدخول بأهله فرّق بينهما

۱- أبي عليه السلام قال: حدّثنا محمد بن يحيى و أحمد بن إدريس، عن أحمد بن محمد بن يحيى الخزاز، عن طلحة بن زيد، عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليه السلام قال: قرأت في كتاب علي عليه السلام أن الرجل إذا تزوّج بالمرأة، فزنى قبل أن يدخل بها لم تحلّ له، لأنّه زان و يفرّق بينهما، و يعطيها نصف الصداق.

قال مؤلف هذا الكتاب: جاء هذا الحديث هكذا فأوردته لما فيه من العلة، و الذي أفتى به و اعتمد عليه في هذا المعنى ما حدّثني به محمد بن الحسن عليه السلام عن محمد بن الحسن الصفّار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن ابن أبي عمير و فضالة بن أيوب، عن رفاعه، قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الرجل يزني قبل أن يدخل بأهله أيرجم؟ قال: لا. قلت: يفرّق بينهما إذا زنى قبل أن يدخل بها؟ قال: لا. و زاد فيه ابن أبي عمير: و لا يحصن بالأمة.

باب دویست و شصت و چهارم

سرّ این که اگر مردی پیش از نزدیکی با همسرش زنا کند،
بین او و همسرش جدایی می اندازند

حدیث اول

۵۴۷

۷۱۸

پدرم علیه السلام از محمد بن یحیی، و احمد بن ادريس، از احمد بن محمد بن یحیی خزاز،

از طلحة بن زید، از امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش نقل کرده که آن حضرت فرمود: در کتاب علی علیه السلام خواندم: هرگاه مردی با زنی ازدواج کند، و پیش از نزدیکی با آن زن، با زنی دیگر زنا کند، زنی که به ازدواج او درآمده، بر او حلال نیست؛ زیرا وی زناکار است، و باید بینشان جدایی اندازند، و مرد در این فرض، باید نیمی از مهر را به زن پرداخت کند. جناب مصنف می فرماید: حدیث مزبور به همین صورت که روایت شد، نقل گردید و به جهت ذکر علت آن را در این باب عنوان نمودم، ولی آنچه مورد اعتماد من بوده و بر اساس آن فتوی می دهم و به عنوان یک مستند فقهی، ملاک قرار می گیرد مفاد حدیثی است که اینک نقل می کنم:

محمد بن حسن علیه السلام از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، و فضالة بن ایوب، از رفاعه^۱ نقل کرده که وی گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی پیش از آن که با همسرش نزدیکی کند، مرتکب زنا شده، آیا سنگسار می شود؟

فرمودند: خیر.

عرض کردم: آیا در این فرض، بین او و همسرش جدایی می اندازند؟

فرمودند: خیر.

البته جناب ابن ابی عمیر، در دنبال حدیث اضافه کرد و گفت: احصان^۲ با داشتن کنیز تحقق نمی یابد.

۱. رفاعه بن موسی نخاس اسدی از راویان کاملاً مورد اعتماد بوده و به هیچ فرقه جز مذهب حقه امامیه نگرائیده است. وی از امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام حدیث نقل می کرد، کتابی منظم در باب فرائض داشته که «صالح بن خالد محاملی» و «ابن فضال» و «ابن ابی عمیر» آن را نقل نموده اند. (معارف و معاریف، ج ۵، ص ۶۸۳)

۲. هشت شرط برای تحقق «احصان» لازم است و «زانی» اگر دارای همه این شرائط باشد، مرتکب زنای محصنه شده است:



باب ۲۶۵

العلة التي من أجلها إذا زنت المرأة قبل دخول الزوج بها فَرَّقَ بينهما، و لم يكن لها صداق

۱- أبي عبد الله قال: حدثنا أحمد بن إدريس، عن عبد الله بن محمد بن عيسى، عن أبيه، عن عبد الله بن المغيرة، عن إسماعيل بن أبي زياد، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن علي بن أبي طالب في المرأة إذا زنت قبل أن يدخل بها؟ قال: يفرق بينهما، و لا صداق لها، لأنَّ الحدث كان من قبلها.

باب دویست و شصت و پنجم

سرّ این که اگر زنی پیش از نزدیکی نمودن شوهرش با او، مرتکب زنا شود، بین او و شوهرش جدایی می‌اندازند، و استحقاق مهر ندارد

حدیث اول

(۵۴۸)

پدرم علیه السلام از احمد بن ادريس، از عبد الله بن محمد بن عيسى، از پدرش، از عبد الله بن

→ ۱- دخول موجب غسل تحقق یابد.

۲- بالغ باشد.

۳- عاقل باشد.

۴- آزاد باشد.

۵- از جلو نزدیکی کرده باشد.

۶- به عقد دائمی، یا ملک یمین ازدواج کرده باشد، بنابراین با نزدیکی کردن، به شبهه و متعه، احصان تحقق نمی‌یابد.

۷- برای او رسیدن به زن خود، و کامجویی از وی در آغاز و پایان روز ممکن باشد، در غیر این صورت احصان تحقق نمی‌یابد.

۸- علم به نزدیکی با زن خود، حاصل گردد و این علم با اقرار کردن خود مرد، یا اقامه پینه بر آن شکل می‌گیرد. (ترجمه و توضیح لمعه، ج ۳، ص ۳۰۵، از آثار مترجم)



مغیره، از اسماعیل بن ابی زیاد، از امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش نقل کرده: از امیر مؤمنان علیه السلام درباره زنی که قبل از نزدیکی نمودن شوهرش با او، مرتکب زنا شده است، حضرت فرمودند: در این فرض، میان او و شوهرش جدایی می‌اندازند، و مهری به زن تعلق نمی‌گیرد، چه آن که این عمل از ناحیه او سر زده است.

باب ۲۶۶

العلة التي من أجلها يجوز أن يتزوج
في الشكّاء، و لا يجوز أن يتزوجوا

۱- ابي عليه السلام قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أيوب بن نوح، عن صفوان، عن موسى بن بكير، عن زرارة، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: تزوّجوا في الشكّاء، و لا تزوّجوه، لأنّ المرأة تأخذ من أدب زوجها و يقهرها على دينه.

باب دویست و شصت و ششم

سرّ این که جایز است با زن شکاک ازدواج نمود،
ولی جایز نیست به مرد شکاک زن داد

حدیث اول

۵۴۹

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از ایوب بن نوح، از صفوان، از موسی بن بکیر، از زراره، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: با زنان شکاک^۱ ازدواج

۱. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «عَلَيْكَ بِلُزُومِ الْيَقِينِ وَ تَجَنُّبِ الشَّكِّ فَلَيْسَ لِلْمَرْءِ شَيْءٌ أَهْلَكَ لِذِيْنِهِ مِنْ غَلَبَةِ الشَّكِّ عَلَى يَقِينِهِ: بر تو باد که ملازم یقین باشی و از شک دوری گزینی، زیرا هیچ چیزی نابودکننده تر برای دین انسان از چیره شدن شک بر یقینش وجود ندارد. (غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۸۳)



کنید، ولی زنان را به ازدواج مردان شکاک در نیاورید؛ چه آن که زن [نوعاً از شوهر خود پیروی می کند، و بر این اساس اگر از اعتقادات درست و مبانی دینی صحیح برخوردار باشد، بالطبع زن با الگوبرداری مناسب تحت تأثیر دین] و ادب شوهرش قرار خواهد گرفت و از این حالت [شک و دودلی نسبت به عقاید خود] دست خواهد شست.

باب ۲۶۷

العلّة التي من أجلها لا يجوز أن يجامع الرجل و في البيت صبي

۱- حدثنا محمد بن الحسن عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن محمد، عن أبيه، عن القاسم بن محمد الجوهري، عن إسحاق بن إبراهيم، عن حنان بن سدير، عن أبيه، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لا يجامع الرجل امرأته، و لا جاريتها و في البيت صبي فإنّ ذلك يورثه الزنا.

باب دویست و شصت و هفتم

سرّ این که نزدیکی مرد با زن جایز نیست، هر گاه پسر بچه‌ای در اطاق باشد

حدیث اول

۵۵۰

محمد بن حسن عليه السلام از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد، از پدرش، از

→ امام باقر عليه السلام فرمود: «لَا يَنْفَعُ مَعَ الشُّكِّ وَ الْجُحُودِ عَمَلٌ؛ هیچ عملی همراه شک و انکار سودمند نیست». (وافی ص ۳۰۶)

امیر مؤمنان عليه السلام صدای مردی را از حروراء شنید که نماز شب می خواند و قرآن تلاوت می کرد، فرمود: خوابیدن همراه با یقین، برتر از نماز گزاردن با شک و تردید است. (نهج البلاغه، حکمت ۹۷)
[حروراء، دهکده‌ای نزدیک کوفه که گروه منحرف خوارج آنجا را برای پیکار با امام عليه السلام انتخاب کرده بودند، و آن شخص «غروة بن ادنه» بود که در جنگ نهروان کشته شد.]



قاسم بن محمد جوهری، از اسحاق بن ابراهیم، از حنان بن سدید، از پدرش نقل کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: اگر پسر بچه [یا کودکی] در اطاق هست، مرد با همسر یا کنیزش نزدیکی نکند؛ چه آن که این عمل موجب می گردد تا در آینده آن پسر بچه، به زنا و ناپاکدامنی دست یازد.

باب ۲۶۸

علة استبراء الجوارى

۱- أبی الله علیه السلام قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، قال: حدّثنا محمد بن الحسن، عن موسى بن سعدان، عن عبدالله بن القاسم، عن عبدالله بن سنان، قال: قلت لأبی عبدالله: اشتریت الجارية من الرجل المأمون، فيخبرني أنّه لم يمسّها منذ طمّثت عنده و طهرت؟ قال: ليس بجائز لك أن تأتيها حتى تستبرئها بحیضة، ولكن يجوز لك ما دون الفرج. إنّ الذين يشترّون الإماء ثمّ یأتونهن قبل أن يستبرؤهن فأولئك الزناة بأموالهم.

باب دویست و شصت و هشتم

سرّ استبراء نمودن کنیزان

حدیث اول

(۵۵۱)

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از محمد بن حسن، از موسی بن سعدان، از عبدالله بن قاسم، از عبدالله بن سنان نقل کرده، وی گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: کنیزی از یکی از دوستانم که مورد اطمینان و وثوق من است خریداری کردم، اگر وی خبر دهد که

۱. استبراء کنیز بدین صورت است که اگر کسی بخواهد کنیز خود را بفروشد باید صبر کند که یکبار حیض ببیند، یا پیش از فروش چهل و پنج روز با او نزدیکی نکند. (معارف و معاریف، ج ۲، ص ۱۲۸)



از زمان حیض دیدن و پاک شدن کنیز با او تماسی نداشته، آیا می توانم با او نزدیکی کنم؟ حضرت فرمودند: قبل از استبراء (یک بار حیض شدن کنیز) نمی توانی با وی نزدیکی کنی، ولی کامجویی از وی اشکالی ندارد. و سرّ این حکم آن است: کسانی که کنیز می خرند و پیش از استبراء نمودن با آنها نزدیکی می کنند، در واقع به چیزی که متعلق به خودشان است و از اموالشان محسوب می شود، زنا کرده اند.

باب ۲۶۹

العلة التي من أجلها إذا كان للرجل امرأتين
كان جائزاً له أن يفضل إحداهما على الأخرى

۱- أبي الله قال: حدثنا أحمد بن إدريس، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى، عن أبيه، عن صفوان بن يحيى، عن عبد الله بن مسكان، عن الحسن بن زياد، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل له امرأتان، إحداهما أحب إليه من الأخرى، أله أن يفضلها بشيء؟ قال: نعم. له أن يأتيها ثلاث ليال، و الأخرى ليلة، لأنّ له أن يتزوج أربع نسوة فليته يجعلها حيث يشاء.

باب دویست و شصت و نهم

سرّ این که مرد دارای دو زن، می تواند یکی را بر دیگری برتری دهد

حدیث اول

۵۵۲

پدرم از احمد بن ادريس، از احمد بن محمد بن عيسى، از پدرش، از صفوان بن يحيى، از عبد الله بن مسكان، از حسن بن زياد نقل کرده، وی می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی دارای دو همسر است و یکی از آن دو نزدش محبوب تر است، آیا می تواند [در محبت قلبی] او را بر دیگری برتری دهد؟



حضرت فرمودند: آری، وی می تواند سه شب را نزد همان زن [که نزدش محبوب تر است] سپری کند، و یک شب را نزد همسر دیگرش برود؛ چه آن که مرد می تواند چهار همسر دائمی اختیار کند و هر شب را به یکی از آنها اختصاص دهد.



۲- و بهذا الإسناد، عن الحسن بن زیاد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: للرجل أن يفضل بعض نسائه على بعض، ما لم يكن نسائه أربع.

حدیث دوم

۵۵۳

و با همین اسناد، از حسن بن زیاد، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: مرد می تواند برخی از همسرانش را بر برخی دیگر برتری و امتیاز دهد، مشروط بر این که چهار همسر دائمی نداشته باشد؛ چه آن که در این صورت حق برتری و امتیاز نداشته و باید شب ها را به صورت مساوی تقسیم کند.



۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَقَبَةَ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ امْرَأَتَانِ، أَلَهُ أَنْ يُفْضَلَ إِحْدَاهُمَا بَثْلَثَ لَيَالٍ؟ قَالَ: نَعَمْ.

حدیث سوم

۵۵۴

محمد بن حسن عليه السلام از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد، از حسن بن علی بن فضال، از علی بن عقیبه، از شخصی، از امام صادق عليه السلام درباره مردی که دو همسر دارد، سؤال می کند که: آیا می تواند یکی از آن دو را بر دیگری برتری دهد به این معنا که سه شب در کنار همان زن [که نزدش برتری دارد] سپری کند، و یک شب نزد همسر دیگرش برود؟

حضرت فرمودند: آری.

باب ٢٧٠

العلة التي من أجلها لا يجوز للأسير
أن يتزوج مادام في أيدي المشركين

١- أبي عبد الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن القاسم بن محمد، عن سليمان بن داود، عن عيسى بن يونس، عن الأوزاعي، عن الزهري، عن علي بن الحسين عليه السلام قال: لا يحل للأسير أن يتزوج مادام في أيدي المشركين، مخافة أن يولد له فيبقى ولده كافراً في أيديهم.

باب دويست و هفتادم

سرّ این که ازدواج اسیر تا زمانی که در دست مشرکان گرفتار است، جایز نیست

حدیث اول

۵۵۵

پدرم عليه السلام از سعد بن عبد الله، از قاسم بن محمد، از سليمان بن داود، از عيسى بن يونس، از اوزاعي، از زهري، از امام سيد الساجدين زين العابدين عليه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: برای اسیر جایز نیست تا زمانی که در دست مشرکان گرفتار هست ازدواج کند؛ زیرا بیم آن وجود دارد که صاحب فرزند گردد، آنگاه فرزندش در دست مشرکان به حالت کفر و شرک پرورش یابد.

باب ٢٧١

العلة التي من أجلها أحل للرجل أن يتزوج أربع نسوة، ولم يحل
له أكثر من ذلك، والعلة التي من أجلها لا يجوز أن تتزوج المرأة
إلا زوجاً واحداً، والعلة التي من أجلها يتزوج العبد باثنتين

٧٢٦

١- حدثنا علي بن أحمد، قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله، عن محمد بن إسماعيل،



عن علي بن العباس، قال: حدّثنا القاسم بن الربيع الصحّاف، عن محمّد بن سنان أنّ الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله: علّة تزويج الرّجل أربع نسوة و تحریم أن تتزوّج المرأة أكثر من واحد، لأنّ الرجال إذا تزوّج أربع نسوة كان الولد منسوباً إليه، و المرثة لو كان لها زوجان، أو أكثر من ذلك لم يعرف الولد لمن هو، إذ هم مشتركون في نكاحها، و في ذلك فساد الأنساب و المواريث و المعارف.

قال محمّد بن سنان: و من علل النساء الحراير و تحليل أربع نسوة لرجل واحد، لأنهنّ أكثر من الرجال فلما نظر - والله أعلم - لقول الله تعالى: ﴿فانكحوا ما طاب لكم من النساء مثنى و ثلاث و رباع﴾ فذلك تقدير قدره الله تعالى ليتسع فيه الغني و الفقير، فيتزوّج الرجل على قدر طاقته، ثم وسّع في ملك اليمين و لم يجعل فيه حدّاً، لأنهنّ مال و جلب فهو يسع أن يجمعوا من الأموال. و علّة تزويج العبد اثنتين لا أكثر، إنّه نصف رجل حرّ في الطلاق و النكاح، لا يملك نفسه و لا له مال، إنّما ينفق عليه مولاه و ليكون ذلك فرقاً بينه و بين الحرّ، و ليكون أقلّ لاشتغاله عن خدمة موالیه.

باب دویست و هفتاد و یکم

سرّ این که مرد می تواند چهار زن بگیرد و بیش از آن جایز نیست،
و سرّ این که زن بیش از یک شوهر نمی گیرد،
و سرّ این که برده می تواند دو همسر بگیرد

حدیث اوّل

۵۵۶

علی بن احمد، از محمّد بن ابی عبدالله، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت: امام رضا علیه السلام در جواب مسائله مرقوم فرمودند: علّت این که مرد می تواند چهار زن [و همسر دائمی]



اختیار کند، ولی بر زن حرام است که بیش از یک شوهر انتخاب نماید، آن است که: اگر مرد دارای چهار همسر باشد از هر یک فرزندی متولد شود، این فرزند منسوب به مرد است، اما اگر زن دو همسر یا بیشتر داشته باشد و از زن فرزندی متولد گردد، مشخص نیست که فرزند از کدام شوهر است، و این امر موجب تباهی نسب و فساد میراث و از بین رفتن اصول و معارف دینی است.^۱

محمد بن سنان می گوید: یکی از اسرار حلال بودن انتخاب چهار زن برای یک مرد، آن است که تعداد زنان از مردان بیشتر است، چنان که خداوند می فرماید: ﴿... فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ...﴾: «با زنانی که برای شما حلال هستند ازدواج نمائید، دو یا سه یا چهار همسر».^۲

در مسأله تعدد ازدواج مردان، خدای سبحان غنی و فقیر را در توسعه قرار داده و می فرماید: مرد می تواند به مقدار توان و طاقتش به این امر مبادرت ورزد، البته حد آن تا چهار زن دائمی است نه بیشتر از آن، ولی در خریدن کنیز توسعه بیشتری داده و حدی برای آن در نظر نگرفته؛ چه آن که کنیز، از اموال شمرده می شود و جلب ثروت است و مرد می تواند هر مقدار از مال که بخواهد، جمع کند.

و سرّ این که برده و عبد تنها می تواند با دو زن ازدواج کند این است که: وی در باب

۱. تعدد همسر در مورد مردان هیچ گونه مشکل اجتماعی و حقوقی ایجاد نمی کند، در حالی که درباره زنان، اگر فرضاً دو همسر انتخاب کنند، مشکلات روانی به وجود خواهد آمد که ساده ترین آنها مسأله مجهول بودن نسب فرزند است که معلوم نیست، مربوط به کدام یک از دو همسر می باشد، و مسلماً چنین فرزندی مورد حمایت هیچ یک از مردان قرار نخواهد گرفت.

و حتی بعضی از دانشمندان معتقدند: فرزندی که پدر او مجهول باشد، کمتر مورد علاقه مادر قرار خواهد گرفت، و به این ترتیب چنین فرزندی از نظر عاطفی در محرومیت مطلق قرار می گیرند و از نظر حقوقی نیز وضعشان کاملاً مبهم است. روی این جهات، تعدد همسر برای زنان، نمی تواند منطقی بوده باشد، در حالی که در مورد مردان، با توجه به شرائط آن، هم منطقی و هم عملی است. (تفسیر

نمونه، ج ۳، ص ۲۳۳)

۲. سوره نساء، آیه ۳.

طلاق و ازدواج از نظر شرع مقدّس، نصف مرد آزاد محسوب می‌شود، مرد آزاد می‌تواند چهار زن دائمی اختیار کند، ولی برده و عبد تنها می‌تواند دو همسر دائمی داشته باشد. وی نه مالک خود بوده و نه مالی دارد، بلکه هزینه او بر عهده مولایش می‌باشد، و دلیل دیگرش آن است که این حکم برای بنده قرار داده شد، تا بین او و شخص آزاد، امتیاز باشد. و جهت دیگرش آن است که همسران او باید از همسران مرد آزاد کمتر باشد؛ زیرا در غیر این صورت از خدمت نمودن به مولای خود باز می‌ماند.

باب ۲۷۲

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى
الْغَيْرَةَ لِلرِّجَالِ وَلَمْ يَجْعَلْهَا لِلنِّسَاءِ

۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ الْفَضْلِ، عَنْ سَعْدِ الْجَلَّابِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَجْعَلِ الْغَيْرَةَ لِلنِّسَاءِ، إِنَّمَا تَغَارُ الْمُنْكَرَاتُ مِنْهُنَّ، فَأَمَّا الْمُؤْمِنَاتُ فَلَا، وَ إِنَّمَا جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى الْغَيْرَةَ لِلرِّجَالِ، لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ أَحَلَّ لَهُ أَرْبَعًا، وَ مَا مَلَكَتْ يَمِينُهُ، وَ لَمْ يَجْعَلِ لِلْمَرْأَةِ إِلَّا زَوْجَهَا وَحْدَهُ، فَإِنْ بَغَتْ مَعَهُ غَيْرَهُ كَانَتْ زَانِيَةً.

باب دویست و هفتاد و دوم

سرّ این که خدای سبحان غیرت را برای مردان قرار داد نه برای زنان

حدیث اوّل

۵۵۷

محمّد بن حسن، از محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از محمد بن فضل، از سعد جلاب، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: خدای سبحان برای زنان غیرت را قرار نداده است، تنها برخی از کارهای

ناپسند از آنان سر می‌زند، ولی زنان مؤمن این گونه نیستند. خداوند غیرت را برای مردان قرار داده^۱؛ چه آن که برای مردان، ازدواج با چهار زن دائمی را حلال نموده و همچنین تملک کنیزان را برای آنان مباح قرار داده، در حالی که برای زن تنها داشتن یک شوهر را جایز و حلال دانسته و چنانچه با داشتن شوهر، به ناپاکدامنی دست یازد، زناکار محسوب می‌گردد.

باب ۲۷۳

علة خلق شعر المولود

۱- حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلَ مَا الْعِلَّةُ فِي خَلْقِ رَأْسِ الْمَوْلُودِ؟ قَالَ: تَطْهِيرُ مَنْ شَعَرِ الرَّحِمِ.

باب دویست و هفتاد و سوم

فلسفه سر تراشیدن موی نوزاد

حدیث اول

۵۵۸

پدرم عليه السلام از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن یحیی بن عمران اشعری، از عباس

۱. امیر مؤمنان عليه السلام فرمود: «غَيْرَةُ الرَّجُلِ إِيْمَانٌ، غَيْرَةُ الْمَرْءِ عُدْوَانٌ؛ غیرت مرد ایمان است، و غیرت زن دشمنی است». (ناسخ التواریخ، ج ۶، ص ۲۶۷)

امام صادق عليه السلام فرمود: همانا مرد در خانه خود نیازمند به داشتن سه خصلت است گرچه در طبیعت و سرشت او نباشد: معاشرت خوب، گشایش در زندگی، و غیرت به منظور حفظ ناموس. (سفينة البحار، ج ۲، ص ۳۳۸)

ابن عباس می‌گوید: همانا موسی عليه السلام مرد غیرتمندی بود و با رفیقان همسفر و دوست همراه نمی‌شد تا همسرش دیده شود. (سفينة البحار، ج ۲، ص ۳۳۸)



بن معروف، از صفوان بن یحیی، از کسی که حدیث را برایش نقل کرده، از امام صادق علیه السلام پرسید: علت تراشیدن موی سر نوزاد چیست؟
فرمودند: جهتش پاک نمودن سر نوزاد، از موی رحم است.

باب ۲۷۴

عَلَّةُ الْخَتَانِ

۱- حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رضی الله عنه قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى وَ مُحَمَّدَ بْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ جَمِيعاً، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ قَزْعَةَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ مِنْ قَبْلُنَا يَقُولُونَ: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلَ الرَّحْمَنِ خَتَنَ نَفْسَهُ بِقُدُومِ عَلِيٍّ دَنْ؟ فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ لَيْسَ كَمَا يَقُولُونَ كَذَّبُوا عَلِيَّ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ: صِفْ لِي ذَلِكَ.

فَقَالَ: إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ عليهم السلام كَانَتْ تَسْقُطُ عَنْهُمْ غُلْفَتُهُمْ مَعَ سِرِّهِمْ يَوْمَ السَّابِعِ، فَلَمَّا وَلَدَ إِبْرَاهِيمُ إِسْمَاعِيلَ مِنْ هَاجِرَ عَيَّرَتْهَا سَارَةُ بِمَا تَعَيَّرَ بِهِ الْإِمَاءُ، فَقَالَ: فَبَكَتْ هَاجِرَ وَ اشْتَدَّ ذَلِكَ عَلَيْهَا، فَلَمَّا رَأَاهَا إِسْمَاعِيلُ تَبْكِي بَكَى لِبَكَائِهَا، قَالَ: فَدَخَلَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام فَقَالَ: مَا يَبْكِيكَ يَا إِسْمَاعِيلُ؟ فَقَالَ: إِنَّ سَارَةَ عَيَّرَتْ أُمِّي بِكَذَا وَ كَذَا، فَبَكَتْ فَبَكَيْتُ لِبَكَائِهَا. فَقَامَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام إِلَى مَصْلَاهُ، فَنَاجَى رَبَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِيهِ، وَ سَأَلَهُ أَنْ يُلْقِيَ ذَلِكَ عَنْ هَاجِرَ، قَالَ: فَأَلْقَاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَنْهَا، فَلَمَّا وَلَدَتْ سَارَةُ إِسْحَاقَ وَ كَانَ يَوْمَ السَّابِعِ سَقَطَتْ مِنْ إِسْحَاقَ سِرَّتُهُ وَ لَمْ تَسْقُطْ غُلْفَتُهُ، قَالَ: فَجَزَعَتْ مِنْ ذَلِكَ سَارَةُ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهَا إِبْرَاهِيمُ عليه السلام قَالَتْ: يَا إِبْرَاهِيمُ! مَا هَذَا الْحَادِثُ الَّذِي قَدْ حَدَثَ فِي آلِ إِبْرَاهِيمَ وَ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ؟!

هذا إِبْنُكَ إِسْحَاقُ، قَدْ سَقَطَتْ عَنْهُ سِرَّتُهُ، وَ لَمْ تَسْقُطْ عَنْهُ غُلْفَتُهُ! فَقَامَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام إِلَى مَصْلَاهُ، فَنَاجَى رَبَّهُ عَزَّوَجَلَّ، قَالَ: يَا رَبِّ! مَا هَذَا الْحَادِثُ الَّذِي قَدْ حَدَثَ فِي آلِ إِبْرَاهِيمَ

و أولاد الأنبياء؟ هذا إسحاق ابني قد سقطت سرّته، و لم تسقط عنه غلفته، قال: فأوحى الله عزّ وجلّ أن يا إبراهيم! هذا لما عيّرت سارة هاجر، فأليت أن لا أسقط ذلك عن أحد من أولاد الأنبياء بعد تعييرها لهاجر، فاختن إسحاق بالحديد و أذقه حرّ الحديد، قال: فختن إبراهيم ﷺ إسحاق بحديد، فجرت السنّة بالختان في الناس بعد ذلك.

باب دویست و هفتاد و چهارم

فلسفه ختان

حدیث اول

۵۵۹

محمد بن موسی بن متوکل ﷺ از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن حسین بن ابی خطاب، از حسن بن محبوب، از محمد بن قزعه نقل کرده، وی گفت: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: گروهی می گویند: ابراهیم علیه السلام خود را با تیشه ای بر سر خُم بزرگی ختنه نمود؟ حضرت فرمودند: سبحان الله! این گونه نیست که می گویند، آنها بر ابراهیم علیه السلام دروغ بسته اند. عرض کردم: شما آن را بیان فرمایید که تا از حقیقت امر آگاه شوم. فرمودند: پیامبران غلاف آلتشان در روز هفتم ولادتشان می افتد چنان که نافشان می افتد. زمانی که خدای سبحان، از هاجر اسماعیل را به حضرت ابراهیم علیه السلام عنایت کرد، ساره که همسر حرّ و آزاده حضرت ابراهیم بود، هاجر را به عنوان یک کنیز مورد سرزنش و ملامت قرار داد، هاجر از این سرزنش، سخت اندوهناک شد و گریست، اسماعیل که حال مادر را این گونه دید، او نیز گریه کرد، حضرت ابراهیم علیه السلام با دیدن این صحنه فرمود: پسر! چرا گریه می کنی؟ اسماعیل عرض کرد: ساره، مادرم را این چنین ناراحت کرده و او را مورد ملامت قرار داده، او از این وضع اندوهناک گشته و گریسته، من نیز از ناراحتی مادرم گریستم.



حضرت ابراهیم علیه السلام به محلّ عبادت خود رفت، در آنجا با خدای سبحان به مناجات پرداخت و از خداوند خواست تا موضع تند ساره را نسبت به هاجر تغییر دهد. خداوند نیز دعای ابراهیم علیه السلام را اجابت کرد و ساره را از این حالت تغییر داد. پس از آن که اسحاق از ساره متولد گردید، در روز هفتم ولادت اسحاق، نافش افتاد، ولی غلاف آتش نیفتاد، ساره از این حالت سخت مضطرب و نگران شد، و به حضرت ابراهیم علیه السلام عرض کرد: این چه اتفاقی است که در آل ابراهیم و خاندان او واقع شده است! اسحاق فرزند تو است، نافش افتاده ولی غلاف آتش نیفتاده است؟

ابراهیم علیه السلام به محلّ عبادت خود رفت، در آنجا با خدای خود به راز و نیاز پرداخت و عرض کرد: پروردگارا! این چه حادثه‌ای است که در دودمان ابراهیم و فرزندان پیامبران رخ داده است؟ خداوند، به حضرت ابراهیم علیه السلام وحی نمود که ای ابراهیم! این حادثه و اتفاق به خاطر ملامت و سرزنشی بود که ساره نسبت به هاجر انجام داده بود. من سوگند یاد کرده‌ام که پس از این، فرزندان ذکور پیامبران با همین حالت باشند، بنابراین با آهن اسحاق را ختنه کن و حرارت و سوزش آهن را به او بچشان. ابراهیم علیه السلام نیز با وسیله آهنین اسحاق را ختنه کرد، از آن به بعد این عمل بین مردم سنت شد.



۲- أبي بن حبه قال: حدثنا علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير، عن معاوية بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول سارة: اللهم لا تؤاخذني بما صنعت بهاجر، إنها كانت خففتها فجرت السنة بذلك.



پدرم علیه السلام از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از معاویه بن عمار، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: ساره پس از آن که هاجر را مورد



ملامت و سرزنش قرار داده بود، به درگاه خداوند عرض کرد: «خدایا! آنچه نسبت به
هاجر انجام داده‌ام مرا مورد بازخواست قرار مده!».

در این سخن، ساره برای هاجر فروتنی کرد و در واقع عذرخواهی نمود. و پس از
آن، این نوع از فروتنی و عذرخواهی سنت شد. [یعنی انسان اگر نسبت به کسی اشتباه
یا لغزشی نموده، با عذرخواهی و فروتنی در برابر وی می‌تواند، از لغزش و اشتباه
خویش جلوگیری کند].

باب ۲۷۵

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا لَا يَقَعُ الطَّلَاقُ إِلَّا عَلَى الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ

۱- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ، قَالَ: حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا
تَمِيمُ بْنُ بَهْلُولٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: لَا
يَقَعُ الطَّلَاقُ إِلَّا عَلَى الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ، لِأَنَّهُ حَدٌّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: ﴿إِذَا طَلَّقْتُمُ
النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ﴾ وَ يَقُولُ: ﴿وَ أَشْهَدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ﴾ وَ
يَقُولُ: ﴿وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾ وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله رَدَّ
طَلَّاقَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍ، لِأَنَّهُ كَانَ خِلَافًا لِلْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ.

باب دویست و هفتاد و پنجم

سرّ این که طلاق بر اساس کتاب و سنت واقع می‌شود

حدیث اول

۵۶۱

احمد بن حسن قطّان، از بکر بن عبدالله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از
اسماعیل بن فضل هاشمی، نقل کرده، وی می‌گوید: امام صادق عليه السلام فرمودند: طلاق
تنها بر طبق کتاب و سنت واقع می‌شود، زیرا حدّی از حدود خداوند به شمار می‌آید و



خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿...إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَخْصُوا الْعِدَّةَ...﴾ : «هر زمان خواستید زنان را طلاق دهید، در زمان عده، آنها را طلاق گویند و حساب عده را نگه دارید»^۱.

و نیز می‌فرماید: ﴿... أَشْهَدُوا ذَوْنِي عَدْلٍ مِنْكُمْ...﴾ : «و (دو مرد عادل) از خودتان را گواه گیرید»^۲. [یعنی: هنگام طلاق و جدائی، دو مرد عادل از خودتان (از مسلمانان) را شاهد بگیرید تا اگر در آینده اختلافی روی دهد، هیچ یک از طرفین نتوانند واقعیت‌ها را انکار کنند].

و همچنین می‌فرماید: ﴿... وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ...﴾ : «این احکام حدود خداست، و هر کس از حدود الهی تجاوز کند به خویش ستم کرده است»^۳. و رسول خدا ﷺ طلاق عبدالله بن عمر را به خاطر آن که بر خلاف کتاب و سنت بود، مردود دانستند.



باب ۲۷۶

عَلَّةُ طَلَاقِ الْعِدَّةِ، وَ الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا لَا تَحِلُّ
الْمَرْأَةُ لِرَوْجِهَا بَعْدَ تَسْعِ تَطْلِيقَاتٍ، وَ الْعَلَّةُ
الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا صَارَ طَلَاقُ الْمَمْلُوكِ اثْنَتَيْنِ

۱- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الرَّبِيعِ الصَّخَّافُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَتَبَ إِلَيْهِ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ: عَلَّةُ الطَّلَاقِ ثَلَاثًا لَمَّا فِيهِ مِنَ الْمَهْلَةِ فِيمَا بَيْنَ الْوَاحِدَةِ إِلَى الثَّلَاثِ لِرَغْبَةِ تَحْدِثِ أَوْ سَكُونِ

۱. سوره طلاق، آیه ۱.

۲. سوره طلاق، آیه ۲.

۳. سوره طلاق، آیه ۱.



غضب إن كان، و ليكون ذلك تخويفاً و تأديباً للنساء، و زجراً لهنّ عن معصية أزواجهنّ، فاستحقّت المراءة الفرقة و المباينة، لدخولها فيما لا ينبغي من معصية زوجها. و علة تحريم المراءة بعد تسع تطليقات فلا تحلّ له أبداً عقوبة، لئلا يتلاعب بالطلاق، و لا تستضعف المرأة، و ليكون ناظراً في أموره متيقظاً معتبراً، و ليكون يائساً لها من الاجتماع بعد تسع تطليقات.

و علة طلاق المملوك اثنتين، لأنّ طلاق الأمة على النصف و جعله اثنتين احتياطاً لكمال الفرائض، و كذلك في الفرق في العدة للمتوفى عنها زوجها.

باب دويست و هفتاد و ششم

سرّ مشروعيت طلاق عدّی، و علت این که بعد از وقوع نه طلاق زن به همسرش حلال نیست، و جهت این که طلاق مملوک دو بار است

حدیث اول

۵۶۲

علی بن احمد رحمته الله از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان، وی گفت: حضرت رضا علیه السلام در جواب مسائش چنین مرقوم فرمودند: سرّ این که طلاق تا سه بار مشروع گردیده^۱ آن است که بین طلاق اول و سوّم مهلت و فرصتی باشد، شاید در اثناء آن علاقه و رغبتی در مرد ایجاد شود، یا کینه و خشمش فروکش کند و بدین وسیله بتواند با همسرش به زندگی ادامه دهد.

علّت دیگرش آن است که: زن با وقوع طلاق نسبت به مشکلات آینده اش بیمناک

۱. طلاق عدّی، طلاقى است که مرد، همسر خود را با وجود شرائط طلاق دهد، آنگاه در زمان عدّه رجوع و نزدیکی کند، پس از آن در طهر دیگر او را طلاق دهد، چنین زنی در طلاق نهم بر شوهر خود حرام ابدی می شود.



گشته و این امر موجب تأدیب و تنبّه اش شده و از نافرمانی نسبت به شوهرش پرهیز نماید؛ چه آن که زن به خاطر اقدام به کاری که شایسته نیست و موجب نافرمانی شوهر می گردد، مستحق جدایی می باشد.

و سرّ این که زن بعد از نه طلاق برای همیشه بر مرد حرام می شود به چند منظور است:

۱- مرد طلاق را بازیچه قرار ندهد؛

۲- زن را ضعیف و ناتوان فرض نکند؛

۳- چنین تصوّر نکند که هر وقت دلش خواست می تواند او را طلاق دهد و دوباره با وی زندگی کند.

و علت این که طلاق کنیز دو بار است، آن است که: طلاق کنیز، نصف طلاق زن حرّ و آزاد می باشد، و در مورد زن حرّ و آزاد طلاق تا سه بار مشروع است، در مورد کنیز دو بار می باشد، زیرا در فرائض احتیاط ایجاب می کند که به طور کامل آورده شود. و عده وفات در مورد زن حرّ و کنیز به همین شکل است، یعنی اگر زن حرّ و آزاد باشد، زمان عده، چهار ماه و ده روز است، و اگر کنیز باشد، مقدار عده، دو ماه و پنج روز است.



۲- حدّثنا محمد بن ابراهیم بن إسحاق الطالقانی، قال: حدّثنا أحمد بن محمد الهمدانی، عن علي بن الحسن بن علي بن فضال، عن أبيه، قال: سألت الرضا عليه السلام عن العلة التي من أجلها لا تحلّ المطلقة للعدة لزوجها حتى تنكح زوجاً غيره، فقال: إنّ الله تبارک و تعالی إنّما أذن في الطلاق مرّتين، فقال تعالی: ﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَمَا مَسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾ يعني في التطليقة الثالثة، و لدخوله فيما كره الله تعالی له من الطلاق الثالث حرّ مها عليه، فلا تحلّ له حتّى تنكح زوجاً غيره، لئلاّ يوقع الناس الاستخفاف بالطلاق، و لا تضارّ النساء.

حدیث دوم

محمد بن ابراهیم بن إسحاق طالقانی رحمته الله از احمد بن محمد همدانی، از علی بن حسن بن علی بن فضال، از پدرش نقل کرده که وی گفت: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: سرش چیست وقتی زن سه بار طلاق داده شد، بر همسرش حلال نخواهد بود، مگر این که شوهر دیگری نموده و از او طلاق بگیرد؟

حضرت فرمودند: خداوند اجازه داده که مردان دو بار همسرشان را طلاق دهند؛ چه آن که در قرآن کریم می فرماید: ﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ...﴾: «طلاق، (طلاق که رجوع و بازگشت دارد) دو مرتبه است؛ (و در هر مرتبه) باید به طور شایسته همسر خود را نگاهداری کند (و آشتی نماید)، یا با نیکی او را رها سازد»^۱.

منظور از «تسریح با احسان» یعنی: رها ساختن به نیکی، همان طلاق سوّم است.^۲ و چون مرد به طلاق سوّم اقدام نموده و به کاری مبادرت ورزیده که نزد خداوند نامطلوب و ناپسند است^۳، خدای سبحان این زن را بر او حرام نموده، و حلال

۱. سوره بقره، آیه ۲۲۹.

۲. بنابراین، منظور از جدا شدن توأم با احسان و نیکی، این است که: حقوق آن زن را بپردازد و بعد از جدایی، ضرر و زیانی به او نرساند، و پشت سر او سخنان نامناسب نگوید، و مردم را نسبت به او بدبین نسازد، و امکان ازدواج مجدد را از وی نگیرد.

بر این اساس همان گونه که نگاهداری زن و آشتی کردن باید با معروف و نیکی، صفا و صمیمیت همراه باشد، جدایی نیز باید توأم با احسان گردد. (تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۰۱)

۳. بدون شک، قرار داد زوجیت از جمله قراردادهایی است که باید قابل جدایی باشد؛ چرا که گاه عللی پیش می آید که زندگی مشترک زن و مرد را با هم غیر ممکن، یا طاقت فرسا و مملو از مفاسد می کند، و اگر اصرار داشته باشیم این قرارداد همچنان باقی بماند، سرچشمه مشکلات زیادی می گردد، لذا اسلام با اصل طلاق موافقت کرده و گاه یک ضرورت به حساب می آید، اما ضرورتی که باید به حداقل ممکن تقلیل یابد، و تا آنجا که راهی برای ادامه زوجیت است، کسی سراغ آن نرود. به همین دلیل، در روایات اسلامی، به طور جدّی از طلاق مذمت شده، و به عنوان «منفورتین حلال ها» از آن یاد شده است، چنان که در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَا مِنْ شَيْءٍ أَنْفَضَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ



نمی شود، مگر آن که شوهر کند، و پس از طلاق از شوهر دوم، با وی ازدواج کند، حکم مزبور بدین جهت است که مردم طلاق را امری ساده و کم ارزش نشمرند و با اقدام به آن، به زنان آزار و زیان نرسانند.

باب ۲۷۷

العلة التي من أجلها صار عدة المطلقة ثلاثة أشهر أو ثلث
حيض، و عدة المتوفى عنها زوجها أربعة أشهر و عشرة أيام

۱- ابي الله قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن خالد البرقي، عن محمد بن خالد، عن محمد بن سليمان الديلمي، عن أبي الهيثم، قال: سألت أبا الحسن الثاني عليه السلام كيف صارت عدة المطلقة ثلاث حيض أو ثلاثة أشهر، و عدة المتوفى عنها زوجها أربعة أشهر و عشرًا؟

قال: أما عدة المطلقة ثلاث حيض أو ثلاثة أشهر فلاستبراء الرحم من الولد، و أما المتوفى عنها زوجها فإن الله تعالى شرط للنساء شرطاً، فلم يحا بهن فيه و فيما شرط عليهن، بل شرط عليهن مثل ما شرط لهن.

فأما ما شرط لهن، فإنه جعل لهن في الإيلاء أربعة أشهر، لأنه علم أن ذلك غاية صبر النساء. فقال عز وجل: ﴿لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرِيصَ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ﴾ فلم يجز للرجل أكثر من أربعة أشهر في الإيلاء، لأنه علم أن ذلك غاية صبر النساء عن الرجال. و أما ما شرط عليهن، فقال: ﴿عِدَّتُهُنَّ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا﴾ يعني: إذا توفى عنها زوجها فأوجب عليها إذا أصيبت بزوجها و توفى عنها مثل ما أوجب عليها في حياته إذا آلى منها. و علم أن غاية صبر المرأة أربعة أشهر في ترك الجماع، فمن ثم أوجب عليها و لها.



باب دویست و هفتاد و هفتم

سرّ این که عده مطلقه سه ماه یا به مدت سه مرتبه عادت ماهانه دیدن، و عده وفات چهار ماه و ده روز می باشد

حدیث اول

۵۶۴

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن خالد برقی، از محمد بن خالد، از محمد بن سلیمان دیلمی، از ابی هیشم نقل کرده که وی گفت: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: چگونه عده زن مطلقه به مدت سه مرتبه عادت ماهانه دیدن و پاک شدن یا سه ماه قرار داده شده، و عده وفات چهار ماه و ده روز است؟

حضرت فرمودند: این که عده مطلقه سه مرتبه عادت ماهانه شدن یا سه ماه قرار داده شده، به خاطر آن است که رحم زن در این مدت از نظر عدم بارداری روشن گردد.^۱ و اما این که عده وفات چهار ماه و ده روز قرار داده شده، علتش آن است که خداوند هم در مورد شرطی که به نفع زنان است و هم در ارتباط با شرطی که علیه آنان می باشد، در هر دو صورت جانب مصلحت و صلاح آنها را رعایت کرده و در نظر گرفته است.

در ارتباط با شرطی که به نفع آنان است، خدای سبحان در مورد «ایلاء» به نفع زنان چهار ماه را تعیین نموده؛ چه آن که می داند این مدت، نهایت صبر زنان و دوران بلا تکلیفی است، خداوند در قرآن می فرماید: ﴿لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةٍ

۱. یکی دیگر از فلسفه های عده روشن شدن وضع زن از نظر بارداری است. درست است که یک بار دیدن عادت ماهانه معمولاً دلیل بر عدم بارداری زن است، ولی گاه دیده شده، زن در عین بارداری عادت ماهیانه را در آغاز حمل می بیند، از این رو برای رعایت کامل این موضوع دستور داده شده زن سه بار عادت ماهیانه ببیند و پاک شود، تا به طور قطع عدم بارداری از شوهر سابق روشن گردد و بتواند ازدواج مجدد کند. (تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۹۲)



أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاتُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱﴾ : «کسانی که زنان خود را «ایلاء» می‌نمایند (سوگند یاد می‌کنند که با آنها آمیزش ننمایند)، حق دارند چهار ماه انتظار بکشند؛ اگر بازگشت کنند، خداوند آمرزنده و مهربان است».^۱

بنابراین، در «ایلاء» خداوند متعال برای مرد جایز نمی‌داند بیشتر از چهار ماه آمیزش با همسرش را ترک کند؛ چه آن که می‌داند این مدت نهایت صبر زنان و دوران بلا تکلیفی آنان است.

اما در ارتباط با شرطی که علیه آنهاست، خداوند بزرگ در قرآن مجید می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا...﴾ : «و کسانی که از شما می‌میرند و همسرانی باقی می‌گذارند، باید چهار ماه و ده روز، انتظار بکشند و عده نگه دارند».^۲

بنابراین، هر گاه شوهر زنی فوت کند، خداوند بر او واجب کرده به مقداری که در زمان حیات شوهرش در مورد «ایلاء» صبر می‌کرده، در این حالت «از دست دادن شوهر» نیز باید صبر کند. از این رو، خداوند متعال در هر دو صورت (شرط به نفع زنان و شرط علیه آنان) جانب مصلحت بانوان را در نظر گرفته است.

[بحثی پیرامون ایلاء]

در دوران جاهلیت، زن هیچ گونه ارزش و مقامی در جامعه عرب نداشت و به همین جهت، برای جدایی، یا تحت فشار قرار دادن او، شیوه‌های زشتی وجود داشت که یکی از آنها «ایلاء» به معنای سوگند خوردن بر ترک عمل زناشویی بود، به این ترتیب که هر زمان مردی از همسر خود متنفر می‌شد، سوگند یاد می‌کرد که با او

۱. سوره بقره، آیه ۲۲۶.

۲. سوره بقره، آیه ۲۳۴.



همبستر نگردد، و با این راه غیر انسانی، همسر خود را در تنگنای شدیدی قرار می‌داد، نه رسماً او را طلاق می‌داد تا آزادانه شوهر انتخاب کند، نه بعد از این سوگند حاضر می‌شد آشتی کرده و با همسر خود زندگی مطلوبی داشته باشد.

روشن است: مردان خود غالباً تحت فشار قرار نمی‌گرفتند، چون همسران متعددی داشتند. آیه یاد شده با این سنت غلط مبارزه کرده و طریق گشودن این سوگند را بیان می‌کند و می‌فرماید: حق دارند چهار ماه انتظار کشند، این چهار ماه مهلت برای این است که وضع خویش را با همسر خود روشن کنند و زن را از این نابسامانی نجات دهند.

و هر گاه مرد هیچ یک از این دو راه را انتخاب نکند، یعنی نه به زندگی سالم زناشویی بازگردد، و نه زن را با طلاق رها سازد، در اینجا حاکم شرع دخالت می‌کند، مرد را به زندان می‌اندازد، و بر او سخت می‌گیرد که بعد از گذشتن چهار ماه، مجبور شود یکی از دو راه را انتخاب کند، و زن را از حال بلا تکلیفی درآورد.

به این ترتیب با این که اسلام حکم ایلاء را به کلی ابطال نکرده اما آثار سوء آن را از بین برده؛ زیرا به کسی اجازه نمی‌دهد از این راه، همسرش را سرگردان سازد، و اگر می‌بینیم مدت چهار ماه به عنوان ضرب الأجل تعیین کرده، نه به خاطر این است که می‌توان از این طریق بخشی از حقوق زناشویی را باطل کرد، بلکه از این نظر است که آمیزش جنسی به عنوان یک واجب شرعی در هر چهار ماه لازم است (البته این در صورتی است که زن بر اثر طول مدت به گناه نیفتد، لذا در مورد زنان جوان که بیم گرفتاری در گناه باشد لازم است این فاصله کمتر شود).^۱



۲- أخبرني علي بن حاتم، قال: أخبرنا القاسم بن محمد، عن حمدان بن الحسين، عن الحسين بن الوليد، عن محمد بن بكير، عن عبدالله بن سنان، قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: لأي علة صار عدّة المطلقة ثلاثة أشهر، و عدّة المتوفى عنها زوجها أربعة أشهر و عشرًا؟ قال: لأنّ حرقة المطلقة تسكن في ثلاثة أشهر، و حرقة المتوفى عنها زوجها لا تسكن إلا أربعة أشهر و عشرًا.

حدیث دوم

۵۶۵

علی بن حاتم، از قاسم بن محمد، از حمدان بن حسین، از حسین بن ولید، از محمد بن بکیر، از عبدالله بن سنان نقل کرده، وی گفت: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: به چه جهت عدّه زن مطلقه سه ماه و عدّه زنی که شوهرش فوت کرده، چهار ماه و ده روز می باشد؟ حضرت فرمودند: به دلیل این که: ناراحتی و سوزش زن مطلقه در مدت سه ماه به پایان می رسد، ولی درد و اندوه زن شوهر مرده بعد از چهار ماه و ده روز به پایان می رسد.

باب ۲۷۸

العلة التي من أجلها

لا تحلّ الملاءنة لزوجها الذي لاعنها أبداً

۱- أخبرني علي بن حاتم، قال: أخبرنا القاسم بن محمد، عن حمدان بن الحسين، عن الحسين بن الوليد، عن مروان بن دينار، عن أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام قال: قلت: لأي علة لا تحلّ الملاءنة لزوجها الذي لاعنها أبداً؟ قال: لتصديق الأيمان لقولهما بالله.

باب دویست و هفتاد و هشتم

سر حرمت ابدی زنی که با شوهرش لعان^۱ نموده است

حدیث اول

۵۶۶

علی بن حاتم، از قاسم بن محمد، از حمدان بن حسین، از حسین بن ولید، از مروان بن دینار، از امام کاظم علیه السلام نقل کرده، وی می گوید: محضر حضرت عرض کردم: به چه جهت زنی که با شوهرش لعان نموده، برای همیشه با هم حرام می شوند؟ حضرت فرمودند: به دلیل سوگندهایی که یاد کرده اند، سخنان را تثبیت و تصدیق می کند.



مرکز تحقیقات فقهی و حقوقی اسلامی

۱. واژه «لعان» در لغت به معنای یکدیگر را لعن و نفرین کردن می باشد، و در اصطلاح فقه عبارت از این است که مردی همسر خود را که سابقه زنا نداشته به زنا متهم سازد، یا ادعا کند که این فرزندش از من نیست.

برای دفع حدّ قذف از مردی که زن خود را متهم به زنا ساخته لازم است چهار مرتبه خدا را گواه گیرد که راست می گوید که در حقیقت هر یک از این چهار شهادت در این مورد خاص، جانشین شاهی شده است، و در مرتبه پنجم، برای تأکید بیشتر، لعنت خدا را به جان می خرد اگر دروغگو باشد. با توجه به این که: اجرای این مقررات، معمولاً در یک محیط اسلامی و توأم با تعهدات مذهبی است، هنگامی که کسی ببیند باید در مقابل حاکم اسلامی این چنین قاطعانه خدا را به گواهی بطلبد و لعن بر خود بفرستد، غالباً از اقدام به چنین خلافی خودداری می کند، و همین سدی بر سر راه او و اتهامات دروغین می گردد، این در مورد مرد.

اما این که زن برای دفاع از خود باید چهار بار خدا را به گواهی بطلبد که این نسبت دروغ و بی اساس است، به این خاطر می باشد که تعادل میان شهادت مرد و زن برقرار شود، و چون زن در معرض اتهام قرار گرفته، در پنجمین مرحله با عبارتی شدیدتر از عبارت مرد از خود دفاع می کند و غضب خدا را بر خود می گیرد اگر مرد راست گفته باشد. (تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۴۱۱)

باب ۲۷۹

العلة التي من أجلها لا تقبل

شهادة النساء في الطلاق و لا في رؤية الهلال

۱- حدَّثنا علي بن أحمد، قال: حدَّثنا محمد بن أبي عبد الله، عن محمد بن إسماعيل، عن علي بن العباس، قال: حدَّثنا القاسم بن الربيع الصخاف، عن محمد بن سنان أن أبا الحسن الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله: علة ترك شهادة النساء في الطلاق و الهلال لضعفهن عن الرؤية، و محابتهن النساء في الطلاق، فلذلك لا يجوز شهادتهن إلا في موضع ضرورة، مثل شهادة القابلة و ما لا يجوز للرجال أن ينظروا إليه، كضرورة تجويز شهادة أهل الكتاب إذا لم يوجد غيرهم، و في كتاب الله تبارك و تعالى: ﴿اثنان ذوا عدل منكم﴾ مسلمين ﴿أو آخران من غيركم﴾ كافرين، و مثل شهادة الصبيان على القتل، إذا لم يوجد غيرهم.

باب دویست و هفتاد و نهم

سر پذیرفته نشدن شهادت زنان در مورد طلاق و دیدن ماه

حدیث اول

۵۶۷

علی بن احمد، از محمد بن ابی عبد الله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صخاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی می گوید: حضرت رضا علیه السلام در جواب مسائلی مرقوم فرمودند: علت پذیرفته نشدن شهادت زنان در مورد طلاق و دیدن ماه «ثبوت هلال» آن است که: زنان از نظر قدرت دید نسبت به رؤیت ماه، ضعیف هستند، و در مورد طلاق نیز چون به طرفداری از جنس خود ممکن است باشد، پذیرفته نخواهد شد، مگر در موارد ضرورت - همچون شهادت قابله و یا صحنه هایی که نگاه کردن مردان در آن جایز نیست - که شهادت زنان پذیرفته



می شود^۱، چنانچه گاه ضرورت ایجاب می کند، گواهی اهل کتاب - در جایی که غیر از آنها کسی حضور نداشته باشد - پذیرفته شود، خداوند متعال می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ...﴾: «ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد، در موقع وصیت باید از میان شما، دو نفر عادل را به شهادت بطلبید؛ یا اگر مسافرت کردید، و مصیبت مرگ شما فرا رسید، (و در آنجا مسلمانی نیافتید)، دو نفر از غیر خودتان را به گواهی بطلبید»^۲.

و همچنین گواهی و شهادت کودک بر وقوع قتل پذیرفته نمی شود، اما اگر کسی غیر از کودکان حضور نداشته باشد، گواهی آنان مورد قبول قرار می گیرد.^۳



العلة في شهادة رجل و امرأتين

سر پذیرفته شدن گواهی یک مرد با دو زن

در ارتباط با این عنوان در کتاب «علل الشرائع» حدیث و مطلبی نقل نشده است.

۱. امام باقر علیه السلام فرمود: شهادت زنان در امر حدود شرعیّه و در طلاق و در رؤیت ماه قبول نیست، ولی شهادتشان در امری که نظر کردن مرد در آن حلال نباشد، پذیرفته می شود. (سفينة البحار، ج ۱، ص ۷۲۱).

امام صادق علیه السلام فرمود: شهادت و گواهی زنان در امر بکارت و دوشیزگی و هر عیب و نقصی که نظر کردن مرد در آن حلال نباشد، جایز و روا می باشد. (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۲۶۰).

۲. سوره مائده، آیه ۱۰۶.

۳. محمد بن مسلم می گوید: از امام باقر یا امام صادق علیه السلام درباره شهادت و گواهی کودک سؤال شد؟ فرمود: چنانچه به حد ادراک رسید و عقلش درک کرد آنچه گفته حق بوده، جایز است. (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۲۵۱).

باب ۲۸۱

العلة التي من أجلها تعتد المطلقة من يوم طلقها زوجها،
و المتوفى عنها زوجها تعتد حين يبلغها الخبر

۱- أبي عبد الله عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام في المطلقة إن قامت البيّنة أنّه طلقها منذ كذا و كذا، و كان عدتها انقضت فقد بانت، و المتوفى عنها زوجها تعتد حين يبلغها الخبر، لأنّها تريد أن تحدّله.

باب دویست و هشتاد و یکم

سرّ این که بر مطلقه واجب است از زمان وقوع طلاق،
عده نگه دارد، و زن شوهر مرده از لحظه‌ای که خبر
فوت شوهرش به او می‌رسد، باید عده وفات نگه دارد

حدیث اول

۵۶۸

پدرم از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عيسى، از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی، از امام رضا عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: اگر بیّنه اقامه شد که مرد در فلان روز همسرش را طلاق داده و از زمان وقوع طلاق تا حال عده‌اش سپری شده باشد، زن از مرد جدا می‌گردد، اما در مورد زنی که شوهرش فوت گردیده، از لحظه‌ای که خبر فوت شوهر به زن رسیده، عده وفات شروع می‌شود؛ چه آن که زن پس از شنیدن این خبر، می‌خواهد به پاس احترام شوهرش، سوگواری کند و زینت و آرایش را ترک نماید.^۱

۱. بر اساس روایاتی که از پیشوایان اسلام به ما رسیده است، زنان موظفند در این مدت «عده وفات».



باب ۲۸۲

العلة التي من أجلها جعل في الزنا أربعة من الشهود، و في القتل شاهدان

۱- أبي عبد الله عن عبد الله بن جعفر الحميري، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن أشيم، عن روه من أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قيل له: لم جعل في الزنا أربعة من الشهود، و في القتل شاهدان؟

فقال: إن الله تعالى أحلّ لكم المتعة، و علم أنها ستنكر عليكم، فجعل الأربعة الشهود احتياطاً لكم لولا ذلك لأتي عليكم، و قلّ ما يجتمع أربعة على شهادة بأمر واحد.

باب دویست و هشتاد و دوم

سرّ این که در ثبوت زنا، چهار شاهد لازم است،
ولی در قتل دو شاهد کافی خواهد بود.



حدیث اول



۵۶۹

پدرم عليه السلام از عبد الله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن

→ شکل سوگواری را حفظ کنند، یعنی مطلقاً آرایش نکنند و ساده باشند. البته فلسفه نگاهداری این چنین عده‌ای نیز همین را ایجاب می‌کند. اسلام، زنان را به حدّی از آداب و رسوم خرافی دوران جاهلی نجات داد که برخی پنداشتند، حتی در همین مدت کوتاه عده هم می‌توانند ازدواج کنند. یکی از همین زنان که چنین می‌پنداشت، روزی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و می‌خواست برای ازدواج مجدد اجازه بگیرد، از آن بزرگوار سؤال کرد: آیا اجازه می‌دهید سر مه‌کشیده و خود را آرایش کنم؟

فرمود: شما زنان موجودات عجیبی هستید! تا قبل از اسلام، عده وفات را در سخت‌ترین شرایط، و گاه تا آخر عمر می‌گذرانیدید، حتی به خود حق شستشو هم نمی‌دادید، اینک که اسلام برای حرمت خانواده و رعایت حق زوجیت به شما دستور داده مدت کوتاهی ساده به سر برید، طاقت نمی‌آورید. (صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۸۶)

اشیم، از برخی از اصحاب که حدیث را از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند، به حضرت عرض شد: چرا در مورد «زنا» چهار شاهد لازم است، اما در مورد قتل دو شاهد کافی می‌باشد؟

فرمودند: خداوند متعال، از دواج موقت را برای شما حلال نموده، و می‌دانست که بعدها این نوع از ازدواج مورد انکار برخی قرار می‌گیرد، از این رو، برای احتیاط و در نظر گرفتن مصلحت شما، برای ثبوت «زنا» چهار شاهد را لازم دانسته، و اگر چنین حکم نمی‌نمود، چه بسا ممکن بود در معرض نسبت ناروا قرار می‌گرفتید، اما بعد از اعتبار چهار شاهد، کمتر اتفاق می‌افتد که چهار شاهد عادل نسبت به چنین موردی بتوانند شهادت دهند، و بدین ترتیب از پیامدهای ناگوار آن مصون خواهید ماند!^۱

۲- حدَّثنا علي بن أحمد، قال: حدَّثنا محمد بن أبي عبدالله، عن محمد بن إسماعيل، عن علي بن العباس، قال: حدَّثنا القاسم بن الربيع الصخاف، عن محمد بن سنان أن الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله: جعلت الشهادة في الزنا، واثان في سائر الحقوق، لشدة حصب المحصن، لأن فيه القتل، فجعلت الشهادة فيه مضاعفة مغلظة، لما فيه من قتل نفسه، وذهاب نسب ولده، وفساد الميراث.

۱. معمولاً برای اثبات حقوق و جرم‌ها در اسلام، دو شاهد عادل کافی است حتی در مسأله قتل نفس با وجود دو شاهد عادل، جرم اثبات می‌شود، ولی در مسأله اتهام به زنا، چهار شاهد الزامی است. ممکن است سنگینی وزنه شاهد در این مورد به خاطر آن باشد که زبان بسیاری از مردم در زمینه این اتهامات باز است، و همواره اعتبار و آبرو و حیثیت افراد را با سوء ظن و بدون سوء ظن جریحه‌دار می‌کنند، اسلام در این زمینه سخت‌گیری کرده تا پاسدار آبرو و اعتبار مردم باشد، ولی در دیگر مسائل - حتی قتل نفس - زبان‌ها تا به این حد آلوده نیست.

از این گذشته، قتل نفس در واقع یک طرف دارد، یعنی مجرم یکی است، در حالی که در مسأله زنا برای دو نفر اثبات جرم می‌شود، و اگر برای هر یک دو شاهد الزامی باشد، چهار شاهد خواهد شد.

(تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۳۹۹)



حدیث دوم

۵۷۰

علی بن احمد، از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده، وی گفت: امام رضا علیه السلام در پاسخ مسائلی در نامه‌ای چنین مرقوم فرمودند: در مورد «زنا» وجود چهار شاهد الزامی است و در دیگر حقوق، دو شاهد کفایت می‌کند؛ چه آن که سنگسار کردن و مجازات نمودن محصن^۱ امری سخت و کاری سنگین است؛ زیرا علاوه بر نسبت مزبور، فرجام آن قتل نفس می‌باشد، بر این اساس گواهی و شهادت در آن بیشتر و شدیدتر از دیگر موارد و مسائل حقوقی است؛ زیرا پیامدهای ناگواری همچون قتل نفس، از بین رفتن نسب فرزندان و تباه شدن میراث را به دنبال خواهد داشت.



۳- حدَّثنا محمد بن الحسن علیه السلام قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار، عن العباس بن معروف، عن علي بن مهزيار، عن علي بن أحمد بن محمد، عن أبيه، عن إسماعيل بن حماد بن أبي حنيفة، عن أبيه حماد، عن أبيه أبي حنيفة، قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: أيهما أشدُّ الزَّنا أم القتل؟ قال: فقال: القتل. قال: فقلت: فما بال القتل جاز فيه شاهدان؟ ولا يجوز في الزَّنا إلا أربعة؟ فقال لي: ما عندكم فيه؟ يا أبا حنيفة؟

قال: قلت: ما عندنا فيه إلا حديث عمر: أن الله أخرج في الشهادة كلمتين على العباد، قال: قال: ليس كذلك يا أبا حنيفة ولكنَّ الزَّنا فيه حدان، و لا يجوز إلا أن يشهد كلَّ اثنين على واحد، لأنَّ الرجل و المرأة جميعاً عليهما الحد، و القتل إنما يقام الحدُّ على القاتل و يدفع عن المقتول.

۱. منظور از «محصن» مردی است که همسر دارد و همسرش در اختیار او است، و «محصنه» به زنی می‌گویند که شوهر دارد و شوهرش نزد او است.

محمد بن حسن رضی الله عنه از محمد بن حسن صفار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از علی بن احمد بن محمد، از پدرش، از اسماعیل بن حماد بن ابی حنیفه، از پدرش حماد، از پدرش ابی حنیفه، وی می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا زنا شدیدتر است یا قتل؟

فرمود: قتل نفس.

گفتم: اگر چنین است پس چرا در قتل نفس دو شاهد کافی است، اما در زنا چهار شاهد لازم است؟

فرمود: شما درباره این مسأله چه می گوئید؟

ابو حنیفه می گوید: ما تنها حدیثی که داریم، خبری از «عمر» است که گفته: خداوند در گواهی دو کلمه بر بندگان اظهار نموده است. (شاید مقصود از «کلمتین» شهادت و گواهی هر یک از شاهدان باشد).

امام علیه السلام فرمود: ای ابو حنیفه! این گونه نیست که عنوان کردی، این به خاطر آن است که در زنا دو حد است، حدی بر مرد جاری می شود، و حدی بر زن، لذا چهار شاهد لازم است، اما در قتل نفس تنها یک حد - آن هم در مورد قاتل - جاری می گردد.

باب ۲۸۳

العلة التي من أجلها إذا طلق الرجل امرأته في مرضه ورثته ولم يرثها

۱- أبي رضی الله عنه حدثنا علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن صالح بن سعيد وغيره من أصحاب

۱. البته مواردی وجود دارد که در «زنا» تنها بر یک طرف حد جاری می شود (مانند زنای به عنف و امثال آن) ولی اینها جنبه استثنائی دارد، آنچه معمول و متعارف می باشد آن است که با توافق طرفین صورت می گیرد، و همواره فلسفه احکام تابع غالب افراد است.



یونس، عن یونس، عن رجال شتّى، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت: ما العلة التي إذا طلق الرجل امرأته و هو مريض في حال الإضرار ورثته و لم يرثها و ما حد الإضرار؟ قال: هو الإضرار، و معنى الإضرار منعه إياها ميراثها منه، فالزم الميراث عقوبة.

باب دویست و هشتاد و سوم

سرّ این که هر گاه مردی، همسرش را در مرض وفات طلاق دهد،
زن از مرد ارث می‌برد، ولی مرد از زن ارث نمی‌برد

حدیث اول

۵۷۲

پدرم عليه السلام از علی بن ابراهیم، از پدرش، از صالح بن سعید و غیر او از اصحاب یونس، از یونس، از دیگر اصحاب و رجال حدیثی، از امام صادق عليه السلام نقل کرده، راوی می‌گوید: خدمت امام عرض کردم: به چه جهت هر گاه مردی در حال بیماری، همسرش را به قصد اضرار طلاق دهد، اگر مرد زودتر از دنیا برود، زن از او ارث می‌برد، ولی اگر زن پیش از مرد از دنیا برود، مرد از وی ارث نمی‌برد؟ و میزان اضرار چیست؟

حضرت فرمودند: همین طلاق با چنین قصدی، از مصادیق اضرار به شمار می‌آید؛ چه آن که قصد و نیت مرد در این طلاق آن است که زن را ارث محروم سازد، ولی خداوند، مرد را این گونه تأدیب و جریمه می‌کند که اگر از دنیا رفت، زن از وی ارث ببرد، و چنانچه زن پیش از مرد از دنیا برود، مرد از وی ارث نمی‌برد. [در حقیقت این جریمه و تاوان نیت مرد است که قصد اضرار دارد].

باب ۲۸۴

العلة التي من أجلها لا يحل طلاق الشيعة
الثلاث لمخالفهم، و طلاق مخالفهم يحل لهم

۱- حدّثنا محمد بن ماجيلويه رحمه الله عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن جعفر بن محمد الأشعري، عن أبيه، قال: سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن تزويج المطلقات ثلاثاً؟ فقال لي: إنّ طلاقكم الثلاث لا يحلّ لغيركم، و طلاقهم يحلّ لكم؛ لأنكم لا ترون الثلاث شيئاً، و هم يوجبونها.

باب دویست و هشتاد و چهارم

سرّ این که اگر زنان شیعه در یک مجلس و بدون فاصله سه طلاق بگیرند، اهل سنت نمی توانند با آنان ازدواج کنند، ولی اگر زنان اهل سنت این گونه طلاق گیرند، مردان شیعی می توانند با آنها ازدواج کنند^۱

حدیث اول

(۵۷۲)

محمد بن ماجيلويه رحمه الله از محمد بن يحيى، از احمد بن محمد، از جعفر بن محمد اشعري، از پدرش نقل کرده که وی گفت: از امام رضا عليه السلام در مورد ازدواج با زنانی که در یک مجلس و بدون فاصله سه طلاق شده اند، پرسیدم؟

۱. البته فرض مزبور، تنها بر اساس نظر برخی از فقهای شیعه است، به این بیان که اگر مرد شیعی همسرش را در یک مجلس و بدون فاصله سه طلاق دهد، بنا به رأی برخی از اندیشمندان و فقهای شیعه چنین طلاقی رأساً باطل است و از این رو، اهل سنت حق ندارد با وی ازدواج کند، ولی اگر مردی از اهل تسنن همسرش را این گونه طلاق دهد، مرد شیعی می تواند با آن زن ازدواج کند؛ زیرا وقوع این طلاق به عقیده زن، صحیح و درست است، اما همان گونه که اشاره شد، این حکم «بطلان سه طلاق در یک مجلس» تنها از دیدگاه برخی از فقهای امامیه است و بسیاری از فقهای شیعه آن را صحیح دانسته و می گویند: یک طلاق واقع می شود.



حضرت فرمودند: اگر شما همسرانتان را در یک مجلس و بدون فاصله سه طلاقه کنید، اهل سنت نمی‌توانند با آنها ازدواج نمایند، اما اگر آنها همسرانشان را بر اساس عقیده و مذهب خود سه طلاق دهند، شما می‌توانید با این زنان ازدواج کنید؛ چه آن‌که چنین طلاق [= وقوع سه طلاق در یک مجلس] از نظر شما باطل است، و همسران شما با این طلاق نمی‌توانند با دیگران [= اهل سنت] ازدواج کنند، اما شما می‌توانید با آنها [= زنان اهل سنت] ازدواج کنید؛ به دلیل این‌که به عقیده خودشان از همسرانشان جدا شده‌اند.

{ لزوم تعدد مجالس طلاق }

همان‌گونه که پیش از این به تناسب آیه «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ...»^۱ عنوان گردید، از عبارت «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ» استفاده می‌شود: دو یا سه طلاق در یک مجلس انجام نمی‌شود، و باید در جلسات متعددی واقع شود، به ویژه این‌که تعدد طلاق برای آن است که فرصت بیشتری برای رجوع باشد، شاید بعد از درگیری و نزاع اول، دیگر بار صلح و صفا، صمیمیت و محبت برقرار گردد، و اگر در مرحله نخست این تفاهم و سازش برقرار نشد، در دفعه دوم تحقق یابد، ولی وقوع چند طلاق در یک نوبت این راه را به کلی مسدود می‌سازد و آنان را برای همیشه از هم جدا می‌گرداند.

این حکم از نظر شیعه مورد قبول است، ولی در میان اهل تسنن اختلاف نظر وجود دارد، گرچه بیشتر آنان معتقدند، سه طلاق در یک مجلس واقع می‌شود. ولی نویسنده تفسیر «المنار» از «مسند احمد بن حنبل» و «صحیح مسلم» نقل می‌کند که:

«این حکم که سه طلاق در یک مجلس، یک طلاق بیشتر محسوب نمی‌شود از زمان پیامبر اکرم ﷺ تا دو سال از خلافت عمر مورد اتفاق همه اصحاب بوده است ولی در آن

زمان، خلیفه دوم حکم کرد که در یک مجلس سه طلاق واقع می‌شود.^۱
 با این که معروف است: خلیفه دوم نیز چنان حکم کرد که سه طلاق در یک مجلس
 جایز است، ولی مسأله مورد اتفاق اهل سنت نیست، از جمله کسانی که بر خلاف
 علمای دیگر اهل سنت، در این مسأله نظر شیعه را انتخاب نموده، رئیس دانشگاه
 الأزهر، و مفتی بزرگ عالم تسنن «شیخ محمود شلتوت» بود، او می‌نویسد:
 «از دیرزمانی که در دانشکده شرق به بررسی و مقایسه بین مذاهب پرداخته‌ام بسیار
 اتفاق افتاده که به آراء و نظریه‌های مختلف مذاهب در پاره‌ای از مسائل مراجعه کرده‌ام، و
 چون استدلالات شیعه را محکم و استوار دیده‌ام در برابر آن خاضع گشته و همان نظریه
 شیعه را انتخاب کرده‌ام».^۲
 آنگاه می‌افزاید:

«سه طلاق در یک جلسه و با یک عبارت از نظر مذاهب چهارگانه عامه، سه طلاق
 محسوب می‌شود، ولی طبق عقیده شیعه امامیه یک طلاق بیشتر به حساب نمی‌آید، و چون
 به راستی از نظر قانون (و ظاهر آیات قرآن) رأی شیعه حق است، دیگر نظریه عامه ارزش
 فتوایی خود را از دست داده است».^۳

باب ۲۸۵

عَلَّةُ تَحْصِينِ الْأُمَّةِ الْحَرِّ

۱- أَبِي بَلَلَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مَهْزِيَارٍ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيٍّ،
 عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا

۱. تفسیر «المنار» ذیل آیه مورد بحث، «صحیح مسلم» ج ۴، ص ۱۸۳ و ۱۸۴، «مسند احمد» ج ۱،
 ص ۳۱۴، «بحار الأنوار» ج ۳۱، ص ۲۷، «مستدرک حاکم» ج ۲، ص ۱۹۶.
 ۲. «رسالة الإسلام» شماره اول، سال ۱۱، ص ۱۰۸ به نقل از تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۰۵.
 ۳. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۰۳.



إبراهيم عليه السلام عن الرجل إذا هو زنا و عنده السرية و الأمة يطأهما تحصنه الأمة تكون عنده؟ فقال: نعم، إنما ذاك، لأنّ عنده ما يغنيه عن الزنا. قلت: فإن كانت عنده امرأة متعة تحصنه؟ فقال: لا. إنما هو على الشيء الدائم عنده.

قال محمد بن علي مصنف هذا الكتاب: جاء هذا الحديث هكذا فأوردته كما جاء في هذا الموضع لما فيه من ذكر العلة، و الذي أفتى به و اعتمده عليه في هذا المعنى ما حدّثني به محمد بن الحسن عليه السلام عن محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد و عبدالله ابني محمد بن عيسى، عن محمد بن أبي عمير، عن حماد، عن الحلبي، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: لا يحصن الحرّ المملوكة، و لا المملوك الحرّة.

و ما رواه أبي عليه السلام قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن عاصم بن حميد، عن محمد بن مسلم، قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن الرجل يزني و لم يدخل بأهله يحصن؟ قال: لا، و لا يحصن بالأمة. و ما حدّثني به محمد بن موسى بن المتوكل، عن عبدالله بن جعفر الحميري، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن العلاء بن رزين، و ابن بكير، عن محمد بن مسلم، قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن الرجل يأتي وليدة امرأته بغير إذنّها، فقال عليه السلام: عليه ما على الزاني يجلد مائة جلدة، قال: و لا يرحم إن زنا بيهودية أو نصرانية أو أمة. و لا تحصنه الأمة و اليهودية و النصرانية إن زنا بالحرّة، و كذلك لا يكون حدّ المحصن إذا زنى بيهودية أو نصرانية أو أمة و تحته حرّة.

باب دويست و هشتاد و پنجم

سرّ محصن شدن مرد آزاد با داشتن كنيز

حديث اول

٥٧٤

٧٥٦

پدرم عليه السلام از سعد بن عبدالله، از ابراهيم بن مهزيار، از برادرش علي، از حسن بن



سعید، از صفوان بن یحیی، از اسحاق بن عمار نقل کرده که وی گفت: از امام کاظم علیه السلام پرسیدم: مردی با داشتن کنیزک فراش و خدمتکار - که با هر دو آمیزش و نزدیکی می‌کند - مرتکب زنا شده، آیا این مورد از مصادیق زنای محصنه به شمار می‌آید؟ فرمودند: آری؛ چه آن که در اختیار این مرد کسی هست که نیازی به ارتکاب زنا نداشته باشد.

عرض کردم: اگر از دواج موقت نموده باشد، آیا محصن محسوب می‌شود؟ فرمودند: خیر، احصان در صورت داشتن همسر دائمی تحقق پیدا می‌کند. آنگاه جناب مصنف می‌فرماید: حدیث مزبور به همان صورت که روایت شده، نقل گردیده و من نیز حدیث را به خاطر ذکر علت در این باب آوردم، ولی آنچه بتوانم به عنوان مستند به آن تکیه کنم و بر اساس آن فتوا دهم، مضمون سه حدیثی است که در این باب وارد شده است:

۱- محمد بن حسن علیه السلام از محمد بن حسن صفار، از احمد و عبدالله فرزندان محمد بن عیسی، از محمد بن ابی عمیر، از حماد، از حلبی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: نه کنیز، مرد آزاده را محصن قرار می‌دهد، و نه مملوک و بنده، زن آزاده را از مصادیق محصن به شمار می‌آورد.

۲- پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نصر بن سوید، از عاصم بن حمید، از محمد بن مسلم نقل کرده که وی گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: مردی با داشتن همسر مرتکب زنا شده با این تفاوت که هنوز با همسرش آمیزش ننموده، آیا از مصادیق محصن به شمار می‌آید؟

حضرت فرمودند: خیر، با داشتن کنیز نیز محصن به شمار نمی‌آید.

۳- محمد بن موسی بن متوکل، از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علاء بن رزین و ابن بکیر، از محمد بن مسلم نقل کرده که وی گفت: از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: مردی بدون اذن همسرش با کنیزش نزدیکی



می‌کند، چه حکمی دارد؟

فرمودند: حدّ زانی - صد تازیانه - بر او جاری می‌گردد. و اگر این مرد، با زن یهودی، یا نصرانی و یا کنیز زنا کند، سنگسار نمی‌شود، چنانچه با داشتن کنیز، و زن یهودی یا نصرانی اگر با زن آزاده زنا کند، زنای محصنه محسوب نمی‌گردد، همان گونه که اگر همسری آزاده داشته باشد و در عین حال با زن یهودی، یا نصرانی و یا کنیز زنا کند، زنای محصنه به شمار نمی‌آید.

باب ۲۸۶

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا فَضِّلَ الرِّجَالُ عَلَى النِّسَاءِ

۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ، عَنْ عَمِّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ جَدِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: جَاءَ نَفَرٌ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَسَأَلَهُ أَعْلَمُهُمْ عَنْ مَسَائِلَ، فَكَانَ فِيمَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ: مَا فَضْلُ الرِّجَالِ عَلَى النِّسَاءِ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: كَفَضَّلَ السَّمَاءُ عَلَى الْأَرْضِ، وَكَفَضَّلَ الْمَاءُ عَلَى الْأَرْضِ، فَالْمَاءُ يُحْيِي الْأَرْضَ، وَبِالرِّجَالِ تَحْيَى النِّسَاءَ. لَوْلَا الرِّجَالُ مَا خُلِقَتِ النِّسَاءُ، يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾.

قال اليهودي: لأي شيء كان هكذا؟

فقال النبي صلى الله عليه وآله: خلق الله تعالى آدم من طين، و من فضله و بقيته خلقت حواء، و أول من أطاع النساء آدم، فأنزله الله تعالى من الجنة، و قد بين فضل الرجال على النساء في الدنيا، ألا ترى إلى النساء كيف يحضن، و لا يمكنهن العبادة من القذارة، و الرجال لا يصيبهم شيء من الطمث. قال اليهودي: صدقت يا محمد!

فلسفه برتری داشتن مردان بر زنان

حدیث اول

(۵۷۵)

محمد بن علی ماجیلویه از عمویش، از احمد بن ابو عبدالله، از ابو حسن برقی، از عبدالله بن جبلة، از معاویه بن عمار، از حسن بن عبدالله، از آباء خود، از جدش حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: تنی چند از یهودیان محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند، داناترین آنان مسائلی چند از آن حضرت پرسید، از جمله این که سؤال کرد: برتری و فضیلت مردان بر زنان چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمودند: برتری و منزلت مردان نسبت به زنان چونان برتری آسمان بر زمین، و بسان تفوق آب بر زمین است و آن گونه که آب، مایه حیات بوده و موجب زنده کردن زمین می باشد، مردان نیز همین حالت را دارند، و اگر مردان نبودند، زنان آفریده نمی شدند، خداوند بزرگ می فرماید:

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ...﴾ : «مردان، سرپرست و نگهبان زنانند، به خاطر برتری هائی که خداوند (از نظر نظام اجتماع) برای بعضی نسبت به بعض دیگر قرار داده است، و به خاطر انفاق هائی که از اموالشان می کنند»^۱.

یهودی عرض کرد: چرا این گونه است؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خدای سبحان، آدم علیه السلام را از گِل آفرید و از باقی مانده گِل آدم، حواء را پدید آورد و نخستین کسی که از زنان اطاعت کرد، آدم علیه السلام بود، خداوند او را از بهشت به زمین فرستاد و برتری مردان بر زنان را در دنیا بیان فرمود، آیا



مشاهده نمی‌کنی وقتی زنان عادت ماهانه می‌بینند، در آن حال نمی‌توانند به عبادت
بپردازند، ولی مردان چنین وضعیتی ندارند!
مرد یهودی عرض کرد: ای محمد! راست فرمودی.^۱

باب ۲۸۷

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا لَا تَحْصَنُ الْمُتَعَّةُ الْحَرَّ

۱- اَبِي بَلَلَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ الْحَسَنِ
بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ هِشَامٍ وَحَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: فِي الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ الْمُتَعَّةَ أَتَحْصِنُهُ؟ قَالَ: لَا. إِنَّمَا ذَلِكَ عَلَى الشَّيْءِ الدَّائِمِ.



۱. خانواده، یک واحد کوچک اجتماعی است و همانند یک اجتماع بزرگ باید رهبر و سرپرست
واحدی داشته باشد؛ زیرا رهبری و سرپرستی دسته جمعی که زن و مرد به طور مشترک آن را به عهده
بگیرند، مفهومی ندارد، در نتیجه مرد یا زن یکی باید «رئیس» خانواده و دیگری «معاون» باشد،
قرآن در این جا تصریح می‌کند که: مقام سرپرستی باید به مرد داده شود. البته مقصود از این تعبیر،
استبداد و تعدی نیست، بلکه این مسأله در دنیای امروز بیش از هر زمان، روشن است که اگر هیأتی -
حتی یک هیئت دو نفری - مأمور انجام کاری شود، باید یکی از آن دو، «رئیس» و دیگری «معاون» یا
عضو» باشد، سرپرستی مرد در خانواده نیز از همین قبیل است.

و این موقعیت به خاطر وجود خصوصیتی در مرد است، مانند ترجیح قدرت تفکر او بر نیروی عاطفه
و احساسات، به عکس زن که از نیروی عواطف بیشتری برخوردار است.

و دیگری داشتن توان و نیروی جسمی بیشتر است که می‌تواند از حریم خانواده خود دفاع کند. به
علاوه تعهد او در برابر زن و فرزندان نسبت به پرداختن هزینه‌های زندگی و پرداخت مهر و تأمین
زندگی همسر و فرزندان، این حق را به او می‌دهد که وظیفه سرپرستی به عهده او باشد.

البته ممکن است زنانی در جهات فوق بر شوهران خود امتیاز داشته باشند، ولی قوانین به تک تک
افراد نظر ندارد، بلکه کلی را در نظر می‌گیرد، و شکی نیست که از نظر کلی، مردان نسبت به زنان برای
این کار آمادگی بیشتری دارند، گرچه زنان نیز وظائفی می‌توانند به عهده بگیرند که اهمیت آن مورد
تردید نیست. (تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۴۷۱)

باب دویست و هشتاد و هفتم

سرّ این که مرد با داشتن متعه [= ازدواج موقت] محصن به شمار نمی آید

حدیث اول

(۵۷۶)

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از محمد ابن ابی عمیر، از هشام و حفص بن بختری، از کسی که یادش کرده، از امام صادق علیه السلام نقل کرده، راوی می گوید: از امام پرسیدم: مرد با ازدواج موقت، محصن می شود؟

فرمودند: خیر، تحقق احصان با داشتن همسر دائمی می باشد.

باب ۲۸۸

العلة التي من أجلها نهى عن طاعة النساء

۱- حدّثنا علي بن أحمد بن عبدالله بن أحمد بن أبي عبدالله البرقي عليه السلام قال: حدّثني أبي، عن جدّه أحمد بن أبي عبدالله، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير، عن غير واحد، عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آبائه عليهم السلام قال: شكى رجل من أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام نسائه، فقال علي عليه السلام خطيباً، فقال: معاشر الناس! لا تطيعوا النساء على حال، و لا تأمنوهنّ على مال، و لا تذروهنّ يدبرنّ أمر العيال، فإنهنّ إن تركن و ما أردنّ آوردن الممالك، و عصين أمر المالك فإنّا وجدناهنّ لا ورع لهنّ عند حاجتهنّ، و لا صبر لهنّ عند شهوتهنّ، البذخ لهنّ لازم و إن كبرن، و العجب لهنّ لاحق و إن عجزن، يكون رضاهنّ في فروجهنّ لا يشكرن الكثير إذا منعن القليل، ينسين الخير و يذكرون الشرّ، يتهافتن بالبهتان، و يتمادين في الطغيان، و يتصدّين للشيطان، فداروهنّ على كلّ حال، و أحسنوا لهنّ المقال لعلهنّ يحسنّ الفعال.



باب دویست و هشتاد و هشتم

سرّ این که از فرمانبرداری زنان نهی شده است



حدیث اول



۵۷۷

علی بن احمد بن عبدالله بن أحمد بن ابی عبدالله برقی رحمه الله از پدرش، از جدّش، از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از جماعتی، از امام صادق، از پدرش، از آباء خود علیهم السلام نقل نموده و فرمود: مردی از یاران امیر مؤمنان علی علیه السلام از همسرانش گله نمود، امام علیه السلام در خطبه‌ای چنین ایراد فرمود:

هان! در هیچ حال از زنان اطاعت نکنید، و آنها را بر مال خود امین مدارید، و مدیریت امور نفقه و هزینه زندگی را به آنان واگذارید؛ چه آن که اگر به خواست خود رها شوند، به ورطه هلاکت کشیده می‌شوند و در این صورت از مالک خود سرباز می‌زنند، آنان را این گونه یافته‌ایم که به هنگام حاجت و نیاز، خدا محوری بر آنها حاکم نبوده، و در هنگامه طغیان خواسته‌های نفسانی، صبر و شکیبایی ندارند، فخر و تکبر ملازم ایشان است گر چه بزرگ باشند، خودپسندی همراه آنهاست، هر چند از نظر ظاهر ضعیف و ناتوان جلوه کنند. آنگاه که از نعمت اندک باز مانند، شکر نعمت بسیار بجا نیاورند، خیر و نیکی را از یاد برده و شرّ و بدی را محفوظ می‌دارند، کمند بهتان گرفتارشان ساخته و آماج سهمگین طغیان آنها را در کام خود گرفته و در خدمت شیطان ایّام می‌گذرانند. با این وصف همواره با ایشان مدارا کنید و سخن شایسته بگویید، شاید کردارشان پسندیده شود.



[نقد تفکر فمینیسم^۱]

امام علی علیه السلام پس از جنگ جمل و فرو نشاندن شورش بصره - سال ۳۶ هجری ماه جمادی الثانی - در مسجد بصره - در مورد تفاوت‌های زنان و مردان - فرمود: هان مردم! همانا زنان در مقایسه با مردان، در ایمان، و بهره‌وری از اموال و عقل متفاوتند، اما تفاوت ایمان بانوان، برکنار بودن از نماز و روزه در ایام «عادت حیض» آنان است، و اما تفاوت عقلشان با مردان بدان جهت که شهادت و گواهی دو زن برابر شهادت یک مرد است، و علت تفاوت در بهره‌وری از اموال آن که ارث بانوان نصف ارث مردان است.

ظاهر این خطبه،^۲ و واژه «نواقص» در سخن امام علیه السلام «إِنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِيمَانِ، وَ نَوَاقِصُ الْحِفْظِ، وَ نَوَاقِصُ الْعُقُولِ» مخالف آیات قرآن کریم، و عقائد و فلسفه دینی است، اگر بگوئیم: (خدا نیمی از انسان‌ها «زنان» را ناقص آفرید)، تنها راه جمع آن است که در واژه «نواقص» تصرف کنیم و معنای آن را «تفاوت» و «اختلاف» بدانیم که در لغت و واژه‌های قرآن نیز به جای یکدیگر کاربرد دارند، آنگاه تضاد ظاهری این خطبه با قرآن کریم و مبانی اعتقادی برطرف می‌شود.

واژه «نواقص» در اینجا به معنای تفاوت است و تفاوت یعنی نقص و کاستی، چنانچه در آیه ۳، سوره ملک آمده است: ﴿مَا تَرَىٰ مِنْ تَفَافُتٍ﴾. امام علیه السلام می‌خواهد

۱. این گونه سخنان پیشوایان در واقع اشاره به جایگاه و روحیات و صفات زنان است و در واقع نقد تفکر فمینیسم [= اصالت دادن به زن یا زن سالاری] است، باید همه عوامل تربیت و نظارت را به کار گرفت تا زنان جامعه به آسانی راه کمال را بیمایند.

امیرمؤمنان علیه السلام در ارتباط با تفاوت‌های اخلاقی مردان و زنان فرمودند: برخی از نیکوترین خلق و خوی زنان، زشت‌ترین اخلاق مردان است، مانند تکبر، ترس، بخل؛ هرگاه زنی متکبر باشد، بیگانه را به حریم خود راه نمی‌دهد، و اگر بخیل باشد اموال خود و شوهرش را حفظ می‌کند، و چون ترسان باشد از هر چیزی که به آبروی او زیان رساند، فاصله می‌گیرد. (نهج البلاغه، حکمت ۲۳۴)

۲. نهج البلاغه، خطبه ۸۰.



بفرماید که: زن و مرد هر کدام روحیات و صفات مخصوص به خود را دارند، و جایگاه هر یک باید حفظ گردد، پس «عائشه» را که یک زن است، سوار بر شتر، فرمانده خود قرار ندهید که شورش بصره را به پا کند، و آن همه خون مسلمانان را بر زمین ریزد.

قرآن کریم در مورد گروهی از زنان می‌فرماید: ﴿وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ...﴾: «اما آن دسته از زنان را که از سرکشی و مخالفتشان بیم دارید، پند و اندرز دهید! و (اگر مؤثر واقع نشود،) در بستر از آنها دوری نمائید! و (اگر تأثیر نکرد) آنها را تنبیه کنید.^۱

طرح یک پرسش و پاسخ آن

ممکن است سؤال شود: چگونه اسلام به مردان اجازه داده که در مورد زنان متوسل به تنبیه بدنی شوند؟! 

در پاسخ می‌توان گفت: اولاً، مسئله تنبیه بدنی را در مورد افراد وظیفه‌شناسی مجاز شمرده که هیچ وسیله دیگری برای اصلاح آنها مفید واقع نشود. و این موضوع تازه‌ای نیست که منحصر به اسلام باشد، در تمام قوانین دنیا هنگامی که راه‌های مسالمت‌آمیز برای وادار کردن افراد به انجام وظیفه، مؤثر واقع نشود، متوسل به خشونت می‌شوند، نه تنها از طریق زدن، بلکه گاه - در مواردی خاص - مجازات‌هایی شدیدتر از آن نیز قائل می‌شوند، که تا سر حد اعدام پیش می‌رود.

ثانیاً - «تنبیه بدنی» در اینجا - همان گونه که در کتاب‌های فقهی نیز آمده است - باید ملایم و خفیف باشد، به طوری که نه موجب شکستگی شود، نه مجروح گردد، و نه باعث کبودی بدن.

ثالثاً - روانکاوان امروز، معتقدند برخی از زنان دارای حالتی به نام «مازوشیسم»



یعنی: آزار طلبی هستند، که گاه این حالت در آنها تشدید می شود، تنها راه آرامش آنان تنبیه مختصر بدنی است. بنابراین، ممکن است تنبیه ناظر به چنین افرادی باشد که تنبیه خفیف بدنی در مورد آنان جنبه آرام بخشی دارد و در واقع یک نوع درمان روانی است.^۱

باب ۲۸۹

علل فوادر النکاح

۱- حدَّثنا محمد بن الحسن رحمته الله قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصَّقَّار، قال: حدَّثنا أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن هشام بن سالم، عن الحسين بن زرارة، عن أبيه، قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن رجل تزوج امرأة على حكمها؟ قال: فقال: لا يتجاوز بحكمها مهر آل محمد عليهم السلام اثنتا عشرة أوقيه و نش، و هو وزن خمسمائة درهم من الفضة. قلت: أ رأيت أن تزوجها على حكمه و رضيت بذلك؟ فقال: ما حكم بشيء فهو جائز عليها قليلاً كان أو كثيراً، قال: فقلت له: كيف لم تجز حكمها عليه و اجزت حكمه عليها؟

۱. آئین حیات بخش اسلام از آزار رساندن به زنان به طور جدی دفاع نموده و آن را از خصلت های زشت و ناپسند می داند. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «أَيضْرِبُ أَحَدَكُمْ الْمَرْأَةَ ثُمَّ يَظْلُ مُعَانَقَتَهَا؟! آیا کسی از شما زنش را می زند، سپس با وی دست به گردن می شود (و او را در آغوش می کشد؟! مقصود این است دستی که به طرف زن دراز شود، چگونه او را در بغل می گیرد. (تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۳۷۲) در جایی دیگر می فرماید: در شگفتم از کسی که زن خود را می زند، در حالی که خودش به زدن سزاوارتر است، زنان خود را با چوب و ترکه نزنید که موجب قصاص می گردد. (بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۴۹)

امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «لَا تَمْلِكِ الْمَرْثَةُ مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ وَ لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ: زمام کار زن را به دست وی مسپار تا از حد خود تجاوز کند؛ زیرا زن منزلت گلی دارد برای بوئیدن و بهره گرفتن، و نمی تواند دلیر و قهرمان باشد. (و کارهایی که از استعدادش خارج است به او مسپار) (غرر الحکم، ج ۲، ص ۸۱۹)



قال: فقال: لأنه حكمها فلم يكن لها أن تجوز ما سنّ رسول الله ﷺ و تزوّج عليه نساؤه، فرددتها إلى السنّة و أجزت حكم الرجل، لأنّها هي حكمت و جعلت الأمر في المهر إليه، و رضيت بحكمه في ذلك، فعليها أن تقبل حكمه في ذلك قليلاً كان أو كثيراً.

باب دویست و هشتاد و نهم

سرّ پاره‌ای از مسائل نکاح

حدیث اوّل

(۵۷۸)

محمد بن حسن رضی الله عنه، از محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از هاشم بن سالم، از حسین بن زراره، از پدرش نقل کرده که وی گفت: از امام باقر رضی الله عنه پرسیدم: اگر مردی یا زنی ازدواج کند و تعیین مقدار مهر را به زن واگذار کند، حکمش چیست؟

حضرت فرمودند: در این فرض، حکم مهر زن از مهر السنّة بیشتر نخواهد بود، یعنی دوازده اوقیه و نصف که معادل پانصد درهم نقره است.

عرض کردم: اگر زن و مردی با هم ازدواج کنند، و زن تعیین مقدار مهر را به مرد واگذر کند، چگونه است؟

فرمودند: در این مورد، آنچه مرد حکم کند، نافذ خواهد بود، خواه مقدار مهر، اندک باشد و خواه بسیار.

عرض کردم: به چه جهت حکم زن را بر مرد نافذ قرار ندادید، ولی حکم مرد را بر زن نافذ دانستید؟!

حضرت فرمودند: به دلیل این که زن حق ندارد از آنچه رسول خدا ﷺ سنّت قرار داده و همسرانش را با آن مقدار عقد کرده، بیشتر قرار دهد و از حدّ مهر السنّة تجاوز



نماید و اگر بیشتر از مقدار مهرالسنة قرار دهد، نافذ نخواهد بود، ولی حکم مرد از این جهت مورد قبول قرار می گیرد که خود زن مقدار مهریه را به مرد واگذار کرده و از آغاز به حکم همسرش راضی گردیده، و بر این اساس آنچه مرد تعیین کند، پذیرفته می شود، خواه مقدار مهر اندک باشد و خواه بسیار.



۲- و روي في خبر آخر أن الصادق عليه السلام قال: إنما صار الصداق على الرجل دون المرأة، وإن كان فعلهما واحد، فإن الرجل إذا قضى حاجته منها قام عنها و لم ينتظر فراغها، فصار الصداق عليه دونها لذلك.

حدیث دوم

۵۷۹

و در حدیثی دیگر نقل شده که امام صادق عليه السلام فرمودند: علت این که مهر بر عهده و ذمه مرد است نه زن، با توجه به این که فعل هر دو یکی است، آن است که: وقتی نیاز مرد از زن برطرف شده در انتظار نیاز زن نخواهد ماند، از این رو مهر بر عهده مرد است نه بر ذمه زن.



۳- حدثنا محمد بن علي الشامي أبو الحسين الفقيه بمرو، قال: حدثنا أبو حامد أحمد بن محمد بن أحمد بن الحسين، قال: حدثنا أبو الحسن أحمد بن خالد الخالدي، قال: حدثنا محمد بن أحمد بن صالح التميمي، قال: حدثنا أبي أحمد بن صالح التميمي، قال: حدثنا محمد بن حاتم العطار، عن حماد بن عمرو، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جدّه، عن علي بن أبي طالب عليه السلام في حديث طويل يذكر فيه وصية النبي صلى الله عليه وآله و يقول فيها: إن رسول الله كره أن يغشى الرجل امرأته و هي حائض، فإن فعل و خرج الولد مجذوماً، أو به برص، فلا يلومنّ إلا نفسه. و كره أن يأتي الرجل أهله و قد احتلم حتى يغتسل من الإحتلام. فإن فعل ذلك خرج الولد مجنوناً فلا يلومنّ إلا نفسه.



حدیث سوم

۵۸۰

محمد بن علی شامی ابوالحسن فقیه در مرورذ، از ابو حامد احمد بن محمد بن احمد بن حسین، از ابوالحسن احمد بن خالد خالدی، از محمد بن احمد بن صالح تمیمی، از ابو احمد صالح تمیمی، از محمد بن حاتم عطار، از حماد بن عمرو، از حضرت صادق، از پدرش، از جدش، از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار در ضمن حدیثی مفصل، به قسمتی از وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره نموده و می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار ناپسند و زشت می دانستند از این که مرد با همسرش در حال حیض آمیزش کند، که اگر به این عمل مبادرت ورزد و فرزندی مبتلا به جذام یا برص به دنیا آید، کسی غیر خودش را سرزنش و ملامت نکند. و همچنین کراهت داشتند از این که مرد در حالی که محتلم شده و هنوز غسل نکرده با همسرش آمیزش کند، چه آن که اگر قبل از غسل آمیزش کند و فرزندی به دنیا آمد که دیوانه بود، کسی غیر از خودش را توبیخ نکند.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی



۴- حدَّثنا محمد بن أحمد السناني رحمته الله قال: حدَّثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي، قال: حدَّثنا سهيل بن زياد الآدمي، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني، قال: حدَّثني علي بن محمد العسكري، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه الرضا علي بن موسى، عن أبيه موسى، عن أبيه جعفر، عن أبيه عليه السلام قال: يكره للرجل أن يجامع في أول ليلة من الشهر، وفي وسطه، وفي آخره، فإنه من فعل ذلك خرج الولد مجنوناً ألا ترى أن المجنون أكثر ما يصرع في أول الشهر ووسطه وآخره. وقال عليه السلام: من تزوج و القمر في العقب لم ير الحسنی. و قال عليه السلام: من تزوج في محاق الشهر فليسلم لسقط الولد.

حدیث چهارم

۵۸۱

محمد بن احمد سنانی رحمته الله از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از سهیل بن زیاد آدمی، از



عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از حضرت علی بن محمد العسکری، از پدرش حضرت محمد بن علی، از پدرش امام رضا، از پدرش امام کاظم، از پدرش امام صادق از پدرش امام باقر علیه السلام نقل کردند که آن حضرت فرمودند: مکروه است که مرد در شب اول، وسط و آخر ماه با همسرش آمیزش نماید، که اگر چنین کند، فرزندی که متولد می شود، دیوانه خواهد بود، مگر نمی بینی بیشتر اوقاتی که بیماری صرع^۱ بر دیوانگان عارض می گردد. اول، وسط و آخر ماه می باشد.

و کسی که ازدواج کند و قمر در عقرب^۲ باشد، خیر و خوبی نخواهد دید.
و کسی که در آخر ماه و وقت محاق^۳ ازدواج کند، باید منتظر سقط شدن فرزند باشد.



۵ - حدَّثنا محمد بن ابراهیم أبو العباس الطالقانی رحمته الله قال: حدَّثنا أبو سعید الحسن بن علی العدوی، قال: حدَّثنا یوسف بن یحییٰ الإصبهانی أبو یعقوب، قال: حدَّثنا أبو علی إسماعیل بن حاتم، قال: حدَّثنا أبو جعفر أحمد بن صالح بن سعید المکی، قال: حدَّثنا عمر بن حفص، عن إسحاق بن نجیح، عن حصین، عن مجاهد، عن أبي سعید الخدری، قال: أوصی رسول الله صلی الله علیه و آله علی بن أبی طالب علیه السلام فقال: یا علی! إذا دخلت العروس بیتک فاخلع خفها حين تجلس، و اغسل رجلیها، و صب الماء من باب دارک إلى أقصى دارک فإنک إذا فعلت ذلک أخرج من دارک سبعین لونا من الفقر، و أدخل فیها سبعین لونا

۱. بیماری عصبی که در انسان باعث تشنج و فقد شعور می گردد و غالباً با حالت اختلاج و تشنج و احساس درد و سستی در اعضاء بدن شروع می شود و بیمار ناگهان بر زمین می افتد و دندان ها را به هم فشار می دهد و چهره اش کبود و گاه بدنش مانند چوب می شود و این حالت چند دقیقه طول می کشد، سپس شروع به تنفس می کند و انقباضاتی در عضلات چهره اش پیدا می شود، آنگاه با حالت ضعف و سستی به خواب می رود. (فرهنگ عمید)

۲. اصطلاح نجومی هنگامی که سیر ماه در خانه یا برج عقرب قرار گیرد.

۳. محاق (دو و سه روز آخر ماه که قرص ماه دیده نمی شود).



من البركة، و أنزل عليك سبعين رحمة ترفرف على رأس العروس، حتى تنال بركتها كل زاوية في بيتك، و تأمن العروس من الجنون و الجذام و البرص أن يصيبها مادامت في تلك الدار.

وامنع العروس في أسبوعها من الألبان و الخل و الكزبرة و التفاحة الحامضة من هذه الأربعة الأشياء. فقال علي عليه السلام: يا رسول الله! و لأي شيء امنعها هذه الأشياء الأربعة؟ قال: الرحم تعقم و تبرد من هذه الأشياء عن الولد، و حصيرة في ناحية البيت خير من امرأة لا تلد. فقال علي عليه السلام: يا رسول الله! فما بال الخل تمنع منها؟ قال: إذا حاضت على الخل لم تطهر أبداً بتمام، و الكزبرة تثير الحيض في بطنها و تشدد عليها الولادة. و التفاحة الحامضة تقطع حيضها، فيصير داء عليها.

قال: يا علي! لا تجامع امرأتك في أول الشهر و وسطه و آخره، فإن الجنون و الجذام و الخبل يسرع إليها و إلي ولدها. يا علي! لا تجامع امرأتك بعد الظهر، فإنه إن قضي بينكما ولد في ذلك الوقت يكون أحول و الشيطان يفرح بالحوّل في الإنسان. يا علي! لا تتكلم عند الجماع كثيراً، فإنه إن قضي بينكما ولد لا يؤمن أن يكون أخرس، و لا تنظر إلى فرج امرأتك و غصّ بصرك عند الجماع، فإن النظر إلى الفرج يورث العمى يعني في الولد.

يا علي! لا تجامع امرأتك بشهوة امرأة غيرك، فإنني أخشى إن قضي بينكما ولد أن يكون مخنثاً مؤنثاً مخبلاً. يا علي! إذا كنت جنباً في الفراش مع امرأتك فلا تقرأ القرآن، فإنني أخشى أن ينزل عليكم نار من السماء فتحرقكما. يا علي! لا تجامع امرأتك إلا و معك خرقة، و مع امرأتك خرقة، و لا تمسحاً بخرقة واحدة، فتقع الشهوة على الشهوة، و إن ذلك يعقب العداوة بينكما ثم يؤدّيكما إلى الفرقة و الطلاق. يا علي! لا تجامع امرأتك من قيام، فإن ذلك من فعل الحمير، و إن قضي بينكما ولد يكون بوالاً في الفراش كالحمير البوالّة في كل مكان.



محمد بن ابراهیم، ابو عباس طالقانی رحمته الله از ابوسعید حسن بن علی عدوی، از یوسف بن یحیی اصفهانی، از ابو یعقوب، از ابو علی اسماعیل بن حاتم، از ابو جعفر احمد بن صالح بن سعید مکی، از عمر بن حفص، از اسحاق بن نجیح، از حصین، از مجاهد، از ابوسعید خدری نقل کرده که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علیه السلام در ضمن وصیتی فرمودند:

ای علی! وقتی که عروس وارد اطاق تو شد و نشست در این حال کفشهایش را درآور، و پاهایش را بشوی، و آن آب را در مکانی دور از خانهات بریز، که خداوند هفتاد نوع فقر و تهیدستی را از خانهات دور می‌کند و به جای آن هفتاد نوع خیر و برکت وارد خانهات می‌نماید و هفتاد رحمت بر تو نازل می‌فرماید که بالای سر عروس قرار می‌گیرد و از آن نقطه به هر گوشه‌ای از خانهات پخش می‌گردد، و تا هنگامی که این برکات و رحمت‌ها در کاشانهات باشد، عروس از جنون، جذام و برص در امان است.

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: ای علی! در هفته نخستین ازدواج عروس را از خوردن شیر، سرکه، گشنیز و سیب ترش بازدار.

امیر مؤمنان علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله! چرا او را از خوردن این چهار چیز باز دارم؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: بر اثر خوردن این چهار چیز، رحم عقیم گشته و در نتیجه از پرورش و رشد فرزند جلوگیری می‌کند، و یک حصیر [کهنه] که در گوشه‌ای از خانه افتاده باشد، بهتر از زنی است که نازا باشد!

علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! چرا او را از سرکه باز دارم؟

فرمودند: زیرا وقتی سرکه خورد و حیض شود، هرگز به طور کامل پاک نخواهد شد، و استفاده از گشنیز نیز در هفته نخستین ازدواج موجب افزایش خون حیض



خواهد شد، و کار ولادت را مشکل خواهد ساخت، همان گونه که سیب ترش موجب قطع خون حیض گشته و باعث بیماری می گردد.

رسول خدا ﷺ فرمودند: ای علی! در آغاز، وسط و آخر ماه با همسرت آمیزش منما؛ چه آن که بیم جنون، جذام و فلج شدن در مورد زن و فرزند وجود دارد. ای علی! بعد از ظهر با همسرت نزدیکی نکن، چه آن که اگر فرزندی نصیب شما گردد، احتمال دوبین شدن فرزند وجود دارد، و شیطان از وجود این بیماری در انسان مسرور و شادمان می شود. ای علی! هنگام نزدیکی، زیاد صحبت نکن؛ چه آن که اگر فرزندی متولد شود، از مرض لالی در امان نخواهد بود. و زمان آمیزش به شرمگاه همسرت نگاه مکن و در این حال دیدگانت را ببند؛ چه آن که چشم دوختن به عورت موجب کوری فرزند خواهد شد.

ای علی! از روی شهوت به زن دیگران با همسرت آمیزش مکن؛ چه آن که بیم آن دارم که اگر فرزندی به دنیا آید، مخنث [= ابنه ای] و زن صفت و زمین گیر و فلج گردد. هر گاه در بستر کنار همسرت بودی و جنب شدی، در این حال قرآن مخوان؛ زیرا بیم آن دارم که آتشی از آسمان نازل گردد و شما را در کام خود فراگیرد.

ای علی! به صورت عریان با همسرت نزدیکی مکن، و از پارچه و دستمال مشترک استفاده نکنید، چه آن که شهوت بر شهوت واقع شده و در پی آن میان شما دشمنی و نفرت به وجود می آید و به جدایی و طلاق می انجامد.

و در حال ایستاده نزدیکی نکن؛ زیرا این عمل چارپایان و درازگوش است و اگر فرزندی از شما متولد شود، بیم آن می رود که در بسترش ادرار کند همچون درازگوش که در هر مکانی ادرار می کند.

یا علی! لا تجامع امرأتک فی لیلة الفطر، فإنه إن قضی بینکما ولد فیکبر ذلک الولد و لا یصیب ولداً إلا علی کبر السن. یا علی! لا تجامع امرأتک لیلة الأضحی، فإنه إن قضی بینکما ولد یکون له ستّ أصابع أو أربع. یا علی! لا تجامع امرأتک تحت



شجرة مثمرة، فإنه إن قضي بينكما ولد يكون جلاداً قتالاً عريفاً. يا علي! لا تجماع امرأتك في وجه الشمس و تالؤها إلا أن ترخي عليكما سترأ، فإنه إن قضي بينكما ولد لا يزال في بؤس و فقر حتى يموت.

يا علي! لا تجماع أهلك بين الأذان و الإقامة، فإنه إن قضي بينكما ولد يكون حريصاً على إهراق الدماء. يا علي! إذا حملت امرأتك فلا تجماعها إلا و أنت على وضوء، فإنه إن قضي بينكما ولد يكون أعمى القلب، بخيل اليد. يا علي! لا تجماع أهلك من شعبان، فإنه إن قضي بينكما ولد يكون مشوهاً ذا شامة في شعره و وجهه. يا علي! لا تجماع أهلك في آخر درجة منه يعني إذا بقي يومان، فإنه إن قضي بينكما ولد كان مفدماً.

يا علي! لا تجماع أهلك على شهوة أختها، فإن قضي بينكما ولد يكون عشّاراً أو عوناً للظالم و يكون هلاك فئام من الناس على يديه. يا علي! لا تجماع أهلك على سقف البنيان، فإنه إذا قضي بينكما ولد يكون منافقاً ممارياً مبتدعاً. يا علي! و إذا خرجت في سفر فلا تجماع أهلك تلك الليلة، فإنه إن قضي بينكما ولد، فإنه ينفق ماله في غير حق، و قرأ رسول الله ﷺ: ﴿إِنَّ الْمُبْذَرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ﴾.

يا علي! لا تجماع أهلك إذا خرجت إلى مسيرة ثلاثة أيام و لياليهنّ، فإنه إن قضي بينكما ولد يكون عوناً لكلّ ظالم عليك. يا علي! عليك بالجماع ليلة الاثنين، فإنه إن قضي بينكما ولد يكون حافظاً لكتاب الله، راضياً بما قسم الله عزّ وجلّ. يا علي! إن جامعته أهلك في ليلة الثلاثاء، فإنه يرزق الشهادة بعد شهادة أن لا إله إلا الله و أنّ محمداً رسول الله و لا يعذّبه الله عزّ وجلّ مع المشركين، و يكون طيب النكهة من الفم رحيم القلب، سخي اليد، طاهر اللسان من الغيبة و الكذب و البهتان.

يا علي! و إن جامعته أهلك ليلة الخميس فقضي بينكما ولد، فإنه يكون حاكم من الحكّام، أو عالماً من العلماء. و إن جامعته يوم الخميس عند زوال الشمس عن كبد السماء، فقضي بينكما ولد، فإن الشيطان لا يقربه حتى يشيب، و يكون فهماً، و يرزقه



الله السلامة في الدين و الدنيا. و إن جامعته ليلة الجمعة و كان بينكما ولد يكون خطيباً قوَّالاً مفوَّهاً. و إن جامعته يوم الجمعة بعد العصر فقضي بينكما ولد، فإنَّه يكون معروفاً مشهوراً عالماً.

و إن جامعته ليلة الجمعة بعد العشاء الآخرة، فإنَّه يرجى أن يكون الولد بدلاً من الأبدال إن شاء الله. يا علي! لا تجامع أهلک في أول ساعة من الليل، فإنَّه إن قضي بينكما ولد لا يؤمن أن يكون ساحراً مؤثراً للدنيا على الآخرة. يا علي! احفظ وصيتي هذا كما حفظتها عن جبرئيل عليه السلام.

ای علی! در شب عید فطر با همسرت آمیزش مکن؛ چه آن که اگر فرزندی نصیب شما گردد، و این فرزند بعدها بزرگ شود و ازدواج کند، در سن جوانی از داشتن فرزند محروم خواهد بود. و در شب عید قربان نزدیکی مکن، زیرا اگر فرزندی به دنیا آید، بیم آن می رود که شش یا چهار انگشتی باشد. و زیر درخت میوه دار با همسرت نزدیکی مکن؛ چه آن که اگر فرزندی متولد گردد، خون آشام و سفاک و جادوگر خواهد شد.

ای علی! در برابر قرص خورشید و نور آن مجامعت مکن، جز آن که میان شما و آفتاب چیزی به عنوان پرده قرار گیرد؛ چه آن که اگر بدون رعایت این امر، فرزندی نصیب شما گردد، همواره با فقر و تهیدستی دست به گریبان خواهد شد. و بین اذان و اقامه با همسرت آمیزش مکن؛ چه آن که اگر فرزندی متولد شد، بر ریختن خون مردم حریص خواهد شد. و هرگاه همسرت باردار شد، بدون وضو با او آمیزش مکن؛ چه آن که اگر فرزندی نصیب شما گردد، کور باطن و تنگ نظر خواهد شد.

ای علی! در نیمه شعبان با همسرت مجامعت مکن؛ زیرا اگر فرزندی به دنیا آمد، بدمو و زشت چهره خواهد شد. و در آخرین اوقات ماه شعبان (یکی و دو روز مانده به آخر ماه) با همسرت آمیزش مکن؛ زیرا اگر فرزندی نصیب تو گردد، کودن و احمق می گردد. و با همسرت به قصد خواهرش آمیزش مکن؛ چه آن که اگر فرزندی به دنیا



آید، زورگیر و همکار ستم پیشگان بوده و گروهی از مردم به دستش هلاک می شوند. و روی بام با همسرت نزدیکی مکن؛ زیرا اگر فرزندی به دنیا آید، بیم آن می رود که منافق پیشه، کینه توز و اهل بدعت گردد.

ای علی! وقتی به سفری رفتی در آن شب با همسرت آمیزش مکن؛ زیرا اگر فرزندی متولد شود، مال و دارائی خود را در راه باطل هزینه خواهد کرد، آنگاه رسول خدا ﷺ این آیه را تلاوت فرمودند: ﴿إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا﴾: «چرا که تبذیرکنندگان، برادران شیاطین اند، و شیطان در برابر پروردگارش، بسیار ناسپاس بود».^۱

ای علی! هر گاه به سفری که سه شبانه روز کشید رفتی با همسرت نزدیکی مکن؛ چه آن که اگر فرزندی به دنیا آمد، بیم آن وجود دارد چنین فرزندی با ظالمی که در حق تو ستم روا داشته، دوستی کند.

ای علی! بر تو باد که شب دوشنبه با همسرت نزدیکی کنی؛ چه آن که اگر خداوند فرزندی نصیب تو نماید، حافظ حریم قرآن بوده و آنچه خداوند روزیش ساخته، خرسند و شادمان است. و اگر با اهل خود در شب سه شنبه همبستر شوی و فرزندی به دنیا آید، یگانه پرست و پیرو رسالت [و ولایت] بوده و به فیض شهادت نائل

۱. سوره اسراء، آیه ۲۷. واژه «تبذیر» در اصل از ماده «بذر» به معنای پاشیدن دانه می آید، با این تفاوت که این واژه مخصوص مواردی است که انسان اموال خود را به صورت غیرمنطقی و باطل هزینه کند، و معادل آن در فارسی امروز، «ریخت و پاش» است. و به تعبیر دیگر: «تبذیر» آن است که مال در غیر موردش مصرف شود، هر چند کم باشد، و اگر در موردش مصرف شود، تبذیر نیست، گر چه زیاد باشد.

چنان که در تفسیر «عیاشی» آمده: امام صادق علیه السلام در ذیل این آیه در پاسخ سؤال کننده ای فرمود: «مَنْ أَنْفَقَ شَيْئًا فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ فَهُوَ مُبَذِّرٌ وَمَنْ أَنْفَقَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَهُوَ مُقْتَصِدٌ: آن که در غیر راه اطاعت فرمان خدا مالی را هزینه کند، تبذیرکننده است و کسی که در راه خدا انفاق کند، میانه رو است». (تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۰۴)



می‌گردد، و خدای سبحان وی را در روز قیامت با مشرکان کیفر نخواهد داد، دهانش خوشبو، قلبش مهربان، دستش گشاده، زبانش از غیبت و دروغ و بهتان مبرا می‌باشد. و اگر در شب پنجشنبه با همسرت نزدیکی کنی و فرزندی به دنیا آید، این فرزند حکمران، یا عالم خواهد شد، و اگر در روز پنجشنبه هنگام زوال آفتاب نزدیکی نمایی و فرزندی نصیب تو گردد، همواره تا سن پیری از شر شیطان در امان مانده، چنین فرزندی فهیم و از سلامتی دین و دنیا برخوردار خواهد بود. و چنانچه شب جمعه با اهل خود نزدیکی کنی و فرزندی نصیب تو گردد، زبان آور و سخنران خواهد شد، و اگر روز جمعه بعد از عصر آمیزش کنی، فرزندی مشهور و پر آوازه نصیب تو می‌گردد.

و اگر در شب جمعه بعد از نماز عشا با اهل خود همبستر شوی، امید آن است که خداوند فرزندی به تو عنایت کند که از اولیای خدا باشد.

ای علی! در آغازین ساعت شب یا همسرت نزدیکی مکن؛ چه آن که اگر فرزندی متولد گردد، جادوگر و اهل دنیا می‌شود. این توصیه‌ها را از من به خوبی حفظ کن، همان گونه که من از جبرئیل علیه السلام حفظ کردم.



٦ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارِ عليه السلام عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ سَعِيدٍ، وَغَيْرِهِ مِنْ أَصْحَابِ يُونُسَ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ: رَجُلٌ لَحِقَتْ امْرَأَتُهُ بِالْكَفَّارِ، وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ: ﴿وَ إِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعَاقِبْتُمْ فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا﴾ مَا مَعْنَى الْعُقُوبَةِ هُنَا؟ قَالَ: إِنَّ الَّذِي ذَهَبَتْ امْرَأَتُهُ، فَعَاقَبَ عَلَى امْرَأَةٍ أُخْرَى غَيْرِهَا يَعْنِي تَزَوَّجَهَا، فَإِذَا هُوَ تَزَوَّجَ امْرَأَةً أُخْرَى غَيْرَهَا، فَعَلَى الْإِمَامِ أَنْ يُعْطِيَ مَهْرَ امْرَأَتِهِ الذَّاهِبَةِ.

فسألته فكيف صار المؤمنون يردون على زوجها المهر بغير فعل منهم في ذهابها؟ و



على المؤمنين أن يردّوا على زوجها ما أنفق عليها ممّا يصيب المؤمنون؟ قال: يردّ الإمام عليه أصابوا من الكفّار أو لم يصيبوا، لأنّ على الإمام أن يجبر حاجته من تحت يده، و إن حضرت القسمة فله أن يسدّ كلّ نائبة تنوبه قبل القسمة، و إن بقي بعد ذلك شيء قسمة بينهم، و إن لم يبق لهم شيء فلا شيء لهم.

حدیث ششم

۵۸۳

محمد بن حسن علیه السلام از محمد بن حسن صفار علیه السلام از ابراهیم بن هاشم، از صالح بن سعید و غیرش از اصحاب یونس، از یونس، از اصحابش از حضرت باقر و امام صادق علیه السلام نقل کرده، راوی می گوید: محضر امام علیه السلام عرض کردم: همسر مردی به کافران پیوسته و خدای سبحان در قرآن می فرماید: ﴿وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعاقِبْتُمْ فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا...﴾ : «اگر بعضی از همسران شما به سوی کفار باز گردند و شما در جنگی بر آنان پیروز شدید و غنائمی گرفتید، به کسانی که همسرانشان رفته اند، همانند مهری را که پرداخته اند، بدهید.»^۱ مقصود از

۱. سوره ممتحنه، آیه ۱۱. جمعی از مفسران در مورد شأن نزول این آیات چنین آورده اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله در «حدیبیه» با مشرکان مکه پیمانی امضاء کرد، که یکی از مواد پیمان این بود: هر کس از اهل مکه به مسلمانان پیوندد او را باز گردانند، اما اگر کسی از مسلمانان، اسلام را رها کرده و به مکه باز گردد، می توانند او را برنگردانند.

در این هنگام، زنی به نام «سیعه» اسلام را پذیرفت، و در همان سرزمین «حدیبیه» به مسلمانان پیوست، همسرش خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده گفت: ای محمد! همسر مرا به من باز گردان؛ چرا که این یکی از مواد پیمان ما است، و هنوز مرکب آن خشک نشده، آیه فوق نازل شد و دستور داد زنان مهاجر را امتحان کنند.

ابن عباس می گوید: امتحانشان به این بود که باید سوگند یاد کنند، هجرت آنها به خاطر کینه یا شوهر، یا علاقه به سرزمین جدید، و یا هدف دنیوی نبوده بلکه تنها به خاطر اسلام بوده است.

آن زن سوگند یاد کرد که چنین است. در اینجا رسول خدا صلی الله علیه و آله مهریه ای را که شوهرش پرداخته بود و هزینه هایی را که متحمل شده بود به او پرداخت و فرمود: طبق این ماده قرارداد، تنها مردان را باز می گردانند، نه زنان را. (تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۴۷)



«عقوبت» در اینجا چیست؟

حضرت فرمودند: مردی که همسرش به کفار پیوسته او را عقوبت کند، یعنی همسر دیگری را اختیار کند، و وقتی ازدواج کرد، بر امام واجب است که مهریه زنی را که رفته به مرد پردازد.

پرسیدم: پس چگونه است که مؤمنان مهر را به همسر آن زن می پردازند، با این که مؤمنان هیچ عملی را که باعث رفتن آن زن به سرزمین کفر باشد مرتکب نشده اند؟ و چگونه مؤمنان از غنائمی که به دستشان رسیده، هزینه ای را که شوهر برای آن زن خرج کرده، به او می دهند؟

حضرت فرمودند: امام علیه السلام بر شوهر زن، مهریه و نیز هزینه ها را می پردازد، خواه مسلمانان غنیمتی از کافران به دست آورده باشند و خواه به دست نیاورده باشند؛ زیرا بر امام واجب است از آنچه در اختیار ایشان است، نیاز این مرد را تأمین کند. البته هنگامی که غنائم را تقسیم می کنند، امام علیه السلام به کسانی که پیش از قسمت از سوی امام نیابت داشتند و هزینه هایی را بر عهده گرفته اند، نیاز آنها را برطرف می سازد، و چنانچه بعد از آن چیزی از غنائم باقی باشد، میان مسلمانان تقسیم می کند، و اگر چیزی باقی نماند، نصیبی نخواهند داشت.



٧- أبي عبد الله عن سعد بن عبد الله، عن أحمد و عبد الله ابني محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن جميل، عن أبي عبيدة، عن أبي عبد الله عليه السلام في الرجل يتزوج المرأة البكر أو الثيب، فيرخي عليه و عليها الستر أو يغلّق عليه و عليها الباب، ثم يطلقها، فتقول: لم يمسنني، و يقول هو: لم أمسها؟ قال: لا يصدّقان، لأنّها تدفع عن نفسها العدة، و الرجل يدفع عن نفسه المهر.

حدیث هفتم

۵۸۴

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد و عبدالله فرزندان محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از جمیل، از ابو عبیده، وی می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی با دختری باکره، یا زنی غیر باکره ازدواج می کند، آنگاه میان آن زن و مرد اختلافی پیش می آید، زن ادعا می کند: این مرد با من تماسی نداشته، و مرد نیز می گوید: با زن آمیزش نکرده است، حکمش چیست؟

حضرت فرمودند: ادعای هیچ یک از آن دو پذیرفته نخواهد شد؛ چه آن که زن مدعی است آمیزش صورت نگرفته تا عده نگه ندارد، و مرد نیز ادعا می کند با او نزدیکی نکرده، تا تمام مهر بر ذمه اش نیاید.



۸- ابی علیه السلام قال: حدَّثنا أحمد بن إدريس، قال: حدَّثنا محمد بن أحمد، عن إبراهيم بن هاشم، عن الحسين بن الحسن القزويني، عن سليمان بن جعفر البصري، عن عبدالله بن الحسين بن زيد بن علي بن أبي طالب، عن أبيه، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آباءه عليهم السلام قال: قال رسول الله ﷺ: إذا ت جامع الرجل و المرأة فلا يتعرَّيان فعل الحمارين، فإن الملائكة تخرج من بينهما إذا فعلا ذلك.

حدیث هشتم

۵۸۵

پدرم علیه السلام از احمد بن ادريس، از محمد بن احمد، از ابراهيم بن هاشم، از حسين بن حسن قزوینی، از سليمان بن جعفر بصری، از عبدالله بن حسين بن زيد بن علي بن أبي طالب از آباء و اجدادش عليهم السلام نقل کرده که رسول خدا ﷺ فرمودند: هر گاه مرد قصد آمیزش و نزدیکی با همسرش را دارد، چونان حیوان عریان نشوند؛ چه آن که این نحوه از آمیزش موجب می گردد تا فرشتگان از نزد آنها بیرون روند.

باب ٢٩٠

العلّة التي من أجلها يكره النفخ في القدح

١- أخبرني علي بن حاتم، قال: حدثنا محمد بن جعفر بن الحسين المخزومي، قال: حدثنا محمد بن عيسى بن زياد، عن الحسن بن علي بن فضال، عن ثعلبة، عن بكار بن أبي بكر الحضرمي، عن أبي عبد الله عليه السلام في الرجل ينفخ في القدح؟ قال: لا بأس. وإنما يكره ذلك إذا كان معه غيره كراهية أن يعافه، و عن الرجل ينفخ في الطعام؟ قال: ليس إنما يريد يبرده؟ قال: نعم. قال: لا بأس.

قال مؤلف هذا الكتاب: الذي أفتى به و أعتمده هو أنه لا يجوز النفخ في الطعام و الشراب سواء كان الرجل وحده، أو مع غيره و لا أعرف هذه العلّة إلا في [هذا] الخبر.

باب دويست و نو دم

سر کراهت داشتن دمیدن در ظرف غذا

حديث أول

٥٨٦

علي بن حاتم، از محمد بن جعفر بن حسين مخزومي، از محمد بن عيسى بن زياد، از حسن بن علي بن فضال، از ثعلبه، از بكار بن أبي بكر حضرمي نقل کرده، وی از امام صادق عليه السلام سؤال می کند: شخصی در ظرف غذايش می دمد و فوت می کند، حکمش چیست؟

فرمودند: اشکالی ندارد. البته این کار در صورتی مکروه است که کسی دیگر با وی هم غذا شده باشد؛ زیرا ممکن است با این حرکت، دوستش را از غذا خوردن باز دارد. و نیز پرسید: فوت کردن شخص در غذا چگونه است؟

فرمودند: آیا قصدش این نیست تا غذا خنک و سرد شود؟
عرض کرد: آری.



فرمودند: اشکالی ندارد.

جناب مصنف می فرماید: آنچه به عنوان فتوا و مستند، ملاک قرار می گیرد آن است که: اصولاً دمیدن و فوت کردن به غذا و نوشیدنی جایز نیست [یعنی: مکروه است] خواه ظرف غذا و آب به خودش اختصاص داشته، و چه ظرف مشترک باشد، و علتی که در این روایت ذکر شده، تنها در همین حدیث است و در خبر دیگری دیده نشده است.

باب ۲۹۱

العلة التي من أجلها لا يجوز للرجل أن يؤجر الأرض بحنطة و شعير
و يزرعها الحنطة و الشعير، و يجوز له أن يؤجرها بالذهب و الفضة

۱- حدَّثنا محمد بن الحسن، قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار، عن إبراهيم بن هشام، عن إسماعيل بن مرار، عن يونس بن عبد الرحمن، عن غير واحد، عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام أنهما سئلا: ما العلة التي من أجلها لا يجوز أن يؤجر الأرض بالطعام، و يؤجرها بالذهب و الفضة؟ قال: العلة في ذلك أن الذي يخرج منها حنطة و شعير، و لا يجوز إجارة حنطة بحنطة، و لا شعير بشعير.

باب دویست و نود و یکم

سرّ این که جایز نیست زمینی که در آن گندم و جو
کاشته می شود به جنس خود یعنی به گندم و جو اجاره
دهند، اما می توان آن را به طلا و نقره اجاره داد

حدیث اول

(۵۸۷)

محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفار، از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبد الرحمن، از جماعتی، از امام باقر و امام صادق علیهما السلام سؤال شد:

سرّ این که جایز نیست زمین را به طعام [= گندم و جو] اجاره دهند، ولی می توان آن را به طلا و نقره اجاره داد، چیست؟
فرمودند: علتش آن است که: آنچه از زمین می روید، گندم و جو است، از این رو، نمی توان آن را به هم جنس خودش - یعنی: گندم و جو - اجاره داد.

باب ۲۹۲

العلّة التي من أجلها

لا يجوز تطويل شعر الشارب و الإبط و العانة

۱- حدّثني محمد بن علي ماجيلويه رحمته الله قال: حدّثنا علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن الحسين بن يزيد، عن إسماعيل بن مسلم، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا يطولن أحدكم شارب و لا عانته و لا شعر إبطيه، فإنّ الشيطان يتخذها مخائباً يستتر بها.

باب دویست و نود و دوم

سرّ این که جایز نیست موی شارب و زیر بغل و زهار را بلند نگاه دارند

حدیث اول

(۵۸۸)

محمد بن علی ماجیلویه رحمته الله از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسین بن یزید، از اسماعیل بن مسلم، از امام صادق، از پدرش امام باقر از آباء و اجدادش علیهم السلام نقل نموده که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: هیچ یک از شما موی شارب، زهار و زیر بغلش را بلند نکنند؛ چه آن که شیطان در این مواضع مخفی می گردد. [کنایه از این که این مواضع، محلّ آلودگی و رشد میکروب می باشد].



باب ۲۹۳

العلّة التي من أجلها صار مولى الرجل منه

۱- أخبرني علي بن حاتم، قال: أخبرنا الحسين بن محمد، قال: أخبرنا أحمد بن محمد السيارى، عن العمرى، عن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت: لم قلت مولى الرجل منه؟ قال: لأنه خلق من طينته، ثم فرق بينهما، فردّه السبي إليه، فعطف عليه ما كان فيه منه فاعتقه، فلذلك هو منه.

باب دویست و نود و سوم

سرّ این که بنده و مملوک شخص جزئی از او می باشد

حدیث اول

(۵۸۹)

علی بن حاتم، از حسین بن محمد، از احمد بن محمد سیاری، از عمری، از کسی که حدیث را از او نقل کرده، از امام صادق عليه السلام: راوی می گوید: محضر امام عرض کردم: سرّ این که بیان فرمودید؛ مملوک شخص از او است، چیست؟ فرمودند: بنده و مملوک از طینت و سرشت مولایش آفریده شده، آنگاه میان آنها جدایی افتاد، اسارت سبب شد تا به مولایش برسد، آنگاه مولایش او را آزاد می سازد، و به همین جهت مملوک، جزئی از او به شمار می آید.

باب ۲۹۴

علّة النهي عن القران بين الفواكه

۱- أبي عليه السلام قال: حدّثني سعد بن عبد الله، قال: حدّثنا أحمد بن أبي عبد الله البرقي، قال: حدّثنا موسى بن قاسم البجلي، قال: حدّثنا علي بن جعفر، عن أخيه موسى بن

جعفر عليه السلام قال: سألته عن القران بين التين و التمر و سائر الفواكه؟ قال: نهى رسول الله صلى الله عليه وآله عن القران، فإن كنت وحدك فكل كيف احببت، و إن كنت مع قوم مسلمين فلا تقرن.

باب دویست و نود و چهارم

سر نهی از جمع نمودن میوه‌ها هنگام خوردن

حدیث اول

۵۹۰

پدرم عليه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از موسی بن قاسم بجلی، از علی بن جعفر، از برادرش امام کاظم عليه السلام نقل کرده و می‌گوید: از امام عليه السلام درباره جمع کردن بین میوه‌ها به هنگام خوردن سؤال کردم: حضرت فرمودند: رسول خدا صلى الله عليه وآله از جمع میان میوه‌ها و مخلوط ساختن آنها به هنگام خوردن، نهی فرمودند. آنگاه فرمودند: اگر تنها بودی و کسی همراه تو نبود، در این صورت هر گونه که خواستی می‌توانی میوه‌ها را بخوری، ولی اگر در میان جمع بودی، از این کار خودداری کن.

باب ۲۹۵

علّة کراهیة الثوم و البصل و الکراث

۱- أبی عليه السلام قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، قال: حدّثنا محمّد بن الحسن، عن ابن أبي عمير، عن ابن اذينة، عن محمّد بن مسلم، عن أبی جعفر عليه السلام قال: سألته عن الثوم؟ فقال: إنّما نهى رسول الله صلى الله عليه وآله عنه لريحه. فقال: من أكل هذه البقلة المنتنة فلا يقرب مسجدنا، فأما من أكله و لم يأت المسجد فلا بأس.



باب دویست و نود و پنجم

سر مکروه بودن سیر، پیاز و تره

حدیث اول

۵۹۱

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از محمد بن حسن، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از محمد بن مسلم، وی می گوید: از امام باقر علیه السلام درباره خوردن سیر پرسیدم؟ فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به خاطر بوی تندش نهی نمودند، آنگاه فرمودند: کسی که این گیاه تند و بدبو را خورده به مسجد ما نزدیک نشود، اما اگر به مسجد نیاید، اشکالی ندارد.



۲- أخبرني علي بن حاتم، قال: حدثنا محمد بن جعفر الرزاز، قال: حدثنا عبدالله بن محمد بن خلف، عن الحسن بن علي الوشاء، عن محمد بن سنان، قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن أكل البصل و الكراث؟ فقال: لا بأس مطبوخاً و غير مطبوخ، ولكن إن أكل منه ما له أذى فلا يخرج إلى المسجد كراهية أذاه على من يجالس.

حدیث دوم

۵۹۲

علی بن حاتم، از محمد بن جعفر رزاز، از عبدالله بن محمد بن خلف، از حسن بن علی و شاء، از محمد بن سنان نقل کرده، وی می گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به خوردن پیاز و تره پرسیدم؟ فرمودند: این دو را چه به صورت پخته و خواه به شکل خام بخورند، اشکالی ندارد، اما اگر چیزی از آنها را خورده به مسجد نرود؛ زیرا بوی آن اهل مسجد و کسانی که در کنار او هستند، آزار می دهد.^۱

۱. عن النبي قال: «مَنْ أَكَلَ هَذِهِ الْبَقْلَةَ الْمُشْتَنَّةَ فَلَا يَغُشَّانَا فِي مَجَالِسِنَا وَ إِنِ الْمَلَائِكَةَ لَتَأْذَى بِمَا يَتَأَذَى



٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رضي الله عنه قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدِ أَبَادِي، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ فَضَالَةَ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَكَلَ هَذِهِ الْبَقْلَةَ فَلَا يَقْرُبَ مَسْجِدَنَا، وَلَمْ يَقُلْ إِنَّهَا حَرَامٌ.

حدیث سوم

۵۹۳

محمّد بن موسی بن متوکل رضي الله عنه از علی بن حسین سعد آبادی، از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش، از فضاله، از داود بن فرقّد، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمود: رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کس این سبزی را خورد به مسجد نزدیک نشود، اما نفرمودند که حرام است.

باب ۲۹۶

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا سَمِّيَ تَبَعٌ تَبَعاً

١- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَصْرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ جَبَلَةَ الْوَاعِظُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرٍ الطَّائِي، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام سَأَلَ لَمْ سَمِّيَ تَبَعٌ تَبَعاً؟ قَالَ: لِأَنَّهُ كَانَ غُلَاماً كَاتِباً وَكَانَ يَكْتُبُ لِمَلِكٍ كَانَ قَبْلَهُ، وَكَانَ إِذَا كَانَ يَكْتُبُ، كَتَبَ بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ ضَحّاً وَرِيحاً. فَقَالَ الْمَلِكُ: أَكْتُبْ وَابْدَأْ بِاسْمِ الْمَلِكِ الرَّعْدِ. فَقَالَ: لَا ابْدَأُ إِلَّا بِاسْمِ إِلَهِي، ثُمَّ اعْطَفَ عَلَى حَاجَتِكَ، فَشَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ ذَلِكَ فَأَعْطَاهُ مَلِكُ ذَلِكَ الْمَلِكُ، فَتَابَعَهُ النَّاسُ عَلَى ذَلِكَ فَسَمِّيَ تَبَعاً.

→ بِه الْمُسْلِمِ: رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کس این سبزی بدبو (سیر) را بخورد به مجلس ما وارد نشود؛ زیرا فرشتگان هر چه مسلمان را بیازارد، آورده می شوند». (جامع احادیث الشیعه، ج ۴، ص ۴۸۳)



باب دویست و نود و ششم

سرّ نامیده شدن «تبع» به این نام

حدیث اول

(۵۹۴)

ابو حسن محمد بن عمرو بن علی بن عبدالله بصری، از ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن احمد بن جبلة الواعظ، از ابو القاسم عبدالله بن احمد بن عامر طائی، از پدرش، از امام رضا، از آباء و اجداد بزرگوارش علیهم السلام نقل نموده که از امیر مؤمنان علیه السلام درباره «تبع» پرسیدند که چرا به این نام شهرت یافت؟

حضرت فرمودند: او جوانی بود که در دربار شاه قبل از خود، نامه نگار بود، وی چون نامه می نگاشت در صدر نامه می نوشت: به نام خداوندی که هر چه آفتاب بر آن می تابد آفریده اوست. شاه به وی گفت: بنویس به نام فرشته رعد، او گفت: جز به نام خداوند، نامه را آغاز نمی کنم. خداوند، این کار او را پسندیده و به پاداش آن، سلطنت آن دیار را پس از پادشاه به وی داد و چون مردم از روش او تبعیت کردند، او را «تبع» نامیدند.

[قوم تبع^۱ چه کسانی بودند]

تنها در دو مورد از قرآن مجید واژه «تبع» آمده است؛ یکی در سوره دخان، آیه ۳۷، دیگری در سوره ق، آیه ۱۴ آنجا که می فرماید: ﴿وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدُ﴾: «و اصحاب الایکه (قوم شعیب)، و قوم تبع، هر یک از آنها فرستادگان

۱. «تبع» لقب پادشاهان یمن است؛ چنان که «قیصر» لقب سلاطین روم، «فرعون» لقب فرمانروایان «مصر»، «کسری» برای پادشاهان ایران و «خاقان» برای شاهان ترک. این تعبیر «تبع» از این نظر بر ملوک «یمن» اطلاق می شد که مردم را به پیروی خود دعوت می کردند، یا یکی بعد از دیگری روی کار می آمدند.

ولی ظاهر این است که قرآن از خصوص یکی از شاهان «یمن» سخن می گوید، همان گونه که فرعون معاصر موسی علیه السلام که قرآن از او سخن می گوید، شخص معینی بوده است. در بعضی از روایات آمده که نام او «اسعد ابو کرب» بود. (تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۲۰۷)



الهی را تکذیب کردند و وعده عذاب درباره آنان تحقق یافت».

جمعی از مفسران معتقدند: «تَبِعَ» مردی حق جو و مؤمن بود و روایتی که از رسول خدا ﷺ نقل شده نیز شاهد این معناست: «لَا تَسُبُّوا تَبِعًا فَإِنَّهُ كَانَ قَدْ أَسْلَمَ» به «تَبِعَ» بد نگوئید، چرا که او اسلام آورد».

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «إِنَّ تَبِعًا قَالَ لِلْأَوْسِ وَالْخَزَرِجِ كُونُوا هَاهُنَا حَتَّى يَخْرُجَ هَذَا النَّبِيُّ، أَمَا أَنَا لَوْ أَذْرَكْتُهُ لَخَدَمْتُهُ وَخَرَجْتُ مَعَهُ» شما در اینجا بمانید تا این پیامبر خروج کند، اگر من زمان او را درک می کردم کمر خدمت او را می بستم، و با او قیام می کردم».

در روایت دیگری آمده است: هنگامی که «تَبِعَ» در یکی از سفرهای کشورگشایی خود، نزدیک «مدینه» آمد، برای علمای یهود که ساکن آن سرزمین بودند، پیام فرستاد که من این سرزمین را ویران می کنم تا هیچ یهودی در آن نماند، و آئین عرب در اینجا حاکم شود. «شامول» یهودی، که داناترین عالم یهود در آنجا بود، گفت: ای پادشاه! این شهری است که هجرتگاه پیامبری از دودمان اسماعیل علیه السلام است که در «مکه» متولد می شود، سپس بخشی از اوصاف پیامبر اسلام ﷺ را بر شمرد، «تَبِعَ» که گویا سابقه ذهنی در این باره داشت، گفت: بنابراین، من اقدام به تخریب این شهر نخواهم کرد.^۱

نویسنده «اعلام قرآن» نقل کرده: «تَبِعَ» یکی از پادشاهان جهان گشای «یمن» بود که تا «هند» لشکرکشی کرد، و تمام کشورهای آن منطقه را به تصرف خویش درآورد، ضمن یکی از لشکرکشی ها وارد «مکه» شد، قصد داشت «کعبه» را ویران کند، بیماری شدیدی به او دست داد که پزشکان از درمان او عاجز شدند.

در میان ملازمان او جمعی از دانشمندان بودند، رئیس آنان حکیمی به نام «شامول» بود، او گفت: بیماری تو به خاطر قصد سوء درباره خانه «کعبه» است، و هر گاه از این فکر منصرف گردی و استغفار کنی، شفا خواهی یافت.

«تبع» از تصمیم خود بازگشت و نذر کرد خانه کعبه را محترم دارد، و هنگامی که بهبودی یافت، پیراهنی از «بُرد یمانی» به «کعبه» پوشانید. این لشکرکشی و مسأله پوشاندن پیراهن به «کعبه» در قرن پنجم میلادی اتفاق افتاده، و هم اکنون در شهر مکه، محلی است که «دارالتبابعة» نامیده می شود.^۱

باب ۲۹۷

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا نَهَى عَنِ الْفِرَارِ مِنَ الْوَبَاءِ

۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رضی اللہ عنہ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حَمِيدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْمَغِيرَةِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ رضی اللہ عنہ: الْقَوْمُ يَكُونُونَ فِي الْبِلَدِ يَقَعُ فِيهَا الْمَوْتُ أَلْهَمَ أَنْ يَتَحَوَّلُوا عَنْهَا إِلَى غَيْرِهَا؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: بَلَّغْنَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم عَابَ قَوْمًا بِذَلِكَ. فَقَالَ: أُولَئِكَ كَانُوا رَتَبَةً بِإِزَارِ الْعَدُوِّ، فَأَمَرَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم أَنْ يَثْبَتُوا فِي مَوَاضِعِهِمْ، وَ لَا يَتَحَوَّلُوا مِنْهُ إِلَى غَيْرِهِ، فَلَمَّا وَقَعَ فِيهِمُ الْمَوْتُ تَحَوَّلُوا مِنْ ذَلِكَ الْمَكَانِ إِلَى غَيْرِهِ، فَكَانَ تَحْوِيلُهُمْ مِنْ ذَلِكَ الْمَكَانِ إِلَى غَيْرِهِ كَالْفِرَارِ مِنَ الزَّحْفِ.

باب دویست و نود و هفتم

سرّ این که فرار از وباء، نهی شده است

حديث أول

۵۹۵

محمّد بن موسی بن متوکل رضی اللہ عنہ از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبدالله، از ابن محبوب، از عاصم بن حمید، از علی بن مغیره نقل کرده که وی گفت: محضر



امام صادق عليه السلام عرض کردم: مردم در شهر هستند و مرگ [بر اثر شیوع بیماری و باء] آنان را در کام خود گرفته، آیا می توانند از آن شهر کوچ نموده و به منطقه دیگری بروند؟ حضرت فرمودند: آری.

عرض کردم: با خبر شدیم رسول خدا صلی الله علیه و آله گروهی را به خاطر این عمل، مورد سرزنش و ملامت قرار دادند!

فرمودند: آنان گروهی بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داده بود، در جای خود بمانند و به مکان دیگری نروند، وقتی مرگ آنان را فرا گرفت، از آنجا به جای دیگر گریختند، این گریز به منزله آن بود که از صحنه نبرد و جهاد فرار کرده اند، از این رو، مورد ملامت و سرزنش قرار گرفتند.



۲- و بهذا الإسناد، عن ابن محبوب، عن جميل بن صالح، عن أبي مریم، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله: ﴿وَأَرْسَلْ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ﴾ فقال: هؤلاء أهل مدينة كانت على ساحل البحر إلى المشرق فيما بين اليمامة والبحرين، يخيفون السبيل و يأتون المنكر، فأرسل عليهم طيراً جائتهم من قبل البحر، رؤوسها كأمثال رؤوس السباع، و أبصارها كأبصار السباع من الطير، مع كل طير ثلاثة أحجار، حجران في مخالفه، و حجر في منقاره، فجعلت ترميهم بها حتى جذرت أجسادهم، فقتلهم الله تعالى بها، و ما كانوا قبل ذلك رأوا شيئاً من ذلك الطير، و لا شيئاً من الجدرى، و من أفلت منهم انطلقوا حتى بلغوا حضر موت واد باليمن أرسل الله تعالى عليهم سيلاً ففرقهم، و لا رأوا في ذلك الوادي ماء قبل ذلك، فلذلك سمى حضر موت حين ماتوا فيه.

باقر علیه السلام در ذیل آیه شریفه، ﴿... وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ﴾: «و بر سر آنها پرندگانی را گروه گروه فرستاد که با سنگ‌های کوچکی آنها را هدف قرار می‌دادند»^۱ فرمودند: این مردم از اهل مدینه بودند که در ساحل دریا - به طرف مشرق میان یمامه و بحرین - سکونت داشتند، آنها به راهزنی کاروانیان و کارهای زشت و ناشایست اشتغال داشتند، خداوند پرندگانی را بر ایشان مسلط ساخت که از سوی دریا می‌آمدند و روی سر ایشان می‌ایستادند، سرهای این موجودات همچون سر درندگان و چشم هایشان مانند چشم درندگان بود، هر یک از این پرندگان سه سنگ - دو سنگ در چنگشان و یک سنگ در منقار خود - همراه داشتند که مردم را سنگباران می‌کردند به گونه‌ای که بدنشان آبله مانند و سوراخ گردید و بدین ترتیب به هلاکت رسیدند.

کسی پیش از آن چنین پرندگانی را ندیده بود و اثری از آبله نیز در بین آنها وجود نداشت، و گروهی از آن مردم که از صخره گریخته بودند به مکانی به نام «حضر موت» که در یمن است رسیدند، خداوند سیلی بر آنان فرستاد که همه به هلاکت رسیدند در حالی که پیش از این در این منطقه آبی وجود نداشت، و به همین جهت نام آن منطقه و محدوده را «حضر موت» یعنی: سرزمینی که آن گروه در آن به هلاکت رسیدند، نامیدند.

باب ۲۹۸

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا يُؤَخَّرُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْعُقُوبَةَ عَنِ الْعِبَادِ

۱- اَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنِ الْعَمْرِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَصِيبَ أَهْلَ الْأَرْضِ



بعذاب، قال: لولا الذين يتحابون بجلالي، و يعمرون مساجدي، و يستغفرون بالأسفار،
لأنزلت عذابي.

باب دویست و نود و هشتم

سرّ این که خدای سبحان کیفر و عقوبت بندگان را به تأخیر می اندازد

حدیث اول

۵۹۷

پدرم علیه السلام از محمد بن یحیی عطار، از عمرکی، از علی بن جعفر، از برادرش امام
موسی کاظم، از پدرش، از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: خدای
سبحان هر گاه اراده کند اهل زمین را به عذابی کیفر دهد، می فرماید: اگر نبودند کسانی
که جلال و شوکت را دوست دارند، و مساجدم را آباد و پررونق می سازند و در
سحرگاهان طلب مغفرت می نمایند، به طور قطع عذابم را فرو می فرستادم.

مرکز تحقیقات اسلامی

۲- حدّثنا محمد بن موسی بن المتوکل قال: حدّثنا علی بن الحسین السعدآبادی،
عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن علي بن الحكم، عن سيف بن عميرة، عن سعد بن
طريف، عن الأصبع بن نباته، قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: إن الله تعالى ليهمّ بعذاب أهل
الأرض جميعاً حتى لا يرید أن يحاشي منهم أحداً إذا عملوا بالمعاصي، و اجترحوا
السيئات، فإذا نظر إلى الشيب ناقلی أقدامهم إلى الصلوات، والولدان يتعلّمون القرآن
رحمهم، و آخر عنهم ذلك.

حدیث دوم

۵۹۸

محمد بن موسی بن متوکل، از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبدالله
برقی، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از سعد بن طریف، از اصبع بن نباته نقل
کرده که گفت: امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: خداوند متعال وقتی می بیند، اهل زمین



مرتکب معاصی می شوند و به انجام کارهای زشت مبادرت می ورزند، قصد می کند همه آنان را کیفر دهد و به عذابی سخت مجازات نماید، اما هنگامی که می بیند افراد سالخورده ای برای انجام نماز و نیایش با معبود خود گام بر می دارند و نوباوگانی که قرآن می آموزند، بر آنان ترحم نموده و عذابشان را به تأخیر می اندازد.



۳- **أبي عبد الله** قال: حدثنا **عبد الله بن جعفر**، عن **هارون بن مسلم**، عن **مسعدة بن صدقة**، عن **جعفر بن محمد** قال: قال **أبي عبد الله**: قال **أمير المؤمنين** **عليه السلام**: قال **رسول الله** **ﷺ**: إن الله جلّ جلاله إذا رأى أهل قرية قد أسرفوا في المعاصي وفيها ثلاثة نفر من المؤمنين ناداهم جلّ جلاله و تقدّست أسماؤه يا أهل معصيتي! لولا ما فيكم من المؤمنين المتحايين بجلالي العامرين بصلاتهم أرضي و مساجدي و المستغفرين بالأسحار خوفاً مني لأنزلت بكم عذابي ثم لا أبالي.



حدیث سوم

۵۹۹

پدرم **عبد الله بن جعفر**، از **هارون بن مسلم**، از **مسعدة بن صدقة**، از امام **صادق** **عليه السلام**، از امام **باقر** **عليه السلام**، از **امیر مؤمنان** **عليه السلام**، از **رسول خدا** **ﷺ** نقل کرده که آن حضرت فرمودند: خدای سبحان وقتی می بیند اهل قریه ای غرق در معاصی و عصیان هستند و تنها در جمع آنها سه نفر از اهل ایمان وجود دارد، می فرماید: ای معصیت پیشگان اگر در جمع شما نبودند کسانی که جلال و شوکت را دوست دارند، و با نماز و نیایش خود زمین و مساجدم را آباد و پر رونق می سازند، و در سحرگاهان از خوف من طلب مغفرت و آمرزش می کنند، به طور مسلم عذابم را بر شما فرو می فرستادم و باکی هم از این کیفر و عقوبت نداشتم.



۴- **حدثنا محمد بن علي ماجيلويه**، عن عمّه **محمد بن أبي القاسم**، عن **محمد بن**



علي الهمداني، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: أَمَا إِنَّ النَّاسَ لَوْ تَرَكُوا حَجَّ هَذَا الْبَيْتِ لَنَزَلَ بِهِمُ الْعَذَابُ، وَ مَا أَنْظَرُوا.

حدیث چهارم

٦٠٠

محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابوالقاسم، از محمد بن علی همدانی، از علی بن ابو حمزه، از ابوبصیر نقل کرده که وی گفت: از امام صادق عليه السلام شنیدم که آن حضرت می فرمود: اگر مردم زیارت «بیت الله» را ترک می کردند، به طور قطع خداوند آنان را عذاب می فرمود و مهلتشان نمی داد!

٥ - أبي عليه السلام قال: حدثنا علي بن ابراهيم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير، عن هشام بن سالم، عن ابن عباس، عن ابي عبد الله عليه السلام قال: إِنَّ قَوْمًا أَصَابُوا ذُنُوبًا فَخَافُوا مِنْهَا وَ أَشْفَقُوا، فَجَاءَهُمْ قَوْمٌ آخَرُونَ، فَقَالُوا لَهُمْ: مَا لَكُمْ؟ فَقَالُوا: إِنَّا أَصَبْنَا ذُنُوبًا فَخَفْنَا مِنْهَا وَ أَشْفَقْنَا. فَقَالُوا لَهُمْ: نَحْنُ نَحْمِلُهَا عَنْكُمْ. فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: يَخَافُونَ وَ يَجْتَرُونَ عَلَيَّ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْعَذَابَ.

حدیث پنجم

٦٠١

پدرم عليه السلام از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از ابن عباس، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: در گذشته، قومی بودند که گناहانی را مرتکب شده بودند، و از این جهت همواره در ترس و وحشت زندگی می کردند، قوم دیگری نزدشان آمده و به آنها گفتند: چرا این گونه در وحشت و ترس زندگی می کنید؟!

گفتند: به گناहانی دست یازیدیم و از این بابت، سخت نگران هستیم!
قوم دیگر در پاسخ گفتند: از این بابت نگران نباشید که ما گناهان شما را به عهده می گیریم!!



خداوند فرمود: آنها از ارتکاب معاصی وحشت داشتند، اما این گروه جرئت پیدا نموده و وحشتی از عذابم نداشتند، و به خاطر همین جسارت و بی باکی خداوند عذابش را بر آنان نازل کرد.



۶- **أبي عبد الله** قال: حدثنا **عبد الله بن جعفر**، قال: حدثنا **هارون بن مسلم**، عن **مسعدة بن صدقة**، عن **جعفر بن محمد** **عليه السلام** قال: قال **أمير المؤمنين** **عليه السلام**: **أيها الناس إن الله لا يعذب العامة بذنب الخاصة إذا عملت الخاصة بالمنكر سرّاً من غير أن تعلم العامة، فإذا عملت الخاصة بالمنكر جهاراً، فلم تغیر ذلك العامة استوجب الفريقان العقوبة من الله تعالى.**

حدیث ششم

۶۰۲

پدرم **علیه السلام** از **عبد الله بن جعفر**، از **هارون بن مسلم**، از **مسعدة بن صدقة**، از حضرت **صادق** **عليه السلام** نقل کرده که آن بزرگوار فرمود: **أمیر مؤمنان علی** **علیه السلام** می فرماید: هان مردم! پروردگار عموم مردم را به خاطر گناه بعضی از مردم عذاب نمی کند، به شرط آن که گناهکاران به طور پنهانی و بدون اطلاع عموم به گناه و عصیان مبادرت ورزند، اما اگر به صورت آشکار و در حضور مردم به گناه و معصیت اقدام نمایند، و عموم مردم نیز از عملکرد این عده متأثر نگشته و عکس العملی از خود نشان ندهند و آنان را از معصیت باز ندارند، قطعاً هر دو گروه مستحق کیفر و عذاب خدا خواهند شد.



۷- **أخبرني علي بن حاتم**، قال: حدثنا **أحمد بن محمد العاصمي**، و **علي بن محمد بن يعقوب العجلي**، قالا: حدثنا **علي بن الحسين**، عن **العبّاس بن علي مولا لأبي الحسن موسى** **عليه السلام** قال: سمعت **الرضا** **عليه السلام** يقول: **كلّما أحدث العباد من الذنوب ما لم يكونوا يعلمون، أحدث الله لهم من البلاء ما لم يكونوا يعرفون.**

حدیث هفتم

علی بن حاتم، از احمد بن محمد عاصمی و علی بن محمد بن یعقوب عجللی، از علی بن حسین، از عباس بن علی خدمتکار امام کاظم علیه السلام نقل کرده که گفت: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: هر چقدر مردم گناهان ناشناخته انجام دهند، خدای تعالی آنان را گرفتار انواع بلاهای ناشناخته می کند.

باب ۲۹۹

العلة التي من أجلها يخلد من يخلد في الجنة،
و يخلد من يخلد في النار

۱- أبي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبد الله، قال: حدثنا القاسم بن محمد، عن سليمان بن داود الشاذكوني، عن أحمد بن بنونس، عن أبي هاشم، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الخلود في الجنة و النار؟ قال: إنما خلد أهل النار في النار، لأن نياتهم كانت في الدنيا لو خلدوا فيها أن يعصوا الله أبداً.
و إنما خلد أهل الجنة في الجنة، لأن نياتهم كانت في الدنيا لو بقوا أن يطيعوا الله أبداً ما بقوا. فاليات تخلص هؤلاء و هؤلاء، ثم تلا قوله تعالى: ﴿كل يعمل على شاكلته﴾ قال: على نيته.

باب دویست و نود و نهم

سر جاودانگی بهشتیان در بهشت، و ماندگاری دوزخیان در دوزخ

حدیث اول

پدرم علیه السلام از سعد بن عبد الله، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود شاذکونی، از



احمد بن یونس، از ابو هاشم نقل کرده، وی می‌گوید: از امام صادق علیه السلام درباره جاودانگی اهل بهشت در بهشت، و ماندگاری اهل دوزخ در دوزخ پرسیدم؟ فرمودند: اهل دوزخ در دوزخ همیشه خواهند بود؛ زیرا قصد و نیت آنان در دنیا این بود که اگر برای همیشه باقی بمانند، همچنان به گناه و عصیان دست یازند و بهشتیان در بهشت برای همیشه خواهند بود؛ چه آن که توجه و نیت آنها در دنیا این بود که اگر همواره در آن باقی بمانند، پیوسته فرمان و اطاعت از خداوند را در دستور کار خود قرار دهند، بنابراین، نیت این دو گروه باعث جاودانگی آنان شده، با این تفاوت که گروه نخست بر اساس نیت و قصد خود در جهنم سرنگون خواهند شد، و گروه دوم به موجب توجه و نیت خود به بهشت برین وارد خواهند شد، آنگاه امام علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: ﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ...﴾ : «بگو: هر کس طبق روش (و خلق) خود عمل می‌کند».^۱ یعنی: بر اساس نیت و قصد خود.^۲

۱. سوره اسراء، آیه ۸۴.

۲. در اصول کافی از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده: «النِّيَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ أَلَا وَ إِنَّ النِّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ عَزَّ وَجَلَّ قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ يَغْنِي عَنْ نِيَّتِهِ : نیت افضل از عمل است، اصلاً نیت همان عمل است، سپس آیه قل كل يعمل على شاكلته را قرائت، و اضافه فرمود: منظور از شاکله، نیت است». (نور الثقلین، ج ۳، ص ۲۱۴)

نیت انسان که از اعتقادات او بر می‌خیزد، به عمل او شکل می‌دهد، و اصولاً خود نیت یک نوع شاکله، یعنی امر مقیدکننده است، لذا گاه نیت را به خود عمل، تفسیر نموده و گاه آن را برتر از عمل شناخته؛ چرا که به هر حال «خط عمل» منشعب از «خط نیت» است.

در روایت دیگری می‌خوانیم: از امام صادق علیه السلام پرسیدند: آیا می‌توان در معابد یهود و کلیساهای نصاری نماز خواند؟

فرمود: «در آنها نماز بخوانید». کسی می‌پرسد: آیا در آن نماز بخوانیم هر چند آنها هم در آن نماز می‌خوانند؟ فرمود: آری، مگر قرآن نمی‌خوانی آنجا که می‌فرماید: ﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ...﴾ سپس فرمود: تو به سوی قبلهات نماز بخوان و آنها را رها کن. (تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۲۷۵)

[بحثی پیرامون خلود]

نخستین سؤالی که در ذهن هر کسی ممکن است ترسیم شود این است که: چگونه می توان پذیرفت انسان تمام عمر خود را که حداکثر ۸۰ یا ۱۰۰ سال بوده کار خوب یا بد کرده است، ولی میلیون ها میلیون سال و بیشتر پاداش و کیفر ببیند؟! البته این مطلب در مورد پاداش، چندان مهم نیست؛ زیرا بخشش و پاداش هر چه بیشتر باشد، نشانه فضل و کرم پاداش دهنده است، اما در مورد کار بد و گناه، ظلم و کفر، این سؤال مطرح می شود که: چگونه عذاب جاودانه در برابر گناه محدود، با اصل عدالت خدا سازگار است؟ کسی که دوران طغیان، سرکشی و تجاوزش، حداکثر صد سال تجاوز نمی کند؛ چرا همیشه باید در آتش و مجازات شکنجه ببیند؟!

پاسخ

برای توضیح این بحث، باید به سه اصل توجه کرد:

اصل اول - مجازات ابدی و جاویدان منحصر به کسانی است که تمام روزنه های نجات را به روی خود بسته اند، و از روی عمد و علم غرق در فساد، تباهی، کفر و بیداد گشته اند، سایه شوم گناه، تمام قلب و جان آنها را پوشانیده، و در حقیقت به رنگ کفر و گناه در آمده اند. در سوره بقره، آیه ۸۱ می خوانیم: ﴿بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾: «آری کسی که مرتکب گناهی گردد، و آثار آن تمام وجودش را احاطه کند، چنان کسی اهل دوزخ است و جاودانه در آن خواهد ماند».

اصل دوم - این اشتباه است که برخی خیال می کنند: مدت و زمان کیفر باید به اندازه مدت و زمان گناه باشد؛ زیرا رابطه میان «گناه» و «کیفر» رابطه زمانی نیست، بلکه رابطه «کیفی» است، یعنی مقدار زمان مجازات تناسب با کیفیت گناه دارد، نه مقدار زمان آن، مثلاً کسی ممکن است در یک لحظه دست به قتل نفس بزند، و طبق پاره ای از قوانین محکوم به حبس ابد گردد، در اینجا می بینیم زمان گناه تنها یک لحظه بوده، در حالی که مجازات آن گاهی ۸۰ سال خواهد بود.

اصل سوّم - مجازات‌ها و کیفرهای رستاخیز، بیشتر جنبه اثر طبیعی عمل و خاصیت گناه را دارد.

به سخن دیگر: رنج‌ها، دردها و ناراحتی‌هایی که گناهکاران در جهان دیگر می‌کشند، اثر و نتیجه عمل خود آنهاست که دامانشان را فرا می‌گیرد، در قرآن می‌خوانیم: ﴿فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾: «امروز (رستاخیز) به هیچ کس ستم نمی‌شود و جز اعمال شما جزائی برای شما نیست».^۱

فرض کنید کسی بر اثر مصرف پی در پی مشروبات الکلی در یک هفته، گرفتار زخم معده شدید شود، چندان که مجبور شود تا آخر عمر با این درد بسازد و رنج برد. آیا این برابری میان عمل بد و نتیجه آن بر خلاف عدالت است؟

حال اگر عمر این انسان به جای ۸۰ سال، یک هزار سال و یا یک میلیون سال باشد، باید به خاطر یک هفته هوسرانی، یک میلیون سال رنج ببرد.

آیا این بر خلاف اصل عدالت است؟ در حالی که پیش از این وجود خطر می‌گساری به او اعلام شده، و عاقبت آن نیز برای او توضیح داده شده است.

یا این که چند گرم بذر گل - آگاهانه - می‌پاشیم، و چیزی نمی‌گذرد که خود را با صحرایی از زیباترین و معطرترین گل‌ها روبرو می‌بینیم، که همواره مشام جان ما را معطر، و دل و دیده ما را نوازش می‌دهد.

آیا این امور، که همه از آثار اعمال است هیچ گونه منافاتی با اصل عدالت دارد؟ در حالی که مساوات و برابری در میان کمیت این عمل و نتیجه آن موجود نیست؟

بنابراین، نتیجه می‌گیریم: هنگامی که پاداش و کیفر، اثر خود عمل آدمی باشد، مساله مساوات و برابری از نظر کمیت و کیفیت مطرح نخواهد بود.

ای بسا عمل به ظاهر کوچکی که اثرش یک عمر محرومیت و شکنجه و ناراحتی است.

و ای بسا کار به ظاهر کوچکی که سرمنشأ خیرات و برکات برای یک عمر خواهد بود.

بنابراین، هنگامی که گناه، کفر، طغیان و سرکشی سراسر وجود انسانی را احاطه کرد، و تمام بال و پرهای روح و جان او در آتش بیدادگری و نفاق سوخت، چه جای تعجب که در سرای دیگر، برای همیشه از نعمت پرواز در آسمان بهشت محروم گردد، و پیوسته گرفتار درد و رنج این محرومیت بزرگ باشد.^۱

باب ۳۰۰

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا سَمِيَ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا

۱- اَبی‌الله قال: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمْرِو، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّمَا سَمِيَ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا، لِأَنَّهُ يُؤْمِنُ عَلَى اللَّهِ فَيَجِيزُ أَمَانَهُ.

باب سیصدم

فلسفه نامگذاری «مؤمن» بدین نام

حدیث اول

۶۰۵

پدرم عليه السلام از سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از محمد بن سنان، از علی بن فضال، از مفصل بن عمر، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: مؤمن بدین جهت مؤمن نامیده شده است که به خدا ایمان و باور دارد، و خدا «برگه اجازه و» امان او را داده است.

۲- اَبی‌الله قال: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ مُسْعِدَةَ بْنِ صَدَقَةَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَكْرَمَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ بِكَلِمَةٍ يَلْطَفُ بِهَا، أَوْ قَضَىٰ لَهُ حَاجَةً، أَوْ فَرَجَ عَنْهُ كَرْبَةً، لَمْ تَزَلِ الرَّحْمَةُ ضَالًّا عَلَيْهِ مَمْدُودًا، مَا كَانَ فِي ذَلِكَ مِنَ النَّظَرِ فِي حَاجَتِهِ ثُمَّ قَالَ: أَلَا أَنْبِئُكُمْ لِمَ سَمِّيَ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا؟ لَا يَمَانُهُ النَّاسُ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ.

أَلَا أَنْبِئُكُمْ مِنَ الْمُسْلِمِ؟ مَنْ سَلِمَ النَّاسُ مِنْ يَدِهِ وَلسَانِهِ. أَلَا أَنْبِئُكُمْ بِالْمُهَاجِرِ؟ مَنْ هَجَرَ السَّيِّئَاتِ وَمَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ. وَمَنْ دَفَعَ مُؤْمِنًا دَفْعَةً لِيَذُلَّهُ بِهَا، أَوْ لَطَمَهُ لَطْمَةً، أَوْ أَتَىٰ إِلَيْهِ أَمْرًا يَكْرَهُهُ لَعْنَتُهُ الْمَلَائِكَةُ حَتَّىٰ يَرْضِيَهُ مِنْ حَقِّهِ، وَيَتُوبَ وَيَسْتَغْفِرَ. فَإِيَّاكُمْ وَالْعَجَلَةَ إِلَىٰ أَحَدٍ، فَلَعَلَّهُ مُؤْمِنٌ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ. وَعَلَيْكُمْ بِالْإِنَاءَةِ وَاللِّينِ، وَالتَّسَرُّعِ مِنْ سِلَاحِ الشَّيَاطِينِ. وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْإِنَاءَةِ وَاللِّينِ.

حدیث دوم

۶۰۶

پدرم ﷺ از عبدالله بن جعفر، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کس برادر مسلمانش را با سخنی محبت آمیز اکرام کرده، و با آن، اندوهی را از او ببرد، پیوسته در سایه گسترده خداوند خواهد بود، و تا زمانی که چنین باشد، رحمت خداوند بر او نازل می‌گردد.

آیا به شما خبر ندهم که چرا مؤمن، مؤمن نامیده شده است؟ برای این که جان و مال مردم را در امان می‌دارد. آیا خبردارتان نکنم که مسلمان کیست؟ مسلمان کسی است که مردم از دست و زبانش در آرامش و امنیت باشند.

آیا به شما خبر ندهم که «مهاجر» کیست و چه خصوصیتی دارد؟ مهاجر واقعی آن کسی است که از قلمرو بدی‌ها و گناهان هجرت کرده و از آنچه خدا بر او حرام



ساخته، پرهیز می‌کند.^۱

کسی که مؤمنی را از نزد خود براند و او را ذلیل و خوار نماید، یا سیلی به رخسارش زند، یا عمل ناخوشایندی نسبت به وی داشته باشد، تا زمانی که از کار خود توبه نکند و آمرزش نخواهد و آن مؤمن را راضی نگرداند، فرشتگان وی را نفرین خواهند کرد.

از شتابزدگی در قضاوت و داوری نسبت به ایمان مردم، سخت برحذر باشید؛ شاید سخن شما در مورد کسی بیجا بوده و او مؤمن باشد و شما اطلاعی نداشته باشید. بر شما باد به وقار و ملایمت و آرامی؛ چه آن که شتابزدگی سلاح شیطان است، و چیزی در پیشگاه پروردگار محبوب‌تر از وقار و ملایمت نیست.



باب ۳۰۱

العلّة التي من أجلها صارت نية المؤمن خيراً من عمله

۱- أبي‌الله عليه السلام قال: حدثنا حبيب بن الحسين الكوفي، قال: حدثنا محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، قال: حدثنا أحمد بن صبيح الأسدي، عن زيد الشحام، قال: قلت لأبي

۱. هجرت از نظر اسلام تنها هجرت مکانی نیست، بلکه باید قبل از این هجرت، حرکتی از درون آغاز شود، و آن «هجرت» و «دوری» از چیزهایی است که منافات با اصالت و افتخارات انسانی دارد، تا در سایه آن برای هجرت خارجی و مکانی آماده شود. این هجرت لازم است، تا اگر نیازی به هجرت مکانی نداشت، در پرتو آن در صف مهاجران راه خدا در آید.

اصولاً روح هجرت همان فرار از «ظلمت» به «نور» و از «کفر» به «ایمان» و از «گناه و نافرمانی» به «اطاعت فرمان» خدا است. لذا در برخی از روایات می‌خوانیم: مهاجرانی که تنها جسمشان هجرت کرده، اما در درون و روح خود هجرتی نداشته باشند، در صف مهاجران نیستند، و به عکس آنها که نیازی به هجرت مکانی نداشته‌اند، اما دست به هجرت درونی زدند، در زمره مهاجرانند. امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «وَيَقُولُ الرَّجُلُ هَاجَرْتُ، وَلَمْ يُهَاجِرْ، إِنَّمَا الْمُهَاجِرُونَ الَّذِينَ يَهْجُرُونَ السَّيِّئَاتِ وَ لَمْ يَأْتُوا بِهَا: بعضی می‌گویند مهاجرت کرده‌ایم در حالی که مهاجرت واقعی نکرده‌اند مهاجران واقعی آنها هستند که از گناهان هجرت می‌کنند و مرتکب آن نمی‌شوند». (تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۹۳)



عبداللہ ﷺ: اِنِّی سَمِعْتُکَ تَقُولُ: نِیَّةُ الْمُؤْمِنِ خَیْرٌ مِنْ عَمَلِهِ، فَکَیْفَ تَکُونُ النِّیَّةُ خَیْراً مِنْ الْعَمَلِ؟

قال: لِأَنَّ الْعَمَلَ رِبَماً کَانَ رِیاءَ لِلْمَخْلُوقِیْنَ، وَ النِّیَّةُ خالِصَةً لِرَبِّ الْعَالَمِیْنَ، فِیُعْطِی تَعَالٰی عَلٰی النِّیَّةِ مَا لَا یُعْطِی عَلٰی الْعَمَلِ.

قال أبو عبد الله ﷺ: إِنَّ الْعَبْدَ لَیَنْوِی مِنْ نَهَارِهِ أَنْ یَصَلِّی بِاللَّیْلِ، فَتَغْلِبُهُ عَیْنُهُ فِیَنَامُ فِیثَبَتْ اَللَّهُ لَهُ صَلَاتُهُ، وَ یَکْتُبُ نَفْسَهُ تَسْبِیحاً، وَ یَجْعَلُ نَوْمَهُ عَلَیْهِ صَدَقَةً.

باب سیصد و یکم

سرّ این که قصد و نیت مؤمن بهتر از عملش می باشد

حدیث اول

۶۰۷

پدرم رحمه الله از حبیب بن حسین کوفی، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از احمد بن صبیح اسدی، از زید شحام نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: شنیدم که بیان فرمودید: نیت مؤمن، بهتر از عملش است، چگونه ممکن است نیت بهتر از عمل باشد؟

حضرت در پاسخ فرمودند: چه بسا ممکن است عمل از روی ریا و خودنمایی صورت گیرد و حال آن که در آغاز قصد و نیت شخص صرفاً برای خدای تعالی باشد، به همین جهت خداوند در مقابل نیت پاداشی منظور می کند که در قبال عمل منظور نمی کند. آنگاه امام علیه السلام به عنوان مثال بیان فرمودند:

شخصی در روز نیت می کند که نماز شب بخواند، اما بر اثر غلبه خواب این عبادت از وی فوت می گردد، خداوند مهربان بر اساس نیت این شخص، ثواب نماز شب را برای او در نظر می گیرد، تا آن جا که شماره نفس های او را چونان تسبیح و ذکر خدا، و خوابش را صدقه محسوب می فرماید.



۲- أبي الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد، قال: حدثنا عمران بن موسى، عن الحسن بن علي بن النعمان، عن الحسن بن الحسين الأنصاري، عن بعض رجاله، عن أبي جعفر عليه السلام أنه كان يقول: نية المؤمن أفضل من عمله، و ذلك لأنه ينوي من الخير ما لا يدركه. و نية الكافر شر من عمله، و ذلك لأن الكافر ينوي الشر، و يأمل من الشر ما لا يدركه.

حدیث دوم

۶۰۸

یدرم عليه السلام از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از عمران بن موسی، از حسن بن علی بن نعمان، از حسن بن حسین انصاری، از برخی رجال حدیثی، از امام باقر عليه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: نیت شخصی مؤمن از عملش بهتر است؛ چه آن که گاه نیت انجام کار نیکی را می کند اما به انجام آن موفق نمی شود. ^۱ و نیت شخص کافر از عملش بدتر است؛ چه آن که گاه نیت بدی را در سر می پروراند، ولی به آن دست نمی یازد.

باب ۳۰۲

علة تحليل مال الولد للوالد

۱- حدثنا علي بن أحمد عليه السلام قال: حدثنا عمير بن أبي عبدالله، عن محمد بن إسماعيل،

۱. در حدیثی از امام باقر عليه السلام آمده که فرمودند: «الإبقاء على العمل أشد من العمل. قال: و ما الإبقاء على العمل؟ قال: يصل الرجل بصلته و ينفق نفقة لله و خذه لا شريك له فكيب له سراً ثم يذكرها و تمحى فتكتب له علانية، ثم يذكرها فتصحى و تكتب له رياء؛ نگهداری عمل از خود عمل سخت تر است. راوی سؤال می کند: منظور از نگهداری عمل چیست؟ در پاسخ فرمودند: انسان بخششی می کند، یا انفاقی در راه خداوند یکتا و به عنوان یک انفاق پنهانی برای او ثبت می شود، سپس در جایی آن را مطرح می کند، این انفاق پنهانی حذف می شود و به جای آن انفاق آشکار نوشته می شود، دیگر بار در جایی دیگر آن را مطرح می کند، باز حذف می شود و به عنوان خودنمایی و ریا نوشته می شود. (کافی، ج ۲، ص ۲۹۶، باب ریا، حدیث ۱۶)

عن علي بن العباس، قال: حدثنا القاسم بن الربيع الصحافي، عن محمد بن سنان أن أبا الحسن الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله: علة تحليل مال الولد للوالد بغير إذنه و ليس ذلك للولد: لأن الولد موهوب للوالد في قول الله تعالى: ﴿يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ إِنثَاءً و يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ الذَّكَورَ﴾ مع أنه المأخوذ بمؤنته صغيراً و كبيراً، و المنسوب إليه و المدعوله، لقول الله عز وجل: ﴿ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ و قول النبي ﷺ: أنت و مالك لأبيك، و ليس الوالدة كذلك لا تأخذ من ماله إلا بإذنه أو بإذن الأب، لأن الأب مأخوذ بنفقة الولد، و لا تؤخذ المرأة بنفقة ولدها.

باب سیصد و دوم

سرّ حلال بودن مال فرزند برای پدر

حدیث اول

۶۰۹

علی بن احمد از عمیر بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحافی، از محمد بن سنان نقل کرده، وی گفت: امام رضا علیه السلام در پاسخ مسائل او چنین مرقوم فرمودند: سرّ حلال بودن مال فرزند برای پدر بدون اذن او، و حلال نبودن مال پدر بدون اجازه وی برای فرزندش به این جهت است که فرزند در سخن خدای سبحان، بخشیده شده به پدر معرفی شده، زیرا خداوند می فرماید: ﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ إِنثَاءً وَ يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ الذَّكَورَ﴾: «مالکیت و حاکمیت آسمان و زمین از آن خداست؛ هر چه را بخواهد می آفریند؛ به هر کس اراده کند دختر می بخشد و به آن کس که بخواهد پسر می بخشد.»^۱ وقتی خود فرزند، بخشیده شده به پدر باشد، مال و دارائیش به طریق اولی موهوب پدر به شمار می آید، و خدای سبحان فرزند را به او نسبت داده؛ چه آن که می فرماید: ﴿ادْعُوهُمْ

لَا بَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ... ﴿١﴾ : «فرزند خوانده‌ها را به نام پدرانشان بخوانید که این کار نزد خدا عادلانه‌تر است».^۱

و دلیل بر این که پدر می‌تواند از مال فرزند خود - بدون اجازه او - بردارد، سخن رسول خدا ﷺ است که می‌فرماید: «أنت و مالك لأبيك: تو و دارائی و مال تو، از آن پدرت می‌باشد». ولی مادر این گونه نیست، یعنی حق ندارد بدون اجازه فرزندش یا بدون اجازه شوهرش [= پدر فرزند] بردارد؛ چه آن که پدر مسئول تأمین نفقه و هزینه فرزند است نه مادر.

باب ٣٠٣

العلة التي من أجلها

حرم على الرجل جارية ابنه، وأحل له جارية ابنته

١- أبي عبد الله قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن إسماعيل، عن صالح بن عقبة، عن عروة الحنّاط، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: لم يحرم على الرجال جارية ابنه وإن كان صغيراً، وأحل له جارية ابنته؟

قال: لأنّ الابنة لا تنكح، و الابن ينكح، و لا تدري لعلّه ينكحها و يخفي ذلك على ابنه، و يشبّ ابنه فينكحها، فيكون وزره في عنق أبيه.

قال مؤلف هذا الكتاب: جاء هذا الخبر هكذا و هو صحيح، و معناه أنّ الأصلح للأب أن لا يأتي جارية ابنه و إن كان صغيراً، و قد يجوز له أن يأتي جارية الابن ما لم يدخل بها الابن، لأنّه و ماله لأبيه، فإن كان قد دخل بها الابن فليس له أن يدخل بها، والذي أفتي به أنّ جارية الابنة لا يجوز للأب أن يدخل بها.



باب سیصد و سوم

سرّ این که کنیز پسر بر پدر حرام بوده،
ولی کنیز دختر برای او حلال می باشد

حدیث اول

(۶۱۰)

پدرم علیه السلام از عبدالله بن جعفر حمیری، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از صالح بن عقبه، از عروه حنّاط، از امام صادق علیه السلام نقل کرده، وی می گوید: محضر امام علیه السلام عرض کردم: چرا کنیز پسر برای پدر حرام است - گر چه پسر خردسال باشد - ولی کنیز دختر برای پدر حلال است؟

فرمودند: زیرا دختر با کنیز ازدواج نمی کند، ولی پسر ممکن است در آینده با او نزدیکی کند، بنابراین، اگر پدر با کنیز پسر ازدواج کند، چه بسا این امر بر پسر مخفی مانده و بعدها با این کنیز تماس برقرار نماید و با او ازدواج کند، در نتیجه گناه این عمل بر عهده پدر خواهد بود.

جناب مصنف می فرماید: خبر مزبور به همان صورت نقل گردید که البته مفادش صحیح و درست است و بر اساس آن شایسته نیست، پدر با کنیز پسرش آمیزش کند، هر چند فرزندش خردسال و کوچک باشد، گاه نزدیکی پدر با کنیز پسر جایز است و آن در صورتی است که پسر با کنیز نزدیکی نکرده باشد و علت جواز این مورد آن است که پسر و آنچه مال او محسوب می شود، از آن پدر است، ولی در صورتی که پسر با کنیز آمیزش نموده باشد، نزدیکی پدر با کنیز مشروع نخواهد بود. اما آنچه من به عنوان دلیل و مستند به آن اعتماد نموده و به موجب آن فتوا می دهم آن است که نزدیکی با کنیز دختر نیز برای پدر جایز نیست.

باب ٣٠٢

العلّة التي من أجلها سمّي الطبيب طبيباً

١- أبي الله قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، بإسناده يرفعه إلى أبي عبدالله عليه السلام قال: كان يسمّى الطبيب المعالج، فقال موسى بن عمران: يا رب! ممّن الداء؟ قال: منّي. قال: ممّن الدواء؟ قال: منّي. قال: فما يصنع الناس بالمعالج؟ قال: يطيب بذلك أنفسهم، فسمّي الطبيب لذلك.

باب سيصد و چهارم

سرّ نامیده شدن «طبيب» به این نام

حديث اول

٦١١

پدرم عليه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله برقی با اسنادش خبر را به صورت مرفوع از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: در گذشته های دور، طبیب را «معالج» می خواندند، حضرت موسی عليه السلام به پیشگاه خدای سبحان عرض کرد: پروردگارا! درد از طرف کیست؟ خدا فرمود، از سوی من. موسی عليه السلام عرض کرد: درمان و دواء از کیست؟ خداوند فرمود: از طرف من.

عرض کرد: پس مردم با «معالج» چه کار دارند که به او مراجعه می کنند؟ خداوند فرمود: با مراجعه به پزشک، تنها دلشان خوش می شود! آنگاه امام عليه السلام فرمودند: بعد از این کلام، طبیب را «طبيب» نام نهادند.

باب ۳۰۵

العلة التي من أجلها أنظر الله إبليس إلى يوم الوقت المعلوم

۱- أبي الله قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن الحسن بن عطية، قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: حدثني كيف قال الله لإبليس: ﴿فَأَنْتَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾؟ قال: لشيء كان تقدّم شكره عليه. قلت: وما هو؟ قال: ركعتان ركعهما في السماء في ألفي سنة، أو في أربعة آلاف سنة.

باب سیصد و پنجم

سرّ این که خداوند، ابلیس را تا روز و زمان معین مهلت داد

حدیث اول

۶۱۲

پدرم از سعد بن عبدالله، از حسن بن عطیه نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: چرا خداوند به ابلیس فرمود: ﴿فَأَنْتَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾: «تو از مهلت داده شدگانی، ولی تا روز و زمان معین»؟ حضرت فرمودند: این فرصت، برای کاری بود که ابلیس انجام داده بود! عرض کردم: آن چه بود؟ فرمودند: دو رکعت نماز بود که ابلیس در آسمان بجا آورد، و دو یا چهار هزار سال طول کشید.



۲- أبي الله قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن حسان، عن علي بن عطية، قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: إن إبليس عبدالله في السماء سبعة آلاف سنة في ركعتين، فأعطاه الله ما أعطاه ثواباً له بعبادته.

حدیث دوم

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حسان، از علی بن عطیه نقل کرده که وی گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: ابلیس دو رکعت نماز را در مدت هفت هزار سال بجا آورد، خداوند در برابر این عمل، پاداش او را داد [و او را از فرشتگان مقرب قرار داده بود، ولی کبر و خودبینی موجب شد تا از آن مقام برای همیشه رانده شود].^۱

باب ۳۰۶

العلّة التي من أجلها سمي الرجيم رجيماً

۱- أبي عليه السلام قال: حدثنا علي بن إبراهيم، عن أبيه حماد، عن الحلبي، قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام لم سمي الرجيم رجيماً؟ فقال: لأنه يرمم. فقلت: فهل ينقلب إذا رجم؟ قال: لا، ولكنه يكون في العلم مرجوماً.

۱. امیر مؤمنان علی علیه السلام در مورد نکوهش تکبر و خودپسندی شیطان می فرماید: «و تَعْصَبَ عَلَيْهِ لِأَصْلِهِ، فَقَدَّوْا اللَّهَ إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ، وَ سَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ، الَّذِي وَضَعَ أَسَاسَ الْعَصِيَّةِ، وَ نَارَ اللَّهِ رِذَاءَ الْجَبَرِيَّةِ، وَ أَدْرَعَ لِبَاسَ التَّعَزُّزِ، وَ خَلَعَ قِنَاعَ التُّذَلِّ. أَلَا تَرَوْنَ كَيْفَ صَغَّرَهُ اللَّهُ بِتَكْبَرِهِ، وَ وَضَعَهُ بِتَرْفُعِهِ، فَجَعَلَهُ فِي الدُّنْيَا مَذْخُوراً، وَ أَعَدَّ لَهُ فِي الْآخِرَةِ سَعيراً؟! : شیطان با تکیه به اصل خویش که از آتش است دچار تعصب و غرور شد. پس شیطان دشمن خدا و پیشوای متعصبان و سرسلسله متکبران است، که اساس عصیت را بنا نهاد، و بر لباس کبریا بی و عظمت با خدا در افتاد، لباس بزرگی را بر تن پوشید و پوشش تواضع و فروتنی را از تن درآورد. آیا نمی نگرید که خدا به خاطر خود بزرگ بینی، او را کوچک ساخت؟ و به جهت بلندپروازی او را ذلیل و خوار گردانید؟ پس او را در دنیا طرد شده، و آتش دوزخ را در قیامت برای او مهیا فرمود؟». (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲)



باب سیصد و ششم

سرّ نامیده شدن «رجیم» بدین نام

حدیث اول

۶۱۴

پدرم علیه السلام از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد، از حلبی نقل کرده که وی گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: به چه مناسبت «رجیم» به این نام خوانده شده است؟ فرمودند: زیرا سنگباران شد. عرض کردم: آیا پس از آن، نابود شد؟ فرمودند: خیر، ولی خداوند از پیش می دانست که ابلیس، سنگباران می شود.

باب ۳۰۷

العلة التي من أجلها سمّي الخناس خناساً

۱- اَبی علیه السلام قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن اَبی بصیر، عن اَبی عبدالله علیه السلام قال: سألتُه عن الخناس؟ قال: إنّ إبلیس یلتقم القلب، فإذا ذکر الله خنس فلذلک سمّي الخناس.

باب سیصد و هفتم

سرّ نامیده شدن «خناس» به این نام

حدیث اول

۶۱۵

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از اَبی بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده، وی گفت: از امام علیه السلام درباره «خناس» پرسیدم؟



فرمودند: ابلیس بر دل و جان مسلط می شود، وقتی یاد خدا در دل قوت گیرد، ابلیس می گریزد، به همین جهت است که «خناس» نامیده می شود.^۱

باب ۳۰۸

العلة التي من أجلها نهى عن مخالطة المحارف

۱- حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمته الله قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن العباس بن الوليد، عن صبيح، عن أبيه أنه قال: قال أبو عبد الله رحمته الله: يا وليد لا تشتري لي من محارف شيئاً، فإن خلطته لا بركة فيها.



مرکز تحقیقات فقهی و حقوقی اسلامی

۱. واژه «خناس» صیغه مبالغه از ماده «خنوس» - بر وزن خسوف - به معنای جمع شدن و عقب رفتن است. این به خاطر آن است که شیاطین هنگامی که نام خدا برده می شود، عقب نشینی می کنند، و از آنجا که این امر غالباً با پنهان شدن توأم است، این واژه به معنای «اختفاء» نیز آمده است. اصولاً «شیاطین» برنامه های خود را با مخفی کاری می آمیزند، گاه چنان در گوش جان انسان می دمند که انسان باور می کند فکر، فکر خود او است و همین باعث اغواء و گمراهی او می شود. این هشداری است به همه رهروان راه حق که منتظر نباشند شیاطین را در چهره و قیافه اصلی ببینند، یا برنامه هایشان را در شکل انحرافی مشاهده کنند.

در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «ما من مؤمن إلا و لقلبه في صدره أذنان: أذن ينفث فيها الملك، و أذن ينفث فيها الوسواس الخناس فيؤيد الله المؤمن بالملك، فهو قوله سبحانه: و أیدهم بروح منه: هر مؤمنی، قلبش دو گوش دارد، گوشي که فرشته در آن می دمد، و گوشي که وسواس خناس در آن می دمد، خداوند مؤمن را به وسیله فرشته تأیید می کند و این است معنی آیه (و أیدهم بروح منه)». (تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۴۷۳)

باب سیصد و هشتم

سر نهی شدن از تعامل و داد و ستد
با افراد کم روزی و بد اقبال

حدیث اول

۶۱۶

محمد بن موسی بن متوکل علیه السلام از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از عباس بن ولید، از صبیح، از پدرش نقل کرده که وی گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: ای ولید! از کسی که کم روزی و بد اقبال است، برای من چیزی نخر، زیرا در داد و ستد با این افراد، خیر و برکتی نیست.

۲- حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّقَّارُ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ ظَرِيفِ بْنِ نَاصِحٍ، قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: لَا تَخَالَطُوا وَلَا تَعَامَلُوا إِلَّا مَنْ نَشَأَ فِي خَيْرٍ.

حدیث دوم

۶۱۷

محمد بن حسن، از محمد بن صفار، از عباس بن معروف، از حسن بن علی بن فضال، از ظریف بن ناصح نقل کرده که وی گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: مصاحبت و داد و ستد نکنید، مگر با کسی که رشد و پرورشش از آغاز در خیر و برکت بوده است.

باب ٣٠٩

العلّة التي من أجلها يكره معاملة أصحاب العاهات

١- حدّثنا محمد بن الحسن عليه السلام، قال: حدّثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن محمد بإسناده رفعه، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: احذروا معاملة أصحاب العاهات، فإنّهم أظلم شيء.

باب سيصد ونهم

سرّ این که داد و ستد با صاحبان بلا و آفت مکروه است

حدیث اول

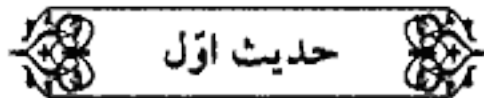
٦١٨

محمد بن حسن عليه السلام از محمد بن يحيى عطار، از محمد بن احمد بن يحيى، از احمد بن محمد به اسنادش خبر را به صورت مرفوع از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: از داد و ستد با صاحبان آفت و بلا پرهیز کنید؛ چه آن که [برخی از این افراد از نظر سرشت و طینت] بدسیرت و ستمکارترین کسانیاند.

باب ٣١٠

العلّة التي من أجلها يكره مخالطة الأكراد

١- أبي عليه السلام قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عمّن حدّثه، عن أبي الربيع الشامي، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام فقلت له: إنّ عندنا أقواماً من الأكراد يجيئوننا بالبيع و نبايعهم؟ فقال: يا ربيع! لا تخالطهم، فإنّ الأكراد حيّ من الجنّ كشف الله عنهم الغطاء فلا تخالطهم.

سر مکروه بودن معامله با کردها^۱

۶۱۹

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از کسی که حدیث را از او نقل کرده، از ابو ربیع شامی، وی می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: گروهی از کردها با ما ارتباط دارند، گاه با آنها داد و ستد داریم، آیا می توانیم به داد و ستد با آنان ادامه دهیم؟

فرمودند: ای ربیع! با ایشان معامله نکن؛ چه آن که این جماعت گروهی از طائفه جن می باشند که خدای سبحان آشکارشان نموده است.

۲- حدَّثنا محمد بن الحسن علیه السلام قال: حدَّثنا الحسن بن متیل، عن محمد بن الحسين، عن جعفر بن بشیر، عن حفص، عن حماد، عن أبي الربیع الشامي، قال: سألت أبا عبدالله علیه السلام فقلت: إنَّ عندنا قوماً من الأكراد، وإنَّهم لا يزالون يجيئوننا بالبيع فنخالطهم ونباعهم؟ فقال: يا أبا الربیع! لا تخالطهم، فإنَّ الأكراد من الجن كشف الله عنهم الغطاء فلا تخالطهم.

۱. طایفه ای از صحرائشینان که ارتباط چندانی با شهرنشینان نداشته باشند. البته شکی نیست آنان که در نقاط دور افتاده از شهر زندگی می کنند، حتی از نظر ایمان و معلومات مذهبی، عقب ترند. بنابراین مقصود، از «کرد» طایفه یا قبیله خاصی نیست، همان گونه که «اعرابی» که در لغت به معنای «بادیه نشین» است، ولی در اخبار و روایات اسلامی، مفهوم وسیع تری پیدا کرده است. و به سخن دیگر: مفهوم اسلامی آن با منطقه جغرافیایی بستگی ندارد، بلکه با طرز تفکر و منطقه فکری مربوط است. آنها که دور از آداب و سنن، تعلیم و تربیت اسلامی هستند هر چند شهرنشین باشند اعرابی هستند، و بادیه نشینان آگاه و آشنا به آداب و سنن اسلامی، اعرابی نیستند و مدنی به شمار می آیند.

حدیث دوم

محمد بن حسن رضی الله عنه از حسن بن متیل، از محمد بن حسین، از جعفر بن بشیر، از حفص، از کسی که حدیث را از او نقل کرده، از ابی ربیع شامی، وی می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: گروهی از کردها با ما ارتباط دارند و برای داد و ستد به ما مراجعه می کنند، ما نیز با آنها معامله می کنیم، نظر شما در این باره چیست؟ فرمودند: ای ابا ربیع! با ایشان معامله نکن؛ چه آن که این گروه، از طائفه جن هستند که خداوند آشکارشان ساخته است.

باب ۳۱۱

العلّة التي من أجلها يكره مخالطة السفلة

۱- أبی رضی الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن بن إدريس، عن محمد بن أحمد، عن محمد بن عيسى، عن الحسن بن علي بن يقطين، عن الحسين بن مياح، عن عيسى، قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: إياك و مخالطة السفلة، فإن السفلة لا تؤل إلى خير.

باب سیصد و یازدهم

سرّ مکروه بودن معاشرت با افراد فرومایه و پست

حدیث اول

پدرم رضی الله عنه از احمد بن ادريس، از محمد بن احمد، از محمد بن عيسى، از حسين بن مياح، از عيسى نقل کرده، وی می گوید: امام صادق علیه السلام فرمودند: از آمیزش و معاشرت با فرومایگان بر حذر باش؛ چه آن که داد و ستد و مجالست با سفلگان به خیر و خوبی

باب ۳۱۲

العلة التي من أجلها يكره الدين

۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ الْمَغِيرَةِ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عليه السلام إِنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِيَّاكُمْ وَالدِّينَ، فَإِنَّهُ هُمَ بِاللَّيْلِ وَذُلَّ بِالنَّهَارِ.

باب سیصد و دوازدهم

سر مکروه بودن قرض و بدهی

حدیث اول

۶۲۲

محمّد بن حسن، از محمّد بن حسن صفّار، از احمد بن محمّد، از پدرش، از ابن مغیره، از امام صادق، از پدرش عليه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمود: رسول خدا ﷺ

۱. در حدیثی از امام صادق عليه السلام آمده است که فرمودند: «إِيَّاكُمْ وَ السَّفَلَةَ مِنَ النَّاسِ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، وَ مَا السَّفَلَةُ؟ قَالَ: مَنْ لَا يَخَافُ اللَّهَ: از معاشرت با فرومایگان بپرهیز. عرض کردم: فدایت شوم فرومایه کیست؟ فرمودند: آن که از خداوند ترسد.» (مشكاة الأنوار، ص ۱۶۶)

امیرمؤمنان عليه السلام می‌فرماید: «السَّفَلَةُ إِذَا تَعَلَّمُوا تَكَبَّرُوا، وَ إِذَا تَمَوَّلُوا اسْتَطَالُوا، وَ الْعَلِيَّةُ إِذَا تَعَلَّمُوا تَوَاضَعُوا، وَ إِذَا افْتَقَرُوا صَالُوا: ناکسان و فرومایگان چون دانش آموزند تکبر ورزند، آنگاه که ثروتمند شوند گردنکشی می‌کنند، و صاحب نژادان و بلندمایگان هنگامی که علم آموزند فروتنی کنند، و چون تهیدست شوند، راست قامت و با صولت شوند.» (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۹)

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: اخْذَرُوا السَّفَلَةَ، فَإِنَّ السَّفَلَةَ مَنْ لَا يَخَافُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِمْ قَتْلَةُ الْأَنْبِيَاءِ، وَ فِيهِمْ أَعْدَاؤُنَا: امیرمؤمنان عليه السلام فرمودند: از فرومایگان دوری کنید؛ چه آن که آنان از خداوند بزرگ نمی‌ترسند، و در میان ناکسان و فرومایگان قاتلان پیامبران و دشمنان ما اهل بیت وجود دارد.» (خصال، ج ۳، ص ۲۶۵)



فرمودند: از وام گرفتن پرهیز کنید؛ چه آن موجب حزن و اندوه در شب، و مایه ذلت و خواری در روز است.



۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلُوِيَه، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: إِيَّاكُمْ وَالدِّينَ، فَإِنَّهُ مَذْلَةٌ بِالنَّهَارِ، وَمَهْمَةٌ بِاللَّيْلِ، وَقَضَاءٌ فِي الدُّنْيَا وَقَضَاءٌ فِي الْآخِرَةِ.

حدیث دوم

۶۲۳

محمد بن علی ماجیلویه، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالله بن میمون، از امام صادق علیه السلام، از پدرش امام باقر علیه السلام، از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: از وام و قرض اجتناب کنید؛ زیرا موجب خواری در روز، و مایه حزن و اندوه در شب است، و انسان تا آن را پرداخته در دنیا و آخرت گرفتار است.^۱



۳- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ يَوْسُفَ بْنِ الْحَارِثِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ حَيَاةَ بْنِ شَرِيحٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي سَالِمُ بْنُ غِيلَانَ، عَنْ دَرَّاجٍ، عَنْ أَبِي الْهَيْثَمِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخَدْرِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْكُفْرِ وَالدِّينِ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَتَعْدِلُ الدِّينَ بِالْكَفْرِ؟ قَالَ: نَعَمْ.

۱. در کتاب تفسیر ابوالفتح رازی، از رسول خدا صلى الله عليه وآله نقل شده که فرمود: «لَيْسَ ذَنْبٌ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ بِغَدِّ الْكِبَائِرِ مِنْ رَجُلٍ يَمُوتُ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ لِرَجَالٍ وَ لَيْسَ لَهُ مَا يَقْضِي عَنْهُ: هیچ گناهی پس از گناهان بزرگ در پیشگاه خداوند بزرگتر از آن نیست که آدمی بمیرد و مدیون مردم باشد و مالی برای پرداخت وام خود نداشته باشد». (مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۸۹)

حدیث سوم

۶۲۴

احمد بن محمد، از پدرش، از محمد بن احمد، از یوسف بن حارث، از عبدالله بن یزید، از حیاة بن شریح، از سالم بن غیلان، از دراج، از ابی هیشم، از ابی سعید خدری، وی می گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: به خدا پناه می برم از کفر و قرض! محضر ایشان عرض شد: آیا قرض در راستای کفر و حق ستیزی قرار دارد؟! فرمود: آری.

۴- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ حَنَّانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: كُلُّ ذَنْبٍ يَكْفُرُهُ الْقَتْلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِلَّا الدِّينَ لَا كَفَّارَةَ لَهُ إِلَّا أَدَاؤُهُ، أَوْ يَقْضَى عَنْهُ صَاحِبُهُ، أَوْ يَغْفُوَ الَّذِي لَهُ الْحَقُّ.

مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

حدیث چهارم

۶۲۵

محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفار، از عباس بن معروف، از حسن بن محبوب، از حنان بن سدير، از پدرش، از امام باقر عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: هر گناه و لغزشی را کشته شدن در راه خدا جبران می کند، جز وام و بدهی که هیچ کفاره ای ندارد، مگر آن که بدهکار آن را بپردازد، یا دوستش از طرف او پرداخت کند و یا وام دهنده از قرض چشم پوشی کند و آن را ببخشد.

۵- حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ

۱. امیر مؤمنان علی عليه السلام می فرماید: «ثَلَاثٌ مِنْ أَعْظَمِ الْبَلَاءِ، كَثْرَةُ الْعَائِلَةِ، وَ غَلَبَةُ الدَّيْنِ، وَ دَوَامُ الْمَرَضِ: سه چیز از بزرگترین بلا است: عائله مندی، غالب شدن قرض و بدهکاری، و همیشه بیمار بودن». (غرر الحکم، ج ۳، ص ۳۴۱)



الرازي، عن الحسن بن علي بن أبي عثمان، عن حفص بن غياث، عن ليث، قال: حدثني سعد، عن عمر بن أبي سلمة، عن أبي هريرة، عن النبي ﷺ قال: لا تزال نفس المؤمن معلقة ما كان عليه الدين.

حدیث پنجم

۶۲۶

حسین بن احمد، از پدرش، از محمد بن احمد، از ابو عبدالله رازی، از حسن بن علی بن ابی عثمان، از حفص بن غیاث، از لیث، از سعد، از عمر بن ابی سلمه، از ابوهریره نقل کرده که وی گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: تا زمانی که مؤمن، بدهکار و مفروض است، روح و روانش گرفتار و ناراحت می باشد.^۱

۶- و بهذا الإسناد، عن محمد بن أحمد، عن يعقوب بن يزيد، عن بعض أصحابنا رفعه، عن أحدهم عليه السلام قال: يؤتى يوم القيامة بصاحب الدين يشكو الوحشة، فإن كانت له حسنات أخذت منه لصاحب الدين وإن لم يكن له حسنات، ألقى عليه من سيئات صاحب الدين. إنَّ علي عهد رسول الله ﷺ مات رجل، وعليه ديناران، فأخبر النبي ﷺ فأبى أن يصلي عليه، وإنما فعل ذلك لكيلا يجتروا على الدين. وقال: قد مات رسول الله ﷺ وعليه دين، و قتل علي عليه السلام وعليه دين، و مات الحسن عليه السلام وعليه دين، و قتل الحسين عليه السلام وعليه دين.

۱. در فرازی از صحیفه سجّادیه آمده است: پروردگارا! بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا عافیت کرامت کن از آن وام که بر چهره ام سایه نکبت اندازد، و خاطر من را سخت آشفته و پریشان سازد، و بنیان اندیشه ام را به هم ریزد، و آسایش زندگانیم را در هم شکنند، و به درگاه تو پناه می برم ای پروردگارم! از اندوهی که وامگیران را فرا گیرد، پناه به تو می برم از غصّه ها و نگرانی های مردم مدیونی که غمی جز غم وام ندارند و سخت پریشان باشند، به روان پاک محمد ﷺ و آل محمد درود فرست و مرا در پناه خود از بلای و امرداری به دور دار، و مرا از ذلّت و بدبختی وام در زندگانی و از تبعات آن پس از مرگم برکنار دار. (مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۸۸)



حسین بن احمد با اسناد پیشین، از محمد بن احمد، از یعقوب بن یزید، از برخی اصحاب به صورت مرفوع، حدیث را از یکی از پیشوایان معصوم علیه السلام نقل کرده که فرمودند: روز رستاخیز بدهکار را در حالی که از اندوه و ترس، و دلنگی از تنهایی شکایت می‌کند، می‌آورند؛ اگر در نامه اعمالش حسنه‌ای وجود داشته باشد، آن را برای طلبکارش در نظر می‌گیرند، و چنانچه اعمالی نیک نداشته باشد، متحمل کارهای بد طلبکار خواهد شد.

در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی از دنیا رفت در حالی که تنها دو دینار بدهکار بود، پیامبر را از وضعیت این مرد باخبر ساختند، آن بزرگوار از خواندن نماز بر این شخص خودداری کردند.

آنگاه امام علیه السلام فرمودند: این عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله صرفاً برای آن بود که مردم مسأله وام گرفتن را ساده و بی اهمیت تلقی نکنند؛ و گرنه خود رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از این دنیا رحلت کردند، مقروض بودند، امام علی علیه السلام نیز در حال قرض شهید شدند، امام حسن مجتبی علیه السلام نیز به هنگام شهادت، بدهکار بودند، و امام حسین علیه السلام نیز وقتی به شهادت رسیدند بر عهده‌اش قرض بود.^۱

۱. عبدالله بن بکیر به اسنادش از امام باقر علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: هنگامی که امام حسین علیه السلام شهید شد، مدیون بود، امام سجّاد علیه السلام باغی را از آن حضرت به سیصد هزار درهم فروخت تا این که قرض امام حسین علیه السلام و وعده‌هایی که آن حضرت به اشخاص داده بود پرداخت نماید. (جامع احادیث الشیعه، ج ۱۸، ص ۲۷۹)

ابن عباس می‌گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت نمود، زره آن حضرت نزد مردی از یهود در مقابل سی صاع جو که آن بزرگوار برای خانواده‌اش قرض گرفته بود، گرویده است. (جامع احادیث الشیعه، ج ۱۸، ص ۲۷۷)

امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که امام علی علیه السلام شهید شد، هشتاد هزار درهم بدهکار بود، امام حسن علیه السلام



۷- و بهذا الإسناد، عن محمد بن أحمد، عن محمد بن عيسى، عن عثمان بن سعيد، قال: حدثنا عبدالكريم الهمداني، عن أبي ثمامة، قال: دخلت على أبي جعفر عليه السلام و قلت له: جعلت فداك إنني رجل أريد أن ألازم مكة و عليّ دين للمرجئة فما تقول؟ قال: فقال: إرجع إلى مؤدّي دينك و انظر أن تلقى الله تعالى و ليس عليك دين، فإنّ المؤمن لا يخون.

حدیث هفتم

(۶۲۸)

حسین بن احمد با همین اسناد، از محمد بن احمد، از محمد بن عیسی، از عثمان بن سعید، از عبدالکرم همدانی، از ابی ثمامه نقل کرده که گفت: محضر امام باقر عليه السلام شرفیاب شدم، عرض کردم: فدایت شوم، قصد دارم به مکه بروم و در آنجا اقامت کنم، از شخصی از طایفه مرجئه [= یکی از گروه های منحرف خوارج] و امی گرفته ام، چه می فرمایید؟

حضرت فرمودند: نزد وام دهنده برو و دین خودت را ادا کن، و خدای سبحان را در حالی ملاقات کن که قرضی به عهده ات نباشد؛ چه آن که مؤمن خیانت نمی کند.



۸- و بهذا الإسناد، عن محمد بن عيسى، عن الهيثم، عن ابن أبي عمير، از حماد بن عثمان، عن الوليد بن صبيح، قال: جاء رجل إلى أبي عبدالله عليه السلام يدّعي على المعلّي بن خنيس ديناً عليه. قال: فقال: ذهب بحقي. قال: فقال له: ذهب بحقك الذي قتله، ثم قال للوليد: قم إلى الرجل فاقضه من حقه، فإنني أريد أن أبرد عليه جلده، و إن كان بارداً.

→ باغی را از آن حضرت فروخت و از طرف ایشان پرداخت نمود؛ چه آن که امیر مؤمنان عليه السلام با همه مشکلات و گرفتاری هایی که داشت، از خمس روزی نمی خورد. (جامع أحاديث الشيعة، ج ۱۸، ص ۲۷۸)



و با اسناد پیشین [= حسین بن احمد]، از محمد بن عیسی، از هیشم، از ابن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از ولید بن صبیح نقل کرده که وی گفت: شخصی خدمت امام صادق علیه السلام آمد و ادعا می کرد که معلی بن خنیس وامی از او گرفته و باز پرداخت نکرده است. امام علیه السلام به او فرمودند: حق تو را کسی از بین برده که معلی بن خنیس را کشته است، آنگاه حضرت به ولید فرمودند: پیش این مرد مدعی برو و حقش را ادا کن؛ چه آن که دوست دارم معلی بن خنیس^۱ را خنک کنم، گرچه خنک [و سبکبار و بهشتی] است.



۹- ابی علیه السلام قال: حدَّثنا عبدالله بن جعفر الحمیری، عن هارون بن مسلم، عن سعدان، قال: حدَّثنا أبو الحسن اللیثی، عن جعفر بن محمد، عن آبائه علیهم السلام أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال:

۱. معلی بن خنیس از اصحاب امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام بود، از اصحاب رجال مانند نجاشی و شیخ او را در نقل حدیث ضعیف دانسته، اما برخی همچون کشی او را توثیق و مدح نموده اند. ابوبصیر می گوید: در محضر امام صادق علیه السلام بودم که سخن از معلی به میان آمد، حضرت به من فرمود: معلی به درجه ما نخواهد رسید تا این که از دست داود بن علی بکشد آنچه خواهد کشید! عرض کردم: مگر از دست داود چه به وی می رسد؟ فرمود: داود وی را احضار می کند و سپس فرمان قتلش را می دهد، آنگاه وی را به دار می کشد و این واقعه در سال آینده رخ خواهد داد. سال بعد، داود والی مدینه شد و معلی را طلبید، از او خواست که اسامی پیروان امام صادق علیه السلام را به وی بگوید، او امتناع نمود، داود وی را تهدید به قتل کرد، معلی گفت: به خدا سوگند، اگر هم اکنون آن اسامی به زیر قدم من بود، پایم را بر نمی داشتم تا کشته شوم، اگر مرا بکشی، من سعادتمند و تو بدبخت خواهی شد.

به هر حال وی را به بازار بردند و چون مردم جمع شدند، معلی گفت: ای مردم! گواه باشید که هر چه از من به جای مانده - اعم از منقول و غیر منقول - حتی طلبی نزد کسی داشته باشم، همه از آن جعفر بن محمد علیه السلام می باشد، این را گفت، و سپس او را به قتل رساندند. (بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۱۲۹ به نقل از معارف و معارف، ج ۹، ص ۲۹۹)

ما الوجل إلا وجع العين، و ما الجهد إلا جهد الدين.

حدیث نهم

٦٣٠

پدرم علیه السلام از عبدالله بن جعفر حمیری، از هارون بن مسلم، از سعدان، از ابوالحسن لیشی، از امام صادق علیه السلام، از آباء بزرگوارش علیهم السلام نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هیچ دردی همچون درد چشم آزاردهنده نیست، و هیچ سختی و رنجی چونان قرض و وام نیست.

۱۰- و بهذا الإسناد، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الدين راية الله تعالى في الأرض، فإذا أراد أن يذلّ عبداً وضعه في عنقه.

حدیث دهم

٦٣١

و با همین اسناد نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: قرض، علامت و نشان خدای سبحان در زمین است، خدا وقتی بخواهد بنده‌ای را خوار سازد، آن را در گردنش می‌اندازد.

باب ٣١٣

العلة التي من أجلها لا تباع الدار و الخادم في الدين

۱- أبي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن إبراهيم بن هاشم، عن النضر بن سويد، عن رجل، عن الحلبي، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: لا تباع الدار و لا الجارية في الدين، و ذلك أنه لا بدّ للرجل المسلم من ظلّ يسكنه و خادم يخدمه.



سرّ این که خانه و خدمتکار را برای پرداخت بدهی نمی فروشند



حدیث اول



۶۳۲

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن هاشم، از نصر بن سوید، از مردی، از حلبی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: برای پرداخت وام و بدهی، خانه و کنیز را نباید فروخت؛ چه آن که برای مسلمان سرپناهی لازم است که در آن سکونت گزینند و خدمتکاری که در کارها به او کمک کند.



۲- حدّثنا محمد بن الحسن علیه السلام قال: حدّثنا علی بن ابراهیم، عن أبيه، قال: كان ابن أبي عمير رجلاً بزازاً، و كان له علی رجل عشرة آلاف درهم، فذهب ماله و افتقر، فجاء الرجل فباع داراً بعشرة آلاف درهم و حملها إليه، فدقّ عليه الباب، فخرج إليه محمد بن أبي عمير علیه السلام فقال له الرجل: هذا مالک الذي لك علی فخذ. فقال ابن أبي عمير: فمن أين لك هذا المال ورثته؟ قال: لا. قال: وهب لك؟ قال: لا، ولكنني بعت داري الفلاني لأقضي ديني. فقال ابن أبي عمير علیه السلام: حدّثني ذريح المحاربي، عن أبي عبدالله علیه السلام أنّه قال: لا يخرج الرجل من مسقط رأسه بالدين، أرفعها فلا حاجة لي فيها، والله إني محتاج في وقتي هذا إلى درهم، و ما يدخل ملكي منها درهم.



حدیث دوم



۶۳۳

محمد بن حسن علیه السلام از علی بن ابراهیم، از پدرش نقل کرده که وی گفت: محمد بن ابی عمیر مردی بزاز بود و در آن زمان از شخصی به مبلغ ده هزار درهم طلب داشت، اموال و دارایی ابن ابی عمیر از بین رفت و تهیدست شد [زیرا وی پس از هفده سال زندان و جریمه هنگفت مالی بیست و یک هزار درهم از هستی ساقط شده بود] آن



مرد دلش به حال وی به رحم آمد و خانه خود را فروخت و به نزد ابن ابی عمیر آورد و گفت: این مبلغ طلبی است که از من داشتی.

ابن ابی عمیر گفت: این مال را از کجا آوردی، آیا ارثی به تو رسیده است؟ آن مرد گفت: خیر.

ابن ابی عمیر گفت: کسی به تو بخشیده است؟

گفت: خیر، بلکه خانه ام را فروختم تا بدهی ام را بپردازم.

ابن ابی عمیر گفت: ذریح محاربی از امام صادق علیه السلام برای من نقل کرده که: بدهکار را نباید به خاطر بدهیش از خانه اش بیرون کرد. این پولها را بردار، من به آنها نیازی ندارم، به خدا سوگند در این زمان حتی یک درهم نیز در بساط ندارم، با این وصف درهمی از این مبلغ را بر نخواهم داشت.



باب ۳۱۶

علل الصناعات المكروهة

۱- حدَّثنا محمد بن الحسن عليه السلام قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصفَّار، عن أحمد بن محمد، عن جعفر بن يحيى الخزازي، عن يحيى بن أبي العلاء، عن إسحاق بن عمار، قال: دخلت على أبي عبد الله عليه السلام فخبَّرته أنَّه ولد لي غلام، فقال: ألا سمَّيته محمدًا؟ قلت: قد فعلت. قال: فلا تضرب محمدًا و لا تشتمه، جعله الله قرَّة عين لك في حياتك و خلف صدق بعدك. قال: قلت: جعلت فداك و في أيِّ الأعمال أضعه؟ قال: إذا عزلته عن خمسة أشياء، فضعه حيث شئت. لا تسلِّمه إلى صيرفي، فإنَّ الصيرفي لا يسلم من الربا، و لا إلى بيَّاع الأكفان، فإنَّ صاحب الأكفان يسره الوبا، و لا إلى صاحب طعام، فإنَّه لا يسلم من الإحتكار، و لا إلى جزَّاز، فإنَّ الجزَّاز تسلب منه الرحمة، و لا تسلِّمه إلى نخَّاس، فإنَّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال: شرُّ الناس من باع الناس.



باب سیصد و چهاردهم

سر کرامت داشتن پاره‌ای از حرفه‌ها

حدیث اول

۶۳۴

محمد بن حسن علیه السلام از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد، از جعفر بن یحیی خزاعی، از یحیی بن ابی علا، از اسحاق بن عمار نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق شریفیاب شدم، عرض کردم: خداوند فرزندی به من عنایت نموده است. حضرت فرمود: آیا نامش را «محمد» نگذاشتی؟ عرض کردم: چرا، نامش را محمد نامیدم. فرمود: او را نزن و دشنامش مده، خداوند او را در حیات و زندگی ات مایه روشنی چشم و بعد از زندگی ات، جانشینی شایسته برای تو قرار دهد.

عرض کردم: فدایت شوم، در آینده او را به چه حرفه و کاری مشغول نمایم؟ فرمود: از پنج حرفه و شغل بازش دار، و به هر شغل دیگری که خواستی مشغولش ساز. او را به صراف و زرگر^۱ مسپار؛ زیرا زرگر از معامله ربوی سالم نمی‌ماند، و نزد

۱. صراف به کسی اطلاق می‌شود که حرفه خرید و فروش نقود را دارد و زر و سیم یا هر نقد دیگری را به دیگران نقد می‌فروشد. چنین کسی را «صیرفی» نیز نامند.

«سید صیرفی» یکی از یاران امام صادق علیه السلام که خود بدین حرفه شهرت داشت می‌گوید: به امام علیه السلام عرض کردم: حدیثی از قول حسن بصری به من رسیده که اگر راست باشد «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». فرمود: آن حدیث چیست؟ عرض کردم: وی گفت: اگر از شدت گرما مغز سرم به جوش آید، در سایه دیوار صراف نخواهم نشست و اگر جگرم از تشنگی تفتیده شود از خانه صراف آب نخواهم نوشید. در صورتی که این شغل من است و گوشت و پوستم از این روئیده، حج و عمره‌ام نیز از این طریق تأمین می‌شود!

حضرت که در آن حال تکیه زده بود، راست نشست و فرمود: حسن دروغ گفته: به زیادت نستان و به زیادت مده و چون وقت نماز فرا رسد، دکانت را تعطیل کن و به نماز برو و آسوده خاطر باش، مگر نمی‌دانی که اصحاب کهف صراف بودند؟! (بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۱۴۳ به نقل از معارف و معاریف، ج ۶، ص ۶۷۲)



کفن فروش مگذار؛ چه آن که این جماعت [نوعاً از شیوع بیماریهای خطرناک و کشنده همچون] ویا مسرور می شوند. و همچنین او را به طعام فروش مسپار؛ زیرا این جماعت از احتکار سالم نمی مانند، و او را به سلاح نیز مسپار؛ چه آن که [نوعاً] مهرورزی و محبت از این جماعت رخت بر بسته است، و همچنین او را به برده فروش مسپار؛ چه آن که رسول خدا ﷺ فرمودند: بدترین انسان کسی است که مردم را می فروشد.



۲- حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ دَهْقَانَ، عَنْ دُرَيْسِ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ الْوَاسِطِيِّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَدْ عَلِمْتُ إِنْ هَذَا الْكِتَابَةُ، فِي أَيِّ شَيْءٍ أَسْلَمَهُ؟ فَقَالَ: سَلَّمَهُ، لِلَّهِ أَبُوكَ وَلَا تَسَلَّمَهُ فِي خَمْسٍ، لَا تَسَلَّمَهُ سَيِّئًا، وَلَا صَايغًا، وَلَا قَصَابًا، وَلَا حَنَاطًا، وَلَا نَخَّاسًا. فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا السَّيِّئُ؟

قال: الذي يبيع الأكفان، و يتمنى موت أمّتي. و لمولود من أمّتي أحبّ إليّ ممّا طلعت عليه الشمس. و أمّا الصايغ فإنه يعالج غبن أمّتي، و أمّا القصاب فإنه يذبح حتّى تذهب الرّحمة من قلبه، و أمّا الحنّاط فإنه يحتكر الطّعام على أمّتي، و لأنّ يلقي الله العبد سارقاً أحبّ إليّ من أن يلقاه قد احتكر طعاماً أربعين يوماً. و أمّا النخّاس فإنه أتاني جبرئيل، فقال: يا محمّد! إنّ شرار أمّتك الذين يبيعون الناس.

حدیث دوم

۶۳۵

محمد بن حسن ﷺ از محمد بن حسن صفار، از احمد بن ابی عبدالله، از محمد بن عیسی، از عبیدالله دهقان، از درست بن ابی منصور واسطی، از ابراهیم بن عبدالحمید، از امام کاظم ﷺ نقل کرده که آن حضرت فرمود: مردی محضر رسول خدا ﷺ



شریفاب شد، عرض کرد: یا رسول الله! به فرزندم نوشتن را آموختم، او را برای چه حرفه‌ای تشویق کنم؟

حضرت فرمودند: خدا پدرت را رحمت کند، او را به هر حرفه و شغلی که خواستی تشویق کن، تنها به پنج حرفه وادارش نکن که عبارتند از: سیّاء، صائغ، قصاب، حنّاط و نخّاس.

آن مرد عرض کرد: ای رسول خدا! سیّاء کیست؟

حضرت فرمودند: کفن فروش است که مرگ امت مرا آرزو می‌کند، در حالی که یک فرزند نورسیده از امت من در نزد من از آنچه خورشید بر آن می‌تابد بهتر و برتر است.

اما زگر در فکر مغبون ساختن امت من است، و قصاب حیوان را سر می‌برد و این کار مداوم باعث می‌شود تا رحم و محبت از دلش بیرون رود، و طعام فروش [= آن که مایحتاج و ارزاق عمومی در دستش است] غذای امت مرا احتکار^۱ می‌کند، خداوند اگر باینده سارق ملاقات کند بهتر است تا با محتکری که چهل روز غذای مردم [و امور مورد نیاز آنان را] احتکار نماید. و در مورد برده فروش جبرئیل به من گفت: ای محمّد! بدترین افراد امت تو کسانی هستند که به داد و ستد برده [برده‌فروشی] مشغول هستند.^۲

۱. در حدیثی از رسول خدا ﷺ آمده: هر کس چهل روز طعام را بر امت من احتکار کند و بهای آن را صدقه و خیرات نماید، از او پذیرفته نمی‌شود. (کنز العمال، ج ۴، ص ۹۷)
امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: هر کس چهل روز طعام مسلمانان را انبار کند، تیره قلب و سنگدل می‌شود. (محبّة البیضاء، ج ۳، ص ۱۶۶)

۲. یکی از گناهان نابخشودنی در اسلام سلب آزادی و حریت از انسان‌ها و تبدیل آنها به یک کالا است، چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ آمده است: «إِنَّ اللَّهَ غَافِرُ كُلِّ ذَنْبٍ إِلَّا مَا جَعَلَ مَهْرًا، أَوْ اغْتَصَبَ أَجِيرًا أَوْ بَاعَ رَجُلًا حُرًّا» : خداوند هر گناهی را می‌بخشد جز سه گناه: کسی که مهر



۳- أبي الله قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن يحيى الخزاز، عن طلحة بن زيد، عن جعفر بن محمد، عن أبيه الله قال: قال رسول الله ﷺ: إني أعطيت خالتي غلاماً، ونهيتهما أن تجعله حجاماً، أو قصاباً أو صايغاً.

حدیث سوم

۶۳۶

پدرم از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از محمد بن يحيى خزاز، از طلحة بن زيد، از امام صادق، از امام باقر نقل کرده که آن حضرت فرمود: رسول خدا ﷺ فرمودند: نوجوانی را به خاله‌ام سپرده و توصیه کردم که وی را در این کارها - حجام، قصاب، زرگر - نگمارد.

باب ۳۱۵

العلة التي من أجلها يجب الأخذ بخلاف ما نقوله العامة

۱- حدثنا أبي الله قال: حدثنا أحمد بن إدريس، عن أبي إسحاق الارجاني، رفعه قال: قال لي أبو عبدالله عليه السلام: أتدري لم أمرتم بالأخذ بخلاف ما تقول العامة؟ فقلت: لا ندري. فقال: إن علياً لم يكن يدين الله بدين إلا خالف عليه الأمة إلى غيره، إرادة لإبطال أمره، وكانوا يسألون أمير المؤمنين عن الشيء الذي لا يعلمونه، فإذا أفتاهم جعلوا له ضدّاً من عندهم، ليلبسوا على الناس.

→ همسرش را انکار کند، یا حق کارگری را غصب نماید، و یا انسان آزادی را بفروشد». اصولاً در اسلام، خرید و فروش بردگان، یکی از منفورترین معاملات است تا آن جا که در حدیثی از رسول خدا ﷺ آمده است: «شَرُّ النَّاسِ مَنْ بَاعَ النَّاسَ؛ بدترین مردم کسی است که انسان‌ها را بفروشد». (تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۴۲۱)



باب سیصد و پانزدهم

سرّ این که لازم است آنچه عامّه می‌گویند، بر خلافش عمل شود

حدیث اوّل

۶۳۷

پدرم علیه السلام از احمد بن ادریس، از ابواسحاق ارجانی حدیث را به صورت مرفوع نقل کرده، وی می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمودند: آیا می‌دانی چرا به شما دستور می‌دهم بر خلاف آنچه عامّه می‌گویند، عمل کنید؟!

عرض کردم: سرّش را نمی‌دانیم.

فرمودند: امیر مؤمنان علیه السلام به آنچه معتقد بودند، عامّه خلاف آن را عنوان می‌کردند، و قصدشان آن بود که امامت و خلافت حضرت را خدشه‌دار کنند، چه بسا چیزی را نمی‌دانستند و از ایشان سؤال می‌کردند، وقتی حضرت جوابشان را می‌داد، از پیش خود ضدّ آن را جعل می‌کردند تا بدین ترتیب امر را بر مردم مشتبه سازند.



۲- حدّثنا جعفر بن علی، عن علی بن عبدالله، عن معاذ، قال: قلت لأبي عبدالله علیه السلام: إني أجلس في المجلس، فيأتيني الرجل، فإذا عرفته أنّه يخالفكم، أخبرته بقول غيركم، وإن كان ممّن يقول بقولكم أخبرته بقولكم. فإن كان ممّن لا أدري أخبرته بقولكم و قول غيركم، فيختار لنفسه؟ قال: رحمك الله هكذا فاصنع.

حدیث دوّم

۶۳۸

جعفر بن علی، از علی بن عبدالله، از معاذ نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: گاه در مجالسی شرکت می‌کنم، کسی وارد می‌شود؛ اگر بدانم از مخالفین شما است، رأی و فتوای آنها را ابراز می‌کنم، و اگر از کسانی است که به اندیشه و نظر شما پای‌بند است، همان عقیده شما را اظهار می‌کنم، و چنانچه شناسم هم رأی شما را



عنوان می‌کنم و هم نظر مخالفین شما را، تا هر یک را که خواست اختیار کند!؟
حضرت فرمودند: خدا تو را رحمت کند، به همین سبک و شیوه عمل کن!

■

۳- حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمَقْدَامِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا كُنْتُمْ فِي أُمَّةٍ الْجَوْرَ فَاْمُضُوا فِي أَحْكَامِهِمْ، وَلَا تَشْتَهَرُوا أَنْفُسَكُمْ فَتَقْتُلُوا، وَإِنْ تَعَامَلْتُمْ بِأَحْكَامِهِمْ كَانَ خَيْرًا لَكُمْ.

حدیث سوم

۶۳۹

پدرم عليه السلام از سعد بن عبدالله، از عمرو بن ابی مقدم، از علی بن حسین، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: هر گاه زیر فشار حکمرانان پیدادگر و ظالم پیشه بودید، بر اساس مبانی و احکام آنها رفتار کنید، مبادا خود را مشهور و نمایان سازید که کشته خواهید شد، و چنانچه بر اساس احکام آنان داد و ستد نمائید، این کار برای حفظ جان شما بهتر است.

■

۴- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطَ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ - يَعْنِي الرَّضَاءَ عليه السلام - حَدَّثَ الْأَمْرَ مِنْ أَمْرِي لَا أَجِدُ بَدْءًا مِنْ مَعْرِفَتِهِ، وَ لَيْسَ فِي الْبَلَدِ الَّذِي أَنَا فِيهِ أَحَدٌ أَسْتَفْتِيهِ مِنْ مَوَالِيكَ؟ قَالَ: فَقَالَ: آيَةُ فَقِيهِ الْبَلَدِ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَاسْتَفْتِيهِ فِي أَمْرِكَ، فَإِذَا أَفْتَاكَ بِشَيْءٍ فَخُذْ بِخِلَافِهِ، فَإِنَّ الْحَقَّ فِيهِ.

حدیث چهارم

۶۴۰

علی بن احمد، از احمد بن ابی عبدالله، از علی بن اسباط نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک امام رضا عليه السلام عرض کردم: گاه سؤالی برایم پیش می‌آید که بناچار باید حکم آن را بدانم، اما در شهر از دوستان و یارانم کسی نیست تا حکم مسأله را از او بپرسم، وظیفه‌ام چیست؟

فرمودند: نزد فقیه و عالم شهر برو و از او حکم مسأله را جویا شو، وقتی به چیزی فتوا داد، تو بر خلاف آن را عمل کن که حق همان است.

باب ۳۱۶

علّة هتك الستر

۱- حدّثنا محمد بن الحسن رحمته الله قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصفّار، عن العباس بن معروف، عن عبدالله بن عبدالرحمن الأصبم البصري، عن عبدالله بن مسكان، عن أبي عبدالله عليه السلام رفع الحديث إلى أمير المؤمنين عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: ما من عبد إلا و عليه أربعون جنّة حتّى يعمل أربعين كبيرة انكشفت عنه الجنن، فتقول الملائكة من الحفظة الذين معه: يا ربّنا! هذا عبدك قد انكشفت عنه الجنن، فيوحى الله تعالى إليهم: أن استروا عبادي بأجنحتكم، فتستره الملائكة بأجنحتها. فما يدع شيئاً من القبيح إلا قارنه حتّى يتمدّح إلى الناس بفعله القبيح، فتقول الملائكة: يا ربّ! هذا عبدك ما يدع شيئاً إلا ركبه، و إنا لنستحي ممّا يصنع، فيوحى الله إليهم: أن ارفعوا أجنحتكم عنه، فإذا أخذ في بغضنا أهل البيت، فعند ذلك يهتك الله ستره في السماء، و يستره في الأرض، فتقول الملائكة: يا ربّ! هذا عبدك قد بقي مهتوك الستر، فيوحى الله إليهم: لو كان لي فيه حاجة ما أمرتكم أن ترفعوا أجنحتكم عنه.

باب سیصد و شانزدهم

فلسفه آشکار شدن راز بنده

حدیث اول

(۶۴۱)

محمد بن حسن رحمته الله از محمد بن حسن صفّار، از عباس بن معروف، از عبدالله بن



عبدالرحمن اصم بصری، از عبدالله بن مسکان، از امام صادق علیه السلام روایت را به صورت مرفوع از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: هیچ بنده‌ای نیست، جز آن که چهل پوشش و پرده او را احاطه نموده تا هنگامی که چهل گناه بزرگ مرتکب گردد، پس از ارتکاب چهل گناه بزرگ، پرده‌ها از هم گسیخته می‌شوند و حجاب‌ها کنار زده می‌شوند، فرشتگانی که نگهبان او هستند، می‌گویند: پروردگارا! این بنده توست که پرده‌ها و حجاب‌ها از او برداشته شده است. خداوند به فرشتگان مراقب وحی می‌فرماید که: بنده‌ام را با بال‌های خود مستور دارید، فرشتگان به موجب فرمان خدای سبحان چنین می‌کنند، اما او از هیچ گناهی خودداری نمی‌کند و همچنان عصیان می‌کند و در انجام کارهای زشت و ناپسند افتخار نیز می‌کند.

فرشتگان دیگر بار به پیشگاه خدا عرض می‌کنند: خدایا! این بنده‌ات همه کارهای ناشایست و اعمال بد را انجام داده و ما از عملکرد بد او بسیار شرم‌منده‌ایم!

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی

خداوند به فرشتگان وحی می‌فرستد که: ای فرشتگان! بال‌های حمایت خویش را از او بگیرید، هنگامی که این بنده معصیت پیشه نسبت به ما اهل بیت دشمنی ورزد، خداوند پرده‌هایی را که کارهای زشت او را مستور ساخته بود، در آسمان اعمال زشت و ناپسندش را بر اهل آن آشکار می‌سازد، اما در زمین کردار زشت و ناپسندش را بر اهل زمین همچنان مستور می‌دارد.

فرشتگان دیگر بار عرض می‌کنند: پروردگارا! این بنده‌ات همچنان به کارهای ناشایست خود ادامه می‌دهد و از ارتکاب هیچ گناهی خودداری نمی‌کند و حجاب‌ها از کردار بد او کنار نرفته است. خداوند به فرشتگان مراقب او وحی می‌فرستد که: اگر من نیازی به او داشتم، هرگز فرمان نمی‌دادم که بال‌های خود را از او بردارید!

باب ۳۱۷

عَلَّةُ النَّهْيِ عَنْ أَكْلِ الطِّينِ

۱- أَبِي اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ آدَمَ مِنْ طِينٍ، فَحَرَّمَ أَكْلَ الطِّينِ عَلَى ذُرِّيَّتِهِ.

باب سیصد و هفدهم

سَرَّ نَهْيِ از خوردن گِل

حدیث اول

۶۴۲

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله، از حسن بن علی، از هشام بن حکم، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: خداوند بزرگ، آدم را از خاک آفریده و خوردن گِل را بر ذریه اش حرام کرده است.

■

۲- أَبِي اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَاسِطِيِّ، عَنْ رَجُلٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الطِّينُ حَرَامٌ أَكَلَهُ كَلَحِمِ الْخَنزِيرِ، وَ مَنْ أَكَلَهُ ثُمَّ مَاتَ مِنْهُ لَمْ أَصَلَّ عَلَيْهِ إِلَّا طِينٌ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ، وَ مَنْ أَكَلَهُ لَشَهْوَةٌ لَمْ يَكُنْ فِيهِ شِفَاءٌ.

حدیث دوم

۶۴۳

پدرم علیه السلام از احمد بن ادریس، از احمد بن عیسی، از ابی یحیی واسطی، از مردی نقل کرده که می گوید: امام صادق علیه السلام فرمودند: خوردن گِل همچون خوردن گوشت



خوک، حرام است، هر کس آن را بخورد، سپس بمیرد، من تمایلی ندارم بر او نماز گزارم، مگر تربت قبر مطهر حضرت امام حسین علیه السلام که شفاء بخش هر دردی است. البته کسی که آن را صرفاً برای اشتها بخورد نه به قصد استشفاء، در این صورت اثر بخش نخواهد بود.



۳- حدَّثنا محمد بن موسى بن المتوكل عليه السلام قال: حدَّثنا عبدالله بن جعفر، قال: حدَّثنا أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن إبراهيم بن مهزم، عن طلحة، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: من انهمك في أكل الطين فقد شرك في دم نفسه.

حدیث سوم

(۶۴۴)

محمد بن موسی بن متوکل علیه السلام از عبدالله بن جعفر، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابراهیم بن مهزم، از طلحه، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: کسی که در خوردن گِل حریص باشد، به طور قطع در ریختن خون خود شریک شده است.



۴- حدَّثنا محمد بن الحسن، قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار، عن علي بن حسان الهاشمي، قال: حدَّثنا عبدالله بن كثير، عن يحيى بن عبدالله بن الحسن، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: من أكل طين الكوفة، فقد أكل لحوم الناس، لأنَّ الكوفة كانت اجمة، ثم كانت مقبرة ما حولها. وقد قال أبو عبدالله عليه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من أكل الطين فهو ملعون.

حدیث چهارم

(۶۴۵)

محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفار، از علی بن حسان هاشمی، از عبدالله بن کثیر، از یحیی بن عبدالله بن حسن، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت از قول رسول خدا صلى الله عليه وآله نقل کرده که فرمودند: کسی که خاک کوفه را بخورد، گویا گوشت مردم



را خورده؛ چه آن که کوفه در آغاز نیزار و بیشه بود، آنگاه به گورستان مبدل گشت، پس خاک آن، خاک مردگان است.

امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هر کسی خاک بخورد، از رحمت خدا به دور است.



۵- حدَّثنا محمد بن موسى، قال: حدَّثنا علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبدالله، عن علي بن الحكم، عن إسماعيل بن محمد بن أبي زياد، عن جدّه زياد، عن أبي جعفر عليه السلام: أن من عمل الوسوسة، و أكثر مصائد الشيطان أكل الطين، إن أكل الطين يورث السقم في الجسد، و يهيج الداء، و من أكل الطين فضعت قوته التي كانت قبل أن يأكله، و ضعف عن عمله الذي كان يعمل، و سب على ما بين ضعفه و قوته و عذب عليه.

و قد أخرجت الأخبار التي رويتها في هذا المعنى في كتاب المناهي من كتاب عقاب الأعمال.



حدیث پنجم



۶۴۶

محمد بن موسی، از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبدالله، از علی بن حکم، از اسماعیل بن محمد ابی زیاد، از جدش زیاد، از امام باقر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: یکی از وسوسه ها و دام های شیطان، خوردن خاک است، این عمل باعث پیدایش بیماری در جسد و تشدید آن می شود، کسی که خاک بخورد توان جسمی و بدنی او رو به کاستی می نهد و از این رو، آنچه از اعمال که در زمان بیماری و صحت کسر گردد، بازخواست می شود و بر آن کیفر می بیند.

جناب مصنف می فرماید: اخباری که در این باب نقل کرده ام در بحث مناهی از کتاب «عقاب الأعمال» عنوان ساخته ام.

باب ٣١٨

العلّة التي من أجلها

يكره التخلّل بالريحان و بقضيب الرمان

١- أبي عبد الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن عيسى، عن درست واسطي، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن أبي الحسن عليه السلام قال: لا تخلّوا بعود الريحان و لا بقضيب الرمان، فإنهما يهيّجان عرق الجذام.

باب سيصد و هجدهم

سرّ کراحت داشتن خلال با چوب ريحان و شاخه انار

حديث اول

٦٤٧

پدرم از سعد بن عبد الله، از محمد بن عيسى، از درست واسطي، از ابراهيم بن عبد الحميد، از امام كاظم عليه السلام نقل کرده كه آن بزرگوار فرمودند: با چوب ريحان و شاخه انار خلال نكنيد؛ زيرا اين دو، رگ جذام را تحريك مي كنند.

باب ٣١٩

العلّة التي من أجلها يكره لبس النعال الملس

١- أبي عبد الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن القاسم بن يحيى، عن جدّه الحسن بن راشد، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: حدّثني أبي عن جدّه، عن آبائه أنّ أمير المؤمنين عليه السلام قال: لا تتخذوا الملس، فإنّه حذاء فرعون، و هو أوّل من أخذ الملس.



باب سیصد و نوزدهم

سر مکروه بودن به پا کردن کفش های نرم

حدیث اول

۶۴۸

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی بن عبید، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمود: پدرم، از جدش، از آباء بزرگوارش نقل کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: از به پا کردن کفش های نرم پرهیز کنید؛ زیرا آن کفش فرعون بوده، و وی نخستین کسی بود که این گونه کفش را به پا کرد.

باب ۳۲۰

العلة التي من أجلها لا ترحم المرأة إذا زنى بها غلام وإن كانت محصنة

۱- أبي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن الهيثم بن أبي مسروق النهدي، عن الحسن بن محبوب، عن أيوب، عن سليمان بن خالد، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السلام في غلام صغير لم يدرك ابن عشر سنين زنا بامرأة؟ قال: يجلد الغلام دون الحد، و تجلد المرأة الحد كاملاً. قيل: فإن كانت محصنة؟ قال: لا ترحم لأن الذي نكحها ليس بمدرك و لو كان مدركاً لرجمت.

باب سیصد و بیستم

سر این که اگر نوجوانی با زنی آمیزش کند، زن را سنگسار نمی کنند، اگر چه شوهردار باشد

حدیث اول

۶۴۹

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از هيثم بن ابی مسروق نهدي، از حسن بن محبوب، از



ایوب، از سلیمان بن خالد، از ابوبصیر نقل کرده، وی می گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال شد: نوجوانی ده ساله با زنی آمیزش نموده، حکمش چیست؟
فرمودند: نوجوان به کمتر از حد، تازیانه می خورد، و بر زن حد کامل زده می شود.
محضر امام عرض شد: در صورتی که زن محصنه باشد چه حکمی دارد؟
فرمودند: در این فرض، زن سنگسار نمی شود؛ زیرا کسی که با او نزدیکی کرده بالغ نبوده، اما اگر بالغ باشد، زن را سنگسار می کنند.

باب ۳۲۱

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا يُجْلَدُ الْقَازِفُ الْمُسْتَكْرَهَةُ

۱- اَبِي بَلَلَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ سَأَلَ عَنْ رَجُلٍ وَقَعَ عَلَى جَارِيَةٍ لِأُمِّهِ فَأَوْلَدَهَا، فَقَذَفَ رَجُلٌ ابْنَهَا؟ فَقَالَ: يُضْرَبُ الْقَازِفُ الْحَدَّ، لِأَنَّهَا مُسْتَكْرَهَةٌ.

باب سیصد و بیست و یکم

سرّ اجرای حدّ بر کسی که به زن مکره نسبت ناروا دهد

حدیث اول

۶۵۰

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از بعضی اصحابش حدیث را به صورت مرفوع از امام صادق علیه السلام نقل نموده که از آن بزرگوار سؤال شد: مردی با کنیز مادرش نزدیکی نموده و او را صاحب فرزند کرده، شخصی به فرزند کنیز نسبت ناروا می دهد [مثلاً می گوید: زنازاده]، چه حکمی دارد؟
حضرت فرمودند: در این فرض، نسبت دهنده را باید حدّ زد؛ زیرا کنیز از روی اجبار تن به چنین کاری داده است.



باب ۳۲۲

العلة التي من أجلها لا يجلد الغلام الذي لم يحتلم إذا قذف

۱- حدثنا محمد بن الحسن، قال: حدثنا محمد بن حسن الصفار، عن العباس بن معروف، عن علي بن مهزيار، عن الحسن بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن القاسم بن سليمان، عن أبي مريم الأنصاري، قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن الغلام لم يحتلم يقذف الرجل، هل يجلد؟ قال: لا، وذلك لو أن رجلاً قذف الغلام لا يجلد.

باب سیصد و بیست و دوم

سرّ جاری نشدن حدّ بر نوجوانی که نسبت ناروا به کسی داده است

حدیث اول

۶۵۱

محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از حسن بن سعید، از نضر بن سويد، از قاسم بن سليمان، از ابی مريم انصاری نقل کرده: وی گفت: از امام باقر عليه السلام پرسیدم: جوان نابالغی که به مردی نسبت ناروا داده، حدّ می خورد؟ فرمودند: نه، زیرا اگر مردی به این نوجوان نسبت ناروا می داد، حدّ نمی خورد.



۲- و بهذا الإسناد، عن علي بن مهزيار، عن الحسن بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن عاصم بن حميد، عن أبي بصير، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يقذف الجارية الصغيرة؟ فقال: لا يجلد إلا أن يكون قد أدركت أو قاربت.

حدیث دوم

۶۵۲

و با همین اسناد، از علی بن مهزیار، از حسن بن سعید، از نضر بن سويد، از عاصم بن حمید، از ابوبصیر نقل کرده که وی گفت: از امام صادق عليه السلام پرسیدم: اگر مردی به

دختر نابالغی نسبت ناروا دهد، حد می خورد؟
فرمودند: خیر، مگر آن که آن دختر بالغ شده، یا نزدیک به بلوغ باشد.

باب ۳۲۳

العلة التي من أجلها لا يقطع الماعترف
بالسرقة تحت الضرب إذا لم يأت بالسرقة

۱- حدثنا محمد بن الحسن عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عليه السلام عن العباس بن معروف، عن علي بن مهزيار، عن الحسن بن سعيد، عن النضر بن سويد و محمد بن خالد، عن ابن أبي عمير جميعاً، عن هشام بن سالم، عن سليمان بن خالد، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل سرق سرقة، فكافر عنها فضرب فجاء بها بعينها، هل يجب عليه القطع؟ قال: نعم، ولكن لو اعترف و لم يجيء بالسرقة لم يقطع يده، لأنه اعترف على العذاب.

باب سیصد و بیست و سوم

سرّ جاری نشدن حدّ سرقت در موردی کسی که زیر شکنجه
به سرقت اعتراف نموده، ولی مال مسروقه را نیاورده است

حدیث اول

۶۵۳

محمد بن حسن عليه السلام از محمد بن حسن صفار عليه السلام از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از حسن بن سعید، از نضر بن سوید، و محمد بن خالد، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از سلیمان بن خالد نقل کرده که وی گفت: از امام صادق عليه السلام پرسیدم: مردی مالی را سرقت کرده، ولی اصل سرقت را انکار می کند، او را کتک می زنند تا عین مال را می آورد، آیا دستش را قطع می کنند؟

فرمودند: آری، اما اگر به سرقت اعتراف کند و مال مسروقه را نیاورد، دستش را

قطع نمی‌کنند؛ چه آن که اعترافش بر اثر شکنجه بوده، از این رو، تا مال را نیاورد، سرقت ثابت نمی‌شود.

باب ۳۲۴

العلة التي من أجلها لا يقطع الأجير و الضيف إذا سرقا

۱- ابي‌الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لا يقطع الأجير و الضيف إذا سرقا، لأنهما مؤتمنان.

باب سیصد و بیست و چهارم

سرّ قطع نشدن دست اجیر و میهمان

حدیث اول

۶۵۴

پدرم از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از برخی اصحاب، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: دست اجیر و میهمان که مال مستأجر و میزبان را به سرقت برده‌اند، قطع نمی‌کنند؛ چه آن که این دو امین می‌باشند.

۲- حدثنا محمد بن الحسن، قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن سماعة، قال: سأله عن رجل استأجر أجيراً، فأخذ الأجير متاعه؟ فقال: هو مؤتمن، ثم قال: الأجير و الضيف أمينان، ليس يقع عليهما حد السرقة.

حدیث دوم

۶۵۵

محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد بن عيسى، از سماعة نقل کرده که وی گفت: از امام علیه السلام پرسیدم: مردی اجیری را به خدمت گرفته، اجیر کالای مستأجر را بر می‌دارد، حکمش چیست؟



فرمودند: اجیر، امین است، آنگاه اضافه فرمودند: اجیر و میهمان، امین می باشند و حد سرقت بر آنها جاری نمی شود.

۳- حدَّثنا محمد بن موسى بن المتوكل عليه السلام قال: حدَّثنا علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن الحسن بن محبوب، عن علي بن رثاب، عن محمد بن قيس، عن أبي جعفر عليه السلام قال: الضيف إذا سرق لم يقطع، وإن أضاف الضيف ضيفاً فسرق قطع ضيف الضيف.

حدیث سوم

۶۵۶

محمد بن موسی بن متوکل عليه السلام از علی بن حسین سعد آبادی، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از حسن بن محبوب، از علی بن رثاب، از محمد بن قیس، از امام باقر عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: هرگاه میهمان، مال میزبان را سرقت کند، دستش را قطع نمی کنند، ولی اگر میهمان شخص دیگری را به خانه میزبان خود - بدون خواست صاحب خانه - دعوت کند، و آن شخص مالی را از آن خانه سرقت کند، در این صورت دست میهمان میهمان [= میهمان ناخوانده] را قطع می کنند.

۴- أبي عليه السلام قال: حدَّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد و عبدالله ابني محمد بن عيسى، عن ابن أبي عمير، عن حماد، عن الحلبي، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: في رجل استأجر أجيراً فأقعده على متاعه فسرقه؟ قال: هو مؤتمن. و قال: في رجل أتى رجلاً، فقال: أرسلني فلان إليك لترسل إليه بكذا و كذا، فأعطاه و صدّقه؟ قال: فلقى صاحبه، فقال له: إن رسولك أتاني فبعثت معه بكذا و كذا فقال: ما أرسلته إليك، و ما أتاني بشيء، و زعم الرسول أنّه قد أرسله و قد دفعه إليه. قال: إن وجد عليه بيّنة أنّه لم يرسله قطعت يده، و معنى ذلك أن يكون الرسول قد أقرّ مرّة أنّه لم يرسله، و إن لم يجد بيّنة فيمينه بالله ما أرسلت، و يستوفي الآخر من الرسول المال. قلت: أ رأيت إن زعم أنّه إنّما حمله على ذلك الحاجة؟ قال: يقطع، لأنّه سرق مال الرجل.



حدیث چهارم

۶۵۷

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد و عبدالله فرزندان محمد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی نقل کرده که وی گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی اجیری را به خدمت می گیرد و او را بر متاع خود می نشاند تا از آن کالا و مال محافظت کند، اجیر متاع را به سرقت می برد، حکمش چیست؟
حضرت فرمودند: اجیر، امین محسوب می گردد.

آنگاه از امام علیه السلام می پرسد: اگر شخصی نزد دیگری بیاید و عنوان کند: فلانی که دوست شما است مرا فرستاده تا فلان کالا و متاع را بگیرم و به او تحویل دهم، آن مرد مال را به این شخص می دهد و تصدیق نیز می کند که فرستاده دوست او است، آنگاه دوست خود را ملاقات می کند و می گوید: فرستاده ات نزد من آمد، من نیز فلان کالا را به او دادم.

مرکز تحقیقات فقهی و حقوقی

آن شخص می گوید: من کسی را بابت گرفتن این متاع نزدت نفرستادم و کالایی به دست من نرسیده است، در این خصوص چه می فرمایید؟

حضرت فرمودند: اگر بینه ای اقامه شود که این شخص کسی را نفرستاده، در این صورت دست آن سارق را قطع می کنند. و معنای این کلام آن است که فرستاده اقرار می کند که آن شخص وی را نفرستاده است. و اگر بینه اقامه نشود، آن شخص باید سوگند یاد کند که وی را نفرستاده است، که در این فرض، صاحب کالا، مال را از رسول و فرستاده [= سارق] می گیرد.

راوی می گوید: عرض کردم: اگر فرستاده ادعا کند که نیاز باعث گردیده تا به این کار اقدام کند، در این صورت حکمش چیست؟

حضرت فرمودند: دستش را قطع می کنند، چه آن که مال آن شخص را سرقت کرده است.

باب ٣٢٥

العلة التي من أجلها صار لا يزداد السارق على قطع اليد و الرجل

١- حدثنا محمد بن الحسن عليه السلام، قال: حدثنا الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن عاصم بن حميد، عن محمد بن قيس، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قضى أمير المؤمنين عليه السلام في السارق إذا سرق قطعت يمينه، وإذا سرق مرة أخرى قطعت رجله اليسرى، ثم إذا سرق مرة أخرى سجنه، و تركت رجله اليمنى يمشي عليها إلى الغائط، و يده اليسرى يأكل بها و يستنجي بها. و قال: إني أستحيي من الله تعالى أن أتركه لا ينتفع بشيء، ولكن أسجنه حتى يموت في السجن. و قال: ما قطع محمد عليه السلام من سارق بعد قطع يده و رجله.

باب سيصد و بيست و پنجم

سرّ این که حدّ سرقت به بیشتر از قطع دست و پا نخواهد بود

حدیث اول

٦٥٨

محمد بن حسن عليه السلام از حسین بن ابان، از حسین بن سعید، از نضر بن سويد، از عاصم بن حميد، از محمد بن قيس، از امام باقر عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: امير مؤمنان عليه السلام در مورد سارق چنین حکم می کردند: در مرتبه نخست، دست راستش را قطع می کردند، و چنانچه دیگر بار سرقت می کرد، پای چپ سارق را قطع می کردند، و اگر بار سوم به این عمل مبادرت می کرد، وی را زندانی می کردند، و پای راست و همچنین دست چپش را قطع نمی کردند؛ برای این که در تطهیر و خوردن غذا بتواند از دست و پایش استفاده کند.

آنگاه حضرت فرمودند: من از خدا شرم می کنم سارق را در حالی رها کنم که هیچ استفاده و بهره ای نتواند ببرد، در عین حال او را حبس می کنم تا در زندان بمیرد، سپس

فرمودند: رسول خدا ﷺ بعد از قطع دست و پای سارق، هیچ عضوی دیگری را از او قطع نمی کردند.

۲- و بهذا الإسناد، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة بن أيوب، عن أبان بن عثمان، عن زرارة، عن أبي جعفر ﷺ قال: كان أمير المؤمنين ﷺ لا يزيده على قطع اليد والرجل، ويقول: إني لأستحيي من ربي أن أدعه ليس ما يستنجي به أو يتطهر به. قال: و سألته إن هو سرق بعد قطع اليد والرجل؟ قال: استودعه السجن و أغني عن الناس شره.

حدیث دوم

۶۵۹

و با همین اسناد، از حسین بن سعید، از فضالة بن أيوب، از ابان بن عثمان، از زراره، از امام باقر ﷺ نقل کرده که آن حضرت فرمودند: امیر مؤمنان ﷺ هیچ سارقی را بر بیش از قطع دست و پا کیفر نمی دادند و می فرمودند: من از خدا شرم دارم سارق را در حالی رها کنم که نتواند خود را تطهیر نماید.

راوی می گوید: اگر سارق بعد از چنین کیفری، دیگر بار سرقت کند، حکمش چیست؟ فرمودند: او را حبس می کنم تا مردم از شرش در امان باشند.

۳- و بهذا الإسناد، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن القاسم بن سليمان، عن عبيد بن زرارة، قال: سألت أبا عبد الله ﷺ هل كان علي ﷺ يحبس أحداً من أهل الحدود؟ فقال: لا، إلا السارق، فإنه كان يحبسه في الثالثة بعد ما يقطع يده و رجله.

حدیث سوم

۶۶۰

و با همین اسناد، از حسین بن سعید، از نضر بن سويد، از قاسم بن سليمان، از عبيد بن زراره نقل کرده که وی گفت: از امام صادق ﷺ سؤال کردم: آیا امیر مؤمنان ﷺ کسی از اهل حدود را زندانی می کردند؟



فرمودند: خیر، مگر سارق را که اگر بعد از قطع دست و پا، برای بار سوم سرقت می‌کرد، روانه زندان می‌کردند.

■

۴- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عليه السلام، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ، عَنْ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَّارٍ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ سَمَاعَةَ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ السَّارِقِ وَ قَدْ قَطَعْتَ يَدَهُ؟ فَقَالَ: تَقْطَعُ رِجْلَهُ بَعْدَ يَدِهِ، فَإِنْ عَادَ حَبَسَ فِي السِّجْنِ، وَ أَنْفَقَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ.

حدیث چهارم

۶۶۱

محمد بن حسن عليه السلام از محمد بن حسن صفار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از عثمان بن عیسی، از سماعه نقل کرده که وی گفت: از امام عليه السلام پرسیدم: سارقی که حد سرقت بر او جاری شده، اگر دیگر بار به سرقت مبادرت ورزد، چه حکمی در مورد وی اجرا می‌شود؟ فرمودند: بعد از دست، پایش را قطع می‌کنند، و اگر برای بار سوم دزدی کند، او را زندانی می‌کنند و هزینه او را از بیت المال تأمین می‌نمایند.

■

۵- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام قَالَ: تَقْطَعُ يَدَ السَّارِقِ وَ يَتْرَكَ إِبْهَامَهُ وَ صَدْرَ رَاحَتِهِ، وَ تَقْطَعُ رِجْلَهُ وَ يَتْرَكَ لَهُ عَقِبَهُ يَمْشِي عَلَيْهَا.

حدیث پنجم

۶۶۲

و با همین اسناد، از حسین بن سعید، از صفوان بن یحیی، از اسحاق بن عمار، از امام کاظم عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: برای بار نخست دست سارق را قطع می‌کنند و انگشت شست و گودی کف دستش را باقی می‌گذارند، و اگر بار دوم سرقت

کند، پایش را قطع می‌کنند و پاشنه پا را باقی می‌گذارند تا بتواند راه برود.^۱

■

۶- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ ابْنِ سَنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي رَجُلٍ أَشَلَّ الْيَدَ الْيَمْنَى، أَوْ أَشَلَّ الشَّمَالَ سَرَقَ؟ قَالَ: تَقْطَعُ يَدَهُ الْيَمْنَى عَلَى كُلِّ حَالٍ.

حدیث ششم

(۶۶۳)

محمد بن موسی بن متوکل، از عبدالله بن جعفر حمیری، از حمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از ابن سنان، از امام صادق عليه السلام نقل کرده، وی گفت: از امام عليه السلام پرسیدم: مردی که دست راست یا دست چپش فلج باشد، اگر سرقت کند، حکمش چگونه است؟

حضرت فرمودند: در هر حال دست راستش را قطع می‌کنند.

■

۷- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ الْعَلَاءِ، عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ مُسْلِمٍ وَ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ، عَنْ زُرَّارَةَ جَمِيعاً، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي رَجُلٍ أَشَلَّ الْيَدَ الْيَمْنَى سَرَقَ؟ قَالَ: تَقْطَعُ يَمِينَهُ شَلَاءً كَانَتْ أَوْ صَحِيحَةً. فَإِنْ عَادَ فَسَرَقَ قُطِعَتْ رِجْلُهُ الْيُسْرَى. فَإِنْ عَادَ خُلِدَ فِي السِّجْنِ وَ أُجْرِيَ عَلَيْهِ طَعَامُهُ مِنْ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ، يَكْفَى عَنِ النَّاسِ شَرُّهُ.

۱. حدّ سرقت در مرتبه نخست آن است که چهار انگشت از دست راستش را از بیخ قطع می‌کنند و انگشت شست و کف دست او را باقی می‌گذارند، و اگر بعد از اجرای کیفر، دیگر بار سرقت کند، نصف پای چپ او یعنی انگشتان و قسمتی از قدم او را که به بلندی قدم نرسیده قطع می‌کنند تا نصف دیگرش یعنی بلندی وسط قدم و اندکی از محلّ مسح وی تا بند پایش باقی باشد، و چنانچه بعد از اجرای کیفر دوّم، برای بار سوّم دست به سرقت زند، محکوم به حبس ابد می‌شود تا مرگش فرارسد، و در صورتی که فقیر باشد هزینه‌اش به عهده بیت المال است، و اگر بعد از محکومیت به حبس ابد برای چهارمین بار دزدی کند - هر چند سرقتش در زندان باشد - کشته می‌شود. (تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۸۸، مسأله ۱)

حدیث هفتم

و با همین اسناد، از حسن بن محبوب، از علاء از محمد بن مسلم و علی بن رئاب، از زراره، از امام باقر علیه السلام نقل کرده وی گفت: آن حضرت در مورد مردی که دست راستش فلج بود و سرقت کرد، فرمودند: دست راستش قطع می شود، چه سالم بوده و چه معیوب باشد، و چنانچه دیگر بار سرقت کند، پای چپش را قطع می کنند، و اگر برای بار سوم دزدی کند، به حبس ابد محکوم می شود و هزینه اش از بیت المال تأمین می شود تا سرش از سر مردم کوتاه گردد.

■

۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّقَّارُ، عَنْ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَّارٍ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ سَمَاعَةَ، قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بَرَجَالٌ قَدْ سَرَقُوا فَقَطَعَ أَيْدِيَهُمْ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الَّذِي بَانَ مِنْ أَجْسَادِكُمْ قَدْ يَصِلُ إِلَى النَّارِ، فَإِنْ تَتُوبُوا تَجْرَوْهَا، وَإِنْ لَا تَتُوبُوا تَجْرَكُمْ.

حدیث هشتم

محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از حسن بن سعید، از عثمان بن عیسی، از سماعه نقل کرده، وی گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: تنی چند از دزدان را نزد امیر مؤمنان آوردند، پس از اجرای حد، امام علیه السلام فرمودند: آنچه از اجساد و اعضای شما جدا گشته، به سوی آتش دوزخ خواهند رفت، اگر توبه کنید و از کردار خود پشیمان گردید، شما آنها را از آتش دور ساخته و نجاتشان می دهید، و چنانچه توبه نکنید آنها شما را به آتش خواهند کشاند.

[شرائط مجازات سارق]

اجرای این حد شرائط زیادی دارد که بدون آن اقدام به این کار جایز نیست؛ از جمله این که:



- ۱- متاعی که سرقت شده دست کم باید یک ربع دینار^۱ باشد.
- ۲- از جای محفوظی مانند خانه و مغازه و جیب‌های داخلی سرقت شود.
- ۳- در قحط سالی که مردم گرسنه‌اند نباشد.
- ۴- سارق عاقل و بالغ باشد، و در حال اختیار دست به این کار بزند.
- ۵- سرقت پدر از مال فرزند، یا سرقت شریک از مال مورد شرکت این حکم را ندارد.
- ۶- سرقت میوه از درختان باغ را نیز از این حکم استثناء کرده‌اند.
- ۷- کلیه مواردی که احتمال اشتباهی برای سارق در میان باشد که مال خود را به مال دیگری اشتباه کرده، از این حکم مستثنی است.
- و شرائط دیگری که در کتاب‌های فقهی عنوان گردیده است.

طرح یک پرسش و پاسخ آن

آیا این مجازات اسلامی خشونت‌آمیز است؟
اگر بنا شود این حکم در دنیای امروز عمل شود، باید بسیاری از دست‌ها را ببرند، به علاوه اجرای این حکم سبب می‌شود، یک نفر گذشته از این که عضو حساسی از بدن خود را از دست دهد، تا پایان عمر انگشت نما باشد.

در پاسخ باید گفت :

اولاً : همان‌گونه که در شرائط این حکم گفتیم، هر سارقی مشمول آن نخواهد شد، بلکه تنها یک دسته از سارقان خطرناک هستند که رسماً مشمول آن می‌شوند.
ثانیاً : با توجه به این که راه اثبات جرم در اسلام شرائط خاصی دارد، این موضوع باز هم تقلیل پیدا می‌کند.

ثالثاً : بسیاری از ایرادهایی که افراد کم اطلاع بر قوانین اسلام می‌کنند، به خاطر آن

۱. دینار عبارت است از یک مثقال شرعی طلای مسکوک و مثقال شرعی ۱۸ نخود یعنی $\frac{3}{4}$ مثقال معمولی است.



است که یک حکم را به طور مستقل و منهای تمام احکام دیگر مورد بررسی قرار می دهند، به عبارت دیگر: آن حکم را در یک جامعه صد در صد غیر اسلامی فرض می کنند، ولی اگر توجه کنیم که اسلام تنها این حکم نیست بلکه مجموعه احکامی است که پیاده شدن آن در یک اجتماع سبب اجرای عدالت اجتماعی، و مبارزه با فقر، و تعلیم و تربیت صحیح، و آموزش و پرورش کافی، آگاهی و بیداری و تقوای گردد، روشن می شود که مشمولان این حکم چه اندازه کم خواهند بود.

رابعاً: اگر ملاحظه می کنیم امروز دزدی فراوان است، به خاطر آن است که چنین حکمی اجرا نمی شود، لذا در محیط هایی که این حکم اسلامی اجرا می گردد، مانند محیط عربستان که تا سال های اخیر این حکم در آن اجرا می شد امنیت فوق العاده ای از نظر مالی در همه جا حکمفرما بود.

جالب این که: این حکم اسلامی با این که قرن ها اجرا می شود، و در پناه آن مسلمانان آغاز اسلام در امنیت و رفاه می زیستند، در مورد تعداد بسیار کمی از افراد که از چند نفر تجاوز نمی کرد اجرا گردید. آیا بریدن دست چند خطاکار برای امنیت چند قرن یک ملت قیمت گزافی است که پرداخت می شود؟

اشکالی دیگر

بعضی اشکال می کنند که اجرای این حدود در مورد سارق، به خاطر یک ربع دینار، منافات با همه احترامی که اسلام برای جان مسلمان و حفظ او از هر گونه گزند قائل شده ندارد؟ تا آنجا که دیه بریدن چهار انگشت یک انسان مبلغ گزافی تعیین شده است. همین سؤال را - به طوری که از بعضی تواریخ بر می آید - از عالم بزرگ اسلام، مرحوم سید مرتضی علم الهدی در حدود یک هزار سال قبل شد، سؤال کننده موضوع سؤال خود را طی شعری به شرح ذیل مطرح کرد:

يَدْ بِخَمْسٍ مِّنْ عَشْرٍ وَدَيْتَ مَا بِأَلْهَا قُطِعَتْ فِي رُبْعٍ دِينَارٍ



یعنی: دستی که دیه آن پانصد دینار است،^۱ چرا به خاطر یک ربع دینار بریده می شود؟
«سید مرتضی» در جواب او این شعر را سرود:

عِزُّ الْأَمَانَةِ أَغْلَاهَا وَ أَرْخَصَهَا ذُلُّ الْخِيَانَةِ فَافْهَمْ حُكْمَ الْبَارِي

یعنی: عزت امانت آن دست را گران قیمت و باارزش ساخت و ذلت و رسوایی خیانت بهای آن را تنزل داد و پایین آورد، هان! فلسفه حکم خدا را بدان.^۲

باب ۳۲۶

علل نوادر الحدود

۱- اَبِي بَلَلَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ فَضَالَةَ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكِيرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ أَكْتَرَى حِمَارًا، ثُمَّ أَقْبَلَ بِهِ إِلَى أَصْحَابِ الثِّيَابِ، فَابْتَاعَ مِنْهُمْ ثَوْبًا أَوْ ثَوْبَيْنِ، وَ تَرَكَ الْحِمَارَ؟ قَالَ: يَرُدُّ الْحِمَارَ إِلَى صَاحِبِهِ وَ يَتَّبِعُ الَّذِي ذَهَبَ بِالثَّوْبَيْنِ، وَ لَيْسَ عَلَيْهِ قَطْعٌ إِنَّمَا هِيَ خِيَانَةٌ.

باب سیصد و بیست و ششم

ذکر پاره‌ای از اسرار نادر حدود

حدیث اول

۶۶۶

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از فضاله، از موسی بن بکیر، از علی بن سعید نقل کرده که وی گفت: از امام صادق علیه السلام

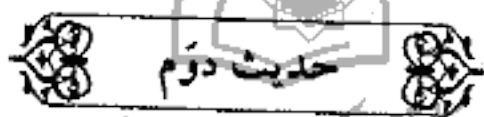
۱. البته این مبلغ در صورتی است که پنج انگشت قطع شود، اما بنا بر مذهب شیعه در سرقت تنها چهار انگشت قطع می شود.

۲. تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۳۷۶.

پرسیدم: مردی حیوانی را کرایه می‌کند، آنگاه به بازار قماش فروشان رفته و از آنها پارچه می‌خرد، سپس حیوان را به حال خود رها می‌کند و لباس را با خود می‌برد، بدون این که بهای پارچه‌ها را پرداخت کند، حکمش چیست؟
حضرت فرمودند: حیوان را باید به صاحبش باز گرداند، و شخصی که پارچه‌ها را برده تعقیبش کنند و او را بگیرند، ولی دستش را نباید قطع کرد؛ چه آن که این عمل، از مصادیق سرقت نبوده، بلکه خیانت در امانت به شمار می‌آید.



۲- أبي بن حنبل قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه علي، عن الحسين بن سعيد، عن صفوان بن يحيى، عن إسحاق بن عمار، عن أبي بصير، قال: سمعته يقول: من افتري على مملوك عزر لجرمة الإسلام.



۶۶۷

پدرم از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی، از حسین بن سعید، از صفوان بن یحیی، از اسحاق بن عمار، از ابوبصیر نقل کرده که وی گفت: از امام علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: آن که بر مملوکی افتراء [= تهمت زدن، به دروغ نسبت خیانت به کسی دادن] ببندد، تعزیرش می‌کنند؛ زیرا در جامعه اسلامی افراد محترم‌اند و باید حیثیت افراد حفظ گردد.

[جنایت تهمت]

تهمت زدن بی گناه از زشت‌ترین کارهایی است که اسلام آن را به شدت محکوم ساخته، امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید: «الْبُهْتَانُ عَلَى الْبَرِّ أَثْقَلُ مِنْ جِبَالِ رَاسِيَّاتٍ: تهمت زدن به بی گناه از کوه‌های عظیم نیز سنگین‌تر است».^۱



تهمت زدن به افراد بی گناه با روح ایمان سازگار نیست، چنان که از امام صادق علیه السلام نقل شده: «إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ إِنَّمَاثُ الْإِيمَانِ فِي قَلْبِهِ كَمَا يَنْمَاطُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ: کسی که برادر مسلمانش را متهم کند، ایمان در قلب او ذوب می شود، چونان ذوب شدن نمک در آب»^۱.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند: «مَنْ بَهَتَ مُؤْمِنًا أَوْ مُؤْمِنَةً أَوْ قَالَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهِ أَقَامَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى تَلٍّ مِنْ نَارٍ حَتَّى يَخْرُجَ مِمَّا قَالَهُ: کسی که به مرد یا زن با ایمان تهمت بزند و درباره او چیزی بگوید که در او نیست، خداوند در روز قیامت او را بر تلی از آتش قرار می دهد تا از مسؤولیت آنچه گفته در آید»^۲.



۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ رضی الله عنه قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ حَرْيِزٍ، عَنْ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي رَجُلٍ يَأْتِي الْبَهِيمَةَ؟ قَالَ يَجْلِدُ دُونَ الْحَدِّ، وَيَغْرَمُ قِيَمَةَ الْبَهِيمَةِ لَصَاحِبِهَا، لِأَنَّهُ أَفْسَدَهَا عَلَيْهِ، وَتَذْبِخُ وَتَحْرُقُ وَتَدْفِنُ إِنْ كَانَتْ مِمَّا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ. وَإِنْ كَانَتْ مِمَّا يَرْكَبُ ظَهْرَهُ أَغْرَمَ قِيَمَتَهَا، وَجَلَدُ دُونَ الْحَدِّ، وَأَخْرَجَهَا مِنَ الْبَلَدِ الَّذِي فَعَلَ ذَلِكَ بِهَا حَيْثُ لَا تَعْرِفُ فَيْبِعُهَا فِيهَا كَيْ لَا يَعِيرَ بِهَا.

حدیث سوم

۶۶۸

محمد بن موسی بن متوکل رضی الله عنه از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از اسحاق بن حرّیز، از سدید، از امام باقر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت درباره مردی که با چارپایی نزدیکی کرده بود، فرمودند: او را باید به مقدار کمتر از حدّ، تعزیر نمود، و قیمت چارپا را از او گرفت و به صاحب آن داد، زیرا او با

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۶۹؛ «باب التهمة و سوء الظن».

۲. سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۱۱.



این عمل، حیوان را از بین برده و به صاحبش ضرر زده است.
و در صورتی که حیوان، مأکول اللحم باشد، باید آن را سر بُرید و جسدش را سوزاند، و خاکسترش را دفن کرد، و چنانچه حیوانی باشد که به منظور سواری از آن استفاده می‌شد، باید بهای آن را از این شخص گرفت، و او را به کمتر از حد، تعزیر نمود، و حیوان را از شهری که این عمل با آن انجام شده، بیرون برد که شناخته نشود، سپس در آن منطقه حیوان را بفروشتند تا صاحبش مورد ملامت قرار نگیرد.



۴- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ مَعْرُوفٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَثْمَانَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام التَّعْزِيرُ؟ فَقَالَ: دُونَ الْحَدِّ. قَالَ: قُلْتُ: دُونَ ثَمَانِينَ؟ قَالَ: فَقَالَ: لَا، وَلَكِنَّهُ دُونَ الْأَرْبَعِينَ، فَإِنَّهَا حَدُّ الْمَمْلُوكِ. قَالَ: قُلْتُ: وَكَمْ ذَاكَ؟ قَالَ: قَدَرُ مَا يَرَاهُ الْوَالِي مِنْ ذَنْبِ الرَّجُلِ وَ قُوَّةَ بَدَنِهِ.

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی

حدیث چهارم

۶۶۹

محمّد بن حسن عليه السلام از محمّد بن حسن صفّار، از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار، از محمّد بن یحیی، از حمّاد بن عثمان نقل کرده که وی گفت: محضّر امام صادق عليه السلام عرض کردم: تعزیر به چه مقدار است؟ فرمودند: به مقدار کمتر از حدّ.

عرض کردم: کمتر از هشتاد تازیانه؟

فرمودند: خیر، کمتر از چهل تازیانه؛ زیرا این مقدار حدّ مملوک است.

عرض کردم: چه مقدار باید باشد؟

فرمودند: به مقداری که حاکم از نظر گناه شخص و توان بدنی او تشخیص و

صلاح می‌داند.



[بحثی پیرامون حدود و تعزیرات]

واژه «حدود» جمع حدّ و آن در لغت به معنای منع آمده، و در اصطلاح فقه اسلامی به معنای کیفر و عقوبتی است که از جانب شرع تعیین شده، و سرّ این که به چنین عقوبتی حدّ می‌گویند، آن است که مانع از معصیت و جرم است و افراد بی‌مبالات و بی‌تقوا از ترس واقع شدن در معرض عقوبت و کیفر، غالباً از انجام معصیت و جرم، احتراز می‌کنند، پس عقوبت و کیفر به لحاظ این که یک نوع مانع از معصیت است، «حدّ» نامیده می‌شود.

واژه «تعزیرات» جمع تعزیر و چنان که جناب راغب در «مفردات» می‌گوید: به معنای نصرت و یاری است و در کتاب سیاسات فقه اسلامی به معنای کیفری است که تعیین آن در اختیار قاضی و حاکم است و چنین عقوبتی را «تعزیر» نامیده‌اند؛ زیرا مایه یاری جامعه از آلودگی به اخلاق ناپسند و نیز وسیله تأدیب مجرم است.

مرکز تحقیقات حقوقی و پژوهش‌های اسلامی

«نظر شهید ثانی در کتاب مسالک»

تعیین حدّ از جانب شرع در همه افراد ثابت است و اصل در تعزیر عدم تعیین آن از سوی شرع است، ولی در برخی از افراد تعزیر به حسب روایات از جانب شرع، معین شده و آن در پنج مورد است:

۱- کسی که در روز ماه رمضان با همسرش مجامعت نماید، به بیست و پنج ضربه تازیانه تعزیر می‌شود.

۲- آن که با داشتن همسر آزاده با کنیزی ازدواج کند و بدون اذن همسر با کنیز نزدیکی کند، یک هشتم کیفر زنای غیر محصنه یعنی: ۱۲/۵ ضربه تازیانه تعزیر خواهد شد.

۳- دو مرد که به صورت برهنه در زیر لحافی و امثال آن اجتماع کنند، تعزیرشان معین شده است.



- ۴- کسی که با انگشت سلب بکارت از دختری کند، تعزیرش تعیین شده است.
- ۵- زن و مرد اجنبی که زیر لحاف، یا پوشش واحدی اجتماع کنند، تعزیرش مشخص گردیده است.^۱



۵- و بهذا الإسناد، عن محمد بن مسلم، قال: سألته عن الشارب؟ فقال: أيما رجل كانت منه زلة فإني معزّره، و أما الذي يدمن فإني كنت منهكة عقوبة، لأنه يستحلّ الحرمات كلّها، و لو ترك الناس في ذلك لفسدوا.

حدیث پنجم

۶۷۰

و با همین اسناد، از محمد بن مسلم نقل شده که وی گفت: از امام علیه السلام درباره شرب خمر پرسیدم؟ فرمودند: هر فردی که لغزشی از این ناحیه از او سرزند، تعزیرش می‌کنم، اما آن که دائم الخمر است در کیفرش شتاب خواهم کرد؛ چه آن که وی محرمات الهی را حلال می‌شمرد، و اگر برخی از مردم به حال خود واگذار شوند و کیفر نینند، فساد خواهند نمود.



۶- حدّثنا محمد بن موسی بن المتوکل، عن إسحاق بن عمار، قال: سألت أبا عبد الله علیه السلام عن رجل شرب حسوة خمر؟ قال: يجلد ثمانين جلدة، قليلها وكثيرها حرام.

حدیث ششم

۶۷۱

محمد بن موسی بن متوکل، از اسحاق بن عمار نقل کرده که وی گفت: از امام صادق علیه السلام درباره کسی که به مقدار یک دهان پر شراب آشامیده، سؤال کردم؟ فرمودند: او را باید هشتاد ضربه تازیانه زد؛ زیرا شراب اندک و بسیارش حرام است.



۷- و عن أبي عبد الله عليه السلام قال: أتى عمر بن الخطاب بقدامة بن مظعون قد شرب الخمر، فقامت عليه البيّنة، فسأل علياً عليه السلام فأمره أن يجلدّه ثمانين جلدة، فقال قدامة: يا أمير المؤمنين! ليس عليّ جلد، أنا من أهل هذه الآية: ﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا﴾ فقرأ الآية حتّى أتمّها، فقال له علي عليه السلام فأنّت لست من أهل فيما طعم أهلها و هو لهم حلال. قال: و قال علي عليه السلام إنّ الشارب إذا شرب لم يدر ما يأكل، و لا ما يصنع، فاجلدوه ثمانين جلدة.



حدیث هفتم



(۶۷۲)

و از امام صادق عليه السلام نقل شده که فرمودند: قدامة بن مظعون^۱ شرب خمر کرده بود، وی را نزد عمر بن خطاب آوردند، و بینہ اقامه شد که وی شراب نوشیده است. عمر از امیر مؤمنان عليه السلام پرسید: چه کار کند؟ حضرت فرمودند: حدّ شرب خمر - یعنی: هشتاد تازیانه - بر او اجرا گردد، قدامة محضر امیر مؤمنان عليه السلام عرض کرد: بر من تازیانه نیست؛ زیرا از مصادیق این آیه هستم: ﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ اتَّقَوْا ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾: «بر کسانی که ایمان آورده و اعمال شایسته انجام داده‌اند، گناهی در آنچه (قبل از نزول حکم تحریم خمر) خورده‌اند نیست؛ اگر تقوا پیشه کنند، و ایمان بیاورند، و اعمال نیک انجام دهند؛ سپس تقوا پیشه کنند و ایمان آورند؛ سپس تقوا پیشه کنند و نیکی نمایند. و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد».^۲

امیر مؤمنان عليه السلام به قدامة فرمودند: تو از کسانی که اهل این آیه و طعامی را که بر ایشان حلال است، می‌خورند به شمار نمی‌آیی، آنگاه فرمودند: وقتی کسی خمر

۱. قدامة بن مظعون بن حبيب جمحی قرشی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله به شمار می‌آمد، وی در جنگ بدر و احد و سایر غزوات شرکت داشت و در زمان خلیفه دوم والی بحرین بود و به سال ۳۶ هـ ق. درگذشت. (معارف و معاریف، ج ۸، ص ۲۴۹)

۲. سوره مائده، آیه ۹۳.



نوشید و مست شد، دیگر نمی داند چه می خورد و چه کار انجام می دهد. پس به دستور امام علیه السلام هشتاد تازیانه به او زدند.



٨ - حدثنا محمد بن الحسن، عن زرارة، قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام و سمعتهم يقولون: إنَّ علياً عليه السلام قال: إذا شرب الرجل الخمر فسكر هذى، فإذا هذى افتري، فإذا فعل ذلك فاجلدوه حدَّ المفترى ثمانين. قال أبو جعفر عليه السلام إذا سكر من النبيذ المسكر و الخمر جلد ثمانين.

حدیث هشتم

٦٧٣

محمد بن حسن، از زراره نقل کرده که وی گفت: از امام باقر علیه السلام و نیز از دیگر پیشوایان شنیدم که می فرمودند: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: آنگاه که شخص شراب نوشید، مست می شود، هنگامی که مست شد، هذیان می گوید، وقتی هذیان گفت، افتراء و بهتان می زند، و در این وقت است که او را به مقدار حد افتراء زننده - یعنی: هشتاد ضربه - تازیانه می زنند، سپس امام باقر علیه السلام افزودند: هر گاه شخص از نبيذ و شراب انگور مست شد، هشتاد تازیانه بر او نواخته می شود.



٩ - و بهذا الإسناد عن أحدهما عليه السلام قال: كان علي عليه السلام يضرب في الخمر و النبيذ ثمانين جلدة، الحرّ و العبد و اليهودي و النصراني، فقال: ليس لهم أن يظهروا شربه يكون ذلك في بيوتهم. قال: سمعته يقول: من شرب الخمر فاجلدوه فإن عاد فاجلدوه، فإن عاد فاقتلوه في الثالثة.

حدیث نهم

٦٧٤

و باهمین اسناد، از امام باقر، یا امام صادق علیه السلام نقل شده که بیان فرمودند: امیر مؤمنان علیه السلام به کسی که خمر یا شراب انگور می نوشید، هشتاد تازیانه می زدند، و فرقی نمی گذاشتند

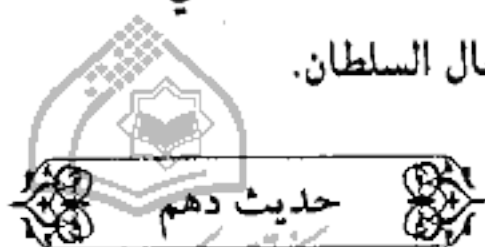


که نوشنده آن، آزاد یا بنده باشد، یهودی باشد یا نصرانی، آنگاه فرمودند: این عده «یهود و نصاری» حق ندارند به صورت علنی و آشکار به شرب خمر مبادرت ورزند، ولی در خانه‌های خود - یعنی به صورت مخفیانه و غیر علنی - آزاد هستند.

آنگاه زراره می‌گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: کسی که خمر نوشید، برای بار نخست او را تازیانه بزنید، اگر تکرار کرد، تازیانه نیز تکرار می‌شود، و چنانچه برای بار سوم به این عمل اقدام نماید، او را بکشید.



۱۰- حدَّثنا محمد بن موسى بن المتوكل، عن عبدالله بن جعفر الحميري، عن عنبسة بن مصعب، قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: كانت لي جارية فشربت فرأيت أحدها؟ قال: نعم، ولكن ذلك في ستر لحال السلطان.

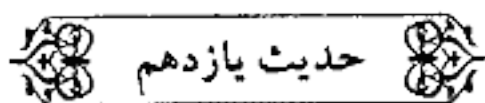


۶۷۵

محمد بن موسی بن متوکل، از عبدالله بن جعفر حمیری، از عنبسه بن مصعب نقل کرده که وی گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: کنیزی دارم و خود دیدم که شرب خمر نموده، آیا می‌توانم او را حد بزنم؟ حضرت فرمودند: آری، ولی اجرای کیفر را به صورت پنهانی انجام ده، تا مجریان حکومتی از آن مطلع نشوند.



۱۱- و روی عن أبي جعفر عليه السلام في قذف محصنة حرّة؟ قال: يجلد ثمانين، لأنّه إنّما يجلد بحقها.



۶۷۶

و از امام باقر علیه السلام درباره نسبت ناروا دادن به بانوی آزاده و دارای همسر روایت شده که آن بزرگوار فرمودند: نسبت‌دهنده به هشتاد تازیانه کیفر می‌شود؛ چه آن که این

مقدار حق آن زن می باشد.

۱۲- أبي الله عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن أبي الحسن الحذاء، قال: كنت عند أبي عبدالله عليه السلام فسألني رجل، و قال: ما فعل غريمك؟ قلت: ذاك ابن الفاعلة، فنظر إليّ أبو عبدالله عليه السلام نظراً شديداً. قال: قلت: جعلت فداك إنه مجوسي ينكح أمّه و أخته، قال: أو ليس ذلك في دينهم نكاح.

حدیث دوازدهم

۶۷۷

پدرم علیه السلام از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابوالحسن حذاء، نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السلام بودم، مردی از من پرسید: بدهکارت چه کرد؟ گفتم: این پسر زن زانیه را می گوئی، هنوز بدهکارم است؟! در این لحظه امام علیه السلام نگاه تندی به من نمود، عرض کردم: فدایت شوم، این شخص، مجوسی است و با مادر و خواهرش ازدواج می کند. فرمودند: مگر این گونه نکاح بر اساس آئین آنها نیست؟! ■

۱۳- أبي الله عن سعد بن عبدالله رفعه، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: الشيخ و الشیخة إذا زنيا فارجموها البتة، لأنهما قد قضيا شهوتهما، و علی المحصن و المحصنة الرجم.

حدیث سیزدهم

۶۷۸

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله حدیث را به صورت مرفوع و حذف واسطه از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: هرگاه پیرمرد و پیرزن مرتکب زنا شوند، به طور قطع و بدون ملاحظه نمودن شرایط سنّی، آنها را سنگسار کنید؛ چه آن که این دو نمی باید در این سن و سال دامن خویش را با ناپاکدامنی آلوده می ساختند. به هر



حال این حکم «سنگسار شدن» بر مرد دارای زن، و زن دارای شوهر، واجب است.^۱



۱۴- و حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ خَالِدٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: فِي الْقُرْآنِ الرَّجْمُ؟ قَالَ: نَعَمْ، الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ إِذَا زَنِيَا فَارْجَمُوهُمَا الْبَتَّةَ، فَإِنَّهُمَا قَدْ قَضَيَا الشَّهْوَةَ.

حدیث چهاردهم

۶۷۹

محمد بن حسن، از حسن بن حسن بن ابان، از اسماعیل بن خالد نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا در قرآن، سنگسار شدن زناکار آمده است؟ حضرت فرمودند: آری. سپس فرمودند: هرگاه پیرمرد و پیرزن دامن خویش به ناپاکدامنی آلوده سازند، سنگسارشان کنید؛ چه آن که این دو با وجود سپری شدن دوران تمایل به غرائز جنسی هنوز دست از این عمل زشت برنداشتند!



۱۵- و بهذا الإسناد، عن الحسن بن كثير، عن أبيه، قال: خرج أمير المؤمنين عليه السلام بشراحة الهمدانية، فكاد الناس يقتل بعضها بعضاً من الزحام، فلما رأى ذلك أمر بردها حتى إذا خفت الزحمة أخرجت و أغلق الباب. قال: فرموها حتى ماتت. قال: ثم أمر بالباب ففتح، قال: فجعل من يدخل يلعنها، قال: فلما رأى ذلك نادى مناديه: أيها الناس! ارفعوا ألسنتكم عنها، فإنه لا يقام حدٌ إلا كان كفارة ذلك الذنب.

۱. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «أَبْقِضُ الْخَلَائِقِ إِلَى اللَّهِ الشَّيْخُ الزَّانِ: در پیشگاه خداوند، دشمن ترین مردم، پیر زناکننده است». (غررالحکم، ج ۲، ص ۴۲۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر فراز منبر رفت و فرمود: «ثَلَاثَةٌ لَا يَكَلُمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: شَيْخُ زَانٍ، وَ مَلِكٌ جَبَّارٌ وَ مُقْبِلٌ مُخْتَالٌ: خداوند با سه کس در روز قیامت سخن نخواهد گفت و نظر رحمت نخواهد داشت و پاکشان نخواهد ساخت و بر آنها کیفر سهمگینی خواهد بود: پیرمرد زناکار، پادشاه بیدادگر، و تهیدست متکبر». (روضة المتقين، ج ۹، ص ۴۳۹)

كما يجزى الدين بالدين. قال: فوالله ما تحرّك شفة لها.

حدیث پانزدهم

۶۸۰

و با همین اسناد، از حسن بن کثیر، از پدرش نقل کرده که گفت: امیر مؤمنان علیه السلام دستور دادند تا شراحه همدانیه را برای اجرای حکم رجم از منزل بیرون آورند، اما سیل جمعیت بقدری بود که احتمال داشت بر اثر کثرت جمعیت برخی از بین بروند؛ حضرت فرمان دادند شراحه را به درون خانه باز گردانند تا از ازدحام جمعیت کاسته شود، آنگاه او را از خانه بیرون آورده و در را بستند، سپس فرمودند: حکم را اجرا کنند، و مردم نیز او را سنگسار کردند تا مرد.

حضرت دستور دادند او را وارد خانه کنند، هر کس داخل خانه می شد، شراحه را لعنت می کرد، امیر مؤمنان علیه السلام تنی چند از افراد را مأمور ساخت تا ندا کنند: ای مردم! زبان از لعن و نفرین فرو بندید؛ زیرا وقتی بر مجرمی حد اجرا گردید، همان کیفر، تاوان گناهش است. راوی می گوید: به خدا سوگند پس از این دستور، هیچ زبانی به لعن و نفرین درباره شراحه گشوده نشد و همگی دست از نفرین شستند.



۱۶- و روی عن أبي جعفر عليه السلام يقول: قضی علی عليه السلام فی رجل تزوّج امرأة رجل: أنّه ترجم المرأة و يضرب الرجل الحدّ، و قال: لو علمت أنّک علمت به لفضخت رأسک بالحجارة.

حدیث شانزدهم

۶۸۱

از حضرت باقر علیه السلام نقل شده که فرمودند: امیر مؤمنان علیه السلام در مورد مردی که با همسر مردی دیگر ازدواج کرده بود، دستور دادند: مرد را حد بزنند و زن را سنگسار کنند. سپس به آن مرد فرمودند: اگر می دانستم که تو می دانستی آن زن شوهردار است، سرت را با سنگ می شکستم.



۱۷- و بهذا الإسناد، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: لا يرجم رجل و لا امرأة حتى يشهد عليهما أربعة شهود على الإيلاج و الإخراج. قال: و قال: لا أحب أن أكون أول الشهود الأربعة أخشى أن ينكل بعضهم فأجلد.

حدیث هفدهم

۶۸۲

و باهمین اسناد، از امام باقر عليه السلام نقل شده که فرمود: امیر مؤمنان عليه السلام فرمودند: زن و مرد را سنگسار نمی‌کنند، مگر آن که چهار شاهد به طور دقیق نسبت به عمل زنا شهادت دهند^۱، سپس فرمودند: من دوست ندارم نخستین شخص از شهود چهارگانه باشم؛ چه بیم آن دارم دیگر شهود شهادت ندهند و من تازیانه بخورم.

۱۸- و بهذا الإسناد، عن أبي جعفر عليه السلام أن أول ما استحلّ الأمراء العذاب لكذبة كذبها أنس بن مالك على رسول الله صلى الله عليه وآله ستر يد رجل إلى الحائط، و من ثم استحلّ الأمراء العذاب.

حدیث هیجدهم

۶۸۳

و باهمین اسناد، از امام باقر عليه السلام نقل شده که فرمودند: نخستین چیزی که حاکمان و فرمانروایان حلال شمردند، شکنجه بود و آن به خاطر دروغی بود که انس بن مالک بر رسول خدا صلى الله عليه وآله بست و گفت: «رسول خدا دست مردی را قطع کرد و نگذاشت وارد باغ شود» و از آن به بعد حاکمان و والیان شکنجه را روا دانستند.

۱. در مورد پذیرفتن گواهی گواهان مشاهده کردن دخول شرط است، بنابراین اگر گواهان مشاهده کردن را عنوان نکنند، بر همه آنان حد جاری می‌شود. و باید تمام گواهان بر فعل واحد، مکان واحد، اتفاق نظر داشته باشند، پس اگر با هم اختلاف کردند، حد قذف بر آنان جاری می‌شود. (ترجمه و توضیح لمعه، اثر مترجم، ج ۳، ص ۲۸۳)



١٩- أبي عبد الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن موسى البجلي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن أمير المؤمنين عليه السلام ضرب رجلاً مع امرأة في بيت واحد مائة إلا سوطاً أو سوطين. قلت: بلا بيّنة؟ قال: ألا ترى أنه قال: ادروا لو كانت البيّنة لأتمه.

حدیث نوزدهم

٦٨٢

پدرم از سعد بن عبد الله، از موسی بجلی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: امیر مؤمنان علیه السلام مرد و زنی را که در یک اطاق بودند، نود و نه، یا نود و هشت تازیانه زدند.

راوی می گوید: عرض کردم: آیا امام علیه السلام بدون بیّنه تازیانه زدند؟ فرمودند: مگر نمی دانی که آن حضرت فرمودند: اگر بیّنه قائم شود، حدّ تمام خواهیم زد!

مرکز تحقیقات حقوقی و پژوهش‌های اسلامی

باب ۳۲۷

العلة التي من أجلها لا يكون بين أهل الذمة معاقلة

أبي عبد الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن أبي ولاد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ليس بين أهل الذمة معاقلة فيما يجنون من قتل أو جراح إنما يؤخذ ذلك من أموالهم، فإن لم يكن لهم أموال رجعت الجناية إلى إمام المسلمين، لأنهم يؤدّون الجزية إليه كما يؤدّي العبد الضريبة إلى سيّده، قال: و هم مماليك للإمام فمن أسلم منهم فهو حرّ.

باب سیصد و بیست و هفتم

سرّ این که بین اهل ذمه معاقله

[= تحمل تاوان و جبران خسارت] وجود ندارد

حدیث اول

۶۸۵

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از ابی ولّاد، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: میان اهل ذمه در مورد جنایاتی که مرتکب می‌شوند - از قبیل قتل یا جرح - به عهده گرفتن تاوان و جبران خسارت از یکدیگر وجود ندارد^۱، بلکه ضمان و تاوان جنایت آنان صرفاً از اموال و دارائی خودشان تأمین می‌شود، و اگر دارائی و اموالی نداشته باشند، صاحب حق به امام علیه السلام رجوع می‌کند؛ چه آن که آنها جزیه را به امام علیه السلام می‌دهند، از این رو برای تاوان و جبران خسارت نیز به امام علیه السلام مراجعه می‌کنند، همان گونه که بنده، ضریبه^۲ را به

۱. واژه «عاقله» در اصطلاح فقه به نزدیکانی اطلاق می‌شود که دیه خطای یا در حکم خطای جانی را به عهده می‌گیرند. بدین جهت «عاقله» گویند که اینها زبان مطالبان دیه را می‌بندند، یا بدین مناسبت که چون در جاهلیت بابت دیه، شتر می‌دادند و آنها شترانی را از این بابت به در خانه مجنی علیه یا وارثانش می‌بستند.

خویشان و نزدیکانی که شرعاً دیه جنایت خطای محض بالغ و مطلق جنایت کودک و دیوانه و ناقص العقل را به عهده دارند، عبارتند از: خویشان پدری مانند: برادران و عموها و فرزندان آنها. اگر جانی خویشان پدری نداشته باشد، عاقله او از امام علیه السلام است و از بیت المال دیه او پرداخته می‌شود.

کافر ذمی دیه‌اش به عهده خودش می‌باشد، گر چه خطای محض باشد، و چنانچه خود او از عهده اداء بر نیاید بر امام علیه السلام است که دیه‌اش را بپردازد.

اگر عاقله‌ای وجود نداشت، یا از پرداخت دیه ناتوان بود از مال جانی پرداخته می‌شود، و اگر خود او نیز مالی نداشت، بر امام مسلمین است که اداء کند. (معارف و معاریف، ج ۷، ص ۱۸۴)

۲. ضریبه: یک نوع قرارداد میان مولی و بنده است، مثلاً بنده تعهد می‌کند که در طول شبانه‌روز، هشت ساعت برای مولی کار کند و درآمد حاصله از آن مولی باشد.

مولای خود می دهد و مولی نیز در مقابل، جنایات او را تاوان می دهد. ناگفته نماند اهل ذمه در حقیقت از بندگان و ممالیک امام علیه السلام به شمار می آیند و هر یک از آنان که اسلام اختیار کنند، آزاد می باشند.

باب ۳۲۸

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا جَعَلَ الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمَدْعَى وَ
الْيَمِينِ عَلَى الْمَدْعَى عَلَيْهِ فِي الْأَمْوَالِ، وَ جَعَلَ فِي
الدَّمَاءِ الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمَدْعَى عَلَيْهِ، وَ عَلَيْهِ الْقِسَامَةُ

أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ ابْنِ أَدِينَةَ، عَنْ بَرِيدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ الْقِسَامَةِ؟ فَقَالَ: الْحَقُّ كُلُّهَا الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمَدْعَى وَ الْيَمِينُ عَلَى الْمَدْعَى عَلَيْهِ إِلَّا فِي الدَّمَاءِ خَاصَّةً، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بَيْنَمَا هُوَ بِخَيْبَرَ إِذْ فَقَدَتِ الْأَنْصَارُ رَجُلًا مِنْهُمْ فَوَجَدُوهُ قَتِيلًا. فَقَالَتِ الْأَنْصَارُ: فُلَانُ الْيَهُودِي قَتَلَ صَاحِبَنَا.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لِلطَّالِبِينَ: أَقِيمُوا رَجُلَيْنِ عَدْلَيْنِ مِنْ غَيْرِكُمْ أَقْدَهُ بِرُمَّتِهِ، فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا شَاهِدَيْنِ، فَأَقِيمُوا قِسَامَةَ خَمْسِينَ رَجُلًا أَقْدَهُ بِهِ بِرُمَّتِهِ.

فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله! مَا عِنْدَنَا شَاهِدَانِ مِنْ غَيْرِنَا وَ إِنَّا لَنُكْرَهُ أَنْ نَقْسِمَ عَلَى مَا لَمْ نَرَهُ فَوَدَّاهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مِنْ عِنْدِهِ، ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِنَّمَا حَقَّنَ دَمَاءَ الْمُسْلِمِينَ بِالْقِسَامَةِ، لَكِي إِذَا رَأَى الْفَاجِرَ الْفَاسِقَ فُرْصَةً مِنْ عَدُوِّهِ حَجَزَهُ مَخَافَةَ الْقِسَامَةِ، أَنْ يَقْتُلَ بِهِ فَيَكْفَى عَنْ قَتْلِهِ وَ إِلَّا حَلَفَ الْمَدْعَى عَلَيْهِمْ قِسَامَةَ خَمْسِينَ رَجُلًا مَا قَتَلْنَا وَ لَا عَلِمْنَا قَاتِلًا، ثُمَّ أَغْرَمُوا الدِّيَةَ إِذَا وَجَدُوا قَتِيلًا بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ إِذَا لَمْ يَقْسِمِ الْمَدْعُونَ.



باب سیصد و بیست و هشتم

سرّ این که در امور مالی اقامه بینه بر مدّعی واجب است
و مدّعی علیه سوگند یاد می‌کند، ولی در امور جانی
مدّعی علیه باید بینه اقامه کند و مدّعی سوگند^۱ می‌خورد

حدیث اول

۶۸۶

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از
برید بن معاویه نقل کرده که وی گفت: از امام صادق علیه السلام در مورد قسامه و چگونگی آن
سؤال کردم؟

حضرت فرمودند: در مورد هر حقی مقرر چنان است که بینه بر مدّعی باشد، و
قسم بر مدّعی علیه، جز در مورد خون؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که در «خیبر»
بودند، مردی از انصار ناپدید گردید، پس از چندی جسدش را یافتند، خویشان مقتول
مدّعی شدند که فلان یهودی او را از پای درآورده است.

حضرت به اولیای دم فرمودند: دو مرد عادل از غیر خودتان (جز مدعیان قتل)

۱. قسامه: سوگندهایی که تقسیم می‌شود بر اولیای مقتول چون ادّعی خون کنند بدون شاهد و بینه.
«قسامه» یکی از سه مثبت قتل است (دو مثبت دیگر بینه و اقرار متهم است) در صورتی که آنها فرد
معینی را متهم سازند و دلائل و قرائنی کمتر از بینه بر مدّعی خود داشته باشند. شمار آنها پنجاه قسم
است، یعنی پنجاه تن از خویشان مدّعی سوگند یاد کنند و خود مدّعی نیز در این شمار باشد؛ و اگر
خویشان مدّعی بیش از پنجاه تن باشند به همان عدد «پنجاه» اکتفا می‌شود، و چنانچه کمتر بودند،
سوگند بر آنها تکرار می‌گردد تا به نصاب برسد.

در صورتی که خویشان مدّعی از قسم سر باز زنند، یا خود مدّعی قسم نخورد - حتی اگر خویشان هم
آماده قسم باشند - در این مورد قسم حق منکر خواهد بود، که وی با خویشانش پنجاه بار به بی گناهی
خویش سوگند می‌خورد و دعوی خاتمه می‌یابد؛ و اگر آنها نیز از سوگند سر باز زنند، دعوی به ثبوت
می‌رسد. ناگفته نماند در این نوع قسم، زن، کودک، دیوانه و برده حق قسم ندارند. (معارف و معاریف).



حاضر کنید، که طبق گواهی و شهادت آن دو وی را قصاص کنیم، و اگر دو گواه نیافتید، پنجاه نفر از شما بدین ادعا سوگند یاد کنند، که وی را به کیفر قصاص محکوم سازم. انصار عرض کردند: ای رسول خدا! چگونه دو شاهد عادل از غیر خودمان حاضر کنیم، و بر چیزی که ندیده‌ایم دوست نداریم سوگند یاد کنیم. آنگاه حضرت دیه مقتول را از مال خودشان به انصار دادند.

سپس امام علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله بدین وسیله «اجرای سوگند» جان مسلمانان را حفظ نمودند؛ زیرا اگر بی دین فاجری بر دشمن خود دست یافت همین قانون، وی را از ارتکاب قتل باز خواهد داشت و از این عمل منصرف می‌گردد. و اگر مدعی از سوگند خوردن امتناع ورزد، مدعی علیهم «منکرین» قسم یاد می‌کنند، یعنی وی با خویشانش به بی گناهی خود سوگند می‌خورد و دعوی خاتمه می‌پذیرد. در صورتی که مقتول را در میان قومی از آنها بیابند و مدعی قتل نتواند افراد قسامه را برای سوگند فراهم کند، مدعی علیهم دیه مقتول را می‌پردازند.



۲- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ رضی الله عنه قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ، حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الرَّبِيعِ الصَّخَّافُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانٍ أَنَّ الرَّضَاءَ رضی الله عنه كَتَبَ إِلَيْهِ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ: الْعَلَّةُ فِي الْبَيْتَةِ فِي جَمِيعِ الْحَقُوقِ عَلَى الْمَدْعَى، وَ الْيَمِينُ عَلَى الْمَدْعَى عَلَيْهِ مَا خِلا الدَّمِ، لِأَنَّ الْمَدْعَى عَلَيْهِ جَاحِدٌ، وَ لَا يُمْكِنُهُ إِقَامَةُ الْبَيْتَةِ عَلَى الْجُحُودِ، لِأَنَّهُ مَجْهُولٌ. وَ صَارَتْ الْبَيْتَةُ فِي الدَّمِ عَلَى الْمَدْعَى عَلَيْهِ وَ الْيَمِينُ عَلَى الْمَدْعَى، لِأَنَّهُ حَوْطٌ يَحْتَاطُ بِهِ الْمُسْلِمُونَ لئَلَّا يَبْطُلَ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ، وَ لِيَكُونَ ذَلِكَ زَاجِرًا وَ نَاهِيًا لِلْقَاتِلِ لشدَّةِ إِقَامَةِ الْبَيْتَةِ عَلَيْهِ، لِأَنَّ مَنْ شَهِدَ عَلَى أَنَّهُ لَمْ يَفْعَلْ قَلِيلٌ. وَ أَمَّا عِلَّةُ الْقَسَامَةِ أَنْ جَعَلَ خَمْسِينَ رَجُلًا، فَلَمَّا فِي ذَلِكَ مِنَ التَّغْلِيظِ وَ التَّشْدِيدِ وَ الْإِحْتِيَاظِ، لئَلَّا يَهْدَرَ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ.



علی بن أحمد رحمته الله از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: امام رضا علیه السلام در جواب پرسش‌های من چنین مرقوم فرمودند: سرّ این که در مورد همه حقوق - به استثنای خون - بینه بر مدّعی، و سوگند بر مدّعی علیه واجب می‌باشد، آن است که: مدّعی علیه منکر است و نمی‌تواند بر امر مورد انکار خود، بینه اقامه کند، زیرا انکار مجهول است، و بر این اساس وی را به سوگند تکلیف می‌نمایند.

اما در مورد خون، امر به عکس است، یعنی اقامه بینه از سوی مدّعی علیه، و سوگند از طرف مدّعی صورت می‌گیرد و سرّش آن است که: این قانون چونان دژی است که توسط آن مسلمانان حفظ و حراست می‌شوند و باعث می‌شود تا خون کسی از مسلمانان به هدر نرود، و گذشته از آن، این قانون عاملی بازدارنده است، به این معنا که باعث می‌شود، تا جان مردم در امان باشد، و اگر احیاناً یک نفر فاسق قصد جان کسی را داشته باشد، و یا در جایی که بیننده‌ای نباشد در صدد ترور کسی برآید از قانون قسامه بترسد و از این کار منصرف گردد؛ چه آن که اقامه بینه برای او کاری بسیار دشوار و سخت است و کسی که بخواهد شهادت و گواهی دهد که وی چنین کاری نکرده، بسیار اندک خواهد بود.

و اما علت این که باید پنجاه نفر آن هم بدین گونه با تأکید و تشدید و احتیاط سوگند یاد کنند، برای آن است که خون مسلمانی از بین نرود.



۳- أبی رحمته الله عن سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن ابن ابی نجران، عن عبدالله بن سنان، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: سألته عن القسامة؟ قال: هي حق. ولولا ذلك لقتل الناس بعضهم بعضاً، و لم یکن بشيء. و إنما القسامة حوط یحتاط به الناس.



حدیث سوم

۶۸۸

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی نجران، از عبدالله بن سنان نقل کرده که وی گفت: از امام صادق علیه السلام درباره قسامه و اهمیت آن سؤال کردم؟

فرمودند: آری، این قانون حقیقت دارد و در نزد ما نوشته شده است، و اگر قسامه نبود مردم یکدیگر را می کشتند و پیامدی هم در کار نبود، و این قسامه مایه نجات جان مردم است، و چونان دژی محکم و استوار است که مردم در پناه آن در امنیت زندگی می کنند.

۴- حدَّثنا محمد بن علي ماجيلويه عليه السلام عن محمد بن يحيى العطار، عن سهل بن زياد، عن محمد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرحمن، عن ابن سنان، قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: إنما وضعت القسامة لعلّ الحوط، يحتاط [به] على الناس، لكي إذا رأى الفاجر عدوه فرّ منه مخافة القصاص.

حدیث چهارم

۶۸۹

محمد بن علی ماجیلویه علیه السلام از محمد بن یحیی عطار، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمن، از ابن سنان نقل کرده، وی گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: این قانون «قسامه» برای پاسداری و مراقبت از مردم وضع گردیده؛ زیرا وقتی شخص فاجر و نابکاری دشمن خود را دید نه تنها به کشتن و از بین بردن او اقدام نمی کند، بلکه از ترس اجرای قانون قسامه و قصاص از وی فرار می کند.



باب ۳۲۹

العلة التي من أجلها لا يقاد للمجنون من قاتله

۱- أبي الله قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن علي بن رثاب، عن أبي بصير، قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن رجل قتل رجلاً مجنوناً؟ قال: إن كان المجنون أراد فدفعه عن نفسه فقتله فلا شيء من قود ولادية و تعطى ورثته من بيت المال المسلمين. قال: و إن كان من غير أن يكون المجنون أراد فلا قود لمن لا يقاد منه، و أرى أن على قاتله الدية في ماله، يدفعها إلى ورثة المجنون، و يستغفر الله و يتوب إليه.

باب سیصد و بیست و نهم

سرّ این که قاتل مجنون قصاص نمی شود

حدیث اول

۶۹۰

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عيسى، از حسن بن محبوب، از علي بن رثاب، از ابوبصير نقل کرده که وی گفت: از امام باقر عليه السلام درباره مردی که دیوانه‌ای را کشته بود، پرسیدم؟

حضرت فرمودند: اگر دیوانه قصد کشتن وی را کرده بود، و او در مقام دفاع از خود، دیوانه را کشت، در این فرض نه قصاص و نه دیه بر عهده او خواهد بود، بلکه دیه دیوانه را از بیت المال به ورثه‌اش می‌دهند.

و اگر بدون این که دیوانه به او حمله کند، او را به قتل رسانده باشد، در این صورت نیز قصاص نخواهد شد، ولی باید از مال و دارائی خود دیه مجنون را به ورثه‌اش

پرداخت کند و گذشته از آن، از خدا طلب آمرزش کند.^۱

باب ۳۳۰

العلة التي من أجلها صارت دية الميِّت إذا قطع رأسه تجعل
في أبواب البرِّ للميِّت، ولا تجعل للورثة كما تجعل دية الجنين

۱- أبي الله قال: حدَّثنا محمد بن يحيى العطار، قال: حدَّثنا محمد بن أحمد، عن
إبراهيم بن هاشم، عن عمر بن عثمان، عن بعض أصحابه، عن الحسين بن خالد، عن أبي
الحسن موسى قال: دية الجنين إذا ضربت أمه فسقط من بطنها قبل أن ينشأ فيه
الروح مائة دينار، فهي لورثته. و دية الميِّت إذا قطع رأسه و شقَّ بطنه، فليس هي
لورثته، إنما هي له دون الورثة.
فقلت له: و ما الفرق بينهما؟ فقال: إنَّ الجنين أمر مستقبل مرجي نفعه، و إنَّ هذا أمر
قد مضى و ذهب منفعتُه، فلمَّا مثل به بعد وفاته صارت دية المثلة له، لا لغيره يحجَّ بها
عنه، و يفعل به أبواب البرِّ من صدقة و غير ذلك.

باب سیصد و سیام

سرّ این که وقتی سر میّی را ببرند، دیه اش باید در راه های خیر صرف شود
و به ورثه داده نمی شود، ولی دیه جنین به ورثه داده می شود

حدیث اوّل

۶۹۱

پدرم از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از ابراهیم بن هاشم، از عمر

۱. در ماده «۲۲۲» قانون جزائی آمده است:

«هر گاه عاقل دیوانه ای را بکشد قصاص نمی شود، بلکه باید دیه قتل را به ورثه مقتول بدهد، و
در صورتی که اقدام وی موجب اخلال نظم جامعه یا خوف شده، و یا بیم تجرّی مرتکب و یا
دیگران گردد موجب حبس تعزیری از ۳ تا ۱۰ سال خواهد بود».



بن عثمان، از برخی اصحابش، از حسین بن خالد، از امام موسی کاظم علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: دیه جنین - در صورتی که مادرش را بزنند و جنین را سقط کند - پیش از آن که روح در آن دمیده شود، صد دینار است که به ورثه‌اش تعلق می‌یابد^۱ ولی دیه میتی که سرش را بریده و شکمش را شکافته باشند، به ورثه‌اش تعلق نمی‌گیرد بلکه مال خودش خواهد بود.

راوی می‌گوید: به امام علیه السلام عرض کردم: بین جنین و میت چه فرقی وجود دارد؟ فرمودند: جنین، موجودی است که در آینده انتظار نفع از آن دارند، ولی میت حیاتش سپری گشته و منفعتش به پایان رسیده است، بر این اساس وقتی او را بعد از مرگش مثله کنند، دیه از آن خود او خواهد شد و از طرف او حجّ به جا آورده می‌شود، یا در راه‌های خیر - همچون صدقه و کمک به مستمندان - هزینه می‌گردد.^۲



مرکز تحقیقات حقوقی و پاسخگویی

۱. در ماده «۴۸۷» قانون جزایی آمده است:

دیه سقط جنین به ترتیب زیر است:

۱- دیه نطفه که در رحم مستقر شده، بیست دینار.

۲- دیه علقه که خون بسته است، چهل دینار.

۳- دیه مضغه که به صورت گوشت درآمده، شصت دینار.

۴- دیه جنین در مرحله‌ای که به صورت استخوان درآمده و هنوز گوشت نروئیده است، هشتاد دینار.

۵- دیه جنین که گوشت و استخوان بندی آن تمام شده و هنوز روح در آن پیدا نشده، یکصد دینار.

تبصره: در مراحل فوق هیچ فرقی بین دختر و پسر نمی‌باشد.

۶- دیه جنین که روح در آن پیدا شده است، اگر پسر باشد، دیه کامل و اگر دختر باشد، نصف دیه کامل

و اگر مشته باشد، سه ربع دیه کامل خواهد بود.

۲. در ماده (۴۹۳) قانون جزایی آمده است:

«دیه جنایتی که بر مرده مسلمان واقع می‌شود به ترتیب زیر است:

الف - بریدن سر، یکصد دینار.

ب - بریدن هر دو دست یا هر دو پا یکصد دینار، و بریدن یک دست و یا یک پا پنجاه دینار، و

بریدن یک انگشت از دست یا یک انگشت از پا، ده دینار و قطع یا نقص سایر اعضا و جوارح

به همین نسبت ملحوظ می‌گردد.



باب ٣٣١

العلة التي من أجلها

يجلد الزاني مائة جلدة و شارب الخمر ثمانين

١- أبي عبد الله قال: حدثنا أحمد بن إدريس، عن محمد بن أحمد بن يحيى، عن أبي عبد الله الرازي، عن الحسن بن علي بن أبي حمزة عن أبيه، عن أبي عبد الله المؤمن، عن إسحاق بن عمار، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: الزنا أشد أم شرب الخمر؟ قال: الخمر.

قلت: فكيف صار الخمر ثمانين، و في الزنا مائة؟ قال: يا إسحاق! الحدّ واحدٌ أبداً، و زيد هذا لتضييعه النطفة، و لوضعه إياها في غير موضعها الذي أمر الله به.

باب سيصد و سى و يكم

سرّ این که زناکار را صد تازیانه و میگسار را هشتاد تازیانه می زنند

حدیث اول

٦٩٢

پدرم از احمد بن ادريس، از محمد بن احمد بن يحيى، از ابی عبد الله رازی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابی عبد الله مؤمن، از اسحاق بن عمار نقل کرده که وی گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا زنا زشت تر و بدتر است یا نوشیدن شراب؟ فرمودند: میگساری.

→ تبصره: دیه مذکور در این ماده به عنوان میراث به ورثه نمی رسد، بلکه مال خود میّت محسوب شده و بدهی او از آن پرداخت می گردد و در راه های خیر صرف می شود.



عرض کردم: پس چگونه فردی که شراب نوشیده محکوم به هشتاد تازیانه، و آن که زنا کرده به صد تازیانه محکوم می‌شود؟

فرمودند: ای اسحاق! حدّ همواره یکی است و این که در زنا اضافه گردیده به خاطر آن است که شخص آلوده به این عمل، نطفه را تباه کرده و آن را در جایی که خدای سبحان دستور داده، قرار نداده است.^۱



۲- حَدَّثَنَا عَلِي بْنُ أَحْمَدَ رحمته الله قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الرَّبِيعِ الصَّخَّافُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانٍ، أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَاءَ رحمته الله كَتَبَ إِلَيْهِ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ: عِلَّةُ ضَرْبِ الزَّانِي عَلَى جَسَدِهِ بِأَشَدِّ الضَّرْبِ لِمَبَاشَرَةِ الزَّانَا وَاسْتِلْذَازِ الْجَسَدِ كُلِّهِ بِهِ، فَجَعَلَ الضَّرْبَ عِقَابًا لَهُ وَعِبْرَةً لْغَيْرِهِ وَهُوَ أَعْظَمُ الْجُنَايَاتِ.



حدیث دوم

۶۹۳

علی بن احمد رحمته الله از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: امام رضا رحمته الله در

۱. امام رضا رحمته الله می‌فرماید: بدان که: خدای سبحان زنا را از آن جهت حرام و ناروا دانسته که نسبت‌ها باطل می‌شود، نسبت‌هایی که پایه و اساس این جهان است و زناکاری موجب از بین رفتن و تباه ساختن نطفه است و نیز این عمل موجب از بین رفتن مسائل ارث می‌باشد. (بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۲۸) امام صادق رحمته الله فرمود: «إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَجُلٌ أَقْرَبُ نُطْفَتِهِ فِي رَحِمٍ تَحْرُمُ عَلَيْهِ: هَمَانَا در روز قیامت عذاب آن شخصی از همه مردم سخت‌تر خواهد بود که نطفه خود را در رحم حرامی قرار داده است.» (وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۴۷)

زندیقی از امام صادق رحمته الله پرسید: چرا خدا زنا را حرام کرد؟ فرمود: چون در زنا فساد وجود دارد و به خاطر قطع نسب‌ها ارث بردن و ارث دادن از میان می‌رود، در زنا زن نمی‌داند چه کسی باردارش ساخته، و آن که به دنیا آمده نمی‌داند پدرش کیست، و نه رحمی پیوند می‌شود و نه قرابتی شناخته می‌شود. (سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۶۰)



جواب مسائل من چنین مرقوم فرمودند: علت این که تازیانه را با شدت بیشتری بر بدن زناکار می نوازند، آن است که وی به این عمل پلشت دست یازیده و دامن خود به ناپاکی آلوده ساخته و همه بدنش از این کار زشت لذت برده، بر این اساس به منظور کیفر و عقوبت دادن وی و عبرت گرفتن سائرین، این گونه تازیانه می خورد؛ چه آن که این کار زشت از بدترین و بزرگترین گناهان و جنایات است.

باب ۳۳۲

العلّة التي من أجلها لا يقطع الطرار و المختلس

۱- أبي الله قال: حدثنا محمد بن يحيى، عن محمد بن أحمد، عن أبان بن محمد، عن أبيه، عن ابن المغيرة، عن السكوني، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن علي بن أبي طالب قال: ليس على الطرار و المختلس قطع، لأنها دغارة معلنة ولكن يقطع من يأخذ و يخفي.

باب سیصد و سی و دوم

سرّ این که دست طرار و اختلاس کننده را قطع نمی کنند

حدیث اول

۶۹۴

پدرم از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از ابان بن محمد، از پدرش، از ابن مغیره، از سکونی، از امام صادق و آن حضرت از امام علی نقل کرده که فرمودند: دست جیب بر^۱ و رباینده مال^۲ را قطع نمی کنند؛ زیرا این گونه حرکات

۱. طرار: کیسه بر، عتار، تردست، جیب بر.

۲. مختلس: رباینده، آن که مالی را از محل غیر حرز و به طور مخفی سرقت می کند، مانند کسی که گوسفندی را در چراگاه می رباید.



گرچه یک ناهنجاری علنی به شمار می آید، در عین حال آن کس که مال دیگری را به صورت پنهانی بر می دارد، (در صورت وجود شرائط) دستش را قطع می کنند.

باب ۳۳۳

العلة التي من أجلها يجلد ظل الذي يزعم أنه احتلم بأمّ غيره

۱- أبي بن كعب قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه علي، عن عثمان بن عيسى، عن سماعة، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إن رجلاً لقي رجلاً على عهد أمير المؤمنين عليه السلام فقال له: إنني احتلمت بأمّك فرفع إلى أمير المؤمنين، فقال: إن هذا افتري علي، فقال: وما قال لك؟ قال: زعم أنه احتلم بأمّي. فقال أمير المؤمنين: في العدل إن شئت أقمته لك في الشمس وجلدت ظله، فإن الحلم مثل الظل، ولكننا سنضربه إذا آذاك حتى لا يعود يؤذي المسلمين.

مرکز تحقیقات حقوق بشر و حقوق مدنی

باب سیصد و سی و سوم

سرّ این که به سایه کسی که گمان کرده
با مادر دیگری محتمل شده تازیانه می زنند

حدیث اول

۶۹۵

پدرم عليه السلام از سعد بن عبد الله، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی، از عثمان بن عیسی، از سماعه نقل کرده که وی گفت: امام صادق عليه السلام فرمودند: در عصر امیر مؤمنان عليه السلام مردی با شخصی برخورد کرد و گفت: من با مادرت در خواب محتمل شده‌ام. آن مرد برای داوری نزد امیر مؤمنان عليه السلام آمده، عرض کرد: این مرد به من افتراء و بهتان زده است!

حضرت فرمودند: به تو چه گفته است؟
 عرض کرد: پنداشته که با مادرم در خواب محتلم گردیده است!
 حضرت فرمودند: طریق عدل و داد این است که وی را در آفتاب نگه داشته و بر
 سایه‌اش تازیانه بزنم؛ چه آن که خواب همانند سایه است، ولی وی را به خاطر آزار
 نمودن تو تأدیب خواهم کرد تا دیگر بار مسلمانی را آزار و اذیت نکند.

باب ۳۳۶

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا لَا يَقَامُ الْحَدُّ بِأَرْضِ الْعَدُوِّ

۱- اَبی‌الله قال: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
 يَحْيَى الْخَزَّازِ، عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: قَالَ
 أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: لَا أَقِيمُ عَلَى أَحَدٍ حَدًّا بِأَرْضِ الْعَدُوِّ، حَتَّى يَخْرُجَ مِنْهَا، لَثَلًا تَلْحَقُهُ
 الْحَمِيَّةُ فَيَلْحَقَ بِالْعَدُوِّ.

باب سیصد و سی و چهارم

سرّ اجرا نشدن حدّ در سرزمین دشمن

حدیث اول

۶۹۶

پدرم عليه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از محمد بن یحیی خزاز، از غیاث
 بن ابراهیم، از امام صادق عليه السلام، از پدرش نقل کرده که آن بزرگوار فرمود: امیرمؤمنان
 علی عليه السلام فرمودند: کسی را در سرزمین دشمن حدّ نخواهم زد، مگر آن که از آنجا
 خارج شود؛ چه آن که در صورت اجرای حدّ بر شخص مجرم، تعصب و حمیت
 دینی‌اش از بین رفته و در صف دشمنان درخواهد آمد.

باب ۳۳۵

العلة التي من أجلها صار حد القاذف و شارب الخمر ثمانين

۱- حدّنا علي بن أحمد رحمه الله قال: حدّنا محمد بن أبي عبدالله، عن محمد بن إسماعيل، عن علي بن العباس، قال: حدّنا القاسم بن الربيع الصحاف، عن محمد بن سنان أن أبا الحسن الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله: علة ضرب القاذف و شارب الخمر ثمانين جلدة، لأنّ في القذف نفي الولد و قطع النسل و ذهاب النسب، و كذلك شارب الخمر إذا شرب هذى، و إذا هذى افتري، و إذا افتري جلد فوجب عليه حدّ المفترى.

باب سیصد و سی و پنجم

سرّ این که حدّ نسبت دهنده ناروا و میگسار، هشتاد تازیانه است

حدیث اول

۶۹۷

علی بن احمد رحمه الله از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: امام رضا علیه السلام در جواب مسائل من در نامه‌ای چنین مرقوم فرمودند: علت این که نسبت دهنده ناروا و میگسار را به هشتاد تازیانه محکوم می‌نمایند آن است که آثار زیانبارشان مشابه یکدیگر است؛ زیرا در قذف (آن که نسبت ناروا به کسی می‌دهد) فرزند نفی می‌شود، نسل منقطع می‌گردد و نسب نیز از بین می‌رود، و این وضعیت ناگوار در میگسار نیز دیده می‌شود؛ چه آن که وقتی کسی شراب بنوشد، هذیان و سخنان بیهوده و غیر معقول می‌گوید، و زمانی که هذیان گفت، از افتراء و بهتان زدن به این و آن وحشتی ندارد، و آنگاه که افتراء بست، حدّ می‌خورد و از این رو، واجب است حدّ افتراء زننده «هشتاد تازیانه» بر او جاری گردد.

باب ٣٣٦

العلة التي من أجلها إذا قذف الزوج امرأته كانت
شهادته أربع شهادات، وإذا قذفها غير الزوج جلد الحد

١- حدثنا الحسين بن أحمد، عن محمد بن علي الكوفي، عن محمد بن أسلم الجبلي،
عن بعض أصحابه، قال: سألت الرضا عليه السلام فقلت: كيف صار الزوج إذا قذف امرأته كانت
شهادته أربع شهادات بالله، وإذا قذفها غير الزوج جلد الحد، وإن كان أباه أو أخاه؟
قال: سئل جعفر بن محمد عليه السلام عن هذا، فقال: لأنه إذا قذف الزوج امرأته قيل له: كيف
علمت أنها فاعلة؟

فإن قال: رأيت ذلك بعيني كانت شهادته أربع شهادات بالله، وذلك أنه يجوز للزوج أن
يدخل المداخل في الخلوات التي لا تصلح لغيره أن يدخلها، ولا يشهدا ولد ولا والد في
الليل والنهار، فلذلك صارت شهادته أربع شهادات بالله، إذا قال: رأيت ذلك بعيني.
فإن قال لم أعين ذلك بعيني صار قاذفاً وضرب الحد إلا أن يقيم عليها البيعة، و
غير الزوج إذا قذفها وادّعى أنه رأى ذلك قيل له: كيف رأيت ذلك؟ وما أدخلك
ذلك المدخل الذي رأيت فيه هذا وحدك، وأنت متهم في رؤياك، فإن كنت صادقاً
فأنت في حد التهمة، فلا بد من أدبك الذي أوجه عليك. وإنما صار شهادة الزوج
أربع شهادات بالله لمكان الأربعة شهداء، مكان كل شاهد يمين.

باب سيصد و سى و ششم

سر این که وقتی مردی به همسرش نسبت ناروا دهد، باید چهار بار شهادت دهد،
ولی اگر غیر شوهر این نسبت را دهد، حد می خورد

حدیث اول

حسین بن احمد، از محمد بن علی کوفی، از محمد بن اسلم جبلی، از برخی



اصحابش نقل کرده که گفت: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: به چه دلیل وقتی مردی به همسرش نسبت ناروا دهد و او را مورد قذف^۱ قرار دهد، باید چهار مرتبه شهادت دهد، و چنانچه غیر شوهر این نسبت را دهد، حدّ می خورد، هر چند پدر یا برادر آن زن باشد؟ حضرت فرمود: از امام صادق علیه السلام نیز همین مورد پرسیده شد، آن جناب در پاسخ فرمود: سرّش آن است که: وقتی مردی به همسرش نسبت ناروا دهد، به وی می گویند: چگونه یقین کردی و دانستی که همسرت به این عمل زشت اقدام کرده است؟ اگر بگوید: آن را با چشم خود دیدم، در این فرض باید چهار بار خدا را شاهد بگیرد که من در گفتار خود صادق هستم و آن چه می گویم بر اساس واقعیت است. [حال این سؤال مطرح می شود که چگونه می تواند بگوید: من یقین دارم و با چشم خود دیدم؟ در پاسخ باید گفت:] جهتش این است که شوهر کاملاً می تواند همسرش را زیر نظر بگیرد و در مواضعی که دیگران نمی توانند وارد شوند، او به آسانی وارد شود، در حالی که این کنترل شاید به آسانی حتی برای فرزند و پدر زن نیز امکان پذیر نباشد. بهر حال وقتی مرد مدّعی شود که با چشم خود دیده، باید چهار بار خدا را بر وقوع چنین عملی و راستی گفتارش شاهد و گواه قرار دهد. اما اگر بگوید: با چشم خود این عمل را ندیده‌ام، در این فرض حدّ می خورد، مگر آن که برای اثبات ادّعای خود بیّنه اقامه کند.

حال اگر غیر شوهر چنین نسبتی دهد و ادّعا کند که با چشم خود دیده است، به وی

۱. «قذف» در لغت به معنای افکندن تیر و سنگ و مانند آن است، و در اصطلاح دشنام مخصوصی است که مستلزم کیفر و عقوبت معین است.

دشنام ویژه موجب حدّ، عبارت است از نسبت دادن ناروا به زنا یا لواط، ولی نسبت دادن به سحر موجب حدّ قذف نمی شود، هر چند مستلزم تعزیر است.

این که به چنین دشنامی قذف گفته شده، بدین جهت است که دشنام دهنده، با پرتاب نمودن لفظ دشنام حیثیت و عرض دشنام داده شده را ترور می کند، و اعتبار و شرف او را آماج تیر فحش قرار می دهد.

(ترجمه و تبیین لمعه، از آثار مترجم، ج ۳، ص ۳۳۲)



گفته می شود: چگونه دیدی، و به چه ترتیب پنهانی او را زیر نظر داشتی که تا این حد اطمینان داری؟ اگر راست گفته باشی، این ادعا تهمت بیست نیست، از این رو باید تأدیب گردی. اما این که شوهر باید چهار بار سوگند یاد کند، سرش آن است که هر بار که سوگند یاد می کند، به جای یک شاهد عادل محسوب می شود.

باب ۳۳۷

العلة التي من أجلها يضرب العبد في الحد نصف ما يضرب الحر

۱- حدّثنا محمد بن الحسن، قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصفّار، عن إبراهيم بن هاشم، عن الأصبع بن نباتة، قال: حدّثنا محمد بن سليمان المصري، عن مروان بن مسلم، عن عبيد بن زرارة أو عن بريد العجلي [و] الشكّ من محمد بن سليمان، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: عبد زنا؟ قال: يضرب نصف الحدّ. قلت: فإن عاد؟ قال: لا يزداد على نصف الحدّ. قال: قلت: فهل يجري عليه الرجم في شيء من فعله؟ قال: نعم، يقتل في الثامنة إن فعل ذلك ثمان مرّات.

قلت: فما الفرق بينه وبين الحرّ، و إنّما فعلهما واحد؟ قال: لأنّ الله تبارك و تعالی رحمه أن يجعل عليه ربق الرقّ و حدّ الحرّ. قال: ثم قال: و على إمام المسلمين أن يدفع ثمنه إلى مولاه من سهم الرقاب.

باب سیصد و سی و هفتم

سرّ این که حدّ بنده نصف حدّ آزاد است

حدیث اول

۶۹۹

۸۸۴

محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفّار، از ابراهیم بن هاشم، از اصبع بن نباته، از محمد بن سلیمان مصری، از مروان بن مسلم، از عبيد بن زراره، یا از بريد عجلی -



البته تردید از خود ناقل حدیث، یعنی محمد بن سلیمان می باشد - نقل کرده که وی می گوید: محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم: بنده ای مرتکب زنا گردیده، حکمش چیست؟

فرمودند: نصف حدّ شخص آزاد، در مورد وی اجرا می گردد.

عرض کردم: اگر مرتبه دوم، به این کار زشت آلوده گردد، چطور؟

فرمودند: افزون بر نصف حدّ آزاد نخواهد شد.

عرض کردم: اگر به عملی دست یازد که موجب رجم است، آیا وی را سنگسار می کنند؟

فرمودند: آری، و اگر هشت مرتبه مرتکب زنا گردد، در مرتبه هشتم کشته می شود.

عرض کردم: چه فرقی میان مملوک و آزاد وجود دارد، با توجه به این که از نظر

ظاهر، عمل هر دو تفاوتی نداشته و ناپاکدانی محسوب می شود؟!

فرمودند: سرّش لطف و مهربانی نمودن خداوند بزرگ در حقّ مملوک و بنده

است، چه آن که نخواسته از یک سو طوق بندگی و بردگی به گردنش انداخته، و از

سوی دیگر حدّ آزاد را بر او جاری سازد!

راوی می گوید: آنگاه امام علیه السلام فرمودند: و بر پیشوای مسلمانان است که بهای بنده

را از سهم رقاب^۱ به مولایش بپردازد.

باب ۳۳۸

العلة التي من أجلها يقتل ساحر المسلمين، و لا يقتل ساحر الكفار

۱- حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی الله عنه قال: حدّثنا محمد بن الحسن

الصفار، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن الحسين بن يزيد النوفلي، عن إسماعيل

۱. رقاب: یعنی بردگان، مقصود از آن، یکی از موارد مصرف زکات است.



بن مسلم السكوني، عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: ساحر المسلمين يقتل و ساحر الكفار لا يقتل. قيل: يا رسول الله! و لم لا يقتل ساحر الكفار؟ قال: لأنّ الشرك أعظم من السحر، لأنّ السحر و الشرك مقرونان. و روي أنّ توبة الساحر أن يحلّ و لا يقعد.

باب سیصد و سی و هشتم

سرّ این که ساحر مسلمان کشته می شود، ولی ساحر کفار کشته نمی شود

حدیث اول

۷۰۰

محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه از محمد بن حسن صفار، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از حسین بن یزید نوفلی، از اسماعیل بن مسلم سکونی، از امام صادق علیه السلام، از پدر بزرگوارش نقل کرده که آن حضرت می فرماید: رسول خدا ﷺ فرمودند: جادوگر مسلمان باید کشته شود، ولی جادوگر کافر نباید کشته شود. محضر ایشان عرض شد: ای رسول خدا! چرا جادوگر کافر کشته نمی شود؟ فرمودند: زیرا کفر و شرک به مراتب بزرگتر از جادو است و جادو و شرک نزدیک به یکدیگر می باشند. و روایت شده: توبه جادوگر آن است که عقد سحر را بگشاید و گره نزند.

[نگرشی پیرامون سحر و جادو]

«سحر» از نظر لغت به دو معنا آمده است:

- ۱- به معنای خدعه، نیرنگ، شعبده و تردستی.
 - ۲- کُلُّ مَا لَطْفٌ وَ دَقٌّ: آنچه عوامل آن نامرئی و مرموز باشد.
- در «مفردات راغب» به سه معنا اشاره شده است:



۱- «خدعه» و خیالات بدون حقیقت و واقعیت، همانند شعبده و تردستی.

۲- جلب شیطان از راه‌های خاص و کمک گرفتن از آنان.

۳- برخی پنداشته‌اند: ممکن است با وسائلی ماهیت و شکل اشخاص و موجودات را تغییر داد، ولی این نوع خیال و پنداری بیش نیست و واقعیت ندارد. فقهای اسلام همه می‌گویند: یاد گرفتن و انجام عمل سحر و جادوگری حرام است. در این قسمت احادیثی از پیشوایان بزرگ اسلام رسیده است، از جمله این که: امام علی علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئاً مِنَ السَّحْرِ قَلِيلاً أَوْ كَثِيراً فَقَدْ كَفَرَ وَكَانَ آخِرَ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ...: کسی که سحر بیاموزد، کم یا زیاد، کافر شده است، و به طور کلی رابطه او با خداوند قطع می‌شود».^۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ مَشَى إِلَى سَاحِرٍ أَوْ كَاهِنٍ أَوْ كَذَّابٍ يُصَدِّقُهُ بِمَا يَقُولُ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ: هر کس به سوی جادوگر، یا کاهن، یا دروغگوئی برود و گفتارش را تصدیق کند به کتاب خدا کافر شده است».^۲ اما اگر یاد گرفتن آن به منظور ابطال سحر ساحران باشد اشکالی ندارد، بلکه گاه به عنوان واجب کفائی می‌بایست عده‌ای سحر را بیاموزند تا اگر مدعی دروغگوئی خواست از این طریق مردم را اغفال یا گمراه کند، سحر و جادوی او را ابطال نمایند، و دروغ مدعی را فاش سازند.

شاهد این سخن، حدیثی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده: «یکی از ساحران و جادوگران که در برابر انجام عمل سحر مزد می‌گرفت، خدمت امام صادق علیه السلام رسیده عرض کرد: حرفه من سحر بوده و در برابر آن مزد می‌گرفتم، خرج زندگی من نیز از همین راه تأمین می‌شد، و با همان درآمد، حج خانه خدا را انجام داده‌ام، ولی اکنون آن را ترک و توبه کرده‌ام، آیا برای من راه نجاتی هست؟»

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۴۸، حدیث ۲۲۲۱۳، بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۲۱۰، حدیث ۲.

۲. سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۰۵.



امام صادق علیه السلام فرمودند: «عقد سحر را بگشا، ولی گره جادوگری مزن».^۱

«سحر در عصر حاضر»

امروزه یک سلسله علوم وجود دارد که در گذشته ساحران با استفاده از آنها برنامه‌های خود را عملی می‌ساختند.

۱- استفاده از خواص ناشناخته فیزیکی و شیمیایی اجسام، همان گونه که در داستان ساحران عصر موسی علیه السلام آمده که آنها با استفاده از خواص فیزیکی و شیمیایی همچون جیوه و ترکیبات آن، توانستند چیزهایی به شکل مار بسازند و به حرکت درآورند.

البته استفاده از خواص فیزیکی و شیمیایی اجسام هرگز ممنوع نیست، بلکه باید هر چه بیشتر از آنها آگاه شد و در زندگی از آنها استفاده کرد، ولی اگر از خواص مرموز آنها برای اغفال و فریب مردم ناآگاه استفاده شود، به طور قطع به راه‌های غلطی کشیده خواهد شد و بدون تردید از مصادیق سحر به شمار می‌آید.

۲- استفاده از خواب مغناطیسی، هیپنوتیسم^۲، و تله‌پاتی^۳.

البته این علوم نیز از علوم مثبتی است که می‌تواند در بسیاری از شئون زندگی مورد بهره‌برداری صحیح قرار گیرد، ولی ساحران از آن سوءاستفاده می‌کردند و برای اغفال و فریب مردم آنها را به کار می‌گرفتند. اگر امروز هم کسی از آنها چنین

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۴۵، حدیث ۲۲۲۰۷ (چاپ آل البیت)، بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۲۱۰، حدیث ۳.

۲. هیپنوتیسم Hypnotisme علمی است که درباره هیپنوز یعنی خواب مغناطیسی یا خواب مصنوعی بحث می‌کند، طریقه‌ای که توسط آن انسان می‌تواند کسی را به خواب مغناطیسی ببرد.

۳. تله‌پاتی Telepathie انتقال فکر، رابطه معنوی، ارتباط فکری میان دو نفر از راه دور، القاء مطلبی از راه دور از طرف کسی برای کسی دیگر از طریق انتقال فکر، ظهور واقعه‌ای که در محلی رخ داده در ذهن کسی که در محل دیگر اقامت دارد.



استفاده‌ای را در برابر مردم بی خبر و ناآگاه کند، سحر محسوب خواهد شد. [۱]

باب ۳۳۹

العلة التي من أجلها يقتل المحدث في الزنا و شرب الخمر في الثالثة

۱- حدَّثنا علي بن أحمد رحمته الله قال: حدَّثنا محمد بن أبي عبدالله، قال: حدَّثنا محمد بن إسماعيل، عن علي بن العباس، قال: حدَّثنا القاسم بن الربيع الصخاف، عن محمد بن سنان أن أبا الحسن علي بن موسى عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله: علة القتل في إقامة الحد في الثالثة، لاستخفافهما و قلة مبالاتهما بالضرب حتى كأنهما مطلق لهما الشيء، و علة أخرى أن المستخف بالله و بالحد كافر فوجب عليه القتل لدخوله في الكفر.

باب سیصد و سی و نهم

سرّ این که زناکار و میگسار بعد از سه بار اجرای حد، کشته می شوند

حدیث اول

(۷۰۱)

علی بن احمد رحمته الله از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صخاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: امام رضا علیه السلام در جواب مسائل من ضمن نامه‌ای چنین مرقوم فرمودند: هر گاه کسی دو بار حد بر او جاری شده باشد، در مرتبه سوم کشته می شود، و سرّش آن است که وی حکم الهی را کوچک و بی اهمیت شمرده و از خوردن حد نیز باکی ندارد، گذشته از آن کسی که نسبت به حکم خدا و همچنین حدّ بی تفاوت باشد و به آن بهائی ندهد، همچون کافر است، از این رو، کشته می شود؛ چه آن که در سلک و جرگه کافران قرار گرفته است.



٢- أبي الله قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن أبي عمير، عن جميل بن دراج، عن أبي عبدالله عليه السلام أنه قال: في شارب الخمر إذا شربها ضرب، فإن عاد ضرب، فإن عاد قتل في الثالثة.
قال جميل: و قد روى بعض أصحابنا أنه يقتل في الرابعة، و من كان إنما يؤتى به يقتل في الرابعة.

حديث دوم

٧٠٢

پدرم از سعد بن عبدالله، از يعقوب بن يزيد، از محمد بن ابی عمير، از جميل بن دراج، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: کسی که شراب بنوشد، او را تازیانه می زنند، و اگر دیگر بار به این کار اقدام نماید، تازیانه [= حد] می خورد، و اگر بار سوم میگساری کند، کشته خواهد شد.
سپس جميل بن دراج می گوید: برخی از اصحاب روایت کرده اند: میگسار در مرتبه چهارم [یعنی = بعد از سه بار اجرای حد] کشته می شود.

باب ۳۶۰

علة تحريم اللواط و السحاق

١- حدثنا علي بن أحمد بن محمد بن أبي عبدالله، عن محمد بن إسماعيل، عن علي بن العباس، قال: حدثنا القاسم بن الربيع الصحافي، عن محمد بن سنان أن أبا الحسن علي بن موسى عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله: علة تحريم الذكران للذكران، و الإناث للإناث لما ركب في الإناث و ما طبع عليه الذكران، و لما في إتيان الذكران الذكران و الإناث الإناث من انقطاع النسل و فساد التدبير و خراب الدنيا.

باب سیصد و چهارم

سرّ حرام بودن لواط و مساحقه^۱

حدیث اول

۷۰۳

علی بن احمد رضی الله عنه از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده، وی می گوید: نامه ای محضر امام رضا علیه السلام ارسال نمودم و در آن سؤالاتی را عنوان کردم، حضرت در جواب مسائل من چنین مرقوم فرمودند: علت حرام بودن همجنس گرایی آن است که با این عمل پلشت و شنیع، نسل منقطع می گردد، فساد جبران ناپذیری جامعه را در بر می گیرد و دنیا به تباهی کشیده می شود!



۲- حدّثنا أبی الله قال: حدّثنا محمد بن یحیی العطّار، عن محمد بن أحمد، عن أبی جعفر، عن أبی الجوزاء، عن الحسین بن علوان، عن عمرو بن خالد، عن زید بن علی، عن آبائه [عن علی] - صلوات الله علیه - قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إِنْ الله تعالى حين أمر آدم أن يهبط هبط آدم و زوجته، و هبط إبليس و لا زوجة له، و هبطت الحيّة و لا زوج لها، فكان أول من يلوط بنفسه إبليس، فكانت ذريته من نفسه، و كذلك الحيّة، و كانت ذرية آدم من زوجته، فأخبرهما أنّهما عدوّان لهما.

حدیث دوم

۷۰۴

پدرم رضی الله عنه از محمد بن یحیی عطّار، از محمد بن احمد، از ابی جعفر، از ابی جوزاء،

۱. «مساحقه» و «سحق» آن است که زنی فرج خود را به فرج زن دیگری بمالد. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «السَّحْقُ فِي النِّسَاءِ بِمَنْزِلَةِ اللِّوَاطِ فِي الرِّجَالِ، فَمَنْ فَعَلَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً فَاقْتُلُوهَا ثُمَّ اقْتُلُوهَا: مساحقه کردن زنان (طبق زدن و به هم سائیدن) به منزله لواط کردن مردان است، هر زنی مساحقه کند او را بکشید، او را بکشید!». (مکارم الأخلاق، ص ۲۳۲)

از حسین بن علوان، از عمرو بن خالد، از زید بن علی، از پدران بزرگوارش علیه السلام نقل کرده که فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: آنگاه که خداوند بزرگ دستور داد تا آدم علیه السلام به زمین هبوط نماید، آدم نیز امتثال کرد و به اتفاق همسرش به زمین فرود آمد، ابلیس نیز بدون این که همسری داشته باشد، به زمین فرود آمد، مار نیز بدون داشتن جفت به زمین آمد. نخستین کسی که با خود لواط کرد ابلیس بود، از این رو، فرزندان او هستند، مار نیز دارای چنین وضعیتی است، ولی فرزندان آدم از همسرش می باشند، آنگاه خدای سبحان به آدم و حواء خبر داد که این دو «ابلیس و مار» دشمن آنها هستند.

۳- حدَّثنا محمد بن موسى بن المتوكل، قال: حدَّثنا عبدالله بن جعفر، عن محمد بن الحسين، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر الزنطي، عن أبان بن عثمان، عن أبي بصير، عن أحدهما في قول لوط: ﴿أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ﴾ فقال: إنّ إبليس أتاهم في صورة حسنة، فيه تأنيث عليه ثياب حسنة، فجاء إلى شبان منهم، فأمرهم أن يقعوا به، و لو طلب إليهم أن يقع بهم لأبوا عليه، ولكن طلب إليهم أن يقعوا به، فلما وقعوا به التذوه، ثم ذهب عنهم و تركهم، فأحال بعضهم على بعض.

حدیث سوم

۷۰۵

محمد بن موسی بن متوکل، از عبدالله بن جعفر، از محمد بن حسین، از احمد بن محمد بن ابونصر بن زنطی، از ابان بن عثمان، از ابوبصیر، از امام باقر علیه السلام و یا امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت در ذیل سخن حضرت لوط: ﴿...أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ﴾: «[هنگامی که به قوم خود گفت: آیا عمل بسیار زشتی را انجام می دهید که هیچ یک از جهانیان، پیش از شما انجام نداده است؟]»^۱ فرمودند: ابلیس



در چهره‌ای زیبا در حالی که لباس‌های جالبی بر تن داشت و طنازی می‌کرد، نزد قوم لوط آمد و خود را به جوانان رسانید و از آنها درخواست کرد که با وی لواط کنند، وقتی جوانان به این عمل اقدام کردند، لذت بردند، سپس ابلیس آنها را به حال خود وا گذاشت و برخی را به بعضی دیگر حواله داد که با هم این عمل زشت را انجام دهند.



۴- حدَّثنا محمد بن موسی بن عمران المتوکل رحمته الله قال: حدَّثنا عبد الله بن جعفر الحميري، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن هشام بن سالم، عن أبي بصير، قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: كان رسول الله صلى الله عليه وآله يتعوذ من البخل؟ فقال: نعم، يا أبا محمد! في كلِّ صباح و مساء، و نحن نتعوذ بالله من البخل يقول الله: ﴿و من يوق شح نفسه فأولئك هم المفلحون﴾ و سأخبرك عن عاقبة البخل: إن قوم لوط كانوا أهل قرية اشحاء على الطعام، فأعقبهم البخل داء لا دواء له في فروجهم، فقلت: و ما أعقبهم؟ فقال: إن قرية قوم لوط كانت على طريق السيارة إلى الشام و مصر، فكانت السيارة تنزل بهم فيضيفونهم، فلما كثر ذلك عليهم ضاقوا بذلك ذراعاً بخلاً و لؤماً، فدعاهم البخل إلى أن كانوا إذا نزل بهم الضيف فضحوه من غير شهوة بهم إلى ذلك، و إنما كانوا يفعلون ذلك بالضيف حتى ينكل النازل عنهم، فشاع أمرهم في القرية و حذرهم النازلة، فأورثهم البخل بلاء لا يستطيعون دفعه عن أنفسهم من غير شهوة لهم إلى ذلك، حتى صاروا يطلبونه من الرجال في البلاد، و يعطونهم عليه الجعل. ثم قال: فأَيُّ داء أدأى من البخل و لا أضّر عاقبة و لا أفحش عند الله تعالى.

قال أبو بصير: فقلت له: جعلت فداك فهل كان أهل قرية لوط كلهم هكذا يعملون؟ فقال: نعم، إلا أهل بيت منهم من المسلمين، أما تسمع لقوله تعالى: ﴿فأخرجنا من كان فيها من المؤمنين فما وجدنا فيها غير بيت من المسلمين﴾.

ثم قال أبو جعفر عليه السلام: إن لوطاً لبث في قومه ثلاثين سنة يدعوهم إلى الله تعالى، و يحذّرهم عذابه، و كانوا قوماً لا يتنظفون من الغائط، و لا يتطهّرون من الجنابة، و كان



لوط ابن خالة إبراهيم، و كانت امرأة إبراهيم سارة أخت لوط، و كان لوط و إبراهيم نبیین مرسلین منذرين، و كان لوط رجلاً سخيّاً كريماً يقري الضيف إذا نزل به، و يحذرهم قومه.

فلما رأى قوم لوط ذلك منه قالوا له: إنا ننهاك عن العالمين، لا تقري ضيفاً ينزل بك، إن فعلت فضحنا ضيفك الذي ينزل بك و أخزيناك، فكان لوط إذا نزل به الضيف كتم أمره مخافة أن يفضحه قومه، و ذلك أنه لم يكن للوط عشيرة. قال: و لم يزل لوط و إبراهيم يتوقعان نزول العذاب على قومهم، فكانت لإبراهيم و للوط منزلة من الله تعالى شريفة، و أن الله تعالى كان إذا أراد عذاب قوم لوط أدركته مودة إبراهيم و خلته و محبة لوط فيراقبهم فيؤخر عذابهم.

حدیث چهارم

۷۰۶

محمد بن موسی بن عمران متوکل علیه السلام از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از ابوبصیر نقل کرده که وی گفت: محضر امام باقر علیه السلام عرض کردم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله از بخل و تنگ نظری به خدا پناه می برد؟

حضرت در پاسخ فرمودند: آری، ای ابا محمد! در هر صبحگاه و شامگاه، ما نیز همچون رسول خدا، از این صفت نکوهیده به خدا پناه می بریم، خدای سبحان در قرآن کریم می فرماید: ﴿... وَ مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾: «کسانی که از بخل و حرص نفس خویش باز داشته شده اند رستگارانند».^۱

۱. سوره حشر، آیه ۹. واژه «شُحَّ» چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید: به معنای «بخل و تنگ نظری توأم با حرص» است که به صورت عادت درآید.
در حدیثی می خوانیم امام صادق علیه السلام به یکی از یاران خویش فرمود: «أَتَذَرِي مَا الشَّحِيحُ؟ آیا می دانی شحیح کیست؟»^۱



و به زودی تو را از فرجام بخل باخبر خواهم ساخت. قوم لوط اهل شهری بودند که نسبت به پذیرایی از میهمان بخیل و تنگ نظر بوده و این عادت ایشان را به بیماری سختی گرفتار ساخت که هیچ دارو و درمانی نداشت.

عرض کردم: آن بیماری که به دنبال بخل و حرص در آنها پدید آمد، چه بود؟ حضرت فرمودند: شهری که قوم لوط در آن زندگی می کردند در مسیر کاروان های شام و مصر قرار داشت، لذا کاروانیان بر این قوم وارد می شدند و آنها نیز از مسافران پذیرایی می کردند، وقتی تعداد میهمانان رو به تزاید نهاد، قوم لوط به خاطر همان خست طبع و نظر تنگی و بخلی که داشتند میهمانان و مسافران را در مضیقه قرار داده و این صفت نکوهیده [= نظر تنگی و بخیل بودن] آنان را وادار کرد، با انجام عمل لواط نسبت به بعضی از عابرین و میهمانان، آنها را از خود متنفر کردند، و در آغاز هیچ شهوتی نسبت به میهمانان نداشتند و مقصودشان از این عمل زشت آن بود که عابرین و میهمانان از آنها بیمناک گشته و در آنجا حضور نداشته باشند، به هر حال کارهای زشت و ناپسند آنان در همه جا انعکاس یافت و منتشر گردید، و عابرین و مسافران در آن منطقه توقف نمی کردند و این بلا و گرفتاری در واقع از آثار تنگ نظری و بخل آنها بود که دامنگیرشان شده بود و به هیچ وجه نمی توانستند این گرفتاری را از خود دور سازند، رفته رفته تمایلات همجنس گرایی در میان خود آنها قوت گرفت و در لجن زار

→ او در جواب عرض می کند: «هُوَ الْبَخِيلُ: منظور همان بخیل است».

امام علیه السلام فرمود: «الشَّحُّ أَشَدُّ مِنَ الْبُخْلِ إِنَّ الْبُخْلَ يَبْخُلُ بِمَا فِي يَدِهِ وَ الشَّحِيحُ يَشْحُ بِمَا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَ عَلَى مَا فِي يَدِهِ حَتَّى لَا يَرَى فِي أَيْدِي النَّاسِ شَيْئاً إِلَّا تَمَنَّى أَنْ يَكُونَ لَهُ بِالْجَلِّ وَ الْحَرَامِ وَ لَا يَقْنَعُ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ! : شح از بخل شدیدتر است؛ بخیل کسی است که در مورد آنچه دارد بخل می ورزد، ولی شحیح نسبت به آنچه در دست مردم است بخل می ورزد و هم آنچه خود در اختیار دارد، تا آنجا که هر چه را در دست مردم ببیند آرزو می کند آن را به چنگ آورد، خواه از راه حلال باشد یا حرام و هرگز به آنچه خداوند به او روزی داده، قانع نیست». (اصول کافی، ج ۴، ص ۴۴، باب البخل والشح)



«لواط» فرو رفتند. [به هر حال آنها، هم بار گناه خویش را بر دوش می کشیدند و هم بار گناه کسانی را که در آینده از عمل آنها پیروی می کنند؛ چرا که بنیانگذار این سنت شوم و پلید بودند، و می دانیم هر کس سنتی بر جای نهد، در اعمال کسانی که به آن عمل کنند، سهیم است.]

کار این عده همچنان در حال تزايد و گسترش بود، به گونه ای که به شهرهای اطراف می رفتند و از دیگران می خواستند که به این عمل پلشت دست یازند و در برابر آن مبلغ و بهایی را پرداخت می کردند.

آنگاه امام علیه السلام فرمودند: چه دردی در دناک تر از تنگ نظری و بدفرجام تر و زشت تر از آن در پیشگاه خداوند می تواند باشد!

سپس ابوبصیر می گوید: محضر مبارک امام علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم آیا همه قوم لوط به این عمل زشت و آلوده مبتلا بودند؟

فرمودند: آری، مگر یک خانواده که در جمع آنها خداپرست و دیندار بودند، آیا نشنیدی که خدای سبحان در قرآن می فرماید: ﴿فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾: «ما مؤمنانی را که در آن شهرها زندگی می کردند خارج کردیم، ولی جز یک خانواده با ایمان در تمام آنها نیافتیم».^۱

آنگاه امام علیه السلام در ادامه فرمودند: «لوط» سی سال در میان قوم خود زندگی می کرد، همواره آنان را به توحید و خداشناسی دعوت می کرد و از کفر الهی می ترسانید، اما آنها قومی لجوج و لاابالی بودند، به گونه ای که از نظر بهداشتی و نجس و پاکی بی تفاوت بوده، و پس از جنابت، غسل نمی کردند.^۲

۱. سوره ذاریات، آیه ۲۵-۳۶.

۲. در روایات اسلامی، اعمال زشت و ننگین دیگری به موازات انحراف جنسی از آنها نقل شده، از جمله در «سفینه البحار» می خوانیم:



حضرت لوط علیه السلام پسر خاله حضرت ابراهیم علیه السلام، و همسر ابراهیم «ساره» خواهر لوط بود، و هر دو از پیامبران و رسولان الهی بودند. لوط علیه السلام مردی با سخاوت، بزرگوار و میهمان نواز بود و وقتی میهمانی بر او وارد می شد، آنان را از قومش بر حذر می داشت.

امام علیه السلام فرمودند: وقتی قوم لوط چنین دیدند، به لوط علیه السلام گفتند: ما از حمایت تو دست خواهیم کشید و هشدار می دهیم که میهمانی را به منزل خود راه ندهی و از او پذیرایی نکنی، در غیر این صورت میهمان تو را رسوا خواهیم کرد و تو را خوار و ذلیل خواهیم ساخت، و از این رو هر میهمانی که به جناب لوط وارد می شد، حضرت از ترس اعمال ننگین قوم خود، ورود میهمان را پنهان می کرد که مبادا آزاری به میهمان برسانند؛ چه آن که حضرت لوط علیه السلام بسیار غریب و تنها بود و تعداد انگشت شماری از او حمایت می کردند، و روزگار سختی را می گذراند.

حضرت لوط و ابراهیم علیه السلام در انتظار عذاب الهی بر قومشان بودند، و این دو پیامبر الهی از محبوبیت خاصی در پیشگاه خدای سبحان برخوردار بودند و همین امر سبب گردید تا خداوند به خاطر ناراحت نشدن این دو پیامبر، عذاب قوم را به تأخیر اندازد.

قال أبو جعفر علیه السلام: فَلَمَّا أَشْتَدَّ أَسَفُ اللَّهِ عَلَى قَوْمِ لُوطٍ وَقَدَّرَ عَذَابَهُمْ، وَ قَضَى أَنْ يَعْوِضَ إِبْرَاهِيمَ مِنْ عَذَابِ قَوْمِ لُوطٍ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ فَيْسَلِي بِهِ مَصَابِهِ بِهَلَاكِ قَوْمِ لُوطٍ فَبِعَثَ اللَّهُ رَسُولًا إِلَى إِبْرَاهِيمَ يَبْشُرُونَهُ بِإِسْمَاعِيلَ، فَدَخَلُوا عَلَيْهِ لَيْلًا فَفَرَّغَ مِنْهُمْ وَ خَافَ أَنْ

→ «قِيلَ كَانَتْ مَجَالِسُهُمْ تَشْتَمِلُ عَلَى أَنْوَاعِ الْمَنَاقِبِ مِثْلَ الشُّثْمِ وَ السُّخْفِ وَ الصُّفْحِ وَ الْقِمَارِ وَ ضَرْبِ الْمِخْرَاقِ وَ حَذْفِ الْأَخْجَارِ عَلَى مَنْ مَرَّ بِهِمْ وَ ضَرْبِ الْمَعَازِفِ وَ الْمَزَامِيرِ وَ كَشْفِ الْعَوْرَاتِ: گفته شده: مجالس آنان مملو از انواع منکرات و اعمال زشت بود، فحش های رکیک و سخنان زننده با هم رد و بدل می کردند، با کف دست بر پشت یکدیگر می کوبیدند، قمار می کردند و بازی های بچه گانه داشتند، سنگ به عابران پرتاب می کردند، و انواع آلات موسیقی را به کار می بردند، و در حضور جمع بدن خود را برهنه و کشف عورت می نمودند». (سفينة البحار، ج ۲، ص ۵۱۷)



يكونوا سرّاقاً، فلما رآته الرسل فزعاً مذعوراً ﴿قالوا سلاماً قال سلام إنّا منكم وجلون
قالوا لا توجل إنّا نبشرك بغلام عليم﴾.

قال أبو جعفر عليه السلام: و الغلام العليم هو إسماعيل بن هاجر. فقال إبراهيم للرسل:
﴿أبشّروني على أن مسّني الكبر فبم تبشّرون قالوا بشّرناك بالحقّ فلا تكن من
القانطين﴾. فقال إبراهيم: فما خطبكم بعد البشارة؟ قالوا: إنّا أرسلنا إلى قوم مجرمين،
قوم لوط إنهم كانوا قوماً فاسقين لننذرهم عذاب ربّ العالمين.

قال أبو جعفر عليه السلام: فقال إبراهيم للرسل: إنّ فيها لوطاً. قالوا: نحن أعلم بمن فيها،
لننجّيّه و أهله أجمعين إلّا امرأته قدّرنا إنّها لمن الغابرين. قال: فلما جاء آل لوط
المرسلون، قال: إنكم قوم منكرون. قالوا: بل جئناك بما كانوا فيه قومك من عذاب الله
يمترونها و أتيناك بالحقّ لتنذر قومك العذاب و إنّنا لصادقون فأسر بأهلك يا لوط إذا
مضى لك من يومك هذا سبعة أيّام و لياليها بقطع من الليل و لا يلتفت منكم أحد إلّا
امرأتك أنّه مصيبها ما أصابهم و امضوا من تلك الليلة حيث تؤمرون.

قال أبو جعفر عليه السلام: ففوضوا ذلك الأمر إلى لوط أن دابر هؤلاء مقطوع مصبحين. قال
أبو جعفر عليه السلام: فلما كان يوم الثامن مع طلوع الفجر قدم الله تعالى رسلاً إلى إبراهيم
يبشّرونه بإسحاق و يعزّونه بهلاك قوم لوط، و ذلك قوله: ﴿و لقد جاءت رسلنا
إبراهيم بالبشرى قالوا سلاماً قال سلام فما لبث أن جاء بعجل حنيذ﴾ يعني ذكياً مشويّاً
نضجاً ﴿فلما رأى﴾ إبراهيم ﴿أيديهم لا تصل إليه نكرهم و أوجس منهم خيفة قالوا لا
تخف إنّنا أرسلنا إلى قوم لوط و امرأته قائمة فبشرناها بإسحاق و من وراء إسحاق
يعقوب﴾ فضحكت، يعني فتعجّبت من قولهم ﴿قالت يا ويلتى أألد و أنا عجوز و هذا
بعلي شيخاً إنّ هذا لشيء عجيب قالوا أتعجبين من أمر الله رحمت الله و بركاته عليهم
أهل البيت إنّهم حميد مجيد﴾.

قال أبو جعفر عليه السلام: فلما جاءت إبراهيم البشارة بإسحاق و ذهب عنه الرّوع أقبل يناجي
ربّه في قوم لوط يسأله كشف البلاء عنهم، فقال الله تعالى: ﴿يا إبراهيم أعرض عن هذا



إِنَّهٗ جَاءَ أَمْرَ رَبِّكَ وَ إِنَّهُمْ آتِيهِمْ ﴿ عَذَابِي بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ مِنْ يَوْمٍ مُحْتَمٍ غَيْرَ مُرْدُوْدٍ.

امام باقر علیه السلام در ادامه فرمودند: وقتی بر اثر انجام کارهای زشت، غضب خدای سبحان بر قوم لوط شدت یافت و بر آنها عذاب مقدر فرمود، حضرت ابراهیم علیه السلام پس از باخبر شدن از وقوع عذاب نسبت به قوم لوط، متأثر و ناراحت شد، خداوند بزرگ به منظور تسلی خاطر آن حضرت، فرشتگانی را نزد وی فرستاد تا به ابراهیم علیه السلام مژده دهند که خداوند به زودی فرزندی دانا [= به نام اسماعیل] به وی ارزانی خواهد داشت.

فرشتگان شب هنگام بر حضرت ابراهیم علیه السلام وارد شدند، وی نخست از آنان ترسید و پنداشت که دزدان به خانه اش آمده اند، وقتی فرشتگان وحشت آن حضرت را دیدند، گفتند: ﴿فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ﴾ : «هنگامی که بر او وارد شدند و سلام کردند: ابراهیم گفت: ما از شما بیمناکیم! گفتند: نترس، ما تو را به پسری دانا بشارت می دهیم».

امام علیه السلام فرمودند: مقصود از «غلام علیم» حضرت اسماعیل علیه السلام می باشد. آنگاه ابراهیم علیه السلام به فرشتگان گفت: ﴿أَبَشِّرْ تُمُونِي عَلَى أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمِ تَبَشِّرُونَ. قَالُوا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ﴾ : «آیا به من چنین بشارت می دهید با این که پیر شده ام؟ به چه چیز بشارت می دهید؟ گفتند: تو را به حق بشارت دادیم: از مایوسان مباش».^۲

آنگاه حضرت ابراهیم علیه السلام گفت: ای فرستادگان خدا! بعد از بشارت، مأموریت شما چیست؟

گفتند: ما به سوی یک قوم گنهکار فرستاده شده ایم، این قوم مجرم کسی جز قوم

۱. سوره حجر، آیه ۵۲-۵۳.

۲. سوره حجر، آیه ۵۴-۵۵.



لوط عليه السلام نیست، ما مأموریم این آلودگان بی آرم را در هم بگوییم.

ابراهیم عليه السلام به فرشتگان گفت: در میان این قوم، لوط عليه السلام می باشد!

فرشتگان گفتند: ما به کسی که در میان آنها هست، کاملاً آگاهیم، ما همگی خاندان لوط را نجات خواهیم داد، به جز همسرش که مقدر داشتیم از بازماندگان در شهر، و هلاک شوندگان باشد.

آنگاه امام باقر عليه السلام در ادامه فرمودند: هنگامی که فرستادگان خداوند نزد خاندان لوط آمدند، لوط به آنها گفت: شما افرادی ناشناخته اید. فرشتگان گفتند: ما چیزی را برای تو آورده ایم که آنها در آن تردید داشتند، یعنی مأمور مجازات دردناکی هستیم که تو بارها به آنها گوشزد کرده ای، ولی هرگز آن را جدی تلقی نکردند.

ما مأموریم به تو بگوییم: پس از هفت شبانه روز دیگر، تو و خاندانت - جز همسرت - شبانه از این سرزمین بیرون روید و هیچ یک از شما نباید به پشت سرش نگاه کند و به همان نقطه ای که دستور به شما داده شده است بروید.

فرشتگان این دستور را به لوط اعلام کردند که قوم به هنگام طلوع صبح همگی ریشه کن خواهند شد، به گونه ای که حتی یک نفر از آنها باقی نخواهد ماند. بامداد روز هشتم خداوند فرشتگانی را سوی حضرت ابراهیم عليه السلام فرستاد تا او را به داشتن فرزندی به نام اسحاق بشارت دهند، در ضمن او را به خاطر هلاکت قوم لوط تسلی بخشند؛ قرآن کریم در این باره می فرماید: ﴿وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ. فَلَمَّا رَأَى أَنِّي إِلَهُهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ وَ امْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَتَبَسَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ. قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَ هَذَا بَعْلي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ. قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ﴾ : «فرستاده های ما نزد ابراهیم عليه السلام آمدند در حالی که حامل بشارتی بودند، وقتی که رسولان بر او وارد شدند، سلام کردند، او هم در پاسخ به آنها سلام



گفت و چیزی نگذشت که گوساله بریانی برای آنها آورد.^۱ اما هنگامی که حضرت ابراهیم علیه السلام دید آنها دست به غذا نمی‌زنند و از آن نمی‌خورند، کار آنها را زشت شمرد؛ و در دل احساس ترس نمود. به او گفتند: نترس! ما به سوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم! و همسرش ایستاده بود، تبسم کرد، پس او را به اسحاق، و بعد از او به یعقوب بشارت دادیم. (آن زن (ساره) خندید، یعنی از کلام فرستادگان تعجب کرد و گفت: ای وای بر من! آیا من فرزندی می‌آورم در حالی که پیرزنم، و شوهرم نیز پیر است، این مسأله بسیار عجیبی است؟)»

[به هر حال فرستادگان فوراً او را از این تعجب درآوردند، و سوابق نعمت‌های فوق‌العاده الهی را بر این خانواده و نجات معجزه‌آسایشان را از چنگال حوادث یادآور شدند و] به او گفتند: آیا از فرمان خداوند تعجب می‌کنی؟ در حالی که رحمت خدا و برکاتش بر شما اهل بیت بوده و هست، او خدایی ستوده^۲ و بزرگوار است.^۳ آنگاه امام باقر علیه السلام فرمودند: وقتی فرستادگان به داشتن فرزندی برومند برای

از تحت کبریا و عظمی

۱. واژه «حنید» به معنای بریان است. بعضی احتمال داده‌اند «حنید» هر نوع بریان را نمی‌گیرد، بلکه تنها به گوشتی گفته می‌شود که روی سنگ‌ها می‌گذارند، و در کنار آتش قرار می‌دهند، و بی آن که آتش به آن اصابت کند، آرام آرام بریان و پخته می‌شود.

ممکن است بعضی خرده‌گیران بگویند: برای چند مهمان یک گوساله بریان زیاد است! ولی با توجه به این که: اولاً در تعداد این میهمان‌ها که قرآن عددشان را صریحاً بیان نکرده گفتگو است و بعضی یازده نفر نوشته‌اند، و از این بیشتر هم احتمال دارد.

و ثانیاً ابراهیم هم پیروان و دوستانی داشت و هم کارکنان و آشنایانی، و این معمول است که گاه به هنگام فرارسیدن میهمان غذایی درست می‌کنند چند برابر نیاز میهمان و همه از آن استفاده می‌کنند. (تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۲۰۵)

۲. ذکر این دو صفت پروردگار، دلیلی است برای جمله قبل؛ زیرا «حمید» به معنای کسی است که اعمال او ستوده است، این نام خدا اشاره‌ای به نعمت‌های فراوانی است که او بر بندگانش دارد، که در مقابل آن حمدش را بجا می‌آورند، و «مجید» به کسی گفته می‌شود که حتی قبل از استحقاق، نعمت می‌بخشد، آیا از خداوندی که دارای این صفات است، عجیب می‌آید که چنین نعمتی (یعنی فرزندهای برومند) به خاندان پیامبرش ارزانی دارد؟! (تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۲۱۱)

۳. سوره حجر، آیات ۶۹-۷۳.



ابراهيم بشارت دادند، و وحشت و ترس ابراهيم فرو نشست به مناجات پروردگار پرداخت و از پیشگاه خداوند قادر تقاضا کرد تا عذاب را از قوم لوط بردارد. قرآن در این باره می فرماید: ﴿يَا اِبْرَاهِيْمُ اَعْرِضْ عَنْ هَذَا اِنَّهُ قَدْ جَاءَ اَمْرُ رَبِّكَ وَ اِنَّهُمْ اَتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُوْدٍ﴾ : «رسولان به ابراهيم عليه السلام گفتند: ای ابراهيم! از این پیشنهاد صرف نظر کن و شفاعت را کنار بگذار که جای آن نیست؛ چرا که فرمان حتمی پروردگار فرا رسیده، و عذاب خداوند بدون گفتگو به سراغ آنها خواهد آمد».



۵- و بهذا الإسناد، عن الحسن بن محبوب، عن مالك بن عطية، عن أبي حمزة الثمالي، عن أبي جعفر عليه السلام أن رسول الله صلى الله عليه وآله سأل جبرئيل كيف كان مهلك قوم لوط؟ فقال: إن قوم لوط كانوا أهل قرية لا يتنظفون من الغائط، و لا يتطهرون من الجنابة، بخلاء أشحاء على الطعام، و إن لوطاً لبث فيهم ثلاثين سنة، و إنما كان نازلاً عليهم و لم يكن منهم، و لا عشيرة له فيهم و لا قوم، و إنهم دعاهم إلى الله تعالى و إلى الإيمان به و أتباعه، و نهاهم عن الفواحش و حثهم على طاعة الله فلم يجيبوه و لم يطيعوه.

و إن الله تعالى لما أراد عذابهم بعث إليهم رسلاً منذرين عذراً نذراً، فلما عتوا عن أمره بعث إليهم ملائكة ليخرجوا من كان في قريتهم من المؤمنين، فما وجدوا فيها غير بيت من المسلمين فأخرجهم منها، و قالوا للوط: أسر بأهلك من هذه القرية الليلة بقطع من الليل و لا يلتفت منكم أحد و أمضوا حيث تؤمرون، فلما انتصف الليل سار لوط بيناته و تولت امرأته مدبرة فانقطعت إلى قومها تسعى بلوط و تخبرهم أن لوطاً قد سار بيناته.

و إنني نوديت من تلقاء العرش لما طلع الفجر، يا جبرئيل! حق القول من الله بحتم عذاب قوم لوط، فأهبط إلى قرية قوم لوط، و ما حوت فأقلعها من تحت سبع أرضين،



ثم أعرج بها إلى السماء، فأوقفها حتى يأتيك أمر الجبار في قلبها، ودع منها آية بيّنة من منزل لوط عبّرة للسيارة، فهبطت على أهل القرية الظالمين، فضربت بجناحي الأيمن على ما حوى عليه شريقها وضربت بجناحي الأيسر على ما حوى عليه غريبها فاقتلعتها يا محمد من تحت سبع أرضين إلا منزل لوط آية للسيارة، ثم عرجت بها في خوافي جناحي حتى أوقفها حيث يسمع أهل السماء زقّاء ديوكها ونباح كلابها، فلما طلعت الشمس نوديت من تلقاء العرش يا جبرئيل! اقلب القرية على القوم، فقلبتها عليهم حتى صار أسفلها أعلاها وامطر الله عليهم حجارة من سجيل مسومة عند ربك وما هي يا محمد من الظالمين من أمّتك ببعيد.

قال: فقال له رسول الله ﷺ: يا جبرئيل! وأين كانت قريتهم من البلاد؟ فقال جبرئيل: كان موضع قريتهم في موضع بحيرة طبرية اليوم، وهي في نواحي الشام. قال: فقال له رسول الله ﷺ: أرايتك حين قلبتها عليهم في أي موضع من الأرضين وقعت القرية وأهلها؟ فقال: يا محمد! وقعت فيما بين بحر الشام إلى مصر، فصارت تلوأ في البحر.

حديث پنجم

٧٠٧

و باهمین اسناد، از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیّه، از ابو حمزه ثمالی، از امام باقر علیّه السلام نقل شده که آن بزرگوار فرمودند: رسول خدا ﷺ از جبرئیل علیّه السلام پرسید: هلاکت و نابودی قوم لوط به چه کیفیتی بود؟

جبرئیل عرض کرد: قوم لوط اهل سرزمینی بودند که به مسائل بهداشتی و پاکیزگی اصلاً توجه‌ای نداشتند، آنها کثیف و آلوده بوده و پس از جنابت، غسل نمی‌کردند. دیگر از صفات نکوهیده آنان این بود که نسبت به میهمان و پذیرایی از آنها سخت تنگ‌نظر و پست بودند.

حضرت لوط علیّه السلام سی سال در میان چنین افراد پست و آلوده به اعمال زشت و پلید، زندگی می‌کرد، این پیامبر بزرگ به ظاهر در میان آنها زندگی می‌کرد، ولی هرگز با



آنها نبود و از اعمال زشت و پلیدشان سخت ناراحت بود، از طرفی لوط عليه السلام اطرافیان و خویشاوندانی نیز نداشت، همواره این گروه آلوده و گناهکار را به خدا باوری و ایمان مداری و پیروی از دستورات خدای سبحان فرامی خواند و آنان را از انجام کارهای ناپسند و رفتار زشت باز می داشت و به آئین خداپرستی و درستکاری تشویق می کرد، اما آنها هیچگاه دعوتش را اجابت نکرده، بلکه همواره راه به باطل می پیمودند.

خداوند بزرگ وقتی اراده کرد این قوم گناهکار را کیفر دهد، نخست رسولانی را جهت اتمام حجت برای آنها فرستاد تا از کردار زشت خود دست بردارند، ولی آنها همچنان به طغیان و سرکشی خود ادامه می دادند و چون از دستور خدای سبحان سرپیچی کردند، فرشتگانی را به سوی آنان فرستاد، تا افراد مؤمن را از آن دیار و سرزمین بیرون آورند و فرشتگان پس از انجام این کار به حضرت لوط عليه السلام گفتند: شب هنگام تو و خاندانت از این سرزمین بیرون روید و هیچ یک از شما نباید به پشت سرش نگاه کند و به همان مکانی که دستور به شما داده شده بروید.

چون تاریکی شب همه جا را فرا گرفت، حضرت لوط عليه السلام دختران خود را از آن ناحیه خارج کرد، ولی همسرش بازگشت و به سوی خویشان خود رفت و به آنها گفت: اینک لوط دخترانش را از این ناحیه خارج کرده است.

سپس جبرئیل عليه السلام محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: وقتی صبح شد، به من ندا رسید: ای جبرئیل! عذاب قوم لوط حتمی شد، پس نزد این قوم فرود آی و شهرشان و اطراف آن را از زیر هفت زمین برکن و آن را به آسمان ببر، و به همان حالت نگه دار تا فرمان خداوند برسد و آن دیار را واژگون سازی، ولی خانه حضرت لوط را باقی گذار تا مایه عبرت عابران و همه اهل عالم باشد!

من برای انجام مأموریت به زمین فرود آمدم و خود را به دیار بیدادگران رساندم، بال راست خود را بر نواحی شرقی آن منطقه زدم، آنگاه بال چپم را بر اطراف غربی آن زدم و شهر را با اطرافش از بیخ و بن کندم و تنها خانه لوط را به منظور عبرت دیگران



بر جای گذاردم، سپس آن را بر پشت بال‌های خود نگه داشتم به گونه‌ای که اهل آسمان بانگ خروس‌ها و زوزه سگ‌های شهر را می‌شنیدند. در بامداد و هنگام برآمدن خورشید، نداء آمد: ای جبرئیل! شهر را بر اهلش واژگون ساز.

من نیز فرمان الهی را اجرا کردم، سرانجام، صیحه مرگبار هنگام طلوع آفتاب آنها را فراگرفت، سپس شهر آنها را زیر و رو کردم؛ بالای آن را پائین قرار دادم، آنگاه خدای سبحان بارانی از سنگ که نزد پروردگارت نشاندار بود، بر آنها فرو ریخت^۱، ای محمد! این گونه کیفر از بیدادگران و سرکشان امت تو نیز دور نخواهد بود.

رسول خدا ﷺ فرمود: ای جبرئیل! منطقه و سرزمین آنها از کدامین بلاد بود؟ جبرئیل علیه السلام عرض کرد: جای آن شهر در مکانی از «بحیره» که هم اینک «طبریه» نامیده می‌شود و در نواحی سرزمین شام است، قرار داشت.

رسول خدا ﷺ از جبرئیل علیه السلام پرسید: وقتی شهر را بر اهلش واژگون ساختی، در کدامین قسمت زمین فرو ریخت؟
جبرئیل علیه السلام عرض کرد: ای محمد! بین دریای شام به سمت مصر فرو ریخت و میان دریا غرق شد.^۲

۱. بعضی گفته‌اند: در این سنگ‌ها علاماتی بود که نشان می‌داد سنگ معمولی نیست، بلکه مخصوصاً برای عذاب الهی نازل شده است.

و به همین دلیل، برخی گفته‌اند: سنگ‌ها شباهتی با سنگ‌های زمینی نداشت، بلکه مشاهده وضع آنها نشان می‌داد، نوعی سنگ آسمانی است.

بعضی نیز گفته‌اند: این سنگ‌ها علائمی در علم پروردگار داشته که هر کدام از آنها، درست برای فرد معین و نقطه معین نشانه‌گیری شده بود.

اشاره به این که آن قدر مجازات‌های الهی روی حساب است که حتی معلوم است کدام شخص با کدام سنگ باید در هم کوبیده شود، بی حساب و بی ضابطه نیست. (تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۲۳۳)

۲. حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از مهاجرت از «عراق» و سرزمین «بابل» به سوی «شامات» آمد، می‌گویند: حضرت لوط علیه السلام نیز با او زندگی می‌کرد، اما بعد از مدتی (برای دعوت به توحید و مبارزه با



٦- أبي الله قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن أبان، عن أبي بصير و غيره، عن أحدهما قال: إن الملائكة لما جاءت في هلاك قوم لوط، قالوا: إنا مهلكوا أهل هذه القرية، قالت سارة عجبت من قلتهم و كثرة أهل القرية! فقالت: و من يطيق قوم لوط فبشروها بإسحاق و من وراء إسحاق يعقوب، فصكت وجهها و قالت عجوز عقيم. و هي يومئذ ابنة تسعين سنة و إبراهيم ابن عشرين و مائة سنة فجادل إبراهيم عنهم، و قال: إن فيها لوطاً. قال جبرئيل: نحن أعلم بمن فيها، فزاده إبراهيم، فقال جبرئيل: يا إبراهيم! أعرض عن هذا إنه جاء أمر ربك و إنهم آتيهم عذاب غير مردود.

قال: و إن جبرئيل لما أتى لوطاً في هلاك قومه فدخلوا عليه و جاءه قومه يهرعون إليه، قام فوضع يده على الباب ثم ناشدهم، فقال: اتقوا الله و لا تخزونني في ضيفي. قالوا: أولم ننهك عن العالمين، ثم عرض عليهم بناته نكاحاً، قالوا: ما لنا في بناتك من حق و إنك لتعلم ما نريد.

قال: فما منكم رجل رشيد؟ قال: فأبوا. فقال: لو أن لي بهم قوة أو آوي إلى ركن شديد! قال: و جبرئيل ينظر إليهم. فقال: لو يعلم أي قوة له! ثم دعاه فأتاه ففتحوا الباب و دخلوا فأشار إليهم جبرئيل بيده فرجعوا عمياناً يلتمسون الجدار بأيديهم يعاهدون الله لأن أصبحنا لا نستبقي أحداً من آل لوط. قال: لما قال جبرئيل: إنا رسل ربك. قال له

→ فساد) به شهر «سدوم» رفت.

«سدوم» نام یکی از شهرها و آبادی های قوم لوط است که در «شامات» - در کشور اردن - در نزدیکی «بحرال میت» واقع شده بود، سرزمین آباد و پردرخت و گیاهی بود، اما بعد از نزول عذاب الهی بر این قوم زشت کردار شهرهای آنها در هم کوبیده و زیر و رو شد، چنان که آنها را «مدائن مؤتفکات» - یعنی: شهرهای زیر و رو شده - می گویند.

بعضی معتقدند: ویرانه های این شهرها در زیر آب فرو رفته که در گوشه ای از دریاچه «بحرال میت» ستون ها و آثار دیگری که دلالت بر خرابه های این شهر دارد، دیده شده است. (تفسیر نمونه، ج ۲۲،

لوط: یا جبرئیل! عجل. قال: نعم. قال: یا جبرئیل! عجل. قال: إن موعدهم الصبح أليس الصبح بقریب؟

ثم قال جبرئیل: یا لوط! أخرج منها أنت و ولدک حتی تبلغ موضع کذا و کذا، قال: یا جبرئیل! إن حمري ضعاف. قال: ارتحل فأخرج منها فارتحل حتی إذا کان السحر نزل إلیها جبرئیل فأدخل جناحه تحتها حتی إذا استعلت قلبها علیهم و رمی جدران المدینة بحجارة من سجيل، و سمعت امرأة لوط الهدة فهلکت منها.

حدیث ششم

۷۰۸

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابان، از ابوبصیر و غیر او از امام باقر یا امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: هنگامی که فرشتگان به منظور هلاکت و نابودی قوم لوط آمدند، گفتند: ما اهل این سرزمین را هلاک خواهیم کرد. *بزرگوارترین حدیث در مورد قوم لوط*
ساره همسر حضرت ابراهیم علیه السلام گفت: من از تعداد اندک آنها و جمعیت فراوان ساکنان شهر به شگفت آمده، گفتم: چه کسی توان مقابله با قوم لوط را دارد؟! فرشتگان، ساره را به اسحاق و بعد از وی به یعقوب بشارت دادند، [در این لحظه ساره جلو آمد در حالی که (از خوشحالی) فریاد می کشید] به صورت خود زد و گفت: آیا پسری خواهم آورد در حالی که پیرزنی نازا هستم؟! در آن وقت، ساره همسر ابراهیم علیه السلام نود سال و خود ابراهیم علیه السلام حدود و صد و بیست سال داشت.

ابراهیم علیه السلام با فرشتگان به مجادله^۱ پرداخت و فرمود: چگونه این قوم را نابود

۱. ممکن است این سؤال پیش آید که: چرا ابراهیم درباره یک قوم آلوده گنهکار به گفتگو برخاسته و با رسولان پروردگار که مأموریت آنها به فرمان خدا است، به مجادله پرداخته، در حالی که این کار از



می‌کنید و حال آن که در بین آنها لوط است! سرنوشت او چه خواهد شد؟! آنها در پاسخ ابراهیم علیه السلام گفتند: نگران مباش ما به کسانی که در این سرزمین هستند آگاه‌تریم. ابراهیم علیه السلام در مورد برطرف شدن عذاب از قوم لوط، اصرار ورزید، فرستادگان الهی گفتند: ای ابراهیم! از این درخواست صرف نظر کن که فرمان پروردگارت فرارسیده؛ و به طور قطع عذاب الهی به سراغ آنها می‌آید؛ و برگشت ندارد.

هنگامی که فرستادگان الهی برای هلاکت قوم نزد لوط علیه السلام آمدند، مردم شهر از ورود میهمانان تازه وارد لوط آگاه شدند به قصد انجام عمل ننگین و زشت خود به سوی خانه او حرکت کردند. [آنها در وادی گمراهی بودند و به عمل کثیف خود فکر می‌کردند، طعمه لذیذی به چنگ آورده‌اند، جوانانی زیبا و خوش‌رو، آن‌هم در خانه لوط! به هر حال وقتی «لوط» سر و صدای آنها را شنید در وحشت عجیبی فرو رفت و نسبت به میهمانان خود بیمناک شد؛ زیرا هنوز نمی‌دانست این میهمانان مأمور عذابند، لذا] در مقابل آنها ایستاد و دست بر درب منزل نهاد و به آنها سوگند داد و گفت: از خدا بترسید و مرا در برابر میهمانانم شرمنده نسازید. [ولی آنها چنان جسور بودند که نه تنها احساس شرمندگی نمی‌کردند، بلکه از لوط پیامبر علیه السلام چیزی هم طلبکار شده بودند، زبان به اعتراض گشوده،] گفتند: مگر ما به تو نگفتیم که میهمانی نپذیری و به خانه خود راه ندهی؟!]

[به هر حال لوط که این جسارت و وقاحت را دید از طریق دیگری وارد شد و به آنها گفت: چرا شما راه انحرافی می‌پوئید، اگر منظورتان اشباع غریزه جنسی است

→ شأن یک پیامبر، آن‌هم پیامبری به عظمت ابراهیم علیه السلام دور است؟

در پاسخ باید گفت: این مجادله مجادله ممدوحی بوده و این به خاطر آن است که برای ابراهیم علیه السلام روشن نبود فرمان عذاب به طور قطع از ناحیه خداوند صادر شده، بلکه این احتمال را می‌داد هنوز روزنه امیدی برای نجات این قوم باقی است، و احتمال بیدار شدن درباره آنها می‌رود. و به همین دلیل، هنوز جایی برای شفاعت وجود دارد، لذا خواستار تأخیر این مجازات و کیفر بود. (تفسیر نمونه،



چرا از طریق مشروع و ازدواج صحیح وارد نمی شوید، [اینها دختران من هستند آماده ام آنها را به ازدواجتان درآورم.

آنها گفتند: ما رغبتی به آن دختران نداریم، تو به خوبی می دانی که مقصودمان چیست. لوط علیه السلام فرمود: [ای وای] آیا در میان شما یک انسان رشید و شایسته وجود ندارد [که شما را از این اعمال ننگین و بی شرمانه باز دارد؟!]. سپس لوط علیه السلام فرمود: ای کاش در برابر شما قدرتی در خود داشتم [تا از همه میهمانان دفاع کنم و شما خیره سران را در هم بکوبم] یا تکیه گاه محکمی از قوم و عشیره، پیروان و هم پیمان های قوی و نیرومند در اختیار من بود تا با کمک آنها بر شما گروه منحرف چیره شوم!^۱

آنگاه امام علیه السلام در ادامه حدیث فرمودند: جبرئیل علیه السلام به این قوم خیره سر می نگریست و پس از سخن حضرت لوط علیه السلام گفت: کاش می دانست که چه نیرو و قدرتی دارد، سپس جبرئیل، حضرت لوط را فرا خواند، حضرت نزد وی رفت، در همین لحظه قوم لوط درب را گشودند و وارد منزل شدند، جبرئیل با دست خود اشاره ای به آنها کرد، همه نابینا شدند، وقتی خواستند از منزل خارج شوند با دست دیوار را لمس می کردند تا درب منزل را پیدا کنند و از آن بیرون روند.

۱. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: منظور از «قوه» همان «قائم» است و «رکن شدید» ۳۱۳ نفر یارانش!

این روایت ممکن است عجیب به نظر برسد که چگونه می توان باور کرد «لوط» در عصر خویش آرزوی ظهور چنین شخصی، با چنین یارانی را کرده باشد. ولی آشنائی با روایاتی که در تفسیر آیات قرآن وارد شده این درس را به ما داده که غالباً یک قانون کلی را در چهره یک مصداق روشنش بیان می کند، در واقع «لوط» آرزو می کرد: ای کاش مردانی مصمم با قدرت روحی و جسمی کافی برای تشکیل یک حکومت الهی، همانند مردانی که حکومت جهانی عصر قیام مهدی علیه السلام را تشکیل می دهند در اختیار داشت، تا قیام کند و با تکیه بر قدرت، با فساد و انحراف مبارزه نماید. (تفسیر نمونه، ج ۹،



فرشتگان به خدا سوگند یاد می کنند که اگر صبح بدمد، یک نفر از قوم لوط را باقی نخواهیم گذارد.

آنگاه امام علیه السلام فرمودند: وقتی جبرئیل [به همراه فرستادگان] به لوط گفت: ما فرستادگان پروردگارت هستیم. لوط به جبرئیل علیه السلام گفت: در عذاب این قوم شتاب کن. جبرئیل گفت: آری چنین خواهیم کرد. دیگر بار لوط گفت: ای جبرئیل! در عذاب این قوم تعجیل کن. جبرئیل گفت: موعد آنها صبح است؛ آیا صبح نزدیک نیست؟! [و با نخستین شعاع صبحگاهی زندگی این قوم غروب خواهد کرد].

آنگاه جبرئیل گفت: ای لوط! در دل شب خود به همراه فرزندان از این سرزمین خارج شوید تا به فلان مکان برسید. لوط گفت: حیوان های سواری ما ضعیف و ناتوان هستند و به سرعت نمی توانند ما را از این دیار خارج سازند و به محدوده مورد نظر برسانند. جبرئیل گفت: از فرصت باقی مانده استفاده کنید و به شتاب از منطقه عذاب خارج شوید. به هر حال زمان موعود فرا رسید و جبرئیل به دیار قوم لوط فرود آمد، بال خود را زیر قریه برد و آن را از بیخ و بن برکند، سپس شهر را بر اهلش وازگون ساخت، و دیوارهای شهر را با سنگ هایی از گل سخت شده^۱ بر سر آنها فرود آورد، همسر لوط صدای وحشتناکی شنید و در پی آن به هلاکت رسید.



۷- أبي بنیّ قال: حدّثنا محمّد بن یحیی العطّار، عن محمّد بن أحمد، عن موسی بن جعفر السعدآبادی، عن علی بن معبد، عن عبیدالله الدهقان، عن درست، عن عطیّة أخي أبي المغراء، قال: ذكرت لأبي عبد الله علیه السلام المنکوح من الرجال؟ قال: ليس یبلی الله تعالی بهذا البلاء أحداً و له فيه حاجة إنّ فی أدبارهم أرحاماً منکوسة، و حیاء أدبارهم کحیاء

۱. واژه «سجّیل» که در متن حدیث آمده، در اصل یک کلمه فارسی است که از «سنگ» و «گل» گرفته شده است. بنابراین چیزی است که نه کاملاً مانند سنگ سخت، و نه همچون گل سست است، بلکه برزخی میان آن دو می باشد. (تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۲۳۰)



المرأة، و قد شرک فیهم ابن لایلیس یقال له زوال، فمن شرک فیہ من الرجال کان منکوحاً، و من شرک فیہ من النساء کان عقیماً من المولود، و العامل بها من الرجل إذا بلغ أربعین سنة لم یتزرکه، و هم بقیة سدوم. أما أني لست أعني بقیة انهم ولده ولكن من طینتهم.

قلت: سدوم الذي قلبت علیهم؟

قال: هي أربعة مدائن: سدوم، و صدیم، ولدنا، و عمیرا. قال: فأتاهم جبرئیل علیہ السلام و هن مقلوبات إلى تخوم الأرضین السابعة فوضع جناحه تحت السفلی منهن و رفعهن جميعاً حتى سمع أهل السماء الدنيا نباح کلابهم ثم قلبها.

حدیث هفتم

۷۰۹

پدرم علیه السلام از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از موسی بن جعفر سعدآبادی، از علی بن معبد، از عبیدالله دهقان، از درست، از عطیه برادر ابی مغراء نقل کرده، وی می گوید: در محضر امام صادق علیه السلام سخن از مردانی به میان آمد که عمل ننگین لواط با آنها انجام می شود.

حضرت فرمودند: خداوند بزرگ هرگز بنده ای را که به او نیاز دارد، به این بلا گرفتار نمی کند [مقصود از نیاز خداوند به بنده، آن است که شخص از اولیای خدا و دینمدار و مؤمن واقعی باشد].

در پشت این مردان رحم هایی است واژگون، و عورت پشت آنها همانند عورت زنان می باشد و یکی از فرزندان ابلیس که «زوال» نامیده می شود در نطفه آنها مشارکت داشته، و هر مردی که «زوال» در ایجاد نطفه اش شرکت نموده باشد، عقیم می گردد، و کسی که مبتلا به این عمل پلشت باشد، وقتی به سن چهل سالگی برسد، نمی تواند این فعل شنیع و عمل ننگین را رها و ترک نماید.

اصولاً کسانی که به چنین کاری تن در می دهند، بازماندگان سدوم (قوم لوط)



هستند. سپس امام علیه السلام در ادامه فرمودند: من نمی گویم از فرزندان آنها هستند، ولی از طینت آنها می باشند.

راوی می گوید: محضر امام علیه السلام عرض کردم: آیا «سدوم» همان شهری است که بر اهلش واژگون شد و اهالی آن به غضب و عذاب الهی گرفتار شدند؟

فرمودند: آری، چهار شهر بود که عبارتند از: «سدوم»، «صدیم»، «لدنا» و «عمیرا». هنگامی که جبرئیل علیه السلام به منظور هلاکت آنها مأمور گشت به زمین فرود آمد و بال خود را زیر این چهار شهر برد و آن را به سوی آسمان بلند کرد، به گونه ای که اهل آسمان صدای زوزه سگ های آنها را می شنیدند، سپس شهرها را با اهالی آن واژگون ساخت.

[تحریم همجنس گرایی]

همجنس گرایی، چه در مردان باشد و چه در زنان، در اسلام از گناهان بسیار بزرگ است. حدّ همجنس گرایی در مردان، خواه فاعل باشد یا مفعول، اعدام است و برای این اعدام، طرق مختلفی در فقه بیان شده است.

۱. به لحاظ آسیب های شکننده و خسارت های جبران ناپذیری که این عمل شنیع به پیکر خانواده و جامعه وارد می سازد، حقوق جزای اسلامی، کیفرهای سخت و قاطعی را برای آن قانون گذاری کرده است که همگی به اعدام منتهی می گردد. حرمت این عمل از ضروریات شریعت اسلام است و در مذمت آن قرآن و روایات اسلامی لحن بسیار شدید دارند.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «لَوْ كَانَ يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يُرْجَمَ مَرَّتَيْنِ لُرْجِمَ اللُّوطِي: اگر سزاوار بود کسی دو بار سنگسار شود، لواط کار چنین سنگسار می شد». (جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۳۷۵) و چگونگی کشتن او به یکی از طرق پنجگانه است:

۱- آن که او را با شمشیر از پای درآورند.

۲- سوزاندن در آتش.

۳- افکندن دیواری بر او.

۴- سنگسار کردن.

۵- پرت کردن او از بلندی. (ترجمه و توضیح لمعه، اثر مترجم، ج ۳، ص ۳۲۳)



البته اثبات این گناه باید از طرق معتبر و قاطعی که در فقه اسلامی و روایات وارده از پیشوایان ذکر شده صورت گیرد، و حتی سه مرتبه اقرار هم به تنهایی کافی نیست، و حداقل باید چهار بار اقرار به این عمل کند.

اما حدّ همجنس‌گرایی در زنان پس از چهار بار اقرار، یا ثبوت آن به وسیله چهار شاهد عادل (با شرائطی که در فقه بیان شده) صد تازیانه است. البته برخی از فقها گفته‌اند: اگر زن شوهرداری این عمل را انجام دهد، حدّ او اعدام است.

روایاتی که در مذمت همجنس‌گرایی از پیشوایان اسلام نقل شده آن قدر تکان‌دهنده است که با مطالعه آن هر کس احساس می‌کند: زشتی این گناه به اندازه‌ای است که کمتر گناهی در پایه آن قرار دارد.

در روایتی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «لَمَّا عَمَلَ قَوْمٌ لُوطٍ مَا عَمِلُوا بَكَتِ الْأَرْضُ إِلَى رَبِّهَا حَتَّى بَلَغَتْ دُمُوعُهَا إِلَى السَّمَاءِ، وَ بَكَتِ السَّمَاءُ حَتَّى بَلَغَتْ دُمُوعُهَا الْعَرْشَ. فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى السَّمَاءِ أَنْ أَخْصِبِيهِمْ وَأَوْحَى إِلَى الْأَرْضِ أَنْ اخْصِفِي بِهِمْ: هنگامی که قوم لوط آن اعمال زشت و ننگین را انجام دادند زمین آن چنان ناله و گریه سر داد که اشک‌هایش به آسمان رسید، و آسمان آن چنان گریه کرد که اشک‌هایش به عرش رسید. در این هنگام خداوند به آسمان وحی فرستاد که آنها را سنگ باران کن! و به زمین وحی فرستاد که آنها را در کام خود فرو برا (بدیهی است گریه و اشک جنبه تشبیه و کنایه دارد)»^۱.

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«مَنْ جَامَعَ غُلَامًا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جُنْبًا لَا يُنْقِيهِ مَاءُ الدُّنْيَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَائَتْ مَصِيرًا... ثُمَّ قَالَ إِنَّ الذَّكَرَ يَزَكِبُ الذَّكَرَ فَيَهْتَرُ الْعَرْشُ لِذَلِكَ: هر کس با نوجوانی آمیزش جنسی کند، روز رستاخیز ناپاک وارد محشر می‌شود، آن



چنان که تمام آب های جهان او را تطهیر و پاک نخواهند کرد، و خداوند به او غضب می کند و از رحمت خویش دور می دارد، و دوزخ را برای او آماده ساخته است و چه بد جایگاهی است...

سپس فرمود: هر گاه جنس مذکر با مذکر آمیزش کند، عرش خداوند به لرزه در می آید.^۱

«فلسفه تحریم همجنس گرایی»

در روایتی از امام صادق (ع) می خوانیم: کسی از آن بزرگوار سؤال کرد: «لِمَ حَرَّمَ اللَّهُ اللَّوَاطِ: چرا خداوند لواط را حرام کرده است؟»

فرمود: «مَنْ أَجْلٍ أَنَّهُ كَانَ إِثْبَانُ الْغُلَامِ حَلَالًا لَا شَتْنَى الرَّجَالُ عَنِ النِّسَاءِ وَ كَانَ فِيهِ قَطْعُ النَّسْلِ وَ تَغْطِيلُ الْفُرُوجِ وَ كَانَ فِي إِجَازَةِ ذَلِكَ فَسَادُ كَثِيرٍ: اگر آمیزش با پسران حلال بود، مردان از زن هایی نیاز (و نیست به آنان بی میل) می شدند، و این باعث قطع نسل انسان می شد، و موجب از بین رفتن آمیزش طبیعی جنس موافق و مخالف می گشت، و این کار مفاسد زیاد اخلاقی و اجتماعی به بار می آورد».^۲

ذکر این نکته نیز قابل توجه است که اسلام یکی از مجازات هایی که برای چنین افرادی قائل شده آن است که: ازدواج خواهر و مادر و دختر شخص مفعول بر فاعل حرام است، یعنی اگر چنین کاری قبل از ازدواج صورت گرفته شد، این زنان بر او حرام ابدی می شوند.^۳

۱. کافی، ج ۵، ص ۵۴۴، حدیث ۲.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۵۲.

۳. تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۲۳۳.



باب ٣٦١

العلّة التي من أجلها أمر الله تبارك و تعالى عباده
إذا تداينوا و تعاملوا أن يكتبوا بينهم كتاباً

١- حدثنا محمد بن موسى المتوكل رحمته الله قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن مالك بن عطية، عن أبي حمزة الثمالي، عن أبي جعفر رحمته الله قال: إن الله تعالى عرض على آدم أسماء الأنبياء و أعمارهم. قال: فمرّ آدم باسم داود النبي، فإذا عمره في العالم أربعون سنة. فقال آدم رحمته الله: يا ربّ ما أقلّ عمر داود، و ما أكثر عمري! يا ربّ! إن أنا زدت داود من عمري ثلاثين سنة أثبت ذلك له؟ قال: يا آدم! نعم. قال: فإني قد زدته من عمري ثلاثين سنة، فأنفذ ذلك له و أثبتها له عندك، و اطرحها من عمري.

قال أبو جعفر رحمته الله: فأثبت الله تعالى لداود في عمره ثلاثين سنة، و كانت له عند الله مثبتة، فلذلك قول الله تعالى: ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أَمُّ الْكِتَابِ﴾. قال: فمحا الله ما كان عنده مثبتاً لآدم و أثبت لداود ما لم يكن عنده مثبتاً. قال: فمضى عمر آدم فهبط عليه ملك الموت لقبض روحه، فقال له آدم: يا ملك الموت! إنّه قد بقي من عمري ثلاثين سنة، فقال له ملك الموت: يا آدم! ألم تجعلها لابنك داود النبي و طرحتها من عمرك حين عرض عليك أسماء الأنبياء من ذريتك و عرضت عليك أعمارهم و أنت يومئذ بوادي الدخياء؟ قال: فقال آدم: ما أذكر هذا. قال: فقال له ملك الموت: يا آدم لا تجحد. ألم تسأل الله تعالى أن يثبتها لداود و يمحوها من عمرك فأثبتها لداود في الزبور و محاهها من عمرك في الذكر.

قال آدم: حتى أعلم ذلك. قال أبو جعفر: و كان آدم صادقاً و لم يذكر و لم يجحد، فمن ذلك اليوم أمر الله تبارك و تعالى العباد أن يكتبوا بينهم إذا تداينوا و تعاملوا إلى أجل مسمى لنسيان آدم و جحوده ما جعل على نفسه.

باب سیصد و چهل و یکم

سرّ این که خدای سبحان به بندگان دستور داد هنگام قرض دادن
و معامله کردن نوشته‌ای بین خود تنظیم نمایند

حدیث اول

۷۱۰

محمد بن موسی بن متوکل علیه السلام از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از مالک بن عطیه، از ابو حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمود: خداوند، نام‌ها و میزان عمر پیامبران را بر حضرت آدم علیه السلام عرضه داشت، جناب آدم وقتی به اسم حضرت داود علیه السلام و میزان عمرش که رسید، [تعجب کرد؛ زیرا عمر آن حضرت] در دنیا چهل سال ثبت شده بود.
آدم علیه السلام به پیشگاه خدای تعالی عرض کرد: چقدر عمر داود کوتاه و عمر من طولانی است! خدایا! آیا ممکن است من سی سال از عمر مرا به او عطا کنی؟!
خداوند فرمود: آری ای آدم! آدم عرض کرد: پس سی سال از عمرم کم کن و به عمر او بیافزا!

امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند سی سال به عمر حضرت داود علیه السلام افزود و آن را برای داود علیه السلام ثابت قرار داد و آیه شریفه ذیل به همین معنا اشاره دارد: «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبُتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» خداوند هر چه را بخواهد «محو» و هر چه را بخواهد «اثبات» می‌کند، و «أُمُّ الْكِتَابِ» نزد او است.^۱

۱. سوره رعد، آیه ۳۹. تحقق موجودات و حوادث مختلف جهان دو مرحله دارد: یکی مرحله «قطعیت» که هیچگونه دگرگونی در آن راه ندارد که در آیه فوق از آن اشاره به «أُمُّ الْكِتَابِ» شده است، و دیگری مرحله غیر قطعی یا «مشروط» است که در این مرحله دگرگونی در آن راه دارد، و از آن به مرحله «محو و اثبات» تعبیر می‌شود.



بنابراین خداوند آنچه را در نزدش برای آدم ثابت بود محو کرد، و آنچه را در نزدش برای داود ثابت نبود ثابت قرار داد. پس عمر آدم سپری شد و فرشته مرگ برای قبض روح آدم نزد او آمد، آدم به فرشته مرگ گفت: هنوز سی سال از عمر من باقی مانده است!

فرشته مرگ گفت: روزی که تو در وادی «دخیاء» بودی، و خداوند نام همه انبیاء و همچنین میزان عمر آنها را به تو عرضه کرد، مگر این سی سال را از عمر خود نکاستی و برای فرزندت داود نبی علیه السلام قرار ندادی؟

آدم گفت: این در خاطر من نیست. فرشته مرگ گفت: این را انکار نکن، آیا از خداوند درخواست نکردی که آن را برای داود ثابت کرده و از عمر تو محو سازد، خدای سبحان آن را در زبور داود اثبات و در ذکر از عمر تو محو نموده است.

آدم علیه السلام گفت: فعلاً به خاطر من نمی رسد! آنگاه امام علیه السلام فرمود: آدم علیه السلام راست می گفت؛ زیرا یادش نبود و انکار هم نمی کرد.

→ گاه نیز از این دو، تعبیر به «لوح محفوظ» و «لوح محو و اثبات» می شود، گویی در یکی از این دو لوح، آنچه نوشته شده به هیچ وجه دگرگونی در آن راه ندارد و کاملاً محفوظ است، و اما دیگری ممکن است چیزی در آن نوشته شود و سپس محو گردد، و به جای آن چیز دیگری نوشته شود.

اما حقیقت امر این است که گاه یک حادثه را با اسباب و علل ناقصه آن در نظر می گیریم، مثلاً سم کشنده ای را که مقتضای طبیعتش نابود کردن یک انسان است مورد توجه قرار می دهیم و می گوئیم: هر کس آن را بخورد می میرد، بی خبر از این که این سم یک «ضد سم» هم دارد که اگر پشت سر آن بخورند اثرش را خنثی می کند. در اینجا این حادثه «مرگ به خاطر خوردن سم» جنبه قطعی ندارد و به اصطلاح جای آن «لوح محو و اثبات» است که تغییر و دگرگونی در آن راه دارد.

ولی اگر حادثه را با علّت تامه اش «وجود مقتضی، و اجتماع همه شرائط و از میان رفتن همه موانع» در نظر بگیریم (مثلاً سم را با نخوردن ضد سم در نظر بگیریم)، در اینجا حادثه قطعی است و به اصطلاح جای آن در لوح «محفوظ و أم الكتاب» است که هیچ گونه دگرگونی در آن راه ندارد. و گرنه لوحی در گوشه ای از آسمان گذارده نشده است که چیزی روی آن بنویسند یا محو کنند و چیز دیگری در آن ثبت نمایند. (تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۲۴۱)



لذا از آن زمان به بعد خداوند به بندگان امر فرمود به هنگام قرض دادن و معامله کردن، سند و نوشته‌ای میان خود تنظیم کنند؛ زیرا آدم عليه السلام نسبت به انجام کاری که خود داوطلب شده بود، از خاطر برد و فراموش کرده بود.

باب ۳۴۲

علة المدّ و الجزر

۱- حدّثنا أبو الحسن محمد بن عمر بن علي بن عبد الله البصري، قال: حدّثنا أبو عبد الله محمد بن عبد الله بن أحمد بن خالد بن جبلة الواعظ، قال: حدّثنا أبو القاسم عبد الله بن أحمد بن عامر الطائي، قال: حدّثنا أبي، قال: حدّثنا علي بن موسى الرضا، عن أبيه، عن آبائه، عن علي بن أبي طالب عليه السلام أنّه سئل عن المدّ و الجزر ما هما؟ فقال: ملك موكل بالبحار، يقال له: رومان، فإذا وضع قدمه في البحر فاض، وإذا أخرجها غاض.

باب سیصد و چهل و دوم

سرّ پیدایش مدّ و جزر

حدیث اوّل

۷۱۱

أبو الحسن محمد بن عمر بن علي بن عبد الله بصری، از ابو عبد الله بن احمد بن خالد بن جبلة واعظ، از ابو القاسم عبد الله بن احمد بن عامر طایی، از پدرش، از امام رضا عليه السلام، از پدرش، از آباء بزرگوارش، از امیر مؤمنان عليه السلام نقل کرده که از آن حضرت درباره مدّ و جزر سؤال شد؟ امام عليه السلام فرمودند: فرشته‌ای به نام «رومان» مأمور دریاها است، هنگامی که قدم در دریا می‌نهد آب آن بالا می‌آید و مدّ ایجاد می‌شود، و وقتی پا از دریا بیرون می‌کشد، آب پائین می‌رود و جزر واقع می‌شود.



۲- حدَّثنا محمد بن علي ماجيلويه رحمه الله عن عمه محمد بن أبي القاسم، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن أبيه، عن خلف بن حماد الأسدي، عن أبي الحسن العبدی، عن سليمان بن مهزيار، عن عباية بن ربعي، عن عبدالله بن عباس أنه سئل عن المدّ و الجزر؟ فقال: إنَّ الله تعالى وكل ملكاً بقاموس البحر، فإذا وضع رجله فيه فاض، وإذا أخرجها غاض.

حدیث دوم

۷۱۲

محمد بن علی ماجیلویه رحمه الله از عمویش محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از پدرش، از خلف بن حماد اسدی، از ابی الحسن عبدی، از سلیمان بن مهزیار، از عباية بن ربعی نقل کرده که وی گفت: از عبدالله بن عباس در مورد پیدایش مدّ و جزر دریا پرسیده شد؟ وی گفت: خداوند فرشته‌ای را در وسط دریاها مأمور نموده، این فرشته هر گاه پا در دریا نهد، آب آن بالا می‌آید و مدّ ایجاد می‌شود، و چون پا از آن بیرون کشد، آب پائین می‌رود و جزر رخ می‌دهد.

باب ۳۴۳

علّة الزلزلة

۱- أبي رحمه الله قال: حدَّثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد، عن يعقوب بن يزيد، عن بعض أصحابه، عن محمد بن سنان، عن ذكره، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنَّ الله تعالى خلق الأرض فأمر الحوت فحملتها، فقالت: حملتها بقوتي، فبعث الله تعالى حوتاً قدر شبر، فدخلت في منخرها، فاضطربت أربعين صباحاً فإذا أراد الله تعالى أن يزلزل أرضاً نزلت تلك الحوتة الصغيرة فزلزلت الأرض فرقاً.



باب سیصد و چهل و سوم

سر به وقوع پیوستن زلزله

حدیث اول

۷۱۳

پدرم علیه السلام از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از یعقوب بن یزید، از برخی اصحابش، از محمد بن سنان، از کسی که نامش را برده، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: خداوند، زمین را پدید آورد، آنگاه به ماهی دستور داد آن را پشت خود گرفته و حمل نماید، ماهی گفت: با نیروی خود آن را حمل می‌کنم، سپس ماهی کوچکی - به اندازه یک وجب - را آفرید و آن ماهی وارد منفذ بینی ماهی بزرگ شد، ماهی تا چهل بامداد در اضطراب بود، و خداوند هر گاه اراده کند زمین را بلرزاند آن ماهی کوچک را روانه می‌کند و زمین به لرزه در می‌آید.

مرکز تحقیقات پژوهش‌های اسلامی

۲- و روي أن ذا القرنين لما انتهى إلى السدّ تجاوزه، فدخل في الظلمات، فإذا هو يملك قائم على جبل طوله خمسمائة ذراع، فقال له الملك: يا ذا القرنين! أما كان خلفك ملك يقال له: ذوالقرنين، فقال له ذوالقرنين: من أنت؟

قال: أنا ملك من ملائكة الرحمن موكل بهذا الجبل، فليس من جبل خلقه الله تعالى إلا و له عرق إلى هذا الجبل، فإذا أراد الله عزّ وجلّ أن يزلزل مدينة أوحى إليّ فزلزلتها. قال محمد بن أحمد: أخبرني بهذا الحديث عيسى بن محمد، عن علي بن مهزيار، عن عبدالله بن عمر، عن عباد بن حمّاد، عن أبي عبدالله عليه السلام.

حدیث دوم

۷۱۴

روایت شده، وقتی «ذوالقرنین» به سد رسید از آنجا گذشت و وارد سرزمین تاریکی شد، در آن مکان با فرشته‌ای دیدار کرد که بر بالای کوهی ایستاده بود، که طول



آن فرشته پانصد ذراع بود، فرشته به ذوالقرنین گفت: پشت سر تو پادشاهی است که به او «ذوالقرنین» گفته می‌شود. ذوالقرنین پرسید: تو کیستی؟

گفت: فرشته‌ای از فرشتگان الهی هستم و مأمور و موکل این کوه می‌باشم، خداوند هیچ کوهی را به وجود نیاورد مگر آن که رشته‌ای از آن به این کوه اتصال دارد، وقتی بخواهد شهری را بلرزاند به من وحی می‌کند و من آن را به لرزه در می‌آورم.

محمد بن احمد می‌گوید: عیسی بن محمد، از علی بن مهزیار، از عبدالله بن عمر، از عباد بن حماد، از حضرت صادق علیه السلام این حدیث را برای من نقل کرده است.



۳- حدَّثنا محمد بن الحسن علیه السلام قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار، بأسناده رفعه إلى أحدهما عليه السلام: إنَّ الله تبارك و تعالی أمر الحوت بجمل الأرض و كل بلدة من البلدان على فلس من فلسه، فإذا أراد الله تعالی أن یزلزل أرضاً أمر الحوت أن تحرک ذلك الفليس فتحركه، ولو رفع الفليس لانقلب الأرض بإذن الله عز وجل.



محمد بن حسن علیه السلام از محمد بن حسن صفار، به اسنادش حدیث را به صورت مرفوع از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمودند: خداوند به ماهی فرمان داد که زمین را بر پشت خود حمل کند و هر شهری از شهرها را روی پولکی از پولک‌های خود قرار داد، خداوند هر گاه اراده کند نقطه‌ای از زمین را به لرزه درآورد، به آن ماهی امر می‌کند پولکی را که نقطه مورد نظر روی آن قرار گرفته، حرکت دهد، و اگر پولک را بلند می‌کرد، آن قسمت از زمین به اذن خدا، واژگون می‌گشت.



۴- حدَّثنا أحمد بن محمد، عن أبيه، عن محمد بن أحمد، عن الهيثم النهدي، عن بعض أصحابنا بأسناده رفعه، قال: كان أمير المؤمنين - صلوات الله عليه - يقرأ: ﴿إِنَّ الله

حدیث چهارم

يُمْسِكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أُمْسِكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ﴿۱﴾ يقول: ﴿و يُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾.

احمد بن محمد، از پدرش، از محمد بن احمد، از هيثم نهدی، از برخی اصحاب حدیث را به صورت مرفوع از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده که آن حضرت هنگام وقوع زلزله دو آیه ذیل را قرائت می کردند:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أُمْسِكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾ : «خداوند آسمان ها و زمین را نگه می دارد تا از مسیر خود منحرف نشوند و زائل نگردند؛ و هر گاه منحرف گردند، کسی جز او نمی تواند آنها را نگه دارد، او بردبار و آمرزنده است».^۱

﴿...و يُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ : «و خداوند آسمان را در جای خود نگه می دارد تا جز به فرمان او بر زمین فرو نیفتد، خداوند نسبت به مردم رحیم و مهربان است».^۲

۱. سوره فاطر، آیه ۴۱. نه تنها آفرینش در آغاز با خدا است که نگهداری و تدبیر و حفظ آنها نیز به دست قدرت او می باشد. بلکه آنها هر لحظه آفرینش جدیدی دارند، و هر زمان خلقت نوینی، و فیض هستی لحظه به لحظه از آن مبدأ فیاض به آنها می رسد، که اگر لحظه ای رابطه آنها با آن مبدأ بزرگ قطع شود، راه فنا و نیستی را پیش می گیرند:

اگر سازی کند یک دم فرو ریزند قالیها!

چه آن که ممکنات همانند حدوث خود در بقاء نیز نیازمند به مبدأ هستند. (تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۳۰۵)

۲. سوره حج، آیه ۶۵.

۵- و بهذا الإسناد، عن محمد بن أحمد، عن يحيى بن محمد بن أيوب، عن علي بن مهزيار، عن ابن سنان، عن يحيى الحلبي، عن عمر بن أبان، عن جابر قال: حدثني تميم بن جذيم، قال: كنا مع علي عليه السلام حيث توجهنا إلى البصرة، قال: فبينما نحن نزول إذا اضطربت الأرض فضربها علي عليه السلام بيده ثم قال لها: ما لك؟ ثم أقبل علينا بوجهه، ثم قال لنا: أما أنها لو كانت الزلزلة التي ذكرها الله عز وجل في كتابه لأجابتنى ولكنها ليست بتلك.

حدیث پنجم

۷۱۷

و با همین اسناد، از محمد بن احمد، از يحيى بن محمد بن أيوب، از علي بن مهزيار، از ابن سنان، از يحيى حلبي، از عمر بن أبان، از جابر نقل کرده که می گفت: تمیم بن جذیم گفت: در معیت امام علی عليه السلام به سمت بصره در حرکت بودیم، وقتی از مرکب ها پیاده شدیم ناگهان زمین به لرزش درآمد، امام عليه السلام دست مبارکش را به زمین زد و خطاب به آن فرمود: چه شده است؟! سپس به طرف ما نگاه کرد و فرمود: اگر این زلزله همان زلزله ای باشد که خدای سبحان در کتابش از آن یاد نموده، جوابم را می داد، ولی این، آن زلزله نیست.

۶- و بهذا الإسناد عن محمد بن خالد، عن محمد بن عيسى، عن علي بن مهزيار، قال: كتبت إلى أبي جعفر عليه السلام و شكوت إليه كثرة الزلازل في الأهواز ترى لنا التحول عنها؟ فكتب: لا تتحولوا عنها، و صوموا الأربعاء و الخميس و الجمعة و اغتسلوا و طهروا ثيابكم و ابرزوا يوم الجمعة و ادعوا الله فإنه يرفع عنكم. قال: ففعلنا فسكنت الزلازل. قال: و من كان منكم مذنبا فيتوب إلى الله سبحانه و دعا لهم بخير.

حدیث ششم

۷۱۸

و با همین اسناد، از محمد بن خالد، از محمد بن عيسى، از علي بن مهزيار نقل کرده

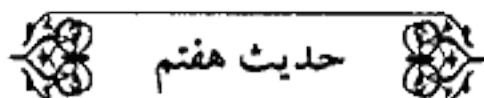


که وی گفت: به حضرت جواد علیه السلام نامه‌ای نوشتم و در آن از کثرت وقوع زلزله در اهواز به خدمتشان شکایت کردم که اگر صلاح بدانید از آنجا کوچ کنیم؟
حضرت در پاسخ مرقوم داشت: از آنجا کوچ نکنید، روز چهارشنبه و پنج‌شنبه و جمعه را روزه بگیرید و غسل کنید و لباس پاک بپوشید و روز جمعه را از شهر بیرون رفته و از خدا بخواهید که این بلا از شما رفع خواهد شد.
علی بن مهزیار می‌گوید: ما نیز به دستور امام علیه السلام عمل کردیم، شهر آرام و زلزله متوقف شد. و نیز امام علیه السلام فرمودند: هر کس از شما که گناهکار است از گناه خویش توبه کند و از خدای سبحان آمرزش بخواهد.



۷- و بهذا الإسناد، عن محمد بن أحمد، عن إبراهيم بن إسحاق، عن محمد بن سليمان الديلمي، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الزلزلة ما هي؟ قال: آية. قلت: وما سببها؟ قال: إن الله تبارك و تعالی و كل بعروق الأرض ملكاً، فإذا أراد أن يزلزل أرضاً أوحى إلى ذلك الملك أن حرّك عروق كذا و كذا، قال: فيحرّك ذلك الملك عروق تلك الأرض التي أمر الله فتتحرك بأهلها.

قال: قلت: فإذا كان ذلك فما أصنع؟ قال: صلّ صلاة الكسوف، فإذا فرغت خرت ساجداً و تقول في سجودك: «يا من يمسك السموات و الأرض أن تزولا و لئن زالتا إن أمسكهما من أحد من بعده إنّه كان حليماً غفوراً أمسك عنا السوء إنك على كلّ شيء قدير».



و با همین اسناد از محمد بن احمد، از ابراهیم بن اسحاق، از محمد بن سلیمان دیلمی نقل کرده که وی گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: زلزله چیست؟ فرمود: آیتی از آیات پروردگار است. عرض کردم: سبب آن چیست؟



فرمود: خداوند فرشته‌ای را بر رگ‌های زمین گماشته که چون بخواهد بخشی از زمین را بلرزاند به او فرمان می‌دهد که فلان رگ را به حرکت درآور، و چون رگ به حرکت درآید، آن قسمت زمین که به آن مربوط است، می‌لرزد.

محمد بن سلیمان دیلمی می‌گوید: عرض کردم: هنگام بروز چنین رخدادی وظیفه چیست؟

حضرت فرمود: نماز آیات بخوان، و پس از فراغت یافتن از نماز، به سجده برو و بگو: «يَا مَنْ يُمَسِّكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا أَمْسِكْ عَنَّا الشَّوْءَ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: ای کسی که آسمان‌ها و زمین را نگه می‌دارد تا از مسیر خود منحرف نشوند و زائل نگردند، و هر گاه بخواهند از مسیر و محل خود خارج شوند، کسی جز او نمی‌تواند آنها را نگه دارد، او بردبار و آمرزنده است. بار خدایا! شر و بدی را از ما باز دار، همانا تو بر هر چیزی توانا هستی.»

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

۸- و بهذا الإسناد، عن محمد بن أحمد، قال: حدثنا أبو عبد الله الرازي، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن روح بن صالح، عن هارون بن خارجه، رفعه عن فاطمة عليها السلام قالت: أصابت الناس زلزلة على عهد أبي بكر، و فزع الناس إلى أبي بكر و عمر، فوجدوهما قد خرجا فزعين إلى علي عليه السلام فتبعهما الناس إلى أن انتهوا إلى باب علي عليه السلام فخرج إليهم علي عليه السلام غير مكترث لما هم فيه فمضى و اتبعه الناس حتى انتهى إلى تلعة، فقعدها عليها و قعدوا حوله، و هم ينظرون إلى حيطان المدينة ترتج جائية و ذاهبة، فقال لهم علي عليه السلام: كأنكم قد هالكم ما ترون؟ قالوا: و كيف لا يهولنا و لم نر مثلها قط.

قالت: فحرك شفتيه، ثم ضرب الأرض بيده، ثم قال: ما لك؟ اسكني فسكنت فعجبوا من ذلك أكثر من تعجبهم أولاً حيث خرج إليهم. قال لهم: فإنكم قد عجبتم من صنعتي؟ قالوا: نعم. قال: أنا الرجل الذي قال الله: وَإِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا، و



أخرجت الأرض أثقالها، و قال الإنسان مالها ﴿ فأنما الإنسان الذي يقول لها: مالک: ﴿یومئذ تحدث أخبارها﴾ إني تحدث.

حدیث هشتم

۷۲۰

و با همین اسناد از محمد بن احمد، از ابو عبدالله رازی، از احمد بن محمد بن ابونصر، از روح بن صالح، از هارون بن خارجه حدیث را به صورت مرفوع از حضرت فاطمه علیها السلام نقل کرده که آن بزرگ بانوی اسلام فرمودند: در زمان خلافت ابوبکر زلزله‌ای اتفاق افتاد، مردم با وحشت و هراس نزد ابوبکر و عمر آمدند، متوجه شدند آن دو با حالت جزع و وحشت شتابان نزد علی علیه السلام رفته‌اند، مردم به تبعیت از این دو، خود را به منزل امام علی علیه السلام رساندند، علی علیه السلام به طرف آنها آمد، در حالی که نشانی از اضطراب و وحشت در سیمای نورانی حضرت دیده نمی‌شد و کاملاً آرام و باوقار بود، از کنار مردم گذشتند، مردم به دنبال حضرت حرکت کردند، تا به تپه‌ای رسیدند، امام علیه السلام بالای آن تپه نشسته و مردم نیز اطراف آن حضرت گرد آمدند و چشم به دیوارهای شهر دوخته بودند و می‌دیدند که دیوارها می‌جنبند.

حضرت خطاب به مردم فرمودند: گویا از آنچه می‌بینید به وحشت و هراس افتاده‌اید؟

عرض کردند: چگونه دچار وحشت نشویم در حالی که هرگز چنین صحنه هول‌انگیزی را ندیده‌ایم!

حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند: امیر مؤمنان علیه السلام: دست مبارک خود را بر زمین نهاده، فرمودند: چه شده، آرام باش!

آنگاه زمین آرام گرفت، مردم از دیدن این صحنه، بیش از آن وقتی که حضرت از منزل خارج شده و به طرفشان آمد، در شگفت شدند، امام علیه السلام به آنها فرمودند: از این حرکت من تعجب کردید؟!



گفتند: آری.

فرمودند: من کسی هستم که خداوند بزرگ در قرآن مجید می‌فرماید: ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا، وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَالَهَا﴾: «هنگامی که زمین شدیداً به لرزه درآید و بارهای سنگین خود را خارج سازد. و انسان می‌گوید زمین را چه می‌شود که این گونه می‌لرزد؟»^۱ من همان انسانی هستم که به زمین می‌گویم: تو را چه می‌شود: ﴿يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا﴾: «در آن روز زمین تمام خبرهای خود را بازگو می‌کند»^۲. مقصود از «اخبارها» من هستم که زمین از خبرهای من خواهد گفت!

[آنچه از خوبیها و بدیها، و اعمال خیر و شر، بر صفحه زمین واقع شده است، همه را بر ملا می‌سازد، و یکی از مهم‌ترین شهود اعمال انسان در آن روز همین زمینی است که ما اعمال خود را بر آن انجام می‌دهیم، و شاهد و ناظر ما است.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «حافظوا علی الوضوء و خیر أعمالکم الصلاة، فتحفظوا من الأرض فإنها أمکم، و لیس فیها أحد یعمل خیراً أو شراً إلا و هی مخبرة به! مواظبت بر وضو کنید، و بهترین اعمال شما نماز است، و مراقب زمین باشید که مادر شما است، هیچ انسانی کار خیر یا شری بجانمی‌آورد، مگر این که زمین از آن خبر می‌دهد»^۳.

آیا راستی زمین به فرمان خدا زبان می‌گشاید و تکلم می‌کند؟ یا این که منظور ظاهر شدن آثار اعمال انسان بر صفحه زمین است؟

به هر حال این موضوع عجیبی نیست، چرا که امروز با پیشرفت علم و دانش بشر ابزار و وسائل اختراع شده که در همه جا، و هر لحظه می‌تواند صدای انسان را ضبط کند، یا از انسان و اعمالش عکسبرداری کند، و به عنوان یک سند قطعی و مسلم در

۱. سوره زلزله، آیه ۱-۳.

۲. سوره زلزله، آیه ۴.

۳. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۲۶.



دادگاه مطرح شود، به گونه ای که قابل هیچ گونه انکاری نباشد.

اگر در گذشته بعضی از شهادت زمین تعجب می کردند، امروز یک نوار نازک، یا یک دستگاه ضبط که به صورت یک دکمه به لباس دوخته می شود می تواند مسائل بسیاری را بازگو کند.^۱

در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم: «صَلُّوا الْمَسَاجِدَ فِي بَقَاعٍ مُخْتَلِفَةٍ، فَإِنَّ كُلَّ بَقْعَةٍ تَشْهَدُ لِلْمُصَلِّي عَلَيْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ:» در قسمت های مختلف مساجد نماز بخوانید، زیرا هر قطعه زمینی در قیامت برای کسی که روی آن نماز خوانده گواهی می دهد.^۲
در حدیث دیگری آمده است که: امیر مؤمنان علیه السلام هنگامی که بیت المال را تقسیم می کرد و خالی می شد، دو رکعت نماز بجا می آورد و می فرمود: «اشْهَدِي أَنِّي مَلَأْتُكَ بِحَقِّكَ، وَفَرَّغْتُكَ بِحَقِّكَ:» روز قیامت گواهی ده که من تو را به حق پر کردم و به حق خالی کردم.^۳



مرکز تحقیقات حقوقی و حقوق اساسی

باب ۳۴۴

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا يَغْسِلُ الصَّبِيَّانِ مِنَ الْغَمْرِ

۱- اَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي، عَنْ آبَائِهِ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: اغْسِلُوا صَبِيَّانَكُمْ مِنَ الْغَمْرِ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَشُمُّ الْغَمْرَ، فَيَفْزَعُ الصَّبِيَّ مِنَ رِقَادِهِ وَ يَتَأَذَّى بِهِ الْكَاتِبَانِ.

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۲۲۴.

۲. لئالی الأخبار، ج ۵، ص ۷۹.

۳. لئالی الأخبار، ج ۵، ص ۷۹.

باب سیصد و چهل و چهارم

سرّ شستن و زدودن چربی (چرک و آلودگی) از کودکان

حدیث اول

۷۲۱

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی بن عبید، از قاسم بن یحیی، از جدّش حسن بن راشد، از ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام از پدر و اجداد بزرگوارش نقل کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: چربی (و چرک و آلودگی) را از فرزندان خود بشوئید؛ زیرا شیطان چرک و آلودگی را دوست دارد و می‌بوید و کودک در خواب از آن می‌ترسد و فرشتگان نویسنده از آن آزرده می‌شوند.

باب ۳۶۵

العلة التي من أجلها صارت الغيبة أشد من الزنا

۱- ابي علیه السلام قال: حدّثنا محمد بن يحيى العطار، قال: حدّثنا محمد بن أحمد، قال: حدّثنا أبو عبد الله الرازي، عن الحسن بن علي بن النعمان، عن أسباط بن محمد يرفعه إلى النبي صلی الله علیه و آله قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الغيبة أشد من الزنا، فقل: يا رسول الله! و لم ذاك؟ قال: صاحب الزنا يتوب فيتوب الله عليه، و صاحب الغيبة يتوب فلا يتوب الله عليه حتى يكون صاحبه الذي اغتابه يحلّه.

باب سیصد و چهل و پنجم

سرّ بدتر بودن غیبت از زنا

حدیث اول

۷۲۲

پدرم علیه السلام از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از ابو عبد الله رازی، از حسن



بن نعمان، از اسباط بن محمد حدیث را به صورت مرفوع از رسول خدا ﷺ نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: غیبت بدتر از زنا است! عرض شد: یا رسول الله! چرا این گونه است؟

فرمودند: زناکار توبه می‌کند و خدا از گناه و لغزش او چشم‌پوشی می‌کند، و غیبت‌کننده توبه می‌کند ولی خدا از او نمی‌گذرد تا وقتی که غیبت شده حلالش کند.

[چرا در اسلام غیبت به عنوان یکی از بزرگ‌ترین گناهان شمرده شده؟]

سرمایه بزرگ انسان در زندگی، حیثیت و آبرو و شخصیت او است، و هر چیز آن را به خطر بیندازد، مانند آن است که جان او را به خطر انداخته باشد، بلکه گاه ترور شخصیت از ترور شخص مهم‌تر محسوب می‌شود، و اینجا است که گاه گناه آن از قتل نفس نیز سنگین‌تر است.

یکی از «فلسفه‌های تحریم غیبت» آن است که حرمت اشخاص در هم نشکنند و حیثیت آنها لکه‌دار نشود، علاوه بر آن غیبت، «بدبینی» می‌آفریند، پیوندهای اجتماعی را سست می‌کند، سرمایه اعتماد را از بین می‌برد، و پایه‌های تعاون و همکاری را متزلزل می‌سازد. اسلام برای وحدت و یکپارچگی جامعه اسلامی و استحکام آن ارزش فوق‌العاده‌ای قائل است، هر چیز این وحدت را تحکیم کند، مورد علاقه اسلام است، و هر چیز آن را تضعیف نماید، مورد نفرت می‌باشد، و غیبت یکی از عوامل مهم تضعیف وحدت و استحکام جامعه است.

در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «إِنَّ الدُّرْهَمَ يُصِيبُهُ الرَّجُلُ مِنَ الرَّبَا أَكْثَرَ مِنْهُ عِنْدَ اللَّهِ فِي الْخَطِيئَةِ مِنْ سِتٍّ وَ ثَلَاثِينَ زَنْيَةً، يَزْنِيهَا الرَّجُلُ! وَ أَرْبَى الرَّبَا عِزُّ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ! درهمی که انسان از ربا به دست می‌آورد، گناهش نزد خدا از سی و شش زنا بزرگ‌تر است! و از هر ربا بالاتر، آبروی مسلمان است»^۱.

این مقایسه، به خاطر آن است که «زنا» هر اندازه قبیح و زشت است، جنبه «حق الله» دارد، ولی «رباخواری» و از آن بدتر «ریختن آبروی مردم از طریق غیبت» یا غیر آن، جنبه «حق الناس» دارد.^۱

باب ۳۶۶

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا قَدْ يَكُونُ الْمُؤْمِنُ أَحَدَ شَيْءٍ وَأَشْحَ شَيْءٍ وَأَنْكَحَ شَيْءٍ، وَالْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا صَارَ أَشَدَّ فِي دِينِهِ مِنَ الْجِبَالِ

۱- ابي عبدالله قال: حدثنا عبدالله بن جعفر الحميري، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة الربيعي، عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليه السلام قال: قيل له: ما بال المؤمن أحد شيء؟ قال: لأنَّ عزَّ القرآن في قلبه، و محض الإيمان في صدره و هو لعبد مطيع لله و لرسوله مصدق. قيل: فما بال المؤمن قد يكون أشح شيء؟

قال: لأنَّه يكسب الرزق من حله، و مطلب الحلال عزيز فلا يحب أن يفارقه لشدة ما يعلم من عسر مطلبه، و إن هو سخت نفسه لم يضعه إلا في موضعه.

قيل له: فما بال المؤمن قد يكون أنكح شيء؟

قال: لحفظه فرجه عن فروج ما لا يحل له، و لكي لا تميل به شهوته هكذا و لا هكذا فإذا ظفر بالحلال اكتفى به و استغنى به عن غيره.

قال عليه السلام: إنَّ قوَّةَ المؤمن في قلبه، ألا ترون أنَّه قد تجدونه ضعيف البدن نحيف الجسم و هو يقوم الليل و يصوم النهار.

و قال: المؤمن أشدَّ في دينه من الجبال الراسية، و ذلك أنَّ الجبل قد ينحت منه، و المؤمن لا يقدر أحد على أن ينحت من دينه شيئاً، و ذلك لضئته بدينه و شحَّه عليه.



باب سیصد و چهل و ششم

سرّ این که گاه مؤمن از همه تیزبین تر، آزمندتر، مشتاق به نکاح می باشد،
و علت این که مؤمن در دینداری از کوه استوارتر است

حدیث اول

۷۲۳

پدرم علیه السلام از عبدالله بن جعفر حمیری، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه
ربعی، از امام صادق علیه السلام و آن حضرت از پدر بزرگوارش نقل کرده و فرمودند: محضر
پدرم عرض شد: چرا مؤمن از همه افراد تیزبین تر است؟
فرمودند: چه آن که نیرو و استواری قرآن در قلبش، و ایمان خالص^۱ در سینه اش
می باشد، او بنده ای است فرمانبردار خدا، و تصدیق کننده رسولش.
محضر امام علیه السلام عرض شد: به چه جهت مؤمن در بذل مال دقت بیشتری از سایرین
دارد؟

فرمودند: زیرا در راه پیدا کردن رزق و روزی سعی و تلاش می کند تا مال حلال به
دست آورد، چه آن که می داند تحصیل مطلوبش دشوار است و چنانچه نفشش
سخاوت نشان می دهد، تلاش می کند آن را در جایی هزینه کند که شایسته است.
محضرش عرض شد: چرا در پاره ای از مواقع مؤمن به دفع غریزه جنسی از
دیگران مشتاق تر است؟

فرمودند: زیرا مؤمن تلاش می کند دامن خویش را به گناه آلوده نکند و چشم از
نامحرمان پوشیده دارد و همواره بانفس خود پیکار می کند تا خواسته های جنسی اش
به هر سو میل پیدا نکند، و تلاش می کند آن را تعدیل نموده و در مسیر درست

۱. امام صادق علیه السلام فرمود: «لیس الايمان بالتحلي، ولا بالتمني، وليكن الايمان ما خالص في القلوب و صدقته الأعمال: ایمان نه به ظاهر سازی است و نه به آرزو، ایمان آن است که به طور خالص در دل باشد و عمل آن را تصدیق کند. (تحف العقول، ص ۴۳۱)



قرار دهد، ولی وقتی به حلال دست می‌یابد به آن اکتفا نموده و از غیر آن بی‌نیاز می‌گردد.^۱

آنگاه امام علیه السلام فرمودند: توان و نیروی مؤمن در روح و جانش است، لذا می‌بینید گاه مؤمن از نظر جسمی ضعیف و رنجور است، با این وصف به کمک نیروی ایمان آن چنان در مسیر طاعت و بندگی - شب زنده‌داری و روزه گرفتن و دیگر عبادات - سخت‌کوش است [که تعجب برانگیز می‌باشد].

و در ادامه فرمودند: مؤمن در دین خود، از کوه‌های محکم و استوار، سخت‌تر و ثابت‌تر است و شاهد بر این سخن آن است که گاه از کوه قطعه‌هایی را جدا می‌کنند، ولی هیچ قدرتی نمی‌تواند خللی در دین مؤمن ایجاد کند و از اعتقاد و باور دینی‌اش چیزی بکاهد و این به خاطر اطمینان و آزمندی و عشق راستین وی به دین و مکتبش می‌باشد.^۲



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی

۱. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «الْمُؤْمِنُ لَا يَغْلِبُهُ فَرْجُهُ وَلَا يَفْضَحُهُ بَطْنُهُ: مؤمن رانه شهوت مغلوب سازد، و نه شکم رسوایش کند». (تحف العقول، ص ۴۱۵)

۲. امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَشَدُّ مِنْ زُبْرِ الْحَدِيدِ، إِنَّ زُبْرَ الْحَدِيدِ إِذَا دَخَلَ النَّارَ تَغَيَّرَ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَوْ قُتِلَ ثُمَّ نُشِرَ ثُمَّ قُتِلَ لَمْ يَتَغَيَّرْ قَلْبُهُ: به راستی که مؤمن، [در دینداری و دفاع از ارزش‌های دینی] از آهن سخت‌تر است، چه آن که آهن هرگاه داخل آتش گردد، تغییر رنگ می‌دهد، ولی مؤمن اگر بمیرد و زنده شود، و دیگر بار بمیرد، دلش دگرگون نگردد.» (سفينة البحار، ماده امن)

امام عارفان امیر مؤمنان علیه السلام درباره ویژگی‌های مؤمن می‌فرماید:

«المؤمن بشرة في وجهه، و حزنه في قلبه، أوسع شيء صدراً، و أذل شيء نفساً، يكره الرفع، و يشاء السُّمعة، طويل غمّه، بعيد همّه، كثير صمته، مشغول وقته، شكور صبور، مغمور بفكرته، ضنين بخلته، سهل الخليفة، لين العريكة، نفسه أصلب من الصلْد، و هو أذلّ من العبد: شادی مؤمن در چهره او، و اندوه وی در دلش پنهان است، ریاکاری را دشمن می‌شمارد، اندوه او طولانی، و همت او بلند است، سکوتش فراوان، وقت او با کار گرفته است، شکرگزار و شکيبا و ژرف‌اندیش است، از کسی درخواست ندارد و نرم خو و فروتن است، نفس او از سنگ خارا سخت‌تر اما در دینداری از بنده خوارتر است.» (نهج البلاغه، حکمت ۳۳۳)

باب ٣٦٧

العلّة التي من أجلها تقاصرت الشهور

١- أبي عبد الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن يعقوب بن يزيد، عن حماد بن عيسى، عن صباح بن سيابة، عن أبي جعفر عليه السلام قال: إن الله تعالى خلق الشهور اثني عشر شهراً، و هي ثلاثمائة وستون يوماً، فحجر منها ستة أيام خلق فيها السموات والأرضين، فمن ثم تقاصرت الشهور.

باب سيصد و چهل و هفتم

سر پیدایش نقصان در ماهها

حدیث اول

٧٢٤

پدرم از سعد بن عبد الله، از يعقوب بن يزيد، از حماد بن عيسى، از صباح بن سيابه، از امام باقر عليه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: خداوند ماهها را دوازده ماه قرار داد که سیصد و شصت روز می باشند، پس شش روز را کسر نمود و در آن آسمانها و زمین را آفرید، لذا در ماهها نقص و کاستی پدیدار گشت.

باب ٣٦٨

العلّة التي من أجلها لم يشرب جعفر بن أبي طالب عليه السلام

خمرًا قطًا، و لم يكذب، و لم يزن، و لم يعبد صنماً

١- حدثنا أبي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن أبيه، عن أحمد بن النضر الخزاز، عن عمرو بن شمر، عن جابر بن يزيد الجعفي، عن أبي جعفر عليه السلام قال: أوحى الله تعالى إلى رسول الله ﷺ إنني شكرت لجعفر بن أبي طالب أربع



خصال، فدعاه النبی ﷺ فأخبره.

فقال: لولا أن الله تبارک و تعالی أخبرک ما أخبرتک. ما شربت خمرأ قط، لأنني علمت أنني إن شربتها زال عقلي، و ما كذبت قط، لأن الكذب ينقص المروءة، و ما زنت قط، لأنني خفت أنني إذا عملت عمل بي، و ما عبدت صنماً قط، لأنني علمت أنه لا يضر ولا ينفع. قال: فضرب النبی ﷺ على عاتقه و قال: حق الله أن يجعل لك جناحين تطير بهما مع الملائكة الجنة.

باب سیصد و چهل و هشتم

سرّ این که جعفر بن ابی طالب ﷺ هرگز شراب ننوشید،
دروغ نگفت، زنا نکرد، و بیت نپرستید

حدیث اول

۷۲۵

پدرم ﷺ از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از پدرش، از احمد بن نصر خزّاز، از عمرو بن شمر، از جابر بن یزید جعفی، از امام باقر ﷺ نقل کرده که آن حضرت فرمود: خداوند بزرگ به رسول خدا ﷺ وحی نمود که من چهار ویژگی و خصلت از جعفر پسندیده‌ام و او را بر آن سپاس و ارج می‌نهم. رسول خدا ﷺ جعفر را

۱. جعفر بن ابی طالب ملقب به «طیار» از اصحاب رسول خدا ﷺ و برادر امیر مؤمنان ﷺ و از نخستین مسلمانان به شمار می‌رفت. هجرت دوم به حبشه به پایمردی او صورت گرفت. وی در سال هفتم همزمان با واقعه خیبر به مدینه رفت، و چون بر رسول خدا ﷺ وارد شد، حضرت چند گام او را استقبال نمود و او را در آغوش کشید و فرمود: نمی‌دانم به کدامیک خشنودتر باشم: به فتح خیبر یا به ورود جعفر.

از امام صادق ﷺ روایت شده که: چون جعفر از حبشه بازگشت، پیامبر ﷺ به وی فرمود: ای جعفر! می‌خواهی هدیه‌ای به تو دهم؟ عرض کرد: آری.

فرمود: عملی به تو بیاموزم که از دنیا و آنچه در آن است بهتر باشد! آنگاه نماز جعفر را که معروف است



را فرا خواند و از او پرسید: آن چهار ویژگی و صفت چیست؟
در پاسخ گفت: ای رسول خدا! اگر وحی خدا نبود، هرگز آن را اظهار نمی کردم،
نخست آن که من هرگز می ننوشیدم، زیرا می دانستم میگزاری - گر چه در لحظاتی -
عقل مرا می ستاند، و هرگز دروغ نگفتم؛ چه آن که دروغ جوانمردی و شخصیت
انسان را کاهش می دهد، هرگز با ناموس کسی زنا نکردم که می دانستم اگر چنین کنم،
دیگری به ناموس من زنا خواهد کرد، و هرگز بت نپرستیدم که می دانستم بت نه
سودی دارد و نه زیانی.

حضرت دست بر شانه جعفر نهاد و فرمود: سزاوار است خداوند دو بال به تو
ارزانی دارد تا در بهشت با فرشتگان پرواز کنی!



العلّة التي من أجلها يكره أن يستشير العبد و السفلة في الأمور

۱- أبي بن حنبل قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، قال: حدثنا محمد بن أحمد، عن
موسى بن عمر، عن محمد بن سنان، عن عمار الساباطي، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: يا
عمار! إن كنت تحب أن تستتب لك النعمة و تكمل لك المودة، و تصلح لك المعيشة،
فلا تستشر العبد و السفلة في أمرك، فإنك إن اتهمتهم خانوك، و إن حدثوك كذبوك،

→ به وی آموخت.

جعفر به سال هشتم هجرت به فرمان رسول خدا ﷺ به موته در بلقاء (از سرزمین شام) به جنگ با
رومیان رفت، چون انبوه سپاه دشمن سپاه اندک مسلمانان را مرعوب ساخته بود، جهت دلگرمی
مسلمانان از اسب پیاده شد و به نبرد پرداخت، سپس درفش مسلمانان را به دوش گرفت و پیشاپیش
صفوف آنها به راه افتاد، اما دست راستش قطع شد، درفش را به دست چپ گرفت، آن دست را نیز قطع
کردند، سپس درفش را بر سینه نهاد و مقاومت کرد تا از پای درآمد و به شهادت رسید. در پیکر او اثر
حدود نود تیر و سر نیزه بود. (معارف و معاریف، ج ۴، ص ۱۵۱)



و إن نکبت خذلوک، و إن وعدوک موعداً لم یصدقوک.

باب سیصد و چهل و نهم

سرّ مکروه بودن مشورت در امور با بنده و افراد فرومایه

حدیث اول

۷۲۶

پدرم علیه السلام از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از موسی بن عمر، از محمد بن سنان، از عمار ساباطی نقل کرده، وی می گوید: امام صادق علیه السلام فرمودند: ای عمار! اگر خواهان آن هستی که نعمت بر تو گوارا، و جوانمردیت کامل، و زندگیت شایسته گردد، در کار خود با بنده و فرومایه مشورت مکن؛ چه آن که اگر آنان را امین شماری به تو خیانت کنند، و چنانچه خبری به تو دهند، دروغ گویند، و اگر روزگار رنج و محنت تو فرارسد، تو را خوار گذارند، و اگر وعده ای به تو دهند، انجامش نمی دهند.

۲- و بهذا الإسناد عن محمد بن أحمد، عن محمد بن الحسين، عن ابن محبوب، عن معاوية بن وهب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سمعته يقول: كان أبي عليه السلام يقول: قم بالحق، و لا تعرض لمافاتك، و اعتزل ما لا يعنیک، و تجنب عدوک، و احذر صديقك من الأقوام إلاّ الأئمة، و الأئمة من خشى الله، و لا تصحب الفاجر، و لا تطلع على سرّك، و لا تأتمنه على أمانتك، و استشر في أمورک الذين یخشون ربهم.

حدیث دوم

۷۲۷

و با همین اسناد، از محمد بن احمد، از محمد بن حسین، از ابن محبوب، از معاویه بن وهب، از امام صادق علیه السلام نقل کرده، وی می گوید: از آن حضرت شنیدم که می فرمود: پدرم - امام باقر علیه السلام - می فرمودند: پیوسته در مسیر حق جویی استوار باش، و آنچه از تو فوت شده [حسرت مخور و] متعرض آن مشو، و از کاری که اهمیت چندانی

ندارد، دوری کن، و از دشمنت بر حذر باش، و دوستت را از مردم بر حذر دار مگر از افراد امین، و امین کسی است که از خدا بترسد. و با شخص فاسق و فاسد همنشین مباش، و هرگز او را بر سر خود آگاه مساز، و بر امانت خویش امین ندان، در کارهای خود با تقوای پیشگان و خداترسان مشورت کن.

باب ۳۵۰

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا يَكْرَهُ مَشَاوَرَةَ الْجَبَانِ وَ الْبَخِيلِ وَ الْحَرِيصِ

۱- أَبِي بَلَلَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ آدَمَ، عَنْ أَبِيهِ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا عَلِيُّ! لَا تَشَاوِرْ جَبَانًا، فَإِنَّهُ يَضِيقُ عَلَيْكَ الْمَخْرَجَ، وَ لَا تَشَاوِرْ الْبَخِيلَ، فَإِنَّهُ يَقْصُرُ بِكَ عَنْ غَايَتِكَ، وَ لَا تَشَاوِرْ حَرِيصًا، فَإِنَّهُ يَزَيِّنُ لَكَ شَرَّهَا. وَ اعْلَمْ يَا عَلِيُّ! إِنَّ الْجَبِينَ وَ الْبَخْلَ وَ الْحَرَصَ غَرِيزَةٌ وَاحِدَةٌ يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ.

باب سیصد و پنجاهم

سر مکروه بودن مشورت با افراد ترسو، بخیل و حریص

حدیث اول

(۷۲۸)

پدرم ﷺ از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از محمد بن آدم، از پدرش حدیث را به صورت مرفوع از رسول خدا ﷺ نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: یا علی! با ترسو مشورت مکن؛ زیرا او راه بیرون رفتن (تصمیم گرفتن) را بر تو تنگ می گیرد، و بخیل را طرف مشورت قرار مده؛ زیرا تو را از مقصد و هدف باز می دارد، و با حریص و آزمند به شور منشین، زیرا او آزمندی را برای تو می آراید. یا علی! بدان که ترس و بخل و حرص یک طبیعت هستند که بدگمانی جامع آنها است.



[«اهمیت مشاوره در اسلام»]

اصولاً مردمی که کارهای مهم خود را با مشورت و صلاح اندیشی یکدیگر انجام می‌دهند، کمتر گرفتار لغزش می‌شوند، به عکس افرادی که گرفتار استبداد رأی هستند و خود را بی‌نیاز از افکار دیگران می‌دانند - هر چند از نظر فکری بسیار برجسته و فوق‌العاده باشند - غالباً گرفتار لغزش‌های بزرگ و اشتباهات خطرناکی می‌شوند. از این گذشته، استبداد رأی، شخصیت را در توده مردم می‌کشد، افکار را متوقف می‌سازد، و استعدادهای آماده را نابود می‌کند و به این ترتیب، بزرگ‌ترین سرمایه‌های انسانی یک ملت از دست می‌رود.

به علاوه کسی که در انجام کارهای خود با دیگران مشورت می‌کند، اگر پیروز شود کمتر مورد حسادت واقع می‌شود؛ زیرا دیگران پیروزی وی را از خودشان می‌دانند و معمولاً انسان نسبت به کاری که خودش انجام داده حسد نمی‌ورزد. و چنانچه با شکست مواجه گردد زبان اعتراض و ملامت مردم بر او بسته است؛ زیرا کسی به نتیجه کار خودش اعتراض نمی‌کند.

در روایات اسلامی بر این اصل «مشورت» تأکید فراوانی شده است، در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَا شَقَى عَبْدٌ قَطُّ بِمَشُورَةٍ وَلَا سَعَدَ بِاسْتِغْنَاءٍ رَأْيٍ: هیچ کس هرگز با مشورت بدبخت و با استبداد رأی، نیک‌بخت نشده است»^۱.

البته هر کسی نمی‌تواند طرف مشورت قرار گیرد؛ زیرا گاه آنها نقاط ضعفی دارند که مشورت با آنها مایه بدبختی و عقب افتادگی است چنان که امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «لَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلًا يَغْدِلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ وَيَعِدُّكَ الْفَقْرَ، وَلَا جَبَانًا يُضْعِفُكَ عَنِ الْأُمُورِ، وَلَا حَرِيصًا يُزَيِّنُ لَكَ الشَّرَّ بِالْجَوْرِ: با سه طایفه مشورت مکن:



الف: با افراد بخیل؛ زیرا تو را از بخشش و کمک به دیگران باز می‌دارند و از فقر و تهیدستی می‌ترسانند.

ب: همچنین با افراد ترسو مشورت نکن؛ زیرا تو را از انجام کارهای مهم باز می‌دارند.

ج: و نیز با افراد حریص و آزمند مشورت نکن؛ زیرا آنها برای جمع‌آوری ثروت و یا کسب مقام، ستمگری را در نظر تو جلوه می‌دهند.^۱

در اسلام همان گونه که دستور مؤکد درباره مشورت کردن داده شده، به افرادی که مورد مشورت قرار می‌گیرند نیز تأکید شده که از هیچ گونه خیرخواهی فروگذاری نکنند و خیانت در مشورت یکی از گناهان بزرگ محسوب می‌شود، حتی این حکم درباره غیر مسلمانان نیز ثابت است. یعنی اگر انسان پیشنهاد مشورت را از غیر مسلمانی بپذیرد، حق ندارد در مشورت نسبت به او خیانت کند.

در «رساله حقوق» که از امام سجاد علیه السلام نقل شده می‌فرماید: «وَحَقُّ الْمُسْتَشِيرِ إِنْ عَلِمْتَ لَهُ رَأْيًا أَشْرَتْ عَلَيْهِ وَإِنْ لَمْ تَعْلَمْ أَزْشَدُّهُ إِلَى مَنْ يَغْلَمُ وَحَقُّ الْمُسِيرِ عَلَيْكَ أَنْ لَا تَتَّبِعَهُ فِيمَا لَا يُوَافِقُكَ مِنْ رَأْيِهِ: حق کسی که از تو مشورت می‌خواهد این است که: اگر نظری داری در اختیار او بگذاری و او را راهنمایی کنی، و اگر درباره آن کار، چیزی نمی‌دانی، وی را به کسی راهنمایی کنی که از تجربه کافی و آگاهی لازم برخوردار است، و اما حق کسی که مشاور تو است این است: در آنچه با تو موافق نیست او را متهم نسازی.»^۲

۱. نهج البلاغه، توصیه‌های حضرت علی علیه السلام به مالک اشتر.

۲. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۹۳.

باب ۳۵۱

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا يَكْرَهُ إِكْثَارَ وَضْعِ الْيَدِ فِي اللَّحْيَةِ

۱- أَبِي اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنْ مُوسَى بْنِ عَمْرٍو، عَنْ يَحْيَى بْنِ عَمْرٍو، عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَكْثُرْ وَضْعَ يَدِكَ فِي لَحْيَتِكَ، فَإِنَّ ذَلِكَ يَشِينُ الْوَجْهَ.

باب سیصد و پنجاه و یکم

سَرِّ كَرَاهَتِ دَاشْتَن دَسْت كَشِيدَن زِيَادَ بَه رِيش

حدیث اول

(۷۲۹)

پدرم از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از موسی بن عمر، از یحیی بن عمر، از صفوان جمال نقل کرده که وی گفت: امام صادق فرمودند: زیاد دست را داخل ریش خود مکن که این کار موجب به هم خوردن وضع صورت و زشتی چهره می شود.

باب ۳۵۲

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا أَمَرَ الْإِنْسَانَ أَنْ يَنْظُرَ

مَنْ هُوَ دُونَهُ، وَ لَا يَنْظُرَ إِلَى مَنْ هُوَ فَوْقَهُ

۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لِحِمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ: يَا حِمْرَانُ! أَنْظِرْ إِلَى مَنْ هُوَ دُونَكَ، وَ لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ هُوَ فَوْقَكَ فِي الْمَقْدَرَةِ، فَإِنَّ ذَلِكَ أَقْنَعُ لَكَ بِمَا قَسَمَ لَكَ، وَ أُخْرَى أَنْ تَسْتَوْجِبَ الزِّيَادَةَ مِنْ رَبِّكَ. وَاعْلَمْ: أَنَّ الْعَمَلَ الدَّائِمَ الْقَلِيلَ عَلَى الْيَقِينِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْعَمَلِ الْكَثِيرِ عَلَى غَيْرِ يَقِينٍ.



واعلم: أنه لا ورع أنفع من تجنب محارم الله، و الكفّ عن أذى المسلمين و اغتيايهم، و لا عيش هنا من حسن الخلق، و لا مال أنفع من القنوع باليسير المجزي، و لا جهل أضرّ من العجب.

باب سیصد و پنجاه و دوّم

سرّ این که انسان موظف است در امور زندگی
و مسائل مادی به افراد پائین تر از خود بنگرد

حدیث اوّل

۷۳۰

محمّد بن موسی بن متوکل علیه السلام از عبدالله بن جعفر حمیری، از محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از هشام بن سالم نقل کرده که وی گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که به حمران بن أعین^۱ فرمودند: ای حمران! همواره به کسی بنگر که از نظر رزق و روزی از تو پایین تر است؛ زیرا این امر سبب می شود آنچه به تو داده شده، خرسند گردی و موجب می شود تا شایستگی پیدا کنی خداوند بیش از آن به تو ارزانی دارد. بدان: عمل اندکی که از روی یقین صورت پذیرد؛ به مراتب نزد خداوند برتر است از عمل زیادی که فاقد این ویژگی [= یقین] باشد.

۱. حمران بن أعین از یاران و موالیان امام باقر و امام صادق علیه السلام است. وی در علوم قرآن نیز تخصصی بسزا داشته که حمزه قاری معروف از شاگردان او است و همچنین در فنون ادبی همچون نحو و لغت مسلط بوده، و در محاوره و بحث مذهبی زبانی گویا داشت و چه بسا امام صادق علیه السلام او را به بحث و مناظره برخی از افراد مأمور می کرد. امام صادق علیه السلام درباره او فرمود: حمران مردی از اهل بهشت است. و همچنین امام باقر علیه السلام در مورد او فرمود: حمران در دنیا و آخرت شیعه ماست.

اهل سنت نیز وی را ستوده اند، از جمله ابن ماجه و نسائی و ابو داود از او حدیث نقل کرده اند. حمران در حدود سال ۱۳۰ هـ. ق از این عالم رخت برپست و به دیار باقی شتافت. (معارف و مغاريف ج ۴، ص ۶۶۳)

و نیز بدان که: هیچ ورع و زهدی سودمندتر از اجتناب از محرّمات الهی و باز داشتن نفس از آزار به مسلمانان و دوری از غیبت نیست.
در زندگی هیچ عملی شایسته‌تر از خوش خلقی نیست، و هیچ مالی سودمندتر از آن نیست که در سایه قناعت نیازهای زندگیت را تأمین نماید. هیچ نادانی و جهلی زیان‌بارتر از خودپسندی نخواهد بود.^۱

باب ۳۵۳

العلة التي من أجلها صار المؤمن مكفراً

۱- حدّثنا محمد بن موسی بن المتوکل رحمه الله قال: حدّثنا علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي بإسناده يرفعه إلى أبي عبدالله عليه السلام: أنّه قال: إنّ المؤمن مكفّر، و ذلك أنّ معروفة يصعد إلى الله تعالى فلا ينتشر في الناس، و الكافر مشهور، و ذلك أنّ معروفة للناس ينتشر في الناس، و لا يصعد إلى السماء.

۱. امیرمؤمنان علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود: پسر! چهار چیز از من یاد بگیر (در خوبی‌ها)، و چهار چیز به خاطر بسیار (هشدارها) که تا به آنها عمل می‌کنی زیان‌بینی:
الف: خوبی‌ها

۱- همانا ارزشمندترین بی‌نیازی عقل است.

۲- بزرگ‌ترین فقر بی‌خردی است.

۳- ترسناک‌ترین تنهایی خودپسندی است.

۴- و گرامی‌ترین ارزش خانوادگی، اخلاق نیکوست.

ب- هشدارها

۱- پسر! از دوستی با احمق پرهیز، چرا که می‌خواهد به تو سودی رساند، اما دچار زیان می‌کند.

۲- از دوستی با تنگ‌نظر و بخیل پرهیز، زیرا آنچه را سخت به آن نیاز داری از تو دریغ می‌دارد.

۳- از دوستی با بدکار پرهیز، که با اندک بهائی تو را می‌فروشد.

۴- و از دوستی با دروغگو پرهیز، که او چونان سراب است: دور را به تو نزدیک، و نزدیک را دور می‌نمایاند. (نهج البلاغه، حکمت ۳۸)



باب سیصد و پنجاه و سوم

سر شناخته نشدن [جایگاه واقعی] مؤمن در جامعه

حدیث اول

۷۳۱

محمد بن موسی بن متوکل علیه السلام از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبدالله برقی، به اسنادش حدیث را به صورت مرفوع از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: جایگاه واقعی و منزلت حقیقی مؤمن در جامعه مستور و پنهان است؛ چه آن که خوبی‌های او را نزد خدای سبحان می‌برند، و میان مردم انتشار نمی‌یابد، لذا مردم او را - آن گونه که شأن و منزلتش اقتضا می‌کند - نمی‌شناسند، اما کافر در میان جامعه مشهور و معروف می‌باشد؛ چه آن که کارهای خوب و اعمال شایسته‌اش برای جلب توجه مردم بوده و در جامعه منعکس می‌گردد و از این محدوده فراتر نخواهد رفت.



۲- ابي عليه السلام قال: حدثنا علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن النوفلي، عن السكوني، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يد الله تعالى فوق رؤس المكفرين ترفرف بالرحمة.

حدیث دوم

۷۳۲

پدرم علیه السلام از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام صادق علیه السلام، از پدرش، از اجداد بزرگوارش علیهم السلام نقل کرده که فرمود: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: دست قدرت خدای سبحان بالای سر مؤمنان به لطف و رحمت بیکران‌ش گسترده است. [کنایه از این که مؤمنان همواره از حمایت و لطف بی‌پایان الهی بهره‌مند و



برخوردارند.^۱

۳- أخبرني علي بن حاتم، قال: حدثنا أحمد بن محمد، قال: حدثنا محمد بن إسماعيل، قال: حدثني الحسين بن موسى، عن أبيه، عن موسى بن جعفر، عن أبيه، عن جدّه، عن علي بن الحسين، عن أبيه، عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله مكفراً لا يشكر معروفه، ولقد كان معروفه على القرشي والعربي والعجمي، ومن كان أعظم معروفاً من رسول الله صلى الله عليه وآله على هذا الخلق؟! وكذلك نحن أهل البيت مكفرون لا يشكر معروفنا، وخيار المؤمنين مكفرون لا يشكر معروفهم.

حدیث سوم

۷۳۳

علی بن حاتم، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از حسین بن موسی، از پدرش، از حضرت موسی بن جعفر، از پدرش، از جدش، از علی بن حسین، از پدرش، از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: شخصیت ممتاز و برجسته رسول خدا صلى الله عليه وآله ناشناخته و مستور بود و مردم آن گونه که شایسته مقام والای آن حضرت بود از وی قدردانی ننمودند و همچنین از کارهای نیک آن حضرت نیز به شایستگی قدردانی نشد، در حالی که اعمال نیک و رفتارهای پسندیده آن حضرت برای همگان - اعم از قرشی، عربی و عجمی - آشکار و روشن بود! به راستی چه کسی را می توان در عالم هستی یافت که نیک کردارتر از رسول خدا صلى الله عليه وآله باشد؟! با این وصف، قدرش ناشناخته ماند، ما اهل بیت نیز همچون رسول

۱. رسول خدا صلى الله عليه وآله در حالی که به خانه خدا [= کعبه] چشم دوخته بودند، فرمودند: خوش به حال تو خانه‌ای که چقدر خداوند بزرگت داشته و احترامت را برافراشته است! به خدا سوگند که مؤمن در پیشگاه پروردگار از تو ارجمندتر است؛ چه آن که خداوند بزرگ از تو یک چیز را حرام کرده (و آن قتل و کشتار در پیرامون تو است) ولی از برای مؤمن سه چیز را حرام و ناروا قرار داده: ریختن خون مؤمن، از بین بردن مال وی، و گمان بد به او بردن. (سفینه البحار، ماده امن)



خدا ﷻ قدر ناشناخته و مستور هستیم و از کارهای نیک و شایسته ما تشکر و قدردانی نمی‌شود، چنان‌که نیکان از اهل ایمان نیز مستور و پنهان بوده و از خوبی‌ها و اعمال پسندیده آنان قدردانی نمی‌شود.



۴- حدَّثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمته الله قال: حدَّثنا علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن أبيه و الحسن بن علي بن فضال، عن علي بن النعمان، عن يزيد بن خليفة، قال: قال: أبو عبدالله رحمته الله: ما على أحدكم لو كان على قلة جبل حتى ينتهي إليه أجله، أتريدون الناس إن من عمل للناس كان ثوابه على الناس، و من عمل لله كان ثوابه على الله، إن كلَّ رياء شرك.

حدیث چهارم

۷۳۴

محمد بن موسی بن متوکل رحمته الله از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از پدرش و حسن بن علی بن فضال، از علی بن نعمان، از یزید بن خلیفه نقل کرده که وی گفت: امام صادق رحمته الله فرمودند: اگر یکی از شما بر قله کوهی استقرار یابد [و با آرامش زندگی کند] تا مرگش فرارسد، می‌خواهید مردم شما را ببینند؟ کسی که عملی را برای خوشایند مردم انجام دهد، [به یقین در پیشگاه خداوند مزد و اجری نخواهد داشت، بلکه] پاداش و اجرش به عهده مردم است، ولی کسی که کاری را برای رضای خداوند انجام دهد، ثوابش را به او خواهد داد، به طور مسلم هر عملی که به صورت ریا و جلب توجه مردم انجام پذیرد، شرک به شمار می‌آید.^۱

۱. آن کس که برای خدا کاری انجام می‌دهد، شالوده آن را محکم می‌کند، و تمام تلاش وی این است که مردم از آن بهره بیشتری گیرند، ولی کسی که برای تظاهر و ریاکاری عملی انجام می‌دهد، تنها به ظاهر و زرق و برق آن می‌پردازد، بی آن‌که به عمق و باطن و بهره‌گیری نیازمندان اهمیت دهد.

جامعه‌ای که به ریاکاری عادت کند، نه فقط از خدا و اخلاق نیک دور می‌شود، بلکه تمام برنامه‌های

باب ۳۵۲

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا تَعْجَلُ الْعُقُوبَةُ لِلْمُؤْمِنِ فِي الدُّنْيَا

۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَنْدَبٍ، عَنْ سَفْيَانَ بْنِ سَمَطٍ، قَالَ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِذَا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى بَعْدَ خَيْرٍ فَأَذْنِبَ ذَنْباً تَبِعَهُ بِنَقْمَةٍ وَ يَذْكُرُهُ الْإِسْتِغْفَارَ، وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى بَعْدَ شَرٍّ فَأَذْنِبَ ذَنْباً تَبِعَهُ لِنِسْيِهِ الْإِسْتِغْفَارَ، وَ يَسْتَمَادِي بِهِ، وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾ بِالنَّعْمِ عِنْدَ الْمَعَاصِي.

باب سیصد و پنجاه و چهارم

سرّ این که مؤمن در همین دنیا کیفر می بیند نه در آخرت

حدیث اول

(۷۳۵)

مُحَمَّدُ بْنُ حَسَنِ عليه السلام أَزْ مُحَمَّدُ بْنُ حَسَنِ صَقَّارٍ، أَزْ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، أَزْ عَلِيُّ بْنُ حَكَمٍ، أَزْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَنْدَبٍ، أَزْ سَفْيَانَ بْنَ سَمَطٍ نَقَلَ كَرْدَةً كَيْ وَیْ كُفْتُ: أَمَامَ صَادِقٍ عليه السلام فَرَمُودَنْد: هَرْ گَاهْ خُداوَنْد خَیْرَ بَنْدَه‌ای رَا بَخَوَاهَد، هَنْگَامِیْ كِهْ گَنْاهِیْ اَنْجَامِ

→ اجتماعي او از محتوا تهی می گردد.

روایات فراوانی در مذمت «ریا» آمده، تا آنجا که آن را نوعی شرک نامیده است، در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ تَخْبِثُ فِيهِ سَرَائِرُهُمْ، وَ تَحْسِنُ فِيهِ عِلَانِيَتُهُمْ، طَمَعاً فِي الدُّنْيَا لَا يَرِيدُونَ بِهٖ مَا عِنْدَ رَبِّهِمْ، يَكُونُ دِينُهُمْ رِيَاءً، لَا يَخَالِطُهُمْ خَوْفٌ، يَعْمَهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ فَيَدْعُوْنَهُ دَعَاءَ الْغَرِيقِ فَلَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ! زَمَانِي بَرِ مَرْدَمِ فَرَامِي رَسْدَ كِهْ بَاطِنِ هَایِ اَنَهَا زَشْتِ وَ اَلُودَهْ مِی شُود، وَ ظَاهِرِ شَانِ زَبِیَا، بِهْ خَاطِرِ طَمَعِ دَرِ دُنْیَا وَ اَیْنِ دَرِ حَالِی اَسْتِ كِهْ عِلَاقَه‌ای بِهْ پاداشهای پروردگارشان ندارند، دین آنها ریا می شود، و خوف از خدا در وجودشان نیست، خداوند آنها را به کیفری سخت گرفتار می کند، و هر قدر خدا را مانند شخص غریق بخوانند، هرگز دعایشان مستجاب نمی شود». (اصول کافی، ج ۲، باب الریاء، حدیث ۱۴)



می دهد، او را گوشمالی می دهد تا به یاد توبه بیفتد، و هنگامی که شرّ بنده ای را (بر اثر اعمالش) بخواهد، زمانی که گناهی می کند نعمتی به او می بخشد تا استغفار را فراموش نماید و به آن ادامه دهد، این همان نکته ای است که خداوند فرموده: ﴿...سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾: «آنها را به تدریج از جایی که نمی دانند، گرفتار مجازاتشان خواهیم کرد»^۱ یعنی: از طریق نعمت ها به هنگام انجام معاصی آنها را تدریجاً از راهی که نمی دانند گرفتار می سازیم.

[«بحشی پیرامون استدراج»]

استدراج دو معنا دارد:

۱- این که چیزی را تدریجاً بگیرند؛ زیرا اصل این ماده از «درجه» گرفته شده که به معنای «پله» است، همان گونه که انسان در صعود و نزول از طبقات عمارت به بالا، یا به عکس، از پله ها استفاده می کند، همچنین هر گاه چیزی را مرحله به مرحله بگیرند یا گرفتار سازند به این عمل «استدراج» گفته می شود.

۲- به معنای «پیچیدن» است، همان گونه که یک طومار را به هم می پیچند. البته هر دو معنا به یک مفهوم کلی و جامع یعنی «انجام تدریجی» باز می گردد.

خداوند می فرماید: آنها که آیات ما را تکذیب و انکار کردند، مرحله به مرحله و به صورت تدریجی، از راهی که نمی دانند، در دام مجازات گرفتارشان خواهیم کرد و طومار زندگی آنها را در هم می پیچیم؛ چه آن که خداوند گناهکاران و طغیانگران جسور و زورمدار را طبق یک سنت بلافاصله گرفتار مجازات نمی کند، بلکه درهای نعمت ها را به روی آنها می گشاید، هر چه بیشتر در مسیر طغیان گام بر می دارند، نعمت خویش را افزایش می دهد، و این از دو حال بیرون نیست:

یا این نعمت ها باعث بیداری آنها می شود، که در این حال برنامه «هدایت الهی»



عملی شده است، و یا این که بر غرور و بی خبری آنها می افزاید که در این صورت مجازاتشان به هنگام رسیدن به آخرین مرحله، دردناک تر است؛ زیرا هنگامی که غرق در ناز و نعمت هستند خداوند همه را از آنها می گیرد و طومار زندگیشان را در هم می پیچد.

امیر مؤمنان علیه السلام درباره مسئولیت نعمت ها می فرماید: ای مردم! باید خدا شما را به هنگام نعمت همانند هنگامه کیفر، ترسان بنگرد، زیرا کسی که رفاه و گشایش را زمینه گرفتار شدن خویش نداند، پس خود را از حوادث ترسناک ایمن می پندارد.^۱

امام صادق علیه السلام می فرماید: «كَمْ مِنْ مَغْرُورٍ بِمَا قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ كَمْ مِنْ مُسْتَذْرَجٍ بِسِتْرِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ كَمْ مِنْ مَفْتُونٍ بِثَنَاءِ النَّاسِ عَلَيْهِ، چه بسیارند کسانی که بر اثر نعمت های پروردگار مغرور می شوند، و چه بسیار گناهکارانی که خداوند بر گناهشان پرده افکنده ولی با ادامه گناه به سوی مجازات پیش می روند، و چه بسیارند کسانی که از مدح و ثناخوانی مردم فریب می خورند».^۲

و نیز از همان امام، در تفسیر آیه فوق چنین نقل شده: «هُوَ الْعَبْدُ يُذْنِبُ الذَّنْبَ فَتُجَدُّ لَهُ النُّعْمَةُ مَعَهُ تُلْهِيه تِلْكَ النُّعْمَةُ عَنِ الاسْتِغْفَارِ عَنْ ذَلِكَ الذَّنْبِ: منظور از این آیه، بنده گناهکاری است که پس از انجام گناه، خداوند او را مشمول نعمتی قرار می دهد، ولی او نعمت را به حساب خوبی خودش گذاشته و از استغفار در برابر گناه غافلش می سازد».^۳

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۵۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۲۵ و ۲۷۰.

۳. تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۵۰.

باب ۳۵۵

العلّة التي من أجلها أحلّ الله تعالى لحم البقر
والغنم والإبل وغير ذلك من أصناف ما يؤكل

۱- حدّثنا علي بن أحمد رحمته الله قال: حدّثنا محمّد بن أبي عبدالله، عن محمّد بن إسماعيل، عن علي بن العباس، قال: حدّثنا القاسم بن الربيع الصخّاف، عن محمّد بن سنان: أنّ أبا الحسن الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله: أحلّ الله تعالى البقر والغنم والإبل لكثرتها، وإمكان وجودها، وتحليل بقر الوحش وغيرها من أصناف ما يؤكل من الوحش المحلّلة، لأنّ غذائها غير مكروه ولا محرم ولا هي مضرة بعضها ببعض، ولا مضرة بالإنس، ولا في خلقها تشويه.

باب سيصد و پنجاه و پنجم

سرّ این که خداوند، گوشت گاو، گوسفند و شتر
و دیگر حیوانات مأکول را حلال نموده است

حدیث اوّل

۷۳۶

علی بن احمد رحمته الله از محمّد بن ابی عبدالله، از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صخّاف، از محمّد بن سنان نقل کرده که امام رضا عليه السلام در جواب مسائله نامه‌ای نوشته و در آن مرقوم فرمودند: خداوند، گوشت گاو، گوسفند و شتر را حلال کرده، زیرا این حیوانات در طبیعت به طور وفور وجود دارند و همچنین گاو وحشی و برخی دیگر از حیوانات وحشی - که گوشت آنها خورده می‌شود - را حلال نموده؛ زیرا غذایی که می‌خورند نه مکروه بوده و نه حرام می‌باشد، به علاوه استفاده از گوشت این حیوانات هیچ گونه زیانی برای انسان نخواهد داشت و در آفرینش آنها نیز هیچ قباحت و زشتی وجود ندارد.



باب ۳۵۶

العلة التي من أجلها يكره أكل الغدد

۱- أبي عبد الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد، قال: حدثنا محمد بن شمون، عن عبد الله بن عبد الرحمن، عن مسمع بن عبد الملك، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: إذا اشترى أحدكم اللحم فليخرج منه الغدد، فإنه يحرك عرق الجذام.

باب سیصد و پنجاه و ششم

سر این که خوردن غده ها مکروه است

حدیث اول

(۷۳۷)

پدرم از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد، از محمد بن شمون، از عبد الله بن عبد الرحمن، از مسمع بن عبد الملك، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت از قول امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: هر گاه یکی از شما گوشتی را خرید، غده های داخل آن را بیرون بیاورد؛ زیرا خوردن این غده ها رگ جذام را تحریک می کند.

باب ۳۵۷

العلة التي من أجلها حرّم النخاع و الطحال و الانثيين

۱- حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل عليه السلام قال: حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أحمد بن محمد البزنطي، عن أبان بن عثمان، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: كيف صار الطحال حراماً و هو من الذبيحة؟! فقال: إن إبراهيم عليه السلام هبط عليه الكباش من ثبير و هو جبل بمكة ليزبحه أتاه إبليس، فقال له: أعطني نصيب من هذا الكباش. قال: و أي نصيب لك و هو قربان لربّي لابني؟! فأوحى الله تعالى إليه

أن له فيه نصيباً، و هو الطحال، لأنه مجمع الدم، و حرم الخصيتان، لأنهما موضع للنكاح و مجرى للنطفة، فأعطاه إبراهيم الطحال و الانثيين و هما الخصيتان.

قال: فقلت: فكيف حرم النخاع؟ قال: لأنه موضع الماء الدافق من كل ذكر و أنثى و هو المخ الطويل الذي يكون في فقار الظهر. قال أبان: ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: يكره من الذبيحة عشرة أشياء منها: الطحال و الانثيين و النخاع و الدم و الجلد و العظم و القرن و الظلف و الغدد و المذاكير، و أطلق في الميتة عشرة أشياء: الصوف و الشعر و الريش و البيضة و الناب و القرن و الظلف و الأنفحة و الالهاب و اللبن و ذلك إذا كان قائماً في الضرع.

باب سيصدو پنجاه و هفتم

سر حرام بودن خوردن نخاع، طحال و بیضتین

حدیث اول

۷۳۸

محمد بن موسی بن متوکل عليه السلام از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن زبزی، از ابان بن عثمان نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک امام صادق عليه السلام عرض کردم: چگونه (خوردن) سپرز [= طحال] حرام است، با وصف به این که از ذبیحه [= مذبوح، گلو بریده شده، حیوانی که برای کشتن آماده می باشد] محسوب می شود؟ فرمودند: قوچی که از ثبیر - نام کوهی در مکه - برای حضرت ابراهیم عليه السلام جهت قربانی فرستاده شد، ابلیس هنگام ذبح قربانی نزد ابراهیم عليه السلام آمد و گفت: بهره و نصیب مرا از این قربانی بده.

ابراهیم عليه السلام فرمود: تو در این ذبیحه چه بهره و نصیبی داری، در حالی که این قربانی به منظور امتثال فرمانی الهی و فداء و سر بهای فرزندانم انجام گرفته است. خداوند به ابراهیم عليه السلام وحی فرستاد: او در این ذبیحه نصیبی دارد و آن طحال



حیوان است؛ زیرا طحال مرکز تجمع خون است. و بیضتین نیز حرام می باشد؛ چه آن که مکان نکاح (و جماع) و مجرای نطفه به شمار می آید. به هر حال نصیب ابلیس از حیوان قربانی، طحال و بیضتین شد.

آنگاه ابان بن عثمان می گوید: به امام علیه السلام عرض کردم: چرا (خوردن) نخاع حرام گردیده است؟

فرمودند: به دلیل این که محل آب جهنده [= منی] است که در هر مذکر و مؤنثی وجود دارد، نخاع [= مغز حرام] ماده چرب و نرم و سفیدرنگ که به شکل طناب میان ستون فقرات قرار گرفته است.

از خوردن ده چیز از ذبیحه باید اجتناب کرد که عبارتند از: طحال، بیضتین، نخاع، خون، پوست، استخوان، شاخ، سُم، غدد، آلت نرینه.
و از حیوان مردار ده چیز حلال است که عبارتند از: پشم، مو، کرک، تخم (مشروط به این که پوست روئین آن بسته شده و محتوای درونی آن را پوشانده باشد)، دندان، شاخ، سُم، انفحه^۱، پوست، شیر در پستان مردار.



۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ، عَنْ أَبِي طَالِبٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ، عَنْ عَثْمَانَ بْنِ عِيسَى الْعَامِرِيِّ، عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَا تَأْكُلْ جَرِيًّا وَلَا مَارَ مَاهِيًّا وَلَا طَافِيًّا وَلَا إِرِيَّانَ وَلَا طَحَالًا، لِأَنَّهُ بَيْتُ الدَّمِ وَ مَضْغَةُ الشَّيْطَانِ.

۱. «انفحه» - به کسر همزه و فتح فاء و حاء و گاه فاء را نیز به صورت مکسور عنوان می کنند - چیزی است که از شکم بزغاله شیرخوار خارج می کنند که رنگش زرد و پوست روئین آن که پشم دارد فشرده شده و چروک خورده و به صورت جسم غلیظ و پرمایه همچون پنیر درآمده باشد. و در صورتی که بزغاله یا بره علفخوار شده باشد، از آن به لفظ «کرش» - به فتح کاف و کسر راء - تعبیر می نمایند و معنای آن به فارسی شکنجه چهارپایانی است که علفخوار باشند. (ترجمه و توضیح لمعه، اثر مترجم، ج ۳، ص ۱۲۲)



حدیث دوم

محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفار، از ابی طالب عبدالله بن صلت، از عثمان بن عیسی عامری، از سماعة بن مهران، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: جرّی [= ماهی باریک و درازی است که پولک ندارد] و مار ماهی [= نوعی از ماهی شبیه به مار، درازیش به یک متر می رسد، در پشتش خارهایی شبیه اره وجود دارد] و طافی [= ماهی مرده که روی آب آمده] و اریان [= نوعی ماهی] و سپرز [= طحال] را نخور، و علت نهی از سپرز آن است که این عضو از حیوان محل تجمع خون و جویده شده شیطان می باشد.

باب ۳۵۸

العلّة التي من أجلها يكره أكل الكليتين

۱- أخبرني علي بن حاتم، قال: حدثنا الحسين بن علي بن زكريا، قال: حدثنا محمد بن صدقة، قال: حدثنا موسى بن جعفر، عن أبيه، عن محمد بن علي عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله لا يأكل الكليتين من غير أن يحرمهما لقربهما من البول.

باب سیصد و پنجاه و هشتم

سرّ مکروه بودن خوردن قلوه

حدیث اول

علی بن حاتم، از حسین بن علی زکریا، از محمد بن صدقه، از امام موسی کاظم، از پدرش، از حضرت محمد بن علی علیه السلام نقل شده که فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله بی آن که حکم به حرمت خوردن قلوه صادر کنند، آن را نمی خوردند؛ زیرا این عضو نزدیک به ادرار می باشد.

باب ۳۵۹

العلة التي من أجلها نهى رسول الله ﷺ يوم خيبر
عن أكل لحوم حمر الأهلية، و علة تحريم البغال

۱- أبي ﷺ قال: حدثنا سعد بن عبدالله، قال: حدثنا محمد بن الحسين، عن ابن أبي عمير، عن ابن أذينة، عن زرارة و محمد بن مسلم، عن أبي جعفر ﷺ قال: سألته عن أكل الحمر الأهلية؟ فقال: نهى رسول الله ﷺ عن أكلها يوم خيبر و إنما نهى عن أكلها، لأنها كانت حمولة للناس، و إنما الحرام ما حرم الله تعالى في القرآن.

باب سیصد و پنجاه و نهم

سرّ این که پیامبر اکرم ﷺ از خوردن گوشت الاغ اهلی در روز
[فتح] خيبر نهی فرمودند، و علت حرام شدن گوشت قاطر

حديث أول

(۷۲۱)

پدرم ﷺ از سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از زراره و محمد بن مسلم، از امام باقر ﷺ نقل کرده است، راوی می گوید: از امام ﷺ درباره خوردن گوشت الاغ اهلی پرسیدم؟ فرمودند: رسول خدا ﷺ روز خيبر از خوردن گوشت این حیوان نهی فرمودند، و سرّش آن است که از این حیوان به منظور حمل بار استفاده می شود، [بر این اساس، استفاده از گوشت آن حرام نیست، بلکه مکروه می باشد،] زیرا حرام آن چیزی است که خداوند در قرآن حرام کرده است.



۲- حدثنا محمد بن الحسن ﷺ قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن



محمد بن عیسی، عن الحسین بن سعید، عن حماد، عن حریز، عن محمد بن مسلم، عن
 ابي جعفر عليه السلام قال: نهی رسول الله صلى الله عليه وآله عن أكل لحوم الحمر، و إنما نهی عنها من أجل
 ظهورها، مخافة أن يفنوها، و ليست الحمير بحرام، ثم قرأ هذه الآية: ﴿قل لا أجد فيما
 أوحى إليّ محرماً على طاعم يطعمه﴾ إلى آخر الآية.

حدیث دوم

۷۴۲

محمد بن حسن عليه السلام از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد بن محمد بن عیسی، از
 حسین بن سعید، از حماد، از حریز، از محمد بن مسلم^۱، از امام باقر عليه السلام نقل کرده که

۱. وی در اصل از اهل طائف بوده که در کوفه سکونت داشت و از چهره‌های درخشان، و از بزرگ‌ترین
 فقیه شیعه به شمار می‌آمد که از امام باقر عليه السلام و حضرت صادق عليه السلام حدیث شنیده و دانش سرشاری فرا
 گرفته و نزد محدثین اهل سنت نیز مورد وثوق می‌باشد که از او حدیث نقل نموده‌اند.

هشام بن سالم می‌گوید: هر گاه بین من و زراره در مسأله‌ای اختلاف می‌افتاد، به محمد بن مسلم
 مراجعه می‌کردیم، وی در جواب باز نمی‌ماند و بلافاصله می‌گفت: ابو جعفر عليه السلام در این مسأله چنین
 فرمود، یا می‌گفت: ابو عبدالله عليه السلام چنین فرمود.

وی مردی ثروتمند و متمکن بود، روزی امام باقر عليه السلام به او فرمود: محمد تواضع و فروتنی پیشه کن.
 وی به محض این که به کوفه بازگشت، ظرف خرمائی و ترازوئی فراهم کرد و به درب مسجد کوفه
 نشست و فریاد می‌زد: خرما دارم. افراد قبیله «ثقیف» دورش گرد آمده و گفتند: این چه کاری است،
 آبروی ما را بردی! وی گفت: مولایم به من چنین دستور داده و من با او مخالفت نخواهم کرد. آنها
 گفتند: حال که اصرار داری به چنین کاری اشتغال داشته باشی، پس آسیائی فراهم کن، وی به اصرار
 آنها آسیائی در بازار تهیه نمود و گندم آرد می‌کرد.

ابن ابی عمیر می‌گوید: از عبدالرحمن بن حجاج و حماد بن عثمان شنیدم که می‌گفتند: کسی از شیعه
 فقیه‌تر از محمد بن مسلم نبود.

ابن ابی یعفور می‌گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: نمی‌توانم همه وقت به محضر شما شرفیاب
 شوم، اشخاصی به منظور پرسش از احکام و مسائل دینی به من مراجعه می‌کنند و من پاسخ همه آنها
 را مستحضر نمی‌باشم، چه کنم؟ فرمود: به محمد بن مسلم مراجعه کن که وی از پدرم حدیث شنیده و
 مورد وثوق و احترام آن حضرت بوده است. وی به سال ۱۵۰ هـ. ق به سن ۷۰ سالگی در کوفه
 درگذشت. (معارف و معاریف، ج ۹، ص ۱۷۹)

آن حضرت فرمودند: رسول خدا ﷺ از خوردن گوشت الاغ اهلی نهی کردند، و سرش آن است که از این حیوان به منظور حمل و نقل استفاده می شود، و چه بسا خوردن گوشت آنها ممکن است نسل این حیوان را در معرض نابودی قرار دهد، و گر نه خوردن گوشت آن حرام نیست، سپس حضرت این آیه شریفه را قرائت فرمودند:

﴿قُلْ لَا أَجِدُ فِيمَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ : «بگو: در آنچه بر من وحی شده، هیچ غذای حرامی نمی یابم؛ به جز این که مردار باشد، یا خونی که (از بدن حیوان) بیرون ریخته، یا گوشت خوک - که اینها پلیدند - یا حیوانی که به گناه هنگام سر بریدن، نام غیر خدا بر آن برده شده است، اما کسی که مضطر (به خوردن این محرمات) شود، بی آن که خواهان لذت باشد و یا زیاده روی کند (گناهی بر او نیست)؛ زیرا پروردگارت آمرزنده مهربان است»^۱

۳- ابی بنی قال: حدَّثنا عبد الله بن جعفر الحميري، عن هارون بن مسلم، قال: حدَّثنا أبو الحسن الليثي، قال: حدَّثني جعفر بن محمد بن محمد بن أبي سئد، قال: سئل أبي عن لحوم الحمر الأهلية؟ قال: نهى رسول الله عن أكلها، لأنها كانت حمولة للناس يومئذ، وإنما الحرام ما حرّم الله في القرآن.

حدیث سوم

۷۴۳

پدرم از عبد الله بن جعفر حمیری، از هارون بن مسلم، از ابوالحسن لیثی نقل کرده که گفت: امام صادق فرمودند: از پدرم درباره گوشت الاغ اهلی سؤال شد؟



در پاسخ فرمودند: رسول خدا ﷺ از خوردن گوشت این حیوان نهی نمودند، زیرا در آن روزگار از این حیوان جهت حمل و نقل استفاده می‌شد، [و خوردن گوشت آن حرام نیست،] بلکه حرام آن چیزی است که خداوند در قرآن حرام کرده است.



۴- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الرَّبِيعِ الصَّخَّافُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ، أَنَّ الرِّضَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَتَبَ إِلَيْهِ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ: كَرِهَ أَكْلَ لَحُومِ الْبُغَالِ وَالْحَمْرِ الْأَهْلِيَّةِ، لِحَاجَةِ النَّاسِ إِلَى ظُهُورِهَا وَاسْتِعْمَالِهَا وَالْخَوْفِ مِنْ فَنَائِهَا لِقُلَّتِهَا، لَا لِقَدْرِ خَلْقِهَا وَلَا لِقَدْرِ غَذَائِهَا.

حدیث چهارم

۷۴۴

علی بن احمد رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صخاف، از محمد بن سنان نقل کرده، وی گفت: امام رضا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در پاسخ مسائل من در نامه‌ای چنین مرقوم فرمودند: خوردن گوشت قاطر و الاغ اهلی، مکروه است؛ زیرا از این دو حیوان به منظور حمل و نقل استفاده می‌شود، و چه بسا خوردن گوشت آنها ممکن است نسل آنها را در معرض نابودی قرار دهد، و صرفاً از این جهت مورد نهی قرار گرفته، نه به خاطر پلیدی و تنفر طبع [و یازبان‌های دیگر].

باب ۳۶۰

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا كَرِهَ التَّصْفِيرُ

۱- أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ محبوب، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قِيلَ لَهُ: كَيْفَ كَانَ يَعْلَمُ قَوْمُ لُوطَ إِنَّهُ قَدْ جَاءَ لُوطًا رَجَالٌ؟ قَالَ: كَانَتْ امْرَأَتُهُ تَخْرُجُ فَتَصْفِرُ، فَإِذَا سَمِعُوا التَّصْفِيرَ جَاءُوا فَلِذَلِكَ كَرِهَ التَّصْفِيرَ.

باب سیصد و شصتم

سر مکروه بودن سوت زدن

حدیث اول

۷۴۵

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین، از حسن بن محبوب، از سالم، از امام صادق علیه السلام نقل شده که از آن حضرت پرسیده شد: چگونه قوم لوط از وجود مهمان در خانه حضرت لوط متوجه می شدند؟
فرمودند: همسر لوط علیه السلام هنگامی که میهمانی بر حضرت لوط وارد می شد، جهت خبر دادن همسایگان سوت می زد^۱ و چون می شنیدند به خانه لوط علیه السلام هجوم می آوردند، از این جهت سوت زدن مکروه به شمار می آید.

باب ۳۶۱

العلّة التي من أجلها يكره تكليف المخالفين للحوائح

۱- حدّثنا أبي، قال: حدّثنا أحمد بن إدريس، عن حنّان، قال: سمعت أبا جعفر علیه السلام يقول: لا تسألوهم فتكلّفونا قضاء حوائجهم يوم القيامة.

۱. شبی که فرستادگان «فرشتگان الهی» برای عذاب قوم لوط به خانه لوط علیه السلام آمدند، نخست لوط علیه السلام تصوّر کرد آن ها میهمان هستند، از این رو، میهمان های خود را معطل کرد تا شب فرا رسید، شاید دور از چشم آن قوم شرور و آلوده، بتواند با حفظ حیثیت و آبرو، از آنان پذیرایی کند.
همسر لوط که زن بی ایمانی بود، و به این قوم گناهکار کمک می کرد، از ورود این میهمانان جوان و زیبا آگاه شد، بر فراز بام رفت.

نخست از طریق کف زدن، سپس با روشن کردن آتش و برخاستن دود، گروهی از این قوم منحرف را آگاه کرد. (تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۲۲۰)

باب سیصد و شصت و یکم

سر مکروه بودن درخواست نیاز از مخالفان

حدیث اول

۷۴۶

پدرم، از احمد بن ادریس، از حنان نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابو جعفر علیه السلام شنیدم که می فرمود: از مخالفان برای برطرف شدن نیازهای خود چیزی درخواست نکنید؛ چه آن که این امر موجب می شود، آنان نیز روز قیامت، ما را مکلف سازند تا نیازهایشان را برآورده کنیم.

۲- و بهذا الإسناد قال: قال أبو جعفر علیه السلام: لا تسألوهم الحوائج فتكونوا لهم الوسيلة إلى رسول الله يوم القيامة.

حدیث دوم

۷۴۷

و با همین اسناد، از حضرت ابو جعفر علیه السلام نقل شده که فرمودند: از مخالفان برای برطرف شدن نیازهای خود کمک نخواهید؛ زیرا این کار موجب می شود تا در روز قیامت آنان به رسول خدا صلی الله علیه و آله راه پیدا کنند.

باب ۳۶۲

العلّة التي من أجلها يدعى الناس باسم أمهاتهم يوم القيامة

۱- أبي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن أبي ولاد، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إن الله تبارك و تعالى يدعو الناس باسم أمهاتهم يوم القيامة أين فلان بن فلانة سترأ من الله عليهم.



باب سیصد و شصت و دوم

سرّ این که روز رستاخیز مردم را به اسم مادرهایشان می خوانند

حدیث اول

۷۴۸

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از ابی ولّاد، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: خداوند، روز قیامت مردم را به اسم مادرهایشان می خواند، [و به آنها گفته می شود:] فلانی پسر فلان زن کجاست، و این نحوه فراخوانی به خاطر آن است که آبروی اشخاص محفوظ بماند [زیرا اگر به اسم پدرانشان خوانده شوند، گاه ممکن است کسی از طریق نامشروع متولد گردیده، خوانده شدن به نام پدر واقعی موجب رسوائی و خواری وی شود].

باب ۳۶۳

العلة التي من أجلها لا يدخل ولد الزنا الجنة

۱- حدّثنا أحمد بن محمد علیه السلام عن أبيه، عن محمد بن أحمد، عن إبراهيم بن إسحاق، عن محمد بن علي الكوفي، عن محمد بن الفضل، عن سعد بن عمر الجلاب، قال: قال لي أبو عبدالله علیه السلام: إنّ الله تعالى خلق الجنة طاهرة مطهّرة، فلا يدخلها إلا من طابت ولادته. وقال أبو عبدالله علیه السلام: طوبى لمن كانت أمّه عفيفة.

باب سیصد و شصت و سوم

سرّ این که زنازاده رستگار نمی شود

حدیث اول

۷۴۹

احمد بن محمد علیه السلام از پدرش، از محمد بن احمد، از ابراهیم بن اسحاق، از محمد



بن علی کوفی، از محمد بن فضل، از سعد بن عمر جلاب نقل کرده که وی گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمودند: خداوند بهشت را پاک و پاکیزه آفرید، و کسی وارد آن نمی‌شود مگر آن که ولادتش پاکیزه و فرزند حلال باشد^۱، سپس فرمودند: خوشا به حال کسی که مادرش پاکدامن و عفیف باشد.



۲- و بهذا الإسناد عن محمد بن أحمد، عن إبراهيم بن إسحاق، عن محمد بن سليمان الديلمي، عن أبيه رفع الحديث إلى الصادق عليه السلام قال: يقول ولد الزنا: يا رب ما ذنبي فما كان لي في أمري صنع؟ قال: فيناديه مناد، فيقول: أنت شر الثلاثة أذنب والداك فتبت عليهما، و أنت رجس و لن يدخل الجنة إلا طاهر.



۷۵۰

و با همین اسناد، از محمد بن احمد، از ابراهیم بن اسحاق، از محمد بن سلیمان دیلمی، از پدرش حدیث را به صورت مرفوع از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: زنازاده به پیشگاه پروردگار عرض می‌کند: خدایا! گناهم چیست، من در این پلشتی نقشی نداشتم؟!

منادی ندا می‌کند: تو بدترین سه تن هستی^۲، پدر و مادرت به ناپاکدامنی دست

۱. البته این سنخ از روایات قابل تخصیص است؛ چه آن که از امام صادق علیه السلام روایت شده: سرنوشت زنازاده به عملش بستگی دارد، اگر اعمال نیکی از وی بر جای ماند، پاداش نیکو به وی داده می‌شود و چنانچه بدکردار باشد (همچون دیگران) به کیفر می‌رسد.

۲. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وَلَدُ الزَّانَا شَرُّ الثَّلَاثَةِ: زنازاده بدترین سه تن (پدر و مادرش و خود او) می‌باشد. (سنن بیهقی، ج ۱۰، ص ۵۷).

و در حدیث دیگری آمده است: «وَلَدُ الزَّانَا شَرُّ الثَّلَاثَةِ، إِذَا عَمِلَ بِعَمَلِ وَالِدَيْهِ: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زنازاده اگر همانند پدر و مادرش عمل کند (زناکار باشد) بدترین سه تن (پدر و مادرش و خود او) می‌باشد. (سنن بیهقی، ج ۱۰، ص ۵۷).

یازیدند و تو نسبت به آنها مهربان و به عملکرد آنها راضی گشتی، تو نیز آلوده هستی و بهشت سرای پاکیزگان است.^۱

باب ۳۶۲

عَلَّةُ تَحْرِيمِ النَّظَرِ إِلَى شُعُورِ النِّسَاءِ الْمَحْجُوبَاتِ

۱- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ رحمته الله قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الرَّيِّعِ الصَّخَّافُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ أَنَّ الرَّضَاءَ رحمته الله كَتَبَ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ: حَرَّمَ النَّظَرَ إِلَى شُعُورِ النِّسَاءِ الْمَحْجُوبَاتِ بِالْأَزْوَاجِ وَغَيْرِهِنَّ مِنَ النِّسَاءِ لِمَا فِيهِ مِنْ تَهْيِيجِ الرِّجَالِ، وَ مَا يَدْعُو التَّهْيِيجَ إِلَى الْفُسَادِ، وَ الدَّخُولِ فِيمَا لَا يَحِلُّ وَ لَا يَجْمَلُ، وَ كَذَلِكَ مَا أَشْبَهَ الشُّعُورَ إِلَّا الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ﴾ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَ غَيْرِ الْجَلْبَابِ، وَ لَا بَأْسَ بِالنَّظَرِ إِلَى شُعُورِ مِثْلِهِنَّ.

۱. امام صادق رحمته الله فرمود: «عَلَامَاتُ وَلَدِ الزَّانَا ثَلَاثُ: سُوءُ الْمَخْضَرِ، وَ الْخَيْنُ إِلَى الزَّانَا، وَ بُغْضُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ: سَهٌ چيز نشان و علامت زنا زادگی است: چون کسی به نزد او رود، یا او در مجلس دیگران در آید ناسازگاری کند، شوق به ناپاکدامنی و زنا، دشمنی ما خاندان رسالت». (بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۱۹)

و در حدیث دیگری از همان امام (امام صادق رحمته الله) آمده است: «إِنْ لَوْلَدَ الزَّانَا عَلَامَاتُ: أَحَدُهَا بُغْضُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، وَ ثَانِيهَا أَنَّهُ يَحْنُ إِلَى الْحَرَامِ الَّذِي خُلِقَ مِنْهُ، وَ ثَالِثُهَا الْاسْتِخْفَافُ بِالدِّينِ، وَ رَابِعُهَا سُوءُ الْمَخْضَرِ لِلنَّاسِ، وَ لَا يَسِينِي مُحْضَرُ إِخْوَانِهِ إِلَّا مِنْ وَلَدِ عَلِيٍّ غَيْرِ فِرَاشِ أَبِيهِ أَوْ حَمَلَتْ بِهِ أُمُّهُ فِي حَيْضِهَا: زَنَازَادَةُ نَشَانُهُ هَائِي دَارِدُ: دَشْمَنِي بِأَدُومَانِ پِيَامِبِر، دَلْدَادَن بَه حَرَامِي كَه خُودِ أَزْآن پَدِيدِ آمَدَه، خُورِ دَاشْتَن دِينِ خُدَا، بَدْرِفْتَارِي بِأَمْرَدَم؛ چِه آن كَه جَزْ زَنَازَادَه، يَا كَسِي كَه مَادَرَشْ دَرِ أَيَّامِ حَيْضِ بَه آن آبَسْتَن شُدَه، كَسِي بِأَبِرَادَرَانِ خُويْشِ بَدْرِفْتَارِي وَ نَاسَازگَارِي نَمِي كُنْد». (بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۲۲۷)



باب سیصد و شصت و چهارم

سر حرمت نگاه کردن به موهای زنان پوشیده و مستور

۷۵۱

حدیث اول

علی بن احمد رحمه الله از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که گفت: امام رضا علیه السلام در جواب پرسش‌های من نامه‌ای ارسال نموده و در آن چنین مرقوم فرمودند: نگاه کردن به موهای زنان مستور [= در پرده و حجاب، پوشیده] و بانوان شوهردار و غیر ایشان حرام است؛ چه آن که خود همین نگاه کردن، مرد را تحریک می‌کند و تهییج [غرائز جنسی] شخص را به تباهی و به چیزی که حلال و زیبنده نیست، می‌کشاند. و همچنین چشم دوختن و نگاه کردن نامحرم به غیر مو، حلال و جایز نیست، مگر آن موردی را که خداوند بزرگ در قرآن مجید استثناء نموده و می‌فرماید: «وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَغْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» و زنان از کار افتاده‌ای که امید به ازدواج ندارند، گناهی بر آنان نیست که لباس‌های (روئین) خود را بر زمین بگذارند، به شرط این که در برابر مردم خود آرائی نکنند، و اگر خود را بپوشانند برای آنان بهتر است؛ و خداوند شنوا و داناست.^۱ به موهای مثل این زنان نگاه کردن، اشکالی ندارد.

[ناگفته نماند برای این استثناء دو شرط وجود دارد:

نخست این که: به سن و سالی برسند که معمولاً امیدی به ازدواج ندارند، و به تعبیر دیگر: شوق و میل جنسی را کاملاً از دست داده‌اند.

دیگر این که: در حال برداشتن حجاب، خود را زینت ننمایند.



روشن است: با این دو قید مفاسد کشف حجاب در مورد آنان وجود نخواهد داشت و به همین دلیل، اسلام این حکم را از آنان برداشته است.

و مقصود تنها کنار گذاشتن لباس های روئین است که در بعضی از روایات از آن تعبیر به چادر و روسری شده است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام در ذیل همین آیه، می خوانیم: «الْخِمَارَ وَ الْجِلْبَابَ قُلْتُ بَيْنَ يَدَيَّ مَنْ كَانَ؟ فَقَالَ: بَيْنَ يَدَيَّ مَنْ كَانَ غَيْرَ مُتَبَرِّجَةٍ بِزِينَةٍ: منظور روسری و چادر است. راوی می گوید: از امام پرسیدم: در برابر هر کس که باشد؟ فرمود: در برابر هر کس که باشد، اما خود آرائی و زینت نکند»^۱.

در پایان آیه شریفه آمده است: اگر تعفف کنند و خویشان را بپوشانند برای آنها بهتر است؛ چرا که از نظر اسلام هر قدر زن جانب عفاف و حجاب را رعایت کند، پسندیده تر و به تقوا و پاکی نزدیک تر است.^۲



باب ۳۶۵

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا أُطْلِقَ النَّظَرُ إِلَى رُؤُوسِ
أَهْلِ تَهَامَةٍ وَ الْأَعْرَابِ وَ أَهْلِ السَّوَادِ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ

۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رضی الله عنه قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِي، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيْسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عِبَادِ بْنِ صَهِيْبٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: لَا بَأْسَ بِالنَّظَرِ إِلَى رُؤُوسِ أَهْلِ تَهَامَةٍ وَ الْأَعْرَابِ وَ أَهْلِ السَّوَادِ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ، لَا تُنْهَنَ إِذَا نَهَيْنَ لَا يَنْتَهَيْنَ. وَ قَالَ: [الْمَجْنُونَةُ] الْمَغْلُوبَةُ لَا بَأْسَ بِالنَّظَرِ إِلَى شَعْرِهَا وَ جَسَدِهَا، مَا لَمْ يَتَعَمَّدَ ذَلِكَ.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۴۷، کتاب النکاح، باب ۱۱۰.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۵۷۸.

باب سیصد و شصت و پنجم

سرّ جواز نگاه کردن به سرهای [زنان]
اهل تهامه و اعراب و کوه‌نشینان از اهل ذمه

حدیث اول

۷۵۲

محمد بن موسی بن متوکل رضی الله عنه از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از عباد بن صهیب نقل کرده که وی گفت: از امام صادق رضی الله عنه شنیدم که فرمودند: اشکالی ندارد که به سرهای [زنان] اهل تهامه^۱ و اعراب^۲ و کوه‌نشینان از اهل ذمه نگاه کنید؛ چه آن که اگر آنان را از عملشان باز دارند، اطاعت نمی‌کنند. و همچنین فرمودند: نگاه کردن به مو و نیز بدن زنان سفیه و مجنون اشکالی ندارد، به شرط آن که عمدی [و از روی شهوت] نباشد.

۱. تهامه: زمین‌های هموار ساحلی است که از ناحیه شمال از شبه جزیره سینا تا نواحی یمن جنوبی ادامه دارد. البته آن زمان [= اوائل اسلام] در این مناطق نوعاً افراد بادیه‌نشینی زندگی می‌کردند.
۲. اعراب: بادیه‌نشینان، از هر تبار و اهل هر زبان که باشند. اعراب جمع عرب نیست؛ زیرا عرب اسم جنس است. این واژه ده بار در قرآن کریم آمده که در هفت مورد، این گروه مورد نكوهش قرار گرفته‌اند؛ چه اینان بر اثر دوری از مراکز کسب دانش، در حال جهل و نادانی بسر می‌برند و دوری از فرهنگ و تمدن موجب عقب افتادگی آنان از ضوابط انسانی است، از احکام شرع و شریعت بی اطلاع، و از صفات نیک بی بهره‌اند، آنچه بر آنان حکومت می‌کند احساسات خام و تعصبات بی پایه است.

از امام صادق رضی الله عنه روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله با بادیه‌نشینان این گونه صلح نمود که: همچنان به بادیه‌نشینی خویش ادامه دهند و از دستور هجرت معاف باشند، به شرط آن که اگر دشمن به مرکز اسلام یورش برد، آنان به یاری مسلمانان بشتابند، ولی از غنیمت نصیبی نداشته باشند. (بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۱۸۳، به نقل از معارف و معاریف، ج ۲، ص ۳۰۷)

در حدیث (بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۳۴۷) آمده: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله - در سال ششم - آهنگ مکه نمود (و این سفر به صلح حدیبیه انجامید) در مسیر راه، اعراب را به همکاری دعوت کرد، حتی یک نفر از آنان نیز، دعوت آن حضرت را اجابت نمودند. (معارف و معاریف، ج ۲، ص ۳۸)

۲- ابي عليه السلام قال: حدثنا أحمد بن إدريس، قال: حدثنا محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى، عن عبد الرحمن بن الحجاج، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الجارية التي لم تدرك متى ينبغي لها أن تغطي رأسها ممن ليس بينه وبينها محرم؟ ومتى يجب عليها أن تقنع رأسها للصلاة؟ قال: لا تغطي رأسها حتى يحرم عليها الصلاة.

حديث دوم

۷۵۳

پدرم عليه السلام از احمد بن ادريس، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان بن يحيى، از عبد الرحمن بن حجاج نقل کرده که وی گفت: از امام صادق عليه السلام پرسیدم: دختر بچه نابالغ چه زمانی باید خودش را از نامحرم بپوشاند؟ و چه وقت در نماز باید سر خود را با مقنعه بپوشاند؟

فرمودند: لازم نیست سر خود را بپوشاند، مگر وقتی که خواندن نماز بر او حرام می گردد. [کنایه از عادت ماهانه شدن و رسیدن به حد بلوغ است].

باب ۳۶۶

العلقة التي من أجلها

لا يجوز قتل الأسير لمن أسره إذا عجز عن المشي

۱- ابي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن القاسم بن محمد الاصبهاني، عن سليمان بن داود المنقري، عن عيسى بن يونس، عن الأوزاعي، عن الزهري، عن علي بن الحسين عليه السلام قال: إذا أخذت الأسير فعجز عن المشي و لم يكن معك محمل، فأرسله و لا تقتله، فإنك لا تدري ما حكم الإمام فيه. و قال: الأسير إذا أسلم فقد حقن دمه و صار فيئاً.

باب سیصد و شصت و ششم

سرّ جایز نبودن کشتن اسیری که از راه رفتن بازمانده است

حدیث اول

۷۵۴

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از قاسم بن محمد اصفهانی، از سلیمان بن داود منقری، از عیسی بن یونس، از اوزاعی، از زهری، از امام سجّاد علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: هنگامی که اسیری گرفتی و او را با خود می آوری اگر از راه رفتن ناتوان شد، و مرکبی برای حمل او نداشتی او را رها کن، و به قتل مرسا؛ چه آن که نمی دانی حکم امام درباره او چیست.^۱

و همچنین فرمودند: هرگاه اسیر اسلام آورد، خونس محفوظ خواهد بود و در این حالت بخشی از غنائم به شمار می آید، [و زعیم و پیشوای مسلمانان در این باره تصمیم می گیرند].

۱. در حالات پیشوایان اسلام آمده است: آنها از همان غذائی که خودشان تناول می کردند، به اسیران می دادند. قرآن مجید، از کسانی که ایثار کردند و غذای خود را به اسیری دادند تجلیل و احترام به عمل می آورد، و می فرماید: «و يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا» : «ابرار و نیکان غذای خود را با این که به آن علاقه و نیاز دارند، به مسکین و یتیم و اسیر می دهند». (سوره انسان، آیه ۸)

حتی در مورد اسیرانی که به خاطر خطرناک بودنشان، یا به علت ارتکاب جرائم خاصی، محکوم به اعدام می شوند، دستور داده شده: قبل از اجرای حکم، با آنها به نیکی رفتار شود.

در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم: «إِطْعَامُ الْأَسِيرِ وَ الْإِحْسَانُ إِلَيْهِ حَقٌّ وَاجِبٌ وَ إِنْ قَتَلْتَهُ مِنْ الْقَدْرِ: غَذَا دَادَن بَهِ اسِير وَ نِيكِي نَسَبَت بَهِ اُو، حَقٌّ وَاجِبِي اسْتِ هَر چَند بِنَا بَاشَد كَه فَرْدَا اُو رَا اَعْدَام كُنِي». (وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۶۹)

باب ۳۶۷

عَلَّةُ طَوْلِ مَدَّةِ السَّلْطَانِ وَ قَصْرِ مَدَّتِهِ

۱- أَبِي اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الْأَرْجَانِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ لِمَنْ جُعِلَ لَهُ سُلْطَانًا مَدَّةً مِنْ لَيَالِي وَ أَيَّامٍ وَ سَنِينَ وَ شُهُورٍ فَإِنْ عَدَلُوا فِي النَّاسِ أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى صَاحِبَ الْفَلَكَ أَنْ يَبْطِئَ بِإِدَارَتِهِ فَطَالَتْ أَيَّامُهُمْ وَ لَيَالِيَهُمْ وَ سَنُونُهُمْ وَ شُهُورُهُمْ، وَ إِنْ هُمْ جَارَوْا فِي النَّاسِ وَ لَمْ يَعْدِلُوا أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى صَاحِبَ الْفَلَكَ فَاسْرَعَ إِدَارَتَهُ وَ أَسْرَعَ فَنَاءَ لَيَالِيَهُمْ وَ أَيَّامُهُمْ وَ سَنِينُهُمْ وَ شُهُورُهُمْ، وَ قَدْ وَفَى تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَهُمْ بِعَدَدِ اللَّيَالِي وَ الشُّهُورِ.

باب سیصد و شصت و هفتم

سَرَّ طَوْلَانِي وَ كَوْنَاهُ شَدَنَ زَمَانَ سُلْطَنَتِ فَرْمَانِروایان

حدیث اول

۷۵۵

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از عثمان بن عیسی، از ابو اسحاق ارجانی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: خداوند بزرگ به کسی که حکومت و سلطنت داده، زمان مشخصی را مقدر کرده است، حال اگر آن فرمانروا به عدل و داد رفتار کند، خداوند به صاحب فلک دستور می دهد که در

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ثَلَاثَةٌ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: الْمُخْلِصُ بِالْإِيمَانِ وَ الْمُجَازِي بِالْإِحْسَانِ وَ السُّلْطَانُ الْعَادِلُ» سه صنف از مردم در روز قیامت ترس و هراسی ندارند: آن کس که ایمان خالص دارد، کسی که به وسیله احسان پاداش دهد، و زمامدار دادگستر». (مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۲۱)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «سُلْطَانُ الْعَاقِلِ يَنْشُرُ مَنَاقِبَهُ: سُلْطَانُ خَرْدَمَنْد، فَضِيلَتِ هَایِ خُود رَا

حرکتش آرام و آهسته سیر کند، از این روزمان حکومت چنین فرمانروائی طولانی می‌شود. و اگر در دوران حکومت خود ظلم و بیداد نماید، خداوند به صاحب فلک فرمان می‌دهد که در حرکتش شتاب کند، به گونه‌ای که روزها، شب‌ها، ماه‌ها و سال‌ها به سرعت سپری شوند و بدین ترتیب سلطنت وی کوتاه می‌گردد. [کنایه از این که هر کس در دوران قدرت ستم کند، خداوند اساس حکومتش را واژگون و پایه‌های سلطه‌اش را سرنگون سازد].

باب ۳۶۸

العلة التي من أجلها لا يجوز للرجل أن يتخذ من النبط ولياً ولا نصيراً

۱- حدَّثنا أبي عبد الله قال: حدَّثنا محمد بن يحيى العطار، عن الحسين بن ظريف، عن هشام، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: يا هشام! النبط ليس من العرب ولا من العجم فلا تتخذ منهم ولياً ولا نصيراً، فإن لهم أصولاً تدعو إلى غير الوفاء.

باب سیصد و شصت و هشتم

سرّ این که شایسته نیست شخص از طائفه نبط فردی را به عنوان دوستدار و یار و مددکار برگزیند

حدیث اول

۷۵۶

پدرم علیه السلام از محمد بن یحیی عطار، از حسین بن ظریف، از هشام، از امام صادق علیه السلام

→ «به وسیله دادگری» نشر می‌دهد. (غرر الحکم ج ۴، ص ۱۳۳)
و از همان امام نقل شده که فرمود: «لَيْسَ ثَوَابٌ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَكْثَمُ مِنْ ثَوَابِ السُّلْطَانِ الْعَادِلِ وَ الرَّجُلِ الْمُحْسِنِ: در پیشگاه خداوند ثوابی برتر از ثواب فرمانروای دادگستر، و مرد نیکوکار نیست.»
(غرر الحکم، ج ۵، ص ۹۰)

نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: ای هشام! طائفه نبط^۱ نه از عربند و نه از عجم، با آنان دوستی مکن و به یاری آنها اعتماد موز که آنان را ریشه‌هایی است که فرجامش به بی‌وفائی خواهد انجامید.

باب ۳۶۹

العلة التي من أجلها صارت الوصية بالثلث

۱- ابي عليه السلام قال: حدثنا أحمد بن إدريس، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن حماد بن عيسى، عن معاوية بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان البراء بن معرور الأنصاري بالمدينة، وكان رسول الله صلى الله عليه وآله بمكة، وإنه حضره الموت، فأوصى بثلث ماله فجرت به السنة.

باب سیصد و شصت و نهم

سرّ این که وصیت به ثلث مال تعلق می‌گیرد

حدیث اول

۷۵۷

پدرم عليه السلام از احمد بن ادريس، از احمد بن محمد بن عيسى، از حسين بن سعيد، از حماد بن عيسى، از معاوية بن عمار، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت

۱. نبط: قومی که در بطایح میان عراق عرب و عراق عجم، یا به سواد عراق ساکن بودند، آنگاه به گروهی مرکب از نژادهای مختلف که از عوام الناس بودند، اطلاق گردید. اصل این واژه به معنای اخراج چیزی است، مانند اخراج آب از زیر زمین، و اخراج کشت از زمین. و از این جهت آن تبار را «نبطی» می‌گفتند که سرزمین عراق را به استخراج محصولات کشاورزی آباد ساختند. (معارف و معاریف، ج ۱۰، ص ۶۶)

فرمودند: براء بن معرور انصاری^۱ در مدینه بود و رسول خدا ﷺ در مکه، هنگامی که مرگ براء فرا رسید، وی وصیت کرد تا ثلث مالش را برای خودش (جهت صرف در خیرات و مبرات) اختصاص دهند، از آن به بعد وصیت به ثلث، سنت شد.



۲- اَبی بَکَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مُسْعِدَةَ بْنِ صَدَقَةَ الرَّبْعِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ تَوَقَّى وَ لَهُ صَبِيَّةٌ صَغَارٌ وَ لَهُ سِتَّةٌ مِنَ الرِّقِيقِ، فَأَعْتَقَهُمْ عِنْدَ مَوْتِهِ، وَ لَيْسَ لَهُ مَالٌ غَيْرُهُمْ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ: مَا صَنَعْتُمْ بِصَاحِبِكُمْ؟ قَالُوا: دَفَنَاهُ. قَالَ: لَوْ عَلِمْتُ مَا دَفَنْتَهُ مَعَ أَهْلِ الْإِسْلَامِ، تَرَكَ وَلَدَهُ يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ.

حدیث دوم

۷۵۸

پدرم ﷺ از عبدالله بن جعفر حمیری، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه ربعی، از امام صادق ﷺ، از پدر بزرگوارش نقل کرده که آن حضرت فرمودند: یکی از مردان طائفه انصار از دنیا رفت و بچه‌های صغیری از او به یادگار ماند، وی در آستانه مرگ همه اموال [= تعداد شش مملوک] خود را در راه خدا صرف کرد [آنان را آزاد نمود] به گونه‌ای که هیچ مال دیگری از وی بر جای نماند، هنگامی که رسول خدا ﷺ از این ماجرا آگاه شد، فرمود:

۱. وی نخستین کسی بود که در پیمان عقبه دوم به پیامبر اکرم ﷺ جواب مثبت داد و با آن بزرگوار بیعت کرد، و یکی از نقبای دوازده گانه انصار بود که رسول خدا ﷺ انتخابش نمود. وی یک ماه پیش از ورود پیامبر به مدینه درگذشت. امام صادق ﷺ فرمود: چون مرگ براء فرا رسید وی در مدینه بود و رسول خدا ﷺ در مکه، و قبله مسلمانان در آن روز بیت المقدس بود، براء وصیت کرد او را رو به پیامبر ﷺ دفن کنند، از آن به بعد روی میت را در حال دفن به قبله کردن سنت شد. و نیز فرمود: چون هنگام مرگ براء فرا رسید، وصیت کرد ثلث مالش را برای خودش هزینه کنند، از آن به بعد وصیت به ثلث، سنت گردید. (معارف و معاریف، ج ۳، ص ۱۰۹)



با آن مرد چه کار کردید؟

عرض کردند: او را دفن کردیم.

فرمود: اگر من قبلاً آگاه شده بودم اجازه نمی‌دادم او را در قبرستان مسلمانان دفن کنید؛ چرا که بچه‌های صغیر خود را رها کرده تا گدائی کنند!



۳- و بهذا الإسناد قال: قال علي عليه السلام: الحيف في الوصية من الكبائر.

حدیث سوم

۷۵۹

و با همین اسناد از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که فرمود: ستم [و کوتاهی در چگونگی وصیت] از گناهان کبیره به شمار می‌آید.



۴- حدثنا محمد بن الحسن عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن أبي طالب عبدالله بن الصلت القمي، عن يونس بن عبدالرحمن رفعه إلى أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى: ﴿فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ﴾. قال: إذا اعتدى في الوصية إذا زاد على الثلث.

حدیث چهارم

۷۶۰

محمد بن حسن علیه السلام از محمد بن حسن صفار، از ابوطالب عبدالله بن صلت قمی، از یونس بن عبدالرحمن - حدیث را به صورت مرفوع - از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار در ذیل آیه شریفه: ﴿فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾: «و کسی که از انحراف وصیت کننده (و تمایل یک جانبه او به بعض ورثه) یا از گناه بترسد، و میان آنها را اصلاح دهد، گناهی بر او نیست؛ خداوند، آمرزنده و



مهریان است»^۱ فرمودند: مقصود این است که شخص به هنگام وصیت جانب انصاف و عدالت را رعایت نکند به این نحو که به بیشتر از ثلث مال خود وصیت کند.^۲

[تعبیر به «جَنَف» - در آیه شریفه - که به معنای انحراف از حق و تمایل یک جانبه است، اشاره به انحرافات است که ناآگاهانه دامنگیر وصیت کننده می شود و تعبیر به «إثم» اشاره به انحرافات عمدی است.

جمله «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» که در ذیل آیه شریفه آمده، ممکن است اشاره به این حقیقت باشد که: هر گاه، وصی با اقدامی مؤثر، کار خلافی را که از وصیت کننده سر زده اصلاح کند و او را به راه حق باز گرداند، خداوند از خطای وی نیز صرف نظر خواهد کرد.]



۱. سوره بقره، آیه ۱۸۲.

مرکز تحقیقات فقهی و حقوقی اسلامی

۲. هر گونه تغییر و تبدیل در وصیت ها به هر صورت و به هر مقدار باشد گناه است، اما از آنجا که هر قانونی استثنائی دارد، قرآن کریم (سوره بقره، آیه ۱۸۲) می فرماید: هر گاه وصی بیم انحرافی در وصیت کننده داشته باشد - خواه این انحراف ناآگاهانه باشد یا عمدی و آگاهانه - و آن را اصلاح کند، گناهی بر او نیست (و مشمول قانون تبدیل وصیت نمی باشد). بنابراین، استثناء تنها مربوط به مواردی است که وصیت به طور شایسته صورت نگرفته، در اینجا وصی حق تغییر دارد، البته اگر وصیت کننده زنده است مطالب را به او گوشزد می کند تا تغییر دهد و اگر از دنیا رفته شخصاً اقدام به تغییر می کند و این از نظر فقه اسلامی منحصر به موارد زیر است:

۱- هر گاه وصیت پیش از ثلث مجموع مال باشد؛ چرا که وصیت تا ثلث مال مجاز است و زائد بر آن ممنوع می باشد. بنابراین، آنچه در میان افراد ناآگاه معمول است که تمام دارائی خود را از طریق وصیت تقسیم می کنند به هیچ وجه از نظر قوانین اسلامی صحیح نیست و بر شخص وصی لازم است آن را اصلاح کند و تا سر حد ثلث تقلیل دهد.

۲- در آنجا که وصیت به ظلم، گناه و یا کار خلاف کرده باشد، مثل این که وصیت کند قسمتی از اموالش را صرف توسعه مراکز فساد کنند، و همچنین اگر وصیت موجب ترک واجبی باشد.

۳- آنجا که وصیت، موجب نزاع، فساد و خونریزی گردد که باید زیر نظر حاکم شرع اصلاح شود. (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۶۹۶)

۵- و بهذا الإسناد، عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليه السلام قال: من عدل في وصيته كان بمنزلة من تصدق بها في حياته، و من جار في وصيته لقي الله تعالى يوم القيامة و هو عنه معرض.

حدیث پنجم

۷۶۱

و با همین اسناد از حضرت باقر علیه السلام نقل شده که آن بزرگوار فرمودند: کسی که در وصیتش عدالت را رعایت کند، همانند آن است که همان اموال را در حیات خود در راه خدا داده باشد، و کسی که در وصیتش تعدی کند، نظر لطف پروردگار در قیامت از او برگرفته خواهد شد.

[تعدی و ضرار در وصیت آن است که انسان بیش از ثلث وصیت کند، و ورثه را از حق مشروعشان باز دارد، و یا این که تبعضات ناروائی به خاطر حب و بغض های بی دلیل انجام دهد، حتی در بعضی از موارد که ورثه سخت نیازمندند دستور داده شده وصیت به ثلث هم نکنند، بلکه آن را به یک چهارم و یک پنجم تقلیل دهند.]



۶- و بهذا الإسناد، قال: قال علي عليه السلام: لأن أوصي بالخمس أحب إلي من أن أوصي بالربع، و لأن أوصي بالربع أحب إلي من أن أوصي بالثلث. و من أوصي بالثلث لم يترك شيئاً.

حدیث ششم

۷۶۲

و با همین اسناد، امام علیه السلام از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده که فرمودند: اگر خمس مال خود را وصیت کنم، نزد من محبوب تر از این است که ربع آن را وصیت نمایم، و چنانچه ربع دارائی خود را وصیت کنم، بهتر از آن است که به ثلث وصیت نمایم. [و در بعضی از موارد اگر] کسی ثلث دارائی و مال خود را وصیت کند، دیگر چیزی برای ورثه بر جای نگذاشته است.



[«فلسفه وصیت»]

از قانون ارث تنها یک عده از بستگان - آن هم روی حساب معینی - بهره‌مند می‌شوند، در حالی که شاید عده دیگری از فامیل، و برخی از دوستان و آشنایان نزدیک، نیاز شدیدی به کمک‌های مالی داشته باشند.

و نیز در مورد برخی از وارثان، گاه مبلغ ارث پاسخگوی نیاز آنها نیست، جامعیت قوانین اسلام اجازه نمی‌دهد این کمبودها و نیازها پر نشود، لذا در کنار قانون ارث، «قانون وصیت» را قرار داده و به مسلمانان اجازه می‌دهد نسبت به یک سوم از اموال خود - برای بعد از مرگ خویش - تصمیم بگیرند.

از اینها گذشته، گاه انسان مایل است کارهای خیری انجام دهد، اما در زمان حیاتش به خاطر نیازهای مالی خودش موفق به انجام آن نشد، عقل و منطق ایجاب می‌کند: از اموالی که برای بدست آوردنش زحمات‌های فراوانی کشیده، برای انجام کارهای خیر برای بعد از مرگش محروم نماند.

مجموع این امور، موجب شده است: قانون وصیت در اسلام تشریع گردد. البته وصیت منحصر به موارد فوق نیست، بلکه انسان باید وضع دیون خود، اماناتی که به او سپرده شده و مانند آن را در وصیت مشخص سازد، به گونه‌ای که هیچ نکته مبهمی نسبت به حقوق مردم یا حقوق الهی که بر عهده او می‌باشد، وجود نداشته باشد.

در روایات اسلامی تأکیدهای فراوانی در ارتباط با «وصیت» شده، از جمله در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَا يَنْبَغِي لِامْرِئٍ مُسْلِمٍ أَنْ يَبِيتَ لَيْلَةً إِلَّا وَ وَصِيَّتُهُ تَحْتَ رَأْسِهِ: سزاوار نیست فرد مسلمان شب بخوابد، مگر این وصیت نامه‌اش زیر سر او باشد.»^۱

البته «زیر سر بودن» به عنوان تأکید و اهمیت موضوع است، منظور آماده بودن وصیت است.



باب ۳۷۰

العلة التي من أجلها لا تعول سهام المواريث [على ستة أسهم]

۱- أبي الله قال: حدثني محمد بن يحيى العطار، عن أحمد بن أبي عبدالله، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن غير واحد، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سهام المواريث من ستة أسهم لا تزيد عليها. فقليل له: يابن رسول الله! و لم صارت ستة أسهم؟ قال: لأن الإنسان خلق من ستة أشياء و هو قول الله تعالى: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ طِينٍ، ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نَظْفَةً فِي قرارٍ مَكِينٍ، ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً، فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا﴾. قال محمد بن علي مصنف هذا الكتاب: لذلك علة أخرى و هي أن أهل المواريث الذين يرثون أبداً و لا يسقطون ستة: الأب و الأم و الابن و البنت و الزوج و الزوجة.

باب سیصد و هفتادم

سرّ این که سهام ورثه بیش از فرائض شش گانه نخواهد بود

حدیث اول

(۷۶۳)

پدرم از محمد بن یحیی عطار، از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جماعتی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: سهام ارث، شش سهم است و زاید بر آن نیست. محضر ایشان عرض شد: ای فرزند رسول خدا! به چه دلیل شش سهم قرار داده شده است؟

فرمودند: زیرا انسان از شش چیز «اشاره به مراحل تکوین جنین در رحم مادر» آفریده شده است؛ چنانچه خداوند در قرآن می فرماید: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ، ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قرارٍ مَكِينٍ، ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً



فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا...: ما انسان را از عصاره‌ای از گِل آفریدیم، سپس او را نطفه‌ای در قرارگاه مطمئن (رحم) قرار دادیم، سپس نطفه را به صورت علقه (خون بسته)، و علقه را به صورت مضغه (چیزی شبیه به گوشت جویده شده)، و مضغه را به صوت استخوان‌هائی درآوردیم؛ و بر استخوان‌ها گوشت پوشاندیم.^۱

جناب مصنف می‌فرماید: البته برای حکم یاد شده دلیل دیگری نیز وجود دارد، و آن این‌که: کسانی که همواره ارث می‌برند و در همه حال این استحقاق را دارند، شش نفرند: پدر، مادر، پسر، دختر، شوهر و همسر.



۲- حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عِيسَى، قَالَ: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عِيسَى، عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ أَبِي بصير، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كَانَ يَقُولُ: إِنَّ الَّذِي أَحْصَى رَمْلَ عَالِجٍ يَعْلَمُ أَنَّ السَّهَامَ لَا تَعُولُ عَلَى سِتَّةٍ لَوْ يَبْصُرُونَ وَجْهَهَا لَمْ تَجْزِ سِتَّةً.

ترجمه: آنکه آنکه می‌شمارد شن را بداند که سهم است یا نه، شش نفرند که اگر چهره آن را ببینند، سهم را به شش نفر نمی‌دهند.

حدیث دوم

(۷۶۴)

پدرم عليه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از عثمان بن عیسی، از سماعة بن مهران، از ابوبصیر، از امام باقر عليه السلام نقل کرده که فرمود: امیر مؤمنان عليه السلام می‌فرمودند: به راستی خداوندی که حساب همه چیز، حتی ریگ‌های بیابان را دارد [ممکن نیست سهم ارث را به گونه‌ای قرار دهد که کسری داشته باشد] و او به خوبی می‌داند که سهم ارث از فرائض ششگانه افزون نمی‌شود، و اگر آنها [یعنی اهل تسنن] جهت آن را می‌دانستند از فرائض ششگانه فراتر نمی‌رفتند.



۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ



الصقار، قال: حدثنا أيوب بن نوح، عن محمد بن أبي عمير، عن يوسف بن عميرة، عن أبي بكر الحضرمي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان ابن عباس يقول: إن الذي يحصى رمل عالج ليعلم أن السهام لا تعول من ستة.

حدیث سوم

۷۶۵

محمد بن حسن بن احمد بن ولید عليه السلام از محمد بن حسن صفار، از ایوب بن نوح، از محمد بن ابی عمیر، از یوسف بن عمیره، از ابی بکر حضرمی، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: ابن عباس می گفت: به راستی کسی که حساب همه چیز، حتی ریگ های بیابان را دارد، می داند که سهام ارث از فرائض ششگانه افزون نمی شود.

[«بحثی پیرامون عول و تعصیب»]

به تناسب این مبحث، لازم است برخی از واژه های مربوط به ارث تا حدی مورد بررسی قرار گیرد؛ چه آن که در کتاب ارث اسلامی به دو بحث مهم برخورد می کنیم که درباره مسأله «عول» و «تعصیب» سخن می گوید، سرچشمه این بحث از آنجا آغاز می شود که گاه سهام ارث از مجموع مال کمتر، و گاه بیشتر است.

به عنوان مثال: اگر ورثه میت، فقط دو خواهر (پدر و مادری) و شوهر باشند، در این صورت ارث دو خواهر، دو سوم مال، و ارث شوهر، نصف مال است که مجموع آن دو، $\frac{7}{6}$ می شود، یعنی $\frac{1}{6}$ از مجموع مال بیشتر می گردد.

در فرض یاد شده، این بحث پیش می آید که آیا $\frac{1}{6}$ باید به نسبت سهام از همه ورثه کم شود؟ و یا این که از افراد معینی کم گردد؟

معروف در میان دانشمندان اهل تسنن این است که باید از همه کم شود و این را فقهاء «عول» می نامند. (زیرا «عول» در لغت به معنای زیادی و ارتفاع و بلندی است).



و در مثال فوق، می‌گویند: $\frac{1}{6}$ اضافی، باید از هر دو به نسبت سهام آنها کم شود.^۱ در حقیقت سهامداران ارث را در اینجا همانند طلبکارانی فرض می‌کنند که بدهکار، قادر به پرداختن مطالبات همه آنها نیست و به اصطلاح «ورشکست» شده است، و می‌دانیم در چنین حالتی مقدار کمبود را به نسبت، از همه طلبکاران کسر می‌کنند.

ولی به عقیده «فقهای شیعه» همیشه کمبود به افراد خاصی متوجه می‌شود، و در مثال فوق، کمبود را فقط به دو دختر دانسته و می‌گویند: همان‌گونه که در حدیث وارد شده: «ممکن نیست خداوندی که حساب همه چیز، حتی ریگ‌های بیابان را دارد، سهام ارث را طوری قرار دهد که کسری داشته باشد» حتماً خداوند در این گونه موارد، قانونی وضع کرده که با توجه به آن قانون، کمبودی متصور نیست و آن قانون، این است که: در

۱. اگر ماترک میت را «۶۰ تومان» فرض کنیم، سهم شوهر، نصف «۳۰ تومان» و سهم دو خواهر دو ثلث «۴۰ تومان» است و مجموع «۷۰ تومان» می‌شود، و حال آن که اصل ماترک «۶۰ تومان» بیشتر نیست، پس سهام «۱۰ تومان» از فریضه بیشتر است. روش محاسبه بر اساس اهل سنت:

مجهول	تومان	سهم دو خواهر	سهم
X	۶۰	۴۰	۷۰

$$\frac{40 \times 60}{70} = \frac{2400}{70} = 34 \frac{2}{7}$$

سهم دو خواهر از اصل ماترک

$$\frac{30 \times 60}{70} = \frac{1800}{70} = 25 \frac{5}{7}$$

سهم شوهر از اصل ماترک

$$25 + 34 = 59$$

$$\frac{2}{7} + \frac{5}{7} = \frac{7}{7} = 1$$

$$59 + 1 = 60$$

بنابراین از دیدگاه فقهای شیعه به دو خواهر و نیز شوهر مبلغ «۳۰ تومان» تعلق می‌گیرد (که در مجموع ۶۰ تومان است) و کمبود بر نصیب دو خواهر وارد می‌شود، اما بنا بر رأی اهل سنت، ضرر به هر دو وارد می‌شود، سهم زوج « $25 \frac{5}{7}$ » و سهم دو خواهر « $34 \frac{2}{7}$ » از اصل ترک خواهد بود.



میان وارثان، بعضی در قرآن سهم ثابتی از نظر «حداقل» و «حداکثر» برای آنها ذکر شده است، مانند سهم شوهر و زن و پدر و مادر، ولی بعضی دیگر چنین نیستند، مانند «دو خواهر» و «دو دختر»، از این می فهمیم که همیشه کمبود و کسری باید به کسانی تعلق گیرد که حداقل و حداکثر سهم آنها، مشخص نشده، یعنی قابل تغییر و در نوسان است. لذا در مثال فوق، کمبودی متوجه شوهر نمی شود، و تنها باید $\frac{1}{6}$ اضافی را از سهم دو دختر کم کرد.

و گاه به عکس است، یعنی مجموع سهام، از مجموع مال، کمتر است و چیزی اضافه، باقی می ماند. مثلاً: اگر مردی از دنیا برود و تنها یک دختر و مادر از او باقی بماند، سهم مادر $\frac{1}{6}$ و دختر $\frac{3}{6}$ مال می باشد که مجموع آنها $\frac{4}{6}$ می شود، یعنی $\frac{2}{6}$ اضافه می ماند.

فقهائ اهل سنت می گویند: این اضافی را باید به «عَصَبَه»^۱ یعنی مردان طبقه بعد (مثل برادرهای متوفی در این مثال) داد و این را در اصطلاح «تعصیب» می نامند، ولی فقهای شیعه معتقدند همه آن را باید در میان آن دو به نسبت ۱ و ۳ تقسیم کرد؛ زیرا با وجود طبقه قبل، نوبت به طبقه بعد نمی رسد.^۲



۴- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ الْوَسَّاءِ الْعَطَّارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قَتِيبَةَ النِّسَابُورِي، عَنْ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ، عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ، قَالَ: حَدَّثَنِي الزَّهْرِيُّ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَتَبَةَ، قَالَ: جَلَسْتُ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ فَعَرَضَ عَلَيَّ ذِكْرَ فَرَائِضِ الْمَوَارِيثِ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ! أَتَرُونَ الَّذِي أَحْصَى رَمْلَ عَالِجٍ عَدْدًا جَعَلَ فِي مَالٍ نَصْفًا وَ نَصْفًا وَ ثَلَاثًا فَهَذَانِ النِّصْفَانِ قَدْ ذَهَبَا بِالْمَالِ فَأَيْنَ

۱. مردانی که با واسطه مردی یا بدون واسطه به متوفی مربوط می شوند.

۲. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۸۴.



موضع الثلث؟! فقال له زفر بن أوس البصري: يا ابن عباس! فمن أول من أعال الفرائض؟ قال: عمر، لما التفت عنده الفرائض و دافع بعضها بعضاً. قال: والله ما أدري أيكم قدم الله و أيكم آخر، و ما أجد شيئاً هو أوسع من أن أقسم عليكم هذا المال بالحصص، فأدخل على كل ذي مال ما دخل عليه من عول الفريضة. و أيم الله إن لو قدم من قدم الله، و آخر من آخر الله ما عالت فريضة. فقال له زفر بن أوس: أيهما قدم و أيهما آخر؟

فقال: كل فريضة لم يهبطها الله تعالى عن فريضة إلا إلى فريضة فهذا ما قدم الله، و أمّا ما آخر الله فكل فريضة زالت عن فرضها لم يكن لها إلا ما يبقى فتلك التي آخر الله. فأما التي قدم فالزوج له النصف، فإذا دخل عليه ما يزيله عنه رجع إلى الربع لا يزيله عنه شيء. و الزوجة لها الربع، فإذا زالت عنه صارت إلى الثمن، لا يزيلها عنه شيء. و الأم لها الثلث، فإذا زالت عنه صارت إلى السدس لا يزيلها عنه شيء، فهذه الفرائض التي قدم الله تعالى.

مرکز تحقیقات فقهی و حقوقی اسلامی

و أمّا التي آخر الله ففريضة البنات و الأخوات لها النصف، إن كانت واحدة، و إن كانتا اثنتين أو أكثر فالثلثان، فإذا ازالتهن الفرائض لم يكن لهنّ إلا ما بقي، فتلك التي آخر الله، فإذا اجتمع ما قدم الله و ما آخر بدء بما قدم فأعطي حقه كاملاً، فإن بقي شيء كان لمن آخر، و إن لم يبق شيء فلا شيء له.

فقال زفر بن أوس: فما منعك أن تشير بهذا الرأي على عمر؟ قال: هبته، فقال الزهري: والله لولا أنّه تقدّمه إمام عدل كان أمره على الورع فأمضى أمراً فمضى، ماختلف على ابن عباس من اهل العلم اثنان.

حديث چهارم

٧٦٦

عبدالواحد بن محمد بن عبدوس عطار عليه السلام از علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری، از فضل بن شاذان، از محمد بن یحیی، از علی بن عبیدالله، از یعقوب بن ابراهیم بن



سعد، از پدرش، از محمد بن اسحاق، از زهری، از عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه نقل کرده، وی می‌گوید: در جلسه‌ای کنار ابن عباس نشسته بودم، سخن از فرائض ارث و پاره‌ای از مسائل مربوط به آن به میان آمد، ابن عباس گفت: [در شگفتم] سبحان الله!! آیا معتقدید آن خدائی که عدد سنگریزه‌ها را می‌داند، در مال بر جای مانده از متوفی، نصف بر و نصف بر و ثلث بر قرار می‌دهد؟! [مسئله این گونه نخواهد بود؛ چه آن که] آن دو نصف بر، تمام مال را می‌برند، و جایی برای ثلث بر نخواهد بود!

زفر بن اوس بصری که در مجلس حضور داشت، گفت: ای ابن عباس! نخستین کسی که در فرائض قائل به «عول» شد، چه کسی بود؟

ابن عباس پاسخ داد: خلیفه دوم؛ چه آن که وقتی فرائض را نزدش آوردند و سهم برخی را پرداخت، گفت: به خدا سوگند نمی‌دانم خداوند کدامیک از فریضه‌ها را مقدّم و کدامیک را مؤخّر نموده است، راهی بهتر از این نمی‌بینم که این مال را میان شما ورثه به نسبت تقسیم کنم و به همه نسبت به نصیب و سهمی که می‌برید، کسر نمایم، لذا مقدار نقص فرائض از سهام را بین تمام ورثه توزیع کرد.

سپس ابن عباس افزود: به خدا سوگند اگر عمر آن کسی را که خداوند مقدّم نموده بود، مقدّم می‌داشت و آن کس را که مؤخّر نموده بود، مؤخّر می‌داشت، هرگز دچار «عول» نمی‌شد.

زفر بن اوس گفت: مقدّم کیست، و مؤخّر چه کسی است؟

ابن عباس پاسخ داد: هر فریضه‌ای که خداوند آن را کاهش نداده است مگر به فریضه دیگر، صاحب آن فریضه [در تقسیم ماترک میت] مقدّم است، و هر فریضه‌ای که وقتی زایل شد، صاحبش تنها استحقاق باقی مانده از ترکه را خواهد داشت، بی آن که سهم دیگری برای او منظور شده باشد، چنین کسی مؤخّر است.

اما آنان که در مقام تقسیم مقدّم اند، عبارتند از:

۱- زوج: که سهم وی از ماترک میت، نصف است، وقتی بر آن چیزی که زایلش



کند، وارد شود به ربع رجوع می‌کند، و این سهم دیگر تغییر نمی‌کند.^۱

ب: زوجه: که سهم وی از ماترک، ربع است، وقتی بر آن چیزی که زایلش کند، وارد شود به «ثمن» رجوع می‌کند، و این سهم قابل زوال نخواهد بود.

ج: مادر: که سهمش از ماترک، ثلث است، وقتی بر آن چیزی که سهمش را زایل کند، وارد شود، به «سدس» رجوع می‌کند، و این سهم تغییر نخواهد یافت. موارد یاد شده فرائضی بود که خداوند آنها را بر غیرشان مقدم داشته است.

۱. سهامی که در قرآن کریم بیان گردیده، شش قسم است: یک دوم، یک چهارم، یک هشتم، دو سوم، یک سوم، و یک ششم.

نصیب اول [= یک دوم] برای چهار گروه است:

۱- شوهر در صورت نبودن فرزند و فرزند فرزند؛

۲- دختر؛

۳- خواهر پدر و مادری؛

۴- خواهر پدری.

نصیب یک چهارم از آن دو گروه است:

۱- شوهر با بودن فرزند؛

۲- زن با نبودن فرزند.

نصیب یک هشتم برای یک گروه است: و آن سهم زن می‌باشد، گرچه متعدد باشند، با بودن فرزند.

نصیب دو سوم برای سه گروه است:

۱- دو دختر و بیشتر؛

۲- دو خواهر پدری و مادری و بیشتر؛

۳- دو خواهر پدری و بیشتر.

نصیب یک سوم از آن دو گروه است:

۱- مادر در صورت نبودن کسی که حاجب او باشد؛

۲- دو برادر، یا دو خواهر، یا یک برادر و یک خواهر و بیشتر، از طرف مادر.

نصیب یک ششم برای سه گروه است:

۱- پدر با بودن فرزند؛

۲- مادر با بودن فرزند؛

۳- یکی از فرزندان مادری.



مرکز تحقیقات حقوقی و پاسخگویی

اما آنان که مؤخراند، عبارتند از: فریضه دختران و خواهران به این معنا که در صورت انفراد، نصف و در صورت تعدد، دو ثلث می باشد، وقتی فریضه آنها از این مقدار زایل گردد، صرفاً آنچه باقی می ماند، نصیب آنها خواهد بود، بی آن که مقدارش مشخص باشد. از این رو، هر گاه در تقسیم اموال میت، «ما قدم الله» با «ما آخر الله» اجتماع نمایند، نخست باید فریضه «ما قدم الله» را منظور نمود و به صاحبانش رد کرد و حق آنان را به طور کامل بر اساس فریضه پرداخت، و اگر چیزی باقی ماند، به «ما آخر الله» می پردازند، و چنانچه چیزی از ماترک متوفی باقی نماند، این عده، نصیبی نخواهند داشت.

زفر بن اوس گفت: شما که حکم مسأله را می دانستی، چه چیز مانع شد تا حکم صحیح و رأی صواب را به خلیفه دوم تذکر ندهی و او را با راهنمایی خود روشن سازی؟

در پاسخ گفت: هبه^۱ و بخششی که وی نسبت به ورثه نمود و بدین ترتیب نقصشان را ترمیم کرد.

در خاتمه حدیث، زهری می گوید: به خدا سوگند، اگر خلیفه دوم پیشوای عدالت گستر و دینمداری را که اساس حکومت و بنیان خلافتش بر پایه زهد و تقوا بود بر خود مقدم می داشت، تا همه امور را با تدبیر حکیمانه خویش اجرا می کرد و بر اساس فرمانش جاری می گشت، هرگز دو نفر اهل علم را نمی یافتیم که با ابن عباس مخالفت ورزند.



هـ قال الفضل: و روی عبدالله بن الولید العدنی صاحب سفیان، قال: حدّثني أبو القاسم الكوفي صاحب أبي يوسف، قال: حدّثنا ليث بن أبي سليم، عن أبي عمر العبدی، عن علي بن أبي طالب عليه السلام أنّه كان يقول: الفرائض من ستة أسهم، و النصف

۱. البته در بیشتر نسخه های علل الشرائع به جای «هبته» واژه «هیبه» آمده، یعنی: مخافت و ترس و بیم وی مانع شد تا رأی صواب و حکم واقعی مسأله را عنوان نکنم.

ثلاثة أسهم، و الثلث سهمان، و الربع سهم و نصف، و الثمن ثلاثة أرباع سهم. و لا يرث مع الولد إلا الأبوان و الزوج و المرأة، و لا يحجب الأم من الثلث إلا الولد و الإخوة، و لا يزداد الزوج على النصف، و لا ينقص من الربع، و لا تزداد المرأة على الربع، و لا تنقص من الثمن، و إن كنَّ أربعاً أو دون ذلك فهن فيه سواء، و لا تزداد الإخوة من الأم على الثلث، و لا ينقصون من السدس، و هم فيه سواء: الذكر و الأنثى، و لا يحجبهم عن الثلث إلا الولد و الوالد، و الدية تقسم على من أحرز الميراث.

قال الفضل: و هذا حديث صحيح على موافقة الكتاب، و فيه دليل [على] أنه لا يرث الإخوة و الأخوات مع الولد شيئاً، و لا يرث الجد مع الولد شيئاً، و فيه دليل على أن الأم تحجب الإخوة عن الميراث.

فإن قال قائل: إنما قال: والد، و لم يقل: والدين، و لا قال: والدته. قيل له: هذا جائز كما يقال: «ولد» يدخل فيه الذكر و الأنثى، و قد تسمّى الأم والداً إذا جمعتها مع الأب كما تسمّى أباً إذا اجتمعت مع الأب، لقول الله تعالى: ﴿و لأبويه لكل واحد منهما السدس﴾ فأحد الأبوين هي الأم، و قد سمّاها الله عزّ وجلّ أباً حين جمعها مع الأب و ذلك قال: ﴿الوصيّة للوالدين و الأقربين﴾ و أحد الوالدين هي الأم، و قد سمّاها الله والداً كما سمّاها أباً، و هذا واضح بين و الحمد لله.

حديث پنجم

(٧٦٧)

فضل می گوید: عبدالله بن ولید عدنی دوست سفيان، از ابوالقاسم کوفی دوست ابویوسف، از لیث بن ابو سلیم، از ابو عمر عبدی، از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: فرائض بر اساس شش سهم محاسبه می شود، از این رو، ثلثان، چهار سهم از شش سهم است (چه آن که ثلث شش سهم، دو سهم می باشد)، و نصف، سه سهم از آن می باشد، و ثلث، دو سهم، و ربع، یک سهم و نیم، و ثمن، سه چهارم یک سهم از شش سهم می باشد.

با بودن فرزند، هیچیک از وراثت ارث نمی‌برند، مگر پدر، مادر، شوهر و همسر. مادر از سهم خود «ثلث» محجوب و ممنوع نمی‌گردد^۱ مگر آن که فرزند یا برادران متوفی نیز باشند.

شوهر متوفی نه بیش از نصف ارث می‌برد، و نه کمتر از ربع، چنان که زن متوفی بیش از ربع و کمتر از ثمن نمی‌برد، خواه از میت چهار زن مانده باشند و خواه کمتر از آن، بنابراین، در جایی که میت دارای چهار همسر [= زن] باشد، همه آنان ربع [در صورت نداشتن فرزند] یا ثمن [در صورت داشتن فرزند] را بین خود به طور مساوی تقسیم می‌کنند.

خواهران و برادران مادری میت، بیشتر از ثلث ارث نمی‌برند، چنان که از سدس نیز کمتر نمی‌برند^۲، [به هر حال چه ثلث و چه سدس] را باید میان خود به طور مساوی تقسیم کنند، و در این خصوص سهم مذکور و مؤنث مساوی است، و تنها کسی که آنها را از ثلث منع نموده و به سدس کاهش می‌دهد، فرزند و پدر میت می‌باشد.

۱. «حَجَب» در لغت به معنای «منع» است و در اصطلاح حالت وارثی است که با بودن وارث دیگر از بردن ارث کلاً یا بعضاً محروم می‌شود. بنابراین، «حجب» بر دو قسم است:

الف: حجبی که از اصل ارث محروم می‌سازد، مانند خویشاوند نزدیک که مانع از ارث بردن خویشاوند دور می‌شود. از این رو، پدر و مادر و فرزندان میت که در مرتبه نخست قرار دارند، مانع از ارث بردن برادران و خواهران و اجداد او می‌شوند.

ب: حجبی که تنها از بخشی از ارث محروم می‌سازد، مثلاً: فرزند متوفی [حتی نوه یا نبیره]، مانع از نصیب بالاتر همسر متوفی می‌شود، و همچنین مانع از آن می‌شود که پدر و مادر متوفی با هم بیش از دو ششم ارث ببرند، مگر آن که فرزند متوفی تنها یک دختر باشد، که در این صورت پدر و مادر را [خواه هر دو باشند و خواه یکی از آنها باشد] از مازاد بر یک ششم محروم نمی‌کند، و یا آن که چند دختر باشند که اگر یکی از پدر و مادر باشند، او را از مازاد بر یک ششم محروم نمی‌کنند. (ترجمه و تبیین لمعه، از آثار مترجم، ج ۲، ص ۲۲۴)

۲. یعنی اگر یک خواهر یا یک برادر مادری باشد، یک ششم از ترکه به او تعلق می‌یابد، و برای بیش از یک خواهر یا برادر مادری، یک سوّم تعلق می‌گیرد که به طور مساوی میان آنها تقسیم می‌شود.



دیه مقتول نیز باید میان کسانی توزیع و تقسیم گردد که ارث می‌برند.
سپس فضل می‌گوید: این حدیث صحیح و موافق با کتاب خدا می‌باشد، و دلیل بر آن است که برادران و خواهران متوفی - در صورت وجود فرزندان - ارث نمی‌برند، چنانچه جد نیز - با حضور فرزندان - ارثی نمی‌برد. و همچنین دلیل بر آن است که مادر، برادران متوفی را از بردن ارث محروم می‌سازد.

اگر کسی این سؤال را مطرح کند که: حضرت فرمودند: «و لا یحجبهم عن الثلث إلا الولد و الوالد: حاجب برادران و خواهران مادری از ثلث، فرزند و والد می‌باشد» و نفرمودند: «والدین» یا «والده» در حالی که حاجب تنها پدر نیست، بلکه مادر نیز مانع از ثلث خواهد بود؟!

در پاسخ گفته می‌شود: این تعبیر «والد» کاملاً درست و صحیح است و شامل «والده» نیز خواهد بود، همان‌گونه که اگر «ولد» گفته شود، پسر و دختر را شامل می‌شود. گاه به «أم»، «والد» نیز اطلاق می‌شود، به شرط آن که با واژه «أب» همراه باشد. چنانکه اگر «أب» - به معنای پدر - با واژه «أب» همراه گردد، از آن معنای «أم» اراده می‌شود، و چنین تعبیری درست و صحیح است، به دلیل آیه شریفه، ﴿... وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ...﴾: «و برای هر یک از پدر و مادر او، یک ششم میراث است، اگر (میت) فرزندی داشته باشد».^۱

مقصود از «أحد الأبوين»، مادر است. و همان‌گونه که گفته شد، گاه به «أم»، والد اطلاق می‌شود، به دلیل آیه شریفه: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ...﴾: «بر شما نوشته شده: هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر چیز خوبی (مالی) از خود به جای گذارده، برای پدر و مادر و نزدیکان، به طور شایسته وصیت کند».^۲ در آیه شریفه، مقصود از «أحد الأبوين»، مادر است.

۱. سوره نساء، آیه ۱۱.

۲. سوره بقره، آیه ۱۸۰.



باب ۳۷۱

العلة التي من أجلها صار الميراث للذكر مثل حظ الأنثيين

۱- حدَّثنا علي بن أحمد رحمه الله قال: حدَّثنا محمد بن أبي عبد الله، عن محمد بن إسماعيل، عن علي بن عباس، قال: حدَّثنا القاسم بن الربيع الصحَّاف، عن محمد بن سنان أن أبا الحسن الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله: علة إعطاء النساء نصف ما يعطى الرجال من الميراث، لأن المرأة إذا تزوج أخذت و الرجل يعطي، فلذلك وُفِّرَ على الرجال.

و علة أخرى في إعطاء الذكر مثلي ما تعطى الأنثى، لأن الأنثى في عيال الذكر إن احتاجت و عليه أن يعولها و عليه نفقتها، و ليس على المرأة أن تعول الرجل، و لا تؤخذ بنفقتها إن احتاج، فوُفِّرَ على الرجل لذلك، و ذلك قول الله عز وجل: ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾.

باب سیصد و هفتاد و یکم

سرّ این که ارث مرد، دو برابر ارث زن می باشد

حدیث اول

(۷۶۸)

علی بن احمد رحمه الله از محمد بن ابی عبد الله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمد بن سنان نقل کرده، وی گفت: امام رضا عليه السلام در جواب مسائل و سؤالاتم نامه‌ای ارسال نموده و در آن چنین مرقوم فرمودند: این که سهم زنان از میراث، نصف سهم مردان است به خاطر آن است که: زن هنگامی که ازدواج می کند چیزی می گیرد، و مرد ناچار است چیزی بدهد، به علاوه هزینه زندگی زنان بر دوش مردان است، در حالی که زن در برابر هزینه زندگی مرد و خودش مسئولیتی ندارد، آیه شریفه ذیل به همین معنا اشاره دارد: ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾



بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ...» : «مردان، سرپرست و نگهبان زنانند، به خاطر برتری‌هایی که خداوند (از نظر نظام اجتماعی) برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است، و به خاطر انفاق‌هایی که از اموالشان می‌کنند».^۱

[بنابراین موقعیت یاد شده به خاطر وجود خصوصیات در مرد است، مانند ترجیح قدرت تفکر او بر نیروی عاطفه و احساسات، و دیگری داشتن نیروی جسمی بیشتر که با اولی بتواند بیندیشد و برنامه‌ریزی کند، و با دومی بتواند از حریم خانواده خود دفاع نماید.]

به علاوه، تعهد وی در برابر زن و فرزندان نسبت به پرداختن هزینه‌های زندگی، و پرداخت مهر و تأمین زندگی آبرومندانه همسر و فرزند، این حق را به وی می‌دهد که وظیفه سرپرستی و مدیریت به عهده او باشد.

۲- أخبرني علي بن حاتم، قال: أخبرني القاسم بن محمد، قال: حدثنا حمدان بن الحسين، عن الحسين بن الوليد، عن ابن بكير، عن عبدالله بن سنان، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قلت: لأيّ علة صار الميراث للذكر مثل حظّ الأنثيين؟ قال: لما جعل لها من الصداق.

حدیث دوم

۷۶۹

علی بن حاتم، از قاسم بن محمد، از حمدان بن حسین، از حسین بن ولید، از ابن بکیر، از عبدالله بن سنان، از امام صادق عليه السلام نقل کرده، وی می‌گوید: محضر امام عرض کردم: چرا ارث مرد، دو برابر زن قرار داده شده است؟ فرمودند: زیرا در برابر آن، خداوند برای زنان مهریه قرار داده است.

■

۳- و عنه قال: حدَّثنا محمد بن أحمد الكوفي، قال: حدَّثنا عبدالله بن أحمد النهيكي، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، أن ابن أبي العوجاء قال للأحول: ما بال المرأة الضعيفة لها سهم واحد، وللرجل القوي المוסر سهمان؟ قال: فذكرت ذلك لأبي عبدالله عليه السلام فقال: إنَّ المِثْلَ ليس عليها عاقلة ولا نفقة ولا جهاد، وعدَّ أشياء غير هذا، وهذا على الرجال فلذلك جعل له سهمان، ولها سهم.

حدیث سوم

۷۷۰

علی بن حاتم، از محمد بن احمد کوفی، از عبدالله بن احمد نهیکی، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم نقل کرده که ابن ابی العوجاء به احول^۱ گفت: چرا زن نصف مرد ارث می برد، با توجه به این که زن ضعیف بوده و مرد قوی و نیرومند است؟! احول گفت: این سؤال را محضر امام صادق علیه السلام مطرح ساختم. حضرت در جواب فرمودند: بر زن، عاقله^۲، نفقه و جهاد نیست، و برخی دیگر از مسائل دیگر مربوط به زنان را برشمردند، آنگاه در ادامه فرمودند: این امور و تکالیف و همانند آنها بر عهده مرد می باشد، لذا سهم ارث مرد، دوبرابر زن است.



۴- حدَّثنا علي بن أحمد بن محمد عليه السلام قال: حدَّثنا محمد بن أبي عبدالله الكوفي، عن موسى بن عمران النخعي، عن عمِّه الحسين بن يزيد، عن علي بن سالم، عن أبيه، قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام فقلت له: كيف صار الميراث للذكر مثل حظِّ الأنثيين؟ فقال: لأنَّ الحبَّات التي أكلها آدم وحواء في الجنة كانت ثمانية عشر، أكل آدم منها اثنتي عشرة حبة، و أكلت حواء ستاً فلذلك صار الميراث للذكر مثل حظِّ الأنثيين.

۱. ابو جعفر محمد بن نعمان کوفی معروف به «مؤمن طاق».

۲. پیش از این نیز گفته شد که «عاقله» نزدیکانی هستند که دیه خطایا در حکم خطای جانی را متحمل می شوند. خویشانی که شرعاً دیه جنایت خطای محض بالغ، و مطلق جنایت کودک و دیوانه و ناقص العقل را به عهده دارند، عبارتند از: خویشان پدری، مانند: برادران و عموها و فرزندان آنها.



حدیث چهارم

۷۷۱

علی بن احمد بن محمد علیه السلام از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید، از علی بن سالم، از پدرش نقل کرده که وی گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چگونه میراث مرد، دو برابر ارث زن قرار داده شده است؟! حضرت فرمودند: به خاطر آن که حبه‌هایی که آدم و حواء در بهشت از آن خوردند، هیجده حبه بود، با این تفاوت که آدم علیه السلام دوازده عدد، و حواء شش عدد آن را خورد، لذا میراث مرد، دو برابر سهم ارث زن می‌باشد.



۵ - حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَصْرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ خَالِدِ بْنِ جَبَلَةَ الْوَاعِظُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ عَامِرِ الطَّائِي، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ سَأَلَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ عَنْ مَسَائِلَ، فَكَانَ فِيمَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ: لِمَ صَارَ الْمِيرَاثُ لِلذَّكَرِ مِثْلَ حِظِّ الْأُنثِيَيْنِ؟ قَالَ: مَنْ قَبْلَ السَّنْبِلَةِ كَانَ عَلَيْهَا ثَلَاثُ حَبَّاتٍ فَبَادَرَتْ إِلَيْهَا حَوَاءٌ فَأَكَلَتْ مِنْهَا حَبَّةً وَ أَطْعَمَتْ آدَمَ حَبَّتَيْنِ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ وَرَثَ الذَّكَرِ مِثْلَ حِظِّ الْأُنثِيَيْنِ.

حدیث پنجم

۷۷۲

ابو الحسن محمد بن عمر بن علی بن عبدالله بصری، از ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن احمد بن خالد بن جبلة واعظ، از ابو القاسم عبدالله بن احمد بن عامر طائی، از پدرش، از امام هشتم علی بن موسی الرضا، از پدرش، از اجداد بزرگوارش، از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل کرده که: مردی از اهل شام در محضر آن حضرت سؤالاتی را مطرح کرد، از جمله این که پرسید: چرا ارث مرد، دو برابر زن است؟

حضرت فرمودند: برای این که خوشه گندم سه حبه داده بود، حواء یک حبه و آدم



دو حبه از آن را خورد، از این رو، سهم ارث هر مرد دو برابر میراث زن می باشد.^۱

باب ۳۷۲

العلة التي من أجلها لا ترث المرأة مما ترك
زوجها من العقار شيئاً و ترث مما سوى ذلك

۱- أبي الله قال: حدثنا محمد بن أبي القاسم ماجيلويه، عن محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن أبان، عن ميسر، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن النساء ما لهن من الميراث؟

فقال: لهن قيمة الطوب و البناء و الخشب و القصب، فأما الأرض و العقار فلا ميراث لهن فيهما. قلت: الثياب لهن؟ قال: الثياب نصيبهن فيه. قلت: كيف هذا و لهن الثمن و الربع مستى؟ قال: لأن المرأة ليس لها نصيب ترث به، وإنما هي دخلت عليهم، و إنما صار هكذا لئلا تتزوج المرأة فيجيء زوجها أو ولدها من قوم آخرين، فيزاحمون هؤلاء في عقارهم.

۱. با این که ظاهراً ارث مرد، دو برابر زن است، اما با دقت بیشتر روشن می شود که از یک نظر، ارث زنان دو برابر مردان می باشد! و این به خاطر حمایتی است که اسلام از حقوق زن کرده است. اسلام وظائفی بر عهده مردان گذارده، که با توجه به آن، نیمی از درآمد مردان عملاً خرج زنان می شود، در حالی که بر عهده زنان چیزی گذارده نشده است، مرد باید هزینه زندگی همسر خود را طبق نیازمندی او، از مسکن، پوشاک، خوراک و سایر لوازم پردازد، و هزینه زندگی فرزندان خردسال نیز بر عهده اوست، در حالی که زنان از هر گونه پرداخت هزینه ای حتی برای خودشان معاف هستند. بنابراین، یک زن می تواند همه سهم ارث خود را پس انداز کند، در حالی که مرد ناچار است آن را برای خود و همسر و فرزندان خرج کند، و نتیجه آن عملاً چنین می شود که نیمی از درآمد مرد برای زن خرج می شود، و نیمی برای خودش، در حالی که سهم ارث زن همچنان به حال خود باقی می ماند. (تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۷۴)

باب سیصد و هفتاد و دوم

سرّ ارث نبردن زن از املاک بر جای مانده از شوهرش، و ارث بردن از غیر آن

حدیث اول

۷۷۳

پدرم علیه السلام از محمد بن ابی القاسم ماجیلویه^۱، از محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابان، از میسر نقل کرده که وی گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: زن از اموال شوهرش چه چیزهای را ارث می‌برد؟

فرمودند: قیمت آجر، ساختمان، چوب و نی‌ها را محاسبه می‌کنند و به وی می‌دهند، اما از زمین و املاک ارث نمی‌برد.^۲

عرض کردم: آیا از جامه و لباس ارث می‌برد؟

فرمودند: آری، در لباس از نصیب و سهم خود برخوردار می‌شود.

عرض کردم: سرّ این که زنان از زمین و املاک ارث نمی‌برند و از ساختمان تنها از قیمت آن ارث می‌برند، چیست؟ با توجه به این که «ثمن» و «ربع» برای آنها تعیین شده است؟!؟

فرمودند: علتش آن است که زن رابطه نسبی با شوهر ندارد که به واسطه آن ارث

۱. محمد بن ابی القاسم برقی قمی ملقب به «ماجیلویه» داماد احمد بن ابی عبدالله برقی از بزرگان شیعه قم و مردی دانشمند، فقیه، ادیب و ثقة بوده، وی تألیفاتی از خود به یادگار گذاشته، از جمله تفسیر حماسه ابی تمام. (معارف و معاریف، ج ۹، ص ۷)

۲. اموالی که هر یک از زوجین از آن ارث می‌برند ذیلأ عنوان می‌گردد:

الف - اموالی که زوج از آن ارث می‌برد: در صورتی که زوج فوت کند، زوج از تمام اموال زوج «اعم از منقول و غیر منقول» به مقدار سهم ارث معین «ربع یا نصف» از ترکه می‌برد.

ب - اموالی که زوج از آن ارث می‌برد: نظر مشهور فقهای امامیه بر آن است که زن از زمین ارث نمی‌برد، و از قیمت ابنیه و اشجار و از عین بقیه ترکه ارث می‌برد. (ترجمه و توضیح لمعه، از آثار مترجم، ج ۳، ص ۲۴۸)



ببرد، بلکه وی بر وارثان متوفی به عنوان یکی از ورثات داخل گردیده، و چه بسا ممکن است در آینده شوهر کند و از شوهر خود صاحب فرزند شود، حال اگر بخواهد با آنها در ساختمان و ملک شوهر اول خود زندگی کند، بی حرف و حدیث نخواهد بود و احتمال دارد میان بستگان شوهر اول با خویشاوندان شوهر دوم اختلاف و نزاع به وجود آید، به منظور پیش‌گیری احتمالی این گونه مسائل، زنان از زمین و املاک ارث نمی‌برند.



۲- حَدَّثَنَا عَلِي بْنُ أَحْمَدَ رحمته الله قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الرَّبِيعِ الصَّخَّافُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانٍ أَنَّ الرِّضَاءَ رحمته الله كَتَبَ إِلَيْهِ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ: عِلَّةُ الْمَرْأَةِ أَنَّهَا لَا تَرِثُ مِنَ الْعَقَارِ شَيْئاً إِلَّا قِيَمَةَ الطُّوبِ وَ النِّقْضِ، لِأَنَّ الْعَقَارَ لَا يُمْكِنُ تَغْيِيرُهُ وَ قَلْبُهُ، وَ الْمَرْأَةُ قَدْ يَجُوزُ أَنْ يَنْقُطَعَ مَا بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ مِنَ الْعِصْمَةِ، وَ يَجُوزُ تَغْيِيرُهَا وَ تَبْدِيلُهَا وَ لَيْسَ الْوَلَدُ وَ الْوَالِدُ كَذَلِكَ، لِأَنَّهُ لَا يُمْكِنُ التَّفْصِي مِنْهُمَا، وَ الْمَرْأَةُ يُمْكِنُ الِاسْتِبْدَالُ بِهَا، فَمَا يَجُوزُ أَنْ يَجِيءَ وَ يَذْهَبَ كَانَ مِيرَاثُهَا فِيمَا يَجُوزُ تَبْدِيلُهُ وَ تَغْيِيرُهُ إِذَا شَبَّهَهَا، وَ كَانَ الثَّابِتُ الْمَقِيمُ عَلَى حَالِهِ لِمَنْ كَانَ مِثْلُهُ فِي الثَّبَاتِ وَ الْمَقَامِ.



علی بن احمد رحمته الله از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صخاف، از محمد بن سنان نقل کرده، وی گفت: حضرت رضاء رحمته الله در جواب سؤالاتم نامه‌ای ارسال نموده و در آن چنین مرقوم فرمودند: سر این که زن از زمین و املاک غیر از قیمت ساختمان (چه نوساز و چه در معرض خرابی) چیز دیگری ارث نمی‌برد آن است که زمین و املاک قابل تغییر نیستند، ولی زن به لحاظ این که ممکن است بین او و شوهرش رشته زوجیت منقطع گردد، و همسر مرد



دیگری شود، در معرض تغییر و تبدیل است، به خلاف فرزند و پدر که هیچگونه تغییری در آن راه ندارد. بنابراین، چیزی که در معرض تغییر است [مصالح ساختمانی اعم از اجر و چوب و تیر و غیره] به کسی تعلق می‌گیرد که او نیز شبیه به آن مال است، ولی مالی که ثابت بوده و به حال خود باقی می‌ماند [زمین و ملک] به کسی تعلق می‌یابد که در بقاء و ثبات مثل آن می‌باشد [همانند رابطه پدر و فرزند].

باب ۳۷۳

العلّة التي من أجلها سمّيت قم

۱- حدّثنا علي بن عبدالله الوراق عليه السلام قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، قال: حدّثنا أحمد بن محمد بن عيسى و الفضل بن عامر الأشعري قالا: حدّثنا سليمان بن مقبل، قال: حدّثنا محمد بن زياد الأزدي، قال: حدّثنا عيسى بن عبدالله الأشعري، عن الصادق جعفر بن محمد، قال: حدّثني أبي، عن جدّي، عن أبيه عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: لما أسري بي إلى السماء حملني جبرئيل على كتفه الأيمن، فنظرت إلى بقعة بأرض الجبل حمراء أحسن لوناً من الزعفران، و أطيّب ريحاً من المسك، فإذا فيها شيخ على رأسه برنس، فقلت لجبرئيل: ما هذه البقعة الحمراء التي هي أحسن لوناً من الزعفران، و أطيّب ريحاً من المسك؟

قال: بقعة شيعتك و شيعة وصيّك علي. فقلت: من الشيخ صاحب البرنس؟ قال: إبليس. قلت: فما يريد منهم؟ قال: يريد أن يصدّهم عن ولاية أمير المؤمنين عليه السلام و يدعوهم إلى الفسق و الفجور. فقلت: يا جبرئيل! أهوى بنا إليهم، فأهوى بنا إليهم أسرع من البرق الخاطف و البصر اللامع. فقلت: قم يا ملعون! فشارك أعدائهم في أموالهم و أولادهم و نسائهم، فإنّ شيعتي و شيعة عليّ ليس لك عليهم سلطان، فسمّيت قم.

باب سیصد و هفتاد و سوم

سر نامیده شدن «قم» بدین نام

حدیث اول

۷۷۵

علی بن عبدالله و زاق علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی و فضل بن عامر اشعری، از سلیمان بن مقبل، از محمد بن زیاد ازدی، از عیسی بن عبدالله اشعری، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: پدرم، از جدّم، از پدرش علیه السلام نقل کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: آن هنگامه که به معراج رفتم، جبرئیل علیه السلام مرا بر کتف راستش حمل می کرد، ناگهان چشمم در زمین به بقعه ای سرخ که رنگش از زعفران زیباتر و از مشک عطر آگین تر بود افتاد، در آن بقعه مرد کهنسالی که کلاه بلندی بر سر داشت، دیده می شد، به جبرئیل گفتم: این قطعه از زمین با این خصوصیات و ویژگی ها چیست؟
جبرئیل عرض کرد: اینجا مکان پیروان شما و دوستداران وصی شما علی علیه السلام است.

به جبرئیل گفتم: این پیر مرد که کلاه بلندی بر سر دارد، کیست؟

جبرئیل عرض کرد: این ابلیس است.

به او گفتم: او از شیعیان ما چه می خواهد؟

عرض کرد: در صدد است آنان را از عشق و دوستی امیر مؤمنان علیه السلام باز دارد و به فسق و فجور دعوت کند.

گفتم: ای جبرئیل! به سوی ایشان فرود آئیم، پس با سرعتی چونان برق فرود آمدیم، به ابلیس گفتم: قم یا ملعون: ای نفرین شده از این سرزمین برخیز، در اموال و اولاد و زنان دشمنان شیعیانم شرکت کن؛ چه آن که تو به ارادت کیشان من و دوستداران

علی سلطه‌ای نخواهی داشت، به همین جهت، این قطعه از زمین، «قم» نامیده شد.^۱

باب ۳۷۲

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا صَارَ بَعْضُ الْأَشْجَارِ
يُثْمِرُ، وَبَعْضُهَا لَا يُثْمِرُ، وَبَعْضُهَا لَهُ شَوْكٌ

۱- أَبِي اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِيِّ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمَنْقَرِيِّ، عَنْ سَفْيَانَ بْنِ عَيِّنَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ شَجَرَةً إِلَّا وَلَهَا ثَمَرَةً تَوْكَلُ، فَلَمَّا قَالَ النَّاسُ اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا أَذْهَبَ نِصْفَ ثَمَرِهَا، فَلَمَّا اتَّخَذُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا شَاكَ الشَّجَرُ.

باب سیصد و هفتاد و چهارم

سَرِّ این که پاره‌ای از درختان میوه‌دار،
و برخی بدون میوه، و بعضی تیغ دارند

حدیث اول

۷۷۶

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از قاسم بن محمد اصفهانی، از سلیمان بن داود منقری،

۱. از امام صادق علیه السلام روایت شده: روزی سخن از کوفه به میان آمد، آن بزرگوار فرمود: به زودی کوفه از وجود مؤمنان تهی گردد، علم و دانش از آن مکان رخت بر می‌بندد، آنگاه در شهری ظهور کند که آن را «قم» نامند و آن چنان مرکز علم و فضل گردد که در روی زمین کسی نباشد که به امر دین ناآگاه باشد حتی عروسان پرده‌نشین. این واقعه نزدیک ظهور قائم ما خواهد بود، خداوند قم و مردمش را بر دیگران حجت قرار دهد و اگر چنین نباشد زمین اهلش را در کام خود فرو برد.

از امام کاظم علیه السلام روایت شده که فرمود: «قم» آشیانه آل محمد و جایگاه شیعیان است، البته گروهی از جوانان آنجا به گناه پدران خود - که بزرگان و مشایخ را خوار شمردند و آنها را به مسخره گیرند - تباه شوند، با این وصف خداوند شر دشمنان و هر بدی را از آنها بگرداند. (معارف و معاریف، ج ۸، ص ۳۶۷)



از سفیان بن عیینه، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: خداوند بزرگ، درختی را پدید نیاورد، مگر آن که دارای میوه بود، پس از آن که کافران قائل شدند: خداوند فرزندی برای خود انتخاب کرده است، خدای سبحان نیمی از درختان را بی میوه قرار داد، و بعد از آن که برای خدا، شریک قائل شدند، پاره‌ای از درختان را تیغ‌دار گردانید.



۲- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عِيسَى بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَصْبَاطٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ زِيَادِ الْقَطَّانِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الطَّيِّبِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي عِيسَى بْنُ جَعْفَرٍ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ [بْنِ عَمْرِو] بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله سئل كَيْفَ صَارَتِ الْأَشْجَارُ مَعَ أَحْمَالٍ وَبَعْضُهَا بِغَيْرِ أَحْمَالٍ؟ فَقَالَ: كُلَّمَا سَبَّحَ آدَمُ تَسْبِيحَةً صَارَتْ لَهُ فِي الدُّنْيَا شَجَرَةٌ مَعَ حَمَلٍ، وَكُلَّمَا سَبَّحَتْ حَوَاءُ تَسْبِيحَةً صَارَتْ فِي الدُّنْيَا شَجَرَةٌ بِغَيْرِ حَمَلٍ.



حدیث دوم



۷۷۷

ابو الحسن احمد بن محمد بن عیسی بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام از ابو عبدالله محمد بن ابراهیم بن اسباط، از عیسی بن جعفر بن محمد بن عبدالله بن محمد بن علی بن ابی طالب، از آباء بزرگوارش، از عمر بن علی، از پدر بزرگوارش علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که آن حضرت می‌فرماید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد: چگونه پاره‌ای از درختان دارای میوه، و برخی دیگر بدون میوه هستند؟ فرمودند: سرش این است که هر گاه آدم علیه السلام تسبیح می‌گفت در قبال هر تسبیح آن جناب یک درخت میوه‌دار پدید می‌آمد، و هر گاه حواء تسبیح می‌گفت در برابر هر تسبیح او، یک درخت بدون میوه پدیدار می‌گشت.



باب ٣٧٥

علة صفرة لون المشمش و حلاوة بعض نواها دون بعض

١- حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى العلوي الحسيني، قال: حدثنا محمد بن أسباط، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن زياد القطان، قال: حدثني أبو الطيب أحمد بن محمد بن عبدالله، قال: حدثني عيسى بن جعفر العلوي العمري، عن آبائه، عن عمر بن علي، عن أبيه علي بن أبي طالب عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: أن نبياً من أنبياء الله بعثه الله تعالى إلى قومه فبقى فيهم أربعين سنة، فلم يؤمنوا به، فكان لهم عيد في كنيسة فاتبهم ذلك النبي، فقال لهم: آمنوا بالله، قالوا له: إن كنت نبياً فادع لنا الله أن يجيئنا بطعام على لون ثيابنا، وكانت ثيابهم صفراء، فجاء بخشبة يابسة فدعا الله تعالى عليها فأخضرت و أينعت و جاءت بالمشمش حملاً، فأكلوا فكل من أكل و نوى أن يسلم على يد ذلك النبي خرج ما في جوف النوى من فيه حلواً، و من نوى أنه لا يسلم خرج ما في جوف النوى من فيه مرّاً.

باب سيصد و هفتاد و پنجم

سرّ زرد بودن رنگ زردآلو، و شیرین بودن هسته بعضی از آنها

حدیث اول

(٧٧٨)

احمد بن محمد بن عيسى علوي حسيني، از محمد بن اسباط، از احمد بن محمد بن زياد قطان، از ابو طيب احمد بن محمد بن عبدالله، از عيسى بن جعفر علوي عمري، از پدران و نياكان خود، از عمر بن علي، از پدر بزرگوارش امير مؤمنان علي عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: رسول خدا ﷺ فرمودند: خداوند بزرگ، پیامبری را به سوی قومش مبعوث نمود، وی به مدت چهل سال برای هدایت و ارشاد قوم خود



تلاش کرد، ولی کسی به آئین او ایمان نیاورد، در یکی از سال‌ها که مردم آن دیار در معبدی جشنی برپا کرده بودند، آن پیامبر نیز در مراسم آنها شرکت کرد، با این وصف ناامید نشد و به آنان گفت: به خدا یگانه و بی همتا ایمان آورید.

گفتند: اگر پیامبری، برای ما دعا کن و از خدا درخواست نما، غذائی هم‌رنگ لباس ما - لباس آنها زرد رنگ بود - مهیا کند. آن پیامبر، چوب خشکی را آورد و به درگاه خداوند دعا کرد و خواسته‌اش را عنوان نمود، چوب سبز شد [و به صورت درختی درآمد] و میوه - زردآلو - داد، همه از میوه آن درخت خوردند، هر کس از آن میوه خورد و بر این نیت بود که ایمان آورد، هسته زردآلو شیرین درآمد، و آن که میوه را خورد و بر این نیت بود که به دست آن پیامبر ایمان نیاورد، هسته زردآلو تلخ و بدمزه شد.



باب ۳۷۶

عَلَّةُ دُودِ الثَّمَارِ، وَ عَلَّةُ خَلْقِ الشَّعِيرِ، وَ عَلَّةُ
خَلْقِ الذَّرَّةِ، وَ الْجَزْرِ، وَ اللَّفْتِ عَلَى صُورَتِهَا

۱- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عِيسَى الْعُلَوِيُّ الْحُسَيْنِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَسْبَاطٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ زِيَادٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الطَّيِّبِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ جَعْفَرٍ الْعُلَوِيُّ الْعَمَرِيُّ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَمْرِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله قَالَ: مَرَّ أَخِي عِيسَى عليه السلام بِمَدِينَةِ، وَ إِذَا فِي ثَمَارِهَا الدُّودُ، فَشَكُوا إِلَيْهِ مَا بِهِمْ، فَقَالَ: دَوَاءُ هَذَا مَعَكُمْ وَ لَيْسَ تَعْلَمُونَ! أَنْتُمْ إِذَا غَرَسْتُمُ الْأَشْجَارَ صَبَبْتُمُ التُّرَابَ، ثُمَّ صَبَبْتُمُ الْمَاءَ وَ لَيْسَ هَكَذَا يَجِبُ، بَلْ يَنْبَغِي أَنْ تَصَبُّوا الْمَاءَ فِي أَصُولِ الشَّجَرِ، ثُمَّ تَصَبُّوا التُّرَابَ، لِكَيْ لَا يَقَعَ فِيهِ الدُّودُ فَاسْتَأْنَفُوا كَمَا وَصَفَ، فَذَهَبَ ذَلِكَ عَنْهُمْ.



باب سیصد و هفتاد و ششم

سبب پیدایش کرم در میوه‌ها، و علت پدید آمدن جو،
و سر آفریده شدن ذرت، هویج و شلغم به صورت‌های فعلی

حدیث اول

۷۷۹

اسناد این روایت دقیقاً همانند اسناد خبر پیشین [باب ۳۷۵، حدیث ۱] است، رسول خدا ﷺ فرمودند: برادرم عیسیٰ علیهِ السلام به شهری عبور کردند که میوه‌های آن دیار کرم بود، مردم از این وضعیت، ناراضی بودند، از این رو، به حضرت عیسیٰ شکایت نموده و خواستار برطرف شدن این آفت شدند.

حضرت عیسیٰ علیهِ السلام فرمود: دواء این آفت نزد شما، و درمان آن به دست خودتان است، ولی از آن بی اطلاع هستید! چه آن که هنگام کاشتن نهال، نخست خاک می‌ریزید، سپس آب می‌پاشید، در حالی که این شیوه درستی نیست، بلکه طریق صحیح این گونه است که نخست آب پای ریشه درختان بریزید، پس از آن مبادرت به خاک ریختن نماید، تا میوه‌ها دچار این آفت نشود. مردم به توصیه حضرت عیسیٰ عمل کرده و درختان را به همان شیوه‌ای که ایشان دستور داده بود کاشتند، و بدین ترتیب آن آفت برطرف گردید و درختان با میوه‌های سالم به بار نشست.



۲- و بهذا الإسناد، أن علي بن أبي طالب عليه السلام سئل ممّا خلق الله الشعير؟ فقال: إن الله تبارك و تعالی أمر آدم عليه السلام أن أزرع ممّا اخترت لنفسك و جاءه جبرئیل بقبضة من الحنطة، فقبض آدم على قبضة، و قبضت حواء على أخرى، فقال آدم لحواء: لا تزرعي أنت فلم تقبل أمر آدم، فكلما زرع آدم جاء حنطة، و كلما زرعت حواء جاء شعيراً.

حدیث دوم

۷۸۰

و با اسناد پیشین نقل شده که از امیر مؤمنان علیه السلام سؤال شد: خداوند، جو را از چه آفرید؟ حضرت در پاسخ فرمود: خداوند به آدم علیه السلام فرمان داد از آنچه برای خود اختیار کرده‌ای، زراعت کن. جبرئیل علیه السلام مشتی از گندم به آدم داد، بخشی از آن را آدم، و بخشی دیگر را حواء برداشت. آدم به حواء گفت: تو زراعت نکن، ولی حواء پذیرفت، پس آنچه را آدم کاشت، محصولش گندم شد، و آنچه را حواء کاشت، محصولش جو گردید.

■

۳- و بهذا الإسناد، عن علي بن أبي طالب عليه السلام أن النبي صلى الله عليه وآله سئل: ممّا خلق الله تعالى الجزر؟ فقال: إنّ إبراهيم عليه السلام كان له يوماً ضيف ولم يكن عنده ما يمون ضيفه، فقال في نفسه: أقوم إلى سقفي فاستخرج من جذوعه فأبيعه من النجار فيعمل صنماً، فلم يفعل، و خرج معه إزار إلى موضع و صلى ركعتين فجاء ملك و أخذ من ذلك الرمل و الحجارة فقبضه في إزار إبراهيم عليه السلام و حمله إلى بيته كهيفة رجل، فقال لأهل إبراهيم: هذا إزار إبراهيم فخذه، ففتحوا الإزار فإذا الرمل قد صار ذرة، و إذا الحجارة الطوال قد صارت جزراً، و إذا الحجارة المدورة قد صارت لفتاً.

حدیث سوم

۷۸۱

و با اسناد پیشین از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده که آن حضرت فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد: خداوند، هویج را از چه آفرید؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: روزی برای حضرت ابراهیم علیه السلام میهمانی از راه رسید، آن بزرگوار چیزی نداشت تا از میهمان پذیرایی کند، لحظه‌ای به ذهنش خطور کرد و با خود گفت: تیری از تیرهای سقف را بیرون می‌کشم و آن را به نجار می‌فروشم - گر چه نجار از آن تیر، بت می‌سازد - [اما اینک برای پذیرائی از میهمان باید چاره‌ای بیندیشم، بلافاصله از این اندیشه



منصرف شد،] و این کار را نکرد. به هر حال پارچه‌ای با خود برداشت و از منزل خارج شد، به مکانی رسید، در آنجا دو رکعت نماز خواند، فرشته‌ای حاضر شد و مثنی از ریگ‌ها و سنگ‌ریزه‌های آن مکان برداشت و در پارچه ریخت، آنگاه به هیأت مردی آن پارچه را به در خانه ابراهیم آورد، و به اهل بیت آن حضرت گفت: این پارچه از آن ابراهیم است، خانواده‌اش وقتی پارچه را گشودند، سنگ‌ریزه‌ها به ذرت و سنگ‌های بلند به هویج، و سنگ‌های گرد به شلغم تبدیل شده بود.

باب ۳۷۷

علّة صفرة الوجوه و زرقة العيون و تناثر الأسنان و انتفاخ الوجوه

۱- حدّثنا أحمد بن محمد بن عيسى العلوي الحسيني عليه السلام قال: حدّثنا محمد بن أسباط، قال: حدّثنا أحمد بن محمد بن زياد القطان، قال: حدّثنا أبو الطيب أحمد بن محمد بن عبدالله، قال: حدّثني عيسى بن جعفر العلوي العمري عليه السلام، عن آبائه، عن عمر بن علي، عن أبيه علي بن أبي طالب عليه السلام بمدينة النبي عليه السلام قال: مرّ أخي عيسى عليه السلام بمدينة، و إذا وجوههم صفر و عيونهم زرق، فصاحوا إليه و شكوا ما بهم من العلل، فقال: دوائه معكم، أنتم إذا أكلتم اللحم طبختموه غير مفسول، و ليس شيء يخرج من الدّنيا إلا بجنابة، ففسلوا بعد ذلك لحومهم، فذهبت أمراضهم.

و قال: مرّ أخي بمدينة و إذا أهلها أسنامهم منتشرة، و وجوههم منتفخة، فشكوا إليه، فقال: أنتم إذا نتم تطبقون أفواهكم، فتغلي الريح في الصدور تبلغ إلى الفم، فلا يكون لها مخرج، فتدّ إلى أصول الأسنان، فيفسد الوجه فإذا نتم فافتحوا شفاهكم و صيروه لكم خلقاً ففعلوا فذهب ذلك عنهم.



باب سیصد و هفتاد و هفتم

سر زردی چهره‌ها، کبودی چشم‌ها، ریزش دندان‌ها و ورم نمودن صورت‌ها

حدیث اول

۷۸۲

احمد بن محمد بن عیسیٰ علوی حسینی علیه السلام از محمد بن اسباط، از احمد بن محمد بن زیاد قطان، از ابوطیب احمد بن محمد بن عبدالله، از عیسیٰ بن جعفر علوی عمری علیه السلام از نیاکانش، از عمر بن علی، از پدر بزرگوارش امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: برادرم حضرت عیسیٰ علیه السلام به دیاری گذر کرد که مردم آن منطقه چهره‌هائی زرد و چشمانی کبود داشتند، مردم آن سرزمین به محض متوجه شدن حضور عیسیٰ علیه السلام با صدائی بلند از بیماری خود شکایت کردند.

حضرت عیسیٰ علیه السلام فرمود: درمان و داروی برطرف کردن این بیماری در دست خودتان است؛ چه آن که وقتی گوشت می‌خورید آن را از پیش نمی‌شوید؛ زیرا هیچ موجودی از دنیا نمی‌رود، مگر آن که جنب می‌گردد، بنابراین هر گاه خواستید گوشت بخورید، نخست آن را بشوید، سپس طبخ نموده و استفاده کنید.

آنها به این توصیه و دستور حضرت عیسیٰ علیه السلام عمل کردند و پس از مدت کوتاهی آن بیماری از میان آنها رخت بربست.

و همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: برادرم حضرت عیسیٰ علیه السلام به شهری گذر کرد که مردم آن منطقه به ریزش دندان و ورم صورت مبتلا بودند، وقتی متوجه حضور حضرت عیسیٰ علیه السلام شدند، از این بیماری و آفت نزد وی شکایت کردند.

حضرت عیسیٰ علیه السلام فرمود: سر پیدایش این آفت و بیماری در وجود شما آن است که وقتی می‌خواهید، دهان خود را می‌بندید، گاز معده در سینه جمع شده و به سمت بالا می‌آید، و چون راهی برای بازگشت ندارد، بر می‌گردد و به بیخ دندان‌ها برخورد



می‌کند [از این رو، دندان‌ها را فاسد و [چهره را زشت و بدترکیب می‌سازد، لذا لازم است هنگام خواب، دهان خود را باز کنید تا از این مشکل رهایی یابید. آنها نیز دستور و توصیه حضرت عیسی علیه السلام را اجرا کردند، و بدین ترتیب بیماری آنها برطرف شد.

باب ۳۷۸

العلة التي من أجلها إذا قطع رأس النخلة لم ينبت

۱- حدثنا محمد بن الحسن عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أبي يحيى الواسطي، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن الله تعالى لما خلق آدم من طينة فضلت من تلك الطينة فضلة، فخلق الله منها النخلة، فمن أجل ذلك إذا قطعت رأسها لم تنبت، وهي تحتاج إلى اللقاح.

باب بیست و هفتاد و هشتم

سر این که وقتی سر درخت خرما را قطع می‌کنند، دیگر نمی‌روید

حدیث اول

۷۸۳

محمد بن حسن عليه السلام از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابی یحیی واسطی، از برخی اصحاب، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: وقتی خداوند آدم عليه السلام را آفرید، مقداری از گِل او زیاد آمد، با آن گِل نخل خرما را آفرید، و به همین خاطر است که وقتی سر نخل بریده شود، دیگر نمی‌روید، و به تلقیح^۱ نیاز دارد.

[رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مؤمن به نخل می‌ماند که سرما و گرما برگش را نمی‌ریزد.

۱. مایه درخت خرمای نر به درخت خرمای ماده داخل کردن برای بارور شدن آن.



در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: درباره عمه تان نخل [که در آفرینش خواهر آدم است] به نیکی سفارش کنید که آن از گل آدم آفریده شده است.^۱

باب ۳۷۹

العلة التي من أجلها ينبت كل النخل في مستنقع الماء إلا العجوة

۱- ابي عليه السلام قال: حدثنا عبدالله بن جعفر الحميري، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن يحيى، عن طلحة بن يزيد، عن جعفر، عن أبيه عليه السلام أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: كل النخل ينبت في مستنقع الماء إلا العجوة، فإنها نزل بعلمها من الجنة.

باب سیصد و هفتاد و نهم

سرّ این که هر درخت خرمائی در مجمع آب می روید، مگر [خرمای] عجوه

حدیث اول

۷۸۴

پدرم علیه السلام از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن یحیی، از طلحة بن زید، از امام صادق علیه السلام، از امام باقر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: هر نخل و خرما بنی در مجمع آب [= جایی که گرداگرد آن آب باشد] می روید، مگر عجوه^۲ زیرا این نخل را خداوند از بهشت برای آدم فرستاد.

۱. معارف و معاریف، ج ۱۰، ص ۱۰۸.

۲. نوعی خرما، از امام صادق علیه السلام روایت شده که: «عجوه» مادر خرماها می باشد که خداوند آن را از بهشت برای آدم نازل کرده است. و نیز از آن حضرت روایت شده که: خرمای عجوه از بهشت است و در آن شفای هر سمی است. (بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۱۱۶، ج ۶۶، ص ۱۳۳)



باب ٣٨٥

العلّة التي من أجلها صارت الشمس حارّة تحرق، و القمر بخلافها

١- حدّثنا محمّد بن الحسن عليه السلام قال: حدّثنا محمّد بن يحيى، عن محمّد بن أحمد، عن عيسى بن محمّد، عن علي بن مهزيار، عن علي بن حسان، عن ابن أبي نوار، عن محمّد بن مسلم، قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: جعلت فداك لأيّ شيء صارت الشمس أشدّ حرارة من القمر؟

فقال: إنّ الله تبارك و تعالی خلق الشمس من نور النار و صفو الماء طبقاً من هذا و طبقاً من هذا حتى إذا صار سبعة أطباق ألبسها لباساً من نار، فمن ثمّ أشدّ حرارة من القمر، و خلق القمر من نور النار و صفو الماء طبقاً من هذا و طبقاً من هذا حتى إذا صارت سبع أطباق ألبسها لباساً من ماء، فمن ثمّ صار القمر أبرد من الشمس.

باب سیصد و هشتادم

سرّ این که خورشید فروزنده و سوزان بوده، و ماه بر خلاف آن می باشد

حديث اول

٧٨٥

محمّد بن حسن عليه السلام از محمّد بن يحيى، از محمّد بن احمد، از عيسى بن محمّد، از علی بن مهزيار، از علی بن حسان، از ابن ابی نوار، از محمّد بن مسلم نقل کرده، وی

→ متخصصان تغذیه می گویند: قند فراوانی که در خرما وجود دارد از سالم ترین قندها است که حتی در بسیاری از موارد، مبتلایان به بیماری قند نیز می توانند از آن استفاده کنند. همین متخصصان می گویند: در خرما سیزده ماده حیاتی و پنج نوع ویتامین را کشف کرده اند که: مجموع آنها خرما را به صورت یک منبع غذائی غنی درآورده است. در خرما، «کلسیم» وجود دارد که عامل اصلی استحکام استخوان ها است، و نیز «فسفر» وجود دارد که از عناصر اصلی تشکیل دهنده مغز و مانع ضعف اعصاب و خستگی است، و نیز «پتاسیم» موجود است که فقدان آن را در بدن علت حقیقی زخم معده می دانند. (تفسیر نمونه، ج ١٣، ص ٦٠)



می گوید: محضر امام باقر علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، به چه جهت خورشید گرم تر از ماه می باشد؟

فرمودند: خداوند، خورشید را از نور آتش و درخشندگی آب آفرید، با این تفاوت که یک طبقه از نور و یک طبقه از درخشندگی آب را تنظیم نمود تا وقتی که هفت طبقه به همین ترتیب فراهم گردید، سپس لباسی از آتش بر این طبقه ها پوشاند و این امر سبب سوزان تر بودن خورشید از ماه گردید. ماه را نیز از نور آتش و درخشندگی آب با همان کیفیت خورشید هفت طبقه قرار داد، سپس لباسی از آب بر این طبقه ها پوشاند، و این موجب گردید تا ماه نسبت به خورشید، سردتر باشد.

باب ۳۸۱

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا سَمَّيْتُ سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى

۱- حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى، عَنْ الْحَمِيرِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةٍ، عَنْ حَبِيبِ السَّجِسْتَانِيِّ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: إِنَّمَا سَمَّيْتُ سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى، لِأَنَّ أَعْمَالَ أَهْلِ الْأَرْضِ تَصْعَدُ بِهَا الْمَلَائِكَةُ الْحَفَظَةُ إِلَى مَحَلِّ السِّدْرَةِ. قَالَ: وَ الْحَفَظَةُ الْكَرَامُ الْبَرَّةُ دُونَ السِّدْرَةِ يَكْتُبُونَ مَا يَرْفَعُهُ إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ مِنْ أَعْمَالِ الْعِبَادِ فِي الْأَرْضِ فَيَنْتَهِي بِهَا إِلَى مَحَلِّ السِّدْرَةِ.

باب سیصد و هشتاد و یکم

سرّ نامیده شدن «سدره المنتهی» بدین نام

حدیث اول

۷۸۶

محمد بن موسی، از حمیری، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از حبیب سجستانی نقل کرده که می گوید: امام باقر علیه السلام فرمودند: سرّ نامیده



شدن «سدرۃ المنتهی» به این نام آن است که فرشتگان مراقب و حافظ اعمال، اعمال اهل زمین را به این جایگاه [سدرۃ المنتهی] می‌برند.

جایگاه فرشتگان حافظ و نگهبان اعمال، کنار سدره است و فرشتگان دیگری که اعمال بندگان را از روی زمین نزد آنها می‌برند، فرشتگان حافظ و مراقب آن اعمال را نوشته و ثبت می‌نمایند و آخرین جایگاه اعمال انسان‌ها، همین محل [سدرۃ المنتهی] است، لذا بدین نام خوانده می‌شود.^۱

[«سِدْرَة» بر اساس آنچه غالب مفسران و علمای لغت گفته‌اند، درختی است پر برگ و پر سایه، و تعبیر به «سدرۃ المنتهی» اشاره به درخت پر برگ و پر سایه‌ای است که در اوج آسمان‌ها، در منتها الیه عروج فرشتگان، ارواح شهیدان، علوم پیامبران و اعمال انسان‌ها قرار گرفته، جایی که ملائکه پروردگار از آن فراتر نمی‌روند، و «جبرئیل» نیز در سفر «معراج» به هنگامی که به آن رسید، متوقف شد.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

۱. فرشتگان موجوداتی عاقل و باشعورند، و «بنندگان گرامی خدا هستند». آنها سر بر فرمان خدا دارند و هرگز معصیت او نمی‌کنند، و وظائف مهم و بسیار متنوعی از سوی خداوند بر عهده دارند.
- گروهی حاملان عرشند؛
- گروهی مدبرات امرند؛
- گروهی فرشتگان قبض ارواحند؛
- گروهی مراقبان اعمال بشرند؛
- گروهی حافظان انسان از خطرات و حوادثند؛
- گروهی مأمور عذاب و مجازات اقوام سرکشند.
- گروهی امدادگران الهی نسبت به مؤمنان در جنگ‌ها هستند.
- و بالاخره گروهی «مبلغان وحی» و آورندگان کتب آسمانی برای انبیاء می‌باشند.

از روایات اسلامی استفاده می‌شود: تعداد آنها به قدری زیاد است که به هیچ وجه قابل مقایسه با انسان نیست. از امام صادق علیه السلام پرسیدند: آیا عدد فرشتگان بیشترند یا انسان‌ها؟ فرمود: «سوگند به خدائی که جانم به دست او است، فرشتگان خدا در آسمان‌ها بیشترند از عدد ذرات خاک‌های زمین، و در آسمان جای پائی نیست مگر این که: در آنجا فرشته‌ای تسبیح و تقدیس خدا می‌کند».



در اخبار و روایات اسلامی توصیف‌های گوناگونی پیرامون «سدرۃ المنتهی» آمده، و همه بیانگر این واقعیت است که انتخاب این تعبیر، به عنوان یک نوع تشبیه، و به خاطر تنگی و کوتاهی لغات ما از بیان این گونه واقعیات است.

در حدیثی از رسول خدا ﷺ نقل شده است که: «رَأَيْتُ عَلَى كُلِّ وَرَقَةٍ مِنْ أَوْزَاقِهَا مَلَكًا قَائِمًا يُسَبِّحُ اللَّهَ تَعَالَى: مِنْ بَرِّهِ يَكُ مِنْ بَرِّهِ يَكُ مِنْ بَرِّهِ يَكُ مِنْ بَرِّهِ» به تسبیح خداوند مشغول بود.

در حدیث دیگری از امام صادق (ع) نقل شده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «انْتَهَيْتُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنتَهَى، وَإِذَا الْوَرَقَةُ مِنْهَا تُظِلُّ أُمَّةً مِنَ الْأُمَمِ: مَنْ بَعْدَهُ سِدْرَةُ الْمُنتَهَى» رسیدم، و دیدم هر برگ از آن می‌تواند بر امتی سایه بيفکند.

این تعبیرات نشان می‌دهد که هرگز منظور درختی شبیه آنچه در زمین می‌بینیم نبوده، بلکه اشاره به سایبان عظیمی است در جوار قرب رحمت حق، که فرشتگان بر برگ‌های آن تسبیح می‌کنند، و امت‌هایی از نیکان و پاکان در سایه آن قرار دارند.^[۱]

باب ۳۸۲

العلة التي من أجلها سميت ریح الشمال

۱- أبي عبد الله عن محمد بن يحيى، عن محمد بن أحمد، عن أحمد بن محمد السيارى رفعه إلى أبي عبد الله (ع) قال: قلت له: لم سميت ریح الشمال؟ قال: لأنها تأتي من شمال العرش.

باب سیصد و هشتاد و دوم

سرّ نامیده شدن باد به «شمال»

حدیث اول

۷۸۷

پدرم علیه السلام از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از احمد بن محمد سیاری که حدیث را به صورت مرفوع از امام صادق علیه السلام نقل کرده، وی می گوید: از امام پرسیدم: چرا باد را شمال می نامند؟ فرمودند: زیرا باد از ناحیه شمالی عرش می وزد.

باب ۳۸۳

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا لَا يَجُوزُ سَبُّ الرِّيحِ
وَالْجِبَالِ وَالسَّاعَاتِ وَالْأَيَّامِ وَاللَّيَالِي

۱- ابي عليه السلام قال: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدٍ النُّوفَلِيِّ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُسْلِمٍ السَّكُونِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تَسُبُّوا الرِّيحَ، فَإِنَّهَا مَأْمُورَةٌ، وَ لَا تَسُبُّوا الْجِبَالَ وَ لَا السَّاعَاتِ وَ لَا الْأَيَّامَ وَ لَا اللَّيَالِي فَتَأْثَمُوا وَ تَرْجَعْ عَلَيْكُمْ.

باب سیصد و هشتاد و سوم

سرّ این که جایز نیست بادهای، کوهها، ساعات، روزها و شبها را دشنام داد

حدیث اول

۷۸۸

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن هاشم، از حسین بن یزید نوفلی، از اسماعیل بن مسلم سکونی، از امام صادق علیه السلام، از پدر بزرگوارش امام باقر علیه السلام نقل کرده



که آن حضرت فرمود: رسول خدا ﷺ فرمودند: بادهارا دشنام ندهید، زیرا آنها مأمور هستند، و به کوه‌ها، ساعات، روزها و شب‌ها نیز ناسزا نگوئید، چه اگر دشنام دهید گناه کرده‌اید، و در واقع این ناسزا به خودتان بر می‌گردد.

[در حدیثی دیگر از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ: روزگار را دشنام ندهید؛ چرا که روزگار را خدا آفریده است (و به اعتباری خداوند روزگار است).»^۱

اشاره به این که روزگار لفظی بیش نیست؛ چه آن که مدبر این جهان و گرداننده این عالم خدا است، اگر به مدبر و گرداننده این جهان بدگوئی کنید، بدون توجه به خداوند بزرگ بدگوئی کرده‌اید!

شاهد گویای این سخن، حدیث دیگری است که به عنوان «حدیث قدسی» نقل شده است، خداوند می‌فرماید: «يُؤْذِنِي ابْنُ آدَمَ بِسَبِّ الدَّهْرِ، وَأَنَا الدَّهْرُ! بِيَدِي الْأَمْرُ، أَقْلَبُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ! این سخن فرزندان آدم مرا آزار می‌دهد که به دهر دشنام می‌گویند، در حالی که دهر منم! همه چیز به دست من است و شب و روز را من دگرگون می‌سازم.»^۲

ولی در بعضی از تعبیرات «دهر» به معنای «ابناء روزگار» و «مردم زمانه» به کار رفته، که بزرگان از بی وفائی آنها شکوه کرده‌اند، شبیه شعر معروفی که از امام حسین (ع) در «شب عاشوراء» نقل شده که فرمود:

يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ
مِنْ صَاحِبٍ وَ طَالِبٍ قَتِيلٍ وَ الدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ

ای روزگار! اف بر تو که دوست خوبی نبودی، چه اندازه صبحگاهان و شامگاهان از دوستان و محبان ما را به قتل رسانیدی و روزگار هرگز قانع به گرفتن عوض و بدلی

۱. مجمع البیان، ج ۹، ص ۷۹.

۲. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۶۲.



نمی شود.^۱

بنابراین، آن که در احادیث و روایات اسلامی مورد نکوهش قرار گرفته، ناسزا گفتن و دشنام دادن به دهر «به معنای روزگار و زمانه» است، ولی دهر به معنای دوّم «یعنی مردم عصر و زمان و ابناء روزگار» چیزی است که بسیاری از پیشوایان بزرگ آن را نکوهش کرده اند؛ چرا که مردم عصر خود را فریبکار، بی وفا، و متلون می دانستند. [

باب ۳۸۲

العلّة التي من أجلها سمّي الطارق طارقاً

۱- أبي عبد الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبيه، عن أحمد بن النضر، عن محمد بن مروان، عن حريز، عن الضحّاك بن مزاحم، قال: سئل علي بن الطارق؟ قال: هو أحسن نجم في السماء وليس تعرفه الناس، و إنما سمّي الطارق، لأنّه يطرّق نوره سماء سماء إلى سبع سموات، ثم يطرّق راجعاً حتى يرجع إلى مكانه.

باب سیصد و هشتاد و چهارم

سرّ نامیده شدن «طارق» به این نام

حدیث اول

۷۸۹

پدرم علیه السلام از سعد بن عبد الله، از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش، از احمد بن نضر، از محمد بن مروان، از حریز، از ضحّاك بن مزاحم نقل کرده، وی می گوید: از امیر مؤمنان علی علیه السلام پرسیدند: «طارق» چیست؟

۱۰۱۴



فرمودند: بهترین [و پرفروغ‌ترین] ستاره در آسمان است که مردم آن را نمی‌شناسند، و بدین جهت «طارق» نامیده شد که نورش به یک یک آسمان‌های هفتگانه برخورد می‌کند، و به هنگام بازگشت نیز نورش به تک تک آنها برخورد می‌کند تا به مکان خود باز گردد.^۱

باب ۳۸۵

نواذر العلل

۱- اَبی‌الله قال: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مُسْعِدَةَ بْنِ صَدَقَةَ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا وَلَدَ وَلِيٌّ لِلَّهِ صَرَخَ إِبْلِيسُ صَرْخَةً يَفْزَعُ لَهَا شَيَاطِينُهُ. قَالَ: فَقَالَتْ لَهُ: يَا سَيِّدَنَا! مَا لَكَ صَرَخْتَ هَذِهِ الصَّرْخَةَ؟ قَالَ: فَقَالَ: وَلَدَ وَلِيٌّ لِلَّهِ. قَالَ: فَقَالُوا: مَا عَلَيْكَ مِنْ ذَلِكَ؟ قَالَ: إِنَّهُ عَاشَ حَتَّى يَبْلُغَ مَبْلَغَ الرِّجَالِ هَدَى اللَّهُ بِهِ قَوْمًا كَثِيرًا.

قال: فقالوا له: أُولَا تَأْذُنَ لَنَا فَنَقْتَلُهُ؟

قال: لا. فيقولون له: و لم و أنت تكرهه؟ قال: لأَنِّ بَقَاءَنَا بِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ، فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لِلَّهِ فِي الْأَرْضِ وَلِيٌّ قَامَتِ الْقِيَامَةُ، فَصَرْنَا إِلَى النَّارِ، فَمَا بَالُنَا نَتَعَجَّلُ إِلَى النَّارِ.

۱. واژه «طارق» از ماده «طَرَقَ» - بر وزن برق - به معنای کوبیدن است، در قرآن مجید آمده است: «وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ»؛ «سوگند به آسمان و کوبنده شب». راه را بدین جهت «طریق» گویند که با پای رهروان کوبیده می‌شود، و «مِطْرَقَه» به معنای پتک و چکش است که برای کوبیدن فلزات و مانند آن به کار می‌رود.

قرآن کریم می‌فرماید: «طارق» همان ستاره درخشانی است که بر آسمان ظاهر می‌شود، و به قدری بلند است که گوئی می‌خواهد سقف آسمان را سوراخ کند، نورش به قدری خیره‌کننده است که تاریکی‌ها را می‌شکافد و به درون چشم آدمی نفوذ می‌کند. (تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۳۷۲)

باب سیصد و هشتاد و پنجم

بر شمردن پاره‌ای از اسرار

حدیث اول

۷۹۰

پدرم علیه السلام از عبدالله بن جعفر حمیری، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، از مردی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: آنگاه که یکی از اولیای خدا به دنیا می‌آید، ابلیس فریاد و حشتناکی سر می‌دهد به گونه‌ای که همه یاران و همدستانش به وحشت و هراس می‌افتند، یاران ابلیس به او می‌گویند: ای سرور ما چه حادثه‌ای رخ داده که این چنین فریاد برآوردی؟

می‌گوید: ولی خدا به دنیا آمده است.
می‌گویند: از این نظر باکی و ترسی بر تو نخواهد بود.
ابلیس می‌گوید: چگونه هراسی به دل راه ندهم، در حالی که اگر زنده بماند و همچنین رشد کند تا به سن مردان برسد، گروه بسیاری را ارشاد و هدایت خواهد کرد.
یاران ابلیس می‌گویند: اجازه می‌دهی او را بکشیم؟
ابلیس می‌گوید: هرگز.

می‌گویند: تو که از به دنیا آمدنش این گونه ناراحت هستی، چرا اجازه نمی‌دهی او را بکشیم؟ ابلیس می‌گوید: دوام و بقاء ما به سبب اولیای خداست؛ چه آن که هر گاه در روی زمین یکی از اولیای خدا نباشد، قیامت برپا خواهد شد و ما به دوزخ خواهیم رفت، پس چرا در رفتن به دوزخ شتاب کنیم.

۲- حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلُوِيَه عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْهَمْدَانِيِّ وَمُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ الْعِصْ بْنِ الْقَاسِمِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: اتَّقُوا اللَّهَ وَانْظُرُوا لِأَنْفُسِكُمْ، فَإِنْ

أَحَقَّ مِنْ نَظَرِ لَهَا أَنْتُمْ، لَوْ كَانَ لِأَحَدِكُمْ نَفْسَانِ فَقَدَّمْ أَحَدِيَهُمَا وَ جَرَّبْ بِهَا، اسْتَقْبَلِ التَّوْبَةَ بِالْأُخْرَى كَانَ، وَلَكِنَّهَا نَفْسٌ وَاحِدَةٌ، إِذَا ذَهَبَتْ فَقَدْ ذَهَبَتْ وَاللَّهُ التَّوْبَةُ. إِنْ أَتَاكُمْ مِنْ آتٍ يَدْعُوكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْكُمْ فَتَحْنَنْ نَشْدُكُمْ إِنَّا لَا نَرْضَى إِنَّهُ لَا يَطِيعُنَا الْيَوْمَ وَ هُوَ وَحْدَهُ فَكَيْفَ إِذَا ارْتَفَعَتِ الرِّيَاضَاتُ وَالْأَعْلَامُ.

حدیث دوم

۷۹۱

محمد بن علی ماجیلویه رحمه الله از علی بن ابراهیم، از پدرش، از یحیی بن عمران همدانی و محمد اسماعیل بن بزیع، از یونس بن عبدالرحمن، از عیص بن قاسم نقل کرده، وی گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند: از خدا بترسید و همواره در اصلاح خود بکوشید؛ چه آن که سزاوارترین کسی که باید در امور خود تجدید نظر کند و در فکر برطرف کردن کاستی ها باشد، خود شما هستید؛ اگر [بنا به فرض] یکی از شما دارای دو نفس باشد، یکی از آن دو را مقدم کند و توسط آن تجربه کسب کند، سزاوار است با نفس دیگر به استقبال توبه و بازگشت از گناه^۱ رود، اما این گونه نیست و آدمی تنها دارای یک نفس است، و اگر آن نفس در معرض نابودی و زوال قرار گیرد،

۱. حقیقت «توبه» همان ندامت و پشیمانی از گناه است که لازمه آن تصمیم بر ترک در آینده است، و اگر کاری بوده که قابل جبران است، در صدد جبران برآید، و گفتن استغفار نیز بیانگر همین معنا است، و به این ترتیب، ارکان توبه را می توان در «پنج چیز» خلاصه کرد: «ترک گناه - ندامت - تصمیم بر ترک در آینده - جبران گذشته - استغفار».

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: هنگامی که «معاذ بن جبل» از توبه نصوح سؤال کرد، در پاسخ فرمود: «أَنْ يَتُوبَ التَّائِبُ ثُمَّ لَا يَرْجِعْ فِي ذَنْبٍ كَمَا لَا يَعُودُ اللَّبَنُ إِلَى الضَّرْعِ: آن است که شخص توبه کننده به هیچ وجه بازگشت به گناه نکند، آن چنان که شیر به پستان هرگز باز نمی گردد». به قدری در مسأله توبه، در روایات تأکید شده که در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ أَضَلَّ رَاحِلَتَهُ وَ زَادَهُ فِي لَيْلَةٍ ظُلْمَاءَ، فَوَجَدَهَا: خداوند از توبه بنده اش بیش از کسی که مرکب و توشه خود را در بیابان در یک شب تاریک گم کرده و سپس آن را بیابد، شاد می گردد». (تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۰۲)

دیگر جانی برای توبه باقی نخواهد ماند.

این را بدانید: اگر کسی از جانب ما شما را به قیام دعوت کند، از هم اینک شما را گواه می‌گیرم که ما به این کار راضی نیستیم؛ زیرا از حالا پیداست که وی از ما اطاعت نمی‌کند [و سخن ما را نمی‌شنود] تا چه رسد آن وقتی که پرچم‌ها برافراشته شود، و وی بر اریکه سلطنت نشیند [و زعامت مردم و پیشوایی آنان را در دست گیرد!].



۳- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبَادُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ بَشْرِ الْبَزَّازِ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عليه السلام: مَا يَسْتَطِيعُ أَهْلُ الْقَدْرِ أَنْ يَقُولُوا وَاللَّهِ لَقَدْ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ لِلدُّنْيَا وَ أَسْكَنَهُ الْجَنَّةَ لِيَعْصِيَهُ فَيُرَدَّهُ إِلَى مَا خَلَقَهُ لَهُ.



۷۹۲

احمد بن محمد، از پدرش، از جعفر بن محمد مالک، از عباد بن یعقوب، از عمر بن بشر بزاز نقل کرده که گفت: امام باقر عليه السلام فرمودند: قدریه^۱ نمی‌توانند بگویند: خدا

۱. فرقه‌ای که قائل به قدرت انسان در اعمال خود شدند و گویند خداوند کارهای بشر را به خود او محول کرده، حتی در اسباب کار یا ایجاد انگیزه در مختار تصرفی ندارد. روزی امیرمؤمنان عليه السلام در کوفه بر جمعی گذر کرد که درباره «قَدَر» بحث می‌کردند، حضرت به سخنگوی آنها فرمود: آیا قدرت تو به خدا می‌باشد (به هر کاری که قدرت داری، آن خداست که به تو قدرت می‌دهد) یا با خدا است (که تو و خدا در قدرت بر کار شریکید) یا بدون خدا (که خود به تنهایی بر کار قدرت داری)؟ وی از جواب باز ماند. حضرت فرمود: اگر بگوئی قدرتت به خدا می‌باشد و هنگام انجام کار، خداست که به تو قدرت می‌دهد، پس چیزی به تو واگذار نشده؛ و اگر بگوئی به همراه خدا می‌توانی، پس تو خود را شریک خدا دانسته‌ای؛ و اگر بگوئی خود به تنهایی بر آن کار توان داری، پس تو خود را خدا می‌دانی.

وی گفت: نه یا امیرالمؤمنین، بلکه من به سبب خدا می‌توانم. فرمود: اگر جز این عنوان می‌کردی، بر خطا بودی. (معارف و معاریف، ج ۸، ص ۲۶۱)



آدم را برای دنیا آفرید و او را در بهشت جای داد تا عصیانش کند، سپس او را به همان جایگاهی برگرداند که برای آن آفریده شده بود.



۴- اَبی‌الله قال: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ النَّهَّائِنْدِيِّ، عَنْ صَالِحِ بْنِ رَاهُويَه، عَنْ أَبِي حَيَّوْنٍ مَوْلَى الرِّضَا، عَنِ الرِّضَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: نَزَلَ جِبْرِئِيلُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنَّ رَبَّكَ يَقْرُئُكَ السَّلَامَ، وَ يَقُولُ: إِنَّ الْأَبْكَارَ مِنَ النِّسَاءِ بِمَنْزِلَةِ الثَّمَرِ عَلَى الشَّجَرِ، فَإِذَا أُيْنِعَ الثَّمَرُ فَلَا دَوَاءَ لَهُ إِلَّا اجْتِنَائُهُ وَ إِلَّا أَفْسَدَتْهُ الشَّمْسُ، وَ غَيَّرَتْهُ الرِّيحُ.

وَ إِنَّ الْأَبْكَارَ إِذَا أُدْرِكْنَ مَا يَدْرِكُ النِّسَاءَ فَلَا دَوَاءَ لَهُنَّ إِلَّا الْبَعُولُ، وَ إِلَّا لَمْ يُؤْمِنْ عَلَيْهِنَّ الْفِتْنَةُ، فَصَعِدَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَنْبِرَ فَخَطَبَ النَّاسَ ثُمَّ أَعْلَمَهُمْ مَا أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ فَقَالُوا: مَنَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: مِنَ الْأَكْفَاءِ. فَقَالُوا: وَمَنِ الْأَكْفَاءُ؟ فَقَالَ: الْمُؤْمِنُونَ بَعْضُهُمْ أَكْفَاءُ مِنْ بَعْضٍ، ثُمَّ لَمْ يَنْزَلْ حَتَّى زَوَّجَ ضُبَاعَةَ [بِنْتَ زَيْبِرِ بْنِ عَبْدِ الْمَطْلُبِ] الْمَقْدَادِ بْنِ الْأَسْوَدِ الْكَنْدِيِّ، ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي زَوَّجْتُ ابْنَةَ عَمِّي الْمَقْدَادَ لِيَتَّضَعَ النِّكَاحُ.

حدیث چهارم

۷۹۳

پدرم ﷺ از قاسم بن محمد بن علی بن ابراهیم نهاوندی، از صالح بن راهویه، از ابی حیون خدمتکار امام رضا علیه السلام نقل کرده که وی گفت: امام رضا علیه السلام فرمود: روزی جبرئیل علیه السلام بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلامت می‌رساند و می‌فرماید: زنان باکره چونان میوه درخت هستند که چون زمان چیدن میوه فرا رسد، چاره‌ای جز چیدن آن نباشد، و گرنه آفتاب آن را فاسد کند و باد دگرگونش سازد، و چون دختران باکره درک کنند آنچه را که زنان درک می‌کنند، جز به شوهر دادن آنها چاره‌ای نباشد، و گرنه از گزند حوادث و وقوع در فتنه ایمن نخواهند بود.



رسول خدا ﷺ به محض دریافت این پیام به منبر رفت و خطبه‌ای ایراد نمود و مردم را از پیام خداوند آگاه ساخت. مردم گفتند: ای رسول خدا ﷺ! دخترانمان را به چه کسی شوهر دهیم؟

فرمودند: به همشان و همتای خودتان.

گفتند: شما چه کسی را همتا و همانند می‌دانید؟

فرمود: مسلمانان همشان و همتای یکدیگرند. آنگاه رسول خدا ﷺ همان گونه که بر منبر بود، دختر عموی خویش - ضباعه دختر زبیر بن عبدالمطلب - را به کابین مقداد بن اسود بست و فرمود: این عمل را بدین هدف انجام دادم که سطح ازدواج پائین آید [و ازدواج به آسانی و بدون تکلف صورت گیرد].^۱



۱. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ...﴾: «مردان و زنان بی‌همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را». (سوره نور، آیه ۳۲)

تعبیر «أنکحوا» - آنها را همسر دهید - با این که ازدواج یک امر اختیاری و بسته به میل طرفین است، مفهومش این است که: مقدمات ازدواج آنها را فراهم سازید، از طریق کمک‌های مالی در صورت نیاز، پیدا کردن همسر مناسب، تشویق به مسأله ازدواج.

بدون شک، اصل تعاون اسلامی، ایجاب می‌کند: مسلمانان در همه زمینه‌ها به یکدیگر کمک کنند، ولی تصریح به این امر در مورد ازدواج، دلیل بر اهمیت ویژه آن است.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «أَفْضَلُ الشَّفَاعَاتِ أَنْ تَشْفَعَ بَيْنَ اثْنَيْنِ فِي نِكَاحٍ حَتَّى يَجْمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُمَا: بهترین شفاعت آن است که میان دو نفر برای امر ازدواج میانجی‌گری کنی، تا این امر به سامان برسد».

امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: «ثَلَاثَةٌ يَسْتَظِلُّونَ بِظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمٌ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ رَجُلٌ زَوْجٌ أَخَاهُ الْمُسْلِمِ أَوْ أَخْدَمَهُ أَوْ كَتَمَ لَهُ سِرًّا: سه طایفه‌اند که در روز قیامت در سایه عرش خدا قرار دارند، روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست: کسی که وسائل تزویج برادر مسلمانش را فراهم سازد و کسی که به هنگام نیاز به خدمت، خدمت کننده‌ای برای او فراهم کند و کسی که اسرار برادر مسلمانش را پنهان دارد. (تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۴۸۹)

۵- أبي الله عن سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن عبدالرحمن بن أبي نجران، عن عبدالله بن سنان، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سألته عن القسامة؟ فقال: هي حق. ولولا ذلك لقتل الناس بعضهم بعضاً، ولم يكن شيء، وإنما القسامة حوط يحوط به الناس.

حدیث پنجم

۷۹۴

پدرم از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عيسى، از عبدالرحمن بن ابی نجران، از عبدالله بن سنان نقل کرده، وی می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره «قسامه» پرسیدم؟

فرمودند: آری، این قانون «قسامه» حق است [و نزد ما نوشته شده است] و اگر این قانون اجرا نمی شد، مردم یکدیگر را می کشتند و پیامدی هم در کار نبود، این قسامه مایه نجات جان مردم است.

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی

۶- أبي الله عن سعد بن عبدالله، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن محمد بن علي، عن محمد بن أحمد، عن أبان عثمان، عن إسماعيل الجعفي، قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: إن المغيرة يزعم أن الحائض تقضي الصلاة كما تقضي الصوم! فقال: ما له؟ لا وفقه الله. إن امرأة عمران قالت: «إني نذرت لك ما في بطني محرراً» والمحرر للمسجد لا يخرج منه أبداً، فلما وضعت مريم، قالت: «ربّ إني وضعتها أنثى وليس الذكر كالأنثى» فلما وضعتها أدخلتها المسجد، فلما بلغت مبلغ النساء أخرجت من المسجد، أني كانت تجد أياماً تقضيها؟ وهي عليها أن تكون الدهر في المسجد.

حدیث ششم

۷۹۵

پدرم از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از محمد بن علی، از محمد بن احمد، از ابان بن عثمان، از اسماعیل جعفی نقل کرده، وی می گوید: به امام



باققر عليه السلام عرض کردم: مغیره^۱ می‌پندارد، حائض باید نمازهای خود را همچون روزه، قضا کند؟!

حضرت در پاسخ فرمود: این چه سخنی است که می‌گویید، همسر عمران گفت: ﴿رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا...﴾: «خداوندا! آنچه را در رحم دارم، برای تو نذر کردم که «مُحَرَّر» (و آزاد، برای خدمت خانه تو) باشد»^۲ و محرّر [در اصطلاح آن زمان به فرزندی گفته می‌شد که به خدمت معبد و خانه خدا در می‌آمدند، تانظافت و سایر خدمات را بر عهده گیرند] هیچگاه از معبد خارج نمی‌شود.

وقتی همسر عمران^۳، مریم را به دنیا آورد، به پیشگاه خدا عرض کرد: ﴿رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ﴾: «خداوندا! من او را دختر آوردم - ولی خدا از آنچه او به دنیا آورده بود، آگاه‌تر بود - و پسر، همانند دختر نیست (دختر نمی‌تواند وظیفه خدمتگزاری معبد را همانند پسر انجام دهد)»^۴.

همسر عمران به نذر خود وفا کرد و مریم را روانه معبد ساخت، وقتی مریم به سن بلوغ رسید و در حدی قرار گرفت که زنان در آن حد می‌باشند، (یعنی عادت ماهیانه و دیدن حیض) از مسجد و معبد خارج شد. حال اگر بنا بود ایام بیرون بودن از معبد را قضا کند، این تکلیف، تکلیف مالا یطاق به شمار می‌آمد؛ زیرا از یک سو بر اساس نذر

۱. مغیره بن سعید، ملقب به ابتر کثیر النواء رئیس فرقه مغیره از فرق زیدیه، و در زمان امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام می‌زیسته، وی مردی دروغگو و دروغ‌پرداز بود و احادیث جعلی به آن دو امام نسبت می‌داده است. امام صادق علیه السلام به شدت وی را نفرین و لعن کرده، و اصحاب خود را به بیزاری از او سفارش می‌کرد. (بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۸۹)

۲. سوره آل عمران، آیه ۳۵.

۳. «حَنَّة» و «أَشْيَاع» دو خواهر بودند که اولی به همسری «عمران» از شخصیت‌های برجسته بنی اسرائیل درآمد، و دومی را «ذکریا» پیامبر خدا به همسری انتخاب کرد. (بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۱۹۴-۲۰۳)

۴. سوره آل عمران، آیه ۳۶.



می‌بایست همیشه در معبد حضور داشته باشد، از سوی دیگر اگر می‌خواست ایام عذر را در همان وقت قضا کند، امکان‌پذیر نبود، و در غیر آن وقت هم ممکن نبود؛ زیرا به موجب نذر، حضورش در مسجد لازم بود.



۷- أبي سعد بن عبد الله، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن يونس بن عبد الرحمن، عن عبد الحميد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من ذكر الله كتبت له عشر حسنات، ومن ذكر رسول الله صلى الله عليه وآله كتبت له عشر حسنات، لأن الله تعالى قرن رسوله بنفسه.



حدیث هفتم



۷۹۶

پدرم عليه السلام از سعد بن عبد الله، از محمد بن عيسى بن عبيد، از يونس بن عبد الرحمن، از عبد الحميد، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: کسی که ذکر خدا گوید، ده حسنه در نامه اعمالش ثبت خواهد شد، و آن که رسول خدا صلى الله عليه وآله را یاد کند، ده حسنه در نامه اعمالش نوشته خواهد شد؛ زیرا خداوند رسولش را مقرون به خود قرار داده است.^۱



۸- أبي سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم،

۱. از ابوسعید خدری روایت شده که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «أَتَانِي جِبْرِيلُ فَقَالَ: إِنَّ رَبَّكَ يَقُولُ: تَذَرِي كَيْفَ رَفَعْتُ ذِكْرَكَ؟ قُلْتُ: اللَّهُ أَعْلَمُ. قَالَ: إِذَا ذُكِرْتُ ذِكْرَتِي مَعِي: جِبْرِيلُ عليه السلام نَزَدَ مِنْ أَمَدٍ وَ گُفْتُ: بِرُورْدِ گَارَتِ فَرَمُودِه اسْت: آيَا مِي دَانِي چگونِه نام و ياد تو را بالا برده ام؟ گفتم: خدایا تا تر است. فرمود: هر گاه نام من ذکر شود، نام تو نیز با نام من ذکر می‌گردد». (المیزان ج ۲۰، ص ۴۵۳)

در تفسیر عیاشی به روایت خالد بن نجیح از امام صادق عليه السلام در معنای آیه (رعد - ۲۸): ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾: «آگاه باشید دل‌ها با ذکر خدا آرام می‌گیرد و مطمئن می‌شود» فرمودند: به وسیله وجود حضرت محمد صلى الله عليه وآله دل‌ها آرام می‌گیرد، که آن حضرت ذکر خدا و حجاب او می‌باشد. (المیزان، ج ۱۱، ص ۴۰۴)

عن علي بن أسباط، عن رجل من أصحابنا من أهل خراسان رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال: علم الله تعالى أن الذنب خير للمؤمن من العجب، ولولا ذلك ما ابتلاه بذنوب أبداً.

حدیث هشتم

۷۹۷

پدرم عليه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از علی بن اسباط، از مردی از اصحاب ما که اهل خراسان است حدیث را به صورت مرفوع از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: مسلماً خداوند می داند که گناه برای مؤمن بهتر از خودبینی می باشد، وگرنه مؤمن هرگز دچار گناه نمی شد.



۹- أبي الله قال: حدثنا عبدالله بن جعفر الحميري، عن أحمد بن محمد، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن أبان بن عثمان، عن محمد الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن القبضة التي قبضها الله تعالى من الطين الذي خلق منه آدم أرسل إليها أن يقبضها، فقالت الأرض: أعوذ بالله أن تأخذ مني شيئاً، فرجع إلى ربه فقال: يا رب! تعوذت بك مني، فأرسل إليها إسرافيل، فقالت: مثل ذلك، فأرسل إليها ميكائيل، فقالت: مثل ذلك، فأرسل إليها ملك الموت، فتعوذت بالله منه أن يأخذ منها شيئاً، فقال ملك الموت، و أنا أعوذ بالله أن أرجع إليه حتى أقبض منك. قال: وإنما سمي آدم آدم، لأنه خلق من أديم الأرض.

حدیث نهم

۷۹۸

پدرم عليه السلام از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از محمد حلبی، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: خاکی که خدای سبحان آدم را از آن آفرید، جبرئیل را نزدش فرستاد تا مشتی از آن را قبض کند، خاک گفت: به خدا پناه می برم از این که چیزی از من را قبض کنی. جبرئیل به پیشگاه خداوند عرض کرد: خدایا! خاک از من به تو پناه برد. خداوند،

اسرافیل را نزد خاک فرستاد، خاک همان سخن را تکرار کرد. خداوند میکائیل را برای انجام این کار روانه کرد، خاک دیگر بار همان کلام را اظهار کرد، آنگاه ملک الموت را فرستاد، خاک از او به خدا پناه برد. ملک الموت گفت: من نیز به خدا پناه می‌برم از این که به او مراجعت کنم، مگر این که از تو قبض کنم. سپس امام علیه السلام فرمود: آدم را از این جهت «آدم» نامیده‌اند که از ادیم و خاک روی زمین آفریده شده است.

■

۱۰- حدَّثنا محمد بن علی ماجیلویه، عن عمِّه محمد بن أبي القاسم، عن أحمد بن أبي عبدالله، عن أبيه، عن محمد بن سليمان، عن داود بن النعمان، عن عبدالرحيم القصير، قال: قال لي أبو جعفر عليه السلام: أمّا لو قام قائمنا لقدردت إليه الحميراء حتى يجلدها الحدّ، و حتى ينتقم لابنة محمد فاطمة عليها السلام منها. قلت: جعلت فداك و لم يجلدها الحدّ؟ قال: لفريتها على أم إبراهيم. قلت: فكيف أخره الله للقائم؟ فقال: لأنّ الله تبارك و تعالى بعث محمد عليه السلام رحمة و بعث القائم عليه السلام نقمة.

ترجمه: کبیر بن محمد بن علی

حدیث دهم

۷۹۹

محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش، از محمد بن سلیمان، از داود بن نعمان، از عبدالرحیم قصیر نقل کرده، وی گفت: امام باقر علیه السلام به من فرمودند: اگر قائم ما قیام کند، حمیراء [= عایشه] را به

۱. عایشه: دختر ابوبکر بن ابی قحافه و همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، مادرش ام رومان دختر عمیر بن عامر بن دهمان بن حارث بن غنم بن مالک بن کنانه است. پیامبر صلی الله علیه و آله پس از رحلت حضرت خدیجه و دو سال قبل از هجرت با وی ازدواج کرد.

انس می‌گوید: پس از واقعه جمل از عایشه شنیدم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرموده: «علی خیر البشر من ابی فقد کفر: علی بهترین مردم است، هر که او را نپذیرد، کافر است» من به عایشه گفتم: پس چرا با او جنگیدی؟ گفت: من به خودی خود با وی ننگیدم، طلحه و زبیر مرا به این امر

←



امام عليه السلام تحویل می دهند، تا بر او حد جاری کند و انتقام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه علیها السلام را از او بگیرد.

عرض کردم: فدایت شوم، برای چه بر او حد جاری می شود؟
فرمودند: به جهت بهتانی که به مادر ابراهیم^۱ زد.

عرض کردم: چرا خداوند اجرای حد را به تأخیر انداخت و آن را به دست حضرت قائم علیه السلام جاری می کند؟

فرمودند: خداوند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در حالی که رحمت است مبعوث فرمود، ولی قائم علیه السلام را در حالی که نسبت به بیدادگران و سرکشان و متمرّدان نقت و عذاب است بر می انگیزد.

۱۱- أبي الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد، عن علي بن إبراهيم المنقري أو غيره رفعه قال: قيل للصادق عليه السلام: إن من سعادة المرء خفة عارضيه. فقال: وما في هذا من السعادة، إنما السعادة خفة ما ضغيه بالتسبيح.

حدیث یازدهم

۸۰۰

پدرم عليه السلام از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از علی بن ابراهیم منقری یا

→ کشاندند.

بخاری از کتاب «الجهاد بعد فرض الخمس» روایت کرده که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه بیرون می آمد، به خانه عایشه اشاره کرد و فرمود: سر رشته کفر از اینجاست، همان جا که شاخ شیطان می روید. (صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۲۵) به نقل از معارف و معارف، ج ۷، ص ۱۹۷

۱. ماریه: بنت شمعون قبطیه مادر ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله که مقوفس قبطی حاکم اسکندریه و مصر برای آن حضرت هدیه فرستاد. وی زنی سفید پوست و زیباروی و مورد علاقه رسول خدا بود، با وجود این که به عنوان کنیز در خانه پیامبر بود، حضرت او را بر خلاف دیگر کنیزان در پرده می داشت و چون ابراهیم را به دنیا آورد، حضرت به ابو رافع همسر قابله او که خبر ولادت ابراهیم را آورده بود، برده ای به عنوان مزدگانی داد. (معارف و معارف، ج ۹، ص ۱۸)



غیر او حدیث را به صورت مرفوع از امام صادق علیه السلام نقل کرده که محضر آن حضرت عرض شد: از نشانه‌های نیکبختی مرد آن است که ریش و محاسنش کوتاه و کم باشد.^۱ حضرت فرمودند: این که گفתי از نشانه‌های سعادت نیست، بلکه از علائم و نشانه‌های سعادت مرد آن است که [همواره] زبانش مشغول به ذکر خدای سبحان و تسبیح او باشد.



۱۲- حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رضی الله عنه قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ زُرْعَةَ، عَنْ سَمَاعَةَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِذَا دَخَلْتَ الْغَايِطَ فَقَضِيتَ الْحَاجَةَ وَ لَمْ تَهْرِقِ الْمَاءَ، ثُمَّ تَوَضَّأْتَ وَ نَسِيتَ أَنْ تَسْتَنْجِيَ فَذَكَرْتَ حَتَّى صَلَّيْتَ فَعَلَيْكَ الْإِعَادَةُ، وَ إِنْ كُنْتَ قَدْ أَهَرَقْتَ الْمَاءَ وَ نَسِيتَ أَنْ تَغْسَلَ ذَكَرَكَ حَتَّى صَلَّيْتَ فَعَلَيْكَ إِعَادَةُ الْوُضُوءِ وَ الصَّلَاةِ وَ غَسَلَ ذَكَرَكَ، لِأَنَّ الْبَوْلَ مِثْلَ الْبَرَّازِ.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

حدیث دوازدهم

(۸۰۱)

محمد بن حسن رضی الله عنه از محمد بن حسن صفار، از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبدالرحمن، از زرعه، از سماعه نقل کرده وی گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: هر گاه بعد از قضای حاجت فراموش کردی مخرج غایط را با آب بشوئی، سپس وضو گرفتی و بعد از نماز متوجه شدی که خود را تطهیر نکرده‌ای، لازم است نمازت را اعاده کنی. و اگر بعد از قضای حاجت [= ادرار] فراموش کردی آن موضع را تطهیر کنی، و پس از فراغت از نماز متوجه شدی که موضع را تطهیر نکردی، لازم است وضو و نماز را اعاده کنی، و آن موضع را تطهیر کنی؛ چه آن که بول همانند غایط است.

۱. مقصود از «خَفَّة عَارِضِيَّة»، «خَفَّة اللَّحْيَةِ» یعنی اندک بودن ریش و محاسن است. و ما ضغ به بن هر دوزنخ [= چانه] از درون دهان اطلاق می‌شود، آنجا که دندان‌های آسیا روئیده می‌شود.



١٣- أبي الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن صالح بن سعيد، عن يونس، عن عبدالله بن سنان، قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: أقوام اشتركوا في جارية و اتمنوا بعضهم، و جعلوا الجارية عنده فوطئها؟ قال: يجلد الحد و يدرء عنه من الحد بقدر ما له فيها، و تقوّم الجارية و يغرم ثمنها للشركاء، فإن كانت القيمة في اليوم الذي وطئ أقل مما اشترت [به] فإنه يلزم أكثر الثمنين، لأنه قد أفسد على شركائه، و إن كانت القيمة في اليوم الذي وطئ أكثر مما اشترت به ألزم الأكثر، لاستفسادها.

حدیث سیزدهم

٨٠٢

پدرم از علی بن ابراهیم، از پدرش، از صالح بن سعید، از یونس، از عبدالله بن سنان نقل کرده، وی گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چند نفر کنیزی را به طور مشترک خریداری کردند، آنگاه به یکی از شرکاء اعتماد نموده و کنیز را به او سپردند، وی با کنیز نزدیکی می کند، حکمش چیست؟
فرمودند: شریک، حد می خورد، با این تفاوت به اندازه سهمی که مالک کنیز است، از حدش کاسته می شود، سپس بهای کنیز را محاسبه می کنند، او باید قیمت کنیز را به شرکاء بپردازد، اگر قیمت کنیز - در روزی که نزدیکی صورت گرفته - کمتر از قیمتی باشد که قبلاً خریداری شده، بهای بیشتر را باید بپردازد؛ زیرا با این عمل، بر دیگر شرکاء زیان رسانده است. و چنانچه بهای کنیز - در روزی که نزدیکی صورت گرفته - بیشتر از قیمتی باشد که خریداری شده، در این فرض نیز باید بهای بیشتر را بپردازد؛ زیرا این عمل موجب گردیده تا دیگر شرکاء متضرر شوند.



١٤- حدثنا محمد بن علي ماجيلويه، قال: حدثنا محمد بن يحيى، عن محمد بن أحمد، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن أسلم الجبلي، عن عاصم بن حميد، عن محمد بن قيس، عن أبي جعفر عليه السلام قال: سألت عن امرأة ذات بعل زنت فحبلت، فلما



ولدت قتلت ولدها سرّاً. قال: تجلد مائة لقتلها ولدها، و ترجم لأنها محصنة.

حدیث چهاردهم

۸۰۳

محمد بن علی ماجیلویه، از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از محمد بن حسین، از محمد بن اسلم جبلی، از عاصم بن حمید، از محمد بن قیس، نقل کرده، وی می گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: زنی شوهر دار مرتکب زنا شده و از این طریق باردار گردیده، و پس از وضع حمل، بچه را مخفیانه از بین می برد، حکمش چیست؟ فرمودند: نخست، صد تازیانه می خورد، این تازیانه به خاطر از بین بردن کودک است، آنگاه سنگسار می شود؛ زیرا مرتکب زنا و محصنه شده است.

■

۱۵- أبي الله عن سعد بن عبدالله، عن أحمد و عبدالله ابني محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن محمد الحلبي، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سألته عن رجل مسلم قتل رجلاً مسلماً عمداً، و لم يكن للمقتول أولياء من المسلمين إلا ولياً من أهل الذمة من قرابته؟

قال: على الإمام أن يعرض على قرابته من أهل الذمة الإسلام، فمن أسلم منهم رفع القاتل إليه، فإن شاء قتل، و إن شاء عفى، و إن شاء أخذ الدية. فإن لم يسلم من قرابته أحد كان الإمام ولي أمره، فإن شاء قتل و إن شاء أخذ الدية فجعلها في بيت المال المسلمين، لأنّ جناية المقتول كانت على الإمام، فكذلك تكون ديته للإمام.

حدیث پانزدهم

۸۰۴

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد و عبدالله فرزندان محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از محمد حلبی نقل کرده، وی می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی مسلمان یک نفر از مسلمانان را از روی عمد و قصد به قتل می رساند، از اولیای مقتول



هیچیک مسلمان نیستند، تنها یک نفر از اقربای مقتول، از اهل ذمه است، حکمش چیست؟

فرمودند: در این فرض لازم است امام و پیشوای مسلمانان، اسلام را بر اقربای ذمی مقتول ارائه کند، هر یک از آنها که اسلام را پذیرفتند، قاتل را به او تحویل دهد، اگر خواست قاتل را می‌کشد، چنانچه می‌تواند او را عفو نماید، همان گونه که اگر خواست می‌تواند دیه بگیرد.

حال اگر از اقربای مقتول - که از اهل ذمه هستند - کسی اسلام را قبول نکند و همچنان بر کیش و آئین خود باقی بماند، امام و پیشوای مسلمانان، ولی امر او به شمار می‌آید، می‌تواند قصاص کند، چنانچه می‌تواند او را عفو نماید، و می‌تواند دیه بگیرد، با این تفاوت که دیه را به بیت المال تحویل دهد [تا در راه مصالح مسلمانان هزینه گردد]؛ زیرا اگر - بر فرض - این شخص [مقتول] در زمان حیات خود، مرتکب جنایتی می‌شد، امام علیه السلام تاوان آن را می‌پرداخت، دیه نیز به امام داده می‌شود [تا در بیت المال قرار گیرد و در مصالح مسلمانان و صلاح دید امام هزینه شود].



۱۶- أبي عبد الله عن جعفر بإسناده يرفعه إلى علي بن يقطين، قال: قلت: لأبي الحسن موسى عليه السلام: ما بال ما روي فيكم من الملاحم ليس كما روي، و ما روي في أعاديكم قد صح؟ فقال: إن الذي خرج في أعدائنا كان من الحق فكان كما قيل، و أنتم عللتم بالأمانى فخرج إليكم كما خرج.

حدیث شانزدهم

پدرم علیه السلام از عبدالله بن جعفر به اسنادش حدیث را به صورت مرفوع از علی بن

یقطین نقل کرده، وی می گوید: محضر امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم: چرا ملاحم^۱ و شورش ها و فتنه هایی که درباره شما نقل شده، واقعیت ندارد، و آنچه در مورد دشمنان شما روایت می شود، درست می باشد؟

فرمودند: آنچه در مورد دشمنان ما روایت شده، از ناحیه حق بوده، از این رو مطابق با واقع می باشد، ولی شما سرگرم به کارها و دل مشغول آرزوهایتان هستید، لذا وقایع خارجی بر اساس آرزوهایتان در خارج رخ می دهد.



۱۷- أبي عبد الله عن عبد الله بن جعفر الحميري، عن أبان بن الصلت، قال: جاء قوم بخراسان إلى الرضا عليه السلام فقالوا: إن قوماً من أهل بيتك يتعاطون أموراً قبيحة، فلو نهيتهم عنها؟ فقال: لا أفعل. فقيل: و لم؟ فقال: لأنني سمعت أبي يقول: النصيحة خسنة.

حدیث هفدهم

۸۰۶

پدرم علیه السلام از عبدالله بن جعفر حمیری، از ابان بن صلت نقل کرده، وی می گوید: جمعی از ارادتمندان و دوستان امام رضا علیه السلام در خراسان محضر آن حضرت شرفیاب شدند و عرض کردند: برخی از منسوبین و خویشاوندان شما به کارهای زشت و ناپسند دست می یازند، چرا آنان را از این رفتار باز نمی دارید؟! فرمودند: این کار را انجام نمی دهم.

عرض شد: برای چه؟

۱. ملاحم: جمع ملحمه، حوادث بسیار مهمی که از نظر آشوب و فتنه پیچیده و مبهم باشند. (مجمع البحرین).

اخبار ملاحم: اخباری که از فتنه های آینده خبر می دهد، همانند اخبار وارده در مورد ظهور حضرت بقیه الله علیه السلام و نشانه های آن.



فرمود: از پدرم شنیدم که فرمودند: نصیحت سخت و دشوار است.^۱



۱۸- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَّارٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيٍّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ بَدَأَ بِالْمَرْوَةِ قَبْلَ الصَّفَا؟ قَالَ: يَعِيدُ أَلَا تَرَى أَنَّهُ لَوْ بَدَأَ بِشِمَالِهِ قَبْلَ يَمِينِهِ فِي الْوُضُوءِ أَرَاهُ أَنْ يَعِيدَ الْوُضُوءَ.

حدیث هیجدهم

۸۰۷

محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از حسن بن سعید، از قاسم بن محمد، از علی نقل کرده که گفت: از حضرت ابو عبدالله عليه السلام پرسیدم: مردی برای انجام مناسک سعی، قبل از صفا به مروه ابتدا نموده است، حکمش چیست؟ فرمودند: باید سعی را از سر بگیرد و اعاده کند، مگر نمی دانی کسی که در وضوء پیش از شستن دست راست به دست چپ آغاز کند، باید وضوی خود را اعاده کند.



۱۹- أَبِي عليه السلام قَالَ: سَعِدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمَغِيرَةِ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ: لَا تَقْطَعْ أَوْدَاءَ أَبِيكَ فَيُطْفِئَ نَوْرَكَ.

حدیث نوزدهم

۸۰۸

پدرم عليه السلام از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن هاشم، از عبدالله بن مغیره، از سکونی، از

۱. مقصود حضرت از این سخن، آن است که این جمع آمادگی شنیدن نصیحت را ندارند، نه این که پند و اندرز همواره سخت و دشوار است، بلکه بسته به افراد دارد، گاه شرائط به گونه ای است که شخص مقابل، نصیحت پذیر نیست. از امیر مؤمنان علی عليه السلام روایت شده که فرمود: چگونه از نصیحت سود برد آن که رسوائی را به خود می پسندد؟!



امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش - امام باقر علیه السلام - نقل کرده که آن حضرت فرمودند: با دوستان پدرت، دوستی را قطع مکن، چه آن که نورت خاموش می شود.



۲۰- حدَّثنا محمد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه عن علي بن ابراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن ميمون القداح، عن جعفر بن محمد رضي الله عنه قال: جئت إلى أبي علي بكتاب أعطانيه إنسان فأخرجته من كمّي، فقال لي: يا بني لا تحمل في كمك شيئاً، فإن الكم مضياع.



حدیث بیستم



۸۰۹

محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از میمون قداح، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: کسی نامه ای به من داده بود تا آن را به پدرم تحویل دهم، آن را در آستین قرار دادم و به هنگام تحویل دادن نامه آن را از آستین خود بیرون آوردم. پدرم به من فرمود: فرزندم! در آستین خود چیزی را حمل نکن، زیرا در معرض آسیب و تباهی قرار می گیرد.



۲۱- أبي علي قال: حدَّثنا محمد بن يحيى العطار، قال: حدَّثنا محمد بن أحمد، عن محمد بن عبد الحميد، عن يونس بن يعقوب، عن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام، عن أبيه، عن جابر بن عبد الله الأنصاري، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أجيفوا أبوابكم، و خمروا أنيتكم، و أوكوا أسقيتكم، فإن الشيطان لا يكشف غطاء، و لا يحل ولاء، و أطفؤا سراجكم، فإن الفويسقة تضرم البيت على أهله و أحبسوا مواشيكم و أهليكم من حيث تجب الشمس إلى أن تذهب فحمة العشاء.



حدیث بیست و یکم



۸۱۰

پدرم علیه السلام از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از محمد بن عبد الحمید، از یونس بن یعقوب، از کسی که یادش نموده، از امام صادق علیه السلام، از پدر بزرگوارش - امام



باقر علیه السلام - از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده، وی گفت: درب‌ها را ببندید، ظروف خانه را در بسته نگه دارید، و در مشک آب را با ریسمانی محکم کنید؛ چه آن که شیطان آن را کنار نمی‌زند و درب کوزه را باز نمی‌کند، [کنایه از این که میکروب و آلودگی به درون آن راهی نخواهد داشت].^۱

هنگام خوابیدن، چراغ را خاموش کنید؛ زیرا موش برای سرقت از لانه‌اش بیرون می‌آید و خانه را بر اهلش آتش می‌زند. از هنگامی که خورشید غروب می‌کند تا زمانی که ظلمت و سیاهی شب بر طرف شود، چارپایان و اهل خود را در خانه‌ها نگه داشته و از آنها مراقبت کنید.

■

۲۲- حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلُويه علیه السلام عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، عَنْ بَكِيرِ بْنِ أَعِينٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي رَجُلٍ سَرَقَ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ، ثُمَّ سَرَقَ مَرَّةً أُخْرَى فَجَاءَتْ الْبَيِّنَةُ فَشْهَدُوا عَلَيْهِ بِالسَّرْقَةِ الْأُولَى وَالسَّرْقَةِ الْآخِرَةِ؟ قَالَ: تَقْطَعُ يَدَهُ بِالسَّرْقَةِ الْأُولَى وَلَا تَقْطَعُ رِجْلَهُ بِالسَّرْقَةِ الْآخِرَةِ.

فَقِيلَ لَهُ: كَيْفَ تَقْطَعُ يَدَهُ بِالسَّرْقَةِ الْأُولَى وَلَا تَقْطَعُ رِجْلَهُ بِالسَّرْقَةِ الْآخِرَةِ؟ فَقَالَ: لِأَنَّ الشُّهُودَ شْهَدُوا عَلَيْهِ بِالسَّرْقَةِ الْأُولَى وَالْآخِرَةِ جَمِيعاً فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ، وَلَوْ أَنَّ الشُّهُودَ شْهَدُوا عَلَيْهِ بِالسَّرْقَةِ الْأُولَى، ثُمَّ أَمْسَكُوا حَتَّى تَقْطَعَ يَدَهُ، ثُمَّ شْهَدُوا عَلَيْهِ بَعْدَ السَّرْقَةِ الْآخِرَةِ قَطَعْتَ رِجْلَهُ الْيَسْرَى.

۱. در احادیث متعدد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام و امام صادق علیه السلام آمده است که: همیشه ظروف خانه را در بسته نگهدارید، خانه را جاروب، ظروف را شسته و زباله و ظرف زباله را در خانه نگه ندارید، و تار عنکبوت را از خانه بردارید و خاکروبه را پشت در خانه نگذارید. (بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۱۷۴)



محمد بن علی ماجیلویه رحمه الله از عمرویش محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از حسن بن محبوب، از عبدالرحمن بن حجاج، از بکیر بن اعین، از امام باقر علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار درباره مردی که مالی را به یغما برد و برای مرتبه نخست به او دست نیافتند، دیگر بار سرقت کرد، این بار بیّنه و گواه بر سرقت وی اقامه گردید و به هر دو سرقت او گواهی دادند، فرمودند: تنها دستش را برای سرقت اول قطع می کنند، ولی پای وی را به خاطر سرقت دوم قطع نمی کنند.

محضر ایشان عرض شد: چرا به خاطر سرقت اول دستش قطع می شود، اما برای سرقت دوم پایش قطع نمی شود؟

فرمودند: دلیلش آن است که: گواهان در یک مجلس به هر دو سرقت او شهادت دادند، اگر نخست به سرقت اول شهادت می دادند، آنگاه صبر می کردند تا حد اجرا شود، و پس از آن به سرقت دوم گواهی می دادند، پای سارق را قطع می کردند.



۲۳- أبی الله قال: حدّثنا محمد بن یحیی العطار، عن محمد بن أحمد، قال: حدّثني أبو جعفر أحمد بن أبي عبدالله، عن رجل، عن علي بن أسباط، عن عمّه يعقوب رفع الحديث إلى علي بن أبي طالب عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله في كلام كثير: لا تؤوا مندیل اللحم في البيت، فإنّه مریض الشیطان ولا تؤوا التراب خلف الباب، فإنّه مأوی الشیاطین. و إذا خلع أحدکم ثیابه فلیسم لثلاث تلبسها الجنّ، فإنّه إن لم یسم علیها لبستها الجنّ حتی یصبح.

و لا تتّبّعوا الصّید، فإنّکم علی غرّة، و إذا بلغ أحدکم بیته فلیسلم فإنّه ینزله البرکة و تؤنسه الملائکة، و لا یرتدّف ثلاثة علی دابة، فإنّ أحدهم ملعون و هو المقدّم، و لا تسمّوا الطریق السکّة، فإنّه لا سکّة إلا سکک الجنّة، و لا تسمّوا أولادکم الحکم و لا أباحکم، فإنّ الله هو الحکم.



و لا تذکروا الاخرى الا بخير، فإن الله هو الاخرى، و لا تسموا العنب الکرم، فإن المؤمن هو الکرم، و اتقوا الخروج بعد نومة، فإن لله دواباً يبتها يفعلون ما يؤمرون. و إذا سمعتم نباح الكلب و نهيق الحمير فتعوذوا بالله من الشيطان الرجيم، فإنهن يرون و لا ترون، فافعلوا ما تؤمرون و نعم اللهو المغزل للمرأة الصالحة.

حدیث بیست و سوم

۸۱۲

پدرم علیه السلام از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از ابو جعفر احمد بن ابو عبدالله، از مردی، از علی بن اسباط، از عمویش یعقوب حدیث را به صورت مرفوع از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: دستمال گوشت را در اطاق مگذارید؛ زیرا جایگاه شیطان است و نیز زباله و خاکروب را پشت در منزل نگه ندارید؛ زیرا مکان شیطان می باشد.

هنگامی که یکی از شما لباس خود را در می آورد، «بسم الله» بگوید تا جن آن را نپوشد، چه آن که اگر بسم الله نگوید، جن آن را می پوشد تا صبح گردد. صید را دنبال و تعقیب نکنید؛ چه آن که راه را نیاز موده اید، چه بسا گرفتار شوید.

هر گاه یکی از شما وارد اطاق خود می شود، بسم الله بگوید، زیرا با گفتن «بسم الله» شیطان می گریزد، و هر گاه یکی از شما وارد خانه اش می شود، سلام کند، چه آن که سلام، موجب نزول برکات و انس فرشتگان با او می شود، هرگز سه نفر با هم روی مرکب ننشینند؛ زیرا اولی - آن که جلو نشسته - از رحمت و لطف الهی به دور است، هرگز راه را به نام «سکه» نامگذاری نکنید؛ چه آن که تنها راه های بهشت را «سکک» می نامند، فرزندانان را «حکم» و «أباحکم» نام مگذارید؛ زیرا این نام، تنها زبینه خدای سبحان است.

و از «اخری» - مراد آخرت، آخر است - جز به نیکی و خوبی یاد نکنید؛ زیرا خدا، همان اخری است [مقصود آن است که از زمان و ساعات و ایام به بدی نام نکنید که



خالق همه آنها آفریدگار قادر است]. و انگور را «کُرم»^۱ نخوانید؛ زیرا اهل ایمان به این نام نامیده می‌شوند. و بعد از یک خواب از مکان خود خارج نشوید؛ زیرا خداوند موجوداتی دارد که منتشر و پراکنده بوده و به آنچه مأمورند انجام وظیفه می‌کنند، و چه بسا ممکن است از ناحیه آنها آسیبی به شما برسد. هر گاه صدای زوزه سگ و بانگ الاغ را شنیدید، از شرّ شیطان رانده شده به خدا پناه ببرید؛ زیرا این حیوانات او را می‌بینند ولی شما نمی‌بینید. به آنچه سفارش و توصیه شده، عمل کنید. اشتغال زنان باایمان و شایسته به کار بافندگی و ریسندگی، نیکوست.



۲۴- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رحمه الله قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَاجِلُوِيَه، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَثْمَانَ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ زِيَادِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَجَمَاعَةٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَقَالَ: يَا بَنِي عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ! مَا فَضَلَكُمْ عَلَى النَّاسِ؟ فَسَكْتُوا. فَقُلْتُ: إِنَّ مِنْ فَضْلِنَا عَلَى النَّاسِ أَنَّا لَا نَحِبُّ أَنْ نَكُونَ أَحَدًا سَوَانًا، وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ لَا يَحِبُّ أَنْ يَكُونَ مِنَّا إِلَّا أَشْرَكَ، ثُمَّ قَالَ: إِرْوُوا هَذَا الْحَدِيثَ.

حدیث بیست و چهارم

۸۱۳

محمّد بن موسی بن متوکل رحمه الله از علی بن محمد بن ماجیلویه، از احمد بن ابو عبدالله برقی، از پدرش، از حمّاد بن عثمان، از عبید بن زراره، از امام صادق عليه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمودند: نزد زیاد بن عبدالله و جمعی از اهل بیت خود بودم، زیاد گفت: ای فرزندان علی و فاطمه! برتری شما بر سایر مردم در چیست؟ اهل بیت سکوت کردند، من گفتم: یکی از برتری‌های ما بر مردم آن است که ما

۱. کُرم در لغت به معنای تاک، رز، درخت انگور است و نیز به معنای زمین پردرختی است که گرد آن دیوار باشد. (فرهنگ عمید)



دوست نداریم کسی غیر از خودمان باشیم [و هرگز خواستار مقام و منزلت دیگران نیستیم]، ولی کسی از مردم را سراغ نداریم که دوست نداشته باشد از ما بوده و خواستار مقام و منزلت ما نباشد، مگر آن که با این خواسته مشرک گردد.^۱ سپس حضرت فرمودند: این حدیث را برای دیگران نقل کنید.



۲۵- حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل عليه السلام عن سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن مالك بن عطية، عن سليمان بن خالد، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سألته عن رجل مسلم قتل و له أب نصراني لمن تكون ديتة؟ قال: تؤخذ ديتة فتجعل في بيت مال المسلمين، لأنها جناية على بيت المال.

حدیث بیست و پنجم

۸۱۴

محمد بن موسی بن متوکل عليه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از سلیمان بن خالد نقل کرده، وی گفت: از

۱. مقصود این سخن آن است که: این جایگاه، مقام و منزلت ویژه ما اهل بیت رسالت است و هرگز کسی شایستگی و صلاحیت این موقعیت ارزشمند و جایگاه والا را ندارد.

در حدیثی از امام هشتم عليه السلام به نقل از پدران و نیاکانش فرمود: «قَالَ عَلِيُّ: نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ، فِينَا نَزَلَ الْقُرْآنُ وَ فِينَا مَعْدِنُ الرِّسَالَةِ: إِمَامٌ عَلَى عليه السلام فرمود: ما خاندانی هستیم که هیچ کس با ما مقایسه نشود و همتا نگیرد، قرآن در خانواده ما نازل شده، و خانواده ما سرچشمه رسالت و پیامبری است». (بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۶۹ از عیون اخبار الرضا)

در حدیثی دیگر از امام صادق عليه السلام نقل شده که فرمود: «إِذَا أَرَدْتَ الْعِلْمَ الصَّحِيحَ فَخُذْ عَنْ أَهْلِ الْبَيْتِ فَإِنَّا رَوَيْنَاهُ وَ أَوْثَقْنَا شَرْحَ الْحِكْمَةِ وَ فَضَّلَ الْخِطَابِ إِنَّ اللَّهَ اضْطَفَانَا وَ آتَانَا مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ: هرگاه دانش درست خواستی از اهل بیت پیامبر بگیر، که ما سیراب از چشمه زلال معرفت و دانش صحیح بوده و به شرح و حل دانش و حکمت آموخته شده ایم و دارای نیروی جداسازی حق و باطل (فصل الخطاب) هستیم، خداوند ما را برگزیده و به ما چیزهایی عنایت فرموده که به هیچ یک از جهانیان نداده است». (محجة البیضاء، ج ۱، ص ۲۰۱)



امام صادق علیه السلام پرسیدم: مرد مسلمانی به قتل رسیده و پدرش نصرانی است، دیه مقتول از آن کیست؟

فرمودند: در صورتی که شخص قاتل ملزم به پرداخت دیه شود، به بیت المال داده می شود؛ زیرا کشتن وی جنایتی است علیه بیت المال، و به همین جهت دیه به بیت المال داده می شود. [تا در مصالح مسلمین هزینه گردد].



۲۶- حدَّثنا محمد بن موسى بن المتوكل رضی الله عنه قال: حدَّثنا علي بن الحسين السعد آبادي، قال: حدَّثنا أحمد بن محمد بن خالد، عن ابن محبوب، عن مالك بن عطية، عن أبي حمزة، عن أبي جعفر عليه السلام قال: وجدنا في كتاب علي عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: إذا ظهر الزنا من بعدي كثر موت الفجأة، وإذا طفت المكيال أخذهم الله بالسنين والنقص، وإذا منعوا الزكاة منعت الأرض بركايتها من الزرع والثمار والمعادن كلها، وإذا جاروا في الأحكام تعاونوا على الظلم والعدوان، وإذا نقضوا العهد سلط الله عليهم عدوهم، وإذا قطعت الأرحام جعلت الأموال في أيدي الأشرار، وإذا لم يأمرُوا بالمعروف، و لم ينهوا عن المنكر، و لم يتبعوا الأخيار من أهل بيتي سلط الله عليهم أشرارهم فتدعوا خيارهم فلا يستجاب لهم.



محمد بن موسی بن متوکل رضی الله عنه از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن محبوب، از مالک بن عطیه، از ابی حمزه، از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: در کتاب علی علیه السلام یافتیم که فرمود: رسول خدا ﷺ فرمودند: آنگاه که بعد از من، ناپاکدامنی و زنا در جامعه آشکار گردد، مرگ ناگهانی بسیار می گردد، وقتی ترازوها از وزن اجناس بکاهند و ناقص گذارند، خداوند نیز



سال‌ها [و عمر انسان‌ها] را [بی‌برکت و] ناقص می‌نماید،^۱ و آنگاه که مردم از دادن زکات خودداری کنند، زمین از برکاتش - یعنی: زراعت‌ها، میوه‌ها و معادن - امساک می‌نماید.^۲ و زمانی که در احکام الهی کوتاهی کنند، در بیداد و حق‌کشی یکدیگر را یاری می‌کنند، و زمانی که به پیمان‌ها و تعهدات خود وفا نکنند، خداوند دشمن را بر آنها چیره می‌نماید، وقتی از خویشان و بستگان خود بگسلند، اموال و دارائی آنها در دست بدان و اشرار قرار می‌گیرد. هنگامی که امر به معروف نکنند و از منکر و کارهای زشت جلوگیری ننمایند و نیکان از اهل بیت مرا پیروی نکنند، خداوند افراد بدسیرت را بر آنها مسلط می‌نماید، و در آن حال هر چه خوبان خود را بخوانند، آنها جوابشان را نخواهند داد.

۲۷- حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ مَسْرُورٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ مُعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْعَلَاءِ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: الذُّنُوبُ الَّتِي تَغَيِّرُ النِّعَمَ الْبَغْيَ، وَ الذُّنُوبُ الَّتِي تَوْرَثُ النَّدَمَ الْقَتْلُ، وَ الَّتِي تَنْزِلُ النِّقَمَ الظُّلْمُ، وَ الَّتِي تَهْتِكُ السُّتُورَ شَرْبُ الْخَمْرِ، وَ الَّتِي تَحْبِسُ الرِّزْقَ الزِّنَا، وَ الَّتِي تَعْجَلُ الْفَنَاءَ قَطِيعَةُ الرَّحِمِ، وَ الَّتِي تَرُدُّ الدُّعَاءَ وَ تَظْلِمُ الْهَوَاءَ عَقُوقُ الْوَالِدَيْنِ.

۱. در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَتَقَارَبَ الزَّمَانُ فَتَكُونُ السَّنَةُ كَالشَّهْرِ، وَ تَكُونُ الشَّهْرُ كَالْجُمُعَةِ، وَ تَكُونُ الْجُمُعَةُ كَالْيَوْمِ، وَ يَكُونُ الْيَوْمُ كَالسَّاعَةِ، وَ تَكُونُ السَّاعَةُ كَالضَّرْمَةِ بِالنَّارِ؛ قِيَامَتُهَا بِرِهَا نَمِي شُود تَا وَقْتِیْ كِه: عَمَرُ رُوزْگَارِ كُوتَاهُ گُردد، یكسال مانند یك ماه، و یك ماه همچون یك هفته، و یك هفته چونان یك روز، و یك روز بسان یك ساعت، و یك ساعت همانند در آتش دمیدن خواهد بود». (كنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۰۳)

۲. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اَمَّتِ اسْلَامَ هَمُوَارَهْ دَر خَیْرِ وَ خُوبِیْ هَسْتَنْد تَا وَقْتِیْ كِه بَه یكدیگر محبت کنند، بَه همدیگر هدیه دهند، امانت را بَه صاحبش ادا نمایند، و از حرام اجتناب کنند، میهمان‌نواز باشند، نماز بَه پای دارند و زکات بدهند، و چون این تکالیف را انجام ندهند بَه قحطی و خشکسالی گرفتار گردند. (بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۱۴)



جعفر بن محمد مسرور رضی الله عنه از حسین بن محمد بن عامر، از معلى بن محمد، از عباس بن علا، از مجاهد، از پدرش، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: از جمله گناهانی که نعمت‌های الهی را دگرگون می‌سازد، سرکشی و نافرمانی است، و از جمله گناهانی که موجب ندامت و پشیمانی است، قتل نفس می‌باشد، و از جمله گناهانی که رنج و گرفتاری به دنبال دارد، ظلم و بیداد است، و از گناهانی که حجاب‌ها و پرده‌ها را می‌برد، می‌گساری است.

از گناهان بزرگی که موجب از بین رفتن برکت و رزق و روزی می‌شود، دست یازیدن به ناپاکدامنی و زنا می‌باشد، و آنچه مرگ را به انسان نزدیک می‌کند و باعث می‌شود رشته حیات آدمی گسسته شود، قطع پیوند خویشاوندی است، و گناهی که باعث به اجابت نرسیدن دعا گردیده و هوا را تیره و تاریک می‌سازد، ناخشنودی والدین از فرزند است.

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی



۲۸- أخبرني علي بن حاتم رضی الله عنه قال: حدثنا إسماعيل بن علي بن قدامة أبو السري، قال: حدثنا أحمد بن علي بن ناصح، قال: حدثنا جعفر بن محمد الأرمني، قال: حدثنا الحسن بن عبد الوهاب، قال: حدثنا علي بن حديد المدائني، عن حدثه، عن المفضل بن عمر، قال: سألت جعفر بن محمد عليه السلام عن الطفل يضحك من غير عجب و يبكي من غير ألم؟ فقال: يا مفضل! ما من طفل إلا و هو يرى الإمام و يناجيه، فبكانه لغيبة الإمام عنه، و ضحكه إذا أقبل عليه حتى إذا أطلق لسانه أغلق ذلك الباب عنه، و ضرب على قلبه بالنسيان.



علی بن حاتم رضی الله عنه از اسماعیل بن علی بن قدامة ابوالسری، از احمد بن علی بن



ناصح، از جعفر بن محمد ارمنی، از حسن بن عبدالوهاب، از علی بن حدید مدائنی، از کسی که حدیث را از او نقل کرده، از مفضل بن عمر، وی می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا کودک بی آن که از چیزی تعجب کند می خندد و بی آن که دردی احساس کند گریه می کند؟

فرمودند: ای مفضل! هیچ کودکی نیست مگر آن که امام خود را می بیند و با او به گفتگو می نشیند، پس گریه اش به خاطر دوری از او، و خنده اش به سبب باز آمدن امام نزد وی می باشد. البته وقتی کودک زبان گشاید، این باب بر او بسته می شود و دیگر امام را نمی بیند، و آنچه پیش از این برای او اتفاق افتاده بود، فراموش نموده و از خاطر می برد.

۲۹- أبي الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، قال: حدثنا أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن أبان بن عثمان، عن محمد الواسطي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: أوحى الله تعالى إلى إبراهيم عليه السلام أن الأرض قد شكت إليّ الحياء من رؤية عورتك، فاجعل بينك وبينها حجاباً، فجعل شيئاً هو أكثر من الثياب، و من دون السراويل فلبسه فكسان إلى ركبتيه.

حدیث بیست و نهم

۸۱۸

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از محمد واسطی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: خداوند به حضرت ابراهیم علیه السلام وحی نمود که زمین به من شکایت کرد و از دیدن عورت تو شرم و حیا می کند، پس بین خود و زمین پوشش و ساتری قرار ده. ابراهیم علیه السلام در پی این دستور، علاوه بر لباس هایی که می پوشید، لباس دیگری که کوچک تر از شلوار بود پوشید، این جامه تا سر زانوهای وی را می پوشاند.



۳۰- حدَّثنا محمد بن علي ماجيلويه رحمته الله قال: حدَّثنا علي بن إبراهيم، عن عثمان بن عيسى، عن أبي الجارود رفعه فيما يروي إلى عليّ - صلوات الله عليه - قال: إن إبراهيم - صلى الله عليه - مرَّ ببانقيا فكان يزلزل بها، فبات بها فأصبح القوم و لم يزلزل بهم. فقالوا: ما هذا و ليس حدث؟ قالوا: نزل هاهنا شيخ و معه غلام له. قال: فأتوه فقالوا له: يا هذا! أنه كان يزلزل بنا كل ليلة و لم يزلزل بنا هذه الليلة، فبت عندنا، فبات فلم يزلزل بهم، فقالوا: أقم عندنا و نحن نجزي عليك ما أحببت.

قال: لا، ولكن تبعوني هذا الظهر، و لا يزلزل بكم. قالوا: فهو لك. قال: لا أخذه إلا بالشراء. قالوا: فخذ بهما شئت، فاشتره بسبع نعاج و أربعة أحمره فلذلك سمِّي ببانقيا، لأن النعاج بالنبطية نقياً.

قال: فقال له غلامه: يا خليل الرحمن! ما تصنع بهذا الظهر؟ ليس فيه زرع و لا ضرع. فقال له: اسكت فإن الله تعالى يحشر من هذا الظهر سبعين ألفاً يدخلون الجنة بغير حساب يشفع الرجل منهم لكذا و كذا.



محمد بن علی ماجیلویه رحمته الله از علی بن ابراهیم، از عثمان بن عیسی، از ابی جارود حدیث را به صورت مرفوع از امیر مؤمنان علی رحمته الله نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: حضرت ابراهیم رحمته الله به سرزمین و ناحیه «بانقیا»^۱ رسید، در این منطقه هر شب زلزله می آمد، آن حضرت شب را در آنجا ماند، اهالی آن ناحیه در آن شب اثری از زلزله ندیدند، با تعجب گفتند: چه شده که شب گذشته زلزله نیامد؟! برخی گفتند: شب گذشته پیرمردی همراه با نوجوانی شب گذشته به این مکان آمدند، شاید به خاطر وجود ایشان زلزله نیامده است؟!

به هر حال اهالی آن منطقه نزد ابراهیم رحمته الله آمده و گفتند: ای مرد! در این مکان هر



شب زلزله می آید، ولی شب گذشته که تو این جا بودی، زلزله ای نیامد، از تو درخواست می کنیم امشب نیز نزد ما باش، ابراهیم علیه السلام پذیرفت، آن شب را در کنار اهالی آن ناحیه ماند و همچون شب گذشته زلزله ای نیامد. اهالی آن دیار از ابراهیم علیه السلام خواستند تا در همین جا بماند و آنچه بخواهد برای او آماده کنند!

ابراهیم علیه السلام فرمود: خیر، اما این سرزمین را به من بفروشید که دیگر زلزله ای نخواهد آمد. گفتند: این منطقه از آن تو باشد^۱. ابراهیم علیه السلام فرمود: به رایگان نمی خواهم. گفتند: به هر مقدار که می خواهی، می فروشیم. ابراهیم علیه السلام آن منطقه را به هفت رأس گوسفند و چهار درازگوش خرید، و به همین جهت آن سرزمین «بانقیه» نامیده شد؛ زیرا ماده میش در لغت نبطیه، «نقی» نامیده می شود.

غلام ابراهیم به آن حضرت عرض کرد: ای خلیل خدا! با این دشت وسیع که نه کشاورزی دارد و نه دامداری، چه خواهی کرد؟!

ابراهیم علیه السلام فرمود: خدای سبحان از این سرزمین هفتاد هزار نفر را محشور خواهد نمود که بی حساب وارد بهشت می شوند و هر یک از آنها، گروهی را شفاعت می کنند.



۳۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رضی الله عنه قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا رَأَى إِبْرَاهِيمُ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ التَفَتَ فَرَأَى رَجُلَ يَزْنِي فَدَعَا عَلَيْهِ فَمَاتَ، ثُمَّ رَأَى آخَرَ فَدَعَا عَلَيْهِ فَمَاتَ، حَتَّى رَأَى ثَلَاثًا فَدَعَا عَلَيْهِمْ فَمَاتُوا، فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ يَا إِبْرَاهِيمُ! دَعْوَتُكَ مَجَابَةٌ فَلَا تَدْعُ عَلَى عِبَادِي، فَإِنِّي لَوْ شِئْتُ لَمْ أَخْلُقْهُمْ، إِنِّي خَلَقْتُ خَلْقِي عَلَى ثَلَاثَةِ أَصْنَافٍ:

۱. بنا به گفته برخی این ناحیه، جای نجف امروز است. (معارف و معاریف، ج ۱۰، ص ۸۲)



عبداً یعبدنی لایشرک به شیئاً فأتیبه، و عبداً یعبد غیري فلن یفوتنی، و عبداً یعبد غیري فأخرج من صلبه من یعبدنی. ثم التفت فرأى جيفة على ساحل البحر بعضها في الماء و بعضها في البر، تجيء سباع البحر فتأكل ما في الماء، ثم ترجع، فيشتمل بعضها على بعض فيأكل بعضها بعضاً، و تجيء سباع البر فتأكل منها، فيشتمل بعضها على بعض فيأكل بعضها بعضاً، فعند ذلك تعجب إبراهيم ممّا رأى و قال:

یا رب! أرني كيف تحيي الموتی؟ هذا أمم يأكل بعضها بعضاً، قال: أو لم تؤمن؟ قال: بلى، ولكن لیطمئن قلبي فتحیی حتی أرى هذا كما رأيت الأشياء کلّها. قال: خذ أربعة من الطیر فقطّعهنّ و اخلطهنّ كما اختلطت هذه الجيفة في هذه السباع التي أكل بعضها بعضاً، فأخلطهنّ ثم اجعل على كلّ جبل منهنّ جزء، ثم ادعهنّ یأتینک سعياً، فلما دعاهنّ اجبنه و كانت الجبال عشرة. قال: و كانت الطیور الדיک و الحمامة و الطاووس و الغراب.



حدیث سی و یکم

۸۲۰

محمد بن حسن علیه السلام از محمد بن حسن صفار، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از ابی ایوب، از ابی بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: هنگامی که ابراهیم علیه السلام به ملکوت^۱ و باطن آسمانها و زمین توجه کرد، مردی را دید که دامن خویش به ناپاکدامنی و زنا آلوده کرده، او را نفرین کرد و بر اثر نفرین حضرت، آن مرد از بین رفت، آنگاه مردی دیگر را دید که او نیز به ناپاکدامنی دست می یازد، ابراهیم علیه السلام وی را نفرین کرد، آن مرد جان سپرد، سپس فرد دیگری را دید که همین گناه را مرتکب می شود، او را نفرین کرد، وی نیز مُرد.

۱. واژه «ملکوت» در اصل، از ریشه «مُلک» و به معنای «حکومت و مالکیت» است، و «ت» برای بیان مبالغه و تأکید به آن اضافه شده است. بنابراین، منظور از «ملکوت» در اینجا حکومت مطلقه خداوند بر سراسر جهان هستی است. (تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۲۸۳)



خداوند به ابراهیم علیه السلام وحی نمود: ای ابراهیم! دعای تو مستجاب است، اما بندگان مرا نفرین مکن، اگر می خواستم بندگانم را به نفرین گرفتار نموده و نابودشان کنم، هرگز آنها را نمی آفریدم. [ای ابراهیم!] بندگانم سه گروه اند:

الف: بندگان که تنها مرا می پرستند و هرگز وجودشان به شرک آلوده نمی شود، آنان را از پاداش و اجر خود بهره مند خواهم ساخت.

ب: بندگان که غیر از من را می پرستند و هرگز در مسیر توحید گام نمی نهند.

ج: بندگان که غیر از مرا می پرستند، ولی من از صلب و تبار آنان کسانی را می آفرینم که مرا به یکتائی و یگانگی پرستند.

آنگاه حضرت ابراهیم به جانب دیگری توجه و التفات کرد، مرداری را دید که در کنار دریا افتاده، مقداری از آن داخل آب، و بخشی از آن در خشکی قرار داشت، و پرندگان و حیوانات دریا و خشکی از دو سو آن را طعمه خود قرار داده اند، حتی گاهی بر سر آن با یکدیگر نزاع می کردند، دیدن این منظره، ابراهیم علیه السلام را شگفت زده کرد [و به فکر مسأله ای انداخت که همه می خواهند چگونگی آن را به طور تفصیل بدانند و آن: کیفیت زنده شدن مردگان پس از مرگ است. او فکر می کند: اگر نظیر این حادثه برای جسد انسانی رخ دهد، و بدن او جزء بدن جانداران دیگر شود، مسأله رستاخیز که باید با همین بدن جسمانی صورت گیرد، چگونه خواهد شد؟] ابراهیم علیه السلام گفت: پروردگارا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می کنی؟

خداوند فرمود: مگر به این مطلب، ایمان نداری؟

او پاسخ داد: آری، ایمان دارم، ولی می خواهم آرامش قلبی پیدا کنم.^۱

۱. از این جمله استفاده می شود. استدلال و برهان علمی و منطقی ممکن است یقین بیاورد، اما آرامش خاطر نیاورد؛ زیرا استدلال، عقل انسان را راضی می کند، و چه بسا در اعماق قلب و عواطف او نفوذ نکند (درست مانند این که استدلال به انسان می گوید: کاری از مرده ساخته نیست، ولی با این حال



خداوند به او دستور داد: چهار پرنده را بگیرد، آنها را ذبح نماید و گوشت‌های آنها را در هم بیامیزد، سپس آنها را چند قسمت کند و هر قسمتی را بر سر کوهی بگذارد، بعد آنها را بخواند تا صحنه رستاخیز را مشاهده کند، او چنین کرد و با نهایت تعجب دید اجزای مرغان از نقاط مختلف جمع شده نزد او آمدند و حیات و زندگی را از سر گرفتند! [و این موضوع به ابراهیم علیه السلام نشان داد که همین صحنه در مقیاس بسیار وسیع‌تر، در رستاخیز انجام خواهد شد].

تعداد کوه‌هایی که ابراهیم علیه السلام اجزای مرغان را بر آنها گذارد، ده کوه بود و مرغانی که ابراهیم علیه السلام آنها را فراهم آورد عبارت بودند از: «خروس، کبوتر، طاووس و کلاغ».^۱



۳۲- أبي قال: حدثنا سعد بن عبدالله، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى، عن العباس بن معروف، عن علي بن مهزيار، عن الحسن بن سعيد، عن علي بن منصور، عن كلثوم بن عبدالمؤمن الحراني، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: أمر الله تعالى إبراهيم عليه السلام أن يحجّ و يحجّ بإسماعيل معه و يسكنه الحرم.

قال: فحجّا على جبل أحمر ما معهما إلا جبرئيل، فلما بلغا الحرم قال له جبرئيل يا إبراهيم! انزلا فاغتسلا قبل أن يدخل الحرم فنزلا و اغتسلا و أراهما كيف يتهيأ للإحرام، ثم أمرهما فأهلاً بالحجّ، و أمرهما بالتلبّيات الأربع التي لبّى بها المرسلون، ثم سار بهما

→ بعضی افراد از مرده می‌ترسند، مخصوصاً هنگام شب و تنهائی، نمی‌توانند در کنار مرده بمانند؛ زیرا استدلال فوق در اعمال وجودشان نفوذ نکرده، اما کسانی که دائماً با مردگان سروکار دارند و به غسل و کفن و دفن مشغول‌اند هرگز چنین ترسی را ندارند.

به هر حال آنچه عقل و دل را سیراب می‌کند، شهود عینی است. تعبیر به اطمینان و آرامش، نشان می‌دهد: افکار انسانی قبل از وصول به مرحله شهود، دائماً در حرکت و جولان و فراز و نشیب است، اما به محض این که به مرحله شهود برسد، آرام می‌گیرد و تثبیت می‌شود. (تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۵۷)

۱. بعضی این مرغان و پرندگان را مظهر روحیات و صفات مختلف انسان می‌دانند. «طاووس» مظهر خودنمایی، زیبایی و تکبر، «خروس» مظهر تمایلات شدید جنسی، «کبوتر» مظهر لهو و لعب و بازیگری، و «کلاغ» مظهر آرزوی‌های دور و دراز! (تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۶۰)



حتى أتى بهما باب الصفا، فنزلا عن البعير، و قام جبرئيل بينهما فاستقبل البيت فكبر و
كبراً و حمد الله و حمداً، و مجد الله و مجداً و أثنى عليه، و فعلا مثل ما فعل، و تقدّم
جبرئيل و تقدّما يثنون على الله و يمجّدونه حتى انتهى بهما إلى موضع الحجر، فاستلم
جبرئيل و أمرهما أن يستلما و طاف بهما أسبوعاً، ثم قام بهما في موضع مقام إبراهيم
فصلّى ركعتين و صلّى، ثم أراهما المناسك و ما يعملانه.

فلما قضيا نسكهما أمر الله تعالى إبراهيم بالانصراف، و أقام إسماعيل وحده، ما معه
أحد غيره، فلما كان من قابل أذن الله تعالى لإبراهيم في الحجّ و بناء الكعبة، و كانت
العرب تحجّ إليه و كان ردماً إلا أن قواعده معروفة.

فلما صدر الناس جمع إسماعيل الحجارة، و طرحها في جوف الكعبة، فلما أذن الله
تعالى في البناء قدم إبراهيم، فقال: يا بني! قد أمرنا الله تعالى ببناء الكعبة فكشفا عنها،
فإذا هو حجر واحد أحمر، فأوحى الله تعالى إليه صنع بنائها عليه و أنزل الله تعالى عليه
أملاك يجمعون له الحجارة، فصار إبراهيم و إسماعيل يضعان الحجارة و الملائكة
تناولهم حتى تمت اثني عشر ذراعاً، و هيئاً له بابين: باباً يدخل منه و باباً يخرج منه، و
وضعا عليه عتبة و شريحاً من حديد على أبوابه، و كانت الكعبة عريانة، فصذر إبراهيم
و قد سوّى البيت و أقام إسماعيل.

فلما ورد عليه الناس نظر إلى امرأة من حمير أعجبه جمالها فسأل الله تعالى أن
يزوّجها إياه، و كان لها بعل فقضى الله تعالى على بعلها الموت، فأقامت بمكة حزناً على
بعلها فأسلى الله تعالى ذلك عنها و زوّجها إسماعيل و قدم إبراهيم ﷺ للحجّ، و كانت
امرأة موافقة و خرج إسماعيل إلى الطائف يمتار لأهله طعاماً فنظرت إلى شيخ شعث،
فسألها عن حالهم فأخبرته بحسن حالهم، و سألها عنه خاصة، فأخبرته بحسن حاله، و
سألها ممّن أنت؟ فقالت: امرأة من حمير، فسار إبراهيم و لم يلق إسماعيل ﷺ و قد
كتب إبراهيم ﷺ كتاباً، فقال: ادفعي الكتاب إلى بعلك إذا أتى إن شاء الله، فقدم عليها
إسماعيل فدفعت إليه الكتاب فقرأه، فقال: أتدريين من ذلك الشيخ؟ فقالت: لقد رأيته



جمیلاً فیہ مشابہة منک.

قال: ذلک اُبی! فقالت: یا سواتاه منه. قال: و لم نظر إلی شیء من محاسنک؟ فقالت: لا، ولكن خفت أن أکون قد قصّرت. و قالت له امرأته و كانت عاقلة فهلاً تعلق علی هذین البابین سترین سترأ من هاهنا و سترأ من هاهنا. قال: لها نعم، فعملاً له سترین لهما اثنا عشر ذراعاً فعلقهما علی البابین، فأعجبها ذلک. فقالت: فهلاً أحوک لکعبة ثياباً و نسترها کلّها؟ فإنّ هذه الأحجار سمجة. فقال لها إسماعیل: بلی. فأسرعت فی ذلک و بعثت إلی قومها بصوف کثیر تستغزل بهنّ.



حدیث سی و دوم



۸۲۱

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از حسن بن سعید، از علی بن منصور، از کلثوم بن عبدالؤمن حرانی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: خداوند به ابراهیم علیه السلام وحی فرمود که حج بجا آورد و فرزندش (اسماعیل) را با خود به حج ببرد و او را در حرم مقیم سازد، هر دو برای انجام مناسک حج بر شتری سرخ نشستند و در این سفر کسی همراه آنها نبود مگر جبرئیل علیه السلام، وقتی به حرم رسیدند، جبرئیل علیه السلام گفت:

ای ابراهیم! از شتر فرود آید و پیش از این که وارد حرم شوید، غسل کنید. ابراهیم و اسماعیل نیز چنین کردند. جبرئیل علیه السلام به آنها آموزش داد که چگونه برای احرام آماده شوند، آنها نیز به دستور جبرئیل عمل کردند، آنگاه جبرئیل به آنها دستور داد که محرم به احرام حج شوند و تلبیه‌های چهارگانه را که پیامبران می‌گفتند بگویند. پس از آن، آنها را به باب صفا برد و بین صفا و مروه ایستاد، از آنجا به بیت الحرام توجه کرد و تکبیر گفت، آنها نیز به همراه جبرئیل تکبیر گفتند، بعد حمد الهی بجا آورد و خدا را به عظمت و بزرگی ستود، ابراهیم و اسماعیل نیز همانند جبرئیل خداوند را حمد نموده و او را به عظمت و شکوه ستودند.



آنگاه جبرئیل جلو رفت، آندو نیز همراه جبرئیل به سمت جلو آمدند و به «حجر» رسیدند، استلام کردند، آنگاه جبرئیل علیه السلام آن دو را هفت دور «شوط» طواف داد، بعد دو رکعت نماز در مقام ابراهیم خواند، آن دو نیز دو رکعت نماز در آن مکان خواندند، سپس جبرئیل علیه السلام دیگر اعمال مناسک را به آنها تعلیم داد، وقتی اعمال حج را بجا آوردند، خداوند به ابراهیم فرمان داد تا بازگردد، و اسماعیل در آنجا اقامت کند.

اسماعیل با مادرش در آن سرزمین اقامت نمود، پس از سپری شدن یکسال خداوند به ابراهیم علیه السلام فرمان داد تا دیگر بار حج بجا آورد و کعبه را بنا کند. در آن روزگار جماعت عرب به قصد زیارت خانه خدا حج می رفتند، ولی دیوارهای بیت فرو ریخته بود و تنها پایه هایش بر جای مانده بود. هنگامی که مردم اعمال حج را بجا آوردند، اسماعیل علیه السلام سنگ ها را جمع کرد و داخل کعبه قرار داد، وقتی خداوند فرمان بنای بیت را صادر فرمود، ابراهیم علیه السلام به آن جا آمد و گفت: فرزندم! خداوند ما را مأمور به بنای بیت نموده، پس آن سنگ ها را کنار زدند، سنگی سرخ نمایان شد، خداوند دستور داد تا بیت را روی این سنگ بنا کنند، آن دو به فرمان الهی، سنگ ها را روی آن نهادند و فرشتگان نیز آنها را یاری کردند و دیوار کعبه تا دوازده ذراع بالا آمد، آنگاه دو درب برای کعبه قرار دادند، یکی برای ورود و دیگری برای خروج از آن، و برای هر یک از این دو درب، آستانه و دستگیره ای از آهن قرار دادند.

بدین ترتیب بنای کعبه به اتمام رسید، اما پوشش و پرده ای روی آن نبود. ابراهیم علیه السلام بعد از اتمام بنای کعبه، از آن سرزمین بیرون آمد، اما اسماعیل علیه السلام در آنجا ماند. وقتی مردم آن دیار به دیدار حضرت اسماعیل آمدند، چشم آن حضرت به زنی زیبا و باوقار افتاد، از خدا درخواست کرد تا آن زن را به ازدواج وی درآورد، آن زن شوهر داشت و اسماعیل علیه السلام از این جریان اطلاعی نداشت، پس از مدتی شوهر این زن فوت کرد، این زن با حالتی افسرده و غمگین از این پیش آمد سخت ناراحت بود، اما خداوند غم و اندوه آن زن را برطرف کرد و وی را به تزویج اسماعیل علیه السلام درآورد.



سال بعد ابراهیم علیه السلام برای انجام حج به مکه آمد، اسماعیل علیه السلام برای تهیه آذوقه و وسائل مورد نیاز زندگی به طائف آمده بود، آن زن، زنی با کمال و در خور تحسین بود، پیرمردی را دید، آن پیرمرد از احوال زن جو یا شد، زن پاسخ داد: حال ما خوب است. پیرمرد پرسید: تو کیستی؟ زن پاسخ داد: زنی از قبیله حمیر هستم. ابراهیم علیه السلام در این سفر، فرزندش را ندید، از این رو نامه‌ای نوشت و به آن زن داد و گفت: وقتی همسرت آمد، این نامه را به او بده. اسماعیل علیه السلام نزد همسرش آمد، او نامه را به وی داد، اسماعیل نامه را خواند، پس از آن خطاب به همسرش گفت: آیا متوجه شدی آن پیرمرد چه کسی بود؟

پاسخ داد: او را بسیار زیبا و نیک منظر دیدم، شباهتی به تو داشت! اسماعیل گفت: او پدرم بود. همسرش گفت: وای بر من، چقدر بد شد! اسماعیل علیه السلام گفت: آیا به محاسن تو توجه‌ای نکرد؟ همسرش پاسخ داد: خیر، ولی بیم آن دارم که در حق ایشان کوتاهی کرده باشم.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

این ماجرا گذشت، همسر اسماعیل به شوهرش گفت: آیا برای دو درب کعبه، پرده و پوششی قرار نمی‌دهی؟ اسماعیل پاسخ داد: چرا، آنگاه دو پرده که طول آنها دوازده ذراع بود، تهیه کردند و به دو درب کعبه آویختند و از این کار بسیار مسرور و خرسند بودند. پس از آن همسر اسماعیل گفت: آیا بهتر نیست جامه‌ای ببافم و با آن کعبه را بپوشانم؟ چه آن که سنگ‌های دیوار کعبه، خشن و زبر است؟!

اسماعیل علیه السلام با این پیشنهاد همسرش موافقت کرد و گفت: برای انجام این کار باید شتاب کرد، لذا همسر اسماعیل نزد خویشان و اقوام خود رفت و پشم زیادی به آنها داد تا آن را بربایند و روی کعبه را با آن بپوشانند.

قال أبو عبد الله عليه السلام: و إنما وقع استغزال النساء بعضهن من بعض لذلك. قال: فأسرعت و استعانت في ذلك فكلما فرغت من شقة علقتها فجاء الموسم و قد بقي وجه من وجوه الكعبة، فقالت لإسماعيل: كيف نصنع بهذا الوجه الذي لم تدر كه الكسوة؟



فكسوه خصفاً فجاء الموسم فجاءته العرب على حال ما كانت تأتية فنظروا إلى أمر فأعجبهم، فقالوا: ينبغي لعامر هذا البيت أن يهدي إليه، فمن ثم وقع الهدى، فأتى كل فخذ من العرب بشيء يحمله من ورق و من أشياء غير ذلك حتى اجتمع شيء كثير، فنزعوا ذلك الخصف و أتموا كسوة البيت و علّقوا عليها بايين، و كانت الكعبة ليست بمسقفّة فوضع إسماعيل عليها أعمدة مثل هذه الأعمدة التي ترون من خشب، فسقفها إسماعيل بالجرائد و سواها بالطين، فجاءت العرب من الحول، فدخلوا الكعبة و رأوا عمارتها، فقالوا: ينبغي لعامر هذا البيت أن يزداد، فلمّا كان من قابل جاءه الهدى فلم يدر إسماعيل كيف يصنع به؟ فأوحى الله تعالى إليه أن أنحر و أطعمه الحاجّ.

قال: و شكى إسماعيل قلة الماء إلى إبراهيم عليه السلام فأوحى الله تعالى إلى إبراهيم أن احتفر بئراً يكون فيها شرب الحاجّ، فنزل جبرئيل عليه السلام فاحتفر قليبهم، يعني زمزم حتى ظهر ماؤها. ثم قال جبرئيل: أنزل يا إبراهيم! فنزل بعد جبرئيل، فقال: إضرب يا إبراهيم! في أربع زوايا البئر، و قل: بسم الله. قال: فضرب إبراهيم عليه السلام في الزاوية التي تلي البيت و قال: بسم الله فانفجرت عيناً، ثم ضرب في الأخرى، و قال: بسم الله فانفجرت عيناً، ثم ضرب في الثالثة، و قال: بسم الله فانفجرت عيناً، ثم ضرب في الرابعة و قال: بسم الله فانفجرت عيناً.

فقال جبرئيل: إشرب يا إبراهيم وادع لولدك فيها بالبركة، فخرج إبراهيم و جبرئيل جميعاً من البئر، فقال له: أفض عليك يا إبراهيم و طف حول البيت، فهذه سقياً سقاها الله و ولدك إسماعيل، و سار إبراهيم و شيعه إسماعيل حتى خرج من الحرم، فذهب إبراهيم و رجع إسماعيل إلى الحرم، فرزقه الله من الحميرية و لداً لم يكن له عقب.

قال: و تزوّج إسماعيل من بعدها أربع نسوة فولد له من كلّ واحدة أربعة غلمان، و قضى الله إبراهيم الموت فلم يره إسماعيل و لم يخبر بموته حتى كان أيام الموسم، و تهيّأ إسماعيل لأبيه إبراهيم، فنزل عليه جبرئيل، فعزّاه بإبراهيم عليه السلام فقال: يا إسماعيل! لا تقول في موت أبيك ما يسخط الربّ، و قال: إنّما كان عبداً دعاه الله فأجابه و أخبره أنّه



لاحق بآیه. قال: و کان لإسماعیل ابن صغیر یحبّه و کان هوی إسماعیل فیه فأبى الله علیه ذلک. فقال: یا إسماعیل! هو فلان. قال: فلمّا قضی الموت علی إسماعیل دعا وصیّه، فقال: یا بنی! إذا حضرک الموت فافعل کما فعلت، فمن أجل ذلک لیس یموت إمام إلاّ أخبره الله إلی من یوصی.

آنگاه امام علیه السلام در دنباله حدیث می فرماید: همسر اسماعیل علیه السلام از خویشان و اقوام خود خواست تا پشم بریسند و برای پوشش کعبه آماده کنند، این کار موجب شد از آن زمان به بعد، برخی از دیگران تقاضا کنند تا برای آنها پشم بریسند. به هر حال همسر اسماعیل برای تهیه پرده کعبه، تلاش فراوان نمود و از دیگران در انجام آن کمک گرفت، و هر گاه قسمتی از پرده آماده می شد، همان را بر کعبه می آویخت. موسم حج فرا رسید و هنوز مقداری از پرده باقی مانده بود، همسر اسماعیل گفت: با این قسمت از کعبه که نمایان است و پوششی ندارد چه کنیم؟ تصمیم گرفتند آن را با لیف خرما بپوشانند، زائران به زیارت کعبه آمدند و با مشاهده چنین صحنه‌ای تعجب کردند و گفتند: شایسته است برای آبادکننده کعبه، تحفه و هدیه‌ای آورده شود، از آن زمان به بعد آوردن هدیه و تحفه مرسوم گردید، به همین جهت هر گروه از زائران با خود هدایائی آوردند و به این ترتیب تحفه‌های فراوانی جمع شد، پس لیف‌های خرما را از کعبه برداشتند و به جای آن، از پارچه‌هایی که به رسم هدیه آورده بودند، باقی مانده کعبه را پوشاندند.

ناگفته نماند، کعبه تا آن زمان بدون سقف بود، حضرت اسماعیل ستونهایی - همچون ستون هایی که اینک بر روی بام کعبه مشاهده می شود - برای بیت در نظر گرفت، سپس آن را با گل پوشانید، زائران داخل کعبه شدند و بنای آن را دیدند و با خود گفتند: سزاوار است آبادکننده این بیت برای تکمیل آن تلاش کند، از این رو، سال آینده هدایا و نذورات فراوانی - از آن جمله تعداد قابل توجهی احشام - با خود به مکه آوردند. اسماعیل علیه السلام نمی دانست با این احشام چه کار کند؟ خداوند به او وحی



نمود که این چارپایان را قربانی کن و از حاجیان پذیرایی به عمل آور.

آنگاه امام علیه السلام فرمودند: اسماعیل علیه السلام از کمبود آب به ابراهیم علیه السلام گله و شکایت کرد، خداوند به ابراهیم وحی نمود که چاهی حفر کن تا حاجیان و زائران بیت الله از آب آن چاه سیراب شوند، جبرئیل علیه السلام به همین منظور فرود آمد، و چاه زمزم را حفر کرد تا آب نمودار و آشکار گشت. آنگاه جبرئیل علیه السلام گفت: ای ابراهیم! وارد چاه شو، سپس جبرئیل نیز وارد چاه شد و گفت: ای ابراهیم! در چهار سمت و زاویه چاه بزن و در هر قسمت آن نام خدا «بسم الله» را بر زبان جاری کن، ابراهیم نخست در زاویه ای که کنار بیت قرار داشت، نام خدا گفت و چاهی حفر کرد، بدون درنگ چشمه ای جوشید و به همین ترتیب زاویه چهارم را با نام و یاد خدا حفر کرد، چشمه ای دیگر جوشید.

آنگاه جبرئیل علیه السلام گفت: ای ابراهیم! از آب چشمه بنوش و برای فرزندان از خداوند برکت و سعادت و نیک بختی درخواست کن، سپس هر دو از چاه بیرون آمدند، جبرئیل به ابراهیم گفت: از این آب غسل کن و دور بیت طواف کن، این آب گوارائی است که خداوند به فرزندت اسماعیل ارزانی داشته است.

ابراهیم علیه السلام پس از فراغت از حفر چاه و زیارت بیت حرکت کرد، اسماعیل علیه السلام پدر را تا بیرون حرم مشایعت و بدرقه کرد، آنگاه به حرم بازگشت. خداوند از همسر اسماعیل [= بانوی حمیریه] فرزندی برومند به او عنایت کرد، البته از این فرزند، اولادی بر جای نماند.

اسماعیل علیه السلام بعد از همسر اول، با چهار زن دیگر ازدواج کرد و از هر یک صاحب چهار فرزند پسر شد. به هر حال زمان مرگ حضرت ابراهیم علیه السلام فرا رسید و آن بزرگوار بی آن که اسماعیل را ببیند از این سرای فانی به دیار باقی شتافت. اسماعیل علیه السلام از مرگ پدرش باخبر نشد تا این که موسم حج فرا رسید، اسماعیل خود را برای دیدار پدر آماده کرد، جبرئیل بر او نازل شد و مرگ پدر را به او تعزیت و



تسلیت گفت و عنوان کرد: ای اسماعیل! مبادا در سوگ پدر کلامی را بر زبان جاری سازی که موجب ناخشنودی پروردگار گردد!

امام علیه السلام در ادامه حدیث فرمودند: اسماعیل بنده شایسته و صالح خدا بود، به درگاه پروردگار دعا کرد، خدای سبحان نیز پاسخش داد و فرمود: او نیز به پدرش ملحق خواهد شد.

اسماعیل علیه السلام فرزند خردسالی داشت که خیلی مورد علاقه آن حضرت بود و در دل خواهان آن بود که این فرزندش وصی و جانشین وی گردد، خدای سبحان چنین چیزی را صلاح ندانسته و به اسماعیل فرمود: ای اسماعیل! جانشین و وصی تو فلان فرزند تو خواهد بود، زمانی که مرگ اسماعیل علیه السلام فرا رسید، وی وصی خود را فرا خواند و به او گفت: فرزندم! هرگاه مرگ تو نیز فرا برسد، تو نیز به شیوه من رفتار کن و وصی خود را فرا خوان و توصیه‌های لازم را به او ابلاغ کن، و از آن زمان به بعد هیچ پیشوا و امامی از این دنیا رحلت نکرد، جز آن که خداوند به او خبر می‌داد تا وصی و جانشین خود را تعیین کند.



۳۳- أبي عبد الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن عبد الله بن غالب الأسدي، عن أبيه، عن سعيد بن المسيّب، قال: سألت علي بن الحسين عليه السلام عن قول الله تعالى: ﴿لَوْ لَا أَن يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾ قال: عني بذلك أمة محمد أن يكونوا على دين واحد كفاراً كلهم ﴿لجعلنا لمن يكفر بالرحمن لبيوتهم سقفاً من فضة و معارج عليها يظهرون﴾ و لو فعل ذلك بأمة محمد عليه السلام لحزن المؤمنون و غمّهم ذلك، و لم يناكحوهم، و لم يوارثوهم.



پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن



غالب اسدی، از پدرش، از سعید بن مسیب نقل کرده که وی گفت: از امام سجّاد علیه السلام پرسیدم: مقصود خداوند از واژه «الناس» در آیه شریفه چه کسانی هستند؟
 ﴿وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لَبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ﴾ : «اگر (تمکن کفار از مواهب مادی) سبب نمی‌شد که همه مردم (تمایل به کفر پیدا کنند) و امت واحدی (گمراهی) گردند، ما برای کسانی که به (خداوند) رحمان کافر می‌شدند خانه‌هایی چند طبقه با سقف‌هایی از نقره با نردبان‌هایی (جالب) قرار می‌دادیم که از آن بالا روند».^۱

امام علیه السلام فرمودند: مقصود خداوند از «الناس» امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد. آنگاه فرمودند: اگر خداوند نسبت به امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که بیشتر آنها به یک آئین گرویده و کفر می‌ورزیدند، خانه‌هایی چند طبقه با سقف‌هایی از نقره و نردبان‌هایی جالب قرار می‌داد، اهل ایمان و دینمداران محزون و ناراحت می‌شدند و کسی حاضر نمی‌شد با آنان ارتباط برقرار کند، بلکه همه مردم به کافران و حق ستیزان گرایش پیدا می‌کردند. [این آیات (سوره زخرف، آیه ۳۲-۳۶) بیانگر نظام ارزشی اسلام و ملاک قرار ندادن مال و ثروت و مقامات مادی است و نشانگر این واقعیت است که سرمایه‌های مادی و وسائل تجملاتی دنیا، به اندازه‌ای در پیشگاه پروردگار، بی ارزش است که می‌بایست تنها نصیب افراد بی ارزش همچون کافران و منکران حق باشد، و اگر مردم کم ظرفیت و دنیا طلب به سوی بی ایمانی و کفر گرایش پیدا نمی‌کردند، خداوند این سرمایه را تنها نصیب این گروه منفور و مطرود می‌کرد، تا همگان بدانند مقیاس ارزش و شخصیت انسان این امور نیست.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم: «لَوْ وَزَنَتِ الدُّنْيَا عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بُعُوضَةٍ مَا سَقَى الْكَافِرَ مِنْهَا شَرْبَةَ مَاءٍ» اگر دنیا به اندازه بال مگسی نزد خدا وزن داشت خداوند به

کافر حتی یک شربت آب نمی نوشانید»^۱]

۳۴- اَبی‌الله علیه السلام قال: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: إِذَا آوَى أَحَدُكُمْ إِلَى فَرَّاشِهِ فَلْيَمْسَحْهُ بِطَرَفِ إِزَارِهِ، فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي مَا يَحْدُثُ عَلَيْهِ؟ ثُمَّ لِيَقُلْ: اللَّهُمَّ إِنْ أَمْسَكَتَ نَفْسِي فِي مَنَامِي فَاعْفِرْ لَهَا، وَإِنْ أَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ.

حدیث سی و چهارم

۸۲۳

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن هاشم، از نوفلی، از سکونی، از امام صادق علیه السلام از پدرش - امام باقر علیه السلام - نقل کرده که آن بزرگوار فرمود: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: هر گاه یکی از شما به بستر خواب رفت - چون نمی داند آیا اجل و سرآمد زندگی اش به سر آمد و از دنیا می رود، یا هنوز بخشی از عمرش باقی مانده - پارچه ای را که روی خود می کشد، بگیرد و بگوید: بار خدایا! اگر جان و روحم را در عالم خواب قبض نمودی، پس او را بیمارز و مورد عفو و بخشش خویش قرار ده؛ و اگر آزادش گذاری، پس به آنچه بندگان شایسته و نیکوکردارت را حفظ می کنی، او را حفظ کن [و در پناه لطف خود قرار ده!].

[خداوند بزرگ در قرآن مجید می فرماید: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾: خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند، و ارواحی را که نمرده اند نیز به هنگام خواب می گیرد؛ سپس ارواح کسانی را که فرمان مرگشان را صادر کرده نگه می دارد، و ارواح دیگری را که (باید زنده بمانند) باز می گرداند تا سرآمدی معین؛ در این امر نشانه های روشنی است برای کسانی که



اندیشه می کنند»^۱.

از این آیه امور زیر استفاده می شود:

۱- انسان ترکیبی است از روح و جسم، روح گوهری است غیر مادی که ارتباط آن با جسم مایه نور و حیات آن است.

۲- به هنگام مرگ، خداوند این رابطه را قطع می کند، و روح را به عالم بالا می برد، و به هنگام خواب نیز این روح را می گیرد، اما نه آن چنان که رابطه به کلی قطع شود. بنابراین، روح نسبت به بدن دارای سه حالت است: «ارتباط نام، (حالت حیات و بیداری) ارتباط ناقص، (حالت خواب) قطع ارتباط به طور کامل، (حالت مرگ)».

۳- «خواب» چهره ضعیفی از «مرگ» است، و «مرگ» نمونه کاملی از «خواب»!

۴- خواب از دلائل استقلال و اصالت روح است، به ویژه هنگامی که با «رؤیا» آن هم رؤیاهای صادقه توأم باشد این معناروشن تر می شود.

۵- بعضی از ارواح، هنگامی که در عالم خواب رابطه آنها با جسم ضعیف می شود، گاه به قطع کامل این ارتباط می انجامد، به گونه ای که صاحبان آنها هرگز بیدار نمی شوند، و اما ارواح دیگر، در حال خواب و بیداری در نوسانند تا فرمان الهی فرا رسد.

۶- توجه به این حقیقت که، انسان همه شب به هنگام «خواب» در آستانه مرگ قرار می گیرد، درس عبرتی است که اگر در آن اندیشه کند، برای «بیداری» او کافی است.

۷- تمام این امور به دست قدرت خداوند انجام می گیرد.^۲

از روایات اسلامی نیز به خوبی روشن می شود که خواب به عنوان حرکت روح به سوی عالم ارواح شمرده شده، و بیداری، بازگشت روح به بدن، نوعی حیات مجدد است. امیر مؤمنان علی علیه السلام به یارانش چنین آموزش می داد:

۱. سوره زمر، آیه ۴۲.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۴۹۹.

«لَا يَنَامُ الْمُسْلِمُ وَهُوَ جُنُبٌ، وَلَا يَنَامُ إِلَّا عَلَى طَهْوٍ، فَإِنْ لَمْ يَجِدِ الْمَاءَ فَلْيَتَيَمَّمْ بِالصَّعِيدِ، فَإِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ تَرْفَعُ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَيَقْبَلُهَا، وَيُبَارِكُ عَلَيْهَا، فَإِنْ كَانَ أَجَلُهَا قَدْ حَضَرَ جَعَلَهَا فِي كُنُوزِ رَحْمَتِهِ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ أَجَلُهَا قَدْ حَضَرَ بَعَثَ بِهَا مَعَ أَمَنَاتِهِ مِنْ مَلَائِكَتِهِ، فَيَرُدُّونَهَا فِي جَسَدِهِ؛ مُسْلِمَانِ نَبَايِدَ بِأَحَالَتِ جَنَابَتِ بَخَوَابِدِ، وَجَزْ بِأَطْهَارَتِ وَوَضُوءِ بَسْتَرِ نَرُودِ، هَرِ گَاهِ آبِ نَبَايِدِ، تَيَمِّمَ كَنْدِ، زِيَرِ رُوحِ مُؤْمِنِ بَهِ سَوِي خَدَاوَنْدِ مُتَعَالِ بِالَا مِي رُودِ، اَوِ رَا مِي پَذِيرِدِ، وَبِهِ اَوِ بَرَكْتِ مِي دَهْدِ، هَرِ گَاهِ پَايَانِ عَمَرِشِ فَرَا رَسِيدِهَ بَاشْدِ، اَوِ رَا دَرِ گَنْجِ هَايِ رَحْمَتِشِ قَرَارِ مِي دَهْدِ، وَ اِگَرِ فَرَا نَرَسِيدِهَ بَاشْدِ، اَوِ رَا بِاِأَمَنَاتِشِ اَزِ فَرَشْتِگَانِ بَهِ جَسَدِشِ بَازِ مِي گَرْدَانْدِ»^۱

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «إِذَا قُمْتَ بِاللَّيْلِ مِنْ مَنَامِكَ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَدَّ عَلَيَّ رُوحِي لِأَخْمَدَهُ؛ هَنَگَامِي کِهْ دَرِ شَبِّ اَزِ خَوَابِ بَرِ مِي خِيزِي، بَگُو: حَمْدِ خَدَائِي رَا کِهْ رُوحِ مَرَا بَهِ مَنِ بَازِ گَرْدَانْدِ تَا اَوِ رَا حَمْدِ وَ سَتَائِشِ کَنَم»^۲

۳۵- أَبِي سَعْدٍ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ محبوب، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ: الرَّجُلُ يَبِيعُ الثَّمَرَةَ الْمُسَمَّاةَ مِنْ الْأَرْضِ فَتَهْلِكُ ثَمَرَةُ تِلْكَ الْأَرْضِ كُلُّهَا؟

فَقَالَ: قَدْ اخْتَصَمُوا فِي ذَلِكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله كَانُوا يَذْكُرُونَ ذَلِكَ كُلَّهُ فَلَمَّا رَأَوْهُ لَا يَنْتَهُونَ عَنِ الْخُصُومَةِ فِيهِ، نَهَاَهُمْ عَنِ الْبَيْعِ حَتَّى تَبْلُغَ الثَّمَرَةُ وَلَمْ يَحْرَمْهُ، وَلَكِنَّهُ فَعَلَ ذَلِكَ مِنْ أَجْلِ خُصُومَتِهِمْ فِيهِ.

حدیث سی و پنجم

۸۲۴

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان نقل کرده که وی گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: شخصی میوه های

۱. تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۴۸۸.

۲. تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۴۸۸.



مشخص از زمینی را پیش از رسیدن می فروشد، آنگاه تمام میوه ها آن زمین از بین می رود، حکمش چیست؟

حضرت فرمودند: در عصر رسول خدا ﷺ جمعی در مورد همین مسأله با یکدیگر به نزاع و مشاجره پرداختند، سرانجام محضر پیامبر شرفیاب شدند و ماجرا را بیان کردند و طرفین معامله هیچیک حاضر به سازش نشدند، رسول خدا ﷺ وقتی چنین دیدند که طرفین دست از نزاع و درگیری بر نمی دارند و حاضر به سازش و توافق نیستند، آنان را از فروش میوه پیش از رسیدن نهی فرمودند، اما حرام نکردند؛ و سر نهی آن بود که چنین معامله ای موجب درگیری و اختلاف شده بود.



۳۶- أبي بن كعب قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه، عن الحسن بن سعيد، عن علي بن النعمان، عن يحيى الأزرق، قال: قلت لأبي الحسن عليه السلام: إني طفت أربعة أسباع، فعيت فيها فأصلي ركعاتها وأنا جالس؟ فقال: لا. فقلت: كيف يصلي الرجل صلاة الليل إذا أعيأ، أو وجد فترة وهو جالس؟ وهذا لا يصلح؟ قال: يستقيم أن تطوف و أنت جالس؟ قلت: لا. قال: فصلها و أنت قائم.



حدیث سی و ششم



۸۲۵

پدرم از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش، از حسن بن سعید، از علی بن نعمان، از یحیی ازرق نقل کرده، وی گفت: از امام کاظم علیه السلام پرسیدم: چهار شوط از هفت شوط طواف را انجام دادم، پس از آن خسته و ناتوان شدم و از ادامه طواف بازماندم، آیا می توانم نماز طواف را به صورت نشسته بخوانم؟ فرمودند: خیر.

عرض کردم: پس چگونه وقتی که نمازگزار از ایستادن ناتوان می شود، یا دچار عارضه ای شده، می تواند نماز شب را در حال نشسته بخواند؟!



فرمودند: آیا درست است طواف را به صورت نشسته انجام دهی؟
عرض کردم: خیر.

فرمودند: پس نماز طواف را به صورت ایستاده بخوان.



۳۷- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: بَلَّغْنَا أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ مَاتَ وَ عَلَيْهِ دِينَ، فَلَمْ يَصِلْ عَلَيْهِ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وَ قَالَ: لَا تَصَلُّونَ عَلَى صَاحِبِكُمْ حَتَّى يَقْضَى عَنْهُ الدِّينُ. فَقَالَ: ذَلِكَ حَقٌّ. قَالَ: ثُمَّ قَالَ: إِنَّمَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ذَلِكَ لِيَتَعَاطَوْا الْحَقَّ، وَ يُؤَدِّيَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ، وَ لئَلَّا يَسْتَخَفُّوا بِالدِّينِ. قَدْ مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ عَلَيْهِ دِينَ، وَ مَاتَ عَلِيٌّ عليه السلام وَ عَلَيْهِ دِينَ، وَ مَاتَ الْحَسَنُ عليه السلام وَ عَلَيْهِ دِينَ، وَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ عليه السلام وَ عَلَيْهِ دِينَ.

حدیث سی و هشتم

۸۲۶

محمد بن حسن عليه السلام از محمد بن حسن صفار، از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبدالرحمن، از معاویه بن وهب نقل کرده، وی گفت: محضر امام صادق عليه السلام عرض کردم: باخبر شدیم مردی از گروه انصار از دنیا رفت و بر ذمه اش وام و قرضی بود، رسول خدا صلى الله عليه وآله بر جنازه اش نماز نخوانده و فرمود: تا زمانی که دین و قرضش پرداخته نشده، بر جنازه دوست خود نماز نخوانید!

حضرت فرمودند: این ماجرا، درست و صحیح بوده و شکی در وقوع آن نیست. سپس امام عليه السلام بیان داشتند: رسول خدا صلى الله عليه وآله این حرکت را انجام دادند تا حق مردم ادا شود، و برخی از افراد [که در دادن و بازپرداخت بدهی خود مسامحه و کوتاهی می کردند] وام خود را بپردازند و از دین مردم بیرون آیند. [و در واقع این عمل رسول خدا صلى الله عليه وآله برای اهمیت دادن و اهتمام به بازپرداخت وام و دین مردم بود]، وگرنه هر



یک از پیشوایان - امیر مؤمنان، امام حسن و امام حسین علیهما السلام - حتی خود وجود مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله به هنگام ارتحال از این دنیا، مقروض بودند [که بعد از ارتحال، از اموال آن حضرات، قرضشان ادا گردید].



۳۸- حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلُوِيَّةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عَثْمَانَ، عَنْ حَمَّادٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْمَعَ بَيْنَ اثْنَيْنِ مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ عليها السلام، إِنْ ذَلِكَ يَبْلُغُهَا فَيَشُقُّ عَلَيْهَا. قَالَ: قُلْتُ: يَبْلُغُهَا؟! قَالَ: إِي وَاللَّهِ.

حدیث سی و هشتم

۸۲۷

محمد بن علی ماجیلویه، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابان بن عثمان، از حماد نقل کرده، وی گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: جایز نیست مردی با دو زن از فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام ازدواج کند؛ زیرا این خبر به آن حضرت می رسد و از شنیدن آن سخت ناراحت می گردد! حماد می گوید: محضر امام علیه السلام عرض کردم: آیا این خبر به آن حضرت می رسد؟! فرمودند: آری به خدا سوگند!



۳۹- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: مُحْرَمٌ نَظَرَ إِلَى سَاقِ امْرَأَةٍ فَأَمْنَى، قَالَ: إِنْ كَانَ مُوسِرًا فَعَلِيهِ بَدَنَةٌ، وَإِنْ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ فَعَلِيهِ بَقْرَةٌ، وَإِنْ كَانَ فَقِيرًا فَعَلِيهِ شَاةٌ، أَمَّا أَنِّي لَمْ أَجْعَلْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْلِ الْمَاءِ وَلَكِنْ مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ نَظَرَ إِلَى مَا لَا يَحِلُّ لَهُ.

محمد بن حسن علیه السلام از محمد بن حسن صفار، از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبدالرحمن، از اسحاق بن عمار، از ابوبصیر نقل کرده، وی گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی در حال احرام به ساق پای زنی نگاه کرد و بر اثر آن جنب گردیده، حکمش چیست؟

فرمودند: اگر از نظر مالی توانمند است، یک شتر و در صورت متوسط بودن وضعیت مالی، یک گاو و چنانچه تهیدست باشد، یک گوسفند باید قربانی کند. سپس افزودند: این کفاره را به خاطر محتمل شدن آن شخص قرار نداده‌ام، بلکه بدین جهت است: به چیزی چشم دوخته که دیدنش برای او جایز نبوده است. [یعنی: این کفاره به خاطر نگاه کردن و چشم دوختن به نامحرم است].

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

۴۰- أبي عليه السلام قال: حدثنا عبدالله بن جعفر الحميري، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن البرقي و الحسين بن سعيد جميعاً، عن النضر بن سويد، عن يحيى الحلبي، عن برید بن معاوية، عن محمد بن مسلم، قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: أصلحك الله بلغنا شكواك فاشفقنا، فلو أعلمتنا أو علمنا من بعدك؟ فقال: إن علياً عليه السلام كان عالماً و العلم يتوارث و لا يهلك عالم إلا و بقي من بعده من يعلم مثل علمه أو ما شاء الله. قلت: أفيسع الناس إذا مات العالم أن لا يعرفوا الذي بعده؟ فقال: أما أهل هذه البلدة فلا - يعني المدينة - و أما غيرها من البلدان فبقدر مسيرهم إن شاء الله تعالى يقول: ﴿فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين و لينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم يحذرون﴾. قال: قلت: رأيت من مات في طلب ذلك؟ فقال: بمنزلة من خرج من بيته مهاجراً إلى الله و رسوله ثم يدركه الموت فقد وقع أجره على الله. قال: قلت: فإذا قدموا بأي شيء يعرفون صاحبهم؟ قال: يعطى السكينة و الوقار و الهيبة.



پدرم علیه السلام از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از برقی و حسین بن سعید، از نصر بن سوید، از یحیی بن حلی، از یزید بن معاویه، از محمد بن مسلم نقل کرده، وی گفت: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: خداوند امور شما را اصلاح کند، گله و شکایت شما به ما رسیده، اینک لطف و محبت نموده و ما را ارشاد و راهنمایی فرمائید: آیا خود اعلام می کنید یا ما باید بدانیم امام و پیشوای بعد از شما کیست؟

فرمودند: امیر مؤمنان علیه السلام پیشوا و امام بود و علم و حکمت به وراثت به فرزندان آن بزرگوار انتقال یافت، هیچ امامی از دنیا رحلت نمی کند، مگر آن که پس از وی پیشوا و امامی که در امامت و رهبری و علم همانند او است، از وی باقی می ماند.
عرض کردم: آنگاه که امام رحلت کردند، آیا مردم معذورند از این که ندانند امام و رهبر بعد از او چه کسی است؟

فرمودند: البته اهل این شهر - مدینه - معذور نیستند [چون برای شناختن امام و پیشوای خود دسترسی دارند]، اما غیر از این شهر، به اندازه حرکت از مکان خود تا به اینجا که برای تحصیل علم و شناخت امام در سفر هستند البته معذورند، خداوند بزرگ در قرآن مجید می فرماید: ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾: «چرا از هر گروهی از مؤمنان، طائفه ای کوچ نمی کنند تا در دین و احکام اسلامی آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آنها را بیم دهند؟ شاید (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند، و خودداری کنند».^۱
عرض کردم: چه می فرمائید در مورد کسی که در طلب آگاهی از امام خود از دنیا برود؟



فرمودند: چنین شخصی به منزله کسی است که به عنوان مهاجرت به سوی خدا و پیامبر او، از خانه خود بیرون رود، سپس مرگش فرارسد، پاداش او بر خدا است.
عرض کردم: مشتاقان امام وقتی در پی شناخت امام رفتند، با چه علامت و مشخصه‌ای آن وجود مبارک را بشناسند؟
فرمودند: خداوند به امام، آرامش و طمأنینه، سنگینی و بزرگواری، شکوه و عظمت خاصی عنایت نموده است.^۱



۴۱- أبي الله قال: حدثنا عبدالله بن جعفر، عن علي بن إسماعيل و عبدالله بن محمد بن عيسى، عن صفوان بن يحيى، عن يعقوب بن شعيب، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قلت له: إذا هلك الإمام فبلغ قوماً ليسوا بحضرة؟ قال: يخرجون في الطلب، فإنهم لا يزالون في عذر ماداموا في الطلب.
قلت: يخرجون كلهم أو يكفيهم أن يخرج بعضهم؟ قال: إن الله تعالى يقول: ﴿فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين و لينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم يحذرون﴾. قال: هؤلاء المقيمون في السعة حتى يرجع إليهم أصحابهم.

۱. امام صادق علیه السلام فرمود: «كُلُّ مَا كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَنَا مِنْهُ إِلَّا النُّبُوَّةُ وَ الْأَزْوَاجُ: هر آنچه برای رسول خدا ﷺ بود، همانند آن برای ما هست، جز پیامبری و تعدد زوجات که ویژه آن حضرت بود.» (محنة البيضاء، ج ۱، ص ۲۳۳)

در حدیثی دیگر از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «قال: عشر خصال من صفات الإمام: العصمة و النصوص، و أن يكون أعلم الناس، و اتقاهم لله، و أعلمهم بكتاب الله، و أن يكون صاحب الوصية الظاهرة، و يكون له المعجزة و الدليل، و تمام عینه و لا ینام قلبه، و لا يكون له فیء، و یری من خلفه كما یری من بین یدیه: ده خصلت از صفات امام است: پاکدامنی و عصمت، تعیین شدن از جانب رهبر و امام پیشین، پرهیزکارترین مردم، به کتاب خدا از همه داناتر باشد، صاحب وصیت و سفارش آشکارا بوده، دارای معجزه و دلیل باشد، چشمهایش خوابیده و دلش بیدار باشد، امام را سایه و ظلی نباشد، همان گونه که از روبرو می‌بیند از پشت سر نیز می‌بیند.» (بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۱۴۰)



حدیث چهل و یکم

۸۳۰

پدرم علیه السلام از عبدالله بن جعفر، از علی بن اسماعیل و عبدالله بن محمد بن عیسی، از صفوان بن یحیی، از یعقوب بن شعیب، از امام صادق علیه السلام نقل کرده، وی می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: وقتی امامی از دنیا رحلت کرد و این خبر - به افرادی که در حضور امام نبودند - رسید، چه وظیفه ای دارند؟

فرمودند: باید برای کسب آگاهی و شناخت امام و پیشوای بعدی از شهر و دیار خود خارج شوند، و این عده همواره که در طلب امام هستند، معذور خواهند بود. عرض کردم: آیا همه افراد باید برای تحصیل آگاهی و شناخت امام از شهر و دیار خود خارج شوند، یا بیرون آمدن بعضی کافی خواهد بود؟

فرمودند: خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید: ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾^۱.
آنگاه فرمودند: آن گروه که در شهر مانده اند، همواره معذور هستند تا دوستانشان که برای تحقیق و کسب اطلاع رفته اند، بازگردند.



۴۲- و عنه، عن عبدالله بن جعفر، عن محمد بن عبدالله بن جعفر، عن محمد بن عبدالجبار، عن ذكره، عن يونس بن يعقوب، عن عبد الأعلى، قال: قال لأبي عبدالله عليه السلام: إن بلغنا وفات الإمام كيف نصنع؟ قال: عليكم النفي. قلت: النفي جميعاً؟ قال: إن الله يقول: ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا﴾ الآية. قلت: نفرنا فمات بعضهم في الطريق؟ قال: فقال: إن الله تعالى يقول: ﴿وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِراً إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾.

۱۰۶۶



پدرم، از عبدالله بن جعفر، از محمد بن عبدالله بن جعفر، از محمد بن عبدالجبار، از کسی که یادش کرده، از یونس بن یعقوب، از عبدالاعلی نقل کرده، وی گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: اگر باخبر شدیم که امام از دنیا رفته است، وظیفه چیست؟ فرمود: بر شما واجب است [برای کسب اطلاع و شناخت امام بعدی] کوچ کنید. عرض کردم: همه باید به این منظور کوچ کنیم؟ فرمود: خداوند می فرماید: ﴿قُلُوا نَفَرٌ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾.^۱

عرض کردم: اگر کسی در جستجوی امام از دنیا برود، چگونه است؟ فرمود: خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید: ﴿وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾: «کسی که به عنوان مهاجرت به سوی خدا و پیامبر او، از خانه اش بیرون رود، سپس مرگش فرا رسد، پاداش او بر خدا است».^۲



۴۳- حدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ رضی الله عنه قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الرَّبِيعِ الصَّخَّافُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى رضی الله عنه كَتَبَ إِلَيْهِ بِمَا فِي هَذَا الْكِتَابِ جَوَابَ كِتَابِهِ إِلَيْهِ يَسْأَلُهُ عَنْهُ: جَائِنِي كِتَابَكَ تَذَكَّرُ أَنَّ بَعْضَ أَهْلِ الْقِبْلَةِ يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَحْلَ شَيْئاً وَ لَمْ يَحْرَمْهُ لَعَلَّةَ أَكْثَرِ مِنَ التَّعَبُّدِ لِعِبَادِهِ بِذَلِكَ، قَدْ ضَلَّ مَنْ قَالَ ذَلِكَ ضَلَالاً بَعِيداً وَ خَسِرَ خَسِرَاناً مُبِيناً، لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ ذَلِكَ لَكَانَ جَائِزاً أَنْ يَسْتَعْبِدَهُمْ بِتَحْلِيلِ مَا حَرَّمَ وَ تَحْرِيمِ مَا أَحَلَّ حَتَّى يَسْتَعْبِدَهُمْ بِتَرْكِ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ وَ أَعْمَالِ الْبِرِّ كُلِّهَا وَ الْإِنْكَارِ لَهُ

۱. سوره توبه، آیه ۱۲۲.

۲. سوره نساء، آیه ۱۰۰.

و لرسوله و كتبه والجحود بالزنى و السرقة و تحريم ذوات المحارم و ما أشبه ذلك من الأمور التي فيها فساد التدبير و فناء الخلق، إذ العلة في التحليل و التحريم التعبد لا غيره، فكان كما أبطل الله تعالى به قول من قال ذلك. إنا وجدنا كلما أحل الله تبارك و تعالى فيه صلاح العباد و بقائهم، و لهم إليه الحاجة التي لا يستغنون عنها، و وجدنا المحرم من الأشياء لا حاجة بالعباد إليه، و وجدناه مفسداً داعياً للفناء و الهلاك.

ثم رأيناه تبارك و تعالى قد أحل بعض ما حرم في وقت الحاجة لما فيه من الصلاح في ذلك الوقت نظير ما أحل من الميتة و الدم و لحم الخنزير إذا اضطر إليها المضطر لما في ذلك الوقت من الصلاح و العصمة و دفع الموت، فكيف أن الدليل على أنه لم يحل إلا لما فيه من المصلحة للأبدان، و حرم ما حرم لما فيه من الفساد و كذلك وصف في كتابه و أدت عنه رسله و حججه كما قال أبو عبد الله عليه السلام: لو يعلم العباد كيف كان بدء الخلق ما اختلف اثنان، و قوله عليه السلام: ليس بين الحلال و الحرام إلا شيء يسير يحوله من شيء فيصير حلالاً و حراماً.

حديث جهل و سوم

٨٣٢

على بن احمد عليه السلام از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده، وی گفت: امام رضا علیه السلام در جواب سؤالات کتبی که به محضرش ارسال داشته بودم، نامه‌ای برای من فرستادند که در آن پاره‌ای از علل و اسرار را (جناب مصنف می فرماید: برخی از علت‌هایی که من در این کتاب آورده‌ام) عنوان نموده و چنین مرقوم فرمودند:

نامه‌ات به دستم رسید، در آن نوشته بودی، برخی از مسلمانان بر این باورند که: حلال و حرامی که خداوند برای بندگانش مقرر فرموده، صرفاً جنبه تعبدی داشته و از روی علت و دلیل خاصی نیست!

کسی که بر این پندار و باور باشد در مسیر گمراهی و تباهی گام نهاده و مرتکب



زیانی جبران ناپذیر شده است؛ زیرا اگر مجموعه تکالیف بر این اساس باشد، باید روا باشد خداوند بندگان خود را به حلال دانستن چیزهای حرام، و حرام پنداشتن امور حلال متعبد سازد، حتی ترک نماز و روزه و کارهای پسندیده، انکار خدا و پیامبران و کتاب‌های آسمانی، انکار حرمت زنا و سرقت، انکار حرمت نکاح محارم و دیگر احکامی از این قبیل که باید آنها را مباح و جایز بدانیم، با توجه به این که اعتقاد مزبور، موجب فساد نظام و نابودی خلق است.^۱

سپس حضرت فرمودند: ما این گونه یافته‌ایم آنچه را خداوند حلال کرده صلاح بندگان و بقاء آنها وابسته به آن می‌باشد و همگان به آن نیازمند بوده و هیچیک بی نیاز از آن نیستند. و هر آنچه را حرام نموده، بندگان به آن نیازمند نیستند و انجام آن موجب تباهی و هلاکت آنها می‌باشد.

آنگاه به مواردی برخورد کردیم که خداوند برخی از محرمات را در پاره‌ای از موارد که صلاح و مصلحت بندگان در آن مقطع از زمان استفاده و بهره بردن از آنها است حلال نموده، همچون مردار، خون و گوشت خوک. البته استفاده از امور یاد شده صرفاً جنبه اضطرار داشته و تنها ملاک استفاده به هنگام ضرورت - همانند حفظ نفس - است، بنابراین با قطع نظر از وجود دلیل، وجدان چنین حکم می‌کند، چه رسد به این

۱. اعتقاد شیعه بر این است که احکام اسلام - اعم از واجب و حرام و غیر آن - بر اساس مصلحت بندگان است، مصلحتی که در خود افعال وجود دارد، اگر کاری دارای مصلحت ملزمه بود، خداوند آن را واجب می‌کند و چنانچه دارای مفسده کامل باشد، از آن نهی می‌کند، و اگر مصلحت راجحی در آن بود، آن را مستحب می‌کند، و سایر احکام از مکروه و مباح به همین شیوه است. این امر، مقتضای عدالت و لطف خداوند نسبت به بندگان است. و بر خداوند قبیح است که به کاری امر کند که دارای مفسده می‌باشد، یا از کاری که دارای مصلحت است، نهی فرماید. گرچه برخی از فرقه‌های اسلامی بر این اندیشه‌اند که: حسن و قبح، تابع حکم خداست، بدین بیان که: قبیح آن است که خدا از آن نهی کند و حسن (نیکو) آن است که خدا به آن امر فرماید. این عقیده بر خلاف ضرورت عقل است، چنان که آنها بر خدا جایز می‌دانند که مرتکب قبیح گردد، یعنی به کاری که دارای مفسده است فرمان دهد، و از کاری که دارای مصلحت است نهی کند. (معارف و معاریف، ج ۱، ص ۵۹۱)



که دلیل قائم شده باشد که آنچه را خداوند حلال کرده، صلاح و بقاء بندگانش وابسته به آن می باشد و هر آنچه را حرام فرموده، بندگانش به آن نیازمند نیستند و انجام آن موجب تباهی و هلاکت است و به همین بیان خداوند متعال در کتابش مجموعه حلال ها و حرام ها را توصیف نموده و پیامبران و حجّت های الهی حکم آن را برای مردم تبیین و تفسیر نموده اند.

اگر مردم این واقعیت را درک می کردند که خداوند متعال به چه جهت آنان را آفریده و به کدامین منظور بندگانش را به انجام تکالیف موظف نموده، هرگز دو نفر در مورد این گونه مسائل با هم اختلاف و نزاعی نداشتند.

و در حدیث دیگر می فرماید: بین حلال و حرام فاصله چندانی نیست [یعنی: تشخیص آن بسیار دقیق و ظریف است به گونه ای که اندکی تفاوت آن را دگرگون می نماید] و هر یک را از نظر حکم تغییر می دهد. [البته این گونه تغییر بیشتر در مورد احکام ثانویه و اضطراریه شکل می گیرد].



۴۴- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَصْرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ جَبَلَةَ الْوَاعِظُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرٍ الطَّائِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا عليه السلام، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام، قَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام بِالْكُوفَةِ فِي الْجَامِعِ إِذْ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنِّي أَسْأَلُكَ عَنْ أَشْيَاءَ! فَقَالَ: سَلْ تَفْقَهُأَ وَلَا تَسْأَلْ تَعْتَنَأَ، فَأَحْدَقَ النَّاسَ بِأَبْصَارِهِمْ، فَقَالَ: أَخْبَرَنِي عَنْ أَوَّلِ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى؟ فَقَالَ: خَلَقَ النُّورَ.

قال: فَمِمَّ خَلَقَ السَّمَوَاتُ؟ قال: مِنْ بَخَارِ الْمَاءِ. قال: فَمِمَّ خَلَقَ الْأَرْضُ؟ قال: مِنْ زَبَدِ الْمَاءِ. قال: فَمِمَّ خَلَقْتَ الْجِبَالَ؟ قال: مِنَ الْأَمْوَاجِ. قال: فَلِمَ سَمَّيْتَ مَكَّةَ أُمَّ الْقُرَى؟ قال:



لأن الأرض دحيت من تحتها.

و سأله عن سماء الدنيا ما هي؟ قال: من موج مكفوف. و سأله عن طول الشمس و القمر و عرضهما؟ قال: تسعمائة فرسخ في تسعمائة فرسخ. و سأله كم طول الكواكب و عرضه؟ فقال: اثني عشر فرسخاً في اثني عشر فرسخاً. و سأله عن ألوان السموات السبع و أسمائها؟ فقال له: اسم السماء الدنيا رفيع، و هي من ماء و دخان. و اسم السماء الثانية قيدوم، و هي على لون النحاس. و السماء الثالثة اسمها المادون، و هي على لون الشبه. و السماء الرابعة اسمها ارفلون، و هي على لون الفضة. و السماء الخامسة اسمها هيعون، و هي على لون الذهب، و السماء السادسة اسمها عروس، و هي ياقوتة خضراء. و السماء السابعة اسمها عجماء، و هي درة بيضاء.

و سأله عن الثور ما باله غاض طرفه و لا يرفع رأسه إلى السماء؟ قال: حياء من الله عز وجل لما عبد قوم موسى العجل نكس رأسه. و سأله عن المذ و الجزر ما هما؟ فقال: ملك موكل بالبحار يقال له: رومان، فإذا وضع قدميه في البحر فاض، و إذا أخرجهما غاض. و سأله عن اسم أبي الجن؟ فقال: شومان و هو الذي خلق من مارج من نار. و سأله هل بعث الله نبيّاً إلى الجن؟ فقال: نعم بعث إليه نبيّاً يقال له: يوسف، فدعاهم إلى الله فقتلوه.

و سأله عن اسم ابليس ما كان في السماء؟ فقال: كان اسمه الحارث. و سأله لم سمي آدم آدم؟ قال: لأنه خلق من أديم الأرض. و سأله لم صار الميراث للذكر مثل حظ الأنثيين؟ فقال: من قبل السنبلة كان عليها ثلاث حبات، فبادرت إليها حواء، فأكلت منها حبة، و أطعمت آدم حبتين، فمن أجل ذلك ورث الذكر مثل حظ الأنثيين. و سأله من خلق الله عز وجل من الأنبياء مختوناً؟ فقال: خلق آدم مختوناً، و ولد شيث مختوناً، و إدريس و نوح و إبراهيم و داود و سليمان و لوط و إسماعيل و عيسى و موسى و محمد ﷺ أجمعين.



حدیث چهل و چهارم

ابوالحسن محمد بن عمر بن علی بن عبدالله بصری، از ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن احمد بن جبله واعظ، از ابوالقاسم عبدالله بن احمد بن عامر طائی، از امام رضا علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمود: پدرم موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی - علیهم السلام - نقل کرده که فرمود: امیر مؤمنان علی علیه السلام در مسجد جامع کوفه حضور داشتند که مردی از اهل شام برخاست و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! دوست دارم پرسش‌هایی را مطرح کنم و خواستار پاسخ آن هستم؟

فرمودند: برای فهمیدن پرس، نه برای آزار دادن [؛ که نادان آموزش گیرنده، همانند داناست، و دانای بی انصاف چونان نادان بهانه‌جو است!] حاضران در مجلس خویشتن را برای شنیدن پرسش‌ها و پاسخ‌ها آماده کردند.

مرد شامی پرسید: نخستین چیزی که خدا آفرید، چه بود؟ فرمود: نور.^۱
[نور دارای خواص و ویژگی‌های زیر است:

۱- «نور» زیباترین و لطیف‌ترین موجودات در جهان ماده است و سرچشمه همه زیبایی‌ها و لطافت‌ها است!

۱. این کلام حضرت در واقع بیانگر «روش صحیح پرسیدن» است. (نهج البلاغه، حکمت ۳۲۰)
امام علیه السلام در مورد «جایگاه پرسیدن» فرمود: «لَا تَسْأَلْ عَمَّا لَا يَكُونُ، فَبِئْسَ الَّذِي قَدْ كَانَ لَكَ شُغْلٌ؛ از آنچه پدید نیامده نپرس، که آنچه پدید آمده برای سرگرمی تو کافی است». (نهج البلاغه، حکمت ۳۶۴)

۲. جابر بن عبدالله انصاری گفت: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: نخستین چیزی که خدا آفرید چه بود؟ فرمودند: ای جابر! نور پیغمبرت بود، خدا او را آفرید، سپس هر خیر و خوبی را از آن خلق کرد. (بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۱۷۰)

جابر بن عبدالله انصاری گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نخستین چیزی که خدا آفرید، نور من بود، پس نور محمد را شکافت و نور علی علیه السلام را آفرید، آنگاه عرش، لوح، خورشید، روشنایی روز، نور دیده‌ها، و عقل و معرفت را خلق کرد. (بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۱۷۰)



۲- «نور» بالاترین سرعت را طبق آنچه در میان دانشمندان معروف است در جهان ماده دارد، و با سرعت سیصد هزار کیلومتر در ثانیه می تواند کره زمین را در یک چشم بر هم زدن (کمتر از یک ثانیه) هفت بار دور بزند.

۳- «نور» وسیله تبیین اجسام و مشاهده موجودات مختلف این جهان است، و بدون آن چیزی را نمی توان دید، بنابراین هم «ظاهر» است و هم «مُظْهِر» یعنی: ظاهر کننده غیر.

۴- نور آفتاب که مهم ترین نور در دنیای ماست پرورش دهنده گل ها و گیان ها بلکه رمز بقای همه موجودات زنده است و ممکن نیست موجودی بدون استفاده از نور - به طور مستقیم یا غیر مستقیم - زنده بماند.

۵- امروزه ثابت شده تمام رنگ هائی را که ما می بینیم نتیجه تابش نور آفتاب یا نورهای مشابه آن است، وگرنه موجودات در تاریکی مطلق رنگی ندارند.

۶- تمام انرژی های موجود در محیط ما (به جز انرژی اتمی) همه، از نور آفتاب سرچشمه می گیرد، حرکت بادهای، ریزش باران، حرکت نهرها، سیل ها و آبشارها و بالاخره حرکت همه موجودات زنده با کمی دقت به نور آفتاب منتهی می شود.

سرچشمه گرما و حرارت و آنچه بستر موجودات را گرم نگه می دارد همان نور آفتاب است حتی گرمی آتش که از چوب درختان و یا ذغال سنگ و یا نفت و مشتقات آن به دست می آید نیز از گرمی آفتاب است؛ چرا که همه اینها طبق تحقیقات علمی به گیاهان و حیواناتی باز می گردند که حرارت را از خورشید گرفته و در خود ذخیره کرده اند.

۷- نور آفتاب نابودکننده انواع میکروب ها و موجودات موزی است و اگر تابش اشعه این نور پربرکت نبود، کره زمین به بیمارستان بزرگی تبدیل می شد که همه ساکنانش با مرگ دست به گریبان بودند. [۱]



مرد شامی پرسید: آسمان‌ها از چه چیز آفریده شده است؟
فرمودند: از بخار آب.

آن مرد پرسید: زمین از چه چیز آفریده شد؟
فرمود: از کف آب.

پرسید: کوه از چه چیز آفریده شد؟
فرمود: از امواج.

سؤال کرد: به چه جهت مکه، «أم القرى» نامیده شد؟
فرمود: زیرا زمین از زیر آن توسعه و گسترش یافته است.^۱

پرسید: آسمان دنیا از چه چیز آفریده شد؟
فرمود: از موج متراکم و تبدیل شده به کف به وجود آمده است.

سؤال کرد: طول و عرض خورشید و ماه چه اندازه است؟
فرمود: نهصد فرسخ در نهصد فرسخ.

سؤال کرد: طول و عرض ستاره چه مقدار است؟
فرمود: دوازده فرسخ در دوازده فرسخ.

سؤال کرد: آسمان‌های هفتگانه به چه رنگ و نام آنها چیست؟

فرمود: نام آسمان دنیا، «رُفیع» و آن از آب و دود می‌باشد. اسم آسمان دوم، «قیدوم»
و به رنگ مس است، اسم آسمان سوم، «مادون»^۲ و به رنگ شبّه^۳ می‌باشد و نام آسمان
چهارم، «ارفلون» و نقره‌ای رنگ است، و اسم آسمان پنجم، «هیعون» و طلائی رنگ

۱. امام صادق علیه السلام فرمودند: همانا خداوند متعال زمین را از زیر کعبه معظمه پهن کرد تا زمین منی، سپس از منی تا عرفات، آنگاه از عرفات تا منی، سپس همه زمین از زیر عرفات گسترش یافته و

زمین عرفات از منی، و منی از زیر کعبه. (بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۲۰۳)

۲. در بیشتر نسخه‌های علل الشرائع لفظ «ماروم» به جای «مادون» آمده، ولی در نسخه اصل همین واژه «مادون» آمده است.

۳. گیاهی است خاردار که شکوفه سرخ و دانه‌های همچون شهدانه دارد.



می‌باشد، و نام آسمان ششم، «عروس» که به رنگ یاقوت سبز است، و اسم آسمان هفتم «عجماء» و چونان دُرّ، سفید و درخشنده است.

سؤال کرد: چرا گاو چشمش را بر هم می‌نهد و سرش را به سمت آسمان بلند نمی‌کند؟

فرمود: آنگاه که قوم موسی علیه السلام، گوساله را پرستیدند، این حیوان به خاطر شرم از خداوند سرش را به زیر افکند و بالا نگرفت.

پرسید: جزر و مدّ چگونه شکل می‌گیرند؟

فرمود: فرشته‌ای به نام «رومان» موکل دریاها است، هر گاه این فرشته قدمهایش را در دریا گذارد، آب بالا می‌آید و مدّ به وجود می‌آید، و آن هنگام که قدمهایش را از دریا بیرون نهد، آب پائین می‌آید و جزر ایجاد می‌شود.

مرد شامی پرسید: نام پدر جنّ چیست؟

فرمود: نامش «شومان» و از شعله‌های مختلف آتش آفریده شده است.^۱

سؤال کرد: آیا خداوند پیامبری را به سوی جنّ مبعوث نموده است؟

فرمود: آری، پیامبری به نام «یوسف» را به سوی آنان فرستاد، وی آنها را به یگانه پرستی و معرفت‌شناسی دعوت کرد، ولی آنها پیامبر خود را کشتند.

پرسید: نام «ابلیس» در آسمان چیست؟

فرمود: نامش «حارث» است.

سؤال کرد: چرا «آدم» بدین نام خوانده شده است؟

۱. «مارج» در اصل از «مَرَج» به معنای اختلاط و آمیزش، و مقصود اختلاط شعله‌های مختلف آتش می‌باشد؛ زیرا هنگامی که آتش شعله‌ور می‌شود، گاه به رنگ زرد، گاه به رنگ آبی، و گاه به رنگ سفید در می‌آید. مبدأ آفرینش «انسان» آب و خاک بوده، در حالی که مبدأ آفرینش «جنّ» باد و آتش است، و این دوگانگی مبدأ آفرینش، سرچشمه تفاوت‌های زیادی میان این دو است. (تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۱۳۰)



فرمود: زیرا از خاک روی زمین آفریده شده است؟^۱

مرد شامی سؤال کرد: چرا مردان دوبرابر زنان ارث می‌برند؟

فرمود: جریان این حکم به خاطر خوشه گندمی بود که سه حبه گندم داشت؛ حواء

یک حبه آن را خورد، و دو حبه دیگر را به آدم داد، لذا مرد دوبرابر زن ارث می‌برد.

سؤال کرد: در میان پیامبران، کدامیک، ختنه شده به دنیا آمدند؟

فرمود: پیامبرانی به نام‌های: آدم، شیث، ادریس، نوح، ابراهیم، داود، سلیمان، لوط،

اسماعیل، موسی، عیسی و حضرت محمد ﷺ.

و سألہ کم کان عمر آدم؟ فقال: تسعمائة سنة و ثلاثين سنة. و سألہ عن أول من قال

الشعر؟ فقال: آدم. قال: و ما كان شعره؟ قال: لما أنزل إلى الأرض من السماء فرأى

تربتها و سعتها و هواها، و قتل قابيل هابيل قال آدم ﷺ:

تَغَيَّرَتِ الْبِلَادُ وَ مِنْ عَلَيْهَا قُوجَةُ الْأَرْضِ مَغْبَرٌ قَبِيحٌ

تَغَيَّرَ كُلُّ ذِي لَوْنٍ وَ طَعْمُ الْأَشْيَاءِ كَقَبِيحِ الْمَلِيحِ

فأجابه إبليس:

تَنَحَّ عَنْ الْبِلَادِ وَ سَاكِنِيهَا فَفِي الْفَرْدُوسِ ضَاقَ بِكَ الْفَسِيحُ

وَ كُنْتَ بِهَا وَ زَوْجَكَ فِي قَرَارٍ

فَلَمْ تَتَفَكَّرْ مِنْ كَيْدِي وَ مَكْرِي

فَسَلُّوا رَحْمَةَ الْجَبَّارِ أَضْحَى بِكَفِّكَ مِنْ جَنَّاتِ الْخُلْدِ رِيحٌ

و سألہ کم حج آدم من حجّه؟ فقال له: ثلاثون حجة ماشياً على قدميه، و أول حجة

حجّها كان معه الصرد يدلّه على مواضع الماء، و خرج معه من الجنة، و قد نهى عن أكل

۱. در حدیث دیگری از امیرمؤمنان (ع) می‌خوانیم: «إِنَّ آدَمَ خُلِقَ مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ، فِيهِ الطَّيِّبُ وَ

الصَّالِحُ، وَ الرَّذْيُ وَ كُلُّ ذَلِكَ أَنْتَ رَأَيْتَ فِي وَلَدِهِ: هَمَانَا آدَمَ مِنْ زَمِينِ الْأَرْضِ آفَرِيْدَه شَدَه اسْت، وَ دَر خَاك، نِيكو وَ شايسته، وَ پست وَ ناشايست وجود دارد، وَ همه اينها در فرزندان آدم ديده مي‌شود».

(كنز العمال، ج ۶، ص ۱۶۲)



الصرد و الخطاف. و سأله ما باله لا يمشي؟ قال: لأنه ناح على بيت المقدس و طاف حوله أربعين عاماً يبكي عليه، و لم يزل يبكي مع آدم عليه السلام فمن هناك سكن البيوت، و معه تسع آيات من كتاب الله تعالى ممّا كان آدم يقرؤها في الجنة و هي معه إلى يوم القيامة ثلاث آيات من أوّل الكهف، و ثلاث آيات من سبحان، و إذا قرأت القرآن، و ثلاث آيات من «يس» و جعلنا من بين أيديهم سدّاً و من خلفهم سدّاً.

و سأله عن أوّل من كفر و انشأ الكفر؟ فقال: إبليس لعنه الله. و سأله عن اسم نوح ما كان؟ فقال: كان اسمه السکن، و إنّما سمّي نوحاً، لأنه ناح على قومه ألف سنة إلاّ خمسين عاماً. و سأله عن سفينة نوح ما كان عرضها و طولها؟ فقال: كان طولها ثمانمائة ذراع، و عرضها خمسمائة ذراع، و ارتفاعها في السماء ثمانون ذراع.

مرد شامی در ادامه از امیر مؤمنان علی علیه السلام پرسید: آدم چند سال در این دنیا زیست؟ حضرت فرمود: نهصد و سی سال.

سؤال کرد: نخستین کسی که شعر سرود چه کسی بود؟ فرمود: آدم علیه السلام.

آن مرد پرسید: شعرش چه بود؟

فرمود: هنگامی که آدم به زمین آورده شد، خاک زمین و گسترش و فضای آن را دید، سپس مشاهده کرد که قابیل، هابیل را از بین برد، این دو بیت را سرود:

۱. بعد از قبولی عمل هابیل، طوفانی در دل «قابیل» به وجود آمد، از یک سو آتش حسد هر دم در دل او زبانه می کشید، و او را به انتقامجویی دعوت می کرد، و از سوی دیگر عاطفه برادری و عاطفه انسانی و تنفر ذاتی از گناه و ظلم و بیدادگری و قتل نفس، او را از این خیانت باز می داشت، ولی سرانجام نفس سرکش آهسته آهسته بر عوامل بازدارنده چیره شد، و وجدان بیدار او را رام کرد و به زنجیر کشید و برای کشتن برادر آماده شد.

در حدیثی از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «لَا تُقْتَلُ نَفْسٌ ظُلْماً إِلَّا كَانَ عَلَى ابْنِ آدَمَ الْأَوَّلِ كِفْلٌ مِنْ دَمِهَا، لِأَنَّهُ كَانَ أَوَّلَ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ: خُونٌ هِيَجَ انْسَانِي بِهِ نَاحِقٌ رِيخْتَهُ نَمِي شُود مَگر این که سَهْمی



فوجه الأرض مغبر قبيح

تغيرت البلاد و من عليها

و قلّ بشاشة الوجه المليح

تغير كلّ ذي لون و طعم

شهرها و همه افرادی که در آن زندگی می‌کنند، دگرگون شده و روی زمین تیره و تار گشته است.

هر رنگ و طعمی تغییر یافته و صورت‌های شاداب و نمکین کمتر دیده می‌شود. ابلیس در جواب آدم عليه السلام گفت:

ففي الفردوس ضاق بك الفسيح

تنحّ عن البلاد و ساکنیها

و قلبك من أذى الدنيا مريح

و كنت بها و زوجك في قرار

إلى أن فاتك الثمن الربيع

فلم تنفك من كيدي و مكري

بكفك من جنان الخلد ريع

فسلو لا رحمة الجبار أضحي

از شهرها و ساکنان آن دور شو، در بهشت آن جایگاه باصفا و پهناور عرصه بر تو تنگ گردید.

تو و همسرت در آن آرامش و قرار داشتید، روح و روانت از آزار دنیا در امان و شادمان بود.

از افسون و مکر من در امان نماندی تا این که بهای بسیار سنگینی را پرداختی و سرمایه فراوانی از دست دادی!

اگر رحمت پروردگار جبار نبود، به دست تو عطر دل افزا و روح پرور بهشت به همه جا منتشر می‌گردید.

→ از مسؤولیت آن بر عهده قایل است که این سنت شوم آدم کشی را در دنیا بنا نهاد. (مسند احمد حنبل طبق نقل تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۲، ص ۷۰۳)

ضمناً از این حدیث استفاده می‌شود که هر سنت زشت و شومی، تا زمانی که در دنیا باقی است، سهمی از کیفر و مجازات آن بر دوش نخستین پایه گذار آن می‌باشد. (تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۳۵۰)



سپس مرد شامی پرسید: آدم علیه السلام چند بار حج بجا آورد؟

فرمود: سی حج پیاده، و در نخستین حج، بومی (جغد) او را به جاهای آب راهنمایی می کرد، این بوم از بهشت با آدم علیه السلام بیرون آمد، و آدم از خوردن بوم و پرستو نهی شده بود.

مرد شامی سؤال کرد: چرا «جغد» با آدم روی زمین راه نمی رفت؟

فرمود: این پرنده بر بیت المقدس نوحه می کرد و اطراف آن حدود چهل سال طواف کرد و گریست، و همواره با آدم گریه می کرد، از این رو در خانه ها سکنا گزید، او نه آیه از آیات کتاب خدا را حفظ بود و این همان آیاتی بود که آدم علیه السلام در بهشت می خواند، این آیات تا روز قیامت با او خواهد بود، این آیات عبارتند از: سه آیه از آغاز سوره کهف، سه آیه از سوره اسراء که آغاز آن از آیه ﴿وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ...﴾ می باشد، و بالاخره سه آیه از سوره «یس» که آغاز آن از آیه ﴿وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا﴾.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

مرد شامی پرسید: نخستین کسی که حق ستیزی و کفر پیشه کرد، چه کسی بود؟
فرمود: ابلیس ملعون بود.

پرسید: اسم نوح چه بود؟

فرمود: نام وی «سکن» بود، برای این که نهصد و پنجاه سال بر قوم خود نوحه و زاری کرد، به این نام خوانده شد.

پرسید: کشتی نوح در چه مقیاسی بود؟

فرمود: طول آن، هشتصد ذراع، عرضش پانصد ذراع، و ارتفاعش هشتاد ذراع بود.

ثم جلس الرجل، و قام إليه الآخر فقال: يا أمير المؤمنين! أخبرنا عن أول شجرة غرس في الأرض؟ فقال: العوسجة، و منها عصا موسى. و سأله عن أول شجرة نبتت في الأرض؟ فقال: هي الدبا و هي القرع. و سأله عن أول من حج من أهل السماء؟ فقال: جبرئيل. و سأله عن أول بقعة بسطت من الأرض أيام الطوفان؟ فقال له: موضع الكعبة



و كانت زبرجدة خضراء. و سأله عن أكرم واد على وجه الأرض؟ فقال: واد يقال له: سرانديب سقط فيه آدم من السماء.

و سأله عن شرّ واد على وجه الأرض؟ فقال: واد في اليمن يقال له: برهوت، و هو من أودية جهنم. و سأله عن سجن سار بصاحبه؟ فقال: الحوت سار بيونس بن متى. و سأله عن ستّة لم يركضوا في رحم؟ فقال: آدم و حواء. و كبش إبراهيم، و عصا موسى، و ناقة صالح، و الخفاش الذي عمله عيسى بن مريم و طار بإذن الله تعالى. و سأله عن شيء مكذوب عليه ليس من الجنّ و لا من الإنس؟ فقال: الذئب الذي كذب عليه إخوة يوسف. و سأله عن شيء أوحى الله إليه ليس من الجنّ و لا من الإنس؟ فقال: أوحى الله تعالى إلى النحل.

و سأله عن موضع طلعت عليه الشمس ساعة من النهار و لا تطلع عليه أبداً؟ قال: ذلك البحر حين فلقه الله تعالى لموسى فأصابته أرضه الشمس و أطبقت عليه الماء، فلن تصيبه الشمس. و سأله عن شيء شرب و هو حيّ، و أكل و هو ميت؟ فقال: تلك عصا موسى. و سأله عن نذير أنذر قومه ليس من الجنّ و لا من الإنس؟ فقال: هي النملة. و سأله عن أوّل من أمر بالختان؟ قال: إبراهيم. و سأله عن أوّل من خفض من النساء؟ فقال: هي هاجر أم إسماعيل خفضتها سارة لتخرج من يمينها. و سأله عن أوّل امرأة جرّت ذيلها؟ فقال: هاجر لما هربت من سارة. و سأله عن أوّل من جرّ ذيله من الرجال؟ فقال: قارون.

و سأله عن أوّل من لبس النعلين؟ فقال: إبراهيم عليه السلام. و سأله عن أكرم الناس نسباً؟ فقال: صديق الله يوسف بن يعقوب إسرائيل الله بن إسحاق ذبيح الله بن إبراهيم خليل الله. و سأله عن ستّة من الأنبياء لهم اسمان؟ فقال: يوشع بن نون و هو ذو الكفل، و يعقوب و هو إسرائيل، و الخضر و هو أرميا، و يونس و هو ذوالنون، و عيسى و هو المسيح، و محمّد و هو أحمد صلوات الله عليه. و سأله عن شيء تنفّس ليس له لحم و لا دم؟ فقال: ذاك الصبح إذا تنفّس. و سأله عن خمسة من الأنبياء تكلموا بالعربيّة؟ فقال: هود و



شعیب و صالح و اسماعیل و محمد علیهم السلام.

مرد شامی بعد از دریافت پاسخ‌ها از امیر مؤمنان علیه السلام نشست و شخص دیگری برخاست و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! بفرمائید نخستین درختی که در زمین کاشته شد، چه بود؟

فرمود: «عوسجه»^۱ که عصای حضرت موسی از جنس همین درخت است.

پرسید: نخستین درختی که در زمین روئید چه نام داشت؟

فرمود: کدو بن.

سؤال کرد: نخستین کسی که از اهل آسمان حج بجا آورد، چه کسی بود؟

فرمود: جبرئیل علیه السلام.

عرض کرد: نخستین مکان و بقعه در ایام طوفان نوح که از زمین گسترده شد، چه

نام داشت؟

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

فرمود: مکان کعبه که از زیر جد سبز بود.

پرسید: بهترین مکان روی زمین کجاست؟

فرمود: مکانی که «سراندیب» نامیده می‌شود، آدم علیه السلام از آسمان در آنجا فرود آمد.

سؤال کرد، بدترین وادی و مکان روی زمین کجاست؟

فرمود: منطقه‌ای در «یمن» که «برهوت» نامیده می‌شود که از وادی جهنم به شمار

۱. گیاهی است خاردار، شاخه‌هایش پر خار، گل‌هایش به رنگ‌های مختلف، در فارسی «خفجه» نامیده می‌شود.

«شجرة» در لغت عرب، هم به نباتاتی گفته می‌شود که دارای ساقه و شاخه است و هم بدون ساقه و شاخه.

به تعبیر دیگر: اعم از درخت و گیاه است. در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که شخصی به آن حضرت عرض کرد: «إِنَّكَ تُحِبُّ الْقَرْعَ: شما کدو را دوست می‌دارید؟» فرمود: «أَجَلْ! هِيَ شَجَرَةٌ أَخِي يُونُسَ: آری آن گیاه برادرم یونس است». (روح البیان، ج ۷، ص ۴۸۹)

می آید.^۱

پرسید: آن چه زندانی بود که زندانی خود را حرکت می داد؟

فرمود: آن زندان ماهی بود که یونس بن متی را سیر می داد.

سؤال کرد: شش چیز در رحم مادر قدم نگذازدند، آنها کدامند؟

فرمود: آدم و حواء، قوچ ابراهیم علیه السلام، عصای موسی، ناقه صالح، خفّاشی که

حضرت عیسی آن را ساخت و به اذن خداوند بال گشود و پرواز کرد.

سؤال کرد: آن چه چیزی بود که بر آن دروغ بسته شد، در حالی که نه از طائفه جن

بود و نه از بشر؟

فرمود: آن گرگی بود که برادران یوسف به دروغ گفته بودند.

پرسید: آن چه موجودی بود که خداوند به او وحی نمود، در حالی که نه از جنس

جن بود و نه از جنس انسان؟

فرمود: زنبور عسل بود. *مرکز تحقیقات کتب و تراث اسلامی*

پرسید: آن چه مکانی بود که آفتاب تنها ساعتی بر آن تابید؟

فرمود: دریائی بود که خداوند برای حضرت موسی علیه السلام شکافت، و خورشید بر آن

تابید، سپس آب روی آن را گرفت و دیگر آفتاب به عمق آن نتابید.

سؤال کرد: چه چیز بود که آشامید در حالی که زنده بود، خورد در حالی که مرده بود؟

فرمود: آن عصای حضرت موسی علیه السلام بود.

پرسید: آن چه موجودی بود که همנוغان خود را ترسانند، در حالی که نه از جن بود

۱. «برهوت» چاهی است عمیق در «حضر موت»، گویند: ارواح کافران در آنجا جای دارد. بعضی

می گویند: نام وادی است که این چاه در آن واقع شده است. (منتهی الارب)

از امام صادق علیه السلام روایت شده که در پشت یمن، منطقه ای وجود دارد به نام «برهوت» و در آن وادی

جز مارهای سیاه و جغد و پرند نیست و چاهی در آن وادی است به نام «بلهوت» صبح و شام ارواح

حق ستیزان و کافران وارد آن می شود و از آب صدید «خونابه» می نوشند. (بحار الانوار، ج ۶، ص



و نه از بشر؟

فرمود: آن مورچه بود.^۱

سؤال کرد: نخستین کسی که مأمور به ختان شد، چه کسی بود؟

فرمود: حضرت ابراهیم علیه السلام.

پرسید: نخستین زنی که مورد تواضع و فروتنی قرار گرفت، چه نام داشت؟

فرمود: هاجر، مادر اسماعیل بود که «ساره» در برابر او تواضع کرد، تا وی از آن

منطقه خارج شود!

پرسید: نخستین زنی که دامنش به زمین کشیده شد، چه نام داشت؟

فرمود: هاجر، آن زمانی که از نزد «ساره» گریخت.

سؤال کرد: نخستین مردی که جامه‌اش به زمین کشیده شد [و از روی تبختر راه

رفت] چه کسی بود؟

فرمود: قارون.

پرسید: نخستین کسی که نعلین به پا کرد، چه کسی بود؟

فرمود: حضرت ابراهیم علیه السلام.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

۱. در قرآن مجید (سوره نمل، آیه ۱۸) آمده است: «مورچه‌ای از مورچگان، هموعان خود را مخاطب ساخته، گفت: ای مورچگان! داخل لانه‌های خود شوید تا سلیمان و لشکریانش شما را پایمال نکنند، در حالی که متوجه نیستند».

حضرت سلیمان با شنیدن این سخن، تبسم کرد و خندید. در این که چه چیز سبب خنده حضرت سلیمان شد، مفسران سخنان گوناگونی دارند.

ظاهر این است که: نفس این قضیه مطلب عجیبی بود که مورچه‌ای هموعان خود را از لشکر عظیم سلیمان برحذر دارد و آنها را به عدم توجه نسبت دهد، این امر عجیب سبب خنده سلیمان شد.

برخی گفته‌اند: این خنده شادی بود؛ چرا که سلیمان متوجه شد، حتی مورچگان به عدالت او و لشکریانش معترفند و تقوای آنها را می‌پذیرند!

بعضی گفته‌اند: شادی او از این جهت بود که: خداوند چنین قدرتی به او داده که در عین شور و هیجان عظیم لشکر، از صدای مورچه‌ای نیز غافل نمی‌ماند! (تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۴۶۱)



پرسید: بزرگوارترین انسان از نظر نسب و دودمان چه کسی بود؟

فرمود: حضرت یوسف صدیق علیه السلام.

سؤال کرد: نام شش تن از پیامبران که دارای دو اسم بودند، چیست؟

فرمود: یوشع بن نون که «ذوالکفل» هم نامیده می شود، حضرت یعقوب که «اسرائیل»، حضرت خضر که «ارمیا»، حضرت یونس که «ذوالنون»، و حضرت عیسی که «مسیح» نیز خوانده می شد، و حضرت محمد که نام دیگر آن بزرگوار «احمد» می باشد. پرسید: آن چیست که تنفس می کند، در حالی که نه گوشت دارد و نه خون.

فرمود: آن صبح است زمانی که تنفس می کند.^۱

آنگاه سؤال کرد: پنج تن از پیامبران به عربی سخن گفتند، نام آنها چیست؟

حضرت فرمود: آنان عبارتند از: هود، شعیب، صالح، اسماعیل و حضرت محمد صلی الله علیه و آله.

ثم جلس و قام رجل آخر فسأله و تعشيه فقال: يا أمير المؤمنين! أخبرنا عن قول الله تعالى: ﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ﴾ من هم؟ فقال: قابيل يفر من هابيل، والذي يفر من أمه موسى، والذي يفر من أبيه إبراهيم، والذي يفر من صاحبه لوط، والذي يفر من ابنه نوح يفر من ابنه كنعان. و سأله عن أول من مات فجأة؟ فقال: داود عليه السلام مات على منبره يوم الأربعاء. و سأله عن أربعة لا يشبعن من أربعة؟ فقال: أرض من مطر، و أنثى من ذكر، و عين من نظر، و عالم من علم.

و سأله عن أول من وضع سكك الدنانير و الدراهم؟ فقال: نمرود بن كنعان بعد نوح. و سأله عن أول من عمل قوم لوط، فقال: إبليس فإنه أمكن من نفسه. و سأله عن

۱. در قرآن مجید (سوره تکویر، آیه ۱۸) آمده است: ﴿وَالصُّبْحُ إِذَا تَنَفَّسَ﴾ : «سوگند به صبح هنگامی که تنفس کند» چه تعبیر دلنواز و جالبی! صبح را به موجودی زنده تشبیه کرده که نخستین تنفسش با طلوع سپیده آغاز می شود، و روح حیات در همه موجودات می دمَد، گوئی در زیر دست و پای لشکر زندگی شب نفسش بریده بود و با درخشیدن اولین شعاع نور از زیر چنگال او آزاد می شود و نفس تازه می کند! (تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۲۰۲)



معنی هدير الحمام الراعيه؟ فقال: تدعو أهل المعازف و القينات و المزامير و العیدان. و سألہ عن کنیة البراق؟ فقال: یکنی أبا هلال. و سألہ لم سمي تبّع تبّعاً؟ قال: کان غلاماً کاتباً فكان یکتب لملک کان قبلہ، فكان إذا کتب کتب بسم الذی خلق صبحاً و ریحاً. فقال الملک: اکتب و ابدأ باسم ملک الرعد، فقال: لا أبدأ إلا باسم إلهي ثم أعطف علی حاجتک، فشکر الله تعالی له ذلك و أعطاه ملک ذلك الملک، فتابعه الناس علی ذلك فسمي تبّعاً.

و سألہ ما بال الماعز مفرقة الذنب بادية الحياء و العورة؟ فقال: لأن الماعز عصت نوحاً لما أدخلها السفينة فدفعها فکسر ذنبها، و النعجة مستورة الحياء و العورة، لأن النعجة بادرت بالدخول إلی السفينة، فمسح نوح یدہ علی حیائها و ذنبها، فاستوت الإلیة. و سألہ عن کلام أهل الجنة؟ فقال: کلام أهل الجنة بالعريّة. و سألہ عن کلام أهل النار؟ فقال: بالمجوسیّة. ثم قال أمير المؤمنين عليه السلام النوم علی أربعة أصناف: الأنبياء تنام علی اقفيّتها مستلقية، و أعينها لا تنام متوقّعة لوجي ربّها، و المؤمن ينام علی يمينه مستقبل القبلة، و الملوك و أبنائها تنام علی شمالها لیستمرّوا ما يأكلون، و إبليس و إخوانه و کلّ مجنون و ذي عاهة ينام علی وجهه منبطحاً.

آن مرد بعد از شنیدن پاسخ‌ها نشست، مرد دیگری برخاست و سؤالاتی چند را مطرح کرد، اما قصدش برای فهمیدن نبود، بلکه به منظور آزار و اذیت پرسید:

مقصود از آیه [ای که ذیلاً عنوان می‌شود] چه کسانی هستند؟

﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ﴾ : «در آن روز، انسان از برادر

خود می‌گریزد، و از مادر و پدرش، و زن و فرزندانش».^۱

حضرت فرمود: قابیل، از هابیل می‌گریزد، و آن که از مادرش می‌گریزد، موسی عليه السلام

است، و آن که از پدرش «آزر» فرار می‌کند، حضرت ابراهیم عليه السلام است، و آن کسی که از



همسر خود می‌گریزد، لوط عليه السلام است، و آن که از فرزندش «کنعان» فرار می‌کند، حضرت نوح عليه السلام است.

آن مرد پرسید: نخستین کسی که به مرگ ناگهانی از دنیا رفت چه کسی بود؟
فرمود: حضرت داود عليه السلام بود که در روز چهارشنبه - به هنگام موعظه و تبلیغ روی منبر - از دنیا رفت.

پرسید: چهار چیز است که از چهار چیز سیر نمی‌شود، آنها چیست؟
فرمود: آنها عبارتند از: زمین از باران، زن از مرد، چشم از نگاه کردن، عالم و دانشمند از علم و دانش وری.

پرسید: نخستین کسی که سکه ضرب کرد، چه کسی بود؟
فرمود: نمرود پسر کنعان، بعد از عصر نوح.

سؤال کرد: نخستین کسی که عمل قوم لوط را انجام داد، چه کسی بود؟
فرمود: ابلیس بود که خود را در اختیار دیگری قرار داد.

سؤال کرد: کبوتر راعیه (خواننده) چه می‌گوید؟

فرمود: چهار گروه را نفرین می‌کند که عبارتند از:

الف: اهل ساز و آلات لهو؛

ب: سرودخوانان به باطل؛

ج: اهل مزممار (آنان که در سازها می‌دمند)؛

د: عودزنان (تارزان و همانند آنها).

آن مرد پرسید: کنیه «هراق» چه نام داشت؟

فرمود: أباهلال.

پرسید: علت نامگذاری «تبع» بدین نام چیست؟

فرمود: او جوانی بود که در دربار شاه قبل از خود نامه نگار بود، وی چون نامه می‌نگاشت آغاز نامه می‌نوشت: به نام خداوندی که [هر چه آفتاب بر آن می‌تابد



آفریده اوست [صبح و باد را آفریده است. شاه گفت: بنویس: به نام فرشته رعد. او گفت: جز به نام خداوند، نامه را آغاز نخواهم کرد. خداوند، این کار او را پسندید و به پاداش آن، سلطنت آن دیار را پس از پادشاه به وی داد و چون مردم از روش او پیروی و متابعت کردند، او را «تبع» نامیدند.

آن مرد پرسید: چرا دم بز به سمت بالا و عورتش نمایان است؟

حضرت فرمود: این حیوان از نوح علیه السلام سرپیچی کرد، هنگامی که نوح علیه السلام می خواست این حیوان را وارد کشتی کند، دمش شکست و به سمت بالا ماند و عورتش نمایان گشت، ولی گوسفند به راحتی وارد کشتی شد، نوح بر پشتش دست کشید، از این رو، دنبه اش روی عورتش قرار گرفت و آن را مستور ساخت.



پرسید: بهشتیان به چه زبان سخن می گویند؟

فرمود: به زبان عربی.

پرسید: دوزخیان به کدامین زبان سخن می گویند؟

فرمود: به زبان مجوسی.

آنگاه حضرت فرمود: خواب بر چهار گونه است:

الف: «خواب پیامبران»، به پشت و به صورت طاق باز می خوابند، چشمهایشان باز بوده و در انتظار وحی هستند.

ب: «خواب مؤمن» به سمت راست و رو به قبله می خوابند.

ج: «خواب پادشاهان» به سمت چپ می خوابند تا غذایشان هضم گردد.

د: «خواب ابلیس و پیروانش» و هر دیوانه و صاحب آفتی که صورت و رو بر زمین می نهند و می خوابند.

ثم قام إليه رجل آخر، فقال: أخبرني عن يوم الأربعاء و تطيرنا منه و ثقله، و أيّ أربعاء هو؟ قال: آخر أربعاء في الشهر و هو المحاق، و فيه قتل قابيل هابيل أخاه، و يوم الأربعاء ألقى إبراهيم في النار، و يوم الأربعاء وضعوه في المنجنيق، و يوم الأربعاء



غرق الله تعالى فرعون، و يوم الأربعاء جعل الله عاليها و سافلها، و يوم الأربعاء أرسل الله تعالى الريح على قوم عاد، و يوم الأربعاء أصبحت كالصريم، و يوم الأربعاء سلط الله على نمرود البقرة، و يوم الأربعاء طلب فرعون موسى ليقتله، و يوم الأربعاء خرب عليهم السقف من فوقهم، و يوم الأربعاء أمر فرعون بذبح الغلمان، و يوم الأربعاء خرب بيت المقدس، و يوم الأربعاء أخرج مسجد سليمان بن داود باصطخر من كورة فارس، و يوم الأربعاء قتل يحيى بن زكريا، و يوم الأربعاء أظلم قوم فرعون أول العذاب، و يوم الأربعاء خسف الله بقارون، و يوم الأربعاء ابتلي أيوب بذهاب ماله و ولده، و يوم الأربعاء أدخل يوسف السجن، و يوم الأربعاء قال الله تعالى: ﴿أَنَا دَمَرْنَاهُمْ وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ﴾. و يوم الأربعاء أخذتهم الصيحة، و يوم الأربعاء عقرت الناقة، و يوم الأربعاء مطر عليهم حجارة من سجيل، و يوم الأربعاء شج وجه النبي ﷺ و كسرت رباعيته، و يوم الأربعاء أخذت العماليق التابوت.

و سأله عن الأيَّام و ما يجوز فيها من العمل؟ فقال أمير المؤمنين عليه السلام: يوم السبت يوم مكر و خديعة، و يوم الأحد يوم غرس و بناء، و يوم الاثنين يوم سفر و طلب، و يوم الثلاثاء يوم حرب و دم، و يوم الأربعاء يوم شؤم فيه يتطير الناس، و يوم الخميس يوم الدخول على الأمراء و قضاء الحوائج، و يوم الجمعة يوم خطبة و نكاح.

آن مرد نیز پس از شنیدن پاسخ‌ها نشست، مرد دیگری از آن جمع برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! مرا از روز چهارشنبه باخبر سازید و بفرمائید چرا به آن فال بد می‌زنیم، و چرا روز سخت و سنگینی است، این روز کدام چهارشنبه می‌باشد؟

حضرت در پاسخ فرمود: آخرین چهارشنبه در ماه که محاق می‌باشد، [یعنی سه شب آخر ماه که ماه قابل رؤیت، نیست] در روز چهارشنبه قابیل، برادرش «هابیل» را کشت، در این روز، ابراهیم علیهِ السلام در آتش افتاد و در همین روز بود که آن حضرت را در منجنیق^۱

۱. آلتی که در جنگ‌های قدیم برای پرتاب کردن سنگ یا گلوله‌های آتش به کار می‌رفته است.



گذارند، در روز چهارشنبه خداوند متعال، فرعون را غرق کرد، و شهر قوم لوط را زیر و رو کرد، و باد ویرانگر را برای کیفر قوم عاد فرستاد، و نخل‌های آن بستان چونان خاکستری سیاه گردید.^۱

در همین روز، خداوند بزرگ، پشه را بر نمرود مسلط ساخت، و فرعون، موسی علیه السلام را طلیید تا وی را به قتل برساند، و خداوند در این روز، سقف بنای کافران را از پایه ویران کرد و بر سرشان فرو ریخت. در این روز، فرعون به سر بریدن نوجوانان فرمان داد، و در این روز، بیت المقدس ویران گردید، و در همین روز مسجد سلیمان بن داود در اسطخر فارس از کوره آتش آنجا دچار حریق شد و سوخت. در روز چهارشنبه حضرت یحیی علیه السلام به قتل رسید، و در همین روز کیفر و عذاب قوم فرعون آغاز گردید، و باز در همین روز، خداوند متعال قارون را کیفر داد. در روز چهارشنبه، حضرت ایوب علیه السلام به آزمایشی سخت (تلف مال و از بین رفتن فرزندان) آزموده شد، و در این روز حضرت یوسف علیه السلام وارد زندان گردید، و در این روز خداوند متعال آنان را که در قتل حضرت صالح علیه السلام نقش داشتند و توطئه کرده بودند، کیفر داد و هلاک نمود، چنانچه در قرآن می‌فرماید: ﴿فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مُكْرِهِمْ اَنَا دَمَرْنَاهُمْ وَ قَوْمَهُمْ اَجْمَعِينَ﴾: «بنگر عاقبت توطئه و مکر آنها چگونه بود که ما همه آنها و تمام قوم و طرفدارانش را نابود کردیم». ^۲ در روز چهارشنبه صیحه آسمانی آن

۱. واژه «صریم» از ماده «صرم» به معنای «قطع» است، و در اینجا به معنای «شب ظلمانی» یا «درخت بدون میوه» یا «خاکستر سیاه» است؛ زیرا شب با فرارسیدن روز قطع می‌شود. همان گونه که روز با فرارسیدن شب، لذاگاه به شب و روز «صریمان» می‌گویند.

مقصود این است که: آن چنان این بلای آسمانی که صاعقه عظیمی بوده در این باغستان فرود آمد که تمام آن را یکجا آتش زد، و چیزی جز مشتی زغال و خاکستر سیاه از آن باقی نماند، و صاعقه‌ها هر گاه به چیزی بزنند، همین گونه خواهد بود. (تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۲۰۲)

۲. سوره نمل: آیه ۵۱. توطئه قوم صالح به این ترتیب بود که: در کنار شهر، کوهی بود و شکافی داشت



قوم بیدادگر را در کام خود گرفت و نابود ساخت. در روز چهارشنبه ناقه صالح را پی کردند، در روز چهارشنبه باران سنگ سجیل سپاه ابرهه را در هم شکست. در این روز استخوان صورت رسول خدا ﷺ و دندان رباعیه آن بزرگوار توسط مشرکان شکسته شد، و در این روز، «عمالیق»^۱ که باقی مانده قوم عاد بودند، سخت کیفر دیدند و همگی نابود شدند.

[در قرآن مجید (سوره الحاقة، آیه ۷) آمده است: «سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ» (خداوند) این تندباد بنیان کن را هفت شب و هشت روز پی در پی بر قوم عاد مسلط ساخت، و (اگر آنجا بودی) می دیدی که آن قوم چونان تنه های پوسیده نخل در میان این تندباد روی زمین افتاده اند].

چه تشبیه جالبی، که هم بزرگی قامت آنها را مشخص می کند، هم ریشه کن شدن آنها را، و هم تو خالی بودن در برابر عذاب های الهی، به گونه ای که تندباد آنها را به آسانی جابه جا می کرد.^۲

→ که معبد صالح ﷺ در آنجا بود، گاه شبانه به آنجا می رفت و به عبادت و راز و نیاز با پروردگار می پرداخت. آنها تصمیم گرفتند: در آنجا کمین کنند و به هنگامی که صالح ﷺ به آنجا آمد او را به قتل رسانند، و پس از شهادتش به خانه او حمله ور شوند، و شبانه کار آنها را نیز یکسره کنند، سپس به خانه های خود برگردند، و اگر سؤال شد اظهار بی اطلاعی نمایند. اما خداوند توطئه آنها را به طرز عجیبی خنثی کرده و نقشه هایشان را نقش بر آب ساخت.

هنگامی که آنها در گوشه ای از کوه کمین کرده بودند، کوه ریزش کرد و صخره عظیمی از بالای کوه سرازیر شد و آنها را در لحظه ای کوتاه در هم کوبید و نابود کرد. (تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۵۲۵)

۱. «عمالقه» یا «عمالیق»: جمع عملق، در نهایت ابن اثیر آمده: «عمالقه» جبارانی از باقی مانده قوم عاد بودند که در شام می زیستند.

در دعای سمات آمده: خداوند! به آن نامت سوگند می دهم که یوشع تو را به همان نام خواند هنگامی که عمالقه با وی در جنگ بودند و بر اثر آن دعا، آنان همه به خاک هلاکت افتادند ﴿كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ﴾. (مجمع البحرین)

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۴۴۳.



سپس آن مرد از امیر مؤمنان علیه السلام درباره روزهای هفته و اعمالی که در آنها صورت می‌گیرد، سؤال کرد؟

حضرت فرمود: روز شنبه، روز چاره‌اندیشی و تدبیر است، (واژه مکر در ادبیات عرب به معنای هرگونه چاره‌اندیشی است و اختصاصی به نقشه‌های زیان‌بخش ندارد، بنابراین هم در مورد نقشه‌های زیان‌بخش به کار می‌رود و هم چاره‌اندیشی‌های خوب). روز یکشنبه، روز درختکاری و ساخت و ساز است، روز دوشنبه روز سفر می‌باشد، روز سه‌شنبه روز جنگ و پیکار است، روز چهارشنبه روز نامبارکی است که مردم آن را به فال بد می‌گیرند، روز پنج‌شنبه روز دیدار از بزرگان و برآوردن نیازهای دیگران است، و بالاخره روز جمعه، روز خواستگاری و ازدواج می‌باشد.

«بحثی پیرامون فرخندگی و نامبارکی ایام»

در میان مردم معمول است، بعضی از روزها را «روز سعد و مبارک» و بعضی را «روز شوم و نحس» می‌شمرند، سخن اینجاست که این اعتقاد عمومی تا چه حد در اسلام پذیرفته شده؟ و یا از اسلام گرفته شده است؟

البته، این از نظر عقل محال نیست که اجزاء زمان با یکدیگر تفاوت داشته باشند، بعضی دارای ویژگیهای نحوست، و بعضی ویژگیهای ضد آن، هر چند از نظر استدلال عقلی راهی برای اثبات یا نفی چنین مطلبی در اختیار نداریم، همین اندازه می‌گوئیم: ممکن است، ولی از نظر عقل ثابت نیست.

بنابراین، اگر دلائل شرعی از طریق وحی، که افقهای وسیعتری را روشن می‌سازد، بر این معنا در دست داشته باشیم، قبول آن نه تنها بی‌مانع، بلکه لازم است.

در آیات قرآن، تنها اشاره به «نحوست ایام» شده است: «سوره قمر، آیه ۱۹، سوره فصلت، آیه ۱۶» و در نقطه مقابل، تعبیر «مبارک» نیز در بعضی از آیات قرآن دیده می‌شود، چنان که درباره «شب قدر» می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْمُبَارَكَةِ﴾: «ما قرآن



را در شبی پربرکت نازل کردیم».^۱

«نحس» در اصل به معنای سرخی شدیدی است که گاه در افق ظاهر می شود، همچون شعله آتش بی دودی که عرب آن را «نحاس» می گوید، سپس این واژه به هر چیز شوم در مقابل «سعد» اطلاق شده است.

به این ترتیب، قرآن جز اشاره ای سربسته به این مسأله ندارد، ولی در روایات اسلامی، به احادیث زیادی در زمینه «سعد و نحس ایام» برخورد می کنیم که هر چند بسیاری از آنها روایات ضعیف است، و یا احیاناً آمیخته با بعضی از روایات مجعول و خرافات می باشد، ولی همه آنها چنین نیست، بلکه روایات معتبر و قابل قبولی در میان آنها بدون شک وجود دارد.

محدث بزرگ، مرحوم علامه مجلسی روایات فراوانی در «بحارالأنوار» در این زمینه آورده است.^۲

آنچه به طور خلاصه در اینجا می توان گفت: چند مطلب است:

الف: در روایات متعددی «سعد و نحس ایام» در ارتباط با حوادثی که در آن واقع شده، تفسیر شده است. در روایتی از امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم: شخصی از امام علیه السلام درخواست کرد تا درباره روز «چهارشنبه» و فال بدی که به آن می زنند و سنگینی آن، بیان فرماید که منظور کدام چهارشنبه است؟

حضرت فرمود: منظور چهارشنبه آخر ماه است که در محاق اتفاق افتد، و در همین روز «قابیل» برادرش «هابیل» را کشت... و خداوند در این روز چهارشنبه تندباد را بر قوم «عاد» فرستاد.

لذا بسیاری از مفسران به پیروی بسیاری از روایات، آخرین چهارشنبه هر ماه را روز نحس می دانند، و از آن به «أَرْبَعَاءُ لَا تَدُورُ» تعبیر می کنند، یعنی: چهارشنبه ای که

۱. سوره دخان، آیه ۳.

۲. بحارالأنوار، ج ۵۹ «کتاب السماء و العالم» ص ۹۱-۹۱.



تکرار نمی شود.

در پاره‌ای از روایات می خوانیم که: روز اوّل ماه، روز فرخنده و مبارکی است؛ چرا که آدم علیه السلام در آن آفریده شده، همچنین روز بیست و ششم ماه روز خجسته و مبارکی است؛ چرا که خداوند دریا را برای حضرت موسی علیه السلام شکافت.

یا این که: روز سوم ماه، روز نحسی است؛ چرا که آدم و حواء در آن روز از بهشت رانده شدند، و لباس بهشتی از تن آنها کنده شد.

یا این که: روز هفتم ماه، روز فرخنده و مبارکی است؛ چرا که حضرت نوح علیه السلام سوار بر کشتی شد.

یا این که: در مورد «نوروز» در حدیثی از «امام صادق علیه السلام» می خوانیم که فرمود: «روز مبارکی است که کشتی نوح بر جودی قرار گرفت، و جبرئیل بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نازل شد، و روزی است که علی علیه السلام بر دوش پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و بتهای کعبه را شکست، و داستان «غدير خم» مصادف با «نوروز» بود...»

این گونه تعبیرها، در روایات فراوان است که، سعد و نحس ایام را با بعضی از حوادث مطلوب، یا نامطلوب پیوند می دهد، به ویژه در مورد روز «عاشورا» که «بنی امیه» به گمان پیروزی بر اهل بیت علیهم السلام آن را روز مسعود و فرخنده‌ای می شمردند، و در روایات شدیداً از تبرک به آن روز نهی شده، و حتی دستور داده‌اند که آن روز را روز ذخیره آذوقه سال و مانند آن قرار ندهند، بلکه کسب و کار را در آن روز تعطیل کرده، و عملاً از برنامه بنی امیه فاصله بگیرند.

مجموع این سنخ از روایات سبب شده که بعضی مسأله «سعد و نحس ایام» را چنین تفسیر کنند که: مقصود اسلام توجه دادن مسلمانان به این حوادث است، تا از نظر عمل، خود را بر حوادث تاریخی سازنده، تطبیق دهند، و از حوادث مخرب و



روش بنیان گذاران آنها، فاصله گیرند.

البته، این تفسیر ممکن است در مورد بخشی از این روایات صادق باشد، ولی در مورد همه آنها مسلماً صادق نیست؛ چرا که از بعضی از آنها استفاده می شود تأثیر مرموزی در بعضی ایام وجود دارد که ما از آن آگاهی نداریم.

ب- برخی در مساله «سعد و نحس ایام» به اندازه ای راه افراط را پوینده اند که به هر کاری می خواهند دست بزنند قبلاً به سراغ سعد و نحس ایام می روند و عملاً از بسیاری فعالیت ها باز می مانند، و فرصت های طلائی و ارزشمند را به کلی از دست می دهند.

یا این که به جای بررسی عوامل شکست و پیروزی خود و دیگران، و استفاده از این تجربه های گرانبها در زندگی، گناه همه شکست ها را به گردن شومی ایام می اندازند، همان گونه که رمز پیروزی ها را در نیکی ایام جستجو می کنند!

این روش خود نوعی فرار از حقیقت و افراط در مساله است که لازم است به شدت از آن پرهیز کرد، و در این گونه مسائل نه گوش به شایعات میان مردم داد، نه سخن منجمان، و نه گفته فال گیران، اگر چیزی در حدیث معتبری در این زمینه ثابت شود، باید پذیرفت، وگرنه بی اعتنا به گفته این و آن باید مسیر زندگی را ادامه داد، و با تلاش و کوشش، محکم و استوار به پیش گام نهاد، و از توکل به خدا یاری جست و از لطف او استعانت خواست.

ج- مساله توجه به «سعد و نحس ایام» علاوه بر این که غالباً انسان را به یک سلسله حوادث تاریخی آموزنده هدایت و رهنمون می کند، عاملی است برای توجه به ساحت قدس الهی، و استمداد از ذات پاک پروردگار، لذا در روایاتی می خوانیم:

در روزهایی که نام «نحس» بر آن گذارده شده، می توانید با دادن صدقه، یا خواندن دعا، و استمداد از لطف خداوند، و تلاوت برخی از آیات قرآن، و توکل بر ذات پاک او، به دنبال کارها بروید، و پیروز و موفق باشید.



در حدیثی می‌خوانیم: یکی از دوستان امام «حسن عسکری علیه السلام» روز سه شنبه خدمت ایشان رسید، امام علیه السلام فرمود: دیروز تو را ندیدم، عرض کرد: دوشنبه بود، و من در این روز حرکت را ناخوش داشتم!

فرمود: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَقِيَهُ اللَّهُ شَرَّ يَوْمٍ الاثْنَيْنِ فَلْيَقْرَأْ فِي أَوَّلِ رَكْعَةٍ مِنْ صَلَاةِ الْغَدَاةِ هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ ثُمَّ قَرَأَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَ سُورَةً: کسی که دوست دارد از شر روز دوشنبه در امان باشد، در اولین رکعت نماز صبح، سوره «هل أتى» بخواند، سپس امام علیه السلام این آیه از سوره «هل أتى» را (که تناسب با رفع شر دارد) تلاوت فرمود: ﴿فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ...﴾: «خداوند نیکان را از شر روز رستاخیز نکه می‌دارد او به آنها خرمی و طراوت ظاهر و خوشحالی درون عطا می‌کند».^۱

در حدیثی دیگر می‌خوانیم: یکی از یاران امام صادق علیه السلام از آن حضرت پرسید: آیا در هیچ روزی از روزهای مکروه چهارشنبه و غیر آن، سفر کردن مناسب است؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «سفرت را با صدقه آغاز کن و «آیة الكرسي» را هنگام حرکت، تلاوت کن (و هر کجا می‌خواهی برو)».^۲

در حدیث دیگری نیز آمده: یکی از یاران امام دهم «علی بن محمد الهادی علیه السلام» می‌گوید: محضر مبارک حضرت رسیدم، در حالی که در مسیر راه انگشتم مجروح شده بود، سواری از کنارم گذشت و به شانه من صدمه زد، و در وسط جمعیت گرفتار شدم، و لباسم را پاره کردند، با خود گفتم: خدا مرا از شر توای روز حفظ کند، عجب روز شومی هستی!

امام علیه السلام فرمود: با ما ارتباط داری و چنین می‌گوئی؟! و روز را که گناهی ندارد گناهکار می‌شمی؟ آن مرد می‌گوید: از شنیدن این سخن به هوش آمدم و به خطای خود پی بردم، عرض کردم: ای مولای من! استغفار می‌کنم و از خداوند آمرزش

۱. بحار الأنوار، ج ۵۹، ص ۳۹، حدیث ۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۹، ص ۲۸، حدیث ۱۲.



می طلبم، امام علیه السلام فرمود:

«مَا ذَنْبُ الْإِيَّامِ حَتَّىٰ صِرْتُمْ تَتَشَاوُونَ بِهَا إِذَا جُوزِيتُمْ بِأَعْمَالِكُمْ فِيهَا: رَوْضَاهَا چه گناهی دارد که شما آنها را شوم می شمیرید، هنگامی که کیفر اعمال شما در این روز دامتان را می گیرد»^۱

راوی می گوید: عرض کردم من برای همیشه از خدا استغفار می کنم و این توبه من است ای پسر رسول خدا!

امام علیه السلام فرمود: مَا يَنْفَعُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُعَاقِبُكُمْ بِذَمِّهَا عَلَىٰ مَا لَا ذَمَّ عَلَيْهَا فِيهِ أَمَّا عَلِمْتُ يَا حَسَنُ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْمُثِيبُ وَ الْمُعَاقِبُ وَ الْمُجَازِي بِالْأَعْمَالِ عَاجِلًا وَ آجِلًا؟ قُلْتُ: بَلَيَّ يَا مَوْلَايَ، قَالَ علیه السلام: لَا تَعُدْ وَ لَا تَجْعَلْ لِلْإِيَّامِ صُنْعًا فِي حُكْمِ اللَّهِ! این برای تو فایده ای ندارد، خداوند شما را مجازات می کند، به مذمت کردن چیزی که نکوهش ندارد، آیا نمی دانی که خداوند پاداش و جزا می دهد، و کیفر اعمال را در این جهان و سرای دیگر خواهد داد، سپس افزود: دیگر این عمل را تکرار مکن و برای روزها در برابر حکم خداوند کار و تأثیری قرار مده»^۱

این حدیث پرمعنا، اشاره به این است که: اگر روزها تأثیری هم داشته باشد، به فرمان خدا است، هرگز نباید برای آنها تأثیر مستقلاً قائل شد، و از لطف خداوند خود را بی نیاز دانست، از طرفی نباید حوادثی را که غالباً جنبه کفاره اعمال نادرست انسان دارد، به تأثیر ایام ارتباط داد و خود را تبرئه کرد. شاید این بیان بهترین راه، برای جمع میان اخبار مختلف در این باب باشد.^۲



۴۵- أخبرني علي بن حاتم، قال: حدثنا إبراهيم بن علي، قال: حدثنا أحمد بن محمد الأنصاري، قال: حدثنا الحسن بن علي العلوي قال: حدثنا أبو حكيم الزاهد بمصر، قال:

۱. تحف العقول، ص ۴۸۲.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۵۱-۵۷.



حدَّثنا أحمد بن عبد الله بمكة، قال: بينما أمير المؤمنين عليه السلام مارَ بفناء بيت الله الحرام إذ نظر إلى رجل يصلي فاستحسن صلاته، فقال: يا هذا الرجل! تعرف تأويل صلاتك؟ قال الرجل: يا بن عمّ خير خلق الله! و هل للصلاة تأويل غير التعبد؟ قال عليه السلام: إعلم يا هذا الرجل أن الله تبارك و تعالى ما بعث نبيّه عليه السلام بأمر من الأمور إلّا و له متشابه و تأويل و تنزيل، و كلّ ذلك على التعبد، فمن لم يعرف تأويل صلاته فصلاته كلّها خداج ناقصة غير تامة.

حدیث چهل و پنجم

۸۳۴

علی بن حاتم، از ابراهیم بن علی، از احمد بن محمد انصاری، از حسن بن علی علوی، از ابو حکیم زاهد در مصر، از احمد بن عبدالله در مکه نقل کرده که وی گفت: امیر مؤمنان عليه السلام از کنار کعبه عبور می کرد، مردی را دید که نمازش را نیکو می خواند حضرت فرمود: ای مرد! آیا تأویل [= فلسفه و روح] نماز را می دانی؟ آن مرد در پاسخ گفت: ای پسر عموی بهترین آفریده خدا! آیا برای نماز غیر از تعبد [= صرف عبودیت و گردن نهادن به فرمان حضرت حق]، تأویلی هست؟

حضرت فرمود: ای مرد! بدان که خداوند متعال رسولش را به امری از امور مبعوث نکرد، مگر این که آن امر، متشابه و تأویل و تنزیل دارد، گرچه بازگشت همه آنها به تعبد است، پس آن که تأویل نمازش را نداند، این نمازش کامل نبوده و دارای نقصان و کاستی است.



۴۶- حدَّثنا محمد بن موسى بن المستوكل عليه السلام قال: حدَّثنا علي بن الحسين السعدآبادي، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني، عن سليمان بن سفيان، عن صباح الحذاء، عن يعقوب بن شعيب، قال: قال لي أبو عبد الله عليه السلام: من أشدّ الناس عليكم؟ فقلت: كلّ الناس. فأعادها عليّ، فقلت: كلّ الناس. فقال: أتدري لم ذاك؟

قلت: لا أدري. قال: إن إبليس دعاهم فأجابوه و أمرهم فأطاعوه، و دعاكم فلم تجيبوا و أمركم فلم تطيعوا فأغتر بكم الناس.

حدیث چهل و ششم

۸۳۵

محمد بن موسی بن متوکل رضی الله عنه از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبدالله، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از سلیمان بن سفیان، از صباح حدّاء، از یعقوب بن شعیب نقل کرده که وی گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: کدامیک از مردم بر شما سخت و گران است؟ عرض کرد: همه آنها. امام علیه السلام دیگر بار همان سخن را تکرار فرمود. من نیز عرض کردم: همه آنها.

فرمود: آیا می دانی سرش چیست؟

عرض کردم: خیر، جهتش را نمی دانم؟

فرمود: شیطان مردم را به باطل دعوت کرد، آنها دعوتش را پذیرفتند، آنان را به اطاعت از خود فرا خواند، آنها نیز اطاعتش کردند، ولی شما دعوت شیطان را نپذیرفتید، و آنگاه که شما را به اطاعت و فرمان از خود فرا خواند، اطاعتش نکردید، در نتیجه مردم را بر شما تحریص نمود!



۴۷- حدّثنا محمد بن موسی بن المتوکل رضی الله عنه قال: حدّثنا علی بن الحسین السعدآبادی، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسني، عن محمد بن عمر بن یزید، عن حمّاد بن عثمان، عن عمر بن یزید، قال: قال أبو عبدالله علیه السلام: جاءت امرأة من أهل البادية إلى النبي صلی الله علیه و آله و سلم و معها صبیان حاملّة واحدًا و آخر یمشی، فأعطاهما النبي صلی الله علیه و آله و سلم قرصاً ففلقته بينهما، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: الحاملات الرحيمات لولا كثرة لعبهنّ لدخلت مصليّاتهنّ الجنّة.



محمد بن موسی بن متوکل رضی الله عنه از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از محمد بن عمر بن یزید، از حماد بن عثمان، از عمر بن یزید نقل کرده، وی گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: زنی صحرانشین خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، دو کودک نیز همراهش بودند، که یکی از آن دو را در بغل گرفته بود، و دیگری با او راه می‌رفت، حضرت قرص نانی به آن زن دادند، زن آن نان را بین دو کودک تقسیم کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: زنانی این چنین پرمهر و باعاطفه اگر خویشان را به امور باطل و بیهوده سرگرم نکنند، البته نمازگزارانشان اهل بهشت خواهند بود.



۴۸- و بهذا الإسناد، عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسني، عن حرب، عن شيخ من بني أسد يقال له عمرو، عن ذريح، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: أصاب بعير لنا علة و نحن في ماء لبني سليم، فقال الغلام: يا مولاي أنحره؟ قال: لا تلبث فلما سرنا أربعة أميال قال: يا غلام! أنزل فانحره، و لأن تأكله السباع أحب إلي من أن تأكله الأعراب.



و با اسناد پیشین، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از حرب، از شیخی از قبیله بنی اسد به نام «عمرو»، از ذریح، از امام صادق علیه السلام نقل کرده، راوی می‌گوید: در سفری یکی از شترها بیمار شد، اتفاقاً آن موقع در کنار آب و آبادانی چادرنشینان بنی سلیم بودیم. غلام حضرت عرض کرد: اجازه می‌فرمائید همین جا آن را نحر کنیم که حیوان راحت شود؟ حضرت فرمود: خیر درنگ مکن و به راحت ادامه ده! و چون چهار میل از آنجا فاصله گرفتیم، حضرت فرمود: همین جا آن را نحر کن، که اگر درندگان گوشتش را بخورند، نزد من بهتر از آن است که این بیابان نشینان بخورند.



۴۹- و بهذا الإسناد، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، عن ابن أبي عمير، عن عبدالله بن الفضل، عن خاله محمد بن سليمان، عن رجل، عن محمد بن علي أنه قال لمحمد بن مسلم: يا محمد بن مسلم! لا تغرنك الناس من نفسك، فإن الأمر يصل إليك دونهم و لا تقطع النهار عنك كذا و كذا، فإن معك من يحصى عليك، و لا تستصفرن حسنة تعملها، فإنك تراها حيث تسرك، و لا تستصفرن سيئة تعمل بها، فإنك تراها حيث تسؤك، و أحسن، فإنني لم أر شيئاً قط أشد طلباً، و لا أسرع دركاً من حسنة محدثة لذنب قديم.



حدیث چهل و نهم



۸۳۸

و با اسناد پیشین، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از ابن ابی عمیر، از عبدالله بن فضل، از دایی خود محمد بن سلیمان، از مردی، از حضرت محمد بن علی علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار به محمد بن مسلم فرمود:
ای محمد! در مقام مقایسه خود با مردم، مبادا مغرور نفس خویش گردی [و خود را از دیگران برتر و بالاتر پنداری!]; چه آن که حقیقت امر به تو رسیده ولی به آنها نرسیده [یعنی: خودت را بهتر از هر کس می شناسی و به نفس خویش از دیگران آگاه تری].
انجام فعالیت روزانه تو را از اهتمام به واجبات و اجتناب از محرمات باز ندارد؛ زیرا با تو کسی است که اعمال و رفتارت را زیر نظر داشته و ضبط و ثبت می کند. هر گاه به انجام کار نیکی توفیق یافتی آن را کوچک شمار؛ زیرا آن را در جانی خواهی دید که مسرور و شادمانت می سازد، و گناه و لغزشی که از تو سر زده، آن را ناچیز مپندار؛ زیرا آن را در جانی خواهی دید که تو را ناراحت و اندوهناک خواهد ساخت. کار نیک را انجام ده [و آن را سر لوحه برنامه زندگی ات قرار ده]; زیرا هرگز ندیده ام چیزی سریع تر از نیک کرداری، گناه و لغزش گذشته را از میان برداردا

۱۱۰۰

۱. در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «أشدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَهَانَ بِهِ صَاحِبُهُ: شَدِيدُتَرِینَ گناهان آن است که مرتکبش آن را ناچیز و کوچک شمرد». (نهج البلاغه، حکمت ۳۴۸)

۵۰- و بهذا الإسناد، عن عبدالعظیم بن عبدالله، عن الحسن بن الحسين، عن شیبان، عن جابر، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: جاء رسول الله صلى الله عليه وآله إلى نفر و هم يجزّون دلاء زمزم، فقال: نعم العمل الذي أنتم عليه، لولا أنني أخشى أن تغلبوا عليه لجررت معكم، إنزعوا دلوأ فتناولوه فشرب منه.

حدیث پنجاهم

۸۳۹

و با اسناد پیشین، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از حسن بن حسین، از شیبان، از جابر، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: رسول خدا صلى الله عليه وآله به گروهی عبور کردند که سطل های آب زمزم را حمل و نقل می کردند، حضرت به آنها فرمود: کار نیکی انجام می دهید، اگر بیم آن نداشتم که از انجامش دست بر می دارید، من نیز با شما در این کار پسندیده کمک می کردم، آنگاه سطلی طلبید و جرعه ای از آن نوشید.

۵۱- أبي الله قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن يعقوب بن يزيد، عن الغفاري، عن أبي جعفر بن إبراهيم، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إياكم و جدال كل مفتون، فإن كل مفتون ملقن حجة إلى انتضاء مدته فإذا انقضت مدته احرقته فتنته بالنار.

حدیث پنجاه و یکم

۸۴۰

پدرم عليه السلام از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از غفاری، از ابو جعفر بن ابراهیم، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: از مرء و مجادله^۱ با هر کسی که فریفته باطل شده، اجتناب کنید؛ زیرا شیطان حجّت و برهان را

۱. هر گاه گفتگو در میان کسانی روی دهد که هر کدام برای خودخواهی و اظهار تفوق بر دیگری، و به کرسی نشاندن حرف خویش به ستیزه و جنجال برخیزد، نتیجه ای جز دور شدن از حق، تاریکی دل،



به او تلقین می‌کند و چون مدّت و زمان فریفتگی وی بسر رسد به آتش فریب خوردگی خویش می‌سوزد.

۵۲- حدّثنا محمّد بن موسی بن المتوکل رضی الله عنه قال: حدّثنا علی بن الحسین السعدآبادي، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسني، عن محمد بن أبي عمير، عن عبدالله بن الفضل، عن شيخ من أهل الكوفة، عن جدّه من قبل أمّه و اسمه سليمان بن عبدالله الهاشمي، قال: سمعت محمّد بن علي يقول: قال رسول الله ﷺ للناس و هم مجتمعون عنده: أحبّوا الله لما يغدوكم به من نعمة، و أحبّوني لله تعالى، و أحبّوا قرابتي لي.

حدیث پنجاه و دوم

(۸۴۱)

محمّد بن موسی بن متوکل، از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن محمد بن خالد، از عبدالعظیم بن عبدالله حسینی، از محمد بن ابی عمیر، از عبدالله بن فضل، از یکی از بزرگان کوفه، از جدّ مادری وی که نامش سلیمان بن عبدالله هاشمی است نقل کرده که می‌گوید: از امام باقر رضی الله عنه شنیدم که می‌فرمود: رسول خدا ﷺ به گروهی از مردم که پیرامونش بودند، فرمود: خداوند را برای نعمت هائی که به شما ارزانی داشته دوست بدارید، و مرا برای خدا، و خویشاوندانم را به خاطر من دوست بدارید.

→ ریشه‌دار شدن خصومتها و کینه‌ها نخواهد داشت.

و به همین دلیل در روایات اسلامی از «مراء و مجادله به باطل» نهی شده است. در حدیثی از امیرمؤمنان رضی الله عنه می‌خوانیم: «مَنْ ضَنَّ بِعَرَضِهِ فَلْيَدْعَ الْمِرَاءَ: هر کس به آبروی خویش علاقه‌مند است، نزاع و ستیزه‌جویی را ترک کند». چه آن‌که در این گونه موارد، کار به تدریج به بی حرمتی و توهین و حتی دشنام و انواع سخنان زشت و رکیک و نسبت‌های ناروا می‌رسد.

در حدیث دیگری از همان امام رضی الله عنه می‌خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَ الْمِرَاءَ وَ الْخُصُومَةَ فَإِنَّهُمَا يَمْزِجَانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِخْوَانِ، وَ يُنْبِتُ عَلَيْهِمَا النِّفَاقَ!»: از جدال و ستیز در گفتگو پرهیزید!، زیرا این دو، دل‌های برادران دینی را نسبت به یکدیگر بیمار و مکدر می‌کند، و بذر نفاق را پرورش می‌دهد». (تفسیر نمونه،

۵۳- أبي الله قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن الهيثم بن أبي مسروق النهدي، عن الحسن بن محبوب، عن عبدالرحمن بن الحجاج، قال: قلت لموسى بن جعفر عليه السلام: إني احتجت إلى طبيب نصراني أسلم عليه و أدعو له؟ قال: نعم. إنه لا ينفعه دعاؤك.

حدیث پنجاه و سوم

۸۴۲

پدرم از سعد بن عبدالله، از هيثم بن ابی مسروق نهدي، از حسن بن محبوب، از عبدالرحمن بن حجاج نقل کرده، وی می گوید: به امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم: برای مداوا نزد پزشک نصرانی رفتم، آیا وقتی او را دیدم، سلام کنم و دعایش نمایم؟ فرمود: آری، زیرا دعای تو تأثیری به حال او ندارد.

۵۴- أبي الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد، عن محمد بن عيسى، عن علي بن الحسين بن جعفر الضبي، عن أبيه، عن بعض مشايخه قال: أوحى الله تعالى إلى موسى عليه السلام و عزتي يا موسى! لو أن النفس التي قتلت أقرت لي طرفة عين أني لها خالق و رازق اذقتك طعم العذاب، و إنما عفوت عنك أمرها أنها لم تقر لي طرفة عين أني لها خالق و رازق.

حدیث پنجاه و چهارم

۸۴۳

پدرم از محمد بن يحيى عطار، از محمد بن عيسى، از علی بن حسین بن ضبی، از پدرش، از برخی از اساتیدش، وی گفت: خداوند به حضرت موسی علیه السلام و وحی فرمود: ای موسی! به شکوه و جلالم سوگند، اگر آن مردی را که کشتی، یک لحظه اقرار می کرد که من آفریننده و روزی دهنده او هستم، طعم کیفر را به تو می چشاندم، ولی او



چنین اقراری نکرد، لذا تو را مورد عفو و بخشش خود قرار دادم.^۱



۵۵- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ عَثْمَانَ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ بَشَارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ جَنَّةِ آدَمَ؟ فَقَالَ: جَنَّةٌ مِنْ جَنَّاتِ الدُّنْيَا تَطْلُعُ عَلَيْهِ فِيهَا الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ، وَ لَوْ كَانَتْ مِنْ جَنَّاتِ الْخُلْدِ مَا خَرَجَ مِنْهَا أَبَدًا.

حدیث پنجاه و پنجم

۸۴۴

محمد بن حسن عليه السلام از محمد بن حسن صقار، از ابراهیم بن هاشم، از عثمان بن بشار نقل کرده، وی می گوید: از امام صادق عليه السلام راجع به بهشت آدم عليه السلام پرسیدم: حضرت در پاسخ فرمود: باغی از باغ های دنیا بود که خورشید و ماه بر آن می تابید، و

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی

۱. در قرآن کریم (سوره قصص، آیه ۱۵-۱۷) درباره ماجرای کشته شدن مرد قبطی به دست حضرت موسی عليه السلام آمده است: موسی عليه السلام وارد شهر شد، در آنجا به صحنه ای روبرو گردید، دو مرد را دید که سخت با هم گلاویز شده اند، و مشغول زد و خورد هستند، که یکی از آنها از شیعیان و پیروان موسی بود، و دیگری از دشمنانش. هنگامی که مرد بنی اسرائیلی چشمش به موسی افتاد، از موسی (که جوانی نیرومند و قوی پنجه بود) در برابر دشمنش تقاضای کمک کرد. موسی به یاری او شتافت، تا او را از چنگال این دشمن ظالم که بعضی گفته اند یکی از طبایخان فرعون بود - و می خواست مرد بنی اسرائیلی را برای حمل هیزم به بیگاری کشد - نجات دهد. در اینجا موسی مشت محکم بر سینه مرد فرعونی زد، اما همین یک مشت کار او را ساخت، بر زمین افتاد و مُرد. او می خواست دست مرد فرعونی را از گریبان بنی اسرائیلی جدا کند، هر چند گروه فرعونیان مستحق بیش از این بودند، اما در آن شرائط اقدام به چنین کاری مصلحت نبود، و همین امر سبب شد که دیگر نتواند در «مصر» بماند، و راه «مدین» را پیش گرفت. آنگاه موسی عليه السلام گفت: پروردگار! من به خویشتن ستم کردم، مرا ببخش، و خداوند او را ببخشید. مسلماً موسی در اینجا گناهی مرتکب نشد، بلکه در واقع ترک اولائی از او سر زد، که نمی بایست چنین بی احتیاطی کند. او در برابر همین ترک اولی، از خدا تقاضای عفو کرد و خدا نیز او را مشمول لطفش قرار داد. (تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۵۴)



اگر بهشت جاودان بود، هرگز آدم از آن بیرون رانده نمی شد.

[از اینجا روشن می شود: منظور از هبوط و نزول آدم به زمین «نزول مقامی» است

نه مکانی، یعنی از مقام ارجمند خود و از آن بهشت سرسبز پائین آمد.

این احتمال نیز داده شده که: این بهشت در یکی از کرات آسمانی بوده است هر چند بهشت جاویدان نبوده، در بعضی از روایات اسلامی نیز اشاره به بودن این بهشت در آسمان شده است^۱ ولی ممکن است کلمه «سما» در این گونه روایات، اشاره به «مقام بالا» باشد، نه «مکان بالا».

به هر حال شواهد فراوانی نشان می دهد: این بهشت غیر از بهشت سرای دیگر است؛ چرا که آن پایان سیر انسان است و این آغاز سیر او بود، این مقدمه اعمال و برنامه های او است و آن نتیجه اعمال و برنامه هایش^۲.



۵۶- حدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ بَنِي يَعْقُوبَ لَمَّا سَأَلُوا أَبَاهُمْ يَعْقُوبَ أَنْ يَأْذَنَ لِيُوسُفَ فِي الْخُرُوجِ مَعَهُمْ، قَالَ لَهُمْ: إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّئْبُ، وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ. قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: قَرَّبَ يَعْقُوبَ لَهُمُ الْعِلَّةَ اعْتَلَوْا بِهَا فِي يَوْسُفَ عليه السلام.

حدیث پنجاه و ششم

۸۴۵

احمد بن محمد عليه السلام از پدرش، از محمد بن احمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن احمد، از حسن بن علی، از یونس، از حسین بن عمر بن یزید، از پدرش، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: هنگامی که پسران حضرت یعقوب از

۱. بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۱۸۲، حدیث ۳۶، و ص ۱۴۳.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۲۲۹.

پدر خواستند به آنها اجازه دهد تا یوسف را با خود به صحرا ببرند، یعقوب علیه السلام به آنها فرمود: من از این می ترسم که گرگ او را بخورد و شما از او غافل باشید!

امام علیه السلام فرمودند: یعقوب علیه السلام با اظهار این سخن، راه عذر تراشی و توجیه از بین رفتن یوسف را برای آنها نزدیک ساخت.

[در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «لَا تَلْقُوا الْكَذَّابَ فَتَكْذِبَ، فَإِنَّ بَنِي يَعْقُوبَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ الذُّنْبَ يَأْكُلُ الْإِنْسَانَ حَتَّى لَقْنَهُمْ أَبُوهُمْ:» به دروغگو تلقین نکنید تا به شما دروغ گوید؛ چرا که پسران یعقوب تا آن موقع نمی دانستند ممکن است گرگ به انسان حمله کند و او را بخورد، و هنگامی که پدر این سخن را گفت از او آموختند»^۱.

اشاره به این که، گاه می شود طرف مقابل توجه به عذر و بهانه و انتخاب راه انحرافی ندارد، شما باید مراقب باشید که خودتان با احتمالات مختلفی که ذکر می کنید، راه های انحرافی را به او نشان ندهید.

البته یعقوب علیه السلام پیامبر روی پاک و صافی دل، این سخن را با فرزندان بیان کرد، اما فرزندان گمراه از بیان پدر سوء استفاده کردند. (گرچه احتمال این معنا وجود دارد که چون یعقوب می دانست برادران تصمیم بدی درباره یوسف دارند، این مطالب را عنوان کرد تا آنها از همین طریق گام بردارند و او را به قتل نرسانند)^۲.



۵۷- أبي الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن سيف بن عميرة، عن داود بن فرقد، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ما تقول في قتل الناصب؟

قال: حلال الدم، لكنني أتقي عليك، فإن قدرت أن تقلب عليه حائطاً أو تغرقه في ماء لكيلا يشهد به عليك فافعل. قلت: فماترى في ماله؟ قال: توه ما قدرت عليه.

۱. بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۲۲۱.

۲. تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۴۰۲.



پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از داود بن فرقد نقل کرده، وی گفت: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: در مورد کشتن ناصبی^۱ نظر شما چیست؟

فرمودند: ریختن خونس حلال و رواست، ولی بر تو می‌ترسم، اگر توانستی دیواری روی او بریزی یا در آب غرقش کنی تا شاهی علیه تو اقامه نشود، این کار را انجام بده.

عرض کردم: در مورد مال و دارایی اش نظر شما چیست؟
فرمودند: در صورتی که توان این کار را داشته باشی، مال و دارایی اش را تباه کن!

۵۸- أبي عبد الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن الحسن الصفار، و لم يحفظ أسناده قال: قال رسول الله ﷺ: لَمَّا أُسْريَ بي إلى السماء سقط قطرة من عرقى، فنبت منه الورد فوق في البحر، فذهب السمك ليأخذها و ذهب الدعوص ليأخذها، فقالت السمكة: هي لي، و قال الدعوص: هي لي، فبعث الله تعالى إليها ملكاً يحكم بينهما، فجعل نصفها للسمكة، و جعل نصفها للدعوص.

۱. «ناصب»: دشمن دارنده. و از این معناست: ناصب اهل بیت پیامبر ﷺ، کسی که در دشمنی با ائمه معصومین علیهم السلام یا پیروانش محض موالات و بستگی آنها به آن خاندان تظاهر کند که در عصر ما شمار آنها اندک است.

در روایات اهل بیت به شدیدترین لحنی از آنها مذمت و به کفر و نجاستشان تصریح شده است. ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت نموده: می‌گسار به منزله بت پرست است ولی ناصب اهل بیت از او بدتر است!

عرض کردم: به چه جهت؟!

فرمود: زیرا می‌گسار ممکن است روزگاری شفاعت شامل حالش شود، ولی ناصب اگر اهل آسمان‌ها و زمین درباره اش شفاعت کنند، پذیرفته نشود. (معارف و معاریف، ج ۱۰، ص ۳۲)



و قال أبي عبد الله: وتري أوراق الورد تحت جلناره و هي خمسة: اثنتان منها على صفة الدعموص، و واحدة منها نصفه على صفة السمك، و نصفه على صفة الدعموص.

حدیث پنجاه و هشتم

۸۴۷

پدرم علیه السلام از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن حسن صفار - که سند حدیث را ضبط نکرده است - وی می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آنگاه که به معراج رفتی، قطره‌ای از عرق من چکید، از آن گلی روید و به دریا افتاد، ماهیان رفتند تا آن را بگیرند، دعموص^۱ نیز در پی آنها رفت. ماهی گفت: این، از آن من است، دعموص گفت: مال من است، خداوند متعال فرشته‌ای نزد آنها فرستاد تا بینشان داوری کند، نیمی از آن را به ماهی، و نیم دیگرش را به دعموص داد.

پدرم علیه السلام فرمود: برگ‌های جلنار [= مغرب گلنار، گل انار] در واقع پنج عدد است، دو عدد آن به شکل ماهی، و دو عدد به هیئت دعموص، و آن دیگر، نصفش به صورت ماهی، و نیمی دیگر به شکل دعموص است.



۵۹- أبي عبد الله قال: حدثنا أحمد بن إدريس، قال: حدثنا أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن هشام بن سالم، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ماتري في رجل سباب لعلي؟ قال: هو و الله حلال الدم لولا أن يعمّ به برياً. قلت: أي شيء يعمّ به برياً؟ قال: يقتل مؤمن بكافر.

حدیث پنجاه و نهم

۸۴۸

پدرم علیه السلام از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از هشام بن سالم نقل کرده، وی گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: نظر شما در مورد کسی که

۱۱۰۸

۱. کرمی است سیاه که در پارکین ها - هنگام فرو رفتن آب - پیدا شود.



حضرت علی علیه السلام را دشنام می دهد، چیست؟

فرمودند به خدا سوگند ریختن خونش رواست، به شرط آن که ضرری از این ناحیه متوجه شخص بری [= غیر مستحق] نشود.

عرض کردم: مقصود شما از زیان رسیدن به غیر مستحق چیست؟
فرمودند: به خاطر این ناصب، شخص مؤمنی کشته شود.



۶۰- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رضی الله عنه قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَيْسَ النَّاصِبُ مِنْ نَصَبِ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، لَأَنْتَ لَا تَجِدُ رَجُلًا يَقُولُ: أَنَا أَبْغَضُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ، وَلَكِنَّ النَّاصِبَ مِنْ نَصَبِ لَكُمْ، وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّكُمْ تَتَوَلَّوْنَ وَ أَنْتُمْ مِنْ شِيعَتِنَا.



حدیث ششم



۸۴۹

محمد بن حسن رضی الله عنه از محمد بن یحیی عطّار، از محمد بن احمد، از ابراهیم بن اسحاق، از عبدالله بن حمّاد، از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: ناصب نه بدین معناست که کسی ما خاندان نبوت را دشمن دارد؛ زیرا کسی را نخواهی یافت که به صراحت و آشکارا بگوید: من با محمد و آل محمد دشمنم، بلکه ناصبی کسی است که شما را با وجود این که می داند وابسته به ما و پیرو ما هستید، دشمن دارد.



۶۱- حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ رضی الله عنه عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِي، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَلِيمَانَ بْنِ رَاشِدٍ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: يَحْشُرُ الْمَرْجُئَةُ عَمِيَانًا أَمَامَهُمْ أَعْمَى، فَيَقُولُ بَعْضُ مَنْ يَرَاهُمْ مِنْ غَيْرِ أَمْتِنَا: مَا تَكُونُ أُمَّةٌ



محمد إلا عمياناً؟! فأقول لهم: ليسوا من أمة محمد، لأنهم بدلوا فبدل ما بهم، وغيروا
فغير ما بهم.

حدیث شصت و یکم

۸۵۰

حسین بن احمد رحمته الله از پدرش، از محمد بن احمد، از ابو عبدالله رازی، از علی بن
سلیمان بن راشد، با اسنادش خبر را به صورت مرفوع از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده
که آن حضرت فرمودند: گروه «مرجئه»^۱ در روز رستاخیز به همراه پیشوایشان به
صورت نابینا وارد محشر می شوند، پس کسانی که از امت ما نیستند، وقتی این گروه را
می بینند، می گویند: امت محمد چرا به این صورت محشور شدند؟! من به آنها
می گویم: این گروه «مرجئه» از امت محمد صلی الله علیه و آله نیستند؛ چه آن که دین و آئین خود را
تغییر دادند، از این رو، بینائی آنها به نابینائی تبدیل یافت.

۶۲- و بهذا الإسناد، عن محمد بن أحمد، عن محمد بن عيسى، عن الفضل بن كثير
المدائني، عن سعيد بن أبي سعيد البخلخي، قال: سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول: إن الله تعالى
في وقت كل صلاة يصلّيها هذا الخلق لعنه. قال: قلت: جعلت فداك و لم ذاك؟ قال:
لجحودهم حقنا و تكذيبهم إيانا.

۱. همان گونه که پیش از این اشاره شد، «مرجئه» نام فرقه‌ای از فرق اسلامی که در پایان نیمه اول قرن
اول هجری پدید آمد. اینها گروهی از خوارج اند که مرتکب گناه کبیره را مخدّد در دوزخ نمی دانستند،
بلکه کار او را به خدا وا می گذاشتند.

ابو شمر قدری و نیز غیلان قدری از پیشوایان مرجئه به شمار می آیند. اکثریت مرجئه امامت را برای
قریشی جایز نمی دانستند، ولی بعضی از آنها می گفتند: هر کس احکام قرآن و سنت رسول را برپا
دارد، می تواند امام باشد.

مکتب اعتقادی مرجئه برای امویان که از ارتکاب معاصی بزرگ پرهیزی نداشتند، سنگر و پناهگاه
خوبی بود، و به همین جهت امویان از «مرجئه» حمایت می کردند. (معارف و معاریف، ج ۹، ص ۲۶۸)

حدیث شصت و دوم

و با همین اسناد، از محمد بن احمد، از محمد بن عیسی، از فضل بن کثیر مدائنی، از سعید بن ابی سعید بلخی نقل کرده، وی می گوید: از امام موسی کاظم علیه السلام شنیدم که می فرمود: خداوند متعال به هنگام خواندن هر نماز که این خلق [= مقصود حضرت کسانی است که به نوعی ولایت و پیشوائی آن بزرگواران را انکار و تکذیب کردند] نماز می خوانند، آنها را نفرین و لعنت می کند.
عرض کردم: فدایت شوم، برای چه؟!
فرمود: چون حق ما را انکار نموده و خود ما را تکذیب کردند.

۶۳- ابی الله قال: حدَّثنا محمد بن يحيى، عن محمد بن أحمد، قال: حدَّثني أبو جعفر أحمد بن أبي عبدالله، عن أبي الجوزاء، عن الحسين بن علوان، عن عمرو بن خالد، عن زيد بن علي، عن آبائه، عن علي عليه السلام أنه رأى رجلاً به تأنيث في مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله فقال له: أخرج من مسجد رسول الله يا من لعنه رسول الله! ثم قال علي عليه السلام: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: لعن الله المتشبهين من الرجال بالنساء و المتشبهات من النساء بالرجال.

حدیث شصت و سوم

پدرم الله از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از ابو جعفر احمد بن ابی عبدالله، از ابو جوزاء، از حسین بن علوان، از عمرو بن خالد، از زید بن علی، از نیاکانش، از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار در مسجد رسول خدا صلى الله عليه وآله مردی را دیدند که حالتی زن گونه داشت، به او فرمود: از مسجد رسول خدا صلى الله عليه وآله خارج شو، ای کسی که رسول خدا لعنت و نفرینت کرده، سپس فرمود: از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنیدم که می فرمود: خدا لعنت کند مردان شبیه به زنان، و زنان شبیه به مردان را.

٦٤- و في حديث آخر: أخرجوهم من بيوتكم فإنهم أقدر شيء.

حديث شصت و چهارم

٨٥٣

و در حدیثی دیگر آمده: آنان را از خانه‌های خود بیرون برانید؛ چه آن که از ناپاک‌ترین موجودات هستند.

٦٥- و بهذا الإسناد، عن علي عليه السلام قال: كنت مع رسول الله ﷺ جالساً في المسجد حتى أتاه رجل به تأنيث، فسلم عليه فردّ عليه، ثم أكب رسول الله ﷺ في الأرض يسترجع، ثم قال: مثل هؤلاء في أمّتي أنّه لم يكن مثل هؤلاء في أمة إلاّ عذبت قبل الساعة.

حديث شصت و پنجم

٨٥٤

و با همین اسناد، از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده که آن حضرت فرمود: همراه رسول خدا ﷺ در مسجد نشسته بودیم، در این هنگام مردی - که حالتی زن گونه داشت - وارد شد، به پیامبر سلام کرد، حضرت جواب سلام او را داد، آنگاه (از شدت ناراحتی) در حالی که کلمه استرجاع «إنا لله و إنا إليه راجعون» می‌گفت، با صورت خود را بر زمین افکنده فرمود: حکم این گروه از امت من، چونان امت‌های پیشین است؛ چه آن که مثل این گروه در هیچ امتی پدید نیامد، مگر این که به عذاب الهی گرفتار شدند.

٦٦- أبي الله قال: حدّثني سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد البرقي، عن محمد بن يحيى، عن حماد، قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: جعلت فداك نرى الخصي من أصحابنا عفيفاً له عبادة و لا نكاد نراه إلاّ فظاً غليظاً سريع الغضب؟ فقال: إنّما ذلك، لأنّه لم يولد له و لا يزني.



حدیث شصت و ششم

۸۵۵

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن برقی، از محمد بن یحیی، از حماد نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، برخی از یاران و شیعیان، خواهجه هستند، در عبادات سخت کوش و بسیار پاکدامن می باشند، ولی از نظر اخلاقی، تندخوی، زود خشم بوده و به کوچک ترین چیزی عصبانی می شوند، سرش چیست؟

حضرت در پاسخ فرمود: جهتش آن است که این عده از افراد، دارای فرزند نمی شوند، در عین حال اهل هرزگی و ناپاکی نیستند.



۶۷- و بهذا الإسناد، عن البرقي، بإسناده رفع الحديث إلى أبي عبدالله عليه السلام أنه سئل عن الخصي؟ فقال: لم تسأل عمن لم يلد مؤمناً ولا يلد مؤمناً.

حدیث شصت و هفتم

۸۵۶

و با همین سند، از برقی با اسنادش حدیث را به صورت مرفوع از امام صادق علیه السلام نقل کرده که از آن بزرگوار راجع به خواهجه سؤال شد؟ فرمود: سؤال مپرس در موری کسی که نه مؤمن او را زائیده، نه او مؤمن می زاید!



۶۸- أبي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبدالله، عن عبدالله بن جعفر، عن مسعدة بن زياد، عن جعفر بن محمد، عن آبائه عليهم السلام أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: أتركوا الترك ما ترككم، فإن كلبهم شديد و سلبهم خسيس.

حدیث شصت و هشتم

۸۵۷

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از عبدالله بن جعفر، از مسعدة بن زياد، از امام صادق، از



آباء و نیاکانش علیه السلام نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: ترکان^۱ را تا زمانی که به شما کاری ندارند، متعرضشان نشوید؛ چه آن که دوران خشم و کینه آنها بسی طولانی بوده و جامه فرومایگی بر تن دارند.



٦٩- و بهذا الإسناد، عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليه السلام قال: قال مروان بن الحكم: لما هزمنا علي عليه السلام بالبصرة ردّ على الناس أموالهم من أقام بيّنة أعطاه و من لم يقم بيّنة حلّقه. قال: فقال له قائل: يا أمير المؤمنين! أقسم ألفي بيننا و السبي. قال: فلما أكثروا عليه، قال: أيكم يأخذ أم المؤمنين في سهمه فكفّوا.

حدیث شصت و نهم

٨٥٨

و با همین اسناد، از امام صادق، از پدر بزرگوارش علیه السلام نقل کرده که فرمود: مروان بن حکم گفت: آنگاه که امیر مؤمنان علیه السلام در بصره ما را شکست داد، اموالی از ما که به دست سپاهیان امام علیه السلام افتاده بود، این گونه باز گرداند: هر کس نسبت به مال خود بیّنه اقامه می کرد، آن را به او برگرداند، و کسی که بیّنه ای نداشت، وی را سوگند می داد، و پس از قسم، مال مورد ادّعا را به او باز می گرداند. شخصی از جمع سپاهیان امیر مؤمنان علیه السلام عرض کرد: ای امیر مؤمنان! اموال و اسرای دشمن را بین ما تقسیم کن، امام علیه السلام چیزی نفرمود، وقتی آن شخص اصرار و پافشاری کرد، حضرت فرمود: کدامیک از شما، أم المؤمنين [= عایشه] را به عنوان سهم خود قبول می کند؟!

١. همان گونه که پیش از این نیز اشاره شد، مراد از ترک در روایات (بر فرض صحّت سندشان) نژاد خاصی است، نه دارندگان زبان خاص، چنان که برخی توهم می کنند.

از افراسیاب (نام پادشاه ترکستان که پس کشتن نوذر پادشاه ایران زمین، دوازه سال در ایران پادشاهی کرد) نقل شده که گفته: ترکان به درّ و مشک می مانند، که تا از معدنشان جدا نگردند، درخشش نکنند. (ربیع الأبرار، ج ٢، ص ٢٠٢)



وقتی امام علی (ع) این سخن را ایراد فرمود، همگان سکوت کردند و چیزی نگفتند.



۷۰- حدَّثنا محمد بن الحسن (ع) قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار، عن معاوية بن حكم، عن ابن أبي عمير، عن أبان بن عثمان، عن يحيى بن أبي العلاء، عن أبي عبد الله (ع) قال: كان علي (ع) لا يقاتل حتَّى تزول الشمس، ويقول: تفتح أبواب السماء و تقبل التوبة، و ينزل النصر، و يقول: هو أقرب إلى الليل، و أجدر أن يقلَّ القتل، و يرجع الطالب، و يفلت المهزوم.



حدیث هفتادم



۸۵۹

محمد بن حسن (ع) از محمد بن حسن صفار، از معاویه بن حکم، از ابن ابی عمیر، از ابان بن عثمان، از یحیی بن ابی العلاء، از امام صادق (ع) نقل کرده که فرمود: امیر مؤمنان علی (ع) جنگ نمی کرد تا آفتاب به زوال گراید و می فرمود: درهای آسمان هنگامه زوال آفتاب گشوده می گردد و توبه بندگان در آن ساعت مورد قبول قرار می گیرد و فتح و پیروزی در آن زمان حاصل می شود.

سپس امام (ع) فرمود: زوال به شب - که وقت فراغت از نبرد است - نزدیک تر می باشد، و شایسته است که کشتار کمتر شود، و آن که خواهان جنگ است به قرارگاه خود باز گردد، و آن که مغلوب گشته، جان سالم از معرکه به در برد.



۷۱- حدَّثنا محمد بن الحسن (ع) قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار، عن إبراهيم بن هاشم، عن ابن المغيرة، عن السكوني، عن جعفر بن محمد، عن أبيه (ع) قال: ذكرت الحروية عند علي بن أبي طالب (ع) فقال: إن خرجوا مع جماعة أو على إمام عادل فقاتلوهم، و إن خرجوا على إمام جائر فلا تقاتلوهم، فإنَّ لهم في ذلك مقالاً.

حدیث هفتاد و یکم

محمد بن حسن رضی الله عنه از محمد بن حسن صفار، از ابراهیم بن هاشم، از ابن مغیره، از سکونی، از امام صادق علیه السلام، از امام باقر علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمودند: در محضر امیر مؤمنان علی علیه السلام سخن از «حروریّه»^۱ به میان آمد، حضرت فرمودند: [خوارج را به طور مطلق سب و لعن مکنید!] چه آن که اگر آنان علیه پیشوایی عادل جنگ کنند، شما می توانید با آنها بجنگید و در این کارتان مأجور خواهید بود، و اگر با پیشوایی جائز و ستمگر درافتادند، نمی توانید با آنها بجنگید؛ چه آن که ایشان را در دعوی خویش منطق و دلیلی است.

۷۲- أبي الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرحمن، عن أبي الحسن عليه السلام قال: قلت له: جعلت فداك إن رجلاً من مواليك بلغه أن رجلاً يعطي السيف و الفرس في السبيل، فأتاه فأخذهما منه، ثم لقاء أصحابه فأخبروه أن السبيل مع هؤلاء لا يجوز و أمروه بردهما.

قال: فليفعل. قال: قد طلب الرجل فلم يجده، و قيل له: قد شخص الرجل. قال:

۱. «حروریّه» یکی از فرق پانزدگانه خوارج و پیروان نجده بن عامر حنفی حروری خارجی می باشد و از این جهت آنها را حروری گویند که آغاز اجتماعشان در «حروراء» - روستائی در دو میلی کوفه - بوده است. (معارف و معاریف، ج ۴، ص ۴۶۲)

از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده که فرمود: پس از من با خوارج مجنگید؛ زیرا کسی که در جستجوی حق بوده و خطا کرده (همچون خوارج) مانند کسی نیست که در پی باطل بوده و آن را دریافته است (مانند بنی امیه و امثال آن). (نهج البلاغه، خطبه ۶۱)

این گروه آنچنان در عقیده خویش راسخ بودند که دیگر مسلمانان غیر فرقه خود را کافر و مهدور الدم می دانستند.

آورده اند: هنگامی که عازم نهر وان بودند، در راه دو نفر را دیدند که یکی مسلمان غیر خارجی و دیگری مسیحی بود، مسلمان را کشتند؛ زیرا او را کافر می شمردند، و مسیحی را نوازش نمودند بدین سبب که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره اهل ذمه سفارش به نیکی کرده بود. (معارف و معاریف، ج ۵، ص ۲۴۴)



فليرابط و لا يقاتل. قال له: ففي قزوين و الديلم و عسقلان و ما أشبه هذه الثغور؟ فقال: نعم. فقال له: يجاهد؟ فقال: لا إلا أن يخاف على ذراري المسلمين، أرايتك لو أن الروم دخلوا على المسلمين لم ينبغ لهم أن يتابعوهم؟

قال: يرباط و لا يقاتل، فإن خاف على بيضة الإسلام و المسلمين قاتل، فيكون قتاله لنفسه ليس للسلطان. قال: قلت: فإن جاء العدو إلى الموضع الذي هو فيه مرابط كيف يصنع؟ قال: يقاتل عن بيضة الإسلام لا عن هؤلاء، لأن في دروس الإسلام دروس ذكر محمد ﷺ.



حدیث هفتاد و دوم



(۸۶۱)

پدرم ﷺ از سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمن، از حضرت موسی کاظم نقل کرده، وی می گوید: محضر امام علی (ع) عرض کردم: فدایت شوم، یکی از دوستان و پیروان شما باخبر شده که شخصی شمشیر و اسبش را در اختیار جهادگران قرار می دهد، لذا نزد او می رود، و اسب و شمشیر را برای رفتن به جهاد از وی می گیرد، آنگاه جمعی از دوستانش را ملاقات می کند، آنها می گویند: رفتن به جهاد با این گروه جایز نیست، شمشیر و اسب را به صاحبش باز گردان، بفرمائید وظیفه وی چیست؟

حضرت در پاسخ فرمودند: باید اسب و شمشیر را باز گرداند.

راوی عرض می کند: اتفاقاً به سراغ صاحب اسب و شمشیر می رود، ولی او را نمی یابد، به هر حال بعد از جستجو به او می گویند: وی از این منطقه رفته است، اینک چه می فرمائید؟

فرمودند: خود را به دیده بانی مشغول کند و جهاد نکند.

عرض کرد: آیا در این مناطق و مرزها - قزوين - دیلم - عسقلان و همانند آن -

می تواند دیده بانی کند؟



فرمودند: آری. عرض کرد: جهاد و پیکار کند؟

فرمودند: خیر، مگر آن که از هجوم بر مسلمانان و یورش بر حریم آنها بیمناک

باشد.

عرض کرد: اگر برخی از رومیان بر مسلمانان وارد شوند، آیا می توانند به تعقیب

آنها پرداخته و مقاتله کنند؟!

فرمودند: فقط دیده بانی کنند، ولی اگر از یورش رومیان بیمناک باشند، در این

صورت می توانند با آنها مقابله کنند؛ زیرا این گونه قتال به منظور دفاع از خودشان به

شمار می آید، نه کمک و بقای سلطنت حاکمان ستمگر و غاصب.

عرض کرد: اگر دشمن به قرارگاه و مرکزی که دیده بان در آنجاست بیاید، وظیفه

چیست؟

فرمودند: در این صورت موظف است از کیان اسلام و مسلمین دفاع کند و با

متجاوزان پیکار کند، نه این که از ظالمان و سیدادگران حمایت نماید؛ چه آن که

تضعیف اسلام در واقع موجب موهون شدن آئین و تعالیم حیات بخش و اهداف

والای رسول خدا ﷺ است.



۷۳- أبي بن جابر قال: حدثنا سعد بن عبد الله، قال: حدثنا محمد بن الحسين، عن ابن

محبوب، عن إبراهيم [بن] الجازي، عن أبي بصير، قال: ذكرنا عند أبي جعفر عليه السلام من

الأغنياء من الشيعة فكأنه كره ما سمع منا فيهم. قال: يا أبا محمد! إذا كان المؤمن غنياً

رحيماً وصولاً له معروف إلى أصحابه، أعطاه الله أجر ما ينفق في البرّ أجره مرتين

ضعفين، لأن الله تعالى يقول في كتابه: ﴿و ما أموالكم و لا أولادكم بالتي تقرّبكم عندنا

زلفى إلّا من آمن و عمل صالحاً فأولئك لهم جزاء الضعف بما عملوا و هم في الغرفات

آمنون﴾.

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین، از ابن محبوب، از ابراهیم [بن] جازی، از ابی بصیر نقل کرده، وی می گوید: در محضر امام باقر علیه السلام بودیم، سخنی از افراد ثروتمند و توانمند شیعه به میان آمد، از حالت حضرت متوجه شدیم که گویا آن بزرگوار تمایلی ندارند که از مادر مورد آنها چیزی بشنوند، آنگاه خود حضرت بیان فرمودند:

ای ابا محمد! وقتی انسان مؤمنی، ثروتمند بوده و نسبت به زیردستان خود مهربان و دلسوز باشد، و از سرمایه و دارائی خود برای ناتوانان و بینوایان هزینه کند و به دوستان خویش نیکی و احسان نماید، خداوند متعال پاداش و ثواب انفاق او را دو چندان خواهد داد؛ چه آن که خدای سبحان در قرآن مجید می فرماید:

﴿وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ﴾^۱
هرگز شمارا نزد ما مقرب نمی سازد، جز کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند که برای آنان پاداش مضاعف در برابر کارهایی است که انجام داده اند؛ و آنها در غرفه های بهشتی در نهایت امنیت خواهند بود.^۱



۷۴- ابی علیه السلام قال: حَدَّثَنَا سعد بن عبدالله، عن يعقوب بن يزيد، عن ابن أبي عمير، عن منصور بن يونس، قال: قال أبو عبدالله علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: لَوْلَا أَنْ يَجِدَ عَبْدِي الْمُؤْمِنُ فِي نَفْسِهِ لِعَصَبَتِ الْكَافِرُ بِعَصَابَةٍ مِنْ ذَهَبٍ.

حدیث هفتاد و چهارم

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس نقل کرده، وی می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند متعال می فرماید: اگر بنده مؤمن من افسرده دل و محزون نمی گشت، دستاری از طلا به سر کافر می بستم.^۱

■

۷۵- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ عَمْرٍو، عَنْ ابْنِ سَنَانٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْقَمَاطِ، عَنْ حَمْرَانَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ: إِذَا كَانَ الرَّجُلُ عَلَى يَمِينِكَ عَلَى رَأْيٍ، ثُمَّ تَحَوَّلَ إِلَى يَسَارِكَ فَلَا تَقُلْ إِلَّا خَيْرًا، وَلَا تَبْرَأْ مِنْهُ حَتَّى تَسْمَعَ مِنْهُ مَا سَمِعْتَ وَهُوَ عَلَى يَمِينِكَ، فَإِنَّ الْقُلُوبَ بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ اللَّهِ يَقْلِبُهَا كَيْفَ يَشَاءُ سَاعَةً كَذَا، وَ سَاعَةً كَذَا وَ إِنَّ الْعَبْدَ رَبِّمَا وَفَّقَ لِلْخَيْرِ.

قال مؤلف هذا الكتاب علیه السلام؛ قوله: «بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ اللَّهِ» يَعْنِي بَيْنَ طَرِيقَيْنِ مِنْ طَرُقِ اللَّهِ، يَعْنِي بِالطَّرِيقَيْنِ طَرِيقَ الْخَيْرِ وَ طَرِيقَ الشَّرِّ، وَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَوْصَفُ بِالْأَصَابِعِ وَ لَا يَشَبْهُ بِخَلْقِهِ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا.

۱. همان گونه که پیش از این عنوان گردید، این سرمایه های مادی و وسائل تجملاتی دنیا، به اندازه ای در پیشگاه پروردگار، بی ارزش است که می بایست تنها نصیب افرادی ارزش همچون کفار و منکران حق باشد، و اگر مردم کم ظرفیت سوی بی ایمانی و کفر گرایش پیدا نمی کردند، خداوند این سرمایه ها را تنها نصیب این گروه متفور و مطرود می کرد تا همگان بدانند که معیار ارزش و ملاک شخصیت انسان این امور نیست.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در «خطبه قاصعه» می فرماید:

اگر خدا می خواست به هنگام بعثت پیامبران، درهای گنج ها و معادن طلا، و باغستانهای سبز و خرّم را به روی آنان بگشاید، می گشود، و اگر اراده می کرد پرندگان آسمان و حیوانات وحشی زمین را همراه آنان گسیل می داشت، ولی اگر این کار را می کرد آزمایش مردم از میان می رفت و پاداش و جزاء بی اثر می شد!

احمد بن محمد، از پدرش، از محمد بن احمد، از موسی بن عمر، از ابن سنان، از ابوسعید قماط، از حمران نقل کرده، وی گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: هر گاه شخصی در سمت راست تو است رأی و اعتقادی دارد و سپس به سمت چپ تو آمد، در موردش فقط به خیر و نیکی سخن بگو و از وی بیزاری مجوی [و نسبت به وی سوءظن نداشته باشد]^۱ تا این که آنچه را در طرف راست تو گفته، بشنوی؛ زیرا قلب ها بین دو انگشت از انگشتان (قدرت) خداوند قرار دارد، هر گونه که بخواهد در آنها تصرف می کند، ساعتی چنان بوده و ساعتی چنین می باشد، چه بسا بنده توفیق یابد و به خیر دست یازد. [بنابراین، در مورد وی شتاب زده و عجولانه داوری مکن].

جناب مصنف می فرماید: مقصود از عبارت «بین إصبعين من أصابع الله» در کلام امام علیه السلام، دو طریق از طریق های خداوند است، یعنی طریق خیر، و طریق شر؛ زیرا خدای سبحان را نباید به انگشتان توصیف نمود؛ چه آن که وی شباهتی به آفریده هایش ندارد، از این رو، لازم است واژه «أصابع» تأویل گردد، [مثلاً بگوئیم: مقصود از آن، قدرت خداوند سبحان است].

٧٦- و بهذا الإسناد، عن محمد بن أحمد، بإسناد رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال: لو أن مؤمناً تناول شجرة من الأرض، أو كفاً من تراب لبعث الله عز وجل إليه من ينزعه فيه، وذلك أن الله عز وجل لم يجعل للمؤمن في دولة الباطل نصيباً.

۱. در حدیثی از رسول خدا ﷺ می خوانیم: «ثَلَاثٌ فِي الْمُؤْمِنِ لَا يُسْتَحْسَنُ، وَلَهُ مِنْهُنَّ مَخْرَجٌ، فَمَخْرَجُهُ مِنْ سُوءِ الظَّنِّ أَنْ لَا يُحَقِّقَهُ؛ سَهْ حَيْزٍ اسْتِ أَنْ دَر مَوْمِن پَسَنَدِیدَه نیست، و راه فرار دارد، از جملَه سوء ظن است و راه فرار این گونه است که به آن جامه عمل نپوشاند». (محجة البیضاء، ج ۵، ص ۲۶۹)

حدیث هفتاد و ششم

و با همین اسناد، از محمد بن احمد به اسنادش به صورت مرفوع حدیث را از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: اگر مؤمن، درختی یا مشتی خاک را [به ناروا] بگیرد، خداوند متعال کسی را نزد او می فرستد تا باوی در این کار به ستیز پردازد؛ چه آن که مؤمن در دولت [= مال و دارائی] باطل، بهره و نصیبی ندارد.

■

۷۷- و بهذا الإسناد، عن محمد بن أحمد، عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن سنان، عن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: أخذ الله ميثاق المؤمن على أن لا يقبل قوله، و لا يصدق حديثه، و لا ينتصف من عدوه، و لا يشقى غيظه إلا بفضيحة نفسه، لأن كل مؤمن ملجم.

حدیث هفتاد و هفتم

و با همین اسناد، از محمد بن احمد، از یعقوب بن یزید، از محمد بن سنان، از کسی که ذکرش نموده، از امام صادق علیه السلام نقل نموده که آن حضرت فرمودند: خداوند از مؤمن پیمان گرفته که کلامش پذیرفته نشود و مورد تصدیق قرار نگیرد، و حقش از دشمن گرفته نشود و خشمش فرو نیشیند، مگر به رسوا شدنش، چه آن که هر مؤمنی بر دهانش لجام زده شده [و آن چنان در برابر حوادث و طوفان های زندگی شکمیا است که هرگز از مسیر عدل و انصاف خارج نمی شود].^۱

■

۱. و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: شایسته است مؤمن هشت خصلت داشته باشد: در بحرانا ثابت، و در بلا یا صابر، و در گشایش شاکر، و به رزق خدا قانع، و به دشمنانش (هم) ستم نکند، به دوستان تحمیل نگرده، بدنش از او در رنج باشد و مردم از وجودش در آسایش. (تحف العقول، ص ۴۲۰)

۷۸- اَبی‌الله علیه السلام قال: حدَّثنا سعد بن عبدالله، عن ابراهيم بن مهزيار، عن أخيه، عن أحمد بن محمد، عن حماد بن عثمان، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إذا كان يوم القيامة أتى الشمس والقمر في صورة ثورين عبقرين، فيقدمان بهما و بمن يعبدهما في النار، و ذلك أنهما عبدا فرضيا.

حدیث هفتاد و هشتم

۸۶۷

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از ابراهيم بن مهزيار، از برادرش، از احمد بن محمد، از حماد بن عثمان، از ابوبصير، از امام صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: هنگامی که قیامت برپا شود، خورشید و ماه به صورت دو گاو درخشان آورده می شوند، آنگاه آن دو، و همه افرادی که آن دو را در دنیا می پرستیدند در آتش دوزخ انداخته می شوند؛ زیرا آن دو در دنیا مورد پرستش قرار می گرفتند و به این عمل راضی بودند.

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی

۷۹- حدَّثنا محمد بن الحسن عليه السلام قال: حدَّثنا الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن موسى بن بكر، عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عز وجل: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا﴾ قال: موجباً. إنما يعني بذلك وجوبها على المؤمنين و لو كانت كما يقولون لهلك سليمان بن داود حين آخر الصلاة حتى توارت بالحجاب، لأنه لو صلاها قبل أن تغيب كان وقتاً ليس صلاة أطول وقتاً من العصر.

حدیث هفتاد و نهم

۸۶۸

محمد بن حسن عليه السلام از حسين بن حسن بن أبان، از حسين بن سعيد، از نضر بن سويد، از موسى بن بكر، از زراره نقل کرده، وی گفت: امام باقر عليه السلام در مورد آیه شریفه (سوره نساء، آیه ۱۰۳) ﴿...إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا﴾ : «همانا، نماز



وظیفه ثابت و معینی برای مؤمنان است» فرمودند: مقصود «کتاباً موقوتاً» یعنی: نماز، فریضه‌ای است که اوقات معینی دارد که نمی‌توان از آنها تخلف کرد. و اگر آن گونه که افراد ناآگاه می‌گویند باشد، باید سیلمان بن داود هلاک می‌شد؛ زیرا او نماز عصرش را تأخیر انداخت تا خورشید غروب کرد، و اگر پیش از غروب خورشید نمازش را خوانده بود، آنها را در وقتش ادا کرده بود، هیچ نمازی طولانی‌تر از نماز عصر نمی‌شد!¹



۸۰ - حدَّثني محمد بن موسى بن المتوكل عليه السلام قال: حَدَّثَنَا عَلِي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، قال: حَدَّثَنِي عَلِي بن جعفر، عن أخيه موسى بن جعفر، عن أبيه عليه السلام قال: قال علي بن الحسين عليه السلام: ليس لك أن تقعد مع من شئت، لأن الله تبارك و تعالى يقول: ﴿وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ، وَ إِمَّا يَنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾. و ليس لك أن تتكلم بما شئت، لأن الله تعالى قال: ﴿وَ لَا تَقْفْ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾. و لأن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: رحم الله عبداً قال خيراً فغنم أو صمت فسلم، و ليس لك أن تسمع ما شئت، لأن الله تعالى يقول: ﴿إِن السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفؤَادَ كُلٌّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً﴾.

۱. از ابن عباس نقل شده که گفت: از امیر مؤمنان علی عليه السلام درباره معنای آیه شریفه ﴿فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَ الْأَعْنَاقِ﴾ (سوره ص، آیه ۳۳) پرسیدم، فرمود: از دیگران چه شنیدی؟ عرض کردم: کعب الاحبار می‌گوید: حضرت سلیمان عليه السلام سرگرم تماشای اسبان بود که نمازش فوت شد (خورشید غروب کرد) پس فرمود: هر چهار اسب را دست و پا بریده و گردنشان را زدند و کشتند، خداوند بر اثر ظلمی که وی درباره اسب‌ها روا داشته بود، چهارده روز از سلطنت او کاست.

حضرت فرمود: کعب دروغ گفته و ماجرا از این قرار بود: سلیمان عازم جهاد بود، خواست آمادگی اسبان را برای جهاد بداند، لذا روزی همچنان که سرگرم بازدید اسبان بود، آفتاب غروب کرد، سپس خداوند ملائکه موکل آفتاب را فرمود آن را به وقت عصر برگردانند و او نماز خود را به وقت ادا نمود، پیامبران نه ظلم می‌کنند و نه به کسی دستور ستم می‌دهند. (معارف و معاریف، ج ۶، ص ۳۲۲)



محمد بن موسی بن متوکل علیه السلام از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از علی بن جعفر، از برادرش امام کاظم علیه السلام نقل کرده که آن بزرگوار فرمود: امام سجّاد علیه السلام فرمودند: حق نداری با هر کسی که خواستی رفت و آمد کنی؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾: «هنگامی که مخالفان لجوج و بی منطق را مشاهده کنی که آیات خدا را استهزاء می کنند، از آنها روی بگردان تا از این کار صرف نظر کرده به سخنان دیگر پردازند. و اگر شیطان تو را به فراموشی افکند و با این گونه اشخاص سهواً همنشین شدی به مجرد این که متوجه گشتی، بلافاصله از آن مجلس برخیز و با این ستمکاران منشین».^۱

و نیز تو نمی توانی هر سخنی را [بدون سنجش و بی مطالعه] عنوان کنی؛ چه آن که خدای سبحان می فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾: «از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن؛ چرا که گوش و چشم و دل، همه مسئولند».^۲

۱. سوره انعام، آیه ۶۸.

۲. سوره اسراء، آیه ۳۶. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ مِنْ حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ أَنْ لَا يَجُوزَ مَنْطِقُكَ عِلْمُكَ: از حقیقت ایمان این است که گفتارت از علمت فزون تر نباشد و بیش از آنچه می دانی نگوئی». (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۸)

پیروی از گمان، حدس، تخمین و شایعات و هر آنچه غیر از علم و یقین است، خطرات بزرگی برای فرد و جامعه ایجاد می کند که هر کدام به تنهایی ضایعات بزرگی دارد، از جمله:

۱- تکیه بر غیر علم، سرچشمه پایمال شدن حقوق افراد، و یا دادن حق به غیر مستحق است.
۲- پیروی از غیر علم، آبروی افراد آبرومند را به خطر می اندازد و خدمتگزاران را دلسرد می کند.



رسول خدا ﷺ می فرماید: خدا رحمت کند بنده‌ای را که کلام نیک و سخن شایسته بگوید تا بهره برد، یا سکوت کند تا سالم بماند.^۱

و همچنین نمی توانی هر چیزی را بشنوی؛ چه آن که خدای متعال می فرماید:

﴿...إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾: «گوش و چشم و دل، همه مسئولند».

[کسی خدمت امام صادق علیه السلام رسیده عرض کرد: من همسایگانی دارم که کنیزان خواننده‌ای دارند، می خوانند و می نوازند، من گاهی برای قضای حاجت (به دستشویی) می روم، نشستن خود را طولانی تر می کنم، تا نغمه‌های آنها را بشنوم، در حالی که برای چنین منظوری نرفته‌ام، امام صادق علیه السلام فرمود: مگر گفتار خدا را نشنیده‌ای که می فرماید: ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾؟ او عرض کرد: گویا هرگز این آیه را از هیچ کس نه عرب و نه عجم، نشنیده بودم، من اکنون این کار را ترک می گویم و به درگاه خدا توبه می کنم.

در بعضی از منابع حدیث، در ذیل این روایت می خوانیم: امام به او دستور داد: برخیز، غسل توبه کن و به مقداری که می توانی نماز بگزار؛ چرا که کار بسیار بدی انجام می دادی، اگر در آن حال می مردی مسئولیت تو سنگین بود!].^۱

- ۳- دنبال روی از غیر علم، بازار شایعات و شایعه‌سازان را داغ و پر رونق می کند.
- ۴- اعتماد بر غیر علم، روحیه تحقیق و کنجکاوی را از انسان گرفته و او را فردی زودباور و ساده‌اندیش، بار می آورد.
- ۵- پیروی از غیر علم، روابط گرم و دوستانه را در خانه، بازار، مرکز کار و همه جا به هم می زند و مردم را نسبت به یکدیگر بدبین می سازد.
- ۶- پیروی از غیر علم، استقلال فکری را از بین می برد و روح را برای پذیرش هر گونه تبلیغات مسموم آماده می سازد.
- ۷- پیروی از غیر علم، سرچشمه قضاوت‌های عجولانه و انتخاب‌های فوری، در مورد همه کس، و همه چیز است، که این خود مایه ناکامی‌ها و پشیمانی‌ها است. (تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۴۰)
۱. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۳۹.



۸۱- اَبی‌الله قال: حدَّثنا سعد بن عبدالله، عن محمد بن أحمد، عن أحمد بن محمد السَّيَّارِي، قال: حدَّثنا محمد بن عبدالله بن مهران الكوفي، قال: حدَّثني حنان بن سدير، عن أبيه، عن أبي إسحاق الليثي، قال: قلت لأبي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام: يا بن رسول الله! أخبرني عن المؤمن المستبصر إذا بلغ في المعرفة و كمل هل يزني؟ قال: اللهم لا. قلت: فيلوط؟ قال: اللهم لا. قلت: فيسرق؟ قال: لا. قلت: فيشرب الخمر؟ قال: لا. قلت: فيأتي بكبيرة من هذه الكبائر أو فاحشة من هذه الفواحش؟ قال: لا. قلت: فيذنَّب ذنباً؟ قال: نعم. هو مؤمن مذنب ملَمّ. قلت: ما معنى ملَمّ؟ قال: الملمّ بالذنب لا يلزمه و لا يصرّ عليه.



حدیث هشتاد و یکم



۸۷۰

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از محمد بن احمد، از احمد بن محمد سیاری، از محمد بن عبدالله بن مهران کوفی، از حنان بن سدير، از پدرش، از ابواسحاق لیثی نقل کرده، وی گفت: محضر امام باقر علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! آیا مؤمن بینا دل وقتی صاحب معرفت و آگاهی شد و به کمال رسید، مرتکب ناپاکدانی [= زنا] می‌شود؟ فرمود: خیر.

عرض کردم: آیا لواط می‌کند؟

فرمود: خیر.

عرض کردم: آیا دزدی می‌کند؟

فرمود: خیر.

عرض کردم: می‌گساری می‌کند؟

فرمود: خیر.

عرض کردم: آیا هرگز به این گونه گناهان بزرگ و اعمال زشت، دست نمی‌یازد؟!

فرمود: خیر.



عرض کردم: آیا اصولاً گناه می‌کند؟

فرمود: او مؤمن گناهکاری است که «لمم» می‌باشد!

عرض کردم: مقصود از «لمم» چیست؟

فرمود: کسی که گناه صغیره‌ای انجام می‌دهد، و هرگز کار همیشگی او نیست.^۱

قال: فقلت: سبحان الله ما أعجب هذا؟! لا يزني و لا يلو ط و لا يسرق و لا يشرب

الخمير و لا يأتي بكبيرة من الكبائر و لا فاحشة؟

فقال: لا عجب من أمر الله، إن الله تعالى يفعل ما يشاء و لا يسئل عما يفعل و هم

يسئلون. فمّم عجبت يا إبراهيم؟ سل و لا تستنكف و لا تستحي فإنّ هذا العلم لا يتعلمه

مستكبر و لا مستحي.

قلت: يا بن رسول الله! إنني أجد من شيعتكم من يشرب و يقطع الطريق و يخيف

السبيل و يزني و يلو ط و يأكل الربا و يرتكب الفواحش و يتهاون بالصلاة و الصيام و

الزكاة و يقطع الرّحم و يأتي الكبائر، فكيف هذا و لم ذاك؟ فقال: يا إبراهيم هل يختلج

في صدرك شيء غير هذا؟ قلت: نعم يا بن رسول الله! أخرى أعظم من ذلك! فقال: و ما

هو؟ يا أبا اسحاق!

قال: فقلت يا بن رسول الله! و أجد من أعدائكم و مناصبيكم من يكثر من الصلاة و

من الصيام و يخرج الزكاة و يتابع بين الحجّ و العمرة و يحرص على الجهاد و يأثر على

البرّ و على صلة الأرحام و يقضي حقوق إخوانه و يواسيهم من ماله و يتجنّب شرب

الخمير و الزنا و اللواط و سائر الفواحش فمّم ذاك؟ و لم ذاك؟ فسره لي يا بن رسول الله!

و برهنه و بيّنه، فقد والله كثر فكري و أسهر ليلي و ضاق ذرعي.

۱. واژه «لمم» - بر وزن قلم - به گفته «راغب» در «مفردات» به معنای «نزدیک شدن به گناه» است، و

از گناهان صغیره نیز به «لمم» تعبیر می‌شود. در حدیثی از امام صادق (ع) می‌خوانیم: «اللَّمَامُ الْعَبْدُ

الَّذِي يُلَمُّ الذَّنْبَ بَعْدَ الذَّنْبِ لَيْسَ مِنْ سَلِيْقَتِهِ أَيْ مِنْ طَبِيعَتِهِ: انجام دهنده «لمم» بنده‌ای است که گاه

گناه از او سر می‌زند، ولی طبیعت او نیست». (کافی، ج ۲، باب اللمم، ص ۲۲۱، حدیث ۵)



راوی می گوید: عرض کردم: سبحان الله!! بسیار جای تعجب است که فرد مؤمن، زنا و لواط و سرقت نمی کند، شراب نمی آشامد، گناه بزرگی را مرتکب نمی شود و عمل زشت و ناپسندی را انجام نمی دهد!

حضرت فرمود: از کار خدا نباید تعجب کرد، خداوند قادر آنچه را بخواهد انجام می دهد، از کار او سؤال نمی شود، ولی بندگان در مورد کارهای خود مورد سؤال و بازخواست قرار می گیرند، پس ای ابراهیم! از چه چیزی تعجب می کنی؟! بپرس، و خودداری مکن و حیا به خرج نده؛ چه آن که این علم و آگاهی را کسی که تکبر بورزد و از پرسیدن و سؤال آزر و شرم کند، نخواهد آموخت.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! برخی از پیروان و شیعیان شما را می شناسم که می گساری می کنند، راه را بر مردم می بندند، دامن خود به ناپاکدامنی آلوده می کنند، از خوردن ربا خودداری نمی کنند، اعمال ناپسند و زشت را مرتکب می شوند، در انجام فرائض و واجبات الهی (همچون خواندن نماز، گرفتن روزه، پرداخت زکات) سستی و مسامحه می کنند، پیوند خویشاوندی را قطع می نمایند، و گناهان کبیره را انجام می دهند، این گونه اعمال و کردار شیعیان شما را چگونه می توان توجیه کرد؟! حضرت فرمود: ای ابراهیم! آیا در ضمیر و اندیشه ات سؤال دیگری نیز وجود دارد؟

عرض کردم: آری، ای فرزند رسول خدا! سوالی مهمتر و بزرگتر از این! حضرت فرمود: آن سؤال چیست؟

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! از کسانی که دشمن شما به شمار می آیند و کینه و عداوت شما را در دل دارند، مشاهده می کنم که در انجام واجبات و فرامین الهی، کوشا و جدی هستند، نماز می خوانند، روزه می گیرند، زکات اموال خود را می پردازند، حج و عمره بجا می آورند، نسبت به جهاد علاقه مند می باشند، کارهای پسندیده انجام می دهند، با خویشاوندان و بستگان ارتباط صمیمی دارند، حقوق



برادران دینی را رعایت می کنند، انصاف و برابری را در مورد دارائی و مال خود با دیگران رعایت می کنند [و به حقوق دیگران تجاوز نمی کنند]، از نوشیدن شراب اجتناب می کنند، دامن خویش به ناپاکدامنی آلوده نمی کنند و از دیگر پلشتی ها پرهیز می کنند، آن دشمنی با این افعال و کردار چگونه سازش داشته و قابل جمع است؟! سر این نکته را برای من روشن ساخته و تفسیر فرمائید، به خدا سوگند این امر، سخت ذهن مرا به خود مشغول ساخته آن چنان که خواب را از چشمانم گرفته و قرار و آرامش را از وجودم ربوده است!!

قال: فتبسم الباقر - صلوات الله عليه - ثم قال: يا إبراهيم! خذ إليك بياناً شافياً فيما سألت و علماً مكنوناً من خزائن علم الله و سرّه. أخبرني يا إبراهيم! كيف تجد اعتقادهما؟ قلت: يا بن رسول الله! أجد محبتكم و شيعتكم على ما هم فيه ممّا وصفته من أفعالهم، لو أعطى أحدهم ما بين المشرق و المغرب ذهباً و فضّة أن يزول عن ولايتكم و محبتكم إلى موالاة غيركم و إلى محبتهم ما زال و لو ضربت خياشيمه بالسيوف فيكم، و لو قتل فيكم ما ارتدع و لا رجع عن محبتكم و ولايتكم، و أرى الناصب على ما هو عليه ممّا وصفته من أفعالهم لو أعطى أحدهم ما بين المشرق و المغرب ذهباً و فضّة أن يزول عن محبة الطواغيت و موالاتهم إلى موالاتكم ما فعل و لا زال، و لو ضربت خياشيمه بالسيوف فيهم، و لو قتل فيهم ما ارتدع و لا رجع، و إذا سمع أحدهم منقبة لكم و فضلاً اشماز من ذلك و تغیر لونه و رأى كراهيّة ذلك في وجهه بغضاً لكم و محبة لهم.

قال: فتبسم الباقر (عليه السلام) ثم قال: يا إبراهيم! [من] ههنا هلكت العاملة الناصبة ﴿تصلی ناراً حامیة، تسقى من عين آنية﴾ و من أجل ذلك قال تعالى: ﴿و قدما إلى ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً منثوراً﴾ و يحك يا إبراهيم! أتدري ما السبب و القصّة في ذلك؟ و ما الذي قد خفي على الناس منه؟

قلت: يا بن رسول الله! قبيته لي و اشرحه و برهنه. قال: يا إبراهيم! إنّ الله تبارك و



تعالی لم یزل عالماً قديماً خلق الأشياء لا من شيء، و من زعم أن الله تعالى خلق الأشياء من شيء فقد كفر، لأنه لو كان ذلك الشيء الذي خلق منه الأشياء قديماً معه في أزليته و هويته، كان ذلك الشيء أزلياً، بل خلق الله تعالى الأشياء كلها لا من شيء، فكان ممّا خلق الله تعالى أرضاً طيبة ثم فجر منها ماء عذباً زلالاً، فعرض عليها ولايتنا أهل البيت فقبلتها فأجرى ذلك الماء عليها سبعة أيام حتى طبقتها و عمّها، ثم نضب ذلك الماء عنها، فأخذ من صفوة ذلك الطين طيناً فجعله طين الأئمة عليهم السلام، ثم أخذ ثقل ذلك الطين، فخلق منه شيعة، و لو ترك طينتكم يا إبراهيم على حاله كما ترك طينتنا لكنتم و نحن شيئاً واحداً.

راوی می گوید: حضرت باقر علیه السلام تبسم نمود، آنگاه فرمود: ای ابراهیم! سخنی که مشکل تو را برطرف ساخته و پرسش تو پاسخ داده باشم، بیان خواهم کرد، و دانش و علم نهانی از خزائن علم خدا را آشکار خواهم ساخت! ای ابراهیم! نخست بگو ببینم: باور و اعتقاد این دو گروه «شیعیان گناهکار» و دشمنان به ظاهر مطیع فرمان خدا را چگونه ارزیابی می کنی؟! |

عرض کردم: پیروان و دوستان شما که دست به گناه می یازند و آن اعمال یاد شده را انجام می دهند، اگر بین خاور و باختر را از طلا و نقره لبریز سازند و آنها را در اختیار ارادتمندان و دوستان شما قرار دهند به شرط آن که دست از محبت و خاکساری آستان شما بزدارند و به غیر شما عشق بورزند، هرگز از محبت و عشق به شما دست نخواهند شست و به دیگران دل نخواهند بست، گر چه در راه دوستی شما با شمشیرهای برنده بینی آنان را ببرند و در این راه کشته شوند!

و در مورد کسانی که نسبت به شما خاندان رسالت، کینه و عداوت دارند و فرامین و دستورات اسلامی را به دقت با آن اوصافی که بر شما مردم انجام می دهند، اگر بین شرق و غرب عالم را از طلا و نقره پر نمایند و یکجا به آنها دهند تا از محبت طاغوتیان دست شسته و راهرو آئین راستین شما گشته و محبت و دوستی شما را به دل سپارند،



دست از طاغوتیان برنخواهند داشت، هر چند با شمشیرهای برنده بینی آنان را ببرند و در این مسیر کشته شوند! اگر یکی از مناقب و فضائل شما را بشنوند، آثار ناراحتی در چهره هایشان دیده می شود، و این به جهت کینه توزی آنان نسبت به شما و سرسپردگی آنها به طاغوتیان و غاصبان حق شما می باشد.

امام علیه السلام پس از شنیدن سخنانم، تبسم کرده، فرمود: اینجاست که ناصبی ها عامل به اعمال یاد شده رنج (بی فایده) برده و هلاک می شوند و در آتش سوزان وارد می گردند و از چشمه های بسیار داغ به آنان می نوشانند.^۱

و به همین خاطر [= رنج های بی فایده] است که خداوند متعال می فرماید: ﴿وَقَدْ مَنَّا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا﴾ : «ما به سراغ تمام اعمالی که آنها انجام داده اند می رویم، و همه را چونان ذرات غبار پراکنده در هوا می کنیم».^۲

[واژه «عمل» چنان که «راغب» در «مفردات» گفته، به معنای هر کاری است که با قصد انجام می گیرد، ولی «فعل» اعم از آن است، یعنی به کارهایی که با قصد، یا بی قصد انجام می گیرد اطلاق می شود.

جمله «قَدْ مَنَّا» از ماده «قدم» به معنای «وارد شدن» یا به سراغ چیزی رفتن است، و در اینجا دلیل بر تأکید و جدی بودن مطلب است، یعنی به طور قطع، تمام اعمال آنها را که با توجه و از روی اراده انجام داده اند - هر چند ظاهراً کارهای خیر باشد - به خاطر شرک و کفرشان، چونان ذرات غبار در هوا محو و نابود می کنیم].^۳

آنگاه امام علیه السلام فرمود: ای ابراهیم! آیا می دانی سر آنچه گفתי، چیست؟ عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! خواهشمندم آن را برای من توضیح و تشریح فرمایید.

۱. سوره غاشیه، آیه ۵۳.

۲. سوره فرقان، آیه ۲۳.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۷۵.

فرمود: خدای سبحان، عالم و قدیم بوده و اشیاء را از نیستی پدید آورده، و آنان که بر این باورند: خدا، اشیاء را از چیزی آفریده، از مسیر هدایت خارج گشته و راه کفر می‌پیمایند؛ زیرا آن چیزی که اشیاء را از آن آفریده باید قدیم و از ازل با خدای سبحان بوده باشد، در حالی که این گونه نیست، بلکه خداوند، اشیاء را از هیچ آفریده، و یکی از پدیده‌های جهان هستی، همین زمین است که آن را پاکیزه آفرید، آنگاه آن را شکافت و از درونش آبی زلال و شیرین بیرون آورد، بر آن ولایت ما خاندان رسالت را عرضه کرد، آب آن را پذیرفت، خداوند آن را هفت روز بر سطح زمین جاری ساخت و در این ایام، سرتاسر زمین را فرا گرفت، سپس در زمین فرو برد، و مقداری از گل روی زمین را برداشت، آن را گل ائمه قرار داد، آنگاه گل و لای ته‌نشین شده آن گل را برداشت و از آن دوستاناران و شیعیان ما را آفرید. ای ابراهیم! اگر گل شما را به حال خود می‌گذاشت، آن گونه که گل ما را به حال خود گذاشت، شما و ما یک چیز می‌شدیم!

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی

قلت: یا بن رسول الله! فما فعل بطینتنا؟ قال: أخبرک یا ابراهیم! خلق الله تعالى بعد ذلک أرضاً سبخة خبیثة متنتة، ثم فجر منها ماء أجاجاً أسناً مالحاً فعرض علیها ولایتنا أهل البیت، فلم تقبلها فأجرى ذلک الماء علیها سبعة أيام حتی طبقها و عمّها، ثم نصب ذلک الماء عنها، ثم أخذ من ذلک الطین فخلق منه الطغاة و أئمتهم، ثم مزجه بشغل طینتکم و لو ترک طینتکم علی حالها و لم یمزج بطینتکم لم یشهدوا الشهادتین، و لا صلّوا و لا صاموا و لا زکّوه و لا حجّوا و لا أدّوا أمانة و لا أشبهوکم فی الصور، و لیس شیء أكبر علی المؤمن من أن یری عدوّه مثل صورته.

قلت: یا بن رسول الله! فما صنع بالطینتین؟ قال: مزج بینهما بالماء الأول و الماء الثانی، ثم عرکها عرک الأدم، ثم أخذ من ذلک قبضة، فقال: هذه إلى الجنة و لا أبالی، و أخذ قبضة أخرى، و قال: هذه إلى النار و لا أبالی، ثم خلط بینهما فوق من سنخ المؤمن و طینته علی سنخ الکافر و طینته، و وقع من سنخ الکافر و طینته علی سنخ



المؤمن و طينته، فما رأيت من شيعتنا من زنا أو لواط أو ترك صلاة أو صوم أو حج أو جهاد أو خيانة أو كبيرة من هذه الكبائر فهو من طينة الناصب و عنصره الذي قد مزج فيه، لأن من سنخ الناصب و عنصره و طينته اكتساب المآثم و الفواحش و الكبائر. و ما رأيت من الناصب من مواظبته على الصلاة والصيام و الزكاة و الحج و الجهاد و أبواب البرّ فهو من طينة المؤمن و سنخه الذي قد مزج فيه، لأن من سنخ المؤمن و عنصره و طينته اكتساب الحسنات و استعمال الخير و اجتناب المآثم. فإذا عرضت هذه الأعمال كلّها على الله تعالى قال: أنا عدل لا أجور و منصف لا أظلم، و حكم لا أحيف و لا أميل و لا أشطط. ألحقوا الأعمال السيئة التي اجترحها المؤمن بسنخ الناصب و طينته، و ألحقوا الأعمال الحسنة التي اكتسبها الناصب بسنخ المؤمن و طينته، ردّوها كلّها إلى أصلها، فإنّي أنا الله لا إله إلا أنا عالم السرّ و أخفى، و أنا المطلع على قلوب عبادي لا أحيف و لا أظلم و لا ألزم أحداً إلا ما عرفته منه قبل أن أخلقه.

آنگاه راوی عرض می کند: ای فرزند رسول خدا! خداوند متعال، با گل ما چه کرد؟ فرمود: خداوند پس از آن، زمین شور، آلوده و بدبوئی را آفرید، آن را شکافت و آبی شور و بدمزه را از آن بیرون آورد، آنگاه ولایت ما بخاندان رسالت را بر آن عرضه کرد، ولی او ولایت ما را نپذیرفت، خداوند، آن آب را به مدت هفت روز بر سطح زمین جاری ساخت تا همه زمین را فراگرفت، سپس آن آب را در زمین فرو برد، آنگاه مقداری از گل روی آن زمین را برداشت، و از آن سرکشان و پیشوایان را آفرید، سپس با گل و لای ته نشین شده گل شما آن را در هم آمیخت، و اگر گل آنها را به حال خود می گذاشت و با گل شما مخلوط نمی کرد، اصولاً شهادتین بر زبان جاری نمی کردند، نماز نمی خواندند، روزه نمی گرفتند، زکات نمی پرداختند، حج بجا نمی آوردند، امانت را به صاحبش باز پس نمی دادند، و در شکل و صورت با شما شباهتی نداشتند، و هیچ چیز سخت تر و سنگین تر از این نیست که شخص مؤمن، دشمنش را به شکل و صورت خود ببیند.



عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! عاقبت این دو گِل به کجا انجامید؟

فرمود: خدای سبحان، این دو را با آب اوّل (شیرین و صاف و گوارا) و دوّم (شور، بدمزه و بدبو) ممزوج کرد، سپس آن را مالید، آنگاه مشتی از آن را برداشت و فرمود: این گِل [که صالحان از آن خلق شده‌اند] راهی بهشت گردد، آنگاه مشتی دیگر از آن را برداشت و فرمود: این گِل [که بدکرداران و سرکشان و بیدادگران از آن خلق شده‌اند] به دوزخ درآید، سپس آن دو را مخلوط نمود که از بنیاد و اصل مؤمن، و طینت آن بر سنخ و اصل کافر بود، پدیدار گشت، و نیز از اصل و بنیاد کافر که طینت آن بر سنخ مؤمن بود، پدیدار گشت، پس آنچه از کارهای ناپسند و اعمال زشت [از قبیل: ناپاکدامنی، ترک واجبات، خیانت، و انجام دیگر گناهان] می‌بینی، ناشی از سرشت طبیعت و خوی ناصب است که با جبلت و سرشت مؤمن ممزوج گردیده، چه آن که سرشت و خوی ناصب در خور اکتساب گناهان و آلودگی و پلشتی می‌باشد.

و آنچه از کارهای نیک و اعمال شایسته [از قبیل: مراقبت در عبادات همچون نماز، روزه، زکات، حج و دیگر کارهای پسندیده] می‌بینی، ناشی از طبیعت و طینت مؤمن است که با خوی و طبیعت ناصبی ممزوج گشته؛ چه آن که سرشت و خوی مؤمن در خور تحصیل کمالات و اکتساب نیکی‌ها و انجام کارهای پسندیده و پرهیز از بدیها و آلودگی‌ها می‌باشد.

وقتی این اعمال بر خدا عرضه شد، فرمود: من عادل هستم، و نسبت به کسی ظلم و ستم روا نخواهم داشت، حاکم مطلق بوده و از صواب به خطا گرایش پیدا نمی‌کنم، اعمال زشتی که مؤمن مرتکب شده آن را به اصل و طینت ناصب ملحق کنید، و کارهای پسندیده و اعمال نیک را که ناصب انجام داده، به اصل و سرشت مؤمن ملحق سازید، و تمام این افعال را به اصل خود بازگردانید، من خدائی هستم که معبودی غیر از او نیست، از آشکار و نهان آگاه هستم، من از ضمیر و باطن بندگان خود اطلاع دارم، کسی را مجبور و ملزم به کاری نمی‌کنم، مگر به آنچه پیش از آفرینش او می‌دانم.



ثم قال الباقر عليه السلام: اقرأ يا إبراهيم هذه الآية. قلت: يا بن رسول الله آية آية؟ قال: قوله تعالى: ﴿قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ يَأْخُذَ إِلَّا مِنْ وَجْدِنَا مَتَاعِنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذَا لَطَّالِمُونَ﴾ هو في الظاهر ما تفهمونه هو والله في الباطن هذا بعينه. يا إبراهيم! إن للقرآن ظاهراً و باطناً و محكماً و متشابهاً و ناسخاً و منسوخاً، ثم قال: أخبرني يا إبراهيم! عن الشمس إذا طلعت و بدأ شعاعها في البلدان أهو بائن من القرص؟ قلت: في حال طلوعه بائن، قال: أليس إذا غابت الشمس اتصل ذلك الشعاع بالقرص حتى يعود إليه؟ قلت: نعم. قال: كذلك يعود كل شيء إلى سنخه و جوهره و أصله، فإذا كان يوم القيامة نزع الله تعالى سنخ الناصب و طينته مع أثقاله و أوزاره من المؤمن، فيلحقها كلها بالناصب، و ينزع سنخ المؤمن و طينته مع أثقاله و أبواب برّه و اجتهاده من الناصب فيلحقها كلها بالمؤمن، أفترى ههنا ظلماً أو عدواناً؟ قلت: لا يا بن رسول الله! قال: هذا والله القضاء الفاصل و الحكم القاطع و العدل البين لا يستل عما يفعل و هم يستلون، هذا يا إبراهيم الحق من ربك فلا تكن من الممترين، هذا من حكم الملكوت.

قلت: يا بن رسول الله! و ما حكم الملكوت؟ قال: حكم الله و حكم أنبيائه و قصّة الخضر و موسى عليه السلام حين استصحبه، فقال: ﴿إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾ و كيف تصبر على ما لم تحط به خبراً؟ افهم يا إبراهيم! و اعقل. أنكر موسى على الخضر و استفظع أفعاله حتى قال له الخضر: يا موسى ما فعلته عن أمري إنما فعلته عن أمر الله تعالى، من هذا ويحك يا إبراهيم! قرآن يتلى و أخبار تؤثر عن الله تعالى من ردّ منها حرفاً فقد كفر و أشرك و ردّ على الله تعالى.

سپس امام باقر عليه السلام در ادامه بحث فرمود: ای ابراهیم! این آیه را بخوان!

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! کدام آیه؟

فرمود: ﴿قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعِنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذَا لَطَّالِمُونَ﴾ :

«یوسف گفت: پناه بر خدا چگونه ممکن است ما کسی را جز آن کس که متاع خود را نزد او یافته‌ایم بگیریم، (هرگز شنیده‌اید آدم با ناصبی، بی گناهی را به جرم دیگری مجازات کند) اگر



چنین کنیم مسلماً ظالم خواهیم بود.^۱

این آیه شریفه: به ظاهر بیانگر همان معنائی است که از آن می‌فهمید، ولی به خدا سوگند، در باطن نشانگر همین بحث مورد نظر است؛ چه آن که قرآن، ظاهر و باطن، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ دارد.^۲

سپس فرمود: ای ابراهیم! آنگاه که خورشید طلوع می‌کند و شعاع و پرتوش در شهرها آشکار می‌گردد، آیا این شعاع از خود خورشید جدا است، یا متصل به آن می‌باشد؟
عرض کردم: در حال طلوع، جدای از آن می‌باشد!
فرمود: وقتی غروب می‌کند و از دیدگان پنهان می‌شود، این شعاع به خورشید باز نمی‌گردد؟

عرض کردم: چرا، باز می‌گردد.

فرمود: هر چیزی به اصل و بنیاد و ماده خویش باز می‌گردد، از این رو، وقتی قیامت برپا شود، خداوند متعال، اصل و طینت ناصب را با وزر و گناهانش از مؤمن می‌کند و تمام آن را به ناصب ملحق می‌سازد، و اصل و سرشت مؤمن را با همه کارهای خوب و شایسته از ناصب می‌کند و تمام آن را به مؤمن ملحق می‌سازد، آیا تو در اینجا ظلم و ستمی می‌بینی؟

عرض کردم: خیر.

فرمود: به خدا سوگند، این حکمی است که جداکننده بین حق و باطل بوده، و حکمی عادلانه است، او آنچه انجام می‌دهد مورد سؤال قرار نمی‌گیرد، ولی بندگان

۱. سوره یوسف، آیه ۷۹.

۲. در حدیثی از امام حسین علیه السلام راجع به قرآن می‌خوانیم: «کتاب الله عزوجل علی أربعة أشياء: علی العبارة، و الإرشادة، و اللطائف، و الحقائق. فالعبارة للعوام، و الإرشادة للخواص، و اللطائف للأولیاء، و الحقائق للأنبیاء: کتاب خدای متعال بر چهار چیز استوار است: عبارت، اشاره، لطائف و حقایق. عبارت برای عوام، اشاره برای خواص، لطائف برای اولیاء، و حقایق برای پیامبران است. (بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۰)



نسبت به آنچه انجام می دهند، بازخواست خواهند شد. ای ابراهیم! این حکم به حق از جانب پروردگارت می باشد، و در این مورد از شک کنندگان مباش که این حکمی از ناحیه سلطانی مقتدر می باشد.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! حکم سلطان مقتدر چیست؟

فرمود: حکم خدا و حکم پیامبرانش، و ماجرای حضرت خضر علیه السلام و موسی علیه السلام، آنگاه که موسی خواست با خضر همراه گردد، آن حضرت به موسی علیه السلام گفت: ﴿إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا، وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا﴾: «تو هرگز نمی توانی با من شکیبائی کنی! و چگونه می توانی در برابر چیزی که از رموزش آگاه نیستی شکیبا باشی؟! ای ابراهیم! در این سخن اندیشه کن، موسی بر خضر انکار کرد و کارهای او را ناپسند دانست تا این که خضر به او گفت: ای موسی! من آن کارها را خودسرانه انجام ندادم؛ این بود راز کارهایی که نتوانستی در برابر آنها شکیبائی به خرج دهی! ای ابراهیم! قرآن می گوید: کتاب خدا از جانب حق خبر می دهد، کسی که حتی یک حرف از قرآن مجید را رد کند، کافر و مشرک است و در واقع خدای سبحان را انکار کرده است.

قال الليثي: فكأنني لم أعقل الآيات و أنا أقرأها أربعين سنة إلا ذلك اليوم. فقلت: يا بن رسول الله! ما أعجب هذا؟ تؤخذ حسنات أعدائكم فترد على شيعتكم، و تؤخذ سيئات محبيكم فترد على مبغضيكم؟! قال: إي والله الذي لا إله إلا هو فالحببة و باريء النسمة و فاطر الأرض و السماء ما أخبرتك إلا بالحق و ما أنبتك إلا الصدق و ما ظلمهم الله و ما الله بظلام للعبيد، و إن ما أخبرتك لموجود في القرآن كله. قلت: هذا بعينه يوجد في القرآن؟! قال: نعم، يوجد في أكثر من ثلاثين موضعاً في القرآن، أتحب أن أقرأ ذلك عليك؟ قلت: بلى. يا بن رسول الله! فقال: قال الله تعالى:



﴿و قال الذين كفروا للذين آمنوا اتبعوا سبيلنا ولنحمل خطاياكم و ما هم بحاملين من خطاياهم من شيء إنهم لكاذبون و ليحملن أثقالهم و أثقالاً مع أثقالهم﴾ الآية.

ازیدک یا ابراهیم! قلت: بلی یابن رسول الله! قال: ﴿ليحملوا أوزارهم كاملة يوم القيامة و من أوزار الذين يضلّونهم بغير علم ألا ساء ما يزرون﴾. أتحبّ أن ازیدک؟ قلت: بلی یابن رسول الله! قال: ﴿فأولئك يبدّل الله سيئاتهم حسنات و كان الله غفوراً رحيماً﴾ يبدّل سيئات شيعتنا حسنات، و يبدّل الله حسنات أعدائنا سيئات، و جلال الله إنّ هذا لمن عدله و إنصافه لا رادّ لقضائه و لا معقّب لحكمه و هو السميع العليم.

ألم أبین لك أمر المزاج و الطينتين من القرآن؟ قلت: بلی یابن رسول الله! قال: اقرأ يا ابراهيم: ﴿الذين يجتنبون كبائر الإثم و الفواحش إلا اللّم إن ربّك واسع المغفرة هو أعلم بكم إذ أنشأكم من الأرض﴾ يعني من الأرض الطيبة و الأرض المنتنة ﴿فلا تزكّوا أنفسكم هو أعلم بمن اتقى﴾ يقول: لا يفتخر أحدكم بكثرة صلاته و صيامه و زكاته و نسكه، لأنّ الله تعالى أعلم بمن اتقى منكم، فإنّ ذلك من قبل اللّم و هو المزاج.

ازیدک یا ابراهیم! قلت: بلی یابن رسول الله! قال: ﴿كما بدأكم تعودون فريقاً هدى و فريقاً حقّ عليهم الضلالة إنهم اتخذوا الشياطين أولياء من دون الله﴾. يعني أئمة الجور دون أئمة الحقّ ﴿و يحسبون أنّهم مهتدون﴾. خذها إليك يا أبا إسحاق! فوالله إنّّه لمن غرر أحاديثنا و باطن سرايرنا و مکنون خزائننا، و انصرف و لا تطلّع على سرّنا أحداً إلا مؤمناً مستبصراً. فإنّك إن أذعت سرّنا بليت في نفسك و مالك و أهلك و ولدك.

راوی [=ابو اسحاق لیثی] می گوید: من با این که به مدّت چهل سال قرآن را تلاوت

می کردم، معنای ژرف و عمیق آن را تا آن روز درک نکرده بودم!

[از این رو] عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! چقدر شگفت انگیز است!! آیا

کارهای پسندیده و اعمال نیک دشمنان را می گیرند و به دوستان و شیعیان شما می دهند و در مقابل اعمال ناروا و کارهای ناپسند دوستان و محبّان شما را می گیرند و

به دشمنان شما رد می کنند؟



فرمود: آری، خدائی که معبودی جز او نیست، شکافنده دانه و آفریننده انسان، و پدیدآورنده زمین و آسمان، هرگز خبر نمی‌دهد جز آن که خبرش درست و برحق بوده، من نیز سخنی بر زبان جاری نمی‌سازم، جز آن که صحیح و صواب باشد. خداوند هرگز به بندگان ذره‌ای ظلم و ستم روا نمی‌دارد، از آنچه تو را باخبر ساختم، تمام آن در قرآن مجید آمده است!

عرض کردم: این اخبار و سخنان عیناً در قرآن آمده است؟!
فرمود: آری، متجاوز از سی مورد در قرآن وجود دارد، آیا مایلی بخشی از آیاتش را قرائت کنم؟!
عرض کردم: آری.

فرمود: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ وَلِيَخْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَنْتَ لَا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾ : «و کافران به مؤمنان گفتند: شما از راه ما پیروی کنید، (و اگر گناهی دارد) ما گناهانتان را بر عهده خواهیم گرفت! آنان هرگز چیزی از گناهان اینها را بر دوش نخواهند گرفت؛ آنان به یقین دروغگو هستند! آنها بار سنگین (گناهان) خویش را بر دوش می‌کشند، و همچنین بارهای سنگین دیگری را اضافه بر بارهای سنگین خود؛ روز قیامت به یقین از تهمت‌هایی که می‌بستند، بازخواست خواهند شد».^۱

آیا خواهان توضیح بیشتری هستی؟

عرض کردم: آری.

فرمود: ﴿لِيَخْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ﴾ : «آنها باید روز قیامت، (هم) بار گناهان خود را به طور کامل بر دوش کشند؛ و هم سهمی از گناهان کسانی که به خاطر جهل، گمراهشان می‌سازند، بدانید آنها بار



سنگین بدی بر دوش می‌کشند!»^۱

دیگر بار امام علیه السلام فرمود: آیا دوستدار تفسیر بیشتری هستی؟

عرض کردم: آری.

فرمود: ﴿... فَأُولَٰئِكَ يُدِلُّ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴾ : «خداوند

گناهان آنان را به حسنات مبدل می‌کند؛ و خداوند همواره آمرزنده و مهربان است».^۲ یعنی: خداوند، اعمال ناپسند شیعیان ما را به حسنات تبدیل نموده، و کارهای نیک دشمنانمان را به سیئات مبدل می‌کند. به شکوه و عظمت خدا سوگند، این از عدل و انصاف پروردگار است، به راستی که برای حکم و قضای الهی بازدارنده‌ای نخواهد بود، او همواره شنوا و آگاه است.

آنگاه امام علیه السلام افزود: آیا مایلی از قرآن مجید شاهی راجع به آمیخته شدن این دو

طینت و سرشت عنوان کنم؟

عرض کردم: آری، مشتاقم.

فرمود: ای ابراهیم! این آیه را تلاوت کن: ﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ

إِلَّا اللَّعْمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ... ﴾ : «همانها که از

گناهان بزرگ و اعمال زشت دوری می‌کنند، جز گناهان صغیره؛ آمرزش پروردگارت گسترده

است؛ او نسبت به شما از همه آگاه‌تر است از آن هنگام که شما را از زمین آفرید».^۳ یعنی: از

زمین پاک و زمین آلوده و بدبو. ﴿فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى ﴾ : «پس

خودستائی نکنید، او پرهیزکاران را بهتر می‌شناسد».^۴ یعنی: کسی از شما به کثرت نماز و

روزه‌اش مغرور نشود و به ادای زکات و انجام حج و دیگر اعمال افتخار نکند؛ چه آن

۱. سوره نحل، آیه ۲۵.

۲. سوره فرقان، آیه ۷۰.

۳. سوره نجم، آیه ۳۲.

۴. سوره نجم، آیه ۳۲.

که خدای سبحان پرهیزکاران را بهتر می‌شناسد، این گونه خودستائی از مصادیق ملم به شمار می‌آید که مربوط به مزاج [= آمیخته شدن دو طینت و سرشت یاد شده] است. آنگاه امام علیه السلام فرمود: آیا بیش از این توضیح دهم؟

عرض کردم: آری.

فرمود: ﴿... كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ فَرِيقًا هَدَىٰ وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ : «جمعی را هدایت کرد؛ و جمعی (که شایستگی نداشته‌اند) گمراهی بر آنها مسلم شده است (و بدانید) همان گونه که در آغاز شما را آفرید (بار دیگر در رستاخیز) باز می‌گردید! جمعی را هدایت کرد، و جمعی (که شایستگی نداشته‌اند) گمراهی بر آنها مسلم شده است، آنها (کسانی هستند که) شیاطین را به جای خداوند، اولیای خود انتخاب کردند، و گمان می‌کنند هدایت یافته‌اند!»^۱ مقصود از «إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ...» پیشوایان ظالم و ستمگر است [که به جای ولایت پروردگار، ولایت شیطان را پذیرفتند]، نه پیشوایان حق.

سپس امام علیه السلام افزود: ای ابا اسحاق! این لطائف و معانی دقیق را فرا گیر، به خدا سوگند این مطالب گرانسنگ از احادیث ارزشمند و باطن اسرار و از گنجینه‌های نهانی ما است [که خداوند در وجود ما به ودیعه نهاده]، اینک برخیز! و کسی را بر این اسرار آگاه مساز، مگر مؤمن زنده دلی که ظرف وجودش گنجایش و شایستگی درک این معانی را داشته باشد. اگر تو در حفظ این اسرار کوتاهی کنی، به یقین به گرفتاری و آفتی بزرگ در خود، مال، اهل و فرزندان مبتلا خواهی شد.

الحمد لله رب العالمين

قم: سید علی حسینی

بهار - ۱۳۸۸